

خصال شیخ صدوق

با ترجمه و شرح فارسی

سومین نشریه مدرسه حضرت عبد العظیم

تحت نظر و بقلم:

آیت الله کمره‌ای

کمره‌ای، محمدباقر، ۱۲۸۲-۱۳۷۴، شارح.
خصال شیخ صدوق با ترجمه و شرح فارسی / [شارح] و مترجم محمدباقر کمره‌ای.
[ویرایش؟] تهران: کتابچی، ۱۳۷۴.
۲ ج. در یک مجلد. (نشریه مدرسه حضرت عبد العظیم؛ ۲)
ISBN 964 - 6000 - 02 - 9
۳۰۰۰ ریال
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
چاپ دهم: ۱۳۸۴.
۱. ابن بابویه، محمد بن علی، ۲۱۱-۲۸۱ ق. خصال - نقد و تفسیر. ۲. احادیث اخلاقی. ۳.
اخلاق اسلامی. ۴. احادیث شیعه - قرن ۴ ق. الف. ابن بابویه، محمد بن علی، ۲۱۱-۲۸۱ ق.
خصال. شرح. ب. عنوان. ج. عنوان: خصال. شرح.
۲۹۷/۲۱۲ BP ۲۴۸/ الف ۲۶۰۴۲۲۲۷
۱۳۷۴
کتابخانه ملی ایران
م ۷۵-۵۳۱۴

چاپ: چاپخانه محبوب ۷۸۴۹۴۸۶
صحاف: ملک محمودی
تومان ۵۰۰۰
دریغ و نوبت: سال ۱۳۸۴ چاپ دهم
قطع و صفحه: وزیری ۷۷۰ صفحه
شابک: ۹۶۴-۶۰۰۰-۰۲-۹

نام اثر: خصال شیخ صدوق جلد ۱ و ۲
مؤلف: محمد بن علی ابن بابویه قمی
مترجم: مرحوم محمدباقر کمره‌ای
ویراستار: سعید احمدی
لیتوگرافی: نور
ناشر: انتشارات کتابچی / ۳۱۳۴۸۶۹
شمارگان: ۲۳۰۰ جلد

مقدمه چاپ چهارم



و کرنا بنی آدم الخ

فرزندان آدم را کرامی داشتیم و آنها را بر دوش وسیع و آرام بیابان و امواج خروشان دریا سوار کردیم و از آنچه پاکیزه و گواراست به آنها روزی دادیم در ضمن آیه برای نوع بشر سه امتیاز بیان شده است و نوع انسان بوسیله این امتیازات در میان آفریدگان متنوع گره خاک از سایر موجودات بیجان و جاندار ممتاز شمرده شده و در حقیقت این امتیازات را باید فصل قرآنی انسان شناخت و نوع بشر را بوسیله آنها از سایر جان داران که طبقه اعلاهی موجودات عالم ماده هستند جدا کرد این فصل قرآنی به مراتب پر معناتر و رساتر است از کلمه ناطق که نزد ارباب علم منطق فصل معرف انسان قرار داده شده است و اگر ما بخواهیم این فصل ممیزه قرآنی را به عبارت ساده تر و مفهوم تری در آوریم باید گفت انسان :

جانفادری است شریف و با تدبیر زیرا بوسیله تدبیر و اراده است که انسان بدوش صحرا و دریا سوار میشود و از آنچه پاکیزه و گواراست استفاده میکند، تدبیر و اداره زندگی مادی راجع به دانش و صنعت است و این جزء دوم فصل ممیزه انسانی است ولی جزء اول آن کرامت و شرافت تعبیر شده، شرف که پایه هر گونه احترام بشریست و همه قوانین بر اساس آن تنظیم شده است و شرافت و ادیان آسمانی در محیط آن گسترش می یابد همان مزاج اخلاقی انسانست که از نظر پیکر مادی و ترکیب بدنی شبیه مزاج اخلاطی اوست

مزاج اخلاطی انسان نزد دانشمندان و اطباء عالی مقام عبارت از وضع تعادلی است که عناصر مغالف آب و آتش و خاک و هوا با خواص متضاد خود از تری و خشکی و بیوست در حال ترکیب بخود میگیرند و شدت وحدت خود را از دست داده در محیط مسالمت آمیزی یکدیگر را در

آغوش همکاری میکشند این وضع مسالمت آمیز عناصر که صحت و تندرستی بلکه حیات و زندگانی موجودات بر آن متکی است مزاج اخلاطی انسان است و هرچه معتدلتر باشد تندرستی و راحت انسان در زمینه آن بیشتر است مشابه این وضعیت ترکیب تن، انسان يك غرائز و احساسات مختلف و مضادی دارد که از آنها سرشت فرشتگان و خوی ددان تعبیر شده است

آدمیزاد طرفه معجون نیست از فرشته سرشته وز حیوان

گر رود سوی این شود به از این در رود سوی آن شود پس از آن

این آدمیزاده که معجون فرشته و حیوانست تن و جسد نیست بلکه همان بیوگرافی اخلاقی است

که از خصصتهای پاک و مجرد فرشتگان و خوی ددان ترکیب می شود

البته آتش در موقع ترکیب آن سوزندگی شدید خود را از دست میدهد و دیگر نمیتوان استفاده سوخت از آن برد و بلکه هر يك از عناصر در وضع ترکیبی خاصیت خود را از دست میدهند ولی خاصیت پر معناتری بخود میگیرند که وضع ترکیبی آنها اقتضا میکنند

اخلاق ساده فرشتگان هم برای زندگی بشری رسا و مناسب نیست آن تقدس و زهد و بر کناری از هر گونه جنبش احساسی تنها برای عالم افلاک و محیط ملائکه مناسب است چنانچه اخلاق پست ددان هم مایه فساد و تباهی جهانست بهمین مناسبت انسان اخلاقی یا اخلاق انسانی چون مزاج اخلاطی او يك وضع معتدلی است از ترکیب اخلاق ساکنان ملك و ملکوت و وضع ممزوجی از خواص فرشته و سرشت ددان

علم مفصل بهداشت برای حفظ مزاج معتدل اخلاطی انسان است که تندرستی و آسایش تن او را تأمین میکند و طب و پزشکی و مؤسسات وسیع و بیشمار بیمارستانها و درمانگاهها برای رفع خلل و نقصانست که در مزاج اخلاطی انسان بوجود می آید

اکنون اگر مسیر تاریخ این دو موضوع بهداشت و طب را بسنجیم و تلاش و کوششی که بشر برای حفظ و حمایت تن خویش نموده است در ادوار مختلفه تاریخ بحساب بیاوریم رقم بسیار بزرگی بدست خواهد آمد .

از تاریخ گذشته صرف نظر، همین دستگاه بهداشت و طب امروزه را مورد توجه قرار دهیم ملاحظه کنید در هر کشوری، بمناسبت وسعت بمناسبت آمار، بمناسبت پیشرفت و ترقی تا چه اندازه اوضاع بهداشت و پزشکی وجود دارد تا چه حد مؤسسات تحصیلی برای فنون مختلف این دو موضوع مصرف میشود و تا چه حد ساختمانهای مهم برای خصوص امر بهداشتی و پزشکی ساخته

شده و میشود و بعلاوه از تأسیسات مخصوص دستگاه بهداشت و طب در قسمت عمومی فرهنگ و شهرداری‌ها و موضوعات مهم دیگر سهم قابل توجهی بحساب بهداشت و طب گذاشته شده است اینها همه بمنظور حفظ مزاج اخلاقی انسانست که وسیله تندرستی و راحت و ادامهٔ زندگانی او است البته موضوع تن انسان نسبت باخلاق عالیه و محیط وسیع وجدان او بسیار کوچک و ناچیز است اگر بخواهیم برای توضیح عظمت انسان اخلاقی نسبت بتن او تشبیه دقیقی کنیم فرض کن یک سانتیمتر مکعب آب را تبدیل ببخار کنیم برای توضیح بیشتری برابر حجم تن یک انسانی آب را تبدیل ببخار کنیم آیا حجم این بخار چند برابر آب خواهد بود و آیا نیروی متولد از این بخار چه اندازه است نسبت یک انسان اخلاقی بکالبد مادی نسبت همان بخار است بآبی که از آن پدید آید، در صورتیکه انسان برای بهداشت تن خود و برای معالجه بیماری‌های بدن خود تا این اندازه تلاش کرده است و این همه دستگاه بوجود آورده نسبت ببهداشت اخلاقی، نسبت برفع بیماری‌های اخلاقی باید چند برابر توجه کند و کوشش نماید

١ - از نظر حفظ اخلاق عالیه که بحسب فطرت و آفرینش در باطن انسان وجود دارد شاید حیاء، مهر، ترحم بزیر دستان، بخشش و سخاوت، الفت وهم آهنگی در زندگی از همان اخلاق فطریه و اولیه بشر باشد؛ این اخلاق عالیه فطری را باید از کودکان آموخت همان موجودات حساس و معصومی که هنوز دچار کجروی‌های اجتماع بشر فاسد الاخلاق نشده‌اند، درس هتاک نخوانده، دشمنی و ستم نیاموخته، کیسه پس انداز و خودخواهی ندوخته‌اند، ورزش تکبر نکرده و امتیازات اشرافی آنها را از یکدیگر پراکنده و جدا نساخته است. ملاحظه میکنید چگونه از هر طبقه و با هر لباسی باشند در کنار خیابانها و میدان‌های بازی دور هم جمع میشوند و با هم مهرورزی میکنند و هر چه دارند بطبق اخلاص میگذارند و با یکدیگر مواسات میکنند آری اغوای پدر و مادر و گاهی ضربت سیلی و شلاق باصطلاح تادیب است که خرده خرده خوی پاک و فطری آنها را عوض میکند و از دوران جوانی طبع آنها عوض میشود و دیگر توانگران آنان بدرویشان نشان نزدیک نمیشوند و خود را بالاتر از آنها میدانند دیگر آن مهرورزیهای خالصانه را ندارند و آغازستیزه و جدال مینمایند و بجای آن تواضع و الفت دوران کودکی تکبر و کناره گیری را شعار خود میسازند بهترین توضیح این موضوع و تأثیر سوء تربیت پدران و مادران بد اخلاق در فساد مزاج پاک و معصوم فرزندان، دو حدیث مشهور و مانور از خاتم‌انبیاء محمد بن عبدالله ﷺ میباشد

اول .. حدیثی است که از آنحضرت نقل شده است و میفرماید من کودکان را بواسطه پنج خصلت دوست دارم یکی آنکه بدون تکبر بر خاک مینشینند و یکی آنکه ستیزه کنند ولی کینه دور سینه ندارند و بزودی با یکدیگر آشتی کنند و بر سر صلح و صفا باز آیند البته بشر در ضمن معاشرت و اختلاط که در زندگانی اجتماعی خود بدان گرفتار است پی در پی تغییر روش میدهد و از محیط زندگانی اجتماعی اخلاق تازه ای کسب میکند و نتیجه محیط آلوده اینست که اخلاق پاک فطری خود را از دست میدهد

دوم حدیث معروف است که فرمود هر نوزادی بفطرت خداشناسی و مسلمانی زائیده میشود جز آنکه پدر و مادرش هم آن کسانند که او را منحرف میسازند و یهودیش میکنند، نصرانیش بار میآورند، کیش گبران با او میآموزند - مقصود سوء تربیت و انحرافی است که کودکان معصوم بر اثر محیط فاسد خانواده یا مدرسه و بازار بدان دچار میشوند و آن آینه فطرت پاک خدا جوی اسلام پوی خود را از دست میدهند

۲ - از نظر اصلاح بیماری های اخلاقی که کم و بیس دچار هر فردی میشود زیرا چنانچه سابقاً اشاره شد خصال ملکوتی و غرائز ناسوتی در وجود هر فردی موجود است و این دو همیشه در کشاکش و ستیزه هستند و هر خلقی غالب شد و توازن و تعادل مزاج اخلاقی را برهم زد موجب بیماری اخلاقی است و نیاز بمعالجه و درمان رخ میدهد و پزشک استادی لازم است تا بیماری را درست تشخیص دهد و دوی مؤثر آن را بشناسد و از راه درست در مقام معالجه بر آید و نسخه های صحیح صادر کند ، پیشوایان روحی بشر از پیغمبران و اوصیاء و حکماء و فلاسفه پزشکان متخصص این فن بشمارند و هم و همت آنها معالجه بیماری های اخلاقی و روحی بشر بوده است ، در حقیقت بیشتر مندرجات کتب آسمانی همان نسخه های طب اخلاقی است که برای معالجه بیماری های درونی انسان تنظیم شده است اخلاق درست و پاک پایه همان قسمت دلنشین و چسبنده اعمال صالحه بشر است و در تعلیمات اسلام بدان اشاره شده میفرماید:

اقم الصلوة لذكری نماز برای کسب توجه دل بسوی خدا است و اگر در حال نماز دل بخدا متوجه نباشد و حضور قلبی حاصل نشود آن نماز قبول نمیشود و زکوة و حقوق مالی برای تحصیل ملکه سخاوتست و معالجه بخل و عادت بتعادن و کمک بهم نوع، بهر حال قسمت دوم از تربیت اخلاقی بمنظور دفع مرض و بیماری خانمان سوز اخلاق فاسد است که در محیط بشری شیوع دارد و مورد توجه عموم رهبران عالم بشری است ، امروز همه دانشمندان باین نکته پی

برده‌اند که نوع بشر را با زر و زور نمیتوان تا مدت بسیاری سرگرم کرد و باعمل و کردار مطلوب یا نامطلوبی و ادار ساخت بلکه هر فردی از افراد انسانی بکردار و رفتاری رومیآورد که مطابق اخلاق درونی اوست، در هر ملتی اخلاق عالییه باشد سعادت جوشوند و هر فردی مکارم اخلاق را تحصیل کرده باشد طبعاً بدنبال کارهای مفید و آبرومند میرود و ثمرات خوب بار میآورد ولی هر کس فاسد الاخلاق باشد و حرص و طمع و شهوت و بخل بر او مسلط گردد پیرامون کارهای زشت میگردد و مایه آزار خود و دیگری میشود، بیمار اخلاقی از يك بیمار مزاجی و مریض معمولی خطرناک‌تر و پردردسرت‌تر است زیرا يك بیمار مزاجی بد درمان خود توجه کامل دارد و آماده است که به پزشك مراجعه کند و خود را معالجه نماید برای معالجه خود از صرف وقت و تلاش و صرف مال مضایقه ندارد ولی يك بیمار اخلاقی کمتر بخود متوجه میشود و برای معالجه خود تلاش میکند و صرف وقت و مال مینماید علماء اسلامی در طول تاریخ گذشته بمعالجه اخلاق بشری توجه کامل داشته نسخه‌های مفید و کتب متعدد فراهم کرده‌اند. در میان کتب اخلاقی خصال شیخ بزرگوار صدوق بسیار مورد توجه و اهمیت است زیرا مطالب اخلاقی را از سرچشمه عصمت فراهم آورده و نسخه‌های مختصر و مفید و گوناگون در آن درج نموده است و بطرزی جالب و زیبا آن را تنظیم کرده و مطالب متفرقه علمی و تاریخی بدان افزوده تا مایه رغبت خوانندگان باشد. و همین ملاحظه موجب جلب نظر طبقات مختلف خوانندگان می‌باشد و هر کس از فوائد گوناگون آن استفاده برده است در خود احساس خستگی نکرده و دوستان خود را هم بداشتن چنین کتابی هدایت نموده است نسخه‌های چاپ اول و دوم شرح و ترجمه خصال بزودی منتشر گردید و نایاب شد کثرت طالبین و جویندگان این کتاب اخلاقی سودمند ایجاب مینماید که برای بار سوم این کتاب بچاپ برسد و کثرت توجه خوانندگان موجب نشاط اینجانب گردیده بار دیگر تجدید نظر بر آن نمودم و بتصحیح آن صرف وقت نمودم و مواردی که محتاج به شرح و توضیح بیشتری بود مورد توجه قرار داده و بطور مختصر و مفید مطالب دیگری و توضیحات بیشتری بآن افزوده شد و درعین حالیکه حجم کتاب تفاوت بسیاری نکرده است و طول کلام مایه خستگی خوانندگان نگردیده این چاپ سوم استفاده بیشتری دارد و امید میرود خواننده گان محترم بهتر بآن توجه کنند و بیشتر از آن سود ببرند.

مقدمه چاپ دوم



بهترین روش تربیت و پرورش افراد بشر مراعات تعلیمات پیشوایان دین مقدس اسلام و مذهب شیعه است زیرا در این تعلیمات عالیله نکات سعادت جامعه پیش‌بینی شده است و آنچه را برای پیشرفت معنوی و مادی و اخلاق لازم است یاد آور شده دانشمندان بزرگ اسلامی با بذل جان و مال کوشیده‌اند این تعلیمات گرانبها را در کتب و رسائل خود ذخیره کرده و کم‌وبیش بدست نسلهای آینده رسانیده و اتمام حجت نموده‌اند، در این میان کتاب خصال شیخ بزرگوار صدوق علیه‌الرحمه گنجینه‌ایست که با اسلوب مبتکری شاهکارهای تعلیمات اخلاقی و مسائل مذهبی را با سلسله اسناد متعدده و وسیع منحصر بخود جمع آوری کرده و بسا حقایق شکرانی از امورات مختلفه و مسائل علوم متعدده بویژه مسائل توحید و خدا شناسی و مبدأ و معاد را در آن گنجاییده؛ این اثر نفیس که شایسته است هر مسلمانی بلکه هر انسان علاقه‌مند با اصول اخلاقی همیشه با خود داشته و تعلیمات شافیه آنرا نصب‌العین سلوک مدارج اخلاقی و ترقی روحی خود قرار دهد تقریباً متروک و در زاویه نسیان افتاده بود و يك علت مسامحه و اغفال این بود که اخبار آن بزبان عربی بود و مشکلات آن در بوته اجمال باقی مانده بود در این اواخر توفیق مساعدت نموده و آنرا بزبان فارسی شیوا و همه کس فهم ترجمه نمودم و مشکلات اخبار آن را باندازه استعداد فهم عمومی برادران دینی شرح داده و پرده استتار لفظی و معنوی را از چهره زیبای این گوهر گرانبها بر کنار ساختم طبعاً مورد استقبال شایان عموم برادران دینی و طالبان حقایق اخلاقی و انسانی قرار گرفت و نسخه‌های چاپ یکم نایاب گردیده و نشر چاپ اول بمنزله اعلانی بود که نفوس شیفته را فریفته این داری امراض روحی و اخلاقی خطرناک و کثیرالاتشار ساخت، در این میان جلب نظر جناب سیادت انتساب آقای حاج سیداحمد کتابچی و پسران را که متصدی اداره يك بنگاه جدی و آبرومند نشریات و مطبوعات کتب دینی و علمی میباشند نموده و بشیوه مرضیه خود برای مزید انتشار این مکتب تربیت اخلاقی که نصوص بی‌غش تعلیمات ائمه هدی و پیشوایان مذهب است اقدام نموده و خدمت مؤثر و قابل تقدیری بر خدمات گرانبهای عمرانه خود نسبت بنشر آثار مذهبی و علمی افزودند و چون در موقع چاپ نخست وسائل کافی مالی و حالی وجود نداشت و فرصت شخص اینجانب برای مراقبت و تصحیح کمتر بود اغلاطی در چاپ اول واقع شده و کتاب در اجزاء منفرد منتشر گردید

ولی در موقع تجدید چاپ تصمیم گرفته شد که دقت بیشتری در تصحیح و تنظیم آن بکار رود و از تفرق اجزاء آن کاسته گردد که بهتر مورد استفاده باشد و باید گفت که این چاپ دوم دارای امتیازاتی بشرح زیر میباشد :

۱ - بار دیگر متن کتاب با نسخه خطی مصحح مقابله شده و از اغلاط چاپ سابق در حد امکان مصونست .

۲ - ترجمه اخبار آن بار دیگر تطبیق شده و اشتباهات مختصری که در آن رخ داده بود بر طرف گردید.

۳ - کتاب طبق نسخه اصل در دو جلد ۱ و ۲ منضم بهم منتشر گردیده و از حجم و تفرق آن کاسته شده است .

۴ - مقدمات دو جزء سابق که راجع بشرح ماهیت کتاب خصال و شرح احوالات شیخ بزرگوار صدوق و تحلیل مکتب تعلیمات و نشریات دینی و مذهبی آن راد مرد بزرگوار بوده در جلو جلد اول قرار داده شده است که خوانندگان محترم آنرا بخوانند و بهتر بحقایق این کتاب وعظمت تعلیمات آن پی ببرند و در حقیقت با توجه باین امتیازات این چاپ دوم تقریباً يك نشریه جدیدی محسوب میشود که با این خصوصیات (کتابفروشی اسلامیة) افتخار ابتکار نشر آنرا دارد و در عین حال حق چاپ اصل کتاب شرح و ترجمه خصال برای مؤلف محفوظ است

در خاتمه از کلیه علاقمندان این کتاب که از چاپ نخست در دست دارند متوقع است که در صرفصت آنرا با این چاپ دوم مقابله کرده و تصحیح نمایند تا مورد استفاده بهتری باشد .

۲۴ جمادی الثانیة ۱۳۷۶ هجری قمری

محمد باقر کمره‌ای - شهرری



چکامه از زبان ملکوتی بیان صدوق رضوان الله علیه

(سراینده سیادت)

عمر من نردۀ کمال من است
 زین جهان ذرّۀ خیال من است
 بهترین بزمگاه حال من است
 جان جان قالب مثال من است
 فیض لب ریز ارتحال من است
 زین سپس موسم وصال من است
 هر کسی تشنه زلال من است
 سدرۀ الممتهی مقال من است
 کز همه خوبتر خصال من است
 چون فروزنده خورفعال من است
 کاین ثمر بخش نونہال من است
 ہم بتایید ذوالجلال من است
 این دو شهکار بی مثال من است
 مسطر کلک بی ملال من است
 کو بکشف رموز بال من است
 این از او نیست گفته مال من است
 آنچه فرخندگی است فال من است
 با حساب دقیق سال من است

حاصل عمر من خصال من است
 طپران با دو بال علم و هنر
 تا ابد در بهشت با ابرار
 پر نشاط است جان و هم تن من
 آن عزیمت که نام آن مرک است
 شب هجران من بری طی شد
 آنچه میخواست شیعه آوردم
 پی فکدم بنای مذهب و تا
 انظرُوا بعدنا الی الایثار
 گفته ام از عمل درخشان شد
 از دو جلد خصال توشه بچین
 وین هزاران حدیث تالیفش
 جادوی علم کائنات الجو
 از بن صخره تا باوج فلک
 ویژه با ترجمان شیخ جلیل
 نیشان از سفته این در منظوم
 اوج نیک اختری است اقبالم
 باقی و راضیم چنو؟ رضوان (۱)

(۱) چون که شیخ صدوق رضوان الله علیه در ۳۱۱ به دنیا آمده و این عدد که از (۱۳۶۸) موضوع شود باقی می ماند ۱۰۵۷

و به حساب جمل می شود رضوان (گل این باغ دائماً تازه است)

فهرست جلد یکم شرح و ترجمه خصال شیخ صدوق علیه الرحمة و الرضوان

- مقدمه ۱**
صفحه ۱۴ - ۱۸
اهمیت حسن اخلاق در جامعه بشری و تعلیمات انبیاء و رهبران انسانی - پیدایش تعلیمات و کتب اخلاقی -
روش تعلیمات اخلاقی شیخ صدوق و وضع تألیف کتاب خصال و شرح ترجمه آن - بانیان اولیه شرح و
ترجمه خصال - قصیده خصالیه .
- مقدمه ۲**
۱۸ - ۴۰
شرح حال شیخ صدوق و مکتب او - نیروی سیاسی شیعه در عصر صدوق - شیخ صدوق با
سیاستمداران عصر خود همکاری می کند تألیفات صدوق، رابطه روحانی شیخ صدوق با رجال سیاست -
صاحب بن عباد و سبب تألیف کتاب عیون اخبار الرضا - ترجمه قصیده صاحب بن عباد بشعر
- فصل اول مقدمه ۳**
۴۰ - ۴۴
روش نگارش در مکتب شیخ صدوق - شعبه های نگارش - قلم تاریخ و داستان سرائی - داستان
تألیف کتاب من لا یحضر - داستان تألیف کتاب عیون اخبار الرضا قلم خطبه و خطابه در مکتب شیخ
صدوق - خطبه کتاب من لا یحضر - خطبه کتاب توحید
- فصل ۲ مقدمه ۴**
۴۴ - ۴۸
قلم استدلال و تحقیق در مکتب شیخ صدوق - دو نمونه از تحقیقات علمی شیخ صدوق نقل از کتاب
معانی الاخبار - شرح حدیث منزله - شرح حدیث غدیر
- فصل ۳ مقدمه ۴**
روش مکتب شیخ صدوق در تعلیم اصول دین
- فصل ۴ مقدمه ۴**
۴۸ - ۵۰
روش مکتب شیخ صدوق در فتوای و بیان احکام - روش ائمه و اصحاب ائمه (ع) - پیدایش اصول
اربعاء - انحراف از این روش کی آغاز شد - مکتبهای اولیه مذهب شیعه - مکتب مدینه - مکتب کوفه -
مکتب یمن - مکتب شیعه در قم - سبب انحراف - مدرسه های ثانویه - مدرسه بغداد - مدرسه شام -
مدرسه نجف - این انحراف تا کجا کشید - در این میانه چه پیش آمد - رجال اصلاح و تجدید روش مکتب
شیخ صدوق - مکتب جبل عامل - مکتب بحرین - مکتب اصفهان در عهد صفویه -
- باب خصال یحسانه**
۶۰ - ۷۸
شرح توحید تعجیل در چراغ، ذم تند رفتن و حمل چیزهای پست و کفالت . امر بوضوء ساختن
سرطعام و توقف نزد شبیه . نیت در عمل و تفقه در عبادت . فوائد سرمه . ذم انگشتر آهنی و غیب
گوئی و قیافه شناسی . امر بمصافحه و دید و بازدید و تقیه هنگام ضرورت و تشییع جنازه . ذم سرودخوانی
و دنیا دوستی و بازی و برخواستن و ستم بر اولاد . وضوء یکبار یکبار است ، و سلام نماز یکی است
- باب خصال دوستانه**
۷۸ - ۱۱۰
دلیل توحید • ذم استعانت در وضوء • نواقض وضوء • تأثیر امراء و فقهاء در صلاح و فساد جامعه
کفر عاق و والدین و دیوث • مدح ناخن گرفتن و شارب زدن علمی که تفکر در آن رواست یا روانیست
اختیار فسخ کنیز شوهر داری که آزاد شده . خیابان مجلس و حکم نزاع فروشنده و خریدار . ذم شتر

داری ومدح کوسفند داری - عده مسترابه ، سنت واجب ومستحب دارد • وظیفه مشیح جنازه . نماز بدو چیز فاسد میشود • فتوای برای واجتهد • مردانگی درسفرو حضر • دم ایستاده شاشیدن و با دست راست خودرا شستن • مدح شستن ظرف ورویدن درخانه • حق شناسی پدر و فرزند نسبت یکدیگر ، شرح ذبیحین • مدح عطردادن بروزه دار • ذم ستاره شناسی و نجوم • صدقه حرام بر بنی هاشم و موارد استثناء • توبه غیبت • غیبت از زنا مشکلتراست • مذمت دونوع چوبخلال • غمروزی گناهست ، حدیث ثقلین • فضیلت عباس بن علی • ذم دانشمند بی دین • نافله بعد از عصر و پیش از صبح ؛ سکنتهای نماز - ذم شب بیداری جز برای سفر و نماز •

۱۱۰ - ۱۹۰

باب خصلتهای سه گانه

کسانی که بی حساب بیهشت یادوزخ میروند • کسانی که اگر سمتشان نکنی سمت می کنند • مواردی که دروغ خوبست و راست بداست • همنشینی با ثروتمند • عمومیت حسد و وسوسه در آفرینش و بدفالی • اسراف و نشانه اسرافکار • آداب مسافر • آثار کفش سیاه و زرد • رد فدک بامام پنجم • حرمت ریش کندن و قدغن از آب بیابان • رضا بظلم ظالم - عذاب صورت کشیدن • شرائط امر بعروف . خواب و بیداری در شب • متعه ارث ندارد • کسانی که امید نجات ندارند • ذم رختخوابهای زیادی • آداب استنجاء • حرمت کلوخ خوردن و شکار • خیار حیوان و مجلس • وجوب و فاء بهمه • حرمت گدائی و موارد استثناء • کارهای مشرکانه • خانه هاییکه فرشتگان نمیروند • کدام تخم و پرند و ماهی حلال است و کدامشان حرام • زیارت امام رضا و نهی از سفر زیارت غیر امام • ذم جامه سیاه جز سه تا • راه خدا شناسی امام شناسی است • سه کس در نماز اقتداء نشود • عمل بقرآن ، توبه نامه عمر و ابی بکر • سرگذشت اصحاب رقیم حکم عتق کنیز و ولای • حد دزد

۱۹۰ - ۲۴۴

باب خصال چهار گانه

کسانیکه پیغمبر شفیع آنهاست • امام عادل و امام گنهکار • کسی که غیبتش حرامست • دعای مهمات • اطعمه • امور اندوه خیز • حرمت نوحه خوانی و آواز خوانی • مذمت رفت و آمد بدربار پادشاه و مذمت شکار - کلیات طب • ستونها و پرده های ایمان و کفر و نفاق • یک معاکمه تاریخی میان ابن عباس و معاویه • ابن عباس و عمرو عاص ، مکاتبه نجاه حروری و ابن عباس • نشانه های پیری • فاصله حق و باطل • گنج تیمان • نالایقان سلام • خرمی رخسار • اقسام جهاد چهار چشم • بهترین خصال • اقسام زنان • سنتهای مرسلین • کسانیکه نمازشان قبول نیست • چهار گناه بدعاقت • نشانه های بدبختی ؛ چهار کلمه جامع • نالایقان رفاقت • مزد علم • بهترین دارائی • قاضیان • واجب النطقه • پیغمبران پادشاه منش • آثار بد آفتاب • فوائد تره • نامهای نیک و بد - اخلاق پیغمبران • مواظن تخییر • سوره های عزیزه • نشانه های منافق • طریق نشر حدیث از پیغمبر • تعلیم زبان عرب • خطبه شعبانیه • معارف حیوانات • انواع باد • مردم ، خواب • شیونهای شیطان • عیدها • پرند و های ابراهیم و سرگذشت ذبح آنها •

۲۴۴ - ۲۸۴

باب خصال پنج گانه

سنگینی میزان اعمال ، فواید شانه ؛ پنج فرمان حکمت آمیز یک پیغمبر ، نشانه های مؤمن • معاللات ، کلیات توبه آدم ، سنتهای پیغمبر ۵ به ۵۰ ، اسباب بیسی ، گریه کنندگان ، پیغمبر با ۵ شمیر ، شرائط دوستی ، مؤمن در امواج نور ، ستونهای اسلام ، نامهای مکه ، مسخره کنندگان پیغمبر ، نماز میت ، انواع خوف ، جمع دارائی ، کسانیکه در قیامت امتحان میشوند ، پنج خصلت نباشد بهره ندارد ، نماز

و برای چه تقصی باید اعاده کرد، پنج کسند که شیطان با نهادست ندارد، آداب بازرگانی، پنج چیز روزه را باطل کنند، پنج دسته آفرینش آتشی دارند، از پنج کس کناره شود، علم پنج درجه دارد، پنج پیشه بد است پنج کس زکوة ندهند، پنج میوه بهشتی، پنج چیز را خدا بکسی ظاهر نکرده، آنچه خمس دارد، پنج رود را جبرئیل کشیده، یک قربانی برای پنج کس، به پیغمبر پنج چیز مخصوص عطاشده، شفاعت پیغمبر از پنج کس، ضمانت بهشت به پنج کار، پنج کمک از علی به پیغمبر، علامات شیعه، پنج آسیا دردوزخ، پنج ملمون، پنج عمل روزهید قربان، پنج خصلت خروس سفید، پنج کس دعایشان قبول نشود، تمجید خدا در پنج جمله، پیغمبران اولوالعزم، پنج کس را بزودی دفن نکنند، پنج مسجد ملمون، نظر به پنج عضو نا معرم، بهشت مشتاق پنج کس است، علامات ظهور، کلمات امتحان ابراهیم «ع»، زنهائی که نباید ازدواج کرد، فضیلت شب آخر ماه رمضان

۴۸۴ - ۴۹۰

باب خصال شش گانه

خصال امت، آثار زنا، خصال بهشتیان، پیغمبرانی که دو نام دارند، خصالی که پس از مرگ هم سود می دهند - خصال مردانگی، تقسیم خمس، در مؤمن نیست، شش حیران را نباید کشت، خصال دین محمدی، نانچیها، موارد عزل و احتکار و سعت، حقوق چهار با، شایسته سلام و پیش نمازی نیستند، تفسیر ابجد، دیوانگی، توجه در نماز؛ آنچه از تن شهید میکنند؛ آنچه با دوست نشاید، انگشتر حضرت ابراهیم، شیعه از شش چیز معافند، امیر المؤمنین در ۶ مسابقه، کسانی که دعایشان رد میشود، ۶ ملمون، کمال مرد، طبقات مردم و اخلاق آنها



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه ۱ چاپ اول

۱ - در دنیای امروز هر کس را ملاحظه کنی از فساد اخلاق عمومی نگرانست؛ بد اخلاقی همه را میگذرد بلکه کمتر کسی است که در خود احساس ضعف اخلاقی و متزلزل ننماید .
اخلاق پاک اساس سازمان اجتماع صحیح است جلوگیری از دزدی و رشوه و وطنفروشی و هزاران مفاسد دیگر که بنیان دنیا را متزلزل کرده جز بتهدیب اخلاق میسر نیست .
اخلاق پاک نتیجه همه شریعتهاست که خداوند از آغاز بتوسط پیغمبران به مردم تبلیغ نموده ، انسان معنوی که در جوهر خود غیر از دام و زد است مجموعه اخلاق پاکی است که خیر و صلاح از آن میترارد .

پیغمبر اسلام هدف نبوت و نهضت خود را در اینجمله خلاصه کرد بعثت لاتم مکارم الاخلاق برانگیخته شدم برای اخلاق نیک

ایمان و عقیده در مغزی پدید میگردد و پایدار میماند که اخلاق پاک او را آماده کرده باشد از صدر اسلام دسته‌ای از دانشمندان بزرگ باین اصل متوجه شدند و برای تهدیب اخلاق جامعه فداکاریها نمودند و قدمهای مؤثری برداشتند سرچشمه نهضت عالمگیر اسلام همان اخلاق پاک مردان چندی بود که تربیت پیغمبر آنها را بجامعه تحویل داد .

وقتی رویه اصحاب گرامی پیغمبر را چون سلمان و ابوذر و عمار ملاحظه کنی میبینی راستی، عفت ، زهد ، فداکاری ، از خود گذشتگی ، خدمت بخلق ؛ شهامت ، شجاعت ، عدالت که اصول اخلاق عالیة انسانی است از گفتار و کردار آنها فرو میبارد .

قرآن درس اخلاق و روش تهدیب نفوس را با يك وضع مؤثری ابتکار کرد و آنرا در جمیع تعلیمات خود گنجانید و روح جمیع عملیات دینی قرارداد بطوری که هر انسانی یکدوره جریان تربیت اسلامی را طی میکرد بدون توجه خصوصی یکوقت بخود میآمد و میفهمید که بکلی عوض شده

و دارای روح جدیدی گردیده و از عالم حیوانیت تا مقام فرشتگان ترقی کرده

۲- در قرنهای اخیر علمای اخلاق کتبی تالیف کردند که بیشتر متوجه اصطلاحات ورسته بندی و نامگذاری گردیدند و این روش بتصنع و لفظ بافی بیشتر شبیه است تا بیک تعلیمات اخلاقی صحیح که در روح و باطن افراد تاثیر قابل توجهی داشته باشد.

اخلاق يك رشته دستورات علمی و کلاسیک نیست که انسان طوطی وار یاد بگیرد و تحویل بدهد یا بر طبق مسائل آن برهان و دلیل اقامه کند، اخلاق يك طبیعت خیر اندیش و وجدان پاك و ثابتی است که در باطن انسان پدید میشود و انسان را روشنفکر و درست فهم و خیرخواه و نیکو کردار مینماید

راه تحصیل اخلاق نيك مطالعه قرآن و کلمات پیغمبر و پیشوایان دین است که هر موضوعی را با بیانی ساده و شیوا شرح داده‌اند و وظائف عملی را معین نموده‌اند سپس مواظبت بردستورات و بکار بستن آنهاست در جریان زندگانی، نفسی از نفس پیغمبر و ائمه هدی مؤثرتر نیست و دستوری از دستورات آنها ساده‌تر و بهدفع نزدیکتر نیست یکی از کتابهاییکه بطور کافی نکات بر جسته اخلاق فاضله را از سرچشمه پاك آن جمع آوری کرده کتاب خصال شیخ بزرگوار محمد بن علی بن بابویه مشهور بصدوق است و چون عربی بود و غالب مردم ایران از آن استفاده نمیبردند بر حسب مذاکره جمعی از دوستان آنرا با ترجمه و شرح موارد مشکله تنظیم نمودم تا عموم طالبین از آن بهره‌مند گردند

۳- شیخ صدوق از محدثین بزرگ مذهب شیعه است و یکی از شاهکارهای او اینستکه غالب کتابهاییکه تصنیف کرده اخبار آنرا با جمیع سلسله‌سند آن ضبط کرده و معنی ذکر سلسله سند اینست که این خبر را هر شاگردی از استاد خود دریافت کرده تا بامام یا پیغمبر رسیده کتاب خصال از جمله همان کتبی است که تمام اخبار آن با سلسله سند ذکر شده، اسناد آن شامل ضعیف و عامی هم هست ولی چون غالب موضوعات کتاب اخلاقی است و مطالب اخلاقی از نظر عقل سنجیده میشود و صحت و فساد آن بكمك عقل تمیز داده میشود آنقدرها محتاج بتنقیح و تصحیح اسناد خبر نیست بلکه صحت و متانت متن ضعف سند را جبران میکند بهمین ملاحظه اسناد این کتاب اگرچه از نظر فن حدیث و بیان کثرت اساتید و طرق روایت مؤلف مورد اهمیت است ولی از نظر اتقان و تصحیح اخبار اخلاقی آن آنقدر مورد اهمیت نیست بهمین ملاحظه باز جود نسخ بسیار خطی و چاپی که از این کتاب موجود است بنظر ما رسید که اسناد تا باب هفتم آن را حذف

کنیم و بهمان ذکر متن احادیث و عنوانهای مطالب اکتفاء شود تا سهل‌الماخذتر و مفیدتر باشد و بدینوسیله هم مقدار زیادی از حجم کتاب کاسته شده و هم مطالب پیوسته تر بنظر آمده و در عوض شرح بیشتری برای توضیح مطالب بآن ضمیمه میشود و این روش حذف سند خبر را خود شیخ صدوق هم در کتاب من لایحضره الفقیه مراعات کرده و بمنظور آسانی جمع مطالب و اختصار رجال سند را انداخته و سپس طرق خود را در روایات کتاب در آخر کتاب ضبط کرده، ماهم یک فهرستی از اساتید شیخ صدوق و روایات مسلسل کتاب خصال فراهم کرده و اسانید هر طبقه و بابی را بترتیب روایات کتاب ذکر کردیم و در آخر کتاب درج نمودیم تا علاوه بر حفظ نام اسانید و راویان اخبار کتاب، مشایخ مصنف و سران طبقات راویان هم از آن استفاده شود و خوانندگان عزیز بدانند شیخ بزرگوار صدوق از زبان چند تن استاد و از چه مراکز علمی مختلف در شرق و غرب عالم اسلامی و با چه سفرهای طولانی و پرمشقت قرن چهارم این کتاب را فراهم آورده و از خود چنین شاهکاری باقی گذارده و روی این زمینه از قدردانی و مطالعه این کتاب خودداری نکنند و آن را غنیمت بشمارند.

از مطالعه فهرست مشایخ و اساتید صدوق در جلد اول این کتاب که بیش از هفتاد نفرند معلوم میشود که شیخ صدوق علاوه بر احادیثی که از پدر بزرگوار خود و سایر اساتید شیعه در قم که در قرن چهارم حوزه علمیه شیعه و مرکز مهم راویان و علمای بزرگ مذهب شیعه بوده اخذ کرده است، از علمای بغداد که در این تاریخ یگانه مرکز علم عالم اسلامی بوده و از علما و محدثین کوفه و بلخ و همدان و سرخس و فرغانه و اشر و سنه و سمرقند و نیشابور که مراکز علمی دیگر نامی عالم اسلامی بودند روایاتی بدست آورده و در این کتاب درج کرده



اظہار تشکر

جمعی از خیر اندیشان و طالبان اصلاح اخلاق عموم در نشر این اثر بزرگ و پر بهای شیخ صدوق علیه الرحمۃ کوشش و همراهی کردند که برای قدردانی از آنها و برای چگونگی پیدایش و نشر این کتاب بایستی نامی از آنها برده شود

۱- سیدفاضل جلیل آقای آقا سیدمحمد علی صدرالحفاظ شاه عبدالعظیمی دام تأییدہ در مقابلہ و تصحیح کتاب همراهی کردند و نسخہ مصحح و خطی کتاب خصال خود را کہ در تاریخ ۱۳۱۴ هجری قمری نوشته شدہ در اختیار ما گذاردند و در تصحیح و مقابلہ کتاب از آن استفادہ کردیم و بسیاری از غلطہای نسخہ چاپی را با آن تصحیح نمودیم و موارد اختلاف را بعنوان نسخہ بدل میان دو برانتز ضبط کردیم

۲- آقایان سیدمحمد باقر و سید عبدالرحیم سیادت در فراہم آوردن وسائل طبع و نشر و خرید کاغذ کمک شایانی نمودند و مخصوصاً آقای سید عبدالرحیم در رو نویس کتاب و نشر قبضہای پیش فروش رنج فراوان کشیدند و در نشر این کتاب جلیل شرکت کردند

۳- آقایان ابراہیم حاجی ابراہیمی و عباس سفاکاشانی از نظر دقت در حروفچینی و تصحیح کمک شایانی باین کتاب نمودند

ہمین نشانیہ

پس از چاپ خود آموز نحو و صرف عربی کہ سرمایہ و کوشش انجمن تبلیغاتی اسلامی در چند ہزار نسخہ منتشر گردید و پس از کانون حکمت قرآن در تفسیر سورہ لقمان کہ بکوشش و کمک جمعی از خیرخواہان شہری چاپ و منتشر شد این سومین نشریہ است کہ می توانیم بحساب مدرسہ حضرت عبدالعظیم و مکتب شیخ صدوق بگذاریم

در این چندی کہ بساط درویشانہ خود را رہگذرانہ در سایہ بلند پایہ حضرت عبدالعظیم گسترده ام مدرسہ ای بوجود آورده ام کہ این انتشارات نمرہ و بہرہ آنست ، این مدرسہ برخلاف آنچه دیدہ شدہ ساختمانی از سنک و آجر ندارد و بودجہ ای کم یا بیش بر کسی تحمیل نکردم ، این مدرسہ یک جریان زندہ و متحرک ترویج علم و دین است کہ سازمان آن را ہمت خستگی ناپذیر و شیوہ تحصیلی این بندہ باتوجہ علم دوستانہ و بیغرض چند نفر از آشنایان بندہ و طالبان علم تشکیل میدہد ، نہ جار و جنجالی دارد و نہ توقع کمک و ہزینہ ای از کسی کردہ ، پشتیبان آن تنها فضل خداوند و وجدان حقیقت جوئی و خیر خواہی است ، این مدرسہ بی ہیاہو و آرام دو کتاب دیگر ہم حاضر چاپ دارد کہ تفسیر سورہ یوسف و خود آموز علم بلاغت نامیدہ است بہمین زودی چاپ و منتشر گردد

ماہیشہ میخواستیم جامعہ اسلامی سراسر چون یک مدرسہ زندہ عمومی باشد ، آرزوی دیرین ما اینست کہ ہمہ برادران مادرہمہ جاو درہمہ وقت خود را عضو و جزو یک مدرسہ معنوی و جریان تحصیلی قرار دہند و با ماہم آہنک شوند و در ترویج علم و دیانت بکوشند

ما این روش تلمیحات سیار و عمومی را سبک مکتب شیخ بزرگوار صدوق نگارندہ ہمین کتاب خصال شناختیم و برای اصلاح دینی و اخلاقی جامعہ اسلامی و جهان شیعہ بیروی این مکتب رایگانہ درمان مفسد اجتماعی و دینی میدانیم ، ما رموز این مکتب و حسن تأثیر آن را در جامعہ اسلامی و خصوص شیعہ در نامہ های دینی منتشر کردہ و میکنیم و از برادران دینی خود منتظر تفکر و اخذ تصمیم ہستیم

محمد باقر کمرہای - شہری

تقصیده خصالیه

<p>کانون علوم دینی و فضل و کمال کاتار ویست نوش داروی و وبال دریافت لقب صدوق در نزد رجال نازد ز همه خلق به پیغمبر و آل چون بوذه ذخیره نزد حق متعال با نظم حساب جملی تا امسال این آیت عظمای همایون پروبال از گوهر خامه اش تو حظی بکمال از بوی خوشش بود جهان مالا مال روح القدس آورده ورا یا میکال هم مؤذنه وصل گیر و هم بوی وصال با زیور شرح فارسی متن خصال دارنده شماره نهصد و پنجاه سال (۲) بایست نگارشی مفصل ز احوال اندازه فهم و علم و تصدیق مقال کاو راست بشهر ری نزول اجلال حقا که مداد اوست چون ناف غزال گوئی که زوائل است سبحان بمثال نه فکرت من رسد نه شهباز خیال توفیق چه یافت از خدای متعال همراه ویست دست حق در همه حال بر گشت دم رفته بود امر معال</p>	<p>دانای خبیر شیخ پاکیزه خصال آن مرد برازنده و راد و زنده از راستی و درستی قول و عمل سرچشمه عصمت است آبشخوروی آمد بوجود از دعای معصوم ع از مولداوست (جلوه غیب) عیان ۱ سر سلسله معدن شیعیه است از روی خلوص گر بخواهی ببری یکخرمن گل شکوفه از هرورقش جان میدمد از گلبن گلخانه او از نشر کتاب حکمت آمیز خصال گل بود درین بهار چون غنچه شکفت تشریح خصال و دعوت نوح نجی تا پی بمقام او بخوبی بیرند از ترجمه خصال و شرحش در یاب یک آیت دیگری چو ابن بابویه ۳ یازید قلم بشک در شرح خصال سرمایه دانش است و زاهل کمره در مرتبه علو فضل و هنرش برعهده گرفت شرح و هم ترجمه را چون در همه حال یاد حق باشد از آن هشدار و دم عمر غنیمت بشمار پاس خدمات دو برگزیده و عالم ربانی شیخ صدوق علیه الرحمه و آیت الله کمره ای که اولی در قرن چهارم اسلامی هجری قمری میزیسته است و این در قرن حاضر سروده آمد</p>
---	--

سیادت

۱. به حساب ابجد ۱۰۵۶ که تا کنون ۱۳۶۷ از تولد صدوق گذشته.

۲. از تاریخ تألیف کتاب خصال که در حدود ۳۷۷ قمری بوده تا سال ترجمه و شرح که ۱۳۲۷ شمسی است ۹۵۰

سال است.

۳. دانشمند شهیر آقای سعید نفیسی در مقدمه ای که بر مصادقه الاخوان نوشته گوید کلمه بابویه در اصل فارسی خود

با واو ساکن ماقبل مضموم است و های آن تلفظ نمی شود و تلفظ به فتح واو و ها اصلی ندارد.

شرح حال شیخ بزرگوار صدوق مکتب شیخ صدوق

قسمتهای روشن تاریخ شیخ صدوق و خاندان او

- ۱ - نامش محمد کوچکترین سه پسر علی بن حسین بن موسی بن بابویه است
- ۲ - مسلم است که هفتاد و چند سال زندگی کرده و در سال ۳۸۱ در شهر ری وفات کرده و در سال ۳۱۱ هجری قمری بایش از آن در شهر قم متولد شده
- ۳ - بیشتر از ۱۹ سال عصر غیبت صغری را دریافته زیرا وفات سمری آخرین نواب خاص امام عصر عجل الله فرجه ۳۲۹ بوده است
- ۴ - پدرش علی بن الحسین که ابوالحسن کنیه داشته و با بن بابویه معروف است نخست شخصیت علمی و معروف این خاندان است و دارای تألیفات نفیس بسیاری است راجع ب مذهب شیعه که مورد اعتماد علمای مذهب است .
- ۵ - شیخ صدوق بزرگترین مردان علمی این خاندان است از پدرش در علمیت و تألیفات بر تراست و از برادران دیگر بیشتر مورد مهر و عنایت پدر بوده بهمین مناسبت پدرش کتاب الشرائع را با رساله مخصوصی برای وی نگاشته
- ۶ - پنجاه سال از صدر غیبت کبری که نیم قرن است زندگی کرده و در جامعه مذهب شیعه که در بیشتر کشورهای اسلامی آن روز نفوذ کاملی داشته مرجع علمی و فتوایی بوده
- ۷ - پدرش ابن بابویه یکی از مراجع بزرگ مذهب شیعه بوده و تألیفات و رساله های او تا ۲۳ شماره ضبط شده ، مردی بازرگان بوده و در شهر قم مرکز تجارت خود را اداره می کرده و شخصاً متصدی دفتر امورات تجارتنی خود بوده
- ۸ - يك قسمت مهم از تحصیلات شیخ صدوق در خدمت پدرش بوده و روایات بسیاری در موضوعات مختلفه از فقه و تفسیر و اخلاق و اصول دین از پدر خود در مؤلفات خود روایت کرده
- ۹ - در بسیاری از مراکز علمی و با اهمیت اسلام دوره خود مسافرت کرده و در هر يك از آنها تا چند سال اقامت کرده و در تاریخ مختصر و کوتاهی که در رجال از او ضبط شده ، بغداد ، نیشابور ، خراسان ، ری ، بخارا نامبرده شده ، این شهرها هر کدام در این تاریخ مرکز حوزه علمیه عالم اسلام بوده اند که بزرگترین دانشمندان تاریخی اسلام تحصیل کرده های آنها هستند در قرن چهارم هجری هر يك از این حوزه ها باوج ترقی علمی خود رسیدند و رجالی در علم و ادب پرورش دادند که ستاره های تاریخ علمی اسلام بشمار میروند البته شیخ صدوق از زیست در این حوزه های علمیه برای تحکیم مبانی خود استفاده های شایانی کرده و نزد اساتید بزرگ به تحصیل پرداخته ، کثرت تألیفات و کثرت مشایخ روایت او در فنون مختلفه در اثر این مسافرت های طولانی و متنوع بوده و در ضمن احادیث شیعه راهم در این مراکز نشر کرده و شاگردان بسیاری هم از او استفاده کرده اند

مسافرت‌های ممتد شیخ در نقاط مختلفه عالم اسلام و اقامت در مراکز تاریخ علمی اسلام در این عصر که برشورترین دوره‌های علمی اسلام است افکار او را بسیار روشن و پخته کرد و او را برای اصلاح دینی و طرح یک نقشه صحیح و دنباله داری آماده ساخت شیخ صدوق نقشه پرورش علمی و روش مذهبی خود را در ضمن کتابهای بسیاری که تا سیصد شماره ضبط شده عملی کرده است که یکی از آنها همین کتاب خصال او است که برای تهذیب نفوس و پرورش اخلاق جامعه تألیف کرده

فیروی سیاسی شیعه در عصر شیخ صدوق علیه الرحمة

هسته مرکز مذهب شیعه بانشر اسلام در عصر خود پیغمبر بوجود آمد و برهبری علی بن ابیطالب و فرزندان پاکش نشو و نما کرد بدین طریق که در اواسط دوره خلافت عثمان تجزبات و دسته بندیهای مهمی در مظاهر اسلامی طلوع نمود و جمعی از بزرگان و اخلاص مندان اصحاب پیغمبر برهبری ابوذر تجزب شیعه را آشکار و بایک تعلیمات عالی و ممتازی که از قرآن و بیانات علی «ع» سرچشمه میگرفت آن را با برجا نمودند.

ولی در طول تاریخ خلفای بنی امیه و صدر خلافت بنی عباس یک تجزب مذهبی ساده ای بود و کم و بیش با سیاستهای وقتی همکاری و مخالفت میورزید و با انقلاب و تحول اجتماعی و سیاسی جامعه اسلام کمک میکرد، طولی نکشید که این مذهب در اثر حسن تعلیمات و اصول عاقلانه خود نفوذ بسزائی در ملت های بزرگ نمود و استقلال سیاسی بخود گرفت و در اطراف سرزمین وسیع اسلامی آن روزه کشورهای رسماً شیعه تشکیل شد و نفوذ و اهمیت آنها سراسر عالم اسلام را فرا گرفت، در نیمه اول قرن چهارم هجری که دوره پیشوائی شیخ صدوق است

این توسعه سیاسی و اهمیت ملی شیعه باوج ترقی رسید زیرا در غرب و جنوب عالم اسلامی دولت نیرومند فاطمیه تأسیس شد و سواحل آفریقا را از مراکش تا مصر زیر پرچم خود گرفت

ایندولت که رسماً شیعه و در اواخر قرن سوم اسلامی علم استقلال بلند کرده بود در این تاریخ دولتی نیرومند و فعال و در پیشرفت سریعی بود و در نتیجه اواخر قرن چهارم مرکزیت بغداد را متزلزل کرد.

در قسمت شرق و شمال عالم اسلامی؛ کشور وسیع فارس و مرکز حکومت پادشاهان نامور ساسانی دولت آل بویه بانیرو و استقلال شایان توجهی در فعالیت بوده و مرکزیت بغداد را زیر نفوذ گرفته بود، حسن توجه و روابط دوستانه ایندولت با رجال علمی شیعه و خصوص شیخ صدوق موجب شد که روی اساس و تعلیمات مذهب شیعه خود را استوار کند و پیشروی خود ادامه دهد، در این نقشه از مکتب دینی شیخ صدوق استفاده کاملی کرد

شیخ صدوق با سیاستمداران عصر خود همکاری می کند

دولتهای شیعه مذهب که در محیط سیاست خود تقریباً مستقل بودند و از تحت تسلط خلافت عمومی بغداد بیرون شدند از سال ۲۰۵ که آغاز قرن سوم اسلام بود در بخشهای ایران پدید شدند علویان در شمال ایران ظهور کردند و طبرستان را مرکز خود نمودند، طاهریان در خطه خراسان پدید گردیدند و صفاریان خطه فارس و جنوب را مستقل کردند ولی نخست دولت مقتدری که توانست این وضع ملوک الطوائف را زیر یک پرچم جمع آوری کند و روی اساس مذهب شیعه یک ایران نیرومندی پدید آورد پادشاهان آل بویه بودند که در میان آنها رکن الدوله و عضد الدوله از همه بزرگتر و معروفترند، این پادشاهان نیرومند که مرکزیت بغداد را رسماً تحت الشعاع خود قرار دادند از فکرو دانش بزرگان و دانشمندان و نویسندگان شیعه که صاحب بن عباد نامورترین آنها است کمک گرفتند و از این گذشته از فقها و محدثین بزرگ شیعه که شیخ صدوق در رأس آنها واقعست استفاده بسزائی

بردند، شیخ صدوق که تحصیلات خود را در قم و بیشتر در خدمت پدرش علی بن الحسین پایان رسانیده و در همان سن جوانی به سند تدریس و نشر حدیث نشست بود بنا به خواهش رکن الدوله دیلمی که از پادشاهان بزرگ و نیرومند آل بویه است بری مسافرت میکند و در آنجا اقامت مینماید سپس بنیشابور رفته و تا سال ۲۵۲ که هنوز پنجاه سال کمتر داشت در آنجا اقامت کرده و از نیشابور به عراق رفته و در بغداد و کوفه و شهرهای دیگر چندی مانده و از عراق مراجعت کرد، و بسمت خراسان و بخارا رهسپار شده و تا سال ۲۶۸ در مشهد و اطراف آن بسر برده

چون اصل مسافرت شیخ صدوق از مرکز اصلی زندگی خانداش بنظر رکن الدوله بوده چنین مینماید که این مسافرتهای طولانی و متعدد در اطراف کشور اسلامی هم روی یک نقشه اساسی صورت گرفته که بنفع مذهب شیعه و دولت طرفدار آن بوده است و شیخ صدوق با این مسافرتهای طولانی شالوده مکتب خود را در سراسر کشور اسلامی آن روز پراکنده و پراچانوده و مراجعات بسیاری که از خطه پهناور و وسیع مراکز اسلامی باوشده این موضوع را بهتر روشن میکند بدین تفصیل

شیخ صدوق از آغاز دوره شهرت علمی خود دانشمند و پیرو مذهب شیعه شناخته شده و علمای معاصر او که مخالف مذهب شیعه بودند بشیوه معهود خود او را رسماً رافضی میخواندند چنانچه خلیف بغدادی او را بدین توصیف ترجمه کرده :

«محمد بن حسین بن بابویه ابو جعفر قمی بیفداد آمد و در آنجا از پدرش حدیث روایت میکرد و از شیوخ شیعه و رافضیان معروف بود» در اینصورت از شهرت عالمی و مراجعات عمومی که از نواحی دور دست عالم اسلام باو شده اهمیت و نفوذ مذهب شیعه در عصر وی دانسته و صلاحیت مکتب وی شناخته میشود .

اگرچه ترجمه احوال شیخ صدوق در کتب رجال بسیار مختصر و نارسا است ولی از کتبی که بنام اجوبه مسائل نوشته یا رساله‌های متعددی که در تألیفات او ضبط شده میتوان محیط پهناور مرجعیت او را حدس زد اجوبه مسائل او تا آنجا که از حوادث محفوظ مانده و از دست مسامحه و نسیان گریخته و در کتب ضبط شده از اینقرار است

۱ کتاب جوابات المسائل الواردة علیه من واسط : یک کتاب در جواب مسائلی نوشته که ز واسط برای او فرستاده بودند - واسط شهر مهمی بوده میان کوفه و بصره که در آن تاریخ اهمیت داشته .

۲ جوابات المسائل الواردة علیه من قزوین : یک کتاب در جواب مسائلی نوشته که از قزوین فرستاده بودند .

۳ جواب مسائل وردت من بصره : یک کتاب در جواب سؤالاتی نوشته که از بصره رسیده بود .

۴ جوابات مسائل وردت من کوفه : جواب سؤالاتی که از شهر کوفه شده بود .

۵ جواب مسائل وردت من مصر : جواب سؤالاتی که از مصر شده بود

۶ جواب مسئله نیشابور : جواب از مسئله نیشابور

۷ جواب مسئله وردت من المدائن فی الطلاق : جواب سؤالی که در موضوع طلاق از شهر مدائن شده بود، رساله‌های بسیاری هم در شماره مؤلفات او ضبط شده که مقصود از آنها نامه‌هایی است که مفصل و علمی بوده که با سابقه تقاضا یا بناسبت دیگر بر رجال مهم مناطق نفوذ علمی خود مینوشته که طرف این رساله‌ها در بعضی موارد ذکر شده چون :

رسالة الی ابی محمد الفارسی فی شهر رمضان

رسالة في الغيبة الى اهل رى والمقيمين بها .

وقتی وسائل نشر و روابط آنروزه را ملاحظه کنیم تشکیل این محیط مرجعیت پهناور کارآسانی نیست و نشر اینهمه موضوعات علمی شگفت آور است، آنروزی که باید نشریات را بانوک خامه کلمه کلمه نکاشت و باوسیلله قاصد پیاده یا کاروانهای شتر سوار در راههای پرخطر و دورو دراز فرستاد این کارهای بزرگ علمی و مذهبی چگونه انجام شده !!!

امروز وسائل بخار و برق و رادیو دنیا را بهم نزدیک کرده امروزه هر بچه دبستانی محیط بزرگ جهان را چون کنجهای خانه خود در نقشه‌های جغرافیا دیده و فهمیده، امروزه وسائل چاپ و نشر دنیا را بصورت يك مجلس کوچک در آورده، امروزه وسائل سیر و طی مسافت خط آهن و اتوبوس و هواپیما است .

از خوانندگان محترم خواهش میکنم با کمی تفکر این وسائل تازه را از زندگی عمومی کنار بگذارند و جهان یازده قرن پیش از این را در نظر آورند تا با هیبت این محیط مرجعیت پهناور شیخ صدوق بی‌ببرند و نفوذ کلمه مذهب شیعه را در عصر او تشخیص دهند و اگر دانشمندان بزرگ و متنوع فرق مختلفه عالم اسلامی آنروز را هم در نظر گیرند شخصیت علمی شیخ صدوق بهتر و روشتر جلوه میکند روش يك مکتب زنده و بااهمیتی در این محیط پهنای وجود داشته که باید شیخ صدوق را پیشوای بزرگ این مکتب علمی و مذهبی دانست و از همکاری شیخ صدوق با پادشاهان نیرومند آل بویه و وزیر دانشمند باتدبیر آنها صاحب بن عباد معلوم میشود که این مکتب يك مکتب تعلیمات خشک و کنار از اجتماع و سیاست نبوده بلکه کاملاً در اجتماع وارد و از سیاست دوره خود پشتیبانی نمیکرده این مکتب اساس مذهب شیعه را استوار نمود و مردان علمی با اقتداری بوجود آورد که تا چند قرن آینده هم بخوبی توانستند از عهده وظائف علمی و دینی خود بر آیند

روش این مکتب را باید از تحلیل و بررسی تعلیمات شیخ صدوق و معاصرین و شاگردان وی فرا گرفت، ما آنجا که از روی دقت و تحقیق ممکنست، روش این مکتب را از تاریخ و سیره علمای سلف استخراج کرده و بدسترس خوانندگان محترم میگذاریم .

قبل از ورود در ماهیت مکتب شیخ صدوق باید یاد آور شد که حال اجداد خاندان صدوق در تاریخ روشن نیست، چنانکه سابقاً معلوم شد محمد بن علی صدوق چهارمین فرزند مسلسل بابویه است و او چهارمین پدر او است در صورتی که تاریخ تولد صدوق ۳۱۱ هجری باشد و معلومست که فاصله او تا بابویه سه پست است تقریباً خود بابویه یکصد و پنجاه سال پیش از آن که مقارن ۱۶۶ هجری باشد میزیسته .

در این تاریخ حکومت نو بنیاد بنی عباس بنیروی رجال بزرگ ایرانی برپا شده و کاخ دیکتاتوری بنی امیه درهم شکسته و هنوز حکومت بنی عباس جنبه ملی داشت و دیکتاتور و نفع پرست نشده بوده از اینرو رجال ناموری از اهل ایران فرصت بدست آورده و هوش و استعداد سرشار ایرانی خود را در بخشهای مختلف جامعه اسلامی بکار انداختند، خاندان برمک در سیاست و جهان‌داری، ابن مقفع، و سهل سرسلسله خاندان نوبخت در دانش و تألیف و قانون‌گذاری، ابوحنیفه در فقه و فروع از مشاهیر مردان ایرانی نژاد معاصرند هدف مشترک دانشمندان ایرانی نژاد طرفداری از خاندان یغمبر بوده زیرا این مطلب با عدالت و حکومت ملی و حفظ حقوق افراد و اقلیات موافقت داشت و این رجال بزرگ از آن طرفداری میکردند باید علت اصلی اعدام و آزار آنها را همین نکته دانست .

اگر چه در سطح تاریخ تهمتهایی بآنها بسته‌اند . مثلاً ابوحنیفه چنانچه شیخ بهائی در کشکول

نقل کرده شیعه زیدی مذهب و یکی از کارمندان سری ومهم آنها بوده که اهل کوفه را پیشوائی زید بن علی وفرزندش یحیی بمنصور عباسی شورانید سپس منصور بیهانه تمرد او از قبول منصب قضاوت او را زندانی ومسموم کرد .

البته اینکه مامیگوئیم این رجال بزرگ شیعه یا طرفدار خاندان علی بودند این نیست که شیعه دوازده امامی پاك عقیده بوده اند ، زیرا در این تاریخ هنوز اصول مذهب شیعه برای عموم حل و فصل نشده بود و از برابر تقیه میدرخشید و برای افرادی که کاملاً با احزاب سری شیعه وابسته نبودند يك دور نمای درخشانی بیش نداشت که در معرض همه گونه اشتباه و خطا بود .

خاندان دبرین پاره ای از این رجال بزرگ که تاریخ آنها را بدست داده از بزرگان زردشتی ایرانی بوده اند چون بنی برمک و بنی نوبخت و ابن مقفع .

بابویه جد اعلای صدوق معاصر این بزرگان است پدران صدوق تا بابویه چنانچه از اسامی آنها برمیآید شیعه مذهب بوده اند ولی خود بابویه که ظاهراً رابطه میان دوره اسلامی و پیش از اسلام این خاندان است معلوم نیست چه دینی داشته آنچه از نام او استفاده میشود اینست که ایرانی بوده ولی معلوم نیست اهل کجا بوده

پدر صدوق علی بن الحسین که اول عالم دینی ومحدث این خاندان است در شهر قم میزیسته اگر فرض کنیم بابویه از اهل قم بوده این سؤال پیش میآید که در حدود ۱۶۱ هجری در قم دو طائفه وجود داشته اند یکی اشعریین که از قبایل اعراب یمن بوده و در حدود سال ۸۰ هجری از قشون سرحدی مسلمانان در ماوراءالنهر منشعب شدند و عقب نشینی کردند و در قم متمرکز شدند و بسیاری از رجال علم و حدیث شیعه قم از آنانند و دیگر سکنه دهات ایرانی نژاد قم که البته بکلی معدوم نشده بودند ولی زیر دست و تابع طائفه عرب بودند در این صورت باید بابویه از آنها باشد وشاید هم خاندان بابویه در این میانه از خارج بقم مهاجرت کرده باشند

رابطه روحانی شیخ صدوق با رجال سیاست معاصر خود

یکی از موفقیتهای شایان شیخ بزرگوار صدوق این بود که در مردان سیاستدار معاصرش افرادی دیندار و عقیده مند وجود داشتند و افکار بزرگ روحانی او با افکار بزرگ سیاسی آنان درهم آمیخت و يك نیروی سیاست روحانی و روحانیت سیاسی شگرفی در جامعه مملت ایرانی پدید آورد و این مردان بزرگ راهمفکر وهمکار کرد و باهمت بلند و کوشش خستگی ناپذیری برای اصلاح کشور و مملت قدمهای برجسته ای برداشتند بزرگترین شخصیت تاریخی این رجال سیاست صاحب بن عباد وزیر با تدبیر آل بویه است که دوره بیست ساله صدارت او دوره طلایی و با عظمت این خاندانست

این مرد بزرگ که اساس سلطنت این خاندانرا با برجاویر افتخار کرد در عقیده و ایمان بمبادی مقدس اسلام هم طراز ابوذر و سلمان بوده وشاید وسیله ارتباط شیخ صدوق با خاندان آل بویه همین

مرد بزرگوار است

شیخ صدوق که صدها کتاب نوشته با آنکه رسم بوده بسیاری از رجال علم و دانش معاصرش از روی عقیده یا برای نمایش دیباچه کتاب خود را بنام پادشاهان معاصر آرایش میدادند چنان خامه خود را پاك و بی آرایش در دست داشته که نامی از هیچکس نبرده ولی با این مناعت قلم کتاب عیون اخبار الرضا را که یکی از شاهکارهای مذهبی او است برای قدردانی از صاحب بن عباد نگارش کرده وبخزانة او اختصاص داده و چنانچه خودش یاد آور شده چیزیکه شیخ بزرگوار را بر انگیزته و برای آن چنین نام با افتخاری از صاحب بن عباد در جهان بیادگار گذارده

همان عقیده و ایمان صاحب بن عباد است که در اثر احساسات مذهبی خود دو قصیده غراء در مدح امام هشتم (علی بن موسی الرضا سلام الله علیه) مروده و چون این دو قصیده بنظر شیخ صدوق رسید برای صله و جایزه آنها این کتاب را بنام او نگاشته ، در دیباچه سبب نگارش کتاب را چنین تقریر کرده مصنف این کتاب گوید دو قصیده از قصیده های صاحب جلیل کافی الکفای ابوالقاسم اسمعیل بن عباد بدست من افتاد موضوع آنها این بود که سلام خود را باستان حضرت و ضاً هدیه کرده بود من هم این کتاب را برای خزانه او که بیقای وی آبادان باد تصنیف کردم ، زیرا چیزی سراغ ندارم که نزد او مرغوبتر و مهمتر و بموقع تراز علوم آل پیغمبر باشد زیرا برشته متین آنها متمسک است و بولایت و دوستی آنان چنک زده ، اطاعت آنها را فرض می شمارد بامامت آنها و احترام و احسان بذریه و شیعه آنان معتقد است .

با تصنیف این کتاب حق نعمت او را ادا کردم و خود را باو نزدیک نمودم ، زیرا احسان های درخشان و منتهای فروزانی نسبت بمن دارد با تصنیف این کتاب تفصیح خدمتی که در حضرت اودارم جبران کردم و منتظرم عذر مرا بپذیرد و از تقصیرم بگذرد و امید و آرزوییکه در باره وی دارم با برجا دارد خداوند با کرم و وجود خود سختیها را آسان کند ، در آغاز دو قصیده را می نگارم زیرا سبب تألیف این کتاب بوده اند ♦

من قصیده نخست را با شعر ترجمه کرده و برای فهم پایه عقیده و ایمان این وزیر دانشمند و بزرگ تاریخ ایران و ایمان بنظر خوانندگان محترم میرسانم ، در این ترجمه برسانیدن مقصود شاعر بیشتر از آرایش شعر اهمیت داده شده .

در حرم قدس سر زمین طهارت
بر سر قبر شریف شاه کرامت
از سر اخلاص و دوستی و ارادت
بود بطوسم همیشه رحل اقامت
تا که ز خاکش برم بری ز صلابت
هدم نور و فروغ و عز و امامت
از پس ظلمت دمیده صبح سعادت
در پس هم از کف نواصب رایت
حق نتوان برد از میان بشراوت
با کف او ریشه ستمگر و غارت
از دیگران در ربود گوی رشادت
بیغش و حیل و راست مجد امامت
چون چو موجوسان گرفته راه ضلالت
کوهمگی بوده غرق کفر و نجاست
در بر قبر یهود و کبر بعاتت
یا که چه گامیش پر ز جهل و بلادت
هست ز شیطان در آن نشان شراکت
نامتان از بر شود در آن بولایت
تا دم مردن نه بلکه تا بقیامت

ای که روی سوی طوس بهر زیارت
گوی زمن بر رضا سلام و فرود آی
می خورم اکنون قسم بذات خداوند
گر که مرا اختیار بودی از خود
کوچ کنان عزم خویش جزم نمودم
مشهدی آگنده از زکاء فرشته
از تو که هستی امام و زاد امامان
زانکه بدیدم بچشم خود که نگون شد
حق شما را من آشکار نمودم
زاده پیغمبری که کند خداوند
زاد وصییبی که در فضیلت و ایمان
فخر و شرف از ویست بی کم و نقصان
ناصبیان چون یهود و بدتر از آنان
دفن نمودند در قبور کسانی
بایدشان افکنند دور و یا گور
عالمشان در مقام بحث چه گاوی
چونکه تأمل کنی بشوم جبینشان
صوت اذان فرق کی نهند ز ناقوس
کوه یقینیت و من بدان متمسک

چند کسان در شما نمودند تکفیر
 کردمشان از دلیل و حجت سرکوب
 زاده عباد در پناه شما بساد
 چند بدمدح شما چکامه سروده
 دارد امید از شما که واسطه گردید
 خواند هر آنکس چنین قصیده گراء
 شاعر آن پادشاه کشور شعر است
 بار خدایا به آرزو برسانش
 مغز همه کوفتم به گرز شجاعت
 رانده و دم کنده پر زدند بساعت
 باد شما را بر او نگاه عنایت
 چون برطاوس در نگار و ظرافت
 تا که خدایش دهد بخلد مکانت
 گفت بکاغذ فشانده در فصاحت
 همچو سلیمان در بساط بلاغت
 طوس برش تا کند امام زیارت

این جمله‌های چندی که شیخ صدوق در وصف عقیده و ایمان صاحب بن عباد گفته عقیده محکم و ایمان راسخ او را خوب آشکار میکند و از کلامش بز می‌آید که رابطه او با صاحب تنها بر اساس معنویت استوار بوده و رجال بزرگ از افکار بلند او استفاده می‌کرده‌اند و از او پیروی می‌نموده‌اند و شیخ صدوق فقط از راه تألیف کتب و تعلیمات عمومی و مذهبی خود با آنها سروکار داشته و جز معنویات در این میانه سرو سری نبوده و شاید يك علت مسافرت‌های طولانی و متعدد شیخ هم تقلیل آمیزش و اختلاط با رجال عصر خود بوده که البته همه در اخلاص و دیانت در پایه صاحب بن عباد نبوده‌اند اکنون ما برنامه مکتب شیخ صدوق را در چهار فصل خلاصه می‌کنیم و بنظر خوانندگان محترم می‌رسانیم تا متوجه شوند این مکتب بزرگ مذهبی چگونه شالوده و اساس خود را محکم و استوار ریخت تا توانست اصول عقاید و ایمان را منظم و خلاصه کند و از تشتت و آلودگی‌های افکار کج و خطا کار تصفیه نماید .

چگونه توانست شعب و دستجات پراکنده مذهب شیعه را در یک جامعه آبرومند و بزرگ منحل نماید و ملیت یکتواختی میان این دستجات جدا جدا بوجود آورد

چگونه توانست اساس تعلیمات مذهب را عمومی کند و در دسترس همه افراد بگذارد

چگونه توانست دولتهای طرفدار شیعه را بنفع دین و مذهب تقویت کند و مخالفین حق را بنیروی آنها سرکوب کند .

اینها درسهائی است که امروز برای ما بسیار مفید و لازمست بلکه باید گفت اگر بخواهیم این ضعف و سستی دینی، این انحطاط اخلاقی روز افزون، این تلاشی ملی خود را چاره کنیم راهی بهتر و نزدیکتر از پیروی این روش و تجدید این برنامه و احیاء مکتب صدوق نداریم ♦

فصل یکم

روش نگارش در مکتب شیخ صدوق

نگارش چندشعبه‌دار

قلم تاریخ و داستان سرائی قلم خطبه و خطابه، قلم تحقیق و بحث علمی

قلم تاریخ و داستان نویسی در جهان امروز چند شعبه دارد رومانیک ، کلاسیک فلسفه تاریخی، کلاسیک تاریخ ساده ولی تاریخ نگاران اسلامی که از اواخر قرن یکم هجری آغاز تاریخ نویسی کردند همان قسم سوم را شیوه خود کردند .

داستانهای تاریخ را با عبارتی ساده و بی تکلف با قلم مینوشتند چنانچه بزبان میگفتند ، کتب تاریخی صدر اسلام چون سیره ابن هشام ، تاریخ طبری: کامل این اثرو مسعودی و نویسندگان دیگر تا اواسط قرن چهارم اسلامی بر این مقصود گواهد است چیزی که نوشته این کتابها را با گفتگو های عادی از هم جدا میکند فصل بندی و ترتیب است ، امتیاز این نگارشات علاوه بر سادگی و کنار بودن از پیچیدگی مطلب که تکلف در عبارت تولید میکند و فور کلمات لغت است که در آن دوره دایره و معمول بوده و چون بعدها سبک نگارش بتکلف و لفظ بافی و اصطلاحات آمیخته از مواد لغت کاسته شده و بسیاری از الفاظ کتابهای صدر تاریخ در شمار الفاظ غریبه درآمده .

شیخ صدوق با اینکه فارسی نژاد است و خودش تا ۳۰۰ کتاب و پدرش بیست و چند کتاب تألیف کرده اند کتابی بزبان فارسی از ایشان بدست نیامده و اگر چه بیشتر کتب این دو نویسنده و دانشمند بزرگ باقی نمانده ولی از نام گذاری کتابهای آنها فهم میشود که بزبان عربی بوده .

من گمان می کنم سبب اصلی این موضوع این بوده که زبان ادبی و قلم نویسندگی فارسی در این تاریخ و در حدود ری و قم که مرکز زندگانی و پرورش علمی صدوق بوده نبوده یا کامل نبوده و ممکنست زبان خاندانی صدوق زبان گیلکی یا زبان رایج بوده که هنوز پاره مردم نواحی نزدیک قم مانند دلیجان و جاسب در خانواده های خود آن زبان را نگهداشته اند ولی زبان نگارش و نویسندگی نیست .

بلی از اواسط قرن چهارم ادبیات رو بترقی رفت و نویسندگان و شاعران فارسی زبانی شیوا و مقتدر کم کم با برصه وجود گذاردند مانند رودکی و ناصرخسرو و قابوس و شمسیر و نهضت زبان فارسی بوجود آمد و در شعر ترقی شایانی نمود که شاهنامه نماینده روح ادب فارسی این قرنست و در نشر هم قدمهای مؤثری بر داشته شد ولی این نهضت در دوره زندگانی تحصیلی و تألیفی شیخ صدوق آغاز شد و هنوز عمومی و بارور نشده بود

بعلاوه کثرت اصرار شیخ صدوق و پدرش بر نصوص روایات صادره از ائمه معصومین که تقریباً روش عمومی محدثین آن عصر بوده سبب دیگر این روش میباشد خصوص نظر باینکه اکثر مؤلفات آنها جمع آوری متن روایات است و کمتر از خود بیانی در این مؤلفات گنجانیده اند اما راجع بنگارشات عربی

صدوق که در دیباچه کتابهای خود و در تحقیقات او راجع بمواضع علمی و استدلالات دیده میشود قلم ساده و محکمی است
در این دوره دو قلم نویسندگی در زبان عرب وجود داشته و در میان علماء و نویسندگان شایع بوده است •

۱ = قلم ادبی که شیوه نویسندگان درباری و رویه نامه نویسی بوده و نوشتجات ادبی هم بیشتر با این قلم نوشته میشده مانند کتاب مقامات بدیع الزمان و رسائل او و رسائل خوارزمی و کتب شیخ عبدالقادر جرجانی و بعد از دوره صدوق سیدرضی و سید مرتضی هم در کتب علمی خود این شیوه ادبی را بکار برده اند چنانچه از دلالت الاعجاز و اسرار البلاغه و نهج البلاغه و مجازات النبویه و تفسیر سید رضی و شافعی و سائر کتب سید مرتضی این روش بخوبی نمایانست

۲ - قلم علمی و دینی که اغلب کتابهای علمی و دینی این عصر آن را مراعات میکرده اند و آن بسیار ساده و بی تکلف بوده شیخ صدوق در نگارشات خود پیرو این قلم علمی بوده و هر کجا در مقدمه کتب خود یا در ضمن تحقیق مطالب و شرح مشکلات اخبار قلم فرسایی کرده هیچ پیرامون نمایشات ادبی نگردیده و برای اینکه بفهم عموم نزدیک باشد بسیار ساده نوشته ولی در عین سادگی بسیار محکم و ورزیده چیز نوشته و نسبت بافاده مقصود شیوا و فصیح نگارش میکرده است و بهیچوجه دنبال مغلط گوئی و نمایش ادبی نرفته برای آنکه با فکر و فهم عموم هم آهنگی کرده باشد و این ساده نویسی و حسن تعبیر را هم باید یکی از مزایای بزرگ مکتب شیخ صدوق دانست
شیخ صدوق داستانهای کوچک و تاریخهای مختصری که در دیباچه پاره ای کتابهای خود برای شرح سبب تألیف یا موقعیت وفاتده کتاب نوشته بهمان سبک ساده و بی تکلیف صدر اسلامت ، جمله های کوتاه و بسیار بلیغ و شیوا بکار برده ، لفظ بافی و سجع تراشی نکرده ما برای نمونه چند داستان از او نقل و ترجمه میکنیم :

داستان تألیف کتاب من لایحضره الفقیه

اما بعد انه لما ساقنی القضاء الی بلاد الغربة وحصلنی القدر منها بارض بلخ من قصبه ایلاق و ردها الشریف الدین ابو عبدالله المعروف بنعمت وهو محمد بن الحسن بن اسحق بن حسین بن موسی بن جعفر ۰۰۰ فدام بهماالسته سروری و انشرح بمذاکرته صدری و عظم بمودته تشرافی لاخلاق جمعهاالی شرفه من ستر و صلاح و سکینه و وقار و دیانه و عفاف و تقوی و اخبات فذاکرنی بکتاب صنفه محمد بن زکریا الرازی و ترجمه بکتاب من لایحضره الطیب و ذکر انه شاف فی

اما بعد چون قضا مرا به بلاد غربت کشاند و قدر مرا از آن میان به قصبه ایلاق بلخ انداخت سید شرافتمند دینداری از نواده های موسی بن جعفر (ع) که معروف به نعمت بود در آن جا وارد شد به هم نشینی او شاد بودم و از هم صحبتی او دلم خرم شده به دوستی او شرفیاب شدم زیرا اخلاق نیکی به شرافت نژاد خود پیوسته بود، از آبرو و صلاح، سنگینی و وقار و دینداری و پارسایی و تقوا و علاقه به خدا، این آقا با من درباره کتابی گفت و گو کرد که محمد بن زکریای رازی در موضوع طب تصنیف کرده و نامش را (من لایحضره الطیب = برای کسی که دسترسی به پزشک ندارد) گذاشته گفت این کتاب در موضوع خود خوب نوشته شده از من درخواست کرد کتابی در فهم حلال و حرام و دستورات دین و احکام تصنیف کنم که خلاصه و مجموعه همه کتابهایی باشد که در این موضوع تصنیف کرده ام و نام آن را (من لایحضره الفقیه = برای

معناه و سألنی ان اصنف له کتابا فی الفقه بالحلال والحرام والشرايع و الاحکام موفیا علی جمیع ما صنفت فی معناه و اترجمه بکتاب من لا یحضره الفقیه لیکون الیه مرجعه و علیه معتمده و به اخذ و یشتک فی اجره من ینظر فیہ و ینسخه و یعمل بمودعه هذا مع نسخه لا کثر ما صحبني من مصنفاتی و سماعه لها و روايته عنی و وقوفه علی جملتها و هی ما تا کتاب و خمسة و اربعون کتابا فاجبته الی ذلك لانی وجدته اهلاله و صنف له هذا الکتاب بحذف الاسانید لثلاث کثر طرقة و ان کثرت فوائده و لم اقصد فیہ قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما روه بل قصدت الی ایراد ما افنی به و احکم بصحته و اعتقد فیہ انه حجة فیما بینی و بین ربی تقدس ذکره و تعالت قدرته و جمیع ما فیہ مستخرج من کتب مشهورة علیها المعمول و الیها المرجع .

داستان تألیف کتاب عیون اخبار الرضا

و قع الی قصیدتان من قصائد صاحب الجلیل . کافی الکفات ابی القاسم اسمعیل بن عباد فی اهداء السلام الی الرضا علی بن موسی علیه السلام . . . و صنف هذا الکتاب لخزائنه المعمورة ببقائه اذ لم اجد شیئا آثر عنده و احسن موقعا لديه من علوم اهل البيت علیهم السلام لتعلقه بحبلهم و استمساکه بولایتهم و اعتقاده لفرض طاعتهم و قوله بامامتهم و اکرامه لذریتهم و احسانه الی شیعتهم قاضیا بذلك حق انعامه علی و معتقر بایادیه الزهر عندی و مننه الغرلدى و متلافیا بذلك تفريط الواقع فی خدمة حضرتہ راجیا به قبوله لعذری و عفوه عن تقصیری و تحقیقه لرجائی فیہ و املی و الله تعالی ذکره یسهل الصعاب بکرمه و وجوده و ابتدأت بذكر القصیدتین لانهما سبب تصنیفی هذا الکتاب . . .

کسی که دسترسی به فقیه ندارد) بگذارم تا مرجع او باشد و مورد اعتماد خودم قرار دهد و از آن اخذ احکام نماید و همه کس با وی در اجر آن شریک باشد و در آن نظر کند و از آن رونویس کند و به مضمون آن عمل کند به علاوه بیش تر تصانیف مرا که همراه داشتم رونویس کرد و از من استماع نمود و روایت کرد و فهمید و آن ها دو یست و چهل و پنج کتاب بودند من درخواستش را پذیرفتم زیرا سزاوار آن بود و این کتاب را با حذف سلسله سند تصنیف کردم تا در پیچ های سلسله سند روایت نیفتد و بیش تر از آن استفاده کند من نخواستم چون روایت نویسان همه روایاتی که در هر موضوع دارند بنویسم بلکه همان روایاتی را انتخاب کردم که بدان ها فتوا می دهم و آن ها را درست می دانم و درباره آن ها عقیده دارم که میان من و پروردگارم تقدس ذکره و تعالیت قدرته حجت هستند و آنچه در این کتابت از کتاب های مشهوری بیرون آوردم که مورد اعتماد و مرجع علمای مذهب شیعه می باشد.

داستان تألیف کتاب عیون اخبار الرضا.

ترجمه این عبارات در صفحات گذشته نگاشته شد.

قلم خطبه و خطابه در مکتب شیخ صدوق

خطابه یکی از فنون بزرگ منطق و بنظر ارسطو شایسته مقام زمامداران و بزرگان هر ملتی است خطابه برزخ میان احساسات محض است که مبداء شعر و شاعریست و تعقل عمیق و خشک که مبدأ فلسفه و تفکر است، اسلام با ظهور خود اول تکانی که بجامعه عربستان داد این بود که آنها را از مقام احساسات محض بالا کشید و وارد عالم تعقل و فکرهاى عمومی کرد از جنبه شاعری آنها کاست و خطابه و خطبه را با آنها آموخت *

خطبه و خطابه را در ضمن تشریح نماز جمعه جزء برنامه آن قرارداد و مردم را بدان تشویق و ترغیب نمود در جاهلیت عرب هزارها مردوزن شاعر وجود داشت ولی خطیب در میان آنها انگشت شمار بود ولی در قرن اول اسلامی خطیبان زبر دستی بوجود آمدند که آثار آنها تا کنون زیب بهترین ادبیات عربست و خطبه های خود پیغمبر و علی بن ابی طالب شگفت انگیز و در حد کرامت است خطابه باید دارای جمله های کلی و مطالب عمومی و مفید باشد و در شرع اسلام تعلیم عقیده و

اخلاق نیک اساس آن بشمار میرفته *

شیخ صدوق بسیاری از کتابهای خود را با خطبه های بسیار شیوا و بلندی آغاز کرده که در موضوع خود بسیار متین و با نفس پیغمبر و ائمه دین پیوند کاملی دارد ما برای نمونه چند خطبه از آن ها نقل و ترجمه میکنیم *

خطبه کتاب من لایحضره الفقیه

بسم الله الرحمن الرحيم - انى احمدك و اشكرك و اومن بك و اتوكل عليك و اقر بذنبى اليك و اشهدك انى مقر بوحدانيتك و منزهاك عما لا يليق بذاتك مما نسبك اليه من شهك و العهد فيك و اقول انك عدل فيما قضيت حكيم فيها امضيت لطيف لما شئت لم تخلق عبادك لفاقة و لا كلفتهم الا دون الطاقه فانك ابتدأتهم بالنعم رحيماً و عرضتهم للاستحقاق حكيماً فاكملت لكل مكلف عقله و اوضحت له سبيله و لم تكلف مع عدم الجوارح مالا يبلغ الابه و الامع عدم المنخر الصادق مالا يدرك الابه فبعثت رسلك مبشرين و مندربين و امرتهم بنصب حجج معصومين يدعون الى سبيلك بالحكمة و الموعدة الحسنه لئلا يكون للناس عليك حجة بعد هم و ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة فعضمت بذلك منتك على برنتك و اوجبت عليهم حمدك فلك الحمد عدد ما احصى كتابك و احاط به علمك و تعاليت عما يقوله الظالمون علواً كبيراً

ترجمه خطبه کتاب من لا يحضر

بار خدایا تو را ستایش می کنم و تو را شکر می کنم، به تو ایمان دارم و کار خود را بر تو وامی گذارم، به گناه خود نزد تو معترفم و خودت را گواه می گیرم که من تو را یگانه و بی همتا می شناسم و از آنچه به ذات پاکت نمی برآزد کنارت می دانم، از آنچه مشبهه و ملحدان ناروا به تو بسته اند دورت می دانم.

من عقیده دارم که تو در آنچه حکم کنی عادل و در کارهای خود فرزانه ای و در هر چه بخواهی باریک بین و حقیقت شناسی، بندگان را از نیاز نیا فریدی و بیش از توان آنها را تکلیف نکردی، از روی مهربانی نعمت هستی را به آنها بخشیدی و از روی حکمت آنها را در معرض امتحان آوردی، به هر مکلفی عقل کامل دادی و راه روشن پیش پای او

الحمد لله الواحد الاحد الذي لا شريك له الفرد الصمد الذي لا شبيه له الاول القديم الذي لا غاية له الاخر الباقي الذي لا نهاية له الموجود الثابت الذي لا عدم له الملك الدائم الذي لا زوال له القادر الذي لا يعجزه شيء العليم الذي لا يخفى عليه شيء الحي لا ب حياة الكائن لا في مكان السميع البصير الذي لا آله له ولا اداة الذي امر بالعدل و اخذ بالفضل و حكم بالفصل لامعقب احكمه ولا اراد لقضائه ولا غالب لارادته ولا قاهر لمشيته و انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء واليه المرجع والمصير و اشهد ان لا اله الا الله رب العالمين و اشهد ان محمدا عبده ورسوله سيد النبيين و خير الخلق اجمعين و اشهد ان علي بن ابي طالب امام المتقين و قائد الغر المحجلين و ان الائمة من ولده من بعده حجج الله الى يوم الدين صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين.

نهادی به کسی تکلیفی نکردی که وسیله انجام آن را ندارد و بدون مخبر راستگو کسی را مسئول نکردی بدانچه نداند. رسولان خود را با زبان گویا به مژده ثواب و هراساندن از عقاب فرستادی و بدانها دستور دادی که امامان و جانشینان معصوم برای خود نصب کنند تا از روی حکمت و پند شیرین به راه تو دعوت کنند تا مردم پس از وجود آنان در برابر تو عذری نداشته باشند و هر کسی دانسته هلاک شود و دانسته زندگی جاوید یابد. از این راه منت بزرگی بر بندگان خود نهادی و ستایش خویش را بر آنها بایست نمودی، از آن تو است ستایش به شماره آنچه کتابت بشمارد و دانشت بپذیرد و از آنچه ستمکاران کوتاه نظر گویند برتری برتر.

ترجمه خطبه کتاب توحید صدوق

به نام خدا... ستایش از آن خداوند یگانه تنهاست، آن خدایی که بی همتاست، همان یکتای بی نیازی که مانندای ندارد، سرآغاز هستی دیرینه‌ای که پایان ندارد، انجام هستی پاینده‌ای که نهایت ندارد موجود پابرجایی که نیستی ندارد؛ همیشه پادشاهی که زوال ندارد، توانایی که از هیچ چیز درنماند، دانایی که چیزی بر او پوشیده نیست، به ذات خود زنده است و در لامکان پاینده، شنوای بینایی که اندام و ابزاری نخواهد آن خدایی که دستور عدالت داده و در فضل و بخشش بر جهان گشاده و روشن حکم فرموده، حکم وی را تعقیب کننده‌ای نیست، قضای او را کسی برنگرداند و بر اراده او چیره نشود و خواست او را واپس نزنند.

همانا فرمانش این است که چون چیزی را خواهد بگوید باش و بی درنگ می‌باشد، پاکست آن خدایی که زمام هر چیزی در دست توانایی او است، برگشت و سرانجام هر چیزی به سوی او است، گواهی می‌دهم که شایسته پرستشی نیست جز خداوند پروردگار جهانیان و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده او سید پیغمبران و بهتر همه آفریدگان است.

و علی بن ابی طالب (ع) پیشوای پرهیزگاران و زمامدار دست و رو سفیدانست و گواهم که امامان از فرزندانش پس از وی حجت‌های خدایند تا روز قیامت، بر همه رحمت و درود باد.

فصل دوم

قلم استدلال و تحقیق

در مکتب شیخ صدوق

چنانچه پیش از این گذشت شیخ صدوق و پدرش کتاب‌های بسیاری تألیف کرده‌اند و بیش‌تر آن‌ها از میان رفته ولی آنچه به دست آمده بیش‌تر همان متن اخبار است از فقه و حدیث گذشته در مسائل توحید و اصول دین هم همان متن اخبار و نص آیات قرآن را ذکر کرده‌اند و کم‌تر دیده می‌شود که پیرامون تحقیقات و قلم‌فرسایی گردیده باشند و از فکر خود چیزی نوشته باشند.

چنانچه از مطالعه کتاب توحید صدوق و عقاید او این موضوع خوب روشن می‌شود.

پاره‌ای گمان برده‌اند که این روش برای این بوده که بضاعت علمی و فکری در آن‌ها نبوده و شیخ صدوق توانایی نداشته که چون متکلمین یا فلاسفه و نویسندگان عصر خود در موضوع عقاید قلم‌فرسایی کند یا مطالب را در سلک قیاس و استدلال منطقی درآورد و چون متکلمین عصر خود وارد بحث و استدلال گردد و در کتب رجال او را در زمره اخباری‌ها شمرده‌اند و کلام شیخ الطایفه در عده الاصولش مشعر بر این است که از زمره مقلدین در عقاید بوده و یا در زمره اشخاص بسیط که عقاید آن‌ها روی ارتکازات فطریه ثابتست و از استدلال و تفصیل آن ناتوانند.

ولی با کمی تدبر در کتب شیخ صدوق روشن است که شیخ صدوق نه عاجز از استدلالات منطقی و فلسفی بوده و نه اخباری بوده بلکه فیلسوفی دینی و مجتهدی عالی‌مقام است و در مقام تحقیق و بحث از همه فقهای متأخرین برتر بوده و در موشکافی از حکما و متألّهین چون صاحب مطالع دست کمی نداشته و سبب اینکه در کتب فقه خود چون من لا یحضره اکتفا به همان ذکر اخبار کرده یا در اصول و عقاید همان متن اخبار و آیات را ذکر کرده عجز از استدلال نبوده او می‌توانسته مثل شیخ انصاری مسائل تجارت را در میدان بحث و تردید و اشکال بیاورد یا مثل خواجه طوسی عقاید را در میدان رد و بحث استدلال منطقی و فلسفی بکشاند ولی یک اختلاف مبنایی در روش تعلیم و پرورش دینی با سایرین دارد و بدان ملاحظه این رویه را در تألیفات خود تعقیب کرده و به همین ملاحظه ما مکتب او را از نظر پرورش دینی مکتب مخصوصی تشخیص دادیم و پایه عظمت مذهب شیعه در تاریخ شناختیم.

استدلال در عقاید و بیان احکام چنانچه در قرون متأخره مرسوم گردیده روی اصطلاحات منطقی و فلسفی رفته که پس از نشر اسلام در جهان به دست مسلمانان افتاد و خلفای بنی عباس آن را رواج دادند و از آن پشتیبانی کردند از نظر سیاست یا نادانی به اصول تعلیمات اسلام ولی استدلال و روشن کردن مردم در حقایق هستی و خداشناسی در بدو نشر و ترقی اسلام روی اصطلاحات نبود قرآن و احتجاجات پیغمبر و ائمه هم دارای روش استدلال عقلی است و از این جهت مردمان بی‌عقیده و مخالف را معتقد و دیندار می‌کردند، چون ایمان و عقیده یک تعلیم عمومی است پایه استدلال و منطق در قرآن و اخبار روی فهم عموم و به زبان عموم برقرار شده و هر کس متوجه همان مضامین ساده و پرمعنی و گیرنده بشود و با زبان قرآن و اخبار آشنا گردد دارای عقیده و ایمان درست می‌شود.

مکتب شیخ صدوق چنانچه در روش خطابه و تاریخ پیرو طریقه پیغمبر و ائمه و بزرگان صدر اسلام بود در استدلال و منطق دینی و تعلیم عقاید هم همان رویه را در نظر گرفته و تا آن‌جا که ممکن بوده کلیه مطالب و شرایع اسلام و مذهب را با همان زبان خود شریعت‌گذار اسلام و اوصیای او تعلیم می‌داده است زیرا این منطق عمومی و در خور فهم همه افراد است

داده است زیرا این منطق عمومی و درخور فهم همه افراد است و البته مؤثرتر و صحیحتر است، اگر استدلال متکلمین یا فلاسفه برای تعلیم مردم لازم بود یا بهتر بود خدا و پیغمبر که بیش از هر چیز به هدایت و رهنمائی بشر علاقه داشتند از اول آنطریق را بکار میبردند.

و در میان ملت سر تا سر نادان عرب آنرا ابتکار میکردند و نباید گفت افکار مردم جاهلیت بفهم این گونه استدلالات رسا نبوده یا از قبول آن خود داری میکردند زیرا ابتکارات شکر فی که اسلام در میان امت عرب نمود و حقایق عالیهای که به آنها تعلیم کرد دست کمی از این مطالب علمی که اخیراً میان متکلمین و حکمای اسلامی منتشر شده نداشته.

دو نمونه از تحقیقات علمی شیخ صدوق برای گواه نقل می شود

۱ - شرح حدیث منزله از معانی الاخبار

قیل لسید العابدین ان الناس یقولون ان خیر الناس بعد رسول الله ﷺ ابوبکر و عمر ثم عثمان ثم علی (علیه السلام) قال فما یصنعون بخبر رواه سعید بن المسیب عن سعد بن ابی وقاص عن النبی ﷺ انه قال لعلی (علیه السلام) انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانیبی بعدی فمن کان فی زمن موسی مثل هرون؟ قال مصنف هذا الكتاب قدس الله روحه اجمعنا و خصوصنا علی نقل قول النبی ﷺ لعلی (علیه السلام) انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانیبی بعدی فهذا القول يدل علی ان منزلة علی منه فی جميع احواله منزلة هرون من موسی الذی كانت فی جميع احواله الا ما خصه الاستثناء الذی فی نفس الخبر فمنازل هرون من موسی انه کان اخاه ولادة العقل یخص هذه لانه موضع لا یكون النبی عنها بقوله لان علیاً لم یکن اخاه ولادة من منازل هرون من موسی انه کان نیامعه و هذه التی استثنایا النبی و منع ان یكون علیاً نیامعه و من منازل هرون من موسی بعد ذلك اشیاء ظاهرة و اشیاء باطنة فمن الظاهرة انه کان افضل اهل زمانه و احبهم الیه و اخصهم به و اوثقهم فی نفسه و انه کان یخلفه علی قومه اذا غاب موسی عنهم و انه کان بابه فی العلم و انه لومات موسی و

به امام چهارم سید عابدین (ع) عرض شد مردم مخالف مذهب می گویند بهترین امت پس از رسول خدا ابوبکر است سپس عمر است سپس عثمان و سپس علی (ع) است و آن حضرت را در طبقه چهارم به شمار می آورند، فرمود با حدیثی که سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده چه می کنند؟ پیغمبر به علی فرموده: ای علی مقام تو نسبت به من چون مقام هارونست نسبت به موسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست در زمان موسی کی با هارون در فضل و نیکی برابری می کرد؟ تا کسی بتواند در این امت با علی برابری کند چه رسد که بهتر از او باشد.

مصنف این کتاب (معانی الاخبار) گوید این روایت میان ما و مخالفین ما مورد اتفاق است و ما از پیغمبر نیز نقل کردیم که به علی فرمود مقام تو نسبت به من چون مقام هارونست نسبت به موسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست این گفتار دلالت دارد که هر مقامی را در هر حالی هارون نسبت به موسی داشته علی هم نسبت به پیغمبر خاتم دارد مگر آنچه خود خیر استثنا کرده باشد. یا به حکم عقل قطعی خارج از عموم گردد. یکی از نسبت های هارون به وی این بود که برادر نژادی او بود، عقل این مقام را درباره علی نسبت به پیغمبر تخصیص می دهد مقصود پیغمبر این مقام نبود زیرا علی برادر نژادی پیغمبر نیست یکی از مقامات هارون نسبت به موسی این است که با او دارای مقام نبوت و پیغمبری بود این را هم

هرون حی کان هو الخلیفة بعد وفاته فالخبر یوجب ان هذه الخصال كلها لعلى من النبی ﷺ وما كان من منازل هرون من موسی باطنا وجب ان الذی لم یخصه العقل منها كما خص الاخوة بالولادة فهو لعلى من النبی ﷺ و ان لم نحط به علما لان الخبر یوجب ذلك و لیس لقائل ان یقول ان النبی عنی بعض هذه المنازل دون بعض فیلزمه ان یقال عنی البعض الاخر دون ما ذکرته فیبطل .

ح ان یكون عنی معنی بته و یكون الکلام هذرا و النبی لا یهدر فی قوله لانه انما کلمنا لیفهمنا و یعلمنا فلوجازان یكون عنی بعض منازل هرون من موسی دون بعض ولم یکن فی الخبر تخصیص ذلك لم یکن افهمنا بقوله قلیلا و لا کثیرا فلما لم یکن ذلك وجب انه قد عنی کل منزلة كانت لهرون من موسی مما لم یخصه العقل ولا الاستثناء فی نفس الخبر و اذا وجب ذلك فقد بینت الدلالة علی ان علیا افضل اصحاب رسول الله و اعلمهم و احبهم الی رسول الله و اوتقهم فی نفسه .
وانه یجب علیه ان یخلفه علی قومه اذا غاب عنهم غیبة سفرا و غیبة موت لان ذلك کله کان فی شرط هرون و منزلته من موسی فان قال قائل بان هرون مات قبل موسی ولم یکن اماما بعده فكیف قسم امر علی علی امر هرون بقول النبی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانی بعدی و

خود پیغمبر جدا کرده و منع کرده که علی پیغمبر باشد پس از این دو مقام، هارون نسبت به موسی مقامات ظاهره ای دارد و مقامات معنویه ای، یکی از مقامات ظاهره اش این است که پس از موسی افضل اهل زمان خود بود و از همه کس نسبت به موسی یگانه تر و مخصوص تر و بیشتر مورد اعتماد بود.

۲. آنکه هر وقت موسی از قوم خود جدا می شد هارون را در میان آنها جانشین و خلیفه خود می کرد.

۳. آنکه باب دانش و وسیله در دریافت علم موسی بود.

۴. آنکه اگر موسی وفات می کرد و هارون زنده بود، هارون پس از وفات خلیفه و جانشین او بود.

این خبر همه این مقامات و خصلت ها را برای علی نسبت به پیغمبر ثابت می کند و هر مقام معنوی و تأییداتی هم هارون نسبت به موسی داشته باشد علی هم نسبت به پیغمبر داشته باشد مگر آنچه را عقل قطعی از آن بیرون کند چنانچه مقام برادری نژاد را بیرون می کند گو اینکه ما آن مقامات باطنه را ندانیم زیرا مفاد خبر این است، کسی نتواند گفت که مقصود پیغمبر خصوص فلان مقام بوده زیرا در برابرش می توان گفت خیرا مقامی که تو می گویی مقصود نبوده و آن مقام دیگر مقصود بوده و دلیلی بر خصوص آن نیست در این صورت کلام بیهوده می شود و بی استفاده می گردد، پیغمبر کلام بیهوده نمی گوید زیرا با ما سخن می کند که مطلبی به ما بفهماند و چیزی به ما بیاموزد، اگر مقصود این باشد که بعضی از مقامات هارون نسبت به موسی برای علی نسبت به پیغمبر ثابتست و آن را معین نکرده و با کلام خود چیزی به ما تفهمانده کلام لفو است و مقام پیغمبر از آن مبری است بنابراین لازم است که مقصود اثبات همه مقامات باشد مگر آنچه را عقل به طور قطع یا خود روایت صریحاً استثنا کرده و چون عموم مفاد خبر ثابت شد دلیل می شود که علی (ع) افضل اصحاب

علی قد بقی بغدالنبی ﷺ قیل له نحن انما تسنا امر علی ﷺ علی امر هرون بقول النبی هومنی بمنزلة هرون من موسى فلما كانت هذه المنزلة لعلی و بقی علی و جب ان یخلف النبی فی قومه بعد وفاته و مثال ذلك ما انا ذاکره انشاء الله لوان الخلیفة قال لوزیره لزید علیک فی کل یوم یلتقاک فیه دینار و لعمر و علیک مثل ما شرطته لزید فقد و جب لعمر و مثل ما لزید فاذا جاء زیدالی الوزیر ثلثة ایام فاخذ ثلثة دنانیر ثم انقطع ولم یأت وانی عمر و الوزیر ثلثة ایام فقبض ثلثة دنانیر فللعمر و ان یأتی یوما رابعا و خامسا و سرمدنا ما بقی عمر و علی هذا الوزیر ما بقی عمرو ان یمطیه فی کل یوم اتاه دیناراً و ان کان زید لم یقبض الا ثلثة ایام و لیس الوزیران یقول لعمر و لا اعطیک الا مثل ما قبض زید لانه کان فی شرط زیدانه کلماتک فاعطه دیناراً و لوانی زید لقبض و فعل هذا الشرط لعمر و و قاداتی فواجب ان یقبض و ان لم یجی زید ادمات فکذلك اذا کان فی شرط هرون الوزیران یخلف موسی علی قومه

رسول خدا (ص) است بلکه اعلم آنها است و از همه پیش رسول خدا (ص) محبوب تر و بیشتر مورد اعتماد بوده است. و به علاوه ثابت می شود که پیغمبر از میان امت به واسطه مرگ یا سفر مفقود شود علی جانشین و خلیفه او باشد زیرا همه این مقامات برای هارون نسبت به موسی ثابت بود.

اگر کسی اعتراض کند که هارون پیش از موسی وفات کرد و پس از مرگ او امامتی نداشت تا این مقام برای علی پس از مرگ پیغمبر ثابت باشد و چطور شما به مفاد گفته پیغمبر که علی نسبت به من چون هارونست نسبت به موسی می توانید از روی سنجش علی به هارون برای او پس از پیغمبر مقام امامت را ثابت کنید در صورتی که هارون پس از مرگ موسی نبود و امامتی هم نداشت و علی پس از مردن پیغمبر اسلام زنده و پاینده بود.

جواب اعتراض این است که ما از روی عموم فرمایش پیغمبر علی و هارون را به طور مطلق یا هم می سنجیم و حکم می کنیم که همه مقامات هارون برای علی ثابت است و چون علی پس از پیغمبر زنده بود باید مقام خلافت از پیغمبر را دارا باشد تا چنانچه پیغمبر فرموده هم تراز هارون باشد و مردن هارون پیش از موسی دلیل نمی شود که علی پس از پیغمبر در مفاد این حدیث مطلق وارد نباشد ما برای توضیح مثالی می آوریم.

می گوئیم اگر خلیفه به وزیر خود گفت هر روزی زید تو را دیدار کرد باید یک اشرفی به او بدهی و همین قرار را درباره عمرو هم باید منظور دارای به این فرمان حق عطیه زید برای عمرو هم به طور مطلق ثابت شد. اکنون اگر زید سه روز نزد وزیر آمد و سه اشرفی گرفت و دیگر نیامد و عمرو هم سه روز نزد وزیر آمد و سه اشرفی گرفت نمی شود گفت چون زید دیگر نیامده عمرو هم حقی ندارد بلکه عمرو حق دارد که روز چهارم و پنجم بلکه تا همیشه که زنده است هر روز نزد وزیر آید و بر وزیر لازمست که تا عمرو زنده است هر روزی نزد او آمد یک اشرفی به او بدهد و اگر چه زید سه روز بیشتر نیامده اشرفی را بگیرد بلکه اگر چه مرده باشد.

وزیر نمی تواند به عمرو بگوید من جز آن سه اشرفی که زید دریافت کرده به تو نمی دهم. زیرا مفاد قرارداد برای زید این بود که هر روز بیاید اشرفی را بگیرد و عمرو هم همین فرمان را داشت و آمده بایست اشرفی را بگیرد، هارون وزیر موسی بود و قرارداد داشت که در غیاب او بر قوم خلیفه باشد هم. قرارداد را علی هم به مضمون این حدیث نسبت به

ومثل ذلك لعلي فبقي على فواجب ان يخلف النبي في قومه نظير ما مثلناه في زيد و عمرو و هذا مما لا بد منه ما اعطى القياس حقه، فان قال قائل لم يكن لهرون لومات موسى ان يخلفه على قومه قيل له باى شيئي ينفصل من قول قائل قال لك انه لم يكن هرون افضل اهل زمانه بعد موسى ولا اوتقهم في نفسه ولا باب في العلم فانه لا يجد فضلا لان هذه المنازل لهرون من موسى عليه السلام مشهورة فان جحد جاحد واحدة منها لزمه جحد كلها فان قال قائل ان هذه المنزلة التي جعلها النبي صلى الله عليه وآله لعلي انما جعلها في حياته قيل له نحن ندلل بدليل واضح على ان الذي جعله النبي صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام بقوله انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي انما جعله له بعد وفاته لامعه في حياته فنفهم ذلك انشاء الله فمما يدل على ذلك في قول النبي صلى الله عليه وآله انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي معنيان احدهما ايجاب فضيلة ومنزلة لعلي عليه السلام منه والاخر نفى لان يكون نبيا بعده و وجدنا نفيه ان يكون عليه السلام نبيا بعده دليلا على انه لو لم ينف ذلك لجازلمتوهم ان يتوهم انه نبي بعده لانه قال فيه انت مني بمنزلة هرون من موسى وقد كان هرون نبيا فلما كان نفي النبوة لا بد منه وجب ان يكون نفيها عن علي في الوقت الذي جعل الفضيلة و المنزلة فيه لانه

پیغمبر داشت و بایست به حکم همان مثلی که در موضوع زید و عمرو زدید بر امت پیغمبر خلیفه باشد.

در سنجش درست چاره‌ای از استفاده این معنی نیست.

اگر کسی اعتراض کند که مقام خلافت از موسی پس از مرگش برای هارون ثابت نبود تا اینکه این مقام برای علی نسبت به پیغمبر ثابت شود، جوابش این است که باید گفت هارون پس از موسی افضل امت او نبوده و بیشتر مورد اعتماد او نبوده و باب علم او نبوده و هیچ امتیازی نداشته زیرا همه این مقامات برای هارون نسبت به موسی مانند همان مقام خلافت روشنست اگر کسی یکی از آنها را از روی عناد انکار کند باید همه را انکار کند.

اگر کسی اعتراض کند که مقامی را که پیغمبر برای علی در این حدیث منظور کرده فقط نسبت به زمان حیات خود پیغمبر است و نظری به پس از وفات خود ندارد تا خلافت ثابت شود.

می‌گوییم ما به دلیل روشن ثابت می‌کنیم که منظور پیغمبر همان خصوص پس از وفات خود بوده نه زمان حیات خود دلیل ما این است که فرموده پیغمبر به علی که تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست دو مفاد دارد.

۱. اثبات فضیلت و مقامی برای علی (ع).

۲. نفی نبوت از علی بعد از پیغمبر، پس از جمله اول مقام نبوت را از علی سلب کرده برای این است که اگر سلب نمی‌کرد و فقط می‌فرمود علی نسبت به من چون هارونست نسبت به موسی روا بود کسی گمان ببرد علی پس از پیغمبر دارای نبوتست زیرا هارون پس از موسی مقام نبوت داشت. بنابراین سلب نبوت پس از این جمله لازم بود و ناچار باید گفت نبوت را از علی به اعتبار همان زمانی سلب کرده که این منزله و مقام هارونی را برای او قرار داده.

من اجل الفضيلة والمنزلة احتاج الى ان ينفي ان يكون علي نبيا لانه لو لم يقل انه مني بمنزلة هرون من موسى لم يحتج الى ان يقول الا انه لاني بعدى فلما كان نفيه النبوة انما هو لعملة الفضيلة والمنزلة التي توجب النبوة وجب ان يكون نفي النبوة عن علي عليه السلام في الوقت الذي جعل الفضيلة له مما جعل له من منزلة هرون و لو كان النبي انما نفي النبوة بعده في وقت وكان الوقت الذي بعده عند مخالفينا لم يجعل لعلي فيه منزلة لوجب نبوة لان ذلك في قوة الكلام ولان استثناء النبوة انما وقع بعد الوفاة والمنزلة التي توجب النبوة في حال الحيات ام تنف النبوة فيها فلما كان استثناء النبوة بعد الوفات مع وجوب الفضيلة والمنزلة في حال الحيات لوجب ان يكون نبيا في حياته وفسد ذلك فوجب ان يكون استثناء النبوة انما هو في الوقت الذي جعل النبي لعلي عليه السلام المنزلة فيه لثلا يستحق النبوة مع ما استحقه من الفضيلة والمنزلة و مما يزيد ذلك بيانا ان النبي لو قال علي مني بعد وفاتي بمنزلة هرون من موسى الا انه لاني بعدى في حياتي لوجب بهذا القول ان لا يمتنع علي ان يكون نبياً بعد وفات النبي صلى الله عليه وآله لانه انما منعه ذلك في حياته و اوجب له ان يكون نبياً بعد وفاته لان احدي منازل هرون ان كان نبيا فلما كان ذلك كذلك وجب ان النبي

زيرا از نظر اثبات اين فضيلت كلي و مقام هاروني محتاج بود كه مقام نبوت را از علي سلب كند تا مردم به اشتباه نيفتند و اگر نمی فرمود علي نسبت به من چون هارون است نسبت به موسى حاجتی نبود كه بفرماید علي پس از من پیغمبر نیست ولی اثبات اين فضيلت كلي و منزلت و مقام هاروني است كه شامل مقام نبوت هم می شود و بايد نفي نبوت نظر به وقت اثبات اين فضيلت كلي و منزلت و مقام هاروني باشد و چون نبوت منفي صریحاً پس از پیغمبر است بايد نفي نبوت نظر به وقت اثبات اين فضيلت كلي و منزلت و مقام هاروني به صريح عبارت پس از وفات باشد و اگر در آن منزله نباشد چنانچه مخالفين مذهب شيعه می گویند و اثبات فضيلت و منزلت هاروني مخصوص زمان خود پیغمبر باشد لازم آید كه علي در زمان حيات پیغمبر مقام نبوت را هم دارا باشد زیرا بنا بر اين نفي نبوت نظر به وفات و پس از پیغمبر است و اثبات منزله عمومی و مقام هاروني نظر به زمان حيات پیغمبر است و استثناء بنا بر اين منقطع است.

و مثل اين است كه پیغمبر فرموده علي نسبت به من تا زنده ام چون هارون است نسبت به موسى و ليكن پس از وفات من پیغمبری نیست و علي هم پس از وفات من مقام نبوت را ندارد و اختصاص سلب نبوت به پس از وفات با اثبات فضيلت كلي و مقام هاروني به طور مطلق در زمان حيات دليل می شود كه علي (ع) در زمان حيات رسول خدا پیغمبر هم باشد چنانچه در زمان حيات موسى هارون پیغمبر بود و استثناء منقطع كه معنی استدراك می دهد، بهتر اين مفاد را ثابت می كند، ولی معنی نادرست و فاسد است زیرا به اتفاق مسلمانان علي در زمان حيات پیغمبر مقام نبوت نداشته پس بايد زمان سلب نبوت همان وقتی باشد كه پیغمبر در آن برای علي فضيلت كلي و مقام هاروني قائل شده تا آنكه از اين كلام مقام نبوت برای علي ثابت نشود به واسطه آن فضيلت كلي و منزلت هاروني مطلق كه پیغمبر به او داده.

ما اکنون به بيان ديگر مطلب را روشن تر می كنيم اگر پیغمبر فرموده بود نسبت علي به من پس از وفات من چون نسبت هارون است به موسى جز آنكه پس از من در حيات من پیغمبری نیست كه در جمله اول اثبات منزله هاروني را به قيد

انما نفي ان يكون على نيبا في الوقت الذي جعل له فيه الفضيلة لان بها انما احتاج الى نفي النبوة فاذا وجب ان المنزلة هي وقت نفي النبوة وجب انها بعد الوفاة لان نفي النبوة بعد الوفاة و اذا وجب ان عليا عليه السلام بعد رسول الله صلى الله عليه وآله بمنزلة هرون من موسى في حيات موسى فقد وجبت له الخلافة على المسلمين وفرض الطاعة و انه اعلمهم و افضلهم لان هذه كانت منازل هرون من موسى في حيات موسى فان قال قائل لعل قول النبي صلى الله عليه وآله بعدى انه دل به علي بعد نبوتي ولم يرد به بعد وفاتي قيل له لوجاز ذلك لجاز ان يكون كل خبر رواه المسلمون من انه لاني بعد محمد انه انما هو لاني بعد نبوته وانه قد يجوز ان يكون بعد وفاته انبياء فان قال قد وقف المسلمون على ان معني قوله لاني بعدى هو انه لاني بعد وفاتي الى يوم القيمة فكذلك يقال له في كل خبر واثري او يؤمى فيه انه لاني بعدى فان قال ان قول النبي صلى الله عليه وآله العلي انت مني الخ انما كان حيث خرج النبي صلى الله عليه وآله الى غزوة تبوك فاستخلف عليا فقال يا رسول الله تخلفني مع النساء والصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لاني بعدى قيل له هذا غلط في النظر لانك لا تروى

وفات خود ذکر می فرمود و سلب نبوت را به زمان حیات خود اختصاص می داد در این صورت ممنوع نبود که علی پس از وفات رسول خدا پیغمبر باشد زیرا سلب نبوت را مقید به زمان حیات خود کرده و فضیلت کلی و مقام مطلق هارونی در این صورت دلالت داشت که علی پس از وفات پیغمبر مقام نبوت هم دارد.

زیرا یکی از رتبه های هارون نسبت به موسی پیغمبری او بود و چون حمل مقام هارونی به زمان حیات پیغمبر این نتیجه نادرست را می دهد بایست گفت مفاد فرمایش پیغمبر این است که سلب نبوت از علی کرده در همان زمانی که فضیلت کلی و مقام هارونی به او داده زیرا برای اثبات این مقام کلی محتاج سلب نبوت از او شده و چون ثابت شد که زمان نبوت منزله هارونی همان زمان سلب نبوت است بایست که پس از پیغمبر باشد زیرا نفي نبوت به صریح خیر پس از پیغمبر است.

بنابراین خلاصه مضمون خیر این است که نسبت علی پس از رسول خدا به آن حضرت چون نسبت هارون است به موسی در زمان حیات موسی و از اینجا ثابت می شود که علی پس از پیغمبر خلیفه بر مسلمانان است و طاعت او بر همه واجب است و ثابت می شود که اعلم امت و افضل امت است زیرا همه این مقامات برای هارون نسبت به موسی (ع) در زمان حیات موسی ثابت و مسلم بوده است.

اگر کسی اعتراض کند که شاید مقود پیغمبر از کلمه بعدی (بعد از من) این باشد که بعد از نبوت من نبوتی نیست نه مقصودش این باشد که بعد از وفات من پیغمبری نیست، در این صورت حدیث معترض زمان پس از وفات پیغمبر نیست تا استدلال شما درست باشد.

جوابش این است که این لفظ در روایت دیگری هم که مسلمانان از پیغمبر نقل کرده اند به مضمون (لانی بعد محمد) وارد شده و اگر این لفظ متعرض پس از وفات او نباشد رواست که پس از وفات پیغمبر پیغمبران دیگر باشند و این خلاف قول مسلمانان است که محمد خاتم پیغمبران است.

خبراً تخصص به معنی الخبر المجمع علیه الاوروننا بازائه ماينقضه ويخصص الخبر المجمع عليه على المعنى الذى ندعيه دون ما تذهب اليه ولا يكون لك ولا لنا في ذلك حجة لان الخبرين مخصوصان ويبقى الخبر على عمومه ويكون دلالتة و ما يوجب وروده عموماً لنا دونك لانا نروي بازاء مارويته ان النبي جمع المسلمين واستخلف علياً عليهم بعد وفاته و قلده امرهم و ذلك بوحي من الله عزوجل اليه فيه ثم قال له بعقب هذا القول مؤكداً له انت منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لاني بعدى فيكون هذا القول بعد ذلك الشرح بينا مقاوماً لخبركم المخصوص و يبقى الخبر الذي اجمعنا عليه وعلى نقله من ان النبي ﷺ قال لعلي انت منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لاني بعدى بحاله يتكلم في معناه على ما يحتمله اللغة و المشهور من التفاهم وهو ما تكلمنا فيه و

اگر معترض بگوید مسلمانان مطلع شده اند که مقصود از فرموده آن حضرت لانی بعدی این است که پس از وفات پیغمبری نیست ما هم می‌گوییم در هر خبر و کلامی که این لفظ از آن حضرت رسیده همین معنی را می‌دهد. اگر کسی اعتراض کند که این جمله را پیغمبر در مقام خاصی فرموده و معنی مخصوصی از آن اراده کرده زیرا این کلام را وقتی به علی فرموده که برای جنگ تبوک می‌رفت و علی را در مدینه به جای خود گذاشت، علی عرض کرد ای رسول خدا مرا با زنان و کودکان در مدینه به جا می‌گذاری و می‌روی، رسول خدا فرمود نمی‌پسندی که نسبت به من چون هارون باشی نسبت به موسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست.

جوابش این است که این اعتراض در مقام استدلال غلط است زیرا با این خبری که تو خودت نقل می‌کنی و ما قبول نداریم می‌خواهی خبر مورد اتفاق را تخصیص بدهی با آنکه ما در برابر خبر مخصوص تو اخباری داریم که آن را رد می‌کند و خبر مورد اتفاق را به معنایی که مدعای ما است شرح می‌کند برخلاف آنچه شما می‌گویید ولی این گونه اخبار مخصوص نه برای ما در مقام استدلال حجت می‌شود نه برای شما زیرا نه ما خبر شما را تصدیق می‌کنیم و نه شما خبر خصوص ما را بنابراین خبر مورد اتفاق به جا می‌ماند و دلالت او و معنای عمومی او دلیل ماست نه دلیل شما. زیرا ما در برابر آن خبر تبوک شما روایت داریم که پیغمبر مسلمانان را جمع کرد و علی را به طور صریح پس از وفات خود بر آنها خلیفه کرد و کار مردم را به او واگذاشت و این به دستور وحی از جانب خدای عزوجل بود درباره علی (ع) سپس دنبال اینکه او را صریحاً در محضر عموم خلیفه کرد برای تأکید مطلب و سپردن آن به خاطر مردم فرمود ای علی نسبت تو به من چون نسبت هارون است به موسی جز اینکه پیغمبری پس از من نیست و این گفتار پس از وصایت و سفارش شرح و تفسیر امر خلافت علی است و معارض با خبر مخصوصی است که شما نقل کردید و آن خبری که به طور مطلق ما و شما در نقل آن اتفاق داریم به جا است که پیغمبر (ص) به طور مطلق به علی (ع) فرمود نسبت به تو به من چون نسبت هارون است به موسی جز اینکه پیغمبری پس از من نیست و باید در مفاد آن از روی موازین لغت و گفت‌وگوی متعارف بحث کرد و به مفاد آن اخذ کرد.

و مفاد آن همان است که ما گفتیم و ثابت نمودیم که نص برخلافت بلانصل علی (ع) است و پیغمبر با همین بیان تصریح کرده که پس از وفاتش علی امام و پیشوای امت است و خلیفه و جانشین او است و اطاعت او بر همه امت فرض و

شرحناه و الزمنا به ان النبي قد نص على امامة علي بعده و انه استخلفه و فرض طاعته و الحمد لله رب العالمين على نهج الحق المبين .

۴ - شرح حديث غدير

قال ابو جعفر . . . نحن ندل على ان النبي ﷺ قد نص على علي بن ابي طالب واستخلفه و اوجب فرض طاعته على الخلق بالاخبار الصحيحة وهي قسمان قسم قد جامعنا خصوصنا عليه في نقله و خالفونا في تأويله و قسم خالفونا في نقله فالذي يجب علينا فيما وافقونا في نقله ان نريهم بتقسيم الكلام و رده الى مشهور اللغات و الاستعمال المعروف ان معناه ما ذهبنا اليه من النص و الاستخلاف لاما ذهبوا اليه من خلاف ذلك و الذي يجب علينا فيما خالفونا في نقله ان نبين انه ورد و روى و يقطع مثله العذر و انه نظير ما قد قبلوه و قطع عذرهم و احتجوا به على مخالفيهم من الاخبار التي تفردوا هم بنقلها دون مخالفيهم و جعلوها مع ذلك قاطعة للعذر و حجة على من خالفهم فنقول و بالله استعين انا و مخالفونا قد روينا عن النبي ﷺ انه قام يوم غدير و قد جمع المسلمين فقال ايها الناس الست اولى بالمؤمنين من انفسهم فقالوا اللهم بلي قال فمن كنت مولاه فعلي مولاه فقال اللهم و ال من والاه و عاد من من عاداه و انصر من نصره و اخذل من اخذله ثم نظرنا في معني قول النبي ﷺ

لازم است خدا را سپاس گذاريم که ما را به راه راست و درست رهبری نموده است.

۲. شرح حديث غدير

شيخ صدوق ابو جعفر گوید ما دليل می آوريم که پيغمبر درباره امامت علي بن ابي طالب نص صادر کرده و او را خليفه خود نموده و طاعت او را بر همه خلق واجب شمرده، دليل ما اخبار درست است، اين اخبار بر دو قسمند: در يك قسم آنها مخالفين مذهب با ما در نقل آن متفقند ولي در شرح و تفسير آن مخالفت دارند و در قسم دوم در اصل روايت و صحت نقل آن مخالفت دارند.

در قسم اول که نقل آن مورد اتفاق ما و مخالفين است بايد به تحليل مفاد و جمله های کلام و برگردانيدن آن به لغت متعارف و استعمالات متداوله ثابت کنيم که مقصود از آن همانی است که ما عقیده داريم که نص بر امامت علي و خليفه قرار دادن آن حضرت باشد نه آنچه مخالفين بدان رفته اند و کلام را حمل به آن نموده اند از معنی مخالف اين منظور و در آن اخباری که در آن با ما مخالفت دارند لازم است ثابت کنيم که معتبر هستند و از پيغمبر وارد شده اند و در مقام استدلال و رفع عذر کافی می باشند و در اعتبار مثل همان اخباری هستند که خود آنها پذيرفته و قاطع عذر می دانند و در برابر مخالفين خود بدان استدلال می کنند با اینکه خود آنها بخصوص آن را نقل کرده اند نه مخالفين آنها و با اين حال آن را قاطع عذر دانسته اند و بر مخالفين خود حجت گرفته اند به ياری خدا می گوييم که ما و مخالفين هر دو از پيغمبر روايت کرده ايم در حالی که همه مسلمانان را انجمن کرده بود ايستاد و اين بيانات را فرمود، ای مردم آیا من نسبت به مؤمنين از خودشان اولی و احق نيستم؟ همه همزمان عرض کردند: به خدا چرا.

الست اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم فی معنا قوله فمن كنت مولاه فعلى مولاه فوجدنا ذلك ينقسم فی اللغة على وجوه لا يعلم فی اللغة غيرها وانا ذاکرها انشاء الله تعالى و ذکرنا فیما یجمع النبی ﷺ الناس و یخطب له و یعظم الشأن فیہ فاذا هو شیئی لایجوز ان یكونوا علموه فکمره علیهم ولا شیئی لایفیدهم بالقول فیہ معنی لان ذلك صنعة العايب والعبث عن رسول الله ﷺ منفي فارجع الى ما یحتمله لفظ المولى فی اللغة ، یحتمل ان یكون المولى مالک الرق كما یملك المولى عبده بیعه و بیعه .

ویحتمل ان یكون المولى المعتق عن الرق و یحتمل ان یكون المولى المعتق و هذه الثلاثة الواجه مشهورة عند الخاصة والعامه فی ساقط فی قول النبی ﷺ لانه لایجوز ان یكون عنی بقوله فمن كنت مولاه فعلى مولاه واحده منها لانه لایملك بیع المسلمین ولا اعتقهم من رق العبودیه ولا اعتقوه ﷺ و یحتمل ان یكون المولى ابن العم قال الشاعر :

مولا بنی عمنا سهلا موالینا
لم تظهرون لنا ما كان مدفونا
ویحتمل ان یكون المولى العاقبة و ما یؤل الحال الیه و یحتمل ان یكون المولى ما یلی

فرمود هر کس را من مولى و آقا هستم على مولى و آقاي اوست، و فرمود بار خدایا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار و واگذارش را واگذار و یاری کننده اش را یاری کن، اکنون ما در معنی فرموده او که آیا من از خود مؤمنین بدانها اولی نیستم تدبیر می کنیم سپس در معنی هر کس را من مولى هستم على مولى است تدبیر می کنیم، هر چه معانی مولى در زبان عرب دارد ملاحظه می کنیم و موقعیتی را که پیغمبر برای آن مردم را جمع می کند و نطق می کند و بدان اهمیت می دهد ملاحظه می کنیم البته نمی شود چیزی باشد که مردم آن را دانسته اند و بخواهد برای آنها با این مقدمات آن را تکرار کند و نمی شود سخن بیهوده و بی معنایی ادا کرده باشد چون بازیگری می شود و بازیگری به رسول خدا روا نیست، اکنون تمام معنای لفظ مولى را در زبان عرب بیان می کنیم:

۱. آقای بنده که او را خرید و فروش می کند.

۲. بنده آزاد شده.

۳. آقای بنده آزاد شده.

این سه معنی برای این لفظ نزد خاص و عام مشهور است ولی قطعاً هیچ کدام در این خطبه مقصود پیغمبر نبوده و ممکن نیست مقصودش از جمله هر کس را من مولى هستم على مولا است یکی از سه معنا باشد زیرا پیغمبر مالک فروش مسلمانان نبود و آنها را از بندگی آزاد نکرده و مسلمانان هم آن حضرت را آزاد نکرده بودند.

۴. پسر عم چنانچه شاعر عرب گفته ای همودزادگان مدارا کنید ای موالی ما سهل بگیرید، چرا کینه دیرینه را اظهار می کنید.

۵. عاقبت و سرانجام کار.

۶. دو ور چیزی چون پس و پیش آن شاعر عرب گفته:

خود را قربان دو جوجه کرد و ناله کشید
زیرا از پس و پیش در پیرامون هراس بود

فقدت كلا الفرخين تحتف انه مولی المخافة خلقها و امامها

ولم نجدنا ايضا شيئا من هذه الواجه يجوز ان يكون النبي عناه بقوله فمن كنت مولاه فعلى مولاه لانه لا يجوز ان يقول من كنت ابن عمه فعلى ابن عمه لان ذلك معروف معلوم و تكريره على- المسلمين عبث . بالفائدة و ليس يجوز ان يعنى عاقبة امرهم و لا خالف و لا قدام لانه لا معنى له و لا فائدة و وجدنا اللغة تجيز ان يقول الرجل فلان مولاي اذا كان مالك طاعته فكان هذا هو المعنى الذى عناه النبي (ص) بقوله من كنت مولاه فعلى مولاه لان الاقسام التي تحتملها اللغة لم يجز ان يعنىها بما بيناه و لم يبق قسم غير هذا فوجب ان يكون الذى عناه بقوله فمن كنت مولاه فعلى مولاه و مما يؤكد ذلك قوله عليه السلام الست اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم قال من كنت مولاه فعلى مولاه فدل ذلك على ان معنى مولاه هو انه اولى بهم من انفسهم لان المشهور فى اللغة و العرف ان الرجل اذا قال لرجل انك اولى بى من نفسى فقد جعله مطاعا آمرا عليه و لا يجوز ان يعصيه و انالو اخذنا بيعة على رجل و اقرباننا اولى به من نفسه لم يكن له ان يخالفنا فى شيى مما نأمره به لانه ان خالفنا بطل معنى اقراره باننا اولى به من نفسه و لان العرب اذا امرتهم انسانا بشيى و اخذته

در وجدان ما هیچکدام از این سه معنا هم نمی شود در جمله هر کس را من مولی هستم علی مولی است مقصود پیغمبر (ص) باشد نمی توان گفت که در چنین موقع باریک و بااهمیتی پیغمبر خواسته اعلام کند هر کس را من پسر عم علی پسر عم است زیرا این مطلب نزد مسلمانانی که می دانستند علی عموزاده پیغمبر است دانسته و معلوم بود تکرار آن برای چنین جمعیتی از مسلمانان در میان راه مکه و گرمای سوزان بیابان عربستان بازیگری و بیهوده گویی است و با مقام نبوت بلکه عقل کامل پیغمبر سازگار نیست نمی شود سرانجام پیش رو و دنبال سر از لفظ مولی در این معنی مقصود باشد زیرا نه جمله در این صورت معنا می دهد و نه فایده ای بر آن مترتب است.

از اینها که گذشت ما می بینیم لغت اجازه می دهد که کسی بگوید فلان مولای من است در صورتی که حق فرماندهی به او داشته باشد بنا بر این مقصود پیغمبر هم از فرمایش خود که هر کس را من مولی هستم علی مولی است همین معنا بود، زیرا معانی دیگر که در زبان عرب برای لفظ مولی است چنانچه بیان کردیم نتواند مقصود پیغمبر باشد و جز این معنای دیگری ندارد و بایست همین را پیغمبر در فرموده خود هر کس را من مولی هستم علی مولی است قصد کرده باشد و از قرائنی که این معنا را تأیید و ثابت می کند این است که پیش از این جمله فرمود آیا من نسبت به مؤمنان از خود آنها بر آنها اولی نیستم زیرا در لغت و عرف مشهور است که چون مردی به مردی گوید که تو نسبت به من از خود من اولی هستی او را مطاع و فرمانده خود اعتبار کرده است و باید فرمان او را ببرد و او را نافرمانی نکند ما اگر از کسی به این اعتبار بیعت گرفتیم و برای ما اعتراف کرد که نسبت به وی از خودش اولی هستیم حق ندارد در آنچه به او فرمان می دهیم مخالفت کند

بالعمل به و كان له ان يعصيه فعصى قال له يا هذا انا اولى بنفسى منك فوجب له ان يفعل بنفسه ما يشاء اذا كان في الحقيقة اولى بنفسه من غيره ووجب لمن هو اولى بنفسه منه ان يفعل ما يشاء ولا يكون له ان يخالفه ولا يعصيه اذا كان ذلك كذلك ثم قال النبي ﷺ الست اولى بالمؤمنين من انفسهم فاقرئوا له بذلك ثم قال متبعا لقوله الاول بلا فصل فمن كنت مولاه فعلى مولاه فقد علم ان قوله مولاه عبارة عن المعنى الذى اقرئوا له بانه اولى بهم من انفسهم واذا كان انما عنى بقوله من كنت مولاه اى اولى به فقد جعل ذلك لعلى بن ابيطالب بقوله فعلى مولاه لانه لا يصلح ان يكون عنى بقوله فعلى مولاه قسما من الاقسام التى احلنا ان يكون النبي ﷺ عنها في نفسه لان الاقسام هي ان يكون مالك الرق او معتقا او ابن عم او عاقبة او خلفا او قداماً فاذا لم يكن لهذه الوجوه معنى لم يكن لها في علي ايضاً معنافية ملك الطاعة فتلك التى عنها واذا وجب ملك طاعة المسلمين لعلي فهو معنى الامامة انما هي مشتقة من الايتمام بالانسان والايتمام هو الاتباع والاقداء والعمل بعمله والقول بقوله و اصل ذلك في اللغة سهم يكون مثالا يعمل عليه السهام ويتبع بصنعه صنعها و بمقداره مقدارها فاذا وجب طاعة على علي الخلق استحق معنى الامامة فان قالوا ان النبي ﷺ

زيرا نافرمانى او نقض اعتراف به اين است كه ما از خودش به او اولى هستيم زيرا در حرف عرب اگر كسى به ديگرى فرمان داد و او را الزام به كارى براى خود كرد ولى او حق مخالفت دارد و از اين رو فرمانش را مخالفت كرد در جوابش مى گويد اى فلانى من از تو نسبت به خود اولى هستم يا به تعبير ديگر مى گويد من آقاى خودم هستم و اين مقام به او حق مى دهد كه با خود هر چه خواهد بگند زيرا در حقيقت نسبت به خود صاحب اختيار و از ديگران اولى و احق است و كسى كه از خودش به او اولى است حق دارد با او هر چه خواهد بگند و نمى تواند او را نافرمانى كند و با او مخالفت ورزد در صورتى كه حق اولويت ديگرى را تصديق دارد.

پيغمبر (ص) به ملت اسلام فرمود من از مؤمنان نسبت به خودشان اولى و احق نيستم؟ همه بدان اعتراف كردند سپس بدون فاصله در دنبال آن فرمود هر كس را من مولى هستم على مولى است و بدین بيان اعلام فرمود كه مقصود از مولى همان معنایی است كه مردم اعتراف كردند كه آن حضرت از خود آنها نسبت به آنها اولى و احق است و چون در جمله هر كس را من مولى هستم مقصودش اين است كه نسبت به او اولى و احق هستم پس اين مقاله را به نص جمله دوم كه على مولای او هست براى على (ع) ثابت کرده زيرا ما ثابت نموديم كه هيچ يك از معانى ديگر مولى نتواند در اين جمله مقصود پيغمبر (ص) باشد زيرا ما ثابت كرديم كه قصد معانى ديگر در اين جمله محال است براى آنكه معانى عبارت بود از مالك رقيه و آزاد كننده بنده و آزاد شده و عموزاده و عاقبت يا پس يا پيش چون هيچ كدام در موضوع جمله راجع به خود پيغمبر درست نيست به جمله راجع به على (ع) هم درست نباشد پس مى ماند همان حق اطاعت و همين است كه پيغمبر آن را قصد داشته و چون اطاعت على بر همه مسلمانان واجب شده همان معنى امامت او است زيرا امامت از لفظ ايتمام باز گرفته شده و با آن هم ريشه است و ايتمام پيروي و اقتدا و اخذ به كردار و گفتار ديگرى است و معنى امام در اصل لغت عرب چو به تيرى است كه به عنوان نمونه برابر خود مى گذارند تا همه تيرها را از روى آن بسازند و اندازه بگيرند چون طاعت على بر خلق واجب شد داراى مقام امامت است.

انما جعل لعلي بهذا القول فضيلة شريفة و انها ليست الامامة قيل لهم هذا في اول تأدي الخبر
الينا كانت النفوس تذهب اليه فاما بعد تقسيم الكلام وتبيين ما يحتمله وجوه لفظ المولى في اللغة حتى
يحصل المعنى الذى جعله لعلي بها فلا يجوز ذلك لانا قد رأينا ان اللغة تجيز في لفظ المولى وجوها
كلها لم يعنها النبي ﷺ بقوله في نفسه ولا في علي و بقى معنى واحد فوجب انه الذى عناه في نفسه
وفي علي عليه السلام فهو ملك الطاعة فان قالوا فلعله قد عني معنى لم نعرفه لاننا نحيط باللغة قيل لهم
لوجاز ذلك لجاز لنا في كل ما نقل عن النبي ﷺ و كل ما في القرآن ان نقول لعله عني ما لم
يستعمل في اللغة و نشكك فيه و ذلك لتعليل و خروج عن التفهم و نظير قول النبي ﷺ الست اولى
بالمؤمنين من انفسهم فلما اقرروا له بذلك قال فمن كنت مولاه فعلى مولاه قول رجل لجماعة ليس
هذا المتاع بينى وبينكم والربح بيننا نصفان والوضيعة كذلك فقالوا له نعم فقال فمن كنت شريكه
فزيد شريكه فقد اعلم ان ما عناه بقوله فمن كنت شريكه انما عني به المعنى الذى قررهم به بدأ
من بيع المتاع واقتسام الربح والوضيعة ثم جعل ذلك المعنى الذى هو الشركة لزيد بقوله شريكه
كذلك قول النبي ﷺ الست اولى بالمؤمنين من انفسهم و اقرارهم له بذلك ثم قوله فمن كنت

اگر اعتراض کنند که پیغمبر بدین گفتار خود مقام بلندی برای علی ثابت کرده ولی از کجا که مقصودش مقام امامت و ریاست بر امت باشد.

ما در جواب می‌گوییم در اول برخورد به این حدیث پیش از تدبیر و تأمل در مفاد آن این احتمال می‌رود ولی پس از بیان احتمالات کلام در لفظ مولى و فهم آنچه در این مقام به طور انحصار باید از آن قصد شده باشد تا نسبت به علی مقامی ثابت شود دیگر جای این اعتراض نیست زیرا چون ما به زبان عرب مراجعه کردیم و بررسی کامل نمودیم دیدیم زبان عرب لفظ مولى را در چند معنی استعمال کرده که پیغمبر هیچ کدام از آنها را در فرموده خود نسبت به علی (ع) قصد نکرده تنها یک معنا به جا می‌ماند که تواند مقصود آن حضرت باشد و بایست همان را درباره خود و علی (ع) قصد کرده باشد و آن حق اطاعت است، اگر اعتراض کنند که شاید مقصود پیغمبر از این الفاظ معنایی باشد که ما نمی‌فهمیم زیرا احاطه به همه معانی الفاظ عرب نداریم در جواب می‌گوییم اگر در این کلام پیغمبر این احتمال مورد اعتنا باشد و از دلالت ساقط شود باید آن را در همه الفاظ دیگر پیغمبر بلکه در همه الفاظ قرآن مجری داشت و همه را از استفاده انداخت و گفت شاید مقصود از آنها معانی باشد که در زبان عرب امروزی نباشد و از این راه همه کتاب و سنت مورد شک می‌شود و از استفاده خارج می‌گردد اکنون برای توضیح فرموده پیغمبر (آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و احق نیستم؟ و چون در این موضوع از آنها اقرار گرفت، فرمود هر کس را من مولى هستم علی مولى است) مثلی می‌آوریم و می‌گوییم مردی به جمعی می‌گوید آیا این متاع میان من و شما شرکت نیت و سود و زیانش دو نیمه نمی‌شود.

در جوابش گویند آری پس گوید هر کس را من شریکم زید هم با او شریک است، ما از این جمله می‌دانیم که مقصودش از گفته خود هر کس را من با او شریکم راجع به همان معنایی است که سابقاً اظهار داشت و از طرفهای خود در موضوع آن اقرار گرفت که عبارت از فروش آن متاع و قسمت کردن سود و زیان آن باشد سپس این معنی را که عبارت از

مولاه فعلی مولاه انما هو اعلام انه عنی بقوله المعنى الذى اقره له بدأ و كذلك جعله لعلی عليه السلام بقوله فعلی مولاه كما جعل ذلك الرجل الشركة بقوله فزيد شريكه ولا فرق في ذلك فان ادعى مدع انه يجوز في اللغة غير ما بيناه فليات به ولن يجده وان اعترضوه بما يدعونه من خبر زيد بن حارثة وغيره من الاخبار التي يختصون بها لم يكن ذلك لهم لانهم راموا ان يخصوصوا معنى خبر ورد باجماع بخبر روه دوننا و هذا ظلم لان لنا اخبار كثيرة تؤكده معنى من كنت مولاه فعلی مولاه و تدل على انه استخلفه بذلك و فرض طاعته هكذا يروى نصاً في هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه وآله و عن علي فيكون خبرنا الـمخصوص بازاء خبرهم الـمخصوص و يبقى الخبر على عمومه يحتج به نحن وهم بما توجه به اللغة والاستعمال فيها وتقسيم الكلام ورده الى الصحيح منه ولا يكون الـمخصوص من الخبر المجمع عليه ولا من دلالاته مالنا و بازاء ما يروونه من خبر زيد بن حارثة اخبار قد جاءت على السننهم شهدت بان زيدا اصيب في غزوة موتة مع جعفر بن ابي طالب قبل غدیر خم بمدة طويلة لان يوم الغدير كان في حجة الوداع ولم يبق النبي صلى الله عليه وآله بعده الاقل من ثلثة اشهر فاذا كان بازاء خبر كم في زيد ما قد رويتموه في نقضه لم يكن ذلك بحجة على الخبر المجمع عليه ولو ان زيدا كان حاضراً عند قول النبي صلى الله عليه وآله يوم الغدير لم يكن حضوره بحجة لكم ايضاً لان جميع العرب عالمون بان مولى النبي

شركت نامبرده باشد با جمله زيد شريك او است براى زيد مقرر داشته همچنين است فرموده پيغمبر (آيا من نسبت به مؤمنان از خود آنها احق و اولى نيستم) و اقرار آنها بدين معنى سپس اينكه فرمود هر كس را من مولى هستم على مولى است همانا اعلام بر اين است كه مقصودش از فرموده خود همان است كه در آغاز از آنها اعتراف گرفت و همان را هم به فرموده خود (على بر او مولى است) براى على ثابت نمود چنانچه در مثال گذشته آن مرد به گفته خود زيد شريك او است شركت مقرر را براى زيد ثابت کرده و در اين ميان فرقى نيست و اگر كسى در لغت عرب غير از اين معنا را براى اين كلام مى داند اظهار كند و هرگز نتواند جز آن را بيايد.

اگر مخالفين اعتراض كنند كه مقصود پيغمبر اين است كه على آزاد كننده زيد بن حارثة است و ولائى كه خودش نسبت به زيد داشته به او داده يا اخبار ديگرى كه در رد موضوع خلافت على (ع) دارند و خودشان نقل کرده اند به ميان آورند جواب گوييم شما نمى توانيد به اخبار مخصوص خبر مورد اتفاق را شرح و تفسير كنيد و اين ظلم و نارواست زيرا ما هم اخبار بسيارى داريم كه جمله من كنت مولاه فعلی مولاه را مطابق مذهب ما شرح مى كند و ثابت مى كند كه پيغمبر با اين جمله على را پس از خود جانشين کرده و اطاعت او را واجب شمرده و در ضمن خبر غدیر هم بر آن تصريح کرده و از خود على (ع) در اين موضوع اخبارى نقل شده، اين خبر مخصوص، خبر مخصوص شما را رد مى كند و خبر عام مورد اتفاق به جا مى ماند كه به مقتضای زبان عرب و استعمالات آنها و احتمالاتى كه در كلام است آن را مورد استفاده قرار دهيم و معنى درست آن را بفهميم و مفاد اين خبر مورد اتفاق موافق مذهب ما است نه مذهب مخالفان به علاوه در برابر خبرى كه مخالفان در موضوع ولاء زيد بن حارثة نقل مى كنند اخبارى از زبان خودشان رسیده كه گواهى مى دهد زيد در

وَاللَّهِ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ مولى اهل بيته و بنى عمه و مشهور ذلك فى لغتهم و تعارفهم فلم يكن لقول النبي ﷺ للناس اعرفوا ما قد عرفتموه معنى لانه لو جاز ذلك جازان يقول قائل ابن اخى اب النبي ليس بابن عمه فيقول النبي فمن كان ابن اخى ابى فهو ابن عمى و ذلك فاسد لانه عيب وما يفعله الا اللاعب السفيفه و ذلك منفى عن النبي ﷺ فان قال قائل ان لنا ان نروى فى كل خبر نقلته ما يدل على معنى من كنت مولا فعلى مولا قيل له هذا غلط فى التنظير لان عليك ان تروى من الاخبار ما يدل على معنى الخبر مثل ما جعلته لنفسك فى ذلك فيكون خبرنا الذى نخص به مقاوما لخبرك الذى نخص به و يبقى من كنت مولا فعلى مولا مما اجمعنا على نقله حجة لنا عليكم موجبا ما اوجبهنا به من الدلالة على النص و هذا كلام لازيادة فيه ولا نقصان فان قال قائل فهلا افصح النبي ﷺ باستخلاف على ان كان كما تقولون وما الذى دعاه الى ان يقول فيه قولنا يحتاج فيه الى تاويل و تقع فيه المجادلة قيل له لولزم ان يكون الخبر باطلا لولم يرد به النبي ﷺ المعنى الذى هو الاستخلاف و ايجاب فرض الطاعة لعلى ﷺ لانه لا يحتمل التاويل او لان غيره عندك ابين و افصح عن المعنى اللمزم ان كنت معتزليا ان الله عزوجل لم يرد بقوله فى كتابه لاندركه الابصار اى لا يرى لان قولك لا يرى يحتمل التاويل و ان الله عزوجل لم يرد بقوله فى كتابه و الله خلقكم و مات عملون انه خلق الاجسام التى يعمل فيها العباد دون افعالهم لانه لو اراد ذلك لاوضحه بان يقول قولنا لا يقع فيه التاويل وان يكون الله عزوجل لم يرد بقوله و من يقتل مؤمنا متما فجزائه جهنم اى كل قائل للمؤمنين فى جهنم

جنگ موته پیش از قضیه غدیر خم با جعفر بن ابی طالب شهید شده و فاصله اش با اینکه در غدیر خم سال حجة الوداع واقع شد طولانى بوده (سه سال فاصله داشته) و پیغمبر پس از حجة الوداع کمتر از سه ماه در حیات نبوده و هیچ موضوع نداشت که ولاء زید را برای علی اظهار نماید چون در برابر خبری که شما راجع زید در شرح این حدیث دارید خودتان روایتی نقل کردید که آن را نقض و ابطال می نماید و دیگر در برابر خبر مورد اتفاق حجت نگردد بلکه اگر زید هم در محضر غدیر حاضر بود برای شما دلیل نمی شد زیرا همه عرب می دانستند که مولای پیغمبر آزاد کرده خاندها او هم هست آزاد کرده پسر عم او هم هست این معنا در عرف و زبان عرب مشهور بود و در این صورت که اظهار پیغمبر بر چنین معانی درست باشد می توان گفت ممکن است کسی بگوید پسر برادر پیغمبر پدر پسر عم او نیست و پیغمبر در برابر او قیام کرده و فرموده مردم بدانید که هر کس پسر برادر پدر من است پسر عم من است، این معنی برای کلام پیغمبر فاسد است و بر پیغمبر ننگ است زیرا این کار شخص مسخره چی و سفیه است و مقام پیغمبر (ص) از آن میری است.

اگر کسی اعتراض کند که ما می توانیم در تفسیر خبر من كنت مولا فعلى مولا استناد به اخباری کنیم که آن را برخلاف دعای شما تفسیر می کند جوابش این است که این در مقام مناظره غلط است زیرا اگر شما آن را به اخبار مخصوص خود تفسیر کنید ما هم حق داریم که به اخبار مخصوص خودمان آن را تفسیر کنیم بنابراین اخبار مخصوص ما معارض است با اخبار مخصوص شما و آن را ساقط می کند و خبر من كنت مولا فعلى مولا که مورد اتفاق است دلیل ما است بر رد شما و نص بر خلافت علی است پس از وفات پیغمبر و این کلام به هیچ وجه قابل تردید و کم و زیاد نیست، اگر

كانت له اعمال سالحة ام لا لانه لم يبين ذلك بقول لا يحتمل التأويل فان كنت بخاريا لزمك ما لزم المعتزلي بما ذكرناه كله لانه لم يبين ذلك بلفظ يفصح عن معناه الذي هو عندك حق وان كان من اصحاب الحديث قيل له يلزمك ان لا يكون ما قال النبي ﷺ انكم ترون ربكم كما ترون القمر في ليلة البدر لا تضامون في رؤيته حجة لانه قال قولاً يحتمل التأويل ولم يفصح به وهو لا يقول ترونه بعيونكم لا بقلوبكم ولما كان هذا الخبر يحتمل التأويل ولم يكن مفصلاً علمنا ان النبي ﷺ لم يعن به الرؤية التي ادعيتموها وهذا اختلاط شديد لان اكثر الكلام في القرآن واخبار النبي ﷺ بلسان عربي ومخاطبة لقوم فصحاء على احوال تدل على مراد النبي ﷺ وربما وكل المعنى الى العقول ان يتأمل الكلام ولا اعلم عبارة عن فرض الطاعة او كد من قول النبي ﷺ الست اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم قوله فمن كنت مولاه فعلى مولاه لانه كلام مرتب على اقرار المسلمين للنبي بالطاعة و انه ادلى بهم من انفسهم ثم قال فمن كنت اولى به من نفسه فعلى اولى به من نفسه

كسى اعتراض كند كه اگر پیغمبر می خواست علی را خلیفه و جانشین خود کند چنانچه شما می گوید چرا لفظ صریحی را ادا نکرد که مورد تردید و محتاج تأویل نباشد و چرا به خلافت آن حضرت تصریح نکرد تا بحث و جدال در آن وارد نگردد. جوابش این است که شما می خواهید بگویید چون در لفظ خبر احتمال تأویل رواست یا عبارت دیگری به نظر شما در نصب خلافت واضح تر و روشن تر است باید دست از خبر کشید و آن را از شمار دلیل خارج کرد ما از چند راه به شما جواب می دهیم:

۱. از راه نقض می گوئیم اگر شما معتزله هستید عقیده دارید که خدا با چشم سر دیده نشود نه در دنیا و نه در آخرت و استدلال می کنید به فرموده خدا: لا تدرکه الابصار، دیده ها او را در نیابند، با اینکه احتمال می رود که مقصود از آن این باشد که در دنیا به دیده نمی آید و نه در آخرت شما در برابر اشاعره که اعمال بنده را مخلوق خدا می دانند و استدلال می کنند به این آیه: و الله خلقکم و ما تعملون، خدا شما را و آنچه کار می کنید آفریده، می گوید مقصود از آنچه کار می کنید جسمهایی است که خدا آفریده و بنده آن را مورد صنعت قرار می دهد با اینکه اگر مقصود این بود باید به عبارتی واضح تر ادا کند که دلیل اشاعره نگردد و قابل تأویل برخلاف مقصود نباشد خدا می فرماید هر کس عمداً مؤمنی را بکشد در جهنم مخلد است خواه عمل نیک دیگری کرده باشد یا نه با آنکه ممکن است مسلمان باشد و خدا او را عفو کند در این آیه هم تأویل جاری است، اگر مسلک اشاعره و یخارایی داری به این آیات برای عقیده خود استدلال می کنی با آنکه تأویلات معتزله در آنها جاری است و کلام به لفظی که در عقیده تو صریح باشد ادا نشده اگر از اصحاب حدیث هستی به عقیده شما پیغمبر فرموده شما پروردگار خود را می بینید چنانچه ماه شب چهاردهم را می بینید؛ در دیدار او ستمی بر شما نشود با آنکه ممکن است مقصود دیدن به چشم دل باشد نه به چشم سر چنانچه شما عقل دارید، چرا نفرموده خدا را به چشم سر می بینید نه به دیده دل تا در کلام احتمال خلاف نباشد و صریح در مقصود شما باشد پس چون در کلام احتمال خلاف می رود و روشن نیست می دانیم که مقصود پیغمبر دیدن با چشم نبوده که شما مدعی هستید و به طور کلی هر دلیلی در قرآن و سنت که دسته ای از مسلمانان در اثبات عقیده به آن تمسک کرده اند مورد احتمال تأویل خلاف است و با این حال آن را دلیل قاطع می دانید و به مجرد احتمال خلاف از آن دست بر نمی دارید.

لان معنى قوله فمن كنت مولاه هو فمن كنت اولى به من نفسه لانها عبارة عن ذلك بعينه اذ كان لايجوز فى اللغة غير ذلك الا ترى ان قائلا لو قال لجماعة اليس لنا هذا المتاع بعينه ونيعه ونقسم الريح والوضيعة فيه فقالوا نعم فقال من كنت شريكه فزيد شريكه و لذلك هناصح بعد قول النبي ﷺ الست اولى بكم من انفسكم فمن كنت مولاه فعلى مولاه لان مولاه عبادة عن قول النبي الست اولى بكم من انفسكم والا فتى لم يكن اللفظ التى جاءت مع الفاء الاولى عبارة عن المعنى السابق لم يكن الكلام منتظما ابدا ولا مفهوما ولا صوابا بل يكون داخلا فى الهديان ومن اضاف ذلك الى رسول الله ﷺ كفر بالله العظيم و اذا كانت لفظة فمن كنت مولاه تدل على من كنت اولى به من نفسه على ما اربناه و قد جعلها بعينها لعلى فقد جعل عليا ان يكون اولى بالمؤمنين من انفسهم و ذلك عين فرض الطاعة لعلى كما بيناه بدأ و مما يزيد فى ذلك بيان ان قوله فمن كنت مولاه فعلى مولاه لو كان لم يرد بهذا انه اولى بكم من انفسكم جاز انه لم يرد بقوله فمن كنت مولاه انى كنت اولى به من نفسه و ان جاز ذلك لزم الكلام الذى من قبل هذا ان يكون كلاما

٢. ما مى گوئيم اكثر خطابات قرآن و اخبار كه با زبان عرب است متوجه مردمانى عرب زبان و فصيح بوده و در مواقع مخصوصى بيان شده كه به حسب قرينه مقام و كمك موقعيت خطاب به طور قطع مقصود را فهميده اند و در حديث مورد بحث هم قرائن بسيارى موجود بوده كه مقصود به طور قطع مفهوم شده و محتاج لفظ صريح ترى نبوده است و اين احتمال تاويل نزد متأخرين توليد شده است.

٣. ما ثابت كرديم و اكنون هم باز توضيح مى دهيم كه در نظر عقل و تدبير عبارتى براى نصب به خلافت و مقام امامت و رياست بر امت از اين جمله صريح تر و روشنتر نيست، زيرا پيغمبر اول به مردم فرمود آيا من نسبت به مؤمنان از خودشان اولى و احق نيستم سپس فرمود هر كه را من مولى هستم على مولى است.

زيرا اين جمله به دنبال اعتراف مسلمانان به حق اطاعت پيغمبر بر آنها آمده است و پس آنكه پذيرفتند پيغمبر نسبت به آنها از خودشان اولى و احق است فرموده است به هر كس كه من نسبت به او از خودش اولى و احقم على هم نسبت به او از خودش اولى و احق است زيرا مفاد جمله دوم همان مفاد جمله اول است زيرا در لغت و استعمال جز آن روا نيست نمى بينى اگر كسى به جمعى گويد همين متاع مخصوص را با هم مى فروشيم و سود و زيانش را بر خود تقسيم مى كنيم و آنها مى گویند آرى سپس بگويد هر كس را من شريك هستم زيد هم شريك است و به نص اين عبارت شركت زيد در سود و زيان آن متاع ثابت شود، در اين جا هم عبارت هر كس را من مولى هستم على مولى است براى اثبات خلافت پس از فرموده پيغمبر آيا من بر مؤمنان از خودشان اولى و احق نيستم درست و به جا است.

زيرا مفاد و نص مولى در اين جا همان اولى به شما از خود شما است و گرنه چنانچه جمله اى كه با لفظ فاء آمده همان معنى جمله پيش نباشد كلام هرگز با نظم و مفهوم و درست ادا نشده بلكه در شمار ياره سرايى و هذيان است و كسى كه چنين معنائى به پيغمبر نسبت دهد به خداى بزرگ كافر است و چون جمله من كنت مولاه به توضيحى كه داديم دلالت بر

مختلفا فاسدا غير منتظم ولا مفهم معنى ولا مما يلفظه حكيم ولا عاقل فقد لزم بمامر من كلامنا وبيناه ان معنى قول النبي ﷺ الست اولى بكم من انفسكم انه يملك طاعتهم ولزم ان من كنت مولاه انما اراد به فمن كنت املك بطاعته فعلى يملك طاعته بقوله فعلى مولاه وهذا واضح والحمد لله على توفيقه و هدايته .

این دارد که هر کس را من نسبت به او از خودش اولی و احقم و همین معنا را به حکم جمله علی مولاه برای علی ثابت کرده است علی را نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و احق قرار داده و این عین وجوب اطاعت علی و مقام امامت است چنانچه نخست گفتیم باز برای روشن تر شدن موضوع می‌گوییم اگر مقصود پیغمبر از علی مولاه این نباشد که علی بر هر کس از خودش اولی و احق است باید در جمله من کنت مولاه که راجع به خود پیغمبر است مقصود این نباشد که پیغمبر بر هر کس از خودش اولی است و اگر مقصود دیگری در زیر این جمله قرار دهیم چنانچه پیش گفتیم لازم آید که آن سخن پریشان و فاسد و بی‌انتظام و بی‌معنا باشد و کلامی باشد که فرزانه و خردمند آن را ادا نکرده باشد و هیچ مسلمانی نتواند زیر بار آن رود و بدانچه گفتیم ثابت شد که مفاد گفته پیغمبر آیا من نسبت به شما از خود شما اولی و احق نیستم این است که حق اطاعت بر آنها دارد و باید معنی جمله دنبال آنکه هر کس را من مولاه هستم علی مولی است این باشد که بر هر کس من حق اطاعت دارم علی هم حق اطاعت دارد زیرا که آن مفاد فعلی مولاه می‌باشد و این مطلب واضح است - حمد خدا را بر توفیق و هدایت او.



فصل سوم

روش مکتب شیخ صدوق در تعلیم عقاید و اصول دین

بزرگترین وظیفه پیغمبران این بود که مردم را بیک مبادی عالی روحی معتقد کنند و در نفوس آن‌ها ایمان بخدا و روز جزا و زندگی پس از مرگ را پدید آورند و انصافاً انجام این وظیفه تا اندازه‌ای که از پیغمبران و پیشوایان دین ثابت است بزرگترین کرامت و معجزه آن‌هاست زیرا با وسایل مادی و بتوسط زور و زور با بشر همه کاری میشود پیش برد ولی تولید عقیده و ایمان در بشر که اساس دعوت پیغمبران و امامان است کار بسیار دشواری است خصوص نسبت بیک حقائق بلند و ناپیدائی که دست‌خس از آن کوتاهاست، شاهکار اسلام و عظمت پیغمبر اسلام این بوده که بیشتر از همه پیغمبران در مدت کمی مردان با عقیده و ایمان بسیاری تربیت کرد و روح ایمان را در آن‌ها دمید، برای تعلیم ایمان و پرورش عقیده که از هزارها سال مورد توجه خردمندان و حکما بوده است تشبثات بسیار و طرق عذیده در جهان وجود داشته که شعبه‌های مختلف فلسفه و تربیت روحی بر آن‌ها دور میزنند.

۱ - فلسفه مشاء که مبنی بر استدلال و برهان منطقی است.

۲ - فلسفه اشراق که مبنی بر ریاضت و تهذیب باطن و درک مقام کشف و شهود است.

۳ - مسلک تصوف و عرفان که مبنی بر ارتباط با قطب و استاد روحی و تربیت فکرو روشن کردن

باطن است این طریقه‌ها از چند قرن پیش از اسلام در سرزمین‌های مختلف هندوچین و یونان و ایران معمول بوده و در افکار مسلمانان هم تأثیر بسزائی کرده و یکی از علل کلی و اساس اختلافات و دسته بندیهای مذاهب اسلامی است ولی هیچکدام از اینها بطور عموم در جامعه بکار نیفتاده و افراد معدودی هم که پیرو آن گردیده اند بسر منزل مقصود حقیقی نرسیده اند.

اسلام برای تعلیم عقیده و ایمان و تربیت روحی بشرزبانی ساده و شیرین و مفهوم عموم ابتکار کرد که مصدر و مبدأ آن قرآن مجید است سپس بیانات پیغمبر اسلام و امامان برحق که بعنوان خطبه و نشر احکام و دستورات اخلاقی صادر شده و در درجه دوم توضیحات کافی و شرح و تحلیل همان روش قرآن است؛ علمای بزرگ مذهب که پس از غیبت امام عصر عجل الله فرجه شیخ بزرگوار صدوق در رأس آنها واقعتاً این روش قرآنی را در نظر گرفته و با همان بیان متین و استدلال مؤثر و عمومی قرآن و اخبار صادره از پیغمبر و ائمه هدی مردم را براد حق دعوت کردند و در هر جا که بیانی از قرآن و اخبار راجع باصول دین و مذهب و فروع احکام درست بود همان را بهترین روش و طریق استدلال و دعوت بدین دانسته و مورد استفاده قرار داده اند و از روش و استدلال متکامین و حکماء برای تربیت روحی و تعلیم عقیده و ایمان مفیدتر و کامل تر تشخیص داده، از این رو نباید ذکر آیات و اخبار راجع باصول دین را مورد انتقاد قرار داد و گفت کسیکه هنوز دین و مذهب را قبول ندارد چگونه میشود بآیه قرآن یا خیر پیغمبر و امام در برابر او استدلال کرد زیرا آیات قرآن و اخباری که از پیغمبر و ائمه هدی در این باره رسیده است شامل نکات استدلال و منطق عقلی است ولی بطور کامل و ساده و مفهوم و مؤثر که در برابر هر نادانانی هم میشود اظهار داشت نه پیرامون اصطلاحات منطقی و فلسفه رفته که مردم عوام از استفاده آن برکنار باشند و نه نکات علمی و استدلال را از دست داده که دانشمندان

مثلاً بسیاری از اخبار کتاب توحید احتجاجاتی است که امام در برابر بزرگترین طبیعی‌های دوره خود اظهار داشته و آن‌ها را باعتراف یا در ماندن در بحث و اداشته و در برابر شبهه‌های مردم طبیعی و مادی بیانی رساتر و بهتر از آن نیست و نمیتوان گفت استدلال باین گونه اخبار در مقام اثبات عقاید بی‌مورد است.

یکی از امتیازات مکتب شیخ صدوق درباره عقائد اسلامی تصفیه و تهذیب عقاید است عقائد کلیه دین اسلام و خصوص مذهب شیعه، در طول دو قرن خلافت بنی‌عباس که امت اسلامی با سائرملمتها از روم و فارس مخلوط شدند و با علمای سائرمذاهب از یهود و ترساو گبر معاشرت کردند سخت بهم آمیخته و آراء آنها بهمید بگریوست و از این راه مسائل علم کلام راجع بکلیه اصول دین و امامت و غیره مورد گفتگو گردید و دسته‌های مختلف و صاحبان عقائد گوناگونی پدید شدند و بتوسط جعل اخبار در میان شیعه عقائد آنها رواج پیدا کرد عقیده غلو و تفویض و تشبیه و حلول و اتحاد که در مذاهب قدیم بود در تعلیمات اسلامی رسوخ نمود شیخ صدوق با فکری روشن و همتی خدا داده دامن بکمر زد و عقائد دین و مذهب را تصفیه نمود و در موضوع توحید و مقام نبوت و امامت کمال دقت را نمود و مطابق قرآن و اخبار صحیحه شرح داد و کتاب عقائد خود را تنظیم نمود، تعلیمات اسلام راجع بامور پس از مرگ و مطالب نامحسوس از مقام الوهیت و فرشتگان فوق خرد و فهم عموم است و پایه باور داشتن آنها همان ایمان و عقیده بصدق قرآن و پیغمبر و ائمه است که از مقدمات قریب بحسی ادراک می‌شود از اینرو روش مکتب شیخ صدوق اینست که کلیه عقاید و اصول دیانت و مذهب را بهمان زبانی تعبیر کند که پیغمبر یا امام تعبیر کرده زیرا رساتر و مفهوم‌تر و درست‌تر از آن در میان نیست و اگر بود بایست قرآن و سنت آنرا اختیار کرده باشند زیرا چون اساس قرآن و سنت روی رهنمائی بشر است بایست هر وسیله‌ای برای آن ساده‌تر و آسانتر باشد آنرا انتخاب کرده باشند و قتی برساله تصحیح الاعتقاد یا شرح عقائد صدوق تألیف شیخ مفید علیه الرحمه (۱) مراجعه کنی می‌بینی شیخ مفید در اکثر موضوعات کتاب زبان انتقاد نسبت بشیخ صدوق گشوده و نسبت بمقائد او بحث و ایراد کرده باینکه شیخ صدوق این عقائد را از نظر شخص خود نوشته بلکه منظورش تشخیص عقائد کلیه پیروان مذهب شیعه بوده است و چگونه ممکنست این همه ایراد و اشکال باو وارد شود ولی چون تأمل کنی جز در چند مورد انتقادات شیخ مفید بر شیخ صدوق وارد نیست زیرا چون شیخ مفید در بغداد تحصیل کرده و با اساتید و متکلمین عامه بسیار خلطه و آمیزش داشته در غالب مطالب پایه بحث را روی نظریه متکلمین عامه برده که از بافندگی و استدلالات خود میخواهند اصول عقائد را با برجا کنند و اصل این روش بر خلاف مکتب شیخ صدوق است که باید هر موضوعی از موضوعات دینی را بهمان بیان و تعبیری ادا کرد که زبان قرآن و اخبار ادا کرده و چون این موضوع را در نظر بگیریم بیشتر انتقادات مفید اساساً بر طرف می‌شود.

بلی تعبیر از پاره معانی با اصطلاحات متداوله اهل ینک علمی یا تنظیم دلیلی در برابر مخالفی روی اساسی که قبول دارد برای مجادله بنحو احسن ضرر ندارد ولی نباید پایه عقائد و ایمان را روی این

۱- این کتاب و کتاب اوائل المقالات شیخ مفید از آثار بزرگ علمی و تاریخی مذهب شیعه و ایندو عالم بزرگ شیعه می‌باشند ولی تا چند سال پیش در کنج پاره‌ای کتابخانه‌ها گنجی ناپیدا بودند و فاضل بزرگوار ارجمند دوست متتبع و ادیب عالی مقدا ر آقای حاج عباس قلی آقا واعظ چرنابی دام بقاء با رنج فراوان نسخه مصحح آنها را از بغداد و زنجان بدست آورد و چاپ کرد و خدمت بزرگی بمذهب و دانش نمود ما همه آقایان علماء را به استفاده از این دو کتاب توصیه می‌نمایم.

اصطلاحات و استدلال‌هاست قرار داد تعلیقاتی که شیخ مفید بر عقائد صدوق نوشته برای مباحثات مجلسی با متکلمین عامه بسیار خوبست اما با يك كتابی که برای نشان دادن عقائد پاك و درست مذهب شیعه با زبان قرآن و پیغمبر و امام نوشته شده هیچ مناسبتی ندارد.

البته معاکه میان این دو دانشمند بزرگوار راجع بعقائد صدوق و شرح انتقادی که شیخ مفید بر آن نوشته نیازمند يك کتاب جداگانه است ولی برای نمونه يك موضوع را در اینجا می‌نگاریم.
شیخ صدوق در وصف موت اخباری که ائمه در جواب سؤالات مردم از موت داده‌اند یا خود در شرح آن بیان کرده‌اند نقل می‌کند، شیخ مفید دو اعتراض بر او دارد.

۱- آنکه چرا ماهیت موت را شرح نداده و سپس خود بشرح حقیقت موت می‌پردازد.
۲- آنکه چون عواقب مرك در قرآن مجید نسبت بمؤمنان و کافران ذکر شده محتاج بذکر اخبار نیست ولی انصافاً هیچکدام از این دو اعتراض بر شیخ صدوق وارد نیست، زیرا مرك در نظر عموم مردم امری واضح و معلومست و از تعریفات که شیخ مفید برای آن کرده مفهوم تر و روشن تر است و حقیقت موت قابل شرح و تفسیر نیست امریست که تا کسی نبیند نمی‌تواند ادراک کند در این صورت بهترین شرح و تفسیر از نظر تعلیم و تربیت دینی موت همانی است که در اخبار وارد شده و با بهترین نظیری بفکر عموم نزدیک گردیده و بیاناتی که در قرآن مجید راجع بموت و عواقب آن رسیده است با ملاحظه اخبار وارد شده از ائمه معصومین واضح تر و روشن تر می‌شود زیرا بیانات پیغمبر و امام همان شرح و تفسیر آیات قرآن مجید است و هر کس با دقت کلام شیخ صدوق را ملاحظه کند و در همه اعتراضات شیخ مفید تدبر نماید می‌فهمد که علاوه از آنکه اعتراضات وارد نیست در مقام تعلیم و تربیت بیانات شیخ صدوق که متن اخبار است در این موضوع هم مفهوم تر و هم مؤثرتر است زیرا امام آن سخنی را که برای تربیت روح يك انسان مفید است هم بهتر میدانند و هم بهتر تعبیر می‌توانند.

فصل چهارم

روش مکتب شیخ صدوق در فتوی و بیان احکام دین

در تاریخ اسلام امتیاز مذهب شیعه از سایر فرق اسلامی این بود که حکم خدا را بلفظ صادر از پیغمبر و امام معصوم تعبیر می‌کردند، در طول زمان ۱۱ امام که بسال ۲۶۰ هجری پایان رسید و در طول غیبت صفری اصحاب ائمه همه مسائل دین و احکام شرع را از امامان برحق پرسیده بودند و تعلیم گرفته و کتابهایی در هر موضوع تنظیم کرده بودند که مرجع عمل آنها بود و تا چهارصد نسخه که آنها را اصول اربعه می‌نامیدند در شمار آمده و از عصر غیبت علمای بزرگ مذهب آنها را جمع آوری کردند و کتاب جامع و کاملی در آوردند چون کافی که شیخ کلینی علیه‌الرحمة تنظیم نمود و کتاب الشرایع که ابن بابویه پدر صدوق تنظیم کرد و **فقه الرضا** که مؤلف آن بطور تحقیق شناخته نشده است.
علت اینکه علمای مذهب شیعه در این چند قرن در مقام بیان احکام دین اکتفاء بذکر نص روایات می‌کردند این بوده که دارای مقام اجتهاد نبودند یا آنکه نمی‌دانستند حکمی را که فهمیده‌اند بلفظ دیگر ادا کنند، در میان اصحاب ائمه و علمای مذهب محقق و دانشمندان بزرگ و نویسندگان موکشف

بسیار بوده‌اند که همه گونه تعبیر و نویسندگی را یاد داشته و کاملاً در نویسندگی مقتدر بودند علتش این بوده که :

۱- تعبیرات خود ائمه معصومین برای عموم مکلفین رساتر و مفهوم تر بوده.

۲- دستور خصوصی در این باره داشته‌اند که باید بیان حکم بهمان تعبیر صادر از معصوم باشد این مطلب از اخبار بسیاری استفاده میشود که از آن جمله چند حدیث معروف ذیل است.

در کتاب قضای وسائل الشیعه بچند طریق از امام هشتم از پدرش که همه امامان معصوم بوده‌اند از پیغمبر «ص» روایت کرده است که سه بار فرمود بارخدا یا بجانشینان من مهربان باش ، عرض شد یا رسول الله جانشینان شما کیانند ؟ فرمود آن کسانی که پس از من بیایند واحادیث مرا وسنت و روش مرا از من روایت میکنند و آنها را پس از من بمردم میآموزند.

شیخ مرتضی انصاری در مکاسب این روایت را در شمار ادله نیابت عامه فقهاء ذکر کرده است ، اکنون باید درمفاد این حدیث تدبیر کرد ومتوجه شد که سه مطلب مهم از آن استفاده میشود.

الف آنکه مقصود پیغمبر در این حدیث مراجع احکام و تعلیمات جامعه اسلامی است که مردم وظیفه دارند در تکالیف خود بآنها رجوع کنند و احکام خود را از آنها یاد گیرند و این مقام برای دو دسته ثابتست اول امامان معصوم «ع» دوم فقهاء عادلانت اسلامی وشامل ناقل حدیث پیغمبر در صورتی که خود از اهل استنباط و فقاہت نباشد نیشود اگرچه در صورت عدالت بروایت او میتوان استناد کرد زیرا ناقل حدیث پیغمبر در صورتی که جاهل بمفاد آن باشد وقه آن را درک نکند. مقام خلافت را شایسته نیست بملاوه لفظ حدیث اینست که همه حدیثها و سنتهای پیغمبر را نقل کند و این اشاره بمقام فقاہت مطلقه است.

ب بهترین عنوان برای فقیه مطلق که در درجه دوم خلیفه پیغمبر اسلام محسوب شده راوی حدیث وسنت است و لفظ مجتهد و تعبیرات دیگر برای صاحب این مقام مستحدث و نامناسب است و از اصطلاحات عامه است.

ج باید صاحب چنین مقامی احکام و تعلیمات کلیه اسلام را بلفظ حدیث وسنت ادا کند تا بتوان گفت رادی احادیث وسنتهای پیغمبر است واحادیث وسنتهای پیغمبر را بمردم یاد داده در این صورت باید فتوی وحکم را بلفظ روایت ونص صادر از پیغمبر وامام تعبیر کند نه آنکه از پیش خود تعبیراتی بهم بیافد واحکام الهی را بدان ادا کند از کلام سوء استفاده نشود ودر این جا نزاع مجتهد و اخباری را برخ ما نکشید ما این نزاع را بسیار کودکانه وسطحی تلقی میکنیم وآنها توضیح میدهم مقصود اینست که در حدیث پیغمبر مقام فقاہت را درجه دوم خلافت قرارداده ولی وظیفه فقیهی که روی موازین علمی حکم خدا را فهمیده اینست که آنها بزبان معصوم ادا کند تا در عین حالی که فتوی میدهد راوی حدیث وسنت پیغمبر باشد ووظیفه ارشادی خلافت را ادا کرده باشد واگر آنها بتعبیری از پیش خود بیان کند خلافت وظیفه است وشمول این حدیث نیست ولی آیا جائز است بدینگونه فتواها عمل کرد یا نه بحث دیگری است که در مقام خودش گفته میشود.

۲- توقیع معروف ومورد اعتمادی که بخط امام عصر عجل الله فرجه بتوسط محمد بن عثمان برای اسحق بن یعقوب صادر شد وفرمود اما حوادثی که واقع میشود درباره آنها براویان احادیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجت منند بر شما ومن حجت خدایم ، در این حدیث هم مرجع امور را بطور مطلق راریان حدیث تعیین فرموده است واز این تعبیر دو مطلب استفاده میشود.

الف آنکه در هر زمانی باید رجوع بر اوی حدیث در آن زمان کرد نه بر اویان حدیث دوره‌های گذشته و نه بخود حدیثی که روایت شده و از این راه ما در کتاب فقه فارسی خود برای اشتراک حیات در مرجع احکام نسبت بعوام باین حدیث استدلال کردیم.

ب آنکه باید مرجع احکام را بلفظ معصوم و عنوان حدیث نقل کند تا رجوع به راوی حدیث صدق کند.

۳ - حسین بن روح سومین نائب خاص امام عصر از امام یازدهم راجع بکتابهای بنی فضال که یکدسته از مؤلفین اصحاب ائمه و روایت شیعه اند فرمود آنچه را روایت کرده اند اخذ کنید و آنچه را رأی داده اند واگذارید ، البته معلومست رأی و فتوای آنها کذب و از پیش خود نبوده و گرنه وثوق بآنها معنی ندارد آنچه میشود از این حدیث فهمید اینست که در مقام بیان احکام دین آنچه را بلفظ صادر از امام و بعنوان روایت نقل کرده اند حجت است ولی آنچه را فهمیده و از پیش خود تعبیر کرده اند باید وا گذاشت و بدان اعتماد نکرد.

۴ - اجماع و سیره تمام فقهای مذهب شیعه از زمان پیغمبر تا آخر دوره غیبت صغری بلکه تا اواخر قرن چهارم بطور قطع این مطلب را روشن میکنند که در مقام بیان احکام دین و تعلیم عموم مسلمین بهمان نقل روایت و نصوص صادره اکتفا میکردند و از پیش خود تعبیری نداشتند و در برابر عموم فقهای مذاهب دیگر این امتیاز را حفظ کرده بودند و از اواسط قرن دوم اسلام که فقها و مراجع عامه شروع باستنباط و مسئله تراشی و رساله نویسی کردند دواصل در جامعه شیعه در برابر آنها محفوظ و مسلم بود اول آنکه در استنباط و فهم احکام دین بجز نص قرآن و کلام معصوم مدرکی را معتبر نمیدانستند و قیاس و استحسان و رجوع بنظر عرف را خلاف میشمردند و ائمه دین به بیانات متعدده این امور را خطا میشمردند.

دوم آنکه حکم الهی را که می فهمیدند بهمان نص روایت تعبیر میکردند و از پیش خود بیانی برای آن در نیآوردند و این فتوا بر طبق نص سه دوره طی کرد.

۱- از عصر خود پیغمبر تا اوائل عصر غیبت صغرا که ما این دوره را دوره **(اصول اربعه‌آه)** : **چهار صد رساله** می نامیم ، در این دوره که سه قرن کامل طول کشید و تا پیش از دو قرن و نیم آن خود معصوم مرجع عام بود در جامعه شیعه چهار صد کتاب در احکام دین تألیف شده بود و این کتابها همان نصوص صادره از معصوم بود که در هر موضوع جمع آوری شده و از روی آن احکام عموم مردم بیان میشد.

۲- دوره مجامیع یا مدرسه شیخ کلینی که در طول غیبت صغری بود در این دوره رجال بزرگ مذهب شیعه متوجه جمع آوری و تنظیم **اصول اربعه‌آه : چهار صد رساله** شدند و آنها را بصورت یک کتاب بزرگ در آوردند ؛ محمد بن یعقوب کلینی در مدت بیست سال کتاب کافی خود را تنظیم کرد جمع آوری اصول در این کتب بدو نظر بود.

اول برای اینکه چون متفرق بودند بیشتر در معرض تلف و از میان رفتن و تحریف و دست اندازی بودند دوم اینکه نظم و ترتیب هر باب و هر مسئله ای در آنها کاملا مراعات نشده بود و استفاده از آنها محتاج صرف وقت بسیاری بود در این دوره کلیه روایات مورد اعتماد در هر بابی با سلسله سند و اساتید متوالی آنها ضبط میشد و متن روایات ذکر میگردید.

۳ - دوره خلاصه نویسی مجامیع و کتب بزرگ احکام و روش مکتب شیخ صدوق که در اواخر دوره غیبت صغری شروع شد و در آغاز غیبت کبری بتوسط مکتب شیخ صدوق رسمی گردید ، در این دوره چون علمای بزرگ مذهب که شیخ صدوق و پدرش ابوالحسن بن بابویه در رأس آنها واقع بودند ملاحظه

کردند که کتابهای بزرگ شامل سلسله سند کمتر مورد استفاده عموم واقع می‌شود و همه کس حال و مال قدرت استنساخ و مطالعه و آموختن آنها را ندارد شروع کردند بخلصه کردن روایات و سلسله سند آنها را از متن کتاب ساقط کردند و متن هر روایتی را از امام یا راوی متصل بامام نقل کردند چنانچه خود شیخ صدوق در کتاب فتوای خود یا باصطلاح امروزه در رساله عملیه خود که کتاب (من لایحضره الفقیه) است این روش را بکار برده و برخی علمای بزرگ متن فقه را خلاصه تر کردند باین ترتیب که متن روایات را باسقاط راوی و حذف ذکر امام بهم پیوستند و از آن کتاب جامعی ترتیب دادند که شامل همه مسائل و احکام فقه بود پدر بزرگوار شیخ صدوق در کتاب الشرائع خود این روش را بکار برده و بنظر میرسد که کتاب فقه الرضا هم در این دوره جمع آوری شده باشد بهر حال در همه این دوره‌ها و نزد همه علمای مذهب از زمان پیغمبر تا دوره صدوق این اصل مسلم بوده که باید حکم خدا و فتوای شرع مقدس را با زبان و تعبیر معصوم ادا کرد و چنانچه نباید اصل حکم دین را از پیش خود گفت تعبیر آنرا هم تا جایی که ممکنست نباید از پیش خود کرد و البته این روش مسلسل در اثر دستور پیغمبر و ائمه بوده که در ضمن اخبار بسیاری بیان شده و ما چند روایت آن را برای نمونه نقل کردیم. اکنون باید متوجه شد که انحراف از این روش کی آغاز شده ؟ و برای چه بوده و تا کجا رسیده ؟ ؟

انحراف از این روش کی آغاز شد ؟

برای شرح این موضوع باید متوجه شد که از آغاز نشر اسلام تا اواخر قرن چهارم در نقاط مختلفه بلاد اسلامی مدرسه‌ها و مکتب‌های چندی برای جامعه شیعه تشکیل شد و اصول و تعلیمات مذهب را نشر کرد .

۱- در حجاز مرکز آن مدینه بود و حضرت علی بن ابیطالب و فرزنداناش ریاست آن را بهمهده داشتند و کارکنان مهم و جدی بسیاری داشت که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر در این میان بسیار معروف و عالی مقامند مالک اشتر و سلیم بن قیس هلالی و میثم تمار پرورش یافته گان این مکتب بودند.

۲- در کوفه مکتب شیعه در کوفه بسیار وسیع و فعال بود از زمان خلافت عمر که عمار یاسر و عبدالله بن مسعود برای اصلاح امور کوفه و توابع آن بعراق آمدند بهمدستی حذیفه بن یمان و بزرگان دیگر شالوده این مکتب را ریختند و در اثر وضعیت مساعد منطقه بین النهرین و ایران باستان بزودی ترقی شایانی کرد و تا پس از دوره عثمان بجائی رسید که علی بن ابی طالب «ع» خود بکوفه آمد و ریاست عالیه این مکتب را عهده دار شد .

۳- در شام مکتب شیعه در شام بریاست و تبلیغات صمیمانه و جدی ابوذر تاسیس شد و کوشش فراوانی که بنی امیه در طول مدت پادشاهی خود برای محو آن کردند بی نتیجه ماند این مکتب در جیل عامل و حلب نفوذ بسزائی کرد و تاکنون فعالیت آن ادامه دارد .

۴- در یمن اعراب یمن از دیر زمانی پیش از بعثت پیغمبر اسلام دارای تمدن شدند و تشکیل سلطنت دادند و با کشورهای بزرگ باستانی چون ایران و روم روابطی داشتند در نتیجه تحولات سیاسی کشور یمن خود را در پناه ایران قرار داد و جمعی از مردان با هوش ایرانی بعنوان نمایندگان از پادشاهان ساسانی در آن سرزمین بنشردانش و تمدن برداختند چون دعوت اسلام بدان سرزمین رسید از فکر روشن خود خاندان علی را شناختند و بدان گرویدند و مکتب شیعه در آن ترقی شایانی کرد و چون قبائل یمن دنبال

فتوحات اسلامی درجهان پراکنده شدند در هر جاتریت آماده و نیکی یافتند شعبه‌ای از مکتب شیعه را در آن افتتاح کردند و در بعضی از بلاد این شعبه بزودی مکتب بزرگ و مستقلی گردید که از آن جمله است

۵ - مکتب شیعه در قم این مکتب در حدود سال هشتاد هجری بکوشش جمعی از اشعریین یمن در بلاد قم تأسیس شد و ترقی شایانی نمود و خدمات‌های علمی و سیاسی بزرگی بذهب و کشور انجام داد جز اینها نیز مکتبهای شیعه در اطراف کشور ایران برای تبلیغ و ترویج مذهب شیعه تشکیل شد که در میان آنها مکتب خراسان و نیشابور و قزوین و طبرستان دارای اهمیت تاریخی است، روش همه این مکتبهای شیعه مسلک تا اواسط قرن چهارم همان تمسک بکتاب خدا و سنت پیغمبر بوده از طریق خاندان عصمت و امامان باک و معصوم و در بیان احکام و تعلیمات دین نص وارد از ائمه معصومین را بطور انحصار پیروی میکردند و با زبان اخبار تعلیم میدادند و فتوی می نوشتند و این روش را در صدر غیبت کبری و اواسط قرن چهارم بمکتب عمومی و پنهانور شیخ صدوق سپردند ولی از اواخر قرن چهارم روش این مکتب کم کم عوض شد و علمای شیعه روش انتقاد و فلسفه بافی و قلم فرسائی را از مکتبهای عامه و علمای مخالف مذهب آموختند و در بیان احکام روش آنها را تقلید کردند این انحراف با وفات شیخ بزرگوار صدوق که در ۳۸۱ اواخر قرن چهارم هجری است آغاز شد!

برای چه؟

دریافت فلسفه این تحول و انحراف عجیب که در روش تعلیمات مذهب شیعه پدید شد نیازمندیک توجه دقیق بوضع فرهنگ و مدارس عمومی اسلامی است، اسلام دینی است که از روز بعثت پیغمبر روی اساس دانش نشر شد و مردم را بدانش پژوهی دعوت کرد ولی در قرن نخست اسلامی دین و دانش در جامعه مسلمانان بهم آمیخته بود و تربیت اسلامی هر دو را درهم آمیخته چون شیر و عسل ببرد میآموخت و کلمه عالم و مؤمن در جامعه اسلام یک مصداق داشت مسلمانان در جریان تربیت دودسته پیش نبودند عالم و متعلم دانش آموزان و شاگردان ولی در اواخر قرن دوم که خلافت بنی عباس باوج ترقی رسید و علمای متخصص یهود و نصاری و فارس و هند را وارد خدمات کشور اسلامی کرد و کتب بسیاری در فنون مختلفه فلسفه از زبانهای فارسی و هندی و یونانی ترجمه نمود در اثر پیوست با این منابع یک تحزب علمی خشکی در برابر دین و دانش دینی بوجود آمد و یکدسته از دانشمندان جدا از دانشمندان دینی در جامعه اسلامی معرفی شدند و زمینه فراهم شد که فرهنگ از دین جدا شود ولی تا اواسط قرن چهارم این نهضت فرهنگی مستقل نبود بلکه تحت نظر خلفاء بود و یک نمایش درباری محسوب میشد و بطور عموم در مردم اثر آشکاری نداشت ولی از این تاریخ یکدستگاه فرهنگی مستقلی در جامعه اسلامی بوجود آمد که شامل شعبه‌های گوناگون ادبی و دینی و فلسفی و فنون دیگر بود این استقلال عمومی در مرکز خلافت اسلامی در مدرسه نظامیه بغداد تمرکز یافت و در شرق بلاد اسلامی در مدرسه نظامیه نیشابور این دو مدرسه در نظر خلفای وقت و پادشاهان معاصر آنها رسمیت یافت؛ کمک شایانی از آنها گرفتند و نفوذ خود را در سراسر بلاد اسلامی بسط دادند و تشکیلات و انتظامات محکمی در جریان خود پدید آوردند تحصیل کرده‌های این مدارس علمی رتبه دار جامعه شناخته میشدند و صلاحیت آنها برای مراتب عالی و مقامات رسمی دولت از وزارت و حکومت و نویسندگی و غیره محرز بود برنامه این مدرسه عمومی بنسبیت مرکزیت خلافت بغداد که در نزد عموم سلاطین و پادشاهان نیرومند معاصر خواهی نخواهی رسمی و مورد احترام بود بر اصول تسنن متکی بود از اینرو عموم مردم با آنها سرو کار داشتند و با اصطلاحات و اصول علمی و اداری آنها پیوسته و مانوس بودند و شیعه هم در غالب مراکز

خود از نظر جریان وضع عمومی زیر نفوذ علمی و اداری آنها بودند و علمای شیعه همان حد و جبهه علمی و فتوایی ملی نزد پیروان خود داشتند و انتظامات تشکیلاتی که بتوانند در برابر نفوذ علمی و اداری دیگران مقاومت کنند نداشتند.

این نفوذ تشکیلاتی و اعتبار رسمی و اداری دانشمندان سنی مسلک کم کم دانشمندان شیعه را وادار کرد که برای برابری با آنها با علوم و اصطلاحات آنان آشنا شوند و برای مجادله هم که باشد علوم آنها را فراگیرند و برمسلك آنها تألیف و تصنیف کنند تا در مورد بحث و معاشرت با آنها در نمانند و در نظر مخالفین بتوانند نمایش علمی دهند،

این روش از مراکز که عامه نفوذ علمی و مدارس عمومی داشتند شروع شد و بتدریج جامعه شیعه را فراگرفت و عمومی و رسمی شد ما اکنون مراکز این اخنلاط و تلقیح را که سبب انحراف مسلک ثابت چهارصد ساله شیعه شد بطور اختصار بیان میکنیم.

۱- بغداد بزرگترین مرکز علمی و تاریخی اسلامت، این شهر را منصور عباسی بعنوان پایتخت خلافت نو بنیاد خاندان عباسیان ساخت تا هم آثار مدائن پایتخت پر نام و با افتخار شاهنشاهی ساسانیان را محو کند و هم مرکزیت شهر کوفه و شام را که پیش از یک قرن پایتخت و مرکز نفوذ بنی امیه بود برهم زند تا ویران شوند و از موقعیت بیفتند، پس از تأسیس این پایتخت با عظمت و تکمیل ساختمان آن و تمرکز نیروهای خلافت در آن باز مرکزیت علمی و دینی مدینه و حجاز که تا آنروز مرجع آمال دینی عموم مسلمانان بود خلافت بنی عباس را متزلزل داشت و خصوص از نظر مرکزیت مدینه برای امامان اهل بیت که عموم شیعیان پیرو آنها بودند و با آرزوی پیشوائی و عدالت شعاری آنان با بنی عباس مساعدت کردند تا تحت بنی امیه واژگون شد، بسیار از مدینه نگران بودند و از این نظر با همه وسائل در تقویت علم و فرهنگ بغداد کوشیدند و دانشمندان اسلامی و سائر ملل را تشویق کردند و دور خود جمع نمودند دانشکده های چندی باز نمودند و بتوسط متخصصین خودی و بیگانه کتب علمی ایران باستان و روم و هند و یونان را ترجمه و نشر کردند و در مدت یک قرن بغداد چنانکه مرکز خلافت اسلامی بود و پرچم آن در بیشتر معموره جهان آنروز در اهتزاز بود مرکز علمی بدون منازع سراسر جهان بشمار میرفت از اینرو در کتب تاریخ بیگانه بزرگان اهل اسلام را که قرن چهارم عصر طلایی آنها است از هر جا بوده و هر جا تحصیل کرده اند پرتو علمی بغداد شناخته اند، در اواسط قرن چهارم اسلامی بغداد به اوج عظمت علمی خود رسید و ضرف مرکزیت خلافت بمذاهب و دانشمندان متنوع آزادی بخشید و دستجاتی در آنجا گرد آمدند و بعضیهای مذهبی فراوان شد در این میان شیعه ها دسته نیرومندی تشکیل دادند که از طرف بسیاری از رجال خلافت و دانشمندان شیعه مآب در خود مرکز بغداد تأیید میشد و از طرف پادشاهان شیعه مذهب ایران کمک شایانی میگرفت در اواخر زندگانی صدوق محمد بن محمد بن نعمان مفید در میان شیعه بغداد مورد توجه واقع شد و در سراسر جهان شیعه شهرت یافت و در اثر وفور علم و قوت منطق و تنوع معلومات خود کم کم پیشوای شیعه شناخته شد و در کلام و فقه مسلم گردید.

چون شیخ بزرگوار مفید از کودکی در بغداد نشو و نما کرده بود و نزد بسیاری از علمای معتزله تحصیل کرده و در محافل علمی بغداد وارد بود از روش تحصیلات و علوم متعارفه بغداد آموخته و تحت تأثیر آن واقع شد و خشت انحراف را بکار گذاشت بزرگترین نمونه انحراف از روش تعلیمات شیعه همان کتاب تصحیح الاعتقاد او است که بعنوان شرح انتقادی بر کتاب عقائد صدوق نوشته معلومست که شیخ صدوق کتاب عقائد خود را برای نشان دادن اصول مسلم و مورد اعتقاد کافه جامعه شیعه نوشته و از نظر تعلیمات عمومی مذهب شیعه را در برابر سائر مذاهب از نظر عقائد معرفی کرده

متظور شیخ صدوق این نبوده که نظریات علمی شخص خود را اظهار کرده باشد چنانکه در کتب علمی متعارف است.

بنابراین چگونه میتوان گفت شیخ صدوق در تشخیص عقاید شیعه اشتباه کرده باشد و بر خلاف واقع مطالبی را که رأی خودش باشد بنام عقیده عمومی شیعه نگاشته باشد تا مورد اعتراض و انتقاد گردد و راه اعتقاد در عقائد صدوق این بود که درباره پاره‌ای مطالب اثبات کند که شیعه چنین مطالبی را معتقد نیستند یا آنکه خلاف آنرا معتقدند بهر حال شیخ مفید شرح عقائد صدوق و کتاب اوائل المقالات را در علم کلام، بروش، بحث و استدلال عامه نوشت و در ققه کتاب المقنع را تألیف کرد و مدرسه‌ای در بغداد تأسیس کرد که شاگردان بسیاری در آن تربیت شدند و از میان آنها سید رضی و سید مرتضی از همه معروفترند مدرسه شیخ مفید روی اساس مذهب شیعه تأسیس شد ولی برنامه‌های عامه در آن بکار افتاد و روش تازه‌ای در تألیف کتب ققه و فتوا در جامعه شیعه بوجود آورد که از مطالعه کتب سید مرتضی و سید رضی بخوبی آشکار است.

۲- در عهد و صیبه شام

چنانچه پیش از این گفته شد از همان زمان خلافت عمر مکتب شیعه در شام پیشوا می‌بود تأسیس شد و در قسمتهای دور از مرکز دمشق که زیر فشار بنی امیه بود زمینه مساعدی پیدا کرد و کم کم نفوذ بسزائی بخود گرفت در این سرزمین جبل عامل و حلب بخوبی از این مکتب فعال تعلیم یافتند و در آن کامیاب شدند و در آئینه برای مذهب شیعه و پرورش دانشمندان شیعه خدمت شایانی نمودند ولی چون دمشق مرکز شامات بود و در طول خلافت بنی امیه بر اصول تسنن و بلکه عداوت با خاندان پیغمبر زیست کرد و مدارس علمی و مناجدی که مرکز پرورش عقائد بود زیر نظر داشت اصول و روش علمی و تألیفی عامه تأثیر بسزائی در مکتبهای شیعه آنجا کرد و از حدود قرن چهارم باین طرف دانشمندان شیعه در حلب و جبل عامل اصول و اصطلاحات و روش آنرا بکار بردند؛ این موضوع از مراجع بتالیفات ابوالصلاح حلبی و شهید اول و سایر فقهای شیعه مذهب شام و حلب در ققه و اصول بخوبی آشکار است.

۳- در مدینه حله

شهر حله از ساختمانهای تعمیر شده عهدالدوله دیلمی است و در نزدیک خرابه‌های بابل است که پایتخت پر عظمت تاریخ کلدیه و یکی از نقاط حساس و درخشان فتوحات کورش بزرگ شاهنشاه ایران باستان است چون پادشاهان آل بویه این شهر را معمور ساخته‌اند ناچار برای نفوذ شیعه و دانشمندان شیعه آماده بوده و پس از یک قرن دانشمندان مهم شیعه در آن پرورش یافته‌اند که مرکز ثقل تاریخ علمی شیعه بشمار می‌روند چون علامه و پسرش فخرالدین و محقق صاحب شرایع و ابن ادریس، حله از نظر مرکزیت بغداد و نفوذ علمی آن کاملاً پرو اصول و روش عامه بوده و در اصول و روش فتوایی ققه با دقت شایانی وارد بحث شده و در علم کلام تعلیمات کاملی فرا گرفت و در عصر شاه خدا بنده که علامه حلی وارد دربار پادشاهان مغول شد و در اثر شیعه شدن شاه خدا بنده مذهب شیعه نیرومند گردید و علامه حلی کار فرمای کشور او شد این روش در جامعه شیعه نفوذ یافت و پیوسته خواجه طوسی که مغزی پر از دانش و فلسفه داشت بعلامه این موضوع را تأیید کرد.

﴿ مدرسه نجف ﴾

این مدرسه از همان زمان شیخ بزرگوار مفید تشکیل شد زیرا تحزب و دسته‌بندی شیعه در بغداد بواسطه نفوذ پادشاهان آل بویه که پشتیبان مذهب شیعه بودند وارد فعالیت تبلیغی و سیاسی و کم‌کم دچار سخت‌گیری مخالفین گردید و بزد خورد و آشوب رسید و شیخ مفید که پیشوا و زعیم شیعه‌های بغداد بود احتمالاً بنجف تبعید شد و شالوده مکتب نجف را ریخت مکتب نجف از همان قرن چهارم وارد اصول بحث و استدلال گردید و از نظر موقعیت و فراغتی که داشت برای این موضوع آماده بود و کم‌کم در جریان تاریخ برای علوم دینی جامعه شیعه مرکزیت پیدا کرد .

البته همه این مدارس شیعه مسلک که در طول تاریخ دچار سیر انحرافی شده‌اند در این موضوع بهم کمک کرده و این روش را از هم تقلید کرده‌اند و بواسطه این مدارس که در تاریخ اساس جریان علمی و پرورش دینی شیعه است این روش عمومی شد و در مدارس اخیر ایران و عراق و هند هم که وابسته این مدارس بزرگ و پیرو آنها بودند عمومی شد و سراسر جامعه شیعه را تحت نفوذ قرارداد .

این انحراف تا کجا کشید ؟

پیش از این یاد آور شدیم که در اواخر قرن چهارم فرهنگ اسلام مستقل و تحت نظر خلفای وقت و پادشاهان وابسته خلافت رسمی و عمومی شد و دانشمندان و فقهای شیعه خواهی نخواهی و بیشتر از نظر جدال باحسن یا مخالفان و حفظ مقام علمی خود این روش را پذیرفتند آنها در نظر گرفتند که جامعه شیعه را از نظر علمی آبرومند جلوه دهند و در برابر دانشمندان مخالف مذهب ایستادگی کنند ولی کم‌کم نفوذ این روش سبب شد که تسک بکتاب و سنت سست شود و نصوص کتاب و سنت متروک گردد و یک تدبرات و افکاری که بنظر علماء با مضامین آنها مطابق است جای گیر آنها گردد و قلم در تعبیر احکام الهی آزاد شود و در مکتب شیعه تا اواخر قرن چهارم دلیل حکم شرعی همان کتاب خدا قرآن مجید و اخبار صادره از پیغمبر (ص) و امامان معصوم (ع) بود ولی چون شیعه پیروی عامه کتابهایی در اصول و فقه جدا از اخبار نوشتند اجماع و دلیل عقل را بروش آنها در شمار دلیلهای احکام فقه اسلامی آوردند و چون ملاحظه کردند که این دو دلیل برخلاف مکتب فقه اهل بیت و فقهای دیرین مذهب شیعه است بتوجیه آن پرداختند و گفتند مقصود از اجماع قول جمعی است که امام معصوم (ع) در آنها باشد و عقل جزء دلیل حکم شرعی است نه آنکه بطور استقلال دلیل آن باشد یا آنکه این دو دلیل کاشف از قول معصوم می‌باشند و در نتیجه تطویر فقه استدلالی و تفکر در مسائل اصولی قیاس را بنام تنقیح مناط و استحسان را بنام شم الفقاهه در فقه شیعه وارد کردند تا کار بجائی رسید که اشتغال بعلم قرآن و ضبط اخبار و تتبع در احادیث فقه از اعتبار علمی ساقط شد و اشخاصی که صرف وقت در ایندو اصل مهم اسلامی و دودمدرک منحصر فقه شیعه میکردند بی‌سوادی تلقی می‌شدند، ممکن بود که یک نفر طلبه جدی سالهای دراز بتحصیل علوم پرداخته باشد ولی چند آیه از قرآن یا چند حدیث را ضبط نکرده باشد لذا شالوده ثابت چهارصد ساله فقه شیعه از هم گسیخته شد و یکمشت تردیدات و احتمالات جای گیر آن گردید، روش اطمینان بخش فقه احادیث از میان رفت و یکمشت آراء و احتیاطات گنج کن بجای آن نشست سخن را در اینجا کوتاه کنم (درخانه اگر کس است یک حرف بس است)

در این میانه چه پیش آمد کرد ؟

این انحراف روش تعلیمات ثابته مذهب در جامعه شیعه انشعابات بنیاد کن و کسر شکن بوجود آورد که:

انشعابات اخباری و اصولی، شیخی و متشرع از همه جانگدازتر و اسف آورتر است ولی رشته تمسک باخبار و قرآن بکلی منقطع نگردید، همیشه در بسیاری از نواحی شیعه نشین دانشمندی بودند که متوجه این نقطه انحراف گردیده و از آن کنار می گرفتند و همان رشته تعلیمات خاندان نبوت و زبان کتاب خدا و سنت را زنده میداشتند شیوع و رسمیت مسلک انحرافی و اکتشی در پیروان این طریقه پدید آورد و در میان افراطی های این دو مسلک از اواسط قرن پنجم جنجال و مبارزه اخباری و اصولی بر پا شد و انشعابی در جامعه شیعه پدید آورد بعللی که شرح آن طولانی و با اختصار این مقدمات مناسب نیست انشعاب «شیخیه و متشرع پدید شد» و لطمه بزرگی بجامعه شیعه وارد کرد

رجال اصلاح و تجدید روش و مکتب شیخ صدوق

منظور ما از این رجال اصلاح دانشمندان بزرگی هستند که در جامعه شیعه بوجود آمده و تعلیمات دینی و پرورش افکار را بهمان شیوه صدر اسلام متوجه کرده اند و کتاب و سنت را مدار تعلیم عمومی دانسته اند و خواسته اند مردم را از پیچ و خم اصطلاحات و گیجی روش فلسفه بافان و اصطلاح تراشان و مغلق گوینان در آورند خواه در تاریخ و رجال بنام اخباری معروف باشند یا اصولی یا عنوان دیگر این حرکت فکری و پرورش دینی در چند مرکز شیعه نشین قوتی داشته و نمونه ای بیادکار گذاشته که ما آنها را بطور اختصار بعنوان مکتبهای اصلاح بیادخوانندگان می آوریم

۱- مکتب جبل عامل

در این مرکز که یکی از مراکز بزرگ و سابقه دار شیعه است مکتبی اصلاحی وجود داشته که باید شیخ بزرگوار محمد بن حسن بن حر عاملی صاحب کتاب و سائل الشیعه را پرورده و مرد نامی آن دانست و کتاب و سائل که در این قرون اخیره معتد و مرجع دانشمندان و فقهای شیعه است نتیجه تاریخی آن شناخت .

۲- مکتب بحرین

در این مکتب دانشمندان و فقهای بزرگی بوجود آمدند که طرفدار کتاب و سنت و تعلیمات ائمه معصومین (ع) بودند و بنشر احادیث پرداختند در این مکتب ابن میثم و سید هاشم بحرانی و شیخ بزرگوار شیخ یوسف صاحب حدائق دارای اهمیت میباشند .

۳- مکتب اصفهان در عهد صفویه

شاه طهماسب اول دومین پادشاه سلسله با افتخار صفویه بساط جهاننداری این خاندان را گسترد چنانچه شاه اسمعیل اساس جهانگیری آنها را با برجا کرده بود البته جهاننداری و اداره کشوری

که دارای میلیونها جمعیت است وابسته تشکیلات و قوانینی است که هم بسند خاطر اکثریت ملت باشد تا بدان دل گرم و صمیمی باشند وهم از نظر عدالت و تربیت مؤثر و بحال عموم سودمند باشد تا مملکت پایدار بماند ابتکار شاه طهماسب که مایه پایداری سلطنت این خاندان شد این بود که تشکیلات کشور خود را روی اساس فقه و تعلیمات شیعه برپا کرد و باین سبب تربیت و پرورش عمومی و مؤثری در سراسر کشور بوجود آمد و ملتی دیندار و با روح و زنده پرورش یافت کودکانی که با این پرورش دینی در کشور ایران بزرگ شدند همان مردان نیرومند و سلحشوری بودند که شاه عباس کبیر آنها را بجبهه هر جنگی کشید با فتح و پیروزی قرین شد و نیروهای شگرف عثمانی و روسیه آن روز را سرکوب و متلاشی کرد و مرزهای ایران را تا اندازه ای که در تاریخ نزدیک سابقه نداشت پیش برد. چون این نهضت يك نهضت دینی در برداشت دانشمندان و فقهای بزرگی در این عصر بوجود آمدند که در میان آنها رجال اصلاح برنامه تعلیمات دینی تربیت شده بود، نخست شخصیت بزرگی که در این عصر متوجه این اصلاح گردید مجلسی اول شیخ محمد تقی است این مرد بزرگ دانشمندی عمیق و فقیهی بلند پایه و نسبت بوضع متعارف دانشمندان و فقهای عصر خود گوشه نشین و کنار گیر بوده و روی همین زمینه پاره ای مردم سطحی او را صوفی مسلک دانسته اند ولی علت اساسی کناره گیری این مرد بزرگوار همانا توجه بانحراف وضع تعلیمات دینی رایج در عصر خود بوده .

مجلسی اول اصلاح تعلیمات مذهبی خود را با تألیف چند کتاب انجام داد که در میان آنها شرح و ترجمه کتاب من لایحضره الفقیه در این موضوع شاهکار بزرگی است، این فقیه بزرگ با زبانی بسیار ساده و توضیحاتی کافی این کتاب را بفارسی ترجمه کرد تا مطابق روش عصر فقهای نخست و طریقه امامان معصوم تعلیمات مذهب را در زبان فارسی تصحیح و عمومی کرده باشد ما عباراتی که از قلم این فقیه بزرگ در صدر دیباچه کتاب است از نسخه ای که در آن تاریخ نوشته شده در اینجا نقل میکنیم و مفاد آنرا بفهم خوانندگان روشنفکر و دقیق وامیگذاریم .

شرح واقعه مشرف شدن مرحوم شارح اعلی الله مقامه خدمت حضرات خمسة النجباء و حضرت سید السجاد سلام الله علیهم اجمعین که بقلم مبارک خود در حشو این کتاب مبارک نگاشته، بدانکه چون غرض از کتاب، اول رضای الهی بود بسیار خائف بودم و بسیاری از فضلاء مبالغه می نمودند تا عاقبت حضرت سید المرسلین را و حضرت امیر المؤمنین و سیده نساء اهل الجنة اجمعین و سیدی شباب اهل الجنة و سید الساجدین «ع» را در واقعه طویلی دیدم در حالتی که بیماری عظیمی روی داده بود و اطباء مأیوس شده بودند بیرکت آن واقعه شفا یافتم و حضرت سید المرسلین چند چیزی عطا فرمودند از طعام و میوه بهشت از آن جمله سه سیخ طلا که کباب بود و هزار لذتی که تصور نکرده بودم در آن بود و بهر کس میدادم چیزی کم نمیشد و من بحضور مجلس میگفتم که من مکرر بشما نیگفتم که طعام بهشت صد هزار مزه دارد و هر چه می خورند عوض آن بهم میرسد و میوه کرامت فرمودند شبیه بهندوانه و از آن نیز میخوردم و صد هزار مزه داشت و بایشان میگفتم و میدادم و ایشان ملتذ میشدند و تصدیق مینمودند و این هندوانه در نهایت سفیدی بود و ورق ورق از او جدا میشد بشکل جوارش (گیاه برک بهنی است) و چون دآب بنده این است که در هر مرتبه که در واقعه بخدمت یکی از حضرات معصومین «ع» میرسم مداحی ایشان بزبان حال میکنم و ایشان تصدیق می فرمایند در این واقعه نیز مداحی عرض مینمودم که تومی مظهر کمالات الهی تومی مخزن اسرار الهی تومی مقصود از خلق کونین و آنحضرت تصدیق میفرمودند بعد از آن عرض نمودم که یا رسول الله اقرب طرق بجناب اقدس الهی کدامست فرمودند که آنچه میدانی، عرض کردم .

که از کدام طریق بروم فرمودند بهمین راهی که میروی و شفقت بسیاری از این شش معصوم بینده خودشان واقعه و بعد از صحت شروع در روضه المتقین شد و باندک زمانی باتمام رسید و باز شروع در این شرح شد و تا غایت قریب یکسال با اشغال بسیار قریب بصد هزار بیت نوشته شد و شرح صحیفه کامله و تفسیر مجمع البحرین نیز شروع شده امید از فضل الهی دارد که تمام شود و از فواید این دو شرح اینست که هر که داشته باشد عمل تواند کرد در حیات و ممات این بنده چون اکثر مطالب بنحوی واضح میشود که جای شبهه نمی ماند و در کتب حدیث تصحیفات بسیار شده بود و شهبوها شده بود همه تصحیح شد بدون آنکه اظهار غلط از کسی بکنم چون دغدغه غیبت میشود و نقد رجال و اساتید حدیث بنحوی شده است بی سیمیه و تا کسی نهایت تبحر و تتبع نداشته باشد و نکرده باشد نمی یابد که من چه کرده ام و غرض از ذکر این حاشیه اینست که اخوان دین و خلائق یقین زود بزود در مقام بحث و اعتراض در نیاندوسه و نسیان از لوازم بشریت است الا من عصمه الله تعالی اگر بعد از تأمل بر سهوی مطلع شوند مستدعی است که قلم عفو بر آن کشد و اصلاح فرمایند و بر همه الا من شد ظاهر است که این بنده عمر عزیز را صرف این علم نمودم و حال چنان شده است که هر کس سواد داشته باشد بر همه احادیث اطلاع تواند بهرسانید و در واقعه دیده ام که عالم گیر خواهد شد که در جمیع بلاد اهل ایمان منتشر شود که این شکسته را یاد کنند بدعای خیری حیا و میتا و من خود لا شیثم و هر چه از من واقعه شده است از فضل الهی است .

الحمد لله رب العالمین

و این استعارات دیباچه دیگری است منه رحمة الله اصل کتاب با این مقدمه از روی خط مصنف رونویس شده است .

پیرو این توجه و اقدام اساسی مجلسی اول کم کم شرح و ترجمه اخبار و نشر آنها بزبان فارسی آغاز شد و فرزندان رجمنش محمد باقر مجلسی دوم با مقام بلندی که در کشور پادشاهان صفویه یافت این روش را ادامه داد او نیز بترجمه و نشر اخبار پرداخت و مردم را با زبان خاندان پیغمبر آشنا کرد این سخن باور کردنی است که روح دینی و عقیده ای که تا این تاریخ در مردم ایران بوده و آنچه از آن باقی است اثر این تصحیح روشی است که مجلسی اول پایه آنرا گذاشت اگر چه در دوره زمامداری نادر این طریق منحل شد و در طول دوره قاجار مسلک انحرافی دوباره با شدت وحدت خود در جریان افتاد ولی روح دینی عمومی که در آن دوره شیوع یافت تا هنوز باقی و پاینده است اکنون بسیار بموقع و لازمست که علماء و دانشمندان متوجه تاریخ شیعه گردند و این مختصری که از تاریخ مفصل و قابل توجه نوشته شد با دیده انصاف بنگرند و بدین وضع بی سامان بیش از صد ملیون شیعه جهان سروسامان بدهند من آنچه شرط بلاغ است باتو گفتم و ادای وظیفه نمودم .

محمد باقر کمره ای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي توحد بالوحدانية وتفرد بالالهيّة و فطر العباد على معرفته وكلّ الالسن عن صفته وحجب الابصار عن رؤيته ، الذي علا عن صفات المخلوقين وجل عن معاني المحدودين فلا مثل له في الخلائق اجمعين ولا اله غيره لجميع العالمين واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة مقر بتوحيده راغب في كرامته تائب من ذنوبه و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اصطفاه برسالته وادّعه معالم دينه وبعثه بكتابه حجة على عباده واشهد ان علي بن ابيطالب وصيه و خير الخلق بعده والقائم بامرّه والداعي الى سبيله و انه امير المؤمنين وسيد الوصيين و اولي الناس بالنبيين و ان زوجته فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين و ان الحسن والحسين والائمة من ولده ائمة الهدى واعلام التقى و حجج الله على اهل الدنيا و اشهد ان من تبعهم نجاة و من تخلف عنهم هلك صلوات الله عليهم وعلى ارواحهم واجسادهم ورحمة الله وبركاته اما بعد فاني وجدت عشايخي واسلافي ورحمة الله عليهم قد صنّفوا في فنون العلم كتباً واغفلوا عن تصنيف كتاب يشتمل على الاعداد والنخصال المحمودّة والمذمومة ووجدت في تصنيفه نفعاً كثيراً لطالب العلم والراغب في الخير فتقربت الى الله جل اسمه بتصنيف هذا الكتاب طالباً لثوابه وراغباً في الفوز برحمته وارجو ان لا يخيبني فيما املته ورجوته منه بتطوله ومثته انه على كلّ شيء قدير .

حمد مر خدای راست که در یگانگی یکتا است و در الوهیت تنها. بندگان را به فطرت معرفت خویش آفریده. زبانها از وصفش درمانده و دیده‌ها از دیدنش در پرده است. آن است که از اوصاف مخلوقات بالاتر و از معانی محدود والاتر است. در همه خلائق مانند‌ی ندارد و جز او معبود حقی برای عالمیان نیست. گواهی می‌دهم که معبود بر حقی نیست جز خدای تنها، شریکی ندارد؛ و گواهی می‌دهم که محمد صلوات الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست. به رسالت خویشش برگزیده و معالم دینش را به وی سپرده و با کتاب خود او را برانگیخت که حجت بر بندگان باشد. و گواهم که علی بن ابی طالب وصی او است و بهترین خلق است بعد از او. قائم به امر وی و داعی طریقه او بود، اوست امیرمؤمنان و سید اوصیا و امامانی که فرزندان او هستند، پیشوایان هدایت، نشانه‌های تقوا و حجت‌های خدایند بر اهل دنیا. گواهی می‌دهم که هر کس ایشان را متابعت کرد نجات یافته و هر که از آنها تخلف ورزید به هلاکت رسید. صلوات خدا بر ایشان و ارواحشان و اجسادان به پیوست رحمت خدا و برکات او.

اما بعد من ملاحظه کردم که استادان من و پیشینیان از اهل علم و دانش در هر فنی از علوم

باب الواحد (١) عن المقدم بن شريح بن هانی عن ابيه قال ان اعرابيا قام يوم الجمل فقال يا امير المؤمنين اتقول ان الله واحد قال فحمل الناس عليه فقالوا يا اعرابی اما ترى ما فيه امير المؤمنين من تقسم القلب فقال امير المؤمنين دعوه فان الذى يريد اعرابى هو الذى نريده من القوم ثم قال يا اعرابى ان القول فى ان الله واحد اربعة اقسام فوجنهن منها. لا يجوز ان على الله عزوجل و وجهان يشتان فيه فاما اللذان لا يجوزان عليه فقول القائل واحد يقصد به باب الاعداد فهذا ما لا يجوز لان ما لا ثانى له لا يدخل فى باب الاعداد اما ترى انه كفر من قال انه ثالث ثلثة وقول القائل هو واحد من الناس يريد به النوع من الجنس فهذا ما لا يجوز لانه تشبيه وجل ربنا وتعالى عن ذلك واما الوجهان اللذان يشتان فيه فقول القائل هو واحد ليس له فى الاشياء شبه كذلك ربنا وقول القائل انه عزوجل احدى المعنى يعنى به انه لا ينقسم فى وجود ولا عقل ولا وهم كذلك ربنا عز وجل.

کتاب های تصنیف کردند؛ ولی از تصنیف کتابی که به ترتیب شماره مشتمل بر اخلاق خوب و بد باشد غفلت ورزیده اند. به عقیده من تصنیف چنین کتابی برای طالبین علم و راغبین در خیر نفع بسیاری دارد. و با تصنیف این کتاب به خدای جل اسمہ تقرب جستیم، با امید به ثواب حضرت او و با رسیدن به رحمتش، و امید دارم این امل و آرزوی مرا از رحمت و من خود ناامید نکند، زیرا که بر هر چیز قادر است.

باب خصال یگانه

١. مقدم بن شریح بن هانی از قول پدرش گفته که: یک تن اعرابی در روز جنگ جمل حضور امیرمؤمنان علیه السلام ایستاد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان می‌گویی خدا یکی است؟ مردم به او هجوم کردند و گفتند ای اعرابی نمی‌بینی امیرمؤمنان در چه حالی است؟ دلش متوجه چند قسمت است، وقت این سؤال نیست. حضرت فرمود: او را واگذارید، مقصد این مرد عرب همانی است که ما از این قوم مخالف درخواست داریم و برای آن می‌جنگیم. سپس فرمود: ای مرد عرب! «جمله خدا یکی است» چهار معنی می‌دهد که دو تای آن‌ها بر خدای عزوجل روا نیست و دو تای آن‌ها درباره او ثابت است. اما آن دو وجهی که بر خدا روا نیست؛ اول این است که کسی بگوید «یک» به منظور شمردن اعداد حساب، این بر خدا روا نیست، زیرا چیزی که دوم ندارد داخل در باب اعداد نمی‌شود، نمی‌بینی کسی که بگوید خدای سومی سه تاست کافر است. دوم این است که می‌گوید «او یکی از مردم است» و مقصودش فرد نوعی است از جنس، این هم روا نیست، چون که تشبیه است و مقام پروردگار ما از آن بالاتر و والاتر است.

و اما دو وجهی که درباره خدا ثابت است، این است که کسی بگوید «خدا یکی است و چیزی شبیه او نیست» پروردگار ما چنین است، و کسی بگوید «ذات خدای عزوجل یگانه است» یعنی بسیط حقیقی است و در خارج و عقل و وهم و فهم قابل قسمت نیست و جزء و جزئی ندارد، پروردگار ما عزوجل همچنین است.

شوح عدد مطلق موضوع علم حساب است، که یکی از ریاضیات است و حقیقتی جز تصور ندارد. از این جهت می‌گویند علم ریاضی بحث از اموری می‌کند که در ذهن محتاج ماده نیستند و می‌گویند عدد غیر متناهی است، زیرا حقیقتش تصور است که یک نحو از اعتبار است و تحقیقی در خارج از ذهن ندارد که محذور تسلسل پیش آید. و انطباق اعداد بر معدودات صرف انطباقی حکایی است از قبیل اعتباریات محضه بر منشأ اعتبار. مثل آزادی و بندگی؛ نه از باب حمل شایع اصطلاحی که محمول هستی

۲) ترك خصله موجوده بخصله موعوده قال رسول الله ﷺ طوبى لمن ترك شهوة

حاضرة لموعود لميره

۳) خصله من الجور عن ابي عبدالله ع قال من الجور قول الراكب للراجل الطريق

۴) خصله من حب الدين عن ابي عبدالله ع قال من حب الرجل دينه حبه اخوانه .

۵) خصله واحدة بخمس خصال عن ابي جعفر ع قال ان الله عز وجل يقول بجلالى

زایدی در مصداق خود داشته باشد، مثل اینکه می‌گویی کاغذ سفید است. بنابراین یک که ریشه عدد موضوع علم حساب است بر خدا روا نیست، زیرا خدا در تصور نمی‌آید و عدد مقید یعنی نظر به اینکه به اضافه یا منها باشد موضوع علم جبر است. در این گونه عدد یک، نحو تعلق به معدود هم ملحوظ است؛ واحد به این ملاحظه هم بر خدا روا نیست، زیرا به اضافه و منها درباره او معنی ندارد. از این جهت می‌فرماید: چیزی که دوم ندارد داخل در عدد نیست.

وحدت اعتباری این است که، امور متعددی را از جهتی یکی ملاحظه کنی. و از این قبیل است وحدت نومی و جنسی و صنفی، که امور متعدده را از جهت شرکت در تمام حقیقت یا بعض حقیقت یا صفات، یکی دانی. این گونه وحدت بر خدا روا نیست، زیرا مستلزم تعدد و شرک هر دو است.

وحدت حقیقی، به یک مفهوم مثبتی که شرح یا حقیقت یا معرف آن باشد قابل تغییر نیست، فقط به لازم سلبی می‌شود آن را تقریب کرد. و آن بر دو وجه است: اول از جهت ظاهر، که مقام واحدیت است و بهترین تعبیر آن همین است که می‌فرماید: در همه چیزها ماندنی ندارد. دوم از جهت حاق ذات است، که مقام باطن و مرتبه غیب مطلق واحدیت است که می‌فرماید «احدی المعنی» است. یعنی وجودش در خارج قابل قسمت نیست و کمیت ندارد، عضو و جزو ندارد. در عقل قابل قسمت نیست، یعنی جنس و فصل ندارد. توهم قسمت در او نمی‌شود، زیرا محسوس نیست و مدرکات وهم شبیه محسوسات است. در فهم قابل قسمت نیست، یعنی صفات او عین صفات ذات است و منشأ آن‌ها زائد بر ذات نیست، چنانچه اشاعره می‌گویند. و انصافاً شرح توحید کامل به این تعبیر مختصر جامع، یکی از کرامات حضرت امیر به شمار است و این حدیث در رتبه اعجاز است از جهت لفظ و معنی.

۲. خصلت موجودی را ترک کن تا به خصلت موعودی رسی. رسول خدا فرمود: خوشا به حال کسی که شهوت دیده‌ای را وانهد تا

به نوید نادیده‌ای رسد.

۳. یک خصلت از زور گوئی است. امام ششم فرمود: گفتار شخص سواره به پیاده، راه بده، از زور گوئی است.

شرح یعنی شخص سواره باید به طوری آرام و مواظب باشد که مزاحم شخص پیاده نگردد و به او فشار نیاورد.

۴. یک خصلت از دین دوستی است. امام ششم فرمود: از دین دوستی مرد، دوست داشتن برادران خود است.

۵. یک خصلت به پنج خصلت. امام پنجم می‌گوید، خدای عزوجل می‌فرماید: به جلال و جمال و بها و بلندی و رفعتم قسم هیچ بنده‌ای خواست مرا بر هوای نفس خود بر نمی‌گزیند مگر آنکه، از بیگانه بی‌نیازش می‌سازم، و با فکر آخرتش دمساز، از هلاکتش محفوظ می‌دارم، و آسمان و زمین را ضامن روزی‌اش می‌گمارم، و در برابر تجارت هر تاجری به سود وی در کارم.

وجمالی و بهائی و علائی و ارتقاعی لایوثر عبد هوای علی هواہ الا جعلت غناہ فی نفسه و ہمہ فی آخرتہ و کففت عنہ ضیعتہ و ضمننت السموات و الارض رزقہ و کنت له من وراء تجارة کل تاجر.

(٦) خصله بخصله قال رسول الله من طلب رضی الناس بسخط الله جعل الله حامده من الناس ذاماً. قال رسول الله من تمنى شيئاً وهو لله عزوجل رضی لم يخرج من الدنيا حتى يعطاه.

(٧) خصله منجیة باسنادہ یرفعه الی النبی ﷺ قال قال الله تبارک و تعالی یا بن آدم اطعنی فیما امرتک و لا تعلمنی ما یصلحک .

(٨) خصله هی افضل الدین قال رسول الله ﷺ فضل العلم احب الی الله عزوجل من فضل العبادة و افضل دینکم الورع .

(٩) ما جمع شیء الی شیء افضل من خصله الی خصله قال رسول الله ﷺ ما جمع شیء الی شیء افضل من حلم الی علم .

(١٠) خصله فیها شرف الدنیا و الاخرة قال رسول الله ﷺ مجالسة اهل الدین شرف الدنیا و الاخرة

(١١) اعلم الناس من جمع خصله الی خصله سئل امیر المؤمنین عن اعلم الناس قال من جمع علم الناس الی علمه .

(١٢) حقیقة السعادة واحدة و حقیقة الشقاء واحدة عن علی ؑ انه قال حقیقة السعادة

٦. یک خصلت به یک خصلت. رسول خدا فرمود: کسی که خدا را خشمگین کند تا مردم را خشنود سازد، خداوند کسانی را که مداح وی اند به بدگوی او وامی دارد.

٧. یک خصلت نجات بخش است. حدیث را به پیغمبر می رساند که فرماید، خدای تبارک و تعالی می فرماید: ای فرزند آدم در آن چه به تو دستور دادم مرا اطاعت کن و مصلحت خود را به من مياموز.

شرح یعنی آن چه صلاح تو است در اطاعت او امر من پیش بینی شده، باید مصلحت خود را در آن بجویی.
٨. یک خصلت افضل امور دین است. رسول خدا فرمود: فضل دانش نزد خدا از فضل پرستش بیش است، و افضل دین شما ورع است.

٩. جمع نشده چیزی با چیزی که بهتر باشد از جمع یک خصلت با یک خصلت دیگر. رسول خدا فرمود: جمع نشده چیزی با چیزی که بهتر باشد از جمع حلم با علم.

١٠. یک خصلت شرف دنیا و آخرت است. رسول خدا فرمود: هم نشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرت است.
١١. اعلم مردم کسی است که خصلتی را با خصلتی جمع کند. سؤال شد از امیر مؤمنان، اعلم مردم؛ فرمود: کسی است که علم مردم را با علم خود جمع کند.

١٢. حقیقت سعادت یکی است و حقیقت شقاوت یکی. علی علیه السلام فرمود: حقیقت سعادت مندی آن است که کار انسان به سعادت پایان پذیرد و حقیقت شقاوت آن است که پایان کار انسان شقاوت باشد.

ان یختم الرجل عمله بالسعادة و حقيقة الشقاء ان یختم المرء عمله بالشقاء

(۱۳) یثاب الناس ویعاقبون بخصلة . عن علی بن الحسین علیه السلام قال ان لسان ابن آدم یشرف کل یوم علی جوارحه فیتقول کیف اصبحتم فیتقولون بخیر ان ترکتنا ویقولون الله الله فینا ویناشدونہ ویقولون انما ثاب بک و نعاقب بک (۱۴) خصلة هی افضل الجهاد . سئل جعفر بن محمد عن الحدیث الذی جاء عن النبی ان افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائز ما معناه؟ قال هذا علی ان یأمره بقدر معرفته و هو مع ذلك یقبل منه و الا فلا (۱۵) اشد الاشیاء خصلة لا تتقی الا بترك خصلة عن ابي عبد الله علیه السلام قال قال الحواریون لعیسی بن مریم یامعلم الخیر علمنا ای الاشیاء اشد فقال اشد الاشیاء غضب الله عزوجل قالوا فبم یتقی غضب الله قال بان لا تغضبوا قالوا و ما بدأ الغضب قال الکبر و التجبیر و محقرة الناس .

(۱۶) شرف المؤمن فی خصلة و عزه فی خصلة عن ابي عبد الله علیه السلام قال شرف المؤمن صلواته باللیل و عزه کف الاذی عن الناس . قال رسول الله لجبرئیل عظمی فقال یا محمد عش

شرح کارهای انسان و احوال او در معرض تبدل است، و برای گنهکار همیشه راه توبه و رجوع به حق باز است. و نیکوکار همیشه در معرض لغزش و گمراهی است، و وصول به نتیجه بعد از طی تمام طریق است. این است که سعادت و شقاوت در پایان کار معلوم می شود. چه بسا اشخاصی که عمری به عبادت گذرانیده و در آخر کار دچار لغزش گردیده و بی ایمان از دنیا رفته اند.

۱۳. مردم به یک خصلت مستحق ثواب یا دچار عقاب می شوند. امام چهارم فرمود: در همه روز زبان پسر آدم بر سایر اعضایش متوجه می شود، می گوید: حال شما چطور است؟ می گویند: اگر تو بگذاری خوب است. می گویند: درباره ما خدا را منظور دار. او را قسم می دهند و می گویند: همانا به سبب تو درک ثواب می کنیم و به سبب تو دچار عقاب می شویم.

۱۴. یک خصلت بهترین جهاد است. سؤال شد از جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیه از حدیثی که از پیغمبر (ص) رسیده که بهترین جهاد کلمه عادلانه ای است در برابر پیشوای ستمکار، این حدیث چه معنی دارد؟ فرمود: مقصود این است که در صورتی که از او بپذیرد به اندازه فهمش به او دستور دهد و گرنه تکلیفی ندارد.

۱۵. سخت ترین چیزها یک خصلتی است که نمی شود از آن پرهیز کرد مگر به ترک یک خصلت. امام ششم فرمود، حواریون به حضرت عیسی بن مریم عرض کردند: ای معلم نیکی بفرمایید کدام چیز سخت تر است؟ فرمود: سخت ترین چیزها خشم خدای عزوجل است. عرض کردند: به چه چیز از خشم خدا پرهیز می شود؟ فرمود به اینکه خشم نکنید. و عرض کردند: مبدأ خشم چیست؟ فرمود تکبر و جباری و حقیر شمردن مردم.

۱۶. شرافت مؤمن در یک خصلت است و عزتش در یک خصلت. امام ششم فرمود: شرافت مؤمن در نماز شب است و عزت او در رفع آزار از مردم.

رسول خدا به جبرئیل گفت: مرا موعظه کن. عرض کرد: ای محمد هر چه خواهی زنده باش، آخر می میری. هر چه را خواهی دوست داشته باش، که از او جدا می شوی. هر کاری می خواهی بکن، که به آن برخورد می کنی. شرافت مؤمن

ماشتت فانك ميت واحبب ماشتت فانك مفارقه واعمل ماشتت فانك ملاقيه ، شرف المؤمن صلوته بالليل وعزه كفه عن اعراض الناس . عن سهل بن سعد قال جاء جبرئيل الى النبي ﷺ فقال يا محمد عش ماشتت فانك ميت واحبب ماشتت فانك مفارقه واعمل ماشتت فانك مجزي به واعلم ان شرف الرجل قيامه بالليل وعزه استغناؤه عن الناس قال رسول الله ﷺ اشرف امتي حملة القرآن واصحاب الليل (۱۷) مفتاح كل شر خصلة قال أبو عبد الله عليه السلام الغضب مفتاح كل شر (۱۸) خصلة من العدل عن أبي عبد الله عليه السلام قال احبوا للناس ما تحبون لانفسكم (۱۹) خصلة من فعلها رضى بها حكما عن أبي عبد الله عليه السلام قال من انصف الناس من نفسه رضى به حكماً لغيره (۲۰) ادنى حق المؤمن على أخيه خصلة سئل أبو عبد الله عليه السلام ما أدنى حق المؤمن على أخيه؟ قال أن لا يستأثر عليه بما هو احوج اليه منه (۲۱) التقرب الى الله عز وجل بخصلة قال أبو عبد الله عليه السلام تقربوا الى الله تعالى بمواساة اخوانكم (۲۲) ما بلا الله العباد بشيء أشد عليهم من خصلة عن أبي عبد الله عليه السلام قال ما بلا الله العباد بشيء أشد عليهم من اخراج الدرهم (۲۳) ثمرة المعروف خصلة حمزان بن اعين عن أبي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول لكل شيء ثمرة و ثمرة المعروف تعجيل السراج

(۲۴) خصلة تثبت الايمان فى العبد و خصلة تخرجه منه عن أبان بن سويد عن أبي عبد الله عليه السلام

قال قلت ما الذى يثبت الايمان فى العبد قال الذى يشته فيه الورع والذى يخرجه منه الطمع

- نماز شب است. و عزت مؤمن، صرف نظر از عرض مردم.
- سهل بن سعد گوید، جبرئیل حضور پیغمبر آمد و عرض کرد: ای محمد هر چه خواهی زنده باش، آخر می میری. هر چه را خواهی دوست داشته باش، که از او جدا می شوی. هر کاری می خواهی بکن، که بدان جزا داده می شوی. و بدان که شرف مرد شب زنده داری است، و عزتش بی نیازی از مردم.
- رسول خدا فرمود: شرافتمندان امت من حافظان قرآن و شب زنده داران اند.
۱۷. یک خصلت کلید هر شوی است. امام ششم فرمود: غضب کلید هر شری است.
۱۸. یک خصلت عدالت است. امام ششم فرمود: دوست دارید برای مردم، آن چه برای خود دوست می دارید.
۱۹. یک خصلت است که صاحب آن به حکمیت آن خشنود است. امام ششم فرمود: هر کس خودش به انصاف با مردم رفتار کند به حکمیت آن از طرف دیگران خشنود است.
۲۰. کمترین حق مؤمن بر برادرش یک خصلت است. سؤال شد از امام ششم که: کمترین حق مؤمن بر برادرش چیست؟ فرمود: آن است که به خود اختصاص ندهد چیزی را که برادر به آن محتاج تر است.
۲۱. با یک خصلت به خدا نزدیک شوید. امام ششم فرمود: تقرب جوئید به خدا به هم دردی با برادرانتان.
۲۲. خدا بندگان را به یک خصلت آزمایش کرده که از همه امتحانات سخت تر است. امام ششم فرمود: خدا بندگان را به چیزی سخت تر از پول دادن امتحان نکرده.
- یک خصلت ثمرة نیکوکاری است. حمزان بن اعین گوید، شنیدم امام پنجم می فرمود: هر چیزی ثمرة ای دارد و ثمرة نیکوکاری و احسان زود فراهم کردن چراغ است.
- شوح مقصود این است که برای پذیرایی مهمان زودتر چراغ افروخته شود.

۲۵) خصله تذهب بيهاء المؤمن عن أبي الحسن عليه السلام قال سرعة المشى تذهب بيهاء المؤمن
 ۲۶) بر ليس فوقه بر وعقوق ليس فوقه عقوق ان النبي صلى الله عليه وآله قال فوق كل بر حتى يقتل الرجل
 في سبيل الله فاذا قتل في سبيل الله فليس فوقه بر وفوق كل عقوق حتى يقتل الرجل احد والديه
 فاذا قتل أحدهما فليس فوقه عقوق (۲۷) مضمون لمن عمل خصله ان لا يفتقر عن ابراهيم بن ميمون
 قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لمن اقتصد ان لا يفتقر (۲۸) مروة اهل البيت ع خصله عن
 زرارة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول انا اهل بيت مروتنا العفو عن ظلمنا (۲۹) خصله من المروة
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله من المروة استصلاح المال (۳۰) خصله مكروهة للرجل السرى عن معوية بن
 وهب قال رأيت ابا عبد الله عليه السلام بالمدينة وانا احمل بفلا فقال انه يكره للرجل السرى ان يحمل
 الشيء الدنى فيجتره عليه (۳۱) خصله يحبها الله و خصله يبغضها الله عز وجل عن أبي عبد الله
 عليه السلام قال ان القصد (امر) يحبه الله عز وجل و ان السرف يبغضه حتى طرحك النواة فانها
 تصلح لشيء و حتى صبك فضل شراك (۳۲) خصله من احتملها لم يشكر النعمة عن

۲۴. يك خصلت ايمان بنده را پايدار می‌کند و يك خصلت ايمان را از دلش می‌برد. ابان بن سوید گوید، به امام ششم عرض کردم:
 چیست که ايمان را در بنده پايدار می‌کند؟ فرمود: آن چه ايمان بنده را پايدار می‌کند ورع است و آن چه ايمان را از دلش
 می‌برد طمع است.

۲۵. يك خصلت وقار را از بين می‌برد. امام هفتم فرمود: شتاب در راه رفتن وقار مؤمن را سلب می‌کند.

۲۶. يك نيکی که سرآمد نيکی‌ها است و يك حق‌شناسی که سرآمد حق‌شناسی‌ها است. پیغمبر (ص) فرمود: فوق هر نيکی، نيکی
 است تا شخصی در راه خدای عزوجل کشته شود، چون در راه خدا کشته شد بالاتر از آن نيکویی نیست. و فوق هر
 حق‌شناسی، حق‌شناسی ديگری است تا شخص پدر یا مادر خود را بکشد، چون یکی از آن‌ها را کشت بالاتر از آن
 حق‌شناسی نیست.

۲۷. برای صاحب يك خصلت ضمانت شده که فقير نشود. ابراهيم بن ميمون گوید، شنيدم امام ششم می‌فرمود: من ضمانت
 می‌کنم که هر کس به اقتصاد عمل کند، فقير نشود.

شرح اقتصاد این است که به اندازه قدرت خود کار کند و تحصيل ثروت نماید و به اندازه درآمد و عایدی خود خرج
 کند، در این صورت هرگز فقير نخواهد شد.

۲۸. يك خصلت مروّت خانواده پیغمبر است. زراره گوید، شنيدم امام ششم می‌فرمود: ما خانواده‌ای هستيم که مردانگی ما
 گذشت از کسی است که به ما ستم کرده.

۲۹. يك خصلت از مردانگی است. رسول خدا (ص) فرمود: اصلاح مال، از مردانگی است.

۳۰. يك خصلت برای مرد شريف پداست. معاوية بن وهب گوید، امام ششم در مدینه مرا دید که سبزی حمل می‌کردم، فرمود:
 برای شخص شريف پد است که چیز پست را حمل کند و به این سبب جرأت مردم به او باز می‌شود.

۳۱. خدا يك خصلت را دوست می‌دارد و يك خصلت را دشمن. امام ششم فرمود: میانه‌روی را خدا دوست می‌دارد، و اسراف را
 دشمن می‌دارد؛ حتی به اینکه هسته خرما را دور بریزی با اینکه می‌شود آن را به مصرفی رسانید، و حتی ریختن مازاد آبی
 را که می‌خوری.

۳۲. کسی که يك خصلت را متعمل می‌شود شکر نعمت نکند. امام ششم فرمود: کسی که جفا و بی‌احترامی را تحمل کند، نعمت را
 شکر نمی‌کند.

أبي عبد الله عليه السلام قال من احتمل الجفا لم يشكر النعمة (٣٣) من لم تغضبه خصلة لم يشكر خصلة الى
 أبي عبد الله عليه السلام قال من لم تغضبه الحفوة لم يشكر النعمة (٣٤) خصلة من التواضع عن أبي عبد الله عليه السلام
 قال من التواضع ان تسلم على من لقيت (٣٥) خصلة كادت ان تكون كفراً وخصلة كادت ان تغلب القدر
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله كاد الفقر ان يكون كفراً وكاد الحسد ان يغلب القدر (٣٦) خصلة اهلكت القرون
 الاولى عن أبي الحسن الحذاء قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لابي العباس البقباق ما منعك من الحج
 قال كفالة كفلت بها ، قال مالك والكفالات اما علمت ان الكفالة هي التي اهلكت القرون الاولى
 (٣٧) كل ذنب يكفره القتل في سبيل الله عز وجل الا خصلة فانها لا يكفرها الا احدى ثلث
 خصال عن أبي جعفر عليه السلام قال كل ذنب يكفره القتل في سبيل الله عز وجل الا الدين (فانه) لا كفارة له
 الا اداءه أو يقضى صاحبه أو يعفو الذي له الحق (٣٨) ان الله تبارك وتعالى اهدى الى محمد (ص)
 وامته هدية لم يهداها الى احد من الامم قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله تبارك وتعالى اهدى
 الى والى امتى هدية لم يهداها الى احد من الامم كرامة من الله لنا قالوا وما ذلك يا رسول
 الله؟ قال الافطار في السفر والتقشير في الصلوة فمن لم يفعل ذلك فقد رد على الله عز وجل هديته

شوخ مقصود این است که احساس سالم همچنان که از احساس خوشوقت می شود و در مقام عوض و شکرگذاری
 برمی آید همین طور از حق کشی نسبت به او متأثر و خشمناک می شود ولی شخص بی مبالا و بی وجدان به هیچ طرف
 اهمیت نمی دهد.

٣٣. کسی که برای یک خصلت خشمگین نشود شکر خصلت دیگری را هم نمی کند. امام ششم فرمود: کسی که ناسپاسی در حقش او را
 خشمگین نکند شکر نعمت را هم نخواهد کرد.

٣٤. یک خصلت از تواضع است. امام ششم فرمود: از تواضع است که به هر کس بر خوردی سلام کنی.

٣٥. یک خصلت نزدیک به کفر است و یک خصلت در شرف غلبه بر قضا و قدر. رسول خدا فرمود: فقر نزدیک است کفر باشد، و حسد
 در مقام این است که بر قضا و قدر غالب شود.

شوخ مقصود از فقر حاجت شدید است که انسان را تا حد کفر به خلاف می کشاند و حس حسد شخص حسود را علیه
 محسود وامی دارد تا جایی که نزدیک است مقدرات او را تغییر دهد.

٣٦. یک خصلت ملت های گذشته را هلاک کرده. اباحسن حذاء گوید، شنیدم امام ششم به ابو عباس بقباق می گفت: چه چیز تو
 را از حج بازداشت؟ عرض کرد: کفالتی که متعهد شده بودم. فرمود: تو را به کفالت چه، نمی دانی کفالت همانی است که
 ملت های گذشته را هلاک کرده.

٣٧. شهید شدن در راه خدا کفاره هر گناهی است مگر یک خصلت که جز یکی از سه امر کفاره ای ندارد. امام ششم فرمود: شهادت در راه
 حق کفاره هر گناهی است مگر وام، که کفاره ای ندارد جز، بدهکار آن را ادا کند یا رفیقش از جانب او بپردازد یا طلبکار از
 آن گذشت کند.

٣٨. خدای تبارک و تعالی برای محمد (ص) و امتش هدیه ای فرستاده که به هیچ کدام از امت ها نداده. رسول خدا فرمود: که خدای
 تبارک و تعالی برای من و امتم هدیه ای فرستاده که به هیچ کدام از امت ها نداده، این احترامی است که به ما نهاده. عرض
 کردند: چیست آن هدیه؟ فرمود: افطار روزه و نماز شکسته در حال مسافرت، هر کس عمل نکند هدیه خدای عزوجل را
 پس داده.

۳۹) من احب ان يكثر خير بيته فليعمل خصلة عند حضور طعامه قال أمير المؤمنين عليه السلام من سر أن يكثر خير بيته فليتوضأ عند حضور طعامه (٤٠) ان الله تبارك وتعالى اذا أحب عبدا نظر اليه فاذا نظر اليه اتحفه من ثلثة بواحدة عن أبي جعفر عليه السلام قال اذا أحب الله عبداً نظر اليه فاذا نظر اليه اتحفه من ثلثة بواحدة اما صداع و اما حمى و اما رمد (٤١) القيامة عرس المتقين عن أبي عبد الله عليه السلام قال القيامة عرس المتقين (٤٢) خصلة من اجلها لا يحب الموت اتى النبي رجل فقال له مالي لا احب الموت فقال له الك مال؟ قال نعم، قال فقدمته؟ قال لا، قال فمن ثم لا تحب الموت (٤٣) خصلة تشبه ضدها عن أبي عبد الله عليه السلام قال لم يخلق الله عز وجل يقينا لا شك فيه اشبه بشك لا يقين فيه من الموت (٤٤) شرار الناس الذين يكرمون مخافة خصلة فيهم عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال الا ان اشر اهلتي (امتي) الذين يكرمون مخافة شرهم الا ومن اكرمه الناس اتقاه شره فليس مني (٤٥) خصلة هي ازهد في الدنيا وخصلة هي شكر كل نعمة الى أمير المؤمنين عليه السلام قال كونوا على قبول العمل أشد عناية منكم على العمل الزهد في الدنيا قصر الامل وشكر كل نعمة الودع عما حرم الله عز وجل من أسخط بدنه ارضى ربه ومن لم يسخط بدنه عصى ربه

۳۹. هر کس بخواد خیر خانه اش فراوان گردد در سر غذایش خصلتی را انجام دهد. امیر مؤمنان فرمود: هر کس خوشش آید که خیر خانه اش بسیار شود باید در سر غذا دست های خودش را بشوید.
۴۰. چون خدا بنده ای را دوست دارد به وی نظر کند و چون نظر کرد یکی از سه چیز به او تحفه دهد. امام پنجم فرمود: چون خدا بنده ای را دوست داشت نظری به او نماید و چون به او نظر کرد یکی از سه چیز به او تحفه دهد. یا درد سر، یا تب، یا درد چشم.
۴۱. قیامت برای پرهیزکاران شادی است. امام ششم فرمود: قیامت عروسی اهل تقوا است.
- شوخ چون که در روز قیامت مردمان با تقوا نتیجه اعمال خیر خویش را دریافت می کنند و با سرور و شادی وارد بهشت می شوند و به وصال حوریان عنبر سرشت می رسند.
۴۲. برای یک خصلت مرگ محبوب نیست. شخصی حضور پیغمبر رسید، عرض کرد: چرا مرگ را دوست ندارم؟ فرمود: مال داری؟ عرض کرد: بلی. فرمود: از پیش آن را به گور خویش فرستادی؟ عرض کرد: نه. فرمود: از این جا است که مرگ را دوست نداری.
۴۳. یک خصلت شبیه ضد خود است. امام ششم فرمود: خداوند یقین خالصی را چون شک خالصی نیافریده مانند مرگ، که هر کسی بدان معتقد است و کم تر کسی در فکر آن است.
۴۴. بدترین مردم آنانند که برای خصلتی در آن ها احترام می شوند. پیغمبر فرمود: بدترین مردم کسان من آنانند که از ترس شَر آن ها احترام می شوند. هلا کسی که مردم از ترس او را احترام نهند از من نیست.
۴۵. یک خصلت در دنیا زهد است و یک خصلت شکر هر نعمتی است. امیر مؤمنان فرمود: قبول شدن عمل را از خود عمل بیش تر اهمیت بدهید. در دنیا زهد، کوتاه کردن آرزو است و شکر هر نعمتی، کناره گیری از حرام های الهی است. کسی که تن خود را تعب داد، خدای خود را خشنود کرد و کسی که تن خود را تعب نداد، معصیت خدا را نمود.

(۴۶) ما من شیء احق بطول السجن من اللسان عن الحارث قال سمعت امیر المؤمنین علیه السلام يقول ما من شیء احق بطول السجن من اللسان (۴۷) من أطال أمله ساء عمله عن علی علیه السلام قال من أطال أمله ساء عمله (۴۸) لا يزال الرجل المسلم يكتب محسناً مادام ساکتاً عن أبي عبد الله علیه السلام قال لا يزال العبد المؤمن يكتب محسناً مادام ساکتاً فاذا تكلم كتب محسناً أو مسيئاً

(۴۹) خصلة من فعلها امنه الله عزوجل من فزع يوم القيمة قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مقت نفسه دون مقت الناس امنه الله من فزع يوم القيمة (۵۰) رأس العقل خصلة قال رسول الله صلی الله علیه و آله رأس العقل بعد الايمان بالله عزوجل التحبب الى الناس (۵۱) أروع الناس وأعبد الناس وأزهد الناس وأشد الناس اجتهاداً الى أبي عبد الله علیه السلام قال أروع الناس من وقف عند الشبهة ، أعبد الناس من أقام الفرائض، أزهد الناس من ترك الحرام، أشد الناس اجتهاداً من ترك الذنوب (۵۲) كفى بالندم توبة عن أبي جعفر علیه السلام كفى بالندم توبة (۵۳) من أصاب من الدنيا فوق قوته شكى رجل الى أمير المؤمنين علیه السلام الحاجة، فقال له اعلم ان كل شيء تصيبه من الدنيا فوق قوتك فانما انت فيه خازن لفيرك (۵۴) الوصية بخصلة عن أبي جعفر علیه السلام قال لما حضرت علی بن الحسين علیهما السلام الوفاة ضمني الى صدره ثم قال يا بنی اوصيك بما اوصاني به ابي (ع) حين حضرته الوفاة وبما ذكر أن اباؤه اوصاه به

۴۶. هیچ چیز به زندان طولانی از زبان سزاوارتر نیست. امیرمؤمنان فرمود: زبان خود را از همه چیز بیش تر زندانی کنید.

۴۷. کسی که آرزو را دراز کرده بدعمل شد. علی (ع) فرمود: کسی که آرزو را دراز کرد عملش بد شد.

۴۸. همیشه مرد مسلمان، نیکوکار نوشته می شود تا خاموش است. از امام ششم روایت شده که: بنده مؤمن تا خاموش است

نیکوکار نوشته می شود و چون سخن گفت اگر خوب بگوید نیکوکار نوشته می شود و اگر نه بدکار.

۴۹. یک خصلت است که هر کس بجا آرد خدای عزوجل او را از ترس روز قیامت آسایش دهد. رسول خدا فرمود: هر کس خویش را

به جای مردم دشمن دارد، خدا او را از ترس قیامت ایمن گرداند.

۵۰. یک خصلت رأس خود است. رسول خدا فرمود: رأس خرد بعد از ایمان به خدای عزوجل، اظهار دوستی با مردم

است.

۵۱. اروع مردم، اعبد مردم، ازهد مردم، زحمت کش ترین مردم. امام ششم فرمود: اروع مردم کسی است که در مورد شبهه

توقف کند؛ اعبد مردم کسی است که واجبات را به جا آورد؛ ازهد مردم کسی است که حرام را ترک کند؛ زحمت کش ترین

مردم کسی است که گناه نکند.

۵۲. پشیمانی همان توبه است. امام پنجم فرمود: پشیمانی همان توبه است.

۵۳. کسی که از مال دنیا بیش از قوت به دست آرد. مردی حضور امیرمؤمنان از حاجت شکایت کرد. به او فرمود: بدان که

هر چه از دنیا به دست آوری بیش از قوت خود، همانا در آن خزینه دار دیگرانی.

۵۴. یک خصلت شایان وصیت است. امام پنجم فرمود: چون وفات پدرم علی بن حسین در رسید مرا به سینه چسبانید و

یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرأ الا الله (٥٥) خصله نافیه و خصله مثبتة عن حذیفة بن منصور قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان قوما من قریش قلت مداراتهم للناس فنفوا من قریش و ایم الله ما كان باحسابهم من بأس و ان قوماً من غیرهم حسنت مداراتهم فالحقوا بالبيت الرفیع ثم قال من کف یدہ عن الناس فانما یکف عنهم یداً واحدة و یکفون عنه ایادی کثیرة (٥٦) خصله ثقلت علی اهل الدنيا و خصله خفت علیهم عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الخیر نقل علی اهل الدنيا علی قدر ثقله فی موازینهم یوم القيمة و ان الشر خف علی اهل الدنيا علی قدر خفته فی موازینهم یوم القيمة (٥٧) لاحسب الا بخصله ولا کرم الا بخصله ولا عمل الا بخصله ولا عبادة الا بخصله عن علی بن الحسین علیه السلام قال لا حسب لقرشی و لا لعربی الا بالتواضع و لا کرم الا بتقوی و لا عمل الا بنية و لا عبادة الا بتفقه الا و ان ابغض الناس الی الله عز و جل من یقتدی بسنة امام و لا یقتدی باعماله (٥٨) خصله تنفع فی اربعة اشیاء عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکحل ینبت الشعر و یجفف الدمعة و یعذب الریق و یجلو البصر (٥٩) اذا احب الله عبداً ابتلاه بعظیم البلاء قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان عظیم البلاء یکافی به عظیم الجزاء و اذا

فرمود: پسر جانم به تو وصیت می‌کنم همانی را که وقت مرگش پدرم به من وصیت کرد و یادآور شد که پدرش او را بدان وصیت کرده؛ ای پسر جانم پتوس از ستم بر کسی که جز خدا یاوری ندارد.

٥٥. خصلتی موجب طرد است و خصلتی موجب وصل است. حذیفة بن منصور گوید، از امام ششم شنیدم که: جمعی از قریش مدارا و سازش با مردم را کم کردند و از قریش رانده شدند، و جمعی از دیگران با مردم خوش رفتاری کردند و به خانواده رفیع پیوستند. سپس فرمود: کسی که دست خود را از اذیت مردم واگیرد همانا یک دست از آن‌ها واگرفته و در عوض دست‌های بسیاری از او واگیرند.

٥٦. یک خصلت بر اهل دنیا سنگین است و یک خصلت بر آن‌ها سبک. محمد بن مسلم گوید، شنیدم امام پنجم فرمود: کار خیر بر اهل دنیا سنگین است به اندازه سنگینی آن در میزان عملشان در روز قیامت، و کار بد بر دنیا داران سبک است به اندازه سبکی آن در میزان آن‌ها در روز قیامت.

٥٧. شرافت خانواده نیست، مگر با یک خصلت؛ گرمی نیست، مگر با یک خصلت. امام چهارم فرمود: برای نژاد قریش و سایر عرب شرافتی نیست مگر به تواضع، و گرمی نیست مگر با پرهیزکاری، و عملی نیست مگر با نیت انجام شود، و عبادتی نیست مگر به مسأله دانی. هلا دشمن‌ترین مردم نزد خدا کسی است که خود را پیرو پیشوایی داند و رفتار او را نداشته باشد.

٥٨. یک خصلت چهار منفعت دارد. امام ششم فرمود: سرمه موی را برمی‌آورد، و اشک را می‌خشکاند، و آب دهن را شیرین می‌کند، و دیده را جلا می‌دهد.

٥٩. چون خدا بنده‌ای را دوست دارد به بلای بزرگش گرفتار کند. رسول خدا فرمود: در برابر بلای بزرگ پاداش بزرگ است، چون خدا بنده‌ای را دوست دارد به بلای بزرگش گرفتار کند، هر که راضی باشد خدا از او راضی است، و هر که بد دارد بلا را، دچار سخط گردد.

احب الله عبداً ابتلاه بعظيم البلاء فمن رضى البلاء، فله الرضا عند الله عز وجل ومن سخط البلاء فله السخط
 (۶۰) خصله تورث الباسور قال امير المؤمنين طول الجلوس على الخلاء يورث الباسور
 (۶۱) ما ظهرت كف فيها خاتم من حديد قال رسول الله ﷺ ما ظهرت كف فيها خاتم من حديد
 (۶۲) من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه قال رسول الله ﷺ من بدأ بالكلام قبل السلام فلا
 تجيبوه وقال لاتدع احداً الى طعامك حتى يسلم (۶۳) خصله من فعلها او فعلت له برء من دين
 محمداً عن ابي عبد الله عليه السلام قال من تكهن او تكهن له فقد برء من دين محمد، قلت فالقيافة؟ قال ما
 احب ان تأتيهم وقل ما يقولون شيئاً الا كان قريبا مما يقولون وقال القيافة فضلة من النبوة ذهبت
 في الناس (۶۴) ما بقي من امثال الانبياء الا كلمة عن ابي الحسن الاول قال ما بقي من امثال
 الانبياء الا كلمة اذا لم تستحي فاعمل ماشئت وقال اما انها في بنى امية

۶۰. يك خصلت درد بواسير آورد. امير مؤمنان فرمود: طول جلوس بر سر بيت الخلاء موجب مرض ناسور است.

۶۱. دستی که انگشتر آهن بر اوست پاک نیست. رسول خدا فرمود: پاک نیست دستی که انگشتر آهن در او است.

شرح ظاهراً مقصود از این ناپاکی زنگ و میکروبی است که از ملاقات آهن با رطوبت تولید می شود و ممکن است با غذا
 آلوده شود و موجب بیماری گردد.

۶۲. کسی که پیش از سلام شروع به کلام کند پاسخش ندهید. رسول خدا فرمود: کسی که پیش از سلام شروع به کلام کند پاسخش
 ندهید. فرمود: به طعام خود دعوت مکن هیچ کس را، تا سلام کند.

۶۳. يك خصلت است که هر که به جا آورد یا آن خصلت برایش به جا آورده شود از دین محمد بیزار شده. امام ششم فرمود: هر کس کهانت
 کند یا به خواهش او دیگری برایش کهانت کند، هر آینه از دین محمد بیزار شده.

راوی گفت، گفتیم: پس قیافه شناسی چطور است؟ فرمود: دوست ندارم به آن ها مراجعه کنی، اگر چه گفتار آن ها قریب
 به واقع است. فرمود: قیافه شناسی یک مازادی است از نبوت، که به دست مردم افتاده.

شرح کهانت یک طریقه غیب گویی بوده مانند رمالی و فال بینی که در عرب های جاهلیت مرسوم بوده. اشخاصی که
 خود را کاهن می نامیدند مدعی بودند که با جن رفاقت دارند و به توسط آن ها از غیب مطلع اند و با این بهانه مردم را
 به خود جلب می کردند و در مشکلات و نزاع های آن ها حکومت می نمودند. پیغمبر اسلام از این امر، سخت قدغن فرمود و
 کاهنان را تکذیب کرد زیرا علم غیب منحصر به خدا است و حتی خود پیغمبر هم از علم غیب خبر نمی داد جز همان آیات
 قرآن که از خدا به او نازل می شد.

قیافه شناسی عبارت از این است که علامات خلقت انسان نسب و اخلاق او را می فهمند، این علم هم پیش شرح اسلام
 اعتباری ندارد و اعتماد به آن بر خلاف مقررات اسلامی که نسب را به فراش تعیین می کند جایز نیست. مقررات آن موجب
 ظن است ولی ظنی که اعتبار ندارد.

۶۴. از مثل های پیغمبران جز یک کلمه باقی نیست. امام هفتم فرمود: از مثل های پیغمبران باقی نمانده جز یک کلمه و آن این
 است که چون حیا نکردی هر چه خواهی عمل بکن. سپس فرمود: این کلمه در بنی امیه است.

۶۵) اِذَا ارَادَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعْدَ خَيْرٍ آجَلَ عَقُوبَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا ارَادَ اللهُ بِسُوءٍ آخَرَ عَقُوبَتَهُ عَنْ أَيْعُبِدُ اللهُ ﷻ قَالَ إِذَا ارَادَ اللهُ بَعْدَ خَيْرٍ آجَلَ عَقُوبَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا ارَادَ اللهُ بَعْدَ سُوءٍ أَمْسَكَ عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ حَتَّى يُوَافِيَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ (۶۶) الصَّبْرُ عَلَى أَعْدَاءِ النِّعَمِ عَنْ أَيْعُبِدُ اللهُ قَالَ أَصْبِرْ عَلَى أَعْدَاءِ النِّعَمِ فَإِنَّكَ لَنْ تَكْفَى مِنْ عَصَى اللهِ فِيكَ بِأَفْضَلٍ مِنْ أَنْ تَطِيعَ اللهُ فِيهِ

(۶۷) خَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ وَوَعَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ - قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص) خَلَقَ النَّاسَ مِنْ شَجَرَتَيْنِ وَخَلَقْتَ أَنْأَا وَابْنَ أَبِي طَالِبٍ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ أَصْلَى عَلَى وَفَرَعَى جَعْفَرَ (۶۸) شَكَرَ كُلَّ نِعْمَةٍ خَصَلَتْ عَنْ عَمْرِ بْنِ يَزِيدٍ عَنْ أَيْعُبِدُ اللهُ ﷻ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ شَكَرَ كُلَّ نِعْمَةٍ وَأَنَّ عَظَمْتَ أَنَّ تَحَمَدَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ (۶۹) الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ إِنَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ (۷۰) الْمُؤْمِنُ إِذَا صَافَحَ الْمُؤْمِنَ تَفَرَّقَا عَنْ غَيْرِ ذَنْبٍ قَالَ أَبُو جَعْفَرَ ﷻ إِنْ الْمُؤْمِنُ إِذَا صَافَحَ الْمُؤْمِنَ تَفَرَّقَا عَنْ غَيْرِ ذَنْبٍ

۶۵. هر گاه خدا خیر خواه بنده ای باشد به زودی او را در دنیا عقوبت می کند، و هر گاه بدخواه بنده ای باشد عقوبتش را تأخیر می کند.

امام ششم فرمود: هر گاه خدا خیر خواه بنده ای باشد به زودی او را در دنیا عقوبت می کند، و هر گاه بدخواه بنده ای باشد گناهانش را برای او نگاه می دارد تا در روز قیامت به او کیفر دهد.

شرح مقصود از قسم اول، بنده مؤمن فاسق العمل است؛ خداوند او را زود عقوبت می کند تا تنبیه شود و توبه کند. و مقصود از قسم دوم، بنده منافق و بی ایمانست که خدا در دنیا به او مهلت می دهد تا مغرور شود و این هم خود یک نوع عقوبتی است که مستحق آن است.

۶۶. بر حسودان که دشمنان نعمت حق اند شکایا باش. امام ششم فرمود: صبر کن بر دشمنان نعمت الهی یعنی حسودان زیرا نمی توانی به کسی که خدا را درباره تو معصیت می کند پاداشی بهتر از این بدهی که خدا را درباره او اطاعت کنی.

۶۷. پیغمبر و علی بن ابی طالب از یک شجره آفریده شده اند. رسول خدا فرمود، مردم از شجره های چندی خلق شده اند و من و پسر ابی طالب از یک شجره خلق شدیم؛ اصل من علی، و فرعم جعفر است.

۶۸. یک خصلت شکر هر نعمتی است. عمر بن یزید گوید، شنیدم امام ششم به من فرمود: شکر هر نعمتی هر چه هم بزرگ باشد این است که خدا را حمد کنی.

۶۹. دین همان محبت و دوستی است. سعید بن یسار گوید، امام ششم به من فرمود: نیست دین مگر محبت، زیرا خدای عزوجل می فرماید:

بگو اگر شما خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست دارد.

۷۰. چون مؤمنی به مؤمنی مصادفه کند، بی گناه از هم جدا شوند. امام پنجم فرمود: چون مؤمنی با مؤمنی مصادفه کند، بدون گناه از هم جدا شوند.

(٧١) خصله تحیی القلوب قال ابو جعفر یا فضیل آن حدیثنا یحیی القلوب (٧٢) خصله فیها حیاة لامر حجج الله عزوجل عن خیشمة قال قال لی ابو جعفر تزاووا فی بیوتکم فان ذلک حیاة لامرنا رحم الله عبداً احیا امرنا (٧٣) ما خلق الله عزوجل شیئاً اقر للهن من خصله عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله قال قال لی یا محمد کان ابی یقول یا بنی ما خلق الله شیئاً اقر لعین ابیک من التقیة (٧٤) تسعة اعشار الدین فی خصله عن ابی عمر العجمی قال قال لی ابو عبد الله ع یا اباعمر ان تسعة اعشار الدین فی التقیة ولا دین لمن لا تقیة له و التقیة فی کل شیء الا فی شرب النبیذ والمسح علی الخفین (٧٥) من رضی القضاء ومن سخطه عن ابی عبد الله جعفر بن محمد ع قال من رضی القضاء اتی علیه القضاء وهو مأجور ومن سخط القضاء اتی علیه القضاء واحبط اللاد اجره (٧٦) خصله لا یتحب بها حمر النعم عن علی بن الحسین ع قال ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم وما تجرعت جرعة احب الی من جرعة غیظ لا اکفی بها صاحبها (٧٧) خصله تزید فی الرزق عن ابی عوف العجلی قال سمعت ابی عبد الله ع یقول الوضوء قبل الطعام

٧١. یک خصلت دل هارا زنده کند. امام پنجم فرمود: ای فضیل حدیث ما دلها را زنده کند.

٧٢. با یک خصلت امر حجت های خدا احیا می شود. خشیمة گوید، امام پنجم به من فرمود: یکدیگر را در خانه های خود دیدن کنید زیرا این خودش رواج می دهد امر ما را، رحمت کند خدا بنده ای را که زنده کند امر ما را.

٧٣. چیزی خدا نیافریده که چشم را بهتر روشن کند از یک خصلت. محمد بن مروان گوید، امام ششم به من فرمود که: پدرم به من گفت فرزند جانم خدا چیزی را نیافریده که چشم پدرت را روشن تر کند از تقیه.

٧٤. نه دهم دین در یک خصلت است. ابو عمر عجمی گوید، امام ششم به من گفت: ای ابو عمر همانا نه دهم دین در تقیه است. کسی که تقیه نکند دین ندارد. تقیه در هر موردی مشروع است مگر در شرب می خرما و مسح بر روی موزه.

شرح مقصود از تقیه موافقت با مخالف مذهب است در اعمال دینی او که بر خلاف حق است، در صورتی که مخالفت او و انجام وظیفه اصلی موجب ضرر شود. و از حکم تقیه، آشامیدن نبیذ، و مسح وضو روی موزه، استثنا شده به اعتبار اینکه این دو عمل در مذهب مخالفین به طور حتم نیست و ترک آن موجب ظهور عقیده و جلب ضرر نمی شود.

٧٥. کسی که به قضا راضی باشد یا از آن دلتنگ شود. امام ششم فرمود: هر کس به قضای الهی راضی باشد قضا بر او جاری شود و پیش خدا اجر دارد و هر کس از آن دلتنگ باشد قضا بر او جاری شود و اجرش ضایع شود.

٧٦. یک خصلت است که در برابر آن شراب سرخ موه محبوب نیست. امام چهارم فرمود: من دوست نداشتم که به جای این وضع مظلومیت و خواری نفسم، بهترین ثروت دنیا را داشته باشم؛ و هیچ جرعه ای ننوشیدم که خوشگوارتر باشد از جرعه خشمی که به طرف خود تلافی آن را نکرده باشم.

٧٧. یک خصلت روزی را فراهم کند. ابو عوف عجلی گوید، از امام ششم شنیدم که می فرمود: دست شستن پیش از غذا و بعد از آن روزی را فراوان می کند.

وبعدہ یزید فی الرزق (٧٨) خصلۃ من الذنوب التي لا تغفر عن ابيجعفر عليه السلام قال من الذنوب التي لا تغفر قول الرجل ياليتني لا اؤاخذ الا بهذا (٧٩) خصلۃ تورث النفاق و تعقب الفقر قال سمعت ابا عبد الله يقول الغنا يورث النفاق و يعقب الفقر (٨٠) اول ما يتحرف به المؤمن خصلۃ اسحق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له ما اول ما يتحرف به المؤمن . قال يغفر لمن تبع جنازته (٨١) يغفر لعبد يوم القيمة ليست له حسنة بخصلۃ عن ابي عبد الله عليه السلام قال يؤتى بعبد يوم القيمة ليست له حسنة فيقال له اذكر او تذكر هل لك من حسنة قال فيتذكر فيقول يارب مالي من حسنة الا ان فلانا عبدك المؤمن مربى فطلبت منه ماء فاعطاني ماء فتوضأت به و صليت لك قال فيقول الرب تبارك و تعالی قد غفرت لك ادخلوا عدى الجنة (٨٢) رأس كل خطيئة خصلۃ عن ابي عبد الله قال حب الدنيا رأس كل خطيئة (٨٣) ما اقبح بالرجل منكم ان يدخل الجنة وهو مهتوك الستر عن نجم عن ابيجعفر عليه السلام قال قال لى يا نجم كلکم فی الجنة معنا الا انه ما اقبح بالرجل منكم ان يدخل الجنة قد هتك ستره و بدت عورته . قال قلت له جعلت فداك و ان ذلك لكائن قال نعم ان لم يحفظ فرجه و بطنه (٨٤) خصلۃ من فعلها استوجب رحمة الله عز و جل قال ابو عبد الله عليه السلام يا مدرك رحم الله عبداً اجتر مودة الناس الى نفسه فحدثهم بما يعرفون و ترك

٧٨. يك خصلت از گناهانی است که آمرزیده نمی شود. امام پنجم فرمود: از گناهانی که آمرزیده نمی شود این است که شخص می گوید: کاش که من جز به این عمل مؤاخذہ نمی شدم.

شرح چون که مفاد این کلام کوچک شمردن سایر گناهان یا عجب به نفس است.

٧٩. یک خصلت مورث نفاق و در دنیا له آن فقر است. گوید از امام شنیدم که می فرمود: غنا و آوازه خوانی سبب نفاق و فقر است.

٨٠. اولین نغفہ ای که به مؤمن عطا می شود. اسحاق بن عمار گوید، به امام ششم عرض کردم: اول تحفه ای که به مؤمن عطا می شود چیست؟ فرمود: آمرزش کسانی است که جنازه او را تشییع می کنند.

٨١. بنده ای که هیچ حسنه ندارد در روز قیامت برای یک خصلتی آمرزیده می شود. امام ششم فرمود: روز قیامت بنده ای را برای حساب می آورند و حسنه ای ندارد به او گفته می شود: یادآوری کن آیا حسنه ای داری؟ یادآوری می کند و عرض می کند: پروردگارا هیچ حسنه ای ندارم جز اینکه فلان بنده مؤمنتم به من عبور کرد، از او آبی خواستم به من داد، وضو ساختم و نماز خواندم برای تو. پروردگار تبارک و تعالی می فرماید: تو را آمرزیدم بنده مرا به بهشت ببری.

٨٢. سر همه گناهان یک خصلت است. امام ششم فرمود: دوستی دنیا سر همه خطاها است.

٨٣. چقدر قبیح است که شخص بی آبرو وارد بهشت شود. نجم گوید، امام پنجم به من فرمود: همه شما در بهشت با ما هستید جز اینکه چقدر زشت است که مردی از شما بی آبرو وارد بهشت شود. عرض کردم: قربانت این ممکن است؟ فرمود: آری فرج و شکم خود را حفظ نکرده باشد.

٨٤. یک خصلت است که هر کس به جا آورد مستوجب رحمت خدای عز و جل گردد. امام ششم فرمود: مدرك خدا رحمت کند بنده ای را که محبت مردم را به خود جلب کند و نقل کند برای آن ها آن چه را می فهمند و واگذارند آن چه را منکر شوند.

ما ینکرون (۸۵) خصله من فعلها کثر خیر بیه قال امیرالمؤمنین من اراد ان یکثر خیر بیه فلینسل یده قبل الاکل (۸۶) فیمن ظهرت صحته علی سقمه فیعالج بشیء فمات عن ایعبد الله قال من ظهرت صحته علی سقمه فیعالج بشیء فمات فانا الی الله منه یریء (۸۷) المؤمن مشغول عن خصله عن عبد الواحد بن المختار قال سألت اباجعفر عن اللب بالشرنج فقال ان المؤمن لمشغول عن اللب (۸۸) ما محق الايمان محق خصله شیء قال رسول الله ﷺ ما محق الايمان محق الشح شیء ثم قال ان لهذا الشح دیباً کدیب النمل و شعباً کشعب الشرك (۸۹) سعد امرؤ لم یمت حتی یری خلفه من بعده عن موسی بن بکر الواسطی قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر رضی الله عنه الرجل یقول لابنه او لابنته بابی انت و امی او بابوی اترى بذلك بأساً فقال ان کان ابواه حیین فارى ذلك عتوقاً و ان کانا قد ماتا فلا بأس قال ثم کان جعفر یقول سعد امرؤ لم یمت حتی یری خلفه من بعده و قد والله ارانى الله خلغی من بعدی . (۹۰) المؤمن اعظم حرمة من الکعبة عن ایعبد الله قال المؤمن اعظم حرمة من الکعبة (۹۱) حسب المؤمن من الله نصرة ان یری عدوه یعمل بمعاصی الله عزوجل عن ابی عبد الله

۸۵. خصلتی است که هر که عمل کند خیر خانه اش فراوان می شود. امیرمؤمنان فرمود: هر کس می خواهد خیر خانه اش فراوان شود باید پیش از خوراک دستش را بشوید.

۸۶. در موضوع کسی که ندرستی او یر بیماریش غالب آمده و یا چیزی معالجه کند و بمیرد. امام ششم فرمود: کسی که در حال صحت مزاج خود را معالجه کند و بمیرد من از او به خدا بیزارم.

۸۷. مؤمن از یک خصلتی روگردان است. عبد الواحد بن مختار گوید، از امام پنجم پرسیدم از بازی شطرنج، فرمود: مؤمن از بازی روگردان است.

۸۸. هیچ چیز مانند یک خصلت ایمان را نابود نمی کند. رسول خدا فرمود: هیچ چیز مثل بخل ایمان را نابود نمی کند. فرمود: بخل یک جنبشی دارد چون مورچه و شعبه هایی دارد چون شعبه های شرک.

۸۹. کسی که نمیرد تا جانشین خود را ببیند سعادتمند است. موسی بن بکر واسطی گوید، به امام هفتم عرض کردم: شخصی به پسر یا دخترش می گوید: پدر و مادرم قربانت؛ شما اشکالی در آن می دانید؟ فرمود: اگر پدر و مادرش زنده باشند این کلمه ناسپاسی آن ها است و اگر مرده باشند عیب ندارد.

سپس فرمود: پدرم می گفت کسی که نمی میرد تا جانشین خود را ببیند سعادتمند است و به خدا که خدا جانشین مرا به من نموده.

۹۰. حرمت مؤمن از کعبه بزرگ تر است. امام ششم فرمود: حرمت مؤمن از کعبه بزرگ تر است.

۹۱. همین نصرت خدا برای مؤمن کافی است که ببیند دشمنش در معصیت است. امام ششم فرمود: همین نصرت الهی برای مؤمن بس است که ببیند دشمنش مشغول معصیت خدا است.

قال حسب المؤمن من الله نصره ان يرى عدوه يعمل بمعاصي الله
 (۹۲) الهدية تذهب بالضغائن عن ابي عبدالله عليه السلام قال نعم الشيء الهدية امام الحاجة و قال تهادوا
 تحابوا فان الهدية تذهب بالضغائن (۹۳) طويبي لعبد نومة عن ابي عبدالله عليه السلام قال طويبي لعبد نومة
 عرف الناس فصاحبهم ببذنه ولم يصاحبهم في اعمالهم بقلبه فعرفهم في الظاهر ولم يعرفوه في الباطن
 (۹۴) خصلة تدع الرجل فقيراً يوم القيمة قال رسول الله قالت ام سليمان بن داود لسليمان اياك
 وكثرة النوم بالليل فان كثرة النوم بالليل تدع الرجل فقيراً يوم القيمة (۹۵) عرفاء اهل الجنة صنف
 قال رسول الله (ص) حملة القرآن عرفاء اهل الجنة (۹۶) توضع رسول الله مرة مرة عن ابن عمر ان
 رسول الله توضع مرة مرة (۹۷) احسن الحسن ختمه عن الحسن عليه السلام ان احسن الحسن الخلق الحسن
 (۹۸) ترك النبي صلى الله عليه وآله وسلم دعواته لخصلة قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لكل نبي دعوة دعا بها وقد سأل سؤالا و قد
 اخبات دعوتي لشفاعتي لامتي يوم القيمة (۹۹) افضل العبادة خصلة وافضل الدين خصلة عن
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه قال افضل العبادة الفقه وافضل الدين الورع (۱۰۰) هو كثير وفاعله قليل
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الخير كثير وفاعله قليل (۱۰۱) خصلة هي نصف الدين قال رسول الله (ص) حسن

۹۲. هدیه کینه را می برد. امام ششم فرمود: هدیه پیش از حاجت خوب است. فرمود: به هم هدیه بدهید تا دوست هم
 باشید زیرا هدیه کینه ها را می برد.

۹۳. خوشایه حال بنده خواب آلوده. امام ششم فرمود: خوشایه به حال بنده خواب آلوده که می شناسد مردم را، و به حسب
 ظاهر با آن ها معاشرت می کند، و با کردار آن ها از روی دل همراه نیست، آن ها را در ظاهر شناخته ولی در باطن او را
 شناخته اند.

۹۴. یک خصلت مرده را در قیامت فقیر دارد. رسول خدا فرمود که، مادر سلیمان گفت: پرهیز کن از خواب بسیار در شب زیرا
 خواب بسیار در شب شخص را در قیامت فقیر می دارد.

۹۵. کدخدایان بهشت یک دسته اند. رسول خدا فرمود: دانایان قرآن کدخدایان اهل بهشت اند.

۹۶. رسول خدا یکبار یکبار وضو می ساخت. ابن عمر گوید: رسول خدا اعضای وضو را یکبار یکبار می شست.

۹۷. بهتر از بهترین خصلت است. امام دوم فرمود: بهتر نیکویی ها، حسن خلق است.

۹۸. پیغمبر برای یک خصلت دعای خود را ترک کرده. رسول خدا فرمود: هر پیغمبری نزد خدا یک دعای خصوصی داشت که آن
 را درخواست کرد و سؤالی نمود. و من دعای خود را ذخیره کردم برای شفاعت امتم در روز قیامت.

۹۹. بهترین عبادت خصلتی، و بهترین دین خصلتی است. رسول خدا فرمود بهترین عبادت مسئله دانی است و بهترین دین داری
 ورع است.

۱۰۰. چیزی که خودش بسیار عمل کننده اش کم است. رسول خدا فرمود: کار خیر بسیار است و عمل کننده اش کم است.

۱۰۱. یک خصلت نصف دین است. رسول خدا فرمود: حسن خلق، نصف دین است.

الخلق نصف الدين (۱۰۲) افضل ما اعطى المسلم خصلة قيل لرسول الله (ص) ما افضل ما اعطى المرء المسلم قال الخالق الحسن (۱۰۳) خلق النبي وعلي بن ابيطالب من نور واحد قال رسول الله خلقت انا وعلي من نور واحد (۱۰۴) صلاح العبد في صلاح شيء من جسده النعمان بن بشير يقول سمعت رسول الله يقول في الانسان مضغة اذا هي سلمت وصحت سلم بها سائر الجسد فاذا سقمت سقم بها سائر الجسد وفسد وهي القلب قال رسول الله ﷺ اذا طاب قلب المرء طاب جسده و اذا خبت القلب خبت الجسد (۱۰۵) دخل الرجل الجنة بخصلة قال رسول الله ﷺ دخل عبد الجنة بغصن من شوك كان على طريق المسلمين فاما طه عنه (۱۰۶) من سره خصلتان فليستعمل خصلة عن انس بن مالك قال سمعت النبي ﷺ يقول من سره ان يبسط له في رزقه وينسى له في اجله فليصل رحمه (۱۰۷) كان رسول الله (ص) يسلم تسليمة واحدة عن انس ان رسول الله ﷺ كان يسلم تسليمة واحدة

۱۰۲. بهترین چیزی که به مسلمان عطا شده یک خصلت است. به رسول خدا عرض شد: بهترین چیزی که به مرد مسلمان عطا شده چیست؟ فرمود: حسن خلق.

۱۰۳. پیغمبر و علی بن ابی طالب از یک نور خلق شده‌اند. رسول خدا (ص) فرمود: من و علی بن ابی طالب از یک نور خلق شدیم.

۱۰۴. صلاح بنده در صلاح یک عضو جسد است. نعمان بن بشیر می‌گوید، شنیدم رسول خدا می‌فرمود: در تن انسان یک پاره گوشت لطیف است که چون صحیح باشد، همه تن صحیح و سالم است و چون بیمار گردد، به واسطه آن همه تن بیمار شود و تپاه گردد و آن دل است.

رسول خدا فرمود: هر گاه دل انسان پاک باشد تنش پاک است و هر گاه دل پلید باشد تن پلید است. شرح دل مرکز عقیده و احساسات انسان است که مبدأ اعمال و حرکات اویند. صحت دل عبارت از عقاید درست و احساسات پاک است، در این صورت همه تن صحیح و پاک است، یعنی هر عملی از هر عضوی صادر شود معقول و عادلانه است، بیماری و پلیدی دل، عقاید کج و احساسات بد است که در این صورت اعمالی که از انسان صادر می‌شود اعمال شرارت و بدی و ظلم است.

۱۰۵. شخصی به یک خصلت وارد بهشت می‌شود. رسول خدا فرمود: بنده‌ای وارد بهشت می‌شود به واسطه یک شاخه خاری که در سر راه مسلمانی بوده و آن را پاک کرده است.

۱۰۶. کسی که از دو خصلت خوشش می‌آید به یک خصلت عمل کند. انس بن مالک گوید، از پیغمبر شنیدم: کسی که از وسعت رزق و تأخیر مرگ خوشش می‌آید صلّه رحم کند.

۱۰۷. رسول خدا به یک سلام نماز را تمام می‌کند. انس بن مالک روایت کرده که: رسول خدا با یک سلام از نماز خارج می‌شد.

باب الاثنین (۱) معرفة التوحيد بخصلتين عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابي يحدث عن ابيه عليه السلام ان رجلا قام الى امير المؤمنين فقال له يا امير المؤمنين بم عرفت ربك؟ قال بفسخ العزم و نقض الهم لما ان هممت فحال بيني وبين همي و عزمت فخالف القضاء عزمي فعلمت ان المدبر غيري قال فيما ذا شكرت نعمائه؟ قال نظرت الى بلاه قد صرفه عنى و ابلا به غيري فعلمت انه قد انعم على فشكرته. قال فيما ذا احببت لقائه؟ قال لما رأيت قد اختار لي دين ملائكته و رسله و انبيائه علمت ان الذى اكرمنى بهذا ليش ينسانى فاحببت لقائه (۲) قال النبي خصلتان للاحبان يشاركنى فيهما! حد قال رسول الله صلى الله عليه وآله خصلتان للاحب ان يشاركنى فيهما احد وضوى فانه من صلوتى و صدقتى فانها من يدى الى يد السائل فانها تقع فى يد الرحمن (۳) غريبتان فاحتملوهما قال رسول الله غريبتان فاحتملوهما كلمة حكم من سفیه فاقبلوها و كلمة سفه من حكيم فاغفروها (۴) لاینقض الوضوء الا ما خرج من الطرفين عن ابي بصير المرادى عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الحجامة و القى و كل دم سائل فقال ليس فيه وضوء انما الوضوء مما خرج من طرفيك الذين انعم الله بهما عليك، قال مصنف هذا الكتاب ادام الله عزه يعنى من بول او غائط او ریح او منی

باب خصلت های دوگانه

۱. خدای یگانه را به دو خصلت بشناسید. از امام ششم روایت شده که فرمود: شنیدم از پدرم که از پدرش نقل می کرد، مردی حضور امیرمؤمنان ایستاد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان به چه دلیل خدای خود را شناختی؟ فرمود: به فسخ عزیمت و شکست همت، چون که گاهی همت گماشتم بر امری و میان من و مقصودم حاصل شد و تصمیم گرفتم و قضا با تصمیم مخالفت کرد، از این جا دانستم تدبیر به دست دیگری است. عرض کرد: چگونه نعمت او را شکر کردی؟ فرمود: نگاه کردم به بلای او که از من دور کرد، و دچار دیگری نمود از این جا دانستم به من نعمت بخشوده و او را شکر می کنم. عرض کرد: از چه رو ملاقات وی را دوست داری؟ فرمود: چون دیدم فرشتگان و پیغمبران و انبیا خود را به من ارزانی داشته دانستم کسی که به این دین مقدس مرا گرامی داشته هرگز فراموشم نکند پس ملاقات او را دوست داشتم.
 ۲. پیغمبر فرمود دو کار نیک است که دوست ندارم احدی در آنها با من شرکت کند: یکی وضوی من است که جزو نماز من محسوب است و دیگری صدقه من است که می خواهم با دست خود به دست سائل گذارم زیرا که آن در دست خدا قرار می گیرد.
 ۳. دو غریب باید پذیرایی شوند. رسول خدا فرمود: دو غریب اند که باید آنها را پذیرایی کنید، سخن حکیمانه ای که از سفیه سرزند آن را بپذیرید و سخن سفیهانه ای که از حکیمی سرزند از آن درگذرید.
 ۴. وضو باطل نکند مگر آن چه از دو طرف خارج شود. ابوبصیر مرادی گوید، از امام ششم پرسیدم: از حجامت و قی و هر خونی که روان گردد؛ فرمود: وضو ندارد. همانا وضو از آنی باید که از دو طرف اسفل که به عنایت الهی است خارج می شود.
- مصنف کتاب ادام الله عزه گوید مقصود بول و غایط و باد و منی است.

- ۵) نعمتان مکهورتان قال رسول الله ﷺ نعمتان مكفورتان الامن والعافية
- ۶) خصلتان كثير من الناس مفتون فيهما قال رسول الله ﷺ خصلتان كثير من الناس مفتون فيهما الصحة والفراغ . نعمتان مفتون فيهما كثير من الناس الفراغ والصحة (۷) وما عبد الله عز وجل بشيء افضل من الصمت والمشي الى بيته عن ابي عبد الله عليه السلام ما عبد الله عز وجل بشيء افضل من الصمت والمشي الى بيته (۸) يؤمر بالمعروف ورجلان عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما يؤمر بالمعروف وينهى عن المنكر مؤمن فيتعظ او جاهل فيتعلم واما صاحب سوط و سيف فلا
- ۹) للكفر جناحان عن ابي عبد الله عليه السلام قال للكفر جناحان بنو امية و آل المهلب
- ۱۰) قسم الله تبارك وتعالى اهل الارض قسمين قال رسول الله ﷺ قسم الله تبارك وتعالى اهل الارض قسمين فجعلني في خيرهما ثم قسم النصف الاخر على ثلاثة فكننت خيرا للثلاثة ثم اختار العرب من الناس ثم اختار قريشا من العرب ثم اختار بني هاشم من قريش ثم اختار بني عبدالمطلب من بني

۵. دو نعمت در معرض کفرانند. رسول خدا فرمود، دو نعمت در معرض کفرانند: امنیت و سلامتی.
۶. دو خصلت برای بیش تر مردم فتنه انگیزند. رسول خدا فرمود: بیش تر مردم از دو خصلت در فتنه واقع می شوند و آن ها تندرستی و بیکاری است.
۷. خاموشی و پیاده رفتن به خانه خدا از همه عبادت بهتر است. امام ششم فرمود: عبادت نشده خداوند، به چیزی که بهتر از خاموشی و پیاده رفتن به خانه او باشد.
۸. دو کسی امر به معروف می شوند. امام ششم فرمود: همانا امر به معروف و نهی از منکر می شوند مؤمنی که پند پذیرد یا نادانی که یاد بگیرد و عمل کند، اما کسی که تازیانه و شمشیر دارد مورد این حکم نیست.
۹. کفر دو پوره دارد. امام ششم فرمود: کفر دو پر دارد و آن ها بنی امیه و خانواده مهلب می باشد.
- شوخ خانواده مهلب از بزرگان بنی شیبان بودند که طرفدار بنی امیه به شمار می رفتند و از طرف آن ها فرمانده و حکام قشون و ولایات بودند و با شورشیان می جنگیدند و مهلب بن ابوصفیره و یزید بن مهلب از مشاهیر آن ها هستند.
۱۰. خدای تبارک و تعالی اهل زمین را دو قسمت کرده. رسول خدا (ص) فرمود: خدای تبارک و تعالی اهل زمین را دو قسمت کرده و مرا در قسم بهتر قرار داد و آن نیمه را هم سه قسمت کرد و من در بهترین قسمت ها بودم سپس قریش را از میان عرب برگزید، سپس بنی هاشم را از میان قریش برگزید سپس فرزندان عبدالمطلب را از بنی هاشم برگزید، سپس مرا از بنی عبدالمطلب برگزید.
- شوخ ظاهراً مقصود از دو قسمت اول جن و انس باشند زیرا این دو طایفه افراد عاقل و مکلف و باشرافت زمین می باشند و مقصود از تقسیم دوم تقسیم انسان است به زرد پوست و سیاه پوست و سفید پوست که قسم سوم اشرف اقسام دیگر است و شامل عرب می شود یا مقصود اولاد سام و حام و یافت است که مطابق بعضی اخبار همه افراد بشر راجع به این سه دسته اند و اولاد سام که اشرف آن هاست شامل عرب می شود.

هاشم ثم اختارني من بنى عبدالمطلب (۱۱) صنفان من هذه الامة اذا صلحا صلحت الامة و اذا فسدوا فسدت الامة عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله صنفان من امتي اذا صلحا صلحت امتي واذا فسدوا فسدت امتي ، قيل يا رسول الله ومن هما؟ قال الفقهاء والامراء

(۱۲) اتقوا الله في الضعيفين عن ابي عبد الله عليه السلام قال اتقوا الله في الضعيفين يعني بذلك اليتيم والنساء

(۱۳) ثواب من عال ابنتين او اختين او عمتهن او خالتهن الى ابي عبد الله عليه السلام قال من عال ابنتين او اختين او عمتهن او خالتهن حببتاه من النار (۱۴) لا يجد ريح الجنة رجلا قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الجنة ليوجد ريحها من مسيرة خمسمائة عام ولا يجدها عاق ولا ديوت ، قيل يا رسول الله وما الديوت؟ قال الذي تزني امرأته وهو يعلم (۱۵) ما جاء في ذى وجهين قال رسول الله صلى الله عليه وآله يحيى يوم القيمة ذو وجهين : دالعا لسانه في قفاه و آخر من قدامه يلتهبان نارا حتى يلبها جسده ثم يقال هذا الذي كان في الدنيا ذا وجهين و ذا لسانين يعرف بذلك يوم القيمة ، قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان من شر الناس عند الله عزوجل يوم القيمة ذو الوجهين قال رسول الله صلى الله عليه وآله من كان له وجهان في الدنيا كان له يوم القيمة لسانان من نار . عن ابن ابي يعفور قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من لقي المؤمن بوجه و غابهم بوجه اتى يوم القيمة وله لسانان من نار . عن ابي جعفر عليه السلام قال بشى العبد عبد يكون ذا وجهين و ذا لسانين يطرى اخاه في الله شاهداً و يأكله غائبا ان اعطى حسده و

۱۱. دو صنف امت اگر صالح باشند امت صالح می شوند و اگر فاسد شوند امت فاسد می شوند. امام ششم از قول پدرش فرمود که: رسول

خدا فرمود دو صنف از امت من چون صالح باشند امت من صالح اند و چون فاسد شوند امت من فاسد می شوند. سؤال شد: ای رسول خدا کدامند؟ فرمود: فقها و امرا.

۱۲. خدا را در باره دو ضعیف بیایید. امام ششم فرمود: خدا را در باره دو ضعیف واپایید. مقصود او کودک بی پدر و زن ها

است.

۱۳. مزد کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله را کفالت کند. امام ششم فرمود: کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه

یا دو خاله را نان بدهد او را از آتش نگاه دارند.

۱۴. دو مرد بوی بهشت را نمی شوند. رسول خدا فرمود: بوی بهشت از مسافت پانصد سال راه دریافت می شود و عاق

والدین و دیوت او را نیابند. عرض شد: ای رسول خدا دیوت کیست؟ فرمود کسی که زنتش زنا دهد و بداند.

۱۵. آن چه در باره شخص دوزبان آمده. رسول خدا فرمود: شخص دوزبان را در قیامت می آورند و زبانش از پشت سرش

در آمده و زبان دیگری از جلوش افتاده و آتش می آرند تا او را آتش زنند. و فریاد شود، این است که در دنیا دورو و دوزبان بوده، در روز قیامت این طور معرفی می شود.

رسول خدا فرمود: بدترین مردم پیش خدای عزوجل روز قیامت دورو است. روز قیامت دوزبان از آتش دارد.

ابو یعقوب گوید، شنیدم امام ششم می فرمود: کسی که با مؤمنان به روی دوستی برخورد کند و پشت سر آنها بد گوید

در روز قیامت با دوزبان از آتش.

ان ابتلی خذله (۱۶) الناس اثنان واحد اراح و آخر استراح قال رسول الله الناس اثنان واحد اراح و آخر استراح فاما الذي استراح فالمؤمن اذا مات استراح من الدنيا و بلادها و اما الذي اراح فالكافر اذا مات اراح الشجر و الدواب و كثيراً من الناس (۱۷) الناس اثنان عالم و متعلم الى ابي عبدالله عليه السلام الناس اثنان عالم و متعلم و سائر الناس همج و الهمج في النار

(۱۸) خصلتان احديهما تنسى الذنوب و الاخرى تقسى القلوب عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابيه قال اوحى الله تبارك و تعالی الى موسى لا تفرح بكثرة المال ولا تدع ذكرى على كل حال فان كثرة المال تنسى الذنوب و ترك ذكرى يقسى القلوب (۱۹) خصلتان امان من الجذام (۲۰) الشغل بالعظيمين بكى ابوذر «ره» من خشية الله عز و جل حتى اشتكى بصره فقبل له يا اباذر لو دعوت الله ان يشفي بصرك فقال انى عنه لمشغول و ما هو من اكبر همي فالوا و ما يشغلك عنه قال العظيمتان الجنة و النار

(۲۱) الدنيا كلمتان و درهمان قام ابوذر «ره» عند المكعبة فقل انا جندي بن سكن فاكثفه الناس

امام پنجم فرمود: به دست بنده ای که دور و دوزبان باشد، مدح کند برادر دینی خود را در حضورش و بدگوید به او پشت سرش، اگر نعمت یابد به او حسد برد و اگر گرفتار شود او را یاری نکند.

۱۶. مردم دو دسته اند یکی آسوده می‌کند و یکی آسوده می‌شود. رسول خدا فرمود: مؤمن چون بمیرد از دنیا و گرفتاری آن آسوده شود و چون کافر بمیرد درخت و جنبندگان و بسیاری از مردم را آسوده کند.

۱۷. مردم دو طایفه اند دانا و دانشجو. امام ششم فرمود: مردم دو طایفه اند؛ دانا و دانشجو و دیگران پشه دم باداند و در آتش اند.

۱۸. دو خصلت است که یکی گناهان را فراموش می‌کند و یکی دل‌ها را سخت می‌نماید. امام ششم از قول پدرش فرمود: خدای تبارک و تعالی به موسی وحی فرستاد که به فراوانی مال خرسند مباش، و یاد مرا در هیچ حال و امگذار، زیرا مال بسیار گناهان را فراموش می‌کند و ترک ذکر من دل‌ها را سخت می‌کند.

۱۹. دو خصلت امان از خوره‌هاست. امام ششم فرمود: چیدن ناخن و گرفتن شارب در جمعه تا جمعه دیگر ایمنی از خوره است.

۲۰. به دو امر بزرگ باید دل داد. ابوذر از ترس خدا گریید تا از چشمش نالید. به وی گفته شد: ای ابوذر دعا کن تا خدا چشمت را شفا دهد. گفت: من از آن شغل مهم‌تری دارم، چشم را و وجه همت خویش نکرده‌ام. گفتند: چیست که تو را از چشم عزیزت به خود مشغول کرده؟ فرمود: دو امر بزرگ بهشت و دوزخ.

۲۱. دنیا دو کلمه است و دوریال. ابوذر در پهلوی خانه کعبه ایستاد و گفت: من جنبد پسر سکم. مردم دور او را گرفتند. فرمود: اگر یکی از شما قصد سفر کند توشه لایق آن را تهیه بیند، سفر روز قیامت در پیش است، نمی‌خواهید توشه لایق آن را بردارید؟ مردی نزد او رفت و گفت: ما را ارشاد کن.

فقال لو ان احدكم اراد سفراً لانتخذ فيه من الزاد ما يصلحه فسفر يوم القيمة اما ترينون فيه ما يصلحكم فقام اليه رجل فقال ارشدنا فقال صم يوماً شديد الحر للنشور وحبج حجة لعظام الامور وصل ركعتين في سواد الليل لوحشة القبور ، كلمة خير تقولها وكلمة شر تسكت عنها او صدقة منك على مسكين لملك تنجو بها يا مسكين من يوم عسير اجعل الدنيا درهمن ، درهما انفقته على عيالك و درهما قدمته لاخرتك و الثالث يضر و لا ينفع فلا ترده ، اجعل الدنيا كلمتين كلمة في طلب الحلال وكلمة للاخرة والثالثة تضر ولا تنفع ، لا تردها قال قتلى هم يوم لا ادركه

(۴۲) لا يكون الرجل ففيها حتى يكون فيه خصلتان عن موسى بن اكيل قال سمعت ابا عبدالله يقول لا يكون الرجل قتيماً حتى لايبالي اي ثوبه ابتذل وبما سد فورة الجوع

(۴۳) لاخير في العيش الا لرجلين قال رسول الله ﷺ لاخير في العيش الا لرجلين ، عالم مطاع او مستمع واع (۴۴) لاخير في الدنيا الا لاحد رجلين قال ابو عبدالله عليه السلام لاخير في الدنيا الا لاحد رجلين رجل يزداد في كل يوم احساناً ورجل يتدارك ذنبه بالتوبة و انى له بالتوبة والله لوسجد حتى ينقطع عنقه ما قبل الله منه الا بولايتنا اهل البيت (۴۵) العلم علمان عن سليم بن قيس الهلالي قال سمعت علياً عليه السلام يقول لابي الطفيل عامر بن وائلة الكنانى يا اباالطفيل العلم علمان علم لايسع

فرمود: روز گرم روزه بدار برای ذخیره قیامت، و حج کن برای کارهای بزرگ، و در دل شب دو رکعت نماز گذار برای وحشت قبر، سخن خیر بگو، و از گفتار بد خاموش باش، بر بیچاره ای صدقه بده ای بیچاره، شاید از روز سخت نجات یابی. دنیا را دو ریال بشتاس، ریالی که خرج عیال کنی، و ریالی که به آخرت پیش فرستی، ریال سوم ضرر دارد و سودی نمی دهد آن را مطلب. دنیا را دو کلمه بدان، یک کلمه در طلب حلال، و یک کلمه در تحصیل آخرت، کلمه سوم ضرر دارد و نفعی ندارد، گرد آن مگرد. گفت: غم روزی که به آن نرسیدم مرا می کشد.

۲۲. مرد نادار ای دو خصلت نشود فقیه نیست. موسی بن اکیل گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: مرد بصیر در دیانت نیست تا این که هوی و هوس را ترک کرده باشد و پاک نداشته باشد که چه لباسی پوشیده و با چه چیز شکم خود را سیر کرده. ۲۳. خیر در زندگی نیست مگر برای دو مرد. رسول خدا فرمود: خیر در زندگانی نیست مگر برای دو کس، عالم مطاع و دانش آموز مطیع.

۲۴. در دنیا خیری نیست مگر برای دو کس. امام ششم فرمود: در دنیا خیر نیست مگر برای یکی از دو کس، مردی که در هر روزی عمل نیکی بیفزاید و مردی که به توجه گناه خود را تلافی کند، کجا توبه برای او فراهم می شود. به خدا اگر سجده کند تا گردنش بیفتد خدا از او قبول نمی کند مگر به دوستی ما خانواده.

۲۵. علم دو علم است. سلیم بن قیس هلالی گوید، از علی (ع) شنیدم که می فرمود به اباطفیل: ای اباطفیل علم دو علم است؛ علمی که باید مردم در آن تأمل کنند و آن علم دین است و علمی که جای تأمل و تفکر نیست و آن قدرت خدای عزوجل است.

الناس الا النظر فيه وهو صبغة الاسلام وعلم يسع الناس ترك النظر فيه وهو قدوة الله عز وجل
 (۴۶) خصلتان عجيبتان اكل رزق الله وادعاء الربوبية دون الله عز وجل عن ابي عبدالله عليه السلام
 قال ان الله تبارك وتعالى اهبط ملكا الى الارض فلبث فيه دهراً طويلاً ثم عرج الى السماء فقيل له
 ما رأيت فقال رأيت عجائب كثيرة و اعجب ما رأيت اني رأيت عبداً متقلباً في نعمتك يأكل رزقك
 ويدعى الربوبية فعجبت من جرأته عليك ومن حلمك عنه فقال الله جل جلاله فمن حلمي عجب
 قال نعم قال قد امهلته اربعمائة سنة لا يضرب عليها عرق ولا يريد من الدنيا شيئاً الا ناله ولا يتغير
 عليه فيها مطعم ولا مشرب (۴۷) الامر بالمعروف والنهي عن المنكر خلقان من خلق الله عز وجل
 الى ابي جعفر عليه السلام انه قال الامر بالمعروف والنهي عن المنكر خلقان من خلق الله عز وجل فمن
 نصرهما اعزه الله ومن خذلهما خذله الله عز وجل (۴۸) كان اكثر عبادة ابي ذر رحمة الله خصلتين
 عن ابي عبدالله عليه السلام قال كان اكثر عبادة ابي ذر رحمة الله عليه التفكر والاعتبار
 (۴۹) المرأة يكون لها زوجان من أهل الجنة لايهما تكون في الجنة الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 ان ام سلمة قالت له بابي انت و امي المرأة يكون لها زوجان فيموتان فيدخلان الجنة لايهما
 تكون فقال يا ام سلمة تغير احسنهما خلقا و خيرهما لاهله ، يا ام سلمة ان حسن الخلق ذهب

۲۶. دو خصلت عجيب است. روزی خدا را خوردن و خدایی را به غیر او بستن.

امام ششم فرمود: خدای تبارک و تعالی فرشته ای به زمین فرستاد و آن فرشته روزگاری در زمین به سر برد، سپس به آسمان بالا رفت.

پس از او سؤال شد که: چه دیدی؟ گفت: عجایب بسیاری دیدم و عجب از همه اینکه، بنده ای را دیدم در نعمت تو می غلظد و روزی تو را می خورد و دعوی خدایی می کند، از جرأت او بر تو و از حلم تو بر او عجب کردم. خدای عزوجل فرمود: از حلم من عجب کردی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: من او را چهارصد سال مهلت دادم و رگی از او ندرزید و چیزی از دنیا نخواست مگر به او رسید و هیچ خوراک و شرابی بر او کم و زیاد نشد.

۲۷. امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق خدا هستند. امام پنجم فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق خدای عزوجل می باشند، هر که یاری آن ها کند خدا او را عزت دهد و هر که آن ها را واگذارد خدا او را واگذارد.

۲۸. بیش تر عبادت ابودرد و خصلت بود. امام ششم فرمود: بیش تر عبادت ابودر (ره) فکر کردن و عبرت گرفتن بود.

۲۹. زنی که دو شوهر داشته باشد در بهشت نصیب کدام است؟ از رسول خدا روایت شده که، ام سلمه به او عرض کرد: پدر و مادرم قربانت زنی که دو شوهر دارد هر دو می میرند و بهشت می روند از کدام آن ها است؟

فرمود: ای ام سلمه اختیار می کند خوش خلق تر و عیال دوست تر آن ها را، ای ام سلمه خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است.

بخیرالدنيا والاخرة (۳۰) خصمان اختصموا في ربهم عن النضر بن مالك قال قلت للحسين بن علي بن ابي طالب يا ابا عبد الله حدثني عن قول الله عز وجل خصمان اختصموا في ربهم قال نحن وبنو امية اختصمنا في الله عز وجل قلنا صدق الله وقالوا كذب الله فنحن واياهم الخصمان يوم القيمة (۳۱) الجواد علي وجهين عن احمد بن سليمان قال سأل رجل ابا الحسن وهو في الطواف فقال له اخبرني عن الجواد فقال ان لكلامك وجهين فان كنت تسأل عن المخلوق فان الجواد الذي يؤدي ما افترض الله عليه والبخيل من بخل بما افترض الله عليه وان كنت تعنى الخالق فهو الجواد ان اعطى وهو الجواد ان منع لانه ان اعطى عبداً اعطاء ما ليس له وان منع منع ما ليس له (۳۲) الدينار والدرهم مهلكان قال رسول الله ﷺ الدينار والدرهم اهلكا من كان قبلكم وهما مهلكاكم (۳۳) الذهب والفضة حجران ممسوخان قال الذهب والفضة حجران ممسوخان فمن احبهما كان معهما، قال مصنف هذا الكتاب ادام الله

۳۰. دو دشمن که در موضوع پروردگار خود با هم جنگیدند، نضر بن مالک گوید، به حسین بن علی (ع) عرض کردم: ای ابا عبد الله موضوع قول خدا که می فرماید: دو دشمن درباره پروردگار خود با هم خصومت کردند بیان کن. فرمود: ما و بنی امیه در خدا نزاع کردیم، ما گفتیم: خدا درست فرموده، و آن‌ها گفتند: خدا دروغ گفته. ما و آن‌ها در روز قیامت هم خصم یکدیگریم.

۳۱. جواد دو معنی دارد. احمد بن سلیمان گوید، مردی از امام هفتم در حال طواف پرسید: که جواد را برای من بیان کن. فرمود: کلام تو دو وجه دارد اگر مقصود تو سؤال از مخلوق است، جواد آن کس است که واجبات خود را ادا کند، بخیل کسی است که بخل ورزد در ادای آن چه خدا بر او واجب کرده؛ و اگر مقصود تو خالق است، بدان که خدا اگر عطا کند جواد است و اگر منع کند جواد است، زیرا اگر عطا کند به بنده چیزی به او داده که حق نداشته و اگر منع کند چیزی از او دریغ داشته که حقیقت نبوده.

۳۲. پول طلا و نقره هلاک کننده اند. رسول خدا فرمود: پول طلا و نقره هلاک کردند کسانی که پیش از شما بودند و شما را هم هلاک می کنند.

۳۳. طلا و نقره دو سنگ اند که مسخ شدند. فرمود: طلا و نقره دو سنگ مسخ شده اند. هر کس آن‌ها را دوست دارد با آن‌ها است.

مصنف این کتاب گوید: مقصود این است که هر کس آن‌ها را به طوری دوست داشته باشد که حقوق الهی را از آن‌ها ادا ننماید با آن‌ها است.

شوخ طلا نقره دو فلز معدنی و معروف هستند و مقصود از این که سنگ مسخ شده اند، این است که ماده سنگی در آن‌ها محفوظ است و صورت آن‌ها در اثر معدن تغییر کرده و به این فلز تبدیل شده اند و چون هیزم جهنم سنگ است و هر کسی با محبوب خود محشور می شود، کسی که این‌ها را دوست دارد با آن‌ها محشور می شود و وارد جهنم می گردد و محشور شدن با محبوب امری طبیعی است زیرا موجودات عالم آخرت همان انعکاس و تحقق اموری است که در نفوس و ارواح بشر ثابت و مستقر گردیده و در محیط هر فردی از انعکاس نفسیت او موجوداتی محقق می شود که موجب راحت یا عذاب او است، و چون محبت از صفات روح انسانی است و اساس سعادت و شقاوت او است محبت به این فلز این اثر را دارد و محتاج به تفسیری که مصنف کرده نیست، زیرا شخص مؤمن بلکه عاقل هیچ گاه محبت به طلا و نقره ندارد و علاقه به آن‌ها برای رفع حاجت غیر از محبتی است که موضوع حدیث است.

عزه یعنی بذاک من احبهما حبا يمنع حق الله منهما (۳۴) التعوذ من خصلتين عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله يقول اعوذ بالله من الكفر والدين قيل يا رسول الله ايعدل الكفر بالدين؟ قال **وَاللَّهِ عَلَىٰ نَعْمٍ (۳۵) فِي الشَّيْءِ خَصْلَتَانِ** عن علی بن الحسین قال وددت انی افتدیت خصلتین فی الشیعة لیعض ساعدی النزق وقلة الکتیمان (۳۶) **لِلصَّائِمِ فِرْحَتَانِ** الی الصادق **عَلَيْهِ السَّلَامُ** قال للصائم فرحتان: فرحة عند افطاره وفرحة عند لقاء الله عزوجل. عن النبی قال قال الله تبارک وتعالی کل عمل ابن آدم هو له غیر الصیام هو لی وانا اجزی به والصیام جنة العبد المؤمن یوم القيمة كما یقی احدکم سلاحه فی الدنیا ولخولف فم الصائم اطیب عند الله عزوجل من ریح المسک والصائم یفرح بفرحتین حین یفطر فیطعم یشرب وحين یلقانی فادخله الجنة (۳۷) **ما جاء فی التاجرین اذا صدقا وبرا واذا کذبا وخانا** قال رسول الله **عَلَيْهِ السَّلَامُ** اذا التاجران صدقا وبرا بورك لهما واذا کذبا وخانا لم یبارک لهما وهما بالخیار مالم یفترقا فان اختلفا فالقول قول رب السلعة او یتتارکا

(۳۸) **شیطان یروحان بخیر ویغدوان بخیر** قال رسول الله **عَلَيْهِ السَّلَامُ** علیکم بالغنم والحراث فانهما

۳۴. باید از دو خصلت به خدا پناه بود. ابوسعید خدری گوید، از رسول خدا شنیدم می فرمود: پناه می برم به خدا از کفر و بدهکاری. عرض شد: ای رسول خدا بدهکاری برابر کفر است؟ فرمود: آری.

۳۵. برای شیعه دو خصلت نکویده است. امام چهارم فرمود: دوست دارم که دست خویش را به جای دو خصلت که در شیعه است بدهم. یکی بی صبری و سبکی و دیگری فاش کردن اسرار.

۳۶. روزه دار دو شادی دارد. امام ششم فرمود: روزه دار دو شادی دارد. یک شادی وقت افطار و دیگری در وقت ملاقات پروردگار.

رسول خدا فرمود: همه اعمال فرزند آدم از آن او است جز روزه که از آن من است و من پاداش آنم. روزه در قیامت سپر بنده مؤمن است همچنان که یکی از شما در دنیا خود را به اسلحه نگهداری می کند. بوی دهن روزه دار پیش خدای عزوجل خوش تر است از بوی مشک. روزه دار دو شادی دارد یکی هنگام افطار که می خورد و می آشامد و دیگری هنگامی که مرا ملاقات می کند و او را به بهشت می برم.

۳۷. آن چه درباره دو بازرگان راستگو و نیکوکار و یا دروغگو و خائن رسیده. رسول خدا فرمود: چون دو بازرگان راست گویند و نیکی کنند برکت به آنها داده می شود و چون دروغگویند و خیانت کنند برکت دریافت نکنند. دو طرف معامله تا در مجلس معامله هستند اختیار فسخ دارند و اگر با هم اختلاف کردند قول صاحب کالا مقدم است تا این که اختلاف را ترک کنند. شوح مقصود این است که اگر صاحب کالا منکر فروش جتس خود شود و کسی مدعی خرید آن باشد قول صاحب کالا مقدم است، چنانچه اگر صاحب کالا گوید ثمن نداده و طرف دیگر گوید دادم قول او نیز مقدم است.

۳۸. دو چیز درباره پادشاه و پسرین خیر می دهند. رسول خدا فرمود: گوسفند و زراعت داشته باشید که هر شب و هر صبح خیر به شما می رسانند. عرض شد: ای رسول خدا شتران در کجاست؟ فرمود آنها مبارهای شیطانند، خیر آنها از ناحیه خطرناکی به آنها می رسد. عرض شد: ای رسول خدا اگر مردم این مطلب را بشنوند شترداری را ترک می کنند.

یروحان بخیر ویغدوان بخیر، فقیل یارسول الله فاین الابل؟ قال تلك اعنان الشیاطین ویاتیها خیرها من الجانب الاشم قیل یارسول الله ان سمع الناس بذلك ترکوها فقال اذا لا یعدمها الا شقیاء الفجرة (۳۹) ییمان مکروهان الی ابی جعفر علیه السلام انه کره بیعین اطرح وخذ من غیر تقلیب وشری مالم تره (۴۰) فی الجید دعوتان و فی الردی دعوتان عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال فی الجید دعوتان و فی الردی دعوتان ، یقال لصاحب الجید بازک الله فیک و فیمن باعک و یقال لصاحب الردی لا بارک الله فیک ولا فیمن باعک (۴۱) من ناصح الله عزوجل اعطی خصلتین عن معویه بن وهب قال سمعت اباعبدالله یقول ما ناصح الله عبد مسلم فی نفسه فاعطی الحق منها و اخذ الحق لها الا اعطی خصلتین رزقاً من الله عزوجل یقنع به و رضی عن الله ینجیه (۴۲) من کان فیہ خصلتان فهو مؤمن حقاً قال رسول الله صلی الله علیه و آله من و اننی الفقیر و انصف الناس من نفسه فذلک المؤمن حقاً و فی خبر آخر قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سرتة حسنته و سائتة سیتته فهو المؤمن (۴۳) خصلتان من کانتا فیہ و الا فاعزب ثم اعزب ثم اعزب عن ابی عبدالله علیه السلام قال خصلتان

فرمود: بدبختان نابکار دست از آن بر نمی دارند.

۳۹. دو قسم خرید و فروش بد است. امام پنجم دو قسم خرید و فروش را بد داشت. یکی بینداز و برگیر بدون واری جنس، دوم خرید چیزی که آن را ندیدی.

شوخ این قسم معامله که گذاشتن پول و برداشتن جنس باشد بدون این که قبلاً مورد معامله و بهای آن با موافقت طرفین تعیین شود یا چیز ندیده را مورد معامله قرار دهند باطل است زیرا موجب فرار می باشد.

۴۰. در جنس خوب دو دعاست و در جنس بد دو دعا. امام ششم فرمود: جنس خوب دو دعا دارد و جنس بد دو نفرین. درباره جنس خوب می گویند خدا به تو و فروشنده تو برکت بدهد و درباره جنس بد می گویند خدا به تو و فروشنده ات برکت ندهد.

۴۱. به بنده ای که خدا را مراعات کند دو خصلت داده شود. معاویة بن وهب گوید، شنیدم امام ششم می فرمود: هیچ بنده مسلمانی خدا را درباره خود مراعات نکند به این معنی که حق دیگران را ادا کند و حق خود را دریافت نماید. مگر این که دو خصلت به او عطا شود: رزقی که به آن قانع شود و خشنودی خداوند که بدان نجات یابد.

۴۲. هر کس دو خصلت داشته باشد به درستی مؤمن است. رسول خدا فرمود: کسی که با فقیران همراهی و همدردی کند و با مردم با انصاف رفتار کند به درستی مؤمن است.

در خبر دیگر رسول خدا فرمود: هر کس از حسنه خود شاد و گناه خود را بد داشته باشد او مؤمن است.

۴۳. هر کس دو خصلت دارد خوب است و گرنه دور شو، دور شو، دور شو. امام ششم فرمود: دو خصلت است که هر کس دارا باشد بسیار خوب و گرنه دور شو، دور شو، دور شو. گفته شد: چیست آن دو؟ فرمود: نماز در وقت یا محافظت بر اوقات نماز و همراهی و همدردی با محتاجان و گرفتاران.

من كانتا فيه والافاعزب ثم اعزب ثم اعزب ، قيل وما هما قال الصلوة في مواقيتها والمحافظة عليها
 والمواساة (۴۴) امران ايهما سبق الى المطلقة المسترابة بانتمنه عن ابي جعفر عليه السلام قال امران
 ايهما سبق اليها بانت به المطلقة المسترابة التي تستريب الحيض ان مرت بها ثلثة اشهر بيض ليس بها
 دم بانت بها وان مرت بها ثلاث حيض ليست بين الحيضتين ثلثة اشهر بانت بالحيض (۴۵) التقرب الى الله
 عز وجل بخصلتين قال ابو عبد الله عليه السلام المعروف شيء سوى الزكوة فتقربوا الى الله عز وجل بالبر
 وصلة الرحم (۴۶) خصلتان ينفيان الفقر ويزيدان في العمر ويدفعان عن فاعلهما سبعين ميتة سوء
 عن ابي جعفر عليه السلام قال البر والصدقة ينفيان الفقر ويزيدان في العمر ويدفعان سبعين ميتة سوء
 (۴۷) السنة سنتان عن علي عليه السلام انه قال السنة سنتان ، سنة في فريضة الاخذ بها هدى و تركها

شرح مقصود این است که با کسی رفاقت و معاشرت کن که دین و اخلاق داشته باشد. علامت دین داری مواظب بر نماز
 و محافظت بر اوقات نماز است و علامت حسن اخلاق، همدردی و همراهی با محتاجان و فقرا است و خوش فرموده
 است:

شرف مرد به جود است و سخاوت به سجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود
 و کسی که دین و اخلاق ندارد دوری و کناره گیری از او بهتر است و بلکه لازم است.

۴۴. دو امر است که هر کدام زودتر حاصل شود مطلقه مسترابه از عده خارج می شود. امام پنجم فرمود: دو امر است که هر کدام زودتر
 اتفاق افتاد مطلقه مسترابه ای که در شکست به واسطه آن از عده خارج می شود. اول سه ماه پاکی که در آن خونی نبیند،
 دوم سه حیضی که میان هر دو حیض آن سه ماه پاکی نباشد.

شرح مقصود از مسترابه زنی است که در سن حیض است و حیض هم می شود و بعد از ظهر غیر موافقه طلاق گرفته و
 در عادت خود حیض نشده این زن مسترابه می شود زیرا احتمال حمل و احتمال تأخیر حیض در او به وجود می آید، در
 این صورت انقضای عده او به یکی از دو امری است که در روایت ذکر شده.

۴۵. نزدیکی به خدا یا دو خصلت است. امام ششم فرمود: احسان غیر از زکات است، به نیکی و صلۀ رحم به خدا تقرب
 جویند.

شرح مقصود این است که زکات حق واجبی است برای مستحقان آن که باید ادا شود و موافق عدالت است. کسی که
 زکات ندهد ظلم کرده و حق دیگران را برده، و احسان این است که از حق خود به دیگران بذل کند نه حق صاحب حق را به
 او بدهد.

۴۶. دو خصلت است که فقر را برطرف می کنند، عمر را زیاد می کنند و از عمل کننده هفتاد نوع مرگ را بدور می کنند. امام پنجم فرمود:
 نیکی و صدقه فقر را برطرف کنند، عمر را بیفزایند و هفتاد مرگ بد را دور کنند.

۴۷. سنت دو ناست. امام اول فرمود: سنت دو تا است، سنت در واجب که پیروی آن هدایت و ترک آن گمراهی است و
 سنت در غیر واجبات که پیروی آن فضیلت و ترک آن گناهی ندارد.

شرح مقصود از سنت گفتار و کردار پیغمبر و معصوم است که گاهی بیان و توضیح امورات واجب است و گاهی بیان امر
 مستحبی است که ترک آن روا است.

ضلالة وسنة في غير فريضة الاخذ بها فضيلة وتركها غير خطيئة (۴۸) لاتصلح الصنعة الا عند ذي
 خصلتين عن ابي عبدالله عليه السلام قال «تصلح الصنعة الا عند ذي حسب او دين
 (۴۹) الاخوان صنفان عن ابي جعفر عليه السلام قال قال الى امير المؤمنين رجل بالبصرة فقال يا امير المؤمنين
 اخبرنا عن الاخوان؟ قال الاخوان صنفان: اخوان الثقة واخوان المكاشرة فاما اخوان الثقة فهم الكف
 والجناح و الاصل والاهل و المال فاذا كنت من اخيك على حد الثقة فابذل له مالك و بدنك و
 صاف من صافه و عاد من عاداه و اكرم سره و عتبه و اظهر منه المحسن و اعلم ايها السائل انهم اقل
 من الكبريت الاحمر و اما اخوان المكاشرة فانك تصيب منهم لذتك فلا تقطعن ذلك منهم و لا
 تطلبن ماوراء ذلك من ضميرهم و ابذل لهم ما بذلوا لك من طلاقة الوجه و حلالة اللسان
 (۵۰) الناس رجلان عن ابي جعفر عليه السلام قال الناس رجلان مؤمن و جاهل فلا تؤذ المؤمن و لا تجهل
 الجاهل فتكون مثله (۵۱) اميران و ليسا باميرين قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اميران و ليسا باميرين
 ليس لمن تبع جنازة ان يرجع حتى تدفن او يؤذن له و رجل يحج مع امرأة فليس له ان ينفر حتى
 تقضى نسكها (۵۲) شيثان يفسدان الناس بهما صلواتهم عن ابي جعفر عليه السلام قال شيثان يفسد

۱۰۴۸ احسان فقط نزد صاحب دو خصلت شايستگى دارد. امام ششم فرمود: شايستگى ندارد احسان مگر نزد شخصى كه شريف يا

ديندار است.

۴۹ رفیق و برادر دو قسم است. امام پنجم فرمود: مردی در بصره حضور امیرمؤمنان ایستاد. عرض کرد: ای امیرمؤمنان خبر
 ده مرا از برادران. فرمود: برادران دو قسم اند. برادران صمیمی و برادران ظاهر ساز، برادران صمیمی همانا دست و بال و
 اهل و مال اند. چون برادر خود را صمیمی یافتی مال و جان را از او دریغ مکن با دوستان او دوست باش و با دشمنان او
 دشمن، سرّ و عیب او را بیوش، نیکی او را اظهار کن، ولی ای سائل بدان که اینها از کبریت احمر کمیاب ترند. برادران
 ظاهر ساز، همان لذت معاشرت را از آنها دریغ مدار و توقع بیش از آن هم از دل آنها نداشته باش و خوشرویی و
 خوشگویی که به تو بذل می کنند به آنها بذل کن.

۵۰ مردم دو دسته اند. امام پنجم فرمود: مردم دو دسته اند، مؤمن که دانا است و نادان که اخلاق ایمانی ندارد. مؤمن را

اذیت مکن و با جاهل جهالت موز تا مثل او باشی.

۵۱ دو فرمانده که رسماً امیر نیستند. رسول خدا فرمود: دو فرمانده اند که امیر خوانده نشده اند، یکی صاحب جنازه، کسی

که جنازه ای تشییع کرد حق ندارد برگردد تا آن جنازه به خاک سپرده شود یا از طرف صاحب جنازه به او اجازه مراجعت
 داده شود و دیگری زنی که با مردی به حج رفته. مردی که در سفر حج کفیل زنی است حق ندارد کوچ کند تا آن زن حجش
 را تمام کند.

۵۲ دو چیز است که مردم سنی مذهب نماز خود را با آن فاسد می کنند. امام پنجم فرمود: دو چیز است که مردم نماز خود را با آن

فاسد می کنند، یکی قول کسی که می گوید تبارک اسمک و تعالی جدک، این جمله تعالی جدک که معنی آن این است خدایا
 بخت تو بلند است جمله ای است که طایفه جن از روی جهالت و بی معرفتی درباره خدا اطلاق می کردند و در سوره جن

الناس بهما صلواتهم قول الرجل تبارك اسمك و تعالی جدك و انما هو شيء قالته الجن بجهالة
 فحكى الله عنهم و قول الرجل السلام علينا و على عباد الله الصالحين
 (۵۴) ما من خطوة احب الى الله عز و جل من خطوتين و ما من جرعة احب الى الله من جرعتين
 و ما من قطرة احب الى الله عز و جل من قطرتين عن ابي حمزة الثمالي قال سمعت علي بن الحسين
 زين العابدين عليه السلام يقول ما من خطوة احب الى الله عز و جل من خطوتين يسد بها المؤمن
 صفا في سبيل الله و خطوة الى ذى رحم قاطع و ما من جرعة احب الى الله عز و جل من جرعتين
 جرعة غيظ ردها مؤمن بحلم و جرعة مصيبة ردها مؤمن بصبر ، و ما من قطرة احب الى الله عز و
 جل من قطرتين قطرة دم في سبيل الله و قطرة دمنة في سواد الليل لا يريد بها عبد الا الله عز و جل
 (۴۵) خصلتان ذكرهما ابليس لنوح عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما هبط نوح من السفينة اتاه ابليس
 فقال له ما في الارض رجل اعظم منة على منك ، دعوت الله على هؤلاء الفساق فارحتني منهم الا
 اعلمك خصلتين اياك والحسد فهو الذي عمل بي ما عمل و اياك والحرص فهو الذي عمل بآدم ما عمل

این جمله را از آن‌ها حکایت کرده ولی استعمال آن در موضوع ثنای الهی صحیح نیست و در نماز حکم کلام آدمی را دارد
 و موجب بطلان نماز می‌شود. و دیگری قول کسی است که در وسط نماز بگوید السلام علينا و علی عباد الله الصالحین زیرا
 که این صیغه سلام برای خروج از نماز هست و اگر در وسط نماز به طور عمد گفته شود سلام بی جا محسوب گردد و
 موجب بطلان می‌شود و ظاهراً رسم عامه بوده که این سلام را در تشهد وسط نماز ادا می‌کرده‌اند.

۵۳. هیچ قدمی پیش خدا از دو قدم محبوب‌تر نیست. هیچ جرعه‌ای پیش خدا از دو جرعه محبوب‌تر نیست، هیچ قطره‌ای پیش خدا از دو قطره
 محبوب‌تر نیست. ابو حمزه ثمالی گوید، از امام چهارم شنیدم می‌فرمود: هیچ قدمی پیش خدای عز و جل محبوب‌تر از دو قدم
 نیست، قدمی که مؤمن برمی‌دارد و با آن رخنه در صف جهاد را ترمیم می‌کند و قدمی که طی طریق می‌کند و می‌رود به
 سوی خویشاوندی که قطع رحم کرده تا او را استمالت و محبت نماید. هیچ جرعه‌ای محبوب‌تر نیست پیش خدا از دو
 جرعه، جرعه خشمی که مؤمن به حلم خود فرو دهد و جرعه ناگوار مصیبتی که به صبر خود تحمل کند. هیچ قطره‌ای نزد
 خدا از دو قطره محبوب‌تر نیست، قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در دل شب برای خدا جاری
 گردد.

۵۴. شیطان دو خصلت را به نوح یاد آوری کرد. امام ششم فرمود: چون کشتی نوح به زمین فرود آمد شیطان خدمت نوح رسید
 و عرض کرد: در روی زمین کسی نیست که بیش از تو مرا ممنون کرده باشد چون که بر هلاک این فاسقان نفرین کردی و مرا
 از آن‌ها راحت نمودی، می‌خواهی دو خصلت به تو یاد دهم؟ از حسد دوری کن زیرا همان حسد است که مرا به این روز
 سیاه نشانده، از حرص دوری کن که حرص آدم را از بهشت رانده و دور مانده کرد.

(۵۵) اخوف ما يخاف على الناس خصلتان قال رسول الله ﷺ ان اخوف ما اخاف على امتي الهوى وطول الامل اما الهوى فانه يصد عن الحق و اما طول الامل فينسى الآخرة وهذه الدنيا قد ارتحلت مدبرة وهذه الآخرة قد ارتحلت مقبلة و لكل واحد منهما بنون فان استطعتم ان تكونوا من ابناء الآخرة ولا تكونوا من ابناء الدنيا فافعلوا فانكم اليوم في دار عمل ولا حساب واتم غدا في دار حساب ولا عمل. عن النبي ﷺ انه قال في كلام له العلماء رجلان رجل عالم اخذ بعلمه فهذا ناج ورجل عالم تارك لعلمه فهذا هالك وان اهل النار ليتأذون بريح العالم التارك لعلمه وان اشد اهل النار ندامة وحسرة رجل دعا عبداً الى الله عز وجل فاستجاب له وقبل منه واطاع الله عز وجل فادخله الله الجنة وادخل الداعي النار بترکه علمه واتباعه الهوى ثم قال امير المؤمنين عليه السلام الا ان اخوف ما اخاف عليكم خصلتان: اتباع الهوى وطول الامل اما اتباع الهوى فيصد عن الحق واما طول الامل فينسى الآخرة. قال رسول الله ﷺ ان اخوف ما تخوف على امتي الهوى وطول الامل اما الهوى فيصد عن الحق واما طول الامل فينسى الآخرة وهذه الدنيا مرتحلة ذاهبة وهذه الآخرة مرتحلة قادمة ولكل واحد منهما بنون فان استطعتم ان تكونوا من ابناء الآخرة ولا تكونوا من ابناء الدنيا فافعلوا فانكم اليوم في دار العمل ولا حساب واتم غداً في دار الحساب ولا عمل. (۵۶) النهي عن الخصلتين - عن مفضل بن يزيد قال قال ابو عبد الله عليه السلام انهاك عن خصلتين فيهما هلك الرجال ان تدين الله بالباطل و تفتي الناس بما لا تعلم. عن ابي الحجاج قال قال ابو عبد الله عليه السلام انهاك

۵۵. دو خصلت است که از همه چیز بیش تر باید از آن ها بر مردم فرساید. رسول خدا فرمود: بیش تر چیزی که بر امت خویش از آن هراس دارم خواهش نفس و آرزوی دراز است. خواهش نفس از حق جلوگیری می کند و درازی آرزو آخرت را فراموش می نماید، این دنیا است که پشت کرده، می رود آن آخرت است که رو کرده، می آید. هر کدامشان فرزندان و داوطلبانی دارند، اگر بتوانید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، بجا آورید، زیرا شما امروز که زنده اید در محیط عمل و کار هستید و حسابی ندارید و فردا که مرید حساب شما کشیده می شود و فرصت کار نیست.

امیرمؤمنان از قول پیغمبر فرمود: علما دو قسم اند، مرد عالمی که به علم خود عمل کند او ناجی است و عالمی که علم خود را ترک کند او در هلاکت است. اهل جهنم از بوی گند عالم بی عمل در اذیت اند. پشیمان تر و حسرت خورترین اهل جهنم شخصی است که بنده ای را به خدای عزوجل دعوت کرده و او پذیرفته و خدا را اطاعت کرده و خدا او را وارد بهشت نموده و آن شخص دعوت کننده را به واسطه عمل نکردن به علمش و پیروی از هوای نفسش وارد دوزخ کرده. سپس امیرمؤمنان فرمود هلا از دو خصلت بر شما می ترسم یکی پیروی از هوای نفس و دیگری درازی آرزو، اما پیروی هوای نفس مانع از حق و درستی است و درازی آرزو آخرت را به دست فراموشی می سپارد. ترجمه خیر اخیر گذشت.

۵۶. از دو خصلت نهی شده. مفضل بن یزید گوید، امام ششم فرمود: تو را از دو چیز نهی می کنم که در آن نابودی مردان بزرگ است. نهی می کنم از آن که عبادت کنی خدا را به دین باطل و بدانچه ندانی فتوا دهی.

ابن حجاج گوید، امام ششم فرمود: تو را از دو خصلت نهی می کنم که مردان جهان از آن به هلاکت رسیده اند. بپرهیز از آنکه بدانچه ندانی مردم را فتوا دهی یا بدانچه ندانی خدا را پرستش کنی.

عن خصلتين فيهما هلك من هلك اياك ان تفتى الناس برأيك اوتدين بما لا تعلم (۵۷ ماء ان ثم يجيبا نوحاً لما دعا المياها عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان نوحا لما كان ايام الطوفان دعا المياها الارض فاجابته الا المياها المر والكبريت (۵۷ الايمان قول و عمل • عن محمد بن عبد الله بن طاهر قال كنت واقفا على ابي وعنده ابو الصلت الهروي واسحق بن راهويه و احمد بن محمد بن حنبل فقال ابي ليحدثني كل رجل منكم بحديث فقال ابو الصلت الهروي حدثني علي بن موسى الرضا وكان والله رضى كما سمى عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه علي (ع) قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الايمان قول وعمل فلما خرجنا قال احمد بن محمد بن حنبل ما هذا الاسناد؟ فقال له ابي هذا سعوط المجانين اذا سعط به المجنون افاق (۵۹ منهومان لا يشبعان. الى ابي عبد الله عليه السلام انه قال منهومان لا يشبعان، منهوم علم ومنهوم مال (۶۰ خصلتان من حقيقة الايمان • عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان من حقيقة الايمان ان تؤثر الحق وان ضرك على الباطل وان نفعك وان لا يجوز منطقتك علمك.

(۶۱ المروة مروتان • قال امير المؤمنين في وصيته لابنه محمد بن الحنفية

۵۷. دو قسم آب، نوح پیغمبر را اجابت نکردند. امام ششم فرمود: حضرت نوح (ع) در ایام طوفان همه آب‌ها را طلب کرد تا در هلاک کفار کمک کنند، همه آب‌ها دعوت او را اجابت کردند جز، آب تلخ و آب گوگرد.

۵۸. ایمان گفتار است و کردار. محمد بن عبدالله بن طاهر گوید، حضور پدرم ایستاده بودم. اباصلت هروی، اسحاق بن راهویه و احمد بن حنبل هم حضور او بودند، پدرم به آن‌ها گفت: هر کدام حدیثی برای من نقل کنید. اباصلت هروی گفت: علی بن موسی الرضا که چنانچه نام او هست مورد رضایت خدا بود، مرا حدیث کرد از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی (ع) گفت رسول خدا فرمود: ایمان گفتار است و کردار. و چون بیرون شدیم احمد بن محمد بن حنبل گفت این چه سلسله سندی هست؟ پدرم در جوابش گفت این داری دیوانه‌ها است وقتی در دماغ دیوانگان داخل کنند به هوش می‌آیند.

۵۹. دو گرسنه هستند که سیر نمی‌شوند. امام ششم فرمود: دو گرسنه سیر نمی‌شوند، گرسنه علم و گرسنه مال.

۶۰. دو خصلت از حقیقت ایمان‌اند. امام ششم فرمود: از حقیقت ایمان این است که حق را اگر چه زیانت کند بر باطل مقدم داری اگر چه سودت دهد، دیگر این که گفتارت از عملت پیش نباشد.

۶۱. مروت جوانمردی و نوحواست. امیرمؤمنان در ضمن سفارشات خود به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: بدان که مروت مرد مسلمان دو مروت است، مروتی است در حضر و مروتی است در سفر. اما مروت در حضر قرائت قرآن و هم‌نشینی با علما و تأمل در مسائل فقه و محافظت بر نماز جماعت است. و اما مروت در سفر بذل توشه به رفیقان و ترک مخالفت همسفران و یاد خداوند عزوجل است در هر مکان از بالا رفتن و سرازیر رفتن و فرود آمدن و نشستن.

واعلم ان مروءة المرء المسلم مروءتان مروءة في الحضر ومروءة في السفر فاما مروءة الحضر فقراءة القرآن و
مجالسة العلماء والنظر في الفقه والمحافظة على الصلاة في الجماعات واما مروءة السفر فبذل الزاد و
قلة الخلاف على من صحبتك وكثرة ذكر الله عزوجل في كل مصعد و مهبط ونزول وقيام و تعود
(۶۲) خصلتان من الجفاء . قال رسول الله ﷺ البول قائماً من غير علة من الجفاء والاستنجاء
باليمين من الجفاء (۶۳) خصلتان مجلبتان للرزق . عن ابي عبد الله عليه السلام قال غسل الاناء و كسح الفناء
مجلبة للرزق (۶۴) تجب النفقة على العيال بين المكروهين . العياشي وهو يقول استأذنت الرضا (ع)
في الثقة على العيال فقال بين المكروهين قال فقلت جعلت فداك لا والله ما عرف المكروهين، قال فقال
بلى يرحمك الله اما تعرف ان الله عزوجل كره الاسراف و كره الاقتار فقال والذين اذا ائتموا لم يسرفوا
ولم يقتروا و كان بين ذلك قواماً (۶۵) خصلتان بخصلتين . عن ابي عبد الله عليه السلام قال بروا آباءكم
ببركم ابنائكم و عفو عن نساء الناس تعف نساءكم (۶۶) الحياء على وجهين . قال رسول الله ﷺ
الحياء على وجهين فمنه ضعف ومنه قوة و اسلام و ايمان (۶۷) ما يلزم الوالد من عقوق الولد .
قال رسول الله ﷺ يلزم الوالد من العقوق لولدهما اذا كان الولد صالحاً ما يلزم الولد لهما
(۶۸) قول النبي انا ابن الذبيحين، قال سألت ابا الحسن علي بن موسى الرضا (ع) عن معنى قول النبي ﷺ

۶۲. دو خصلت از جفاکاری است. رسول خدا فرمود: ایستاده شاشیدن بدون عذر و علت جفاکاری است و شستن خود با دست راست از جفاکاری است.

شرح جفا خلاف اخلاق انسانیت است.

۶۳. دو خصلت جلب رزق می‌گند. امام ششم فرمود: شستن ظرف‌ها و جاروب کردن پیشگاه خانه جلب رزق می‌کنند.

۶۴. حد واجب خرج عیال میان دو حد مکروه است. عیاشی می‌گوید، از حضرت رضا (ع) رخصت خواستم راجع به اندازه نفقه بر عیال. فرمود: بین دو مکروه. عرض کردم: قربانت به خدا دو مکروه را نمی‌دانم. فرمود: بلی خدا به تو رحمت کند، آیا نمی‌دانی که خدای عزوجل بد دارد اسراف و امساک را، فرمود: آن چنان کسانی که چون تو انفاق کنند اسراف نورزند و امساک نکنند و میان این دو در حد اعتدال می‌باشند.

۶۵. دو خصلت در عوض دو خصلت است. امام ششم فرمود: نیکی کنید در حق پدرانتان تا در عوض فرزندان شما به شما نیکویی کنند و از زنان مردم پارسا باشید تا از زنان شما پارسا باشند.

۶۶. خیایر دو وجه است. رسول خدا فرمود: حیا بر دو وجه است یک قسم آن سستی و ضعف نفس است و یک قسم آن قوت و اسلام و ايمان است.

۶۷. پدری که عاق فرزند می‌شود. رسول خدا فرمود: چنان چه فرزند عاق پدر و مادر می‌شود، در صورتی که حقوق آن‌ها را ادا نکند؛ پدر و مادر هم عاق فرزند می‌شوند، در صورتی که فرزند صالح باشد و حقش را ادا نکند.

۶۸. در گفتار پیغمبر که من فرزند دو ذبیحم. راوی گوید، از امام هشتم پرسیدم:

انا ابن الذبيحين قال يعنى اسمعيل بن ابراهيم الخليل و^(۴)عبدالله بن عبدالمطلب اما اسمعيل فهو الغلام الحليم الذى بشر الله به ابراهيم فلما بلغ معه السعى قال يا بنى انى ارى فى المنام انى اذبحك فانظر ماذا ترى قال يا ابت افعل ما تؤمر ولم يقل يا ابت افعل ما رأيت ستجدنى انشاء الله من الصابرين فلما عزم على ذبحه فداه الله بذبح عظيم بكبش املاح يأكل فى سواد و يشرب فى سواد و ينظر فى سواد و يمشى فى سواد و يبول و يبعر فى سواد و كان يرتع قبل ذلك فى رياض الجنة اربعين عاماً و ما خرج من رحم انثى و انما قال الله عزوجل له كن فكان ليفدى به اسمعيل فكما يذبح بمنى فهو فدية لاسمعيل الى يوم القيمة فهذا احد الذبيحين و اما الاخر فان عبدالمطلب كان تعلق بحلقة باب الكعبة و دعا الله عزوجل ان يرزقه عشرة بنين و نذله عزوجل ان يذبح واحداً منهم متى اجاب الله دعوته فلما بلغوا عشرة قال قد وفى الله لى افلاسين لله عزوجل فادخل ولده الكعبة فاسهم بينهم فخرج سهم عبدالله ابى رسول الله و كان احب ولده اليه ثم اجالها ثانياً فخرج سهم عبدالله ثم اجالها ثالثة فخرج سهم عبدالله فاخذوه و حبسه و عزم على ذبحه فاجتمعت قريش و منعتهم من ذلك و اجتمع نساء عبدالمطلب يبكين و يصحن فقالت له ابنته عاتكة يا ابتاه اعذر فيما بينك و بين الله عزوجل فى قتل ابنك قال فكيف اعذر يا بنية فانك مباركة قالت اعمدالى تلك السوائم التى لك فى الحرم فاضرب بالقداح على ابنك و على الابل و اعط ربك حتى يرضى فبعث عبدالمطلب الى ابله فاحضرها و عزل منها عشرأ و ضرب بالسهم فخرج سهم عبدالله فما زال يزيد عشرأ عشرأ حتى بلغت مائة فضرب فخرج السهم على الابل فكبرت قريش تكبيرة ارتجت لها اجبال تهامة فقال عبدالمطلب

از معنى فرمايش پیغمبر (ص) که من پسر دو ذبیحم.

فرمود: مقصود حضرت اسماعیل و عبدالله بن عبدالمطلب اند. اما اسماعیل همان پسر بیجه باحلمی است که خدا مژده او را به ابراهیم خلیل داد و چون به سنی رسید که با او به صحرا رفت، به او فرمود: ای فرزند من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم چه رأی می‌دهی؟ عرض کرد: پدر جان مأموریت خود را انجام بده - نگفت خواب خود را عملی کن - می‌بینی که ان شاء الله از صبرکنندگانم و چون تصمیم گرفت سر او را ببرد خداوند او را به عظیمی فدا داد و آن فدا چپشی بود کبودرنگ مایل به سفیدی که در چراگاه سبز و خرمی زندگانی کرده و پیش از آن چهل سال در باغ‌های بهشت چریده بود و از شکم ماده‌ای بیرون نیامده همانا خدای عزوجل به قدرت خود او را آفریده تا فدای حضرت اسماعیل باشد و هر آن چه در منی تا روز قیامت ذبح شود قربانی اسماعیل محسوب است، این یکی از دو ذبیح است.

و ذبیح دیگر تفضیلش این است که حضرت عبدالمطلب به حلقه در خانه کعبه چسبید و از خدا خواست که ده پسر به او عطا کند و نذر کرد اگر خدا دعای او را مستجاب نمود یکی از آن‌ها را برای خدا قربانی کند و چون پسرانش به ده تن رسیدند، گفت: خدا به اجابت دعای من وفا کرد من هم به عهده‌ی که با کردم وفا خواهم نمود. پسران به خانه کعبه برد و با آن‌ها قرعه کشید قرعه به نام عبدالله پدر رسول خدا درآمد که محبوب‌ترین پسرانش بود، دوباره قرعه کشید به نام عبدالله درآمد، سپس قرعه را تکرار کرد و سهم عبدالله درآمد. او را گرفت و نگه داشت و عزم ذبحش نمود، قریش جمع شدند او را منع کردند و زنان عبدالمطلب جمع شدند و شروع به گریه و ناله نمودند، دخترش هاتکه عرض کرد: پدر جان، میان

لاحتی اضرب بالقداح ثلاث مرات فضرب ثلثا كل ذلك يخرج السهم على الابل فلما كان في الثالثة اجتذبه الزبير وابوطالب و اخوانه من تحت رجله فحملوه وقد انسلخت جلدة خده الذي كان على الأرض واقبلوا يرفعونه ويقبلونه ويمسحون عنه التراب و امر عبدالمطلب ان تنحر الابل بالحزورة ولا يمنع احد منها وكانت مائة وكانت لعبدالمطلب خمس سنن اجراها الله عزوجل في الاسلام، حرم نساء الاباء على الابناء وسن الدية في قتل مائة من الابل وكان يطوف بالبيت سبعة اشواط و وجد كنزاً فاخرج منه الخمس وسمى زمزم لما حفرها سقاية الحاج ولولا ان عبدالمطلب كان حجة و عزمه على ذبح ابنه عبد الله شبيه بعزم ابراهيم على ذبح ابنه اسمعيل لما افتخر النبي ﷺ بالانتساب اليهما لاجل انهما الذي يحان في قوله ابن انا الذي يحين و العلة التي من اجلها رفع الله عزوجل الذبيح عن اسمعيل هي العلة التي من اجلها رفع الذبيح عن عبد الله وهي كون النبي والائمة في صليهما في بركة النبي والائمة ﷺ رفع الله الذبيح عنهما فلم تجر السنة في الناس بقتل اولادهم ولولا ذلك لوجب على الناس كل اضحى التقرب الى الله تعالى ذكره بقتل اولادهم و كلما يتقرب الناس به الى الله عزوجل من اضحية فهو فداء لاسمعيل الى يوم القيمة، قال مصنف هذا الكتاب ادام الله عزه قد اختلف الروايات في الذبيح فمنها ماورد بانه اسمعيل ومنها ماورد بانه اسحق ولا سبيل الى رد الاخبار متى صح طرقها و كان الذبيح اسمعيل لكن اسحق لما ولد بعد ذلك تمنى

خود و خدا برای فرزندت عذری به دست آور. گفت: دختر جانم چگونه عذر به دست آورم؟ تو با برکتی. عرض کرد: این شتران چرندۀ ای که در صحرای حرم داری در نظر بگیر و قرعه بکش میان آن‌ها و میان پسران و از آن‌ها به خدا تقدیم کن تا خشنود شود، عبدالمطلب فرستاد و شتران خود را حاضر کرد و ده شماره آن‌ها را جدا کرد و قرعه کشید، قرعه به نام عبد الله بیرون آمد و پی در پی ده ده افزود تا به صد رسید و قرعه کشید، قرعه به نام شتران درآمد، که یکبار قریش فریاد الله اکبر کشیدند به طوری که کوه‌های مکه لرزید. عبدالمطلب گفت: قبول نیست تا سه بار قرعه زخم سه بار قرعه کشید و همه به نام شتران درآمد، در بار سوم زبیر و ابوطالب و برادرانش، عبد الله را از زیر پاهای عبدالمطلب بیرون کشیدند و به در بردند و پوست آن گونه‌اش که به زمین بود کنده شد. شروع کردند او را بلند کنند و بیوسند و خاک از رویش پاک کنند. عبدالمطلب دستور داد همه شترها را در حزوره نحر کنند و هیچ کس را از آن‌ها منع نکنند، صد شتر بود.

عبدالمطلب پنج قانون نهاد که خدا در اسلام مجری داشت. زن پدرها را بر پسران حرام کرد، ديه قتل را صد شتر مقرر کرد، هفت شوط به خانه کعبه طواف کرد، گنجی یافت و خمس آن را ادا کرد، و چاه زمزم را سقاية الحاج نامید. و اگر نه این که عبدالمطلب حجت خدا بود و تصمیمش بر ذبح پسرش مانند تصمیم ابراهيم به ذبح پسرش بود پیغمبر افتخار به فرزندی آن‌ها به عنوان این که دو ذبیح اند نمی‌کرد و نمی‌فرمود: من فرزند دو ذبیحم و علت رفع ذبیح از اسماعیل همان علت رفع ذبیح است از عبد الله و آن این است که پیغمبر و ائمه در صلب آن‌ها بودند. به برکت پیغمبر و ائمه خدا ذبیح را از آن‌ها برداشت و کشتن فرزندان سنت نگردید و اگر این طور نشده بود بر مردم واجب می‌شد که در هر عید قربان فرزندان خود را برای خدا قربانی کنند و هر قربانی که مردم برای خدا می‌کنند فدای حضرت اسماعیل است تا روز قیامت.

ان يكون هو الذي امر ابوه بذبحه فكان يصبر لامر الله ويسلم له كصبر اخيه وتسليمه فينال بذلك درجته في الثواب فعلم الله عز وجل ذلك من قلبه فسماه بين ملائكته ذبيحاً لتمنيه لذلك. (و) عن جعفر بن محمد عليه السلام وقول النبي صلى الله عليه وآله انا ابن الذبيحين يريد بذلك العم (لان العم) قد سماه الله عز وجل ابا في قوله ام كنته شهداء اذ حضر يعقوب الموت اذ قال لبيته ما تعبدون من بعدى قالوا نعبد الهك و اله آباءك ابراهيم و اسمعيل و اسحق و كان اسمعيل عم يعقوب فسماه الله في هذا الموضع ابا وقد قال النبي العم والد فعلى هذا الاصل، ايضاً يطرد قول النبي صلى الله عليه وآله انا ابن الذبيحين احدهما ذبيح بالحقيقة والاخر ذبيح بالمجاز و استحقاق الثواب على النية والتمنى فالنبي هو ابن الذبيحين من وجهين على ما ذكرناه وللذبح العظيم وجه آخر. عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا عليه السلام يقول لما امر الله عز وجل ابراهيم عليه السلام ان يذبح مكان ابنه اسمعيل الكبش الذي انزل عليه تمنى ابراهيم ان يكون قد ذبح ابنه اسمعيل بيده و انه لم يؤمر بذبح الكبش مكانه ليرجع الى قلبه ما يرجع الى قلب الوالد الذي يذبح اعز ولده عليه بيده فيستحق بذلك ارفع درجات اهل الثواب على المصائب فاوحى الله عز وجل اليه يا ابراهيم من احب خلقي اليك فقال ما خلقت خلقاً هو احب الي من حبيبك صلى الله عليه وآله فاوحى الله عز وجل اليه افهو احب اليك او نفسك ؟ قال بل هو احب الي من نفسي قال فولده احب اليك ام ولدك ؟ قال بل ولده ، قال فذبح ولده ظلماً على ايدي اعدائه

مصنف گوید روایات در موضوع ذبیح مختلف است. بعضی دلالت دارد که ذبیح اسماعیل بوده و بعضی دلالت دارد که اسحاق بوده و نمی توان خبر صحیح را رد کرد. البته ذبیح اسماعیل بوده ولی اسحاق چون بعد از او به دنیا آمده از دل آرزو کرد که کاش پدرش به ذبیح او مأمور شده بود تا صبر می کرد و تسلیم می شد مانند برادرش و در ثواب به پایه او می رسید و خدا دانست که از دلش این آرزو را دارد و او را میان فرشتگان ذبیح نامید چون آرزوی آن را کرد.

امام ششم فرمود: گفتار پیغمبر که من فرزند دو ذبیحم این است که عم را پدر نامند چون که خدای عزوجل هم عم را پدر نامید در قول: «خود شما حاضر نبودید که مرگ یعقوب در رسید وقتی که به پسران خود گفت بعد از من چه می پرستید؟ گفتند: می پرستیم معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را.» (سوره بقره آیه ۱۲۳) خدا اسماعیل را که عم یعقوب است در این جا پدر او نامید و پیغمبر هم فرمود: عم پدر است، بنابراین فرمایش پیغمبر که من پسر دو ذبیحم شامل اسماعیل و اسحاق هم می شود که یکی از آن ها ذبیح حقیقی است و دیگری ذبیح مجازی به اعتبار آرزوی ذبیح و استحقاق ثواب بر آن. بنابراین پیغمبر پسر دو ذبیح است به دو وجه چنانچه گفتیم. و برای ذبیح عظیم وجه دیگر هم هست.

فضل بن شاذان گوید، از امام هشتم شنیدم می فرمود: چون خدا ابراهیم را امر کرد به جای پسرش اسماعیل کبش را ذبیح کند، ابراهیم آرزو کرد: کاش فرزندش اسماعیل را به دست خود ذبیح کرده بود و مأمور نشده بود به جای او کبش را ذبیح کند تا دلش مانند پدری که به دست خود پسر عزیزش را سر بریده بسوزد و بدین سبب مستحق بلندترین درجه های اهل ثواب در مصائب گردد. خدای عزوجل به او وحی کرد: ای ابراهیم محبوب ترین خلق من نزد تو کیست؟ گفت: پروردگارا مخلوقی نیافریدی که نزد من از دوست تو محمد محبوب تر باشد.

اوجع لقلبك او ذبح ولدك بيدك في طاعتى؟ قال يارب بل ذبح ولده ظلماً على ابدى اعدائه اوجع لقلبي قال يا ابراهيم فان طائفة تزعم انها من امة محمد ستقتل الحسين ابنه من بعده ظلماً و عدواناً كما يذبح الكباش ويستوجبون بذلك سخطى فجزع ابراهيم لذلك وتوجع قلبه و اقبل يبكي فارحمى الله عزوجل اليه يا ابراهيم قد فويت جزعك على ابنك اسمعيل لو ذبحته بيدك بجزعك على الحسين وقتله و اوجبت لك ارفع درجات اهل الثواب على المصائب و ذلك قول الله عزوجل و فديناه بذبح عظيم .

٦٩) شيثان قائمان و شيثان جاريان و شيثان مختلفان و شيثان متباغضان عن عبدالله بن سليمان و كان قارئاً للكتب قال قرأت في بعض كتب الله عزوجل ان ذال القرنين لما فرغ من عمل السد انطلق على وجهه فبينما هو يسير و جنوده اذ مر برجل عالم فقال لذى القرنين اخبرنى عن شيثين منذ خلقهما الله عزوجل قائمين و عن شيثين جاريين و عن شيثين مختلفين و عن شيثين متباغضين فقال له ذوالقرنين اما الشيثان القائمان فالسماوات و الارض و اما الشيثان الجاريان فالشمس و القمر و اما الشيثان المختلفان فالليل و النهار و اما الشيثان المتباغضان فالموت و الحياة قال فانطلق فانك عالم و الحديث طويل اخذنا منه موضع الحاجة و قد اخرجته تاماً في كتاب النبوة.

خدای عزوجل به او وحی کرد: او محبوب تر است پیش تو یا خودت؟ گفت: او محبوب تر است نزد من از خودم. فرمود: فرزند او را بیش تر دوست داری یا فرزند خود را؟ عرض کرد: فرزند او را. فرمود: ذبح فرزند او به ظلم به دست دشمنانش بیش تر دل تو را می سوزاند یا ذبح فرزندت به دستت در طاعت من؟ عرض کرد: پروردگارا ذبح فرزند او به دست دشمنانش دلم را بیش تر می سوزاند. فرمود: ای ابراهیم یک دسته مردم که گمان می کنند امت محمدند بعد از او فرزندش حسین را به ظلم و عدوان مانند گوسفند می کشند و بدین سبب مستحق سخط من می شوند. حضرت ابراهیم برای این مطلب ناله کرد و دلش سوخت و شروع به گریه کرد. خدای عزوجل به او وحی کرد: ای ابراهیم دل سوختن تو را بر حسین و شهادت او فدای دل سوختن تو بر فرزندت اسماعیل قرار دادم اگر به دست خود او را ذبح می کردی، و ثبت کردم برایت بالاترین درجات اهل ثواب را. این است قول خدای عزوجل: «فدا دادیم او را فدای بزرگی».

٦٩. دو چیز برپایند، دو چیز جاری اند، دو چیز مختلف اند، دو چیز با هم دشمن اند. عبدالله بن سلیمان که خواننده کتب بود، گوید، در یکی از کتاب های آسمانی خواندم که: چون ذوالقرنین از ساختمان سد خود فارغ شد به جهان گردی خود ادامه داد، در بین گردش خود با قشونش به مرد دانشمندی برخورد کرد، آن دانشمند به ذوالقرنین گفت: مرا خبر ده از دو چیزی که از وقتی خدای عزوجل آن ها را آفریده پابرجایند، و از دو چیزی که روانند، و از دو چیزی که مختلفند، و از دو چیزی که با هم دشمن اند. گفت: دو چیز پابرجا آسمان ها و زمین اند، دو چیز روان خورشید و ماه اند، دو چیز مختلف شب و روز اند، دو چیز دشمن مرگ و زندگانی می باشند. عرض کرد: برو که تو دانایی.

این حدیث طولانی است، مقدار حاجت از آن را نقل کردیم، و تمام آن را در کتاب نبوت ضبط کرده ام.

۷۰) ثواب من حج حججین عن ابی عبدالله علیه السلام قال من حج حججین لم یزل فی خیر حتی بموت
 ۷۱) قول الحق فی حالین • قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما انفق مؤمن (من خب) نفقة هی احب الی الله
 عزوجل من قول الحق فی الرضا والغضب (۷۲) القتل قتلان والقتال قتالان • عن جعفر بن محمد
 عن ابیہ علیه السلام انه قال القتل قتلان، قتل كفارة و قتل درجة والقتال قتالان قتال الفئدة الکافرة حتی یسلموا و
 قتال الفئدة الباغية حتی یتیتوا (۷۳) خصلتان من فعلهما احبه الله عزوجل من السماء و احبه
 الناس من الارض • قال رجل للنبی صلی الله علیه و آله یا رسول الله علمنی شیئاً اذا انا فعلته احبنی الله
 من السماء و احبنی الناس من الارض فقال له ارغب فیما عند الله عزوجل یحبک الله وازهد فیما
 عند الناس یحبک الناس (۷۴) کان لرسول الله (ص) خاتمان عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان لرسول الله
صلی الله علیه و آله خاتمان ، احدهما علیه مكتوب لا اله الا الله ، محمد رسول الله والاخر صدق الله
 ۷۵) تحفة الصائم شیخان عن الحسن بن علی علیه السلام قال تحفة الصائم ان یدهن لحيته و یجمر
 نوبه و تحفة المرأة الصائمة ان تمشط رأسها و تجمر نوبها و کان ابو عبدالله الحسين بن علی اذا
 صام بتطیب بالطیب و یقول الطیب تحفة الصائم .

۷۰. ثواب کسی که دو حج کرده. امام ششم فرمود: کسی که دو حج کرده همیشه در خوشی است تا بمیرد.

۷۱. گفتار حق در ده و حال. رسول خدا فرمود: هیچ مؤمنی انفاق نمی کند چیزی را که محبوب تر باشد پیش خدا، از گفتار
 حق در حال خشنودی و خشم.

۷۲. دو کشتن و دو جنگیدن. امام ششم از قول پدرش روایت کرده که: قتل دو نوع است؛ قتل كفارة و قتل درجة. و جنگیدن
 دو نوع است؛ جنگ با کفار تا مسلمان شوند و جنگ با گروه شورشیان از اهل اسلام تا رجوع به حق کنند و تسلیم شوند.
 شوح مقصود از قتل كفارة و قتل درجة ظاهراً کشته شدن در جهاد است که كفارة گناهان می شود برای گنهکار و رفع
 درجه می شود برای بی گناه.

قتال و جنگ مشروع در اسلام دو تا است: یکی جنگ با کفاری که قرار صلح و جزیه با مسلمانان را ندارند و کفار
 حربی نامیده می شوند با شرایطی که در فقه مسطور است، و دیگری جنگ با مسلمانانی که به دولت اسلامی شوریده اند و
 برخلاف قانون دین حرکت می کنند و آن ها را یاغی و خارجی می نامند.

۷۳. دو خصلت است که صاحب آن ها در آسمان محبوب خداست و در زمین محبوب مردم. مردی به پیغمبر عرض کرد: ای رسول خدا
 چیزی به من بیاموز که چون بدان عمل کردم خدا از آسمان مرا دوست دارد و مردم در زمین. فرمود: آن چه نزد خدا است
 بطلب تا خدا تو را دوست دارد و از آن چه در دست مردم است کناره کن تا مردم تو را دوست داشته باشند.

۷۴. رسول خدا دو انگشت داشت. امام ششم فرمود: رسول خدا را دو خاتم بود نقش یکی از آن ها لا اله الا الله محمد رسول
 الله بود و نقش دیگری صدق الله بوده.

۷۵. تحفه برای روزه دار دو چیز است. امام دوم فرمود: پذیرایی مرد صائم این است که مویش را معطر کنی و لباسش را بخور
 دهی و پذیرایی زن صائم این است که سرش را شانه کنی و لباسش را بخور دهی.

(۷۶) تقوم الساعة عند ظهور علامتين سئل رسول الله (ص) عن الساعة ، فقال عند ايمان بالنجوم و تكذيب بالقدر (۷۷) لا تحل الصدقة لبني هاشم الا في وجهين . عن جعفر بن محمد عليه السلام عن ابيه قال لا تحل الصدقة لبني هاشم الا في وجهين ان كانوا عطاشاً واصابوا ماء فشربوا و صدقة بعضهم على بعض (۷۸) خصلتان من فعلهما فهو سفلة الى ابي عبد الله عليه السلام انه سئل عن السفلة فقال من يشرب الخمر و يضرب بالطنبور (۷۹) ذنبان احدهما اشد من الاخر الى النبي صلى الله عليه وآله انه قال الغيبة اشد من الزنا ، فقيل يا رسول الله صلى الله عليه وآله ولم ذلك ؟ قال صاحب الزنا يتوب فيتوب الله عليه ر صاحب الغيبة يتوب فلا يتوب الله عليه حتى يكون صاحبه الذي يحله (۸۰) اتخاذ السعد في الاسنان يورث خصلتين عن ابن عثمان قال سمعت ابي عبد الله عليه السلام يقول اتخذوا في اسنانكم السعد فانه يطيب الفم و يزيد في الجماع (۸۱) اكل الاشنان يورث خصلتين عن الحكم بن مسكين قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اكل الاشنان يوهن الركبتين و

حضرت ابا عبد الله حسين چون روزه می گرفت با عطر خود را خوشبو می کرد و می فرمود:
عطر تحفه روزه دار است.

۷۶. نزد ظهور دو نشانه قیام ساعت است. سؤال شد رسول خدا از ساعت، فرمود: وقتی مردم به نجوم ایمان آوردند و قضا و قدر را تکذیب کنند.

شرح مقصود از ساعت که در قرآن و اخبار وارد شده یک هنگامه بزرگی است که پیش بینی شده و تفسیر به ظهور حضرت حجت و قیامت هر دو گردیده و شاید رجعت هم یکی از مصادیق ساعت باشد.

۷۷. صدقه به بنی هاشم روا نیست مگر در دو مورد. امام ششم از قول پدرش فرمود: صدقه به بنی هاشم روا نیست مگر به دو وجه، اگر تشنه باشند به آب سبیل برستند بیاشامند، و صدقه خود آن ها بر یکدیگر.

۷۸. دو خصلت پستی می آورد. امام ششم فرمود: در جواب سؤال از مردم رذل و پست؛ پست کسی است که می نوشد و تنبور زند.

۷۹. دو گناه است که یکی از دیگری سخت تر است. پیغمبر فرمود: غیبت از زنا سخت تر است. سؤال شد: چرا؟ فرمود: زنا کننده توبه می کند و خدا توبه اش را می پذیرد ولی خدا توبه غیبت کننده را نمی پذیرد تا کسی که غیبت شده او را حلال کند. شرح مقصود این است که غیبت حق الناس است و باید صاحب حق از آن بگذرد تا خدا توبه او را قبول کند. ولی اخباری هم هست که استغفار برای شخصی که غیبت او شده کفاره غیبت می شود.

۸۰. شستن دندان با سعد دو خصلت دارد. ابن عثمان گوید، شنیدم امام ششم می فرمود: برای دندان های خود سعد (یک نوع عطری بوده) بگیرید، زیرا دهن را خوشبو می کند و قوت جماع می دهد.

۸۱. خوردن اشنان دو خصلت بار می آورد. حکم بن مسکین گوید، شنیدم امام ششم می فرمود: خوردن اشنان زانوها را سست و منی را فاسد می کند.

یفسد ماه الظهر (۸۲) رجالان لا تنالهما شفاعه النبي الى رسول الله ﷺ انه قال رجالان لا تنالهما شفاعتي، صاحب سلطان عسوف عشوم وغال في الدين مارق (۸۳) خلالان يهيجان عرق الجنام قال ابو عبد الله ﷺ لا تتخللوا بعود الريحان ولا يقضيب الرمان فانهما يهيجان عرق الجنام.

(۸۴) الدنيا والاخرة ككفتي الميزان عن الزهري قال سمعت علي بن الحسين (عليه السلام) يقول من لم يتعز بعزاء الله تقطعت نفسه على الدنيا حسرات والله ما الدنيا والاخرة الا ككفتي الميزان فايهما رجح ذهب بالاخر ثم تلا قوله عز وجل اذا وقعت الواقعة يعني القيمة ليس لوقعتها كاذبة خافضة خفضت والله باعداء الله الى النار رافعة رفعت والله اولياء الله الى الجنة ، ثم اقبل على رجل من جلسائه فقال له اتق الله واجمل في الطلب ولا تطلب ما لم يخلق فان من طلب ما لم يخلق تقطعت نفسه حسرات ولم ينل ما طلب ، ثم قال وكيف ينال ما لم يخلق فقال الرجل وكيف يطلب ما لم يخلق فقال من طلب الغنى والاموال والسعة في الدنيا فانما يطلب ذلك للراحة والراحة له تخلق في الدنيا ولا اهل الدنيا انما خلقت الراحة في الجنة والجنة والتعب والنصب خلقا في الدنيا ولا اهل الدنيا وما اعطى احد منها حفنة الا اعطى من الحرص مثليها ومن اصاب من الدنيا اكثر كان فيها اشد فقراً لانه يفتقر الى الناس في حفظ امواله ويفتقر الى كل آلة من آلات الدنيا فليس في غنى الدنيا راحة ولكن الشيطان يوسوس الى ابن آدم ان له في جمع (ذلك) المال راحة وانما يسوقه الى التعب في الدنيا والحساب عليه في الاخرة ثم قال ككلا ، ما تعب اولياء الله في الدنيا للدنيا بل تعبوا في الدنيا

۸۲. شفاعت پیغمبر شامل دو شخصی نشود. رسول خدا فرمود: شفاعت من شامل دو کس نگردد، یار پادشاه ستمکار بی رحم، و

دیندار افراطی که از غلو در دین از دین خارج شود.

شرح مانند خوارج نهروان که از کثرت سجده و عبادت پیشانیان پینه داشت، و از فرط احتیاط بی جا امیرمؤمنان را تکثیر کردند، از دانه های خرما پوسیده زیر نخل احتراز می کردند، و خباب بن ارت صحابه پیغمبر را سر می بردند و شکم زن آبستنش را می دریدند.

۸۳. دو قسم خلال رگ خورده را به حرکت می آورند. رسول خدا فرمود: با چوب ریحان و شاخه انار خلال نکنید که این دو،

رگ جذام را به حرکت می آورند.

۸۴. دنیا و آخرت چون دو کفه ترازویند. زهري گوید، از امام چهارم شنیدم می فرمود: کسی که دلش به وعده های خدا آرام

نشد، نفسش از حسرت های دنیا قطع می شود، به خدا دنیا و آخرت همانا چون دو کفه ترازویند، هر کدام سنگین شد دیگری را از میان می برد، سپس فرمود:

چون قیامت واقع شود وقوعش دروغین نباشد، دشمنان خدا را به آتش فرو نشاند و دوستان خدا را به بهشت بالا برد سپس به یکی از حاضرین مجلس رو کرد و فرمود: از خدا بپرهیز و در طلب دنیا آرام باش و چیزی که خلق نشده مجو کسی که بجوید چیزی را که خلق نشده نفسش از حسرت بند آید و بدان چه جوید نرسد. سپس فرمود: چگونه در باید چیزی را که خلق نشده. آن مرد گفت: چگونه بجوید چیزی را که خلق نشده؟ فرمود: کسی که در دنیا دنبال ثروت و دارایی و وسعت می دود مقصودش از آن ها راحت است و راحت در دنیا و برای اهل دنیا خلق نشده.

للاخرة ثم قال الامن اهتم لرزقه كتب عليه خطيئة كذا لك قال المسيح (عيسى خ ب) للحواريين انما الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها (۸۵) مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان القطان قال سمعت ابا عبد الله ، يقول مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان ، قال علي وفاطمة بهران من العلم عميقان لا يبغي احدهما على صاحبه يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الحسن والحسين (۸۶) ترك النبي في امته امرين قال رسول الله اني تارك فيكم امرين احدهما اطول من الاخر كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتي الا وانهما لن يفترقا حتى يردا على العوض قلت لابي سعيد من عترته ؛ قال اهل بيته (۸۷) السوال عن الثقلين يوم القيمة عن حذيفة بن اسيد الغفاري قال لما رجع رسول الله (ص) من حجة الوداع ونحن معه اقبل حتى انتهى الى الجحفة فامر اصحابه بالنزول فنزل القوم منازلهم ثم نودي بالصلوة فصلى باصحابه ركعتين ثم اقبل بوجهه اليهم فقال لهم انه قد نبأني اللطيف الخبير اني ميت وانكم ميتون وكأني قد دعيت فاجبت واني مسئول عما ارسلت به اليكم وعما خلفت فيكم من كتاب الله وحجته و انكم مسئولون فما اتم قائلون لربكم

همانا راحت در بهشت و برای اهل بهشت خلق شده، در دنیا و برای اهل دنیا رنج و سختی خلق شده، به هیچ کس مشتى از دنیا داده نشود جز آن که دو برابر آن حرص ورزد، هر کس در دنیا بیش تر دارد فقیرتر است، زیرا برای حفظ اموالش به مردم و همه ابزار زندگی نیازمند است، راحتی در ثروت دنیا نیست، ولی شیطان فرزند آدم را وسوسه می کند که راحت در جمع مال است، همانا یدین وسیله او را در دنیا به رنج می رساند و در آخرت به پای حساب می کشاند. سپس فرمود: نه، هرگز دوستان خدا در دنیا رنج نبرند بلکه در دنیا برای تحصیل آخرت رنج کشیدند. سپس فرمود: هر کس برای روزی اندوه خورد گناهی بر او نوشته شود. حضرت مسیح به حواریون چنین فرمود: همانا دنیا پلی است؛ از آن بگذرید و آن را تعمیر نکنید.

۸۵. دو دریا به هم خوردند و در هم در آمیختند. قطان گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: مقصود از آیه «مرج البحرين الى آخر» این است که علی و فاطمه دو دریای عمیق دانش، همسر شدند و هیچ کدام به دیگری سرکشی نکردند و از اختلاط آن ها لؤلؤ و مرجان یعنی حسن و حسین سلام الله علیهما به وجود آمد.

۸۶. پیغمبر در امت خود دو یادگار واگذارده. پیغمبر فرمود: من در میان شما دو یادگار وامی گذارم که هر یک از دیگری مفیدتر و سر بلندتر است، یکی کتاب خدا رشته ای که از آسمان تا زمین کشیده است، و دیگری عترت خودم. این هر دو از هم جدا نشوند تا در سر حوض کوثر بر من وارد شوند. راوی گوید به ابوسعید خدری گفتم: عترت پیغمبر کیست؟ گفت: اهل بیت آن حضرت.

۸۷. روز قیامت از ثقلین پرسیده می شود. حذیفه بن اسید غفاری گوید: چون رسول خدا از حجة الوداع با ما مراجعت کرد و به جحفه - منزلی میان مکه و مدینه - رسید به اصحاب خود دستور داد فرود آیند. همه جمعیت در منزل های خود جا گرفتند، سپس جار نماز کشیده شد و با اصحاب خود دو رکعت نماز گذارد، بعد به آن ها رو کرد و فرمود: خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که من خواهم مُرد و شما خواهید مُرد، فرض کنید من دعوت حق را اجابت کردم، من پیش خدا نسبت به امر رسالت و نسبت به کتاب و حجت خدا را که میان شما به جا گذاردم مسئولم و شما هم مسئولید.

قالوا نقول قد بلغت ونصحت وجاهدت ، فجزاك الله عنا (احسن خ ب) افضل الجزاء ثم قال لهم الستم تشهدون ان لا اله الا الله واني رسول الله اليكم وان الجنة حق وان النار حق و ان البعث بعد الموت حق فقالوا نشهد بذلك قال اللهم اشهد على ما يقولون ، الا واني اشهدكم اني اشهد ان الله مولاي وانا مولى كل مسلم وانا اولى بالمؤمنين من انفسهم فهل تقررون لي بذلك وتشهدون به فقالوا نعم نشهدك بذلك فقال الا من كنت مولاه فان عليا مولاه وهو هذا ثم اخذ بيد علي فرفعها مع يده حتى بدت اباطها ثم قال اللهم و ال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله الا واني فرطكم و اتهم واردون على الحوض غداً وهو حوض عرضه ما بين بصرى وصنعا فيه اقداح من فضة عدد نجوم السماء الا و انى سائلكم غداً ماذا صنعتم فيما اشهدت الله به عليكم فى يومكم هذا اذ وردتم على حوضى وما ذا صنعتم بالثقلين من بعدى فانظروا كيف تكونون خلفتمونى فيما حين تلقونى ،

شما پروردگار خود در این موضوع چه خواهید گفت؟ عرض کردند: گواهی می دهیم که رسالت خود را تبلیغ کردی و نصیحت به جا آوردی و کوشش نمودی، خدا تو را از طرف ما بهترین پاداش عطا نماید. سپس فرمود: شما نیستید که عقیده دارید و می گوئید خدا یگانه است و من از جانب او به سوی شما فرستاده شدم و عقیده دارید که بهشت حق است، دوزخ حق است، زنده شدن پس از مرگ حق است؟ همه گفتند: شهادت می دهیم به همه این ها. فرمود: بار خدایا گواه گفتار آن ها باش، متوجه باشید من شما را شاهد می گیرم و خود گواهم که خدا مولای من است و من مولای هر مسلمانم و من از هر مسلمانی و مؤمنی از خودش اولی هستم، آیا به این مطلب اعتراف دارید برای من و گواهی می دهید برای من؟ گفتند: آری برای تو به آن گواهی می دهیم. سپس فرمود: هر که را من مولا و آقای او هستم علی مولا و آقای اوست و آن علی همین است. سپس دست علی را گرفت و به دست خود او را بلند کرد تا سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد. سپس فرمود: خدایا دوست او را دوست باش و دشمن او را دشمن، یار او را یار باش و به خود وامگذار او را به خودش وامگذار، من پیش از شما به بهشت می روم و منزل شما را آماده می کنم و شما فردا در حوض کوثر بر من وارد می شوید و آن حوضی است که به اندازه بصری تا صنعا - بصری شهری است در شام و صنعا پایتخت یمن است و قریب چهارصد فرسنگ فاصله دارند - پهنای آن است و به شماره ستاره های آسمان جام های نقره دارد، متوجه باشید من فردای قیامت از شما بازخواست می کنم که به آن چه امروز شما را بر آن گواه گرفتم چه کردید. این بازپرسی در هنگامی است که سر حوض بر من وارد می شوید. می پرسم که بعد از من با ثقلین چه کردید. ملتفت باشید که در موقع ملاقات با من گزارش بدهید با آن ها چگونه رفتار کردید. عرض کردند: ای رسول خدا این دو ثقل کدام است؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خدای عزوجل است و اسطه ای که از طرف خدا و من به سوی شما کشیده شده یک طرفش به دست خدا است و طرف دیگرش به دست شما است، علم آن چه پیش گذشته و آن چه مانده است تا روز قیامت در آن است، اما ثقل اصغر، هم پیمان قرآن است که علی بن ابی طالب و خانواده او است، این دو از هم جدا نمی شوند تا در سر حوض بر من درآیند.

معروف گوید، این حدیث را بر امام پنجم عرضه داشتیم، فرمود: ابوظفیل راست گفته، خدا او را رحمت کند ما این حدیث را در کتاب علی (ع) یافتیم و شناختیم.

مصنف این کتاب گوید اخبار در این موضوع بسیار است و آن ها را در کتاب معرفت در باب فضایل نقل کردیم.

قالوا وما هذان الثقلان يا رسول الله فقال اما الثقل الاكبر فكتاب الله عزوجل سبب ممدود من الله ومنى في ايديكم طرفه بيد الله والطرف الاخر بايديكم فيه علم ما مضى وما بقى الى ان تقوم الساعة واما الثقل الاصغر فهو حليف القرآن وهو على بن ابيطالب وعترته عليهم السلام و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض قال معروف بن خربوذ فعرضت هذا الكلام على ابي جعفر عليه السلام فقال صدق ابو الطفيل رحمه الله هذا الكلام وجدناه في كتاب علي عليه السلام وعرفناه . . . قال مصنف هذا الكتاب ادام الله عزه الاخبار في هذا المعنى كثيرة وقد اخرجتها في كتاب المعرفة في الفضائل (۸۸) كان علي الحسن والحسين (ع) تعويذان عن ابن عمر قال كان علي الحسن والحسين تعويذان حشوهما من زغب جناح جبرائيل (۸۹) الليل والنهار مطيتان قال رسول الله صلى الله عليه وآله الليل والنهار مطيتان (۹۰) رجلا جعل الله عزوجل لكل واحد منهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة قال علي بن الحسين عليه السلام رحم الله العباس يعني ابن علي فلقد آثر و ابلى وفدى اخاه بنفسه حتى قطعت يداه فابده الله بهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر بن ابيطالب و ان للعباس عند الله تبارك وتعالى لمنزلة يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيمة والحديث طويل اخترنا منه موضع الحاجة و قد اخرجته بتمامه مع ما روته في فضائل العباس بن علي عليه السلام في كتاب مقتل الحسين بن علي عليه السلام (۹۱) اثنان اهلك الناس قال امير المؤمنين عليه السلام اهلك الناس اثنان خوف الفقر و طلب الفخر (۹۲) قول امير المؤمنين قطع ظهري رجلا الى امير المؤمنين عليه السلام

۸۸. برای حسن و حسین دو تعویذ بود که در خوف آن پشم پر جبرئیل بود. ابن عمر این موضوع را روایت کرده.

۸۹. رسول خدا فرمود: شب و روز دو پاکشند.

شرح یعنی به واسطه آنها عمر انسانی به پایان می رسد و هر روز انسان یک منزل به مرگ نزدیک می شود.

۹۰. دو مردند که خدای عزوجل به هر یک دو پر داده تا با آنها همراه ملائکه در بهشت پرواز کنند.

امام چهارم فرمود: خدا عباس بن علی را رحمت کند که برادرش را بر خود مقدم داشت و برای او جانفشانی کرد و خود را قربان او کرد تا دو دستش جدا شد و خدا به عوض آنها دو بال به او داد که با آنها همراه فرشتگان در بهشت می پرد چنان چه به جعفر بن ابی طالب عمل کرد، برای عباس نزد خدا مقامی است که جمیع شهیدان در روز قیامت غبطه آن را می برند.

حدیث طولانی است ما اندازه حاجت از آن گرفتیم و تمام آن را با سایر روایات فضایل حضرت عباس در کتاب مقتل حسین بن علی نقل کردیم.

۹۱. دو چیز مردم را هلاک کردند. امیر مؤمنان فرمود: ترس فقر و طلب فخر مردم را هلاک کردند.

۹۲. گفتار امیر مؤمنان درباره دو مرد. امیر مؤمنان فرمود: دو مرد دنیا دار پشت مرا شکستند.

انه قال قطع ظهري رجلا من الدنيا رجل عليم اللسان فاسق و رجل جاهل القلب ناسك هذا يصد بلسانه عن فسقه وهذا بنسكه عن جهله فاتقوا الفاسق من العلماء والجاهل من المتعبدين اولئك فتنة كل مفتون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول يا علي هلاك امتي على يدي كل منافق عليم اللسان (۹۳) حرم الحريص خصلتين ولزمته خصلتان الى ابي عبد الله عليه السلام قال حرم

الحريص خصلتين ولزمته خصلتان حرم القناعة فاقد الراحة وحرم الرضا فاقتد اليقين (۹۴) صلاتان لم يتركهما رسول الله (ص) عن عائشة قالت صلاتان لم يتركهما رسول الله ﷺ سرا وعلانية ركعتين بعد العصر وركعتين قبل الفجر. عبدالواحد بن ايمن قال حدثني ابي عن عائشة انه دخل عليها يسئلهما عن الركعتين بعد العصر قالت والذي ذهب بنفسه تعني رسول الله ﷺ ما تركهما حتى لقي الله عزوجل وحتى ثقل عن الصلوة و كان يصلي كثيراً من صلوته وهو قاعد فقلت انه لما ولي عمر كان ينهى عنهما قالت صدقت ولكن رسول الله ﷺ كان لا يصليهما في المسجد مخافة ان يتقل على امته وكان يحب ما خفف عليهم . عن عائشة انها قالت كان

یکی مرد زبان آور فاسق و دیگری عابد نادان دل؛ آن با زبان گویای خود پرده روی فسقش می کشد و این یک به کارهای ظاهر صلاح خویش، پرده روی جهلش می کشد. از دانشمندان فاسق و عابدان جاهل بیرهیزید، هم آن ها مردم را از دین بیرون می برند. من از پیغمبر شنیدم، می فرمود: یا علی هلاکت امت من به دست منافقان تیززبان دانشمند است. ۹۳. حریص از دو خصلت محروم است و با دو خصلت هم آغوش. امام ششم فرمود: حریص از دو خصلت محروم شده و دو خصلت او را ملازم گردیده، از قناعت محروم است و راحت را گم کرده از رضای به قضا محروم است پس یقین را گم کرده.

۹۴. دو نماز است که رسول خدا ترک نکرده. عایشه گوید: پیغمبر (ص) در آشکار و نهان دو نماز را ترک نمی کرد، یکی دو رکعت بعد از نماز عصر و دیگری دو رکعت پیش از نماز صبح. عبدالله بن ایمن گوید، پدرم از عایشه برای من روایت کرد، گفت: نزد او رفتم و از دو رکعت بعد از نماز عصر پرسش کردم، گفت به خدایی که جان او را گرفت (مقصودش جان پیغمبر بود) پیغمبر تا از دنیا رفت این دو رکعت را هم ترک نکرد و تا وقتی که از شدت مرض نماز بر او سنگین بود و بسیاری از نمازهای معتاد خود را نشسته می خواند این دو رکعت را می خواند. گفتم: چون عمر به خلافت رسید از این دو رکعت نهی کرد. گفت: راست گفתי ولی رسول خدا این دو رکعت را در مسجد نمی خواند مبادا بر امتش سنگین باشد دوست داشت تا هر چه ممکن است به آن ها تخفیف دهد. عایشه گوید: رسول خدا نزد من بعد از نماز عصر دو رکعت نماز می خواند.

رسول خدا فرمود: هر کس نماز دو وقت خنک را بخواند، بهشت می رود. مقصودش دو رکعت بعد از نماز صبح و عصر بود.

مصنف این کتاب گوید مقصود از ذکر این اخبار رد مخالفین است که بعد از فریضه صبح و عصر به نماز نافله قائل نیستند، من خواستم بیان کنم، که ایشان با گفتار و کردار پیغمبر مخالفانند.

رسول الله عندی یصلی بعد العصر رکعتین . قال رسول الله من صلی البردین دخل الجنة یعنی بعد الغداة وبعد العصر ، قال مصنف هذا الكتاب ادام الله عزه كان مرادی بایراد هذه الاخبار الرد علی المخالفین لانهم لا یرون بعد الغداة وبعد العصر صلوة فاحببت ان ایین لهم انهم خالفوا النبی ﷺ فی قوله و فعله (۹۵) صنفاً لا نصیب لهما فی الاسلام قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ادنی ما ینخرج به الرجل من الايمان ان یجلس الی غال فیستمع الی حدیثه ویصدقه علی قوله ان ابی جدتی عن ایه عن جده ﷺ ان رسول الله ﷺ قال صنفاً من امتی لا نصیب لهما فی الاسلام الغلاة والقدریة . قال رسول الله ﷺ صنفاً من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة (۹۶) معاداة الرجال لا یخلو صاحبها من خصلتین الی امیرالمؤمنین علی بن ایطالب انه قال لبنیه یا بنی ایاکم و معاداة الرجال فانهم لا یخلون من ضربین من عاقل یمکر بکم او جاهل یعجل علیکم والكلام ذکر والجواب انشی فاذا اجتمع الزوجان فلا بد من التناج ثم انشأ یقول .

سليم العرض من حذر الجوابا و من داری الرجال فقد اصابا

و من هاب الرجال تهيبوه و من حقر الرجال فلن يهابا

(۹۷) یهرم ابن آدم ویشب منه اثنان عن النبی (ص) قال یهرم ابن آدم ویشب منه اثنان المحرص

۹۵. دو صنفاً اند که بهره‌ای از اسلام ندارند. امام ششم جعفر بن محمد صادق فرمود: نزدیک‌تر چیزی که مرد را از ایمان بیرون می‌برد این است که پیش غالی مذهب نشیند و به حدیثش گوش بدهد و گفتارش را تصدیق کند. پدرم از قول جدش روایت کرده که، رسول خدا فرمود: دو صنف از امت من بهره‌ای در اسلام ندارند غلات و قدریه. شوح غلات کسانی‌اند که صفات مخصوص خدا را برای پیغمبر یا امام اثبات می‌کنند و پاره‌ای از آن‌ها خدا را با امام متحد می‌دانند.

و قدریه اشخاصی هستند که به جبر یا تفویض قائلند.

مرجئه طایفه‌ای از معتزله‌اند که میان مؤمن و کافر دسته سومی قائلند که نجات آن‌ها را موکول به مشیت خدا می‌دانند که تعیین وضعیت حال آن‌ها را به آخرت می‌اندازند.

۹۶. کینه‌ورزی با مردان، صاحب خود را به یکی از دو خصلت گرفتار می‌کند. امیرمؤمنان به فرزندانش فرمود: فرزندان عزیزم از کینه‌ورزی مردم بپرهیزید، زیرا مردم دو قسم‌اند، خردمندی که با شما مکر می‌ورزد و نابخردی که شتابانه به شما پاسخ می‌دهد، فرمود سخن نر است و پاسخش ماده، چون جفت شدند ناچار نتاجی می‌دهند. سپس این شعر را انشا کرد.

أبرومند هراسد ز جواب با کسان طرز مداراست صواب

احترام ار طلبی حرمت نه ورنه مردم نبرند از تو حساب

۹۷. آدمی زاده پیر می‌شود و دو چیز او جوان می‌گردد. پیغمبر فرمود: آدم که پیر شد دو چیز در او جوان می‌شود، حرص بر مال و حرص بر عمر. انس بن مالک گوید، پیغمبر فرمود: هلاک می‌شود و یا فرمود پیر می‌شود فرزند آدم و دو خصلت در او باقی می‌ماند، حرص و آرزو.

على المال والحرص على العمر . عن انس بن مالك ان النبي ﷺ قال يهلك او قال يهرم ابن آدم ويبقى منه اثنان الحرص والامل (٩٨) خصلتان يورث كل واحد منهما خصلتين قال رسول الله ﷺ الرغبة في الدنيا تكثر الهم والحزن والزهد في الدنيا بريح القلب والبدن .

(٩٩) خصلتان يكرههما ابن آدم ان رسول الله ﷺ قال شيان يكرههما ابن آدم ، يكره الموت والموت راحة للمؤمن من الفتنة ويكره قلة المال وقلة المال اقل للحساب (١٠٠) كان لرسول الله (ص) سكتان ان سمرة بن جندب و عمران بن حصين تذاكرا فحدث سمرة انه حفظ عن رسول الله ﷺ سكتين ، سكتة اذا كبر وسكتة اذا فرغ من قرائته عند ركوعه ثم ان قتادة ذكر السكتة الاخيرة اذا فرغ من قرائة غير المفضوب عليهم ولا الضالين اى حفظ ذلك سمرة وانكره عليه عمران بن حصين ، قال فكتبنا في ذلك الى ابي بن كعب فكان في كتابه اليهما اذ في رده عليهما ان سمرة قد حفظ ؛ قال مصنف هذا الكتاب ادام الله عزه ان النبي انما سكت بعد القرائة لئلا يكون التكبير موصولاً بالقرائة وليكون بين القرائة والتكبير فصلاً وهذا يدل على انه لم يقل آمين بعد فاتحة الكتاب سراً ولا جهرأ لان المتكلم سراً و علانية لا يكون ساكناً وفي هذا حجة قوية للشيعه على مخالفيهم في قول آمين بعد الفاتحة ولا قوة الا بالله العلي العظيم .

٩٨. دو خصلت است که دو خصلت به بار می آورد. رسول خدا فرمود: رغبت در دنیا اندوه و غم می زاید و زهد در دنیا آسایش دل و بدن می فزاید.

٩٩. ٥٥ می زاده دو خصلت را بدداده. رسول خدا فرمود: پسر آدم دو چیز را بد دارد، یکی مرگ، و مرگ راحت مؤمن است از فتنه، و دیگری کمی مال، کمی مال حساب قیامت را می کند.

١٠٠. رسول خدا دو سکوت داشت. سمرة بن جندب و عمران بن حصین با هم مذاکره کردند.

سمره روایت کرده که از رسول خدا دو سکوت در خاطر دارد، یکی بعد از تکبیر نماز و دیگری بعد از قرائت پیش از رکوع. قتاده گفته سکوت دوم در روایت سمره بعد از قرائت حمد است و بعد از و لا الضالین. ولی عمران بن حصین منکر سکوت بعد از حمد بوده.

گوید طرفین این موضوع را به ابی بن کعب نوشتند و از او سؤال کردند، ابی در جواب آن ها نوشت، سمره درست حفظ کرده.

مصنف کتاب گوید: پیغمبر بعد از قرائت سکوتی می فرمود به منظور این که قرائت به تکبیر رکوع متصل نگردد و میان قرائت و تکبیر فاصله ای باشد و این خود دلالت دارد که بعد از حمد نه آهسته و نه بلند آمین نگفته، زیرا ساکت بر متکلم صدق نکند چه آهسته گوید و چه بلند و این خود دلیل روشنی است برای شیعه در رد مخالفین که بعد از حمد آمین می گویند.

شوح کلمه آمین نزد مخالفین شیعه بعد از حمد مستحب است در نماز جماعت و فرادا و مخصوصاً در جماعت، تمام مأمومین بعد از فراغت امام از حمد هماهنگ می گویند آمین، ولی این عمل در فقه شیعه حرام و بدعت است.

(۱۰۱) خصلتان لا یجتمعان فی مسلم قال رسول الله ﷺ خصلتان لا یجتمعان فی مسلم البخل وسوء الخلق (۱۰۲) خصلتان لا یجتمعان فی قلب عبد عن رسول الله ﷺ قال لا یجتمع الشح والایمان فی قلب عبد ابدا (۱۰۳) لا حسد الا فی اثنتین قال رسول الله ﷺ لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله مالا فهو ینفق منه آناه اللیل و آناه النهار و رجل آتاه الله القرآن فهو یقوم به آناه اللیل و آناه النهار (۱۰۴) علة محبة النبی لعقيل بن ابيطالب حبان كان رسول الله ﷺ یقول لعقيل انی لاحبک یا عقيل حین حباً لک و حباً لحب ابيطالب لک (۱۰۵) امر ان سر بهما النبی (ص) الحسن بن زید قال سمعت جماعة من اهل بیته یقولون ان جعفر بن ابيطالب رضی الله عنه لما قدم من ارض الحبشة وکان بهامها جراً و ذلك یوم فتح خیبر قام الیه النبی ﷺ فقبل بین عینیہ ثم قال ما ادری بایهما انا اسر بقدم جعفر او بفتح خیبر ، وقد اخرجت الاخبار التی رویتها فی هذا المعنی فی کتاب فضائل جعفر بن ابيطالب (ص)

(۱۰۶) نحل النبی (ص) الحسن و الحسین خصلتین خصلتین انت فاطمة بنت رسول الله

۱۰۱. دو خصلت در مسلمان جمع نشود. رسول خدا فرمود: بخل و بدخلقی در مسلمان جمع نشود.
۱۰۲. در دل بنده خدا دو خصلت با هم سازش ندارند. رسول خدا فرمود: هرگز بخل شدید و ایمان در دل بنده ای جمع نشوند.
۱۰۳. حسد شایسته نیست مگر در دو چیز. رسول خدا فرمود: حسد در غیر دو چیز شایسته نیست، مردی که خدا مالی به او داده و شب و روز از آن انفاق می کند و مردی که خدا قرآن به او داده و شب و روز به تلاوت و عمل به آن قیام می کند. شرح حسد رشک بر نعمتی است که شخص بدان متنعم است و مقصود از حدیث این است که غیر از این دو نعمت چیزی نیست که قابل علاقه مندی و رشک بردن باشد.
۱۰۴. پیغمبر به خاطر دو محبت عقیل را دوست می داشت. رسول خدا به عقیل می فرمود: ای عقیل من تو را به دو محبت دوست دارم، برای این که خود دوست داشتنی هستی و ابی طالب هم تو را دوست می داشت.
۱۰۵. پیغمبر به دو امر شاد شد. حسن بن زید گوید: از جمعی از کسان خانواده خود شنیدم که چون جعفر بن ابی طالب از مهاجرین حبشه از حبشه آمد روز فتح خیبر بود، پیغمبر برخاست و میان دو چشمش را بوسید و فرمود: نمی دانم به کدام بیش تر شادم، به آمدن جعفر یا به فتح خیبر.
- اخباری که در این موضوع رسیده در کتاب فضائل جعفر بن ابی طالب ذکر کردم.
۱۰۶. پیغمبر به حسن و حسین هر کدام دو خصلت بخشید. در مرضی که پیغمبر در آن وفات کرد. فاطمه دخترش دو فرزند خود حسن و حسین را حضورش آورد و عرض کرد، این ها پسران تو هستند چیزی به آن ها ارث بده، فرمود: هیبت و سیادت خود را به حسن و شجاعت و بخشش خود را به حسین.
- زینب دختر ابورافع از قول مادرش گفته که فاطمه عرض کرد: ای رسول خدا، این ها پسران تو هستند بخشی به آن ها بده. رسول خدا فرمود: هیبت و آقایی خودم را به حسن و سخاوت و شجاعت خود را به حسین.
- پیغمبر فرمود: هیبت و حلم خود را به حسن دادم و جود و رحمت خود را به حسین.

وَاللَّهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ بِأَبْنِيهَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي شِكْوَاهِ الَّذِي تُوْفِيَ فِيهِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا ابْنُكَ فَوْرَنَهُمَا شَيْئًا ، قَالَ أَمَا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَيْبَتِي وَسُوْدُوِي وَأَمَا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جِرْأَتِي وَجُوْدِي . إِلَى زَيْنَبِ بِنْتِ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أُمِّهَا قَالَتْ قَالَتْ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا ابْنُكَ فَانْحَلْهُمَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَمَا الْحَسَنُ فَانْحَلْتَهُ هَيْبَتِي وَ سُوْدُوِي وَأَمَا الْحُسَيْنُ فَانْحَلْتَهُ سَخَائِي وَشَجَاعَتِي إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ أَمَا الْحَسَنُ فَانْحَلَّهُ الْهَيْبَةَ وَالْحِلْمَ وَ أَمَا الْحُسَيْنُ فَانْحَلَّهُ الْجُوْدَ وَالرَّحْمَةَ

(۱۰۷) لَاسَهْرَ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ إِلَّا لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَاسَهْرَ بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ إِلَّا لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ مُصَلِّيٍّ أَوْ مُسَافِرٍ (۱۰۸) أَكْثَرَ مَا يَدْخُلُ بِهِ الْإِمَّةُ النَّارَ شَيْئَانِ وَأَكْثَرَ مَا يَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ شَيْئَانِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ إِنْ أَوَّلَ مَا يَدْخُلُ بِهِ النَّارَ مِنْ أُمَّتِي الْإِجْوَانُ ، قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْإِجْوَانُ قَالَ الْفَرْجُ وَالْفَمُّ وَأَكْثَرَ مَا يَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحَسَنُ الْخَلْقِ (۱۰۹) لَا يَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى عَبْدِهِ خَوْفِينَ وَلَا أَمْنَيْنِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا أَجْمَعُ عَلَى عَبْدِي خَوْفِينَ وَلَا أَجْمَعُ لَهُ أَمْنَيْنِ فَإِذَا أَمِنْتَنِي فِي الدُّنْيَا أَخَفْتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِذَا خَافْتَنِي فِي الدُّنْيَا أَمِنْتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۱۱۰) صَلاَحُ أَوَّلِ هَذِهِ الْإِمَّةِ بِخَصْلَتَيْنِ وَهَلَاكُ آخِرِهَا بِخَصْلَتَيْنِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنْ صَلاَحُ أَوَّلِ هَذِهِ الْإِمَّةِ بِالزَّهْدِ وَالْيَقِيْنِ وَهَلَاكُ آخِرِهَا بِالشَّحِّ وَالْأَمَلِ

۱۰۷. بعد از نماز عشا بیداری شایسته نیست مگر برای دو مرد. رسول خدا (ص) فرمود: بعد از نماز عشا، بیداری روا نیست مگر برای کسی که نماز بخواند یا مسافر است.

۱۰۸. مردم به دو چیز بیش تر وارد دوزخ و به دو چیز بیش تر از همه وارد بهشت می گردند. پیغمبر فرمود: اول چیزی که امت مرا وارد دوزخ می کند دو میان تهی است. عرض کردند: ای رسول خدا دو میان تهی کدام است؟ فرمود: فرج و شکم، و بیش تر چیزی که به واسطه آن داخل بهشت می شوند پرهیزکاری و خوش خلقی است.

۱۰۹. خدا دو ترس و دو آرامی را برای بنده اش جمع نمی کند. رسول خدا فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده، به عزت و جلالم دو ترس و دو آرامش را برای بنده خود جمع نکنم. اگر در دنیا آسوده است روز قیامتش می ترسانم و اگر در دنیا ترس از من دارد روز قیامتش آسوده دارم.

۱۱۰. صلاح اول این امت به دو خصلت بود و فساد آخر آن ها نیز با دو خصلت است. رسول خدا فرمود: صلاح اول این امت به زهد و یقین بود و هلاک آخر این امت به واسطه بخل و آرزو است.

باب الثلاثة

۱) ثلثة يدخلهم الله في الجنة بغير حساب وثلثة يدخلهم الله النار بغير حساب عن ابي عبد الله عليه السلام قال ثلثة يدخلهم الله الجنة بغير حساب وثلثة يدخلهم الله النار بغير حساب ، اما الذين يدخلهم الله الجنة بغير حساب فامام عادل وتاجر صدوق وشيخ افنى عمره في طاعة الله عزوجل واما الثلثة الذين يدخلهم الله النار بغير حساب فامام جائر وتاجر كذوب وشيخ زان

۲) ثلثة اشياء لا يحاسب الله عزوجل عليها المؤمن قال ابو عبد الله ثلثة اشياء لا يحاسب الله عليها المؤمن : طعام يأكله وثوب يلبسه وزوجة سالحة تماونه وتحصن فرجه

۳) ثلث خصال من كن فيه او واحدة منهن كان في ظل عرش الله عزوجل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلث خصال من كن فيه او واحدة منهن كان في ظل عرش الله عزوجل يوم القيمة (يوم لا ظل الاظله خب) رجل اعطى الناس من نفسه ما هو سائلهم لها ورجل لم يقدم رجلا ولم يؤخر اخرى حتى يعلم ان ذلك لله فيه رضى او سخط ورجل لم يعب اخاه المسلم بعيب حتى ينفى ذلك العيب من نفسه فانه لا ينفى منها عيباً الا بدا عيب وكفى بالمرء شغلاً بنفسه عن الناس .

الخضر بن مسلم الصيرفى قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ثلثة في ظل عرش الله عزوجل يوم لا ظل الاظله ، رجل انصف الناس من نفسه ورجل لم يقدم رجلا ولم يؤخر (رجلاً) اخرى حتى يعلم ان ذلك لله عزوجل رضى او سخط ورجل لم يعب اخاه بعيب حتى ينفى ذلك العيب من نفسه فانه

باب خصال سه گانه

۱. سه کس را خدا بدون حساب وارد بهشت می کند و سه کس را بی حساب وارد دوزخ. امام ششم فرمود: سه کس را خدا بی حساب به بهشت می برد و سه کس را بی حساب به دوزخ، اما کسانی که بی حساب به بهشت می روند و به آن ها نعمت و آسایش می دهد، پیشوای عادل، و بازرگان راستگو، و پیری که عمر خود را در طاعت خدای عزوجل گذرانیده؛ و اما کسانی که بی حساب به دوزخ برد، پیشوای ستمکار، بازرگان دروغگو، و پیر زناکار.

۲. سه چیز است که خدای عزوجل حساب آن ها را از مؤمن نمی کشد. امام ششم فرمود: مؤمن در سه چیز محاسبه نمی شود، طعامی که می خورد، جامه ای که می پوشد، زن شایسته ای که به او کمک می کند و عفت او را حفظ می کند.

۳. سه خصلت است که هر کس همه یا یکی را دارا باشد در سایه عرش خدا است. رسول خدا فرمود: سه خصلت است که هر کس، همه یا یکی از آن ها را داشته باشد روز قیامت که جز سایه خدا سایه ای نیست، در سایه عرش خدا است؛ شخصی که به مردم عطا کند هر چه را از آن ها توقع دارد، و کسی که گامی پس و پیش ننهد مگر بداند که خدا در آن راضی است یا خشمگین است، شخصی که از برادر مسلمان خود عیب نگیرد تا آن عیب را از خود زایل کند.

که از خود عیبی را پاک نکند جز این که عیب دیگرش بر او آشکار شود، برای مرد کافی است که از دیگران به خود مشغول باشد.

لا ینفی منها عیبا الا بداله عیب آخر و کفی بالمرء شغلا بنفسه عن الناس (۴) ثلثة اقرب الخلق الی الله یوم القیمة عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة هم اقرب الخلق الی الله یوم القیمة حتی یفرغ (الناس) من الحساب رجل لم تدعه قدرته فی حال غضبه الی ان یحیف علی من تحت یدیه و رجل مشی بین اثین فلم یمل مع احدهما الی الاخر بشعیرة و رجل قال الحق فیما له و علیه

(۵) عند وجود ثلثة اشیا، اجابة الدعاء الی ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اقشعر جلدك ودمعت عینك

ووجل قلبك فدونك وكدونك فقد قصد صدك (۶) لا یتكون المؤمن مؤمنا حتی یتكون فیہ ثلث خصال

مولی الرضا قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لا یتكون المؤمن مؤمناً حتی یتكون فیہ ثلث خصال

سنة من ربه و سنة من نبیه و سنة من ولیه ، فالسنة من ربه كتمان سره قال الله عزوجل عالم الغیب

فلا یظهر علی غیبه اجداً الا من ارتضى من رسول ، و اما السنة من نبیه فمداراة الناس فان الله عز

وجل امر نبیه بمداراة الناس، قتال خدا العفو و أمر بالعرف و اعراض عن الجاهلین ، و اما السنة من

ولیه فالصبر فی البأساء و الضراء فان الله عز و جل یقول و الصابرین فی البأساء و الضراء

(۷) ثلث خصال لا تكون فی المؤمن عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابیه علیه السلام، قال لا یؤمن رجل فیہ الشح

و الحسد و الجبن لا یتكون المؤمن جباناً و لا حریصاً و لا شحیحاً

خضر بن مسلم بن صیرفی گوید، از امام ششم شنیدم که می فرمود: سه کس در سایه عرش خدا باشند در روزی که جز سایه او سایه ای نیست، الی آخر.

۴. سه کس در روز قیامت به خدا نزدیک شوند. امام ششم فرمود: سه کس اند که روز قیامت نزدیک ترین مردم اند به خدا تا از حساب فراغت حاصل شود، یکی مردی که در هنگام خشم قدرتش و ادارش نکند به زیر دستش ستم کند، کسی که میان دو تن رفت و آمد کند و به اندازه جوی از یکی شان طرفداری نکند، و کسی که در سود و زیان خود گفتار حق را از دست ندهد.

۵. سه چیز نشانه اجابت دعا است. امام ششم فرمود: چون تنت لرزید، و اشکت روان شد، و دلت ترسید، به رحمت حق امیدوار باش که تیرت به هدف رسیده.

۶. مؤمن مؤمن نیست تا سه خصلت در او باشد. آزاد کرده حضرت رضا گوید: از امام هفتم شنیدم می فرمود: مؤمن مؤمن نیست تا سه خصلت در او نباشد، روشی از پروردگارش، روشی از پیغمبرش، روشی از امامش. روش پروردگارش رازپوشی است که که خدا عالم به غیب است و بر راز نهانی خود مطلع نکند کسی را جز رسولی که بیستند، روش پیغمبرش مدارای با مردم است که خدای عزوجل پیغمبرش را دستور به مدارا داده و فرموده: عفو و چشم پوشی را شیوه خود کن، به نیکی دستور یده و از نادانان روگردان، و اما سنت امام، صبر در سختی و زیان مندی است زیرا خدای عزوجل فرماید: «صبرکنندگان در سختی و نیازمندی».

۷. سه خصلت در مؤمن نیست. امام ششم از قول پدرش فرمود: کسی که بخل و حسد و ترس دارد ایمان ندارد، مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.

۸) سأل النبي ربه عز وجل ثلث خصال فاعطاه اثنتين و منعه واحدة ان النبي قال سألت ربي تبارك وتعالى ثلث خصال فاعطاني اثنتين ومنعني واحدة قلت يا رب لا تهلك امتي جوعاً قال لك هذه ، قلت يا رب لا تسلط عليهم عدو آمن غيرهم يعني من المشركين فيجتاحوهم قال لك ذلك ، قلت يا رب لا تجعل بأسهم بينهم فمنعني هذه ، قال سليمان بن احمد لا يردى هذا الحديث عن علي عليه السلام الا بهذا الاسناد تفرد به منجاب بن الحارث (٩) ثلث درجات و ثلث كفارات و ثلث موبقات و ثلث منجيات عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال ثلث درجات و ثلث كفارات و ثلث موبقات و ثلث منجيات ، فأما الدرجات فافشاء السلام واطعام الطعام و الصلوة بالليل و الناس نيام . و الكفارات اسباغ الوضوء في السبرات و المشى بالليل و النهار الى الصلوات و المحافظة على الجماعات و اما الثلاث الموبقات فشح مطاع و هوى متبع و اعجاب المرء بنفسه و اما المنجيات فخوف الله في السر و العلانية و التقصد في الغنا و الفقر و كلمة العدل في الرضا و الغضب . عن رسول الله صلى الله عليه و آله قال ثلث مهلكات و ثلث منجيات فالمنجيات خشية الله عز وجل في السر و العلانية و التقصد في الفقر و الغنا و العدل في الرضا و الغضب و الثلاث المهلكات شح مطاع و هوى متبع و اعجاب المرء بنفسه و قد روى حديث آخر عن الصادق عليه السلام انه قال الشح المطاع سوء الظن بالله عز وجل و قد اخرجته مسندا في كتاب معاني الاخبار . عن علي بن ابي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه و آله انه قال في وصيته له يا علي ثلث درجات و ثلث كفارات و ثلث مهلكات و ثلث منجيات و اما الدرجات فاسباغ الوضوء

۸. پیغمبر سه چیز از خدا خواست خدا دو چیز آن‌ها را به وی عطا کرد و یکی را دریغ داشت. پیغمبر فرمود: از پروردگار متعال خود سه خصلت درخواست کردم دو تا را به من عطا کرد و یکی را دریغ داشت. عرض کردم: پروردگار امت مرا از گرسنگی هلاک مکن. فرمود: این حاجتت رواست. عرض کردم: پروردگارا دشمن آن‌ها مشرکین را بر آن‌ها به طوری مسلط مکن که ریشه آن‌ها را بکنند. فرمود: این مطلب هم رواست. عرض کردم: پروردگارا دشمنی و جنگ آن‌ها را میان آن‌ها قرار مده. این موضوع را از من دریغ داشت.

سليمان بن احمد (استاد صدوق) گوید: این حدیث از علی (ع) جز به این طریق روایت نشده تنها منجاب بن حدیث آن را روایت کرده.

۹. سه چیز رفع درجه است، سه چیز کفاره گناهان است، سه چیز هلاک کننده است، سه چیز نجات بخش است. امام پنجم فرمود: سه چیزی که رفع درجه است، ظاهر سلام کردن، و اطعام کردن، و نماز شب خواندن در موقعی که مردم در خواب‌اند. و کفاره گناهان، تکمیل وضو است در اوقات سرما، و رفتن برای نمازها است در شب و روز، و مواظب بر جماعت است.

و اما هلاک کننده‌ها، بخلی است نافذ، و هوای نفسی است مسلط، و عجب و خودبینی است. و اما موجبات نجات، ترس از خدا است در آشکار و پنهان، و قناعت است در فقر و ثروت، عدالت است در حال رضا و غضب.

و سه چیز مهلك، بخلی است نافذ، و هوای نفسی است مسلط، و خودبینی است.

فی السبرات و انتظار الصلوة بعد الصلوة و المشی باللیل والنهار الی الجماعات و اما الکفارات فافشاء السلام و اطعام الطعام و التهجد باللیل والناس نيام و اما المهلکات فشح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه و اما المنجیات فخوف الله فی السر والعلانية و القصد فی الغناء و الفقر و کلمة العدل فی الرضا و السخط و فی حدیث آخر عن النبی ﷺ انه لما سئل فی المعراج فیما اختصم الملائة الاعلی قال فی الدرجات و الکفارات قال فنودیت و ما الدرجات قلت اسباغ الوضوء فی السبرات و المشی الی الجماعات و انتظار الصلوة بعد الصلوة و ولایتی و ولایة اهل بیتی حتی الممات الحدیث طویل قد اخرجته مسند اعلی و جهه فی کتاب اثبات المعراج. عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام ان النبی ﷺ قال ثلث موبقات نکث الصفة و ترک السنة و فراق الجماعة و ثلث منجیات تکف لسانک و تبکی علی خطیبتک و تلزم بیتک (۱۰) ثلث من کن فیہ زوجته الله من الحور العین • قال ابو عبدالله عليه السلام ثلث من کن فیہ زوجته الله من الحور العین کیف شاء کظم الغیظ و الصبر علی السیوف لله عزوجل و رجل اشرف علی مال حرام فترکه لله عزوجل (۱۱) ثلثة ان لم تظلمهم ظلموک • قال رسول الله ﷺ ثلثة ان لم تظلمهم ظلموک السفلة و زوجتک و خادک.

در روایت دیگر از حضرت صادق رسیده که شح مطاع بدگمانی به خدا است. من این روایت را در کتاب معانی الاخبار با سند آن ذکر کردم.

در حدیث دیگری است که چون در معراج از پیغمبر سؤال شد که اشرف فرشتگان آسمان در چه موضوع بحث می‌کردند؟ گفت: در موضوع درجات و کفارات، فرمود: به من ندا رسید که درجات کدام است؟ گفتم: تکمیل وضو در اوقات سرما، و رفتن به نماز جماعت، و انتظار هر نمازی بعد از نماز دیگر، و دوستی اهل بیت من تا هنگام مردن. حدیث طولانی است آن را با سندش در جای خود کتاب اثبات المعراج نقل کردم.

امام ششم از پدرش نقل کرده که پیغمبر فرمود: سه چیز هلاک کننده است، شکستن پیمان، ترک سنت پیغمبر، و جدایی از جمعیت مسلمانان؛ و سه چیز نجات بخش است، زبان خود را نگاه داری، و برگناخت گریه کنی، و در خانه‌ات بنشین.

۱۰. هر کس سه خصلت داشته باشد خدا از حورالعین به وی تزویج کند. امام ششم فرمود: هر کس سه خصلت را دارا شود هر طور بخواهد خدا حوریان بهشت را به وی تزویج کند، خشم خود را فرو خورد، و در برابر شمشیر برای خدا صبر کند، و مردی که به مال حرامی قدرت یافته و برای خدای عزوجل از آن درگذرد.

۱۱. سه کس اند که اگر ستم بر آن‌ها نکنی ستم کنی. رسول خدا فرمود: سه کس اند که اگر ستمشان نکنی ستمت کنند، ارازل و زنت و خدمتکارت.

شرح مقصود این است که این‌ها به حق خود قانع نیستند و صبر بر عدالت ندارند باید با این‌ها رفق و مدارا کرد و در موقع لزوم به اندازه مشروع به آن‌ها سخت گرفت و باید با آن‌ها ملاطفت و نرمی کرد که به انسان مسلط نشوند.

۱۲) ثلثة لا ينتصفون من ثلثة عن علی (علیه السلام) قال ثلثة لا ينتصفون من ثلثة شریف من وضع وحلیم من سفیه وبر من فاجر (۱۳) ثلث خصال العبد ینهن عن ابی حمزة الثمالی قال سمعت اباجعفر (علیه السلام) یقول العبد بین ثلثة ، بلاه وقصاً ونعمة فعلیه فی البلاء من الله الصبر فریضة وعلیه فی القضاء من الله التسلیم فریضة وعلیه فی النعمة من الله عزوجل الشکر فریضة (۱۴) ثلثة حق لهم ان یرحموا عن عبدالله بن سنان قال سمعت اباعبدالله (علیه السلام) یقول ، انی لا رحم ثلثة وحق لهم ان یرحموا عزیز اصابته مذلة بعد العز وغنی اصابته حاجة بعد الغنی وعالم یرتخف به اهله والجملة (۱۵) ثلثة یبغضهم الله عز وجل عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال ان الله عزوجل ینص الغنی الظلوم والشیخ الفاجر والصلعک المختال ، ثم قال اتدری ما الصلعک المختال ؛ قال قلنا التلیل المال قال لا هو الذی لا یتقرب الی الله عزوجل بشیء من ماله (۱۶) ثلاث یحسن فیهن الکذب و ثلثة یقبح فیهن الصدق و ثلثة مجالسهم تمیت القلب قال النبی (صلی الله علیه و آله) ثلاث یحسن فیهن الکذب المکیدة فی الحرب وعدتک زوجتک والاصلاح بین الناس و ثلثة یقبح فیهن الصدق ، النمیمة و اخبارک الرجل عن اهله بما یرکبه و تکذیبک الرجل عن الخیر ، قال و ثلثة مجالسهم تمیت القلب

۱۲. سه کس از سه کس حق خود را دریافت نمی کنند. رسول خدا فرمود: سه کس از سه کس حق خود را دریافت نمی کنند،

شریف از پست و حلیم از بی خرد و نیکوکار از بدکار.

۱۳. بنده همیشه در برابر سه چیز است. ابو حمزه ثمالی گوید، شنیدم از امام پنجم می فرمود: بنده همیشه میان سه چیز است،

بلا و قضا و نعمت، و وظیفه لازم او از جانب خدا در برابر بلا، صبر است و وظیفه لازم او در برابر قضا، تسلیم است و وظیفه لازم او از جانب خدا در برابر نعمت، شکر است.

۱۴. سه کس مستحق ترحم اند. عبدالله بن سنان گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: به سه کس ترحم کنید و مستحق

ترحم اند، عزیزی که بعد از دوره عزت به ذلت رسیده، و بی نیازی که نیازمند شده، و دانشمندی که فامیل خودش و مردم او را خوار شمارند.

۱۵. سه کس را خدا دشمن دارد. امام ششم فرمود، خدای عزوجل مال دار ستمکار، پیر مرد نابکار، و درویش متکبر، را

دشمن دارد. سپس فرمود: می دانی درویش متکبر کیست؟ گفتم: شخص کم بضاعت. فرمود: نه، کسی است که مالش را در راه قرب حق صرف نکند.

۱۶. در سه مورد سخن کذب نیکو است، در سه مورد راست گفتن زشت است، همنشینی سه کس دل را می میراند. پیغمبر فرمود: در سه چیز

کذب، نیکو است، حیله در جنگ، وعده با زن خود، اصلاح میان مردم. و در سه مورد راست گفتن، زشت است، سخن چینی، بدکاری زن را به شوهرش خیر دادن، خیر دیگری را تکذیب کردن.

شوخ مقصود این است که در این سه مورد باید خاموشی را پیشه کرد.

فرمود: همنشینی سه طایفه دل را می میراند، همنشینی مردمان پست، صحبت با زنان، همنشینی ثروتمندان.

الا نذال والحديث مع النساء ومجالسة الاغنياء (۱۷) ثلث بثلت عن ابي عبد الله عليه السلام قال من صدق لسانه زكا عمله ومن حسنت نيته زاد الله في رزقه ومن حسن بره باهله زاد الله في عمره

(۱۸) واحدة بثلت عن ابن ابي يعفور قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول، من تعلق قلبه بالدنيا تعلق منها ثلث خصال هم لا يفنى و امل لا يدرك و رجاء لا ينال (۱۹) علامات الكبر ثلث عن (ابى) الصباح مولى ابي عبد الله عليه السلام قال كنت مع ابي عبد الله فلما مررنا باحد قال ترى الثقب الذى فيه قلت نعم قال اما انا فلست اراه وعلامة الكبر ثلث كلل البصر وانحناء الظهر ورقة القدم

(۲۰) ثلث خصال خص بها الانبياء واولادهم واتباعهم عن ابى الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال ان الانبياء و اولاد الانبياء و اتباع الانبياء خصوصا بثلاث خصال السقم فى الابدان وخوف السلطان والفقر (۲۱) ثلث خصال فيهن الهقت من الله تبارك وتعالى عن ابي عبد الله عليه السلام قال ثلث خصال فيهن المقت من الله عزوجل، نوم من غير سهر وضحك من غير عجب واكل على الشبع (۲۲) الهدية على ثلثة وجوه عن ابي عبد الله عليه السلام قال الهدية على ثلثة وجوه هدية مكافاة و هدية مصانعة وهدية لله عزوجل (۲۳) ثلث خصال لم يعر (يفرح ب) منها نبى فمن دونه الى

۱۷. سه چیز به سه چیز است. امام ششم فرمود: هر کس زبانش راست است عملش پاک است، هر کس نیتش خوب است روزیش از جانب خدا فراوان است، هر کس با خانواده اش خوش رفتار است خدا عمرش را بلند کند.
۱۸. یک چیز به سه چیز است. ابن ابویعفور گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: کسی که دلش علاقمند دنیا باشد به سه خصلت گرفتار شود اندوه بی پایان، آرزوی بی حاصل، امید غیر نایل.
۱۹. نشانه های پیری سه است. ابوصباح، آزاده کرده امام ششم گوید، در خدمت آن حضرت بودم چون به کوه احد عبور کردیم فرمود: آن سوراخی که در کوه است می بینی؟ گفتم: آری. فرمود: اما من نمی بینم، نشانه های پیری، کم دیدی چشم، خمی پشت، باریکی قد است.
۲۰. سه خصلت مخصوص پیغمبران و فرزندان شان و پیروانشان است. امام هفتم فرمود: پیغمبران و پسرانشان و پیروانشان به سه خصلت مخصوصند، بیماری ابدان، ترس پادشاهان، فقر درویشان.
۲۱. دشمنی خداوند تبارک و تعالی در سه خصلت است. امام ششم فرمود: سه چیز دشمنی خداوند عزوجل است؛ خوابی که شب بیداری ندارد، خنده بی جا، خوردن سر سیری.
۲۲. هدیه بر سه وجه است. امام ششم فرمود: هدیه بر سه وجه است، هدیه در عوض هدیه، هدیه سازش و استمالت، هدیه برای خدا.
۲۳. سه خصلت است که پیغمبر و کم تراز او از آن خالی نیست. امام ششم فرمود: سه چیز است که کنار نیست از آن ها پیغمبر و کم تر از او؛ بدفالی، حسد، اندیشه در خلقت.
- مصنف این کتاب گوید معنی بدفالی در این جا این است که امت هر پیغمبری بدو فال بد می زنند و خود آن ها هرگز فال بد نمی زنند، چنانچه خدا از قوم صالح می فرماید «ما به تو و همراهان تو فال بد می زنیم فرمود بدفالی شما نزد خدا است و چنان چه دیگران به پیغمبران خود گفته اند، ما به شما فال بد می زنیم.

ایبیدالله قال ثلث لم یعرف (یفرح ب) منها نبی فمن دونه الطیرة والحسد والتفکر فی الوسوسة فی الخلق قال مصنف هذا الكتاب اذ ام الله عزه معنى الطیرة فی هذا الموضوع هو ان يتطير منهم قومهم واما هم (ع) فلا يتطیرون وذلك كما قال الله عزوجل عن قوم صالح قالوا اطیرنا بك وبن معك ، قال طائرکم عندالله وكما قال آخرون لانبيائهم انا تطیرنا بكم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم الایة واما الحسد فی هذا الموضوع هو ان يحسدوا لا انهم يحسدون غیرهم و ذلك كما قال الله عزوجل ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب والحكمة وآتیناهم ملكاً عظیماً واما التفکر فی الوسوسة فی الخلق فهو بلواهم باهل الوسوسة لا غیر ذلك كما حکى الله عن الولید بن المغيرة المخزومی انه فکر وقد قتل كيف قدر ، یعنی قال للقرآن ان هذا الا سحر يؤثر ان هذا الا قول البشر (۲۴ اصول الکفر ثلثة عن ابي عبدالله عليه السلام قال اصول الکفر ثلثة الحرص والاستكبار والحسد فاما الحرص فآدم حين نهى عن الشجرة فحمله الحرص على ان اكل منها واما الاستكبار فابليس حين امر بالسجود فابى واما الحسد فابنآدم حين قتل احدهما صاحبه حسداً (۲۵) الدين على ثلثة وجوه قال رسول الله صلى الله عليه وآله الدين على ثلثة وجوه رجل اذا كان له فانظر و اذا كان عليه اعطى ولم يماطل فذلك له ولا عليه و رجل اذا كان له استوفى و ان كان عليه او فى فذلك لاله ولا عليه و رجل اذا كان له استوفى و اذا كان عليه مظل فذلك عليه ولا له (۲۶) وجوه الاستيذان ثلثة عن ابي عبدالله عليه السلام قال الاستيذان ثلثة اولهن يسمعون والثانية

اگر از دعوت خود باز نایستد شما را سنگسار می کنیم.»

و اما مقصود از حسد در این جا این است که پیغمبران محسود می شوند نه آن که حسد به کسی می برند. چنانچه خدای عزوجل می فرماید «بلکه حسد می برند مردم بدان چه خدا از فضل خویش به آنها داده هر آینه ما به خانواده ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و سلطنت بزرگی به آنها دادیم.»

و اما اندیشه در خلقت این است که گرفتار می شوند به اهل وسوسه و غیر آن مراد نیست چنان چه خدا از ولید بن مغیره مخزومی حکایت کرده که او درباره قرآن اندیشه کرد و اندازه گرفت، مرده باد که چگونه اندازه گرفت! یعنی درباره قرآن گفت نیست مگر سحری که انتخاب شده؛ نیست مگر گفتار بشر.

۲۴. بیخ کفر سه است. امام ششم فرمود: ریشه های کفر سه است، حرص و کبر و حسد. اما حرص این است که چون حضرت آدم از درخت نهی شد حرص او را واداشت تا از آن خورد، و اما تکبر، چون ابلیس مأمور به سجده شد امتناع ورزید، و اما حسد، دو فرزند آدم یکی دیگری را از روی حسد کشت.

۲۵. وام بر سه وجه است. رسول خدا فرمود: وام بر سه وجه است، کسی که چون بستانکار باشد مهلت دهد و چون بدهکار باشد بدون معطلی بپردازد که به سود او است و زیانی ندارد، کسی که طلب خود را دریافت می کند و بدهی خود را می پردازد که نه سود می برد و نه زیانی، کسی که طلب خود را دریافت می کند و بدهی خود را تأخیر می کند که به زیان او است نه سود او.

۲۶. تحصیل اجازه ورود سه بار است. امام ششم فرمود: اجازه خواستن برای ورود سه بار است.

يحدرون والثالثة ان شاؤا اذنوا وان شأدا لم يفعلوا فيرجع المستأذن (۲۷) ثلثة لا يسلمون الى الصادق عليه السلام قال ثلثة لا يسلمون الماشى مع جنازة والماشى الى الجمعة وفي بيت الحمام (۲۸) خير الناس ثلثة قال رسول الله صلى الله عليه وآله خيركم من اطعم الطعام وانشى السلام وصلى والناس نيام (۲۹) ثلث خصال خصلة منها تظهر الغنى وخصلة تظهر الجمال وخصلة تكبت الاعداء عن على عليه السلام قال الدهن يظهر الغنى والشباب يظهر الجمال وحسن الملكة تكبت الاعداء (۳۰) ثلث من سنن المرسلين الى ابي عبد الله عليه السلام قال ثلث من سنن المرسلين العطر واحفاء الشعر وكثرة الطروقة (۳۱) ثلثة يجلون البصر عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال ثلثة يجلون البصر النظر الى الخضرة والنظر الى الماء الجارى والنظر الى الوجه الحسن (۳۲) الخصال الجميل ثلث الحلبي قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اى الخصال بالمرأ اجمل؟ قال وقار بلا مهابة و سماح بلا طلب مكافاة وتشاغل بغير متاع الدنيا (۳۳) السرف فى ثلاث الى ابي عبد الله عليه السلام قال السرف فى ثلث ابذالك نوب صونك والقائمك النوى يميناً وشمالاً واهراقك فضل الماء وقال ليس فى الطعام سرف

- بار اول مى شنوند، بار دوم خود را حفظ مى کند، در سوم اگر بخواهد اجازة مى دهند و اگر نه مستأذن بر مى گردد.
۲۷. به سه گس سلام نشود. امام ششم فرمود: به سه گس سلام نشود، کسی که تشییع جنازه مى کند، کسی که نماز جمعه مى رود، کسی که در حمام است.
۲۸. بهترین مردم سه گس اند. رسول خدا فرمود: بهترین شما کسی است که اطعام کند مردم را و بلند بگوید سلام را و با این که مردم در خوابند نماز بخواند.
۲۹. سه خصلت است که یکی اظهار ثروت و دیگری اظهار جمال و سومى منکوب کننده دشمنان است.
- على (ع) فرمود: استعمال عطر اظهار ثروتمندى است، جامه هاى خوب اظهار زيبايى است و اخلاق نيكو سرکوبى دشمنان است.
۳۰. سه چیز روش پیغمبران مومل است. امام ششم فرمود: سه چیز روش پیغمبران مومل است، بوی خوش، اصلاح مو، بسیار جماع کردن.
۳۱. سه چیز دیده را پرنور مى کند. امام هفتم فرمود: سه چیز دیده را جلا دهند، نظر به سبزه، نظر به آب روان، نظر به روی زیا.
۳۲. خصال نیکو سه است. حلبي گوید، به امام ششم عرض کردم: کدام خصلت ها به مرد نیکوتر است؟ فرمود: وقار بدون ترساندن، بخشش بدون درخواست عوض و اشتغال به غیر مطاع دنیا.
۳۳. اسراف در سه چیز است. امام ششم فرمود: اسراف در سه چیز است، جامه آبرومندی خود را مبتذل کنی، هسته خرما را به اطراف پیرانی، زیادى آب را بریزی.
- فرمود: در طعام اسرافى نیست.

(۳۴) لعن رسول الله ثلاثة عن ابي الحسن (عليه السلام) قال لعن رسول الله ثلاثة الاكل زاده وحده والراكب في الفلاة وجده والنائم في بيت وحده (۳۵) في الجنة درجة لا ينالها الا ثلاثة عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) ان في الجنة درجة لا ينالها الا امام عادل او ذو رحم وصول او ذو عيال صبور (۳۶) رفع القلم عن ثلاثة عن ابن ظبيان قال اتى عمر بامرأة مجنونة قد فجرت فامر برجمها فمروا بها على على بن ابي طالب فقال ما هذه؟ قالوا مجنونة فجرت فامر بها عمر ان ترجم قال لا تعجلوا فاتي عمر فقال له اما علمت ان القلم رفع عن ثلاثة عن الصبي حتى يحتلم وعن المجنون حتى يفيق وعن النائم حتى يستيقظ (۳۷) حديث الثلاثة نفر الذين حلفوا باللات والعزى ان يقتلوا رسول الله فنهض اليهم على (ع) عن علي بن الحسين (عليه السلام) قال خرج رسول الله (صلى الله عليه وآله) ذات يوم و صلى الفجر ثم قال معاشر الناس ايكم ينهض الي ثلاثة نفر قد حلفوا باللات والعزى ليقتلوني وقد كذبوا و رب الكعبة فاحجم الناس وما تكلم احد فقال ما احسب ان علي بن

۳۴. رسول خدا سه کس را لعن کرد. امام هفتم فرمود: رسول خدا سه کس را لعن کرده، مسافری که توشه خود را تنها بخورد و به رفقاییش ندهد، کسی که تنها در بیابان مسافرت کند، کسی که تنها در خانه ای بخوابد.

۳۵. در بهشت درجه ای است که بدان نمی رسد مگر سه کس. رسول خدا فرمود: در بهشت درجه ای است که بدان نمی رسد مگر پیشوای عدالت شعار، صاحب خویشانی که با آنها وفادار باشد، مرد صابر عیال وار.

۳۶. از سه کس قلم برداشته است. ابن ظبیان گوید زن دیوانه ای را به حضور عمر آوردند که زنا داده بود، عمر دستور داد که او را سنگسار کنند. آن زن را از حضور علی بن ابی طالب عبور دادند، فرمود: این زن چیست؟ عرض کردند: دیوانه ای است که زنا داده و عمر دستور داده او را سنگسار کنند.

فرمود: شتاب مکنید نزد عمر آمد و به او گفت نمی دانی قلم از سه کس برداشته است؟ از کودک تا بالغ شود، از دیوانه تا به هوش آید، از خواب تا بیدار شود.

۳۷. حدیث سه نفری که به لات و عزی سوگند خوردند که رسول خدا را بکشند و علی در برابر آنها قیام کرد. امام چهارم فرمود: پیغمبر یک روز بیرون شد و نماز صبح را خواند سپس فرمود ای گروه مردم شما کدام ها می روید در برابر سه کس که به لات و عزی سوگند خورده اند مرا بکشند با این که به پروردگار کعبه قسم دروغ گفته اند، مردم همه سر به زیر افکندند و هیچ کس جواب نداد. فرمود گمان ندارم علی بن ابی طالب میان شما باشد.

عمر بن قتاده عرض کرد آن حضرت امشب تب داشت و نیامده با شما نماز بخواند، اجازه می فرمایید به او خیر دهم؟ پیغمبر فرمود: خیر بده، عامر خدمت آن حضرت شتافت و به او خیر داد.

امیرمؤمنان مثل این که از بند رها شده بیرون شد و جامه ای به تن داشت که دو گوشه اش را به گردن خود گره کرده بود، عرض کرد: ای رسول خدا چه خبر است؟

فرمود: این فرستاده پروردگارم به من خبر می دهد که سه نفر قیام کرده اند تا مرا بکشند با این که به پروردگار کعبه سوگند دروغ گفته اند. امیرمؤمنان فرمود: من خودم تنها به جلوگیری آن ها مأمور می شوم.

ایطالب فیکم ققام الیه عامر بن قتاده فقال انه وعك فی هذه اللیلة ولم یخرج یصلی معك فتأذن لی ان اخبره فقال النبی شأنك فمضى الیه فأخبره فخرج امیر المؤمنین علیه السلام و كانه نشط من عقاب وعلیه ازار قد عقد طر فیہ علی رقبته فقال یارسول الله صلی الله علیه و آله ما هذا الخیر فقال هذا رسول ربی یخبرنی عن ثلثة نفر قد نهضوا الی لیقتلوننی وقد کذبوا ورب الکعبة فقال امیر المؤمنین انا لهم سریة وحدی هو ذا البس علی ثیابی فقال النبی بل هذه ثیابی وهذه درعی وهذا سیفی فالبسه و درعه و عممه و قلده وارکبه فرسه وخرج امیر المؤمنین علیه السلام فمکث ثلاثاً ایام لا یأتیه جبرئیل یخبره ولاخبر من الارض فاقبلت فاطمة بالحسن والحسین علی و رکبها تقول اوشک ان یؤتم هذین الغلامین فاسبل النبی صلی الله علیه و آله عینه ینبکی ثم قال معاشر الناس من یأتینی یخبر علی ابشره بالجنة وافترق الناس فی الطلب لعظیم مارأوا بالنبی و اقبل عامر بن قتاده ینشر بعلی و دخل امیر المؤمنین علیه السلام و معه اسیران ورأس و ثلثة ابعرة و ثلثة افراس و هبط جبرئیل فخبر النبی صلی الله علیه و آله بما کان فیہ فقال له تحب ان اخبرک بما کانت فیہ یا ابا الحسن فقال المنافقون هو منذ ساعة قد اخذه الهمخاض وهو الساعة یریدان یعدنه فقال النبی بل تجددت انت یا ابا الحسن لتکون شهیداً علی القوم فقال نعم یا رسول الله صلی الله علیه و آله لما صرت فی الوادی رأیت هؤلاء رکباناً علی الابعار فنادونی من انت فقلت انا علی بن ایطالب ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا ما نعرف لله من رسول سواه علینا و قعنا علیک او علی محمد و شد علی هذا المقتول و دار

هم اکنون جامه خود را می پوشم. پیغمبر فرمود: نه، این جامه و زره و شمشیر من حاضر است، جامه خود را در برش کرد و عمامه به سرش بست و شمشیر را حمایل او کرد و بر اسب خود سوارش نمود و بیرون رفت، چند روز گذشت که نه جبرئیل از او خبری آورد و نه از اطراف خبری از او رسید. فاطمه زهرا، حسن و حسین را برداشت و حضور پیغمبر آمد و عرض کرد مبادا این دو بچه را یتیم کرده باشی؟

اشک از چشم پیغمبر جاری شد و شروع به گریستن کرد، سپس فرمود: ای مردم هر کس خبری از علی برای من بیاورد او را به بهشت مژده می دهم. مردم در جستجوی علی متفرق شدند، چون پیغمبر را سخت نگران دیدند عامر بن قتاده حضور پیغمبر برگشت و مژده مراجعت علی را آورد. امیرمؤمنان داخل شد با دو اسیر و یک سر و سه شتر و سه اسب. جبرئیل نازل شد و پیغمبر از جریان کار او خبر داد. پیغمبر فرمود: ای ابوالحسن می خواهی به تو خبر دهم که چه کردی؟ منافقین گفتند: تا این ساعت در حیرت بود اکنون می خواهد سرگذشت او را برای او نقل کند! سپس فرمود: ای ابوالحسن تو خودت سرگذشت خویش را نقل کن تا گواه این جمع باشی. عرض کرد: به چشم ای رسول خدا چون وارد شدم دیدم این سه تن بر شتران سوارند به من فریاد زدند کیستی؟ گفتم علی بن ابی طالب پسر عم رسول خدایم، گفتند ما رسول خدا را نمی شناسیم کشتن تو با محمد پیش ما برابر است، سپس این مقتول بر من حمله کرد و میان من و او چند ضربت زد و بدل شد و باد سرخی وزید که در آن آواز شما را شنیدم فرمودید یقه زرهش را برای تو قطع کردم بزن به شانهاش، زدم و کارگر نشد سپس باد سیاهی وزید که در آن آواز شما را شنیدم. فرمودید زرهش را بالا زدم به رانش بزن، ضربتی به رانش زدم که آنرا قطع کردم و او را به زمین افکندم و سرش را بریده و به زمین انداختم و سرش را گرفتم.

بینی و بینه ضربات و هبت ریح حمراء و سمعت صوتك فيها يا رسول الله و انت تقول قد قطعت لك جربان درعه فاضرب حبل عاتقه فضربتة فلم احفه ثم هبت ریح سوداء سمعت صوتك فيها يا رسول الله و انت تقول قد قلبت لك الدرع عن فخذك فاضرب فخذك فاضرب فخذك فاضرب فخذك فقطعته و و كزته و قطعت رأسه و رميت به و اخذت رأسه و قال لي هذان الرجلان بلغنا ان محمد أرفيق شفيق رحيم فاحتملنا اليهود لا تعجل علينا و صاحبنا كان يعد بالرف فارس فقال النبي ﷺ اما الصوت الاول الذي حك مسامعك فصوت جبرئيل و اما الصوت الاخر فصوت ميكائيل ، قدم الى احد الرجلين فقال قل لا اله الا الله و اشهد اني رسول الله فقال لنقل جيل ابي قبيس احب الى من ان اقول هذه الكلمة فقال اخره و اضرب عنقه ثم قال قدم الاخر فقدم فقال قل لا اله الا الله و اشهد اني رسول الله فقال الحقني بصاحبى ، قال اخره يا ابا الحسن و اضرب عنقه فاخره و قام امير المؤمنين ليضرب عنقه فهبط جبرئيل فقال يا محمد ان ربك يقرئك السلام و يقول لك لا تقتله فانه حسن الخلق سخى فى قومه فقال الرجل وهو تحت السيف هذا رسول ربك يخبرك ؟ قال نعم ، فقال والله ما ملكت درهماً مع اخ لي قط ولا قلبت وجهى فى الحرب و انا اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله فقال هذا ممن جره حسن خلقه و سخاؤه الى جنات النعيم .

(۳۸) فى البر بالاخوان و السعى فى حوائجهم ثم خصال قال ابو عبد الله ﷺ خياركم سمحائكم و شراركم بخلاؤكم و من صالح الاعمال البر بالاخوان و السعى فى حوائجهم و ذلك مرغمة

این دو مرد به من گفتند: به ما رسیده که محمد رفیق مهربان بارحمی است ما را خدمت او بپر و در قتل ما شتاب مکن، رفیق ما با هزار پهلوان برابر بود.

رسول خدا فرمود: اما آواز اول که به گوش تو رسید آواز جبرئیل و آواز دیگر از آن میکائیل بود. یکی از دو مرد را پیش دار، به او فرمود بگو لا اله الا الله و گواهی بده که من رسول خدایم، جواب گفت: به دوش کشیدن کوه ابو قبیس پیش من آسان تر است از گفتن این کلمه، فرمود او را بپر گردن بز، سپس دستور داد دیگری را پیش آور. او را پیش داشت، فرمود بگو لا اله الا الله و گواهی بده که من رسول خدایم، عرض کرد مرا هم به رفیقم ملحق کن. فرمود: ای ابو الحسن او را هم بپر گردن بز، امیرمؤمنان برخاست گردنش را بزند که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید این مرد را نکش زیرا در میان قوم خود خوش خلق و با سخاوت بود، آن مرد از زیر شمشیر عرض کرد: این فرستاده خدای تو است که به تو خبر می‌دهد؟ فرمود: آری. گفت: به خدا در زمینه برادران خود مالک درهمی نبودم و هیچ‌گاه پشت به جنگ ندادم، شهادت می‌دهم که خدا یکی و تو رسول خدایی. پیغمبر فرمود: این کسی است که خوش خلقی و سخاوت او را به بهشت پر نعمت کشانید.

۳۸. در نیکی به برادران و اقدام در انجام حاجتشان سه خصالت است. امام ششم فرمود: بهترین شماها بخشش کنندگان شمایند و بدترین شما بخیلان شمایند، از کارهای شایسته نیکی کردن با برادران و سعی در حوائج آنان است، این کارها شیطان را خوار و مرد را از آتش دوزخ برکنار می‌دارند و وارد بهشت می‌نماید.

للسیطان و تزحزح عن النیران و دخول الجنان یا جمیل اخبر بهذا الحدیث غرر اصحابک ، قال قلت له جعلت فداک من غرر اصحابی قال هم البارون بالاخوان فی العسر والیسر ثم قال یا جمیل اما ان صاحب الکثیر یهون علیه ذلك وقد مدح الله عزوجل صاحب القلیل فقال و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون (۳۹) انتهى عن التغیوط فی ثلثة مواضع عن علی علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یتغوط علی شفیر ماء یتعذب منه او نهر یتعذب منه او تحت شجرة علیها ثمرة (۴۰) فی استقبال الشمس ثلث خصال ردیة الی امیر المؤمنین علیه السلام قال لا تستقبلوا الشمس فانها مبخرة تشعب اللون و تبلی الثوب و تظهر الداء الدفین .

(۴۱) للمصرف ثلث علامات قال امیر المؤمنین للمسرق ثلث علامات ، یأکل ما لیس له و یتلبس ما لیس له و یشتری ما لیس له (۴۲) کل عین باکیة یوم القیمة الا ثلثة اعین قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل عین باکیة یوم القیمة الا ثلثة اعین ، عین بکت عن خشية الله و عین غضت عن محارم الله و عین بانت ساهرة فی سبیل الله (۴۳) جمع کل الخیر فی ثلث خصال قال امیر المؤمنین علیه السلام جمع الخیر کله فی ثلث خصال النظر و السکوت و الکلام فکل نظر لیس فیہ اعتبار فهو سهو و کل سکوت لیس فیہ

ای جمیل، این حدیث را برای روشنفکران اصحاب خود نقل کن. عرض کردم: قربانت اصحاب درخشنده من کیانند؟ فرمود: آن‌ها که با برادران خود در خوشی و تنگی نیکی کنند. سپس فرمود: ای جمیل احسان بر شخص ثروتمند آسان است ولی خدای عزوجل مدح کرده احسان دوریشان را و فرموده «آن کسانی که با فرط احتیاج، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند، آنان که خویش را از بخل نگه داشتند هم آنان رستگارتند.»
۳۹. از قضای حاجت در سه جا نهی شده. امام اول فرمود: رسول خدا از تغوط بر کنار آب خوشگوار و کنار جوی خوشگوار و زیر درخت میوه‌دار نهی کرد.

۴۰. رو به روی بودن با خورشید سه بدی دارد. امام اول فرمود: با خورشید روبه‌رو نشوید زیرا خورشید بخارکننده است، رنگ را تیره کند، جامه را کهنه کند و درد درونی را آشکار نماید.

۴۱. اسراف‌کار سه نشانه دارد. امام اول فرمود: اسراف‌کار سه نشانه دارد، می‌خورد آن چه در خور او نیست، می‌پوشد لباسی که در خور او نیست، می‌خرد متاعی که در خور او نیست.

۴۲. هر چشمی در روز قیامت گریان است جز سه چشم. رسول خدا فرمود: هر چشمی روز قیامت گریان است جز سه چشم، چشمی که از ترس خدا گرییده، چشمی که از نامحرم پوشیده، چشمی که در جبهه جهاد برای حق نخواهیده.

۴۳. همه خوبی‌ها در سه خصالت است. امام اول فرمود: همه خوبی‌ها در سه خصالت است، نگاه و خاموشی و سخن؛ هر نگاهی که اسباب عبرت نشود سهو است، هر خاموشی که در آن اندیشه نباشد غفلت است، هر سخنی که در آن ذکر حق نباشد بیهوده است، خوشا به حال کسی که نگاهش عبرت‌خیز و خاموشی‌اش اندیشه‌آمیز و سخنش یادآوری باشد، برگناه خود بگیرد و مردم از شرش آسوده باشند.

فكرة فهو غفله وكل كلام ليس فيه ذكر فهو لهو فطوبى لمن كان نظره عبثاً وسكوته فكراً، وكلامه ذكراً و بكى على خطيئته و امن الناس من شره (۴۴) انتهى عن ارتداف ثلثة نفر على الدابة قال رسول الله في حديث طويل لا يرتدف ثلثة على دابة فان احدهم ملعون وهو المقدم .

(۴۵) حق المسافر ان يقيم عليه اصحابه اذا مرض ثلثا قال حق المسافر ان يقيم عليه اصحابه اذا مرض ثلثا (۴۶) في النعل السوداء ثلث خصال ردية وفي النعل الصفراء ثلث خصال محمودة عن حنان بن سدير قال دخلت على ابي عبد الله عليه السلام وعلي نعل سوداء فقال مالك ولبس نعل سوداء اما علمت ان فيها ثلث خصال قال قلت وما هي؟ جعلت فداك قال تضعف البصر وترخي الذکر وتوزن الهم وهي مع ذلك من لباس الجبارين عليك بلبس نعل صفراء فان فيها ثلث خصال قال قلت وما هي؟ قال تعد البصر وتشد الذکر وتنفي الهم وهي مع ذلك من لباس الانبياء (۴۷) تعلموا من الغراب ثلث خصال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تعلموا من الغراب خصالا ثلثا استتاره بالسفاد وبكوره في طلب الرزق وحذره (۴۸) ثلثة تكون مع ثلثة عن ابان بن تغلب قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول مع الثبث تكون السلامة ومع العجلة تكون الندامة ومن ابتدا بعمل في غير وقته كان بلوغه في غير حينه (۴۹) الشوم في ثلثة عن ابي عبد الله عليه السلام قال تذاكروا الشوم عنده فقال الشوم في ثلاثة ، في المرأة والدابة

۴۴. نهی شده است که سه تن پشت سر یکدیگر بر چهارپا سوار شوند.

رسول خدا در حدیثی طولانی فرمود: سه تن پشت سر هم به چهارپا سوار نشوند که یکی از آنها ملعون است و آن مقدم آنها است.

۴۵. حق مسافری که بیمار شود به رفیقانش این است که سه روز با او اقامت کنند.

۴۶. در کفش سیاه سه خصلت بد است و در کفش زرد سه خصلت نیک. حنان بن سدير گوید، کفش سیاهی پوشیده بودم حضور امام ششم رسیدم فرمود: تو را چه به اینکه کفش سیاه بپوشی، نمی دانی در آن سه اثر است؟ عرض کردم: چه آثاری قربانت؟ فرمود: دیده را کم نور و ذکر را کم زور و اندوه را موفور کند و با این حال لباس جباران است.

۴۷. سه خصلت را از کلاغ بیاموزید. رسول خدا فرمود: سه خصلت را از کلاغ یاد بگیرید، پریدن بر ماده خود را پنهان می کند، بامدادان دنبال روزی می رود و بسیار حذر می کند.

۴۸. سه چیز با سه چیز است. ابان بن تغلب گوید، شنیدم امام ششم می فرمود: سلامت در پیگردی است، پشیمانی در شتاب، هر کس بی وقت دست به کاری زند بی موقع به نتیجه رسد.

۴۹. شومی در سه چیز است. خالد بن نجیح گوید، حضور امام ششم مذاکره شومی را کردند فرمود: شومی و بداقبالی در سه چیز است در زن و چهارپا و خانه.

اما شومی زن بسیاری کابین و ناسپاسی شوهر است. و اما در چهارپا بد خلقی و چموشی است. و اما در خانه،

والدار فاما شوم المرأة فكثرة مهرها وعقوق زوجها واما الدابة فسؤ خلقها و منعها ظهرها واما الدار فضيق ساحتها وشر جيرانها و كثرة عيوبها (۵۰) الذين نوا ما ذكروا به ثلثة اصناف عن ابيجعفر في قول الله عزوجل فلما نسوا ما ذكروا به ، قال كانوا ثلثة اصناف ، صنف اتمروا و امروا فنجوا و صنف اتمروا ولم يأتمروا فمسخوا و ذّا و صنف لم يأتمروا ولم يأتمروا فهلكوا

(۵۱) ثلثة في حرز الله عزوجل الى ان يفرغ الله من الحساب قال ابو عبدالله عليه السلام ثلثة في حرز الله عزوجل الى ان يفرغ الله من الحساب برجل لم يزن قط ورجل لم يشب ماله برباط ورجل لم يسع فيهما قط (۵۲) من اعطى ثلثة لم يحرم ثلثة عن ابي عبدالله عليه السلام انه قال يا معوية من اعطى ثلثة لم يحرم ثلثة ، من اعطى الدعاء اعطى الاجابة و من اعطى الشكر اعطى الزيادة و من اعطى التوكل اعطى الكفاية فان الله عزوجل يقول في كتابه و من يتوكل على الله فهو حسبه و يقول لئن شكرتم لازيدنكم و يقول ادعوني استجب لكم (۵۳) انتهى عن مشاورة ثلثة قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يا علي لا تشاورن جبانا فانه يضيق عليك المخرج و لا تشاورن البخيل فانه يقصر بك عن غايتك و لا تشاورن حربصا فانه يزين لك شراً و اعلم يا علي ان الجبن و البخل و الحرص و غريزة واحدة يجمعها سوء الظن بالله (۵۴) **قسم العقل**

تنگی حیات و بدی همسایگان و بسیاری عیوب است.

۵۰. کسانی که هر چه یاد آور شدند فراموش کردند سه دسته بودند. امام پنجم در شرح قول خدا «فلما نسوا ما ذكروا به» فرمودند: سه دسته بودند، یک دسته پذیرفتند و به دیگران هم دستور دادند پس نجات یافتند، یک دسته پذیرفتند و به دیگران دستور ندادند و به صورت وز مسخ شدند.

شرح وز به تشدید زاء نقطه دار مرغ آبی است.

و دسته ای که نه خود پذیرفتند و نه به دیگران دستور دادند هلاک شدند.

۵۱. سه کس در پناه خدا باشند تا خدا از حساب خلاق فارغ شود. امام ششم فرمود: سه کس در پناه خدا باشند تا از حساب خلق

فارغ شود، کسی که هرگز زنا نکرده، کسی که مال خود را هرگز به ربا نیامیخته، کسی که در این دو کوشش نکرده.

۵۲. کسی که سه چیز داده شده از سه چیز و انیفاده. امام ششم فرمود: ای معاویه به کسی که سه چیز داده شد از سه چیز و انیفاده، به هر کس توفیق دعا داده شده قبول آن داده شود، به هر کس شکر نعمت داده شده فزونی نعمت عطا شود، به هر کس که توکل داده شده کفایت الهی نصیب شود؛ زیرا خدای عزوجل در کتابش فرماید: «هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بس است»، فرماید: «اگر شکر کنید برای شما بیفزایم»، فرماید: «از من بخواهید تا مستجاب کنم».

۵۳. از مشورت سه کس قدغن شده. رسول خدا فرمود: با ترسو شور مکن که راه را بر تو می بندد. با بخیل شور مکن که همت تو را کوتاه کند. با حریص شور مکن که جمع مال را در نظرت جلوه دهد.

ای علی بدان که ترس و بخل و حرص یک طبیعتند که بدگمانی به خدا سرچشمه آن ها است.

۵۴. عقل سه جزء است. رسول خدا فرمود: عقل سه جزء است، هر کس همه را دارد عقلش کامل است و هر کس همه را

ندارد عقل ندارد.

علی ثلثة اجزاء، قال رسول الله ﷺ قسم العقل على ثلثة اجزاء فمن كانت فيه كمل عقله ومن لم تكن فيه فلا عقل له، حسن المعرفة بالله عزوجل وحسن الطاعة له وحسن الصبر على امره (۵۵) خير آدم من ثلث خصال واحدة عن علي بن ابيطالب (عليه السلام) قال هبط جبرئيل (عليه السلام) على آدم فقال يا آدم اني امرت ان اخيرك واحدة من ثلث فاختر واحدة ودع اثنتين فقال له آدم وما الثلاث يا جبرئيل قال العقل والحياه والدين، قال آدم فاني قد اخترت العقل، فقال جبرئيل للحياه والدين انصرفا فقالا يا جبرئيل انا امرنا ان نكون مع العقل حيث ما كان قال جبرئيل فشانكما وعرج (۵۶) يعتبر عقل الرجل في ثلث عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال يعتبر عقل الرجل في ثلث في طول لحيته وفي نقش خانمه وفي كنيته (۵۷) الشيعة ثلث قال ابو عبد الله (عليه السلام) الشيعة ثلث، محب واد فهو منا ومترين بنا ونحن زين لمن تزين بنا ومستأكل بنا للناس ومن استأكل بنا افتقر (۵۸) امتحان الشيعة عند ثلث عن جعفر بن محمد (ع) قال امتحنوا شيعة عند ثلاث عند ما اقيت الصلوة كيف محافظتهم عليها وعند اسرارهم كيف حفظهم لها عن عدونا وعند اموالهم كيف مواساتهم لآخوانهم فيها (۵۹) ثلث خصال من كن فيه فقد استكمل الايمان عن ابي عبد الله (ع) قال ثلث خصال من كن فيه

خدا را خوب شناختن، خوب فرمان او را بردن، خوب به صبر بودن بر فرمان او.

۵۵. آدم از سه خصلت یکی را برگزید. امام اول فرمود: جبرئیل بر آدم فرود شد و گفت ای آدم من دستور دارم تو را به پذیرفتن یکی از سه چیز مخیر کنم، یکی را بگیر و دو تا را واگذار. آدم گفت: آن سه کدام است، گفت: عقل و حیا و دین، آدم گفت عقل را برگزیدم، جبرئیل به حیا و دین گفت شما برگردید، گفتند: ای جبرئیل ما دستور داریم هر کجا عقل است همان جا باشیم. جبرئیل گفت: میل شماست و بالا رفت.

۵۶. خورد مرد از سه چیز سنجیده شود. امام ششم فرمود: خورد مرد از سه چیز سنجیده شود، در اندازه ریش، نقش مهر و کینه او.

۵۷. شیعه سه دسته اند. امام ششم فرمود: شیعه سه دسته اند، دوست صمیمی که از ماست، کسانی که ارتباط با ما را وسیله آبرومندی خود کرده اند، ما وسیله آبرومندی آنها هستیم، کسانی که ما را وسیله شکم خوارگی و استفاده مادی قرار داده، هر کس ما را وسیله نان خوردن قرار دهد فقیر خواهد بود.

۵۸. در سه چیز شیعه امتحان می شوند. امام ششم فرمود: شیعیان ما را در سه وقت امتحان کنید، در وقت نماز که چه اندازه مواظبت می کنند، در اسرار تشیع که چه اندازه آن را از دشمن حفظ می کنند، در اموالشان امتحان کنید که چه اندازه با برادران خود همراهی می کنند.

۵۹. هر کس دارای سه خصلت باشد ایمانش کامل است. امام ششم فرمود: هر کس دارای سه خصلت باشد ایمانش کامل است، کسی که در برابر ستم صبر کند و خشم خود را فرو خورد و آن را در حساب خدا گذارد و عفو کند و بگذرد از کسانی که خدا او را بی حساب وارد بهشت کند و شفاعتش را در برابر مردم ربیعه و مضر بپذیرد.

استکمل خصال الایمان ، من صبر علی الظلم وکظم غیظه واحتسب وعفی وغفر کان ممن یدخله الله الجنة بغير حساب ویشفمه فی مثل ربیعة ومضر.

عن هشام بن معاذ قال كنت جلیسا لعمر بن عبدالعزیز حیث دخل المدينة فامر منادی من كانت له مظلمة او ظلمة فلیأت الباب فاتی محمد بن علی یعنی الباقر^(ع) فدخل علیه مولاه مزاحم فقال ان محمد بن علی بالباب فقال له ادخله یامزاحم قال فدخل وعمر یمسح عینیه من الدموع فقال له محمد بن علی^(ع) ما ابکک یاعمر فقال هشام ابکاه کذا وکذا یا بن رسول الله فقال محمد بن علی یاعمر انما الدنیاسوق من الاسواق منها خرج قوم بما ینفعم ومنها خرجوا بما یضرهم وکم من قوم قد ضرهم مثل الذی اصبحنا فیہ حتی اتاهم الموت فاستوعبوا، فخرجوا من الدنیا ملومین لما لم یأخذوا الماحبوا من الاخرة عدة ولا ما کرهوا الجنة، قسم ما جمعوا من لا یحمدهم وصاروا الی من لا یعذرهم فنحن والله محقوقون ان ننظر الی تلك الاعمال التي کنا نغبطهم بها فنوافقهم فیها وننظر الی تلك الاعمال التي کنا نتخوف علیهم منها فنکف عنها فاتق الله واجعل فی قلبک اثنتین، تنظر الذی تحب ان یشکرک اذا قدمت علی ربک فابتغ فیہ البذل ولا تذهبن الی سلعة قد بارت علی من کان قلبک ترجو ان تجوز عنک واتق الله یاعمر

رسول خدا فرمود: سه خصلت را هر که جمع کند صفات ایمانی را تکمیل کرده، آنکه خشنودیش به کار باطل و گناه نکشد و غصب او را از حق به در نبرد و در حال اقتدار بدانچه حشش نیست دست دراز نکند.

هشام بن معاذ گوید، همراه عمر بن عبدالعزیز بودم که وارد مدینه شد و جارچی اش فریاد کشید: هر کس ستمی کشیده و دعوی دارد نزد من آید. امام پنجم وارد شد، مزاحم به عمر خبر داد که محمد بن علی بر در منزل است، گفت: او را وارد کن، در حالی وارد مجلس شد که عمر اشک های خود را پاک می کرد امام به او فرمود: ای عمر چه تو را گریاند؟ هشام سبب گریه اش را بیان کرد حضرت فرمود: ای عمر دنیا چون بازاری است گروهی چیزی از آن بردند که سودشان دهد و گروهی چیزی بردند که زیانشان رساند، چه بسیار مردمانی که به کارهایی که ما در آن واردیم خود را زیانمند کردند تا مرگشان در رسید هراسناک شدند و از دنیا، نکوهیده بیرون شدند چون برای آن چه در آخرت دوست داشتند بسیجی نیندوختند و از آن چه بد داشتند سپری نساختند، آن چه جمع کرده بودند وارثان حق نشناس قسمت کردند و خود نزد کسی رفتند که عذر آن ها را نمی پذیرد شایسته است که ما به هر کاری که در آن به آنان رشک می بریم نگاه کنیم و آن را سرمشق کارهای خود قرار دهیم و به آن کارهایی که برای آن ها برایشان می ترسیم نگاه کنیم و از آن کناره کنیم؛ از خدا بپرهیز، دلت را به دو چیز بسیار، نگاه کن به آن چه دوست داری وقتی پیش پروردگارت رفتی با تو باشد، آن را پیشاپیش خویش بفرست و نگاه کن آن چه را بد داری که چون نزد پروردگارت رفتی با تو باشد عوض آن را بجو، به متاعی که بر پیشینیان تو کساده شد متوجه مشو و امید داشته باش که از تو رواج باشد.

ای عمر از خدا بپرهیز، در را باز کن، مردم را به آسانی بپذیر، مظلوم را یاری کن، دست ظالم را کوتاه کن.

وافتح الابواب و سهل الحجاب وانصر المظلوم ورد الظالم ، ثم قال ثلث من كن فيه استكمل الايمان بالله فجتى عمر على ركبتيه وقال ايه يا اهل بيت النبوة قتال نعم يا عمر من اذا رضى لم يدخله رضاه فى الباطل واذا غضب لم يخرج غضبه من الحق ومن اذا قدر لم يتناول ما ليس له ، فدعا عمر بدواة و قرطاس و كتب بسم الله الرحمن الرحيم ، هذا ما رد عمر بن عبد العزيز من ظلامة محمد بن على فذك . عن ابي جعفر قال انما المؤمن الذى اذا رضى لم يدخله رضاه فى اثم ولا باطل واذا سخط لم يخرج سخطه من قول الحق والمؤمن الذى اذا قدر لم يخرج قدرته الى التعدى و الى ما ليس له بحق .

قال رسول الله ﷺ ثلث خصال من كن فيه استكمل خصال الايمان الذى اذا رضى لم يدخله رضاه فى اثم ولا باطل و اذا غضب لم يخرج غضبه من الحق واذا قدر لم يتعاط ما ليس له .
 ذكر رجل عند ابي عبدالله فقال انما المؤمن الذى اذا سخط لم يخرج سخطه من الحق والمؤمن اذا رضى لم يدخله رضاه فى باطل والمؤمن الذى اذا قدر لم يتعاط ما ليس له (بتقسه)
 (٦١) ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا ينظر اليهم ولا يزكهم و لهم عذاب اليم عن ابي بصير قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا ينظر اليهم و لهم عذاب اليم ، الناتف شيبه والناكح نفسه والمنكوح فى دبره ، عن ابي مالك الجهنى قال سمعت

سپس فرمود: در هر کس سه چیز باشد ایمانش کامل است. عمر به سر دو زانو نشست و گفت: ای خانواده پیغمبر آنها را بیان کن. فرمود: ای عمر، هر کس چون خشنود شد خشنودیش او را به باطلی نکشاند، و چون خشم کرد خشمش او را از حق به در نبرد، و چون قدرت یافت بدانچه از آتش نیست دست نینداخت.
 عمر دوات و کاغذی خواست و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، عمر بن عبدالعزيز فدک را که حق محمد بن علی بود به او رد کرد.

امام پنجم فرمود: مؤمن کسی است که چون پسندد خشنودی او را به گناه و بیهوده نکشاند و چون بد دارد خشم او را از گفتار راست به در نبرد. مؤمن کسی است که قدرت او را به تعدی و دست اندازی به حق دیگران و ندارد. رسول خدا فرمود: هر کس سه خصلت را دارا شود ایمان را به سر حد کمال رسانیده، کسی که خشنودی او را به گناه و باطل نکشاند، غضب او را از حق به در نبرد و چون قدرت یافت بدانچه حق ندارد دست اندازی نکند.
 نام مرد مؤمنی را پیش امام ششم بردند، فرمود: مؤمن کسی است که چون خشم کند خشم او را از حق بیرون نبرد، مؤمن کسی است که خشنودی او را به باطل نکشاند، مؤمن کسی است که چون قدرت یافت بدانچه حق ندارد دست نیازد.
 ۶۱. سه کس اند که در روز قیامت خدا با آنها سخن نکوید و به آنها نگاه نکند و آنها را نستاید و عذاب دردناک داشته باشند. امام ششم در روایت ابابصیر فرموده: این سه کس، کننده ریش سپید خود و گاینده خویش و گاییده شده در عقب.
 شرح مقصود از گاینده خویش جلق زننده است.

اباعبدالله يقول ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا ينظر اليهم ولا يزكهم ولهم عذاب اليم ، من ادعى اماما ليست امامته من الله ومن جحد اماما امامته من عند الله عزوجل ومن زعم ان لهما فى الاسلام نصيباً . قال رسوالله ثلثة لا يكلمهم الله عزوجل يوم القيمة ولا ينظر اليهم ولا يزكهم و لهم عذاب اليم . رجل بايع اماماً لا يبايعه الا للدنيا ان اعطاه منها ما يريدو فى له والا كف ورجل بايع رجلا بسلمة بعد العصر فحلف بالله عزوجل لقد اعطى بها كذا وكذا فصدقه فاخذها ولم يعط فيها ما قال ورجل على فضل ماء بالفلات يمنعه ابن السبيل .

(۶۲) او حش ما يكون الخاق فى ثلثة مواطن ياسر الخادم قال سمعت ابا الحسن الرضا عليه السلام يقول ان او حش ما يكون هذا الخلق فى ثلث مواطن يوم يولد ويخرج من بطن امه فىرى الدنيا ويوم يموت فىرى الاخرة واهلها ويوم يبعث فىرى احكاماً لم يرها فى الدنيا وقد سلم الله على يحيى فى هذه المواطن الثلثة و آمن روعته فقال وسلام عليه يوم ولد و يوم يموت ويوم يبعث حيا وقد سلم عيسى بن مريم على نفسه فى هذه الثلاثة المواطن فقال والسلام على يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعت حيا (۶۳) الشركاء فى الظلم ثلثة كان على عليه السلام يقول العامل بالظلم و الامعين عليه والراضى به شركاء ثلثة (۶۴) الساعى قاتل ثلثة الى ابي عبدالله عليه السلام قال الساعى قاتل ثلثة قاتل نفسه وقاتل

و در روايت مالك جهنى فرمايد: اين سه كس طرفدار امامى است كه امامتش از طرف خدا نيست، و منكر امامت كسى كه امامتش از طرف خداست، و كسى كه اين دو را از مسلمانان شمارد. رسول خدا فرمود: اين سه كس مردى است كه با امامى بيعت كند و اگر آن چه خواست به او داد براى وي وفا كند و اگر نه باز ايستد و كسى كه با ديگرى معامله كند، بعد از عصر جنسى به او فروش كند و قسم بخورد كه فلان مبلغ براى اين جنس به او داده شده مشترى تصديق كند و جنس را بخرد و آن چه گفته به او داده نشده باشد و كسى كه در بيابان آب زيادى تحت اختيار دارد و از رهگذر دريغ مى كند.

۶۲. وحشتناك توريں مورد براى مخلوق سه جا است. ياسر خادم گويد، از امام هشتم شنيدم مى فرمود: وحشتناك توريں موارد براى اين خلق سه جا است، روزى كه زايدى شود و از شكم مادر درآيد و دنيا را ببيند و روزى كه بميرد و آخرت و اهل آن را ببيند و روزى كه برانگيخته شود و مقرراتى را ببيند كه در دنيا ندیده، خدا به حضرت يحيى در اين سه روز سلامتى بخشیده و آسایش او را تأمين کرده و فرمود «سلامت باد يحيى روزى كه زايدى شد و روزى كه بميرد و روزى كه زنده برانگيخته شود و حضرت عيسى در اين سه جا سلامت خویش را خواسته كه فرموده «سلامت بر من در روزى كه زايدى شدم و روزى كه بميرم و روزى كه زنده برانگيخته شوم».

۶۳. سه كس شريك ظلم اند. امام اول فرمود: آنكه ستم مى كند و آنكه در ستم كمكش مى دهد و آنكه ستم را مى پسندد، هر سه شريك اند.

۶۴. سعایت کننده، كشنده سه نفر است. امام ششم فرمود: آنكه سعایت مى كند قاتل سه كس است، خودش و كسى كه سعایت او را كرده و كسى كه پيش او از ديگرى سعایت نموده.

شوح مقصود اين است كه سعایت در قتل بيگناهى نزد پادشاه و صاحبان نفوذ سرانجامش كشته شدن سه تن مى شود

من سعی به و قاتل من سعی الیه (۶۵) لله مؤمن ثلثة مماكن سجن و حتن و مأوی و للكافر ثلثة مماكن عن ابي عبدالله عليه السلام قال الدنيا سجن المؤمن والقبر حصنه والجنة مأويه والدنيا جنة الكافر والقبر سجنه والنار مأواه (۶۶) ايام الله عزوجل ثلثة قال سمعت ابا جعفر يقول ايام الله عزوجل ثلثة ، يوم يقوم القائم ويوم الكرة و يوم القيمة (۶۷) ثلثة يعذبون يوم القيمة عن محمد بن مروان عن ابي عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول ثلثة يعذبون يوم القيمة . من صور صورة من الحيوان يعذب حتى ينفخ فيها و ليس ينفخ فيها والمكذب في منامه يعذب حتى يعقد بين شعيرتين و ليس يعاقد بينهما والمستمع الى حديث قوم و هم له كارهون يصب في اذنه الانك وهو الاسرب . قال رسول الله صلى الله عليه وآله من صور صورة عذب و كلف ان ينفخ فيها و ليس بفاعل و من كذب في حلمه عذب و كلف ان يعقد بين شعيرتين و ليس بفاعل و من استمع الى حديث قوم و هم له كارهون يصب في اذنيه الانك يوم القيمة . قال سفيان ، الانك هو الرصاص

(۶۸) ثلث خصال تبرئ من الكبر الى ابي عبدالله عليه السلام قال من رقع جيبه هكذا و خصف نعله و حمل سلعته فقد امن من الكبر (۶۹) يامر بالمعروف و ينهى عن المنكر من كانت فيه ثلث خصال الى ابي عبدالله عليه السلام قال انما يامر بالمعروف و ينهى عن المنكر من كانت فيه ثلث خصال ، عالم بما يأمر به و تارك لما ينهى عنه ، عادل فيما يأمر عادل فيما ينهى ، رفيق فيما يأمر و رفيق فيما ينهى

و سبب عمل كه سعایت كننده است در هر سه جنایت شریك است.

۶۵. مؤمن سه مسكن دارد. زندان، پناهگاه، اقامتگاه و كافر هم سه مسكن دارد. امام ششم فرمود: دنیا زندان مؤمن است، گور پناهگاه اوست و بهشت اقامتگاه او، دنیا بهشت كافر است، گور زندان او است و دوزخ مأوی اوست.

۶۶. ايام خدا سه است. گفت از امام پنجم شنیدم فرمود: ايام خدا سه روز است، روز ظهور حضرت حجت و روز رجعت و روز قیامت.

۶۷. سه كس در روز قیامت عذاب شوند. محمد بن مروان گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: سه كس در روز قیامت عذاب شوند، كسی كه صورت جاننداری بسازد عذاب شود تا در آن جان بدمد و نتواند دمید، كسی كه خواب دروغ بسازد عذاب شود تا میان دو جوگره زند و نتواند زد، كسی كه گفتگوی مردمی را كه بد دارند بشوند گوش گیرد، در گوشش سرب گذاخته ریخته شود.

و در حدیث دوم رسول خدا فرماید: در گوش چنین كسی قلع گذاخته ریخته شود.

۶۸. سه خصلت از كبر بیواری دهند. امام ششم فرمود: كسی كه یقه خود را آشكار پینه زند و كفش خویش را پینه زند و كالای خریداری به دوش كشد از تكبر بر كنار است.

۶۹. كسی كه سه خصلت در او باشد امر به معروف و نهی از منكر نماید. امام ششم فرمود: همانا امر به معروف و نهی از منكر كند كسی كه سه خصلت در او باشد، بدانچه امر كند و نهی نماید خود دانا و عمل كننده باشد، در مورد امر و نهی خود میانه رو و عادل باشد، در امر و نهی خود رفق و مدارا كند.

(۷۰) ثلثة لا ینجبون عن ایجعفر او ایعبدا لله ﷺ قال ثلثة لا ینجبون اعور یمین و ازرق کالفص و مولد السند (۷۱) کنی بالمرء عیبا ان ینکون فیہ ثلث خصال قال رسول الله ﷺ ان اسرع الخیر ثواباً البر و ان اسرع الشر عقاباً البقی و کنی بالمرء عیبا ان ینظر من الناس ما یمعی عنه من نفسه و یعیّر الناس بما لا ینستطیع ترکه و یؤذی جلیسه بما لا یملا یمنیه (۷۲) من لا یحب عتره النبی فهو لاحدی ثلث قال رسول الله ﷺ من لم یحب عترتی فهو لاحدی ثلث ' اما منافق و اما للزنیة و اما امرء حملت به امه فی غیر طهر .

(۷۳) احب الامور الی الله عزوجل ثلثة عن علی بن الحسین ﷺ قال کان آخر ما اوصی به الخضر موسی بن عمران ﷺ ان قال له لا تعیرن احداً بذنب وان احب الامور الی الله عزوجل ثلثة القصد فی الجدة و العفو فی المقدرة و الرفق بعباد الله و ما رفق احد باحد فی الدنیا الی رفق الله

شرح مقصود این است که کسی که می خواهد امر به معروف و نهی از منکر بکند علاوه بر آنکه باید دانا به موضوع معروف و منکر باشد و خود بدان عمل کند باید در موضوع معروف و منکر میانرو و معتدل باشد و گرفتار و سوسه و از مردمان افراطی نباشد که سختگیری بی جا کند مانند خوارج نهروان و در کیفیت امر و نهی خود رفق و مدارا کند و تشدد و سختی ننماید که مردم از او متنفر شوند.

۷۰. سه طایفه نجیب نباشند. امام پنجم یا ششم فرمود: سه کس نجیب نشوند کسی که چشم راستش کور باشد، کبودچشمی که مردمکش چون نگین انگشتر باشد و سندی نژاد.

شرح این خبر و اخبار دیگری که به مضمون آن است و دلالت دارند که مکان مخصوص یا وصف طبیعی مخصوص سبب بدی یا خوبی است بدو وجه توجه می شوند.

اول آنکه مقصود از این عناوین سه گانه اشخاصی باشند که در آن دوره ها زندگانی می کردند و مخالف حق بوده اند و اولاد آن ها به پیروی پدر و مادر بدو مخالف حق می شدند.

دوم آنکه استعداد خلاف نجابت در این طوائف بیش از سایر مردم است به واسطه خصوصیت نژاد یا تأثیر آب و هوا و این منافات ندارد که در اثر تربیت و مجاهده این افراد هم نجیب و خوش فطرت گردند.

۷۱. پس است برای عیب مردم که سه خصصت در او باشد. رسول خدا فرمود: ثواب نیکی و احسان زودتر از همه خیرات دریافت شود و کیفر ستم از بدی ها زودتر می رسد و در عیب مردم همین کافی است که از دیدن خود کور باشد و به عیب مردم نگرد و مردم را به کاری سرزنش کند که خودش توانایی ترک آن را ندارد همنشین خودش را بدانچه سودش ندهد آزار دهد.

۷۲. کسی که همت پیغمبر را دوست ندارد برای یکی از سه امر است. رسول خدا فرمود: کسی که خانواده مرا دوست نمی دارد برای یکی از سه امر است، یا منافق است یا زنازاده است یا مادرش در ناپاکی به او آیستن شده.

۷۳. دوست ترین امور نزد خدا سه است. امام چهارم فرمود: آخرین سفارش خضر به موسی بن عمران این بود که به او گفت هیچ کس را به گناهی سرزنش مکن، دوست ترین امور نزد خدای عزوجل سه است:

عزوجل به يوم القيمة و رأس الحكمة مغافة الله عزوجل (۷۴) تكلم النار يوم القيمة ثلاثة عن النبي ﷺ قال تكلم النار يوم القيمة ثلاثة اميراً وقارياً و ذا ثروة من المال فتقول للامير يامن وهب الله له سلطاناً فلم يعدل فتزدرده كما يزدرد الطير حب السمس وتقول للقارى يامن تزين للناس و بارز الله بالمعاصي فتزدرده وتقول للغنى يا من وهب الله له دنيا كثيرة واسعة فيضاً و سأله الحقير اليسير قرضا فابى الا بخلا فتزدرده (۷۵) ثلث قاصمات الظهر عن ابى جعفر عليه السلام قال ثلث قاصمات الظهر رجل استكثر عمله ونسى ذنوبه واعجب برأيه

۷۶ تطول الله عزوجل على عباده بثلث عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عزوجل يقول انى تطولت على عبادى بثلث ، القيت عليهم الريح بعد الروح ولولا ذلك ما دفن حميم حميماً و القيت عليهم السلوة بعد المصيبة ولولا ذلك لم يتهن (يتهنأ) احد بهيشه و خلقت هذه الدابة و سلطتها على الحنطة والشعير و لولا ذلك لكنزها ملوكهم كما يكنزون الذهب والفضة
(۷۷ لا سهر الا فى ثلث قال رسول الله لا سهر الا فى ثلث متجهج بالقرآن او فى طلب العلم او

قناعت در توانگری، گذشت در توانایی، رفق و نرمی با بندگان خدا. هیچ کس با دیگری در دنیا نرمی نکند جز آنکه خدای عزوجل در روز قیامت یا او به نرمی رفتار کند. سرآمد حکمت ترس از خدای عزوجل است.

۷۴. دوزخ در روز قیامت با سه کس سخن گوید. پیغمبر فرمود: دوزخ در روز قیامت با سه کس سخن گوید، پادشاه، عالم و ثروتمند. به پادشاه می گوید ای کسی که خدا به او پادشاهی بخشید و عدل و داد نکرد، سپس او را ببلعد چنانچه پرنده دانه کنجید را می بلعد، و به عالم می گوید ای کسی که پیش مردم خودنمایی می کرد و به نافرمانی یا خدا در نبرد بود، سپس او را می بلعد. پس به ثروتمند می گوید ای کسی که خدا به او دنیای با وسعت و پرفیضی داده بود و اندکی به رسم قرض از او خواسته بود پس بخل ورزید، سپس او را می بلعد.

۷۵. سه چیز پشت شکنند. امام پنجم فرمود: سه چیز پشت شکنند شخصی که عمل خویش را بزرگ شمارد و گناه خود را فراموش کند و رأی خود را بیستند.

امام ششم فرمود: شیطان به لشکر خود گفت، چون در سه چیز به فرزند آدم چیره شدم باک ندارم از هر کاری که بکنند، زیرا از او پذیرفته نیست، هرگاه کار خود را بسیار شمارد و گناه خود را فراموش کند و خودبینی در او راه یابد.

۷۶. خدا به سه نعمت منت بر بندگان نهاده. امام ششم فرمود: خدای عزوجل فرماید من بر بندگان خود به سه نعمت منت نهادم، پس از گرفتن جان بوی بد بر آنان افکندم و اگر چنین نبود هیچ خویشی خویش خود را خاک نمی کرد، پس از سوگواری آرامش دل به آنها دادم و اگر چنین نبود زندگی بر کسی گوارا نمی شد، این جانور را آفریدم و برگندم و مسلط کردم و گرنه پادشاهانشان آنها را مانند زر و سیم گنج می کردند.

۷۷. جز در سه چیز شب بیداری نیست. رسول خدا فرمود شب بیداری نیست مگر در سه چیز:

عروس تهدی الی زوجها . عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال ابلدیس لعنه الله لجنوده اذا استمكنت من ابن آدم فی ثلث لم ابال ماعمل فانه غير مقبول منه اذا استكثر عمله ونسى ذنبه ودخله العجب

(۷۸) لولا ثلث فی ابن آدم ما طأطأ رأسه شیء قال رسول الله صلى الله عليه وآله لولا ثلث فی ابن آدم ما طأطأ رأسه شیء المرض والفقر والموت وکلهم فيه وانه معین لوثاب

(۷۹) جمیع شرائع الدین ثلثة اشیاء عن ابي مالک قال قلت لعلی بن الحسین عليه السلام اخبرنی بجمیع شرائع الدین ، قال قول الحق والحکم بالعدل و الوفاء بالعهد (۸۰) الفتن ثلث قال امیر المؤمنین الفتن ثلث : حب النساء و هو سيف الشیطان ، و شرب الخمر و هو فنج الشیطان ، و حب الدینار والدرهم و هو سهم الشیطان فمن احب النساء لم ینتفع بعیشه و من احب الاشریة حرمت علیه الجنة و من احب الدینار والدرهم فهو عبد الدنیا، و قال قال عیسی بن مریم الدینار داء الدین و العالم طیب الدین فاذا رأیت الطیب یجر الداء الی نفسه فاتهموه و اعلموا انه غیر ناصح لغيره

(۸۱) للمرء المسلم ثلث اخلاء قال علی عليه السلام ان للمرء المسلم ثلاثة اخلاء فخلیل یقول انا معک حیا و میتا و هو عمله و خلیل یقول انا معک الی باب قبرک ثم اخلیک و هو ولده و خلیل یقول له انا معک الی ان تموت و هو ماله فاذا مات صار للوارث . قال قیس بن عاصم و فدت مع جماعة من بنی تمیم الی النبی صلى الله عليه وآله فدخلت و عنده الصلصال بن الدهمس فقلت یا نبی الله عظنا موعظة فاناقوم نعر فی البریة فقال رسول الله ان مع العز ذلا و ان مع الحیات موتاً و ان مع الدنیا آخرة ان لكل شیء حسیباً و علی کل شیء رقیباً و ان لكل حسنة ثواباً و لكل سیئة عقاباً و لكل اجل کتاباً

عبادت با قرآن، یا در طلب دانش یا برای عروسی که به خانه شوهرش برند.

۷۸. اگر سه چیز در فرزند آدم نبوده چیزی سوش را خم نمی‌گردد. رسول خدا فرمود: اگر سه چیز در فرزند آدم نبود چیزی سرش

را خم نمی‌کرد. بیماری، فقر و مرگ. با اینکه همه این‌ها را دارد هنوز جست و خیز می‌زند.

۷۹. همه آداب دین در سه است. ابومالک گوید، به امام چهارم عرض کردم: مرا از همه دستورات دین خبر بده. فرمود: گفتار

حق، و قضاوت عادلانه، و پاییدن به پیمان.

۸۰. فتنه سه است. امام اول فرمود: فتنه سه است، دوستی زنان که شمشیر شیطان است، میگساری که تله شیطان است،

پول دوستی که تیر شیطان است. کسی که زن را دوست داشت از زندگی سود نبرد. کسی که شراب دوست است بهشت بر او

قدغن است. کسی که دوست زر و سیم است، بنده دنیا است.

عیسی بن مریم فرمود: زر درد دین است، و عالم پزشک دین است. چون دیدید پزشک خود را دردمند می‌کند به او

بدبین باشید و بدانید که دیگری را اندرز نمی‌دهد.

۸۱. برای مرد مسلمان سه دوست است. امام فرمود: دوستان سه‌اند، دوستی که می‌گوید من در زندگی و مرگ با تو هستم و آن

کردار اوست، دوستی است که می‌گوید من تالاب گور با تو هستم سپس تو را رها کنم و آن فرزند است و دوستی که

می‌گوید تا دم مرگ با تو هستم و آن دارایی است که چون مرد به وارث می‌گردد.

وانه لا بد لك يا قيس من قرين يدفن معك و هو حي و تدفن معه و انت ميت فان كان كريماً
 اكرمك وان كان لثيماً اسلمك ثم لا يحشر الا معك ولا تبعث الا معه ولا تسئل الا عنه فلا تجعله
 الا صالحاً فانه ان صلح آنتس به و ان فسد لا تسو حش الا منه وهو فعلك فقال يا نبى الله احب
 ان يكون هذا الكلام فى ابيات من الشعر نفخر به على من يلينا من العرب و ندخره فامر النبى ﷺ
 من ياتيه بحسان (بن ثابت) قال فاقلت افكر فيما اشبه هذه العظة من الشعر فاستتب لى القول قبل
 مجيى حسان فقلت يا رسول الله قد حضرتنى ابيات احسبها توافق ما تريد فقلت (شعر)

تخير خليطاً من فعالك انما	قرين الفتى فى القبر ما كان يفعل
و لا بد بعد الموت من ان تعدّه	ليوم ينادى المرء فيه فيقــــبل
فان كنت مشغولاً بشيء فلا تكن	بغير الذى يرضى به الله تشغل
فلن يصحب الانسان من بعد موته	و من قبله الا الذى كان يفعل
الا انما الانسان ضيف لاهله	يقيم قلــــىــــلا بينهم ثم يرحل

قيس بن عاصم مى گوید با گروهى از بنى تميم حضور پيغمبر شريفاب شدم و قسى بر آن حضرت بار يافتيم كه صلصال بن دهمس پيش او بود؛ عرض كردم: اى پيغمبر خدا پندى به ما ده زيرا ما مردمى هستيم كه در بيابان به سر مى بريم. رسول خدا فرمود: به درستي كه با هر عزت خوارى است و با زندگاني مرگ است و با دنيا سراى ديگر است، هر چيز حسايى دارد و با هر چيزى پاينده اى است، هر عمل نيكي را ثوابى است و هر كار بدى را عقابى و هر مدتى را پايانى، اى قيس به ناچار همنشينى با تو در گور آيد، او زنده به گورت آيد و تو مرده اى، اگر بزرگوار باشد تو را گرامى دارد، و اگر پست باشد تو را وانهد، سپس جز با تو محشور نشود و جز با او برانگيخته نگردى و مسئول جز او نيستى، او را شايسته و نيكو آماده كن زيرا اگر نيكو باشد با او آسوده به سر مىبرى و اگر تباه و فاسد باشد همانا از آن در وحشت و هراسى، اين همنشين كردار تو است.

گفت: اى پيغمبر خدا مى خواهم اين فرمايش تو در چند بيت شعر باشد كه در ميان همسايگان خويش از ساير حربها بدان افتخار كنيم و آن را حفظ نماييم و ذخيره كنيم. پيغمبر دستور داد حسان بن ثابت را حاضر كنند.
 گوید من شروع كردم اين موعظه را به نظم آوردم و پيش از آمدن حسان آن را به رشته نظم كشيدم، عرض كردم: اى رسول خدا ابياتى در نظم آمد كه گمان دارم با فرمايش شما موافق باشد. قيس بن عاصم اين اشعار را سرود:

ز كردار خود دمخورى برگزين	كه در گور باشد تو را همنشين
پس از مرگ آماده داريش پيش	به روزى كه آيد نداى پيش
اگر دل به چيزى ببندى ميبند	بجز آن چه باشد خدا را پسند
پس و پيش مرگت تو را نيست كس	بجز كرده ات يار و فريادرس
بشر پيش خویشان دمی ميهمان	بود وانگهی كوچد از اين جهان

۸۲) اوحی الله عزوجل الی النبی (ص) فی علی (ع) ثلاث کلمات قال رسول الله ﷺ اسری بی ربی فاوحی الی فی علی بن ابی طالب ثلاث انه امام المتقین و سیدالمؤمنین و قائد الفر المحجلین

۸۳) الرجال ثلاثة رجل بماله ورجل بجاهه ورجل بلسانه وهو افضل الثلاثة . قال امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب الرجال ثلاثة عاقل و احمق و فاجر ، فالعاقل الدین شریعته و الحلم طبیعته و الرأی سچیته ، ان سئل اجاب و ان تکلم اصاب و ان سمع و عی و ان حدث صدق و ان اطمان الیه احد و فی ، و الاحمق ان استنبه بجمیل غفل و ان استنزل عن حسن نزل و ان حمل علی جهل جهل و ان حدث کذب لا یفقه و ان فقه لا یتفقه و الفاجر ان اتمتته خانک و ان صاحبته شانک و ان وثقت به لم ینصحک (۸۴) الامامة لا تصلح الا لرجل فیہ ثلاث خصال عن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب قال ان الامامة لا تصلح الا لرجل فیہ ثلاث خصال ، درع یحجزه عن المحارم و حلم یملک به غضبه و حسن الخلافة علی من ولی علیه حتی یكون له کالوالد الرحیم . البزنطی قال سئل ابوالحسن علی بن ابی طالب الامام بای شیء یعرف بعد الامام قال ان للامام علامات ان یكون اکبر ولد ابيه بعده و یكون فیہ الفضل و اذا قدم الراكب المدينة و قال الی من اوصی فلان قالوا الی فلان و السلاح فینا بمنزلة التابوت فی بنی اسرائیل یدور مع الامام حیث کان . عن عبدالاعلی ابن اعین قال قلت لایمیرالمؤمنین علی ما الحجة علی المدعی لهذا الامر بغير حق قال ثلث

۸۲. خدای عزوجل درباره علی (ع) به پیغمبر سه کلمه وحی کرد. رسول خدا فرمود: چون شبانه مرا پروردگار نزد خویش برد درباره علی سه کلمه به من وحی کرد، فرمود که او پیشوای پرهیزکاران، آقای اهل ایمان، جلودار دست و رو سفیدان است. شرح غر محجلین در لغت عرب اسباب پیشانی و دست و پا سفید است و در اینجا به معنی مسلمانانی است که دائماً با وضو و کاملاً مواظب نمازند و به این جهت مواضع وضو در بدن آنها در ظاهر و باطن پاک و درخشان است.

۸۳. مرده سه تا است. امام ششم فرمود: مردان جهان سه اند، خردمند و بی خرد و بدکار. خردمند را دین آیین است و حلم در آستین و دیدن رأی دوربین، چون پرسندش پاسخ دهد و چون سخن راند درست گوید و چون بشنود دریابد و اگر حدیث کند راست باشد و اگر کسی به او اطمینان کند وفا نماید. بی خرد را اگر به خوبی یادآوری کنی غفلت ورزد و اگر از نیکی برش گردانی بپذیرد و اگر به نادانی وادار شود نادانی ورزد و اگر حدیث کند دروغ گوید، خود نفهمد و اگر بفهمایش فهم نکند.

۸۴. امامت شایسته کسی نیست مگر مردی که دارای سه خصلت باشد. امام ششم از قول پدرش فرمود: امامت نشاید مگر برای مردی که سه خصلت دارد، ورعی که از امور ناروایش باز دارد و حلمی که با آن خشم خود را زیر فرمان گیرد و خوش رفتاری با پیروان خود تا مانند پدر مهربانی باشد.

من العجبة لم يجتمعن في رجل الا كان صاحب هذا الامر ، ان يكون اولى الناس بمن كان قبله ويكون عنده سلاح رسول الله و يكون صاحب الوصية الظاهرة الذي اذا قدمت المدينة و سألت العامة والصبیان الى من اوصى فلان فيقولون الى فلان (۸۵) فيمن حج ثلاث حجج ان حريرا قال من حج ثلث سنين متوالية ثم حج اولم يحج فهو بمنزلة مدمن الحج قال مصنف هذا الكتاب ادام الله تأييده هذا الاسناد مضطرب ولم اغيره لانه كان هكذا في نسختي والحديث صحيح . عن ابي عبد الله عليه السلام قال من حج ثلث حجج لم يصبه فقر ابداً عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال اي بعير حج عليه ثلاث سنين جعل من نعم الجنة ، وروى سبع سنين (۸۶) فيمن حج بثلاثة نفر من المؤمنين مولى الرضا عليه السلام قال سمعت الرضا عليه السلام يقول من حج بثلاثة نفر من المؤمنين فقد اشتري نفسه من الله عزوجل

بزنطی گوید، از امام هفتم پرسش شد که با چه نشانه‌ای امام بعد از امام دیگر شناخته می‌شود؟ فرمود: امام نشانه‌هایی دارد، بعد از پدرش بزرگ‌تر فرزندان است، دارای فضل امامت است، و وصی معروف، او است که اگر کاروانی به مدینه آید و بگوید فلانی به کی وصیت کرده؟ بگویند به فلان، سلاح پیغمبر در میان ما همانند تابوت است در بنی اسرائیل هر جا سلاح باشد امامت با آن می‌چرخد.

ابن اعین گوید، به امام ششم عرض کردم: دلیل رد مدعی امامت بر خلاف حق چیست؟ فرمود: سه علامت است که چون در مردی جمع شد امام است، ولی امام پیش از خود باشد و سلاح رسول خدا نزد او باشد و وصی آشکار امام باشد به طوری که چون به مدینه آیی و از عموم مردم و بچه‌ها پرسی امام سابق به که وصیت کرده بگویند به فلان کس. ۸۵. در مقام کسی که سه بار حج رفته. حریر گوید: کسی که سه سال پی در پی حج رفته سپس حج کند یا نکند مقام کسی را دارد که هر ساله حج کند.

امام ششم فرمود: کسی که سه بار حج کند هرگز فقیر نشود، فرمود هر شتری که سه سال بر او حج روند از چهارپایان بهشت گردد و در روایت دیگر رسیده که هفت سال.

شرح این حدیث تأیید می‌کند گفتار دانشمندانی را که می‌گویند بعضی حیوانات دارای روح مجرد و نفس ناطقه هستند زیرا نفوس انسانی هم که بعد از مرگ به عالم آخرت می‌روند و باقی می‌مانند بنا بر تحقیق با جسم پدید می‌شوند و ترقی می‌کنند تا روح مجرد و باقی و ابدی می‌گردند و اگر این استعداد در حیوانات عمومی نیست ولی ممکن است در بعضی از آن‌ها باشد چنانچه ممکن است گفت پاره‌ای از افراد بشر هم مانند حیوانات دارای نفس ناطقه نمی‌شوند و استعداد روحی آن‌ها فعلیت و تحقق پیدا نمی‌کند مانند اطفال کفار که قبل از بلوغ می‌میرند و مانند دیوانگان عمری که هیچ وقت عاقل نبودند.

۸۶. ثواب کسی که سه مؤمن را به حج رساند. آزاد کرده امام هشتم گوید، از آن حضرت شنیدم می‌فرمود: کسی که سه مؤمن را حج فرستد خود را از خدای عزوجل با پول خریده و از او نمی‌پرسد که مال خویش را کجا کسب کرده از حلال یا حرام. شرح ظاهراً مقصود این است کسی که موفق شود سه نفر مؤمن را به حج فرستد دلیل باشد که مال او از حلال است و خدا حساب مال حلال را از او نکشد.

بالثمن ولم يستله من این کسب ماله من حلال او حرام (۸۷) كان في قميص يوسف عليه السلام ثلاث آيات عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان في قميص يوسف عليه السلام ثلث آيات في قول الله عزوجل و جاؤا على قميصه بدم كذب وقوله عزوجل ان كان قميصه قد من قبل الى آخر الآية وقوله عزوجل اذهبوا بقميصي هذا الى آخر الآية

(۸۸) الظلم ثلثة : عن ابي جعفر عليه السلام قال الظلم ثلثة : ظلم يفره الله عزوجل و ظلم لا يفره و ظلم لا يدعه فاما الظلم الذي لا يفره الله فالشرك بالله عزوجل و اما الظلم الذي يفره الله فظلم الرجل نفسه فيما بينه و بين الله عزوجل و اما الظلم الذي لا يدعه فالمداينة بين العباد (۸۹) تحل الفروج بثلثة وجوه : قال امير المؤمنين عليه السلام تحل الفروج بثلثة وجوه : نكاح بميراث و نكاح بلا ميراث و نكاح بملك يمين .

۸۷. در پیراهن یوسف سه آیت بود. امام ششم فرمود: در پیراهن یوسف سه آیت بود، خدای عزوجل فرماید «پیراهن او را با خون دروغین آوردند»، و فرماید «اگر پیراهنش از پیش دریده باشد» تا آخر و فرماید «این پیراهن مرا ببرید» تا آخر آیه. شوح آیت اول در موقعی بود که برادران یوسف او را به چاه انداختند و حضور پدر برگشتند و گفتند که او را گرگ درید و پیراهن وی را به نشانی آوردند.

آیت دوم در موقعی بود که یوسف از محفل سرّی زلیخا گریخت و دم درب به عزیز مصر برخورد و زلیخا از دنبال او پریشان حال رسید و به عزیز گفت کیفر کسی که به اهل تو سوء قصد دارد چیست؟ یوسف گفت: زلیخا مرا دعوت کرده، و گواهی از خویشان گفت اگر پیراهن یوسف از پیش دریده زلیخا راست می گوید و یوسف دروغگو است و اگر از پس دریده زلیخا دروغ گوید و یوسف راستگو است.

آیت سوم در موقعی بود که یوسف در مصر خود را به برادرانش معرفی کرد و گفت این پیراهن مرا ببرید و به روی پدرم بیفکنید تا بینا شود و خانواده خود را از کنعان به مصر کوچ دهید، ما شرح این موضوعات را در تفسیر سوره یوسف مفصلاً نوشته ایم.

۸۸. ستم سه گونه است. امام پنجم فرمود: ستم سه گونه است، ستمی که خدای عزوجل می آمرزد و ستمی که نمی آمرزد که از نظر نمی اندازد اما ستمی که نمی آمرزد شرک به خداست و آن ستمی که می آمرزد ستم کسی است درباره خودش میان خودش و خدا و اما ستمی که از نظر نمی اندازد، حقوقی است که بندگان به یکدیگر پیدا می کنند. شوح مقصود از ظلم بر نفس ارتکاب گناهی است که تولید حق الناس نکند مانند می خواری و این گونه گناهان را خداوند ممکن است ببامرزد.

۸۹. زن ها به سه طریق حلال می شوند. امام اول فرمود: زن ها به سه طریق حلال می شوند، عقد دائم که ارث دارد، عقد متمه که ارث ندارد، کنیز برای آقای خود.

(۹۰) **ترجی النجاة لجميع الامة الا لاحد ثلثة** عن جعفر بن محمد رضی اللہ عنہ قال انی لارجو النجاة لهذه الامة لمن عرف حقنا منهم الا لاحد ثلثة : صاحب سلطان جائر و صاحب هوی و الفاسق المعلن (۹۱) **اشد ساعات ابن آدم ثلاث ساعات** : قال علی بن الحسین رضی اللہ عنہ اشد ساعات ابن آدم ثلث ساعات: الساعة التي يعاين فيها ملك الموت ، والساعة التي يقوم فيها من قبره ، والساعة التي يقف فيها بين يدي الله عزوجل فاما الى الجنة واما الى النار ثم قال ان نجوت يا بن آدم عند الموت فانت انت و الا هلكت و ان نجوت يا بن آدم حين توضع في قبرك فانت انت و الا هلكت و ان نجوت حين يحمل الناس على الصراط فانت انت و الا هلكت و ان نجوت حين يقوم الناس لرب العالمين فانت انت و الا هلكت ثم تلا و من درائمهم برزخ الى يوم يبعثون ، قال هو القبر و ان لهم فيه لمعيشة ضنكاً و الله ان القبر لروضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران ثم اقبل على رجل من جلسائه فقال له لقد علم ساكن السماء ساكن الجنة من ساكن النار فاي الرجلين انت و اي الدارين دارك .

(۹۲) **لن يعمل ابن آدم عملاً اعظم عند الله عزوجل من ثلثة** : قال النبي صلى الله عليه و آله لن يعمل ابن آدم عملاً اعظم عند الله تبارك و تعالی من رجل قتل نبياً او اماماً او هدم الكعبة التي جعل الله عزوجل قبلة للعباد او افرغ مائه في امرأة حراماً (۹۳) **لا يظعن الرجل الا في ثلاثة** : عن ابي

۹۰. برای همه امت امید نجات است جز سه تن. امام ششم فرمود: برای همه امت اسلام در صورتی که ما را به امامت بشناسند امید نجات دارم جز سه کس. همدست پادشاه ستمکار و هواپرست و متجاهر به فسق.

۹۱. سخت‌ترین اوقات فرزند آدم سه ساعت است. امام چهارم فرمود: سخت‌ترین اوقات فرزند آدم سه است، هنگامی که ملک الموت را در یابد، هنگامی که سر از گور برآرد و هنگامی که در قیامت پیش خدای عزوجل بایستد که محکوم به بهشت یا دوزخ گردد.

سپس فرمود: ای فرزند آدم اگر هنگام مرگ نجات یافتی خود را دریافتی و گرنه هلاک شدی سپس این آیه را تلاوت نمود: «از پس مرگشان در برزخند تا روزی که برانگیخته شوند». فرمود: منزل برزخ گور است همانا در آن زندگانی تنگی دارند. به خدا گور یا باغی است بهشتی و یا گودالی است از گودال‌های دوزخ. سپس به مردی از اهل مجلسش توجه کرد و فرمود: خدای آسمان بهشتیان را از دوزخیان می‌شناسد و تو از کدام یک هستی و کدام از این دو خانه، خانه تو است.

۹۲. فرزند آدم هرگز کاری نکند که نزد خدا از سه کار بزرگ‌تر باشد. پیغمبر (ص) فرمود: هرگز فرزند آدم کاری نکند که پیش خدای تبارک و تعالی از سه کار بزرگ‌تر باشد، کسی که پیغمبری یا امامی را بکشد، کسی که کعبه را ویران کند، کسی که به حرامی نطفه خود را به زنی بریزد.

۹۳. مرد کوچ نکند مگر برای سه چیز. امام ششم فرمود: در دستورات حکیمانه آل داود است که مرد کوچ نکند مگر در سه چیز، تحصیل توشه آخرت، اصلاح امور زندگانی، دریافت لذتی. سپس فرمود: کسی که زندگی را دوست دارد خوار می‌شود.

عبدالله عليه السلام قال مكتوب في حكمة آل داود عليهم السلام لا يظمن الرجل الا في ثلث زاد للمعاد او مرمة لمعاش او لذة في غير محرم ، ثم قال من احب الحيات ذل .

(۹۴) الفرش ثلثة : عن ابي عبدالله عليه السلام انه نظر الى فرش في دار رجل فقال فراش للرجل وفراش لاهله وفراش لضيفه والفرش الرابع للشيطان . عن جابر بن عبدالله قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم الفرش فقال فراش للرجل وفراش للمرأة وفراش للضيف والرابع للشيطان .

(۹۵) باب العلامات الثلث : عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال لقمان لابنه يا بني لكل شيء علامة يعرف بها ويشهد عليها و ان للدين ثلث علامات : العلم والايمان والعمل به ، وللایمان ثلث علامات : الايمان بالله و كتبه و رسله ، والعالم ثلث علامات : العلم بالله و بما يحب و بما يكره وللعامل ثلاث علامات : الصلوة والصيام والزكوة ، وللمتكلف ثلث علامات : ينزاع من فوقه ويقول ما لا يعلم و يتعاطى ما لا ينال ، وللظالم ثلث علامات : يظلم من فوقه بالمعصية و هن دونه بالغلبة و يعين الظلمة ، وللمنافق ثلث علامات : يخالف لسانه قلبه و قلبه فعله و علانيته سريرته و للاثم ثلث علامات : يخون و يكذب و يخالف ما يقول ، وللمرائي ثلاث علامات : يكسل اذا

شرح مقصود این است که کسی که زندگانی دنیا و امورات مادی مورد علاقمندی او هست از افکار بلند خداپرستی و روحانی باز می ماند و به کارهای پست دنیاداری تن در می دهد و هزت نفس خود را می بازد و در چنگال دنیا زبون و خوار می گردد.

۹۴. رختخواب سه دست است. امام ششم به رختخواب هایی نگریست که در خانه مردی روی هم چیده بود، فرمود: یک رختخواب از آن مرد، دیگری از آن زن و یکی هم برای مهمان، رختخواب چهارم از آن شیطان است.
شرح مقصود این است که نباید رختخواب زیادی تهیه کرد و بیکار و بی مصرف نگه داشت.

۹۵. در نشانه های سه گانه. امام ششم فرمود، لقمان به پسرش گفت: ای پسر جانم برای هر چیزی نشانه ای است که بدان شناخته شود و بر آن گواه است. دین را سه نشانه است، دانش، ایمان و عمل به آن. ایمان سه نشانه دارد، ایمان به خدا و کتابهایش و فرستادگانش. عالم سه نشانه دارد، شناسایی خدا و دانستن آن چه خدا خوش دارد و آن چه بد دارد. عملی کنند سه نشانه دارد، نماز، روزه، زکات. کسی که به خود می بندد سه نشانه دارد، با مافوق خود ستیزه می کند، ندانسته می گوید، چیزی را که بدان نمی رسد می جوید. ستمکار سه نشانه دارد، بالادستش را به نافرمانی ستم می کند، زبردست را به زورگویی و کمک به ستمکاران می دهد. فاسق سه نشانه دارد، زبانش با دلش مخالف است و دلش با کردارش و آشکارش با پنهانش. گنهکار سه نشانه دارد، خیانت می ورزد، دروغ می گوید، خلاف گفته خود کار می کند. خودنما سه نشانه دارد، در تنهایی کسل است و در برابر مردم زرتنگ و در هر کاری دنبال تمجید می گردد. حسود سه نشانه دارد، پشت سر بد می گوید، پیش رو تملق می نماید و مصیبت زده را سرزنش می کند. اسرافکار سه نشانه دارد، آن چه در خور او نیست، می خورد، آن چه در خور او نیست می پوشد، آن چه در خور او نیست می خورد.

كان وحده وينشط اذا كان عنده الناس ويتعرض في كل امر المحمودة والمعاسد تلك علامات يغتاب اذا غاب ويتملق اذا شهد ويشمت بالمصيبة وللمسرف تلك علامات يشتري ما ليس له و يلبس ما ليس له ويأكل ما ليس له وللكسلان تلك علامات : يتوانى حتى يفرط و يفرط حتى يضيع ويضيع حتى يأنم و للغافل تلك علامات : السهو واللهم والنسيان . قال حماد بن عيسى قال ابو عبدالله عليه السلام ولكل واحدة من هذه العلامات شعب يبلغ بها اكثر من الف باب و الف باب و الف باب فكن يا حماد طالباً للعلم في آناه الليل و اطراف النهار فان اردت ان تقر عينك و تنال خير الدنيا والاخرة فاقطع الطمع عما في ايدي الناس وعد نفسك في الموتى ولا تعدن نفسك انها فوق احد من الناس و اخزن لسانك كما تخزن مالك .

(۹۶) خلف الله عزوجل العبد في ثلث احوال من امره : قال امير المؤمنين عليه السلام كان فيما وعظ به لقمان ابنه ان قال له يا بني ليمتبر من قصر يقينه وضعفت نيته في طلب الرزق ان الله تبارك وتعالى خلفه في ثلثة احوال من امره و آناه رزقه ولم يكن له في واحدة منها كسب ولا حيلة ان الله تبارك وتعالى سيرزقه في حاله الرابعة اما اول ذلك فانه كان في رحم امه يرزقه هناك في قرأر مكين حيث لا يؤذيه حر ولا برد و ينعشه من غير حول به ولا قوة ثم اخبره من ذلك و اجرى له رزقاً من لبن امه يكفيه به و يريه من غير حول به ولا قوة ثم فطم من ذلك و اجرى عليه رزقاً من كسب ابويه برأفته و رحمته له من قلوبهما لا يملكان غير ذلك حتى انهما يؤثرانه على انفسهما في احوال كثيرة حتى اذا كبر وعقل واكتسب لنفسه ضاق به امره وظن الظنون بربه

تنبيل سه نشانه دارد، سستی می‌ورزد تا تقصیر کار گردد و تقصیر می‌کند تا تضییع کند و تضییع می‌کند تا گنهگار شود. برای غافل سه نشانه است، سهو، بازی، فراموشی.

حماد بن عیسی گوید، امام ششم فرمود: برای هر کدام از این نشانه‌ها رشته‌هایی است که بیش از هزار باب و هزار باب. ای حماد، در شب و روز طالب عالم باش و اگر می‌خواهی چشمت روشن شود و به خیر دنیا و آخرت برسی طمع از آن چه در دست مردم است ببر و خود را در مردگان بشمار و خود را بالاتر از هیچ کس قرار مده و زبان خود را مستور دار چنانچه مالت را مستور می‌داری.

۹۶. خدای عزوجل در سه حال به جای بنده کارهای او را انجام می‌دهد. امام اول فرمود: در ضمن پنجاهایی که لقمان به پسرش می‌داد این بود که به او گفت، ای پسر جانم کسی که عقیده‌اش در موضوع روزی ناقص و ایمانش سست است از اینجا عبرت گیرد که خدای تبارک و تعالی در سه حالت به جای او کارش را انجام داده و روزی او را رسانیده با اینکه در هیچ کدام از این حالات قدرت کسب و چاره‌ای نداشته و بداند که خدای تبارک و تعالی در حالت چهارم نیز محققاً او را روزی می‌دهد. اول این حالات در رحم مادر است که او را در جای محکمی محفوظ از سرما و گرما روزی داده سپس او را از آن جای بیرون آورده و از شیر مادر روزی او را روان کرده همان شیر مادر کفایت او را می‌کند و او را می‌پروراند و نیرومند می‌کند بی‌آنکه تاب و توانی داشته باشد، سپس از شیر بریده شود و از کسب پدر و مادرش روزی او را حواله کرده

وجهد الحقوق في ماله و اقتر على نفسه و عياله مخافة اقتار رزق و سوء ظن و يقين بالخلف
 من الله تبارك و تعالی في العاجل و الاجل فبئس العبد هذا يا بني
 (۹۷) الناس ثلثة : عن ابي عبد الله عليه السلام قال الناس يغدون على ثلاثة عالم و متعلم و غنا ،
 فنحن العلماء و شيعتنا المتعلمون و سائر الناس غنا ، عن ابي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام
 قال الناس ثلثة : عربی و مولی و علج ، فاما العرب فنحن و اما المولى فمن والانا و اما العلج
 فمن تبرأ منا و ناصبنا . قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اغد عالماً او متعلماً و أحب العلماء ولا تكن رابعاً

و به اندازه‌ای دل آن‌ها را بر او مهربان و پرمحبت نموده که در مقام او بی‌اختیارند و در بسیاری از احوال او را بر خود مقدم می‌دارند و چون بزرگ و خردمند گردید و برای خود دست به کسب زد کارش بر او دشوار آید و به خداوند بدگمان شود و حقوق الهی را در مال خود انکار کند و بر خود و عیال خود تنگ گیرد از ترس کم آمدن روزی و از بدگمانی به خدا و سستی عقیده و ایمان به اینکه در دنیا و آخرت به او عوض می‌دهد ای پسر جان این‌گونه بنده بنده است.

۹۷. مردم سه دسته‌اند. امام ششم فرمود: مردم سه دسته شمرده شوند، عالم و طالب علم و هر دم‌بیل، ما عالم هستیم و شیعیان ما طالبان علم و مردم دیگر هر دم‌بیل، شرح دسته سوم را به لفظ غنا تعبیر کرده و آن در لغت گیاهان خشکی است که در بیابان ریخته و باد و سیل آن‌ها را به هر طرف می‌برد و مقصود از آن مردم عوام و بی‌بصیرت در دین است که از هر پیشوای جوری طرفداری و پیروی می‌کنند برای زندگانی چند روزه دنیا.

امام هفتم فرمود: مردم سه دسته‌اند عرب و مولی و علج، عرب ما هستیم، دوستان ما مولى هستند و کسانی که از ما بیزارند و با ما دشمن علجند.

شرح عرب از نژاد سامی است و نسب‌شناسان گویند از اولاد یعرب بن قحطان می‌باشند و بعضی گویند عرب‌های عدنانی که ساکنان حجازند از اولاد اسماعیل بن ابراهیم و عرب‌های قحطانی که ساکنان یمن بوده‌اند از اولاد یعرب بن قحطاند، در قرآن مجید مسلمانان به چهار عنوان نامبرده شده‌اند.

اول عربی، چنانچه در سوره اعراف در وصف پیغمبر فرموده: «الذین یتبعون النبی الامی العربی» «آن چنان کسانی که پیروی کنند پیغمبر امی عربی را».

دوم و سوم مهاجر و انصار، چنانچه در سوره توبه فرماید: «و السابقون الاون من المهاجرین و الانصار». چهارم اعراب، چنانچه در همین سوره فرماید: «و ممن حولکم من الاعراب منافقون»، یعنی «از کسانی که در حوزة شما هستند بعضی از اعرابند که منافقند».

وصف عربی و مهاجر یعنی اشخاصی که برای ملازمت پیغمبر از مکه و وطن خود به مدینه کوچ کردند و انصار یعنی عرب‌های مدینه که مسلمان شدند و پیغمبر را یاری کردند دلالت بر مدح دارد.

و وصف اعرابی معنی بیابان‌نشین و ایلی می‌دهد و نشانه نادانی و بی‌تربیتی است. و بعد از پیغمبر که فتوحات اسلامی در خارج عربستان پیشرفت کرد و ملت‌های دیگر هم زیر پرچم اسلام درآمدند دو عنوان دیگر در زبان مسلمانان رواج پیدا کرد: مولى و علج.

مولى، تازه‌مسلمان عجمی نژاد بود که باید خود را وابسته به یک قبیله عربی معرفی کند تا در درجه دوم مسلمانی از حقوق اجتماعی اسلام بهره‌مند گردد.

فتنك بيفضهم . (۹۸) ثلث خصال لا عذر فيها لاحد عن الحسين بن مصعب الهمداني قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ثلثة لا عذر لاحد فيها اداء الامانة الى البر والفاجر والوفاء بالعهد للبر والفاجر و بر الوالدين برين كانا او فاجرين (۹۹) ثلث خصال لا يموت صاحبهن حتى يرى وبالهن عن ابي جعفر عليه السلام قال في كتاب على عليه السلام ثلث خصال لا يموت صاحبهن ابداً حتى يرى وبالهن : البغي وقطيعة الرحم واليمين الكاذبة يبارز الله بها و ان اعجل الطاعة ثواباً لصلة الرحم و ان القوم ليكونون فجاراً فيتواصلوا فتنمى اموالهم و يبرون فتزداد اعمارهم و ان اليمين الكاذبة وقطيعة الرحم ليذر ان الديار بلاقع من اهلها و يتقلان الرحم و ان تثقل الرحم انقطاع النسل .

و عالج را که در لغت گوره خر فربه و تنومند است در کفار عجم استعمال کردند، از باب اهانت و پستی.

چون عمر دفتر حقوق را منظم کرد قبایل و افراد عرب را یکان یکان ثبت کرد. تازه مسلمانان غیر عرب هم هر کدام خود را وابسته و مولای یک قبیله ای معرفی کردند و این لفظ که معنی آزاد شده دارد دلیل بر این بود که این ها مسلمان درجه دوم و زیردستان عرب ها هستند که باید از قتل آن ها از حقوق اجتماعی و امور زندگانی بهره مند شوند و سایر افراد غیر عرب که مسلمان و وابسته قبیله عربی نبودند عالج نامیده می شدند.

این القاب از نظر نژادی و تشکیلات حقوقی و اجتماعی دولت های جائر و جبار بنی امیه و بنی عباس بسیار و متداول شده بود از این جهت امام متعرض شرح آن شده و روی اساس عدالت و مذهب آن ها را تفسیر کرده فرموده: مسلمانان اصلی که سمت پیشوایی و امامت دارند ما هستیم و مسلمانان درجه دوم که به برکت ما از اسلام بهره مند شدند دوستان و پیروان ما هستند و سایر مردم از هر نژاد و دارای هر مقامی باشند عالج یعنی گوره خر فربه می باشند. رسول خدا فرمود: یا عالم باش، یا طالب علم، یا دوست علما قسم چهارمی نباش که به واسطه دشمنی آن ها هلاک شوی.

۹۸. سه خصلت است که هیچ کس در آن ها عذری ندارد. حسین بن مصعب همدانی گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: سه چیز است که هیچ کس در آن ها عذری ندارد. ادای امانت به صاحبش چه نیکوکار باشد چه بدکار، وفای به عهد چه طرف نیکوکار باشد چه بدکار، احسان به پدر و مادر چه نیکو باشند چه بدکار. شوح مقصود این است که بدی امانت گذار و طرف معاهده و پدر مادر عذر خیانت کاری و خلف عهد و اهمال در حقوق پدر و مادر نمی شود.

۹۹. سه خصلت است که مرتکب آن ها نمیرد تا وبال آن ها را ببیند. امام پنجم فرمود: در کتاب علی است که صاحب سه خصلت نمیرد هرگز تا وبال آن ها را ببیند، ستم، قطع رحم، دروغ که جنگ با خدا است. سریع ترین طاعت از نظر ثواب دریافتن صله رحم است، جمعی بدکارند و صله رحم می کنند دارایی آن ها ترقی می کند، احسان می کنند عمرشان زیاد می شود، قسم دروغ و قطع رحم خانه ها را ویران و بی صاحب می کنند و رحم را سنگین می نماید و چون رحم سنگین شد نسل قطع می شود.

(۱۰۰) **ثلث بهن يكمل المسلم** : قال امير المؤمنين عليه السلام ثلث بهن يكمل المسلم التقيه في الدين والتقدير في المعيشة والصبر على النوائب .

(۱۰۱) **ما جاء على ثلثة في وصية النبي (ص) لامير المؤمنين (ع) الى ابي عبد الله عليه السلام**
 قال كان فيما اوصى به رسول الله صلى الله عليه وآله علياً عليه السلام يا علي انهاك عن ثلث خصال عظام الحسد والحرص والكذب ، يا علي سيد الاعمال ثلث خصال انصافك الناس من نفسك و مواساة الاخ في الله عزوجل و ذكر الله تبارك وتعالى على كل حال ، يا علي ثلث فرحات للمؤمن في الدنيا لقاء، الاخوان والافطار في الصيام والتهدد من آخر الليل ، يا علي ثلث من لم تكن فيه لم يتم له عمل ورع يعجزه عن معاصي الله عزوجل و خلق يدارى به الناس وحلم يرد به جهل الجاهل ، يا علي عليه السلام ثلث من حقايق الايمان الانفاق في الاقتار وانصاف الناس من نفسك وبذل العلم للمتعلم يا علي عليه السلام ثلث خصال من مكارم الاخلاق تعطى من حرمك وتصل من قطعك وتعفو عن ظلمك

۱۰۰. مسلمان به سه چیز کامل می‌شود. امام اول فرمود: سه خصلت است که مسلمان بدان‌ها کامل می‌شود، بصیرت در دین، قناعت در زندگی، صبر بر پیش‌آمدها.

۱۰۱. وصیت‌های سه‌گانه‌ای که پیغمبر به امیر مؤمنان فرموده. امام ششم فرمود: در ضمن وصایای رسول خدا به امیر مؤمنان است که: ای علی تو را از سه خصلت عظیم نهی می‌کنم؛ بخل کردن، حرص ورزیدن، دروغ گفتن. ای علی کارهای بزرگ سه تا است؛ به انصاف رفتار کردن، برای رضای خدای عزوجل با برادران دینی همراهی کردن، در هر حال خدای تبارک و تعالی را یاد کردن. ای علی مؤمن در دنیا سه شادی دارد؛ ملاقات برادران، افطار روزه، نماز خواندن در آخر شب. ای علی سه چیز است که در هر کس نباشد هیچ کارش درست نیست؛ ورعی که او را از معصیت خدا باز دارد، خلق خوشی که با مردم مدارا کند، حلم و حوصله‌ای که جهالت‌ورزی نادان را درگذراند. ای علی سه کار از حقیقت ایمان است: بخشش در تنگی معیشت، حق دادن به مردم درباره خود، و یاد دادن علم به شاگرد. ای علی سه خصلت از خلاق کریمه است: بخشش به کسی که از تو دریغ داشته، پیوست و گرمی با کسی که از تو کناره کرده، گذشت از کسی که به تو ستم کرده.

پیغمبر (ص) در ضمن وصیت خود به علی فرمود: سه چیز است که هر کس با آن‌ها خدا را ملاقات کند از بهترین مردم است؛ کسی که هر چه بر او واجب است برای خدا انجام دهد از عابدترین مردم است، کسی که خود را از حرام‌های الهی باز دارد اورع مردم است، کسی که بدانچه خدا روزی او کرده قناعت کند بی‌نیازترین مردم است. ای علی سه خصلت است که این امت توانایی آن را ندارند؛ همراهی با برادر در دارایی خود، حق دادن به مردم درباره خود، یاد خدا بودن در هر حال.

مقصود از آن ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر نیست بلکه مقصود این است که چون به حرامی دچار شود خدا را به یاد بیاورد و از آن بگذرد.

ای علی در سه چیز ترس دیوانگی است؛ تقوی در میان گورها، راه رفتن با یک تا ارسی، مردی که تنها بخوابد. ای علی همنشینی سه طایفه دل را مرده کند؛ هم‌نشینی ارادل و هم‌نشینی ثروتمندان، گفتگوی با زنان. ای علی سه چیز حافظه را بیفزاید و بیماری را ببرد؛ تناول شیر، و مسواک کردن، و خواندن قرآن.

عن علی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال فی وصیته له : یا علی ثلاث من لقی الله بهن فهو من افضل الناس . من اتى الله بما افترض علیه فهو من اعبد الناس ومن ورع عن محارم الله فهو من اورع الناس ومن قنع بما رزقه الله فهو من اغنی الناس ، یا علی نلت لا تطبقها هذه الامة المواساة للآخ فی ماله وانصاف الناس من نفسه و ذکر الله علی کل جال و لیس هو سبحانه الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ، ولكن اذا ورد علی ما یحرم علیه خاف الله عزوجل عنده و ترکه یا علی ثلثة یتخوف منهن الجنون ، التغوط بین القبور و المشی فی خف واحد و الرجل ینام وحده یا علی ثلثة مجالستهم تمیت القلب مجالسة الانذال و مجالسة الاغنیاء و الحدیث مع النساء .

یا علی ثلاث یزدن فی الحفظ و ینذهبن السقم ، اللبان و السواک و قراة القرآن .

یا علی ثلاثة من الوسواس : اکل الطین و تقلم الاظفار بالاسنان و اکل اللحیة .

یا علی انهاک عن ثلاث خصال : الحسد و الحرص و الکبر . یا علی ثلاثة یقسین القلب : استماع اللهو و طلب الصید و اتیان باب السلطان . یا علی العیش فی ثلثة : دار قوراه و جاریة حسناء و فرس قباء ، قال مصنف هذا الکتاب ادام الله عزه (فی الاصل) الفرس القباء الضامر البطن یقال فرس اقب و قباء لان الفرس یدکر و یؤنث و یقال للانشی قباء لا غیر .

(۱۰۴) ثلثة یرد علیهم الدعاء بلفظ الجماعة : عن ابی عبد الله رضی الله عنه قال ثلثة یرد علیهم الدعاء جماعة و ان كانوا واحداً الرجل یعطس فیقال له یرحمکم الله فان معه غیره و الرجل یسلم علی الرجل فیقول السلام علیکم و الرجل یدعو للرجل فیقول عافاکم الله ، قال مصنف هذا الکتاب ادام الله عزه فی الاصل یقال للاماطس اذا کان مخالفاً یرحمکم الله و المراد به الملکان الموکلان به فاما المؤمن فانه یقال له یرحمکم الله

ای علی سه کار از وسواس است؛ گل خوردن، ناخن را به دندان چیدن، ریش را جویدن. ای علی تو را از سه خصلت نهی کنم؛ حسد و حرص و کبر. ای علی سه چیز دل را سخت کند؛ گوش گرفتن آواز لهو، شکار رفتن، به دربار پادشاه آمدن. ای علی خوشی زندگانی در سه چیز است؛ خانه وسیع و کنیز زیبا و اسب تازی نژاد. مصنف این کتاب گوید فرس قباء اسب شکم لاغر است که در وصف آن اقب و قباء هر دو آید زیرا لفظ فرس مذکر و مؤنث هر دو آید و در وصف باید قباء گفت نه غیر آن.

۱۰۴. برای سه کس دعا را به لفظ جمع آورند. امام ششم فرمود: برای سه کس دعا را به لفظ جمع آرند و اگر چه تنها باشند، مردی که عطسه زند به او گویند «یرحمکم الله» زیرا دیگری هم با او است، مردی که سلام به دیگری دهد در جوابش گوید «السلام علیکم» مردی برای شفای دیگری دعا کند گوید «عافاکم الله».

مصنف این کتاب گفته اگر عطسه کننده مخالف مذهب باشد به او گویند یرحمکم الله به منظور دو فرشته ای که با او است اما به شخص مؤمن گویند یرحمک الله.

(۱۰۴) اذا عطسي يسمت العاطس ثلاثاً: ان علياً عليه السلام قال يسمت العاطس ثلاثاً فما فوقها فهو ريح. وفي حديث آخر انه ان زاد العاطس على ثلاث قيل له شفاك الله لان ذلك من علة (۱۰۴) ثلاث خصال لا يجمعها الله عزوجل لمنافق ولا فاسق: عن عباد بن صهيب قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول لا يجمع الله لمنافق ولا فاسق حسن السمعت والفقته وحسن الخلق ابداً (۱۰۵) ثلثة من اضياف الله عزوجل و زواره في كنفه: عن عباد بن صهيب قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام قال ان ضيف الله عزوجل رجل حج واعتمر فهو ضيف الله حتى يرجع الى منزله و رجل كان في صلاته فهو في كنف الله حتى ينصرف و رجل زار اخاه المؤمن في الله عزوجل فهو زائر الله في عاجل ثوابه و خزائن رحمته .

(۱۰۶) الشرط في الحيوان ثلثة ايام للمشتري: عن فضيل بن يسار عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت له ما الشرط في الحيوان قال ثلثة ايام للمشتري قلت فما الشرط في غير الحيوان قال البيعان بالخيار مالم يفرقا فاذا افترا قافلا خيار بعد الرضا منهما (۱۰۷) ثلاث لم يجعل الله عزوجل لاحد من الناس فيهن رخصة: عن عنبسة بن مصعب قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ثلاث لم يجعل الله لاحد من الناس فيهن رخصة بر الوالد بن برين كانا اوفاجرين والوفاء بالعهد للبر والفاجر و اداء

۱۰۴. چون شخصی عطسه زند تا سه بار به او یرحمک الله گفته شود. امام اول فرمود: تا سه بار به عطسه زندگه گفته شود «یرحمک الله» اگر زیاده از آن عطسه کند باد است.

در حدیث دیگر گفته شده اگر زیاده از سه عطسه زد به او گفته شود خدا تو را شفا دهد زیرا از مرض باشد.

۱۰۴. سه خصالت را خدای عزوجل در منافق و فاسق جمع نکند. عباد بن صهیب گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: خداوند برای منافق و فاسق جمع نکند نیک منظری و مسأله دانی و خوش خلقی را هرگز.

۱۰۵. سه کس مهمان خدای عزوجل اند و در پناه اویند. عباد بن صهیب گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: مهمان خدای عزوجل مردی است که به حج یا عمره مشغول شده، مهمان خداست تا به منزلش برگردد، و مردی که در نماز است در پناه خداست تا تمام کند، و مردی که دیدن کند برادر مؤمن خود را برای خدا زائر محسوب شود و از ثواب او در دنیا و خزینه رحمت او بهره مند گردد.

۱۰۶. خیار حیوان برای خریدار آن سه روز است. فضیل بن یسار گوید، به امام ششم عرض کردم: خیار در حیوان چیست؟ فرمود: سه روز است برای خریدار. گفتم: خیار در معامله غیر حیوان چیست؟ فرمود: فروشنده و خریدار تا از هم جدا نشوند خیار فسخ دارند و چون جدا شدند پس از رضایت به معامله خیار نداشتند.

۱۰۷. در سه چیز خدا به هیچ کس رخصت مخالفت نداده. عنبسة بن مصعب گوید، شنیدم امام هفتم می فرمود: در سه چیز خدا به هیچ کس رخصت نداده؛ احسان به پدر و مادر خوب باشند یا بد، وفای به عهد برای خوب و بد، و رد امانت به خوب و بد.

الامانة الى البر والفاجر (۱۰۸) ما ابتلى المؤمن بشيء اشد عليه من ثلاث خصال يحرمها قال ابو عبدالله عليه السلام ما ابتلى المؤمن بشيء اشد عليه من ثلاث خصال يحرمها قيل وما هن قال عليه السلام المواساة (في ذات يده) بالله والانصاف من نفسه و ذكر الله كثيراً اما اني لا اقول لكم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولكن ذكر الله عند ما احل له و ذكر الله عند ما حرم عليه .

(۱۰۹) ثلث نصاب العذاب على عباده صبا قال ابو عبدالله عليه السلام ان الله في كل يوم يولي ملكاً ينادي مهلا مهلا عباد الله عن معاصي الله فلو لا بهائم رتع وصبيان رضع وشيوخ ركع لصب عليكم العذاب صبا و ترضون به رضاً (۱۱۰) ثلثة ملعونون ، قال رسول الله صلى الله عليه وآله ملعون ملعون من اكمه و اعمى عن ولاية اهل بيتي ملعون ملعون من عبد الدينار و الدرهم ملعون ملعون من نكح بهيمة (۱۱۱) كانت الحكماء و الفقهاء اذا كاتب بعضهم بعضاً كتبوا ثلثة ليس معهم رابعة عن امير المؤمنين قال كانت الفقهاء و الحكماء اذا كاتب بعضهم بعضاً كتبوا ثلثة ليس معهم رابعة من كانت الاخرة همه كفاه الله همه من الدنيا و من اصلح سريره اصلح الله علانيته و من اصلح فيما بينه و بين الله عز و جل اصلح

۱۰۸. گرفتار نکرده است خدا مؤمن را به چیزی که سخت تر باشد بر او از سه خصلت که محروم شود از آن ها. امام ششم فرمود: گرفتار نکرده است خداوند مؤمن را به چیزی که سخت تر باشد بر او از سه خصلت که از آن محروم شود. سؤال شد چیست آن خصلت ها؟ فرمود: همراهی و همدردی در آن چه دارد برای خدا، حق دادن درباره خویش، و بسیار ذکر خدا کردن. نمی گویم به شما که بسیار بگویند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر، ولی یاد خدا در آن چه بر او حلال کرده و یاد خدا در آن چه بر او حرام کرده.

۱۰۹. اگر سه طایفه نبودند خدا به سختی عذاب فرو می ریخت. امام ششم فرمود: خدا در هر روز و هر شب فرشته ای دارد که فریاد می زند ای بندگان خدا دست از معصیت خدا بردارید اگر به خاطر چهار پایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیر مردان پشت خمیده نبود هر آینه عذاب سختی بر شما می باریدم که در زیر آن خرد می شدید.

۱۱۰. سه کس ملعونند. رسول خدا فرمود: ملعون است، ملعون است کسی که کور و نابینا است از فهم ولایت و دوستی اهل بیت من؛ ملعون است، ملعون است بنده زر و سیم؛ ملعون است، ملعون است کسی که چهارپایی را وطی کند.

۱۱۱. چون حکما و فقها به یکدیگر نامه می نوشتند سه چیز در نامه آن ها بود که چهارمی نداشت. امام اول فرمود: حکما و فقها چون به یکدیگر نامه می نوشتند سه چیز می نوشتند که چهارمی نداشت، کسی که برای آخرت همت گماشت خدا دنیای او را کفایت می کند، کسی که باطن خود را اصلاح کند خدا ظاهر او را اصلاح می کند، کسی که بین خود و خدا را درست کرد خدا میان او و مردم را درست می کند.

شوخ حکما در اصطلاح اخبار اهل عصمت، کسانی هستند که به اخلاق و آداب دین متخلق شده و از اخلاق پست و حیوانی پاک گردیده اند.

فقها کسانی هستند که بصیرت کامل در دیانت پیدا کرده و اصول و فروع دین را از روی منطق و استدلال درست یافته اند.

فیما بینہ و بین الناس (۱۱۲) المؤمن لا یكون سجیته ثلث خصال . عن الحلبي قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ان المؤمن لا يكون سجیته الكذب ولا البخل ولا الفجور ولكن ربما لم بشيء من هذا لا يدوم عليه فقيل له افيزني قال نعم هو مفتن تواب ولكن لا يولد له (ابن) من تلك النطفة . (۱۱۳) ثلث خصال لمن اخذ منه شيء من دنياه قسراً عبدالله بن سنان قال سمعت ابا عبدالله يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله جل جلاله اني اعطيت الدنيا بين عبادي فيضا فمن اقرضني منها قرضاً اعطيته بكل واحدة منهم عشرة الى سبعمأة ضعف وما شئت من ذلك ومن لم يقرضني منها قرضاً فاخذت منه قسراً اعطيته ثلث خصال لو اعطيت واحدة منهم ملامكتي لرضوا : الصلوة والهداية والرحمة ان الله يقول الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون . اولئك عليهم صلوات من ربهم ، واحدة من الثلاث و رحمة ، انتنيتين و اولئك هم المهتدون ثلثة ثم قال ابو

۱۱۲. سه خصلت طبع مؤمن نیست. حلبي گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود که: دروغ و بخل و نابکاری طبع مؤمن نیست، ولی بسا باشد که توجه به یکی از این امور کند بدون آنکه بر آن مداومت نماید. سؤال شد که: مؤمن زنا می کند؟ فرمود: آری فریفته شود و زود بازگشت کند، ولی از این نطفه حرام فرزندی نیاورد.

شوخ اخباری هست که دلالت دارد سرشت مؤمن از آب خوشگوار و شیرین و خاک پاک علیین است و مقتضای چنین سرشتی اخلاق پاک و کردار شایسته و نیکو و اطاعت از پیغمبر اکرم و امامان بعد از او است ولی چون در جریان خلقت عمومی آب و گل مؤمن با سرشت کفار و فساق که آب شور و نمکین و گل تیره سچین است آلوده شده اخلاق بد و کردار زشت در او پدید آمده ولی چون هاربه است بر آن پایدار نیست و نشانه اش آن است که به زودی پشیمان می شود و به سوی خدا بازگشت می کند و از لطف حق است که تخم حرام از شخص مؤمن تولید فرزند نمی کند برای آنکه گرفتار عواقب بد آن نباشد.

۱۱۳. کسی که به طور قهر خسارت بیند سه عوض دارد. عبدالله بن سنان گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود رسول خدا فرمود: خدای جل جلاله فرماید من دنیا را میان بندگان خود بخشش کردم سپس هر کسی از آن به من قرضی داد و در راه من بخششی کرد، به عوض یکی ده برابر تا هفتصد برابر و آن چه خواهم به او بدهم و کسی که به اختیار خود به من قرضی نداد و به طور قهر از او چیزی گرفتم در عوض سه پاداش به او بدهم که اگر یکی از آن ها را به فرشتگان خود دهم خشنود شوند و آن لطف و هدایت و رحمت است.

خدا می فرماید: «آن چنان کسانی که چون مصیبتی بدان ها رسد گویند انا لله و انا اليه راجعون، انسانند که الطاف پروردگار شامل آن ها است» این یکی. و رحمت او این دو تا. و آنان هدایت شده اند این سه تا.

سپس فرمود امام ششم: این جزای کسی است که به طور قهر چیزی از او گرفته شده. شوخ این دو آیه ۱۵۶ و ۱۵۷ سوره بقره است و پیش از آن ها این است: «شما را گرفتار ترس و گرسنگی و کمی مال و جان و میوه جات می کنیم و صبرکنندگان را مژده بده».

عبدالله عليه السلام هذا لمن اخذ منه شيء قسراً (۱۱۴) لله عزوجل جنة لا يدخلها الا ثلثة عن ابي جعفر عليه السلام قال لله عزوجل جنة لا يدخلها الا ثلثة رجل حكم في نفسه بالحق ورجل زار اخاه المؤمن في الله ورجل آثر اخاه في الله عزوجل (۱۱۵) ثلث خصال لا يكون في الشيعة عن ابي عبدالله عليه السلام ما كان في شيعتنا فلا يكون فيهم ثلثة اشياء لا تكون فيهم من يستل بكفه ولا يكون فيهم بخيل ولا يكون فيهم من يؤتى في دبره

(۱۱۶) ثلث خصال من اشد اعمال العباد عن ابي جعفر عليه السلام قال ثلث من اشد ما عمل العباد انصاف المؤمن من نفسه ومواساة المرء اخاه وذكر الله على حال وهو ان يذكر الله عزوجل عند المعصية بهم بها فيحول ذكر الله بينه وبين تلك المعصية وهو قول الله عزوجل ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون عن ابي عبدالله عليه السلام قال اشد الاعمال ثلثة ، انصاف الناس من نفسك حتى لا ترضى لها منهم بشيء الارضيت لهم منها بمثله و مواساتك الاخ في المال وذكر الله على كل حال ليس سبحانه الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر فقط ولكن اذا ورد عليك شيء امر الله به اخذت به واذا ورد عليك شيء نهى الله عزوجل عنه تركته .

۱۱۴. برای خدای عزوجل بهشتی است که وارد آن نمی شود مگر سه طایفه. امام پنجم فرمود: برای خدای عزوجل بهشتی است که وارد آن نمی شود مگر سه کس. شخصی که درباره خود به حق قضاوت کند، کسی که برای خدا از برادر مؤمن دیدن کند، شخصی که برادر دینی خود را برای رضای خدای عزوجل بر خود مقدم دارد.

۱۱۵. سه خصلت در شیعه نیست. امام ششم فرمود، هر نقصی در شیعیان ما باشد سه چیز در آن ها نیست. گدای سائل به کف در میان آن ها نیست، بخیل در میان آن ها نیست، ملوط و مأیون در میان آن ها نیست.

۱۱۶. سه خصلت سخت ترین کردار بندگان است. امام پنجم فرمود: سه چیز سخت ترین کاری است که بندگان انجام می دهند. حق دادن مؤمن از طرف خود به دیگران، همراهی کردن مرد با برادر خود، به یاد خدا بودن در هر حال و آن این است که هنگامی که قصد گناه کند خدا را به یاد آورد و یاد خدا میان او و آن گناه حائل شود و این همان گفتار خدای عزوجل است «به درستی که آن کسانی که پرهیزکارند چون دوره گردی از جنس شیطان به آن ها دست اندازی کند یاد آور می شوند و در همان دم ایشان بینایند».

شرح این آیه در سورة اعراف ۲۰۱ است و کاشفی آن را چنین تفسیر کرده، به درستی که آنان پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق چون برسد بدیشان وسوسه، از دیو سرکش یاد کنند خدای را و از وعید او براندیشند پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را، و بدان بینایی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و به طریق حق گرایند.

امام ششم فرمود: سخت ترین کارها سه است. اول به انصاف رفتار کردن با مردم از طرف خود به اندازه ای که نپسندی برای خود چیزی از مردم مگر آنکه نپسندی برای مردم از طرف خود مثل آن را، یعنی توقع داری مردم با تو رفتار کنند از نظر احترام و تکلم و ادای حقوق توهم با مردم همان طور رفتار کن.

۲۱۷) قول ابلیس لع نوح اذکرنی فی ثلاث مواطن عن ایجعفر علیه السلام قال لما دعا نوح ربه علی قومه اتاه ابلیس لعنه الله فقال یا بوح ان لك عندی یداً اريد ان اکفیک علیها فقال نوح والله انی لبغین الی ان یکون لك عندی ید فما هی قال بلی دعوت الله علی قومك فاغرقهم فلم یبق احد اغویه فانا مستریح حتی ینشأون آخر فاعوینهم قال له نوح ما الذی ترید ان تکافینی به قال له اذکرنی فی ثلاثة مواطن فانی اقرب ما اکون الی العبد اذا کان فی احدهن اذکرنی عند غضبك واذکرنی اذا حکمت بین اثنين و اذکرنی اذا کنت مع امرئة خالیاً لیس معكما احد

۱۱۸) قول ابلیس (لع) ما اعیان فی ابن آدم فلن یعیینی واحدة من ثلاث عن ایعبدالله علیه السلام قال یقول ابلیس ما اعیان فی ابن آدم فلن یعیینی منه واحدة من ثلاث اخذ مال من غیر حله او منعه من حقه او وضعه فی غیر وجهه (۱۱۹) ثلث خصال لا یطیقهن الناس قال ابو عبدالله ثلث لا یطیقهن الناس الصفح عن الناس ومواسات الاخ اخاه فی ماله و ذکر الله کثیراً .

(۱۲۰) المعروف لا یصلح الا بثلاث خصال عن ایعبدالله علیه السلام قال رأیت المعروف

دوم همراهی و همدردی کردن برادر دینی در مال.

سوم ذکر خدا در هر حال، و مقصود از ذکر خدا تنها سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست بلکه مقصود این است که چون فرمان الهی به تو رسید آن را بگیری و بدان عمل کنی و چون چیزی از نهی الهی به تو رسید از آن باز ایستی و آن را ترک کنی.

۱۱۷. گفتار ابلیس به حضرت نوح که مراد در سه جا به یاد آور. امام پنجم (ع) فرمود: چون نوح نزد پروردگارش قوم خویش را نفرین کرد، ابلیس ملعون نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: ای نوح تو حق یک نعمتی بر من داری که می خواهم به تو پاداش دهم. نوح فرمود: به خدا بر من ناگوار است که بر تو حق نعمتی داشته باشم، چیست آن نعمت؟ عرض کرد: بلی نفرین کردی قومت را غرق کرد، دیگر هیچ کس نماند که من به گمراه کردن او رنج برم پس من راحتم تا مردم دیگری به وجود آیند و آن ها را گمراه کنم. نوح فرمود: چه می خواهی مرا پاداش بدهی؟ عرض کرد: مرا در سه جا به یاد آور که در این سه به بنده نزدیک ترم؟ هر وقت غضب کردی مرا به یاد آور، هر وقت خواستی میان دو نفر حکم کنی مرا به یاد آور، هر وقت با زن بیگانه خلوت کردی و با شما هیچ کس نیست مرا به یاد آور.

۱۱۸. گفتار ابلیس که فرزند آدم در هر چه مرا وامانده کند در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد. امام ششم فرمود: ابلیس می گوید فرزند آدم در هر چه مرا وامانده کند در یکی از سه چیز وامانده نخواهد کرد، کسب مالی از غیر راه حلال، یا منع حقی در مال خود، یا صرف آن در غیر محلی که باید صرف کند.

۱۱۹. سه خصلت است که مردم طاقت آن را ندارند. امام ششم فرمود: سه چیز است که مردم طاقت آن را ندارند. گذشت از خطاهای مردم، همراهی برادر دینی با برادر خود در مالش، و بسیار یاد خدا بودن.

۱۲۰. احسان شایستگی ندارد مگر با سه شرط. امام ششم فرمود: عقیده دارم که احسان شایستگی ندارد مگر به شرط کوچک شمردن آن و پنهان کردن آن و شتاب در آن، زیرا چون آن را کوچک شمردی در نظر کسی که به او می دهی بزرگش کردی و چون پنهانی دادی کاملش کردی و چون به شتاب ادا کردی گوارا و دلچسبش نمودی و اگر غیر از این باشد آن را

لا يصلح الا بثلاث خصال تصغيره و ستره و تعجيله فانك اذا صفرته عظمته عند من تصنعه اليه واذا سترته تمته و اذا عجمته هنته و ان كان غير ذلك محقته و نكذته (۱۲۱) الايدي ثلاث قال رسول الله ﷺ الايدي ثلث فيدالله عزوجل العليا و يدالمعطي التي تليها و يدالسائل السفلى فاعط الفضل ولا تعجز نفسك (۱۲۲) ثلاث خصال مستحبة قال رسول الله ﷺ كل معروف صدقة و الدال على الخير كفاعله و الله يحب اغانة اللهفان (۱۲۳) المعطون ثلثة عن ابى عبدالله عليه السلام قال المعطون ثلثة ثلاثة الله رب العالمين و صاحب المال و الذى يجرى على يديه . عن ابي جعفر عليه السلام قال المعطون ثلثة الله المعطي و المعطى من ماله و الساعى فى ذلك معط (۱۲۴) لا تصلح المسئلة الا فى ثلاث قال ابو عبدالله عليه السلام لا تصلح المسئلة الا فى ثلث . فى دم مفجع او غرم متقل او حاجة مدقعة . عن ابي عبدالله

ننگين و چركين كردى.

۱۲۱. سه دست در احسان به كار مى رود. رسول خدا فرمود: در احسان سه دست است؛ دست خدای عزوجل که بالاترين دست‌ها است و دست دهنده که زیر دست خداست و دست درخواست کننده که پایین تر از همه است پس زيادى را بده و خويش را در مانده مکن.

۱۲۲. سه خصيت مستحب است. رسول خدا فرمود: هر احسانى و كار خيزى صدقه است و كسى كه راهنماى كار خير است همانند عمل كنده به آن است و خدا دوست دارد به داد بيجا ره رسيدن را.

۱۲۳. بخشندگان سه اند. امام ششم فرمود: بخشندگان سه اند؛ خدای پروردگار جهانيان، صاحب مالى كه بخشش شده و كسى كه بخشش به دست او و به وسيله او به مستحق رسیده.

امام پنجم فرمود: بخشندگان سه اند؛ خدا بخشنده است و كسى كه از مال او بخشش شده و كسى كه دمانه داری و كوشش در اين زمينه نموده است.

۱۲۴. سؤال شايسته نيست مگر در سه مورد. امام ششم فرمود: شايسته نيست سؤال مگر در سه چيز؛ خون بهايى كه گردن گير شده، يا بدهى سنگينى، يا حاجتمندى سختى كه انسان را خاك نشين كرده.

امام ششم فرمود: عثمان بن عفان درب مسجد نشسته بود شخصى بر او گذر كرد و از او درخواستى كرد، دستور داد پنج درهم به او بدهند، سپس گفت: مرا به اهل خير راهنمايى كن. عثمان به او گفت: بچسب به آن جوان مردهايى كه مى بينى. و با دست خود اشاره به گوشه‌اى از مسجد كرد كه حضرت امام حسن و امام حسين و عبدالله بن جعفر صلوات الله عليهم نشسته بودند. آن مرد پيش آن‌ها رفت و بر آن‌ها سلام كرد و از آن‌ها درخواست نمود، امام حسن به او گفت: سؤال روا نيست مگر در يكي از سه چيز، خون بهايى كه دل سوختگى دارد، بدهى كه دل شكستگى آرد، پريشاني كه به خاك نشانند، در کدام يك سؤال مى كنى؟ عرض كرد: در يكي از اين‌ها است. امام حسن دستور داد پنجاه اشرفى طلا به او دادند و امام حسين دستور چهل و نه اشرفى به او داد و عبدالله بن جعفر دستور چهل و هشت اشرفى براى او. آن مرد برگشت و دوباره به عثمان گذشت. عثمان به او گفت: چه كردى؟ گفت: به تو گذشتم و از تو درخواست كردم، به همانى كه مى دانى براى من دستور دادى و از من نپرسيدى براى چه سؤال مى كنى و آن صاحب گيسوان انبوه را چون سؤال كردم گفت: اى مرد براى چه سؤال مى كنى زيرا سؤال روا نيست مگر براى يكي از سه مطلب.

قال ان رجلا مر بعثمان بن عفان وهو قاعد على باب المسجد فسئله فامر له بخمسة دراهم فقال له الرجل ارشدني فقال له عثمان دونك الفتية التي ترى واومى بيده الى ناحية من المسجد فيها الحسن عليه السلام والحسين وعبدالله بن جعفر فمضى الرجل نحوهم حتى سلم عليهم وسألهم فقال له الحسن يا هذا ان المسئلة لا تحل الا في احدى ثلاث دم مفتح او دين مقرح او قفر مدقع ففى ايها تسئل فقال فى واحدة من هذه الثلاث فامر له الحسن بخمسين ديناراً وامر له الحسين بتسعة واربعين ديناراً وامر له عبدالله بن جعفر بثمانية واربعين ديناراً فانصرف الرجل فمر بعثمان فقال له ما صنعت فقل له مررت عليك فسألتك فأمرت لى بما امرت ولم تسألنى فيما اسأل وان صاحب الوفرة لما سألته قال لى يا هذا فيما تسأل فان المسئلة لا تحل الا فى احدى ثلاث فاخبرته بالوجه الذى سألته من الثلاثة فاعطانى خمسين ديناراً واعطانى الثانى تسعة واربعين ديناراً واعطانى الثالث ثمانية واربعين ديناراً فقال عثمان ومن لك بمثل هؤلاء الفتية اولئك فطموا العلم فطمأ وحازوا الخير واحكمة . قال مصنف هذا الكتاب معنى قوله فطموا العلم فطمأ اى قطعوه عن غيرهم قطعاً وجمعوه لانفسهم جمعاً (۱۲۵) ثلاث خصال تطول بها الله عزوجل على ابن آدم عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله تبارك و تعالى يقول (يا ابن آدم تطولت عليك بثلك سترت عليك ما لو يعلم به اهلك ما واروك واوسعت عليك فاستقرضت منك فلم تقدم خيراً وحملت لك نظرة عند موتك فى ثلثك فلم تقدم خيراً) (۱۲۶) لا يكون العبد مشركا حتى يفعل احدى ثلاث خصال عباس بن يزيد عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت ان هؤلاء العوام يزعمون ان الشرك اخفى من ديب النمل فى الليلة الظلماء على المسح الاسود فقال لا يكون العبد مشركا حتى يصلى لغير الله او يذبح لغير الله او يدعو لغير الله

به او از جهت سؤال خودم خير دادم كه يكى از آن سه مطلب بود پس پنجاه اشرفى به من داد و دومی چهل و نه اشرفى به من داد و سومى چهل و هشت اشرفى. عثمان گفت: از كجا مانند اين جوانان به دست مى آوردي، آنان دانش را يكسره براى خود جمع كردند و خير و حكمت را انداخته اند.

مصنف اين كتاب گويد معنى قول او «فطموا العلم» اين است كه آن را از ديگران بريده و يكجا براى خویش جمع آورى کرده اند.

۱۲۵. خدا به سه خصلت بر فرزند آدم منت نهاده. امام پنجم فرمود: خدای تبارك و تعالى مى فرماید، اى پسر آدم سه منت بر تو نهادم، زشتى هاى را بر تو پوشيدم كه اگر كسانت مى دانستند تو را به خاك نمى سپردند، به تو وسعت دادم سپس از تو قرض خواستم چيزى بيش نداشتى، ثلث مالت را وقت مرگت در اختيار تو گذاشتم خيبرى براى خود پيش نداشتى.

۱۲۶. بنده تا يكى از سه عمل را نكند مشرك نباشد. عباس بن يزيد گويد، به امام ششم عرض كردم: اين مردم عوام گمان دارند كه شرك از جاي پاى مورچه در شب تار روى جبهه سپاه پنهان تر است. فرمود: بنده خدا مشرك نيست تا آنكه براى غير خدا نماز بخواند يا به نام غير خدا سر ببرد يا از غير خدا درخواستى كند و پيش او دعا نمايد.

عزوجل (۱۲۷) لم تعط هذه الامة اقل من ثلاث ، قال رسول الله ﷺ لم تعط امتي اقل من ثلثة الجمال والصوت الحسن والحفظ (۱۲۸) جهد البلاء في ثلثة قال رسول الله ﷺ جهد البلاء ان يقدم الرجل فيضرب عنقه صبراً والاسير مادام في وناق العدو والرجل يجدد على بطن امرأته رجلاً (۱۲۹) ليس في هذه الامة ثلاثة اشياء قال رسول الله ﷺ ليس في امتي رهبانية ولا سياحة ولازم يعنى سكوت (۱۳۰) لا تدخل الملائكة بيتاً فيه ثلثة اشياء قال رسول الله ان جبرئيل اتاني فقال انا معشر الملائكة لا ندخل بيتاً فيه كلب ولا تمثال جسد ولا اناه يبال فيه .

(۱۳۱) ثلاث يشتركون في الامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال رسول الله ﷺ من امر بمعروف او نهي عن منكر او دل على خيرا او اشار به فهو شريك ومن امر بسوء او دل عليه او اشار به فهو شريك. (۱۳۲) اعطى الله عز وجل المؤمن ثلاث خصال - عن ابي جعفر (ع) قال ان الله عز وجل اعطى المؤمن ثلاث خصال: العز في الدنيا في دينه والفلاح في الآخرة والمهابة في صدور العالمين (۱۳۳) يحذر على الدين ثلاثة

۱۲۷. به افراد این امت کم تر از سه چیز داده نشده. رسول خدا فرمود: به امت من کم تر از سه چیز داده نشده، زیبایی و آواز خوب و قوه حفظ.

۱۲۸. بلای طاققت فرسا سه است. رسول خدا فرمود: بلای طاققت فرسا و سخت این است که مرد را دست و پا بسته پیش دارند و گردنش را بزنند، و اسیر تا زیر زنجیر دشمن است، و مردی که در یابد مرد بیگانه را روی زنش.

۱۲۹. در این امت سه چیز نیست. رسول خدا فرمود: در امت من نه رهبانیت است نه جهان گردی و نه خاموشی. شوح رهبانیت کناره گیری و ترک زناشویی و خلوت در دیرها است برای عبادت که میان نصاری معمول بوده. و جهان گردی ترک توطن و اقامت در یک محل است برای زندگانی که دأب ایل های چادر نشین عرب و غیر آنها است و دأب کولی ها است.

و سکوت روزه خاموشی بوده که یهود بدان عمل می کردند در شرح اسلام از همه این اعمال که منافی اجتماع و عمران بشری است قدغن شده.

۱۳۰. خانه ای که یکی از سه چیز در آن باشد فرشتگان داخل آن نمی شوند. رسول خدا فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت ما گروه فرشتگان داخل خانه ای نمی شویم که در آن سگ یا مجسمه جسد یا ظرفی باشد. که در آن بول می شود.

۱۳۱. سه کسی در امر به معروف و نهی از منکر شریک اند. رسول خدا فرمود: کسی که امر به معروف یا نهی از منکر کند یا راهنمای خیر باشد و بدان اشاره کند در ثواب آن شریک است و کسی که دستور کار بدی دهد یا راهنمایی به آن کند یا اشاره بدان نماید در گناه آن شریک است.

۱۳۲. خداوند عزوجل به مؤمن سه خصلت عطا کرده. امام پنجم فرمود: به درستی که خداوند عزوجل به مؤمن سه مخلصت عطا کرده؛ عزت دینی در دنیا، و پیروزی در آخرت، و هیبت در دل جهانیان.

۱۳۳. از سه کسی بر دین باید توسید. سلیم بن قیس هلالی گوید، از امام اول شنیدم می فرمود:

عن سلیم بن قیس الهلالی قال سمعت امیر المؤمنین علیاً یقول احذروا علی دینکم ثلثة رجالا قراء القرآن حتی اذا رأیت علیه بهجتہ اخترط سیفه علی جاده ورماه بالشرك فقلت یا امیر المؤمنین ایہما اولی بالشرك قال الرامی ورجلا استخفته الاحادیث کما احدثت احدوثة کذب مدها باطول منها ورجلا اتاه الله عزوجل سلطاناً فزعم ان طاعته طاعة الله عزوجل ومعصيته معصية الله وكذب لانه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق لا ينبغي للمخلوق ان يكون حبه لمعصية الله فلا طاعة في معصيته ولا طاعة لمن عصى الله انما الطاعة لله ولرسوله ولولاة الامر وانما امر الله عزوجل بطاعة الرسول لانه معصوم مطهر لا يأمر بمعصيته وانما امر بطاعة اولی الامر لانهم معصومون مطهرون لا يأمرن بمعصيته (۱۳۴) سؤال الدیرانی جعفر بن محمد عن ثلاث خصال عن سلمة بیاع الجواری قال سئلنی رجل من اصحابنا ان اقوم له فی بیدر واحفظه فكان الی جانبی دیر فکنت اقوم اذا زالت الشمس فاتوضاً واصلی فنادانی الدیرانی ذات یوم فقال ما هذه الصلوة التي تصلی فما اری احداً یصلیها فقلت اخذناها من ابن رسول الله ﷺ فقال وعالم هو؟ فقلت نعم فقال سله عن ثلث خصال: عن الیض ای شیء

بترسید بر دین از سه کس؛ شخصی که قرآن را یاد گرفته، چون نور قرآن را به روی جبین وی دیدی، شمشیر به روی همسایه اش کشد و او را به شرک متهم کند. عرض کردم: ای امیر مؤمنان کدام یک به شرک سزاوارترند؟ فرمود: آنکه تهمت زده.

و شخصی که امور تازه درآمد او را برانگیزد. و هر گاه بدعت دروغی رخ دهد آن را به بدعتی قوی تر کمک دهد. و شخصی که خداوند عزوجل سلطنتی به او بخشیده پس گمان کرده که طاعت او اطاعت خدای عزوجل و مخالفت او مخالفت خدای عزوجل است و دروغ می گوید زیرا در معصیت خدا هیچ مخلوقی حق اطاعت ندارد. مخلوق نباید علاقه به نافرمانی خدا داشته باشد، اطاعت در معصیت خدا نیست، گنهکار حق اطاعت ندارد، همانا فرمان خدا و رسول و جانشینان پیغمبر را باید برد. همانا خداوند دستور فرمان برداری رسول را داده برای اینکه معصوم و پاک است و هرگز امر به معصیت خدا نمی کند، و همانا دستور فرمان برداری امامان را داده برای آنکه آن ها هم معصوم و پاک اند و امر به معصیت نمی کنند.

۱۳۴. پرسش دیرنشین از امام در سه خصلت. سلمه کنیز فروش گوید: یکی از یاران ما از من درخواست کرد بر سر خرمنگاه او بایستم و آن را نگهبانی کنم و در یک سوی من دیری بود، چون ظهر می شد برمی خاستم وضو می گرفتم و نماز می خواندم. یک روز آن دیرانی به من آواز داد که این نمازی که تو می خوانی چیست، من ندیدم هیچ کس چنین نمازی بخواند. گفتم: دستور این نماز را از پسر پیغمبر گرفتم. گفت: او عالم است؟ گفتم: آری. گفت: سه خصلت را از او پرسش کن، بپرس کدام یک از تخم ها حرام است و کدام یک از ماهی ها حرام است، و کدام یک از پرنده ها حرام است؟ گوید در آن سال به حج رفتم و حضور امام ششم مشرف شدم و عرض کردم: مردی از من خواهش کرده که از شما بپرسم سه خصلت را. فرمود: آن ها چیست؟ عرض کردم: گفته بپرس چه تخمی حرام است و کدام ماهی حرام است و کدام پرنده حرام است؟ فرمود: در جوابش بگو هر تخمی که سرش را از تهش نشناسی، آن را مخور، و اما ماهی، هر آن چه پوست زیر ندارد نخور، و اما پرنده، هر آن چه چینه دان ندارد مخور.

بحرم منه وعن السمك ای شیء بحرم منه و عن الطير ای شیء بحرم منه قال فحججت من سنتی فدخلت علی ابی عبد الله (ع) فقلت له ان رجلاً سألنی ان اسألک عن ثلاث خصال قال (ع) وما هن؟ قلت قال لی سل عن البيض ای شیء بحرم منه وعن السمک ای شیء بحرم منه وعن الطیر ای شیء بحرم منه فقال (ع) قل له (اما) البيض کما لم تعرف رأسه من استه فلا تأکله واما السمک فما لم یکن له قشر فلا تأکله واما الطیر فما لم یکن له قانصة فلا تأکله قال فرجعت من مکة فخرجت الی الدیرانی متعمداً فاخبرته بما قال **ع** فقال والله هذا نبی او وصی نبی قال مصنف هذا الکتاب (رض) يؤکل من طیر الماء ما کانت له قانصة او صیصیة و یؤکل من طیر البر ما دف ولا يؤکل ما صف فان کان الطیر یصف و یدف و کان دفیفه اکثر من صفیفه اکل و ان کان صفیفه اکثر من دفیفه لا يؤکل .

(۱۳۵) ما عجت الارض الی ربها عزوجل کعجبیجها من ثلثة قال رسول الله **ﷺ** ما عجت الارض الی ربها عزوجل کعجبیجها من ثلثة من دم حرام یسفک علیها او اغتسال من زنا او النوم علیها قبل طلوع الشمس .

(۱۳۶) ثلثة لا یتقبل الله لهم بالحفظ الی رسول الله انه قال ثلثة لا یتقبل الله عزوجل لهم بالحفظ رجل نزل فی بیت خرب و رجل صلی علی قارعة الطریق و رجل ارسل راحلته ولم یستوثق منها (۱۳۷) ثلاثة یستظلون بظل عرش الله عزوجل یوم القیمة عن موسی بن جعفر **ع** قال ثلثة یستظلون بظل عرش الله یوم لا ظل الاظله، رجل زوج اخاه المسلم او اخذمه او کتم له سرأً. (۱۳۸) ثلثة یشکون الی الله عزوجل . عن ابی عبد الله **ع** قال ثلثة یشکون الی الله عزوجل

گوید از مکه برگشتم و عمداً به جانب آن دیر رفتم و آن دیرانی را از جوابی که امام داده بود خبر دادم، گفت: به خدا این جواب گوینده پیغمبر است یا وصی پیغمبر.

مصنف این کتاب گوید از پرنده‌های آبی هر کدام چینه‌دان یا سیخک پا دارند حلال گوشت‌اند و از پرنده‌های بیابان هر کدام در پریدن پر زند حلال گوشت‌اند و اگر پرنده‌ای به هر دو قسم پرواز کند آنکه پرزدنش بیش تر باشد حلال و آنکه پرزدنش بیش باشد حرام نباشد.

۱۳۵. زمین به خدا نثار کرده مانند ناله او از سه چیز: رسول خدا فرمود: زمین به پروردگار خود نثار می‌کند مانند ناله او از سه چیز؛ از

خون محترمی که بر روی آن ریخته شود، یا غسل از زنا که بر آن واقع شود، یا خوابیدن روی آن پیش از آنتاب زدن.

۱۳۶. از سه کس خداوند کفالت و نگهداری ندارد. رسول خدا فرمود: خداوند عزوجل از سه کس پذیرای نگهداری نیست؛

مردی که در خانه ویران منزل گیرد، و مردی که میان راه به نماز ایستد، و کسی که پاکش خود را رها کند و او را نبندد.

۱۳۷. سه کس در روز قیامت در سایه عرش خدای عزوجل‌اند.

مسجد خراب لا یصلی فیہ اهلہ و عالم بین جهال و مصحف معلق قد وقع علیه لایقرأ فیہ .
 (۱۳۹) قراء القرآن ثلاثة . عن ایبج مفر قال قراء القرآن ثلاثة رجل قرأ القرآن فانخذ به ضاعه واستدر به الملوك واستطال به علی الناس ورجل قرأ القرآن فحفظ حروفه وضيع حدوده ورجل قرأ القرآن فوضع دواء القرآن علی داء قلبه فاسهر به ليله واطماً به نهاره و قام به فی مساجده و تمجافی به عن فراشه فباولئك يدفع الله العزيز الجبار البلاء و باولئك یدیل الله من الاعداء و باولئك ینزل الله الغيث من السماء فوالله هؤلاء قراء القرآن اعز من الکبریت الاحمر عن ایب عبدالله رضی الله عنه قال قراء ثلاثة قارئ قرأ لیستدر به الملوك و یستطیل به علی الناس فذاک من اهل الناد و قارئ قرأ القرآن فحفظ حروفه و ضیع حدوده فذاک من اهل النار و قارئ قرأ فاستتر به تحت برنسه فهو یعمل بمحکمه و یؤمن بمتشابهه و یقیم فرائضه و یحل حلاله و یحرم حرامه و هذا ممن ینقذه الله من مضلات الفتن وهو من اهل الجنة و یشفع فیمن شاء (۱۴۰) ثلاثة لا یدری ایهم اعظم جرماً . روى عن النبى صلی الله علیه و آله انه قال ثلاثة ما ادرى ایهم اعظم جرماً الذى یمشى مع الجنابة بغير رداء او الذى یقول ارفقوا

امام هفتم فرمود: سه کس در سایه عرش خدا باشند روزی که جز سایه او سایه ای نیست. کسی که برادر دینی خود را زن بدهد، یا خدمتکار بدهد، یا رازی از او بپوشاند.

۱۳۸. سه چیز پیش خدای عزوجل شکایت کنند. امام ششم فرمود: سه چیز پیش خدای عزوجل شکایت کنند. مسجد ویرانی که اهلش در آن نماز نمی خوانند، و دانشمندی که میان نادانان گرفتار است، و قرآنی که به گوشه آویخته اند و غبار بر آن نشسته و در آن قرائت نمی شود.

شرح شکایت اینها به زبان حال است و مقصود این است که حق اینها ادا نشده و اهل مسجد به آن ستم کرده اند و نادانان که رجوع به عالم نکرده و دانا نشده اند به او ستم کرده اند و قرآنی که حبس شود و خوانده نشود به آن ستم شده و خداوند بازخواست می کند.

۱۳۹. قاریان و دانایان قرآن سه قسم اند. امام پنجم فرمود: قاریان قرآن سه قسم اند. کسی که قرآن را خوانده و آن را سرمایه خود قرار داده و به واسطه آن از پادشاهان استفاده کرده و به مردم گردن فرازی نموده، و کسی که قرآن را خوانده و الفاظش را حفظ کرده و به احکامش عمل نکرده و آن را ضایع کرده، و کسی که قرآن را خوانده و داروی تعلیمات آن را بر درد دل خود نهاده، شبها را با آن به مناجات گذرانیده و روز خود را با آن به تشنگی و روزه به سر کرده، با قرآن به عبادت و عمارت مسجدها پرداخته و از رختخواب راحت خود کناره کرده، با آنان خداوند عزیز جنبار دفع بلا کند و به آنان از دشمنان انتقام کشد و به آنان از آسمان باران فرستد، به خدا این گونه قرآن خوانان از کبریت احمر کمیاب ترند.

شرح مقصود از قاریان قرآن دانشمندان علم قرآن است که در صدر اسلام از آنها به قدری تعبیر می شده و به اصطلاح امروزه آنها را مجتهد و عالم دینی می نامند.

امام ششم فرمود: قرآن خوانان و علما سه طایفه هستند. یکی آن که قرآن را فرا گرفته برای اینکه به وسیله آن از پادشاهان و صاحبان سلطنت استفاده کند و به وسیله قرآن به مردم آقایی و گردن فرازی کند این طایفه از اهل دوزخند.

به اذ الذی یقول استغفروا الله غفر الله لکم (ترجمه و شرح ابن حدیث میآید)

(۱۴۱) لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد الی امیر المؤمنین علیه السلام انه قال لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام و مسجد رسول الله و مسجد الکوفة . قال علی بن موسی الرضا علیه السلام لا تشد الرحال الی شیء من القبور الا الی قبورنا ، الا و انی لمقتول بالسهم ظلماً و مدفون فی موضع غربه فمن شد رحله الی زیارتی استجیب دعائه و غفر له ذنبه (۱۴۲) فی الفجل ثلث خصال حنان بن سدید قال كنت مع ابي عبد الله علیه السلام علی المائدة فناولنی فجلة و قال لی یا حنان کل الفجل فان فیہ ثلاث خصال درقه یطرده الی ریح و لبه یتزید البول و اصوله یقطع البانم (۱۴۳) ثلاثة لا تضر : عن منصور بن یونس قال سمعت ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام یقول ثلثة لا تضر : العنب الرازقی و قصب السكر و التفاح اللبانی .

و دیگر آن که قرآن را فرا گرفته و الفاظ آن را حفظ کرده ولی به احکام آن عمل نمی‌کند این طایفه هم از اهل دوزخند. سوم آن که قرآن را فرا گرفته و آن را در فکر خود پرورش داده و به آیات محکم آن که وظایف عملیه را بیان می‌کنند عمل کرده و به آیات متشابه آن که احوال آخرت و عامل قیام را متعرض شده ایمان دارد و واجبات آن را انجام می‌دهد حلال آن‌ها را از فتنه‌های گمراه‌کننده در ربود و رها کرده و این طایفه از اهل بهشت‌اند و هر کس را بخواهند می‌توانند شفاعت کنند.

۱۴۱. بار سفر نباید بست مگر برای سه مسجد. امام اول گفت بار سفر نباید بست مگر به سوی سه مسجد: مسجد الحرام، و مسجد رسول خدا، و مسجد کوفه.

شوخ مسجد الحرام مسجد بزرگ مکه معظمه است که خانه کعبه در آن واقع است و یک قسمت از اعمال حج و عمره در آن واقع می‌شود و برای عمل حج و عمره بدان سفر می‌کنند.

مسجد رسول خدا مسجد بزرگ مدینه طیبه است که قبر پیغمبر در گوشه آن واقع شده و برای زیارت پیغمبر به آن جا سفر می‌کنند.

مسجد کوفه در شهر کوفه قدیم واقع است که مقام بسیاری از پیغمبران گذشته در آن است و محراب آن محل ضربت خوردن امیر مؤمنان (ع) است.

امام هشتم فرمود: برای هیچ قبری بار سفر بسته نشود مگر برای زیارت قبور ما، هلا من با زهر ستم کشته شوم و در زمین غربت مدفون گردم، هر کس برای زیارت من بار سفر بنده دهای او مستجاب شود و گناه او آمرزیده گردد.

۱۴۲. در فجل سه خاصیت است. حنان بن سدید گوید، با امام ششم (ع) بر سر سفره‌ای نشسته بودم یک دانه فجل به من مرحمت فرمود و فرمود: ای حنان فجل بخور که در آن سه خاصیت است؛ برگش بادهای درونی را می‌راند، و مغزش مجرای بول را پاک می‌کند، و بیخ‌هایش بلغم را می‌برد.

۱۴۳. سه چیز ضرر ندارند. منصور بن یونس گوید، از امام هفتم شنیدم می‌فرمود: سه چیز زیانی ندارد؛ انگور رازقی، نیشکر، سیب لبانی.

(۱۴۴) البنی زعیم بثلثة بیوت فی الجنة لمن ترک ثلاث خصال ان رسول الله ﷺ قال انا زعیم بیت فی ربض الجنة و بیت فی وسط الجنة و بیت فی اعلى الجنة لمن ترک المراء و ان کان محققاً و لمن ترک الکذب و ان کان هازلاً و لمن حسن خلقه (۱۴۵) امر امیر المؤمنین ع بقتال ثلاث فرق :

علقمة يقول سمعت علی بن ابی طالب رضی الله عنه يقول أمرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین ، قال مصنف هذا الکتاب الناکثون اصحاب الجمل ، و القاسطون اهل الشام و معاوية ، و المارقون اهل النهروان و قد اخرجته كما روته فی هذا المعنی فی کتاب وصف قتال الشراة المارقین

(۱۴۶) ثلاث من لم تکن فیہ فلیس من الله عزوجل ولا من رسوله عن النبی ﷺ قال ثلاث من لم تکن فیہ فلیس منی و لا من الله عزوجل قیل یا رسول الله و ما هن؟ قال حلم یرد به جهل الجاهل و حسن خلق یعیش به فی الناس و ورع یحجزه عن معاصی الله عزوجل

شرح سیب های شامات است، زیرا لبنان یک قسمت خوش آب و هوا و پر نعمت شام است که بیروت بندر معروف و شهر بزرگ آن است.

۱۴۴. پیغمبر ضامن سه خانه است در بهشت برای کسی که سه خصلت را ترک کند. رسول خدا فرمود: من ضامن یک خانه در چمن زار بهشت و یک خانه در مرکز بهشت و یک خانه در بالای بهشت، برای کسی که جدال را ترک کند اگر چه حق با او باشد، و برای کسی که دروغ نگوید اگر چه به طور شوخی باشد، و برای کسی که اخلاق خود را خوش کند.

۱۴۵. امیر مؤمنان (ع) به جنگ سه دسته مأمور شد. علقمة گوید، شنیدم که امام اول می فرمود: مأمور شدم به جنگ بیعت شکنان و ستمکاران و از دین بیرون روندگان.

مصنف این کتاب گوید، ناکثین که بیعت شکستند صاحبان جنگ جمل بودند.

و ستمکاران اهل شام و معاویه بودند.

و از دین بیرون روندگان اهل نهروان بودند و روایاتی که در این موضوع رسیده من در کتاب وصف قتال شراة مارقین نقل کردم.

شرح رئیس جنگ جمل طلحه و زبری بودند که در مدینه بعد از کشتن عثمان با امیر مؤمنان به طمع منصب و مال بیعت کردند و چون آرزوهای آن ها برآورده نشد به بهانه عمره از مدینه خارج شدند و به مکه رفتند و به همدستی عایشه شورش جمل را برپا کردند از این جهت ناکثین نامیده شدند.

و مارقین خوارج نهروانند که بعد از قضیه حکمین در صفین به امیر مؤمنان شوریدند و از دین اسلام بیرون رفتند و مارقین شدند یعنی از شدت تقدس و احتیاط از دایره دین بیرون جهیدند چنان چه تیر از کمان می جهید.

۱۴۶. هر کس سه چیز ندارد از خدا و رسولش بیگانه است. پیغمبر فرمود: هر کس سه چیز ندارد از خدا و من بیگانه است. عرض شد چه چیزها؟ فرمود: حلمی که جهالت و ورزی نادان را با آن درگذرانند و خلق خوشی که با آن در میان مردم زندگی کند و ورعی که او را از گناهان برکنار دارد.

(۱۴۷) لله عزوجل حرمت ثلاث قال رسول الله ﷺ ان الله حرمت ثلاث من حفظهن حفظ الله له امر دينه ودينه و من لم يحفظهن لم يحفظ الله له شيئاً ، حرمة الاسلام و حرمتي و حرمة عترتي عن ابن عباس قال ان لله عزوجل حرمت ثلاث ليس مثلهن شيء ، كتابه وهو نوره و حكمته و بيته الذي جعله للناس قبلة و لا يقبل الله من احد توجهاً الى غيره و عتره نبيكم محمد ﷺ

(۱۴۸) حقيقة الايمان ثلاث خصال عن ابي جعفر عليه السلام قال بينا رسول الله ﷺ ذات يوم في بعض اسفاره اذ لقيه ركب فقالوا السلام عليك يا رسول الله ﷺ فالتفت اليهم فقال ما اتمم ؟ قالوا مؤمنون قال ﷺ فما حقيقة ايمانكم ؟ قالوا الرضا بقضاء الله و التسليم لامر الله و التفويض الى الله ، فقال رسول الله ﷺ علماء حكماء كادوا ان يكونوا من الحكمة انبياء فان كنتم صادقين فلا تبنوا ما لا تسكنون و لا تجمعوا ما لا تأكلون و اتقوا الله الذي اليه ترجعون .

(۱۴۹) الحاج علي ثلثة وجوه عن ابي جعفر عليه السلام قال الحاج على ثلثة وجوه رجل افرد الحج

۱۴۷. خدا سه حرمت دارد. رسول خدا فرمود: خدا سه حرمت دارد هر کس آن‌ها را نگاه دارد خدا امر دين و دنيايش را نگهداری کند و هر کس آن‌ها را نگه ندارد خدا هیچ چیز او را نگهداری نکند. حرمت اسلام، حرمت من و حرمت خانواده من.

ابن عباس گوید: خدا سه چیز محترم دارد که مانندی ندارد. کتاب او قرآن که نور حکمت اوست و خانه کعبه که قبله مردم قرار داده و توجه به غیر آن را از احدی نپذیرد و خانواده پیغمبر شما محمد (ص). شوح مقصود توجه به کعبه در حال نماز و در ذی حجه و در حال احتضار و در عمل حج و آن چه قبله در آن شرط است.

۱۴۸. حقیقت ایمان سه خصالت است. امام پنجم فرمود: یک روزی که رسول خدا در یک سفری بود در این میان شترسوارانی به آن حضرت برخوردند و عرضه داشتند ای رسول خدا درود بر تو باد. روی مبارک به آن‌ها کرد و فرمود: چه کسانیید شما؟ گفتند: ما مؤمن هستیم. فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: خشنودی به قضای خدا، تسلیم شدن به فرمان خدا و واگذار کردن کار خود به خدا.

رسول خدا فرمود: شما دانشمندان و فرزانه‌گانی هستید که نزدیک است از فرزانی پیمبران باشید و اگر راستگو هستید نسازید خانه‌ای که در آن نشیمن ندارید و نیندوید ثروتی را که نمی‌خورید و از چنان خدایی بترسید که به سوی او باز می‌گردید.

شوح ایمان عقیده به اصول دين و مذهب و گرویدن به دستورات اسلام است و دارای ده درجه است و ایمانی که در این حدیث بیان شده یکی از درجه‌های بلند است که نزدیک درجه پیغمبری است.

۱۴۹. عمل حج بر سه وجه واقع می‌شود. امام پنجم فرمود: شخص حج را بر سه وجه انجام می‌دهد؛ کسی که نیت حج افراد کند و از میقات احرام قربانی با خود همراه ببرد - این قسم را حج قران نامند - .

بسیاق الهدی و رجل افرده الحج ولم یسق ورجل تمتع بالعمرة الى الحج . قال رسول الله ﷺ الحاج ثلثة فافضلهم نصیباً رجل غفر له ماتقدم من ذنبه وما تأخر و وقاه الله عذاب النار واما الذى يليه فرجل غفر له ماتقدم من ذنبه ويستأنف العمل فيما بقى من عمره واما الذى يليه فرجل حفظ فى اهله و ماله (۱۵۰) النهى عن ثلاث خصال : قال امير المؤمنين عليه السلام فى وصيته لابنه محمد بن الحنفية اياك والعجب وسوء الخلق وقلة الصبر فانه لا يستقيم لك على هذه الخصال الثلاث صاحب ولا يزال لك عليها من الناس مجانب و الزم نفسك التودد و صبر على مؤونات الناس نفسك و ابذل لصديقك نفسك و مالك و لمعرفتك رفقك و محضرك و للعامه بشرک و محبتك و لعدوك عدلك و انصافك و اضمن بدينك و عرضك عن كل احد فانه اسلم لدينك و دنياك .

(۱۵۱) يكره السواد الا فى ثلثة اشياء قال رسول الله ﷺ يكره السواد الا فى ثلثة : العمامة

و الخف و الكساء . (۱۵۲) ما يعبأ بمن يوم البيت اذا لم يكن فيه ثلاث خصال

کسى که نیت حج افراد کند و قربانی با خود نبرد - این را حج افراد نامند .-

و کسى که از میقات نیت عمره کند که در مکه محرم به حج شود - این را حج تمتع نامند .-

رسول خدا فرمود: حاجیان سه دسته اند، بهره بهتر را آن کسانی دارند که گناه گذشته و آینده آنها آمرزیده شود و خدا آنها را از عذاب دوزخ برکنار دارد، و دسته دوم پس از اینها کسانی هستند که گناهان گذشته آنها آمرزیده شود و کار آینده خود را از سر گیرند، دسته سوم که پس از اینها هستند که بهره آنها از حج این است که اهل و مالشان محفوظ می ماند.

شوح یعنی در دنیا آسیمی به اهل و مال آنها نمی رسد و حج آنها تنها فایده دنیوی دارد.

۱۵۰. از سه خصلت نهی شده. امام اول در ضمن سفارش های خود به پسرش محمد بن حنفیه فرمود: از خود بینی و بد خلقی و کم صبوری پرهیز کن زیرا با این سه خصلت هیچ رفیقی و یاری برای تو پا بر جا نمی ماند و همیشه مردم از تو کناره می کنند، خود را وادار کن که با مردم مهربانی بورزی و در برابر رنج و مخارجی که مردم به تو تحمیل کنند بردبار باش، مال و جانت را از دوست صمیمی دریغ مدار، آشنایان خود را بپذیرد و با آنان هم نشینی کن، با عموم مردم به خوشرویی و دوستانه برخورد کن، با دشمن خود به عدل و انصاف رفتار کن و دین و آبروی خود را از هر کسى دریغ کن و برای خود نگه دار، زیرا این روش برای دین و دنیای تو از هر رویه دیگر سالم تر است.

۱۵۱. جامه سیاه بد است مگر در سه چیز. رسول خدا فرمود: رنگ سیاه در جامه بد است مگر در سه چیز؛ عمامه و موزه و

ردا.

۱۵۲. کسى که به حج کعبه می رود اگر سه خصلت نداشته باشد مورد اعتنا نیست. امام پنجم فرمود: اگر در حاجی سه خصلت نباشد

مورد اعتنا نیست، ورعی که او را از معصیت های خدای عزوجل باز دارد، حلمی که مهار خشم خود را با آن نگه دارد، خوش رفاقتی با هر کس رفیق او باشد.

عن ابی جعفر علیه السلام قال ما یعبأ بمن یؤم البیت اذا لم یکن فیہ نلک خصال: ورع یحجزه عن معاصی اللہ تعالیٰ وحلم یملک به غضبه وحسن الصحابة لمن صحبه (۱۵۳) الضیافة ثلثة ایام قال رسول اللہ الضیافة اول یوم حق و الثانی و الثالث وما بعد ذلك فانها صدقة تصدق بها علیه . ثم قال صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم لا یزلن احدکم علی اخیه حتی یؤثمه ، قیل یارسول اللہ کیف یؤثمه؟ قال حتی لا یكون عنده ما ینفق علیه . (۱۵۴) ثلثة لا یغل علیهن قلب امرأ مسلم خطب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم الناس بمنی فی حجة الوداع فی مسجد الخیف : فحمد اللہ و اتنی علیه ثم قال نصر اللہ عبداً سمع مقالتی فوعاها ثم باغها الی من لا یسمعها فرب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه . نلک لا یغل علیهن قلب امرأ مسلم اخلاص العمل للہ و النصیحة لائمة المسلمین و اللزوم لجماعتهم فان دعوتهم محیطة من ورائهم المسلمون اخوة تتکافأ دمائهم یسعی بذمتهم أدناهم و هم ید علی من سواهم .

۱۵۳. حق مهمانی تا سه روز است. رسول خدا فرمود: پذیرایی مهمان روز اول و دوم و سوم حق او است، سپس صدقه‌ای است که میزبان به او روا داشته. سپس فرمود: این قدر در منزل برادر دینی خود نماز کن که او را گنهکار کنی. عرض شد چگونه گنهکار می‌کند او را؟ فرمود: این قدر بماند که دیگر میزبان چیزی نداشته باشد خرج او کند.

۱۵۴. سه چیز است که دل مرد مسلمان در آن‌ها دغلی روانی دارد. رسول خدا در حجة الوداع در مسجد خیف که در منی واقع است نطقی ایراد فرمود، خدای را ستود و ثنای وی را فرمود سپس گفت: خدا یاری کند بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود و حفظ کند سپس به هر که نشنیده برساند، بسا مسأله‌گویی که خودش نمی‌فهمد ولی شنونده از گفتار او استفاده می‌کند و بسا مسأله‌دانی که آن را برای فهیم‌تر از خود می‌گوید و آن شنونده بهتر از آن استفاده می‌کند.

سه چیز است که دل مرد مسلمان در آن دغلی نمی‌کند؛ اخلاص در هر کاری برای خدا، صمیمی بودن برای پیشوایان ملت، و ملازمت و همکاری با جامعه مسلمانان.

زیرا دعوت مسلمانان شامل می‌شود هر کسی را پشتیبان آن‌ها باشد، مسلمانان برادرند و خون‌هایشان برابر، کوچک‌ترین افراد آن‌ها به عهده همه آن‌ها سعی می‌کند، و همه مسلمانان در برابر غیر از خودشان همدست می‌باشند.

شوح مقصود از این که کوچک‌ترین افراد در عهده همه سعی می‌کند این است که اگر پست‌ترین افراد مسلمانان کافری را پناه داد و با او پیما امان بست بر تمام افراد لازم است که عهد و پیمان را محترم شمارند و امضا کنند، زیرا که مسلمان حقیقی باید بصیر به مصلحت اجتماع اسلام باشد و خودخواهی و سود شخصی را در نظر نگیرد و پیمان و عهدی که با بیگانه از اسلام می‌بندد به سود جامعه اسلام باشد و دیگران هم باید قول او را محترم شمارند و پیمان او را امضا کنند و این دستور نهایت یگانگی و آزادی و لیاقت عموم مسلمانان را ثابت کرده و جامعه اسلامی را چنین معرفی می‌کند که همه افراد، حکم یک نفر را دارند و در سود و زیان با هم مشترک و همه لیاقت نمایندگی از جامعه را دارند بلکه نماینده حقیقی یکدیگر می‌باشند و گویا شاعر عرب درباره آن‌ها گفته:

۱۵۵) قول النبی (ص) **ثَلَاثٌ اَقْسَمُ اَنْهَنْ حَقٌّ** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَعَلِّي اَعْلَمُ **ثَلَاثًا** ثَلَاثٌ اَقْسَمُ اَنْهَنْ حَقٌّ اَنْكَ وَالْاَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِكَ عَرَفَاءٌ لَا يَعْرِفُ اللَّهُ اِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِكُمْ وَعَرَفَاءٌ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلَّا مِنْ عَرَفِكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ وَعَرَفَاءٌ لَا يَدْخُلُ النَّارَ اِلَّا مِنْ اَنْكِرْكُمْ وَاَنْكِرْتُمُوهُ .

۱۵۶) **لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ اِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ** : عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنْ الْاَجْرِ اِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ : صَدَقَةٌ اَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فِيهَا تَجْرَى بَعْدَ مَوْتِهِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَصَدَقَةٌ مَوْقُوفَةٌ لَا تَوْرَثُ اَوْ سَنَةٌ هَدَى سَنَهَا فَكَانَ يَعْمَلُ بِهَا وَيَعْمَلُ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ غَيْرُهُ اَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ (۱۵۷) لَا يَسْكُنُ اللَّهُ عِزَّوَجَلَّ جَنَّتَهُ ثَلَاثَةَ اَصْنَافٍ اَبُو هُرَيْرَةَ الْمَكْفُوفُ قَالَ قَالَ

مثل النجوم التسي يسرى بها السارى
که چون ستارگان بدرخشند در شب تاریک

من تلق منهم فقل لاقت سيدهم
به هر کدام رسی گویی بود بزرگ همه

برای ما مسلمانان امروزی که از اسلام جز نام نداریم باور کردن این دستورات حیرت انگیز بسیار مشکل است ولی اگر در صفات مسلمان حقیقی که در پنج فقره بالا پیغمبر اکرم بیان کرده بنگریم به زودی این احکام درخشان را باور خواهیم کرد. ۱۵۵. گفتار پیغمبر (ص) که، سوگند می خورم سه چیز حق است. رسول خدا به علی (ع) فرمود، سه چیز است که سوگند می خورم حق است؛ تو و اوصیای بعد از تو عرفایید - یعنی معرف راه خداشناسی - خدا شناخته نمی شود مگر از راه شناختن شما، شما عرفایید یعنی معرف بهشت رفتن، بهشت نمی رود مگر کسی که شما را بشناسد و شما او را بشناسید، شما عرفا هستید برای دوزخیان، و به دوزخ نمی رود مگر کسی که منکر شما باشد و شما منکر او باشید.

۱۵۶. پس از مرگ دنبال شخص نمی روه مگر سه چیز. امام ششم فرمود: انسان پس از مرگ خود مزدی دریافت نمی کند مگر از سه خصلت؛ اول صدقه جاریه ای که در زندگی خود فراهم کرده و پس از مرگش هم مورد استفاده است - مثل اینکه چاه آبی کنده یا پلی ساخته یا کتاب دینی منتشر کرده - و وقتی از خود گذاشته که به ارث نمی رود، دوم دستور درستی که به وجود آورده و خود بدان عمل می کرده و کسانی که بعد از او هستند بدان عمل کردند، سوم فرزند شایسته ای که برای او آموزش بخواند.

شوخ مقصود از صدقه جاریه جز وقف ظاهراً کارهای خیری است که در ملک خودش باقی است ولی مردم از آن منتفع می شوند مثل چاه آب یا پل و آب انبار که برای خود می سازد ولی مردم دیگر هم از آن بهره می برند.

۱۵۷. خدا سه دسته را در بهشت جای نمی دهد. ابوهارون مکفوف گوید، امام ششم به من فرمود: ای اباهارون خدای تبارک و تعالی به خود سوگند خورده که با خیانتکار همسایه نباشد. گفتم: خیانتکار کیست؟ فرمود: کسی که یک درهم از مؤمن پس انداز کند یا چیزی از امور دنیوی را از او دریغ دارد. گفتم: به خدا پناه می برم از خشم خدا. فرمود: خدا به خود سوگند خورده سه دسته را در بهشت خود جای ندهد، کسی که حکم خدا را رد کند، یا حکم پیشوا و امام بر حق را رد کند، یا حق مرد مؤمنی را حبس کند. گفتم: از فضل مال خود به او بدهد؟ فرمود: از جان و روح خود نسبت به او دریغ نکنند، اگر از جان خود درباره او دریغ کند همدین او نیست همانا تخم شیطان است.

لی ابو عبدالله علیه السلام یا ابا هرون ان الله تبارک و تعالی آلی علی نفسه ان لا یجاوره خائن ، قال قلت وما الخائن ؟ قال من ادخر عن مؤمن درهما او حبس عنه شیئاً من امر الدنيا قال قلت اعوذ بالله من غضب الله فقال ان الله تبارک و تعالی آلی علی نفسه ان لا یسکن جنته اصنافاً ثلثة : رادا علی الله عزوجل او رادا علی امام هدی او من حبس حق امره مؤمن (مسلم - خب) قال قلت یعطیه من فضل ما یملك ؟ قال یعطیه من نفسه و روحه فان یخل علیه مسلم بنفسه فلیس منه انما هو شرک الشیطان قال مصنف هذا الكتاب اذام الله تأییده الاعطاء من النفس و الروح انما هو بذل الجاه له اذا احتاج الی معاوته و هو السعی له فی حوائجه .

(۱۵۸) الآباء ثلثة : عن ابي عبدالله علیه السلام قال الاباء ثلثة آدم ولد مؤمناً و الجان ولد مؤمناً و کافراً و ابلیس ولد کافراً و لیس فیهم نتاج انما بیض و یفرخ و ولده ذکور لیس فیهم اناث (۱۵۹) اعطى المؤمن ثلث خصال : عن ابي جعفر علیه السلام قال ان الله عزوجل اعطى المؤمن ثلث خصال : العزة فی الدنيا و الفلاح فی الآخرة و المهابة فی صدور الظالمین ثم قرء . والله العزة و لرسوله و للمؤمنین و قرأ « قد افلح المؤمنون » الی قوله « هم فیها خالدون » .

(۱۶۰) احق الناس ان یتمنی ثلثة اشیاء ثلثة نفر عن ابي عبدالله علیه السلام قال ان احق الناس ان یتمنی للناس

مصنف این کتاب گوید مقصود از بخشش جان و روح، همانا بذل اعتبار است برای او هرگاه محتاج کمک و یاری او گردد و آن سعی و کوشش در برآوردن حاجت مؤمن است.

۱۵۸. پدران نخست سه اند. امام ششم فرمود: پدران نخست سه اند. آدم که فرزند مؤمن آورد و جان که فرزند مؤمن و کافر آورد و ابلیس که فرزند کافر آورد. در میان آنها زاد ولد نیست همانا تخم می‌گذارد و جوجه می‌دهد و فرزندان نمی‌آورد. ماده ندارد.

۱۵۹. به مؤمن سه خصلت داده شده. امام پنجم فرمود: به مؤمن سه خصلت داده شده، عزت در دنیا و پیروزی و رستگاری در آخرت و هیبت در دل ستمکاران. سپس این آیه را خواند (آیه ۸ سوره منافقون است) «عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است»، و این آیه را قرائت کرد (آیه ۱ سوره مؤمنون است) «به تحقیق رستگار شدند مؤمنان» تا قول خدای تعالی که می‌فرماید: «در بهشت جاویدانند».

شوخ این آیه ۱۱ سوره مؤمنون است. این آیه در وصف مؤمنان و سرانجام آنها است که در بهشت جاویدان باشند. ۱۶۰. سزاوارترین مردمی که سه چیز را آرزو کنند سه نفرند. امام ششم فرمود: سزاوارترین مردم برای آنکه بخواهد همه کس ثروتمند باشد بخیلانند، زیرا چون مردم ثروتمند شدند از دارایی آنها توقع نکنند. و سزاوارترین کسی که بخواهد همه مردم خوب باشند معیوبانند، زیرا چون مردم خوب باشند از مردم عیب‌جویی نکنند. و سزاوارترین کسی که بخواهد مردم حلیم و باحوصله باشند بی‌خردانند، زیرا مردم بی‌خرد نیازمندند که از بی‌خردی آنها گذشت شود. ولی بر خلاف انتظار بخیلان آرزو می‌کنند مردم پریشان باشند. و آلودگان می‌خواهد مردم هم آلوده و معیوب باشند و بی‌خردان می‌خواهند مردم هم بی‌خرد باشند.

الغنى البخلاء لان الناس اذا استغنوا كفوا عن اموالهم و احق الناس ان يتمنى للناس الصلاح اهل العيوب لان الناس اذا صلحوا كفوا عن تتبع عيوب الناس و احق الناس ان يتمنى للناس العلم اهل السفه الذين يحتاجون الى ان يعفى عن سفهم فاصبح اهل البخل يتمنون فقر الناس و اصبح اهل العيوب يتمنون معائب الناس و اصبح اهل السفه يتمنون سفه الناس و في الفقر الحاجة الى البخل و في الفساد طلب عورة اهل العيوب و في السفه المكافات بالذنوب .

۱۶۱ الامور ثلثة قال رسول الله ﷺ في حديث طويل ، الامور ثلثة : امر تبين لك رشده فاتبعه و امر تبين لك غيه فاجتنبه و امر اختلف فيه فرده الى الله عزوجل (۱۶۲ السراق ثلثة قال ابو عبد الله ﷺ السراق ثلثة : مانع الزكوة و مستحل مهور النساء و كذلك من استدان ديناً ولم ينو قضاؤه .

۱۶۳ الملائكة على ثلثة اصناف الى النبي ﷺ قال الملائكة على ثلثة اجزاء فجزء لهم جناحان و جزء لهم ثلثة اجنحة و جزء لهم اربعة اجنحة **۱۶۴ الجن على ثلثة اجزاء و الانس على ثلثة اجزاء** عن ابي عبد الله ﷺ قال الجن على ثلثة اجزاء فجزء مع الملائكة و جزء يطيرون في الهواء و جزء كلاب و حيات و الانس على ثلثة اجزاء فجزء تحت ظل العرش يوم لا ظل الا ظله و جزء عليهم الحساب و العذاب و جزء وجوههم و وجوه الادميين و قلوبهم قلوب الشياطين (**۱۶۵ ثلثة لا**

با اینکه در فقر، نیازمندی به بخیل می شود و در فساد، عیبجویی اهل عیب است و در سفاقت و بی خردی، کیفر و مجازات گناهان مردم بی خرد است.

۱۶۱. امور سه تا است. رسول خدا در حدیث طولانی فرموده امور سه تا است. امری که درستی آن برای تو هویدا است از آن پیروی کن و امری که نادرستی و گمراهی آن برای تو آشکار است از آن کناره کن و امری که مورد اختلاف و تردید است آن را به خدا برگردان.

شرح مقصود از این که امر مشتبه و مورد اختلاف را به خدا برگرداند این است که از حکم آن تفحص کند تا واضح گردد در هر موردی حکم و دستوری واضح هست که باید بدان عمل کرد.

۱۶۲. دزدها سه اند. امام ششم فرمود: دزدها سه اند. کسی که زکات خود را نهد، کسی که مهر زن ها را بر خود حلال داند و رد نکند، کسی که قرض کند و قصد پس دادن ندارد.

۱۶۳. فرشتگان سه دسته اند. پیغمبر فرمود: فرشتگان سه دسته اند. یک دسته دو پر دارند و یک دسته سه پر، یک دسته چهار پر.

شرح مضمون این حدیث در سورة فاطر است.

۱۶۴. جن سه قسم است، انسان سه قسم. امام ششم فرمود: جن سه قسم است: یک دسته با فرشتگان است و یک دسته در هوا می پرند و یک دسته سگان و مارانند. و انسان سه قسم است یک قسم زیر سایه هرشند در روزی که جز سایه او سایه ای نیست و یک دسته محاسبه می شوند و عذاب می کشند و یک دسته هم شکل آدمند ولی دل آن ها دل اهریمن است.

شرح مقصود از دسته دوم انسان گنهکارانند که به حساب آن ها رسیدگی می شود و کیفر می شوند و نجات پیدا می کنند.

۱۶۵. پشت سر سه گس نماز جماعت نباید خواند. امام ششم فرمود: سه کس اند که پشت سرشان نباید نماز خواند.

یصلی خلفهم عن ابي عبد الله عليه السلام قال ثلثة لا یصلی خلفهم المجهول والغالی و ان كان یقول بقولك والمتجاهر بالفسق وان كان مقتصداً .

۱۶۶) ثلثة لا یوکلن فیسمن و ثلثة یوکلن فیهزلن عن ابي عبد الله عليه السلام قال ثلثة یسمن و ثلثة یهزلن فاما التي یسمن فادمان الحمام وشم الرائحة الطيبة و لبس الثياب اللينة و اما التي یهزلن فادمان اهل البيض و السمک و اطلع قال مصنف هذا الكتاب یعنی بادمان الحمام ان یدخله یوم و یوم لافانه ان دخله کل یوم نقص من لحمه (۱۶۷) جمیع احکام المسلمین تجری علی ثلثة اوجه قال امیر المؤمنین عليه السلام جمیع احکام المسلمین تجری علی ثلثة اوجه شهادة عادلة او یمین قاطعة او سنة جاریة مع ائمة الهدی (۱۶۸) ثلثة مقرون بها ثلثة عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال ان الله عزوجل امر بثلثة مقرون بها ثلثة اخرى: امر بالصلوة و الزکاة فمن صلی ولم یزک لم تقبل منه صلوته و امر بالشکر له و للوالدین فمن لم یشکر لوالدیه لم یشکر الله و امر باتقاه الله و صلة الرحم فمن لم یصل رحمه لم یتق الله عزوجل (۱۶۹) ثلثة یشفعون الی الله عزوجل فیشفعون قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ثلثة

شخص مجهول الحال که مذهب و عدالت او را نمی دانی، و شخص غالی که برای ائمه صفات مخصوص خدا را قائل است، اگر چه شیعه مذهب باشد، و کسی که آشکار مرتکب فسق می شود، اگر چه خوش عقیده باشد و به غلو یا بدبینی نسبت به ائمه متصف نباشد.

۱۶۶. سه نغور دنی است که تن را فربه می کنند و سه خوردنی است که لاغر می کنند. امام ششم فرمود: سه چیز فربه می کنند و سه چیز لاغر می کنند. آن سه که فربه می کنند، همیشه حمام رفتن، و بوی خوش استشمام کردن، و جامه نرم پوشیدن است. و آن سه که لاغر می کنند، مداومت بر خوردن تخم و ماهی و گل درخت خرما. مصنف این کتاب گوید مقصود از همیشه حمام رفتن این است که یک روز نه یک روز به حمام رود زیرا اگر هر روز به حمام رود لاغر شود.

۱۶۷. جمیع احکام مسلمانان بر سه وجه جاری می شود. امام اول فرمود: همه احکام مسلمانان بر سه وجه جاری می شود، گواه عادل، قسم برنده، دستوری که از امامان بر حق رسیده. شرح مقصود احکام قضاوت و دادگری است که محکمه شرع بر طبق آن عمل می کند و آن احکام بر این سه مطلب جاری می شود.

۱۶۸. سه چیز با سه قرین است. امام هشتم فرمود: خدای عزوجل سه چیز را همراه سه چیز دیگر دستور داده؛ به نماز با زکات دستور داده، کسی که نماز بخواند و زکات ندهد نماز قبول نیست، به شکرگذاری خود با شکرگذاری پدر و مادر دستور داده (در آیه ۱۴ سوره لقمان) «و اشکر لی و لوالدیک» کسی که حق و حرمت پدر و مادر را نگه ندارد شکر خدا را نکرده، به تقوا از خدا و صله رحم با هم دستور داده (در آیه ۲ سوره نساء) «و اتقوا الله الذی تسائلون به و الارحام» کسی که صله رحم نکند از خدا ترسیده.

۱۶۹. سه گس نزد خدای عزوجل شفاعت می کنند و شفاعتشان پذیرفته است.

يشفعون الى الله فيشفعون الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء (۱۷۰) اول من سوهم عليه ثلثة عن ابيجعفر قال اول من سوهم عليها مريم بنت عمران : وهو قول الله عز وجل وما كنت لديهم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل مريم والسهم ستة ثم استهموا في يونس لما ركب مع القوم فوقت السفينة في اللجة فاستهموا فوق السهم على يونس ثلث مرات قال فمضى يونس الى صدر السفينة فاذا الحوت فاتح فاه فرمى بنفسه . ثم كان عبدالمطلب ولد له تسعة فنذر في العاشر ان يرزقه الله غلاما ان يذبحه قال فلما ولد عبدالله لم يكن يقدر ان يذبحه ورسول الله في صلبه فجاء بعشر من الابل فساهم عليها وعلى عبدالله فخرج السهم على عبدالله فزاد عشرا فلم تزل السهام يخرج على عبدالله ويزيد عشرا فلما بلغت مائة خرجت السهام على الابل فقال عبدالمطلب ما انصفت ربي فاعاد السهام ثلثا فخرجت على الابل فقال الان علمت ان ربي قدرني فنحرتها (۱۷۱) السفرجل فيه ثلث خصال عن شهاب بن عبدربه قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول ان الزبير دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله ويده سفرجله فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله يا زبير ما هذه بيدك فقال يا رسول الله صلى الله عليه وآله هذه سفرجله فقال يا زبير كل السفرجل فان فيه ثلث خصال ، قال وما هي يا رسول الله صلى الله عليه وآله قال يحم الفؤاد ويسخى البخيل ويشجع الجبان ، قال مصنف هذا الكتاب (رض) سمعت شيخنا محمد بن الحسن (رض) يروي ان الصادق عليه السلام قال ما زال الزبير منا

رسول خدا فرمود: سه دسته نزد خدا شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پذیرفته می‌شود، پیغمبران، سپس علما و دانشمندان، سپس شهیدان.

۱۷۰. اول کسانی که قرعه بر آن‌ها کشیده شده تن‌اند. امام پنجم فرمود: اول کسی که قرعه بر او کشیده شد مريم دختر عمران بود که خداوند می‌فرماید: «ای پیغمبر تو پیش آن‌ها نبودی هنگامی که قلم‌های خود را در آب افکندند که کدام سرپرستی مريم را کنند» سهم این قرعه شش بود. سپس درباره یونس قرعه کشیدند تا سه بار به نام یونس درآمد یونس، به جلو کشتی رفت که ناگاه ماهی دهان گشوده‌ای بود، خود را در دهان وی افکند.

سپس عبدالمطلب بود که نه پسر برای او زاییده شد برای دهمی نذر کرد که اگر پسر باشد او را قربانی کند. فرمود: چون عبدالله زاییده شد نمی‌توانست او را قربانی کند با اینکه رسول خدا در پشت او بود و باید از پشت او به وجود آید به این جهت ده شتر آورد و میان آن‌ها با عبدالله قرعه کشید و قرعه به نام عبدالله درآمد و ده افزود همیشه قرعه به نام عبدالله در می‌آمد و ده شتر می‌افزود تا چون شتران به صد رسیدند قرعه به نام شتران درآمد عبدالمطلب گفت با پروردگار خود به انصاف رفتار نکردم اگر به همین قرعه نخستین اکتفا کنم تا سه بار قرعه را تکرار کرد و بنام شتران درآمد سپس گفت اکنون دانستم که پروردگار من راضی شده است پس آن صد شتر را در راه خدا قربانی کرد.

۱۷۱. در به سه خصلت است. شهاب بن عبدربه گوید، شنیدم امام ششم می‌فرمود: زبير حضور رسول خدا (ص) آمد و یک دانه به در دست داشت. رسول خدا به او گفت: ای زبير این چیست در دستت؟ عرض کرد: ای رسول خدا ای یک دانه به است. فرمود: ای زبير به بخور زیرا در آن سه خصلت است. عرض کرد: ای رسول خدا آن خصلت‌ها چیست؟ فرمود: دل را گرم می‌کند، بخيل را سخاوت می‌بخشد، ترسو را پر دل می‌کند.

اهل البيت حتى ادرك فرخه فنهاه عن رأيه (۱۷۲) في البصل ثلاث خصال عن ميسر بياع الزطى قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول كل البصل فان فيه نكث خصال يطيب النكهة ويشد اللثة ويزيد في الماء والجماع (۱۷۳) لا رقى الا في ثلثة ان النبي صلى الله عليه وآله قال لا رقى الا في ثلثة : في حمة او عين او دم لا يراق (۱۷۴) ثلث خصال من علامات الفقه قال ابو الحسن عليه السلام من علامات الفقه المحلم والعلم والسمت ان الصمت باب من ابواب الحكمة وان الصمت يكسب الحجة (و) انه دليل على كل خير.

(۱۷۵) يكره النفخ في ثلثة اشياء قال ابو عبد الله عليه السلام يكره النفخ في الرقى والطعام وموضع السجود (۱۷۶) ثلث خصال من كن فيه فهو في جهنم عن ابي عبد الله عليه السلام قال ثلث اذا كن في الرجل فلا تخرج ان تقول انه في جهنم . الجفاء والجبن والبخل وثلث اذا كن في المرءة فلا تخرج ان تقول انها في جهنم ، البذاء والخيلاء والفجرة

(۱۷۷) من كسب مالا من غير حله سلط الله عليه ثلثة اشياء عن ابي عبد الله عليه السلام قال من كسب مالا من غير حله سلط الله عليه البناء والماء والطين (۱۷۸) ثلث للمؤمن فيهن راحة : عن

مصنف اين كتاب گوید از استاد خود محمد بن حسن شنیدم روایت می کرد از حضرت صادق که: همیشه زبیر از ما اهل بیت بود تا جوجه اش عبدالله بزرگ شد و او را گمراه کرد و از عقیده خود برگردانید.

۱۷۲. در پیاز سه خصلت است. میسر فروشندۀ غلام سیاه گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: پیاز را بخور که در آن سه خصلت است؛ دهن را خوشبو کند، و بن دندانها را سخت نماید، و نطفه و بیه را بیفزاید.

۱۷۳. وره اثری ندارد مگر در سه چیز. پیغمبر فرمود: ورد و دعای نوشته اثری ندارد مگر در سه چیز؛ گزنده نیش دار، چشم بد، خونی که ریخته نشود.

شرح ظاهراً اثر خون زیادی باشد که به حجامت نتوان دفع کرد.

۱۷۴. سه خصلت از نشانه های فهم و بصیرت در دین است. امام هشتم فرمود: از نشانه های فهم و بصیرت در دین بردباری و دانشمندی و خاموشی است، خاموشی یک دری است از درهای حکمت و فرزانهگی و خاموشی جلب دوستی می نماید و دلیل هر خیر و خوشی است.

۱۷۵. دمیدن در سه چیز بد است. امام ششم فرمود: دمیدن در رقیه ها، (یعنی نوشته دعا و طلسم و ورد) و در خوراک، و در جای سجده بد است.

۱۷۶. هر که دارای سه خصلت باشد در دوزخ است. امام ششم فرمود: چون در مرد سه خصلت باشد باک نداشته باش که بگویی در جهنم است؛ جفاکاری و ترس و بخل. و چون در زن سه خصلت باشد باک نداشته باشد که بگویی در جهنم است؛ بیشرمی، خودفروشی، بدکاری.

۱۷۷. کسی که از فیرواه حلال مالی به دست آورد سه چیز بر آن مال مسلط شود. امام ششم فرمود: هر کس مال حرامی به دست آورد خداوند ساختمان کردن و آب و گل را بر او مسلط کند.

ابو عبدالله علیه السلام قال ثلث للمؤمن فيمن راحة دار واسعة تواری عورته وسوء حاله من الناس . وامرأة سالحة تومنه علي امر الدنيا و الاخرة وابنة او اخت يخرجها من منزله بموت او بتزويج
 (۱۷۹) من سعادة المرء ان يكون له ثلثة اشياء الي علي بن الحسين عليه السلام انه قال من سعادة المرء ان يكون متجره في بلاده ويكون خلطائه صالحين ويكون له ولد يستعين بهم .
 (۱۸۰) ثلثة لا يستجاب لهم دعوة عن الوليد بن صبيح عن ابي عبد الله عليه السلام قال كنت عنده وعنده جفنة من رطب فجاء سائل فاعطاه ثم جاء سائل آخر فاعطاه ثم جاء آخر فقال وسع الله عليك ثم قال عليه السلام ان رجلا لو كان له مال يبلغ ثلثين او اربعين الفا ثم شاء ان لا يبقى منه شيء الا قسمه في حق فعل فيبقى لامال له فيكون من الثلاثة الذين يرد دعائهم عليهم، قال قلت جعلت فداك، منهم؟ قال رجل رزقه الله عزوجل مالا فانفقته في وجوهه ثم قال يارب ارزقني ورجل دعا على امرأته وهو ظالم لها فيقول له الم اجعل امرها بيدك ورجل جلس في بيته وترك الطلب ثم يقول يارب ارزقني فيقول عزوجل الم اجعل لك السبيل الي طلب الرزق .

(۱۸۱) صيام السنة ثلثة ايام من كل شهر عن علي بن ابي حمزة عن ابيه قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام

۱۷۸. آسایش مؤمن در سه چیز است. امام ششم فرمود در سه چیز برای مؤمن آسایش است: خانه وسیع که برهنگی و بدحالی او را از مردم بیوشاند، و زن شایسته و نیکی که در کار دنیا و آخرت به او کمک کند، و دختر و خواهری که آن‌ها را از خانه خود به مرگ یا ازدواج بیرون کند.

۱۷۹. خوشبختی مرد در این است که سه چیز داشته باشد. امام چهارم فرمود: از خوشبختی مرد است که بازرگانی و کسبش در شهر و وطنش باشد و نیاز به دوره گردی و آوارگی نداشته باشد، و همنشینان و آمیزش کنندگانش که با آن‌ها در داد و ستد و کارهای دیگر طرف است مردمان نیک و شایسته‌ای باشند، و فرزندان خوب و فرمانبردار داشته باشد که در زندگانی خود از آن‌ها کمک و یاری دریافت کند.

۱۸۰. دعای سه تن مستجاب نشود. ولید بن صبیح گوید، خدمت امام ششم بودم، یک طبق خرما نزد آن حضرت بود. گدایی آمد به او داد، سپس گدای دیگر آمد به او هم داد، سپس گدای دیگر آمد، فرمود: خدا به تو وسعت رزق دهد. و بعد فرمود: اگر کسی سی هزار، چهل هزار هم داشته باشد و بخواهد همه را در راه حق بخشش کند می‌تواند، ولی بی چیز می‌شود و از آن‌ها می‌باشد که دعایشان به خودشان برمی‌گردد. عرض کردم: قربانت کیانند؟ فرمود: مردی که خدای عزوجل مالی روزیش کرده و همه آن را در راه حق بخشش نموده و می‌گوید خدایا روزی بده. و مردی که بر زنتش ستم می‌کند و نفرینش می‌کند، در جوابش می‌گوید: مگر اختیارش را به دست تو نگذاشتم. کسی که در خانه نشسته و دری را به روی خود بسته و می‌گوید: خدایا روزی مرا بده. خدای عزوجل می‌فرماید: مگر برای تو راه تحصیل روزی قرار نداده‌ام؟

۱۸۱. روزه سالیانه سه روز از هر ماهی است. علی بن ابی‌حمزه از قول پدرش گوید، از امام ششم از روش رسول خدا پرسیدم، فرمود: هر ماهی سه روز، پنجشنبه دهه یکم و چهارشنبه دهه دوم و پنجشنبه دهه آخر.

عما جرت به السنة في الصوم من رسول الله ﷺ قال ثلثة أيام في كل شهر خميس في العشر الاول و
اربعاء في العشر الاوسط و خميس في العشر الاخير يعدل صيامهن صيام الدهر يقول الله عز وجل من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها فمن لم يقدر عليها لضعف فصدقة درهم افضل من صيام يوم

(۱۸۲) لهو المؤمن في ثلثة اشياء، عن أبي جعفر قال لهو المؤمن في ثلثة اشياء: التمتع بالنساء و معاكبه
الاخوان و الصلوة بالليل (۱۸۳) من اجتمعت له ثلث خصال فكانما خيرت له الدنيا قال رسول الله
من اصبح معافى في جسده آمنا في سر به عنده قوت يومه فكانما خيرت له الدنيا يا بن خثعم يكفيك منها
ما سد بيوعتك و واري عورتك فان يكن بيت يكنك فذاك و ان تكن دابة تر كهبها فبخ و الخبز
و ماء الجبر و ما بعد ذلك حساب عليك او عذاب .

(۱۸۴) ضرب النبي (ص) في الخندق بالمعول ثلث مرات و كبر ثلث مرات لما امر رسول الله
بحفر الخندق عرضت له صخرة عظيمة شديدة في عرض الخندق لا تأخذ فيها المعاول فجاء رسول
الله ﷺ فلما رآها وضع ثوبه فاخذ المعول و قال بسم الله و ضرب ضربة فكسر ثلثها فقال الله
اكبر اعطيت مفاتيح الشام و الله اني لا بصر قصورها الحمر الساعة ثم ضرب الثانية فقال بسم الله ففلق
ثلثا آخر فقال الله اكبر اعطيت مفاتيح فارس و الله اني لا بصر قصر المدائن الابيض ثم ضرب الثالثة
ففلق بقية الحجر فقال الله اكبر اعطيت مفاتيح اليمن و الله اني لا بصر ابواب صنعاء من مكاني هنا

روزه این سه روز با روزه دهر برابر است. خدای عزوجل می فرماید: هر کس کار نیک کند ده برابر مزد دارد، هر کس
نتواند این سه روز را روزه بدارد برای آنکه ضعف دارد، به جای هر روزی یک درهم صدقه دهد که صدقه یک درهم برای
او از روزه یک روز بهتر است.

۱۸۲. سوگرمی مؤمن در سه چیز است. امام پنجم فرمود: سرگرمی مؤمن سه چیز است؛ متعه کردن، خوش صحبتی با دوستان
و نماز شب خواندن.

۱۸۳. کسی که دارای سه خصلت باشد مثل این است که دنیا به او داده شده. رسول خدا به ابودرداء فرمود: کسی که صبح تندرست و
در امنیت باشد و خوراک همان روز را داشته باشد، مثل این است که دنیا را به او داده اند، ای پسر خثعم آن چه شکمت را
سیر کند و عورت را ببوشاند تو را بس است، اگر خانه ای داشته باشد که در آن لانه کنی بسیار خوب و اگر پاکشی هم
داشته باشی که سوار شوی به به این ها قطعه نان و کمی آب کوزه و مازادش یا حساب است یا عقاب.
شوخ یعنی اگر حلال باشد حساب دارد و اگر از حرام باشد عقاب دارد.

۱۸۴. رسول خدا سه کلنگ در خندق زد و سه تکبیر گفت. چون رسول خدا دستور داد خندق را بکنند یک سنگ بزرگ سختی در
سراسر دهنه خندق پیدا شد که هیچ کلنگی بر آن کارگر نمی شد. رسول خدا آمد و آن را دید پس جامه خود را کند و کلنگ
را گرفت و بسم الله گفت و کلنگی زد که یک سوم آن شکست و گفت الله اکبر کلیدهای کشور شام را به من دادند به خدا هم
اکنون کاخ های سرخ آن را می بینم. سپس کلنگ دوم را به کار زد و نام خدا را برد که یک سوم دیگرش شکافت و فرمود الله
اکبر کلیدهای کشور فارس را به من دادند به خدا کاخ سفید مدائن را می نگرم. و کلنگ سوم را به کار زد و باقیمانده سنگ را
شکست و فرمود الله اکبر کلیدهای کشور یمن را به من دادند به خدا از همین جا درهای شهر صنعاء پایتخت یمن را می نگرم.

۱۸۵) احب الاعمال الى الله عزوجل ثلثة قال عبد الله بن مسعود سألت رسول الله ﷺ اى الاعمال احب الى الله عزوجل ، قال اية الله الصلوة لوقتها ، قلت ثم اى شيء ؟ قال بر الوالدین ، قلت ثم اى شيء ؟ قال الجهاد فى سبيل الله عزوجل . قال فحدثنى بهذا ولو استزدت لزدنى (۱۸۶) اشد ما يتخوف على الامة ثلثة اشياء قال رسول الله ﷺ اشد ما يتخوف على امتى ثلثة ، زلة عالم او جدال منافق بالقرآن او دنيا تقطع رقابكم فانهموها على انفسكم (۱۸۷) من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يفعل ثلثة اشياء قال رسول الله ﷺ من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بمئزر ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يدع حليلته تخرج الى الحمام . (۱۸۸) التخوف على الامة من ثلث خصال قال رسول الله ﷺ انما انخوف على امتى من بعدى ثلث خصال : ان يتأولوا القرآن على غير تأويله او يتبعوا زلة العالم او يظهر فيهم المال حتى يطفوا ويبطروا وسأنبئكم المخرج من ذلك . اما القرآن فاعملوا بمحكمه وآمنوا بمتشابهه واما العالم فانتظروا فتنته ولا تتبعوا زلته واما المال فان المخرج منه شكر النعمة واداء حقه .

۱۸۵. محبوبترین کارها نزد خدای عزوجل سه تا است. عبدالله بن مسعود گوید، از رسول خدا پرسیدم که: محبوبترین کارها نزد خدای عزوجل کدام است؟ فرمود: نماز در وقت. عرض کردم: سپس کدام کار؟ فرمود: احسان به پدر و مادر. عرض کردم: سپس چه کاری؟ فرمود: جهاد در راه خدای عزوجل. گفت تا اینجا برای من گفت و اگر بیش تر پرسیده بودم بیش تر می فرمود.

۱۸۶. هراسناک تر چیزها بر امت سه است. رسول خدا فرمود: از سه چیز بر امت خود بیش تر می ترسم، لغزش عالم و استدلال منافق برای مدعای باطل خود به قرآن، یا دنیایی که گردن شما را بزند، از دنیا درباره خود بدبین باشید.

۱۸۷. کسی که به خدا و روز قیامت معتقد است سه کار نکند. رسول خدا فرمود: کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد سر سفره ای که در آن شرب خمر می شود ننشیند، کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد بی لنگ به حمام نرود، کسی که ایمان به خدا دارد نگذارد زنش به حمام بیرون خانه رود.

۱۸۸. از سه چیز برای امت باید تو سید. رسول خدا فرمود: من بر امت خود از سه خصلت پس از مرگ خود ترسانم، از اینکه قرآن را به غیر از معنای حقیقی و صحیح آن تفسیر کنند، یا اینکه لغزش و خطای عالم دانشمند دینی را پیروی کنند، یا اینکه دارایی و ثروت در میان آن ها نمایان شود تا سرکشی و هرزگی و خوشگذرانی کنند، اکنون من شما را به راه چاره از این گرفتاری ها آگاه می کنم:

اما راجع به قرآن وظیفه شما این است که به محکمت آن یعنی آیاتی که دستورات عملی و واضحی را می فهماند عمل کنید و به متشابهات آن یعنی آیاتی که مطالب عالم غیب و احوال قبر و قیامت و بهشت و دوزخ را بیان می کنند و مفاد آن ها در خور فهم ناقص شما نیست ایمان و عقیده داشته باشید.

۱۸۹) حبیب الی النبی من الدنیا ثلاث عن النبی ﷺ قال حبیب الی من الدنیا النساء والطیب وقره عینی فی الصلوة .

عن انس عن النبی ﷺ قال حبیب الی من دنیاکم النساء والطیب وجعل قره عینی فی الصلوة قال مضاف هذا الكتاب (رض) ان الملحدین يتعلقون بهذا الخبر ويقولون ان النبی ﷺ قال حبیب الی من دنیاکم النساء والطیب و اراد ان يقول الثالث فندم فقال وجعل قره عینی فی الصلوة وکذبوا لانه ﷺ لم یکن مراده بهذا الخبر الا الصلوة وحدها لانه ﷺ قال رکعتین یصلیهما المتزوج افضل عند الله من سبعین رکعة یصلیهما غیر متزوج وانما حبیب الیه النساء، لاجل الصلوة وهكذا قال رکعتین یصلیهما متعطر افضل من سبعین رکعة یصلیهما غیر متعطر و انما حبیب الیه ایضاً لاجل الصلوة ثم قال ﷺ، وجعل قره عینی فی الصلوة لان الرجل لو تطیب و تزوج ثم لم یصل لم یکن له فی التزویج والطیب فضل ولا ثواب

۱۹۰) كان الصادق (ع) لا یخلو من احدی ثلاث مالک بن انس فقیه المدينة یقول كنت ادخل علی الصادق جعفر بن محمد ﷺ فیتقدم لی مخدة و یعرف لی قدرأ و یقول یا مالک انی احبک

اما راجع به شخص عالم منتظر آزمایش و امتحان او باشید و او را پایید و لغزش و خطای او را پیروی نکنید .
 و اما راجع به مال و ثروت دنیا چاره آن شکر نعمت و اداى حق آن است .
 شرح مقصود از شرک نعمت مال آن است که در مصرفی که خدا نپسندد خرج نشود و حقوق واجبه و مستحبه آن ادا گردد .

۱۸۹. سه چیز از دنیا محبوب پیغمبر بود. پیغمبر (ص) فرمود: از دنیا سه چیز محبوب من شده؛ زنان و عطریات و چشم روشنی من که در نماز است. انس از قول پیغمبر گوید: که از دنیای شما زنها و عطر محبوب من اند و روشنی من در نماز قرار داده شده.

مصنف این کتاب گوید بی دین ها به این چسبیده اند و می گویند پیغمبر فرموده از دنیای شما سه چیز محبوب من است زن ها و عطر را نام برده و از بیان سومی پشیمان شده و گفته روشنی چشم من در نماز قرار داده شده، دروغ گفتند این بی دین ها برای آنکه مقصود پیغمبر از این خبر همان بیان محبوبیت و فضیلت نماز است زیرا فرمود دو رکعت نمازی که متزوج بخواند افضل است نزد خدا از هفتاد رکعت نمازی که عزب بخواند و همچنین فرمود دو رکعت نمازی که شخص معطر بخواند بهتر است از هفتاد رکعت نماز که شخص بدون استعمال عطر بخواند و همانا عطر برای خاطر نماز محبوب پیغمبر شده سپس فرمود روشنی چشم من در نماز است برای آنکه اگر شخصی عطر بزند و ازدواج کند و نماز نخواند ازدواج و عطر زدن او هیچ فضیلتی نزد خدای تعالی ندارد .

۱۹۰. حضرت صادق هیچ گاه فارغ از یکی از سه خصلت نبود. مالک بن انس فقیه مدینه گوید من بسیار حضور صادق جعفر بن محمد می رسیدم، مخته ای برای من پیش می داشت و مقامی برای من می شناخت. می فرمود: ای مالک من تو را دوست دارم و من از اظهار لطف آن حضرت شاد می شدم و خدا را حمد می کردم. آن حضرت عادت داشت که از یکی از سه خصلت فارغ نبود؛ یا روزه دار بود یا نماز می خواند، یا ذکر خدا می کرد.

فكنت اسر بذلك واحمد الله عليه وكان عليه السلام لا يخلو من احدى تلك خصال اما صائماً واما قائماً واما ذاكراً وكان من عظماء العباد و اكابر الزهاد الذين يخشون الله عزوجل وكان كثير الحديث طيب المجالسة كثير الفوائد فاذا قال قال رسول الله اخضر مرة واصفر اخرى حتى ينكره من يعرفه ولقد حججت معه سنة فلما استوت راحلته عند الاحرام كان كلما هم بالتلبية انقطع الصوت في حلقه و كاد يخر من راحلته فقلت قل يا بن رسول الله فلا بذلك ان تقول فقال يا بن ابى عامر كيف اجسر ان اقول لبيك اللهم لبيك و اخشى ان يقول عزوجل لا لبيك ولا سعديك .

ينتفع زائر الرضا (ع) في تلك مواطن قال الرضا (ع) من زارنى على بعد دارى ائيمته يوم القيمة فى تلك مواطن حتى اخلصه من احوالها اذا تطايرت الكتب يميناً وشمالاً وعند الصراط وعند الميزان .

(۱۹۲) الاعمال على ثلثة احوال عن حسين بن على عليه السلام قال سمعت ابى يقول الاعمال على

از عباد بزرگ و زاهدان سترگ بود، از آن کسانی که از خدای عزوجل می ترسند حدیث بسیار می داشت. خوش مجلس بود، استفاده بسیار از او دریافت می شد چون می گفت رسول خدا فرموده یکبارہ رنگش سبز می شد و بار دیگر زرد می شد و به طوری دگرگون می گردید که آشنایانش او را نمی شناختند. یک سال با آن حضرت حج رفتم چون در هنگام احرام بر پاکش خویش استوار شده هر چه خواست تلبیه گوید سخن در گلویش قطع می شد و از پشت مرکبش سرازیر می گردید. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا تلبیه بگو ناچاری که آن را بگویی. فرمود: ای پسر ابو عامر چگونه جرأت دارم که بگویم «لبيك اللهم لبيك» با اینکه می ترسم خدای عزوجل پاسخ دهد «لا لبيك ولا سعديك».

۱۹۱. زائر حضرت رضا در سه جا از زیارت خود سوگند می برد. امام هشتم فرمود: هر کس در این خانه دور من مرا زیارت کند روز قیامت در سه جا نزد او می آیم تا او را از هراس آن‌ها نجات دهم؛ در وقتی که نامه‌های اعمال از راست و چپ پیران باشد، در پل صراط، و در نزد سنجیدن کردارهای نیک و بد.

۱۹۲. کردارها سه حالت دارد. امام سوم گوید، شنیدم پدرم می فرمود: اعمال سه حالت دارند؛ فرائض یعنی اعمالی که از جانب خدا به طور حتم معین شده، فضائل یعنی کارهای خوب که انجام آن‌ها نیک است ولی حتمی نیست، گناهان که مورد قدغن است و نباید انجام داد. اما اعمال واجبه مطابق فرمان خدا است و مورد پسند اوست و به حکم الهی و تقدیر و خواست او است و خدا آن‌ها را دانسته اما فضائل به فرمان خدا نیست و گرنه ترک آن‌ها روا نبود ولی پسند خداست و به حکم الهی و خواست اوست و آن‌ها را دانسته و اما گناهان به دستور خدا نیست و پسند خدا هم نیست ولی در اثر حکم خدا و به تقدیر و خواست اوست و خدا آن‌ها را دانسته و سپس بر آن‌ها گناهکاران را عقوبت می کند و کیفر آن‌ها را می دهد.

شرح فرائض جمع فریضه است و مقصود از آن واجبات است که شخص مکلف باید آن‌ها را انجام دهد و فرمان خدا در آن‌ها صادر شده. فضائل جمع فضیلت است و آن اعمالی است که دارای مصلحت باشد و حسن دارد ولی واجب و

ثلاثة احوال فرائض وفضائل ومعاصی فاما الفرائض فبامر الله و برضی الله و بقضائه و بقدره و بمشیته و علمه عزوجل و اما الفضائل فلیست بامر الله و لكن برضی الله و بقضاء الله و بقدر الله و بمشیتة الله و بعلم الله عزوجل و اما المعاصی فلیست بامر الله و لكن بقضاء الله و بقدر الله و بمشیته و بعلمه ثم یعاقب علیها قال مصنف هذا الكتاب (رض) المعاصی بقضاء الله معناه بنهی الله لان حکمه عزوجل فیها علی عبادہ الانتهاء عنها و معنی قوله بقدر الله ای بعلم الله به بلغها و مقدارها و معنی قوله و بمشیته فانه عزوجل شاه ان لا یمنع العاصی من المعاصی الا بالزجر و القول و النهی و التحذیر دون الجبر و المنع التیة و الدفع بالتقدرة .

(۱۹۳) امر الباقر ابنه الصادق (ع) بثلاث و نهائه عن ثلاث عن سفیان الثوری قال آتیت الصادق جعفر بن محمد رضی الله عنه فقلت یا بن رسول الله اوصنی فقال لی یا سفیان لا مروءة لکذوب ولا اخ لملوک

حتم نیست مانند مستحبات و از این روایت استفاده می شود که امر دلالت بر وجوب دارد و مستحبات مأمور بها نیستند و فعل مباح و مکروه هم وجود ندارد و گرنه اعمال دارای پنج حالت می شوند نه سه حالت و ممکن است گفته شود مباحات و مکروهات در فضائل داخل است اما مباحات به اعتبار آنکه هر فعل مباحی از نظر مساعدت در تحصیل فضیلت عنوان فضیلت دارد چنانچه اگر آن را مقدمه رذیلت قرار دهی حکم رذیلت دارد بنابراین هیچ فعلی مباح مطلق واقع نمی شود و مکروهات از نظر ترک آن ها در شماره فضیلت محسوب شده اند زیرا ترک کارهای بد که مکروه اند موجب تحصیل فضیلت و کمال نفس می باشد و چون در این روایت قضا و قدر را در گناهان مدخلیت داده و ممکن است اشخاص نادان گمان کنند که اگر ارتکاب گناهان به قضا و قدر الهی باشد جبر لازم آید.

مصنف کتاب قضا و قدر را توضیح داده است و می گوید: مقصود از این که گناهان به قضای الهی است این است که چون حکم خدا در مورد گناهان باز ایستادن و ترک آن هاست و وقتی مکلف تخلف حکم خدا را کرد و به اختیار خود مرتکب آن شد گناهکار شده و مقصود از اینکه گناهان به تقدیر خداست این است که خدا مبلغ و مقدار آن ها را دانسته و مقصود از این که گناهان به خواست خداست این است که خدا خواسته گناهکار را به همان گفتار و دستور و قدغن و حذر دادن از گناه باز دارد نه به زور و اعمال قدرت تا جبر لازم آید، پس معنی قضا حکم تکلیفی است قدر علم تفصیلی به کردار بندگان است و معنی مشیت اختیار دادن به آن ها است و هیچ کدام از این ها موجب وادار شدن مکلف به عمل نیست به طوری که از او سلب اختیار شود و عمل واجب یا حرام را بدون اختیار انجام دهد بلکه خود این ها مقدمات حفظ آزادی و اختیار مکلف است نسبت به هر عملی که انجام می دهد و مرتکب می شود.

۱۹۳. حضرت امام محمد باقر (ع) فرزندش امام صادق را به سه چیز فرمان داد و از سه چیز نهی کرد. سفیان ثوری گوید، حضور جعفر بن محمد صادق شرفیاب شدم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا به من سفارشی کن. فرمود: ای سفیان دروغگو مردانگی ندارد، پادشاهان برادری نشناسند، حسود آسودگی ندارد، بد خلق آقا نمی شود. عرض کردم: ای رسول خدا بیش تر بفرمایید. فرمود: ای سفیان به خدا توکل کن تا مؤمن باشی، به هر چه خدا تو را نصیب کرده خشنود باش تا بی نیاز باشی، با همسایگان خود خوشرفتار باش تا مسلمان باشی، با بدکار دوستی مکن تا از بدکاری خود به تو آموزد، در کار خود با خدا ترسان مشورت کن. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا باز بفرمایید.

ولا راحة لحسود ولا سودد لسيء الخلق فقلت يا بن رسول الله زدني فقال لي ياسفيان ثق بالله تكن مؤمنا وارض بما قسم الله لك تكن غنياً واحسن مجاورة من جاورت. تكن مسلماً ولا تصحب الفاجر فيعلمك من فجوره وشاور في امرك الذين يخشون الله عزوجل فقلت يا بن رسول الله زدني فقال لي ياسفيان من اراد عزا بلاعشيرة وغنى بلامال وهيبة بلاسلطان فليقل عن ذل معصية الله الى عزطاعته فقلت زدني يا بن رسول الله فقال ياسفيان امرني والدي بثلث ونهاني عن ثلث فكان فيما قال لي يا بنى من يصحب صاحب السوء لا يسلم ومن يدخل مداخل السوء يتم ومن لا يملك لسانه يندم ثم انشدني

عود لسانك قول الخير تحظ به ان اللسان لما عودت يعتاد
موكل بتقاضى ما سنتت له في الخير والشر فانظر كيف تعتاد

(۱۹۴) لو قام القائم (ع) حكم بثلاث لم يحكم بها احد قبله عن ابي عبد الله (عليه السلام)

وابي الحسن (عليه السلام) قال لو قد قام القائم لحكم بثلاث لم يحكم بها احد قبله يقتل الشيخ الزاني ويقتل مانع الزكوة ويورث الاخ اخاه في الاظلة .

(۱۹۵) قول النبي (ص) لسلطان الفارسي ره ان لك في علتك ثلث خصال قال رسول

الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لسلطان الفارسي (رض) يا سلمان ان لك في علتك اذا اعتللت ثلث خصال : انت من الله تبارك وتعالى بذكر و دعاؤك فيها مستجاب ولا تدع العلة عليك ذنباً الا حطته ، تتعك الله بالعاوية الى انقضاء اجلك .

فرمود: ای سفیان هر کس عزتی می خواهد که وابسته فامیل باشد، و بی نیازی می طلبد که وابسته مال نیست، و هیبتی می خواهد که به سلطنت وارد نیست، باید از خواری و شرمساری گنجهکاری زیر سایه فرمانبرداری خدا برود. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا باز بفرمایید. فرمود: ای سفیان پدرم مرا به سه چیز امر کرد و از سه چیز نهی کرد در ضمن آن چه به من گفت فرمود: فرزند جانم کسی که با رفیق بد همراه باشد سالم نمی ماند، کسی که در دالان های بدی درآید متهم می گردد، کسی که زیانش را نگه ندارد پشیمانی می کشد، سپس برای من این دو بیت را خواند:

شیوه کن گفتار نیکو را کزان محفوظ گردی چون زبان معتاد گردد هر چه آموزند وی را
می تراود از زبانت آن چه یادش می دهی زشت باشد یا نکو بنگر چه آموزی تو وی را

۱۹۴. چون قائم ظهور کند سه حکم صادر کند که هیچ کس پیش از وی صادر نکرده. امام ششم و هفتم فرمودند: چون قائم ظهور کند سه حکم کند که هیچ کس پیش از او نکرده. پیرمرد زناکار را می کشد، مانع زکات را می کشد، از آن چه سایه اندازد به برادر ارث می دهد.

شرح ظاهراً مقصود این است که از خانه برادر سهمی به برادر می دهد که از آن استفاده کند.

۱۹۵. گفتار پیغمبر برای سلمان فارسی که در هنگام بیماری سه خصلت داری. رسول خدا به سلمان فارسی فرمود: ای سلمان برای تو

در بیماریت سه خصلت است.

(۱۶۶) قول عمر اتوب الی الله من ثلاث . قال عمر حين حضره الموت اتوب الی الله

من ثلاث اغتصابی هذا الامر انا وابوبکر من دون الناس واستخلافی علیهم وتفضیلی المسلمین بعضهم علی بعض . عن جابر بن عبدالله قال شهدت عمر عند موته یقول اتوب الی الله من ثلاث: من ردی رقیق الیمن ومن رجوعی عن جیش أسامة بعد ان امره رسول الله ﷺ علینا و من تعاقبنا علی اهل هذا البیت اذ قبض الله رسوله لا نولی منهم احدا ، زیاد بن عیسی قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول لما حضر عمر الموت قال اتوب الی الله من رجوعی عن جیش اسامة واتوب الی الله من عتقی سبی الیمن واتوب الی الله من شیء کنا اشعرناه قلوبنا نسئل الله ان یکفینا ضره وان بیعه ابی بکر کانت فلتة .

(۱۶۷) قول ابی بکر انی لا آسى من الدنيا الا علی ثلث فعلتها و ددت انی ترکتها

و ثلث ترکتها و دددت انی فعلتها و ثلاث و دددت انی کنت سألت عنها رسول الله (ص)

تو در حال بیماری همیشه در یاد خدایی، دعای تو در آن مستجاب است، بیماری همه گناهان تو را می ریزد، خدا تو را تا پایان عمر عاقبت دهد.

۱۶۶. گفتار عمر که از سه خصلت پیش خدا توبه کارم. امام سوم فرمود: عمر هنگام مرگ گفت از سه کار به سوی خدا توبه می کنم و پشیمانم. از اینکه من و ابوبکر همدست شدیم و خلافت پیغمبر را غصب کردیم، از اینکه من برای مسلمانان خلیفه تراشیدم، از اینکه بعضی از مسلمانان را بر بعضی برتری دادم.

جابر بن عبدالله گوید، من هنگام مرگ پیش عمر حاضر بودم، می گفت: به درگاه خدا از سه چیز توبه کارم؛ از اینکه بندگان که مسلمانان از کفار به من اسیر کرده بودند برگردانیدم و آزاد کردم، از اینکه چون رسول خدا اسامه را فرمانده قشونی کرد که ما در زیر پرچم آن بودیم فرار کردم و به مدینه بازگشتم، از اینکه چون رسول خدا وفات کرد ما جمعی بودیم که بر ضد خانواده پیغمبر عهد بستیم که نگزاریم هیچ کدام از آنها بر ما فرمان گذار و پیشوا شوند.

شرح این روایت تأیید می کند گفته جمعی از تاریخ نگاران امروزی را که حزبی در میان اصحاب پیغمبر وجود داشته بنام حزب سه جانبه که رهبرهای آن عمر و ابوبکر و ابوعبیده بوده اند و مرام آنها این بوده که بعد از پیغمبر نگذارند علی بن ابی طالب که رئیس خانواده پیغمبر بود به خلافت نشیند و مطابق عدالت و دستور قرآن حکومت اسلامی را به راه برد.

زیاد بن عیسی گوید، از امام پنجم شنیدم می فرمود: چون مرگ عمر در رسید گفت پیش خدا توبه می کنم که از لشکر اسامه برگشتم، پیش خدا توبه می کنم که اسیران کفار یمن را آزاد کردم، و توبه می کنم از اندیشه ای که در دل داشتیم و از خدا می خواهیم ما را از ضررش ننگه دارد، بیعت با ابوبکر کاری ناگهانی و بی مشورت بود.

۱۶۷. گفتار ابوبکر: بر هیچ دنیا اندوه نمی خورم مگر بر سه کارم که کاش آنها را نمی کردم و بر سه کار که نکردم، کاش که کرده بودم و بر سه چیز

که کاش از رسول خدا پرسیده بودم.

قال ابوبکر فی مرضه الذی قبض فیہ اما انی لا آسى من الدنیا الا علی نلت فعلتها ووددت انی ترکتها و نلت ترکتها ووددت انی فعلتها و نلت ووددت انی کنت سألت عنهن رسول الله ﷺ اما التی ووددت انی ترکتها فوددت انی لم اکن کشفتم بیت فاطمة وان کان اغلق علی الحرب ووددت انی لم اکن احرقتم الفجأة وانی قتلته سربحاً او اطلقته نجیحاً ووددت انی یوم سقیفة بنی ساعدة کنت قدذفت الامر فی عنق احدی لرجلین عمر او ابی عبیده فكان امیراً وکنت وزیراً و اما التی ترکتها فوددت انی فعلتها فوددت انی یوم اتیت بالاشعث اسیراً کنت ضربت عنقه فانه یخیل لی انه لم یر صاحب شر الا اعانه ووددت انی حین سیرت خالداً الی اهل الردة کنت قدمت الی قریة فان ظفر المسلمون ظفروا وان حرموا کیداً کنت بصدد لقاء او مدد ووددت انی کنت اذوجهت خالداً الی الشام قدذفت المشرق بعمر بن خطاب فکنت بسطت یدی یمینی و شمالی فی سبیل الله و اما التی ووددت انی کنت سألت عنهن رسول الله ﷺ فوددت انی کنت سألته فیمن هذا الامر فلم ننازعه اهله ووددت انی کنت سألته هل للانصار فی هذا الامر نصیب ووددت انی کنت سألته عن میراث الاخ والعم فان فی نفسی منها حاجة .

ابوبکر در مرض موتش گفت: آگاه باشید من بر هیچ چیز دنیا اسفناک نیستم مگر بر سه کرده که کاش نکرده بودم و بر سه نکرده که کاش کرده بودم و بر سه چیز که کاش از رسول خدا پرسیده بودم.

اما آن سه که کاش نکرده بودم؛ کاش در خانه فاطمه زهرا را نمی‌گشودم اگر چه برای تهیه جنگ بسته شده بود، و کاش فجأة را تسوزانیده بودم و او را فوراً کشته بودم و یا با کامیابی رهایی بخشیده بودم، کاش روز سقیفه بنی ساعدة کار خلافت را به گردن عمر یا ابوعبیده انداخته بودم و یکی از آن‌ها خلیفه شده بود و من وزیر شده بودم.

و اما آن سه که نکرده و کاش کرده بودم؛ کاش روزی که اشعث را اسیر کردند و نزد من آوردند گردنش را زده بودم، به گمانم می‌رسد هیچ شُرّ انگیزی را نمی‌بینید مگر آنکه به او کمک می‌دهد، کاش وقتی خالد را به جنگ مرتدین فرستادم خودم هم به یکی از دهات پشت جبهه رفته بودم تا اگر مسلمانان پیروز می‌شدند به چشم خودم می‌دیدیم و اگر تدبیری به ضد آن‌ها می‌شد در مقام جنگ یا کمک برمی‌آمدم، و کاش وقتی خالد بن ولید را به جبهه جنگ شام فرستادم عمر بن خطاب را هم به جبهه جنگ خاور (یعنی عراق و ایران) فرستاده بودم تا هر دو دست خویش را از راست و چپ در راه خدا به کار واداشته بودم.

و اما سه مطلبی که کاش از رسول خدا پرسیده بودم؛ که امر خلافت بعد از او با کیست؟ تا در امر خلافت با کسی که شایسته و اهل آن بود نزاع و کشمکش نکرده بودیم، کاش از او پرسیده بودم که آیا جماعت انصار مدینه هم در امر خلافت بهره و نصیبی دارند یا نه، کاش درباره میراث برادر و عم از آن حضرت پرسیده بودم که در دل من راجع به آن نیازی است.

مصنف کتاب گوید روز غدیر خم برای هیچ کس درباره خلافت عذری به جا نگذاشته.

قال مصنف هذا الكتاب رضا ان يوم غدیر خم لم يدع لاحد عنراً هكذا قالت سيدة النسوان فاطمة (ع) لمانعت فدك وخطبت الانصار فقالوا لها يابنت عهد لوسمعنا هذا الكلام منك قبل بيعتنا لابی بكر ما عدلنا بعلى احداً فقالت وهل ترك ابی يوم غدیر خم لاحد عنراً .

(۱۹۸) قول ابن مسعود علماء الارض ثلاثة قال ابن مسعود علماء الارض ثلاثة عالم بالشام وعالم بالحجاز وعالم بالعراق ، اما عالم الشام فابو الدرداء واما عالم الحجاز فهو علی (ع) و اما عالم العراق فهو اخ لكم بالكوفة وعالم الشام وعالم العراق محتاجان الى عالم الحجاز وعالم الحجاز لا يحتاج اليهما (۱۹۹) ثلاثة لم يكفروا بالوحی طرفه عين . قال رسول الله ﷺ ثلاثة لم يكفروا بالوحی طرفه عين مؤمن آل يس وعلی بن ایطالب وآسیة امرئة فرعون .

سیده زنان فاطمه زهرا هم در وقتی فدک را از او گرفتند و در برابر انصار خطبه خواند و انصار گفتند ای دختر محمد اگر این سخن را پیش از بیعت با ابوبکر از شما می شنیدیم با غیر علی بیعت نمی کردیم، همین طور فرمود که: آیا پدرم در غدیر خم برای کسی عذری باقی گذاشته است.

شوح سرگذشت فجاءه که ابوبکر از سوزانیدنش اظهار پشیمانی کرد چنانچه علامه مجلسی در جلد هشتم بحار از کامل ابن اثیر نقل کرده این است که فجاءه سلمی بنام ایاس بن عبید یالیل پیش ابوبکر آمد و گفت: اسلحه ای به من کمک بده تا با مرتدین از اسلام بجنگم. ابوبکر اسلحه ای به او داد و فرمانی برای او صادر کرد. فجاءه اسلحه را گرفت و برخلاف دستور ابوبکر به مسلمانان تاخت و رفت در جواء که آبی داشت مرکز گرفت و نجیه را با لشکری فرستاد تا مسلمانان سلیم و عامر و هوازن را غارت کرد. خبر به ابوبکر رسید. طریف بن حاشی را خواست و به او دستور داد با جمعی به دفع او پردازند و عبدالله بن قش حاشی را به مدد او فرستاد و آن ها به دنبال فجاءه رفتند. او در جواء متحصن شد با او جنگیدند تا نجیه کشته شد و خودش فرار کرد، طریف او را گرفت و اسیر کرد و پیش ابوبکر فرستاد. ابوبکر دستور داد در مصلای مدینه آتشی افروختند و او را دست و پا بسته در آتش سوختند.

و اما راجع به اشعث در همان کتاب نقل کرده که بعد از وفات پیغمبر اشعث با قبیله کنده در یمن مرتد شدند و چون قشون اسلام آن ها را تعقیب کرد در قلعه پناهنده شدند و چون کار بر آن ها سخت شد اشعث درخواست کرد که هفتاد نفر را امان بدهند و تسلیم شوند. و چون مطابق این قرارداد تسلیم شدن اشعث در موقع شمردن هفتاد تن که در امان بودند خود را نشمرد. ابوبکر گفت: اکنون خود در قرارداد امان نیستی و تو را خواهیم کشت. در جواب گفت: به کار بهتری تو را راهنمایی می کنم، از وجود من برای دفع دشمنانت کمک دریافت کن و خواهرت را هم به من تزویج کن. ابوبکر قبول کرد و خواهرش را به او داد و توبه اش را پذیرفت و بعد پشیمان شد.

۱۹۸. گفتار ابن مسعود: دانشمندان روی زمین سه اند. ابن مسعود گفت: دانشمندان روی زمین سه اند؛ عالم شام و عالم حجاز و عالم عراق. عالم شام ابودرداء است، عالم حجاز علی (ع) است و عالم کوفه یکی از برادران کوفی شما است. عالم شام و عراق به عالم حجاز محتاجند ولی عالم حجاز، به آن ها محتاج نیست.

۱۹۹. سه کس یک چشم به هم زدن به وحی کافر نشدند. رسول خدا فرمود: سه کس یک چشم به هم زدن به وحی کافر نشدند. مؤمن آل یس، و علی بن ایطالب، و زن فرعون.

(۲۰۰ ثواب من كان له ثلث بنات و صبر عليهن . عن النبي ﷺ قال من كن له ثلث بنات و صبر على لاوائهن و ضرائهن و سرائهن كن له حجاً بآبوم القيمة (۲۰۱) ثلثة يشكون الى الله عزوجل يوم القيمة . عن جابر قال سمعت رسول الله ﷺ يقول يجيئي يوم القيمة ثلثة يشكون المصحف و المسجد و العترة يقول المصحف يارب حرقوني و مزقوني و يقول المسجد يارب عطلوني و ضيعوني و يقول العترة يارب قتلونا و طردونا و شردونا فأجثو على الركبتيين للخصومة فيقول الله جل جلاله لي أنا اولي بذلك .

شوح مؤمن آل يس همان حبيب نجار است که در انطاکیه اول بار به فرستادگان شمعون صفا وصی عیسی که رتبه پیغمبری داشتند ایمان آورد.

در تفسیر کاشفی گوید حبيب نجار در بیابان چوپانی گوسفندان می کرد که رسولان به او برخوردند از آن ها پرسید برای چه آمدید گفتند برای دعوت گمراهان به خداپرستی، از آن ها دلیل خواست، پسر بیمار او را شفا دادند و به آن ها ایمان آورد و او را صاحب یس خوانند.

۲۰۰. ثواب کسی که سه دختر دارد و بر آن ها صبر کند. پیغمبر فرمود: کسی که سه دختر دارد و بر سختی و مشقت تربیت و نگهداری آن ها صبر کند در روز قیامت حجاب او باشند.

۲۰۱. سه چیز پیش خدای عزوجل روز قیامت شکایت کنند. جابر گوید، از رسول خدا شنیدم می فرمود: روز قیامت سه تا جلو می آیند و شکایت می کنند؛ قرآن و مسجد و خانواده پیغمبر. قرآن می گوید پروردگارا مرا تغییر دادند و پاره کردند، مسجد گوید پروردگارا مرا به یکباره گذاردند و ضایع کردند، خانواده پیغمبر عرض می کنند پروردگارا ما را کشتند و راندند و آواره کردند. پیغمبر گوید: من برای احقاق حق این ها زانو می زدم، تا با مرتکبین این خیانت ها محاکمه کنم خدای جل جلاله می فرماید به من که: من سزاوارترم به این کار.

شوح ظاهراً مراد از مسجد، مسجد پیغمبر است که در حقیقت مرکز حکومت اسلامی بود و باید از آن عدالت و احکام حقیقی قرآن به همه جهان پراکنده شود و طرف این سه چیز غاصبین خلافت اسلامی اند که قرآن را برای خود تفسیر کردند و احکام آن را که متضمن نظام عدالت عمومی بود پاره پاره کردند و استفاده از مزایای آن را به عرب و به اشراف قریش و بنی امیه اختصاص دادند و دیگران را محروم کردند با اینکه قرآن برابری و برادری را برای همه بشر آورده و همه نژادها و تیره ها در پیشگاه او برابر و فضیلت وابسته تقوا است که مقدمه آن دانش است، پس تحریف و پاره کردن قرآن از زمان ابوبکر به دست حزب عمری آغاز شد و عمر در طول مدت خلافت خود جامعه اسلامی را طبقه طبقه کرد و هر طبقه را طبقه اشراف قرار داد و بر سر مردم مسلط کرد و قانون هایی وضع کرد که مسلمانان عجمی نژاد را از حقوق اجتماعی کنار کرد و به همدستی هم حزب های خود نظامات عمومی اسلام را تکه تکه نمود و در دوره بنی امیه که به خلافت عثمان آغاز شد این نظریات عمری به اوج ترقی رسید و دوره صد ساله خلافت بنی امیه آن ها را برنامه اساسی حکومت خود قرار داد و به اندازه ای در آن پافشاری کرد که قرآن و اسلام جز سلطنت دیکتاتوری نژاد امیه و سرکوبی دیگران مفادی نداشت ولی در سطح تاریخ سوزانیدن اوراق قرآن و تحریف آن را از کارهای زشت و ناروای عثمان شمرده اند چنانکه پاره کردن

(۲۰۲ رفع القلم عن ثلاثة . عن أبي ظبيان قال اتى عمر بامرأة مجنونة قد فجرت فأمر عمر برجمها فمروا بها على علي عليه السلام فقال ما هذه ؟ فقالوا مجنونة قد فجرت فامر بها عمر أن ترجم فقال لانجعلوا فأتى عمر فقال عليه السلام أما علمت ان القلم رفع عن ثلثة : عن الصبي حتى يحتلم وعن المجنون حتى يفيق وعن النائم حتى يستيقظ . قال مصنف هذا الكتاب (رض) جاء هذا الحديث هكذا والاصل في قول أهل البيت عليهم السلام ان المجنون اذا زنى حد والمجنونة اذا زنت لم تحد لان المجنون يأتي والمجنونة تؤتى (۲۰۳ . الشح يولد ثلاث خصال مذمومة . عن النبي صلى الله عليه وآله قال اياكم و الشح فانما هلك من كان قبلكم بالشح أمرهم بالكذب فكذبوا و أمرهم بالظلم فظلموا و أمرهم بالتطعمة فقطعوا . ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال اياكم و الفحش فان الله عزوجل لا يحب الفاحش

قرآن و دریدن اوراق آن را به ولید یکی از پادشاهان بنی امیه نسبت داده اند و گفته اند قرآن را نشانه تیر کرد و گفت:

فقل يا رب مزقني الوليد
بگو بار پروردگارا دریدم ولید

اذا لاقيت ريك يسوم حشر
چه در روز محشر خدا را ببینی

و اما مسجد که رمز حکومت اسلامی و اساس تعلیمات و تشکیلات آن است در زمان ابوبکر تعطیل شد و حکومت اسلامی عادلانه تبدیل به حکومت عربی دیکتاتوری گردید و اگر چه تا پایان خلافت آن سه نفر بلکه دو نفر اول کارهای ناروای خود را زیر پرده انجام می دادند و حفظ ظاهری می شد ولی از اواسط خلافت عثمان آشکارا و علنی مخالفت با دستورات حکومت اسلامی آغاز شد و بعد از چند سال معاویه پادشاهی خودش و نژادش را رسماً اعلان کرد و با تعطیل مسجد پیغمبر همه مساجد عالم تعطیل شد زیرا روح مسجد مرکزیت تشکیلات حکومت اسلامی است نه صرف دعا و نیاز به خدا که در هر معبدی انجام می شود ولی تعطیل و تضييع مسجد پیغمبر در سطح تاریخ به حکم یزید عملی شد که بعد از جنگ پر تنگ حره سه روز شهر مدینه را به باد غارت و هتک عصمت مسلمانان گرفت و رسماً به مسجد مدینه بی احترامی کرد.

۲۰۲. قلم تکلیف و کيفرازه کس برداشته شده. اباطبيان گوید: زن دیوانه ای که زنا داده بود حضور عمر آوردند، عمر فرمان داد او را سنگسار کنند. مأمورین آن کيفر به علی (ع) برخوردند. پرسید: این زن چه کرده؟ گفتند: دیوانه ای است که زنا داده و عمر دستور سنگسار او را صادر کرده. فرمود: دست نگه دارید. خود حضرت نزد عمر آمده و به او گفت: مگر نمی دانی که قلم از سه کس برداشته است؛ از بچه نابالغ، و از دیوانه تا به هوش آید، و از خواب تا بیدار گردد.

مصنف این کتاب گوید این حدیث چنین است ولی در این موضوع قول اهل بیت این است که مرد دیوانه چون زنا کرد حد دارد و زن دیوانه که زنا کرد حد ندارد برای آنکه مرد اقدام در این کار می کند ولی زن به این کار واداشته می شود. شرح مقصود از حد مرد دیوانه ای که زنا کرده تعزیر اوست زیرا شرط حد عقل است و بلوغ چنانچه اگر بچه نابالغی دزدی کرد باید او را تعزیر کرد.

۲۰۳. از بخل و چشم تنگی سه خصلت نکوهیده پدید شود. پیغمبر فرمود: از بخل کناره کنید، همانا کسانی که پیش از شما بودند به واسطه بخل هلاک شدند و آن ها را واداشت دروغ گفتند، وادار کرد ستم کردند، و واداشت قطع رحم کردند.

المتفحش و ایاکم و الظلم فان الظلم عندالله هوالظلمات يوم القيمة و ایاکم والشح فانه دعا الذین من قبلکم حتی سفکوا دمائهم و دعاهم حتی قطعوا أرحامهم و دعاهم حتی انتهکوا و استحلوا محارمهم (۲۰۴ بدو امر النبی ثلثة . عن أبي أمامة قال قلت يا رسول الله ما كان بدو أمرک قال دعوة أبي ابراهیم و بشری عیسی بن مریم و رأی امی انه خرج منها شیء اضاعت منه قصور الشام (۲۰۵ ثلث خصال من فعلهن فله ما للمسلمین و علیه ما علیهم . قال رسول الله ﷺ من استقبل قبلتنا و صلی صلوتنا و أكل ذبیحتنا فله ما لنا و علیه ما علینا .

(۲۰۶ ثلثة أشياء کل واحد منها جزء من خمسة و أربعین جزء من النبوة . قال رسول الله ﷺ الهدی الصالح و السمیت الصالح و الاقتصاد جزء من خمسة و أربعین جزء من النبوة .

(۲۰۷) الايمان ثلثة أشياء . قال رسول الله ﷺ الايمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل

رسول خدا (ص) فرمود: از هرزگی و دشنام پیرهیزید زیرا خدای عزوجل هرزه بی آبرو را دوست ندارد، از ظلم پیرهیزید، زیرا ستم در نزد خدا تیرگی روز قیامت است، از بخل پیرهیزید زیرا بخل کسانی که پیش از شما بودند واداشت خون همدیگر را ریختند و واداشت قطع رحم کردند و واداشت تا پرده آبرو دریدند و به محرم‌های خود و حرام‌ها دست اندازی کردند.

۲۰۴. آغاز کار پیغمبر سه چیز بود. ابوامامه گوید، عرض کردم: ای رسول خدا آغاز کار شما چه بود؟ فرمود: دعای پدرم حضرت ابراهیم و مژده عیسی بن مریم و مادرم هم خواب دید نوری از او درخشید که کاخ‌های شام از آن روشنی گرفت. شوح دعای ابراهیم این بود که چون به همدستی فرزندش اسماعیل خانه کعبه را ساخت عرض کرد: خدایا ما را مسلمان قرار بده و برای تیره عرب - فرزندان اسماعیل - از نژاد آنها پیغمبری فرست تا احکام دین و آیات کتاب و دستورات حکمت را به آنها بیاموزد و آنها را پاک کند» (سوره بقره آیه ۱۲۹) و اما مژده حضرت عیسی این بود که چون خبر گرفتاری و به دار رفتن خود را به حواریون داد و آنها آزرده شدند فرمود: «من می‌روم و پس از من احمد برای تسلیت و ارشاد جهان می‌آید» چنانچه در سوره صف آیه ۶ است.

۲۰۵. سه خصلت است که هرکس عمل کند در نفع و ضرر با مسلمانان شریک است. رسول خدا فرمود: کسی که متوجه قبله ما باشد و نماز ما را بخواند و ذبیحه ما را بخورد مسلمان است و در نفع و ضرر با ما یکی است.

شوح چون خود نماز شامل عقیده اسلامی و شاهد اقرار به توحید و رسالت و معاد که اصول دین اسلام است می‌باشد. ۲۰۶. سه چیز است که هرکدام یک چهل و پنج نبوت است. رسول خدا فرمود: روش شایسته و خوش منظری و میانه روی هر کدام یک جزء از چهل و پنج جزء پیغمبری است.

۲۰۷. ایمان سه چیز است. رسول خدا فرمود: ایمان شناسایی دل و اقرار زبان و کارکرد همه اعضای تن است. ابابصت هروی گوید، از امام هشتم پرسیدم: ایمان چیست؟ فرمود: ایمان عقیده‌ای است در دل، گفتاری است به زبان، کرداری است با دست و پا، ایمان نمی‌باشد مگر چنین.

شوح ظاهر این اخبار این است که ایمان مرکب از سه جزء است، یکی در دل، یکی در زبان، یکی در اعضا. و متعلق

بالاركان . عن أبي الصلت الهروي قال سألت الرضا عليه السلام عن الايمان فقال الايمان عقد بالقلب ولفظ باللسان وعمل بالجوارح ، لا يكون الايمان الا هكذا . قال رسول الله الايمان معرفة بالقلب وقرار باللسان وعمل بالاركان . قال رسول الله صلى الله عليه وآله الايمان اقرار باللسان ومعرفة بالقلب وعمل بالاركان ، قال بعض أصحابنا قد روى هذا الحديث عن أبي الصلت الهروي عبدالسلام بن صالح عن علي بن موسى الرضا عليه السلام باسناده مثله وقال أبو حاتم لوقره هذا الاسناد على مجنون ليره .

(۲۰۸) ثلث لا يدخلون الجنة . قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلثة لا يدخلون الجنة : مدمن خمر ومدمن سحر وقاطع رحم و من مات مدمن خمر سقاها الله عز وجل من نهر الغوطة قيل وما نهر الغوطة؟ قال نهر بجري من فروج المومسات يؤذي أهل النار ريحهن عن أبي عبدالله عليه السلام قال ثلاثة لا يدخلون الجنة ، السفاك للدم وشارب الخمر ومشاء بالتميمة (۲۰۹) فيمن مات له ثلثة اولاد . قال رسول الله صلى الله عليه وآله من نكل ثلثة من صلبه فاحتسبهم على الله عز وجل وجبت له الجنة .

آن را بیان نکرده که شناسایی دل نسبت به چه موضوعی ایمان است و اقرار زبانی راجع به چیست و اعضا چه کاری را برای تحقیق ایمان انجام دهند و اینها را در روایت مفصل ابو عمرو زبیری در کتاب کافی شرح داده و مقصود از این اخبار این است که در ایمان علاوه بر اقرار زبانی و دستورات اسلامی عقیده قلبی معتبر است زیرا شخصی بی عقیده منافق محسوب می‌باشد و اگر چه به حسب ظاهر مسلمان است ولی در واقع بی ایمان است و این اخبار منافات ندارد که بگوئیم حقیقت ایمان که موجب نجات است همان عقیده به اصول دین و مذهب و اذعان به صحت احکام اسلام است و اقرار به زبان و عمل به اعضا کاشف از آن است و عقیده هم به منزله نوری است در دل ضعیف و قوی دارد هر چه گفتار زبانی و کردار انسان محکم‌تر و بیش‌تر باشد دلیل بر قوت نور ایمان است و به همین سبب درباره اخبار برای ایمان درجات ده‌گانه اعتبار کرده و در بعض اخبار می‌فرماید ایمان کم و زیاد دارد.

امام هشتم از پدران از قول رسول خدا روایت کرده که ایمان اقرار به زبان و شناسایی به دل و عمل با اعضا است. بعضی از اصحاب ما این حدیث را از اباصلت هروی از قول امام هشتم با سلسله سندش به پدران او تا پیغمبر روایت کرده.

ابوحاتم گفته اگر این سلسله سندی که همه امامان معصومند بر دیوانه بخوانی بهبود می‌شد.

۲۰۸. سه کس به بهشت نمی‌روند، رسول خدا فرمود: سه کس به بهشت نمی‌روند؛ دائم الخمر و کسی که همیشه سحر و جادو می‌کند و کسی که قطع رحم کند. کسی که دائم الخمر بمیرد خدا به وی از نهر غوطه بخوراند. گفته شد: نهر غوطه چیست؟ فرمود: جوی چرک و خونی است که از فروج جنده‌ها روان می‌شود که دوزخیان از بوی گند آن‌ها در آزارند.

امام ششم فرمود: سه کس به بهشت نمی‌روند؛ خون‌ریز و شراب‌خوار و کسی که برای سخن چینی به هر طرف می‌رود.

۲۰۹. کسی که سه فرزندش مرده. رسول خدا (ص) فرمود: کسی که رود مرده سه تن از فرزندان خود شود و آن‌ها را به

حساب خدای عزوجل گذارد و شکیبایی ورزد بهشت بر او لازم شود.

(۲۱۰) ثواب ثلث خصال اسباغ الوضوء، واقشاء السلام و صدقة السر . عن أنس بن مالك قال قال لي رسول الله ﷺ يوماً يا أنس اسبغ الوضوء، تمر على الصراط امر السحاب، افش السلام بكثر خير بيتك أكثر من صدقة السر فانها تطفى غضب الرب عزوجل .

(۲۱۱) ثلثة اخوة بين كل واحد منهم وبين الذي يليه عشر سنين . عن ابن عباس قال كان بين طالب و عقيل عشر سنين و بين عقيل و جعفر عشر سنين و بين جعفر و علي عليه السلام عشر سنين و كان علي عليه السلام أصغرهم (۲۱۲) ذل الناس بعد ثلثة اشياء . عن عمر بن بشر الهمداني قال قلت لابي اسحق متى ذل الناس قال حين قتل الحسين بن علي عليه السلام و ادعى زياد و قتل حجر بن عدي .
(۲۱۳) في السؤال ثلث خصال و شر الناس ثلثة . قال رسول الله ﷺ لا يذر يا أباذر اياك و السؤال فانه ذل حاضر و فقر تعجله و فيه حساب طويل يوم القيمة يا أباذر تعيش و حدك و تموت و حدك و تدخل الجنة و حدك يسعد بك قوم من أهل العراق يتولون غسلك و تجهيزك و دفنك .

۲۱۰. ثواب سه خصلت: کامل گرفتن وضو، آشکارا سلام کردن، صدقه پنهانی دادن. انس بن مالک گوید، روزی رسول خدا به من فرمود: ای انس وضو را کامل بگیر تا چون ابر بر پل دوزخ بگذری، سلام را بلند و آشکار بگو تا خیر خانهات فزون گردد، صدقه پنهانی بسیار بده که خشم پروردگار عزوجل را خاموش می کند.

۲۱۱. سه برادر بودند که میانه هر کدام با دیگری ده سال بود. ابن عباس گوید: میان طالب و عقیل ده سال بود و میان عقیل و جعفر ده سال بود و میان جعفر و علی (ع) ده سال بود و علی از همه کوچک تر بود.

شرح منظور از این روایت این است که کثرت سن دلیل فضیلت و اولویت نیست بلکه فضیلت وابسته مقام دانش و پرهیزکاری و فرمانبرداری خداست و با اینکه علی از عقیل و جعفر در سن کوچک تر بود ولی در سابقه اسلام و صمیمیت در راه دین بر آن ها پیشی جست و در دانش و تقوا بر تری یافت و شایسته مقام خلافت گردید و مقصود از سه برادر عقیل و جعفر و علی است و ذکر طالب برای تذکری است با مقصود از سه، فاصله سن چهار برادر است که ده سال می شود.

۲۱۲. بعد از سه پیشامد در اسلام مردم خوار شدند. عمر بن بشر همدانی گوید: به ابواسحاق گفتم: کی مردم خوار شدند؟ گفت: از هنگامی که حسین بن علی شهید شد و زیاد به ابوسفیان پسته شد و حجر بن عدی کشته گردید.

شرح چون حکومت بنی امیه دیکتاتوری محض و برای ویران کردن اساس آزادی و پرورش روحی اسلام بود و استقرار آن بر اثر این سه پیشامد گردید و در دنباله آن ها مردم زیر لگد دولت بنی امیه خرد شدند و خوار و زیون گردیدند، پیشامد شهادت حسین اگر چه بعد از دو تایی دیگر بوده ولی برای اهمیت آن پیش تر ذکر شده.

۲۱۳. در سؤال سه اثر است و بدترین مردم سه اند. رسول خدا به ابوذر فرمود: ای ابوذر از سؤال کردن پرهیز که خواری روبه رو و فقر شتابان است و حساب آن در روز قیامت طولانی است. ای ابوذر تنها زندگانی می کنی و تنها می میری و تنها به بهشت می روی. جمعی از اهل عراق به واسطه تو سعادت مند شوند مرده تو را بشویند و کفن کنند و به خاک سپارند. ای ابوذر دست سؤال دراز مکن و اگر چیزی به تو دادند بپذیر.

یا اباذر لانسئل بکفک وان اتاک شیء فاقبله ، ثم قال ﷺ لاصحابه الا اخبرکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول الله ﷺ قال المشائون بالنمیمة المفرقون بین الاحبة ، الباغون للبر آء العیب .

(۲۱۴) لاهجرة فوق ثلث . قال رسول الله ﷺ لا یحل للمسلم ان ینجر اخاه فوق ثلثة . عن یجعفر رضی الله عنه انه قال مامن مؤمنین اهتجرا فوق ثلث الا وبرئت منهما فی الثالثة فقیل له یابن رسول الله ﷺ هذا حال الظالم فما بال المظلوم فقال ﷺ ما بال المظلوم لا ینصر الی الظالم فقیل ان الظالم حتی یصلح (۲۱۵) ثلثة من سعادة المسلم . قال رسول الله ﷺ من سعادة المسلم سعة المسکن والجار الصالح والمركب الهنئی (۲۱۶) ثلثة لا ینکلمهم الله عزوجل . عن النبی ﷺ قال ثلثة لا ینکلمهم الله ، الذناب الذی لا یعطى شیئاً الا بمنه والمسبل ازاره والمنفق سلعتة بالحلف الفاجر .

(۲۱۷) الصدیقون ثلثة . قال رسول الله ﷺ الصدیقون ثلثة علی بن ابی طالب وحبیب النجار ومؤمن آل فرعون . (۲۱۸) اصحاب الرقیم ثلثة . قال رسول الله ﷺ بینا ثلثة نفر فیمن کان قبلکم

سپس روی به اصحاب خویش کرد و فرمود: نمی خواهید شما را از بدترین افرادتان خیر دهم؟ عرض کردند: چرا ای رسول خدا؟ فرمود: آن‌ها که برای سخن چینی به هر سو می‌روند و میان دوستان جدایی و دشمنی می‌افکنند و برای مردمان پاک و بی‌آلایش دنبال نکوهش می‌دوند و عیب می‌تراشند.

۲۱۴. بیش از سه روز کناره‌گیری و قهراز برادر دینی، روانیست. رسول خدا (ص) فرمود: برای مسلمان روا نیست که بیش از سه روز از برادر دینی خود کناره‌گیری و قهر کند.

امام پنجم فرمود: هر مؤمنی بیش از سه روز قهر کند من از هر دو بیزارم. عرض شد: ای فرزند رسول خدا ستمکار سزاوار است گناه مظلوم که طرف قهر واقع شده چیست؟ فرمود: چرا نمی‌رود پیش ظالم و بگوید من تقصیرکارم تا با هم آشتی کنند.

۲۱۵. سه چیز از خوشبختی مسلمان است. رسول خدا فرمود: از خوشبختی مسلمان وسعت خانه و همسایه نیک و پاکش رهوار است.

۲۱۶. خدا با سه‌کس سخن نگوید. پیغمبر فرمود: خداوند با سه‌کس سخن نگوید؛ منان، آن‌کسی که چیزی نمی‌دهد مگر آنکه منت بار گیرنده می‌کند، و کسی که از راه تکبر و خودفروشی دامن به زمین می‌کشد، و کسی که با سوگند دروغ کالای خود را رواج می‌دهد.

شوح اشراف و بزرگان عرب جامه‌های بلند می‌پوشیدند که دامن آن روی زمین می‌کشید و این نشانه سرفرازی و بزرگ‌منشی بود از این راه پیغمبر اسلام از آن قدغن کرده و فرمود دامن‌دراز در دوزخ است.

۲۱۷. صدیقان سه‌کس‌اند. رسول خدا فرمود: صدیق‌ها یعنی کسانی که از روی اخلاص کامل تصدیق پیغمبر. عصر خود را کرده وفادار ماندند سه‌کس بودند: علی بن ابی‌طالب نسبت (به خود حضرت) حبیب نجار (نسبت به حضرت عیسی) مؤمن آل فرعون (نسبت به حضرت موسی).

۲۱۸. اصحاب رقیم سه‌تن بودند. رسول خدا فرمود: سه‌تن از کسانی که پیش از شما بودند در میان اینکه به راهی می‌رفتند ناگاه باران آن‌ها را گرفت و به شکاف کوهی پناهنده شدند و آن شکاف بر آن‌ها بسته شد یکی از آن‌ها به دیگران گفت:

بمشون اذا اصابهم مطر فأدوا الى غار فانطبق عليهم فقال بعضهم لبعض يا هؤلاء والله لا ينجيكم الا الصدق فليدع كل رجل منكم بما يعلم الله عز وجل انه قد صدق فيه فقال أحدهم اللهم انك ان كنت تعلم انه كان لي أجير عمل لي عملا على فرق من ارز فذهب وتركه فزرعته فصار من امره اني اشتريت من ذلك الفرق بقرأ ثم اتاني فطلب الاجرة فقلت اعمد الى تلك البقر فسقمها فقال انما لي عندك فرقاً من ارز فقلت اعمد الى تلك البقر فسقمها فانها من ذلك فساقتها فان كنت تعلم اني فعلت ذلك من خشيتك ففرج عنا فانساحت الصخرة و قال الاخر اللهم ان كنت تعلم انه كان لي ابوان شيخان كبيران فكنت آتيهما كل ايلة بلبن غنم لي فأبطأت عليهما ذات ليلة فاتيتهما و قدر قدا وأهلي وعيالي يتضاغون من الجوع فكنت لاسقيهم حتى يشرب ابواي فكرهت ان اوقفهم ما من رقدت هما وكرهت ارجع فيستيقظان لشربهما فلم أزل انتظرهما حتى طلع الفجر فان كنت تعلم اني فعلت ذلك من خشيتك ففرج عنا فانساحت عنهم الصخرة حتى نظروا الى السماء وقال الاخر اللهم ان كنت تعلم انه كانت لي ابنة عم احب الناس الى واني راودتها عن نفسها فابت على الان آتيها بمائة دينار فطلبت حتى قدرت عليها فجئت بها فدفعتها اليها فامكنتني من نفسها فلما قعدت بين رجلها قالت اتق الله و لا تنفض الخاتم الا بحقه فقامت عنها و تركت لها المائة فان كنت تعلم اني فعلت ذلك من خشيتك ففرج عنا ففرج الله عز وجل عنهم فخرجوا .

به خدا جز راستی شما را رهایی نمی دهد باید هر کدام شما خدا را بخواند به آن چه می داند در آن راستگو است. یکی از آن ها گفت: بار خدایا اگر می دانی که من مزدوری گرفتم کاری برای من کرد به یک پیمانانه برنج و آن را پیش من گذاشت و رفت و من آن را کشتم و از برداشت آن گله گاوی خریدم سپس آمد و همان مزد خود را از من خواست. گفتم: به این گله گاو بنگر و آن ها را برای خود بران. گفت: همانا من پیش تو پیمانهای برنج داشتم. گفتم: برو این گاوها را ببر این ها از همان است گاوها را برد. خدایا اگر می دانی از ترس تو این کار را کردم گشایشی به ما بده پس سنگ شکافت. دیگری گفت: بار خدایا اگر می دانی من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب از شیر گوسفندان خود برای آن ها می بردم یک شب دیر کردم و چون آمدم خواب بودند از آن شیر به آن ها ندادم تا پدر و مادرم بیاشامند بد داشتم آن ها را از خواب بیدار کنم و بد داشتم که برگردم و برای آشامیدن شیر خود بیدار شوند و مرا نیابند و بالای سر آن ها ماندم تا سپیده دمید خدایا اگر می دانی که از ترس تو این کار کردم گشایشی به ما بده سنگ بیش تر شکافت تا آسمان را دیدند. دیگری گفت: بار خدایا اگر می دانی که دختر عمی داشتم که از همه مردم بیش تر دوستش می داشتم و از او کام دل خواستم سر باز زد مگر اینکه صد اشرفی طلا برای او بیاورم، تکاپو کردم تا آن ها را به دست آوردم و نزد او بردم و به او دادم و مرا به خود پذیرفت و چون میان پاهایش نشستم، گفتم: از خدا بپرهیز و مهر را به ناروا مشکن من بخواستم و صد اشرفی را به او واگذاشتم، خدایا اگر می دانی که از ترس تو این کار را کردم گشایشی بیا بده، خدا گشایش به آن ها داد و بیرون شدند.

۲۱۹) احب الاعمال الى الله عزوجل ثلثة . عن النبي ﷺ ان احب الاعمال الى الله عزوجل الصلاة والبر والجهاد . (۲۲۰ الناس ثلاثة . عن كميل بن زياد قال خرج الى علي بن ابي طالب عليه السلام فأخذ بيدي واخرجني الى الجبان وجلس وجلست ثم رفع رأسه الي فقال يا كميل احفظ غني ما اقول لك : الناس ثلثة ، عالم رباني ومتعلم على سبيل نجاة وهمج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح ، لم يستضيئوا بنور العلم ولم يلجئوا الى ركن وثيق ، يا كميل العالم خير من المال العلم يحرسك وانت تحرس المال المال تنقصه النفقة والعلم يزكوك على الافاق يا كميل محبة العالم دين يدان به تكسب به الانسان الطاعة في حياته وجميل الاحدوث بعد وفاته فمنفعة المال تزول بزواله يا كميل مات خزان المال وهم احياء والعلماء باقون ما بقي الدهر . اعيانهم مفقودة وامثالهم في القلوب موجودة . هاه ان هيهنا (واشار بيده الى صدره) لعلماً جما لو اصبحت له حملة ، بلى اصبحت لقناعات مأمون يستعمل آلة الدين في الدنيا ويستظهر بحجج الله على خلقه و بنعمته على عباده ليتخذ الضعفاء وليجة من دون ولي الحق أو منقاداً لحملة العلم لا بصيرة له في احيائه ينقدح الشك في قلبه باول عارض من شبهة الا ؛ لا ذا ولا ذاك فمنهموم باللذات سلسل القياد للشهوة او مغرى بالجمع و الادخار ليسا من دعاة الدين في شيء اقرب شبيها بهما

۲۱۹. دوست‌ترین کارها نزد خدای عزوجل سه است. پیغمبر فرمود: دوست‌ترین کارها نزد خدای عزوجل، نماز و نیکی و نبرد

در راه خدا است.

۲۲۰. مردم سه دسته‌اند. کميل بن زياد گوید: علی بن ابی طالب نزد من آمده و دست مرا گرفت و با خود بیرون شهر کوفه

برد و در بیابان نشست من هم نشستم سپس سر بلند کرد، فرمود:

ای کميل آن چه به تو می‌گویم در خاطر خود بسپار، مردم سه دسته‌اند: دانشمند خدایی و دانشجویی که در راه نجاتست و پشه‌های و باد که پیرو بنک خرانند و هر جا باد آید رو کنند از پرتو دانش تابشی نگرفته و بر پایگاه استواری پناه نبرده‌اند.

ای کميل دانش به از دارایی است، دانش پاسدار تو است و تو پاسدار دارایی خود، دارایی به بخشش کم آید و دانش به بخشش بیفزاید. ای کميل دوستی دانشمند و استاد به گردن شاگردان وامی است که دریافت کرده‌اند تا زنده است فرمانش باید برد و بعد از مرگش به نیکی بایدش یاد کرد، دارایی چون از دست برفت سودی ندهد.

ای کميل آنان که دارایی و ثروت اندوزند و گنج کنند همان در زندگی مردگان و مرده پرستان‌اند و دانشمندان تا پایان روزگار زنده‌اند و پاینده‌اند، تنهایشان نابود شود ولی نمونه‌های درخشان‌شان در دل‌ها موجود باشد.

آه در اینجا (اشاره به سینه‌اش کرد) دانش بی‌پایانی است کاش شاگردان شایسته‌ای که توانند آن را دریافت کنند به دست می‌آوردم، آری شاگردی دارم که: طوطی وار دریابد ولی امین نیست. دستورات دین را ابزار دنیاداری کند و به حجت‌های خدا بر خلقش زور آورد و به نعمت او بر بندگان چیره شود تا مردمان سست‌دین و کم‌خرد را در برابر امام بر حق دور خود جمع کند و حزبی طرفدار خویش فراهم آورد، و شاگرد دیگری که: از روی اخلاص منقاد و پیرو استاد است ولی هوش عمیق و سرشاری ندارد که بتواند علم خود را زنده نگه دارد و در برابر مخالفان خودداری کند. به مجرد

الانعام السائمة كذلك يموت العلم يموت حامله اللهم بلى لا تخلو الارض من قائم بحجة ظاهر
 مهوور أو خافي (خائف خ ب) مغمور لثلا تبطل حجج الله وبياناته وكم ذا واين اولئك الاقلون
 عدداً الاغظمون خطراً بهم يحفظ الله حججه وبياناته حتى يودعوها نظرائهم ويزرعوها في قلوب
 اشباههم هجم بهم العلم على حقايق الامور فباشروا روح اليقين واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا
 بما استوحش منه الجاهلون صحبوا الدنيا بابدان اردادها معلقة بالمحل الاعلى ، يا كميل اولئك
 خلفاء الله والدعاة الى دينه هاي هاي شوقا الى رؤيتهم واستغفر الله لي ولكم. قال مصنف هذا الكتاب
 (رض) قد رويت هذا الخبر من طرق كثيرة قد اخرجتها في كتاب اكمال الدين واتمام النعمة في
 اثبات الغيبة وكشف الحيرة .

(۲۲۱ ذکر النور الذي جعل ثلثة اثلاث . قال رسول الله ﷺ لما خلق الله عزوجل الجنة
 خلقها من نور العرش ثم أخذ من ذلك النور فقذفه فاصبني ثلث النور وأصاب فاطمة ثلث النور
 و اصاب علياً و أهل بيته ثلث النور فمن اصابه من ذلك النور اهتدى الى ولاية آل محمد و من

اينکه به يك شبهه و اشکالی برخوردار کند فوراً دچار تردید و شکست می شود و شاگرد دیگری که نه چنان است و نه چنین،
 ولی فرق لذت رانی و دنیا دوستی است، مهار گسیخته شهوت و دلباخته جمع کردن دنیا و پس انداز کردن است، اینان هیچ
 کدام مبلغ و دعوت کننده به دین نیستند به چهارپایان بیابان چر همانند ترند. اینجاست که دانش به مرگ استادانش از میان
 می رود.

بار خدایا، آری باز هم زمین خالی از حجت نمی ماند، حجت خدا، یا نمایان ولی مقهور ستمکاران است، یا در پس
 پرده نهان است و در میان موج های عمیق از دیده ها پنهان، برای اینکه حجت های خدا و راهنمایان او از میان نروند و
 بیهوده نمانند، آنان چندند و کجايند؟ آنان از نظر شماره همیشه در اقلیتند ولی موقعیت آنها از همه بزرگ تر است، خدا
 به وجود آنها حجت های خود را نگه می دارد تا آنها را به مردانی شایسته چو خود بسپارند و در دل های همانندگان خود
 آنها را بکارند، این رادمردان به نیروی دانش تا مغز امور جهان پیشرفته اند و روح یقین را در آغوش دل گرفته، آن چه در
 نظر دنیا داران سخت است آسان می شمارند و به آن چه نادانان از آن گریزانند انس دارند بدن هایشان در دنیا است ولی
 جان هایشان شیفته عالم بالا است.

ای کمیل آنان خلیفه های خدا و مبلغین دین اویند.

های های من دلباخته دیدار آنها هستم، برای خود و شما از خدا آمرزش می خواهم.

مصنف این کتاب گوید، این خبر را به سندهای بسیار در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه در اثبات غیبت امام زمان و
 رفع حیرت نقل کرده ام.

۲۲۱. ذکر نوری که بخش به سه شده. رسول خدا فرمود: چون خدای عزوجل بهشت را آفرید آن را از نور عرش آفرید سپس
 از آن نور گرفت و درپاشید یک سومش به من رسید و یک سومش به فاطمه و یک سومش به علی و خانواده اش. هر که در
 تابش این نور افتاد به دوستی و ولایت آل محمد راه یافت و هر کس را تابش این نور فرا نگرفت از دوستی و ولایت
 آل محمد گمراه و برکنار شد.

لم یصبه ذلك النورضل عن ولاية آل محمد .

(۲۲۲) اناس یعبدون الله عزوجل علی ثلاثة اوجه . قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام ان الناس یعبدون الله عزوجل علی ثلاثة اوجه فطبقة یعبدونہ رغبة فی نوابه فتلك عبادة الحرصاء وهو الطمع وآخرون یعبدونہ فرقا من النار فتلك عبادة العیید وهي الرهبة ولكنی اعبدہ بحباله عزوجل وتلك عبادة الکرام وهو الامن لقوله عزوجل و هم من فرع یومئذ آمنون و لقوله عزوجل قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم فمن أحب الله احبه الله و من احبه الله کان من الامنین (۲۲۳ ضمن أمير المؤمنين (ع) من اضافة ثلاث خصال . عن علي بن ابيطالب عليه السلام انه دعاه رجل فقال له علی(ع) علی ان تضمن لی ثلاث خصال ، قال وماهی یا امیر المؤمنین ، قال لا تدخل علینا شیئاً من خارج ولا تدخر عنی شیئاً فی البیت ولا تجحف بالعیال قال ذلك لك فاجابه علی بن ابيطالب (۲۲۴ ثلاث کن فی امیر المؤمنین سأل رجل امیر المؤمنین عليه السلام فقال له أسئلك عن ثلاث هن فیک ، أسئلك عن قصر خلقك و کبر بطنك وعن صلح رأسك فقال امیر المؤمنین عليه السلام

۲۲۲. مردم خدا را به سه وجه می پرستند. امام ششم فرمود: مردم خدای عزوجل را به سه وجه می پرستند؛ یک دسته برای دریافت ثواب او را می پرستند، این عبادت حریصان است، این طمع است.

و دسته دیگر از ترس دوزخش او را می پرستند این عبادت بندگان است، این هراس است.

ولی من چون دوستش دارم او را می پرستم، این پرستش آزاد مردان است و آن امان است، چون خدای عزوجل می فرماید «ایشان از لرزش این روز هولناک در امانند» و چون فرماید «اگر شما خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد». هر کس خدا را دوست دارد خدا او را دوست می دارد و هر کس را خدا دوست داشت از امان یافتگان است.

۲۲۳. شخصی امیر مؤمنان را به مهمانی طلبید آن حضرت با اوسته شرط کرد. از امام اول رسیده که مردی او را دعوت کرد. علی (ع) به او فرمود: می پذیرم به سه شرط. عرض کرد: ای امیر مؤمنان آن شرطها چیست؟ فرمود: چیزی از بیرون خانه برای ما نیآوری، چیزی که در خانه داری از ما دریغ نداری و پس انداز نکنی، و به نان خوران ستم نکنی. عرض کرد: عهده مند شدم، علی بن ابی طالب از او پذیرفت.

۲۲۴. سه صفتی که در امیر مؤمنان بود. مردی پرسشی از امام اول کرد، گفت: درباره سه صفتی پرسش دارم که در شماست. از کوتاهی قامتت و بزرگی شکمت و بی مویی جلوی سرت.

در جوابش فرمود: خدای تبارک و تعالی مرا بلند نیافریده و کوتاه هم نیافریده ولی میانه بالا آفریده برای آنکه دشمن پست قدر را با شمشیر شقه کنم و دشمن بلند قدر را به دو نیمه کنم.

و اما بزرگی شکم برای آن است که رسول خدا بایی از علم و دانش به من آموخت که هزار باب دانش از آن بر من گشود و جای علم در شکم من تنگ شد و این عضو من گشاده گردید.

و اما بی مویی جلوی سرت از این است که همیشه خود آهن بر سر نهادم و با پهلوانان پیکار دادم.

ان الله تبارك وتعالى لم يخلقني طويلاً ولم يخلقني قصيراً ولكن خلقني معتدلاً اضرب القصير فاقده واضرب الطويل فاقطعه واما كبر بطني فان رسول الله ﷺ علمني باباً من العلم يفتح لي ذلك الباب الف باب فازرحم العلم في بطني ففتحت (ففنخت خ ب) عنه عضوى و اما صلح رأسى فمن ادمان لبس البيض ومجالدة الاقران .

(۲۲۵) جرت في بريرة مولاة عايشة ثلاث من السنن . عن أبي عبد الله عليه السلام انه ذكر ان بريرة كانت عند زوج لها وهي مملوكة فاشترتها عايشة فاعتقتها فخيرها رسول الله ان شئت ان تفر عند زوجها وان شئت فارقته وكان مواليها الذين باعوها قد اشترطوا على عايشة ان لهم ولائها فقال رسول الله ﷺ الولاء لمن اعتق وصدق على بريرة بلعم فاهدته الى رسول الله ﷺ فعلقته عايشة وقالت ان رسول الله ﷺ لا يأكل الصدقة فجاء رسول الله ﷺ واللحم معلق فقال ماشان هذا اللحم لم يطبخ قالت يا رسول الله ﷺ صدق به على بريرة فاهدته لنا وانت لا تأكل الصدقة فقال هولها صدقة ولنا هدية ثم أمر بطبخه فجرت فيها ثلاث من السنن .

(۲۲۶) ثلاثة كانوا يكذبون على رسول الله ﷺ . جعفر بن محمد بن عماره عن أبيه قال سمعت

شوح دانش از صفات روح انسان است و شکم جای آن نیست ولی چون با دل ارتباط دارد و صفات روح از راه علاقه روح به بدن تأثیر در بدن می‌کند باور این سخن دور نیست و از این راه است که قیافه‌شناسان از صفات جسم اخلاق و افکار انسان را دریافت می‌کنند و از این راه است که ترس رنگ را زرد می‌کند و خجلت رنگ را سرخ می‌کند.

۲۲۵. در بریره آزاده کرده عایشه سه دستور اسلام وضع و اجراء شد. امام ششم یاد آور شد که بریره کنیزی بود شوهردار، عایشه او را خرید و آزاد کرد. رسول خدا به آن کنیز پس از آزادی اختیار داد که اگر بخواهد پیش شوهرش بماند و اگر بخواهد از او جدا شود. (این یک قانون که چون کنیز شوهردار آزاد شد اختیار فسخ زوجیت را دارد)

آقایان پیش بریره که او را به عایشه فروختند با عایشه قرارداد کردند که چون آزادش کرد حق آزادیش از آن‌ها باشد. (حق آزاد کردن بنده را حق ولاء گویند یکی از آثار آن این است که اگر آزاد کرده مرد و وارث نسبی ندارد آزاد کننده مال او را به ارث می‌برد)

رسول خدا فرمود: حق آزاد کردن از آن آزادکننده است و نمی‌شود به دیگری واگذارد (این قانون دوم)

مقداری گوشت به بریره صدقه دادند و آن را پیشکش پیغمبر کرد، عایشه آن را به میخ آویخت و پخت نکرد، گفت: رسول خدا صدقه نمی‌خورد. رسول خدا آمد دید گوشت آویزان است، فرمود: این گوشت چطور بوده که پخت نشده؟ عایشه عرض کرد: این گوش را به بریره صدقه دادند و به ما هدیه کرده و شما صدقه نمی‌خورید. فرمود: برای او صدقه است و برای ما هدیه و دستور داد آن را پختند (این قانون سوم که از صدقه‌ای که فقیر گرفته هاشمی به عنوان هدیه می‌تواند بخورد) این سه قانون درباره بریره اجرا شد.

۲۲۶. سه کس به رسول خدا دروغ می‌بستند. جعفر بن محمد بن عماره از قول پدرش گوید، از امام ششم شنیدم می‌فرمود: سه کس به رسول خدا دروغ می‌بستند؛ ابوهریره، انس بن مالک و یک زنی.

جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما بقول ثلاثه كانوا يكذبون على رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ابوهريرة و انس بن مالك و امرأة (۲۲۷) ثلثة ملعونون قائدوسائق و راکب . عن عبدالله بن عمر ان ابا سفيان ركب بعيراً له و معوية يقوده و يزيد يسوق به فلعن رسول الله الراكب و القائد و السائق .

(۲۲۸) ثلاثه لا يدري ايهم اعظم جرماً . عن أبي عبدالله عليه السلام قال ثلاثه لا أدري اليهم ايهم اعظم جرماً الذي يمشي خلف جنازة في مصيبة غيره بغير رداء أو الذي يضرب يده على فخذه عند المصيبة أو الذي يقول ارفقوا به و ترحموا عليه برحمتكم الله ، قال رسول الله ثلاثه لا أدري ايهم اعظم جرماً الذي يمشي مع الجنازة بغير رداء أو الذي يقول ارفقوا أو الذي يقول استغفروا له غفر الله لكم .

(۲۲۹) جرت في البراء بن معروف الانصاري ثلاث من السنن . عن أبي عبدالله قال جرت في البراء بن معروف الانصاري ثلاث من السنن أما أوليهن فان الناس كانوا يستنجون بالاحجار فأكل البراء بن معروف الدباء فلان بطنه فاستنجد بالماء فأنزل الله عز وجل فيه ان الله يحب الله المتوايين و يحب -

۲۲۷. سه کس لعن شدند یک جلودار و یک راننده و یک سواره. عبدالله بن عمر گوید: ابوسفیان بر شتری سوار بود، معاویه مهارش

را می کشید و یزید آن را می راند. رسول خدا سوار و جلودار و راننده را لعن فرستاد.

شرح مقصود از یزید، برادر بزرگ معاویه پسر دیگر ابوسفیان است.

۲۲۸. سه کس اند که دانسته نشده جرم کدام یک بزرگتر است. امام ششم فرمود: سه کس اند که نمی دانم جرم کدام بزرگتر

است؛ آن که در سوگواری دیگران بی ردا دنبال جنازه می رود، یا آنکه در مصیبت دست به رانش می زند، یا آنکه دنبال جنازه مرده می گوید یا او مدارا کنید و بر او ترحم نمایید خدا به شما رحم کند.

رسول خدا فرمود: سه کس اند که نمی دانم جرم کدام بزرگتر است؛ آن که بی ردا دنبال جنازه می رود، یا آنکه می گوید

با او رفق و نرمی کنید، یا آنکه می گوید برای او آمرزش خواهید خدا شما را بیامرزد.

شرح مقصود از اینکه نمی دانم جرم کدام بزرگتر است بیان عظمت جرم همه است نه اینکه مقدار جرم را ندانسته

باشد و از این دو روایت استفاده شود که این کارها دنبال جنازه مرده بسیار بد است.

۲۲۹. در براء بن معروف انصاری سه دستور عمومی اسلام وضع و اجرا شد. امام ششم فرمود: درباره براء بن معروف انصاری سه

دستور عمومی اسلامی اجرا شد.

اول آنکه شیوه مردم بود با سنگها خود را پاک می کردند. براء بن معروف کدویی خورد و لینت مزاجی به او دست داد و

با آب خود را شست و خدای عزوجل این آیه را فرستاد «خدا دوست دارد آنان که بسیار توبه کننده اند و دوست دارد آنان

که بسیار پاکیزه اند». (این آخر آیه ۲۲۲ سوره بقره است)

چون مرگ براء در رسید بیرون شهر مدینه بود دستور داد که روی او را به سوی رسول خدا کنند که در مدینه بود.

و وصیت کرد سه یک مالش را صرف خیرات کنند.

و این دو قانون در اسلام مجری شد که در حال احتضار مرده را به سوی قبله بخوابانند و هر کسی حق دارد وصیت کند

ثلث مالش را پس از مرگ صرف در امور خیریه کنند.

و این هر سه قانون عمومی و ثابت گردید.

المتطهرین فجرت السنة في الاستنجاء بالماء ، فلما حضرته الوفاة كان غائباً عن المدينة فامر ان يحول وجهه الى رسول الله ﷺ و أوصى بالثلث من ماله فنزل الكتاب بالقبلة و جرت السنة بالثلث (۲۳۰) جرت في صفوان بن امية الجمحي ثلاث من السنن . قال أبو عبد الله عليه السلام جرت في صفوان بن امية الجمحي ثلاث من السنن ، استعار منه رسول الله ﷺ سبعين درعا حطمية فقال اغصبا يا محمد قال بل عارية مؤداة فقال يا رسول الله ﷺ اقبل هجرتي فقال النبي ﷺ لا هجرة بعد الفتح وكان راقداً في مسجد رسول الله ﷺ و تحت رأسه رداءه فخرج يبول فجاء وقد سرق رداءه فقال من ذهب بردائي و خرج في طلبه فوجده في يد رجل فرفعه الى النبي ﷺ فقال أقطعوا يده فقال اتقطع يده من أجل ردائي يا رسول الله ﷺ فانا اهبه له فقال الا كان هذا قبل ان تأتيني به فقطعت يده .

(۲۳۱) سعد بن معاذ ثلاثة مواقف في الاسلام لو كانت واحدة منهم لجميع الناس لاكتفوا بها فضلا

۲۳۰. در صفوان بن امیه جمعی سه قانون عمومی وضع و اجرا شد. امام ششم فرمود: درباره صفوان بن امیه جمعی سه قانون اجرا شد.

رسول خدا هفتاد زره حطمی باف از او عاریت خواست. عرض کرد: می خواهی به زور بگیری؟ فرمود: نه به طور عاریه ای که رد آن را تعهد کنم (این یک دستور که در عاریه تعهد رد و ضمانت درست است) عرض کرد: ای رسول خدا پیش از هجرت من از مکه به مدینه رد می کنی؟ حضرت فرمود: پس از فتح مکه دستور هجرت لغو شد. (این قانون دوم که پیش از فتح مکه همه مسلمانان مکه وظیفه داشتند به مدینه حرکت کنند و مهاجرت عنوانی داشت و حضرت این قانون را پس از فتح مکه لغو کرد و اول بار درباره صفوان اجرا شد) صفوان در مسجد رسول خدا خوابیده بود و عباي خود را زیر سرش گذاشته بود، بیرون رفت بشاگرد چون برگشت دید عبايش را دزد برده، فریاد کرد: کی عباي مرا برده؟ و در جستجوی آن بیرون شد و آن را دست مردی یافت و آن مرد را پیش پیغمبر (ص) آورد. پیغمبر دستور داد که دست آن مرد دزد را ببرید. عرض کرد: ای رسول خدا برای عباي من دستش بریده شود؟ من عباي خود را به او بخشیدم. فرمود: خوب بود پیش از آنکه او را پیش من بیاوری و حکم صادر شود بخشش کرده باشی، پس دست او بریده شد. (این قانون سوم بود که هر گاه پیش از مرافعه و صدور حکم صاحب مال دزدی آن را به دزد بخشید حد ساقط می شود ولی اگر بعد از صدور حکم و جریان محاکمه ببخشد حد ساقط نمی شود)

۲۳۱. سعد بن معاذ در اسلام سه مقام دارد که اگر همه مردم یکی از آن ها را داشتند برای فضیلت آن ها بس بود.

این عنوان در نسخه خطی یافت نشد در نسخه چاپی حدیثی زیر آن ضبط نشده و ما برای تکمیل فایده سه مقام تاریخی بزرگ راجع به خدمات سعد بن معاذ به اسلام نقل می کنیم شاید مقصود مؤلف آن ها باشد اگر چه ظاهر عنوان این است که بر طب آن حدیثی از معصوم داشته ولی به دست ما نیامده.

(۲۳۲) **حملة العلم على ثلاثة أصناف** . قال أمير المؤمنين عليه السلام طلبه هذا العلم على ثلاثة أصناف الأفاعر فوهم بصفاتهم وأعيانهم ، صنف منهم يتعلمون العلم للمراء والجهل وصنف منهم يتعلمون للاستطالة والختل وصنف منهم يتعلمون للفقه والعقل أما صاحب المراء والجهل تراه مؤذياً ممارياً للرجال في اندية المقال و قد تسربل بالتخشع وتخلى من الورع فدق الله من هذا حيزومه و قطع منه خيشومه و أما صاحب الاستطالة و الختل فإنه يستطيل على اشباهه من اشكاله و يتواضع للاغنياء من دونهم فهو لحلوائهم هاضم ولدينه حاطم فاعمى الله من هذا بصره و قطع من آثار العلماء اثره و أما صاحب الفقه و العقل تراه ذاكأبة و حزن قد قام الليل في حنسه و قد انحنى في برنسه يعمل ويخشي خائفاً وجلا من كل أحد الا من كل ققيه من اخوانه فسد الله من هذا أركانه واعطاه يوم القيمة امانه .

۱- چون پیغمبر یهود بنی قریظه را محاصره کرد بعد از پانزده روز که کار بر آنها سخت شد تسلیم شدند به آن چه سعد بن معاذ رئیس اوس حکم کند زیرا در جاهلیت با اوس حلیف و هم قسم بودند و توقع داشتند آنها را آزاد کند او پس از زخم تیری که در جنگ احزاب برداشته بود زیر دست بانو رفیده تحت معالجه بود. پیغمبر دستور داد او را حاضر کنند، تختی پشت الاغ بستند و او را روی آن گذاشتند پای قلعه بنی قریظه آوردند با اینکه رجال اوس همه طرفدار یهود بودند و اصرار داشتند سعد حکم امان آنها را صادر کند. حکم داد: مردان آنها را بکشند و اموالشان را ضبط کنند و زنان و فرزندانشان را اسیر کنند چون این حکم را صادر کرد، پیغمبر فرمود: ای سعد درباره آنها حکمی دادی که خدا از بالای هفت آسمان مقرر داشته بود.

۲- در سیره ابن هشام روایت کرده چون در دل شب سعد بن معاذ جان داد جبرئیل همان آن با عمامه استبرقی که به سر بسته بود به پیغمبر نازل شد و عرض کرد: ای محمد مرده کیست که درهای آسمان بر او باز شد و عرش به لرزه درآمد؟ رسول خدا دامن کشان بالای سعد دوید، دید جان داده.

۳- در جنگ بدر چون پیغمبر به اصحاب خود خبر داد که کاروان قشون قریش نزدیک چاه بدر رسیده و با ما قصد جنگ دارند و می خواست از مهاجر و انصار بگیرد که با قریش بجنگد پاره ای از اصحاب تردید کردند و پیشنهاد مراجعت به مدینه دادند ولی تنها سعد بن معاذ بود که به نمایندگی از انصار نطق مؤثر و آتشینی ایراد کرد و مردم را به جنگ تشویق نمود و پیغمبر را مسرور کرد، ما شرح این موضوع را با متن نطق سعد و تفسیر آن در بخش جلد اول روحانیت و اسلام درج کرده ایم به آنجا مراجعه شود.

۲۳۲. دانشمندان سه دسته اند. امام اول فرمود: طالبان علم دین سه دسته اند، آنها را با نشانه ها و شخصیاتشان بشناسید؛ یک دسته دانش را برای خودنمایی و جهالت ورزی می آموزند، یک دسته از آنها برای گردن کشی و فریب دادن مردم تحصیل می کنند، و یک دسته برای فهمیدن و خردمند شدن اما نشانه خودنما و جهالت ورز این است که می بینی در مجالس مردم را آزار می دهد و به مجادله می پردازد، ظاهر خدا ترسی دارد ولی دلش از ورع تهی است، خدا کمرش را بشکند و ببینیش را ببرد، و اما گردن کش و عوام فریب بر هم شکلان و هم قطاران خود پیش دستی و گردن فرازی می کند و در برابر ثروتمندان دیگر فروتنی و کوچکی می نماید.

(۲۳۳ ثلثة من عاداتهم ذل . قال أبو عبد الله : ثلثة من عاداتهم (عازهم خ ب) ذل : الوالد والسلطان و الغريم (۲۳۴ الناس في القدر على ثلاثة أوجه عن أبي عبد الله عليه السلام قال الناس في القدر على ثلاثة أوجه ، رجل يزعم ان الله عزوجل اجبر الناس على المعاصي فهذا قد ظلم الله عزوجل في حكمه فهو كافر ورجل يزعم ان الامر مفوض اليهم فهذا قدوهن الله في سلطانه فهو كافر ورجل يقول ان الله عزوجل كلف العباد ما يطيقون ولم يكلفهم ما لا يطيقون فاذا أحسن حمد الله واذا اساء إستغفر الله فهذا مسلم بالغ .

شیرینی آن‌ها را می‌خورد و دین خود را می‌فروشد، خدا از این راه چشمش را کور کند و از میان دانشمندان ریشه‌اش را بکند. و اما نشانه آن فهمیده و خردمند این است که می‌بینی گرفته و اندوهناک است در تاریکی شب به کار عبادت می‌پردازد، در شب کلاه خود برابر حق خم شده کار می‌کند و هراس دارد، از هر کسی در ترس و حذر است مگر از برادران دینی و فهمیده خود که با آن‌ها انس می‌گیرد، خدا از این راه او را پایدار کند و در روز قیامت امانش دهد.

۲۳۳. هر کس با سه کسی خیرگی کرده‌خوار شد. امام ششم فرمود: هر کس با سه کس خیرگی کرد خوار شد؛ پدر و پادشاه و طلبکار.

۲۳۴. مردم در عقیده به قضا و قدر سه نوع‌اند. امام ششم فرمود: مردم در موضوع قضا و قدر سه عقیده دارند؛ کسی که عقیده دارد خدا مردم را به گناه مجبور می‌کند، این شخص خدا را در حکم خود نسبت به عقوبت گنهکار ظالم دانسته و کافر است. کسی که عقیده دارد خدا کار را به مردم واگذار کرده و بعد از آفرینش آن‌ها اثری در وجود آن‌ها ندارد این شخص سلطنت و نفوذ خدا را سست و ناقض دانسته و کافر است، کسی که می‌گوید خداوند به اندازه قدرت بندگانش آن‌ها را مکلف کرده و به آن چه طاقت ندارند آن‌ها را مکلف نکرده چون کار نیک کرد خدا را حمد کند و چون کار بد کرد آمرزش خواهد این شخص مسلمان درست و به اندازه است.



« باب الأربعة »

۱) قول النبي (ص) أربعة أنا الشفيع لهم يوم القيمة • قال رسول الله ﷺ أربعة أنا الشفيع لهم يوم القيمة ولو آتوني بذنوب أهل الارض : معين أهل بيتي و القاضي لهم حوائجهم عندما اضطروا اليه والمحب لهم بقلبه ولسانه والدافع عنهم بيده .

۲) عقوبة من اطاع امرأته في أربعة أشياء عن النبي ﷺ انه قال في وصيته له يا علي من أطاع امرأته اكبه الله على وجهه في النار ، فقال علي عليه السلام وما تلك الطاعة قال يأذن لها في الذهاب الى الحمامات والعرسات و النياحات ولبس الثياب الرقاق ، عن علي عليه السلام قال من أطاع امرأته في أربعة أشياء أكبه الله على منخره في النار ، قيل وما هي قال في الثياب الرقاق والحمامات و العرسات و النياحات .

۳) أربعة لا ترد لهم دعوة عن النبي ﷺ انه قال في وصيته له يا علي أربعة لا ترد لهم دعوة : امام عادل ووالد لولده و الرجل يدعوا لآخيه بظفر الغيب و المظلوم ، يقول الله جل جلاله و عزتي و جلالتي لا تنصرن لك ولو بعد حين .

باب خصلت های چهارگانه

۱. گفتار پیغمبر که چهار کس را در قیامت من شفیع هستم.

رسول خدا فرمود: چهار کسند که من در قیامت شفیع آن‌ها هستم، اگر چه گناه همه اهل زمین را نزد من بیاورند؛ یاری‌کننده خانواده‌ام، برآورنده حاجت آن‌ها و قتی بیچاره شوند، کسی که با دل و زبان آن‌ها را دوست دارد، کسی که از آن‌ها به دست خود دفاع کند.

۲. عقاب کسی که در چهار چیز، زن خود را اطاعت کند.

پیغمبر در ضمن وصیت خود به علی (ع) فرمود: هر کس زن خود را اطاعت کند، خدا او را در آتش دوزخ سرنگون نماید. علی عرض کرد: آن اطاعت چیست؟ فرمود: اجازه‌اش بدهد که به حمام‌های خارج یا مجلس عروسی و نوحه‌گری رود و جامه‌های نازک بپوشد.

امام اول فرمود: کسی که زنش را در چهار خواهش او اطاعت کند به دوزخ سرنگون شود. عرض شد: آن‌ها چیست؟ فرمود: در جامه‌های نازک بدن‌نما، و حمام‌ها، و عروسی‌ها و نوحه‌گری‌ها.

۳. دهای چهار کس رد نشود.

پیغمبر در ضمن وصیت خود به علی (ع) فرمود: ای علی چهار کسند که دعایشان رد ندارد؛ پیشوای عادل، و پدر و مادر درباره فرزند، و مردی که برای برادر دینی خود غایبانه دعا کند، و مظلوم، خدا می‌فرماید به عزت و جلالم قسم انتقام تو را هر وقت شده می‌کشم.

۴ قوام الدین بأربعة . قال أمير المؤمنين عليه السلام قوام الدين بأربعة : بعالم ناطق مستعمل لعلمه وبعنى لا يبخل بفضله على أهل الدين (دين الله خ ب) وبقير لا يبيع آخرته بدينه وبعاهل لا يتكبر عن طلب العلم ، فاذا كتم العالم علمه و بخل الغنى بماله و باع الفقير آخرته بدينه و استكبر الجاهل عن طلب العلم رجعت الدنيا الى ورائها القهقري فلا يفرنكم كثرة المساجد و اجساد قوم مختلفة قيل يا أمير المؤمنين عليه السلام كيف العيش في ذلك الزمان فقال خالطوهم بالبرانية يعني في الظاهر و خالفوهم في الباطن ، للمرء ما اكتسب و هو مع من أحب و انتظروا مع ذلك الفرج من الله عز وجل .

۵ غفر الله عز وجل لرجل كان سهلا في أربعة أحوال قال رسول الله صلى الله عليه وآله غفر الله عز وجل لرجل كان من قبلكم كان سهلا اذا باع سهلا اذا اشترى سهلا اذا قضى سهلا اذا اقتضى (استقضى خ ب) .

۶ مطلوبات الناس في الدنيا الفانية أربعة . قال الصادق جعفر بن عليه السلام مطلوبات الناس في الدنيا الفانية أربعة : الغنى والدعة وقلة الاهتمام والعز فاما الغنى فهو موجود في القناعة فمن طلبه في كثرة المال لم يجده و اما الدعة فموجودة في خفة المحمل فمن طلبها في ثقله لم يجدها و اما قلة الاهتمام فموجودة في قلة الشغل فمن طلبها مع كثرتهم لم يجدها و اما العز فموجودة في خدمة الخالق فمن طلبه في خدمة المخلوق لم يجده .

۴. بایدارى دین به چهار کس است. امام اول فرمود: قوام دین به چهار کس است؛ دانشمند سخنوری که به علم خود عمل کند، ثروتمندی که مازاد دارایی خود را از اهل دین دریغ نکند، فقیری که آخرتش را به دنیا نفروشد، نادانی که از تحصیل علم تکبر نورزد. چون عالم علم خود را کتمان کند و ثروتمند بخل ورزد و فقیر آخرتش را به دنیا بفروشد و نادان از طلب علم تکبر کند، دنیا پس پس به عقب برگردد. در این حال بسیاری مساجد و کثرت افرادی که در آن ها رفت و آمد کنند شما را نفریبد.

عرض شد: یا علی در این دوره چگونه باید زندگی کرد. فرمود: در ظاهر با مردم معاشرت کنید و در باطن از آن ها کنار باشید؛ برای مرد همانی است که کند و با هر کس دوست دارد محشور شود، با این حال ناامید نباشید و منتظر گشایش و فرج از جانب خدا باشید.

۵. مودی که در چهار مورد سخت گیر نباشد خدا او را بیامرزد. رسول خدا فرمود: خدا مردی را که پیش از شماها بود برای آنکه در خرید و فروش و داد و ستد سهل می گرفت و سختی نمی کرد آمرزید.

۶ منظور مردم در این دنیای فانی چهار است. امام ششم فرمود: منظور مردم در این دنیای فانی چهار است. بی نیازی، آسایش، فراغت خاطر، عزت. بی نیازی در قناعت است، هر کس آن را در مال بسیار بجوید نخواهد یافت. آسایش در سبکباری است، هر کس بار خود را سنگین کند آن را نیابد. فراغت خاطر در کمی مشاغل است، هر کس در کثرت مشاغل آن را بجوید نیابد. عزت در فرمان برداری خداست، هر کس از راه خدمت مردم آن را بجوید نیابد.

(۷) لا يؤمن عبد حتى يؤمن بأربعة . قال رسول الله ﷺ لا يؤمن عبد حتى يؤمن بأربعة حتى يشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له واني رسول الله ﷺ بعثني بالحق وحتى يؤمن بالبعث بعد الموت وحتى يؤمن بالقدر .

(۸) كان لامير المؤمنين (ع) اربعة خواتيم . عن عبد جبر (خير) قال كان لعلي عليه السلام اربعة خواتيم يتختم بها ياقوت لنبله وفيروزج لنصرته و الحديد الصيني لقوته و عقيق لحرزه و كان نقش الياقوت لاله الا الله الملك الحق المبين ونقش الفيروزج الله الملك الحق ونقش الحديد الصيني العزة لله جميعاً و نقش العقيق : ثلاثة اسطر ماشاء الله ، لاقوة الا بالله ، أستغفر الله (۹) أربع سور شيت النبي (ص) قال أبو بكر يارسول الله ﷺ اسرع اليك الشيب قال شيبتي ، هود و الواقعة و المرسلات و عم يتسائلون . (۱۰) اعتمر النبي (ص) اربع عمر ، عن ابن عباس ان النبي ﷺ اعتمر أربع عمرة الحديدية و عمرة القضاء من قابل و الثالثة من جمرانة و الرابعة التي مع حجته .

(۱۱) يعرف الامام باربع خصال . عن الحارث بن مغيرة النضري (النضري خ ب) قال قلت لابي عبدالله عليه السلام بم يعرف صاحب هذا الامر قال بالسكينة و الوقار و العلم و الوصية ، عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت جعلت فداك اذا مضى عالمكم أهل البيت فبأى شيء يعرفون من يجيء بعده قال بالهدى و الاطراق و اقرار آل محمد له بالفضل و لا يستل عن شيء مما بين صدفها الا اجاب

۷. بنده مؤمن نباشد تا به چهار چیز عقیده داشته باشد. رسول خدا فرمود: هیچ بنده ای مؤمن نیست تا عقیده داشته باشد که، خدای یکی است، و من رسول خدایم - به راستی مرا مبعوث کرده، و عقیده داشته باشد زندگی و قیامت حق است، و عقیده داشته باشد به قضا و قدر.

۸. امیر مؤمنان چهار انگشتر داشت. عبد جبر گوید: علی (ع) چهار انگشتر داشت که به انگشت می کرد. یک یاقوت به منظور بزرگواری آن، و یک فیروزه برای نصرت، و یک حدید چینی برای قوت، و یک عقیق برای حفظ. نقش یاقوت «لا اله الا الله الملك الحق المبين» بود؛ نقش فیروزه «الله الملك الحق»؛ نقش حدید چینی «العزة لله جميعاً»؛ نقش عقیق سه سطر بود «ما شاء الله، لا قوة الا بالله، استغفر الله».

۹. چهار سوره پیغمبر را پیرو کرده. ابوبکر عرض کرد: ای رسول خدا، زود پیر شدی. فرمود: سوره هود، واقعه و مرسلات و عم يتسائلون مرا پیر کردند.

۱۰. پیغمبر بعد از هجرت چهار عمره به جا آورد. ابن عباس گوید: پیغمبر (ص) چهار عمره کرد. حدیبیه، عمره القضاء در سال آینده آن، سوم از جمرانه، چهارم در حجة الوداع.

۱۱. امام به چهار خصلت شناخته می شود. حارث بن مغیره گوید، به امام ششم گفتیم: به چه نشانه صاحب امامت شناخته شود؟ فرمود: به اطمینان قلب، و وقار، و دانش، و وصیت امام پیش.

ابا جارود گوید، به امام پنجم گفتیم: قریانت کردم چون دانشمند خانواده شما بمیرد جانشین وی به چه شناخته می شود؟ فرمود: به روش نیکو، و سنگینی، و اعتراف آل محمد به فضیلت او، و از هر چه سؤال شود جواب گوید.

فیه (۱۲) قول النبی (ص) فضلت باربع عن ابی امامة قال قال رسول الله ﷺ فضلت باربع جعلت لامتی الارض مسجداً وطهوراً، ایما رجل من امتی اراد الصلوة ولم یجد ماء ووجد الارض فقد جعلت له مسجداً و طهوراً ونصرت بالرعب مسيرة شهر یسر بین یدی و احلت لامتی الغنایم وارسلت الی الناس كافة .

(۱۳) خیر الصحابة اربع وخیر السرايا اربع مائة وخیر الجیوش اربعة آلاف قال رسول الله ﷺ خیر الصحابة اربع وخیر السرايا اربعمائة وخیر الجیوش اربعة آلاف ولن ینهزم اننی عشر الف من قلة اذا صبروا وصدقوا (۱۴) من اعطی اربعا لم یحرم اربعا قال جعفر بن محمد رضی الله عنه من اعطی اربعا لم یحرم اربعا: من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابة و من اعطی الاستغفار لم یحرم التوبة و من اعطی الشکر لم یحرم الزیادة و من اعطی الصبر لم یحرم الاجر .

(۱۵) اربعة اشياء اعطیت سمع الخلائق عن ابی عبد الله رضی الله عنه قال اربعة اعطیت سمع الخلائق النبی

۱۲. گفتار پیغمبر که به چهار چیز فضیلت بر پیغمبران دیگر یافته ام. ابوامامه گفته است که، رسول خدا (ص) فرمود: به چهار چیز برتری یافتیم؛ همه زمین برای امت من مسجد و پاک کننده قرار داده شده و هر کس از امتم بخواهد نماز کند و آب نداشته باشد و خاک بیابد برای او محل نماز و وسیله پاکی است، تا مسافت یک ماه به هراس دشمنان از من نصرت یافتم که پیشاپیش من می‌رفت، غنیمت جنگ بر امت من حلال شد، و من به همه مردم مبعوثم.

شوح مقصود از اینکه به همه مردم مبعوث شدم این است که خاتم انبیا بود و مردم آینده تا روز قیامت امت او هستند.

۱۳. بهترین اندازه رفیقان سفر چهار است و بهترین اندازه قشون‌های اهزای چهار صد تن و بهترین لشکر چهار هزار. رسول خدا فرمود: بهترین رفیقان سفر چهارند، و بهترین قشون اهزای چهار صد، و بهترین لشکر چهار هزار، و دوازده هزار تن از کمی عدد هرگز شکست نخورند به شرط اینکه پایدار و صمیمی باشند.

شوح طبقه‌بندی قشون به این ترتیب از نظر وضعیت نظامی عربستان و جنگ با اسلحه بسیار قدیم بوده که عبارت از شمشیر و نیزه و تیر و کمان است.

با ملاحظه اینکه وسایل سواره نظام منحصر به اسب و شتر بوده و این منافات با اوضاع نظامی این دوره ندارد که در جبهه‌های جنگ از برق و بخار و صنایع دیگر استفاده می‌شود و شماره هر لشکری به ده‌ها هزار می‌رسد و در جبهه‌های وسیع صد هزار لشکر در عملیات جنگی شرکت می‌کنند.

۱۴. به کسی که چهار چیز داده شود از چهار دیگر معزوم نماند. امام ششم فرمود: به کسی که چهار چیز داده شود از چهار دیگر محروم نیست؛ به کسی که توفیق ده‌ها داده شود از استجاب آن محروم نیست، به کسی که توفیق استغفار داده شود از توبه محروم نیست، به کسی که توفیق شکر نعمت عطا شود از فزونی آن باز نماند، به کسی که صبر و شکیبایی عطا شود از اجر آن محروم نشود.

۱۵. به چهار چیز گواهی داده شده که کلام بنی آدم را می‌شنوند.

وَسَمِعَهُ وَمَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ اللَّهُمَّ زَوْجِنَا مِنَ الْحَوْرِيِّينَ إِلَّا سَمِعْتَهُ وَقُلْنَا يَا رَبَّنَا إِنَّ فُلَانًا قَدْ خَطَبَنَا إِلَيْكَ فَزَوْجِنَا مِنْهُ وَمَا مِنْ أَحَدٍ يَقُولُ اللَّهُمَّ ادْخُلْنِي الْجَنَّةَ إِلَّا قَالَتِ الْجَنَّةُ اللَّهُمَّ اسْكُنْهُ فِي وَمَا مِنْ أَحَدٍ يَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ إِلَّا قَالَتِ النَّارُ يَا رَبِّ اجْرِهِ مِنِّي .

(۱۶) اربعة لا ينظر الله اليهم يوم القيمة قال رسول الله اربعة لا ينظر الله اليهم يوم القيمة عاق ومانان ومكذب بالتقدير ومدمن خمر (۱۷) الركبان يوم القيمة اربعة قال رسول الله ﷺ ما في القيمة راكب غيرنا ونحن اربعة فقام اليه العباس بن عبدالمطلب فقال منهم يا رسول الله فقال اما انا فعلى البراق وجهها كوجه الانسان وخذها كخذ الفرس وعرفها من لؤلؤ مسموط واذاها من زبرجدتان خضرا وتان وعيناها مثل كوكب الزهرة يتوقد ان مثل النجمين المضيئين لهما شعاع مثل شعاع الشمس ينحدر من نحرها الجمال مطوية الخلق طويلة اليدين والرجلين لها نفس كنفس الادميين تسمع الكلام وتفهم وهي فوق الحمار ودون البغل قال العباس ومن يا رسول الله قال واخي صالح على ناقة الله عز وجل التي عقرها قومه ، قال العباس ومن يا رسول الله قال وعمي حمزة

امام ششم فرمود: چهارند که سخن جمیع بنی آدم را می شنوند. پیغمبر (ص) و حورالعین و بهشت و دوزخ. هیچ بنده ای نیست که صلوات و سلام به پیغمبر اسلام بفرستد، مگر آن که به آن حضرت می رسد و آن را می شنود. هیچ کس نیست که بگوید بار خدا از حورالعین به من تزویج کن، مگر آن که حورالعین آن دعا را می شنوند و می گویند پروردگارا فلان کس ما را از تو خواستگاری کرده ما را به او تزویج کن. هیچ کس نیست که بگوید بار خدایا مرا به بهشت ببر مگر آن که بهشت عرض می کند خدایا او را در من نشیمن بده. کسی نیست که از دوزخ به خدا پناه برد مگر آن که آتش می شنود و می گوید پروردگارا او را از من پناه ده.

۱۶. خدا در روز قیامت به چهار کس نظر نکند. رسول خدا فرمود: چهار کس اند که در روز قیامت خدا به آنها نظر نکند. عاق پدر و مادر، منت گذار، کسی که قضا و قدر را دروغ می داند، دائم الخمر.

۱۷. سوارگان در قیامت چهارند. رسول خدا فرمود: جز ما چهار تن در قیامت سواری نیست. عباس بن عبدالمطلب عرض کرد: کیان اند ای رسول خدا؟ فرمود: من سوار براقم که رویش چون آدمی است و گونه اش چون گونه اسب و یالش از مروارید رشته کشیده و دو گوشش از دو زبرجد سبز و دو چشمش چون زهره می درخشند و چون آفتاب پرتو می افکند از سینه اش عرقی چون مروارید غلطان است، فربه و دست و پا بلند است، جانش چون جان آدمی است، سخن را می شنود و می فهمد، بزرگتر از خر و کوچکتر از استر است.

عباس عرض کرد: دیگر کیست؟ فرمود: برادرم صالح سوار بر همان شتری که خدا به او داد و قومش آن را پی کردند. عرض کرد: دیگر کیست؟ فرمود: عمویم حمزة بن عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خدا، سید شهیدان، سوار بر شتر من است که عضباء نام دارد.

عباس عرض کرد: دیگر کیست؟ فرمود: برادرم علی (ع) سوار بر یکی از شتران بهشت که مهارش از مروارید تراست. و هودجی از یاقوت سرخ بر آن بسته اند که تیرک هایش از در سفید است، بر سر او تاجی است از نور و بر تنش دو حله سبز

ابن عبدالمطلب اسدالله و اسد رسوله سيدالشهداء علي ناقتي العضاء قال العباس ومن يا رسول الله قال واخي علي علي ناقة من نوق الجنة زمامها من لؤلؤ رطب عليها محمل من ياقوت احمر قضبانه من الدر الابيض على رأسه تاج من نور عليه حلتان خضر اوتان وان بيده لواء الحمد وهو ينادي اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً رسول الله فيقول الخلائق ما هذا الا نبي مرسل او ملك مقرب فينادي مناد من بطنان العرش ليس هذا ملك مقرب و لا نبي مرسل او (ولا خب) ملك حامل العرش هذا علي بن ابيطالب وصي رسول رب العالمين و امام المتقين وقائد الفر المحجلين قال مصنف هذا الكتاب (رض) هذا الحديث غريب لما فيه من ذكر البراق ووصفه و ذكر حمزة بن عبدالمطلب، عن ابن عباس قال خرج رسول الله ﷺ ذات يوم وهو آخذ بيدي علي ﷺ وهو يقول يا معشر الانصار يا معشر بني هاشم يا معشر بني عبدالمطلب انا محمد ، انا رسول الله الا اني خلقت من طينة مرحومة في اربعة من اهل بيتي انا وعلي وحمزة و جعفر فقال قائل يا رسول الله هؤلاء معك ركب ان يوم القيمة فقال نكلتك امك انه لن يركب يومئذ الا اربعة انا و علي و فاطمة و صالح نبي الله فاما انا فعلي البراق و اما فاطمة ابنتي فعلي ناقتي العضاء و اما صالح فعلي ناقة الله التي عقرت و اما علي فعلي ناقة من نوق الجنة زمامها من ياقوت عليه حلتان خضر اوتان فيقف بين الجنة والنار وقد الجم الناس من العرق يومئذ فتهب ريح من قبل العرش فتكشف عنهم عرقهم فيقول الملائكة

و در دستش پرچم حمد و فرياد می زند گواهم که معبودی جز خدا نیست، تنهاست، شریک ندارد و محمد فرستاده اوست. چون چشم خلایق بر آن حضرت افتد گویند: همانا این شخص پیغمبری مرسل یا فرشته مقرب است. از شکم عرض فریادی در رسد که این نه فرشته مقرب نه پیغمبر مرسل نه فرشته حامل عرش است، این علی بن ابی طالب وصی رسول پروردگار عالمیان و پیشوای پرهیزکاران و جلودار دست و روسفیدان است. مصنف این کتاب گوید: این حدیث غریب است چون در آن ذکر براق و توصیف آن شده و برای آن که در آن ذکر حمزة بن عبدالمطلب در شمار پیغمبر و علی شده است.

شرح غریب در اصطلاح علمای رجال حدیثی است که در آن مطلب غیر مسلم و خلاف قاعده مذکور باشد. این عباس گوید: یک روز رسول خدا بیرون شد دست علی را گرفته بود و می گفت: ای گروه انصار، ای گروه بنی هاشم، ای گروه بنی عبدالمطلب، من محمدم، من رسول خدایم، هلا من و چهار تن از افراد خانواده ام از گل رحمت شده ای سرشته شدیم، من و علی و حمزه و جعفر.

یکی گفت: ای رسول خدا! این ها با شما سواران روز محشرند فرمود: مادرت به مرگت بنشینند، در آن روز جز چهار کس سوار نیست، من و علی و فاطمة زهرا و صالح نبي الله.

من سوار براقم، فاطمه سوار ناقة عضاء من است، صالح سوار ناچه ای است که پی شد و علی سوار شتر است از شتران بهشت که مهارش یاقوت سرخ است، دو جامه سبز پوشیده میان بهشت و دوزخ می ایستد. روزی است که عرق مردم را لگام کرده، بادی از زیر عرش بوزد و عرق مردم را خشک کند چون نگاه فرشتگان و پیغمبران و صدیقان بر آن حضرت افتد گویند همانا این فرشته ای مقرب یا پیغمبر است مرسل.

الانبياء والصديقون ما هذا الاملك مقرب او نبى مرسل فينادى مناد ما هذا ملك مقرب ولا نبى
رسل ولكنه على بن ابي طالب اخو رسول الله ﷺ في الدنيا والاخرة

(۱۹۸) اربع خصال سألت عجوز بنى اسرائيل عن موسى عن ابي الحسن عليه السلام انه قال
حتبس القمر عن بنى اسرائيل فادحى الله جل جلاله الى موسى عليه السلام ان اخرج عظام يوسف من
بصر و وعده طلوع القمر اذا اخرج عظامه (فلما اراد اخراج عظامه خ ب) فسأل موسى عن من
بعلم موضعه ف قيل له هيئنا عجوز تعلم علمه فبعث اليها فاتي بعجوز مقعدة عمياء فقال لها اتعرفين
موضع قبر يوسف ؟ قالت نعم قال فاخبريني به قالت لا الا ان (حتى خ ب) تعطيني اربع خصال
نطلق لى رجلى و تعيد الى شبابى و تعيد الى بصرى و تجعلنى معك فى الجنة ، قال فكبر ذلك على
موسى فارحى الله جل جلاله اليه يا موسى اعطها ما سالت فانك انما تعطى على ففعل فدلته عليه
فاستخرجه من شاطىء النيل فى صندوق مرمر فلما اخرجته طلع القمر فحمله الى الشام فلذلك
يحمل اهل الكتاب موتاهم الى الشام .

(۱۹۹) افضل نساء اهل الجنة اربعة عن ابن عباس قال خط رسول الله ﷺ اربع خطط
فى الارض وقال اتدرون ما هذا ؟ قلنا الله ورسوله اعلم فقال رسول الله ﷺ افضل نساء الجنة اربع
خديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد ﷺ و مریم بنت عمران و آسیة بنت مزاحم امرأة فرعون

منادى فریاد می کند: نه فرشته مقربست، نه پیغمبر مرسل، ولی علی بن ابی طالب برادر رسول خداست در دنیا و آخرت.
۱۸. عجوز بنی اسرائیل از حضرت موسی چهار خصلت خواست. امام هفتم فرمود: ماه بر بنی اسرائیل طلوع نمی کرد، خدا به موسی
وحی کرد، استخوان های یوسف را از مصر بیرون آورد و نوید به او داد که چون استخوان هایش را بیرون آوری ماه طلوع
کند. چون خواست استخوان هایش را برآورد پرسید: کی جای آن را می داند؟ یکی گفت: این جا پیرزه زنی است که جایش
را می داند. فرستاد دنبال او. یک پیره زن زمین گیر کوری را آوردند.

به او فرمود: جای گور یوسف را می شناسی؟ عرض کرد: آری. فرمود: به من بگو. گفت: نه، جز این که چهار چیز به من
بدهی؟ دو پایم را راه بیندازی، جوانی مرا برگردانی، چشمم را بازآوری، مرا با خودت در بهشت بری.
گفت این درخواست بر موسی گران آمد. خدا به موسی وحی کرد: ای موسی آن چه خواست به او بده، همانا از کیسه
من می دهی. موسی پیشنهاد او را پذیرفت. او وی را به گور او راهنمایی کرد. موسی او را از کنار رود نیل به در آورد در
صندوق مرمری بود، چون او را برآورد ماه برآمد، آن را به شام برد. برای این است که یهودان مردگان خود را به شام
می برند.

۱۹. بهترین زنان اهل بهشت چهارند. ابن عباس گفت، رسول خدا بر زمین چهار خط کشید و فرمود: می دانید این چیست؟
گفتند: خدا و رسولش دانانترند.

فرمود: بهترین زنان بهشت چهارند. خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد، مریم دختر عمران، آسیه دختر
مزاحم زن فرعون.

عن ابن عباس خط رسول الله ﷺ اربع خطط ثم قال خير نساء الجنة مريم بنت عمران و خديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمد و آسية بنت مزاحم امرأة فرعون.

(۴۰) اربعة اشياء من قواصم الظهر: علي (ع) قال رسول الله ﷺ في وصيته لي يا علي اربعة مر قواصم الظهر: امام يعصى الله و بطاع امره و زوجة يحفظها زوجها وهي تخونه و فقر لا يجد صاحبه له مداويا و جارسوه في دار مقام .

(۴۱) الاطلاعات الاربع من الله عزوجل الى الدنيا . عن علي بن ابي طالب عليه السلام عن النبي ﷺ انه قال في وصيته له يا علي ان الله عزوجل اشرف على الدنيا فاختراني منها علي رجال العالمين ثم اطلع الثانية فاخترك علي رجال العالمين بعدى ثم اطلع الثالثة فاختر الائمة من ولدك علي رجال العالمين بعدك ثم اطلع الرابعة فاختر فاطمة علي نساء العالمين.

(۴۲) قول النبي (ص) لعلي (ع) اني رايت اسمك مقرونا الى اسمي في اربعة مواطن . عن علي بن ابي طالب عليه السلام عن النبي ﷺ انه قال في وصيته لي يا علي اني رايت اسمك مقرونا باسمي في اربعة مواطن فآنست بالنظر اليه اني لما بلغت بيت المقدس في معراجي الى السماء وجدت علي صحرتها مكتوباً لا اله الا الله ، محمد رسول الله ايده بوزيره و نصرته بوزيره فقلت لجبرئيل من و زيرى فقال علي بن ابي طالب عليه السلام فلما انتهيت الى سدره المنتهى وجدت مكتوباً عليها اني انا الله لا اله الا وحدى محمد صفتي من خلقي ايده بوزيره و نصرته بوزيره فقلت لجبرئيل

۲۰. چهار چیز پشتنکن اند، رسول خدا در ضمن سفارشش به علی (ع) فرمود: ای علی چهار چیز پشت شکن اند. پیشوایی

که خدا را مخالفت کند و فرمانش اطاعت شود، زنی که شوهرش او را حفظ می کند و او به شوهر مهربان و همسر عزیز خود خیانت کند، فقری که گرفتار به آن چاره ای برای آن نداشته باشد، همسایه بد در خانه ای که اقامت گاه است.

۲۱. خدای عزوجل چهار بررسی از دنیا گوید. پیغمبر (ص) در سفارشش به علی فرمود: یا علی به راستی خدا به دنیا نگریست و مرا از مردان جهان برگزید، سپس بررسی دیگر کرد و پس از من تو را از مردان جهان برگزید، بار سوم بررسی کرد و امامان از فرزندان تو را پس از تو از مردان جهان برگزید، بار چهارم بررسی کرد و فاطمه را از میان زنان جهان برگزید.

۲۲. گفتار پیغمبر به علی (ع) که، من نام تو را در چهار جا با نام خود پیوسته یافتم. امام اول گوید پیغمبر در سفارشش به علی فرمود: ای علی من در چهار جا نام تو را پیوست نام خود دیدم و به دیدن آن خوشدل شدم.

چون در سفر معراج خود به بیت المقدس رسیدم دیدم بر صخره آن نبشته: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، او را به وزیرش کمک دادم و یاری کردم» به جبرئیل گفتم وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب است.

چون به سدره المنتهی رسیدم دیدم بر آن نوشته است: من خدایم، معبودی جز من نیست، محمد برگزیده خلق من است او را به وزیرش کمک دادم و به وزیرش یاری کردم، به جبرئیل گفتم: وزیر کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب است.

من وزیر ی؟ فقال علي بن ابيطالب فلما جاوزت السدرة انتهيت الى عرش رب العالمين جل جلاله
 نوجدت مكتوباً على قوائمه انا الله لا اله الا انا وحدي محمد حبيبي ايدته بوزيره ونصرته بوزيره فلما
 رفعت رأسي وجدت على بطنان العرش مكتوباً انا الله لا اله الا انا وحدي محمد عبدي ورسولي
 ايدته بوزيره ونصرته بوزيره

(۲۳) لا يَحْتَمِلُ حَدِيثُ أَهْلِ الْبَيْتِ (ع) إِلَّا أَرْبَعَةً . عمرو بن اليسع عن شعيب الحداد قال

سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول ان حديثنا صعب مستصعب لا يحتمله الا ملك مقرب او
 نبي مرسل او عبد امتحن الله قلبه للايمان او مدينة حصينة قال عمرو فقلت لشعيب يا ابا الحسن و
 اي شيء المدينة الحصينة قال فقال الصادق عنها فقال عليه السلام لى القلب المجتمع .
 (۲۴) من عامل الناس مجتنباً لثلاث خصال وجبت له عليهم اربع خصال قال رسول الله من
 من عامل الناس فلم يظلمهم وحدثهم فلم يكذبهم و وعدهم فلم يخلفهم فهو ممن كملت مروته و
 ظهرت عدالته و وجبت اخوته و حرمت غيبته . عن ابي عبد الله قال ثلث من كن فيه اوجبن له اربعا
 على الناس من اذا حدثهم لم يكذبهم و اذا خالطهم لم يظلمهم و اذا وعدهم لم يخلفهم و جب ان
 تظهر في الناس عدالته و تظهر فيهم مروته و ان تحرم عليهم غيبته و ان تعجب عليهم اخوته .

چون از سدره گذشتم و به عرش پروردگار جهانیان رسیدم، دیدم بر ستون‌های آن نوشته: من خدایم جز من معبودی
 نیست، من یگانه‌ام، محمد دوست من است، او را به وزیرش کمک کردم و به وزیر وی یاری کردم.

و چون سر بلند کردم دیدم بر طاق عرش نوشته شده: من خدایم، جز من معبودی نیست، من یگانه‌ام، محمد بنده و
 فرستاده من است، او را به وزیرش کمک کردم و به وزیرش یاری کردم.

۲۳. حدیث اهل بیت را جز چهارگس نعمل نکنند. عمرو بن یسع از شعیب حداد حدیث کرده که از امام ششم شنیدم می‌فرمود:
 حدیث ما دشوار است و خواهان دشواری است، متحمل آن نشود مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده‌ای که خدا
 دلش را با ایمان آزموده یا مدینه حصینه.

عمرو گوید به شعیب گفتم: ای ابوالحسن مدینه حصینه چیست؟ گفت از امام ششم از آن پرسیدم، فرمود: مقصود دل
 جمع کننده است.

۲۴. کسی که در معاشرت با مردم از سه خصلت کناره‌کند برای او به گردن مردم چهار چیز واجب شود. رسول خدا فرمود: کسی که چون با
 مردم معامله می‌کند ستم نکند، و چون به آن‌ها خبر می‌دهد دروغ نمی‌گوید، و وعده که می‌دهد مخالفت نکند؛ از کسانی
 است که ایمانش کامل است و عدالتش ظاهر است و برادری با او واجب است و بدگویی‌اش حرام است.

امام ششم فرمود: هر که سه چیز دارد بر مردم چهار چیز برای او واجب است. کسی که چون به مردم خبری دهد دروغ
 نگوید، و چون با آن‌ها آمیزش کند ستمشان نکند، و چون به آن‌ها وعده دهد خلاف نکند؛ واجب است عدالتش را ظاهر
 کنند و مردانگی‌اش محقق گردد و بدگویی‌اش غدقن شود و برادری و همراهی با او لازم گردد.

(۴۵) اربع آیات شعر ابلیس اجاب بها آدم عن یحییٰ بن علی بن ابیطالب علیه السلام بالكوفة فی الجامع اذ قام الیه رجل من اهل الشام فقال یا امیر المؤمنین انی اسالك عن اشیاء فقال سل تفقها ولا تسئل تعنتنا فساله عن اشیاء فكان فیما ساله انه قال له اخبرنی عن اول من قال الشعر فقال آدم علیه السلام فقال وما كان شعره؟ قال علیه السلام لما انزل الی الارض من السماء فرأى تربتها وسعتها وهوائها وقتل قایل هاییل فقال آدم علیه السلام :

تغیرت البلاد و من علیها
تغیر کل ذی لون و طعم
فاجابه ابلیس شعراً :

تنح عن البلاد و ساکنیها
و كنت بها و زوجك فی قرار
فلم تنفك من کیدی و مکری
فلولا رحمة الجبار اضحت
فبی فی الخلد ضاق بك الفسیح
و قلبك من اذی الدنیا مریح
الی ان فاتك الثمن الریح
بكفك من جنان الخلد ریح

۲۶ ان الله تبارك و تعالی اخفی اربعة فی اربعة . عن امیر المؤمنین قال ان الله تبارك

و تعالی اخفی اربعة فی اربعة اخفی رضاه فی طاعته فلا تستصغرن شیئاً من طاعته فربما وافق رضاه و انت لا تعلم و اخفی سخطه فی معصيته فلا تستصغرن شیئاً من معصيته فربما وافق سخطه معصيته و

۲۵. ابلیس به چهار شعر، دو شعر آدم را پاسخ گفته. امام اول در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام نزد او شتافت و گفت: ای امیر مؤمنان من چند سؤال از شما دارم. فرمود: برای فهمیدن پیرس نه به قصد زحمت دادن. چند مسأله از آن حضرت پرسید، در ضمن آن‌ها عرض کرد: بفرمایید نخست کسی که شعر گفت کیست؟ فرمود: آدم. عرض کردم شعرش چه بود؟ فرمود: چون به زمین آمد و خاک را دید و فضا و هوای آن را نگریست و قابیل، هاییل را کشت؛ آدم (ع) این شعر را گفت:

دیگرگون شد جهان و هر که در آن
هر آنچهش رنگ و طعمی بود برگشت
از آن روی زمین زشت است و تیره
به خرم روی، غم گردیده چهره

ابلیس پاسخ داد:

بشو دور از جهان و ساکنانش
تو را با زوجهات ماوی در آن بود
ز کید و مکر من منفک نگشتی
گرت رحم خدا شامل نمی‌شد
بهشت خلد تنگ آمد چه بر تو
دلت ز آزار دنیا بُد به یک سو
چنین سودت ز کف شد بی تکاپو
بجز بسادت نَبُد از خلد مینو

۲۶. خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده. امام اول فرمود: خدای تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز پنهان کرده. رضای خود را در همه طاعت‌ها، هیچ طاعتی را کوچک‌نگیر شاید رضای خدا در همان باشد و تو ندانی.

انت لا تعلم واخفى اجابته فى دعوته فلا تستصفرن شيئاً من دعاه فربما وافق اجابته و انت لا تعلم
 و اخفى وليه فى عباده فلا تستصفرن عبداً من عبيد الله فربما يكون وليه و انت لا تعلم .
(۴۷) قول النبی لا تکرهوا اربعة فانها لاربعة . قال رسول الله ﷺ لانكرهوا اربعة
 فانها لاربعة لا تکرهوا الزکام فانه امان من الجذام ولا تکرهوا الدماميل فانها امان من البرص ولا
 تکرهوا الرمذ فانه امان من العمى ولا تکرهوا السعال فانه امان من الفالج .

(۴۸) لامير المؤمنين اربع مناقب لم يسبقه اليها عربى . عن ابن عباس قال كان لعلی (ع) اربع
 مناقب لم يسبقه اليها عربى كان اول من صلى مع رسول الله ﷺ و كان صاحب رايته فى كل
 زحف وانهزم الناس يوم المهراس و ثبت وغسله وادخله قبره ، عن ربيعة الحرسى انه ذكر علياً عليه السلام
 عند معوية و عنده سعد بن ابي وقاص فقال له سعد نذكر علياً اما ان له مناقب اربع لان تكون
 لى واحدة احب الي من كذا وكذا و ذكر حمر النعم عليه السلام لاعطين الراية غداً وقوله عليه السلام انت
 منى بمنزلة هرون من موسى وقوله عليه السلام من كنت مولاه فعلي مولاه ونسى سعد الاربعة .

خشم خویش را در همه گناهان پنهان کرده، هیچ گناهی را کم شمار شاید خشم خدا در همان باشد و تو ندانی.
 اجابت خود را در همه دعاها پنهان کرده، هیچ دعایی را کوچک شمار شاید استجابت را دریافت کند و تو
 نمی دانی.

دوست خود را در همه بندگانش پنهان کرده، هیچ بنده خدایی را پست شمار بسا همان دوست خدا باشد و تو ندانی.
۴۷ گفتار پیغمبر: چهار چیز را بد نداری که امان از چهار دره است. رسول خدا فرمود: بد نداری چهار دره را که امان از چهار دره
 بزرگترند. بد نداری زکام را که امان از خوره است، بد نداری دمل را که امان از پیسی است، بد نداری دره چشم را که
 امان از کوری است؛ بد نداری سرفه را که امان از فالج است.

شوح فالج سخته ناقصی است که در اثر آن عضوی بی حس می شود و از کار می افتد.
۴۸. امیر مؤمنان چهار منقبت داشت که هیچ عربی نداشت. ابن عباس گوید، علی (ع) چهار منقبت داشت که هیچ عربی نداشت:
 اول کسی بود که با رسول خدا نماز خواند، در هر قشون کشتی پرچمدار آن حضرت بود.
 شوح مقصود جنگ هایی است که خود پیغمبر در آنها شرکت داشت.

در روز هولناک جنگ احد پایداری کرد و دیگران فرار کردند، و بعد از وفات آن حضرت را شست و به خاک سپرد.
 ربیعہ حرسی گوید: پیش معاویه با حضور سعد وقاص نام علی به میان آمد. سعد گفت: یاد علی کردی، متوجه باش که
 او را چهار منقبت بود که اگر یکی از آنها را داشتیم پیش من از چه و چه دوستتر بود و نام شتران سرخ مو را برد.
 یکی گفتار پیغمبر در جنگ خیبر که فردا پرچم را به دست کسی دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم
 خدا و رسولش را دوست دارد، دیگر گفتار پیغمبر به او که تو برای من همانند هارونی برای موسی، و گفتار پیغمبر درباره او
 که هر کس را من مولا و آقایم علی (ع) او را مولا و آقاست، سعد منقبت چهارم را فراموش کرده بود.

(۴۹) قول معاویه لابن عباس انی لاحبک لخصال اربع مع مغفرتی لک خصا لا اربعا
 عن عبد الملك بن المروان قال كنا عند معاوية ذات يوم وقد اجتمع عنده جماعة من قريش و فيهم
 عدة من بني هاشم فقال معاوية لع يا بني هاشم بم تفخرون (علينا خ ب) بنا اليس الاب و الام واحداً
 والدار والمولد واحداً فقال ابن عباس نفخر عليكم بما اصبحت تفخر به على سائر قريش و تفخر به
 قريش على الانصار و تفخر به الانصار على سائر العرب و تفخر به العرب على المعجم برسول الله و بما لا نستطيع
 له انكاراً و لامنه فراراً فقال معاوية يا ابن عباس لقد اعطيت لساننا ذلماً تكاد (تريد خ ب) تغلب بباطلك حق
 سواك فقال ابن عباس مه فان الباطل لا يغلب الحق و دع عنك الحسد فلبس الشعار الحسد فقال معاوية
 صدقت اما والله انی لاحبک لخصال اربع مع مغفرتی لک خصالا اربعا فاما انی احبک فلقرابتک من رسول الله
 ﷺ و اما الثانية فانك رجل من اسرتی و اهل بيتی و من مصاص عبدمناف و اما الثالثة فابی كان خلا
 لایک و اما الرابعة فانك لسان قريش و زعيمها و فقيهها و اما الاربعة التي غفرت لك فعدوك على

۲۹. گفتار معاویه برای ابن عباس که من تو را برای چهار خصلت دوست دارم و چهار خصلت تو را می بخشم. عبد الملك بن مروان گوید:
 روزی پیش معاویه بودیم، گروهی از قریش که چند تن از بنی هاشم با خود داشتند در انجمن بودند.
 معاویه گفت: ای بنی هاشم به چه بر ما می نازید با این که پدر و مادر ما یکی است، و خانمان و وطن یکی؟
 ابن عباس گفت: ما به همانی بر شما می نازیم که امروز تو به همان بر قریشیان دیگر می نازی و قریش بر انصار می نازند
 و انصار بر عرب های دیگر می نازند و عرب ها بر همه عجم می نازند؛ ما به رسول خدا می نازیم، به آن چه که نمی توانی
 انکار کنی و از آن بگریزی.

معاویه گفت: ای پسر عباس! زبان تیزی به تو داده شده که باطل خود را بر حق دیگران چیره می کنی.
 ابن عباس گفت: اس، هرگز باطل بر حق چیره نگردد، حسد را بر زمین بگذار حسد بدشيوه ای است.
 معاویه گفت: راست گفتی، به خدا. برای چهار خصلت تو را دوست می دارم و چهار خصلت تو را می بخشم.
 اما آن ها که از تو دوست می دارم یکی خویشی تو با رسول خداست، دوم تو مردی از فامیل و خانواده من و از نژاد
 پاک عبدمنافی، سوم آن که پدرم با پدرت دوست بود، چهارم آن که تو زبان قریش و زمامدار و دانشمند قریش.
 اما آن چهار خصلتی که از آن چشم پوشیدم و عفو کردم، شرکت تو در جبهه جنگ صفین با اشخاصی که بر من هجوم
 کردند، و زشتکاری تو در واگذاردن عثمان با کسانی که بد کردند، و کوشش تو بر ضد هایشه ام المؤمنین به همکاری با آن ها
 که کوشش کردند، و هم قولی تو با کسانی که زیاد را از برادری با من نفی کردند.
 چون زیر و روی و مغز کارهای ناشایسته تو را بررسی کردم از قرآن و اشعار عرب عذر تو را به دست آوردم، اما عذر
 تو موافق قرآن این آیه است که می فرماید: گروهی کار شایسته و ناشایسته را با هم درآمیختند. امید است خدا از آن ها
 درگذرد (آیه ۱۰۲ سوره توبه) و اما آن چه شاعران گفته اند گفته نابغه ذبیانی است - در عذرخواهی از نعمان:

نخواهی زیست با یاری موافق که صد درصد بود هم ذوق و لایق

بدان که چهار خصلت نخستین را از تو پذیرفتم و از این چهار خصلت دیگر گذشتم و شعر آن گوینده اول را به کار بستم.

بصغین فیمن عداوا سائتک فی خذلان عثمان فیمن اساء و سمیک علی عایشة ام المؤمنین فیمن سعی و نفیک عنی زیادا فیمن نفی فضربت انف هذا الامر و عینہ حتی استخرجت عذک من کتاب الله عز و جل و قول الشعراء اماما و افاق کتاب الله عز و جل فقولہ خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا و اما ما قالت الشعراء فقول اخي بني ذبيان .

ولست به مستبق اخا لا تلمه علی شعث ای الرجال المهذب

فاعلم اني قد قبلت فيك الارباع الاولی فغفرت لك الارباع الاخری و كنت في ذلك كما قال الاول :

ساقبل ممن قد احب جميله و اغفر ما قد كان من غير ذالكا

ثم انصت فتكلم ابن عباس فقال بعد حمد الله و الثناء عليه و اما ذكرت انك تحبني لقرابتي من رسول الله ﷺ فذلك الواجب عليك و علی كل مسلم آمن بالله و رسوله لانه الاجر الذي سألكم رسول الله ﷺ علی ما اتاكم به من الضياء و البرهان الهمین فقال عزوجل قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى فمن لم يجب رسول الله ﷺ الى ما سأله خاب و خزی و كبا في جهنم و اما ما ذكرت اني رجل من اسرتك و اهل بيتك فذلك كذلك و انما اردت به صلة الرحم و لعمري انك اليوم و صول مما قد كان منك مما لا تريب عليك فيه اليوم و اما قولك ان ابي كان خلا لايك فقد كان ذلك و قد سبق فيه قول الاول .

نسیکی از دوستان پذیرفتم لیک

چشم پوشم از آن چه نبود نیکی

به گفته خود پایان داد و ابن عباس رشته سخن را به دست گرفت و پس از ستایش خدا و ثنای حضرت او گفت: این که یادآور شدی برای خویشی با پیغمبر دوستم داری، وظیفه ایست که بر تو و هر مسلمانی که به خدا و رسولش ایمان دارد واجبست، زیرا همان مزدیست که رسول خدا در برابر دین مبین و قرآن متینی که از برای شما آورده درخواست کرده و خدا فرموده: بگو من از شما مزدی می خواهم جز دوستی خویشاوندان، هر کس رسول خدا را بدین مسئول وی پاسخ ندهد توמיד و رسوا است و در دوزخ پرتاب گردد.

و اما آن چه گفתי که من مردی از فامیل و خانواده تو هستم درست است، خواستی صالح رحم کرده باشی، به جان خودم تو امروزه نسبت به آن چه سابق از تو صادر شد بسیار صله رحم می کنی و امروزه خطاهای گذشته تو مورد ملامت نیست.

و این که گفתי پدرم با پدرت دوست بوده درست است و گفتار شاعر نخست بر آن گواه است:

ور بمیرد زنده گر باشم با خویشش بجوشم

تا رفیقم زنده باشد در وفا با وی بکوشم

کی نهد گاه مصیبت مرهمی بر قلب ریشم

هر که بر عهدش نباید نیستم بر او وثوقی

و اما آن چه گفתי که من زبان قریش و زعمیم و فقیه آنانم تو خود دارای همه این مراتب و مقامات هستی ولی شرف و بزرگواریت تو را و داشت که مرا در این مراتب بیش بداری، در این موضوع هم گفتاری از شاعر نخست به دست است:

اهل داندش گر چه هست عظیم

پیش دارد کسریم، مرد کسریم

اما آن چه را یادآور شدی که در صفین به تو هجوم کردم، به خدا اگر این کار را نمی کردم از پست ترین افراد اهل عالم بودم.

ساحفظ ودي من اخي في حياته
 واحفظه من بعده في الاقارب
 ولست لمن لا يحفظ العهد واتقا (وامقخاب)
 ولا هو عند الناميات بصاحبى
 واما ما ذكرت انى لسان قريش وزعيمها وقيها فاني لم اعط من ذلك شيئاً الا وقد اوتيته غير انك
 قد ايت بشرفك وكرمك الا ان تفضلنى وقد سبق في ذلك قول الاول .

وكل كريم للكرام مفضل
 يراه له اهلا و ان كان فاضلا
 واما ما ذكرت (نكرت خب) من عدوى عليك بصفين فوالله لولم افعل ذلك لكنت من الام
 العالمين اكانت نفسك تحدثك يا معاوية انى (ان خب) اخذل ابن عمى امير المؤمنين وسيد اوصياء
 المرسلين و قد حشد له المهاجرون والانصار والمصطفون الاخيار ولم يامعاوية ؛ اشك فى دينى
 ام حيرة فى سجيتى ام ضن بنفسى ؛ و اما ما ذكرت من خذلان عثمان فقد خذله من كان امس رو
 امتن) رحماً به منى ولي فى الاقربين والابعدين اسوة وانى لم اعد عليه فيمن عدا بل كفت عنه
 كما كف اهل المروات والحجى (الحمى خ ب) و اما ما ذكرت من سعيى على عايشه فان الله تع
 امرها ان تفر فى بيتها و تحتجب بسترها فلما كشفت جلباب الحياه و خالفت نبيا ﷺ وسعنا ما
 كان منا اليها و اما ما ذكرت من نفي زياد فاني لم افه بل نفاه رسول الله اذ قال الولد الفرائس و

اى معاويه هرگز با خود خيال مى کردى که پسر عم امير مؤمنان و بزرگ اوصياى پيغمبران را که مهاجر و انصار، نيکان
 و اخيار گردش فراهم آمده بودند و گذارم و به تو پيوندم؟! اى معاويه چرا؟! در دين خود شک داشتى؟! طبع من سرگردانى
 داشت؟! يا آن که از کشته شدن در راه حق دريغ مى داشتى؟

و اما آن چه راجع به واگذاشتن عثمان ياد آور شدى، كسانى كه با او از من نزديكتر و قوم و خویش تر بودند او را
 واگذاردند و يارى نکردند من به نزديكترها و دورترها تأسى کردم. من با هجوم کنندگان به او شرکت نکردم، بلکه مانند
 صاحبان مردانگى و مروت دست از او باز گرفتم.

و اما آن چه ياد آور شدى راجع به كوشش من بر ضد عايشه، رسول خدا به او دستور داد در خانه خود بنشيند و پشت
 پرده بماند، عايشه پرده را دريد و با پيغمبر مخالفت ورزید و آن چه را ما با او بجا آوردیم روا بود.

و اما آن چه گفتى كه من زياد را از تو نفي کردم و او را برادر تو ندانستم، از راه موافقت دستور رسول خدا بود، رسول
 خدا او را از تو نفي کرده و برادر تو ندانسته، زیرا فرموده كه: فرزند از آن صاحب رختخوابست كه شوهر شرعى زن باشد،
 پاداش مرد زناكار سنگسار است، از اين ها گذشته اکنون من دوست مى دارم آن چه تو را شاد کند، هر امرى باشد.

عمرو بن عاص دنباله سخن را گرفت. گفت: اى امير مؤمنان به خدا يك آن تو را دوست نداشته، همانا زبانی چرب و
 گویا دارد و هر طور بخواهد آن را مى گرداند و مثل تو با او همان است كه شاعر گفته است. يك بيت شعر هم خواند.

ابن عباس گفت: عمرو عاص خود را میان استخوان و گوشت و میان مغز و پوست در آورد، گفت اکنون بايد بشنود، با
 پهلوانى روبه رو شده اى، به خدا اى عمرو براى خدا تو را دشمن مى دارم و از آن عذر نمى خواهم.

للماهر الحجر و اني من بعد هذا لاحب ما سرك في جميع امورك ، فتكلم عمرو بن عاص فقال يا امير المؤمنين والله ما احبك ساعة قط غير انه اعطني لساناً ذرباً ان شاء يقبله كيف شاء وان مثلك و مثله كما قال الاول و ذكر بيت شعر فقال ابن عباس ان عمرو داخل بين العظم واللحم والعصا واللحما وقد تكلم فليستمع فقد وافق قرناً اما والله يا عمرو اني لا بغضنك في الله و ما اعتذر منه انك قمت خطيباً فقلت انا شائتي عهد فانزل الله ان شائتك هو الا بتر فانت ابتر الدين والدنيا وانت شائي، عهد في الجاهلية والاسلام فقد قال الله تع لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله وقد حادت الله ورسوله قديماً وحديثاً ولقد جهدت على رسول الله جهداً و اجلبت عليه بنخيلك و رجلك حتى اذا غلبك الله على امرك و رد كيدك في نحرك و اوهن قوتك و اكذب احدوتك نزع و انت حسيرتم كدت بجهدك لعداوة اهل بيت نبيه من بعده ليس لك في حب معاوية ولا آل معاوية الا العداوة لله عزوجل و لرسوله ﷺ مع بغضك و حسدك القديم لابناء عبد مناف و مثلك في ذلك كما قال الاول

تعرض من عمرو و عمر و خزايه
تعرض ضيع الفقر للاسد الورد
فما هولي ند فاشتم عرضه
ولا هولي عبد فابطش بالعبد

تو بودی که در سخنرانی خود گفتی من بدخواه محمدم، خدا این آیه را نازل کرد که «بدخواه تو دم بریده است» تو در دنیا و آخرت دم بریده ای تو بدخواه محمدی در جاهلیت و اسلام، هر آینه خدا فرموده است: گروهی که به خدا در روز قیامت ایمان دارند نخواهی دیدشان که با دشمنان تند خدا و پیغمبر دوستی کنند، تو همیشه با خدا و رسولش سرسختی کردی. هر چه توانستی در برابر رسول خدا کوشش نمودی و سواره و پیاده خود را جمع آوری کردی تا چون خدا تو را مغلوب کرد و چنبر مکر تو را به گردنت انداخت و نیرویت را سست کرد و مرامت را تکذیب نمود با تأسف از آن دست برداشتی و برای دشمنی با خانواده اش پس از او تلاش کردی. منظورت از دوستی با معاویه همان دشمنی با خدا و رسول صلوات الله علیه است با این که دشمنی و حسد دیرین تو نسبت به همه فرزندان عبدمناف برجاست، نمونه تو در این جا همان است که شاعر گفته:

به من طعنه زد عمرو و خود خوار شد
بهر نرّه شیری چه کفتار شد
نه اش همسرم تا برم آبروش
نه ام بنده باشد که گویم خموش

عمرو عاص در سخن شد ولی معاویه سخنش را قطع کرد، گفت: ای عمرو به خدا تو مرد میدان او نیستی همان بهتر که دنباله سخن را رها کنی. عمرو غنیمت دانست و خاموش شد.

ابن عباس گفت: معاویه او را واگذار تا او را با ننگ و خار چنان داغ کنم که تا روز قیامت، بندگان و کنیزان سرگذشت آن را بگویند و در مجالس و محافل با آن سرود خوانند.

ابن عباس گفت: ای عمرو! و آغاز سخن کرد. معاویه دست بر دهان او گذاشت و گفت: تو را سوگند می دهم که بس کنی. و بدداشت که اهل شام سخنانش را بشنوند.

آخر گفتارش به عمرو این بود که: ای بنده گم شو تو نکوهیده ای، و از هم جدا شدند.

(فتكلم عمرو بن عباس فقطع عليه معاوية فقال اما والله يا عمرو ما انت من رجاله فان شئت فدع فانتتمها عمرو وسكت فقال ابن عباس دع يا معاوية فوالله لاسمته بميسم يبقى عليه عاره وشناره الي يوم القيمة تتحدث به الاماء والعييد يتغنى به في المجالس و يتحدث به في المحافل ثم قال ابن عباس يا عمرو وابتدأ في الكلام فمد معاوية يده فوضعها على في ابن عباس فقال له اقسمت عليك يا ابن عباس الا امسكت وكره ان يسمع اهل الشام ما يقول ابن عباس و كان آخر كلامه اخساً ايها العبد و انت مذموم و افترقوا .

(۳۰ وجوه الذنوب اربعة . عن محمد بن ابي عمير قال ما سمعت ولا استفدت من هشام ابن الحكم في طول صحبتي له شيئاً احسن من هذا الكلام في عصمة الامام فاني سألته يوماً عن الامام اهو معصوم ، فقال نعم فقلت فما صفة العصمة فيه وبأى شيء يعرف ، فقال ان جميع الذنوب اربعة ؛ وجه لا خامس لها الحرص والحسد والغضب والشهوة فهذه منفية عنه لا يجوز ان يكون حريصاً علي هذه الدنيا وهي تحت خاتمه لانه خازن المسلمين فعلي ما ذا يحرص ؛ ولا يجوز ان يكون حسوداً لان الانسان انما يحسد من فوقه وليس فوقه احد فكيف يحسد من هو دونه ولا يجوز ان يغضب لشيء من امور الدنيا الا ان يكون غضبه لله عز وجل فان الله عز وجل قد فرض عليه اقامة الحدود و ان لا تأخذه في الله لومة لائم ولا رافة في دينه حتى يقيم حدود الله عز وجل ولا يجوز له ان يتبع الشهوات ويؤثر الدنيا على الآخرة لان الله حيب اليه الآخرة كما حيب اليها الدنيا وهو ينظر الي الآخرة كما ينظر الي الدنيا فهل رأيت احداً ترك وجهها حسناً لوجه قبيح و طعاماً طيباً لطعام مروثو بألينا لثوب خشن و نعمة دائمة باقية لدنيا

۳۰. گناه بر چهار وجه است. محمد بن ابي عمير گوید: در اين مديد مدتی که هم صحبت هشام بن حکم بودم بهترين استفاده ای که از او بردم راجع به عصمت امام بود. یک روز از او پرسيدم: امام معصوم است؟ گفت: آری. گفتم: حقيقت عصمت کدامست، نشانه آن چیست؟

گفت: منشأ همه گناهان چهار است، پنجمی ندارد. حرص، حسد، خشم، خواهش نفس و هيچ کدام از اين ها در امام نيست. نشايد امام حريص باشد بر اين دنيا زيرا حرص از نداري است و همه دنيا زير نگين امام است و او خزانه دار مسلمانان است، برای چه حرص ورزد؛ نشايد رشک برد، زيرا انسان به بالادست خود رشک می برد نه به زيردست و کسی بالادست او نيست؛ نشايد برای چیزی از امور دنيا خشم کند، تنها خشم او برای خداست زيرا خدای عزوجل او را وظیفه دار کرده که حدود را جاری کند و سرزنش کسی را در حساب نگیرد و به کسی مهربانی برخلاف دين نکند تا حدود و کيفرهای خدایی را بی کم و بیش مجری کند؛ نشايد پيرو شهوت و خواهش نفس باشد و دنيا را بر آخرت ترجيح دهد زيرا خدای عزوجل آخرت را در نظر او به اندازه ای که دنيا در نظر ما محبوب است محبوب کرده و با همان اطمینان و عقیده ای که ما به دنيا نگاه می کنیم امام به آخرت نگاه می کند، آیا ممکن است کسی روی زيبا را بگذارد و به روی زشت پردازد يا خوراک شیرين و لذیذ را به خاطر خوراک تلخی از دست بدهد، يا جامه نرمی را به جامه زبر و درشتی اختيار کند يا نعمت همیشه و پايداری را به دنياي گذرا و نابودشونده بفروشد؟!

زائله فانية. (۳۱) **ثواب من حج اربع حجج** عن منصور بن حازم قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن حج اربع حجج ماله من الثواب؟ قال عليه السلام يا منصور من حج اربع حجج لم تصبه ضغطة القبر ابداً و اذا مات صور الله الحج في صورة حسنة من احسن ما يكون من الصور بين عينيه تصلى في جوف قبره حتى يبعثه الله من قبره ويكون ثواب تلك الصلوة له و اعلم ان صلوة من تلك الصلوة تعد (تعديل خ ب) بالف ركعة من صلوة الادميين .

(۳۲) **اربع لايجزن في اربعة** . عن ابي عبدالله عليه السلام قال اربع لايجزن في اربعة الخيانة والغلول والسرقة والربوا لا يجزن في حج ولا عمرة ولا جهاد ولا صدقة .

(۳۳) **الطعام اذا جمع اربع خصال فقدتم** . قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الطعام اذا جمع اربع خصال فقدتم . اذا كان من حلال وكثرت الايدي عليه و سمي الله عزوجل في اذنه و حمد في آخره (۳۴) **لولد الزنا اربع علامات** قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام من لم يبال ما قال وما قيل فيه فهو شرك شيطان ومن لم يبال ان يراه الناس مسيئاً فهو شرك شيطان و من اغتاب اخاه المؤمن من غير ترة بينهما فهو شرك شيطان و من شغل لمحبة الحرام و شهوة الزنا فهو شرك شيطان ثم قال عليه السلام ان لولد الزنا علامات احدها بغضنا اهل البيت وثانيها انه يحن الى الحرام الذي خلق

۳۱. ثواب کسی که چهار بار حج کرده. منصور بن حازم گوید، از امام ششم پرسیدم: ثواب کسی که چهار بار حج کرده

چيست؟

گفت: ای منصور کسی که چهار بار حج کرده هرگز فشار قبر ندارد و چون بمیرد حج های او را به زیباترین صورت آدمیان در برابر چشمش وادارند و در دل قبرش تا روزی که محشور شود نماز گذارند و ثوابش از آن او باشد و یک رکعت از این نمازها برابر هزار رکعت نماز آدمیان است.

۳۲. **چهار مال در چهار عمل مجزی نیستند**. امام ششم فرمود: چهار مال در چهار عمل مجزی نیستند. مالی که به خیانت، یا دزدی از غنیمت، یا به سرقت، یا ربا به دست آمده؛ در عمل حج و عمره و جهاد و صدقه مجزی نیست.

۳۳. **خوراکی که چهار خصلت را دارا باشد کامل است**. رسول خدا فرمود: چون در خوراک چهار خصلت جمع شود کامل است. حلال باشد، خورندگان بسیاری در آن شرکت کنند، در آغاز نام خدا برند، در پایان حمد خدا گویند.

۳۴. **زنازاده چهار نشانه دارد**. امام ششم فرمود: کسی که باک ندارد چه بگوید و چه به او بگویند شرک شيطان است؛ کسی که پیش چشم مردم کار بد کند شرک شيطان است؛ کسی که بدون سبب بد مؤمن گوید شرک شيطان است؛ کسی که بسیار حرام را دوست دارد شرک شيطان است.

سپس فرمود: زنازاده چند نشانه دارد. یکی دشمنی ما خانواده، دوم دل دادن به همان حرامی که از آن آفریده شده، سوم سبک شمردن دین، چهارم بدسلوکی با مردم.

هیچ کس با برادران خود در حضورشان بدسلوکی نکند مگر زنازاده یا تخم حیض.

منه و ثالثها الاستخفاف بالدين و رابعها سوء المحضر للناس ولا يستى محضراخوانه الامن ولد علي غير فراش ابيه او حملت به امه في حيضها

(۳۵ اوصى الله عزوجل موسى (ع) باربعة اشياء ، قال اميرالمؤمنين عليه السلام قال الله

تباركوتعالى لموسى(ع) احفظوصيتي لك باربعة اشياء اولهن مادمت لاترى ذنوبك تغفر فلا تشتغل بعيوب غيرك والثانية مادمت لاترى كنوزى قد نفذت فلا تغتم بسبب رزقك والثالثة مادمت لاترى زوال ملكى فلا ترج احداً غيرى والرابعة ما دمت لاترى الشيطان ميتاً فلا تأمن مكره.

(۳۶ كان لاميرالمؤمنين اذا توجه في سرية اربع خصال . قال رسول الله صلى الله عليه وآله

والذى نفسى بيده ما وجهت علياً قط في سرية الا و نظرت الى جبرئيل في سبعين الف من الملائكة عن يمينه والى ميكائيل عن يساره في سبعين الف من الملائكة والى ملك الموت امامه والى سعابة تظله حتى يرزق الظفر .

(۳۷العجب لمن يفزع من اربعة كيف لا يفزع الى اربعة عن جعفر بن محمد عليه السلام

قال عجب لمن فزع من اربعة كيف لا يفزع الى اربعة . عجب لمن خاف كيف لا يفزع الى قوله عزوجل حسبنالله ونعم الوكيل فانى سمعتالله جل جلاله يقول بعقبها فانقلبوا بنعمة من الله وفضل

۳۵. خدای عزوجل به موسی (ع) چهار سفارش کرد. امام اول فرمود: خدای تبارک و تعالی به موسی گفت: سفارش مرا در چهار چیز نگاه دار. اول آن که تا گناهان خود را آمرزیده ندانی به عیوب دیگران نپرداز، دوم تا می دانی گنج های من ته نکشیده هم روزی مخور، سوم تا سلطنت من بر جا است به دیگری امیدوار نباش، چهارم تا شیطان نمرده از مکرش آسوده مباش.

۳۶. چون امیرمؤمنان به جنگی اعزام می شد چهار خصلت داشت. رسول خدا فرمود: به همانی که جانم به دست او است هرگز علی را به جبهه جنگی گسیل نداشتم جز این که دیدم جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در سمت راست اوست، و دیدم میکائیل را با هفتاد هزار فرشته در سمت چپ اوست، و فرشته مرگ جلو اوست، و ابری بر سرش سایه کند تا پیروزی رسد.

۳۷. عجب است از کسی که از چهار چیز می ترسد و به چهار چیز پناه نمی برد. امام ششم فرمود: شگفت دارم از کسی که می ترسد از چهار چیز و به چهار چیز دیگر پناه نمی برد. در شگفتم از کسی که از دشمن می ترسد، چرا پناه به قول خدا نمی برد که می فرماید «خدا ما را بس است و خوب و کیلی ست» (سوره آل عمران آیه ۱۷۳) چون شنیدم خدا دنبالش می فرماید: «با نعمت و فضل خدا برگشتند، بدی به آن ها نرسید»؛ در شگفتم از کسی که اندوهناک است، چرا پناه نمی برد به گفتار خدا «لا اله الا انت سبحاک انی كنت من الظالمین» (سوره انبیاء آیه ۸۷) زیرا شنیدم خدا دنبال آن می فرماید «درخواستش را برآوردیم و از اندوه رهایی اش دادیم و همچنین می رهانیم مؤمنان را»؛ در شگفتم از کسی که گرفتار بداندیش است، چرا پناه نمی برد به گفته خدا «واگذاردم کار خود را به خدا زیرا خدا به بندگان بینا است» چون شنیدم خدای بزرگ و پاک دنبالش می فرماید «خدا او را از بدی هایی که درباره او اندیشه داشتند نگه داشت»؛ در شگفتم از کسی که خواستار دنیا و آرامش آن است، چرا پناه نمی برد به گفته خدای تبارک و تعالی «هر چه خدا خواست همان است، نیرویی نیست جز به

لم يمسه سوء وعجبت لمن اغتم كيف لا يفزع الى قوله عز وجل لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين فانى سمعت الله عز وجل شأنه يقول بعقبها فاستجبنا له ونجيناها من الغم وكذلك ننجي المؤمنين وعجبت لمن مكر به كيف لا يفزع الى قوله تع و افوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد . فانى سمعت جل (جلاله خب) و تقدس يقول بعقبها فقيه الله سيئات ما مكروا و عجبت لمن اراد الدنيا وزينتها كيف لا يفزع الى قوله تبارك وتعالى ما شاء الله لا قوة الا بالله فانى سمعت الله عزاسمه يقول بعقبها ان ترنا انا اقل منك ما لو ولدنا نعى ربي ان يؤتينا خيراً من جنتك و نعى موجبة (۳۸) اربعة كنتموا الشهادة لامير المؤمنين (ع) بالولاية فاستجاب الله عز وجل دعائه

في ۴۴ . عن جابر بن عبدالله الانصاري قال خطبنا امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام فحمد الله واثني عليه ثم قال يا ايها الناس ان قدام منبركم هذا اربعة رهط من اصحاب محمد صلى الله عليه وآله منهم انس بن مالك والبراء بن عازب والاشعث بن قيس الكندي وخالد بن يزيد البجلي ثم اقبل على انس فقال يا انس ان كنت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول من كنت مولاه فهذا علي مولاه ثم لم تشهد لي اليوم بالولاية فلا امانك الله حتى يتليك بمرض لا يغطيه العمامة اما انت يا اشعث فان كنت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول من كنت مولاه فهذا علي مولاه ثم لم تشهد لي اليوم بالولاية فلا امانك الله حتى

كمك خدا» (سورة كهف آیه ۳۹) زیرا شنیدم خدا دنبال آن می فرماید: اگر چه می بینی اکنون دارایی من از تو کمتر است، امید است خدا بهتر از باغ تو به من بدهد.

عسی معنی مثبت می دهد.

۳۸. چهار تن درباره امیر مؤمنان گواهی خود را دروغ کردند و خدا نفرینش را درباره آن ها پذیرفت. جابر بن عبدالله انصاری گوید: امام

یکم برای ما خطبه خواند، خدا را ستود و بر او ثنا گفت، فرمود: جلو همین منبر جمعی از بزرگان اصحاب محمدند که انس بن مالک و براء بن عازب و اشعث بن قیس و خالد بن یزید بجلی در شمار آن ها است؛ سپس رو به انس کرد و فرمود: ای انس! اگر از رسول خدا شنیدی می فرمود «هر کس را من مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای اوست» و امروز به پیشوایی من گواهی ندهی، خدا جاننت را نگیرد تا چنان گرفتار پیسی کندت که عمامه آن را نپوشاند؛ اما تو ای اشعث! اگر از رسول خدا شنیدی می فرمود «هر کس را من مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای اوست» و امروز به پیشوایی من گواهی ندهی، خدا تو را نمیراند تا از دو چشم کورت کند؛ و اما تو ای خالد بن یزید! اگر از رسول خدا شنیدی می فرمود «هر کس را من مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای اوست خدا یا یار او را یار باش و دشمن او را دشمن» و امروز به پیشوایی من گواهی ندهی، خدا تو را بمیراند، مردن زمان جاهلیت؛ اما تو ای براء بن عازب! اگر شنیدی رسول خدا می فرمود «کسی که من مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای اوست خدا یا دوست دار دوست او را و دشمن دار دشمن او را» و امروز به پیشوایی من گواهی ندهی، خدا تو را نمیراند مگر همان جا که از آن مهاجرت کردی.

جابر بن عبدالله انصاری گوید: به خدا انس بن مالک را دیدم پیس شده بود و هر چه می خواست آن را با عمامه خود

پوشاند پوشیده نمی شد.

یذهب بکریمتیک و اما انت یاخالد بن یزید فان كنت سمعت رسول الله ﷺ يقول من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم لم تشهد لي اليوم بالولاية فلا امانك الله الا ميتة الجاهلية ، اما انت يا براء بن عازب فان كنت سمعت رسول الله ﷺ يقول من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ثم لم تشهد لي اليوم بالولاية فلا امانك الله الا حيث هاجرت منه قال جابر بن عبد الله الانصاري والله لقد رايت انس بن مالك و قد ابتلني ببرز يغطيه بالعمامة فلا تستره ولقد رايت الاشعث بن قيس و قد ذهبت كرىمتاه وهو يقول الحمد الذي جعل دعاء امير المؤمنين علي بن ابي طالب (عليه السلام) علي بالعمي في الدنيا و لم يدع علي بالعذاب في الآخرة فاعذب و اما خالد بن يزید فانه مات و اراد اهله ان يدفنه فحفر له في منزله ليدفن فسمعت بذلك كندة فجاءت بالخيل و الابل فعقرتها علي باب منزله فمات ميتة الجاهلية و اما البراء بن عازب فانه و لاه معاوية اليمن فمات بها ومنها كان هاجر.

(۳۹ ما فيه الامان من اربع خصال الدنيا والكلمات الاربعة الآخرة . ابوهرير بن

نافع بن عبد الله الخراساني قال سمعت عطاء بن ابي رباح يحدث عن عبد الله بن عباس قال قدم قبيصة بن مخارق الهلالي الى رسول الله ﷺ وسلم عليه ورحب به ثم قال ما جاء بك يا قبيصة؟ قال يا رسول الله ﷺ كبرت سني وضعفت قوتي وهنت على اهلي وعجزت عن اشياء قد كنت احملها فعلمني كلمات ينفعني الله بهن و اوجز فاني رجل نسي فقال له كيف قلت يا قبيصة؟ فاعاده ثم قال له

و اشعث بن قيس را دیدم دو چشمش کور شده بود و می گفت حمد خدا را که نفرین علی را کوری من در دنیا قرار داد و به من نفرین عذاب در آخرت را نکرد تا معذب باشم.

و اما خالد بن یزید چون مرد و کسانش خواستند او را در منزلش به خاک سپارند و گورش را کنند قوم کنده خبردار شدند و اسب و شتر بسیار آوردند در خانه اش و به رسم جاهلیت پی کردند و مردم او به رسم زمان جاهلیت برگزار شد. اما براء بن عازب به دستور معاویه والی یمن شد و در همان جا مرد که از آن مهاجرت کرده بود.

۳۹. آن چه در آن امان از چهار خصلت است در دنیا و چهار کلمه برای آخرت. از نافع بن عبد الله روایت شده که گوید، از عطاء بن ابي رباح شنیدم، از عبد الله بن عباس نقل می کرد، گفت: قبيصة بن مخارق هلالی حضور رسول خدا شرفیاب شد و سلام کرد. حضرت فرمود: برای چه آمدی؟ عرض کرد: ای رسول خدا پیر شدم، سست شدم و نزد کسانم خوار شدم و از کارهایی که انجام می دادم درمانده ام، چند کلمه به من بیاموزید که خدا از آن ها به من سودی دهد، مختصر کنید که من مرد فراموشکاری هستم. فرمود: قبيصة چه گفتی؟ بازگو کرد. باز فرمود چه گفتی؟ بازگو کرد. باز گفت چه گفتی؟ بازگو کرد. پیغمبر فرمود: در اطراف تو سنگ و درخت و کلوخی نبود جز آن که از دلسوزی برای تو گریه کرد، ای قبيصة از من در خاطر نگه دار، برای دنیا بعد از نماز صبح سه بار بگو «سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله». زیرا چون این کلمات را گفتی از کوری و خوره و پیسی و فالج در امانی. اما برای آخرت بگو: «اللهم اهدني» الخ بار خدا یا مرا از پیش خودت هدایت کن و از فضل خود به من رسان و از رحمت بر من فرو بار و از برکات بر من نازل کن.

کیف قلت؟ فاعاده ثم قال له كيف قلت؟ فاعاده فقال ما بقى حولك حجرو ولا شجرو ولا مدد الا وبكى رحمة لك يا قبيصة احفظ عنى اما الدنياك فقل ثلاث مرات اذا صليت الغداة سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله فانك اذا قلتين امنت من عمى وجذام وبرص وفالج واما الآخرة فكقل اللهم اهدني من عندك وافض على من فضلك وانشر على من رحمتك وانزل على من برکاتك قال فجعل رسول الله يقولهن وقبيصة يعقد عليهن اصابعه فقال ابوبكر وعمران خالك هذا يا رسول الله لشدهما عقد عليهن اصابعه يعنى على الكلمات الأربع فقال رسول الله ﷺ ان وافي بهن يوم القيمة لم يدعهن متممداً فتح له اربعة ابواب من الجنة يدخل من ابها شاء . قال نافع فحدثت بهذا الحديث جارا لي جالسا للحسن فحدث به الحسن فقال له اتيني به فأتيته فسألني عن الحديث فحدثته فقال ما اغلي حديثك هذا يا خراساني عندي وارخصه عندك والله لقد وطى رجل راحلته حتى قد م علي صاحب هذا الحديث وهو الى مصر فقال اني لم آتک لشيء مما فى يدك ثم ساله عن الحديث ثم انصرف (٤٠) اربعة من الوسواس . عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال اربعة من الوسواس اكل الطين وقت الطين و تقليم الاظفار بالاسنان و اكل اللحية .

(٤١) اربعة لايشبعن من اربعة . عن ابي عبد الله عليه السلام قال اربعة لايشبعن عن اربعة الارض من المطر والعين من النظر والانى من الذكر والعالم من العلم قال امير المؤمنين عليه السلام للشامى الذى ساله عن مسائل في جامع الكوفة اربعة لايشبعن من اربعة : ارض من مطر و انثى من ذكر و عين من نظر و عالم من علم .

گوید: رسول خدا می فرمود و قبیصه آن ها را انگشت شمار می کرد. ابوبکر و عمر عرض کردند: ای رسول خدا این خال شما خوب محکم این کلمات را انگشت شمار می کند.

رسول خدا فرمود: اگر با آن ها وارد قیامت شود و هیچ گاه عمداً آن ها را ترک نکنند چهار در از بهشت به روی او باز شود که از هر کدام خواست به بهشت درآید.

نافع گوید: این حدیث را برای همسایه خود که همنشین حسن بصری بود بازگو کردم و او برای حسن نقل کرده بود. حسن گفته بود او را نزد من آور. پیش او رفتم حدیث را از من پرسید برای او بازگو کردم، گفت: این حدیث تو چه اندازه در چشم من پر قیمت است و پیش تو کم ارزش، مردی بر شتر خود راه برید تا رفت مصر و آن را از راوی آن که والی مصر بود دریافت کرد، گفت: من نیامدم تا چیزی از تو دریافت کنم سپس حدیث را پرسید و برگشت.

٤٠. چهار عمل از وسواس است. امام هفتم فرمود: چهار عمل از وسواس است. گِل خوردن، کلوخ از هم پاشیدن، ناخن ها را با دندان چیدن، و ریش جویدن.

٤١. چهار چیز از چهار چیز سیر نشود. امام ششم فرمود: چهار چیز از چهار چیز سیر نشوند. زمین از باران، چشم از دیدار، ماده از تر، دانا از دانشمند.

(۲) اربعة خصال من کن فيه كان في نورالله الاعظم . قال رسول الله ﷺ اربع من کن فيه كان في نورالله الاعظم من كانت عصمة امره شهادة ان لا اله الا الله واني رسول الله ومن اذا اصابته مصيبة قال انا لله وانا اليه راجعون ومن اذا اصاب خيراً قال الحمد لله رب العالمين و من اذا اصاب خطيئة قال استغفرالله و اتوب اليه .

(۳) اربع خصال من کن فيه كمل اسلامه . قال علي بن الحسين عليه السلام اربع من کن فيه كمل اسلامه ومحصت عنه ذنوبه ولقي ربه عزوجل و هو عنه راض . من وفي الله عزوجل بما يجعل على نفسه للناس وصدق لسانه مع الناس واستحيي من كل قبيح عندالله وعندالناس وحسن خلقه مع اهله (۴) اربع كلمات حکم . قال ابو عبدالله ليس للبحر جار ولا للملك صديق ولا للعافية ثمن وکم من منعم عليه وهو لا يعلم.

(۵) اربع خصال باربع آيات في الجنة . عن ابي عبدالله عليه السلام قال من يضمن لي اربعة باربعة آيات في الجنة من انفق ولم يخفف فقراً و انصف الناس من نفسه و افشى السلام في العالم

امام اول هم در پاسخ مرد شامی که در جامع کوفه پرسش هایی از آن حضرت کرد، چنین فرمود.
 ۴۲. چهار خصلت است که هر که دارا شود در نور اعظم خدا است. رسول خدا فرمود: چهار خصلت است که هر که دارا باشد در نور اعظم خدایی است.

کسی که سرانجام کارش گواهی به یگانگی خدا و پیغمبری من باشد، کسی که چون مصیبتی به وی رسد گوید ما از آن خداییم و به سوی حضرت او بازگشت می کنیم، کسی که چون خیری دریابد گوید حمد مر خدای جهانیان راست، کسی که چون گناهی کند گوید از خدا آمرزش می خواهم و به سوی او بازگشت می کنم.

۴۳. هر که دارای چهار خصلت باشد اسلامش کامل است. امام چهارم فرمود: چهار خصلت را هر که دارا شود اسلامش کامل است و گناهانش بریزد و پروردگار عزوجل خود را ملاقات می کند و خدا از او خشنود است. هر که برای خدا به هر چه برای مردم تعهد کرده وفا کند، و زیانش با مردم راست باشد، و از هر کار زشتی پیش خدا و مردم شرم کند، و با خانواده خود خوش رفتاری کند.

۴۴. چهار کلمه حکمت. امام ششم فرمود: دریا همسایه نگیرد، پادشاه دوست نگیرد، تن درستی را بهایی نیست، چه بسیار نمت خواره گانی که خود بی خیرند.

شوح دریا همیشه در جزر و مد است، هر چه در همسایگی وی باشد طعمه امواج خود کند. پادشاه همیشه در اندیشه سیاست خود و نگهداری تاج و تخت خویش است، هرگز دوستی را رعایت نکند.

۴۵. چهار سرشت به چهار خانه در بهشت. امام ششم فرمود: کیست که چهار خصلت را برای من عهده دار شود تا من چهارخانه در بهشت برای او تعهد کنم. هر که انفاق کند و از فقر نهراسد، و از جانب خویش به مردم انصاف دهد، و در جهان سلام را آشکار کند، و با این که حق هم با وی باشد مجادله را ترک کند.

و ترك المراء و ان كان محقاً (۶) اربع خصال من كن فيه بنى الله عزوجل له بيتاً فى الجنة
 عن ابى جعفر عليه السلام قال اربع من كن فيه بنى الله له بيتاً فى الجنة من آوى اليتيم ورحم الضعيف و اشفق
 على والديه و رفق بمملوكه (۷) من سلم من اربع خصال فله الجنة قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
 من سلم من امتى من اربع خصال فله الجنة من الدخول فى الدنيا و اتباع الهوى و شهوة البطن و
 شهوة الفرج و من سلم من نساء امتى من اربع خصال فلها الجنة اذا حفظت بين رجلها و اطاعت
 زوجها و صلت خمسها و صامت شهرها

(۸) اربعة ينظر الله عزوجل اليهم يوم القيمة . عن ابى عبدالله عليه السلام قال اربعة ينظر الله

عزوجل اليهم يوم القيمة : من اقال نادماً او اعانك لهفان او اعنق نسمة او زوج عزبا
 (۹) اربع خصال لا تبلى بها الشيعة . عن ابى عبدالله عليه السلام قال ما ابتلى الله به شيعةنا فلم
 يتلهم باربع بأن يكونوا لغير رشدة و ان بسالوا باكفهم اذ ان يؤتوا فى ادبارهم او ان يكون
 فيهم اعصر ازرق (۱۰) اربع من كن فيه كان فى كنف الله عزوجل . قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
 اربع من كن فيه نشر الله عليه كنفه و ادخله الجنة فى رحمته، حسن خلق يعيش به فى الناس و
 رفق بالمكروب و شفقة على الوالدين و احسان الى المملوك .

۴۶. هر که دارای چهار خصلت باشد خدا در بهشت خانه‌ای برایش بسازد. امام پنجم فرمود: هر که چهار خصلت دارد خدا در بهشت برای او خانه‌ای بسازد. کسی که یتیم را مأوی دهد، و بر بیچاره ترحم کند، و با پدر و مادر خود مهر ورزد، و با بنده خود ارفاق کند.

۴۷. هر که از چهار خصلت کنار باشد بهشت دارد. رسول خدا فرمود: هر کدام از اتم از چهار خصلت کنار است بهشت دارد. از داخله در دنیا، و پیروی دلخواه. و شهوت شکم، و فرج.

هر کدام از زنان اتم از چهار خصلت کنار باشند بهشت دارند. ناموس خود را حفظ کند، فرمان شوهرش را ببرد، نماز پنجگانه را بگذارد، و ماه رمضان را روزه دارد.

۴۸. در روز قیامت خدا چهار کس را منظور دارد. امام ششم فرمود: چهارند که خدای عزوجل روز قیامت آن‌ها را منظور دارد. کسی که پشیمانی را اقاله کند یعنی با کسی که معامله‌ای کرده و پشیمان شد معامله را فسخ کند، و کسی که به فریاد بیچاره‌ای رسیده، یا بنده‌ای آزاد کرده، یا عزی زن داده.

۴۹. شیعه به چهار خصلت گرفتار نشود. امام ششم فرمود: خداوند به هر چه شیعیان ما را گرفتار کند به چهار درد گرفتار نکند. این که زنازاده باشند، یا این که گدای سائل به کف باشند، یا ملوط گردند، یا در آن‌ها زاغ چشم سبز باشد.

۵۰. چهار خصلت در هر کس باشد در پناه خداست. رسول خدا فرمود: چهار خصلت است که در هر کس باشند خدا بال حمایت خود را بر او بگستراند و او را به بهشت برد. حسن خلقی که با آن در میان مردم زندگی کند، دلجویی از کسی که بلا دیده، پهریانی با پدر و مادر، نیکی با بنده خود که زیر دست اوست.

(۵۱) ان الله عزوجل اختار من كل شيئي اربعة قال رسول الله ﷺ ان الله تبارك وتعالى اختار من كل شيئي اربعة اختار من الملائكة جبرئيل وميكائيل واسرافيل وملك الموت و اختار من الانبياء اربعة من المرسلين للسياف ابراهيم و داود وموسى وانا و اختار من البيوتات اربعة فقال ان الله اصطفى آدم ونوحاً وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين و اختار من البلدان اربعة فقال عزوجل والتين والزيتون وطورسينين وهذا البلد الامين فالتين المدينة و الزيتون بيت المقدس و طورسينين الكوفة وهذا البلد الامين مكة و اختار من النساء اربعاً مريم و آسية و خديجة و فاطمة و اختار من الحج اربعة النج و العج و الاحرام و الطواف فاما النج فالنحر و العج ضجيج الناس بالتلبيا و اختار من الاشهر الحرام اربعة رجب و شوال و ذى القعدة و ذى الحجة و اختار من الايام الاربعة يوم الجمعة و يوم الترويه و يوم عرفة و يوم النحر .

(۵۲) اربع خصال يتولد منها الغم . الى ابى عبدالله قال اغتم أمير المؤمنين ﷺ يوم فقال من اين اتيت فما اعلم اني جلست على عتبة باب ولا شققت بين غنم ولا لبست سراويلي من قياء ولا مسحت يدي و وجهي بذيلي (۵۳) اربع خصال لاتزال في امة محمد . قال رسول الله اربعة لاتزال في امتي الى يوم القيمة الفخر بالاحساب و الطعن في الانساب و الاستسقاء بالنجوى و النياحة و ان النائحة اذ الم تتب قبل موتها تقوم يوم القيمة و عليها سربال من قطران و درع من

۵۱. خدای عزوجل از چند چیز چهار را برگزیده. رسول خدا فرمود: خدای تبارک و تعالی به جهان نظر بازرسی نموده و از هر چیز چهار شماره برگزیده. از فرشتگان، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت را برگزیده. از پیغمبران مرسل صاحب شمشیر، ابراهیم و داوود و موسی و مرا برگزیده؛ از خانواده‌ها چهار شماره برگزیده و فرمود «خدا برگزیده آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را در جهانیان» (سوره آل عمران آیه ۲۳). و از شهرها برگزیده چهار تا و فرموده «و التین و الزيتون و طور سینین و هذا البلد الامین»، تین مدینه است و زیتون بیت المقدس و طور سینین کوفه و بلد امین شهر مکه؛ و از زنان چهار تن را برگزیده، مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه؛ و از اعمال حج چهار را برگزیده، قربانی کردن و فریاد بلند و احرام و طواف؛ از ماه‌ها چهار تا برگزیده که شهرهای حرام اند، رجب و شوال و ذی قعدة و ذی حجه؛ از روزها چهار تا برگزیده، روز جمعه، ترویه (هشتم ذی حجه) و روز عرفة و عید قربان.

۵۲. چهار خصلت اندوه آورنده امام ششم فرمود: یک روز امیر مؤمنان (ع) اندوهگین شد، فرمود: این اندوه از کجا دامنگیر من شد؟ من سابقه ندارم بر آستانه خانه نشسته باشم، و نه میان کله گوسفند زده باشم، و نه ایستاده پیراهن پوشیده باشم، و نه با عمامه خود دست و رویم را خشک کرده باشم.

۵۳. تا روز قیامت چهار خصلت در امت محمد باشند. رسول خدا فرمود: چهار خصلت است که همیشه در امت من هست تا روز قیامت. افتخار به خاندان، طعن در نسب، تعیین باران از ستاره شناسی، نوحه خوانی بر مردگان. زن نوحه خوان اگر توبه نکند و بمیرد روز قیامت در پیراهن قطران و مانتو جرب محشور می‌شود.

جرب (۵۴ بنی الجسد علی اربعة اشياء عن ابي عبدالله عليه السلام قال بنی الجسد علی اربعة اشياء لروح والعقل والدم والنفس فاذا خرج الروح تبعه العقل واذا رأى الروح شيئاً حفظه عليه العقل ربقى الدم والنفس (۵۵ قوام الانسان وبقائه باربعة والنيران اربعة . عن ابي عبدالله عليه السلام قال نوام الانسان وبقائه باربعة بالنار والنور والريح والماء فبالنار يأكل ويشرب و بالنور يبصر ويعقل بالريح يسمع و يشم و بالماء يجد لذة الطعام و الشراب فلولو النار في معدته لما هضمت الطعام و الشراب ولولو ان النور في بصره لما ابصر ولا عقل ولولو الريح لما التهب نار المعدة ولولا الماء لم يجد لذة الطعام و الشراب قال وسالته عن النيران فقال النيران اربعة نار تأكل وتشرب ونار تأكل ولا تشرب . و نار تشرب ولا تأكل و نار لا تأكل ولا تشرب فالنار التي تأكل و تشرب فنار ابن آدم وجميع الحيوان و التي تأكل ولا تشرب فنار الوقود و التي تشرب ولا تأكل فنار الشجرة و التي لا تأكل ولا تشرب فنار القداحة و الحباب .

شوح قطران روغن سیاه و بدبویی است. و جرب مرضی است جلدی، مانند کچلی که بر شتر و گوسفند عارض می شود . غالباً با روغن قطران آن را معالجه می کنند، و چون این روغن بدبو را بر آن بمالند زخم بدنها و بسیار زشت و تنفرآور می شود. و این نمایش زشت روز قیامت زن نوحه گر است که در مجلس سوگواری نوحه سرایی می کند.

۵۴. سازمان جسد از چهار چیز است. امام ششم فرمود: سازمان جسد از چهار چیز است؛ روح، خرد، خون و تنفس. چون روح از تن درآید خرد دنبالش برآید، و چون روح چیزی بیند خرد آن را برایش نگه دارد. ولی خون و نفس بر جای خود مانند.

شوح ظاهراً منظور بیان خوابی است که دیده می شود، و سبب آن این است که روح و خرد در حال خواب از تن بیرون می روند و گردش می کنند و مشاهدات آن ها خوابی است که دیده می شود. ممکن است مقصود، بیان مطلق تفکر باشد و از این روایت استفاده می شود که روح و خرد هم جسمانی هستند چنانچه رأی متکلمین است.

۵۵. مایه زندگی و پایش انسان چهار چیز است و آتش چهار قسم است. امام ششم فرمود: مایه هستی انسان و پایدگی او به چهار ست. به آتش و نور و باد و آب. خوردن و آشامیدن در اثر آتش است، و با نور می بیند و می فهمد، و با باد می شنود و می بوید، و با آب لذت خوراکی و آشامیدنی را دریافت کند. اگر در معده آدمی حرارت آتش نبود خوراکی و آشامیدنی را نضم نمی کرد، اگر چشمش نور نداشت نمی دید و نمی فهمید، اگر باد نبود آتش شکم فروخته نمی شد، اگر آب نبود لذت خوراکی و آشامیدنی را دریافت نمی کرد.

گوید از آن حضرت از آتش ها پرسیدم. فرمود: آتش ها چهارند. آتشی که می خورد و می نوشد، و آتشی که می خورد و می نوشد، و آتشی که می نوشد و نمی خورد و آتشی که نمی خورد و نمی آشامد؛ آتشی که می خورد و می نوشد، آتشی است که در بنی آدم و هر حیوانی است، و آتشی که می خورد و نمی نوشد آتش هیزم است، و آتشی که می نوشد و نمی خورد آتش رخت است، و آتشی که نمی خورد و نمی نوشد آتش سنگ چخماق و حباب است.

(۵۶) **اربع خصال یفسدن القلب و یبنتن النفاق**. قال رسول الله ﷺ **اربع یفسدن القلب و یبنتن النفاق فی القلب** كما یبنت الماء الشجر استماع اللغو والبذاء واتیان باب السلطان وطلب الصيد (۵۷) كان رسول الله یحب اربع قبائل و یبغض اربع قبائل • عن الرضا علیه السلام عن ابيه عن جده عن آباءه (ع) ان رسول الله ﷺ كان یحب اربع قبائل كان یحب الانصار و عبدالمقیس و أسلم و بنی تمیم و كان یبغض بنی امیه و بنی حنیف و ثقیف و بنی هذیل و كان علیه السلام یقول لم تلدنم امی بکریة ولا ثقیفة و كان علیه السلام یقول فی کل حی نجیب الا فی بنی امیه

(۵۸) **اربع خصال یمتن القلب** • قال رسول الله ﷺ **یمتن القلب الذنب علی الذنب** و

حیاحب مرد بخیلی بوده که از ترس آمدن مهمان آتش ضعیفی روشن می کرده و از این راه آتش او ضرب المثل شده، و گاهی آتش ای حیاحب می نامند و ای حیاحب پشه ای است درخشان که در شب می رود و نور آن را آتش حیاحب می نامند، و ممکن است درخشندگی کرم شب تاب هم از این قبیل باشد.

شوح متن این روایت مضطرب است نظر به این که آیا مقصود، بیان مایه ترکیبات بدن انسان است یا مقصود، پایه زندگی و ادامه حیات اوست، و نظر به این که در دو فقره اول که راجع به آتش و نور است، مورد کلام آتش و نور درونی انسان است که جزء ترکیب اوست و قدرت و تعقل از آن ناشی می شود، و در دو فقره دیگر هوا و آبی است که خارج از ترکیب بدن است و شرط شنیدن است. و اگر مقصود از آب لعاب زبان باشد اشکال در سوم است، به علاوه باد را در اول حدیث شرط شنیدن و بوییدن قرار داده و در بیان علت شرط افروزش آتش معده قرار داده که ربطی به آن ها ندارد.

به مراحل بیان عناصر ترکیب سلول های تن که در علم طبیعت شناسی تا نود ذکر شده و بیان قوه تعقل و دیدن و شرایط آن و خصوصیات آن و بیان شرایط دستگاه گوارش نیازمند شرح بسیاری است که از گنجایش این کتاب بیرون است. و نکته قابل توجهی که در این خیر است این است که تعقل را از آثار آتش و حرارت دانسته است و از این فهم شود که تعقل هم یکی از آثار مادی جسم است زیرا آتش و حرارت مادی باشند و این رد گفتار حکمای قدیم است که روح را مجرد می دانند و تعقل را از نیروهای آن می شمارند.

۵۶. **چهار خصلت است که دل را تباہ کنند و نفاق پیروانند**. رسول خدا (ص) فرموده چهار خصلت اند که دل را تباہ کنند و در آن نفاق پیروانند، چنانچه آب درخت را پیروانند. گوش گرفتن سرود، هرزه درایی، رفتن به دربار پادشاه، شکار رفتن.

۵۷. **رسول خدا چهار قبیله را دوست داشت و چهار قبیله را دشمن**. امام هشتم از پدراناش روایت کرده که رسول خدا چهار قبیله را دوست می داشت: انصار مدینه (اوس و خزرج)، عبدالقیس، اسلم، بنی تمیم. ولی بنی امیه، و بنی حنیف (عرب های یمامه)، و ثقیف (عرب های طائف)، و بنی هذیل را دشمن می داشت.

می فرمود: مادری که مرا زاییده از بنی بکر و بنی ثقیف نبوده.

می فرمود: در هر قبیله ای نجیب هست جز در بنی امیه.

شوح دوستی پیغمبر در اثر حسن اسلامیت و اخلاص این قبائل چهارگانه بود، که طایفه انصار یعنی عرب های مدینه از همه بیشتر اخلاص خود را نسبت به پیغمبر و اسلام نشان دادند و دشمنی پیغمبر برای نفاق و سست عقیدگی قبیله های چهارگانه دیگر بوده که بنی امیه در رأس آن ها واقع بودند و تاریخ گواه آن ها شد.

۵۸. **چهار خصلت دل را بمیرانند**. رسول خدا فرمود: چهار خصلت دل را بمیرانند.

کثرة مناقشة النساء یعنی محادثهن و مماراة الاحمق تقول و يقول ولا يرجع الى خير و مجالسة الموتى قلیل له یا رسول الله ﷺ وما الموتی قال کل غنی مترف

(۵۹) لا تخلوا الارض من اربعة من المؤمنین عن احمدهما رضی الله عنهما قال لیس تخلوا الارض من اربعة من المؤمنین وقد یكونون اکثر ولا یكونون اقل من اربعة وذلك ان الفسطاط لا یقوم الا باربعة اطناب والعمود فی وسطه (۶۰) اربع خصال یتغنی بها عن الطب . قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه للحسن ابنه رضی الله عنه یا بنی الا اعلمک اربع خصال تستغنی بها عن الطب فقال بلی یا امیر المؤمنین قال لا تجلس علی الطعام الا و انت جامع ولا تمع عن الطعام الا وانت تشبهه و وجود المضع و اذا نمت فاعرض نفسك علی الخلاء فاذا استعملت هذا استغنی عن الطب

(۶۱) اربع خصال لا تكون فی مؤمن . عن ابی عبد الله رضی الله عنه قال اربع خصال لا تكون فی مؤمن لا یكون مجنوناً ولا یسأل عن ابواب الناس ولا یولد من الزنا ولا ینکح فی دبره

(۶۲) اخذ الله عزوجل میثاق المؤمن علی اربعة . عن محمد بن سنان یرفعه الی ابی عبد الله رضی الله عنه قال اخذ الله عزوجل میثاق المؤمن علی ان لا یقبل قوله ولا یصدق حدیثه ولا ینتصف من

گناه روی گناه، هم صحبتی بسیار با زنان، مجادله با بی خرد که پشت سر هم می گوید و حق را نمی پذیرد، و همنشین با مردگان.

عرض شد: ای رسول خدا مردگان کیان اند؟ فرمود: هر ثروتمند خوش گذرانی است.

۵۹. زمین از چهار تن مؤمن خالی نماند. امام پنجم فرمود: زمین از چهار تن مؤمن خالی نماند، گاهی بیشتر باشند ولی کمتر نباشند، برای آن که چادر بدون چهار طناب و یک ستون میانه برپا نماند.

شوح مقصود از ستون میانه که با پیوست چهار طناب جهان را نگه می دارد امام زمان است عجل الله فرجه.

۶۰. به چهار خصلت از طب مستغنی توان شد. امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) به فرزندش حسن فرمود: پسر جانم چند خصلت به تو یاد ندهم که به واسطه آنها از طب بی نیاز شوی؟

عرض کرد: چرا ای امیر مؤمنان. فرمود: تا گرسنه نباشی دست به خوراک دراز مکن، تا هنوز رفقت به خوردن داری دست باز گیر، هر چه می خوری خوب بجو، چون خواستی بخوابی قضای حاجت کن. چون این چهار را به کار بستی از طب بی نیاز می شوی.

۶۱. چهار خصلت در مؤمن نیست. امام هشتم فرمود: چهار خصلت در مؤمن نیست. دیوانه نباشد، در خانه های مردم گدایی نمی کند، زنزاده نیست، مفعول واقع نمی شود.

۶۲. خدا از مؤمن پیمان بر چهار چیز دریافت کرده. امام ششم فرمود: خدای عزوجل از مؤمن پیمان گرفته که گفتارش پذیرفته نشود، حدیثش را باور نکنند، از دشمن خود انتقام نکشد، و سینه خود را شفا ندهد، مگر به رسوا کردن خود زیرا هر مؤمنی قفل خاموشی به دهن دارد.

عدو ولا یشفی غیظه الا بفضیحة نفسه لان كل مؤمن ملجم .

(۶۳) لا ینفک المؤمن من اربع خصال . عن سماعه عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال يا سماعه لا ینفک المؤمن من خصال اربع : من جار یؤذیه وشیطان یغویه و منافق یقفوائره و مؤمن یحسده ثم قال يا سماعه اما انه اشد هم علیه قلت کیف ذلك قال انه یقول فیہ القول فیصدق علیه .

(۶۴) اربع اسرع شیئی عقوبة عن ابي جعفر عليه السلام قال اربعة اسرع شیئی عقوبة رجل احسنت الیه ویکافیک بالاحسان الیه اسائة ورجل لا نبغی علیه وهو یبغی علیک ورجل عاهدته علی أمر فمن امرک الوفاء له ومن امره الغدر بک ورجل یصل قرابته و یقطعونه . عن علي ابي طالب عليه السلام عن النبی صلى الله عليه وآله انه قال فی وصیته له يا علی اربعة اسرع شیئی عقوبة رجل احسنت الیه فكفاک بالاحسان الیه اسائة ورجل لا نبغی علیه وهو یبغی علیک ورجل عاهدته علی أمر فوفیت له وغدر بک ورجل وصل قرابته فقطعوه ثم قال صلى الله عليه وآله يا علی من استولى علیه الضجر رحلت عنه الراحة .

(۶۵) اربعة لا تدخل واحدة منهن بیتا الا خرب . عن موسى بن القاسم البجلي باسناده الی علی عليه السلام قال اربعة لا یدخل واحدة منهن بیتاً الا خرب ولم یعمر : الخيانة والسرقه و شرب الخمر والزنا .

(۶۶) الاشياء التي كل واحدة منها علی اربعة . قال أمير المؤمنين عليه السلام الايمان علی اربع

۶۳. مؤمن از چهار خصلت جدا نشود. سماعه گوید، امام ششم به من فرمود: ای سماعه مؤمن از چهار خصلت جدا نشود. از همسایه ای که او را آزار دهد، و شیطانی که او را گمراه کند، و منافقی که دنبالش را بگیرد و از او بررسی کند، و مؤمنی که بر او رشک برد.

سپس فرمود: ای سماعه این مؤمن حسود از همه برای او سخت تر است. گفتم: چگونه سخت تر است؟ فرمود: درباره او بد می گوید و مردم باور می کنند.

۶۴. عقوبت چهار چیز زودتر دچار می شود. امام پنجم فرمود: عقوبت چهار عمل زودتر عاید می شود. مردی که به او نیکی کردی و در پاداش آن به تو بدی کرده، مردی که به او ستمی نکردی و او به تو ستم می کند، شخصی که در موضوعی با او پیمانی بست و خواست تو وفاداری با اوست ولی خواست او بی وفایی و نقض پیمان است، مردی که صلح رحم به جا می آورد با خویشانش و آن ها با وی قطع رحم می کنند.

پیغمبر هم در ضمن سفارشات خود به علی (ع) همین موضوعات را یادآور شده است و در دنباله آن فرموده است: هر کس دل تنگی بر او چیره شد گریبان صبرش دریده شود.

۶۵. چهارند که یکی از آن ها در هر خانه ای باشد همانا آن را ویران کند. امام یکم فرمود: چهار چیز است که یکی از آن ها در خانه ای در نیاید جز آن که ویرانش کند و آباد نشود. دزدی، و خیانت، و میخواری، و زنا.

۶۶. چیزهایی که هر کدام بر چهار پایه استوار است. امام یکم فرمود: سازمان ایمان بر چهار ستون استوار است. صبر، یقین، عدل و جهاد.

دعائم : علي الصبر واليقين والعدل والجهاد . والصبر على اربع شعب : على الشوق والاشفاق والزهد والترقب فمن اشتاق الجنه سلاعن الشهوات ومن أشفق من النار جمع عن المحرمات و من زهد في الدنيا تهاون بالمصيبات و من ارتقب الموت سارع في (الي خب) الخيرات واليقين على اربع شعب على تبصرة الفطنة وتناول الحكمة وموعظة العبرة وسنة الاولين فمن تبصر في الفطنة تناول الحكمة و من تناول الحكمة عرف العبرة و من عرف العبرة عرف السنة و من عرف السنة فكان معاش في الاولين . والعدل على اربع شعب : على غائص الفهم و غمرة العلم و زهرة الحكمة و روضة الحلم فمن فهم فسر جمل العلم و من علم شرع غرائب الحكم و من كان حكيماً لم يفرط في أمره و عاش في الناس حميداً . والجهاد على اربع شعب : على الامر بالمعروف والنهي عن المنكر والصدق في المواطن و شتآن الفاسقين فمن أمر بالمعروف شد ظهر المؤمن و من نهى عن المنكر ادغم انف المنافق و من صدق في المواطن قضى الذي عليه و من شتأ الفاسقين غضب الله عزوجل و من غضب الله غضب الله عزوجل له فذلك الايمان و دعائمه و شعبه .

والكفر على اربع دعائم : علي الفسق والعتو والشك والشبهة . والفسق على اربع شعب :
علي الجفاء والعمى والغفلة والعتو و من جفا حقر الحق و مقت الفقهاء و أصرع على الحنث العظيم و من عمى

صبر چهار پره دارد. شوق، ترس، زهد، مراقبت. هر کس مشتاق بهشت باشد دل به دست شهوت ندهد؛ و هر کس از دوزخ بترسد از کارهای حرام بپرهیزد؛ هر کس در دنیا زهد ورزد مصیبت‌ها بر او آسان باشد؛ کسی که مراقب مرگ است به کارهای خیر بشتابد. یقین چهار پره دارد: تیزهوشی، عاقبت‌سنجی، با رأی دوربین عبرت‌پذیری از آثار عبرت‌خیز، و مطالعه روش پیشینیان و مردمان گذشته. کسی که تیزهوش باشد با نظر درست عاقبت کار خود را بسنجد؛ و کسی که دوراندیش باشد آثار عبرت‌خیز را بشناسد؛ و کسی که آن‌ها را بشناسد سنت را شناسد گویا با گذشتگان زندگی کرده و از حال آن‌ها پند گرفته. عدالت چهار پره دارد: فهم عمیق، موج‌دانش، شکوفه بینش، و بستان حلم و بردباری. کسی که خوب فهمید مشکلات علم را شرح می‌کند؛ کسی که داناست قضاوت‌های طرفه و دلپسند اظهار می‌دارد؛ کسی که فرزانه و بیناست از کار خود کوتاهی نمی‌کند و پا از حد خود فراتر نمی‌نهد و میان مردم زندگانی قابل ستایشی دارد. جهاد چهار پره دارد: امر به معروف، نهی از منکر، پایداری در جبهه جنگ، دشمنی و بدگویی فاسقان. کسی که امر به معروف کرد و مردم را به کارهای نیک وادارد پشت مؤمن را قوی کرده؛ کسی که نهی از منکر کند و از کارهای زشت جلوگیری نماید بینی منافق را به خاک مالده؛ کسی که در جبهه‌های جنگ پایداری کند وظیفه خود را انجام داده؛ کسی که فاسقان را بد دارد و برای خدا خشم ورزد خدا برای او خشم ورزد. این است ایمان و ستون‌های آن و پره‌های آن.

گف چهار ستون دارد: فسق، سرکشی، شک، و شبهه. فسق چهار پره دارد: جفاکاری، کوری، غفلت، و آشوبگری. کسی که جفاپیشه است حق را کوچک شمارد و فقیهان را دشمن دارد بر گناه بزرگ اصرار ورزد؛ کسی که کوردل است یاد حق را فراموش کند پیرو گمان گردد و شیطان بر او چیره شود؛ کسی که غافل گردد آرزوهای دراز او را بفریبد و چون پره را برگیرند حسرت خورد و آن چه نمی‌پنداشت از خدا پدیدش گردد؛ کسی که از فرمان خدا سرپیچید خدا خوارش کند و او را به نیروی خود زیون سازد و به بزرگی خود کوچک

نسی الذکر و اتبع الظن والح عليه الشيطان ومن غفل غرته الاماني وأخذته الحسرة اذا انكشف الفطاء
وبداله من الله ما لم يكن يحاسب ومن عتاعن أمر الله تعالى ذلله عليه ثم اذله بسلطانه وصفه بجلاله
كما فرط في جنبه وعتى عن أمر ربه الكريم والعتو على أربع شعب على التعمق والتنازع والزيغ
والشقاق . فمن تعمق لم ينب الى الحق ولم يزد الا غرقاً في الغمرات فلم تحتبس عنه فتنة الانشيتة اخرى
وانعرف دينه فهو يبيم في أمر مريج ومن نازع وخاصم قطع بينهم الفشل وذاقوا وبال أمرهم وساءت
عنده الحسنه وحسنت عنده السيئة ومن ساءت عليه الحسنه اعتورت عليه طارقه واعترض عليه أمره
وضاق مخرجه وحرى ان يرجع عن دينه ويتبع غير سبيل المؤمنين والشك على أربع شعب : على المرية
الهول والريب والتردد والاستسلام وهو قول الله عز وجل فباي آلاء ربك تمارون المتمارون فمن هاله
ما بين يديه نكص على عقبيه ومن تردد في الريب سبقه الاولون وادركه الاخرون وقطعته سنابك
الشياطين و من استسلم لهلكة الدنيا والاخرة هلك فيما بينهما ومن نجى فباليقين . والشبهة على
أربع شعب . على الاعجاب بالزينة وتسويل النفس (وتاويل المعوج خ ب) وتاول الفرج وتليس الحق
بالباطل وذلك بان الزينة تصدف عن البينة وان تسويل النفس يقحم على الشهوة وان العوج (الفرج) يميل
بصاحبه ميلا وان التليس ظلمات بعضها فوق بعض فذلك الكفر ودعائه وشعبه : والنفاق على أربع
دعائم ، على الهوى والهون والحفيظة والطمع . والهوى على أربع شعب : على البغى والعدوان و

نماید چنانچه در جانبدارى خدا کوتاهى کرد و از پروردگار كريم رو تافت.

سركشى چهار پره دارد: خرده گيرى، كشمكش، كج دلى، تفرقه جويى. كسى كه خرده گيرى كند به حق باز نگردد و غريق
امواج فتنه گردد، فتنه اى از او باز نايستد جز اين كه ديگرى او را فرا گيرد و راه دياتش كج باشد، در كار در هم و بر هم خود
سرگردان شود؛ كسانى كه به كشمكش پرداختند و به دشمنى هم برخاستند رشته الفت آنان بريده شود و تلخى سرانجام
نكبت بار خود را بچشند و راه كار را بر او ببندد و در تنگنا افتد و سزاوار باشد كه از دينش برگردد و آيين نامؤمنان را پيروي
كند.

شك چهار پره دارد: مجادله و هراس، بدلى، ترديد، سر فرود آوردن جلال طلبان. و اين كلام پروردگار عزوجل است
«در کدام يك از نعمت های پروردگارت شك دارند». كسى كه از آن چه پيش روى اوست بهراسد بر دو پاشنه خود واژگون
افتد؛ كسى كه از بددلى در راه حق ترديد كند پيشروان بر او پيشدستى كنند و كسانى كه از دنبال آيند او را دريابند و در زير
سم اهريمان خرد شود؛ و كسى كه در برابر مهلكه های دنيا و آخرت سر فرود آورد و تسليم شد ميان اين دو به هلاكت
رسيد و كسى كه نجات يافت به دامن يقين چسبيد.

شبهه چهار پره دارد: خود پسنديدن، خويش را فريب دادن، فرج و گشايش انديشيدن، و باطل را لباس حق پوشيدن.
براى آن كه خود آرايى راه حق را مى بندد؛ و خود فريبى مرد را در آتش شهوت پرتاب مى كند و انديشه كج صاحب خود را
سرنگون كند؛ حق پوشى تاريخى های عميقى است كه روى هم مى غلطد.

اين است كفر و ستون های آن و پره های آن.

نفاق بر چهار ستون استوار است: بر خواهش نفس، سست انگارى، كينه توزى، طمع كارى.

الشهوة والطغيان فمن بغى كثرت غوائله وعلاته ومن اعتدى لم تؤمن بوأئمه ولم يسلم قلبه ومن لم يعزل نفسه عن الشهوات خاض في الخيئات ومن طغى ظل على غير يقين ولا حجة له . وشعب الهونا الهينة والفرقة والمماطلة والامل وذلك لان الهينة ترد عن دين الحق وتفطر السماطلة في العمل حتى يقدم الاجل ولولا الامل علم الانسان حسب ماهوفيه ولوعلم حسب ماهوفيه مات من الهول والوجل و شعب الحفيظة الكبير والفخر والحمية والعصية فمن استكبر اذبر ومن فخر فجر ومن حمى اصرعلى الذنوب ومن اخذته العصية جار فبئس الامرأمر بين الاستكبار والادبار وفجور وجور وشعب الطمع أربع : الفرح و المرح و اللجاجة (والتكاثر ، خ ب) فالفرح مكروه عندالله عزوجل و المرح خيلاء و اللجاجة بلاه لمن اضطرته الى حبال الانام و التكاثر لهو شغل و استبدال الذي هو ادنى بالذي هو خير فذلك النفاق ودعائمه وشعبه .

(۶۷) كتب نجدة الحرورى الى ابن عباس يسأله عن أربعة أشياء عن أبي عبد الله عليه السلام قال ان نجدة الحرورى كتب الى ابن عباس يسأله عن أربعة أشياء : هل كان رسول الله صلى الله عليه وآله يغزو بالنساء وهل كان يقسم لهن شيئاً وعن موضع الخمس وعن اليتيم متى ينقطع يتمه وعن قتل الذراري . فكتب اليه ابن عباس : اما قولك في النساء فان رسول الله صلى الله عليه وآله كان (يحظيهن ظ) يخدمهن ولا يقسم لهن

خواهش نفس چهارپره دارد: ستمکاری، دست اندازی، شهوت رانی، سرکشی هر کس ستم کرد پرتگاه و گرفتاری او فراوان است. هر کس دست اندازی کرد از بدی های آن آسوده نیست و دلش آرام نیست؛ هر کس خویش را از شهوت برکنار نداشته در لجن فرو شد؛ هر کس سرکشی کرد بی مدرک و دلیل گمراه شد.

پره های سست انگاری: سستی است، و گول خوردن، و پشت گوش انداختن، و آرزو داشتن. هر آن که سستی کند دین خود را باز پس می زند؛ پشت گوش انداختن کار را پس می اندازد تا مرگ فرا رسد؛ اگر آرزو نبود و پره جلو دید نمی کشید انسان وضعیت خود را می دانست و اگر انسان وضعیت ناپسند هراس آور خود را بداند از هراس و ترس می میرد. پره های کینه توزی: کبر، و فخر، و طرفداری، و تعصب است. کسی که کبر ورزید پس رفت؛ کسی که فخر کرد نابکار شد؛ کسی که طرفداری کرد اصرار به گناه ورزید؛ کسی که تعصب کشید جور کرد. بد است بدکاری که میان کبرفروشی و پس رفتن و نابکاری و جور کردن است.

پره های طمع چهار است: شادی، سرمستی، لجبازی، فزون طلبی. شادی پیش خدا بد است؛ و سرمستی خودفروشی است؛ و لجبازی گرفتاری است برای کسی که دچار دام های گناه است؛ و فزون طلبی بازی و سرگرمی و عوض کردن خیر و نیکی است با آن چه پست است. این است نفاق و ستون های آن و پره های آن.

۶۷. نعبده خارجی به ابن عباس نوشت و چهار چیز پرسید. امام ششم فرمود: نجده خارجی به ابن عباس نوشت و از چهار چیز پرسش کرد: آیا رسول خدا زن ها را به جنگ می برد؟ آیا به آن ها چیزی از غنیمت بهره می داد؟ مصرف خمس چیست؟ یتیم چه هنگامی بالغ می شود و کودکی از وی می رود؟ و از کشتن کودکان کفار.

شیئاً واما الخمس فانا نزعناه لنا وزعم قوم انه ليس لنا فصبرنا . واما الیتیم فانتقطع یتمه اشدّه وهو الاحتلام الا ان لاتؤنس منه رشداً فيكون عندك سفيها اوضعیفاً فيمسك عليه وليه واما الذراري فلم يكن النبي ﷺ يقتلها وكان الخضر (عليه السلام) يقتل كافرهم ويترك مؤمنهم فان كنت تعلم منهم ما يعلم الخضر (عليه السلام) فانت اعلم (۶۸) العلامات في الشيب في أربعة مواضع . قال رسول الله ﷺ الشيب في مقدم الرأس يمن وفي العارضين سخاء وفي الذوائب شجاعة وفي القفاة شؤم .

(۶۹) الناس أربعة الى الحسن بن علي (عليه السلام) قال الناس أربعة فمنهم من له خلق ولاخلاق له ومنهم من له خلق ولا خلق له ومنهم من لا خلق له ولا خلاق له وذلك شر الناس ومنهم من له خلق وخلاق فذلك خير الناس .

(۷۰) بين الحق والباطل أربع أصابع سئل أمير المؤمنين (عليه السلام) كم بين الحق والباطل فقال أربع أصابع ووضع أمير المؤمنين (عليه السلام) يده على أذنه وعينه فقال ما رأته (عيناك خ ب) عينك فهو الحق وما سمعته اذناك فاكثره باطل (۷۱) كنز الیتیمین أربع كلمات . عن أبي جعفر (عليه السلام) في قول الله عزوجل وكان تعته كنز لهما قال والله ما كان من ذهب ولافضة وما كان الا لوحاً فيه كلمات أربع:

ابن عباس در جوابش نوشت: اما درباره زنان رسول خدا آن‌ها را بهره‌مند می‌کرد ولی سهم به آن‌ها نمی‌داد.

خمس را ما معتقدیم که از آن ما است و جمعی گمان کردند که از آن ما نیست ما هم صبر کردیم.

یتیم چون نیروی مردی را دریافت بالغ شده و نیروی مردی احتلام است، مگر آن که رشد نداشته باشد و سقیه یا

ضعیف‌العقل باشد که باید ولی‌اش مال او را نگاه دارد.

اما کودکان کفار را پیغمبر نمی‌کشت، و خضر (ع) کفار آن‌ها را می‌کشت و مؤمنان آن‌ها را وامی‌گذارد اگر تو هم مانند

خضر پیغمبر سرانجام آن‌ها را می‌دانی که اگر بمانند و بزرگ شوند کافر می‌شوند یا مؤمن، خود دانی.

۶۸. موی سبیدی در چهار جا باشد. رسول خدا فرمود: موی سپید در پیش سر نشانه میمنت است، در دوگونه نشانه

سخاوت است، در گیسوان نشانه شجاعت است، در پشت سر شوم است.

۶۹. مردم چهارند. امام دوم فرمود: مردم چهارند. یک دسته اخلاق نیک دارند و بهره‌مند نیستند، یک دسته بهره‌مندند

و اخلاق نیک ندارند روح آن‌ها ضعیف و فاسد است، و یک دسته نه خلق نیک دارند و نه بهره دنیا این دسته بدترین

مردمند، یک دسته هم خلق نیک دارند و هم بهره دنیا این دسته بهترین مردمند.

۷۰. میان حق و باطل چهار انگشت است. از امام اول پرسش شد که میان حق و باطل چه اندازه است؟ فرمود چهار انگشت.

امام (ع) دست خود را میان گوش و چشمانش نهاد، فرمود: هر چه را با چشم دیدی درست است و هر چه را به گوش

شنیدی بیشترش نادرست است و دروغ است.

۷۱. گنج دویتم چهار بند بود. امام پنجم در تفسیر گفته خدا - درباره گنج یتیمانی که حضرت خضر و موسی روی آن دیوار

ساختند - زیر آن گنجی برایشان نهاده است، فرمود:

انی انا الله لا اله الا انا و محمد رسولي عجبت لمن ايقن بالموت كيف يفرح قلبه و عجبت لمن ايقن بالحساب كيف يضعك سنه و عجبت لمن ايقن بالقدر كيف يستبطن في رزقه و عجبت لمن يرى النشأة الاولى كيف ينكر النشأة الاخرى .

۷۲) أربعة لا يسلم عليهم . الى أمير المؤمنين عليه السلام قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله أن يسلم على أربعة : على السكران في سكره وعلى من يعمل التماثيل وعلى من يلعب بالنرد وعلى من يلعب بأربعة عشر وأنا ازيدكم الخامسة انهاكم ان تسلموا على أصحاب الشطرنج .

(۷۳) أربعة يضن الوجه . قال أبو عبد الله عليه السلام أربعة يضن الوجه النظر الى الوجه الحسن والنظر الى الماء الجاري والنظر الى الخضرة والكحل عند النوم .

۷۴ أحب الصحابة الى الله عزوجل أربعة . قال رسول الله صلى الله عليه وآله أحب الصحابة الى الله عزوجل أربعة وما زاد قوم على سبعة الا زاد لعظهم (۷۵) تحرم النار على أربعة يوم القيمة قال رسول الله صلى الله عليه وآله الا اخبركم بمن تحرم عليه النار غداً قيل بلى يا رسول الله صلى الله عليه وآله قال الهين اللين القريب السهل .

به خدا طلا و نقره نبود، همانا تخته‌ای بود که این چهار پند در آن بود. به راستی من، منم خدایی که جز من سزاوار پرستش نیست، محمد فرستاده من است.

در شگفتم از کسی که به مرگ معتقد است چگونه از دل شاد می‌شود، در شگفتم از کسی که به حساب قیامت معتقد است چگونه از دندانش می‌خندند، در شگفتم از کسی که به تقدیر معتقد است چگونه از روزی رساندن خدای به وی نگران است، در شگفتم از کسی که آفرینش نخست را می‌بیند چگونه منکر زنده شدن در آخرت می‌شود.

۷۲. به چهار کس سلام نشود. امام یکم فرمود: رسول خدا قدغن کرد که به چهار کس سلام شود. به مست در هنگام مستی وی، به کسی که مجسمه می‌سازد، به کسی که نرد می‌بازد، به کسی که بازی اربعه‌عشر می‌کند، و من پنجمی برای شما می‌افزایم و به شما قدغن می‌کنم از سلام کردن بر شطرنج‌بازان.

شوح بازی اربعه‌عشر این است که چهارده گودی در دو ردیف می‌سازند و مهره‌هایی در آن می‌خلطانند و بازی می‌کنند. به کم و زیاد مهره‌ها که می‌خلطانند بازی را ادامه می‌دهند و قرار برد و باختی دارد.

۷۳. چهارند که روی را خرم می‌کنند. امام ششم فرمود: چهار چیز روی را خرم می‌کنند. نگاه به روی زیبا، نگاه به آب روان، نگاه به سبزه، سرمه کشیدن هنگام خواب.

۷۴. محبوبترین و نفایس‌ترین سفر نزد خدا چهارند. رسول خدا فرمود: محبوب‌ترین همراهان سفر نزد خدا چهارند و تا هفت تن بد نیست ولی اگر از هفت افزون شوند جنجال و گفتگوی آن‌ها فراوان شود.

۷۵. روز قیامت آتش بر چهار کس حرام است. رسول خدا فرمود: به شما خبر ندهم که فردای قیامت آتش دوزخ بر چه کس حرام است؟ عرض شد: چرا ای رسول خدا. فرمود: به شخص فروتن، نزدیک به جامعه، سازگار، و ساده.

۷۶) أربعة القليل منها كثير . عن صالح يرفعه باسناده قال أربعة القليل منها كثير : النار القليل منها كثير والنوم القليل منه كثير والمرض القليل منه كثير والعداوة القليل منها كثير .
 (۷۷) المبادرة بأربع قبل أربع . قال رسول الله ﷺ بادر بأربع قبل أربع : شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك وغناك قبل فقرك وحياتك قبل مماتك ، عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه عن النبي انه قال في وصيته له يا علي بادر بأربع فيل أربع بشبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك وغناك قبل فقرك وحياتك قبل موتك .

(۷۸) علم الناس كلهم موجود في أربع . عن سفیان بن عیینة قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول وجدت علم الناس كلهم في أربع ، أولها ان تعرف ربك والثاني ان تعرف ما صنع بك والثالث ما أراد منك والرابع ان تعرف ما يخرجك من دينك (۷۹) يلزم الحق للامة في أربع . قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يلزم الحق لامتي في أربع : يحبون الثائب ويرحمون الضعيف و يعينون المحسن و يستغفرون للمذنب (۸۰) الجهاد على أربعة أوجه . عن فضيل بن عياض عن أبي عبد الله عليه السلام قال

شوح ظاهر خير اين است که هر کس دارای اين اخلاق نيکو باشد - که نشانه ايمان کامل است - آتش دوزخ بر او حرام است. ولي ظاهر عنوان مؤلف اين است که هر کس دارای یکی از اين چهار خلق نيک هم باشد آتش دوزخ بر او حرام است.

۷۶. چهارند که گمشان پيش است. صالح روايت کرده که، فرمود: چهارند که گمشان پيش است. آتش، خواب، بيماری، و دشمنی.

۷۷. از چهار چيز بايد بهره گرفت، پيش از چهار چيز. رسول خدا فرمود: بشتاب به چهار چيز پيش از چهار چيز. به جوانی خودت پيش از پيريت، به تندرستی خود پيش از بيماریت، به بی نیازی خود پيش از درویشيت، به زندگانی خود پيش از مرگت.

شوح مقصود اين است که قدر اين نعمت ها را بدان و پيش از آن که از دستت برود برای دنيا و آخرت خود از آنها استفاده کن.

۷۸. همه دانش مردم در چهار جمله است. سفیان بن عیینة گوید، از امام ششم شنيدم می فرمود: همه دانش مردم را در چهار جمله دریافتم. یکم آن که پروردگارت را بشناسی، دوم آن که با تو چه کرده، سوم آن که بدانی از تو چه خواسته، چهارم آن که بدانی چه چيز تو را از دين بيرون می برد.

۷۹. برای امت در چهار چيز حق لازم می شود. پیغمبر فرمود: برای امت من در چهار چيز حق لازم می شود. توبه کننده را دوست دارند، بر بیچاره ترحم می کنند، احسان کننده را یاری می کنند، برای گنهکار آمرزش درخواست می کنند.

۸۰. جهاد چهار قسم است. فضيل بن عياض گوید، از امام ششم پرسيدم که: جهاد سنت پیغمبر است يا از جانب خدا فرض شده؟ فرمود: جهاد بر چهار وجه است، دو تاي آن فرض است، یکی سنتی از پیغمبر که امر واجبی است و یک قسم آن هم سنت است به طور مطلق.

سئلت عن الجهاد اسنة هوام فريضة فقال الجهاد على أربعة أوجه فجهادان فرض و جهاد سنة لا يقام الامع فرض و جهاد سنة فاما أحد الفرضين فمجاهدة المرء نفسه عن معاصي الله عزوجل و هو من أعظم الجهاد و مجاهدته الذين يلونكم من الكفار فرض و أما الجهاد الذي هو سنة لا يقام الامع فرض فان مجاهدة العدو فرض على جميع الامة و لو تركوا الجهاد لانهم العذاب و هذا هو من عذاب الامة و هو سنة على الامام أن يأتي العدو مع الامة فيجاهدهم و أما الجهاد الذي هو سنة فكل سنة اقامها الرجل و جاهد في اقامتها و بلوغها و احيائها فالعمل و السعى فيها من أفضل الاعمال لانه احياء سنة . قال النبي ﷺ من سن سنة حسنة فله اجرها و أجر من عمل بها من غير أن ينتقص من اجورهم شيء .

(۸۱) للعبد أربع اعين . عن علي بن الحسين في حديث طويل يقول فيه الا ان للعبد أربع اعين عيان يبصر بهما أمر دينه و دنياه و عيان يبصر بهما أمر آخرته و اذا أراد الله بعبد خيراً أفتح له العينين اللتين في قلبه فابصر بهما الغيب و أمر آخرته و اذا أراد به غير ذلك ترك القلب بما فيه (۸۲) أربع خصال أفضل من كل شيء . عن (أبي عبد الله خ ب) أبي جعفر (عليه السلام) قال قال

یکی از آن دو قسم فرض این است که شخص با نفس خود برای ترک گناهان مبارزه کند و این بزرگترین جهاد است؛ دوم مبارزه با کفاری که همسایه سرحدی اسلامند فرض لازم است، چون خدا در سوره توبه می فرماید با آن کفاری که همجوار شما هستند بجنگید؛ اما جهادی که سنت است و شرط آن این است با فرض انجام شود، همانا نبرد با دشمن دین است که بر همه فرض است و اگر آن را واگذارند عذاب به آن‌ها فرود آید و آن عذاب همه امت را فرا گیرد ولی باید امامی باشد که فرمانده امت گردد و با امت به سر دشمن بتازد و با آن‌ها نبرد کند؛ و اما جهادی که همیشه سنت است هر دستور نیکی است که شخص آن را به پا دارد و در رواج آن مبارزه کند و کار و کوشش در آن کار نیک بهترین کارها است زیرا زنده کردن کار نیکی است.

پیغمبر فرمود: هر کس دستور نیکی بگذارد ثواب آن را می برد و برابر ثواب هر کس که در پیروی وی بدان عمل کند می برد، بدون آن که از ثواب پیروان چیزی کم شود.

۸۱. برای بنده چهار چشم است. امام چهارم در حدیث طولانی فرمود: هلا بنده را چهار چشم باشد، با دو چشم کار دنیا و دین خود را ببیند و با دو چشم دیگر تنها کار آخرت را بنگرد. چون خدا خیر بنده را خواهد دو چشم دلش را بگشاید و امر آخرت خویش را ببیند، و چون برای بنده غیر از آن خواهد دلش را بدانچه از سیاهکاری در آن است واگذارد و دو چشم دلش کور باشد.

شوح مقصود از دو چشم دیگر چشم های دل است که از آن‌ها به بصیرت تعبیر شود و کسی که دنبال گناه رود و در آن کوشش کند چشم دلش کور شود و از فهم حقایق آیین باز ماند و بدبخت شود و سخن حق در او اثر نکند و تبلیغ پیغمبران و کتاب های آسمانی را پوچ شمارد چنانچه خدا فرماید ای پیغمبر تو سخن حق را به گوش کران نتوانی رساند و راه خدا را به کوران نتوانی نمود.

۸۲. چهار خصلت از هر چه بهتر باشد. امام پنجم یا ششم فرماید که سلیمان بن داوود گفت: هر چه به مردم داده شده و نشده به ما داده اند، و هر چه مردم دانند و ندانند به ما آموخته شده، با این وصف ما دریافت نکردیم چیزی که بهتر باشد از،

سلبمان بن داود رضی الله عنه اوتیناما اوتی الناس وما لم یؤتوا وعلما ما علم الناس وما لم یعلموا فلم نجد شیئاً أفضل من خشية الله في الغيب والمشهد والقصد في الغنى والفقر وكلمة الحق في الرضا والغضب والتضرع الى الله عزوجل في كل حال .

(۸۳ النساء أربع . قال رسول الله ﷺ النساء أربع جامع مجمع وریع مربع وکرب مقمع وغل قمل قال مصنف هذا الكتاب جامع مجمع ای كثيرة الخیر مخصبة وریع مربع التي في حجرها ولد وفي بطنها آخر وکرب مقمع ای سیئه الخلاق مع زوجها وغل قمل ای هی عند زوجها كالغل القمل و هو غل من جلد يقع فيه القمل فیاکله فلا یتیباً له أن یحک منه شیء وهو مثل للعرب (۸۴ أربع خصال من سنن المرسلین . قال رسول الله أربع من سنن المرسلین العطر والنساء والسواک والحناء .

(۸۵ أربع لا تقبل لهم صلوة . عن أبي عبدالله عليه السلام قال أربع لا تقبل لهم صلاة الامام الجائر والرجل يؤم القوم وهم له کارهون والعبد الا بق من (مولاہ خ ب) موالیه من غیر ضرورة والمرأة تخرج من بیت زوجها بغير اذنه (۸۶ اذا فشت أربعة ظهرت أربعة . عن أبي عبدالله عليه السلام قال اذا فشت أربعة ظهرت أربعة اذا فشا الزنا ظهرت الزلازل واذا امسكت الزكاة هلكت الماشية

ترس از خدا در پنهان و پیدا، و از میان روی در ثروتمندی و درویشی، و گفتار حق در خشنودی و خشم، و زاری پیش خدای عزوجل در هر حال.

۸۳. زنان چهار قسم اند. رسول خدا فرمود: زنان چهار قسم اند. خیرمند فراوانی بخش، بهار خرم، بلای مبرم، غل شپشو.

مصنف این کتاب گوید جامع مجمع، زن خیرمند پرروزی است؛ بیع مربع زنی است که فرزنددی در دامن دارد و فرزنددی در شکم؛ کرب مقمع، زنی است که با شوهرش بد اخلاقی کند؛ و غل شپشو، زن بدیست که به گردن شوهر افتاده و او را آزار می دهد و چاره ندارد، مانند غلی که حرب ها از پوست مو می ساختند و به گردن زندانی خود می گذاشتند و شپش در آن می افتاد و با دست بسته نمی توانست جای آن را بخارد و آن را از خود دور کند.

۸۴. چهار چیز از روش پیغمبران مرسل است. رسول خدا فرمود: چهار چیز از روش پیغمبران مرسل است. بوی خوش، زنان، مسواک، حنا.

۸۵. چهار نده که نمازشان قبول نیست. امام ششم فرمود: نماز چهار کس قبول نیست. پیشوای ستمکار، مردی که پیش نماز جمعی شود و او را نخواهند، بنده ای که از آقایان خود بدون ضرورت گریخته، زنی که بی اجازه شوهرش از خانه بیرون رفته.

۸۶. چون چهار گناه آشکار و بسیار شوند، چهار هقویت آشکار شوند. امام ششم فرمود: چون چهار گناه شایع شوند چهار سختی پدید گردد. چون زناکاری آشکار گردد، زمین لرزه پدید آید؛ و چون زکات ندهند، چهار پایان از میان بروند؛ و چون قاضی

ولذا جاز الحاکم فی القضاء امسک القطر من السماء و اذا خفرت الذمة نصر المشرکون علی المسلمین (۸۷) اربع من علامات الشقاء . قال رسول الله ﷺ من علامات الشقاء جمود العین وقسوة القلب وشدة الحرص فی طلب الرزق (الدنيا خ ب) والاصرار علی الذنب . عن علی رضی الله عنه عن النبي ﷺ انه قال یا علی اربع خصال من الشقاء جمود العین وقساوة القلب وبعد الامل و حب البقاء (۸۸) جمع الله عزوجل الکلام فی اربع کلمات . عن ابي عبدالله رضی الله عنه قال اوحى الله عزوجل الی آدم رضی الله عنه انی ساجمع لك الکلام فی اربع کلمات قال یا رب وماهن قال واحدة لی واحدة لك و واحدة فیما بینی و بینک و واحدة فیما بینک و بین الناس فقال یا رب بینهن لی حتی اعلمهن فقال اما التي لی فتعبدنی لا تشرك بی شیئاً و أما التي لك فاجزیک بعملک احوج ما تكون الیه و أما التي بینی و بینک فعلیک الدعاء و علی الاجابة و اما التي بینک و بین الناس فترضی للناس ما ترضاه لنفسک . قال رسول الله ﷺ فیما یروی عن ربه جل جلاله انه قال اربع خصال واحدة لی و واحدة لك و واحدة فیما بینی و بینک و واحدة فیما بینک و بین عبادی و أما التي لی فتعبدنی لا تشرك بی شیئاً و أما التي لك فما عملت من خیر جزیتک به و أما التي بینی و بینک فمناک الدعاء و علی الاجابة و أما التي بینی و بین عبادی فان ترضی لهم ماترضی لنفسک ولم یذكر آدم فی هذا الحدیث .

به ناحق حکم دهد، باران از آسمان بند آید؛ و چون عهد امان کفاری که در پناه اسلام اند شکسته شود، مشرکان بر مسلمانان پیروز شوند.

۸۷. چهار چیز نشانه بدبختی است. رسول خدا فرمود، از نشانه‌های بدبختی: خشکی چشم، سختی دل، حرص بسیار در طلب روزی، اصرار بر گناه است.

پیغمبر فرمود، ای علی چهار خصلت از بدبختی است: خشکی چشم، سختی دل، درازی آرزو، و دوست داشتن بقا در این جهان.

۸۸. خدا همه سخن‌ها را برای آدم در چهار کلمه جمع کرد. امام ششم فرمود: خدا به حضرت آدم وحی فرستاد که من همه سخنان را برای تو در چهار کلمه جمع‌آوری کنم. عرض کرد: آن چهار کلمه کدام است؟ فرمود: یکی برای من است و یکی برای تو و یکی میان من و تو و یکی میان تو و سایر مردم. عرض کرد: آن‌ها را برای من بیان کن تا یاد بگیرم. فرمود: اما آن که برای من است این است که مرا بپرستی و شریکی برای من تراشی؛ و اما آن چه برای تو است این است که پادشاه کار تو را به تو بدهم در وضعی که بسیار بدان حاجت داری؛ و اما آن چه میان تو و من است این است که وظیفه تو درخواست است و بر من اجابت آن؛ و آن چه میان تو و مردم است این است که ببیندی برای مردم آن چه برای خود می‌پسندی.

رسول خدا از پروردگار خود روایت کرده، فرمود: چهار خصلت است که یکی از من است، و یکی از تو، یکی میان من و تو، و یکی میان تو و بندگانم. آن چه برای من است این است که مرا بپرستی و یگانه دانی؛ آن چه برای تو است آن است که کارهای نیکت را پادشاه بدهم؛ و اما آن چه میان من و تو است این است که تو درخواست بدهی و من اجابت کنم؛ و اما

(۸۹) النهی عن مصادقة أربعة ومواخاتم . قال أبو جعفر عليه السلام لا تقارن ولا تواخ أربعة الاحمق والبخیل والجبان والكذاب ، أما الاحمق فإنه يريد ان ينفعك فيضرك وأما البخیل فإنه يأخذ منك ولا يعطيك وأما الجبان فإنه يهرب عنك وعن والديه وأما الكذاب فإنه يصدق ولا يصدق (۹۰) یوجر فی العام أربعة . جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال العلم خزائن والمفاتيح السؤال فاسئلوا برحمتكم الله فإنه یوجر فی العلم أربعة السائل والمتكلم والمستمع والمحب لهم (۹۱) لا یماکس فی أربعة أشياء . الی أبی جعفر عليه السلام انه قال لا یماکس فی أربعة أشياء فی الاضحیة والكفن و ثمن النسمة و الکرى الی مکة ، عن علی عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ یا علی لا یماکس فی أربعة أشياء فی شراء الاضحیة و الكفن و النسمة و الکرى الی مکة .

(۹۲) أربع خصال تحدث فی الرقیق خیار سنة . عن أبی الحسن الثاني عليه السلام فی أربعة أشياء خیار سنة الجنون و الجذام و الیرس و القرن .

(۹۳) خیر المال أربعة أشياء . عن علی قال سئل رسول الله ﷺ ای المال خیر ؟ قال

آن چه میان تو و بندگان من است این است که برای آنان پیسنندی آن چه برای خود می پسندی.
در این حدیث ذکری از آدم نشده.

۸۹. از وفات با چهار کس فدا شده است. امام پنجم فرمود: به چهار کس نزدیک مشو و با آنها برادری مکن. احمق، و بخیل، و ترسو، و دروغگو. اما احمق می خواهد به تو سودی رساند و از روی نفهمی تو را ضرر مند می کند، بخیل از تو می گیرد و به تو نمی دهد، ترسو در موقع نیاز از تو و از پدر و مادر خود می گریزد، دروغگو گاه هم که راست می گوید نتوان باور کرد.

۹۰. درباره علم چهار کس ثواب می برند. امام ششم فرمود که پدرم می گفت: علم خزینه ها دارد که کلیدهایش پرسش است، پرسید خداوند شما را رحمت کند که درباره علم، چهار کس ثواب می برند. پرسنده، و پاسخ دهنده، و شنونده، و دوست دار آنان.

۹۱. در بهای چهار چیز کم و زیاد نشود. امام پنجم فرمود: در بهای چهار چیز کم و زیاد نشود و به هر نرخى گفتند خریداری شود. قربانی، کفن مرده، بهای بنده و کنیز، کرایه راه مکه برای حج.
علی (ع) فرمود که رسول خدا فرمود: ای علی در بهای چهار چیز کم و زیاد مکن. در خرید قربانی، و کفن، و بنده، و کرایه مکه.

۹۲. چهار عیب در بنده، خیار سالیانه دارند. امام هشتم فرمود: چهار عیب است که هر گاه تا یک سال از مدت خرید در مملوک پیدا شود خریدار اختیار فسخ دارد. دیوانگی، خوره، پیسی، قرن.
شرح قرن استخوانی است در فرج کنیز که مانع از دخول است و هر گاه تا یکسال بعد از خرید هم پدید شود برای خریدار حق فسخ ثابت می شود.

۹۳. بهترین دارایی چهار چیز است. امام یکم فرمود که از رسول خدا سؤال شد: کدام مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که

رع زرع صاحب و اصلحه وادی حقّه يوم حصاده ، قيل فاي المال بعد الزرع خير ؟ قال رجل في
 نمه قد تبع بها مواضع القطريقيم الصلاة ويؤتي الزكاة ، قيل فاي المال بعد الغنم خير ؟ قال البقر
 فدوبخير وتروح بخير قيل فاي المال بعد البقر خير قال الراسيات في الوحل والمطعمات في المعمل
 مم الشيشي النخل من باعه فانما ثمنه بمنزلة رماد على راس جبل شاهق اشتدت به الريح في يوم
 ااصف الا ان يخلف مكانها قيل يا رسول الله ﷺ فاي المال بعد النخل خير ؟ فسكت فقال رجل
 ابن الابل ؟ قال فيها الشقاء والجفاء والعناء وبعد الدار تغدو مدبرة وتروح مدبرة لا ياتي خيرا
 لا من جانبها الا شتم انها لا تعدم الاشقياء الفجرة ، عن صالح بن ابي حماد قال حدثنا اسمعيل بن
 مهران عن ابي عبد الله عن ابيه عن آباءه عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله ﷺ الغنم اذا اقبلت اقبلت
 اذا ادبرت اقبلت والبقر اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت ادبرت و الابل اعنان الشياطين اذا اقبلت
 ادبرت و اذا ادبرت ادبرت ولا يجهى خيرا الا من الجانب (الاشم خ ب) الاشم قيل يا رسول الله
 فمن يتخذها بعد ذلك قال ﷺ فاين الاشقياء الفجرة قال صالح وانشد اسمعيل بن مهران .
 هي المال لولا علة الخفض حولها فمن شاه داراها ومن شاه باعها

ماحشش آن را به دست خود کشته و پرورش داده و هنگام درو حق آن را پرداخته. عرض شد: پس از زراعت کدام دارایی
 بهتر است؟ فرمود: مردی که گوسفند دارد و خودش آن‌ها را در چراگاه می‌چراند و نماز می‌خواند و زکات می‌دهد. عرض
 شد: پس از گوسفندان کدام دارایی بهتر است؟ فرمود: گاو که بامداد شیر می‌دهد، شامگاه شیر می‌دهد. عرض شد: پس از
 گاو کدام مال بهتر است؟ فرمود: آن درخت‌های بلندی که در گل و لای ریشه دارند و خوراک روزهای قحط را فراهم
 می‌کنند - مقصود نخل خرما است - خوب چیزی است نخل خرما، هر کس آن را بفروشد بهایش چون خاکستر سر قلّه کوه
 است که در روز طوفانی باد سختی بر آن بوزد و آن را پراکنده کند، مگر آن که به بهای آن، نخلستان دیگری بخرد. عرض
 شد: ای رسول خدا بعد از نخل کدام مال بهتر است؟ حضرت جواب نداد. مردی گفت: پس شتر چه منزلتی دارد؟ فرمود:
 بدبختی و دل‌سختی و رنج در شترداری است در بامداد و پسین از آبادانی دور می‌شود و در بیابان به سر می‌برد، خیری
 می‌دهد مگر از آن سوی که خطرناک است، مردمان بدبخت نابکار آن را از دست ندهند.

صالح بن ابي حماد گوید: اسماعیل بن مهران برای من حدیث کرد به سندی که به امام ششم می‌رسید. آن حضرت از
 ول پدرانیش از علی (ع) نقل کرده که رسول خدا فرمود: گوسفندان چون روآور شود پیشامد کار گوسفنددار است و چون
 شت کند پیشامد کار اوست. و گاو چون روآور شود پیشامد گاودار است و چون پشت کند زیان او است. شتر مهار
 نیطمان است و چون روآورده شتردار در پستی است و چون پشت هم کند شتردار ضرر مند می‌شود و خیری از آن نمی‌رسد
 مگر از سویی که خطرناک است. عرض شد: ای رسول خدا در این صورت کی شترداری می‌کند؟ فرمود: بدبختان نابکار
 نجایند؟ صالح گوید: اسماعیل بن مهران این شعر را خواند:

مال می‌شاید شمرده‌ش در جهان
 و در نه بفروشد که غم نفزایدش

گر نباشد عیب پستی گرد آن
 هر که می‌خواهد مدارا بپایدش

(۹۴) أربع صلوات يصليها الرجل في كل ساعة . قال ابو جعفر عليه السلام اربع صلوات يصليها الرجل في كل ساعة : صلوة فاتتك فمتى ذكرتها اديتها وصالاة و كعتي طواف الفريضة و صلوة الكسوف و الصلوة على الميت هؤلاء يصليهن الرجل في الساعات كلها .

(۹۵) القضاة أربعة . الى ابي عبدالله عليه السلام قال القضاة اربعة قاض قاضى بالحق وهو لا يعلم انه حق فهو في النار و قاض قاضى بالباطل وهو لا يعلم انه باطل فهو في النار و قاض قاضى بالباطل وهو يعلم انه باطل فهو في النار و قاض قاضى بالباطل وهو يعلم انه باطل فهو في الجنة .

(۹۶) يجبر الرجل على نفقة أربعة . عن حريز عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت من الذي اجبر عليه و تلزمني نفقته قال الوالدان و الولد و الزوجة .

(۹۷) ملوك الانبياء في الارض أربعة . عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله تبارك و تعالى لم يبعث الانبياء ملوكا في الارض الا اربعة بعد نوح ذوالقرنين و اسمه عياش و داود و سليمان و يوسف فاما عياش فملك ما بين المشرق و المغرب و اما داود فملك ما بين الشامات الى بلاد اصطخر و كذلك ملك سليمان و اما يوسف فملك مصر و براريها لم يجاوزها الى غيرها . قال مصنف هذا الكتاب (رض) جاء هذا الخبر هكذا و الصحيح الذي اعتقده في ذي القرنين انه لم يكن نبيا و انما كان عبدا صالحا

۹۴. چهار نماز را در هر وقت می توان خواند. امام پنجم فرمود: چهار نمازند که در هر ساعت می توان خواند. نماز قضا، دو رکعت نماز طواف واجب، نماز کسوف، نماز میت. این ها نمازهایی اند که وقت شبانه روزی ندارند، هر وقت شب و روز سبب آن ها موجود شد می توان آن ها را خواند.

۹۵. قاضی چهار قسم است. امام ششم فرمود: قاضیان چهارند. آن که ندانسته حکم حق می دهد، در دوزخ است؛ آن که ندانسته حکم باطل می دهد در دوزخ است؛ آن که دانسته حکم باطل می دهد در دوزخ است؛ آن که دانسته حکم به حق می دهد همان به بهشت می رود.

شوخ مقصود این است که باید شخصی قاضی مجتهد و عادل باشد که حکم را درست بفهمد و صادر کند اگر ندانسته قضاوت کند مستول است اگر چه موافق حق هم باشد.

۹۶. مرد باید هزینه زندگی چهار کس را بدهد. حریز گوید، امام ششم پرسیدم: چه کسانی که به خرج آن ها و ادار می شوم و هزینه آن ها گردن گیر من است؟ فرمود: پدر و مادر و فرزند و زن.

۹۷. پیغمبرانی که در روی زمین پادشاه بودند چهارند. امام پنجم فرمود: خدا پیغمبری بعد از نوح نفرستاده که در زمین پادشاه باشد مگر چهار کس. ذوالقرنین که نامش عیاش است، داوود، سلیمان، و یوسف علیهم السلام.

عیاش پادشاه میان خاور تا باختر بود، داوود پادشاه میان شامات تا شهرهای استخر شیراز بود، سلیمان هم همین اندازه کشور داشت، ولی یوسف پادشاه مصر و بیابان های آن بود و مرزش به جاهای دیگر نگذشت.

أحب الله فاحبه ونصح لله فنصحته قال أمير المؤمنين عليه السلام وفيكم مثله وذو القرنين ملك مبعوث وليس برسول ولا نبي كما كان طالوت ملكا قال الله عزوجل وقال لهم نبيهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكا وقد يجوز ان يذكر في جملة الانبياء من ليس بنبي كما يجوز ان يذكر في جملة الملائكة من ليس بملك قال الله عزوجل واذقلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس كان من الجن (۹۸) في الشمس أربع خصال . قال رسول الله صلى الله عليه وآله في الشمس أربع خصال . تغير اللون وتنتن الريح وتخلق الثياب وتورث الداء .

(۹۹) الدواء اربعة . عن أبي عبدالله عليه السلام قال الدواء اربعة الحجامة والسعوط والحقنة والقي (۱۰۰) اربعة يعد لن الطبايع . الى أبي عبدالله عليه السلام قال اربعة يعد لن الطبايع : الرمان السوراني والبسر المطبوخ والبنفسج والهندباه (۱۰۱) في الكراث أربع خصال : سئل أبو عبدالله عليه السلام عن الكراث فقال كله فان فيه أربع خصال يطيب النكهة ويطرد الرياح ويقطع البواسير وهو أمان من الجذام لمن ادمن عليه .

(۱۰۲) علامات الدم أربع : عن أبي الحسن عليه السلام قال علامات الدم أربع : الحكمة (والشره)

مصنف این کتاب گوید: این خبر چنین رسیده است ولی آن چه درست است و من بدان عقیده مندم دربارہ ذوالقرنین این است که ذوالقرنین پیغمبر نبوده، همانا بنده شایسته‌ای بوده که خدا را دوست داشته و خدا هم او را دوست داشته و برای خدا کار کرده خدا هم او را یاری کرده.

امیرمؤمنان فرمود: در میان شما هم مانند ذوالقرنین هست - مقصودش خودش بوده - ذوالقرنین از جانب خدا به پادشاهی برانگیخته شده بود، چنانچه طالوت از جانب خدا پادشاه شده بود و خدا فرماید «پیغمبرشان به آنان گفت خدا طالوت را برای شما به پادشاهی برانگیخته» و روا باشد که نام ذوالقرنین در شماره پیغمبران برده شود چون همانند آنان بوده، اگر چه پیغمبر نبوده چنانچه رواست کسی که فرشته نیست در شماره فرشتگان نام برده شود. خدا فرماید که «به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که از جنیان بود».

۹۸. در آفتاب چهار خصلت است. رسول خدا فرمود: در آفتاب چهار خصلت است. رنگ را دیگرگون کند، و بوی را گند کند، و جامه را کهنه کند، و درد پدید آرد.

۹۹. دوا چهار است. امام ششم فرمود: دوا چهار است. حجامت، سعوطی که در بینی می‌کنید، اماله کردن، قی نمودن.

۱۰۰. چهار چیز است که مزاج را معتدل کند. امام ششم فرمود: چهار چیز مزاج را معتدل کنند. انار شامی، غوره خرمای پخته، بنفشه، کاسنی.

۱۰۱. در توره چهار خصلت است. درباره توره از امام ششم پرسش شد، فرمود: توره بخور که در آن چهار خصلت است. دهن را

خوش بو کند، بادها را براند، بواسیر را علاج کند، و کسی که بر آن مداومت کند از خوره در امان باشد.

۱۰۲. نشانه فشار خون چهار است. خارش تن، شری در پوست بدن، چرت گرفتن، و گیجی سر.

والبثرة والنعاس والدوران (۱۰۳ اربع أنهار من الجنة . قال رسول الله ﷺ أربع أنهار من الجنة الفرات والنيل وسيحان وجيحان فالفرات الماء في الدنيا والاخرة والنيل العسل وسيحان الخمر وجيحان اللبن (۱۰۴ النهي عن اربع كنى . عن علي بن ابي طالب ان النبي ﷺ نهى عن اربع كنى : عن ابي عيسى وعن ابي الحكم وعن ابي مالك وعن ابي القاسم اذا كان الاسم مخدأ .

(۱۰۵ خير الاسماء اربعة وشر الاسماء اربعة . قال النبي ﷺ على منبره الا ان خير الاسماء عبدالله وعبدالرحمن وحارثة وهمام و شر الاسماء ضرار ومرة وحرب وظالم .

(۱۰۶ النهي عن اربعة أشياء وعن اربعة ظروف . عن ابي الربيع الشامي عن ابي عبدالله قال سئل عن الشطنج والنرد قال لا تقر بهما (لا تقر بهما ما خ ب) قلت فالفناء ؟ قال لا خير فيه لا تفعلوا ، قلت فالبئذ قال نهى رسول الله عن كل مسكر وكل مسكر حرام قلت فالظروف التي تصنع فيها قال نهى رسول الله ﷺ عن الدباء والمزفت والحتمم والنقير قلت وما ذلك ؟ قال الدباء القرع والمزفت الدنان والحتمم الجرار الازرق والنقير خشبة كان أهل الجاهلية ينقرونها حتى يصير لها اجواف يبنذون فيها وقيل ان الحتمم الجرار الخضر

۱۰۳. چهار نهر از بهشت اند. رسول خدا فرمود: چهار نهر از بهشت اند. فرات، نیل، سیحون، جیحون. فرات در دنیا و آخرت آب گوار است، نیل نهر عسل بهشت است، سیحون نهر می است، جیحون نهر شیر است. شوح منظور این است که نهرهای بهشت هم به این چهار نام نامیده شوند، ولی آن چه در آن‌ها روان است علاوه بر آب شیرین و گوارا که در فرات است، می و عسل و شیر است.

۱۰۴. از چهار کتیه قدغن شده. امام یکم گوید: پیغمبر از چهار کتیه قدغن کرد. ابي عيسى، ابي الحكم، ابي مالك، ابو القاسم برای کسی که نامش محمد باشد.

۱۰۵. بهترین نامها چهار است و بدترین نامها چهار. پیغمبر بالای منبر خود فرمود: هلا بهترین نامها عبدالله، عبدالرحمن، حارثه و همام است. بدترین نامها ضرار، مره، حرب، و ظالم است.

۱۰۶. از چهار چیز و از چهار ظرف قدغن شده است. ابي ربيع شامي گوید، از امام ششم پرسش شد از شطنج و نرد، فرمود: نزدیک آن‌ها نشوید. گفتم: سرود چطور؟ فرمود: خوبی ندارد، نکشید. گفتم: می خرما چطور؟ فرمود: رسول خدا از هر مست کننده‌ای قدغن کرده، هر مست کننده‌ای حرام است. گفتم: ظرف‌هایی که می در آن‌ها ساخته می‌شود چطور است؟ فرمود: رسول خدا از چهار قسم آن‌ها قدغن کرده. از دبا و مزفت و حتمم و نقیر. گفتم: این‌ها چه باشد؟ فرمود: دباء پوست کدو است، و مزفت خمرة سفالین، و حتمم کوزه‌های کبود رنگ است و نقیر ظرف چوبی است که در زمان جاهلیت می تراشیدند تا میان تهی می‌شد و در آن خرما می ریختند و بعضی گفته‌اند که حتمم کوزه سبزرنگ است.

شوح ظاهراً مقصود این است که چون این ظرف‌ها را برای ساختن نیبذ به کار بردند دیگر نمی‌شود تطهیر کرد، برای آن که می در جوف آن‌ها سرایت کرده و باید آن‌ها را دور انداخت.

(۱۰۷) الامر بدفن أربعة أشياء . عن علي عليه السلام قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بدفن أربعة الشعر و السن والظفر والدم (۱۰۸) أربع خصال من اخلاق الانبياء . عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان الصبر والبر والحلم وحسن الخلق من اخلاق الانبياء (۱۰۹) أربعة يجب عليهم التمام (الالتزام) (ب) في سفر كانوا او في حضر . عن ابي جعفر عليه السلام قال أربعة يجب عليهم التمام في سفر كانوا او في حضر المكاري والكري والاشقان والراعي لانه علمهم قال مصنف هذا الكتاب الاشتقان البريد (۱۱۰) من مخزون علم الله عزوجل الالتمام في أربعة مواطن . عن ابي عبدالله عليه السلام قال من مخزون علم الله عزوجل الالتمام في أربعة مواطن : حرم الله عزوجل وحرم رسوله صلى الله عليه وآله وحرم امير المؤمنين وحرم الحسين بن علي عليهما السلام .

قال مصنف هذا الكتاب عليه السلام يعني ان ينوى الانسان في حرمهم عليهم السلام مقام عشرة ايام ولا ينوى مقام دون عشرة ايام فيقصر وليس مايقوله غير اهل الاستبصار بشيئى انه يتم في هذه المواضع على كل حال (۱۱۱) العزائم التي - يسجد فيها اربع سور . عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان العزائم اربع اقرأ باسم ربك الذي خلق والنجم وتنزيل السجدة وحم السجدة .

(۱۱۲) لاتزول قدم عبد يوم القيمة حتى يسأل عن أربع عن علي قال قال رسول الله

۱۰۷ چهار چیز را باید زیر خاک کوه. امام یکم فرمود: رسول خدا به ما دستور داد که چهار چیز را خاک کنیم. مو، دندان،

ناخن، خون.

۱۰۸. چهار خصلت خوی پیغمبران است. امام ششم فرمود: صبر، و نیکی، و حلم، و خوش خلقی از روش پیغمبران است.

۱۰۹. به چهار کس واجب است نماز را در سفر و حضر تمام بخوانند. امام پنجم فرمود: بر چهار کس واجب است نماز را تمام

بخوانند چه در سفر باشند، چه در وطن. چهار پادار که کارش کرایه دادن چهارپا است، کسی که کارش کرایه کشی است، و

چارپاچی، و چوپان بیابان گرد، چون که کارشان سفر است.

مصنف این کتاب گوید اشتقان چارپا است.

۱۱۰. نماز تمام خواندن در چهار جا از گنجینه دانش خدا است. امام ششم فرمود: از گنجینه دانش خدا تمام خواندن نماز است در

چهار جا. در حرم خدای عزوجل که مسجد الحرام مکه است، در حرم رسول خدا که مسجد مدینه است، و در حرم

امیرمؤمنان که مسجد کوفه است، و در حرم حضرت امام حسین در کربلا.

مصنف این کتاب گوید مقصود این است که شخص مسافر در این چهار جا قصد ده روز نماید و نماز خود را تمام

بخواند تا حق آن ها را ادا کرده باشد نه آن که بدون قصد ده روز هم نماز را تمام بخواند.

۱۱۱. چهار سوره است که سجده دارند. امام ششم فرمود: سوره های عزیمه که سجده آن واجب است چهار است. «اقرأ

باسم» که سوره علق نامیده شده، و «النجم»، «تنزیل» سجده، و «حم» سجده.

۱۱۲. هیچ بنده روز قیامت قدم از قدم بر ندارد تا از چهار چیز از او پرسش شود.

عَنْ عَلِيٍّ قَالَ تَزُولُ قَدَمُ عَبْدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ مِنْ عَمْرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ وَشَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ وَعَنْ حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (۱۱۳) أَمْرًا نَبِيًّا بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ . عَنْ ابْنِ بَرِيدَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ قَتَلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْهُمْ سَمْعَهُمْ لَنَا فَقَالَ عَلِيُّ مِنْهُمْ وَسَلْمَانَ وَابُوذَرَ وَالْمَقْدَادَ أَمَرَنِي بِحُبِّهِمْ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ بِحُبِّهِمْ ، عَنْ ابْنِ بَرِيدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ مِنْ أَصْحَابِي وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يَحِبُّهُمْ قَلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنْهُمْ فَكَلَّمْنَا يَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَقَالَ الْإِنِّ عَلِيًّا مِنْهُمْ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ الْإِنِّ عَلِيًّا مِنْهُمْ وَابُوذَرَ وَسَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَالْمَقْدَادَ بْنَ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيَّ .

(۱۱۴) اول اربعة يدخلون الجنة . عن علي بن ابي طالب قال شكوت الى رسول الله ﷺ حسد من يحسدني فقال يا علي اما ترضى ان يكون اول اربعة يدخلون الجنة انا و انت وذرايرنا خلف ظهورنا وشيعتنا عن ايماننا وشمائلنا (۱۱۵) اربع من كن فيه فهو منافق . عن النبي ﷺ قال اربع من كن فيه فهو منافق وان كانت فيه واحدة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها : من اذا حدث كذب واذا وعد خلف واذا عاهد غدر واذا خاصم فجر .

(۱۱۶) ملك الارض كلها اربع مؤمنان وكافران . الى ابي عبد الله عليه السلام قال ملك الارض

امام يكم فرمود، رسول خدا فرمود، در روز قیامت هیچ بنده‌ای قدم بر ندارد تا پرسش شود: عمر خود را در چه گذرانیده، جوانی خود را صرف چه کرده، دارایی خود را از کجا آورده و در چه خرج کرده، و دوستی ما خاندان را در دل پرورده یا نه؟

۱۱۳. به پیغمبر دستور رسیده چهار کس را دوست بدارد. ابویریده از پدرش نقل کرد که رسول خدا فرمود: خدای عزوجل به من دستور دوست داشتن چهار کس را داده. عرض کردیم: ای رسول خدا کیان اند، نام آن‌ها را بگو؟ فرمود: علی، سلمان، ابوذر، مقداد. خدا به من فرمود: آن‌ها را دوست دارم و خیر داده که او هم دوستشان می‌دارد. در روایت دیگر ابویریده چنین است که پیغمبر فرمود: خدای عزوجل به من فرموده چهار تن از یاورانم را دوست داشته باشم. عرض کردیم کیان اند ای رسول خدا؟ همه آرزو داریم که آن‌ها باشیم. فرمود: علی از آن‌ها است و خاموش شد. سپس فرمود: از آنان است علی و ابوذر و سلمان فارسی و مقداد بن اسود کنندی.

۱۱۴. اول کسانی که به بهشت می‌روند، امام یکم فرماید: به رسول خدا از حسد برندگان خود گله کردم، فرمود: ای علی خشنود نیستی اول کسی که به بهشت می‌روند من و تو و فرزندان ما در پشت سر و پیروانمان از راست و چپ باشند؟

۱۱۵. چهار خصلت آن‌دکه در هر کس باشد منافق است. پیغمبر فرمود: چهار خصلت در هر کس باشد منافق است و اگر کسی یکی از آن‌ها را دارد در او یک جهت نفاق است مگر آن که آن صفت را ترک کند. کسی که چون حدیث کند دروغ گوید، و چون وعده دهد خُلف کند، و چون پیمان بنده بشکند، و چون مبارزه کند نابکاری و هرزگی کند.

۱۱۶. چهار کس پادشاه روی زمین شدند، دو مؤمن و دو کافر.

کلیها أربعة مؤمنان و کافران فأما المؤمنان فسلیمان بن داود و ذوالقرنین (ع) و الکافران نمرود و بخت النصر و اسم ذی القرنین عبدالله بن ضحاک بن معد .

(۱۱۷) اتی الناس الحدیث من رسول الله من أربعة لیس لهم خامس . عن سلیم بن قیس الهلالی قال قلت لامیرالمؤمنین علیه السلام یا امیرالمؤمنین انی سمعت من سلمان و المقداد و أبی ذر شیئاً من تفسیر القرآن و احادیث عن النبی صلی الله علیه و آله غیر ما فی أیدی الناس ثم سمعت منك تصدیق ما سمعت منهم و رأیت فی أیدی الناس کثیراً من تفسیر القرآن و من الاحادیث عن النبی صلی الله علیه و آله انتم تخالفونهم فیها و تزعمون ان ذلك كله باطل افتری الناس یکذبون علی رسول الله متعمدين و یفسرون القرآن بأرائهم قال فاقبل علی علیه السلام فقال قد سألت فافهم الجواب ان فی ایدی الناس حقاً و باطلاً و صدقاً و کذباً و ناسخاً و منسوخاً و عاماً و خاصاً و محکماً و متشابهاً و حفظاً و وهماً و قد کذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله علی عهدہ حتی قام خطیباً فقال ایها الناس قد کثرت علی الکذابة فمن کذب علی متعمداً فلیتبو مقعده من النار ثم کذب علیه من بعده ، انما اتاکم الحدیث من أربعة لیس لهم خامس رجل منافق یظاهر الايمان متصنع بالاسلام لا یتأثم و لا یتخرج ان یکذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله متعمداً فلو علم الناس انه منافق کذاب لم یقبلوا منه و لم یردوه و لكنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله صلی الله علیه و آله و رآه و سمع منه فأخذوا عنه وهم لا یعرفون حاله و قد اخبر الله عن المنافقین بما

امام ششم فرمود: چهار کس بر همه زمین پادشاه شدند، دو مؤمن و دو کافر. دو مؤمن، سلیمان بن داوود و ذوالقرنین بودند؛ و دو کافر، نمرود و بخت النصر. نام ذوالقرنین عبدالله بن ضحاک پسر معد بود.

شرح ظاهراً مقصود از روی زمین کشورهای است که در جهان آن روزه معروف بوده‌اند و این عموم تقریبی است و از نظر این است که فرمان آن‌ها در بیشتر ممالک نافذ بوده است و در روایتی گذشت که نام ذوالقرنین عیاش بوده و ممکن است عیاش او بوده باشد.

۱۱۷. از چهار طریق حدیث پیغمبر به مردم رسیده که پنجمی ندارند. سلیم بن قیس هلالی گوید، به امیر مؤمنان گفتم: من از سلمان و مقداد و ابوذر چیزی از تفسیر و احادیث پیغمبر می‌شنوم جز آن چه در دست مردم است، و شما آن چه را از آن‌ها شنیدم تصدیق دارید، و در دست مردم بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر هست که با آن‌ها مخالفید و عقیده دارید که همه آن‌ها بیهوده است، شما رأی می‌دهید که مردم عمداً به رسول خدا دروغ می‌گویند و قرآن را به نظر خود تفسیر می‌کنند؟ گوید، علی (ع) به من توجه کرد و فرمود: پرسیدی، اکنون جواب آن را بفهم، به درستی که در دست مردم حق و باطل و راست و دروغ هر دو هست، آن چه هم راست است ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و محفوظ و مفلوط دارد. در عهد پیغمبر آن قدر به آن حضرت دروغ بستند که ایستاد و خطبه خواند و فرمود: ای مردم دروغگویان بر من بسیار شدند، کسی که بر من عمداً دروغ بزند نشیمن گاهش پر از آتش شود. پس از آن حضرت هم بر او دروغ بستند.

همانا حدیث پیغمبر از چهار کس به شما برسد که پنجمی ندارند.

اول، از مرد منافقی که اظهار ایمان می‌کند و با اسلام ظاهر سازی می‌نماید و در باطن بی‌دین است، از دروغ بستن به

اخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عزوجل واذا رأيتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلالة والدعاة الى النار بالزور والكذب والبهتان فولوهم الاعمال و حملوهم على رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك والدنيا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة ورجل سمع من رسول الله شيئاً لم يحفظه على وجهه وهم فيه ولم يتمد كذباً فهو في يده يقول به ويعمل به ويرويه ويقول انما سمعت من رسول الله ﷺ فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولم علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول الله ﷺ شيئاً امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم او سمعه ينهى عن شيئى ثم امر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ فلو علم انه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون انه منسوخ لرفضوه و آخر رابع لم يكذب على رسول الله ﷺ مبعث للكذب خوفاً من الله عزوجل وتعظيماً لرسول الله ﷺ لم ينسه بل حفظ ما سمع من رسول الله ﷺ على وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فان امر النبي ﷺ مثل القرآن ، ناسخ ومنسوخ وخاص وعام و محكم ومتشابه وقد كان يكون من رسول الله الكلام له وجهان وكلام عام وكلام خاص مثل القرآن وقال الله عزوجل في كتابه ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهايكم عنه فانتهوا فيشتهى على من لم يعرف ولم يدرك ما عنى الله به ورسوله وليس كل أصحاب رسول الله ﷺ يسأله عن الشئى فيفهم ، كان ،

رسول خدا هیچ پروا ندارد، اگر مردم بدانند که منافق و دروغگو است از او نمی پذیرند و سخش را باور نمی کنند ولی می گویند این مردی است که با رسول خدا بوده و او را دیده و این حدیث را از او شنیده، حدیث او را دریافت می کنند و حال او را نمی دانند.

خدا رسول خود را از منافقین خبر داد و آن ها را بدانچه بایست وصف کرد و فرمود چون آن ها را ببینی از وضع ظاهر و خوش نمای آنان در شگفت می مانی و اگر سخنی گویند به آن ها گوش می دهی. همین منافقین پس از پیغمبر در میان مسلمانان بودند و خود را به پیشوایان گمراهی و رهبران دوزخ نزدیک کردند و سخنان بیهوده و دروغ و بهتان به نفع آن ها به هم بافتند تا آن ها را به کارهای بزرگ واداشتند و به گردن مردم سوار کردند و به کمک آنان دنیا را خوردند، همانا مردم پیرو پادشاهان دنیا طلبند مگر کسی که خدا او را حفظ کند، این یکی از چهار کس است.

دوم، مردی که چیزی از رسول خدا شنیده ولی آن را درست حفظ نکرده، قصد دروغ ندارد ولی غلط فهمیده. این کلام غلط در دست او است، بدان رأی می دهد و عمل می کند و آن را روایت می کند و می گوید همانا از رسول خدا شنیده ام. اگر مسلمانان بدانند غلط فهمیده آن را نمی پذیرند اگر خودش هم بداند غلط است آن را رها می کند. سوم، کسی که شنیده رسول خدا (ص) دستوری داده و ندانسته که سپس از آن نهی کرده یا شنیده از چیزی نهی کرده و ندانسته که سپس بدان دستور داده، حکم منسوخ را در یاد دارد و ناسخ آن را یاد ندارد. اگر خودش می دانست منسوخ شده آن را رها می کرد، اگر مسلمانان هم می دانستند که منسوخ شده آن را رها می کردند.

منهم من يسأله ولا يستفهمه حتى ان كانوا يحبون ان يجيئني الاعرابي والطاري فيسأل رسول الله ﷺ حتى يسمعوا وقد كنت ادخل على رسول الله ﷺ كل يوم دخلة وكل ليلة دخلة فيخليني فيها دور معه حيث ما دار وقد علم اصحاب رسول الله ﷺ انه لم يصنع ذلك بأحد من الناس غيري فربما كان ذلك في بيتي يأتيني رسول الله ﷺ أكثر ذلك في بيتي وكنت اذا دخلت عليه بهن منازل اخلي بي واقام عنى نساكه فلا يبقى عنده غيري واذا اتاني للخلوة معي في بيتي لم تقم (عنى خ ب) عنه فاطمة ولا احداً من بنى و كنت اذا سأله اجابني واذا سكت وفنيت مسألتى ابتداني فما نزلت على رسول الله ﷺ آية من القرآن الا قرأنيها واملاها على فكتبتها بخطي و علمني تأويلها و تفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابها و خاصها و عامها ودعا الله لي ان يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت آية من كتاب الله ولا علما املاه على و كتبه منذ دعا الله لي بمادعا وماترك شيئاً علمه الله من حلال ولا حرام أمر ولا نهى كان أو يكون ولا كتاب منزل على أحد قبله في أمر بطواعة أو نهي عن معصية الا علمنيه وحفظنيه فلم انس حرفاً واحداً ثم وضع ﷺ يده على صدرى ودعا الله لي ان يملا قلبي علماً وفهماً وحكماً ونوراً فقلت يا بنى الله يا أبى أنت وامى انى منذ دعوت الله

چهارم، کسی که دروغ به رسول خدا نبسته و از ترس خدا و برای احترام پیغمبر، دشمن دروغ است، فراموشی ندارد، هر چه از رسول خدا شنیده درست حفظ کرده و چنانچه شنیده بی کم و بیش می گوید، ناسخ را از منسوخ دانسته، به ناسخ عمل می کند و منسوخ را رها می کند، دستورات پیغمبر هم مانند آیات قرآن ناسخ و منسوخ دارد، خاص و عام دارد، محکم و متشابه دارد.

رسول خدا عادت داشت که سخنان دوپهلوی می فرمود و کلامش مانند قرآن عام و خاص داشت. خدای عزوجل در کتاب خود فرمود «آن چه رسول به شما دستور داد دریافت دارید و از آن چه شما را نهی کرد بازایستید»، کسی که نفهمد مقصود خدا و رسولش چیست در اشتباه می افتد.

این نبود که هر کدام از اصحاب رسول خدا چیزی از آن حضرت بپرسند جواب آن را درست بفهمند، بعضی چیزی می پرسیدند از آن حضرت و در مقام فهمیدن مقصود آن حضرت بر نمی آمدند و کلام او را درک نمی کردند، راه استفاده از پیغمبر بر آن ها دشوار بود تا این که دلشان می خواست یک بیابانی، یک تازه رسیده بیاید از آن حضرت پرسش کند تا حضرت جواب گوید و آن ها بشنوند.

من هر روز یک نوبت داشتم که حضور رسول خدا می رسیدم و هر شب هم یک نوبت داشتم. مرا در این دو نوبت آراه می گذاشت که هر طور باشد من با آن حضرت باشم. همه اصحاب رسول خدا می دانستند که با هیچ کس از مردم این سازشی را که با من داشت نداشت. این نوبت من، گاهی در خانه خودم بود، بیشترش را رسول خدا در خانه من می آمد و چون در پاره ای منزل های آن حضرت می رفتم، با من خلوت می کرد و زنان خود را از نزد من بیرون می کرد و جز من کسی پیش او نمی ماند. و چون برای خلوت کردن در خانه خودم می آمد، فاطمه زهرا و هیچ کدام از فرزندان مرا بیرون نمی کرد. چون از آن حضرت می پرسیدم جواب می فرمود و چون خاموش می نشستم و پرسش هایم به پایان می رسید خودش آغاز سخن می کرد. هیچ آیه ای از قرآن بر او فرود نمی آمد جز این که برای من می خواند و آن را شمرده به من می گفت تا به خط

بما دعوت لم انس شيئاً ولم يفتنى شيئاً لم اكتبه افتخوف على النسيان فيما بعد فقال لا ، لست اخاف عليك النسيان ولا الجهل .

باب

(۱۱۸- قال اميرالمؤمنين عليه السلام من صنع مثل ما صنع اليه فقد كافي ومن اضعف كان شكوراً ومن شكر كان كريماً ومن علم ان ماصنع انما صنع لنفسه لم يستبطن الناس في برهم ولم يستزدهم خب) يستودهم في مودتهم فلا تطلبن (تطالبن من خب) غيرك شكر ما أتيت به الي نفسك ووقيت به عرضك و اعلم ان طالب الحاجة اليك لم يكرم وجهه عن وجهك فاكرم وجهك عن رده .

(۱۱۹) عن رجل عن ابي جعفر قال سمعته يقول الدنيا دول فما كان لك فيها اناك على ضعفك وما كان منها عليك اناك ولم تمتنع منه بقوة ثم اتبع هذا الكلام بان قال من يش مافات اراح بدنه و من قنع بما اوتي قرت عينه.

خود می نوشتم و تأویل و تفسیر آن را به من یاد می داد و از خدا می خواست که فهم و حفظ آن را به من بدهد از آن هنگامی که آن حضرت درباره من دعا کرد، من آیه ای از کتاب خدا را فراموش نکردم و هیچ علمی که آن حضرت بر من واخواند و آن را نوشتم فراموش نکردم. آن حضرت در آموزش من کوتاهی نکرد. هر چه خدا از حلال و حرام و امر و نهی که بوده یا خواهد بود به او آموخته بود به من آموخت. هر کتابی که بر یکی از پیغمبران پیش از او فرود آمده بود درباره دستوری که باید اطاعت کرد یا نهی از گناهی، به من آموخت و من در خاطر سپردم. یک حرف آن را فراموش نکردم. سپس دست خود را بر سینه من نهاد و از خدا درخواست کرد که دل مرا پر از دانش و فهم و حکمت و نور کند. عرض کردم: ای پیغمبر خدا پدر و مادرم قربانت از آن گاه که برای من آن درخواست را از خدا کردی هیچ چیز را فراموش نکردم و چیزی از دستم نرفت که ننوشته باشم، آیا بعد از این فراموشی بر من می ترسی؟ فرمود: نه من از بابت فراموشی و نادانی درباره تو نگرانی ندارم.

باب

شوح چون در این جا به مناسبت چند حدیث ذکر شده، که عنوان چهارگانه در متن آن ها نبوده مصنف به عنوان باب مخصوصی آن ها را از اخبار دیگر این باب جدا کرده.

۱۱۸. امام یکم فرمود: هر کس به اندازه آن چه به او احسان شده احسان کند، عوض داده؛ و هر کس دو برابرش احسان کند، شکرگزار است؛ و هر کس شکر کند کریم است. هر کس بداند هر چه کند به خود کند در برابر نیکی خود مردم را مسامحه کار نداند، و در برابر دوستی خود دوستی از آن ها نخواهد. از دیگران پاداش آن چه برای خود کنی و آبروی خود را بدان نگه داری خواه، بدان که هر کس حاجتی از تو خواسته، آبروی خود را حفظ نکرده، تو آبروی خود را نگه دار و حاجت او را برآور و دست رد به سینه او مگذار تا آبروی تو هم برود.

۱۱۹. مردی گوید شنیدم امام پنجم فرمود: دنیا در گردش است، هر روزی به دست یکی است، هر چه از آن داری و هر سودی به تو رسیده با سستی و ضعف تو بوده و هر زیانی در آن به تو رسیده با نیروی خود نتوانستی از آن جلو بگیری.

(۱۲۰) - عن ابي عبد الله عليه السلام قال تعلموا العربية فانها كلام الله الذي تكلم به خلقه ونطقوا به الماضين و بلغوا بالخواتيم. قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب (رض) قد روى هذا الحديث ابو سعيد الادمي و قال في آخره بلغوا بالخواتيم اي اجعلوا الخواتيم في آخر الاصابع ولا تجعلوها في اطرافها فانه يروى انه من عمل قوم لوط.

(۱۲۱) اربع خصال لاغنى بالناس عنها في شهر رمضان • عن ابي جعفر محمد بن علي عليه السلام قال خطب رسول الله الناس في آخر جمعة من شعبان و حمد الله و راتني عليه ثم قال ايها الناس انه قد اظلكم شهر فيه ليلة خير من الف شهر وهو شهر رمضان فرض الله صيامه و جعل قيام ليلة فيه بتطوع صلوة كمن تطوع بصلوة سبعين ليلة فيما سواه من الشهور و جعل لمن تطوع فيه بخصلة من خصال الخير والبر كاجر من ادى فريضة من فرائض الله و من ادى فيه فريضة من فرائض الله كان كمن ادى سبعين فريضة فيما سواه من الشهور و هو شهر الصبر و ان الصبر ثوابه الجنة و هو شهر المواساة و هو شهر يزيد الله في رزق المؤمن و من افطر فيه مؤمنا صائما كان له بذلك عند الله عز و جل عتق رقبة و مغفرة لذنوبه فيما مضى فليل له يا رسول الله عليه السلام ليس كلنا يقدر على ان يفطر صائماً فقال ان الله تبارك و تعالي كريم يعطى هذا الثواب منكم لمن لا يقدر الا الى مدقة من لبن

سپس دنبال این سخن فرمود: کسی که از آن چه از دست رفته نومید شد، تن خود را آسوده کرد و هر کس به آن چه داده شده قناعت کرد چشمش روشن شود.

۱۲۰. امام ششم فرمود: زبان عربی را یاد بگیرید زیرا که آن کلامی است که خدا با بندگان خود بدان سخن گفته - مقصود این است که قرآن را به زبان عربی نازل کرده - آرواره‌های خود را بدان گویا کنید و کلمات را به پایان برسانید. شوخ مقصود این است که لفظ عربی را با تجوید، و کامل ادا کنید و حروف آخر کلمه را خوب ظاهر کنید. محمد بن علی بن حسین مصنف این کتاب گفته این حدیث را ابو سعید آدمی روایت کرده و در آخرش گفته «بلغوا بالخواتیم» یعنی انگشترها را در پایان انگشتان جا دهید نه در اطراف زیرا در روایت آمده که آن از جمله کارهای قوم لوط است.

۱۲۱. چهار خصلت است که مردم در ماه رمضان از آن بی‌نیاز نیستند. امام پنجم فرمود که: رسول خدا در جمعه آخر ماه شعبان خطبه‌ای خواند، خدا را ستود و بر او ثنا فرمود.

سپس گفت: ای مردم ماهی بر شما طلوع کند و شبی در آن است که بهتر از هزار ماه باشد، آن ماه رمضان است، آن ماهی است که خدا روزه آن را واجب کرده و کسی که یک شبش را به نماز خواندن زنده دارد چون کسی است که هفتاد شب را در ماه زنده دارد، و قرار داده برای کسی که کار نیکی در آن بکند مانند مزد کسی که یک واجبی از واجبات خدا را به جا آورده باشد و کسی که یک واجب در آن به جا آورد مانند کسی است که هفتاد واجب در ماه دیگر انجام دهد. آن ماه شکیبایی است، پاداش شکیبایی بهشت است. آن ماه همراهی و همدردی است. آن ماهی است که خدا به روزی مؤمن در آن می‌افزاید. هر کس مؤمن روزه‌داری را در آن افطار دهد، نزد خدا ثواب آزاد کردن یک بنده دارد و گناهان

يفطر بها صائماً او شربة من ماء عذب او تميرات لا يقدر على اكثر من ذلك و من خفف فيه عن مملوكه خفف الله عنه حسابه وهو شهر اوله رحمة و وسطه مغفرة و آخره اجابة و العتق من النار ولا غنى بكم فيه عن اربع خصال خصلتين ترضون الله بهما و خصلتين لاغنى بكم عنهما و اما اللتان ترضون الله بهما ف شهادة ان لا اله الا الله و انى رسول الله و اما اللتان لاغنى بكم عنهما فتسألون الله فيه حوائجكم و الجنة و تسألون الله فيه العافية و تتعوزون فيه من النار.

(۱۲۲) لم تبهم البهائم عن اربعة • عن على بن الحسين عليه السلام انه كان يقول ما بهمت البهائم عنه فلم تبهم عن اربعة معرفتها بالرب تبارك و تع و معرفتها بالموت و معرفتها بالانتى من الذكر و معرفتها بالمرعى الخصب (۱۲۳) خلق الله عزوجل الخيل من اربعة اشياء • عن الحسين بن زيد قال بلغنى ان الله عزوجل خلق الخيل من اربعة اشياء من البحر الاعظم المحدق بالدنيا و من النار و من دموع ملك يقال له ابراهيم و من بئر طيبة و الحديث طويل اخذنا منه موضع الحاجة.

(۱۲۴) الرياح اربعة • عن ابى بصير قال سالت ابا جعفر عليه السلام عن الرياح الاربعة الشمال

گذشته اش آمرزیده است.

عرض شد: ای رسول خدا همه ماها نتوانیم که روزه دار را افطاری دهیم.

فرمود: خدای تبارک و تعالی کریم است. این ثواب را به کسی هم که جز به یک شربت شیر توانا نیست و با آن روزه داری را افطاری داده می دهد یا به یک شربت آب شیرین و چند خرما که بیشتر از آن نتواند داد. هر کس در این ماه کار بنده خود را سبک کند خدا حساب او را سبک گرداند. این ماهی است که آغازش رحمت و میانه اش آمرزش و پایانش پذیرفتن درخواست ها و آزادی از آتش است.

در آن از چهار خصلت بی نیاز نیستید، که با دو خصلت خدا را خشنود کنید و با دو خصلت رفع نیاز خود نمایید. اما دو خصلتی که خدا را به آن ها خشنود می کنید، شهادت بر یگانگی خدا، و رسالت من است؛ و اما آن دو خصلت که از آن بی نیاز نباشید این است که از خدا درخواست کنید حوائج خود را و بهشت را و درخواست کنید در آن از خدا تندرستی را و پناه ببرید در آن به خدا از آتش دوزخ.

۱۲۲. چهار یابان به چهار چیز نادان نباشند. امام چهارم فرمود: حیوانات زبان بسته هر چه را ندانند از چهار چیز بی خبر نیستند. از شناسایی پروردگار، و شناسایی مرگ، و تشخیص ماده از نر، و شناسایی چراگاه آباد.

۱۲۳. خدای عزوجل اسبان را از چهار چیز آفریده. حسین بن زید گوید: به من رسیده که خدا اسب ها را از چهار چیز آفریده. از دریای اعظم که گرداگرد دنیا است، و از آتش، و از اشک های فرشته ای که نامش ابراهیم است، و از چاه پاکیزه ای. حدیث طولانی است ما جایی که نیازمند آن بودیم از آن نقل کردیم.

۱۲۴. بادها چهارند. ابوبصیر گوید، از امام پنجم پرسیدم: از باد های چهارگانه شمال و جنوب دبور و صبا. عرض کردم که مردم می گویند باد شمال از بهشت است و باد جنوب از دوزخ.

فرمود: برای خدای عزوجل لشکرهایی است از باد که هر کس از گنهکاران را خواهد با آن ها عذاب می کند. بر هر بادی فرشته ای گماشته است، چون خدا خواهد قومی را به طوری عذاب کند وحی می کند به فرشته ای که گماشته آن نوع بادی

الجنوب و الدبور و الصبا و قلت له ان الناس يذكرون ان الشمال من الجنة و الجنوب من النار فقال ان لله عزوجل جنوداً من رياح يعذب بها من يشاء ممن عصاه و لكل ریح منها ملك موكل بها فاذا اراد الله عزوجل ان يعذب قوما بنوع من العذاب اوحى الى الملك الموكل بذلك النوع من الريح التي يريد ان يعذبهم بها قال فيأمرها الملك فتهب كما يهب الاسد المغضب و لكل ریح منها اسم اما تسمع قوله عزوجل كذبت عاد فكيف كان عذابي و نذر و ذكر رياحا في العذاب ثم قال فريح الشمال و ریح الصبا و ریح الجنوب و ریح الدبور أيضاً تضاف الى الملايكة الموكلين بها .

(۱۲۵) الناس على اربعة اصناف • الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال الناس على اربعة اصناف . جاهل متردى معانق لهواه و عابد متقوى كلما ازداد عبادة ازداد كبراً و عالم يريد ان يوطأ عقباه و يحب محمدة الناس و عارف على طريق الحق يحب القيام به فهو عاجز او مغلوب و هذا امثل اهل زمانك و ارجحهم عقلاً .

۱۲۶ النوم على اربعة وجوه • كان على ابن ابيطالب عليه السلام بالكوفة في الجامع اذ قام اليه رجل من اهل الشام فسأله عن مسائل فكان فيما سأله ان قال له اخبرني عن النوم على كم وجه هو فقال عليه السلام النوم اربعة اوجه الانبياء عليهم السلام تنام على اقبعتها مستلقية و اعينهم لا تنام متوقفة لو حى الله عزوجل و المؤمن ينام على يمينه مستقبل القبلة و الملوك و ابناؤها تنام على شمالها ليستمر أوا ، ما يأكلون و ابليس و اخوانه و كل مجنون و ذو عاهة ينام على وجهه منبطحاً

است که می خواهد آن‌ها را عذاب کند.

امام گفت: فرشته دستور بدان باد می دهد که بجهد، آن باد چون شیر خشمناک می جهد هر یک از آن بادها نامی دارند. گفتار خدای عزوجل را نشنیده‌ای که - در سوره قمر آیه ۱۸ - فرماید عاد تکذیب نمودند، پس چگونه بود عذاب من و ترس آوران من و یاد کرد بادهایی را در موضوع عذاب. سپس فرمود: این که گویند باد شمال و باد صبا و باد جنوب و باد دیور این‌ها را نیز به فرشتگانی اضافه می کنند که گماشته بر آن‌هایند.

شوح باد شمال از سمت قطب شمالی بوزد و باد جنوب از سمت قطب جنوبی و باد صبا از سمت مشرق و باد دیور از سمت مغرب که برابر آن است.

۱۲۵. مردم چهار صنف اند. امام ششم فرمود: مردم چهار صنف اند: نادان هلاک شده هواپرست، عاید نیرو طلب که هر چه بیشتر عبادت کند بیشتر متکبر شود، و عالمی که می خواهد دنیا بشاقتند و تمجید مردم را خوش دارد، و شخص با معرفتی که بر طریقه حق می رود و دوست دارد به حق قیام کند ولی درمانده یا شکست خورده است، این شخص بهترین اهل زمان تو است و عقلش بر همه می چربد.

۱۲۶. خواب چهار گونه است. امیرمؤمنان در مسجد کوفه بود مردی از اهل شام نزد او ایستاد و پرسش‌هایی از او کرد و پرسش‌هایی که کرد این بود که به او گفت: به من خبر ده که خواب چند گونه است؟

(۱۲۷) رن ابلیس انه الله أربع رفات . عن ابي عبدالله عليه السلام قال رن ابليس أربع رفات أولهن يوم لعن وحين اهبط الى الارض وحين بعث محمد صلى الله عليه وآله على حين فترة من الرسل و حين انزلت ام الكتاب ونخر نخرتين حين أكل آدم من الشجرة وحين اهبط من الجنة .

(۱۲۸) أربعة يذهبن ضياعاً الى أبي عبدالله عليه السلام قال أربعة يذهبن ضياعاً : البذر في السبخة والسراج في القمر والاكل على الشبع و المعروف الى من ليس باهله . عن علي بن أيطالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال في وصيته له يا علي عليه السلام أربعة يذهبن ضياعاً الاكل بعد الشبع و السراج في القمر والزرع في السبخة والصنعة عند غير اهلها عن ابي عبدالله عليه السلام قال أربعة يذهبن ضياعاً: مودة تمنحها من لوفاء له و معروف عند من لا يشكر له و علم عند من لا استماع له و سر تودعه عند من لا حصانة له (۱۲۹ قول الصادق (ع) للمسلمين أربعة اعياد . عن المفضل بن عمر قال قلت لابي عبدالله عليه السلام كم للمسلمين من عيد فقال أربعة اعياد قال قلت قد عرفت العيدين والجمعة فقال لي اعظمها و اشرفها يوم الثامن عشر من ذى الحجة و هو اليوم الذي اقام فيه رسول الله صلى الله عليه وآله امير المؤمنين عليه السلام و نصبه للناس علماً قال قلت ما وجب علينا في ذلك اليوم قال يجب عليكم صيامه

فرمود: خواب چهارگونه است، پیغمبران به پشت می خوابند و چشمشان نمی خوابد، چشم به راه وحی خداوندند؛ مؤمن به پهلوی راست برابر قبله می خوابد؛ پادشاهان و شاهزادگان به پهلوی چپ می خوابند که آن چه خورده اند بر آن ها گوارا باشد؛ شیطان و برادرانش و هر دیوانه و دردمندی به رو می خوابد و شکم خود را به زمین می چسباند.

۱۲۷. ابلیس چهار شیون کرد. امام ششم فرمود: ابلیس چهار شیون کرد. نخست روزی که لعنت شد، و هنگامی که به زمین پرتاب شد، و هنگامی که محمد (ص) برانگیخته شد، در موقع انقطاع بعثت رسولان، و گاهی که سوره فاتحه نازل شد. و دو بار از شادی باد در بینی کشید، چون آدم از درخت خورد، و چون آدم از بهشت رانده شد.

۱۲۸. چهار چیز بیهوده روند. امام ششم فرمود: چهار چیز بیهوده روند. تخم در شوره زار، چراغ در مهتاب، خوردن بر سر سیری، احسان به نااهل.

امام یکم هم از پیغمبر (ص) همین مضمون را روایت کرده.

امام ششم فرمود: چهار چیز هدر شوند. دوستی بی وفایان، احسان به کسی که شکر نکند، آموزش کسی که گوش شنوا ندارد، رازی که سپرده شود به کسی که رازدار نیست.

۱۲۹. گفتار امام صادق که مسلمانان چهار عید دارند. مفضل بن عمر گوید، به امام ششم عرض کردم: برای مسلمانان چند عید است؟ فرمود: چهار عید. عرض کردم: دو عید را می شناسم (عید روزه و عید قربان)، جمعه را هم می دانم. به من فرمود: بزرگترین و شریفترین عیدها روز هجدهم ماه ذی حجه است و آن روزی است که رسول خدا امیرمؤمنان را بر پا داشت و او را برای مردم به جانشینی خود نصب کرد.

گوید: عرض کردم در این روز ماها چه وظیفه ای داریم. فرمود: وظیفه شما این است که آن روز را به شکرانه و ستایش خدا روزه بگیرید با این که خدا شایسته آن است که در هر ساعتی شکرگزاری شود، همه پیغمبران هم جانشینان خود را

شکرالله وحمدآله مع انه اهل لان يشكر كل ساعة وكذلك امر الانبياء اوصياهم ان يصوموا ليوم الذي يقام فيه الولي يتخذونه عيداً ومن صامه كان افضل من عمل ستين سنة .

(۱۳۰ قول الله عزوجل لابراهيم (ع) فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك الاية عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزوجل فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزء الاية قال أخذ الهدد و الصرد و الطاووس و الغراب و ذبحهن و عزل رؤسهن ثم نحر ابدانهن في المنخار بريشهن ولحومهن وعظامهن حتى اختلطت ثم جزأهن عشرة اجزاء على عشرة اجبل ثم وضع عنده حبا وماء ثم جعل مناقيرهن بين أصابعه ثم قال آتين سعيأ باذن الله عزوجل فتطاير بعضها الى بعض ، اللعوم والریش والعظام حتى استوت الابدان كما كانت وجاء كل بدن حتى التزق برقبته التي فيها رأسه والمنقار فخلی ابراهيم عليه السلام عن مناقيرهن فوقهن وشربن من ذلك الماء والتقطن من ذلك الحب ثم قلن يا نبي الله احيتنا احياك الله فقال ابراهيم بل الله يحيى ويميت و هذا تفسير الظاهر قال عليه السلام وتفسيره في الباطن خذ أربعة ممن يحتمل الكلام فاستودعهم علمك ثم ابعثهم في اطراف الارضين حججاً لك على الناس واذا اردت ان ياتوك دعوتهم بالاسم الاكبر يا تونك سعيأ باذن الله عزوجل قال مصنف هذا الكتاب (رض) الذي عندي في ذلك انه عليه السلام امر بالامرین جميعاً و روى ان الطيور التي امر باخذها الطاووس و النسر و الديك و البط و سمعت محمد بن عبد الله بن طيفور يقول في قول ابراهيم عليه السلام رب ارنى كيف تحيي الموتى الاية ان الله عزوجل امر

همین طور دستور دادند که روزی که وصی پیغمبر در آن منصوب می شود روزه بگیرند و عید کنند. هر کس این روز را روزه دارد بهتر است از عمل شصت سال.

۱۳۰. گفتار خدای عزوجل به ابراهیم چهار پرندۀ بگیر و به سوی خود بکش. امام ششم در تفسیر گفته خدای عزوجل «چهار پرندۀ بگیر و به سوی خود کش سپس هر پاره ای از آن ها بر کوهی بنه» الایه - سپس آن ها را بخوان تا شبانه نزد تو آیند، سورۀ بقره آیه ۲۶۰.

فرمود هدهد و جغد و طاووس و کلاغ را گرفت و سر برید و سر آن ها را کنار گذاشت و تن آن ها را با گوشت و پر و استخوان در هاون کوبید تا درآمیختند سپس آن ها را ده تکه کرد و بر ده کوه نهاد، سپس آب و دانه ای نزد خود گذاشت و نوک آن ها را میان انگشتانش گرفت و گفت: به اذن خدای عزوجل شتابانه نزد من آید. اجزای گوشت و پر و استخوان هر کدام به سوی هم در پرش آمدند تا تنها چنانچه بودند درست شدند و هر تنی آمد تا به گردن خود چسبید که سرش در آن بود و نوکش به دست ابراهیم بود، ابراهیم نوک های آن را رها کرد یکبارۀ روی پای خود ایستادند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه ها برچیدند، سپس گفتند: ای پیغمبر خدا ما را زنده کردی خدا تو را زنده کند. ابراهیم فرمود: بلکه خدا زنده می کند و می میراند.

این تفسیر ظاهر آیه است.

امام فرمود: تفسیر باطن آیه این است که چهار تن از سخن فهمان را دریاب و علم خود را به آن ها بسپار و آن ها را به

ابراهيم ان يزور عبداً من عباده الصالحين فزاره فلما كلمه قال ان الله تبارك وتعالى في الدنيا عبداً يقال له ابراهيم اتخذته خليلاً قال ابراهيم وما علامة ذلك العبد قال يحيى له الموتى فوق لابراهيم انه هوفسأله تعالى ان يحيى له الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي يعني على الخلة و يقال انه أراد أن يكون له في ذلك معجزة كما كانت للرسول وان ابراهيم عليه السلام سئل ربه ان يحيى له الميت فامر الله عزوجل ان يميت لاجله الحي سواء بسواء وهو لما امره بذبح ابنه اسمعيل و ان الله عزوجل أمر ابراهيم عليه السلام ان يذبح أربعة من الطير طاووساً و نسرأ و ديكاً و بطاً فالطاووس يريد به زينة الدنيا و النسر يريد به الامل الطويل و البط يريد به الحرص و الديك يريد به الشهوة يقول الله عزوجل ان احببت ان تحيي قلبك و تطمئن معي فاخرج عن هذه الاشياء الاربعة وانه اذا كانت هذه الاشياء في قاب فانه لا يطمئن معي و سألته كيف قال اولم تؤمن مع عمله بسره و حاله فقال انه لما قال رب أرني كيف تحيي الموتى كان ظاهر هذه اللفظة توهمها انه لم يكن ييقن فقرره الله عزوجل بسؤاله عنه اسقاطاً للثمة عنه وتنزيهاً له من الشك .

اطراف بفرست تا نمایند تو باشند بر مردم و چون خواستی نزد تو آیند به نام بزرگ خدا آن‌ها را بخواه تا به اذن خدا شتابان به سوی تو آیند.

مصنف این کتاب گوید عقیده من این است که آن حضرت هر دو دستور را داشت و روایت شده که پرنده‌هایی که دستور داشت بگیرد، طاووس و کرکس و خروس و اردک بودند.

و از محمد بن عبدالله بن طیفور شنیدم می‌گفت: در تفسیر قول ابراهیم «پروردگارا به من بنما چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی». الایه. که خدا به ابراهیم فرمان داد بنده‌ای از بندگان شایسته او را دیدن کند، او را دیدن کرد چون با او سخن گفت آن بنده خدا به ابراهیم گفت: خدا در دنیا یک بنده‌ای دارد که نامش ابراهیم است، او را دوست خود گرفته است. ابراهیم گفت: نشان آن بنده چیست؟ گفت: مرده را برای او زنده می‌کند، در دل ابراهیم افتاد که آن بنده خودش است و از خدا خواست که مرده‌ها را برای او زنده کند؟ خدا فرمود: مگر ایمان به زنده شدن مردگان نداری؟ عرض کرد چرا ولی می‌خواهم دلم مطمئن شود، مقصودش این بود که دلش مطمئن شود که دوست خدا اوست. و گفته‌اند که ابراهیم می‌خواست این معجزه او باشد، چنانچه رسولان معجزه داشتند، ابراهیم از خدا خواست که برای او مرده زنده کند، خدا هم در برابر به او فرمان داد برای او زنده را بمیراند و همان گاه بود که دستور یافت فرزندش اسماعیل را ذبح کند، خدا دستور داد به ابراهیم که چهار پرنده را سر ببرد. طاووس، کرکس، خروس، اردک. از طاووس آرایش دنیا را خواسته، و از کرکس آرزوی دراز را، و از اردک حرص را، و از خروس شهوت را.

خدا می‌فرماید: اگر دوست داری که دلت زنده شود به من و مطمئن گردد از این چهار خصلت کناره کن. تا این چهار در دل تو است با من یک دل نمی‌شوی. گوید از آن حضرت پرسید: چگونه؟ خدا از او پرسید: آیا ایمان نداری؟ با این که از دلش آگاه بود. فرمود، ابراهیم عرض کرد: پروردگارا به من بنما که چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی.

ظاهر این سخن بدگمانی درباره او می‌آورد که یقین ندارد، خدا از او پرسید تا پاسخ دهد و تهمت از او برود و از شک تبرئه شود.

(۱۳۱) أربع خصال يبغض الله عزوجل من كن فيه . قال رسول الله ﷺ ان الله عزوجل يبغض الفاحش البذي السائل الملحف (المحلف خ ب) .

باب الخمسة

(۱) خمس ما اتقلهن في الميزان . عن ابي سالم راعي رسول الله ﷺ انه قال سمعت رسول الله ﷺ يقول خمس ما اتقلهن في الميزان : سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر والولد الصالح يتوفى لمسلم فيصبر ويحتسب .

(۲) خمسة أشياء أمر الله عزوجل فيها نبياً من أنبيائه بخمسة أشياء مختلفة . ابوالصلت عبدالسلام بن صالح الهروي قال سمعت علي بن موسى الرضا عليه السلام قال ادعى الله عزوجل الى نبي من انبيائه اذا اصبحت فاول شيء يستقبلك فكله و الثاني فاكتمه و الثالث فاقبله و الرابع فلا تؤسه والخامس فاهرب منه قال فلما اصبح مضى فاستقبله جبل اسود عظيم فوقف فقال امرني ربي عزوجل ان اكل هذا وبقى متحيراً رجع الى نفسه فقال ان ربي جل جلاله لا يأمرني الا بما اطيق فمشى

۱۳۱. چهار خصلت است که در هر کس باشد خدا او را دشمن دارد. رسول خدا فرمود: خدا دشمن دارد هرزه پروری گدای سوگندیده را.

باب خصلت های پنجگانه

۱. پنج چیز چه اندازه در میزان عمل سنگین اند؟ ابوسالم چوپان رسول خدا گوید، شنیدم رسول خدا می فرمود: پنج اند که بی اندازه در میزان عمل سنگین اند. سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله کبر و فرزند شایسته ای که از مسلمان بمیرد و در مرگ او شکیبایی کند و رضای خدا جوید.

۲. پنج چیزند که خدا به یکی از پیغمبران خود فرمان داد که پنج عمل مختلف با آنها بکند. اباصلت هروی گوید، شنیدم امام هشتم می فرمود: خدا به یکی از پیغمبران خود وحی کرد که بامداد، اول چیزی که جلوت آید بخور، و دومی را بپوشان، و سومی را بپذیر، و چهارمی را نومید مکن، و پنجمی را از او بگریز.

فرمود: چون صبح کرد و رفت، کوه سیاه بزرگی جلوش آمد، ایستاد و با خود گرفت: پروردگرم فرمان داده که این را بخورم در حیرت ماند. سپس به خوش آمد و گفت: به راستی پروردگار و الامقام من فرمان ندهد، مگر به چیزی که تاب آن را دارم. رفت به سوی آن که آن را بخورد، چون نزدیکش می رفت کوچک می شد تا به آن رسید دید یک لقمه ای است، آن را خورد و دریافت که خوشبزه ترین چیزی بوده که خورده. سپس رفت و تشت طلایی یافت با خود گفت: پروردگرم فرمان داده که این را پنهان کنم، یک گودالی کند و تشت را در آن نهاد و خاک روی آن ریخت. گذشت و ملتفت شد که آن تشت پدیدار شده با خود گفت: همان که پروردگرم به من فرمان داده بود کردم و گذشت. یک بار دید پرنده ایست و یک باز دنبال اوست، پرنده گرد او چرخید، با خود گفت: پروردگرم فرمان داده که این را بپذیرم، آستینش را گشود و پرنده درون آن رفت، آن باز گفت: شکار مرا از من گرفتی، من چند روز است که دنبال آنم، فرمود: پروردگرم به من فرموده این را نومید

اليه ليأكله فلما دنى منه صفرحتى انتهى اليه فوجده لقمة فاكلها فوجدها اطيب شيء اكله ثم مضى فوجد طستا من ذهب فقال امرني ربي ان اکتب هذا فحفرله وجعله فيه و التقى عليه التراب ثم مضى فالتفت الى الطست قد ظهر فقال قد فعلت ما امرني ربي عزوجل فمضى فاذا هو بطير وخلفه بازي فطاف الطير حوله فقال امرني ربي عزوجل ان اقبل هذا ففتح كفه فدخل الطير فيه فقال له البازي اخذت مني صيدي وانا خلفه منذ ايام فقال امرني ربي عزوجل ان لا اؤيس هذا فقطع من فخذة قطعة فالتقاها اليه ثم مضى (فلما مضى) فاذا هو بلحم ميتة منتن مدود فقال امرني ربي عزوجل ان اهرب من هذا فهرب منه ورجع فرآى في المنام كأنه قد قيل له انك قد فعلت ما امرت به فهل تدري ما ذا كان؟ قال لا، قيل له اما الجبل فهو الغضب ان العبد اذا غضب لم يرفسه وجهل قدره من عظم الغضب فاذا حفظ نفسه وعرف قدره وسكن غضبه كانت عاقبته كاللقمة الطيبة التي اكلتها واما الطست فهو العمل الصالح اذا كتبه العبد واخفاه ابي الله عزوجل الا ان يظهره ليزينه به مع ما يدخره من ثواب الآخرة واما الطير فهو الرجل الذي يأتيك بنصيحة فاقبله واقبل نصيحته واما البازي فهو الرجل الذي يأتيك في حاجة فلا تؤيسه واما اللحم المتتن فهي الغيبة فاعرب منها .

(۳) في المشط خمس خصال . عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عزوجل خذوا زينتكم عند كل مسجد قال هو المشط فان المشط يجلب الرزق ويحسن الشعر وينجز الحاجة ويزيد في ماه الصلب ويقطع البلغم وكان رسول الله ص يسرح تحت لحيته اربعين مرة ومن فوقها سبع مرات ويقول انه يزيد في الذهن ويقطع البلغم .

تکنم از ران خود تکه ای برید و پیش او انداخت و گذشت. ناگاه گوشت مردار بدبوی کرم افتاده ای را دید، با خود گفت: پروردگارم به من فرموده از این بگریزم، از آن گریخت و برگشت.

پس در خواب دید که گویا به او گفته شد بدانچه فرمان داده شدی و انجام دادی آیا می دانی چه بود؟ گفت: نه. به او گفته شد اما کوه که دیدی آن خشم است، بنده چون خشم کند خود را گم کند در برابر بزرگی خشم، و چون خود را نگه دارد و اندازه خود را بشناسد و خشم خود را فرو نشاند، سرانجامش همان لقمه خوشمزه ای است که خوردی. اما تشت کار نیک است که چون بنده پنهانش کند و بپوشدش خدا نخواهد جز آن که آشکارش کند تا بنده خود را بدان آرایش کند، علاوه بر آن چه از مزد آخرت برای او پس انداز کرده. و اما پرنده مردی است که اندرزی برای تو می آورد، او را و اندرزش را بپذیر. و اما باز مردی است که برای حاجتی پیش تو می آید او را نومیذ مکن. و اما گوشت گندیده، غیبت و بدگویی است از آن بگریز.

۳. در شانه پنج خصلت است. امام ششم در تفسیر گفته خدای عزوجل «خود را برای مسجد زینت کنید» فرمود: مقصود شانه است، شانه زدن جلب روزی کند، موی را نیکو کند، حاجت را روا کند، منی را بیفزاید، بلغم را ببرد. رسول خدا را شیوه آن بود که ریش خود را از طرف پایین چهار بار شانه می زد و از بالا هفت بار و می فرمود که هوش را می فزاید و بلغم را می برد.

(۴) علامات المؤمن خمس . عن طاووس بن الیمان قال سمعت علی بن الحسین علیه السلام يقول علامات المؤمن خمس قلت وما هن یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله قال الورع فی الخلق (الخلوۃ خ ب) والصدقة فی القلة والصبر عند المصیبة والحلم عند الغضب والصدق عند الخوف .

(۵) خمس من خمسة محال . الی ائمه علیهم السلام انه قال خمس من خمسة محال النصیحة من الحاسد محال و الشفقة من العدو محال والحرمة من الفاسق محال والوفاء من المرءة محال والهیبة من الفقیر محال (۶) خمس بخمسين . عن انس قال فرضت علی النبی صلی الله علیه و آله لیلۃ اسرى به الصلاة خمسين ثم نقصت فجعلت خمسا ثم نودی یا محمد انه لا یبدل القول لدى بان لك بهذه . الخمس خمسين ، عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما خفف الله عزوجل عن النبی (ص) حتی صارت خمس صلوات فاوحی الله الیه یا محمد خمس بخمسين .

(۷) الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه خمس . عن ابن عباس قال سألت النبی صلی الله علیه و آله عن الكلمات التي تلقى آدم من ربه فتاب عليه قال سأل بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين الا تبت علی فتاب عليه وقد اخرجت ما روته فی هذا المعنی فی تفسیر القرآن .

(۸) خمس خصال تورث البرص . عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خمس خصال تورث البرص النورة يوم الجمعة ويوم الاربعاء والتوضی والاعتسال بالماء الذي یسخنه الشمس و

۴. نشانه‌های مؤمن پنج خصلت است. طاووس یمان گوید، از امام چهارم شنیدم که می‌فرمود: نشانه‌های مؤمن پنج است. عرض کردم: چیستند؟ فرمود: ورع در میان مردم، و صدقه در تنگدستی، و شکیبایی در مصیبت، و بردباری در هنگام خشم، و راستی گاه ترس.

۵. پنج خصلت از پنج کس محال است. امام ششم فرمود: پنج خصلت از پنج کس محال است. اندرز از حدود محال است، مهربانی از دشمن محال است، احترام از فاسق محال است، وفا از زن محال است، هیبت از درویش محال است. ۶. پنج است که پنجاه محسوب شوند. انس گوید شبی که پیغمبر را به معراج بردند نماز شبانه روزی پنجاه بر او فرض شد، سپس کم شد و پنج گردید، و ندا شد: ای محمد به راستی گفتار من در تو نشود که این پنج، پنجاه محسوب شوند. امام ششم فرمود: چون خدای عزوجل به پیغمبر تخفیف داد تا نماز پنج گردید خدا به او وحی فرستاد که ای محمد پنج به پنجاه است.

۷. سخنانی که از خدا به آدم القا شد و توبه او را پذیرفت پنج بودند. ابن عباس گوید: از پیغمبر پرسیدم از کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و توبه‌اش را پذیرفت؟ فرمود: سؤال کرد به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه‌اش را بپذیرد، پس توبه او را پذیرفت.

من آن چه را در این باب روایت دارم در تفسیر قرآن ذکر کردم.

۸. پنج خصلت پیسی آورند. ابن عباس گوید، رسول خدا فرمود: پنج خصلت پیسی آورند.

نوره کشیدن روز جمعه و چهارشنبه، وضو و غسل با آبی که در آفتاب گرم شده، و خوردن در حال جنابت، و جماع

والاكل على الجنابة وغشيان المرءة في أيام حيضها والاكل على الشبع .

(۹ قول الصادق (ع) خمس هن كما أقول . ليست لبخيل راحة ولا لمسود (لذة

خ ب) راحة ولالملوك وفاء ولالكذاب مروءة ولا يسود سفيه .

(۱۰ خمس من السنن في الرأس وخمس في الجسد . قال أبو الحسن موسى بن

جعفر عليه السلام خمس من السنن في الرأس وخمس في الجسد فاما التي في الرأس فالسواك واخذ الشارب

وفرق الشعر والمضمضة والاستنشاق و أما التي في الجسد فالختان وحلق العانة وتف الاطمين و

تقليم الاظفار والاستنجاء (۱۱ قول النبي (ص) خمس لا ادعهن حتى الممات . قال رسول

الله (ص) خمس لا ادعهن حتى الممات ، الاكل على الحضيض مع العييد وركوب الحمار مؤكفا (خصف

النعل خ ب) وحلب العنز بيدي ولبس الصوف والتسليم على الصبيان لتكون سنة من بعدي . عن

الامام الباقر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خمس لست بتاركهن حتى الممات : لباس الصوف وركوب

الحمار مؤكفا وكذا واكل مع العييد وخصف النعل بيدي وتسليمي على الصبيان ليكون سنة من

بعدي (۱۲ الشوم للمسافر في خمسة . عن سليمان الجعفري قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول

الشوم في خمسة للمسافر (في طريقه) الغراب الناعق عن يمينه (والكلب) الناشر لذنبه والذئب العاوي الذي

يعوى في وجه الرجل و هو وقع على ذنبه يعوى حتى يرتفع ثم ينخفض ثلاثا و الظبي السائح عن

با زن حائض، و خوردن سر سیری.

۹. گفتار حضرت صادق پنج چیز چنان است که من می گویم. امام ششم فرمود: پنج چیز چنان است که من می گویم. بخیل آسایش

ندارد، حسود لذت نبرد، پادشاهان وفا ندارند، دروغگو مردانگی ندارد، بی خرد آقا نشود.

۱۰. در پنج سنت است. امام هفتم فرمود: پنج سنت در سراسر است و پنج در تن. آن ها که در سراسر است: مسواک کردن، شارب

زدن، موی را دسته کردن، مضمضه و استنشاق. و آن ها که در تن است: ختنه کردن، موی زهار را ستردن، موی زیر بغل

گرفتن، و محل بول و غایت را شستن.

۱۱. گفتار یفهمبر، پنج چیز را تا مردن و انهم. رسول خدا فرمود: پنج چیزند که تا مردن آن ها را وانگذارم. غذا خوردن روی

زمین با بنده ها، و سوار شدن بر الاغ پالان شده، و دوشیدن بز با دست خودم، و پوشیدن لباس پشمین، و سلام کردن بر

کودکان؛ تا این کارها پس از من روش عموم باشد.

۱۲. پنج چیز برای مسافر شوم است. سلیمان جعفری گوید، از امام هفتم شنیدم می فرمود: شومی برای مسافر در پنج چیز

است. که سر راهش در آید کلاهی که از سمت راستش بانگ کند و دمش را بیفشاند، و گرگی که در جلو مسافر بر سر دم

نشسته و بر روی او مویه می کشد و تا سه بار بانگ خود را بلند و کوتاه کند، و آهویی که از سمت راست در آید و به چپ

برود، و جغدی که شیون کند، و زن سفیدرو که با فرجش روبه رو شود، و ماده خر دم بریده.

هر کس به این ها برخورد و بددل شد بگوید: پروردگارا از شر بددلی خود به تو پناه می برم، مرا از آن نگاه دار.

بمین‌االی شمال والبومة الصارخة والمرئة الشمطاء تلقى فرجها والاتان العضاء یعنی الجدعاء من اوجس فی نفسه من ذلك شیئاً فلیقل اعتصمت بك یا رب من شر ما اجد فی نفسی فاعصمنی من ذلك (۱۳) البكائون خمسة • إلى ایعبداالله ﷺ قال البكائون خمسة. آدم و یعقوب و یوسف و فاطمة بنت محمد و علی بن الحسین ؑ فاما آدم فبکی علی الجنة حتی صار فی خدیبه امثال الاودیة و اما یعقوب فبکی علی یوسف حتی ذهب بصره و حتی قیل له تالله تفتؤتذكر یوسف حتی تكون حرصا او تكون من الهالكین و اما یوسف فبکی علی یعقوب حتی تاذی به اهل السجن فقالوا له اما ان تبکی اللیل و تسکت بالنهار و اما ان تبکی النهار و تسکت باللیل فصالحهم علی واحدة منهما و اما فاطمة فبکت علی رسول الله ﷺ حتی تاذی بها اهل المدينة فقالوا لها قد آذینسا بكثره بكائك فكانت تخرج إلى المقابر مقابر الشهداء فتبکی حتی تنقضى حاجتها ثم تنصرف و اما علی بن الحسین ؑ فبکی علی الحسین عشرين سنة او اربعین سنة ما وضع بین یدیه طعنا م الابکی حتی قال له مولی له جعلت فداك یا بن رسول الله ﷺ انی اخاف علیك ان تكون من الهالكین قال انما اشکوبنی و حزنی إلى الله و اعلم من الله مالا تعلمون انی ما اذکر مصرع بنی فاطمة الاختقتنی لذلك عبرة •

شوح مقصود این است که بدفالی به این‌ها از نادانی و پستی فکر و نقصان عقیده توحید است و حقیقتی ندارد و برای این که این بددلی نابود شود باید یاد خدا افتاد و به او پناه‌ده شد. برای توضیح این نکته، در دعا فرمود: خدایا از شر بددلی خود به تو پناه می‌برم تا فهم شود که این امور به هیچ وجه در زندگانی انسان اثربخش نیست.

۱۳. بسیار گریه‌کنندگان پنج بودند. امام ششم فرمود: پنج کس بسیار گریه‌کننده بودند. حضرت آدم، و یعقوب، و یوسف، و فاطمه زهرا دختر محمد، و علی بن حسین (ع).

آدم برای بهشت به اندازه‌ای گریست که رد اشک چون رودخانه بر گونه‌اش درافتاد.

یعقوب به اندازه‌ای بر یوسف خود گریست که دیده‌اش رفت تا آن که به او گفتند: به خدا همیشه در یاد یوسف خود هستی تا آب شوی یا هلاک شوی.

یوسف از دوری یعقوب گریست تا زندانیان در آزار افتادند و به او گفتند یا شب گریه کن روز آرام باش یا روز گریه کن و شب آرام باش، با آن‌ها ساخت که در یکی از آن‌ها بگرید.

فاطمه زهرا برای رسول خدا گریست تا اهل مدینه در آزار افتادند و عرض کردند ما را از گریه خود آزار دادی، آن حضرت روزها از شهر بیرون می‌رفت به گورستان شهیدان و تا می‌خواست می‌گریست و سپس برمی‌گشت.

علی بن حسین بیست تا چهل سال بر پدرش حسین گریست، هیچ خوراکی جلوش نمی‌گذاشتند جز آن که می‌گریست، تا آزاد کرده‌اش عرض کرد: آقا من می‌ترسم شما در شمار هالکان شمرده شوی. فرمود: من از غم و اندوه خود به خدا شکوه می‌کنم، من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید، من هیچ‌گاه قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد نمی‌آورم جز آن که گریه گلویم را می‌گیرد.

۱۴) الکبائر خمسة . عن ابي عبد الله عليه السلام قال وجدنا في كتاب علي عليه السلام ان الكبائر خمس الشرك بالله عزوجل و عقوق الوالدين و اكل الربا بعد البيعة و الفرار من الزحف و التعرب بعد الهجرة . عن عبيد بن زياد قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اخبرني عن الكبائر فقال هن خمس و هن ما اوجب الله عليهن النار قال الله عزوجل ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلماً انما يأكلون في بطونهم ناراً و سيصلون سعيراً و قال يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار الاية قوله يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقى من الربا الى آخر الاية و رمى المحصنات الغافلات و قتل المؤمن متممداً على دينه .

۱۵) بعث الله النبي (ص) بخمسة اسياف . عن حفص بن غياث عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل رجل عن حروب امير المؤمنين عليه السلام و كان السائل من محبينا فقال ابو عبد الله عليه السلام ان الله عزوجل بعث محمداً عليه السلام بخمسة اسياف ثلثة منها شاهرة لا تغمد الى ان تضع الحرب او زارها ولن تضع الحرب او زارها حتى تطلع الشمس من مغربها فاذا طلعت الشمس من مغربها آمن الناس كلهم في ذلك اليوم فيومئذ لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها خيراً و سيف منها ملفوف و سيف منها مغمود سله الى غيرنا و حكمه الينا فاما السيف الثلثة الشهيرة فسيف على مشركي العرب قال الله تبارك و تعالی اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم واقعدوا لهم كل مرصد فان تابوا يعني فان آمنوا فمؤلاً لا يقبل منهم الا القتل

۱۴. پنج گناه کبیره اند. امام ششم فرمود: ما در کتاب علی (ع) یافته ایم که پنج گناه کبیره اند. یکم شرک به خدای عزوجل، دوم حق نشناسی پدر و مادر، و رباخواری پس از فهم حکم آن، و گریختن از جبهه جنگ دینی، و توطن در کشور کفرستان پس از کوچ به کشور اسلام.

عبيد بن زياد گوید به امام ششم گفتیم: مرا از گناهان کبیره آگاه کن. فرمود: آن‌ها پنج‌اند و همان گناهانند که خدا در کيفر آن‌ها دوزخ را لازم دانسته. خدا فرموده: آنان که به ستم مال یتیمان را می‌خورند، همانا آتش در شکم خود جا می‌دهند و در دوزخ می‌سوزند. - در سوره نساء آیه ۱۰ - فرمود «ای آن کسانی که ایمان آوردید از خدا بترسید و رباخواری را واگذارید» تا آخر آیه. - در سوره بقره آیه ۲۷۵ - و متهم کردن زنان پاکدامن شوهردار مؤمن به زنا، و به عمد مؤمن را کشتن برای دینداری او.

شوح آیه اتهام زنان در سوره نور است آیه ۲۳ و آیه کيفر کننده مؤمن در سوره نساء است آیه ۹۳.

۱۵. یغمبر (ص) با پنج شمشیر برانگیخته شد. حفص بن غياث گوید: مردی از امام ششم پرسید از جنگ‌های امیرمؤمنان، پرسنده از دوستان بود. امام ششم به او فرمود: خدا محمد را با پنج شمشیر مبعوث کرد. سه تاي آن‌ها کشیده‌اند و در خلاف نشوند تا جنگ جهان به پایان رسد و جنگ جهان به پایان نرسد تا آفتاب از مغرب خود برآید و چون آفتاب از

او الدخول في الاسلام و مالهم فيء و ذرارهم سبى على ما سبى رسول الله ﷺ فانه سبى و عفا و قبل الفداء و السيف الثاني على اهل الذمة قال الله عزوجل و قولوا للناس حسنا نزلت في اهل الذمة ثم نسخها قوله تع قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الاخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله و لا يدينون دين الحق من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يدهم ساغرون فمن كان منهم في دار الاسلام لم يقبل منه الا الجزية او القتل فاذا قبلوا الجزية على انفسهم حررنا سبيهم و حرمت اموالهم و حل لنا (مناكحتهم خب) مناكحتهم و من كان منهم في دار الحرب حل لنا سبيهم و اموالهم ولم يحل نكاحهم ولم يقبل منهم الا القتل او الدخول في الاسلام و سيف على مشركى العجم يعنى الترك و الديلم و الغزر قال الله عزوجل في سورة الذين كفروا ، فاذا لقيتم الذين كفروا فاضرب الرقاب حتى اذا اخذتموهم فشدوا الوثاق فاما من بعد و اما فداء يعنى المغادة بينهم و بين اهل الاسلام فهؤلاء لا يقبل منهم الا القتل او الدخول في الاسلام و لا يحل لنا نكاحهم ما داموا في دار الحرب و اما السيف الملقوف فسيف على اهل البغى و التأويل قال الله تعالى وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوها بينهما فان بغت احديهما على الاخرى فقاتلوا التى تبغى حتى تفي الى امر الله و لما نزلت هذه الاية قال رسول الله ﷺ ان فيكم من يقاتل بعدى على التأويل كما قاتلت على التنزيل قيل يا رسول الله من هو؟ قال خاصف النعل يعنى امير المؤمنين و قال عمار بن ياسر قاتلت

مغرب برآيد همان روز امنيت عمومى سرتاسر جهان را فرا گيرد. آن روز است كه ايمان كسى كه سابقه ايمان ندارد و در دوره ايمان خود كار خير نكرده سوى نهدد. يكى از آن ها در هم پيچيده است و يكى از آن ها در غلاف است، آن را براى ديگران كشيده و حكمش با ما است.

اما آن سه شمشير كشيده، يكى شمشيرى است كه به روى مشركان عرب كشيده، خداى تبارك و تعالى فرمايد هر كجا مشركان را يافتيد بكشيد و آن ها را ببنديد و محاصره كنيد و همه جا در كمين آن ها بنشينيد تا اگر توبه كردند، يعنى ايمان آوردند. از اين ها پذيرفته نشود مگر اين كه مسلمان شوند يا كشته شوند، و اگر كشته شدند مالشان به غنيمت گرفته شود و فرزندانشان اسير شوند چنانچه رسول خدا آن ها را اسير مى كرد. آن حضرت اسير كه مى گرفت گاهى عفو مى كرد و گاهى پول مى گرفت و آن ها را رها مى كرد.

شمشير دوم به روى اهل ذمه است (كافرانى كه كتاب دينى دارند چون يهود و نصارى و مجوس) خدا فرموده: به مردم كلام خوش بگوئيد، اين آيه درباره اهل ذمه نازل شد و سپس نسخ شد به اين آيه - كه در سورة توبه آيه ۲۹ است - بجنگيد با كسانى كه ايمان به خدا و روز قيامت ندارند و حرام خدا و رسولش را حرام نمى دانند و به دين حق متدين نيستند، از كسانى كه كتاب به آن ها داده شده تا از دست خود يا خوارى جزيه بدهند، هر كدام از آن ها در كشور اسلامى نشيمن داشته باشند يا بايد جزيه بدهند يا كشته شوند و چون جزيه بر خويش پذيرفتند اسير كردنشان حرام است و اموالشان محفوظ است و تزويج زنانشان جايز است و هر كدامشان در كشور كفراند كه با اسلام مى جنگند از او پذيرفته نيست مگر كشته شدن يا مسلمان شدن.

تحت هذه الراية مع رسول الله ﷺ و أهل بيته نثراً و هذه هي والله الرابعة والله لو ضربونا حتى يبلغونا السعفات من هجر لعلمنا (انك خب) انا على الحق و انهم على الباطل و كانت السيرة فيهم من أمير المؤمنين ما كان من رسول الله ﷺ في اهل مكة يوم فتح مكة فانه لم يسب لهم ذرية و قال من اغلق بابه و القي سلاحه او دخل دارابي سفيان فهو آ من و كذلك قال أمير المؤمنين فيهم يوم البصرة لا تسبوا لهم ذرية ولا تجهزوا على جريح ولا تتبعوا مدبراً و من اغلق بابه و القي سلاحه فهو آمن و اما السيف المغمود فالسيف الذي يقام به القصاص قال الله عزوجل النفس بالنفس فسله إلى اولياء المقتول و حكمه الينا فهذه السيوف التي بعث الله عزوجل بها نبيه ﷺ فمن جدها او جعد شيئاً منها او من سيرها و احكامها فقد كفر بما انزل الله على محمد ﷺ .

(۱۶) حدود الصداقة خمسة • عن أبي عبد الله عليه السلام قال الصداقة محدودة فمن لم تكن

و شمشیر سوم به روی مشرکان عجم است که ترک و دیلم و خزر باشند. خدای عزوجل - در سوره محمد آیه ۴۹ - می فرماید: آنان که کافرند گردن هایشان را بزنید تا چون خسته شان کردید، سخت آن ها را در بند کشید تا پس از آن منت پذیر شوند یا فدا دهند و آزاد شوند، یعنی فدیة به مسلمانان بپردازند، آنانند که پذیرفته نیست از آن ها مگر کشته شدن یا قبول اسلام و تا در کفرستان اند تزویج زنان شان جایز نیست.

اما آن شمشیری که در لفافه است، شمشیر شورشیان است. که سرانجام کار آن ها جنگ و کفر است. خدا - در سوره حجرات آیه ۹ - فرماید: اگر دو دسته از مسلمانان با هم جنگیدند میان شان را اصلاح دهید، اگر یک دسته بر دیگری ستم روا داشت و به حق خود قانع نشد با آن ستمکار بجنگید تا به دستور خدا برگردد. چون این آیه نازل شد پیغمبر به اصحابش فرمود: در میان شما کیست که پس از من از روی تأویل آیه می جنگد چنانچه من بر حسب صریح آیات قرآن با مشرکان جنگیدم. عرض شد: ای رسول خدا آن کیست؟ فرمود: پینه کننده کفش است، یعنی امیر مؤمنان.

عمار بن یاسر - در جنگ صفین - گفت: با رسول خدا و خاندانش زیر همین پرچم با سه دسته از کفار جنگ کردم و این دسته چهارم است که با آن ها می جنگم، و به خدا اگر ما را عقب بزنند تا به نخلستان های هجر - شهرستانی است در یمن - برسانند، ما می دانیم که بر حقیق و آنان باطلند.

روش امیر مؤمنان با آنان که در جمل و صفین بر او شوریدند همان روش پیغمبر بود با اهل مکه در فتح مکه. زیرا پیغمبر در فتح مکه فرزندان آن ها را اسیر نکرد و فرمان داد که هر کس در خانه اش را بست و صلاحش را انداخت در امان است. هر کس در خانه ای سفيان رفت در امان است، از این رو امیر مؤمنان در روز جنگ بصره دستور داد فرزندان شان را اسیر نکنید و زخم داران شان را نکشید و فراریان شان را دنبال نکنید، هر کس در خانه اش را بست و اسلحه اش را افکند در امان است.

اما شمشیری که در غلاف است شمشیری است که با آن قصاص می کنند. خدا - در سوره مائده آیه ۴۵ - فرماید: تنی را به تنی قصاص کنید. این شمشیر را برای اولیای خون مقتول کشیده ولی حکمش با ما است، این است شمشیرهایی که خدا پیغمبرش را با آن ها مبعوث کرده، کسی که آن ها را انکار کند یا چیزی از روش و احکام آن ها را انکار کند هر آینه به آن چه خدا به محمد (ص) فرستاده کافر شده است.

۱۶. شرایط دوستی پنج است. امام ششم فرمود: دوستی شرایطی دارد، هر کس این شرایط را ندارد او را دوست کامل بدان و هر کس هیچ یک از آن شرایط ندارد هیچ درجه ای از دوستی را ندارد.

فیه تلك الحدود فلا تنسبه إلى كمال الصداقة و من لم يكن فيه شيئي من تلك الحدود فلا تنسبه إلى شيئي من الصداقة : اولها ان تكون سربرته و علانته لك واحدة و الثانية ان يرى زينك زينه و شينك شينه و الثالثة لا يغيره مال ولا ولاية و الرابعة ان لا يمنعك شيئاً مما تصل إليه مقدرته و الخامسة ان لا يسلمك عند النكبات .

(۱۷) المؤمن يتقلب في خمسة من النور . عن علي عليه السلام قال المؤمن يتقلب في خمسة من النور . مدخله نور و مخرجه نور و علمه نور و كلامه نور و منظره يوم القيمة إلى النور .
(۱۸) الدعائم التي بنى عليها السلام خمس . قال أبو جعفر عليه السلام بنى الاسلام على خمس اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و حج البيت و صوم شهر رمضان و الولاية لنا اهل البيت فجعل في أربع منها رخصة و لم يجعل في الولاية لنا اهل البيت رخصة من لم يكن له مال لم تكن عليه الزكوة و من لم يكن عنده مال فليس عليه الحج و من كان مريضاً صلي قاعداً و افطر شهر رمضان و الولاية صحيحاً كان او مريضاً او ذاعال او لامال فهي لازمة .

(۱۹) اسماء مكة خمسة . عن ابي عبدالله عليه السلام قال اسماء مكة خمسة ام القرى و مكة و بكة و البساسة كانوا اذا ظلموا بيا بستهم اي اخرجتهم و اهلكتهم و ام رحم كانوا اذا لزموا هارحموا .

یکم این که پنهان و آشکارش برای تو یکی باشد؛ دوم آن که آراستگی تو را آراستگی خودش بداند و ننگینی تو را ننگینی خودش؛ سوم آن که دارایی و منصب، او را دیگرگون نکند؛ چهارم آن که آن چه را می تواند از تو دریغ ندارد؛ پنجم آن که در گاه شکست های روزگار تو را رها نکند.

۱۷. مؤمن در امواج پنج نور می غلظد. امام یکم فرمود: مؤمن در امواج پنج نور می غلظد. درآمدش نور است، بیرون شدنش نور است، دانشش نور است، سخنش نور است، منظره او در روز قیامت نور است.

۱۸. ستون هایی که سازمان اسلام بر آن استوار است پنج است. امام پنجم فرمود: سازمان اسلام بر پنج پایه است. برپا داشتن نماز، دادن زکات، حج خانه کعبه، روزه ماه رمضان، دوستی ما خانواده. در چهار تایی آن رخصت و تخفیفی داده شده ولی در ولایت تخفیفی نیست.

کسی که مال ندارد زکات بر او نیست، کسی که مال ندارد حج بر او نیست، کسی که بیمار است نماز را نشسته می خواند، روزه رمضان را افطار می کند؛ ولی تندرست یا بیمار، دارا باشد یا ندارد، ولایت و دوستی ما را لازم دارد.

۱۹. مکه پنج نام دارد. امام ششم فرمود: مکه پنج نام دارد. ام القرى، مکه، بکه، بساسه چون که هر گاه در آن بر کسی ستم می کردند آن ها را از خود بیرون می کرد و هلاکشان می کرد، و ام رحم چون هر گاه به آن چنگ می زدند مورد ترحم خدا می شدند.

۲۰) فرض الله عزوجل على العباد في اليوم والليلة خمس صلوات . عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان الله عزوجل فرض عليكم الصلوات الخمس في افضل الساعات فعليكم الذنء في ادبار الصلوات (۲۱) المستهزون بالنبي (ص) خمسة . عن ابان بن الاحمر رفعه قال المستهزون برسول الله صلى الله عليه وآله خمسة الوليد بن المغيرة المخزومي والعاص بن وائل السهمي والاسود بن عبد يغوث الزهري والاسود بن المطالب والحريث بن الطلائعة الثقفي : ان أمير المؤمنين عليه السلام قال ليهودي من يهود الشام و احبارهم فيما اجابه عنه من جواب مسائله فاما المستهزون فقال الله عزوجل له انا كفيناك المستهزين فقتل الله خمستهم قد قتل كل واحد منهم بغير قتلة صاحبه في يوم واحد . اما الوليد بن المغيرة فانه مر بنبل لرجل من بني خزاعة قد راسه في الطريق فاصابته شظية منه فانقطع اكحله حتى ادماه فمات وهو يقول قتلني رب محمد صلى الله عليه وآله و اما عاص بن وائل السهمي فانه خرج في حاجة له إلى كذا فتدهده تحته حجر فسقط فتقطع قطعته فمات وهو يقول قتلني رب محمد صلى الله عليه وآله و اما الاسود بن عبد يغوث فانه خرج يستقبل ابنه زمعة و معه غلام له فاستظل شجرة تحت كذا فاتاه جبرئيل فاخذ رأسه فنطح به الشجرة فقال لغلامه امنع عني فقال ما اري احدا يصنع بك شيئا الا نفسك فقتله و هو يقول قتلني رب محمد ، قال مصنف هذا الكتاب (رض) و

۲۰. خدای عزوجل در شبانه روز پنج نماز بر بندگانش فرض کرده. امام ششم فرمود: به راستی خدای عزوجل پنج نماز در بهترین ساعت های شبانه روز بر شما فرض کرده بر شما باد که پس از نمازها دعا کنید.

۲۱. آنان که پیغمبر را مسخره می کردند پنج تن بودند. ابان بن احمر سند این حدیث را بالا برده، گوید: آنان که پیغمبر را مسخره می کردند پنج کس بودند. ولید بن مغیره مخزومی، عاص بن وائل سهمی، اسود بن یغوث زهری، اسود بن عبدالمطلب، حرث بن طلائعہ ثقفی.

امیرمؤمنان (ع) در پاسخ یکی از پرسش های یک یهود شامی که در شمار دانشمندان آنها بود فرمود: اما آنان که مسخره می کردند خدای عزوجل درباره شان - در سوره هجر آیه ۹۵ - فرماید: ما شر مسخره کنندگان را از تو می گردانیم. خدا هر پنج آنها هر کدام را به یک طوری در یک روز کشت.

ولید بن مغیره، به مردی از بنی خزاعه می گذشت که تیره های خود را در میان راه ریخته بود و پره می کرد یک پره ای از تیرها جست به او برخورد و رگ اکحل او را برید و خون از آن روان شد و بند نیامد تا مرد، و او همی فرماید می زد پروردگار محمد مرا کشت.

عاص بن وائل سهمی، برای کاری بیرون شد به سوی جایی، سنگی زیر پایش غلطید و در افتاد که تکه تکه شد و مرد، و همی فریاد می زد پروردگار محمد مرا کشت.

اسود بن عبد یغوث، به غلام خود برای پیشواز پسرش زمعه بیرون شد و زیر سایه درختی آرمید که در دامنه کوهی بود، جبرئیل آمد سرش را به آن درخت کوفت، به غلامش گفت: دست این را از من کوتاه کن. در پاسخ گفت: من کسی را نمی بینم که کاری با تو بکند تو خودت سرت را به درخت می کوبی. جبرئیل او را کشت و او همی فریاد می زد پروردگار

يقال في خبر آخر في الاسود قول آخر يقال ان النبي ﷺ كان قد دعا عليه ان يعمى الله بصره وان يشكله ولده فلما كان في ذلك اليوم جاء حتى صار الى كذا فاتاه جبرئيل ﷺ بورقة خضراء فضرب بها وجهه فعمى فبقي حتى انكله الله تعالى ولده يوم بدر ثم مات واما الحرث بن الطلائع فانه خرج من بيته في السموم فتحول حبشيا فرجع الى اهله فقال انا الحرث ففضبوا عليه فقتلوه و سو يقول قتلني رب عجم و اما الاسود بن الحرث فانه اكل حوتا مالحافاصابه غلبة العطش فلم يزل يشرب الماء حتى انشق بطنه فمات و هو يقول قتلني رب عجم ﷺ كل ذلك في ساعة واحدة و ذلك انهم كانوا بين يدي رسول الله ﷺ فقالوا له يا محمد ننتظربك الى الظهر فان رجعت عن قولك والا قتلناك فدخل النبي ﷺ منزله فاغلق عليه بابه مقتماً بقولهم فاتاه جبرئيل ﷺ ساعة فقال يا محمد السلام يقرأك السلام و هو يقول فاصدع بما تؤمر يعني اظهر امرك لاهل مكة و ادع و اعرض عن المشركين قال يا جبرئيل كيف اصنع بالمستهزئين و ما اوعدوني قال له انا كفيناك المستهزئين قال يا جبرئيل كانوا عندي الساعة بين يدي فقال انا كفيتهم فاطهر امره عند ذلك والحديث طويل اخذنا منه موضع الحاجة وقد اخرجته بتمامه في آخر الجزء الرابع من كتاب النبوة

محمد مراکش.

مصنف این کتاب گوید، بعضی گفته اند در خبر دیگر دربارهٔ اسود گفته شده که پیغمبر به او نفرین کرد که خدا چشمش را کور کند و داغ فرزندش را به دلش گذارد و در آن روز آمد تا به فلان جا رسیده و جبرئیل برگ سبزی به روی وی زد که کور شد و مانند تا خدا در روز جنگ بدر داغ فرزندش را به دلش گذاشت سپس مرد.

حرث بن طلائع، در گاه وزیدن باد گرم از خانه اش بیرون رفت و باد گرم خورد و به یک تن حبشی تبدیل شد و به خانواده خود برگشت و گفت من حرثم بر او خشم کردند و او را کشتند، و همی فریاد می کرد پروردگار محمد مرا کشت. اسود بن حرث، شورماهی خورد و سخت تشنه شد و پی هم آب نوشید تا شکمش ترکید و مرد، و همی فریاد می کرد پروردگار محمد مرا کشت.

همه این ها در یک ساعت بود، برای این که پیش رسول خدا آمدند و گفتند: تا هنگام ظهر به تو مهلت می دهیم و منتظر تو می شویم اگر از گفته خود برگشتی بسیار خوب و گرنه تو را می کشیم.

پیغمبر به خانه خود رفت و در را به روی خود بست و از گفتهٔ آن ها اندوهناک شد. همان ساعت جبرئیل آمد و عرض کرد: ای محمد خداوند سلام به تو می رساند و می فرماید بدانچه دستور داری آشکارا و بی ترس اقدام کن و کار خود را به اهل مکه اظهار نما و آن ها را به اسلام دعوت کن و از مشرکین رو بگردان.

فرمود: ای جبرئیل در همین ساعت همه شان پیش من بودند و مرا تهدید می کردند. گفت: هر آینه ما آن ها را کفایت کردیم.

پیغمبر در این موقع دعوت خود را آشکار کرد.

حدیث طولانی است، اندازه نیاز از آن را نقل کردیم و همه آن را در آخر جزو چهارم کتاب نبوت نگاهشتیم.

۲۲) الصلوة على الميت خمس تكبيرات . عن ابي بكر الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام قال قال لي يا ابا بكر اتدري كم الصلوة على الميت قلت لا قال خمس تكبيرات افتدري من اين اخذت الخمس قلت لا قال اخذت الخمس من خمس صلوات من كل واحدة تكبيرة عن سفيان بن السمط عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان آدم اشتكى واشتهى فاكته فانطلق هبة الله يطلب له فاكته فاستقبله جبرئيل فقال له اين تذهب يا هبة الله فقال ان ادم يشتكى وانه اشتهى فاكته قال له فارجع فان الله عز وجل قد قبض روحه قال فرجع فوجده قد قبضه الله فغسلته الملائكة ثم وضع وامر هبة الله ان يتقدم ويصلي عليه فتقدم وصلى عليه والامانة خلفه و اوحى الله عز وجل اليه ان يكبر عليه خمسا وان يساله و يسوي قبره ثم قال هكذا فاصنعوا بموتاكم .

۲۳) انواع الخوف خمسة . خوف و خشية و وجل و رهبة و هيبه. فالخوف للمعاصين والنخسة للعالمين والوجل (للمحبين خب) للمخبتين والرهبة للعابدين و الهيبه للعارفين فالخوف لاجل الذنوب قال الله عز وجل ولمن خاف مقام ربه جنتان و به جنتان والنخسة لاجل رؤية التقصير قال الله عز وجل انما يخشى الله من عباده العلماء واما الوجل فلجل ترك الخدمة قال الله عز وجل الذين اذا ذكروا الله وجلت قلوبهم والرهبة لرؤية التقصير قال الله عز وجل و يدعوننا رغبا و رهبا والهيبه لاجل شهادة الحق عند كشف استار اسرار العارفين قال الله عز وجل و يحذر كم الله نفسه يشير الى هذا المعنى و روى عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم انه اذا كان صلى سمع (لصوته خ ب) لصدره ازيز كازيز المرجل من الهيبه حدثنا بذلك ابو محمد عبدالله بن حامد رفعه الى بعض الصالحين .

۲۲. نماز میت پنج تکبیر است. ابوبکر حضرمی گوید، امام پنجم (ع) به من فرمود: ای ابوبکر می دانی نماز میت چند است؟ گفتم: نه. فرمود: پنج الله اکبر است، می دانی شماره پنج از کجا گرفته شده؟ عرض کردم: نه. فرمود: از نمازهای پنجگانه گرفته شده، از هر کدام یک تکبیر.

سفيان بن سمط گوید، امام ششم فرمود: آدم (ع) بیمار شد و میوه خواست، هبة الله (شیث) رفت برای او میوه بگوید، جبرئیل جلوش آمد، به او گفت: ای هبة الله کجا می روی؟ گفت: آدم بیمار است و میوه خواسته. گفت: برگرد خدا جان او را گرفت. گوید برگشت و دید خدا جانش را گرفته.

فرشتگان او را غسل دادند و جنازه اش را پیش نهادند و به هبة الله دستور رسید که پیش بایستد و بر او نماز بخواند. پیش ایستاد و فرشتگان دنبالش بودند و بر او نماز خواند. خدا به او وحی کرد که پنج تکبیر بر او بگوید و تلقین بر او بخواند و او را در گور گذارد و گورش را با زمین برابر کند.

سپس فرمود: با مردگان خود چنین بسازید.

۲۳. انواع خوف پنج است. خوف، خشیت، وجل، رهبت، هيبت. خوف از گنهکاران است، خشیت از دانشمندان است، وجل از دلبستان به حق است، رهبت از عابدين است، هيبت از عرفا است.

خوف از برای گناهست، خدا فرماید: برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد و گناه نکند دو بهشت است.

۲۴) خمس خصال یحبها الله عزوجل و رسوله. عن ابي جعفر عليه السلام قال اتى النبي صلى الله عليه وآله باسارى فامر بقتلهم فغلب رجل من بينهم فقال الرجل يا نبي الله كيف اطلقت عني من بينهم فقال اخبرني جبرئيل عليه السلام عن الله عزوجل ان فيك خمس خصال يحبها الله و رسوله: الغيرة الشديدة على حرمك والسخاء و حسن الخلق وصدق اللسان والشجاعة فلما سمعه الرجل اسلم و حسن اسلامه و قاتل مع رسول الله صلى الله عليه وآله قتالا شديداً حتى استشهد .

۲۵) لا يجمع المال الا بخصال خمس . عن محمد بن اسماعيل بن بزيع قال سمعت الرضا عليه السلام يقول لا يجمع المال الا بخصال خمس. ببخل شديد وامل طويل و حرص غالب و قطيعة الرحم و ايثار الدنيا على الاخرة (۲۶) ثواب من حج خمس حجج . عن ابي بكر الحضرمي قال قلت لابي عبدالله عليه السلام ما لمن حج خمس حجج قال من حج خمس حجج لم يعذبه الله ابداً.

۲۷) يحتج الله عزوجل يوم القيمة على خمسة . عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا كان يوم القيمة احتج الله عزوجل على خمسة على الطفل والذي مات بين النيين والذي ادرك النبي وهو لا يعقل والابله

خشیت برای این است که خود را تقصیرکار می‌داند، خدا فرماید «همانا دانشمندان بندگان از او می‌ترسند»، وجل برای کم‌خدمتی است، خدا فرماید «آنان که چون نام خدا برده شود دل‌هاشان بلرزد»، رهبت برای این است که خود را تقصیرکار می‌بیند، خدا فرماید «ما را از روی شوق و بیم می‌خوانند»، هیبت برای شهود حق است درگاهی که اسرار او بر دل عارفان کشف شود، خدا فرماید «او شما را از خویش می‌ترساند» اشاره بدین معنی دارد.
از پیغمبر روایت شده که چون نماز می‌خواند از هیبت حق آواز جوش سینه‌اش که مانند جوش دیگ بود شنیده می‌شد.

۲۴. پنج خصلت است که خدا و رسولش دوست می‌دارند. امام پنجم فرمود: اسیرانی پیش پیغمبر آوردند، دستور داد آن‌ها را بکشند و یکی را از میان آن‌ها رها کرد. آن مرد گفت: ای پیغمبر خدا چگونه مرا از این‌ها رها کردی؟ فرمود: جبرئیل مرا آگاه کرد که تو پنج خصلت داری که خدا و رسولش آن‌ها را دوست می‌دارند. بر زن خود سخت غیرت می‌ورزی، سخاوت و خوش خلقی و راستگویی و شجاعت داری، چون آن مرد این سخن را شنید مسلمان شد و اسلامش از دل بود و به همراهی رسول خدا جنگید تا به درجه شهادت رسید.

۲۵. دارایی فراهم نشود مگر با پنج خصلت. محمد بن اسماعیل بن بزيع گوید، از امام هشتم شنیدم می‌فرمود: دارایی جمع نمی‌شود مگر به پنج خصلت: بخل سخت، آرزوی دراز، حرص شدید، قطع رحم، برگزیدن دنیا به آخرت.
۲۶. ثواب کسی که پنج حج کرده. ابوبکر حضرمی می‌گوید، به امام ششم گفتم: کسی که پنج بار حج کرده چه مزدی دارد؟ فرمود: خدا هرگز او را عذاب نکند.

۲۷. خداوند هر روز قیامت از پنج طایفه حجت می‌طلبد. امام پنجم فرمود: خداوند در روز قیامت از پنج طایفه حجت می‌طلبد. از کودکی که مرده، و از کسی که میان عصر دو پیغمبر مرده و اتمام حجت بر او نشده، و از کسی که درک عصر پیغمبر را کرده ولی عقل تکلیف نداشته، و از کر و گنگ بی‌عقل.

والمجنون الذي لا يعقل والاصم والابكم فكل واحد منهم يحتج على الله عز وجل قال فيبعث الله عز وجل عليهم رسولا فيؤحج لهم نادا فيقول لهم ربكم يأمركم ان تشبوا فيها فمن وثب فيها كانت عليه بردا وسلاما ومن عصى سيق الى النار قال مصنف هذا الكتاب (رض) ان قوماً من اصحاب الكلام ينكرون ذلك ويقولون انه لا يجوز ان يكون في دار الجزاء تكليف و دار الجزاء للمؤمنين انما هي الجنة و دار الجزاء للكافرين انما هي النار و انما يكون هذا التكليف من عند الله عز وجل لهم في غير الجنة و النار فلا يكون في دار الجزاء ثم يصيرهم الى (الجنة و النار خب) الدار التي يستحقونها بطاعتهم او معصيتهم فلا وجه لانكار ذلك و لا قوة الا بالله.

(۲۸) بكرة اكل خمسة اشياء من الشاة . عن علي عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان بكرة اكل خمسة اشياء من الشاة الطحال والقضيب والانشيين والحياه و آذان القلب.

(۲۹) خمس خصال من لم تكن فيه واحدة منهن فليس فيه كثير مستمتع . عن ابي

هر يك از این ها در روز قیامت از خداوند حجت می خواهند. خدا پیغمبری به آن ها مبعوث می کند، آن پیغمبر آتشی سوزان برای آن ها می افروزد و به آن ها می گوید پروردگار شما دستور داده که میان آتش جستن کنید. هر کدام جستن کنند در آن آتش، آتش بر آن ها سرد و سلامت شود و هر کدام نافرمانی کنند، به دوزخ رانده شوند.

مصنف این کتاب گوید جمعی از متکلمین منکر این حدیثند، می گویند تکلیف در دار جزا روا نیست، در جواب آن ها باید گفت که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران دوزخ، و این تکلیفی که خداوند به این اشخاص می کند در بهشت و دوزخ نیست، پس آن ها را در دار جزا مکلف نکرده بلکه پس از تکلیف آن ها را به منزلی می برد که سزاوار آنند برای فرمانبرداری خود یا گناهکاری خود. بنابراین انکار این حدیث وجهی ندارد.

۲۸. خورده پنج عضو گوسفند بد است. امام یکم فرمود که: رسول خدا پنج چیز از گوسفند را بد می داشت. سپرز، آلت نری، دو خایه، فرج، گوشه های دل.

شوح این پنج عضو گوسفند با چند عضو دیگر آن حرامند و باید از آن ها اجتناب کرد و ما آن ها را در جلد چهارم کتاب فقه فارسی در باب صید و ذباحت بیان کرده ایم.

۲۹. هر کس پنج خصلت را در او نباشد بهره درستی از او برده نشود. امام ششم فرمود: هر کس پنج خصلت نداشته باشد بهره درستی از او برده نشود. یکم وفا، دوم تدبیر، سوم حیا، چهارم خوش خلقی، پنجم که جامع همه این ها است آزادی. فرمود: پنج خصلت است که هر کس یکی از آن ها را نداشته باشد، همیشه زندگانش ناقص و عقلش نابود و دلش پریشان است. یکم تندرستی، دوم امنیت، سوم وسعت رزق، چهارم همدم موافق؛ رازی گفت، گفتم: همدم موافق چیست؟ فرمود: زن نیک و فرزند شایسته و معاشر خوب؛ پنجم، که جامع همه این ها است آسودگی است.

شوح در این دو روایت امام ششم با این عبارت مختصر همه قوانین و دستورات اخلاقی و سیاست اجتماعی و خانوادگی را خلاصه کرده و آن گمشده جهان بشر را که هزارها سال است دنبال آن می دوند و با همه نیروی خود برای جستن آن تلاش می کنند و هنوز سرگردانند به دست داده. آن گمشده چیست؟

عبدالله عليه السلام قال خمس خصال من لم تكن فيه خصلة منها فليس فيه كثير مستمتع اولها الوفاء و الثانية التدبير و الثالثة الحياء والرابعة حسن الخلق والخامسة وهي تجمع هذه الخصال الحريه وقال عليه السلام خمس خصال من فقد واحدة منهن لم يزل ناقص العيش زائل العقل مشغول القلب: فاولها

آزادی آسایش.

امروز اگر در همه جهان بگردی، همه انجمن‌های بزرگ را بازرسی کنی آرمان و ایده همه متفکرین را جستجو کنی باور می‌کنی که همه دنبال این دو می‌گردند و همه تشنه این دو اند:

آزادی، آسایش.

امروز رشته‌های بسیاری برای علم و دانش در جهان بشر پدید شده و به نام‌های بلند و پرآوازه و دل‌فریب مردم را سرگرم خود کرده، علم روان‌شناسی، روان‌شناسی روحی، علم اخلاق، تدبیر منزل، علم سیاست، دستورات بین‌المللی، علم بهداشت و حفظ‌الصحه و... اگر بررسی این همه رشته‌بندی دانش و جار و جنجال و دانشگاه و آموزشگاه برای چیست؟ چرا این اندازه خود را به رنج انداخته و تلاش می‌کنید، پاسخ درستی که به شما می‌دهند می‌گویند این‌ها همه برای این دو است:

آزادی آسایش.

این همه حزب‌ها و مسلک‌ها که در جهان پیدا شده و هر کدام هزارها و گاهی میلیون‌ها کارمند دارند و همیشه در مقام پیشرفت مرام خود تلاش می‌کنند در سرمقاله مرام آن‌ها این دو کلمه با خط طلایی نبشته است: آزادی، آسایش. این همه تشکیلات دولتی پهناور که در هر کشوری به فراخور پدید شده و هزارها کارمند و وزیر و دبیر و مدیر را در آن‌ها وامی‌دارند و بر دوش یک مشت مردم بیچاره سوارند، اگر بررسی آقایان چرا خجالت نمی‌کشید، پس است دیگر بیش از این مردم‌آزاری نکنید بلند شوید و پی کار خود بروید، با چهره در هم و گرفته به شما می‌گویند آقا ما برای مردم کار می‌کنیم و می‌خواهیم برای آن‌ها این دو گوهر نایاب را به دست بیاوریم:

آزادی، آسایش.

اکنون ما از زبان حضرت صادق آل محمد امام ششم به همه جهان می‌گوییم: ای مردم بیچاره، ای سیاستمداران تیره‌فکر، شما گمراهید این آزادی و آسایشی که شما دنبال آن می‌گردید، در این جمله‌های کوتاه و طلایی است، همه بیابید و چند کلمه مختصر حرف حسابی گوش کنید.

آزادی این است:

به هم وفادار باشید، نسبت به آن چه مسئول آن هستید حسن تدبیر داشته باشید و درست انجام وظیفه کنید، در برابر حکم وجدان خود آزر و حیا را شعار خود کنید، حیا که ندای وجدان شما است شما را رهبری می‌کند، خوشرفتاری با همه افراد بشر را از دست ندهید، همه را چون خود بدانید، وسایل تندرستی و بهداشت را مراعات کنید، امنیت را ملاحظه نمایید، به یکدیگر آزار نرسانید و سوء قصد نکنید تا امنیت برقرار باشد، وسایل اقتصاد عمومی را ملاحظه کنید تا رفاه و ارزانی سراسر جهان را بگیرد و همه وسعت رزق داشته باشند، خانواده و فرهنگ را اصلاح کنید، تا زنان و فرزندان شما صالح و نیکو پرورش یابند، و چون بزرگ شدند و با شما در زندگی و کسب و کار و انجمن‌ها شرکت کردند مردمان خوبی باشند. این‌ها وسایل آزادی و آسایش است برای فرد و اجتماع تا این‌ها اساس زندگانی بشر نشود هرگز روی

صحة البدن والثانية الا من والثالثة السعة في الرق والرابعة الانيس الموافق قلت و ما الانيس الموافق قال الزوجة الصالحة والولد الصالح والخليط الصالح والخامسة وهي تجمع هذه النخال الدعة (۳۰) لا تعاد الصلوة الا من خمسة . عن ابي عبدالله عليه السلام قال لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والركوع والسجود ثم قال عليه السلام القرائة سنة والتشهد سنة والتكبير سنة ولا تنقض السنة الفريضة .

آزادی و آسایش را نییند.

۳۰. نماز را به واسطه نقصانی که در آن واقع شود نباید اعاده کرده مگر از پنج چیز. امام ششم فرمود: نماز اعاده نشود مگر از پنج چیز. طهارت، وقت، قبله، رکوع، سجود.

سپس فرمود: قرائت به دستور پیغمبر است، تشهد دستور پیغمبر است، و تکبیر سنت است، دستور پیغمبر، فريضة خدا را در هم نشکنند.

شوح این روایت در موضوع خلل و نقصانی که در نماز واقع شود شاهکار بزرگی است و فقها قواعد بسیاری از آن استفاده کرده اند که ما به طور اختصار آن ها را بیان می کنیم.

۱. شرایط و مقدمات نماز که شش است بام مقارنات و اجزای داخلی نماز که یازده است، دو قسم اند. یک قسم آن ها در قرآن مجید بیان شده و آن ها را فريضة نامند و یک قسم را پیغمبر دستور داده و آن ها را سنت نامند، یعنی روش پیغمبر و اسلام.

۲. آن چه فريضة قرآنی است رکن و اساس سازمان نماز است و به هیچ عذری نمی شود صرف نظر از آن ها کرد و در صورتی که از روی فراموشی یا جهالت در نماز مراعات نشد وقتی شخصی متوجه آن نقصان گردد باید آن را جبران کند و نماز را از سر بخواند ولی آن چه را پیغمبر به طور لزوم دستور داده رکن و جزء اساس سازمان نماز نیست بلکه از آداب آن محسوب شود و در حال تذکر باید آن را مراعات کرد و نمی شود عمداً از آن صرف نظر کرد ولی اگر از روی فراموشی یا نادانی ترک شد موجب بطلان نماز نیست.

۳. سه تا از شرایط و مقدمات نماز که عبارت از طهارت (غسل، وضو، تیمم) و اوقات پنجگانه و قبله باشند و دو تا از اجزای داخلی نماز که عبارت از رکوع و سجود باشند، در قرآن مجید دستور داده شده و فريضة اند ولی قرائت حمد و سوره و تشهد و تکبیر و سنت دستور پیغمبرند و رکن نماز نیستند.

۴. در صورتی که قرائت فراموش شد و نماز گزار به رکوع رفت و یادش آمد یا تشهد فراموش شد و بعد از رکوع رکعت سوم در یاد آمد محلش گذشته، باید نماز را تمام کرد و نمی شود رکوع یا سجود را شکست و آن ها را تدارک کرد.

۵. مقصود از طهور در این جا وضو و غسل و تیمم است نه طهارت از نجاست که از شرایط غیر رکنی نماز است. این مختصری است از شرح این حدیث و فروع و تفصیلات بسیاری دارد که ما در کتاب فقه فارسی با مدارک آن ها را ذکر کرده ایم.

- ۳۱) لم يقسم بين العباد اقل من خمس خصال : عن ابي عبدالله عليه السلام قال لم يقسم بين العباد اقل من خمس اليقين والقنوع والصبر والشكر والذي يكمل هذا كله العقل.
- ۳۲) خمسة اشياء ليس لابليس فيهن حيلة . الى ابي عبدالله عليه السلام انه قال قال ابليس خمسة اشياء ليس لي فيهن حيلة و سائر الناس في قبضتي من اعتصم بالله في نية صادقة و اتكل عليه في جميع اموره و من كثر تسبيحه في ليله و نهاره و من رضي لاجبه المؤمن بما يرضاه لنفسه و من لم يجزع من المصيبة حين تصيبه و من رضى بما قسم الله له و لم يهتم لرزقه.
- ۳۳) من اتجر فليجتنب خمس خصال . قال رسول الله صلى الله عليه و آله من باع و اشترى فليجتنب خمس خصال والا فلا يبيعن ولا يشترين . الربا والحلف و كتمان العيب والمدح اذ باع والذم اذا اشترى
- ۳۴) خمسة اشياء تفطر الصائم . الى ابي عبدالله عليه السلام قال خمسة اشياء تفطر الصائم الاكل والشرب والجماع والارتماس في الماء والكذب على الله و علي رسوله والائمة عليهم السلام .
- ۳۵) قول علي (ع) خصصنا بخمسة . قال علي عليه السلام خصصنا بخمسة بفصاحة و صباحة و سماحة و نجدة و حظوة عند النساء.
- ۳۹) خمسة خلقوا نارين (ناقصين خ ب) : الى ابي عبدالله عليه السلام قال خمسة خلقوا نارين

۳۱. میان بندگان کمتر از پنج خصلت پخش نشده. امام ششم فرمود: میان بندگان کمتر از پنج خصلت پخش نشده. یقین، و قناعت، و شکیبایی، و شکرگذاری، و آن چه که همه این ها را تکمیل می کند و آن خرد است.
۳۲. پنج کس اند که شیطان در آن ها راه چاره ای ندارد. امام ششم فرمود: شیطان گوید با این که همه مردم در زیر دست متند پنج کس اند که در آن ها چاره ای ندارم. هر کس از روی راستی و دل پاک به خدا پناه برد و در همه کارهایش به او اعتماد کرد، هر کس در شب و روز خود بسیار تسبیح گوید، هر کس در گاهی که مصیبت بیند، بی تابی نکند، هر کس به آن چه خدا بهره اش داده خشنود باشد و غم روزی نخورد.
۳۳. هر کس بازرگانی کند باید از پنج خصلت کنار کند. رسول خدا فرمود: هر کس خرید و فروش کند باید از پنج خصلت کنار کند وگرنه نه بخرد و نه بفروشد. ربا، سوگند، عیب جنس را پوشاندن، تعریف جنس در گاه فروختن آن، بدگویی از جنسی که می خواهد بخرد.
۳۴. پنج چیز روزه را باطل کنند. امام ششم فرمود: پنج چیز روزه روزه دار را باطل کنند. خوردن، آشامیدن، جماع کردن، سر زیر آب فرو بردن، دروغ بستن به خدا و رسولش و امامان.
۳۵. گفتار علی (ع)، پنج چیز مخصوص ما است. امام یکم فرمود: پنج چیز مخصوص ما است. شیوایی، زیبایی، بخشندگی، بزرگواری، بهره وری از زنان.
۳۶. پنج دسته آفرینش آتشین دارند. امام ششم فرمود: پنج دسته دوزخی آفریده شده اند.

(ناقصین خ ب) الطویل الذاهب والتقصیر القمی والازرق بخضرة والزائد والناقص.

۳۷) خمسة یجتنبون علی کل حال . عن ابی ابراهیم علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خمسة یجتنبون علی کل حال المجذوم والابرس والمجنون وولد الزنا والاعرابی.

۳۸) درجات العلم خمسة . عن جعفر بن محمد عن أبیه علیه السلام قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله ما العلم قال الانصات له قال ثم مه قال صلی الله علیه و آله الاستماع له قال ثم مه قال الحفظ له قال ثم مه ؟ قال العمل به قال ثم مه قال ثم نشره .

۳۹) خمس صناعات مکروهة . عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله علمت ابني هذا الكتابة ففی ای شیء اسلمه قال اسلمه الله ابوک ولانسلمه فی خمس : لانسلمه سباء ولا صائفا ولا قصابا ولا حناطا ولا نخاسا. فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله وما السبا قال الذی یبیع الاکفان و یتمنی موت امتی و لمولود من امتی احب الی مما طلعت علیه الشمس فاما الصائغ فانه یعالج غبن امتی واما القصاب فانه یدبیح حتی یتذهب المرحة من قلبه و اما الحناط فانه یحتکر الطعام علی امتی ولان یلقى الله العبد سارقا احب الی من ان یلقاه قد احتکر طعاماً اربعین يوماً و اما النخاس فانه اتانی جبرئیل علیه السلام فقال یا محمد ان شرار امتک الذین یبیعون الناس.

بلند قامت بی اندازه، کوتاه قد کور، زاغ چشمی که به سبزی زند، و زائد الخلقه، و ناقص الخلقه.

۳۷. از پنج کس در هر حال کناره شود. امام هفتم فرمود، رسول خدا فرمود: از پنج کس در هر حال کناره شود. گرفتار خوره،

پیس، دیوانه، زنازاده، عرب بیابانی.

۳۸. علم پنج درجه دارد. امام ششم از قول پدرش فرمود: مردی خدمت پیغمبر رسید و عرض کرد: ای رسول خدا علم

چیست؟ فرمود: خاموشی در برابر معلم. عرض کرد: سپس چیست؟ فرمود: گوش گرفتن علم. عرض کرد: سپس چیست؟ فرمود: حفظ آن. عرض کرد: سپس چیست؟ فرمود: عمل به آن. عرض کرد: سپس چیست؟ فرمود: نشر دادن برای دیگران.

۳۹. پنج پیشه و صنعت مکروه اند. امام هفتم فرمود، مردی حضور پیغمبر (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا من به این

پسر خودم نویسندگی آموختم به چه کاری او را وادارم؟ فرمود: به هر کاری خواهی ولی به پنج کارش و امدار. کفن فروشی، زرگری، قصابی، گندم فروشی، بنده فروشی.

فرمود: آن که کفن می فروشد آرزو می کند امتم بگیرند و هر آینه یک نوزاد از امتم نزد من از همه روی زمین محبوبتر است.

زرگر فکر می کند که امتم را ضرر مند کند.

قصاب سر می برد تا رحم از دلش می رود.

گندم فروش خواربار را پس انداز می کند و از امتم دریغ می دارد و اگر خدا بنده را به دزدی برخورد کند بهتر است تا او

را برخورد کند که چهل روز خواربار را ذخیره کرده باشد.

بنده فروش، جبرئیل نزد من آمد و گفت ای محمد به راستی بدترین امت آنانند که مردم را می فروشند.

۴۰. خمسة لا يعطون من الزكوة • الى أبي عبدالله عليه السلام انه قال خمسة لا يعطون من الزكوة الولد والوالدان والمرثة والمملوك لانه يجبر (الرجل) على الثقة عليهم.

(۴۱) لا يكون جماعة باقل من خمسة • عن أبي جعفر عليه السلام قال لا تكون جماعة باقل من خمسة (۴۲) خمس من فاكهة الجنة في الدنيا • عن أبي عبدالله عليه السلام قال خمسة من فاكهة الجنة في الدنيا • الرمان الامليسي والتفاح والسفرجل والعناب والزطب المشان.

(۴۳) نهى رسول الله (ص) عن خمسة اشياء • قال علي عليه السلام نهانى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولا اقول نهاكم عن التختم بالذهب وعن الثياب القسي و عن مياسر الارجوان وعن الملاحف المفدعة وعن القراثة و انا راع، قال مصنف هذا الكتاب الثياب القسي هي ثياب يؤتى بها من مصر يخالطها الحرير (۴۴) خمسة لم يطلع الله (ص) عليها احداً من خلقه • عن أبي اسامة عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال لي أبي الا اخبرك بخمسة لم يطلع الله عليها احداً من خلقه؟ قلت بلى قال ان الله عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما في الارحام و ما تدرى نفس ماذا تكسب غداً و ما تدرى نفس باى ارض تموت ان الله اعلم خبير •

۴۰. به پنج کس زکات ندهند. امام ششم فرمود: به پنج کس زکات داده نشود. به فرزند، به پدر، و مادر، و زن، و بنده خود. زیرا باید خرج آن‌ها را داد.

۴۱. نماز جماعت با کمتر از پنج تن نشود. امام پنجم فرمود: نماز جماعت به کمتر از پنج تن برپا نشود. شوح مقصود نماز جمعه است که جماعت در آن شرط است و کمتر از پنج تن که یکی از آن‌ها پیش نماز باشد نمی‌توانند نماز جمعه برپا کنند. و در قول دیگر کمتر عدد نماز جمعه هفت است.

۴۲. پنج میوه در دنیا از میوه‌های بهشتی است. امام ششم فرمود: پنج میوه دنیا از میوه‌های بهشتی است. انار، ملس، سیب، به، انگور، خرما، مشان.

شوح مشان یک نوع خرما بسیار خوب است.

۴۳. رسول خدا از پنج چیز قدهن گوده است. امام یکم فرمود: رسول خدا پنج چیز را به من غدقن کرده و نمی‌گویم شما را از آن نهی کرده. از پوشیدن انگشتر طلا، از پوشیدن جامه‌های قسی، و جامه ارغوانی، و از لحافه بسیار سرخ، و از قرائت قرآن در حال رکوع.

مصنف این کتاب گوید جامه‌های قسی جامه‌هایی است که از مصر می‌آورند و بافته آن‌ها ابریشم دارد.

۴۴. پنج چیز است که خداوند هیچ کدام از خلق خود را از آن آگاه نکرده. ابی اسامه گوید، امام ششم به من فرمود: تو را آگاه نکند از پنج چیزی که خداوند هیچ کدام از خلق خود را از آن‌ها آگاه نکرده است؟ گفتم: چرا. فرمود: علم به هنگامه قیامت نزد خداست، و اوست که باران را می‌فرستد، و می‌داند در بچه‌دان‌ها چیست نر است یا ماده، هیچ کس نمی‌داند فردا چه کار می‌کند، در چه سرزمینی می‌میرد. به راستی خدا دانا و آگاه است.

- (۴۵) يعرف کمال دین المسلم بخمس خصال . کان علی بن الحسین علیه السلام يقول ان المعرفة بکمال دین المسلم ترکہ الکلام فیما لایغنیه و قلة المراء و حلمه و صبره و حسن خلقه .
- (۴۶) ما یجب فیہ الخمس خمس . عن عمار بن مروان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول فیما یرج من المعادن والبحر والغنیمة والحلال المختلط بالحرام اذالم يعرف صاحبه والکنوز الخمس . عیسی بن عبدالله العلوی عن ایه عن جده جعفر بن محمد بن علی علیه السلام قال ان الله الذي لا اله الا هو لما حرم علينا الصدقة انزل لنا الخمس فالصدقة علينا حرام والخمس لنا فریضة والكرامة لنا لحلال عن محمد بن أبي عمیر عن غیر واحد عن ابي عبد الله علیه السلام قال الخمس على خمسة اشياء على الكنوز والمعادن والغوص والغنیمة ونسی ابن ابي عمیر الخامس قال مصنف هذا الكتاب الذي نسیه ابن ابي عمیر مال یرثه الرجل وهو یعلم ان فیہ من الحلال والحرام ولا یعرف اصحاب الحرام فیؤدیه الیهم ولا یعرف الحرام بعینه فیجتنبه فیخرج منه الخمس
- (۴۷) خمسة انهار فی ارض کراها جبرئیل (ع) برجله . عن ابي عبد الله علیه السلام قال ان جبرئیل علیه السلام کرى برجله خمسة انهار ولسان الماء یتبعه الفرات والدجلة ونیل مصر وهران و نهر بلخ فمأقت اوسقی منها قلالام والبحر المطیف بالدنیا .

۴۵. کمال دین مسلمان در پنج خصلت شناخته شود. امام چهارم همیشه می فرمود که: شناسایی به کمال دین مسلمان از این راه است که، سخن بیهوده نگوید؛ و کم مجادله کند، و حلیم، و صبور، و خوش خلق باشد.
۴۶. آن چه خمس در آن واجب است. عمار بن مروان گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: در آن چه از معدن یا دریا استخراج شود، و در غنیمت، و مال مخلوط به حرام که صاحب آن حرام شناخته نشود، و در گنج ها خمس واجب است. عیسی بن عبدالله علوی از پدرش از جدش از امام ششم روایت کرده که فرمود: به راستی خدایی که جز او معبود بر حقی نیست چون صدقه را بر ما حرام کرده، خمس را برای ما مقرر داشته. صدقه بر ما حرام است، ولی خمس برای ما واجب است، و پیشکشی بر ما حلال است.
- محمد بن ابی عمیر از چند کس از امام ششم روایت کرده که فرمود: خمس بر پنج چیز است. گنج ها، معادن، غوص از دریا، غنیمت. ابی عمیر پنجمی را فراموش کرده بود.
- مصنف این کتاب گوید آن که ابن ابی عمیر فراموش کرده مالی است که شخص ارث می برد و می داند که حلال و حرام در آن است، و صاحبان حرام را نمی داند که به آن ها رد کند، و حرام آن شخصاً معلوم نیست که از آن کناره کند، در این صورت خمس را ادا می کند.
۴۷. در روی زمین پنج رود است که جبرئیل با پای خود آن ها را کشیده است. امام ششم فرمود: جبرئیل به پای خود پنج نهر در جهان کشید و زیانه آب دنبال او می رفت. فرات، دجله، نیل مصر، مهران، نهر بلخ. هر کجا را سیراب کنند یا از آن ها آب بگیرد با دریای بزرگی که بر گرد جهان می چرخد از آن امام است.

(۴۸) البقرة الاضحیة تجزی عن خمسة لان الذين امرهم الله عزوجل بذبح البقرة في بنی اسرائیل كانوا خمسة عن الحسين بن خالد عن ابی الحسن عليه السلام قال قلت له عن كم تجزی البدنة قال عن نفس واحدة قلت فالبقرة؟ قال عن خمسة اذا كانوا يأكلون علی خون واحد قلت كيف صارت البدنة لا تجزی الا عن واحدة والبقرة تجزی عن خمسة قال لان البدنة لم يكن فيها من العلة ما كان في البقرة ان الذين امروا قوم موسى بعبادة العجل كانوا خمسة انفس وكانوا اهل بيت يأكلون علی خون واحد وهم اذینوه و اخیه میذویه و ابن اخیه وابنته و امرأته وهم الذين ذبحوا البقرة التي امر الله عزوجل بذبحها قال مصنف هذا الكتاب جاء هذا الحديث هكذا واورده لمافیه من ذكر الخمسة والذي افتی به في البدنة انها تجزی عن سبعة وكذلك البقرة تجزی عن سبعة متفرقین وليست هذه الاخبار مختلفة لان ما تجزی عن السبعة تجزی عن الواحدة وتجزی عن خمسة وايضاً ليس في هذا الحديث ان البدنة لا تجزی الا عن واحد ولا فيه ان البقرة لا تجزی الا عن خمسة

۴۸. یک گاو قربانی برای پنج کس کفایت می‌کند. چون کسانی که در بنی اسرائیل مأمور به کشتن گاو شدند پنج کس بودند. حسین بن خالد گوید، از امام هفتم پرسیدم: یک شتر قربانی از چند کس کافی است؟ فرمود: از یکی. گفتم: یک گاو؟ فرمود: از پنج کس به شرط آن که سر یک سفره نان بخورند. گفتم: چگونه شتر برای بیش از یکی کافی نیست و گاو از پنج کس کافی است؟ فرمود: برای آن که در شتر جهتی را که گاو دارد نیست.

به راستی آنان که قوم موسی را به گوساله پرستی واداشتند پنج بودند از یک خانواده که سر یک سفره می‌خوردند و آن‌ها، اذینوه، و برادری میذویه، و برادرزاده او، و دخترش، و زنش بودند؛ و آن‌ها هم آنانند که خدا دستور داد گاو بکشند و کشتند.

مصنف این کتاب گوید این حدیث چنین است و من برای آن که مضمونش پنج‌گانه است آن را ذکر کردم ولی فتوای من در موضوع شتر قربانی این است که از هفت کس کافی است و گاو هم از هفت کس کافی است اگر چه از یک خانواده نباشند. زیرا این حکم مضمون اخبار دیگری است و با این خبر مخالف نیست. زیرا این روایت می‌گوید شتر قربانی از یک تن کافی است و روایت دیگر می‌گوید از هفت تن کافی است، چنانچه روایتی که می‌گوید گاو از پنج کس کافی است منافات ندارد یا این که از هفت هم کافی باشد به حکم روایت دیگر چون که این روایت نمی‌گوید برای بیش از پنج کافی نیست. شوح مقصود این است که این روایات نص و ظاهرند روایتی که گوید شتر از یک نفر کافی است، ظاهرش این است که از زیاده کافی نیست ولی روایت کفایت از هفت نص است و بر این ظاهر مقدم است چنانچه این روایت که می‌گوید گاو از پنج کس کفایت ظاهر در عدم کفایت از بیش از هفت نص است، یا مقصود این است که دلالت این روایت بر عدم کفایت از زائد به مفهوم عدد است و آن حجت نیست و منافات ندارد با روایت کفایت از زائد، ولی انصافاً دلالت این روایت بر عدم کفایت شتر قربانی از بیش از یک نفر به ملاحظه هلته که ذکر شده و استفساری که راوی نموده بسیار قوی است و بهتر آن است که این روایات مختلفه حمل بر مراتب فضیلت گردد، زیرا موضوع این حکم قربانی مستحبی است،

(۴۹) اعطى النبي (ص) خمساً لم يعطها احد قبله . قال رسول الله ﷺ اعطيت خمسا لم يعطها احد قبلى جعلت لى الارض مسجداً و طهوراً و نصرت بالرعب و احل لى المغنم و اعطيت جوامع الكلم و اعطيت الشفاعة .

(۵۰) اعطى الله عزوجل نبيه محمداً خمساً و اعطى علياً (ع) خمساً . عن ابن عباس قال سمعت رسول الله ﷺ يقول اعطانى الله تبارك و تع خمساً و اعطى علياً ، خمساً اعطانى جوامع الكلم و اعطى علياً جوامع العلم و جعلنى نبياً و جعله وصياً و اعطانى الكوثر و اعطاه السلسيل و اعطانى الوحى و اعطاه الالهام و اسرى بى اليه و فتح له ابواب السموات و المحجب حتى نظر الى ما نظرت اليه و الحديث طويل اخذنا منه موضع الحاجة و قد اخرجته بتمامه فى كتاب المعراج .

(۵۱) حق الحياء من الله عزوجل فى خمس خصال . قال رسول الله ﷺ استحيوا من الله حق الحياء قالوا و ما نفعل يا رسول الله ﷺ قال فان كنتم فاعلين فلا يبينن احدكم الا و اجله بين عينيه و ليحفظ الرأس و ما وعى و البطن و ما حوى و ليذكر القبر و البلى و من اراد الاخرة فليدع زينة الحيوة الدنيا .

(۵۲) شفع الله تع نبيه (ص) فى خمس . عن ابي عبد الله عليه السلام قال هبط جبرئيل عليه السلام على

نه قربانى واجب كه در خصوص حج تمتع بر حاج مقتدر واجب است، زيرا در قربانى مستحب شركت صحيح و مجزى است و هفت نفر مى توانند يك شتر قربانى بکشند يا پنج نفر يك گاو قربانى كنند و البته اگر از يك خانواده باشند بهتر است و بهتر از همه آن است كه هر فردى يك قربانى بكشد.

۴۹. به پيغمبر پنج چيز عطا شده كه به هيچ كس پيش از او عطا نشده. رسول خدا فرمود: پنج چيز داده شده ام كه پيش از من به هيچ كس داده نشده. زمين براى من مسجد و طهور شده، به هراس دشمنان يارى شدم، غنيمت بر من حلال است، كلمات پر معنا به من داده شده، شفاعت به من داده شده.

۵۰. خدا به پيغمبرش محمد پنج چيز داده و به على (ع) پنج چيز. ابن عباس گويد، شنيدم رسول خدا مى فرمود: خدای تبارك و تعالى به من پنج چيز داده و به على پنج. به من كلمات جامع داده و به على علم جامع، مرا پيغمبر كرد و او را جانشين، به من نهر كوثر داده و به او سلسبيل، به من وحى مى فرستد به او الهام مى كند، مرا به معراج برد و درهاى آسمان و حجابات را براى او گشود تا آن چه را من ديدم او هم ديد. اين حديث طولانى است به اندازه حاجت از آن نقل كردم و تمام آن را در كتاب المعراج روايت کرده ام.

۵۱. حق حيا براى خدای عزوجل هر پنج خصلت است. رسول خدا فرمود: از خدا به طورى كه شايسته است حيا كنيد. عرض كردند: اى رسول خدا چه كنيم؟ فرمود: اگر شما اين كار كنيد، هيچ كدامتان نخوايد مگر مرگش را پيش چشمش بنگرد و از آن در هراس باشد. بايد سرش را و آن چه در آن است و شكمش با آن چه در بر دارد نگه دارد و حرام در آن جا ندهد، به ياد گور و پوسيدن باشد، هر كس آخرت را مى خواهد بايد آرامش دنيا را وانهد.

۵۲. خدا شفاعت پيغمبرش را در باره پنج كس مى پذيرد.

رسول الله ﷺ فقال يا محمد ان الله عزوجل قد شفعك في خمسة في بطن حملك و هي آمنة بنت وهب بن عبد مناف و في صلب انزلك و هو عبدالله بن عبدالمطلب و في حجر كفلك و هو عبدالمطلب بن هاشم و في بيت آواك و هو عبد مناف بن عبدالمطلب ابوطالب و في اخ كان لك في الجاهلية قيل يا رسول الله ﷺ من هذا الاخ فقال كان انسى و كنت انسه و كان سخيا يطعم الطعام قال مصنف هذا الكتاب (رضي) اسم هذا الاخ الجلاس بن علقمة.

۵۳) قول النبي (ص) من يضمن لي خمساً ضمن له الجنة • قال رسول الله ﷺ من يضمن لي خمساً ضمن له الجنة قيل و ما هي يا رسول الله ﷺ قال المصيبة لله عزوجل و النصيحة لرسوله و النصيحة لكتابه الله و النصيحة لدين الله و النصيحة لجماعة المسلمين

۵۴) قول النبي (ص) اعطيت في علي خمساً . عن النبي ﷺ قال اعطيت في علي خمسا اما واحدة فيواري عورتى و اما الثانية فيقضى دينى و اما الثالثة فهو متكالي يوم القيمة في طول الموقف و اما الرابعة فهو عوني على عقر حوضى و اما الخامسة فاني لا اخاف عليه ان يرجع كافراً بعد ايمان ولا زانياً بعد احسان.

۵۵) طوبى لمن كان فيه خمس خصال . قال عيسى بن مريم ﷺ طوبى لمن كان صمته فكراً و نظره عبراً و سعه بيته و بكى على خطيئته و سلم الناس من يده و لسانه.

امام ششم فرمود، جبرئیل خدمت پیغمبر فرود شد و عرض کرد: ای محمد خدای عزوجل شفاعت تو را در پنج کس پذیرفته. درباره شکمی که تو را برداشته و آن آمنه دختر وهب بن عبدمناف بود، و درباره پدری که تو را بار آورد و آن عبدالله بن عبدالمطلب بود، و درباره دامنی که تو را پرورید و آن عبدالمطلب بن هاشم بود، و درباره خانه‌ای که تو را جای داد، و آن عبدمناف بن عبدالمطلب بود که ابوطالب کنیه داشت، و درباره برادر و دوستی که در زمان جاهلیت داشتی. عرض شد: ای رسول خدا این برادر تو کیست؟ فرمود: وسیله انس و الفت من بود و او هم به من انس داشت و سخاوت داشت و به مردم اطعام می‌کرد.

مصنف این کتاب گوید: نام این برادر و رفیق پیغمبر (ص) جلاس بن علقمه بوده.

۵۳) گفتار پیغمبر، هر کس برای من پنج چیز را ضمانت کند بهشت را برای او ضمانت می‌کنم. رسول خدا فرمود: هر کس برای من پنج چیز را ضمانت کند من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم. عرض شد: ای رسول خدا آن‌ها چیست؟ فرمود: اخلاص مندی برای خدا، خیرخواهی برای رسول خدا، ترویج قرآن و ترویج دین خدا، و خیرخواهی برای جامعه مسلمانان.

۵۴) گفتار پیغمبر (ص)، پنج کمک از علی دریافت می‌کنم. یکی آن که او مرا به خاک می‌سپارد، دوم دین مرا ادا می‌کند، سوم در روز قیامت پشتیبان من است تا آن موقف طولانی بگذرد، چهارم در کنار حوض کوثر یاور من است، پنجم من بر او نمی‌ترسم که کافر شود یا زنا کند.

۵۵) خوشا کسی که پنج خصلت در او است. عیسی بن مريم فرمود: خوشا کسی که خاموشی‌اش فکر است، و نگاهش عبرت است، و در خانه‌اش بنشیند، و برگناه خود بگرید، و مردم از دست و زبانش آسوده باشد.

(۵۶) شیعه جعفر بن محمد من اجتماع فيه خمس خصال . قال ابو عبدالله عليه السلام انما شيعة جعفر من عف بطنه و فرجه و اشتد جهاده و عمل لخالقه و رجي ثوابه و خاف عقابه فاذا رأيت اولئك فاولئك شيعة جعفر وقد اخرجت ما روته في هذا المعنى في كتاب صفات الشيعة.

(۵۷) خمسة لا ينامون . عن أبي عبدالله عليه السلام قال خمسة لا ينامون الهام بدم يسفكه و ذوالمال الكثير لا امين له والقائل في الناس الزور و البهتان عن عرض من الدنيا يناله والماخوذ بالمال الكثير ولا مال له والمحب حيباً يتوقع فراقه.

(۵۸) في جهنم رحي تطحن خمسة . ان علياً عليه السلام قال ان في جهنم رحي تطحن افلا تسالوني ما طحنها ؟ فقيل لها ما طحنها يا امير المؤمنين ؟ قال العلماء الفجرة والقراء الفسقة والجابرة الظلمة والوزراء الخونة والعرفاء الكذبة و ان في النار لمدينة يقال لها الحصينة افلا تسالوني ما فيها فقيل وما فيها يا امير المؤمنين فقال عليه السلام فيها ايدي الناكثين.

(۵۹) النهي عن قتل خمسة والامر بقتل خمسة . ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن قتل خمسة الصرد الصوام و الهدهد و النحلة و النملة و الضفدع و امر بقتل خمسة الغراب و الحداء و الحية و العقرب و الكلب العقور. قال مصنف هذا الكتاب هذا امر اطلاق و رخصة لا امر فرض و وجوب

۵۶. شیعه جعفر بن محمد کسی است که در او پنج خصلت باشد. امام ششم فرمود: همانا شیعه جعفر کسی است که، شکم و فرج خود را از حرام نگه دارد، و بسیار کوشش کند، و برای آفریننده خود کار کند، و به ثواب او امیدوار باشد، و از شکنجه اش ترسان باشد، چون آنان را دیدی آنان شیعه جعفرند.

آن چه در این معنا روایت کردم در کتاب صفات الشيعة نقل کردم.

۵۷. پنج کسی اند که خواب ندارند. امام ششم فرمود: پنج کس اند که خواب ندارند. کسی که در فکر ریختن خونی است، کسی که مال بسیاری دارد و امینی ندارد، کسی که به دروغ و بهتان می خواهد میان مردم کالای دنیا را به دست آورد، کسی که مبلغ گزافی بدهی دارد و مال ندارد، کسی که دوستی دارد و در معرض جدایی از اوست.

۵۸. در دوزخ آسیایی است که پنج کس را خورد می کند. به راستی امام یکم فرمود: در دوزخ آسیایی است که آرد می کند، از من نمی پرسید چه را آرد می کند؟ عرض شد: ای امیر مؤمنان چه آرد می کند؟ فرمود: عالمان بدکار، قرآن فهمان تبه کار، جباران ستمکار، وزیران خیانت شعار، عارفان دروغ گفتار.

و به راستی در میان آتش شهر است که آن را حصینه نامند، از من نمی پرسید چه در آن است؟ عرض شد: ای امیر مؤمنان در آن چیست؟ فرمود: دست های عهد شکنان.

۵۹. از کشتن پنج حیوان نهی شده و به کشتن پنج دیگر امر شده. رسول خدا (ص) از کشتن پنج حیوان نهی کرد: جغد و برانه نشین، هدهد، زنبور، مورچه، قورباغه. و به کشتن پنج دیگر فرمان داد: کلاغ، حداء (پرنده شکاری)، مار، عقرب، سگ گزنده. مصنف این کتاب گوید این امر دلیل رخصت است و مقصود از آن وجوب نیست.

۶۰) خمسة ملعونون . عن نصر بن قابوس قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول المنجم ملعون والكاهن ملعون والساحر ملعون والمغينة ملعونة ومن آواها واكل كسبها ملعون وقال عليه السلام المنجم كالكاهن والكاهن كالساحر والساحر كالكافر والكافر في النار. قال مصنف هذا الكتاب (ره) المنجم الملعون هو الذي يقول بقدم الفلك ولا يقول بمفلكه وخالقه عزوجل .

۶۱) ما من عمل يوم النحر افضل من خمس خصال . عن محمد بن علي عليه السلام قال ما من عمل افضل يوم النحر من دم مسفوك او مشى في بر الوالدين او ذى رحم قاطع يأخذ عليه بالفضل و يبدأه بالسلام او رجل اطعم من صالح نسكه و دعا الى بقيتها جيرانه من اليتامى واهل المسكنة و المملوك و تعاهد الاسراء .

۶۲) خمس خصال من عدت فيه لم يكن فيه كثير مستمتع . عن أبي عبد الله عليه السلام قال خمس من لم تكن فيه لم يكن فيه كثير مستمتع : الدين والعقل والادب والحرية و حسن الخلق.
 ۶۳) في الديك الابيض خمس خصال . قال الرضا عليه السلام في الديك الابيض خمس خصال من خصال الانبياء معرفته باوقات الصلوة والغيرة والسخاء والشجاعة و كثرة الطروقة.

۶۰. پنج کس ملعون اند. نصر بن قابوس گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: منجم ملعون است، جادوگر ملعون است، زن آوازه خوان ملعون است، کسی که او را جا دهد، و از مزد کسب او بخورد ملعون است.

فرمود: منجم مانند کاهن است و کاهن چون جادوگر و جادوگر کافر است و کافر در دوزخ است. مصنف این کتاب گوید منجم ملعون آن است که عقیده دارد آسمان قدیم است و به آفریننده آن و خدایی که آن را ساخته عقیده ندارد.

شوخ کاهن کسی است که غیب گویی می کند و خود را با جن مربوط می داند و بعید نیست رمالی و فال بینی و شانه بینی و کف بینی هم که بعضی وسیله غیب گویی می کنند از این قبیل باشد.

۶۱. در روز عید قربان کاری بهتر از پنج کار نیست. امام نهم فرمود: در روز عید قربان بهتر از پنج کار نیست. یکم قربانی کردن، دوم به دیدن پدر و مادر رفتن، سوم به دلجویی خویشی که قطع رحم کرده شتافتن تا از مازاد خرج خود به او دستگیری کند و بر او سلام کند، چهارم کسی که از قربانی خود بخورد و با بقیه آن همسایگان، یتیم، و بیچاره، و بنده را مهمانی کند، پنجم بازرسی و تفقد از حال زندانیان.

۶۲. هر که پنج خصلت ندارد بهره از او برده نشود.

دین، خرد، ادب، آزادمنشی، و خوش خلقی.

۶۳. در خروس سفید ۵ خصلت است. امام ششم فرمود: در خروس سفید پنج خصلت از خصلت های پیغمبران است. شناختن اوقات نماز، هیرت، سخاوت، شجاعت، بسیار جماع کردن.

۶۴) خمسة لا يستجاب لهم . قال رسول الله ﷺ خمسة لا يستجاب لهم رجل جعل الله يده طلاق امرأته فهي تؤذيه وعنده ما يعطيها ولم يخل سبيلها ورجل ابق مملوكه ثلث مرات ولم يبعه ورجل مر بحائط مائل و هو يقبل اليه ولم يسرع المشى حتى سقط عليه و رجل اقرض رجلا ما لا فلم يشهد عليه ورجل جلس في بيته وقال اللهم ارزقني ولم يطلب .

۶۵) الامر بتمجيد الله عزوجل في خمس كلمات . ابي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين (عليه السلام) قال قلت قولك مجدوا لله في خمس كلمات ماهي ؟ قال اذا قلت سبحان الله وبحمده رفعت الله تبارك و تعالی عما يقول العادلون به فاذا قلت لا اله الا الله وحده لا شريك له فهي كلمة الاخلاص التي لا يقولها عبدا الا اعتقه الله من النار الا المستكبرين والجبارين ومن قال لا حول ولا قوة الا بالله فوض الامر الى الله عزوجل ومن قال استغفر الله واتوب اليه فليس بمستكبر و لا جباران المستكبر الذي يصر على الذنب الذي قد غلبه هواه فيه و آثر دنياه على آخرته ومن قال الحمد لله فقد ادى شكر كل نعمة لله عزوجل عليه .

۶۶) اولوا العزم من الرسل خمسة . عن ابي جعفر (عليه السلام) قال اولوا العزم من الرسل خمسة نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد صلوات الله عليهم اجمعين .

۶۴) پنج کس اند که دعایشان مستجاب نشود. رسول خدا فرمود: پنج کس اند که دعای آن‌ها مستجاب نشود. مردی که زنش او را آزار می‌دهد و به اندازه‌ای که به او بدهد دارد و او را رها نکند؛ و مردی که سه بار بنده‌اش گریخته و او را نفروشد - یعنی نفرینش درباره این زن و این بنده مستجاب نشود -؛ و مردی که زیر دیوار شکسته گذر کند و دیوار بر سر او سرازیر است و فرار نکند تا بر او افتد؛ و مردی که به دیگری قرضی داده و گواه نگرفته؛ و مردی که در خانه خود نشسته و می‌گوید خدا یا روزی به من بده.

۶۵) دستور رسیده که مجد خدا را در پنج جمله ادا کنید. ابو حمزه ثمالی گوید، به امام چهارم گفتم: شما می‌فرمایید خدا را به پنج جمله تمجید کنید، چیست آن پنج جمله؟ فرمود: چون بگویی سبحان الله و بحمده خدا، را از آن چه خدا شناسان گویند بالاتر برده‌ای؛ چون بگویی لا اله الا الله وحده لا شريك له کلمه اخلاص را گفتی، هیچ بنده‌ای که بزرگی خواه و ستمگر نباشد آن را نگوید جز آن که خدا از آتش دوزخ آزادش کند؛ هر کس بگوید لا حول و لا قوة الا بالله کار خود را به خدا واگذارده؛ هر کس بگوید استغفر الله و اتوب اليه بزرگی فروش و ستمگر نیست، بزرگی فروش کسی است که اصرار به گناه می‌ورزد و هوای نفسش بر او غالب است و دنیای خود را بر آخرتش مقدم می‌دارد؛ کسی که بگوید الحمد لله هر نعمتی که خدا بر او دارد ادا کرده.

۶۶) پیغمبران اولوا العزم پنج‌اند. امام پنجم فرمود: پیغمبران اولوا العزم پنج‌اند. نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد که درود خدا بر همه آنان باد.

شوح مقصود از پیغمبران اولوا العزم آنانند که صاحب شریعت بزرگ و عمومی بوده‌اند و دین آن‌ها بر همه افراد بشر فرض بوده و ناسخ دین پیغمبران پیش از خود بوده‌اند و در نشر دین بسیار پایداری نموده و رنج فراوان برده و در برابر آزار

(۶۷) خمسة ينتظر بهم الى ان يتغيروا . قال أبو عبدالله عليه السلام خمسة ينتظر بهم الى ان يتغيروا : الفريق والمصوق والمبطون والمهدوم عليه والمدخن .

(۶۸) خمسة مساجد بالكوفة ملعونة وخمسة مباركة . عن أبي جعفر عليه السلام انه قال بالكوفة مساجد ملعونة ومساجد مباركة فاما المباركة مسجد غني والله ان قبلته لقاسطة وان طينته لطيبة ولقد بناه رجل مؤمن ولا تذهب الدنيا حتى ينفجر عنده عينان ويكون فيهما جنتان واهله ملعونون وهو سلوب منهم ومسجد بنى ظفر و مسجد السهلة و مسجد بالحمراء و مسجد جعفي وليس هو مسجدهم اليوم ويقال درس واما المساجد الملعونة فمسجد ثقيف و مسجد الأشعث و مسجد جرير البجلي و مسجد سماك و مسجد بالحمراء بنى على قبر فرعون من الفراعنة .

(۶۹) النهي عن الصلاة في خمسة مساجد بالكوفة . عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال

فراوانی که از امت خود دیده‌اند، شکیبایی داشته‌اند و سایر پیغمبران از شریعت آن‌ها پیروی می‌کرده‌اند.

۶۷. پنج کس را باید در انتظار دفن گذاشت تا تغییر حالت دهند. امام ششم فرمود: پنج‌اند که باید منتظر شد تا تغییر کنند. فرق شده، و مدهوش، و اسهالی، و زیر آوار رفته، و دودی شده.

شوح چون این افراد به واسطه آسیبی که دیده‌اند نفسشان قطع و نبضشان ساقط می‌شود و مرده نموده می‌شوند ولی ممکن است جان آن‌ها در قلب پیچیده و به حال آیند که باید آن‌ها را گذاشت تا نشانه قطعی مرگ در آن‌ها پدیدار شود و آن تغییر است و مقصود از آن باد کردن تن یا بدبو شدن آن است.

۶۸. در شهر کوفه پنج مسجد مبارک و پنج دیگر ملعون بود. امام پنجم فرمود: در شهر کوفه پنج مسجد ملعون و پنج دیگر مبارک‌اند. آن‌ها که مبارک‌اند: مسجد غنی است که قبله‌اش راست و خاکش پاکیزه است، مرد مؤمنی آن را ساخته و دنیا به پایان نرسد تا دو چشمه از آن بجوشد و از آن‌ها دو باغ پرورده شود ولی اهل مسجد ملعونند و مسجد از آن‌ها بیزار است، و مسجد بنی ظفر، و مسجد سهله، و مسجدی در حمرا، و مسجد جعفی. نه آن مسجدی که امروزه دارند آن مسجد از میان رفته.

مساجد ملعون: مسجد ثقیف، و مسجد اشعث، و مسجد جریر بجلي، و مسجد سماک، و مسجدی در حمرا که روی گور یکی از پادشاهان ستمکار فرعون‌کرده ساخته شده.

شوح این مسجدهای ملعون کوفه همان مسجدهایی است که برای طرفیت با امیرمؤمنان یا بعد از شهادت امام حسین (ع) به دستور این زیاد سرلشکر کوفه ساختند و برای پوشیدن رسوایی کشتن حسین و اظهار دینداری از آن‌ها استفاده کردند، زیرا در بسیاری از روایات ذکر شده که در اثر شهادت امام مسجدهایی در کوفه ساخته شد.

۶۹. از نماز خواندن در پنج مسجد از مسجدهای کوفه نهی شده. امام ششم فرمود که: امیرمؤمنان (ع) از نماز خواندن در پنج مسجد از مسجدهای کوفه غدقن کرد. مسجد اشعث بن قیس کندی، مسجد جریر بن عبدالله بجلي، مسجد سماک بن مخرمه، مسجد شبث بن ربعی، مسجد تیم، هرگاه نگاه به آن مسجد می‌کرد می‌فرمود: این بقعه تیم است.

ان امیر المؤمنین علیه السلام عن الصلاة في خمسة مساجد بالكوفة : مسجد الاشعث بن قيس الكندي ومسجد جرير بن عبدالله البجلي ومسجد سماك بن مخزومة ومسجد شيبث بن ربعي ومسجد تيم قال وكان امير المؤمنين عليه السلام اذا نظر الى مسجدهم قال هذه بقعة تيم ومعناه انهم قعدوا عنه لا يصلون معه عداوة له وبغضاً لعنهم الله .

(۷۰) خمسة يجب عليهم التمام في السفر . إلى ابي عبدالله عليه السلام قال خمسة يتمون في سفر كانوا أو في حضر المكاري والكرى والاشعثان وهو البريد والراعي والملاح لانه عملهم .

(۷۱) للرجل ان يرى من المرأة التي ليست له بمحرم خمسة اشياء . عن بعض اصحابنا عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت ما للرجل ان يرى من المرأة اذا لم يكن لها بمحرم قال الوجه والكفين والقدمين (۷۲) تفتح ابواب السماء في خمسة مواقيت . ان امير المؤمنين عليه السلام قال فيما علم اصحابه تفتح ابواب السماء في خمسة مواقيت : عند نزول الغيث وعند الزحف وعند الاذان وعند قراءة القرآن ووقت زوال الشمس وعند طلوع الفجر .

(۷۳) الجنة تشتاق الى خمسة . عن علي عليه السلام قال قال النبي الجنة تشتاق اليك والى عمار وسلمان وابي ذر و المقداد (۷۴) خمسة يطلقن علي كل حال . عن ابي عبدالله عليه السلام قال خمس

مقصودش اين بود كه اين مسجد را از راه طرفيت و دشمنی با آن حضرت ساخته بودند و برای اين كه به مسجد حضرت نروند و او را ياری نکنند در آن اجتماع می کردند.

۷۰. امام ششم فرمود: پنج كس همیشه نماز را تمام می خوانند چه در سفر باشند چه در حضر. چهار وادار، كرايه كش، و چا پارچی، و چوپان و كشتيان. چون كه سفر كار آنهاست.

۷۱. رواست كه مرد از زن نامحرم پنج موضع را ببیند. یکی از اصحاب ما گوید، از امام ششم پرسیدم كه: مرد كجای زن نامحرم را می تواند نگاه كند؟ فرمود: صورت و دو كف و دو قدم.

۷۲. درهای آسمان در پنج وقت باز می شوند. به راستی امام يكم در ضمن آن چه به اصحابش آموخت فرمود: درهای آسمان در پنج وقت باز می شوند. گاه آمدن باران، گاه يورش دليران، گاه گفتن اذان، گاه خواندن قرآن، در آغاز ظهر و دميدن سپيده صبح.

۷۳. بهشت مشتاق پنج كس است. پیغمبر به علی (ع) فرمود: بهشت مشتاق تو و عمار و سلمان و ابوذر و مقداد است.

۷۴. پنج زن را در هر حال می توان طلاق داد. امام ششم فرمود: پنج زن اند كه در هر حال می شود طلاق داد. زن آبستن، زن يائسه، زنی كه شوهرش به او دخول نكرده، زنی كه شوهرش غایب است، زن صغیره ای كه هنوز بالغ نشده.

شوح چون طلاق زن باید در طهری باشد كه شوهرش در آن با او دخول نكرده و در این پنج قسم این شرط لازم نیست.

یطلتن علی کل حال : الحامل و التي قد یست من المحیض و التي لم یدخل بها و الغائب عنها زوجها و التي لم تبلغ المحیض .

(۷۵ علامات خروج القائم (ع) خمس . عن أبي عبد الله عليه السلام قال خمس قبل قيام القائم اليماني ، السفیانی و المنادی ینادی من السماء و خسف الیداء و قتل النفس الزکیة .

(۷۶) ليس بين خمس من النساء و بین ازواجهن ملاءنة . ان علیاً عليه السلام قال ليس بين خمس من النساء و بین ازواجهن ملاءنة اليهودية تكون تحت المسلم و النصرانية و الامة تكونان تحت الحر فيقذفهما و الحرة تكون تحت العبد فيقذفها و المجلود في الفرية لان الله عزوجل يقول ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً و الخرساء ليس بينها و بین زوجها لعان انما اللعان باللسان .

(۷۷) الكلمات التي ابتلى ابراهيم ربه بهن فاتهم خمس . عن المفضل بن عمر

عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال قلت له ما هي الكلمات التي ابتلى بها ابراهيم ربه ؟ قال هي الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه و هو انه قال يا رب اسئلك بحق محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين الاتبت على فتاب الله عليه انه هو التواب الرحيم فقلت له يا بن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فما يعني عزوجل بقوله فاتهم قال يعني فاتهم إلى القائم عليه السلام اثني عشر اماماً تسعة من

۷۵. نشانه ظهور حضرت قائم (عج) این است. امام ششم فرمود: پیش از ظهور قائم پنج علامت است. خروج یمانی، خروج سفیانی، خروج منادی که از آسمان ندا می‌کند، فرو رفتن مردم در زمین پیدا - یک فرسخی شهر مدینه - ، قتل نفس زکیه. ۷۶. میان پنج زن و شوهرشان ملاءنه واقع نشود. امام یکم فرمود: میان پنج زن و شوهر ملاءنه نیست. یکم زن یهودی که شوهرش مسلمان است.

دوم زن مسیحی با شوهر مسلمان.

سوم کنیزی که شوهرش آزاد است و آن زن را نسبت به زنا می‌دهد، و زن آزادی که شوهرش بنده است که او را نسبت به زنا دهد.

چهارم شوهری که برای اقتراب به زنا حد خورده زیرا خدای عزوجل می‌فرماید هرگز گواهی آن‌ها را نپذیرید.

پنجم زن گنگ که میان او و شوهرش لعانی نیست، همانا لعان یا زیانست.

شوح موضوع لعان این است که شوهر اقامه دعوی می‌کند که زنش زنا داده یا آن که از غیر آبستن است و چهار گواه ندارد، در این صورت در محکمه شرع چهار بار سوگند می‌خورد که در دعوای خود راستگو است و بار پنجم بر خود لعنت می‌کند اگر دروغگو باشد و زن در دفاع از خود قسم می‌خورد که شوهرش دروغگو است و بار پنجم بر خود لعن می‌کند. اگر راستگو باشد به این دفاع حد از او ساقط می‌شود و این زن و شوهر بر هم حرام ابدی می‌شوند.

مضمون روایت این است که مرافعه لعان در این پنج مورد واقع نمی‌شود.

۷۷. کلماتی که خداوند ابراهیم را با آن‌ها امتحان کرده و خوب امتحان داده پنج است. مفضل بن عمر گوید، از امام ششم پرسیدم که: خدا

ولد الحسين عليه السلام قال المفضل فقلت له يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله فاخبرني عن قول الله عز وجل وجعلها كلمة باقية في عقبه قال يعني بذلك الامامة جعلها في عقب الحسين الى يوم القيمة قال فقلت له يا بن رسول الله فكيف صارت الامامة في ولد الحسين دون ولد الحسن وهما جميعاً ولدا رسول الله و سبطاه و سيدا شباب اهل الجنة فقال عليه السلام ان موسى و هرون كانا نبيين مرسلين اخوين فجعل الله النبوة في صلب هرون دون صلب موسى ولم يكن لاحد ان يقول لم فعل الله ذلك و ان الامامة والخلافة من الله عز وجل ليس لاحد ان يقول لم جعل الله في صلب الحسين دون صلب الحسن لان الله هو الحكيم في افعاله لا يستل عما يفعل وهم يستلبون و لقول الله تبارك و تع و اذا ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن وجه آخر و ما ذكرناه اصله و الابتلاء على ضربين احدهما مستحيل على الله عز وجل ذكره و الاخر جازي فاما ما يستحيل فهو ان يختبره ليعلم ما تكشف الايام عنه و هذا ما لا يصح لانه تع علام الغيوب والضرب الاخر من الابتلاء ان يتليه حتى يصبر فيما يتليه به فيكون ما يعطيه من العطاء على سبيل الاستحقاق و لينظر اليه الناظر فيقتدى به فيعلم من حكمة الله انه لم يكل اسباب الامامة الا الى الكافي المستقل الذي كشفت الايام عنه بخير فاما الكلمات فمنها ما ذكرناه و منها اليقين و ذلك قول الله عز وجل و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض و

- در سورة بقره آیه ۱۲۴ - می فرماید «و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی آزمود» مقصود از این کلمات چیست؟ فرمود: همان کلماتی که خدا از آدم دریافت و توبه اش را پذیرفت و آن ها این است که عرض کرد، پروردگارا از تو درخواست می کنم به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا بپذیر، خدا توبه او را پذیرفت، زیرا خدا توبه پذیر و مهربان است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا مقصود خدا از این که گفته «آن ها را اتمام کرد» چیست؟ فرمود: مقصود این است که امامان را تا حضرت قائم عجل الله فرجه به عدد دوازده تکمیل کرد که نه تن آن ها فرزندان حسین (ع) بودند.

مفضل گوید عرض کردم: ای فرزند رسول خدا مرا از تفسیر گفته خدا «آن را کلمه پایدار در نسل خود قرار داد» - آیه ۲۸ سورة زخرف و پیش از آن از گفتار حضرت ابراهیم نقل می کند که گفت من از بت های بت پرستان بیزارم ولی همان خدایی را می پرستم که مرا آفریده و مرا راهنمایی می کند - آگاه کن، فرمود: مقصود از آن امامت است که آن را در نژاد امام حسین قرار داد تا روز قیامت گوید.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چگونه امامت بهره فرزندان حسین شد و فرزندان حسن که بزرگتر بود از آن برکنار شدند با این که هر دو فرزند رسول خدا و پسران فاطمه زهرا بودند و هر دو نوه پیغمبر و آقای جوانان بهشت بودند؟ فرمود: حضرت موسی و هارون هر دو پیغمبر مرسل و برادر بودند، خدا پیغمبری را در نژاد هارون قرار داد نه نژاد موسی، کسی نمی تواند بگوید چرا خدا این کار را کرد، امامت هم خلافت از جانب خدا است و وابسته اراده او است کسی نباید بگوید چرا خدا آن را در نژاد حسین نهاد نه نژاد حسن، زیرا خدا در کارهایش مراعات حکمت را می کند و از کارهای خود بازپرسی نمی شود، مردم در کارهایشان بازپرسی می شوند.

و در تفسیر آیه امتحان ابراهیم با کلمات وجه دیگری هم گفته شده و آن چه ما ذکر کردیم حقیقت مطلب است.

لیکون من الموقنین و منها المعرفة بقدم باریه و توحیده و تنزیهه عن التشیهین نظر الی الکواکب والقمر والشمس فاستدل باقول کل واحد منها علی حدونه و بحدونه علی محدثه ثم علمه ﷺ بان المحکم بالنجوم خطاء فی قوله عزوجل فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم وانما قیده الله سبحانه بالنظرة الواحدة لان النظرة الواحدة لا توجب الخطاء بعد النظرة الثانية بدلالة قول النبی ﷺ لما قال لامیر المؤمنین ﷺ یا علی اول النظر لک والثانية علیک ولالك و منها الشجاعة وقد كشفت (الایام خب) الاصنام عنه بدلالة قوله تعالی اذ قال لاییه و قومه ما هذه التماثل التي انتم لها عاکفون قالوا وجدنا آباءنا لها عابدين ، قال لقد کنتم انتم و آباکم فی ضلال مبین قالوا اجئتنا بالعق ام انت من اللاعین ، قال بلی ربکم رب السموات و الارض الذي فطرهن و اناعلی ذلکم من الشاهدین و تالله لا کیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرون ، فجعلهم جزاذا الاکبر الهم لعلهم الیه يرجعون و مقاومة الرجل الوفا من اعداء الله عزوجل تمام الشجاعة ثم الحلم مضمن معناه فی قوله عزوجل و ان ابراهیم لحلیم اواه منیب. ثم السخاء و بیانه فی حدیث ضیف ابراهیم المکرمین ثم المزلة عن اهل البیت و العشیرة مضمن معناه فی و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله الا بقوال امر بالمعروف و النهی عن المنکر بیان ذلك فی قوله تع یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یرى

امتحان بر دو وجه است. یکی نسبت به خدا روا نیست و یکی رواست؛ آن که روا نیست این است که: خدا چیزی را آزمایش کند برای آن که در نتیجه آزمایش خود چیزی را که نداند بفهمد و از تجربه علمی دریابد، این درباره خدا محال است، زیرا خدا دانای بر همه امور پنهان است. و آن که بر خدا رواست این است که بنده ای را امتحان کند تا بنده در آن گرفتاری صبر نماید و مستحق مقامی گردد و دیگران آن را بنگرند و از او پیروی کنند و بدانند خداوند از حکمت خود امامت ندهد مگر به شخصی که با کفایت و مستقل باشد و آینده لیاقت او را کشف کند.

این یک تفسیری بود برای کلمات که گفتیم، یک تفسیر دیگرش یقین است. و آن گفتار خدای عزوجل است که - در سوره انعام آیه ۷۵ - می فرماید و همچنین نمودیم به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را تا از صاحبان یقین باشد. و یکی دیگر شناسایی آفریدگار است به ازلیت و یگانگی و میرا دانستن او از شبهات به ممکنات، چنانچه ابراهیم به ستارگان و آفتاب نگاه کرد و از غروب آن‌ها پی برد که حادث اند و از حدوث آن‌ها فهمید که آفریننده ای دارند، سپس خدا به او آموخت که احکام ستاره شناسان نادرست است، چنانچه - در سوره صافات آیه ۸۷ - می فرماید یک نگاه به ستارگان کرد و گفت من بیمارم خدا یک نگاه او را بیان کرد، زیرا نظر نخستین نادرستی و گناه محسوب نمی شود، نادرستی و خطا از نظر دوباره است، به دلیل آن که پیغمبر به امیرمؤمنان فرمود: ای علی نظر نخستین از آن تو است و دومی بر ضرر تو است. یکی دیگر از آن‌ها شجاعت است که سرگذشت بت‌ها آن را کشف کرد. به دلیل گفته خدا - در سوره انبیا آیه ۵۴ - چون ابراهیم به پدرش و خویشانش گفت: این مجسمه‌ها چیستند که شما آن‌ها را می پرستید؟ گفتند: برای آن که دیدیم پدران ما آن‌ها را می پرستیدند. گفت: شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید. گفتند: از روی حقیقت پیش ما آمده ای و این سخنان را می گویی یا شوخی می کنی؟ گفت: بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است آن است که آن‌ها را آفریده و من پیش شما بر این مطلب، یکی از گواهانم، به خدا چون برگشتید تدبیری بر ضد بت‌های شما خواهم کرد. سپس همه

عنك شيئاً يا ابت انى قد جائنى من العلم مالم يأتك فانبعنى اهدك صراطاً سوياً يا ابت لاتعبد الشيطان ان الشيطان كان للرحمن عصياً ، يا ابت انى اخاف ان يمسك عذاب من الرحمن فتكون للشيطان ولياً ، و دفع السيئة بالحسنة و ذلك لما قال ابوه اراغب انت عن آلتهى يا ابراهيم لئن لم تنته لارجمنك و اهجرنى ملياً ، فقال فى جواب ابيه ساستغفر لك ربى انه كان بى حفياءً ، و التوكل بيان ذلك فى قوله عزوجل الذى خلقتنى فهو يهدين ، و الذى هو يطعمنى و يسقئ و اذا مرضت فهو يشفين ، و الذى يميتنى ثم يحيين ، و الذى اطمع ان يغفر لى خطيئتى يوم الدين ، ثم الحكم و الانتماء الى الصالحين فى قوله رب هب لى حكماً و الحقنى بالصالحين الذين لا يحكمون الا بحكم الله عزوجل ولا يحكمون بالاراء و المقائيس حتى يشهد له من يكون بعده من الحجج بالصدق بيان ذلك فى قوله و اجعل لى لسان صدق فى الاخرين اراد به هذه الامة الفاضلة فاجابه الله تع و جعل له و لغيره من انبيائه لسان صدق فى الاخرين وهو على بن ابيطالب عليه السلام و ذلك قوله عز و جل و جعلنا لهم لسان صدق عليا و المحنة فى النفس حين جعل فى المنجنيق و قذف به فى النار ثم المحنة فى الولد حين امر بذيبح ابنه اسماعيل ثم المحنة بالاهل حين خلاص الله عزوجل حرمة من عازاة القبطى المذكور فى هذه القصة ثم الصبر على سوء خلق سارة ثم استقصار النفس

آن بتان را شکست و تکه تکه کرد مگر بت بزرگ آنان را شاید به او برگردند، استادگی یک تن در برابر هزارها دشمن خدا منتهای شجاعت است، پس حلمی که خدا به ابراهیم داد که در ضمن گفته اوست - سوره هود آیه ۷۷ - به راستی ابراهیم حلیم و خداترس و بازگشت کننده است.

سپس سخاوت است و بیان آن سرگذشت مهمانان گرامی ابراهیم است - در سوره ذاریات آیه ۲۴.

سپس کناره گیری از خاندان و خویشان است که - شرح آن در سوره مریم آیه ۴۸ است - می فرماید «من از شما و آن چه جز خدا می پرستید کناره می کنم» تا آخر آیه.

و دیگر امر به معروف و نهی از منکر - و بیان آن در سوره مریم آیات ۴۲-۴۵ است - «ای پدرجان چرا چیزی که نمی شنود و نمی بیند و نفعی ندارد می پرستی؟ پدرجانم به من علمی داده اند، به تو نداده اند، مرا پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم، ای پدرجان شیطان را نپرست زیرا شیطان گناه خدا را ورزد، ای پدرجانم می ترسم عذاب خدای بخشاینده به تو رسد و با شیطان دوست باشی».

و دیگر دفاع از بدی است به احسان و نیکی برای آن که چون پدرش به او گفت: آیا از خدایان من روگردانی، ای ابراهیم هر آینه من تو را سنگسار می کنم، کاملاً از نزد من دور شو. در جواب پدرش گفت: من به این زودی از پروردگار خودم برای تو آموزش و درگذشت می خواهم زیرا که او به من مهربان است.

دیگر توکل است و بیان آن در گفته خدای عزوجل است - در سوره شعراء آیه ۷۸-۸۲ - «آن خدایی که مرا آفریده و هدایت کرده و آن که مرا اطعام می کند و سیراب می نماید و چون بیمار شوم شفا می دهد، آن که مرا می میراند و سپس زنده می کند، آن که توقع دارم روز جزا خطای مرا ببخشد».

في الطاعة في قوله ولا تخزني يوم يبعثون ثم النزاهة في قوله عزوجل ما كان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً و ما كان من المشركين ثم الجمع لا شروط الكلمات في قوله ان صلواتي و نسكى و معيائ و مماتى لله رب العالمين لا شريك له و بذلك امرت و انا اول المسلمين وقد جمع في قوله معيائ و مماتى لله رب العالمين جميع اشراط الطاعات كلها حتى لا تعزب عنها عازبة ولا تغيب عن معانيها منها غائبة ثم استجابة الله دعوته حين قال رب انى كيف تحبى الموتى و هذه آية متشابهة معناها انه سال عن الكيفية و الكيفية من فعل الله عزوجل متى لم يعلمها العالم لم يلحقه عيب ولا عرض في توحيدده نقص فقال الله عزوجل اولم تؤمن قال بلى هذا شرط عامة من آمن به متى سئل واحد منهم اولم يؤمن و جب ان يقول بلى كما قال ابراهيم و لما قال الله عزوجل لجميع ارواح بني آدم الست بربكم قالوا بلى قال اول من قال بلى محمد ﷺ فصار بسببه الى بلى سيد الاولين و الاخرين و افضل النبيين فمن لم يجب عن هذه المسئلة بجواب ابراهيم فقد رغب عن ملته قال الله عزوجل و من يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه ثم اصطفاه الله عزوجل

سپس منصب حکومت و پیوستن به مردمان شایسته و نیک چنانچه - در سوره شعراء آیه ۸۳ - فرموده: «پروردگارا به من منصب حکومت بده و مرا به نیکان ملحق کن»، مقصودش از نیکان کسانی اند که جز به فرموده خدا حکم نکنند و به رأی و قیاس عمل ننمایند. این درخواست به منظور این بود که حجت های الهی که بعد از او بیایند، به راستی و دوستی او گواهی دهند. بیانش در گفته او است - سوره شعراء آیه ۸۴ - «خدایا در آیندگان، به راست گفتماری، مرا وانمود کن» مقصودش این امت بافضیلت بود، خدا درخواستش را پذیرفت و برای او و پیغمبران دیگر نماینده و زبان راستگویی در امت آخر الزمان قرار داد و آن علی بن ابی طالب (ع) است و این همان گفته خداست که - در سوره مریم آیه ۵۲ - فرماید ما علی را برای آنان زبان راستگو قرار دادیم.

و دیگر امتحان جانی است که او را در منجیق گزاردند و به آتش انداختند.

دیگر امتحان در فرزند است که مأمور شد سر پسرش اسماعیل را ببرد.

دیگر امتحان در خانواده است که خدا زنش را از دست عرازه قبطی که در سرگذشت گرفتاری او نامبرده شده رها کرد. دیگر صبر بر بداخلاقی ساره است.

دیگر کم شمردن طاعت خویش در گفته خود - سوره شعراء آیه ۸۷ - مرا در روز قیامت رسوا مکن.

دیگر پاکی از عقاید و کلمات شرک آور است چنانچه خدا - در سوره آل عمران آیه ۶۷ - فرماید ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی، مرد درست مسلمانی بود و از مشرکان نبود.

دیگر جمع شرایط بندگی خدا در گفتار خود - در سوره انعام آیه ۱۶۲ و ۱۶۲ - نماز من، عبادت من، زندگی من، مردن من برای خدا، پرورنده جهانیان است، شریک ندارد، بدین مأمورم و نخست مسلمانم، در گفته خود زندگی و مردن همه شرایط و اقسام طاعت ها را جمع کرده، هیچ ذره ای از آن کنار نیست و هیچ دقیقه ای از او پنهان نیست.

دیگر آن که خدا دهای او را در وقتی که گفت: به من بنما چگونه مرده ها را زنده می کنی مستجاب کرد. این آیه دو پهلو است مقصود حضرت ابراهیم پرسش از فهم کیفیت و چگونه زنده شدن مرده است و کیفیت آن کار خدا است، اگر دانشمند آن را نداند، ننگی ندارد و به یگانه پرستی او نقصی نمی رسد، خدا به او فرود: ایمان نداری؟ عرض کرد: چرا. این جواب مثبت در برابر پرسش خدا از هر کس لازم است چه عقیده داشته باشد، چه نداشته باشد. باید بگوید: بلی چنان که

ایاه فی الدنیا ثم شهادته له فی العاقبة انه من الصالحین فی قوله عزوجل ولقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین و الصالحون هم النبی و الائمة الاخذون عن الله عزوجل امره و نهیہ و الملتمسون للصلاح من عنده و المجتنبون للرأی و القیاس فی دینه فی قوله اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین ثم اقتداء من بعده من الانبیاء علیهم السلام به فی قوله عزوجل و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یابنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون و فی قوله عزوجل لنبیہ وآله ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین و فی قوله عزوجل ملة ایکم ابراهیم هو سمیمکم المسلمین من قبل و اشرط کلمات الامام مأخوذة مما تحتاج الیه الامة من جهته من مصالح الدنیا و الآخرة و قول ابراهیم الشیخ و من ذریتی من حرف تبعیض لیلعلم ان من الذریة من یتحقق الامامة و منهم من لا یتحقق الامامة هذا من جملة المسلمین و ذلك انه یتحیل ان یدعو ابراهیم بالامامة للكافر او للمسلم الذي لیس بمعصوم فصح ان باب التبعیض

ابراهیم گفت. وقتی هم که خدا به ارواح بنی آدم خطاب کرد که: آیا من پروردگار شما نیستم. همه گفتند: بلی. فرمود: اول کسی که بلی گفت محمد (ص) بود، برای آن که به گفتن بلی سبقت جست سید اولین و آخرین و افضل پیغمبران و مرسلین گردید. هر کس در جواب این پرسش پاسخ ابراهیم را نگوید از ملت ابراهیم روگردان است و خدا - در سوره بقره آیه ۱۳۰ - فرموده کیست که از ملت ابراهیم روگرداند، مگر کسی که بی خرد باشد.

دیگر آن که خدا او را در دنیا برگزید.

دیگر آن که برای او گواهی داد که سرانجام از نیکان و شایستگان است - در آخر همین آیه - که فرمود او را در دنیا برگزیدیم و به راستی او در آخرت از نیکان است و نیکان همان پیغمبر و امامانند که امر و نهی خدای عزوجل را دریافت کرده اند و از درگاه حضرت او درخواست صلاح می کنند و از رأی و قیاس در دین خدا پرهیز می کنند، چون خدا به ابراهیم فرمود: تسلیم باش. عرض کرد: در برابر پروردگار جهان تسلیم شدم.

دیگر آن که همه پیغمبران پس از وی از او پیروی کردند چنانچه خدا - در سوره بقره آیه ۱۳۲ - فرماید ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را بدان سفارش کردند، ای فرزندان من خدا برای شما دین برگزیده، مبادا نامسلمان بمیرید. خدا - در سوره نحل آیه ۱۲۲ - فرمود سپس به تو وحی فرستاد که از ملت ابراهیم پیروی کن که یگانه پرست و راست بود و از مشرکان نبود و - در سوره حج آیه ۷۸ - فرموده ملت پدرتان ابراهیم است، اوست که پیش از این شما را مسلمان نامیده، شرایط امامت از حوائج امت راجع به مصالح دنیا و آخرت دریافت شده و حضرت ابراهیم هم فرمود خدایا مرا امام قرار بده و از نژاد من هم امام قرار بده مقصودش این بود که تبعیض شود زیرا پاره ای از فرزندانش شایسته بودند و پاره ای نبودند فقط مسلمانان بودند، در جزء آن ها کافر هم بود و محال بود که حضرت ابراهیم برای کافر و مسلمان گنهکار غیر معصوم درخواست پیشوایی و امامت کند، پس باید گفت از میان همه نژادش مؤمنان را در نظر گرفته و خصوصیت آن ها این است که از کفر کناره کردند و از میان مؤمنین هم خصوص عادلان را در نظر داشته که از گناهان بزرگ می پرهیزند و خواص محسوب اند، سپس از میان آن ها معصوم را در نظر گرفته که هرگز قصد گناه نمی کند و این ها اخص از خواص اند و

وقع علی خواص من المؤمنین والخواص انما صاروا احواسا بالبعد من الکفر ثم من اجتناب الکبائر صار من جملة الخواص اخص ثم المعصوم هو الاخص ولو كان للتخصیص صورة اربی علیه لجعل ذلك من اوصاف الامام وقد سمی الله عزوجل عیسی من ذریة ابراهیم و كان ابن بنته من بعده ولما صح ان ابن البنت ذریة ودعا ابراهیم لذریته بالامامة وجب علی محمد ﷺ الاقتداء به فی وضع الامامة فی المعصومین من ذریته حدوا لنعل بالنعل بعد ما اوحی الله عزوجل الیه و حکم علیه بقوله ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا الابه ولو خالف ذلك کان داخلا فی قوله عزوجل و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه جل نبی الله عن ذلك فقال الله عزوجل ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبوی والذین آمنوا و امیر المؤمنین علیه السلام ابو ذریة النبوی علیه السلام و وضع الامامة فیہ وضعها فی ذریته المعصومین و قوله عزوجل لا ینال عهدی الظالمین عنی به ان الامامة لاتصلح لمن قد عبد صنما او وثنا او اشرك بالله طرفه عین و ان اسلم بعد ذلك والظلم وضع الشیئی فی غیر موضعه و اعظم الظلم الشرك قال الله عزوجل ان الشرك لظلم عظیم و کک لاتصلح الامامة لمن قد ارتکب من المحارم شیئا صغیرا کان او کبیرا و ان تاب منه بعد ذلك و كذلك لا یقیم الحد من فی جنبه حد فاذا لا ینکون الامام الا معصوماً ولا تعلم عصمته الا بنص الله عزوجل علی لسان نبیه علیه السلام لان العصمة لیست فی ظاهر الخلقة فترى کالسواد و البیاض و ما

اگر خصوصیت بیشتری هم فرض می شد آن هم در امام شرط بود. خدا حضرت عیسی را از ذریه و نژاد ابراهیم شمرده با آن که پسر دختر او بوده، چون خدا پسر دختر را ذریه دانسته و ابراهیم هم برای ذریه خود درخواست امامت کرده بر پیغمبر هم لازم بود که مطابق روش حضرت ابراهیم امامت را در ذریه معصوم خود قرار دهد و از او پیروی کند، چون که خدا به او دستور داد از ملت حنیف ابراهیم پیروی کن و اگر مخالفت می کرد در زمره کسانی بود که از ملت ابراهیم رو گردانیده اند و مشمول گفته خدای عزوجل می شد، کیست که از ملت ابراهیم رو گرداند مگر کسی که خود را سفیه شمرده، خدا از این کار قدغن کرده و پیغمبر را برتر از آن شمرده است و - در سوره آل عمران آیه ۶۸ - فرموده و ابسته ترین مردم به ابراهیم هم آنانند که از او پیروی کرده اند و این پیغمبر است و کسانی که گرویدند، و امیرمؤمنان پدر ذریه و نژاد پیغمبر بود که امامت را در او و در فرزندان او نهاد.

خدا - در سوره بقره آیه ۱۱۴ - فرمود عهد خلافت از طرف من به ظالمان نمی رسد مقصودش این است که هر کسی بتی و معبود باطلی را پرستیده باشد یا یک چشم به هم زدن مشرک به خدا بوده شایسته امامت نیست، اگر چه بعد از آن هم مسلمان شود، ظلم آن است که چیزی را در غیر جای خودش قرار دهی، بزرگترین ظلم شرک است، خدا فرموده شرک ظلم بزرگی است و همچنان کسی که مرتکب حرامی شود چه کوچک باشد چه بزرگ شایستگی و لیاقت امامت را ندارد و اگر چه بعد از آن هم توبه کند. کسی که خود حد به گردن دارد نمی تواند بر دیگران حد زند و یکی از وظایف امام حد زندن است. بنابراین باید معصوم باشد و عصمت او جز به نص خدا از زبان پیغمبرش معلوم نمی شود زیرا عصمت وصفی نیست

اشبه ذلك وهى مغيبة لانعرف الا بتعريف علام الغيوب عزوجل .

۷۸) کتب امیر المؤمنین (ع) الی عماله بخمس خصال . ان امیرالمؤمنین علیه السلام کتب الی عماله ادقوا اقلامکم و قاربوا بین سطورکم و احذفوا عنی فضولکم و اقصبوا قصد المعانی و ایاکم و الاکثار فان اموال المسلمین لاتحتمل الاضرار .

۷۹) خمس من الفطرة . قال رسول الله صلی الله علیه و آله خمس من الفطرة تقليم الاظفار و قص الشارب و نتف الابط و حلق العانة و الاختتان .

۸۰) خمس مناقب لامیر المؤمنین (ع) . عن الحارث بن ثعلبة قال قلت لسعد اشهدت شیئاً من مناقب علی علیه السلام قال نعم شهدت له اربع مناقب و الخامسة قدشهدتها لان يكون لى واحدة منهم احب الی من حمر النعم : بعث رسول الله صلی الله علیه و آله أبابکر ببراءة ثم ارسل علیاً فاخذها منه فرجع

مانند سیاهی و سفیدی که در ظاهر بدن دیده شود بلکه از صفات باطنی و پنهانی آنان است که شناخته نشود جز به تعریف خدای دانای به اسرار غیب .

۷۸. امیرمؤمنان به کارمندان حکومت خود پنج دستور داد. به راستی امیرمؤمنان به کارمندان نوشت: برای نامه نویسی خامه های خود را باریک تراشید، سطرها را نزدیک هم بنویسید، جمله های زیادی و خارج از موضوع را حذف کنید، اصل موضوع را به نظر آورید و به عبارت مختصری بنگارید، از پر نویسی بپرهیزید، دارایی مسلمانان نباید ضرر مند شود. شوح مقصود صرفه جویی در کاغذ و مرکب و صرفه جویی در وقت کار است و انصافاً این دقت و صرفه جویی در کاغذ و مرکب و صرفه جویی نسبت به مال ملت یکی از شاهکارهای اقتصادی و امانت داری علی (ع) است و کارمندان حکومت را نسبت به موارد بزرگتر خوب آگاه به وظیفه امانت داری می کند. این یکی از نشانه های حکومت ملی و عادلانه شخصی مانند علی است که کارمندان خود را به صرفه جویی در هزینه کار و حفظ وقت تا این اندازه تحت ملاحظه و انضباط قرار می دهد و آن ها را به یک وظایف دقیق و بزرگی متوجه می کند.

۷۹. پنج تنظیف از دین اسلام و موافق فطرت است. رسول خدا فرمود: پنج از فطرت محسوب اند. ناخن گرفتن، شارب زدن، موی زیر بغل ستردن، زهار تراشیدن، ختنه کردن.

۸۰. برای امیرمؤمنان (ع) پنج منقبت بزرگ بود. حارث بن ثعلبه گوید، به سعد گفتم: آیا چیزی از مناقب و فضایل علی (ع) به دیده خود دیدی؟ گفت: آری چهار منقبت از او دیدم و پنجمی را هم مشاهده کردم که اگر یکی از آن ها برای من بود از بهترین اموال جهان دوست تر داشتم.

یکم، پیغمبر سوره برائت را با ابوبکر فرستاد، سپس علی را دنبالش فرستاد و آن ها را از او گرفت، ابوبکر برگشت و عرض کرد: ای رسول خدا آیا درباره من چیزی از طرف خدا نازل شده است؟ فرمود: نه جز این که نباید این سوره را ابلاغ کند مگر خودم یا مردی که از خانواده خودم باشد.

دوم، درهایی که از خانه های اصحاب به مسجد باز می شد همه را گرفت جز در خانه علی (ع)، عرض کردند: در خانه های ما گرفتنی و در خانه علی را بازگذاری. فرمود: من آن ها را نگرفتم و آن دیگری را باز نگذاشتم (به دستور خدا عمل کردم). سوم، گفت: رسول خدا عمر بن خطاب و مرد دیگری را برای فتح قلعه خیبر فرستاد شکست خورده برگشتند، پیغمبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی دهم که خدا و رسول خدا را دوست دارد و محبوب خدا و رسول است و مدح بسیاری

ابوبکر فقال يا رسول الله ﷺ انزل في شيء قال لا الا انه لا يبلغ عنى الرجل منى ، سد رسول الله ﷺ ابوابا كانت في المسجد وترك باب على ﷺ وقالوا اسدوت الابواب وتركت بابا به فقال ﷺ ما انا سددها ولا انا تركته قال و بعث رسول الله ﷺ عمر بن الخطاب و رجلا آخر الى خيبر فرجعا منهزمين فقال النبي ﷺ لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله في ثناء كثير قال فتعرض لها غير واحد فدعا عليا ﷺ فاعطاه الراية فلم يرجع حتى فتح الله له والرابعة يوم غدير خم اخذ رسول الله ﷺ بيد علي فرفعها حتى رأى بياض اباطهم فقال النبي ﷺ الست اولى بكم من انفسكم؟ قالوا بلى قال فمن كنت مولاه فعلى مولاه والخامسة خلفه رسول الله ﷺ في اهله ثم لحق به فقال له أنت منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي.

(۸۱) خمسة اشياء يجب الاخذ فيها على القاضي بظاهر الحكم . قال أمير المؤمنين
خمس اشياء يجب على القاضي الاخذ فيها بظاهر الحكم الولاية و المناكح و الموارث و الذبايح
و الشهادات اذا كان ظاهر الشهود مأموناً جازت شهادتهم ولا يسأل عن باطنهم.
(۸۲) السباق خمسة . قال علي بن أبي طالب ﷺ السباق خمسة. فانا سابق العرب وسلمان
سابق فارس وصهيب سابق الروم و بلال سابق الحبش و خباب سابق النبط (القبط خب)

فرمود: گوید: بسیاری خود را به پیغمبر وانمودند که این فضیلت را ببرند و او علی (ع) را خواست و پرچم را به دستش داد و برنگشت تا خدا او را پیروزی داد.

چهارم، در روز غدیر رسول خدا دست علی را گرفت و بلندش کرد تا سپیدی زیر بغلش نمودار شد و پیغمبر فرمود: آیا من به شماها از خودتان حکم فرماتر نیستم؟ عرض کردند: چرا. فرمود: به هر کس من آقا هستم علی، آقا است.

پنجم، پیغمبر او را در خانواده اش جانشین کرد، علی دنبال آن حضرت رفت، حضرت به او فرمود: منزله تو از من مانند منزله هارون است نسبت به موسی جز آن که پس از من پیغمبری نیست که تو پیغمبر باشی.

۸۱. در پنج موضوع باید قاضی ظاهر را مواهات کند. امیر مؤمنان (ع) فرمود در پنج مورد بر قاضی لازم است به ظاهر حکم کند. در امر ولایت و ازدواج و ارث و ذبايح و شهادت، و هر گاه ظاهر گواهان درست و راست باشد گواهی آن‌ها پذیرفته شود و از باطن کار آن‌ها نباید بازرسی کرد.

۸۲. سبقت جویان پنج کس اند. امام یکم فرمود: سبقت جویان پنج اند. من سبقت جوی عریم، سلمان سبقت جوی پارسیان ست، صهیب سبقت جوی روم است، بلال سبقت جوی حبشی ها است، خباب سبقت جوی نبطی ها (قبطی ها خ ب) ست.

شوح نبط یک ایل‌های چادر نشینی بودند که در حوالی عراق و نجد سکنی داشتند و نژاد آن‌ها مخلوط از چند قبیله ود.

۸۳) سن عبدالمطلب (ع) فی الجاهلیة خمس سنن اجراها لله عزوجل فی الاسلام

عن النبي ﷺ انه قال في وصيته له يا علي عليه السلام ان عبدالمطلب سن في الجاهلية خمس سنن اجراها الله له في الاسلام ، حرم نساء الاباء على الابناء فانزل الله عزوجل لاتنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء ووجد كنزاً فاخرج منه الخمس فتصدق به فانزل الله عزوجل واعلموا انما غنمتم من شيتى فان لله خمسها الاية ولما حفر زمزم سماها سقاية الحاج فانزل الله تع اجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر الاية وسن في القتل مائة من الابل فاجري الله عزوجل ذلك في الاسلام ولم يكن للطواف عدد عند قريش فسن فيهم عبدالمطلب سبعة اشواط فاجري الله ذلك في الاسلام يا علي ان عبدالمطلب كان لا يستقسم بالازلام ولا يعبد الاصنام ولا يأكل ما ذبح على النصب و يقول انا على دين ابي ابراهيم.

۸۴) لا وليمة الا في خمس . عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ لا وليمة

الا في خمس في عرس او خرس او عذار او و كار او ركاز فاما العرس والتزويج و الخرس النفاس بالولد و العذار الختان والو كار الرجل يشترى الدار و الركاز الذي يقدم من مكة ، عن النبي انه قال في وصيته له يا علي لا وليمة الا في خمس في عرس او خرس او عذار او و كار او ركاز

۸۳. عبدالمطلب پنج قانون در زمان جاهلیت نهاد که خدا در اسلام پذیرفت و معرفی کرد. پیغمبر در ضمن سفارشات خود به علی (ع)

فرمود: ای علی به راستی عبدالمطلب در جاهلیت عرب پنج قانون نهاد که خدا آن‌ها را در اسلام اجرا کرد.

یکم، زن‌های پدران را بر پسران حرام کرد، خدا این آیه را فرستاد - در سوره نساء آیه ۲۱ - آن زن‌هایی که پدرانتان گرفته‌اند شما نگیرید.

گنجی یافت و خمس آن را بیرون کرد و صدقه داد - خدا در سوره انفال آیه ۴۱ را فرستاد - بدانید که هر چه غنیمت یافتید خمس از خداست الخ.

و چون چاه زمزم را کند آن را سقایة الحاج نامید، خدا هم آیه فرستاد که آیا سیراب کردن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را چون کار کسی دانید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده الخ - سوره توبه آیه ۱۹.

در دیه قتل صد شتر قرار داد، خدا آن را در اسلام اجرا کرد.

طواف گرد خانه کعبه نزد قریش شماره معینی نداشت، عبدالمطلب هفت دور قرارداد کرد، خدا آن را در اسلام اجرا کرد.

ای علی عبدالمطلب به وسیله بت‌ها قرعه نمی‌زد و بت‌ها را نمی‌پرستید و از آن چه برای بت‌ها قربانی می‌کردند نمی‌خورد می‌گفت: من به دین پدرم ابراهیم باقی هستم.

۸۴. ولیمه تن‌ها در ۵ مورد است. امام هفتم فرماید که رسول خدا فرمود: ولیمه در ۵ مورد است نه غیر آن‌ها. در عروسی، در

زاییدن، در ختنه کردن، در خرید خانه، در مراجعت از مکه.

مصنف این کتاب گوید عرب طعامی که برای میمنت خانه نوی که می‌سازند یا می‌خرند آماده می‌کنند و مردم را بدان

دعوت می‌نمایند و کیره می‌نامند، و کار هم از آن گرفته شده.

والعرس. التزويج والخرس النفاس بالولد والعدار الختان والوکار في شري الدار و الرکاز الذي يقدم من مكة. قال مصنف هذا الكتاب (رض) يقال للطعام الذي يدعى اليه الناس عند بناء الدار او شرائها الوکيرة والوکار مأخوذ منه ويقال للطعام الذي يتخذ للقادم من سفر النقيمة و الرکاز الغنيمة كانه يريد ان في اتخاذ الطعام للتدوم من مكة غنيمة لصاحبه من الثواب الجزيل و منه قول النبي الصوم في الشتاء الغنيمة الباردة.

۸۵ سال رسول الله (ص) ربه عزوجل في علي (ع) خمس خصال • قال رسول الله ﷺ يا علي سألت ربي فيك خمس خصال فاعطاني اما الاول فسألت ربي ان اكون اول من تنشق عنه الارض و انفض التراب عن رأسي و أنت معي فاعطاني و اما الثانية فسألت ربي ان يقفني عند كفة الميزان و أنت معي فاعطاني و اما الثالثة فسألت ربي ان يجعلك في القيمة صاحب لوائى فاعطاني و اما الرابعة فسألت ربي ان يسقى امتى من حوضى بيدك فاعطاني و اما الخامسة فسألت ربي ان يجعلك قائد امتى الى الجنة فاعطاني فالحمد لله الذي من على بذلك. قال رسول الله ﷺ يا علي انى سألت ربي عزوجل فيك خمس خصال فاعطاني اما اولها فانى سألت ان تنشق الارض عنى فانفض التراب عن رأسي و أنت معي فاعطاني و اما الثانية فانى سألت ان يقفني عند كفة الميزان و أنت معي فاعطاني و اما الثالثة فسألت ربي عزوجل ان يجعلك حامل لوائى وهو لواء الله الاكبر عليه مكتوب المفلحون الفائزون بالجنة فاعطاني و اما الرابعة فانى سألت ان تسقى امتى من حوضى بيدك فاعطاني و اما الخامسة فانى سألت ان يجعلك قائد امتى الى الجنة فاعطاني والحمد لله الذي من على به.

و طعامى که برای بازگشت مسافر می دهند تقيقه می نامند. رکاز در اصل لغت به معنی غنیمت است و طعامی را که در بازگشت از مکه و سفر حج می دهند به همین مناسبت رکاز می نامند، زیرا صاحبش آن را از مال خود غنیمت دانسته و زائد بر ثواب حج ثوابی دریافته است و به این معنا است گفته پیغمبر (ص) که روزه زمستان غنیمت خنکی است.

۸۵. رسول خدا از پروردگار خود برای علی (ع) پنج خصلت درخواست کرده. رسول خدا فرمود: ای علی من برای تو از خدا پنج خصلت درخواست کردم و به من داد.

یکم، از پروردگارم خواستم که من نخستین کسی باشم که زنده شوم و از شکاف زمین درآیم و گرد و خاک از سر خود بزدایم و تو با من باشی، به من داد.

دوم، از پروردگارم خواستم که پای کفه ترازوی اعمال بایستم و تو با من باشی، به من داد.

سوم، از پروردگارم خواستم که در روز قیامت تو را پرچمدار من بکند، به من داد.

چهارم، از پروردگارم خواستم که به دست تو امتم از حوضم سیراب شوند، به من داد.

پنجم، از خدا خواستم که برای رفتن بهشت تو جلودار امتم باشی، به من داد.

سیاس خدا را که بر من به پذیرفتن این درخواست ها منت نهاد.

۸۶) خمسة لورحل الناس فيهن ما قدروا على مثلهن . قال علي عليه السلام خمس لو رحلتم فيهن ما قدرتم على مثلهن لا يخاف عبد الا ذنبه ولا يرجو الا ربه عزوجل ولا يستحيى الجاهل اذا سئل عما لا يعلم ان يتعلم والصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد والايمان لمن لا صبر له . عن الشعبي قال قال علي عليه السلام خذوا عنى كلمات لو ركبتم (المطايا خب) الهطى فانصتتموها لم تصيبوا مثلهن : الا لا يرجوا احد الا ربه ولا يخافن الا ذنبه ولا يستحيى العالم اذا لم يعلم ان يتعلم ولا يستحيى اذا سئل عما لا يعلم ان يقول الله اعلم واعلموا ان الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ولا خير في جسد لا رأس له.

۸۷) في يوم الجمعة خمس خصال . قال رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الجمعة سيد الايام و اعظم عند الله عزوجل من يوم الاضحى ويوم الفطر فيه خمس خصال خلق الله عزوجل فيه آدم عليه السلام و اهبط فيه آدم عليه السلام الى الارض وفيه توفى الله آدم و فيه ساعة لا يسأل الله العبد فيها شيئاً الا اتاه ما لم يسأل حراماً ولا من ملك مقرب ولا من ملك مقرب ولا اسماء ولا ارض ولا رياح ولا جبال ولا بر ولا بحر الا وهن يشفقن من يوم الجمعة ان تقوم فيه الساعة

در روایت دیگر همین مضمون از رسول خدا رسیده با این تفاوت که پرچم رسول خدا به دست علی است و پرچم الله اکبر نامیده شده و بر آن نوشته است پرچم رستگاران که به بهشت رسیده اند.

۸۶. پنج موعظه است که اگر مردم جهان را بگردند مانند آن‌ها در نیابند. امام یکم فرمود: پنج موعظه است که اگر برای مانند آن‌ها سفر کنید به دست نیاورید. بنده از چیزی جز گناه خود نترسد، و به کسی جز پروردگارش امیدوار نباشد، کسی که از او چیزی پرسیدند و آن را نمی‌داند از آموختن خجالت نکشد، صبر و شکیبایی سر پیکره ایمان است، کسی که صبر ندارد ایمان ندارد.

شعبی گوید، علی (ع) فرمود: از من چند کلمه دریافت کنید که اگر بر مرکب خود سوار شوید و بگردید و آن‌ها را بدانید مانند آن‌ها برخورد نکنید. هیچ کس جز به پروردگارش امیدوار نباشد، و جز از گناهش نترسد، و چون چیزی نداند خجالت نکشد که بیاموزد، و چون از چیزی که نمی‌داند پرسندش خجالت نکشد که بگوید خدا داناست، بدانید که صبر سر پیکره ایمان است و پیکری که سر ندارد خیری در آن نیست.

۸۷. در روز جمعه پنج خصلت است. رسول خدا فرمود: روز جمعه سید روزها است و پیش خدای عزوجل از روز عید قربان و عید روزه بزرگتر است.

خدای عزوجل آدم (ع) را در آن آفریده و آدم را در آن به زمین فرو فرستاده و آدم را در آن قبض روح کرده و در آن ساعتی است که بنده چیزی از خدا درخواست نمی‌کند جز آن که به او می‌دهد به شرط آن که درخواست حرامی نکند. همه فرشتگان مقرب و آسمان‌ها و زمین‌ها و باد و کوه‌ها و بیابان‌ها و دریاها در روز جمعه نگران‌اند از این که قیامت برپا شود.

۸۸) **کراهة التزویج بخمس** . عن زید بن ثابت قال قال لی رسول الله ﷺ یا زید تزوجت قال قلت لا قال ﷺ تزوج تستعفف مع عفتک ولا تزوجن خمساً قال زید من هن یا رسول الله ﷺ فقال رسول الله ﷺ لا تزوجهن شهيرة ولا لهيرة ولا نهيرة ولا هیدرة ولا لفوتا فقال زید یا رسول الله ﷺ ما عرفت مما قلت شیئاً وانی بامرهن لجاهل فقال رسول الله ﷺ الستم عرباً اما الشهيرة فالزرقاء البذیة و اما اللهيرة فالطویلة المهزولة و اما النهيرة فالقصيرة الذمیمة و اما الهیدرة فالمجوزة المدبرة و اما اللفوت فذات الولد من غیرک .

۸۹) **خيارالعباد الذین یفعلون خمس خصال** . عن أبی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام قال سئل رسول الله ﷺ عن خيار العباد فقال الذین اذا احسنوا استبشروا و اذا اساءوا استغفروا و اذا اعطوا شکروا و اذا ابتلوا صبروا و اذا غضبوا غفروا .

۹۰) **فی قول الحسن خمس خصال** . عن علی بن الحسین علیه السلام قال القول الحسن یشری المال و ینمی الرزق و ینسی فی الاجل و یحبب الی الاهل و یدخل الجنة .

۹۱) **اعطیت امة النبی (محمد خب) «ص» فی شهر رمضان خمسا لم یعطین امة نبي قبله** . عن النبی ﷺ قال اعطیت امتی فی شهر رمضان خمسا لم یعطین امة نبي قبلی

۸۸. ازدواج با پنج طایفه زنان بد است. زید بن ثابت گوید، رسول خدا به من فرمود: ای زید زن گرفتی؟ گفتم: نه. فرمود: با این پارسایی، زن بگیر و عفت خود را نگه دار، ولی با پنج طایفه از زنان ازدواج مکن. زید عرض کرد: ای رسول خدا کیان اند؟ فرمود: ازدواج مکن شهیره و لهیره و نهیره و هیدره و لفوت را. زید عرض کرد: ای رسول خدا هیچ کدام را نشناختم، من نمی دانم این ها چه کاره اند. رسول خدا فرمود: مگر شما عرب نیستید، شهیره زن زاغ چشم بی شرم است، لهیره زن بلند قد لافر است، نهیره کوتاه قد بدگل است، هیدره پیره زن مکاره است، لفوت زنی است که از دیگری فرزند دارد.

۸۹. بهترین بندگان کسانی اند که پنج کار بکنند. امام پنجم گفت: از رسول خدا پرسش شد از بهترین بندگان. فرمود: آنان اند که چون نیکی کنند شاد شوند، و چون بد کنند آمرزش خواهند، و چون بدان ها بخشش شود شکر گذارند، و چون گرفتار شوند صبر کنند، و چون خشم کنند درگذرند.

۹۰. هر گفتار نیک پنج خصلت است. امام پنجم فرمود: گفتار نیک دارایی را بیفزاید، روزی را فراوان کند، مرگ را پس اندازد، شخص را محبوب خانواده کند، و به بهشت ببرد.

۹۱. در ماه رمضان به امت پیغمبر پنج چیز داده شده که به هیچ امت پیغمبری داده نشده. پیغمبر فرمود: در ماه رمضان پنج چیز به امت من داده شده که به امت هیچ پیغمبری پیش از من داده نشده.

یکم، در شب اول ماه رمضان خداوند به آن ها نظر لطف کند و هر کس مورد نظر لطف خدا شد هرگز او را عذاب نکند.

اما واحدة فاذا كان اول ليلة من شهر رمضان نظر الله عزوجل اليهم ومن نظر الله اليه لم يعذبه أبداً و اما الثانية فان خلوف افواههم حين يمسون عندالله عزوجل اطيب من ريح المسك واما الثالثة فان الملائكة يستغفرون لهم في ليلهم ونهارهم واما الرابعة فان الله عزوجل يأمر جنته ان استغفروا و تزينى لعبادى فيوشك ان يذهب عنهم نصب الدنيا و اذاها و يصيروا الى جنتى و كرامتى و أما الخامسة فاذا كان آخر ليلة غفر لهم جميعا فقال رجل في ليلة القدر يا رسول الله قال الم تر الى العمال اذا فرغوا من اعمالهم و فوا.

(۹۲) يفر يوم القيمة خمسة من خمسة . كان على بن أيطالب رضي الله عنه بالكوفة في الجامع اذ قام رجل من اهل الشام فسأله عن مسائل فكان فيما سأله ان قال اخبرني عن قول الله عزوجل يوم يفر المرء من اخيه و امه و ابيه و صاحبه و بنيه من هم! فقال عليه السلام قاييل يفر من هاييل و الذي يفر من امه موسى و الذي يفر من ابيه ابراهيم و الذي يفر من صاحبه لوط و الذي يفر من ابنه نوح يفر من ابنه كنعان قال مصنف هذا الكتاب انما يفر موسى من امه خشية ان يكون قصر فيما وجب عليه من حقها و انما يفر ابراهيم من الاب المربى المشرك لامن الاب الوالد و هو تاريخ .

(۹۴) خمسة من الانبياء (ع) تكلهوا بالعرزية . كان علي بن أبي طالب رضي الله عنه بالكوفة

دوم، در شامگاه بوی دهانشان نزد خدا از بوی مشک پاکیزه تر باشد.

سوم، فرشتگان در شبانه روز برای آنها آموزش خواهند.

چهارم، خدا به بهشت دستور دهد که آموزش بخواه برای بندگانم و خود را برای آنها آراسته کن تاریخ و آزار دنیا از

آنها برود و وارد به بهشت من و پذیرایی گرم من گردند.

پنجم، آن که در شب آخر ماه همه گناهانشان آمرزیده شود.

مردی عرض کرد: در شب قدر ای رسول خدا؟ فرمود: نمی دانی که کارگران چون کار خود را تمام کردند مزدشان را

دریافت کنند؟

۹۲. در روز قیامت پنج کسی از پنج کسی گویزانند. امام یکم در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام پیش او ایستاد و

پرسش هایی کرد. در ضمن آنها عرض کرد مرا از تفسیر گفتار خدای عزوجل - در سوره عبس آیه ۳۴ تا ۳۶ - روزی که مرد

از برادرش و مادر و پدر و همسر و فرزندانش می گریزد آگاه کن، این ها کیان اند؟ فرمود مقصود قاییل است که از برادرش

هاییل گریزد، و آن که از مادرش گریزد موسی، و آن که از پدرش گریزد ابراهیم (ع) است، و آن که از همسرش گریزد لوط

است، و آن که از پسرش گریزد نوح است که از پسرش کنعان می گریزد.

مصنف این کتاب گوید: موسی از مادرش گریزد از ترس این که مبادا در حق او کوتاهی کرده باشد، و ابراهیم همانا از

پدری که او را پرورید و مشرک بود گریزد نه از پدری که او را تولید کرده بود و نامش تاریخ بود.

۹۳. پنج تن از پیغمبران به زبان هویی سخن می گفتند. امام یکم در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهل شام خدمتش ایستاد

و پرسش هایی کرد. در ضمن آنها عرض کرد مرا از پنج پیغمبری که به زبان عربی سخن می گفتند آگاه کن.

في الجامع اذ قام اليه رجل من أهل الشام فسأله عن مسائل فكان فيما سأله ان قال له اخبرني عن خمسة من الانبياء تكلموا بالعربية فقال هود و صالح و شعيب و اسمعيل و محمد صلوات الله عليهم اجمعين.

(۹۴) خمسة من شر خلق الله عزوجل . عن رجل من أهل الشام قال سمعت النبي ﷺ يقول من شر خلق الله خمسة ابليس وابن آدم الذي قتل اخاه وفرعون ذوالاوتاد و رجل من بني اسرائيل ردهم عن دينهم و رجل من هذه الامة يبائع على كفر عند باب (له خب) لد. قال ثم قال اني لما رأيت معوية يبائع عند باب (له خب) لد ذكرت قول رسول الله ﷺ فلحقت بعلي ﷺ فكننت معه.

فرمود: هود، صالح، شعيب، اسماعیل و محمد (ص) بودند.

۹۴. پنج تن بدترین خلق خدایند. مردی از اهل شام گوید، شنیدم پیغمبر فرمود: بدترین خلق خدا:

ابلیس است؛

و آن پسر آدم که برادر خود را کشت؛

و فرعون که مردم را به چهارمیخ می کشید؛

و مردی از بنی اسرائیل که آن ها را از دین خودشان برگردانید؛

و مردی از این امت که نزد باب لد براساس کفر با او بیعت شود.

این مرد شامی گوید: چون دیدم که نزد باب لد با معاویه بیعت کردند به یاد فرموده پیغمبر افتادم و به علی (ع) پیوستم

و با او بودم.



باب الستة

فی هذه الامة ست خصال

(۱) عن «درست بن جیش خب» زربن جیش قال سمعت محمد بن حنفیه (رض) يقول فینا ست خصال لم تكن في احد ممن كان قبلنا ولا تكون في احد بعدنا : منا محمد سيد المرسلين و علي سيد الوصيين و حمزة سيد الشهداء والحسن والحسين سيدى شباب اهل الجنة و جعفر بن أبي طالب المزين بجناحين يطير بهما في الجنة حيث يشاء ومهدى هذه الامة الذي يصلى خلفه عيسى بن مريم (۲) في الزنا ست خصال . قال رسول الله ﷺ عشر المسلمين اياكم والزنا فان فيه ست خصال ثلث في الدنيا و ثلث في الآخرة فاما التي في الدنيا فانه يذهب البهائم و يورث الفقر و ينقص العمر و اما التي في الآخرة فانه يوجب سخط الرب و سوء الحساب و الخلود في النار ثم قال النبي ﷺ سولت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم و في العذاب هم خالدون . عن علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله قال في وصيته له يا علي في الزنا ست خصال ثلث منها في الدنيا و ثلث في الآخرة فاما التي في الدنيا فيذهب بالبهاء و يعجل الفناء و يقطع الرزق و اما التي في الآخرة فسوء الحساب و سخط الرحمن و الخلود في النار . عن أبي عبد الله عليه السلام قال للزاني ست خصال ثلاث في الدنيا و ثلث في الآخرة فاما التي في الدنيا يذهب بنور الوجه و يورث الفقر و يعجل الفناء و اما التي في الآخرة فسخط الرب جل جلاله و سوء الحساب و الخلود في النار.

باب خصلت های ششگانه

۱. شش خصلت است در این امت. زرین بن جیش گوید، از محمد بن حنفیه شنیدم می فرمود: در ما خاندان شش خصلت است که در هیچ کس پیش از ما نبوده و در هیچ کس پس از ما نخواهد بود. از ماست محمد (ص) سید رسولان، و علی (ع) سید اوصیاء، و حمزه سید شهداء، و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت، و جعفر بن ابی طالب که با دو بال زینت شده و با آنها در بهشت پرواز می کند هر جا بخواهد، و مهدی این امت آن که عیسی بن مریم دنبالش نماز می خواند.

۲. دوزناش خصلت است. رسول خدا فرمود: ای گروه مسلمانان از زنا پرهیز کنید که در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت.

آن سه که در دنیا است، خرمی را می برد، پریشانی و تنگدستی را می آورد و عمر را کوتاه می کند.

و آن سه که در آخرت است، خشم خدا، و بدی در حساب، و جاوید ماندن در آتش دوزخ است.

سپس پیغمبر فرمود: هوای نفسشان بر آنها جلوه ای داد که خدا بر آنها خشم کرد و در عذاب مخلد شدند.

در روایت دیگر پیغمبر به علی (ع) فرمود: آن سه خصلت دنیوی از زنا این است که، خرمی را ببرد، و در نابودی شتاب کند، و روزی را ببرد.

۳) قول النبی (ص) **تقبلوا لی بست اتقبل لکم بالجنة** . قال رسول الله ﷺ **تقبلوا لی بست اتقبل لکم بالجنة اذا حدثتم فلا تکذبوا و اذا وعدتم فلا تخلفوا و اذا ائتمتم فلا تخونوا و غصوا ابصارکم و احفظوا فروجکم و کفوا ایدیکم والسنتکم** .

۴) **ست خصال من فعلهن دخل الجنة** . ابامامه يقول سمعت رسول الله يقول ايها الناس انه لاني بعدى ولا امة بعدكم الا فاعبدوا ربكم و صلوا خمسكم و صوموا شهرکم و حجوا بيت ربکم و ادوا زکوة اموالکم طيبة بها انفسکم و اطيعوا ولاة امرکم تدخلوا الجنة ربکم .

۵) **سته من الانبياء** . (ع) **لكل واحد منهم اسمان** . كان علي بن ابيطالب بالكوفة في الجامع اذ قام اليه رجل من اهل الشام فسأله عن مسائل فكان فيما سأله ان قال اخبرني عن ستة من الانبياء لهم اسمان فقال يوشع بن نون وهو ذوالكفل و يعقوب وهو اسرائيل والخضر و هو مليقا و يونس وهو ذوالنون و عيسى وهو المسيح و محمد وهو احمد صلوات الله عليهم اجمعين .

۶) **سته لم یرکضوا في رحم** . حسين بن علي قال كان علي بن ابيطالب بالكوفة اذ قام اليه رجل من اهل الشام فسأله عن مسائل فكان فيما سأله ان قال له اخبرني عن

۳. گفتار پیغمبر که شش چیز را برای من عهده دار شوید تا من بهشت را برای شما عهده دار شوم. پیغمبر (ص) فرمود: برای من شش چیز را عهده دار شوید تا برای شما بهشت را عهده دار شوم. چون خبرگزاری کنید دروغ نگویید، و چون وعده دهید تخلف نکنید، و چون امانتی پذیرفتید خیانت نکنید، چشمان خود را بر هم نهدید و از نامحرم نگاه دارید، و دست و زبان خود را از آزار مردم باز دارید.

۴. شش خصلت است که هر کس به جا آورده وارد بهشت شود. ابامامه گوید، از رسول خدا شنیدم می فرمود: ای مردم پس از من پیغمبری نیست و دنبال شما امت دیگری نیست، هلا پروردگار خود را بپرستید، نماز پنجگانه را بخوانید، ماه رمضان خود را روزه دارید، خانه خدای خود را حج گذارید، زکات مال خود را به خشتودی بدهید، امامان خود را فرمان برداری کنید تا به بهشت پروردگار خود بروید.

۵. شش پیغمبرند که هر کدام دو نام دارند. امام یکم در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام خدمتش ایستاد و پرسش هایی کرد، در ضمن پرسید که مرا از شش پیغمبر که هر کدام دو نام داشتند آگاه کن. فرمود: یوشع بن نون که ذوالکفل بود، و یعقوب که اسرائیل بود، و خضر که ملیقا بود، و یونس که ذوالنون بود، و عیسی که مسیح بود، و محمد که احمد بود.

۶. شش چیز بود که در رحم مادر جانداشتند. امام سوم می فرماید: علی بن ابی طالب (ع) در کوفه بود که مردی از اهل شام خدمت او آمد و پرسش هایی از او کرد، در ضمن گفت مرا از شش چیز آگاه کن که در رحم جا نگرفتند. فرمود: آدم بود، و حوا، کیش ابراهیم، عصای موسی، ناقه صالح، شب پره ای که عیسی بن مریم از گل ساخت و به قدرت خدای عزوجل زنده شد و پرید.

سته لم یرکضوا فی رحم فقال آدم و حوا و کبش ابراهیم و عصا موسی و ناقة صالح و الخفاش
الذی عملہ عیسی بن مریم فطار باذن الله عزوجل.

(۷) ست خصال ینتفع بها المؤمن بعد موته . عن أبي عبد الله عليه السلام قال ست خصال ینتفع
بها المؤمن بعد موته ولد صالح یرحمه و تصدق له و یغفر له و یغفر له و یغفر له و صدقة
ما یرحمه و سنة حسنة یرحمه بها بعده.

(۸) ست کلمات مكتوبة علی باب الجنة . قال رسول الله صلى الله عليه وآله ادخلت الجنة فرأيت علی
بابها مكتوبا بالذهب لا اله الا الله محمد حبيب الله علی ولی الله فاطمة امة الله الحسن و الحسين
صفوة الله علی مبغضیهم لعنة الله.

(۹) ست خصال من المروة . قال رسول الله صلى الله عليه وآله ست من المروة ثلث منها فی الحضر و
ثلث منها فی السفر فاما التي فی الحضر فتلاوة كتاب الله عزوجل و عمارة مساجد الله و اتعاذ الاخوان
فی الله عزوجل و اما التي فی السفر فبذل الزاد و حسن الخلق و المزاج فی غیر المعاصی.

(۱۰) یقسم الخمس ستة اسهم . عن زكريا بن مالك الجعفی عن أبي عبد الله عليه السلام انه سأل
عن قول الله عزوجل و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسة وللرسول و لذی القربى و الیتامی
و المساکین و ابن السبیل قال اما خمس الله عزوجل فللرسول یضعه حیث یشاء و اما خمس الرسول

۷. شش خصلت است که مؤمن پس از مرگ هم از آن ها سود می برد. امام ششم فرمود: مؤمن پس از مرگ خود از شش خصلت
سود می برد. فرزند نیکی که برایش آموزش خواهد، قرآنی که از او بماند و تلاوت شود، چاه آبی که کنده، درختی که
کاشته، آبی که وقف کرده، کردار نیکی که رواج داده و پس از مرگش از او پیروی می شود.

۸. برود بهشت کلمه نوشته است. رسول خدا فرمود: مرا به بهشت بردند و دیدم بر در آن نوشته شده، لا اله الا الله، محمد
دوست خداست، علی ولی خداست، فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین برگزیده خدایند، و لعنت خدا بر دشمنانشان.

۹. شش خصلت از مروه انگلی است. رسول خدا فرمود: شش خصلت از مردانگی است، سه در وطن و سه در سفر.

آن سه که در وطن است، خواندن قرآن، آباد کردن مساجد خدا، و برادر و رفیق گرفتن برای خشنودی خدای عزوجل.
و اما آن سه در سفر است، بخشیدن توشه به رفیقان و خوش خلقی و شوخی بدون این که گناهی مرتکب شود.

۱۰. خمس را باید شش قسمت کرد. زکریا بن مالک جعفی گوید: از امام ششم (ع) از تفسیر گفته خدا - در سورة انفال آیه

۳۱ - «بدانید که هر چه غنیمت بردید خمسش از خدا و رسول و ذی القربی و یتیمان و فقیران و درماندگان از راه است»
پرسیدم.

فرمود: سهم خدا از رسول است که هر جا خواهد مصرف کند؛

و سهم خمس رسول از خویشان اوست با سهم خود خویشان و مقصود از خویشان، خویشان پیغمبر است؛

فلاقاربه و خمس ذوی القربی فهم اقربائه والیتامی یتامی أهل یتته فجعل هذه الاربعة الاسبهم فیهم
 واما المساکین و ابناء السبیل فقد علمت انا لاناکل الصدقة ولا تحل لنا فیهم للمساکین و ابناء السبیل
 (۱۱) ستة اشياء ليس للعباد فيها صنع . عن أبي عبد الله عليه السلام قال ستة اشياء ليس للعباد فيها

صنع المعرفة والجمل والرضا والغضب والنوم واليقظة .

(۱۲) ان الله عزوجل يعذب ستة لست خصال . الى أمير المؤمنين عليه السلام قال ان الله عزوجل

يعذب ستة ستة العرب بالعصية والدهاقنة والكبر والامراء بالجور و الفقهاء بالحسد والتجار
 بالخيانة و اهل الرستاق بالجمل .

(۱۳) ست خصال لا يكون في المؤمن . عن الحارث بن المغيرة النضري عن أبي عبد الله

و اما یتیمان، یتیمان خاندان پیغمبر است.

این چهار سهم بالخصوص در خاندان پیغمبر است، ولی سهم مساکین و ابن سبیل را تو می دانی که ما صدقه
 نمی خوریم و صدقه بر ما حلال نیست، صدقه حق مساکین و ابن سبیل است.

شوح مقصود این است که سهم مساکین و ابن سبیل خمس هم متعلق به سادات است، زیرا که مراعات فقیر و ابن سبیل
 امری لازم است و باید برای رفع حاجت آن ها محل بودجه ای اعتبار شود و چون سهمی که از صدقه برای آن ها منظور
 شده بر سادات حرام است به جای آن در خمس سهم مخصوصی که به این عنوان تعیین شده متعلق به سادات می شود.
 ۱۱. شش چیز است که بندگان را در آن اختیاری و صناعی نیست. امام ششم فرمود: شش چیز است که بندگان را در آن ها اختیار و

صناعی نیست. شناسایی، نادانی، خشنودی، خشم، خواب، بیداری.

شوح مقصود از این که بنده در این ها اختیاری ندارد این است که برای این ها اسباب مخصوصی است که هر وقت
 اسباب آن ها فراهم شد محقق می شوند و بدون آن اسباب کسی نمی تواند آن ها را برای خود ایجاد کند. یا مقصود این است
 که از جانب خداوند مقرراتی در این امور هست که بنده وظیفه دارد این امور را روی آن مقررات الهی انجام کند مثل
 این که از راهی که خدا معین کرده - و آن تعلیمات انبیا است - تحصیل معرفت نماید و چیزهایی را که خدا خواسته بدان
 راضی باشد و از آن چه خدا نهی کرده خشمگین شود.

۱۲. خداوند شش طایفه را به شش خصلت عذاب کند. امام یکم فرمود: خدا شش طایفه را به شش خصلت عذاب کند. عرب را به
 واسطه تعصب و تژادپرستی، خان ها و دهدارها را برای تکبر و بزرگ منشی، امیران و فرماندهان را به ستم کردن، و فقها را
 به حسد، و بازرگانان را به خیانت، و ده نشینان را به نادانی.

۱۳. شش خصلت در مؤمن نیست. حارث بن مغیره نضری گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: شش خصلت در مؤمن
 نباشد. حسرت و ناشناسی و لجبازی و دروغ و حسد و ستمکاری.

شوح مقصود از حسرت و ناشناسی این است که در برابر برادران دینی خود خلق تنگ و بخیل باشد و از کمک و همراهی
 به آن ها دریغ کند و از اظهار آشنایی و پذیرایی واردین و حاجتمندان خودداری نماید.

قال سمعته يقول ستة لاتكون في المؤمن العسر والنكر (والنكد خ ب) واللجاجة والكذب و الحسد والبغى (١٤) ستة لايسلم عليهم . عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آباءه عليهم السلام قال ستة لايسلم عليهم اليهودى والمجوس والنصراني والرجل على غائطه و على موائد الخمر و على الشاعر الذي يقذف المحصنات و على المتفكهم بسب الامهات.

(١٥) ست عجيبات عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال سلمان رحمة الله عليه عجبت بست تلك ابكتني و تلك اضحكنتي فاما التي ابكتني ففراق الاحبة محمد بن ابي بكر و حزبه وهول المطلع والوقوف بين يدي الله عزوجل و اما التي اضحكنتي فطالب الدنيا والموت يطلبه و غافل وليس بمغفول عنه و ضاحك ملي فيه لا يدري ارضى الله ام سخط .

(١٦) النهي عن قتل ستة . عن داود بن كثير الرقي قال بينما نحن قعود عند أبي عبدالله اذ مر بنا رجل بيده خطاف مذبوح فوثب اليه أبو عبدالله عليه السلام حتى اخذه بيده (من يده خ ب) ثم دحا به الارض ثم قال اعالمكم امركم بهذا ام فقيهمكم لقد اخبرني أبي عن جدي عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله نهي عن قتل ستة النحلة والنملة والضفدع والصرده والهدهد والخطاف فاما النحلة فانها تأكل طيباً

١٤. به شش کس نباید سلام کرد. امام ششم از گفته پدرانش (ع) فرمود: به شش کس سلام ندهند. یهودی، گبر، مسیحی، مردی که مشغول حاجت است یا بر سفره شراب نشسته، و بر شاعری که به زنهای عقیقه و آبرومند ناسزا می گوید و نسبت عمل بد می دهد، و بر کسانی که به دشنام دادن بر مادر یکدیگر خوش مزگی و شوخی می کنند و مسرور می شوند. ١٥. شش چیز عیبیند. امام ششم فرمود، که سلمان رحمة الله می گفت: از شش چیز عجیب که سه تای آن ها مرا می گریانند و سه دیگر می خندانند.

و اما آن ها که مرا می گریانند، جدایی از دوستان است و دوستان من محمد (ص) است و طرفداران آن حضرت، و هراس از مرگ و قیامت، و ایستادن پیش خدای عزوجل برای حساب. و اما آن سه که مرا می خندانند، حال کسی که دنیا را می طلبد و مرگ در دنبال او است، و حال غافلی که دیده بانان او را می نگرند، و حال کسی که دل و دهان را پر از خنده می کند و نمی داند خدا از او خشنود است یا بر او خشمگین است. ١٦. از کشتن شش حیوان قدغن شده. داوود بن کثیر رقی گوید: در این میانه که ما نزد امام ششم (ع) نشستیم بودیم، ناگاه مردی که یک پرستوی سر بریده ای در دست داشت بر ما گذشت.

امام ششم برجست تا آن را از دستش گرفت و به زمین زد و فرمود: عالم شما این دستور را به شما داده یا فقیه شما؟ پدرم از جدم به من خبر داده که رسول خدا از کشتن شش حیوان قدغن کرده. زنبور عسل، و مورچه، و قورباغه، و جغد، و هدهد، و پرستو.

اما زنبور عسل برای آن که گیاه پاکیزه و خوش بو می خورد و عسل پاکیزه می سازد و همانی است که خدای عزوجل به او وحی کرده با این که نه از جن است و نه از انس.

اما مورچه برای آن که مردم در عهد حضرت سلیمان به خشکسالی و قحط گرفتار شدند و برای دهای باران به صحرا بیرون رفتند، ناگاه دیدند یک مورچه ای روی دو پای خود ایستاده و دست ها را به آسمان بلند کرده و می گوید بار خدایا ما هم از آفریدگان تو هستیم و به فضل تو محتاجیم ما را از نزد خود روزی ده و به گناه بی خردان از فرزندان آدم ما را مؤاخذه

و تضع طیباً وهي التي اوحى الله عزوجل اليها ليست من الجن ولا من الانس و اما النملة فانهم قحطوا على عهد سليمان بن داود عليه السلام فخرجوا يستسقون فاذاهم بنملة قائمة على رجلها مادة يدها الى السماء وهي تقول اللهم انا خلق من خلقك لاغني بنا عن فضلك فازقنا من عندك ولا تؤاخذنا بذنوب سفهاء بني آدم فقال لهم سليمان ارجعوا الى منازلكم فان الله تبارك وتعالى قد سقاكم بدعاه غيركم واما الضفدع فانه لما اضرمت النار على ابراهيم شكته هوام الارض الى الله عزوجل واستاذنته ان تصب عليها الماء فلم يأذن الله تعالى لشيء منها الا الضفدع فاحترق منه الثلثان و بقي منه الثلث و اما الهدهد فانه كان دليل سليمان بن داود الى ملك بلقيس و اما الصرد فانه كان دليل آدم عليه السلام من بلاد سرانديب الى بلاد جدة شهرا واما الخطاف فان دورانه في السماء اسفا لمافعل باهل بيت محمد عليه السلام و تسييحه و قرائته الحمد لله رب العالمين الاثرونه : هو يقول ولا الضالين.

(۱۷) ست خصال کرهها الله عزوجل لنبيه (ص) و للاوصياء من ولده و اتباعهم «ع» عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله عزوجل كره لي ست خصائل و كرهتهن للاوصياء من ولدي و اتباعهم من بعدى العبث في الصلوة و الرفث في الصوم و المن بعد الصدقة و اتیان المسجد جنباً و التطلع في الدور و الضحك بين القبور .

(۱۸) المحمدية السمحة ست خصال . قال يونس قال أبو عبدالله يا يونس اتقوا الله و آمنوا برسوله قال قلت آمنة بالله و برسوله فقال المحمدية السمحة اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و صيام شهر رمضان و حج البيت و الطاعة للامام و اداء حقوق المؤمن فان من حبس حق المؤمن اقامه الله يوم

مكن. سليمان فرمود: برگردید به خانه‌های خودتان که خداوند به دعای دیگران به شما باران می‌دهد.

اما قورباغه چون آتش به ابراهيم افروختند همه جانداران زمين به خدا شکایت کردند و اجازه خواستند که آب بر آن آتش بریزند خدا به هیچ کدام اجازه نداد مگر به قورباغه که برای این کار دو سوم بدنش سوخت و یک سوم آن به جا ماند. اما هدهد راهنمای سليمان شد به کشور بلقيس.

اما جغد یک ماه رهنمای حضرت آدم شد از کوه سرانديب به شهرستان جده.

اما پرستو از غم آن ستم‌هایی که مردم ستمکار به ما خانواده کردند همیشه در آسمان می‌چرخد و ذکرش تلاوت سورة حمد است، نمی‌بینید که در پایان خواندنش «و لا الضالین» می‌گوید.

۱۷. خدای عزوجل شش خصلت را برای پیغمبر و اوصیای از فرزندان او و پیروان آنها بدادانسته. امام ششم فرماید، که پیغمبر فرمود: خدا شش خصلت را برای من بد داشت و من برای وصیان از فرزندان خود و پیروانشان بد داشتم. بازی در حال نماز، و جماع در حال روزه، منت نهادن پس از دادن صدقه، جنب در مسجد رفتن، در میان خانه‌های مردم سر کشیدن، در میان گورها خندیدن.

۱۸. دین آسان محمدی شش خصلت دارد. یونس گوید، امام ششم فرمود: از خدا بترسید و به رسولش بگروید. گوید، عرض کردم: به خدا و رسولش ایمان داریم. فرمود: دین آسان محمدی شش خصلت است.

القيمة خمس مائة عام على رجليه حتى يسيل من عرقه اودية ثم ينادى مناد من عند الله جل جلاله هذا الظالم الذي حبس عن الله حقه قال فيويخ أربعين عاماً ثم يؤمر به الى نار جهنم.
 (۱۹) ستة لا ينجبون . الى أبي عبد الله عليه السلام قال ستة لا ينجبون السندی والزنجی و التركي والكردي والخوزي و نبك الري.

(۲۰) لا بأس بالعزل في ستة وجوه . عن يعقوب الجعفري قال سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول لا بأس بالعزل في ستة وجوه المرأة التي ايقنت انها لا تلد والمسننة والمرأة السليطة والبذيئة والتي لا ترضع (خب) تضع ولدها والامة.

(۲۱) الحكرة في ستة اشياء . قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحكرة في ستة اشياء : في الحنطة والشعير والتمر والزبيب والسمن والزيت (۲۲) التعوذ من ست خصال . عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يتعوذ في كل يوم من ست خصال من (الشك خب) الشر والشرك والحمية

به پا داشتن نماز، پرداختن زکات، روزه ماه رمضان، حج خانه کعبه، فرمانبرداری از امام، ادای حقوق مؤمن. هر که حق مؤمنی را حبس کند در روز قیامت پانصد سال او را سرد و پا نگه دارند تا از عرق او رود خانه ها روان گردد، سپس منادی از جانب خدا ندا کند، این ظالمی است که حق خدا را حبس کرده و فرمود: تا چهل سال سرزنش شود، سپس فرمان شود او را به آتش دوزخ برند.

۱۹. شش طایفه نجیب نباشند. امام ششم فرمود: شش کس نجیب نباشند. سندی، زنجی، ترکی، کردی، خوزستانی، خانواده های اصلی ری.

شوح منظور از این طوایف افرادی است که در موقع صدور روایت اسیر مسلمانان شده بودند و کنیزان آنها را برای خود می گرفتند، می فرماید از آنها فرزند نخواهید که فرزند خوب نمی آورند.

۲۰. درشش مورد عزل شوهر از زن رواست. یعقوب جعفری گوید، از امام هفتم شنیدم می فرمود: در شش مورد عزل (بیرون ریختن نطفه از فرج) عیب ندارد.

اول زنی که به طور یقین می دانی نمی زاید؛

دوم پیره زنی که از زاییدن افتاده؛

سوم زن سلیطه؛

چهارم زن بی شرم بی آبرو؛

پنجم زنی که فرزند خود را ضایع می کند و شیر نمی دهد و درست تربیت نمی کند؛

ششم کنیز.

۲۱. احتکار درشش چیز است. رسول خدا فرمود: احتکار در شش چیز است. در گندم، و جو، و خرما، و کشمش، و روغن،

و زیت.

۲۲. از شش چیز باید به خدا پناه برد. امام ششم فرمود: رسول خدا در هر روزی از شش چیز پناه به خدا می برد. از بدی، و

شرک، و حمیت یعنی تعصب بی جا، و غضب، و ستم، و حسد.

والغضب والبغی والحسد (۲۳) ستة اشياء من السحت • قال علی عليه السلام السحت ثمن الميتة و ثمن الكلب و ثمن الخمر و مهر البغی و الرشوة في الحكم و اجرة الكاهن . عن عمار بن مروان قال قال أبو عبد الله عليه السلام السحت انواع كثيرة منها ما اصاب من اعمال الولاة الظلمة و منها اجور القضاة و اجور الفواجر و ثمن الخمر و النبيذ المسكر و الربا بعد البينة فاما الرشاشيا عمار في الاحكام فان ذلك الكفر بالله العظيم و برسوله.

(۲۴) اول ما عصى الله تبارك و تع بست خصال . عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اول ما عصى الله تبارك و تعالى بست خصال : حب الدنيا و حب الرياسة و حب الطعام و حب النساء و حب النوم و حب الراحة (۲۵) للدابة علی صاحبها ست خصال . قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم للدابة علی صاحبها ست خصال : يبدأ بعلفها اذا نزل و يعرض عليها الماء اذا مر به و لا يضرب وجهها فانها تسبح بحمد ربها و لا يقف علی ظهرها الا في سبيل الله عزوجل و لا يحملها فوق طاقتها و لا يكلفها من المشى الا ما تطيق.

(۲۶) ستة لا ينبغي ان يعلم عليهم و ستة لا ينبغي لهم ان يأموا و ستة اشياء في هذه الامة من اخلاق قوم لوط . عن الاصمغ بن نباته قال سمعت علياً عليه السلام يقول ستة لا ينبغي

۲۳. شش چیز از سحت است. امام یکم فرمود: سحت بهای مردار، و بهای سگ، و بهای شراب، و مزد زنا دهنده، و رشوه گرفتن در قضاوت، و مزد کاهن است.

شوح سحت مال حرام است و مقصود از کاهن کسی است که غیب‌گویی می‌کند و مزد می‌گیرد مانند فال‌بین و کف‌بین و رمال و امثال آنان.

عمار بن مروان گوید، امام ششم فرمود: سحت انواع بسیاری دارد. یکی مالی است که از کارمندان حاکم‌های ستمکاری به دست آید، یکی از آن‌ها مزدی است که قاضیان برای قضاوت می‌گیرند، و مزدی که فاحشه‌ها برای زنا می‌گیرند، و بهای شراب، و بهای می‌خرما که مست‌کننده باشد، و ربا بعد از علم به حرمت آن. اما ای عماره رشوه گرفتن در حکم کفر به خدای بزرگ و رسول او است.

۲۴. اول موجب گناهکاری نزد خدا دوستی شش چیز است. امام ششم فرماید: اول سبب گناه ورزیدن به خدا حب شش چیز است. حب دنیا، حب ریاست، حب خوراک، حب زنان، حب خواب، حب آسایش.

۲۵. چهارپاشی حق به صاحب خود دارد. رسول خدا (ص) فرمود: چهارپاشی حق به صاحب خود دارد. چون به منزل رسید اول او را خوراک بدهد، و هر کجا به آب می‌گذرد او را سر آب ببرد، به روی او چیزی نزند زیرا خدا را تسبیح می‌کند، در غیر منطقه جهاد در راه حق بر پشت او درنگ نکنند یعنی هر وقت راه نمی‌رود از او پیاده شود، بیش از توانایی‌اش بر او بار نهد، بیش از تاب و توانش او را راه نبرد.

۲۶. به شش کس سزاوار نیست سلام داد، شش کس شایسته پیشنهادی نیستند، شش چیز در این امت از اخلاق قوم لوط است. اصمغ بن نباته گوید، امام یکم ششیدم می‌فرمود: شش کس شایسته سلام نیستند، شش کس شایسته پیشنهادی نیستند، شش عمل در این امت از اخلاق قوم لوط است.

ان یسلم علیهم مئة لا ینبغی ان یأموا و مئة فی هذه الامة من اخلاق قوم لوط فاما الذین لا ینبغی السلام علیهم فالیهود والنصارى واصحاب النرد والشطرنج واصحاب الخمر والبربط والطنبور والمتفکون بسب الامهات والشعراء و اما الذین لا ینبغی ان یأموا من الناس فولد الزنا والمرتد والاعرابی بعد الهجرة و شارب الخمر والمحدود والاغلف و اما التي من اخلاق قوم لوط فالجلاهیق وهو البندق والحذف و مضغ العلك و ارخاء الازار خیلاء و حل الازرار من القیاء والقییم.

(۲۷) تفسیر کلمات هی اصل الهجاء . الی امیر المؤمنین علیه السلام قال قال عثمان بن عفان یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما تفسیر ابجد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تعلموا تفسیر ابجد فان فیہ الاعاجیب کلها ویل العالم جهول تفسیره فقال یا رسول الله ما تفسیر الابد قال اما الالف فالله حرف من اسمائه و اما الباء فبهیجة الله و اما الجیم فجنة الله و جمال الله و اما الدال فذین الله و اما هوز فالهاه و الهاء و یقویل لمن هوی فی النار و اما الواو فویل لاهل النار و اما الزاء فزوا و یقویل فی جهنم نموذ بالله مما فی الزاویة یعنی ذوا یا جهنم و اما حطی فالعاه حطوط الخطایا عن المستغفرین فی لیلة القدر و ما نزل به جبرئیل علیه السلام مع الملائكة الی مطلع الفجر و اما الطاء فطوبی لهم و حسن مآب و هی شجرة غرسها الله عزوجل یدمه و نفع فیها

آنانی که شایسته سلام نیستند، یهودند و نصاری، و نردبازان و شطرنج بازان، و می خواران، و تارزان و تنبورزان، و کسانی که به دشنام دادن به مادرهای یکدیگر خوشمزگی و شادمانی می کنند، و شاعران. آن ها که شایسته پیشمازی نیستند، زنازاده، و مرتد از دین، و عربی که بعد از کوچ به شهرستان اسلام دوباره بیابان گرد شده، و می خوار، و کسی که برای خلاف شرعی حد خورده، و کسی که نبریده است. آن کارها که اخلاق قوم لوط اند، مهره بازی، تلنگر، جویدن سقز، دامن کبر کشیدن به زمین، دکمه های قبا و پیراهن باز گذاشتن.

۲۷. تفسیر کلماتی که آن ها اصل الفبا هستند. امام یکم فرماید، عثمان عرض کرد: ای رسول خدا تفسیر ابجد چیست؟ رسول خدا فرمود: تفسیر ابجد را یاد بگیرید که حجب ها در آن است، وای به دانشمندی که تفسیر ابجد را نداند. عرض شد: ای رسول خدا معنی ابجد چیست؟ فرمود:

الف نعمت های خدا است و حرفی است از نام های او؛ باء بهجت و نشاط خداست؛ جیم بهشت خداست و جمال او است؛ دال دین خداست.

هوز، هاء فرودگاه دوزخ است وای بر کسی که در آتش فرو افتد؛ و واو وای بر اهل دوزخ؛ زاء زاویه ای است در دوزخ از آن به خدا پناه می بریم یعنی آن چه در زاویه های دوزخ است.

حطی، حاء ریختن گناهان است از آمرزش خواهان در شب قدر که جبرئیل با فرشتگان تا دمیدن سپیده می آیند؛ طاء طوبی و خوش سرانجامی آن ها است، طوبی درختی است که خدا با دست خود آن را کاشته و از روح خود در آن دمیده و از پشت دیوار بهشت شاخه های آن نمایان است، زیور و جامه های زیبا و میوه های آویخته تا برابر دهان بهشتیان به بار آورد؛ یاء نیروی خداست بر آفریده های خود که پاک و برتر است از آن چه مشرکان گویند.

من روحه وان اغصانها لترى من وراء سور الجنة تنبت بالحلى والحلل والثمار متدلّية على افواههم وأما اليساء فيدالله فوق خلقه سبحانه وتعالى عما يشركون و أما كلمن فالكاف كلام الله لا تبديل لكلمات الله ولن تجد من دونه ملتحداً وأما اللام فالمام أهل الجنة بينهم في الزيارة والتحية والسلام و تلاوم أهل النار فيما بينهم و أما الميم فملك الله الذي لا يزول و دوام الذي لا يفنى و أما النون فنون والقلم و ما يسطرون فالقلم قلم من نور و كتاب من نور في لوح محفوظ يشهده المقربون وكفى بالله شهيداً و أما سعفص فالصاع بصاع يعنى الجزاء بالجزاء كما تدين تدان ان الله لا يزيد ظملاً للمعباد و أما قرشت قرشهم فحشرهم و نشرهم إلى يوم القيمة قضى بينهم بالحق ولا هم يظلمون. وقد اخرجت ما روته في هذا المعنى في تفسير حروف المعجم من كتاب معانى الاخبار.

(۲۸) المجنون من فيه ست خصال . عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال مر رسول الله صلى الله عليه وآله على جماعة فقال علي ما اجتمعتم فقالوا يا رسول الله صلى الله عليه وآله هذا مجنون يصرع فاجتمعنا عليه فقال ليس هذا بمجنون ولكنه المبتلى ثم قال الا اخبركم بالمجنون حق المجنون؟ قالوا بلى يا رسول الله صلى الله عليه وآله قال المتبخر في شيته الناظر في عطفه المحرك جنبيه بمنكيه يتمنى على الله جنته و هو بعصيه الذي لا يؤمن شره ولا يرجى خيره فذلك المجنون وهذا المبتلى.

كلمن، كاف در كلام خدا تغيير و انحرافى نيست و جز حضرت او پشتيبانى نمى يابى، لام رفت و آمد اهل بهشت است براى ديدن و زنده باد گفتن و سلام كردن به يكديگر و سرزنش كردن دوزخيان است همدیگر را؛ ميم سلطنت خداست كه زوالى ندارد و همیشه بودن خداست كه پاىانى ندارد؛ نون، نون است و قلم و آن چه مى نگارند، قلم قلمى است از نور و كتابى است از نور در لوح محفوظ كه فرشتگان مقرب بر آن حاضر و گواه اند و همان خدای يكتاگواه آن است و گواهى خدا براى آن بس است.

سففص، صاد پيمانهاى به پيمانهاى يعنى پاى پاى است و به همان دست كه مى دهى مى گيرى و آن چه مى كارى مى دروى، خدا براى بندگان ستمى نمى خواهد.

قرشت، مردم را جمع آورى و زنده مى كند و در عرصه قيامت وامى دارد و به درستی ميان آن ها حكم مى كند و در دادگاه خدا ستمى بر آن ها نمى شود.

من آن چه در معنى ابجد و تفسير حروف الفبا روايت دارم در كتاب معانى الاخبار ضبط كرده ام.

۲۸. ديوانه كسى است كه شش خصلت در او باشد. امام يكم فرمود، رسول خدا بر جمعى گذشت و فرمود: براى چه گرد هم فراهم شديد؟ عرض كردند: اى رسول خدا اين ديوانه اى است كه غش مى كند و ما بر گرد او جمع شدیم. فرمود: اين ديوانه نيست بلكه بيمار است. سپس فرمود: شما را از ديوانه حقيقى آگاه نكنم؟ عرض كردند: چرا اى رسول خدا. فرمود: ديوانه آن است كه، از روى تكبر راه مى رود، و با گوشه چشمش نگاه مى كند، و شانه هاى خود را از سر بزرگى مى جتاند، و با آن كه گناه خدا را مى ورزد آرزوى بهشت از خدا دارد، از شرش آسوده نيستند، و به خيرش اميدى نيست. اين است ديوانه ولى اين بيمار و گرفتار است.

(۲۹) من السنة التوجه في ست صلوات . قال أبي في رسالته ان من السنة التوجه في ست صلوات وهي اول ركعة من صلوة الليل والمفردة من الوتر و اول ركعة من ركعتي الزوال و اول ركعة من ركعتي الاحرام و اول ركعة من نوافل المغرب و اول ركعة من الفريضة.

(۳۰) ينزع عن الشهيد ستة اشياء و يترك عليه ما سوى ذلك . عن علي عليه السلام قال ينزع عن الشهيد الفرو والخف والقلنسوة والعمامة والمنطقة والسراويل الا ان يكون اصابه دم فيتترك ولا يترك عليه شيء معقود الاحل.

(۳۱) الناس على ست فرق . عن أبي عبدالله عليه السلام قال الناس على ست فرق مستضعف و مؤلف و مرجی و معترف بذنبه و ناصب و مؤمن.

(۳۲) من احب رجلا فليجنب معه ست خصال عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال الحارث الاعور لا امير المؤمنين يا امير المؤمنين انا و الله احبك فقال له يا حارث أما اذا احببتني فلا تخصمني ولا تلاعبنى ولا تجاريني (تجاريني خب) ولا تمازحني ولا تواضعني ولا ترافعني

۲۹. در آغاز شش نماز توجه، مستحب مؤکد است. پدرم در رساله خود نوشته است که: توجه سنت است در شش نماز. رکعت اول نماز شب، یک رکعت وتر، رکعت اول نافله ظهر، رکعت اول نماز احرام، رکعت اول نافله های مغرب، رکعت اول نماز واجب.

شوخ مقصود از توجه این است که هفت تکبیر برای دخول در نماز بگوید و دعاهایی که پیش از آن‌ها و بعد از آن‌ها و در میان آن‌ها وارد شده بخواند، مخصوصاً این دعا را که دعای توجه نامند: «اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة» الخ و این آیات را بعد از تکبیر هفتم «وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض» تا «بذلك امرت و انا اول المسلمین». ما این ادعیه را در جلد دوم فروع دین و نصوص احکام فقه فارسی با مدارک در باب کیفیت نماز به طور تفصیل نقل کردیم، هر که می خواهد به آن جا رجوع کند.

۳۰. از تن شهیدش نوع جامه را می کنند و با جامه های دیگرش به خاک می سپارند. امام یکم فرمود: پوستین، و موزه، و کلاه، و عمامه، کمرامه، و تنبان را از تن شهید در آورند، مگر آن که تنبانش خون آلود باشد که واگذارند و هرچه بند و گره و تکه دارد بکشایند و به خاکش سپارند.

۳۱. مردم شش فرقه اند. امام ششم فرمود: مردم شش فرقه اند. مستضعف، مؤلف، مرجی، مقرر به گناه خود، ناصبی، مؤمن.

شوخ مستضعف آن است که عقلش ضعیف است و نمی تواند اصول و عقاید دین را از روی منطق و برهان بفهمد و دین داری او روی عرف و عادت است. مؤلف به فتح لام و تشدید آن است که برای استفاده دنیوی و بهره مادی دین را پذیرفته باشد. مرجی آن است که ثبات و استقامتی در دین ندارد و مزاج دینی او ملون است و عاقبت کارش با خداست. ناصبی آن است که اظهار دشمنی با امامان بر حق و خاندان پیغمبر می کند.

۳۲. هر کس شخصی را دوست دارد شش خصلت با او روا ندارد.

(۳۳) اهبط الله عزوجل الى ابراهيم (ع) خاتماً فيه ست احرف فتختم بها فجعل الله تعالى النار عليه برداً و سلاماً . عن حسين بن خالد قال قلت لابي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام ما كان نقش خاتم آدم؟ فقال لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله هبط به آدم معه من الجنة و ان نوحاً لما ركب في السفينة اوحى الله عزوجل يا نوح ان خفت الغرق فهللني الفائم سنلني النجاة انجك من الغرق و من آمن معك قال فلما استوى نوح و من معه في السفينة عصفت عليهم الريح فلم يأمن نوح من الغرق فاعحلته الريح فلم يدرك يهلل الفا فقال بالسريانية هلوليا الفا الفأ يا هارياً يا مارياً اتقن قال فاستوى القلس و استمرت السفينة فقال نوح عليه السلام ان كلاماً نجاني الله به من الغرق لحقيق ان لا يفارقتي فتش في خاتمه لا اله الا الله ألف مرة يارب اصلحني و كان نقش خاتم سليمان بن داود (ع) سبحان من الجمن بكلماته و ان ابراهيم عليه السلام لما وضع في المنجنيق غضب جبرئيل فاوحى الله عزوجل اليه يا جبرئيل ما يفضبك قال يارب ، ابراهيم خليلك ليس على وجه الارض احد يعبدك غيره سلطت عليه عدوك و عدوه فاوحى الله اسكت فانما يجعل العبد الذي هو مثلك يخاف الفوت فاما انا فهو عبيدي آخذه اذا شئت قال فطابت نفس جبرئيل عليه السلام ثم التفت إلى ابراهيم عليه السلام فقال هل لك من حاجة فقال أما اليك فلا فاهبط الله عزوجل عندها خاتماً فيسته

امام ششم فرمود: حارث اهور به امير مؤمنان اظهار داشت كه اي امير مؤمنان من به خدا شما را دوست مي دارم. آن حضرت به او فرمود: اي حارث چون مرا دوست مي داري با من طرفيت و خصومت مكن، با من بازي مكن، بر من پيشدستي مكن، با من شوخي مكن، قصد خوار كردن مرا مكن، با من مرافعه مكن، و در مقام برتري بر من نباش. شوح مقصود اين است كه اين كارها را با دوست نبايد كرد زيرا بعضي از آنها با دعوي دوستي موافقت ندارند و بعضي دوستي را سست مي كند و كم كم از ميان مي برد.

۳۴. خدای عزوجل يك انگشتر به حضرت ابراهيم فرو فرستاد كه در آن شش كلمه بود و ابراهيم آن را در دست كرد و آتش بر او گلستان شد. حسين بن خالد گوید، به امام هفتم عرض كردم: نقش خاتم آدم (ع) چه بود؟ فرمود: لا اله الا الله، محمد رسول الله، آن خاتم را آدم از بهشت با خود آورده بود.

و چون نوح (ع) در كشتي سوار شد خدا به او وحی كرد كه اي نوح اگر از غرق شدن مي ترسي، هزار بار مرا به يگانگي بخوان و از من نجات بخواه من تو را و همراهانت را كه به تو ايمان دارند از غرق نجات مي دهم. فرمود: چون نوح و همراهانش در كشتي جا گرفتند، باد سختي وزيد و نوح از غرق كشتي ترسيد و به او فرصت نداد كه هزار بار لا اله الا الله بگويد، به زبان سرياني گفت: هلوليا الفا الفأ يا هاريا يا ماريا اتقن، اضطراب فرو نشست و طناب شرع آرام شد و كشتي روان گرديد. نوح گفت: كلامي كه مرا از غرق نجات داد نبايد از دست بدهم در خاتم خود نقش كرد لا اله الا الله هزار بار، پروردگارا مرا اصلاح كن.

خاتم سليمان بن داوود اين بود، پاك است خدایی كه با كلمات خود جن را مهار کرده.

چون حضرت ابراهيم را در منجنيق گذاشتند كه به آتش بيندازند جبرئيل خشمناك شد، خدا به او وحی كرد: اي

احرف لا اله الا الله ، محمد رسول الله ﷺ لاحول ولا قوة الا بالله، فوضت امرى الى الله اسندت ظهري الى الله ، حسبى الله ، قال فاوحى الله عزوجل اليه بان تختم بهذا الخاتم فاني اجعل النار عليك برداً و سلاماً .

(۳۴) اعفى الله عزوجل الشيعة من ست خصال . عن أبي عبد الله عليه السلام قال ان الله عزوجل اعفى شيعة من ست خصال: من الجنون والجذام والبرص والابنة و ان يولد له من زنا وان يسئل الناس بكفه. عن مفضل بن عمر قال سمعت ابا عبد الله يقول الا ان شيعةنا قدا عاذهم الله عزوجل من ست من ان يطمعوا طمع الغراب او يهروا هريز الكلاب او ينكحوا في ادبارهم او يلدوا من الزنا او يولد لهم من الزنا او يتصدقوا على الابواب.

(۳۵) خاصم امير المؤمنين الناس بست خصال فخصمهم . علي بن ابي طالب عليه السلام قال خرج ابوبكر و عمرو عثمان و طلحة و الزبير و سعد و سعيد و عبد الرحمن بن عوف و غير واحد من الصحابة يطلبون النبي في بيت ام سلمة فوجدوني على الباب جالساً فسالوني عنه فقلت يخرج الساعة فلم يلبث ان خرج و ضرب يده على ظهري فقال كن يا بن ابي طالب فانك تخصم الناس بعدى بست

جبرئیل برای چه خشمناک شدی؟ عرض کرد: پروردگارا ابراهیم خلیل تو است و در روی زمین جز او کسی تو را نمی پرستد، دشمن خودت و او را بر وی مسلط کردی. خدا به او وحی کرد: خاموش باش، بنده ای شتاب می کند که چون تو می ترسد که از دست برود لیکن من زمام کار را در دست دارم، ابراهیم بنده من است، هر آن بخوام او را نجات می دهم. دل جبرئیل آرام شد و رو به ابراهیم کرد و گفت: نیازی داری؟ فرمود: به تو نه. در این وقت خدا خاتمی به وی فرستاد که شش جمله بر آن نقش بود؛ نیست معبودی جز خدا، محمد رسول خدا است، حرکت و نیرویی نیست جز به خدا، کار خود را به خدا واگذارم، به خدا اعتماد کردم، خدا مرا بس است. خدا به او وحی کرد که این خاتم را در دست کن که من آتش را بر تو گلستان می کنم.

۳۴. خدا شیعه را از شش خصلت معاف داشته. امام ششم فرمود: به درستی که خدای عزوجل شیعیان ما را از شش خصلت معاف کرده. از دیوانگی، و خوره، و پیسی، و ابنه، و از این که زنازاده به وجود آورند، و از این که دست گدایی به مردم دراز کنند.

مفضل بن عمر گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: هلا خدا شیعیان ما را از شش بدی در پناه خود گرفته. از این که چون کلاغ طمع ورزند، و چون سگ زوزه کشند، و ملوط گردند، یا زنازاده باشند، یا زنازاده بار آورند، یا بر در خانه مردم گدایی کنند.

۳۵. امیرمؤمنان به شش خصلت با مردم مسایقه کرده و بر آن هاسبت جست. علی بن ابی طالب (ع) فرمود: ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و دیگران از صحابه به جستجوی پیغمبر به در خانه ام سلمه آمدند و من بر در خانه نشسته بودم. سراغ آن حضرت را از من گرفتند. گفتم: همین الساعه بیرون می آید، درنگی نشد که بیرون تشریف آورد و دست مبارک به پشت من زد و فرمود: نمیری ای پسر ابوطالب، تو بعد از من در شش خصلت با مردم

خصال فتغصمهم لیست فی قریش منها شیء انک اولهم ایماناً بالله واقومهم بامر اللعز وجل وارفاهم بعهد الله وارفاهم بالرعیة واعلمهم بالتغضیة واقسمهم بالسویة وافضلهم عند الله عز وجل. ابواحمد جعفر بن محمد بن عبدالله بن موسی قال حدثنا ابي موسی رضی الله عنه عن ابيه جعفر بن محمد رضی الله عنه وساق الحديث باسناده مثله.

(۳۶) ستة دعوتهم مردودة • عن نوف . قال بت ليلة عند أمير المؤمنين رضی الله عنه فكان يصلى الليل كله و يخرج ساعة بعد ساعة فينظر إلى السماء ويتلوا القرآن قال فمر بي بعد هدؤ من الليل فقال يا نوف اراقد أنت ام راق ؟ قلت بل راق ارمقك ببصرى يا أمير المؤمنين قال يا نوف طوبى للزاهدين في الدنيا والراغبين في الآخرة اولئك اتخذوا الارض بساطاً و ترابها فراشاً و ماها طيباً و القرآن دناراً و الدعاء شعاراً و قرضوا من الدنيا تقریباً على منهاج عيسى بن مريم رضی الله عنه ان الله عز وجل اوحى إلى عيسى بن مريم قل للملاء من بنى اسرائيل لا يدخلوا بيتاً من بيوتى الا بقلوب طاهرة و ابصار خاشعة و اكف نقيه و قل لهم اعلموا انى غير مستجيب لاحد منكم دعوة و لا لاحد من خلقى قبله مظلمة يا نوف اياك ان تكون عشاراً أو شاعراً او شرطياً او عريفاً او صاحب عرطبة و هي الطنبور او صاحب كوبة و هي الطبل فان نبي الله صلى الله عليه و آله و سلم خرج ذات ليلة فنظر إلى السماء فقال انها الساعة التي لا يرد فيها دعوة الا دعوة عريف او دعوة شاعر او دعوة عاشر او شرطى او صاحب

مسابقه می کنی و بر آن ها غالب می شوی، در قریش هیچ کدام از آن ها نیست. تو اول همه ایمان آوردی به خدا، در فرمان خدا استوارتر از همه بودی، به عهد خدا وفاکننده تر بودی، از همه به رعیت مهربان ترى، از همه به حکم قضاوت داناتر، از همه برابری را در تقسیم اموال و حقوق بهتر مراعات می کنی، و نزد خدا از همه بهتری.

ابواحمد جعفر بن محمد بن عبدالله بن موسی گوید پدرم (امام هفتم) از پدرش جعفر بن محمد (ع) چنین حدیثی برای من روایت کرد. مقصود از پدر جداست.

۳۶. شبی گس اند که دعایشان مستجاب نشود. نوف گوید یک شب نزد امیرمؤمنان به سر کردم. آن حضرت همه شب را نماز می خواند و ساعت به ساعت بیرون می آمد و به آسمان نگاه می کرد و قرآن می خواند. گوید چون پاسی از شب گذشت به من برخورد و فرمود: ای نوف خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم و شما را می نگرم ای امیرمؤمنان.

فرمود: ای نوف خوشا به حال کسانی که از دنیا چشم پوشیدند و به آخرت دل بستند، آنان زمین را زیرانداز خود کرده اند و خاکش را رختخواب خود گسترده اند و آتش را به جای عطر به کار می برند، قرآن ورد آن ها است و دعا شیوه آن ها، به روش عیسی بن مريم دنیا را از خود بریده اند، خداوند به عیسی بن مريم وحی فرستاد به بزرگان بنی اسرائیل بگو در هیچ کدام از خانه های من وارد نشوید مگر با دلی پاک و دیدگانی ترسناک و دست های تابناک، به آن ها بگو بدانید که من دعای شما را مستجاب نکنم و نه دعای کسی که از مخلوقات من مشغول الذمه باشد.

ای نوف مبادا گمرکچی یا عضو شهربانی یا کدخدا یا تنبورزن یا طبل زن باشی، زیرا پیغمبر خدا شبی بیرون آمد و به آسمان نگریست و فرمود اکنون ساعتی است که دعای هیچ کس رد ندارد مگر، دعای کدخدا، یا دعای شاعر، یا دعای گمرکچی، یا آژان، یا تنبورزن یا طبل زن.

عرطبة او صاحب كوبة.

(۳۷) ستملعونون . عن علي بن الحسين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه ستة لعنتهم و لعنهم الله و كل نبي مجاب، الزائد في كتاب الله والمكذب بقدر الله والتارك لسنتي والمستحل من عترتي ما حرم الله والمتسلط بالجبروت ليدل من اعزه الله و يعز من اذله الله والمستأثر بفيء المسلمين المستحل له .

(۳۸) كمال الرجل بست خصال . ابوالفضل محمد بن احمد الكاتب النيسابوري باسناده يرفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام انه قال كمال الرجل بست خصال باصغريه واكبريه و (هيئته خب) هيئته فاما اصغراه قلبه و لسانه ان قاتل قاتل بجنان و ان تكلم تكلم ببيان و اما اكبراه فقلعه و همته و اما هيئته فماله وجماله .

(۳۹) الناس على ست خصال . حدثنا جعفر بن محمد بن سرور قال حدثنا محمد بن جعفر بن بطة قال حدثنا احمد بن أبي عبدالله البرقي عن ابيه رفعه إلى زرارة بن اوفى قال دخلت على علي بن الحسين عليه السلام فقال يا زرارة الناس في زماننا على ست طبقات : اسد و ذئب و ثعلب و كلب و خنزير و شاة فاما الاسد فملوك الدنيا يحب كل واحد ان يغلب ولا يغلب و اما الذئب فتجاركم يذمون اذا اشتروا و يمدحون اذا باعوا و اما الثعلب فهؤلاء الذين يأكلون (بادبارهم خب) باديانهم

۳۷. شش طایفه لعنت شده اند. امام چهارم فرمود که رسول خدا فرمود: خدا و من و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای شش طایفه را لعن کرده اند. آن که بر کتاب خدا بیفزاید، آن که قضا و قدر خدا را دروغ بداند، آن که سنت و روش مرا وانهد، آن که احترام خاندان مرا هتک کند، آن که به زور پادشاه شود تا عزیزان خدا را خوار کند و آنان که خدا خوارشان کرده عزیز کند، آن که غنیمت بیت المال مسلمانان را به خود اختصاص دهد و آن را حلال کند.

۳۸. کمال مرد به شش چیز است. ابوالفضل محمد بن احمد کاتب نیشابوری به سند خود روایت کرده که امام یکم فرمود: کمال مرد به شش خصلت است، به دو کوچکتر و دو بزرگتر و دو نافذتر. دو کوچکترش، دل و زبان است، که با دل مبارزه می کند و با زبان بیان مقاصد می نماید. دو بزرگترش، خرد و همت او است. دو نافذتر متعلقات او از دارایی و زیبایی اوست.

۳۹. مردم شش طبقه اند. جعفر بن محمد بن سرور برای ما حدیث کرد، گفت محمد بن جعفر بن بطة ما را حدیث کرد، گفت احمد بن ابی عبدالله برقی از گفته پدرش حدیث را به زرارة بن اوفی رسانید که گفت حضور امام چهارم رسیدم، به من فرمود: ای زراره، مردم در زمان ما شش طبقه اند. شیر، گرگ، روباه، سگ، خوک، گوسفند.

پادشاهان چون شیرند که هر کدام آن ها می خواهند غالب باشند و مغلوب نگردند.
بازرگانان شما گرگ اند هنگامی که می خرند بدی کالا را می گویند و چون می فروشند از آن تمجید می کنند.
روباه آن کسانی اند که به نام دین نان می خورند و آن چه را به زبان شرح می دهند در دل خود قبول ندارند.

ولا يكون في قلوبهم ما يصفون بالسنتهم واما الكلب يهر على الناس بلسانه و يكرمه الناس من شر لسانه و اما الخنزير فهؤلاء الممخثون و اشباههم لا يدعون إلى فاحشة الا اجابوا و اما الشاة فالمؤمنون الذين يجزشعورهم ويؤكل لحومهم و يكسر عظمهم فكيف تصنع الشاة بين اسد و ذئب و نعلب و كلب و خنزير .

(تمت المجلد الاول من الخصال)

سگان مردمان بدزبان و فحاشند که چون سگ با زبان خود مردم را می‌گزند و مردم از ترس نیش زبان آن‌ها را احترام می‌کنند.

خوک آنان‌اند که طبع و خوی زنان دارند و به هر هرزگی و ننگی خوانده شوند می‌پذیرند.

گوسفند مؤمنان رنج‌کش‌اند که موی آن‌ها را می‌برند و گوشت آن‌ها را می‌خورند و استخوانشان را خرد می‌کنند. چه کند گوسفندی میان چنگال شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک.



فهرست ذکر اسامی اساتید شیخ صدوق علیه الرحمه
که در نسخه کتاب رعایت شده با مراعات عدم تکرار از ابواب ششگانه جلد اول

۱. ابوالعباس طالقانی.

۲. ابیه، علی بن حسین بن موسی بن بابویه.

شیخ طوسی او را از رجال اجازه خویش شمرده و درباره او گفته ثقه است و تصنیفاتی دارد. نجاشی گفته است در زمان خود شیخ و پیشوا و فقیه و ثقه محدثین قم بود و به عراق مسافرت کرد و به حضور حسین بن روح - نایب خاص امام زمان (عج) - رسید و مسائلی از او پرسید، سپس به وسیله علی بن جعفر بن اسود به او نامه‌ای نوشت و درخواست که رقعہ او را خدمت حضرت صاحب الزمان برساند و در آن درخواست کرده بود فرزندی را. جوابش به این مضمون صادر شد که برای تو دعا کردیم و به زودی دارای دو فرزند ذکور صالح خواهی شد سپس از کنیزش ابوجعفر و ابو عبدالله متولد شدند.

۳. محمد بن حسین بن احمد بن ولید.

شیخ طوسی درباره او گفته است جلیل‌القدر و بصیر به فقه و ثقه بود. صدوق گفته است هر روایتی را که او صحیح نمی‌دانست نزد ما متروک می‌شد و از اعتبار می‌افتاد.

۴. احمد بن محمد بن یحیی عطار.

مورد اختلاف است و جمعی از علمای بزرگ او را ثقه دانسته‌اند.

۵. محمد بن موسی متوکل.

از خلاصه علامه نقل شده است که ثقه بوده و شیخ صدوق بسیار روایت از او نقل کرده.

۶. سلیمان بن احمد بن ایوب بلخی.

مذکور نیست.

۷. محمد بن علی ماجیلویه.

چند نفر از علمای رجال او را توثیق کرده‌اند.

۸. جعفر بن علی بن حسن بن علی کرخی.

به عنوان کرخی مذکور نیست.

۹. حمزه بن محمد بن احمد علوی.

در رجال به عنوان استاد صدوق او را مورد اعتماد شناخته‌اند.

۱۰. حسین بن احمد بن ادیسی.

مورد اعتماد صدوق بوده و مدوح است.

۱۱. ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن اسداسدی.

۱۲. ابومحمد بن جعفر بن دار فرقانی به فرغانه.

۱۳. ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد اسواری.

۱۴. ابوالحسن طاهر بن محمد بن یونس.

۱۵. محمد بن حافظ بغدادی.

باب دوم

۱۶. احمد بن هارون قاضی.

در رجال به جای قاضی، قاضی فامی لقب دارد و از نظر اعتماد صدوق او را مدح کرده‌اند.

۱۷. ابو جعفر بن مسرور.
۱۸. جعفر بن علی کوفی.
۱۹. خلیل بن احمد سحری.
۲۰. احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم.
۲۱. شیخ طوسی گفته است او را درک نکرده‌ام، ولی شیخ صدوق از او روایت بسیاری دارد با «رضی الله عنه».
۲۱. ابو محمد عمار بن حسین اشروسی.
- عمار بن اسحاق اشروسی به عنوان روایت شیخ صدوق در رجال مذکور است.
۲۲. ابو محمد عبدوس به سمرقند.
- مجهول الحال است.
۲۳. احمد بن حسن قفطان.
- شیخ صدوق او را استاد بزرگوار اصحاب حدیث دانسته که در ری سکونت داشته.
۲۴. محمد بن علی بشار قزوینی.
- او را به عنوان روایت صدوق از او با جمله «رضی الله عنه» ممدوح شناخته‌اند.
۲۵. ابوالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری.
- مورد اختلاف است و جمعی او را ثقة و مورد اعتماد دانسته‌اند.
۲۶. علی بن حسین سعدآبادی.
- حدیث او را در احادیث حسن شمرده‌اند.
۲۷. حسن بن عبدالله بن سعید عسکری.
۲۸. علی بن محمد بن حسن قزوینی.
۲۹. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی.
- از خلاصه علامه علیه الرحمه نقل شده که مرد موثق و دین دار فاضلی بوده است.
۳۰. محمد بن احمد بن ابوعبدالله قضاوی.
- او را ثقة شمرده‌اند و صاحب کرامت دانسته و مدح مهمی از او شده است.
۳۱. ابوالقاسم عبدالله بن احمد الفقیه فیما اجازنی به بلخ.
۳۲. ابومنصور احمد بن ابراهیم سلمی.
۳۳. ابومحمد بن حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبدالله بن حسین بن علی بن ابی طالب.
۳۴. ابوالحسن محمد بن علی بن شاه.
۳۵. حسن بن محمد السکونی المزکی بالكوفه سنة ۳۵۴.
- باب سوم
۳۶. ابوسعید محمد بن فضل مذکر.
۳۷. محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس لیشی.
۳۸. ابوعلی حسن بن علی بن محمد بن علی بن عمر بن عطار به بلخ.
۳۹. ابوالحسن بن محمد بن عمرو بن علی بصری.

۴۰. ابوالاحمد قاسم بن محمد سراج همدانی به همدان.
۴۱. مظفر بن جعفر بن مظفر ملوی سمرقندی.
- از اساتید شیخ صدوق است و از او بسیار روایت نقل کرده است.
۴۲. عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب.
۴۳. محمد بن عمر حافظ بغدادی معروف به جعابی.
- نجاشی گفته از حفاظ حدیث و بزرگان اهل علم و تألیفات مهمی داشته.
۴۴. محمد بن علی بن اسماعیل.
۴۵. ابوعلی حسن بن علی بن محمد عطار.
۴۶. محمد بن احمد سنانی.
- کنیه اش ابو عیسی است و در شهر ری وطن گزیده بود و نسبت او به محمد بن سنان می‌رسد.
۴۷. ابو منصور احمد بن ابراهیم جوزی.
۴۸. احمد بن صفو صانع.
۴۹. علی بن احمد بن عبدالله بوقی.
- در نزد شیخ صدوق مورد اعتماد بوده و روایات بسیاری از او نقل کرده است.
۵۰. سعید بن عبدالله.
۵۱. احمد بن محمد بن هشام عجمی.
- او را از اساتید شیخ صدوق شناخته و مورد وثوق دانسته‌اند.

باب چهارم

۵۲. ابونصر محمد بن احمد بن تمیم سرخسی به سرخس.
۵۳. ابوالاحمد حسن بن عبدالله.
۵۴. ابویکر محمد بن اسماعیل.
۵۵. علی بن حسین بن سفیان بن حارث بن ابراهیم همدانی منزله بالکوفه.
۵۶. احمد بن مسعود بن اسحاق دینوری.
۵۷. علی بن احمد بن موسی.
- از مشایخ اجازه و مورد وثوق است
۵۸. ابوعبدالله حسین بن احمد اشعری العدل به بلخ.
۵۹. محمد بن عبدالرحمن مقرئ استرآبادی.

باب پنجم

۶۰. ابوالفضل تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی حیری.
۶۱. اسماعیل بن منصور بن احمد القمار به فرغانه.
۶۲. عبدالله بن نصر بن سمعان نمیمی.
۶۳. ابوالحسن بن فضل بن عباس بغدادی.

(٣٠٥)

٦٤ عبدالرحمن بن محمد بن حامد البلخي
٦٥ ابوالعباس الفضل بن فضل بن عباس الكندي الهمداني فيما اجازة لي بهمدان
سنة ٣٥٤

٦٦ حسين بن ابراهيم ناتانه
٦٧ حسين بن ابراهيم بن هشام المكتب
٦٨ يحيى بن زيد بن الوليد الشيرازي
٦٩ علي بن محمد بن موسى الدقاق

« باب ششم »

٧٠ محمد بن احمد بن الحسين بن يوسف البغدادي



درگذشت آیت الله حاج شیخ محمد باقر کمره‌ای

فقیه و دانشمند معظم حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمد باقر کمره‌ای خمینی از علمای مشهور و نویسندگان بنام به شمار می‌رفت. وی پس از سال ۱۳۲۰ ق در کمره (اطراف خمین) در بیت علم و تقوا و فضیلت دیده به جهان گشود و پس از پشت سر نهادن دوران کودکی و طی تحصیلات مکتبخانه، نزد پدر بزرگوارش - مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ محمد که از علمای تحصیل کرده حوزه علمیه اصفهان بود - مقدمات علوم را تا سطوح بیاموخت، سپس برای ادامه تحصیل به اراک رفت و پس از چند ماه در سال ۱۳۴۱ ق به قم مهاجرت کرد و به تکمیل تحصیلات و فراگیری سطوح عالی اشتغال ورزید. آنگاه به درس مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری حاضر شده و از مباحث فقهی و اصولی آن مرد بزرگ بهره‌ها برد و همزمان با آن از درسهای آیات عظام: حاج سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی (که به خاطر اعتراض به سیاستهای دولت وابسته به انگلیس ملک فیصل در عراق همراه با آیات عظام: شیخ محمدحسین اصفهانی، سید عبدالحسین حجت، سید علی شهرستانی و شیخ مهدی خالسی به ایران - قم - تبعید شده بودند) فراوان بهره برد. نیز در سال ۱۳۴۶ ق که علمای اصفهان به عنوان مخالف با حکومت رضاخان به قم مهاجرت کرده بودند به درس مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد رضا مسجدشاهی اصفهانی حاضر شده و از درسهای عمومی و خصوصی وی بهره برد و مورد توجه خاص استاد قرار گرفت. وی این درسها را با فرزند استاد، مرحوم آیت الله حاج آقا مجدالدین مباحثه می‌کرد. در سال ۱۳۴۷ ق به اصفهان رفت و به مدت دو سال مهمان استاد بود و از درسها و معاشرتهای او بهره شایان برد. در سال ۱۳۴۹ ق به نجف رفت و در آنجا از محضر حضرات آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی، میرزای نائینی و آفاضیاء عراقی بهره‌های فراوان برد و مبانی فقه و اصول خویش را استوار ساخت. آیت الله فقیه در سال ۱۳۵۸ ق (۱۳۱۸ ش) پس از مراجعت به ایران و از اندکی اقامت در وطن خویش، به شهر ری کوچید و تا پایان عمر در آنجا اقامت گزید. فقیه سعید تا پایان زندگی به تدریس خارج فقه و اصول، تالیف، ترجمه، راهنمایی مردم، اقامه جماعت اشتغال داشت و زهد فراوان و قناعت بسیار از زندگی اش مشهود بود. بر روزه گرفتن سه ماه رجب و شعبان و رمضان، نوافل یومیه، تهجد و شب زنده داری، رعایت مستحبات و پرهیز از مکروهات، بی اعتنائی به زخارف دنیا پای می‌فشرد و دوبار پیاده به حج خانه خدا مشرف شد. از ذوقی



عالی و طبیعی سرشار بر خوردار بود و شعر عربی و فارسی را روان می سرود. از آثار فراوانش تبخّر و مهارت او در فقه، اصول، تفسیر، کلام و عقاید، تاریخ، تراجم، ادبیات عرب و عجم، لغت، حدیث، ملل و مذاهب اسلامی، معانی و بیان، و غیره مشهود است. از جمله کتابهایش که متجاوز از پنجاه عنوان است، عبارتند از:

- ۱- تقریرات فقه و اصول اساتید خود در قم و نجف اشرف (خطی)
- ۲- اصول الفوائد الغریبه بر گرفته از درس اصول اساتید خویش (ج ۲): مباحث الفاظ و اصول عملیه) ۳- حاشیه بر مکاسب (خطی) ۴- رساله در مکاسب محرمة (خطی) ۵- فصل الخصومة فی الورد والحکومة (خطی) ۶- فروع دین و نصوص احکام یا فقه فارسی (ج ۴) ۷- راهنمای حج ۸- خلدشناسی (ج ۱)
- ۹- الدین فی طور الاجتماع (ج ۵)، سه جلد آن به چاپ رسیده) ۱۰- مستون دین
- ۱۱- روحانیت در اسلام (ج ۲) ۱۲- مراننامه اتحاد روحانیون و علمای اسلام
- ۱۳- السیف المشتهر فی تحقیق اسم المصنوع (این کتاب که بسیار مورد تشویق مرحوم شیخ محمد رضا اصفهانی قرار گرفت، خطی است) ۱۴- هدیه عید نوروز یا عروس مدینه ۱۵- خودآموز علم بلاغت ۱۶- خودآموز صرف زبان عربی ۱۷- انتخابات اساسی حکومت ملی یا اصلاح مجلس شورای ملی
- ۱۸- کانون حکمت قرآن (تفسیر سوره لقمان) ۱۹- کانون عقّت قرآن (تفسیر سوره یوسف) ۲۰- ترجمه و شرح اصول کافی (ج ۴) ۲۱- ترجمه و شرح روضه کافی ۲۲- ترجمه امالی شیخ صدوق ۲۳- ترجمه خصال صدوق ۲۴- ترجمه کمال الدین و تمام النعمه ۲۵- ترجمه کنز الفوائد کراچی به نام «گنجینه معارف شیعه امامیه» ۲۶- ترجمه نفس المهموم محدث قمی به نام «رموز الشهادة»
- ۲۷- ترجمه جلد دوم الکنی واللقاب به نام «مشاهیر دانشمندان اسلام»
- ۲۸- ترجمه (شیوا و متین) «مفاتیح الجنان» ۲۹- ترجمه بحار الانوار- کتاب السماء والعالم به نام «آسمان و جهان» (ج ۱۰) ۳۰- ترجمه «تحف العقول»
- ۳۱- ترجمه «الغارات» ابوابرهم تقفی ۳۲- حمزه سالار شهیدان در جنگ احد
- ۳۳- همت بلند، پرتوی از زندگانی سیدالشهدا ترجمه «سمو المعنی فی سمو الذات». ۳۴- نیز در مقدمه کتابهایی که ترجمه کرده است، شرح احوال مؤلف و معرفی کتاب را به تفصیل نگاشته که خود کتابی جداگانه را تشکیل می دهد.
- ۳۵- دیوان اشعار (خطی). ۳۶- حکومت شاهی مایه تباهی (تأیید جمهوری اسلامی). ۳۷- پاسداری از حکومت جمهوری اسلامی. ۳۸- مروارید حکمت (نظم کلمات قصار علی علیه السلام در نهج البلاغه). این مرد بزرگ از تمام اساتید خویش اجازه اجتهاد و روایت داشته و اجازه اجتهادش از مرحوم آیت الله حائری بسیار قابل توجه است. آن عالم فرزانه پس از عمری سرشار از خدمات دینی، اجتماعی و علمی در ۹۵ سالگی در تاریخ ۵ محرم الحرام ۱۴۱۶ ق (۱۴ خرداد ۱۳۷۴ ش) بدرود حیات گفت و در صحن حرم مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی - علیه السلام - به خاک سپرده شد.

مژده بهشتاقان امام زمان حضرت حجة بن الحسن العسكري
عجل الله تعالى فرجه

کمال الدین و کتاب النعمه

از اوائل قرن سوم هجری ملت اسلام با همه ملل متمدن و درس خواننده دوران امپراطوری روم و فارس آمیخت و کتب و معلومات آنان بزبان عربی ترجمه شد و در میان مسلمانان منتشر گردید و در قرن چهارم این تعلیمات یونانی و عقلی بحد کامل در میان مسلمین رواج یافت و اثر خود را در فکر آنها بخشید ، البته رجال دانش اسلامی بسیاری از این علوم عقلی را یاد گرفتند و بر آن افزودند و در تطبیق آن بر تعالیم اسلامی رنج فراوان بردند و برخی هم بگمراهی و ضلالت افتادند و نسبت بمعقودات مذهبی دچار شک و تردید شدند ، و خصوص نسبت بامام غائب در حیرت افتادند . شیخ صدوق علیه الرحمة در چنین عصری در برابر چنین تردیداتی در عالم رؤیا مأمور بتدوین کتابی میشود که وسیله هدایت مردم و رفع شکوک و شبهات باشد ، این کتاب کمال الدین و تمام النعمه است که از کتب نفیس مذهبی و تألیفات مورد توجه شیخ بزرگوار صدوق است .

تاکنون ترجمه ای از این کتاب بزبان فارسی منتشر نشده است و استفاده از آن محدود بوده ، اکنون ترجمه آن و شرح موارد مشکله آن بتوسط کتابفروشی اسلامیة و خامه توانای آیت الله کمره ای در جریان طبع و نشر قرار گرفته و زیب مطبوعات مذهبی گردیده است . و بعلاوه مقدمه جامع و مفصلی هم در موضوع اثبات غیبت امام عصر بقلم توانای مترجم و شارح بر آن افزوده شده ، کتاب کمال الدین در مقدمه مفصل یا باب اول خود جمیع اصول و مبانی مذهب شیعه امامیه را از آیات قرآن مجید استنباط کرده و اثبات نموده و نخبه کلمات متکلمین بزرگ شیعه را جمع آوری کرده و شبهات مخالفین را جواب گفته و در ضمن بیش از پنجاه فصل جمیع مسائل غیبت امام و أدله اثبات وصحت آن را منظم نموده است . در مقدمه از روی آیات قرآن مجید غیبت و ظهور امام عصر علیه السلام در آینده ثابت گردیده و اخباری که از طرق عامه مخالفین در باره امام غائب نقل شده است جمع آوری نموده و از نظر کلی مسئله را برای عموم مسلمانان توضیح داده است . امید است عموم علاقمندان بمذهب و دانش از این نشریه جدید مذهبی استفاده کامل بپسندند

نخصال شیخ صدق

با ترجمه و شرح فارسی

۳ - ۵ نشریه مدرسه حضرت عبدالعظیم

جلد دوم

اشارات کتابچی

تهران، میدان شهدا، خ مجاهدین، خ رحیمی، پلاک ۸ و ۶ کپستی ۱۱۵۶۹

تلفن ۳۱۲۸۵۶۸ تلفکس ۳۱۳۴۸۶۹

حق چاپ و عکسبرداری از این نسخه محفوظ است

شاهکار جلد ۲ - نظراین کتاب

خوانندگان محترم این کتاب، شما هرچند ساده و سطحی جلد ۱ این کتاب را خوانده باشید پی باین نکته بردید که این کتاب گنجینه اخلاق پاک است، این کتاب بهترین دستورات حکمت عالیہ عملی اسلام را در بردارد و از سر چشمه زلال تعلیمات اسلامی که خاندان پیغمبر و امامان پاک و معصومند بزرگترین دستورات اخلاقی را با سندی محکم و بیانی رسا تعلیم میدهد شما اگر قدری با تأمل این کتاب را مطالعه کرده باشید اکنون یک دانشمند اخلاقی بزرگی هستید و در ضمن دانستن نکات برجسته اخلاقی مطالب متنوعه دیگری هم دریافتید نکات برجسته تاریخ اسلام، دستورات بهداشت، عقیده های درست و بسیاری از احکام و آداب اسلامی را فرا گرفته اید.

اگر دستورات بزرگ آن را بکار بسته باشید بطور عملی و پراتیک از این کتاب استفاده کرده اید اکنون یک مسلمان پاک و وجدان و باطن تابناکی دارید و در پرتو صفای خاطر خود حقایق بسیاری راجع بدین و اسلام فهمیده و خواهید فهمید و اکنون آماده هستید که موضوعات مهم و شاهکار قسم سوم کتاب را که از نظر اهمیت آن در چاپ اول جلد جداگانه ای قرار دادیم دریابید. در این قسم علاوه بر مطالب متنوع و شیرین بسیار، سه موضوع مهم مندرج است.

۱ - راجع بفضائل و کرامات و خصائص بزرگترین پیشوای اسلام حضرت علی بن ابیطالب

علیه السلام که قبله هدایت اسلام و کعبه آمال جامعه شیعه است.

۲ - حدیث شرایع الدین، یک دوره تعلیمات عالیہ اسلام که پدر بزرگوار مؤلف کتاب

برای وی نگاشته و برساله شرایع الدین معروف است.

۳ - حدیث (اربعه ماه: چهارصد مسئله) که حضرت امیر علیه السلام در یک مجلس باصحاب

بزرگوار و شاگردان آماده خود آموخته و اینهم جلوه دیگری است از فضایل آن حضرت و

طرز تعلیمات عالیہ او و سرعت عمل در پرورش دینی و خود بزرگترین کرامت و بقول مرد

بزرگترین معجزه او بشمار میرود.

ما در این مقدمه میخواهیم وارد بحث امامت بشویم، بحث امامت یکی از مباحث مهم اسلام

بوده و هست، اینموضوع از زمان خود پیغمبر اسلام مورد توجه بوده و پس از وفات پیغمبر ﷺ بلافاصله مطرح گفتگو گردید و توجه جامعه اسلامی را بیشتر بخود جلب کرد درحقیقت موضوع خلافت همته مرکزی تاریخ اسلام و اساس همه انقلابات مهم جامعه اسلامی بشمار میرود. این مسئله علاوه از آنکه یکی از مهمات مسائل اسلامی است مرکز سیاست و فعالیت جامعه اسلام بشمار میرود و صلاح و فساد اجتماع، ترقی و انحطاط جامعه از آن ناشی شده زمیشود، کلیه تشعبات و دسته بندیها بطور مستقیم یا غیر مستقیم از آن آب خورده، فرقه های مختلف و متضاد اسلامی از اینجا پدید آمده، مرکز حساس و شخصیت ممتاز تاریخی اینموضوع شخصیت علی بن ابیطالب است زیرا بمقتضای مذهب شیعه یگانه شخص برآزیده خلافت و منتخب از جانب پیغمبر برای امامت، او بوده و نزد عموم، اقلیت مخالف که منشأ بروز تاریخ شکفت آور اسلام شده است بدور او میچرخد و دسته ای که در تنگنای ستم و بی عدالتی افتادند و معنویت دستورات اساسی اسلام را در خطر دیدند بآنکه او، بنام او پیام کردند و حفظ قانون اساسی اسلام و قرآن را از او درخواستند و بنام و تعلیمات او وابسته دیدند توجه به موضوع امامت و خلافت اسلامی از چند نظر است.

الف از نظر نص و تصریح و تعیین خود پیغمبر: این نظر عقیده بسیاری از مسلمانان صدر اسلام بوده و دلیل بسیاری از قرآن و گفتار پیغمبر بر آن گواه است و بیشتر گفتگوها در طول تاریخ روی این زمینه بوده، علامه حلی علیه الرحمه دلیلهای امامت علی (علیه السلام) را از نظر قرآن و نص اخبار و تأییدات عقلی و منطقی اسلامی تا دوهزار جمع آوری کرده و کتابی بنام الفین نگاشته که یکی از شاهکارهای تألیفات او است. محکمترین ادله نص خلافت علی (علیه السلام) حدیث غدیر و حدیث منزله است که شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار آنها را مورد بحث قرار داده و همه شبهات مخالفین را رفع کرده، ما تحقیقات او را در ضمن مقدمه جلد گذشته نقل و ترجمه کردیم و بعلاوه نصوص و اخبار بسیاری هم در این قسم خصال در اینموضوع جمع آوری شده و روایات بسیاری از طریق شیعه و غیر شیعه در آن مندرج است و کتب بسیاری در اینموضوع تألیف شده و نیازی نیست که ما در این مقدمه از این نظر وارد بحث شویم.

ب - از نظر لیاقت و شایستگی مقصد بحث از این نظر اینست که در صورتیکه بقول بعضی از عامه پیغمبر ﷺ از دنیا رفت و خلیفه ای بلفظ مبارک خود معین نکرد. شایسته خلافت کیست؟ (این گفته در قرن اول اسلامی زبانزد اکثریت مسلمانان بود و متصدیان خلافت اسلامی و

طرفداران آن در نشر آن بسیار کوشیدند تا در تاریخ عمومی اسلام مطلب مسلمی بشمار رفت (البته حکومت‌های آنروز و طرفداران ذینفع آنها برای تبرئه و تحکیم اساس زمامداری خود جز این راهی نداشتند و چون اینوضع خلافت‌انتخابی که روی نظر مسلمانان و تحصیل اکثریت آراء بود بدون ثبوت سکوت پیغمبر ﷺ اساسی نداشت و قرن‌ها هم در جامعه اسلامی برپا بود این رأی‌روزی بروز نابتتر و عمومی‌تر شد از اینکه خاورشناسان اروپا که اطلاعات اسلامی آنها از مطالعه تاریخ عمومی اسلام است آنرا اصل مسلمی تلقی کرده‌اند ولی امروز که مردم‌هشیاری ملاحظه‌شخصیت پیغمبر ﷺ را میکنند و شالوده‌تعلیمات عمومی و جاودان او را مینگرند هرگز باور نمیکند که پیغمبر ﷺ از دنیا رفته باشد و هیچگونه پیش‌بینی برای جامعه اسلامی پس از خود ننکرده باشد، پیغمبر که تازه پرچم‌های مخالف جزیره‌العربر را سرنگون کرده و دو سال بیشتر نیست که قبایل دور دست تسلیم او شده و تبعیت او را پذیرفته‌اند و در عین حال آوازه‌مخالف از طرف یمامه و نقطه‌های دیگر بگوش او رسیده و بعلاوه نامه دعوت برای پادشاهان بزرگ دنیا چون خسرو شاهنشاه فارس و هرقل امپراطور روم نوشته است و در حقیقت کار جامعه اسلامی از نظر تنظیم و تحکیم امورات داخلی عربستان و از نظر دعوت بیگانگان تازه شروع شده اکنون مرگ او فرا رسیده بدون هیچگونه پیش‌بینی رخت بر بندد و چشم از همه رنج‌های خود پيوشد هرگز باور نمیشود) شایستگی علی بن ابی طالب علیه السلام برای خلافت از نظر کلیه شروط و اوضاعی که در خلیفه‌اسلامی بایست بوده باشد مورد اتفاق همه مسلمانان است و هر دسته‌ای اوصافی را که برای خلیفه و امام در جامعه اسلام اعتبار کرده‌اند اعتراف کرده‌اند که علی بن ابیطالب علیه السلام بعدا کمال دارای آن اوصاف بوده و جز دست‌خوار ج که توبه پس از حکمین را جزء شروط امامت آوردند در اینموضوع مخالفی وجود ندارد، از اینجهت ما از این نظر هم وارد بحث نمیشویم زیرا شایستگی و لیاقت علی علیه السلام برای خلافت بلکه برتری آنحضرت بر سایرین در تاریخ اسلام روشن است و قابل انکار نیست و بحث و گفتگو در این زمینه بسیار شده و کتاب‌هایی بسیار نوشته شده و من از توضیح و اوضاحت و تکرار خوشم نمی‌آید

ج - از نظر اینکه اگر پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام بجای آن حضرت نشستند بو

و زمام امور را بدست گرفته بود و مسلمانان تمکین آن حضرت شده بودند چه میشد؟

بحث در اینموضوع هم جز تأسف نتیجه‌ای ندارد، البته معلوم است که اگر علی علیه السلام بلافاصله

پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زمام امور جامعه اسلامی را بدست میگرفت و دچار اختلافات داخلی نمیشد

کلی تاریخ اسلام با وضعی که پیش آمد دعوی می‌شد، پیغمبر اسلام در میان مشرکان مکه مبعوث شد، بانبروی بلیغ و قدرت اعجاز که در قطعات آیات قرآن بهم آمیخته بودند مردم را دعوت کرد، با همه موانع و مقاومت باجمعی از طبقات و قبائل مختلفه پیرو او شدند. البته بیشتر پیروان مکه مخلص و از روی ایمان و عقیده گرد آنحضرت جمع شدند ولی افرادی هم غرض آلود و بانگرانی بدانحضرت پیوستند عرض جمعی گریز از نبروی جبار سران قریش و فشار تحمیلات طبقاتی بود و پاره‌ای هم در ضمن حدس یسرفت دعوت اسلام را میزدند و بطمع اینکه در آینده بمقامی برسند و بر و ثمری بچینند پیرو آنحضرت شدند، در حقیقت مکه در هنگام بعثت پیغمبر ﷺ از نظر وضع عمومی و زندگانی اجتماعی در تنگنای سختی بود و بیشتر مردم از وضع خود تاحدبیزاری ناراضی بودند چون بابک دعوت اسلامی بلند شد و مردم اندک اندک با تعلیمات عالیه آن آشنا شدند آرمانهای روحی و مادی خود را در آن جستند و آن بدینی و نومیدی که در وضع زندگی مشرکانه داشتند بر طرف شد و چون پیغمبر ﷺ بمدینه هجرت کرد دعوت اسلامی بانبروی شمشیر انصارتأیید شد و مورد توجه عمومی گردید جمعی از ترس پیرو اسلام شدند و اینها دسته مهم منافقین بودند بهر حال جمعی از افراد مؤثر بظاهر مسلمان و در باطن غیر معتقد در حوزه اسلامی درآمدند پیغمبر ﷺ میخواست در سیر تاریخ و یسرفت اسلام حوزه اسلام را از وجود عناصر خطر ناک پاک کند و جامعه اسلام را با یک روح خدا پرستی خالص و ایمان درستی محکم و پا برجا نماید با اینکه پیغمبر ﷺ در ظاهر با این دسته بسیار مدارا می‌کرد و از آنها خاطر خواهی می‌نمود در مقام تصفیه آنها هم بود و این تصفیه از چند راه انجام می‌شد .

۱- از نظر تربیت و پرورش اسلامی البته افرادی که وابسته جمعیت اسلامی می‌شدند و زبردست پیغمبر اسلام می‌افتادند و آن نظر عناد و دشمنی که حس مبارزه و بدینی پیش در آنها پدید آورده بود کنار می‌گذاشتند کم کم بحقیقت اسلام و تعلیمات عالیه آن پی میبردند و اخلاص و عقیده در آنها بوجود می‌آمد و مؤمن درست و پاک می‌گردیدند .

۲- از نظر استهلاک و تبدیل افراد زیرا در طول جریان اسلام آن مردانیکه با شرکت و عادات پست دوره جاهلیت خو کرده بودند و دل آنها تیره شده و آلودگی دوران گذشته نمیکذاشت پرتو ایمان در باطن آنها بتابد کم کم از میان میرفتند و جوانان نوس و کود کانیکه آلوده اوهام و خرافات بت پرستی نبودند در جامعه اسلامی بدید می‌شدند و در اثر پرورش دینی مسلمانانی پاکدل و عقیده مند بودند این تفاوت میان پیره مردان و جوانان دوره بعثت بخوبی آشکار بود در میان مهاجر و انصار نمونه های تاریخی قابل توجهی دارد مقام ایمان ابوبکر و فرزندش محمد، مقام اسلامیت

عبدالله بن ابی رئیس خزرج با فرزندش بنام عبدالله را بسنجید، در سیره ابن هشام گوید چون پیغمبر از جنگ بنی مصطلق فراغت یافت بر سر آب آنها بنام مرسیع بارانداخت در این میان که مردم بر سر آب راحت باش کرده بودند دنباله قشون اسلام رسید، عمر بن خطاب یکتن از بنی غفار را بنام جهجاه مزدور داشت که جلوا سبش را میکشید و خدمتکار او بود آمد بر چاه آب کشد با سنان بن و برجینی که از بستگان عوف بن خزرج انصاری بود مزاحمت کرد و کار بزد و خورد رسید جهنی فریاد کرد یا معشر الانصار و جهجاه فریاد کرد یا معشر المهاجرین، این قضیه بگوش عبدالله بن ابی رئیس خزرج رسید بر آشت و بحاضرین مجلس خود جمعی از محرمان قبیله اش که زید بن ارقم پسر خرد سالی هم با آنها بود گفت مهاجرین اینطور بما گستاخی میکنند؟؟ اینها در وطن ما با ما سر همسری و فزون طلبی دارند بخدا سر انجام کار ما با این راندگان قریش باینجا رسیده که گذشتگان گفته اند (سگت را فربه کن تا تورا بدرد) هلا بخدا سو گند چون بمدینه برگشتم دسته عزیز تر دسته مزاحم خوار تر و زبون تر را بایست بیرون کند سپس رو بحاضران کرد و گفت شما خود این نکت را بر خود آوردید این بیگانگان را در وطن خود جا دادید و دارائی خود را با آنها بمیان نهادید بخدا اگر از آنچه داشتید نسبت بآنها دریغ میکردید بجای دیگر میرفتند، زید بن ارقم این سخنان را شنید و رفت بعرض پیغمبر ﷺ رسانید، اینسخن عبدالله پس از فراغت پیغمبر از جنگ دشمن باور رسید و عمر حضور داشت، عرض کرد یا رسول الله به عباد بن بشر بفرما او را بکشد رسول خدا فرمود ای عمر چگونه می شود؟ مردم با عم باز گویند که ﷺ یاران خود را میکشد، اینکار نشدنی است. پیغمبر برای حل این مشکل در هنگامی که فرمان کوچ نمیداد اعلام فرمود که باید بار بندید و کوچ کنید چون عبدالله بن ابی فهمید که زید بن ارقم گفتار ناهنجار او را بر رسول خدا رسانیده خدمت پیغمبر آمد سو گند خورد که من چنین سخنی که زید بشما رسانیده نگفتم و پیرامون آن نگردیدم عبدالله مرد با عنوان و محترمی بود از اینرو کسانی هم که خدمت رسول خدا بودند از او طرفداری کردند و دفاع نمودند گفتند زید بچه است شاید غلط فهمیده و خلاف بعرض شما رسانیده چون یاران پیغمبر براه افتادند آسید بن خضیر شرفیاب شد و سلام نبوت را ادا کرد و عرض کرد یا رسول الله این حرکت قشون بسیار بی موقع و ناگوار است، شما در چنین وقتی کوچ نمی کردی، فرمود مگر نشنیده ای رفیقت چه گفته؟

کدام رفیق؟

عبدالله بن ابی بن سلول؟

چه گفته؟

در نظر گرفته که چون بمدینه برگردیم عزیز تران دسته زبون تر را از مدینه بیرون کنند عرض کرد یا رسول الله عزیز همه شما تید اگر بخواهی او را بیرون میکنی، بخدا او زبون و خوار تر است و شما عزیز محترمید یا رسول الله با او مدارا کن بحق سوگند در موقعی خداوند ترا نزد ما آورد که قومش برای اوتاج می ساختند که او را پادشاه کنند اکنون نگران است که شما پادشاهی را از وی گرفته اید ۰۰۰ در نتیجه چون خبر بعبدالله پسر عبدالله بن ابی رسید که چنین سخن جسارت آمیزی در باره مهاجرین گفته و پیغمبر ﷺ را رنجانیده فوراً خدمت پیغمبر ﷺ شرفیاب شد و عرض کرد یا رسول الله بمن خبر رسیده که میخواهی پدرم عبدالله را برای این جسارتیکه کرده بکشی اگر در این موضوع تصمیم داری بفرما تا من خودم سرش را از تن بگیرم و خدمت بیاورم باینکه همه خزر ج میدانند هیچ پسری بیشتر از من نسبت پیدر نیکو کار و اخلاصمند نیست ولی میتوسم مبارک یگیری را بکشتن او فرمان دهی و من تاب نیاورم کشنده پدر را زنده ببینم و او را بکشم و در اینصورت مؤمنی را کشته باشم بخون کافری و بددخ روم پیغمبر ﷺ او را دلداری داد و فرمود خاطر جمع دار که تا پدرت با ما است با او بر سر لطف و مدارا هستیم و خوش رفتاری خواهیم کرد، در باره ای روایات آمده است که هنگام ورود در مدینه همین عبدالله فرزندش او را در بیرون مدینه بازداشت کرد و گفت تا رسول خدا اجازه ندهد نمی گذارم وارد مدینه شوی تا بدانی عزیز کیست و خوار کیست، این نمونه هائی است از اخلاص جوانان صدر اسلام در اثر اینکه با دل ساده تعلیمات آنرا دریافتند و هیچ غبار شبهه و تردیدی در پیرامون عقیده و ایمان آنها نبود.

۳- از نظر محو آثار شرك و بت پرستی و آداب جاهلیت در ریشه کن کردن آثار گذشته و بر نزار کردن آثار اسلام تا بدین واسطه مردم عادت جاهلیت را فراموش کنند و با وضع آداب سلامی خو بگیرند و نسبت باسلام اخلاصمند شوند و ایمان ظاهری آنها تبدیل بایمان حقیقی شود همین سبب تمام بتها را شکست و سوخت و ساختن آنها قدغن کرد، همه معبدها که بر اساس بت پرستی ساخته بودند ویران کرد و مجسمه ها و آثار ساختمان قبرها را محو کرد.

در صورتیکه علی رضی الله عنه بلافاصله پس از پیغمبر ﷺ زمام جامعه اسلامی را بدست میگرفت بدون تردید نقشه های پیغمبر ﷺ را تعقیب میکرد و در نتیجه یکدسته مسلمانان حقیقی پدید آید و بوجود می آمدند و حقیقت اسلام در جهان منتشر میشد و جامعه بشر سراسر تربیت میشدند و تاریخ عالم یکسره عوض میشد، اما چون ابو بکر زمام امور بدست گرفت فقط دنبال وحدت عرب و ظواهر تشکیلات اسلامی قشونی شایسته و آماده تشکیل کرد و بجان جهان انداخت این

قشون که اکثریت آنها همان اعراب جفا کاریابانهای عربستان بودند و هنوز اخلاق اسلامی در آنها بوجود نیامده بود، این قشون با همان سختی و جفاجویی که در دوره جاهلیت داشتند ملل را مورد تاخت و تاز قرار دادند و با همان عادت‌هایی که یکدیگر را غارت میکردند دارای روم و فارس را ربودند و سیل آسا در مدینه ریختند، در اثر زمامداری ابوبکر و عمر فکر ریاست و حب جاه در مغز صحابه جا گرفت و در اثر این نروت هر یک برای خود تهیه ریاست و بزرگی دیدند و بطمع خلافت افتادند و کشمکش آغاز شد و روز بروز سخت گردید تا دشمنی و خصومت دوره جاهلیت میان آنها بر گردید و جنگهای داخلی پدید شد.

روش بحث ما در موضوع امامت و خلافت اسلامی

ما از نظری دارد این بحث میشود که تازگی دارد و غیر از نظرهای گذشته است که در طول تاریخ مورد بحث بوده و بعد کافی در آن گفتگو شده و کتاب‌ها در باره آن نوشته شده است، ما عموم خوانندگان محترم و برادران دینی خود را از هر فرقه که باشند بدین نکته متوجه میکنیم: ما امروز مسلمان و پیرو قرآنیم و پیغمبر ما که بایست بدستورات او عمل کنیم خاتم انبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است محمد خود پیغمبر هر قرنی است چنانچه قرآن دستور العمل هر دوره ایست ما از اینجا نتیجه میگیریم که هم اکنون قرآن مورد عمل ما مسلمانان است و آهنگ پیغمبر اسلام در گوش ما هست ما اگر فرض کنیم که امروز پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته و ما مسلمانان را تنها گذاشته و باید خود را بیک شخصی از یاران پیغمبر وابسته کنیم و او را جانشین پیغمبر بشناسیم بایست شخصی باشد که در طول تاریخ اسلام شخصیت و پیشوائی او معلوم باشد و در هر قرنی بتوان از آثار او استفاده کرد و مانند خود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بواسطه قرآن و نبوت خود همیشه زنده است و برای هر قرنی که در تاریخ گذشته پیغمبر بوده و برای هر قرنی که می‌آید پیغمبر است، این خلیفه هم خلیفه هر قرنی باشد بطوری که در هر آن ما فرض کنیم پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته صلاحیت داشته باشد که عموم مسلمانان در رتبه بعد از پیغمبر او را مرجع خود بدانند و از وجود تاریخی او استفاده کنند و چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و دعوت اسلامی او بتوسط قرآن و سنت او همیشه محفوظ است رهبری و مرجعیت آن خلیفه هم در هر قرنی بواسطه آثار و سیره او محفوظ باشد. ما با آواز رسائی همه برادران مسلمان خود را که تا چهارصد میلیون شماره شده اند میخوانیم و می‌گوئیم خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله در قرن اتم کیست؟

پیغمبر ما بعقیده ما تنها پیغمبر قرن شمشیر نبود، پیغمبر دوره وحدت عربی نبود بلکه

پیغمبر قرن شمشیر و قرن اتم و همه قرن‌هاست چنانچه قرآن او قرآن همه قرن‌ها بوده و هست اکنون ما در جستجوی خلیفه‌ای برای این پیغمبر صلی الله علیه و آله هستیم که حافظ و شارح قرآنی او باشد و او هم خلیفه قرن شمشیر و قرن اتم و همه قرن‌ها پس از پیغمبر باشد قرن‌هایی که تاکنون گذشته و همین قرن معاصر و قرن‌های آینده نیز اکنون از همه میبرسیم خلیفه پیغمبر اسلام در قرن اتم کیست؟ محمد بن عبدالله که خود پیغمبر قرن‌هاست و تا این قرن و قرن‌های آینده پیغمبر است از این نظر نیست که در مدت شصت و سه سال زندگی و دوره خود کارهایی انجام داد و رفت بلکه از این نظر است که وجود تاریخی منحل و جاودانی دارد و بوجود تاریخی خود همیشه زنده است و زنده خواهد بود وجود تاریخی پیغمبر اسلام قرآن و سنت ثابت و کلمات دین او است، محمد بن عبدالله فرزند عبدالله همان بود که شصت و سه سال زندگی کرد و در گذشت ولی محمد بن عبدالله پیغمبر اسلام آن شخص محدود نبود او با قرآن و دین خود آمیخته و متحد بود و اکنون وجود تاریخی او موجود است خلیفه او هم باید چنین باشد که در همه قرن‌ها بتوان بمقتضای آن قرن او را خلیفه وی شمرد و در رتبه دوم مورد استفاده و پناه جامعه اسلامی شناخت اکنون باز ما از همه مسلمانان میبرسیم این وجود تاریخی ابدی که شایسته است در جهان امروز خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله شناخت کیست؟ پیغمبر اسلام در سال ۱۲ هجرت در گذشت پرچمی افراشته و قشونی آماده و یارانی پرورش یافته از خود بجا گذاشت، این آمادگی و اتحاد و شوق جهاد که با روحیه عرب تناسب داشت و از حس فداکاری و کوشش که روح تربیت اسلامی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود نیرو می گرفت کارهایی انجام داد و اسلام را در جهان پراکنده کرد و کشورهای گشود و تخت‌هایی سرنگون کرد و غنای بسیاری ربود عزیزانی را زبون کرد ثروتمندانی را بختک سیاه نشانید و درویشانی را ملیون گردانید، این تاریخ گذشت و این اوضاع برچیده شد اکنون از آن افراد جنگجو و از آن اقتدار اثری نمانده است ولی قرآن زنده و نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلطه نبوت برقرار است شمشیری نیست که اسلام با برش آن مرزهای خود را پیش برد و غنیمت فراوان بچنگ آورد و میان پیروان خود تقسیم کند، آنروز جامعه اسلام از چند دسته تشکیل میشد. این چند دسته عرب که وطن و خانمان با برجائی نداشتند بنه بدوش بگرد جهان افتادند و بار و بنه و گهواره کودکان نوزاد خود را در جیبه‌های جنگ کشیدند و بنیروی وحدت اسلامی هستی ملیون ملیون مردمان فارس و روم را گرفتند و صرف زندگانی خود کردند و آثار عمران و آبادی را برهم زدند، بزودی خطر این وضعیت دریافت شد

و عمر دستور داد املاك و زمین ها را بتصرف سکنه اصلی وا گذارند و سهمی از محصول آنها بگیرند و مصرف جامعه اسلامی کنند علاوه بر آنکه این دستور برای ادامه زندگی جامعه اسلامی کافی نبود در صورتی فائده داشت ک تا همیشه سلطه نظامی و حکومت مقتدر آنان بجا بماند ولی امروز نه از آن سلطه اثری است و نه از آن اقتدار نشانه ای بدست می آید، امروز اسلام همان نیروی تبلیغی قرآنرا دارد و بس آیا متن قرآن موجود بدون هیچ تفسیر و نظاها نامه ای برای ادامه زندگی جامعه اسلامی کافی است و تنها با آیات قرآن که بیشتر از نظر کلی و تبلیغی با مردم سخن میگوید آن مردمی که اصطلاحاتی مخصوص و عرفی و حشیا نه داشتند میتوان امروز که قرن اتم نام دارد اکتفا کرد و گفت حسبنا کتاب الله !!! آیا صرف یاد آوری تاریخ گذشته اسلام و گفتگوی اینکه جامعه اسلامی یکروز با قشونی اندک پادشاهان بزرگ فارس و روم را شکست داده میتوان ملت های متمدن و بزرگ دنیا را قانع کرد و با اسلام دعوت نمود؟

امروز ما چهارصد میلیون مسلمان بر اکنده در جهان زندگی میکنیم و قسمت بیشتر بکلی فاقد نیروی سیاست و استقلال هستیم و قسمت های کمی هم که دارای نیروی سیاست و استقلالیم در برابر دنیای کنونی ضعیف میباشیم بایست مانند همان زمانی که پیغمبر ﷺ در مکه مردم را با اسلام دعوت می کرد جهان را از نظر معنا و حقیقت اسلام بسوی آن دعوت کنیم و لازمه چنین دعوت و قیامی اینست که علاوه بر متن قرآن بیک شخصیت خلافت اسلامی تکیه کنیم که کلیات اسلام را از نظر دنیای امروز و مردمان قرن اتم تشریح کرده باشد این پرسش را باید تکرار کنیم خلیفه پیغمبر اسلام ﷺ در قرن اتم کیست؟

اموری که در دنیای امروز از نظر فرد و اجتماع دارای اهمیت است عبارتست از :

- ۱ - حسن تربیت و پرورش علمی و اخلاقی .
- ۲ - دماغ تفکر و ابتکار .
- ۳ - انضباط کامل و حسن اطاعت از مقررات مورد اعتماد .
- ۴ - فداکاری و اظهار شهامت و خود داری در برابر بیگانه .
- ۵ - کار و کوشش خصوص در رشته های تولید ثروت از قبیل فلاحت و زراعت و درختکاری ...
- ۶ - اعتبار حقوق افراد و حفظ آزادی .
- ۷ - مواظبت در عدالت و رسانیدن حقوق به مستحقان و حفظ تشکیلات و نظامات اداری و اجتماعی .

۸ - توجه بزیردستان و دلسوزی برای درماندگان و بیچارگان.

۹ - مراعات کلیه مواد قانون اساسی قرآن و دستورات پیغمبر ﷺ

۱۰ - صرفنظر از استفاده های شخصی و مراعات مصالح عمومی و جلوگیری از هرگونه

تعدی نسبت به عموم افراد و طرفداری از صلح عمومی و آسایش کلیه افراد بشر .

علی بن ابی طالب علیه السلام در میان یاران و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلام يك شخصیتی بی مانند و

ممتازی است که همه این مراحل را طی کرده و در جمیع شئون فردی و اجتماعی وارد شده و در هر

موقع بهترین نمایش را داده و یادگار و سیره قابل توجهی از خود بجا گذاشته . مجموع این

نمایشات و یادگاری ها شخصیت تاریخی و مؤبد او را تشکیل میدهند و او را ردیف پیغمبر صلی الله علیه و آله

و قرآن قرار میدهند که ما جامعه مسلمانان امروز که قرن اتم است چنانکه می گوئیم قرآن اسلام

کتاب دستورات ابدی و موجد جامعه بشر است و چنانچه می گوئیم پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلام با شخصیت

تاریخی خود که همان قرآن و دین است پیغمبر ابدی و موجد جامعه بشر است بی تردید و لرزش.

می توانیم گفت . علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه ابدی و موجد اوست . تاریخ او باندازه ای بزرگ و عمیق

و دنباله دار است که اگر فرض کنیم هم امروز هم پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته باشد . بلی امروز که

ما چهارصد میلیون مسلمان در پهنای دنیای قرن اتم زندگانی می کنیم و مانند گلوبند مرواریدی

که رشته اش در اثر فشار سختی کسیخته و دانه هایش بی تناسب و ارتباط در اینجا و آنجا پراکنده

شده و گرد و غبار بسیاری بر سر آنها نشسته و نیروی اجتماعی خود را از دست داده ایم باز میتوانیم

در همین جهان او را خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله و حافظ قرآن معرفی کنیم و بیشتیبانی تعلیمات و دستورات

او دنیا را با اسلام دعوت کنیم زیرا در هر موضوعی از موضوعات زندگی فردی و اجتماعی نمونه

کاملی از او در دست است و در هر فضیلتی که در فرد و اجتماع بشر مورد توجه است حتی در

دوره اتم مثل اعلی و نمونه کامل است و ما بشری زیر فضا ئل و برتری های علی علیه السلام را خلاصه

می کنیم بطرزی که فورمول و دستور عمومی باشد و بتوان از او پیروی کرد و سرمشق گرفت .

نمونه کامل فرزند برومندی در خانواده بزرگ و آبرومندی

بهترین فرزند در بهترین خاندان

علی علیه السلام فرزند ابوطالب و زاده فاطمه بنت اسد است پدرش و مادرش هر دو از نژادهای

بن عبد مناف سید قریش و شخصیت بارز خاندان قسی بن کلابند برادران وی جعفر و عقیل و

طالب میباشند .

علی از روزی که متولد گردید از نظر شخص خود معجز آسا بود و در نظر عموم مردم

کودکی بی مانند و نشان آینده بزرگی را میداد نگفیریم از آنچه شیعه در باره کودکی وی معتقدند .

۱- آنکه ابی طالب او را در خانه کعبه برد و خدا وی را نام گذاری کرد و نام او را از نام بزرگ خود بازگرفت .

۲- او را نزد پیغمبر بردند و در آغوش کشید این کودک نوزاد کتاب های آسمانی را برای وی خواند و امتحان نهائی را با موفقیت انجام داد .

۳- در شکم مادر سخن میگفت و با او رازگوئی میکرد .

۴- در چند بار قماط محکم بر او پیچید و او همه را پاره کرد و دست های خود را بیرون آورد و گفت میخواهم این دستها را بدرگاه خدا بلند کنم و راز و نیاز نمایم .

البته این مطالب معجز آسا در کتب شیعه نوشته شده و ممکن است نزد دیگران بطور تردید تلقی شود ولی در اینجا نباید تردید کرد که علی بن ابی طالب علیه السلام در خانه کعبه متولد شده و خانه زاد خداست این موضوع نزد شیعه امری مسلم و قطعی است و بسیاری از مورخین اسلامی دیگر هم که در نگارشات خود تعصب بخرج نداده و حق کشی نکرده اند بدین مطلب اعتراف دارند از جمله مسعودی در کتاب تاریخ مروج الذهب خود این موضوع را بطور مسلم و بدون ذکر مخالف ثبت کرده است خود همین مطلب برای دریافت عظمت و بزرگواری این کودک کافی است کیفیت زایش علی علیه السلام در میان کعبه بطور خارق عادتی نقل شده روایت چنین است که جمعی کثیر در مسجد الحرام نگران بودند که فاطمه مادر علی علیه السلام در حائضه آنرا وضع حمل در او پدید شده بود پشت خانه کعبه آمد و دست بدعا برداشت در اینوقت دیوارخانه شکافته شد و فاطمه بدرون رفت و دیوار بهم آمد این موضوع باعث حیرت آنان گشت رفتند در خانه را باز کنند تا از حال او خبر گیرند ممکن نشد دانستند از جانب خداست منت سه روز فاطمه در میان کعبه بود و کسی با او دسترسی نداشت و چون بیرون آمد این کودک را با خود آورد اگر کسی از این حدیث تردید کند در این موضوع تردیدی نیست که در میان خانه کعبه تاکنون باندازه چند متر مربع در ضلع شمال غربی ساختمانی وجود داد که محل زایش علی علیه السلام ساخته میشود همین اندازه که مسلم شد خانه کعبه زاد و بوم علی علیه السلام است برای عظمت مقام این مولود و پاکی او کافی است، کعبه در جهان قدیم ترین معبد و بزرگترین و مقدسترین خانه های منسوب بخداست، خداوند این خانه را بخورد وابسته و در طول تاریخ از آن نگهداری کرده و بطور

معجز آسائی حمله ابرهه و قشون یمن را از او دفع کرده است این مسام است که کثافت و شخص ناپاک روا نیست که در خانه کعبه درآید بنابراین علی علیه السلام و مادری که او را زاد بیچگونه کثافت و ناپاکی گرفتار نبودند این يك مقام طهارت بی مانندی است که این کودک را نهال بزرگی معرفی میکند .

علی علیه السلام بطرز اسرار آمیزی در خانه کعبه زائیده شد تا بالاترین رابطه ای را که میتواند بنده فرمانبرداری با خدای خود داشته باشد برای خویش پا بر جا کند . این خانه زاد خدا بزرگترین مقام بندگی را که شریف ترین پیوست انسانست با خدا دارا شد بزرگواری علی علیه السلام را باید در سر بندگی او جستجو کرد بندگی پاک و بی آلابش علی علیه السلام با خانه زادی او نسبت بخدا پیوست مهمی دارد پاکترین بنده آنستکه خانه زاد مولای خود باشد ، چون علی علیه السلام با جسمی پاک بر روی خاک کعبه مقدس وارد شد از جوهر خاک خانه رنگ خدائی گرفت همان رنگی که حقیقت بی رنگی است و آیه ۱۲۸ سوره بقره رمز آنست صبغة الله و من احسن من الله صبغة ، رنگ خدائی بخود گیرید کی از خدا بهتر رنگین میکند ؟

در عصر ولادت علی علیه السلام دین حق و کیش درست آئین عیسی و دستورات انجیل بود در آئین عیسی بایست هر کودک کی که از مادر زائیده شود در زیر نظر کشیش و پیشوای مذهبی با آب مقدس تعمید که بزرگی رنگین بود او را غسل دهند و با این غسل تعمید پایه پرورش دینی او را استوار کنند تا در دین مسیح ثابت قدم باشد. این دستور با ولادت علی علیه السلام تبدیل شد علی علیه السلام از خاک پاک کعبه مقدس در زیر نظر مستقیم حق تعمید یافت و نورایمان سراپای کوچک و نازنین او را فرا گرفت و افتخار تشریح شستشوی با خاک را (نیم) او افتتاح کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگ سپس بدان بالید و این دستور آسمانی را صادر کرد جعلت لی الارض مسجداً و ظهوراً رمز اسرار خاک و مقام اهمیت آن در زندگانی بشر تا تاریخ پیدایش اسلام نامعلوم بود و بشر با چشمی اهانته آمیز بدان مینگریست ولی اسلام با این قانون بزرگ بهره برداری از آنرا افتتاح کرد . آری عناصر فریبنده و خوش نما زودتر اشخاص ظاهر بین را بخود جلب میکنند و بسا موجب گمراهی آنها میشوند ظاهر نورانی آتش شیطانرا فریفت و او را بتمرد حق کشانید و بخود پرستی و اداشت تا رانده و بدبخت شد . توجه مفروانه فارسیان را جلب کرد تا او را مظهر یزدان دانستند و قبله و گاهی معبود خویش نمودند ، امواج آب و نیروی طوفان او دهشت در دل جمعی انداخت تا برای ادب النوعی گمان بردند ولی خاک آسوده و ساده و بی هیاهو کمتر مورد

توجه قراردادش شریعت اسلام اهمیت خاک را با این جمله اعلام کرد: **رب الماء ورب الصعيد واحد** پروردگار خاک و آب یکی است در دنبال این تعلیمات اسلامی نظر دانشمندان طبیعت شناس بعالم خاک جلب شد و اسرارشگفت انگیزی از آن کشف کردند در همین اواخر فهمیدند که در جوهر خاک ماده بنی سبیلی وجود دارد که یگانه داروی درد های بشری است ولی عارفان با بصیرت راه بندگی را از خاک آموختند خاک با اینهمه افتادگی خود رمز بندگی خدا است، از اینجا است که همه حوائج بشری را در درون خود مپرورد زیبا ترین گلها، نافع ترین گیاهها، بر بها ترین معادن از شکم او بیرون می آید علی علیه السلام هم خاک معبد بزرگ حق را در آغوشش کشید که همه آرزوهای بلند انسانیت و آرمانهای بزرگ بشر در وجود او یافت شد و او هم بخوبی از عهد بر آمد که همه صفات نیک و اخلاق و آداب بزرگ انسانی را در جامعه بشری نمایش دهد و آنها را بهمه مقامات بلند امیدوار سازد.

آری انسانی که در اثر پیروی هوا و هوس و گمراهی در عمق بدبختی پرتاب شده بود انسانی که همه نیروی بزرگ خود را برای تامین شخصیت کوچک و آرزوهای پست و زندگانی کوتاه خود صرف میکرد، انسانی که از خدای بزرگ جهان و آفریننده مهربان خود بیخبر بود یکبار از آهنگ قرآن عند محمد ﷺ بخود لرزید و چشم گشود و در پهلوی او علی علیه السلام را دید که با آهنگ آن هم کاری میکند خدا را چنان که بایست میستاید و چنانچه شایست میپرستد، در پرتو دانش همه مشکلات را حل میکند و در سایه کوشش جهان را آباد مینماید و چون پدری بر همه مهربان است و چون برادری برای همه خیر خواه است همه را رنج میبرد تا دیگران آسایش کنند و پرچم عدالت را در جهان بجنبش آورده و بینوایان را بنوا رسانیده زخم درون ستمدیدگان را با سرانگشت عدل خود مرهم گذاری میکند.

این خانه زاد خدا با آن بندگی عمیق و شگفت آور مهر خدائی دارد، عدل خدائی دارد، قهر خدائی دارد، رحم خدائی دارد و همه خلق جهان را بدین اعتراف و داشته که: **زنده و پاینده باد کودک نوزاد ابوطالب خانه زاد خداوند پاک**

در مرحله علی علیه السلام نه چونت و نه چند در خانه حق زاده بجانش سوگند بی فرزندی که خانه زادی دارد شك نیست که بایدش بجای فرزند بهترین فرزند در دامن پاک ترین مادر

فرزند با يك وجود بسیار كوچك ذره بینی بدرون مادر وارد میشود وسیر سریع خود را

بسوی عالم انسانی از آنجا آغاز مینماید. پیوست او بامادر نخستین مرحله ترقی اوست، از جسم مادر تغذیه میکند تا صورت انسانی بخورد میگیرد و لباس احسن تقویم میپوشد و سپس خداوند در تن لوروح میدمد و خلق جدیدی میشود که بایست بآفریننده او با صیغه تبارک الله احسن الخالقین آفرین گفت پس کودک هر چه دارد از مادر دارد استعداد پاک و روش نیک با خون و شیر مادر در اعصاب و رگهای او پا برجا میشود عقیده مادر، احساسات مادر، افکار مادر در نهاد کودک متمکن میگردد و در افکار و اعمال او منعکس میشود، در همه وقت و یژه امروزه فرزندان نیک دیندار و شجاع و دانشمند را از مادران نیکسرشت و دانشمند و تربیت شده خواهانند. در این شکی نیست که مادر لائق و دانا فرزند رشید و دانشمند بار میآورد ولی نباید معتقد بود که مادر دانا فقط زنی است که بمدرسه رفته و اصطلاحات رسمی یاد گرفته فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السلام تربیت شده خاندان بنی هاشم بود. این خاندان در زمان جاهلیت عرب معدن اخلاق عالیه و پرورش احساسات پاک انسانی بودند، دستورات ملت ابراهیم و تعلیمات روحانی عیسی در میان آنها معمول بود و آنچه را که باید یک مادر برای پذیرش و پرورش یک فرزند بزرگواری دارا باشد دارا بودند، در میان قبائل قریش و اهل مکه جمعی زنان و مردان عالیمقام وجود داشتند که بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ظهور اسلام نبوغ و عظمت آنها را آشکار کرد در میان این طبقه بزرگواری زنان مکه فاطمه بنت اسد همسر ایطالب مقام بلندی دارد که دوره اسلامی او دلیل روشن آنست عظمت و بزرگواری مادر علی علیه السلام از روایت کافی درباره او کاملاً روشن میشود ما ترجمه متن این روایت را نقل میکنیم و بطور اختصار نکات برجسته تاریخ زندگانی این مادر بزرگ را شرح میدهیم:

کافی در ضمن اخبار مولد امیر مؤمنان علیه السلام از امام ششم جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است که فرمود بر اوستی فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان نخستین زنی بود که از مکه تا مدینه پیاده دنبال پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله مهاجرت کرد احسان او نسبت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مردم بیشتر بود یکبار شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید مردم روز قیامت برهنه محشور میشوند فریاد زد وای از این رسوائی!! پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دلداري داد و فرمود من از خدا خواهش میکنم که تو را پوشیده محشور کند، یکبار دیگر شنید که آنحضرت صلی الله علیه و آله فشار قبر را یاد آور میگرد فریاد زد وای از ناتوانی من رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دلداري داد و فرمود من از خدا خواهش میکنم تو را کفایت کند و از فشار قبر معاف دارد، یکروز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد میخواهم این کنیز خود

را آزاد کنم: فرمود اگر چنین کاری کنی در برابر هر عضووی خداوند عضوی از تن تو را از دوزخ آزاد کند چون بیمار شد پیغمبر ﷺ را وصی خود کرد و دستور داد خادمش را از جانب او آزاد کند در این میان زبانش بند آمد و همی بر رسول خدا ﷺ اشاره میکرد رسول خدا ﷺ وصیت او را پذیرفت در این میان یکروز رسول خدا ﷺ آسوده نشسته بود که امیر مؤمنان نزد او آمد و گریه میکرد رسول خدا ﷺ فرمود برای چه گریه میکنی عرض کرد مادرم فاطمه مرده است رسول خدا ﷺ فرمود بخدا مادرم هم بود شتابانه برخاست تا ببالینش آمد باو نگاهی کرد و گریست سپس بزنها دستور داد او را غسل دهند و سفارش کرد چون فارغ شدید پیش از آنکه کاری کنید بمن خبر دهید چون فارغ شدند بآنحضرت اطلاع دادند حضرت پیراهنی از خود که بتش چسبیده بود داد تا او را در آن کفن کنند و بمسلمانان فرمود چنانچه در مورد تجهیز فاطمه از من کاری دیدید که پیش از این با جنازه کسی نکرده ام سبب آنرا از من پرسید چون فاطمه را غسل دادند و کفن کردند رسول خدا در آمد و جنازه را بدوش گرفت و زیر آن بود تا قبرش رسانید سپس آنرا بزمین گذاشت و در میان قبر خوابید و سپس او را در قبر خوابانید و بر روی او سرازیر شد و مدتی دراز با او آهسته سخن میگفت و باو فرمود پسر ت، پسر ت، سپس بیرون شد و قبرش را ساخت و خود را روی قبرش انداخت، شنیدند که فرمود: لا اله الا الله بار خدایا من او را نزد تو باهانت سپردم و پس از آن برگشت مسلمانان عرض کردند امروز دیدیم که شما کارهایی کردید که پیش از این نکرده بودید.

فرمود امروز نیکیهای ابوطالب را از دست دادم فاطمه باندازه ای بمن علاقه داشت که بسا چیزی در خانه اندوخته داشت و مرا بر خود و فرزندانم مقدم میداشت من یکروز نام قیامت را بردم و گفتم مردم برهنه محشور میشوند فرمود وای از رسوائی من، من ضامن شدم که خدا او را از آن معاف کند از این رو با پیراهن خودم او را کفن کردم و در قبرش خوابیدم و بر جنازه او سرازیر شدم و پاسخ سؤالاتی که از او میشد باو تلقین کردم زیرا از پروردگار وی پرسیدند پاسخ داد و از رسول وی پرسیدند پاسخ داد ولی چون از امام و پیشوای او پرسیدند زبانش گرفت و در هان من گفتم پسر تو است پسر تو است .

این روایت از سر تا ته فضائل برجسته ای برای مادر امیرالمؤمنین علیه السلام در بر دارد ولی در چند قسمت آن شاهکارهایی است که بزرگترین مردان اسلام را کمتر نصیب شده .
۱- موضوع سابقه هجرت بر همه زنان مهاجر آنها با پای پیاده از مکه تا مدینه، سر آمد مسلمانان کسانی هستند که در مکه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله گرویدند و چون آنحضرت در سال

۱۱ بعثت خود بمدينه هجرت کرد ترك وطن کردند و دنبال او آمدند خداوند این فضیلت را در سوره توبه آیه ۱۰۰ یاد کرده و فرموده است: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْأُولَىٰ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالنَّاصِرِينَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ** آنانکه در اسلام سابقه و اولیت دارند از مهاجر و انصار و آنانکه بنیکی از آنها پیروی کردند خدا آنها را پسندید و از خدا رضایت دارند فاطمه مادر علی علیه السلام از دسته سابقه داران مهاجر اسلام است آنهایکه بر تو اسلام تا عمق دلشان را روشن کرد و تار و پود هستی آنها را در گرفت و چنان شیفته خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله گردیدند که از وطن و خویشان و مال و جان دست کشیده و چون پروانه دنبال پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله شتافتند، خاریابان ترسناک عربستان در زیر پای آنها چون بر نیان بستر آسایش بود چه بزرگ ستایشی است این کلمه که فرمود: نخست زن مسلمانی است که پدای خود از مکه تا مدینه هجرت کرد.

۲ - نسبت بر رسول خدا از همه مردم خوش رفتارتر و مهربانتر بوده است، در خدمتگزاری و احسان بشخص پیغمبر صلی الله علیه و آله که بزرگترین رجال جهان و برگزیده عالمیان است از همه مردم بدون استثناء بیشتر خدمت و مهربانی کرده این کلمه اشعار بیک نحو منت پذیری از این بزرگ زن دارد چه مقامی بالاتر از این است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله منت پذیر کسی باشد با این تعبیر که او را اول شخص همه احسان کنندگان بخود قرار دهد چه روح بزرگی در وجود این زن بزرگ بود که شعور بمقام بزرگ نبوت خاتم پیغمبر صلی الله علیه و آله او را برانگیخت و این اندازه حسن خدمت انجام داد

۳ - قوت ایمان و ترس از خدا و ملکه عفت که بزرگترین محاسن و امتیازات زن است، بمجرد اینکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله میشوند مردم روز قیامت برهنه اند فریادش بلند میشود که وای از این رسوائی به مجرد اینکه میشوند مرده ها فشار قبر دارند فریاد میکشد وای از سستی و ناتوانی در برابر این شکنجه بازبانی گویا در پرتو سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله همان آینده دور از باور مردان مؤمن جهانرا در خود مشاهده میکند و از روی احساس ایمانی و وجدان دینی ناله میکشد و این همان مقام یقین است که بالاترین درجات سیر دینی است و با تعبیر عرف مقام شهود است که در اثر نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله نفس آماده و پاک او تا اعماق جهان آینده پیش میرود و نا دیده را می بیند و این احساس دینی را بفرزند خود از راه خون و شیر منتقل میکند که میفرماید لو كشف الغطاء ما ازدت یقینا: اگر برده از غیب برگیرند برای من علم جدیدی بدست نیاید زیرا من هر چه در پس

برده است دیده ام و دانسته ام .

۴ - که از همه اینها بالا تر است اینست که چون علی علیه السلام خبر مرگ فاطمه (ع) را پیغمبر داد و عرض کرد :

مادرم مرده پیغمبر صلی الله علیه و آله با گریه فرمود مادر من بوده که مرده . در این موقع که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه ببلند ترین مقام معنوی و مادی خود رسیده بود فاطمه را مادر خود میدانست باید از اینجا فهمید که فاطمه «ع» مقام خاتمیت داشته در سیر ارتقائی مادری چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله مقام خاتمیت داشته در سیر درجات نبوت البته مقام مادری در جامعه بشری مقام بزرگی است ، تأثیر آن در اصلاح و سعادت نسل آینده از پدر هم بیشتر است زیرا فرزند از پدر جزیک جزء فریه بینی ندارد ولی از مادر همه چیز دارد . فرزند چون از مادر جدا شود انسان تمام عیاری است گویانکه کوچک و نرسیده است و چون صدی نود کود کان از شیر مادر میخورند و از آن نشوونما میکنند تا دو سال از زندگانی خود هم که احساسات و مشاعر آنها تکمیل میشود و جنین عقل آنها در جنبش می آید باز از مادر واگرفته میشوند و چون پس از دوره شیر خوردن هم تا سالیان دراز در دامن مادر وزیر سرپرستی او هستند همه هستی آنها از تربیت مادر رنگ میپذیرد ، مادر بزرگ ترین عنصر تکوین جامعه بشریت است و اصلاح و فساد اجتماعی بشر بجهان مادر و بوضعیت مادران جهان وابسته است ، مقام نبوت مقام قانونگذاری و دستور دادن است پیغمبر صلی الله علیه و آله از نظر تشریح دستورات مفید و درست و حفظ نظام عمومی ، جامعه را اصلاح میکند ولی این دستورات و قوانین باید زیر نظر و در دیک فکر و احسان مادر بخته شود و بدست او بصورت لقمه گوارائی در آید و بدهان فرزندان گذارده شود تا فرزندان که جامعه آینده اند دارای پرورش نبوت گردند و عالم انسانیت را بوجود خود معمور نمایند .

مادر نیروی اجرای دولت نبوت است باین ملاحظه پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسد را مادر خود نامید و از مرگ او نالید و بهمدری با علی علیه السلام گریه سرداد این نیروی بزرگ مادری و مباشرت در تربیت عمومی که از وجود فاطمه بنت اسد در کالبد علی علیه السلام ریخت با مقام وصایت و جانشینی علی علیه السلام از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله سروکار داشت و دامن فاطمه نوزادی را پرورید که در آینده باید پرچم خلافت خاتم پیغمبران را بدوش کشد و بار نبوت را که از آن پرچم حمد تعمیر شده تا موقف قیامت که محضر عام خلافت و نسخه تام خلقت است برساند .

نمونه کامل پدر

بزرگواری پدر را بنمرد:

ابوطالب فرزند ارجمند عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف در سن بزرگترین اولاد عبدالمطلب نیست ولی در شرف از همه برتر و بدون تردید ریاست خاندان بنی هاشم پس از وفات عبدالمطلب از آن او بود بنی هاشم شریفترین و محترمترین بیست و هفت خاندان قریش بودند و اگر چه ریاست مالی قریش در قبیله بنی مخزوم و ریاست جنگ و سیاست قبائل در دست بنی امیه بود ولی شرافت و احترام معنوی و روحانی و وجهه عمومی عرب مخصوص خاندان بنی هاشم است، قریش در میان تمام قبائل عرب مورد احترام بودند از نظر اینکه جمعیت مرکزی خاندان ابراهیم بشمار می-رفتند و حافظ و نگهبان کعبه و ساکن حرم مکه بودند حرم مکه و خانه کعبه پناهگاه دینی و روحانی و مهد آسایش عرب جاهلی بود، در میان قبائل قریش بنی هاشم موقعیت روحانی داشتند و حافظ شعائر ملت ابراهیم علیه السلام و نگهبان کعبه و میزبانان کاروانهای حج و ستقای تشنگان وادی سوزان عربستان بودند ریاست این خاندان پس از عبدالمطلب بدون منازع بایطالب منتقل شد و ابوطالب اول شخصیت خاندان بنی هاشم بود و یگانه شخصیت محیط عربستان بشمار میرفت این حقیقتی است که در تاریخ اسلام مخالفی ندارد و هیچ مسلمانی و مطلعی نمیتواند آن را انکار کند ابیطالب ثروت فراوانی نداشته که از راه ثروت و پول تحصیل این مقام را کرده باشد بلکه در میان فرزندان عبدالمطلب تنگدست و گرفتار مضیقه بوده است چنانچه از نقل سیره ابن هشام بخوبی آشکار میشود.

ابوطالب در تنگنای قحط سالی

ابن هشام بسند خود از مجاهد بازگو کرده که یکی از نعمتهای خدا نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام این بود که پیش از ظهور اسلام هم در دامن تربیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میزیست، خداوند این سازمان پرورش بزرگ و خیر بی پایان را برای او خواسته بود زیرا قحطی سختی قریش را فرا گرفت و ابوطالب نان خورهای بسیار داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد عباس عموی دیگر خود که ثروتمندترین بنی هاشم بود رفت و فرمود ای عباس برادرت ابوطالب نانخور بسیار دارد و میبینی که مردم چگونه گرفتار قحطی هستند بیا برویم و برخی از نانخوران او را کفالت کنیم و بارزندگان او را سبک کنیم من یکی از پسران شما میبرم و تو هم یکی را ببر تا بجای او خرج این دو تن را بدهیم، عباس گفت چشم بهم نزد ابوطالب رفتند و گفتند ما میخواهیم نانخورهای شما را سبک کنیم تا این سختی

بگذرد فرمود عقیل را برای من بگذارید و در باره پسران دیگرم صاحب اختیارید رسول خدا علی علیه السلام را نزد خود برد و با خود نگاهداشت، علی علیه السلام در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله زیست تا وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوت مبعوث گردید.

از اینجا دانسته میشود که اهمیت ابوطالب ویشوائی او برای مال نبوده زیرا عباس از او ثروتمند تر بود چنانچه برای زور گوئی و جنگجویی هم نبوده زیرا نفوذ جنگی و سیاسی قریش در خاندان امیه بود در اینجا يك سؤال پیش میآید که عظمت و شخصیت بزرگ ابوطالب در خاندان بنی هاشم بلکه در عربستان برای چه بود؟

جواب این پرسش از نظر عقیده درست فرقه شیعه پرواضح است زیرا ابوطالب در نظر شیعه دارای مقام عالی دیانت و روحانیت بوده و يك مقام معنویت بزرگی داشت که در زبان شریعت از آن بمقام وصایت انبیاء تعبیر شده و در زبان عرفا مقام کشف و شهود و اتصال بمبدأ اعلی خوانده شده است ابوطالب جوهر آداب ملت ابراهیم را که روح کیش عیسوی درست بوده است مراعات نمیکرده و پیش از اسلام در طریقه درست خدائی میزیسته اگر چه پیوست با کیش رسمی پر از بدعت نصاری نداشته از این جهت در روایات شیعه رسیده است که چون فاطمه بنت اسد خیر ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله را باو رسانید فرمود چندی صبر کن تا مانند او را بزائی در این جمله سی سال پیش از ولادت علی علیه السلام مرده او را بمادرش داد، در اثر این مقام بلند معنوی ابوطالب ریاست روحانی این خاندان را دریافت و مورد احترام عموم عربستان گردید.

ولی آیا دیگران شخصیت بزرگ ابوطالب را چگونه تفسیر میکنند و سر این عظمت را چه طور کشف مینمایند باید از آنها پرسید تا چه گویند؟ آنچه در اینجا باید نوشت اینست که بی تردید ابوطالب پس از عبدالمطلب رئیس مطلق خاندان بنی هاشم بود و بهترین دلیل آن علاوه بر نص تاریخ و روایات مسلم میان همه مسلمانان و مورخان اینست که رجال قریش در مقام معارضه پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر آمدند در همه پیشنهادات خود فقط شخص ابوطالب را طرف قرار دادند و با او مذاکره میکردند و هیچکس جز او از مخالفین یا موافقین پیغمبر صلی الله علیه و آله در مذاکرات خود وقتی نگذاشته و سر و کاری نداشتند این موضوع از مطالعه سیره ابن هشام و کلیه تواریخ اسلامی روشن است.

۱- درباره ابوطالب از روی انصاف نظر بدهید؛

مخالفین شیعه میگویند این بزرگ مرد عرب و مایه شرافت قریش و خاندان بنی هاشم کافر

یعنی بت پرست زیست تا مرد با اینکه هشت سال از دوره پرشور بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم

و بزرگترین فداکاری ها را هم نسبت بشخص پیغمبر ﷺ و جمعیت مسلمانان از خود برز داد و بعلاوه در تبلیغ و نشر اسلام کوشش فراوان نمود .

اکنون ما موضوع را چنین طرح میکنیم عَلَيْهِ السَّلَامُ در اواخر عمر ابوطالب مبعوث شد و دعوت اسلامی را شروع کرد همه بزرگان قریش و سران قبائل بمخالفت او برخاستند و از هیچگونه کارشکنی و دشمنی درباره او کوتاه نیامدند ولی ابوطالب با همه نیروی خود از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسلام دفاع کرد و تا حد فداکاری ایستادگی کرد و جمعیت مسلمانان را حفظ کرد و از دین اسلام هم ترویج کرد و با اینحال همکیش مشرکین و مخالف اسلام بود آبا هیچ عاقلی اینکلام را باور میکند و این دوره و روش متناقض را در باره ابوطالب تصدیق مینماید؛ اختیار با خوانندگان است. اکنون بینیم سخن قریش در باره مخالفت با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مبارزه با دین اسلام چه بود؟ قریش وجه مخالفت خود را در چند جمله منظم کرده بودند که مکرر با خود ابوطالب مورد بحث قرار دادند و در سائر موارد هم برای برانگیختن قبائل برضد اسلام یا استمداد از پادشاهان روم و حبشه ورد زبان ساخته بودند

متن لایحه قریش برضد پیغمبر اسلام (ص)

سیره ابن هشام میگوید چون پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت خود را آشکار کرد و معبودان قریش را به بدی یاد کرد و آنها را گمراه خواند و ابوطالب در حمایت او ایستادگی کرده ده تن از اشراف قریش که رؤسای خاندان عبد شمس و بنی امیه و عبد العزی و بنی مخزوم و بنی سهم بودند نزد ابوطالب رفتند و گفتند که برادر زاده ات :

معبودان ما را دشنام داده، دین ما را نکوهش کرده، عقائد ما را سفاهت پنداشته، پدران ما را گمراه خوانده ، یا او را از این روش باز دار یا بخودمانش واگذار تا چاره او را بکنیم ، این چهار موضوعی که مورد شکایت قریش بود منظور مشترک و وجه عمومی داشت و باعقیده و ایمان و حفظ اجتماع و شرافت گذشتگان سرو کار داشت و همه موضوعاتی هستند که مردمان خردمند مال و جان خود را فدای آنها میکنند چه رسد بفرزند یا برادر زاده اگر واقعاً ابوطالب با آنها هم عقیده بود و باسلام ایمانی نداشت چرا دست از حمایت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برنداشت و چرا با آنها برضد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همدست و هم آهنگ نشد اینان کسانی بودند که برای طرفداری این موضوعات از مال و جان خود گذشتند فرزندان و خویشان خود را که پیرو اسلام شده بودند بدست خود تاحد مرگ شکنجه

کردند و از خود راندند و پس از هجرت در میدان های نبرد با آنها جنگیدند چرا ابوطالب بر خلاف آنها با همه نیروی خود از پیغمبر ﷺ دفاع کرد و جامعه مسلمانان را حفظ کرد و از مرام اسلام تبلیغ کرد!!

دفاع دیپلماسی ابوطالب از اسلام

در همین جلسه ای که سران قبا اهل قریش نزد ابوطالب آمدند و پیشنهاد خود را در موضوع پیغمبر اسلام ﷺ تسلیم کردند و از او درخواست نمودند یا عهد را از دعوت اسلامی باز دارد و یا او را با آنها واگذارد. ابوطالب بازبانی نرم و دوستانه با آنها وارد گفتگو شد و آنها را با دلی شاد و امیدوار از نزد خود روانه کرد، آنها برگشتند ولی ابوطالب در موضوع پیشنهاد آنها هیچگونه اقدامی نکرد و واکنشی از خود نشان نداد پیغمبر ص با همان شور و شدت بدعت خود ادامه داد و گفتگوی مسلمانان با مشرکان در گرفت و از یکدیگر دوری جستند و بکین هم برخاستند و زمینه شورش و زد و خورد و کشمکش میان دو دسته مسلمان و مشرک پدید گردید. و سران قریش را بیش از پیش بهراس انداخته و در مجالس قریشی بیش از همه چیز از رسول خدا و راه و روش او و پیروانش صحبت میشد و در موضوع خاموش کردن دعوت اسلامی و از میان بردن پیغمبر ﷺ گفتگو میگردید و عموم را نسبت باو بدبین و نگران مینمودند و برضد او وا میداشتند، نتیجه مذاکرات و مشورت های آنها این شد که بار دیگر در این موضوع با ابوطالب مراجعه کنند و یک پیام تهدید آمیز سخت و اولتیماتوم پشت لوزانی برای او بفرستند این بار پیشنهاد خود را چنین به حضرت ابوطالب ابلاغ کردند که:

ان لك سنا و شرفا و منزلة فينا و انا قد استنهيناك من ابن اخيك فلم تنهه عنا و انا والله لانصبر على هذا من شتم آبائنا و تسميه احلامنا و عيب آلهمنا حتى تكفه عنا و نازله و اياك في ذلك حتى يهلك احد الفريقين؟

ای ابوطالب تو در میان ما سنی کامل و شرافت و منزلتی بسزا داری ما از تو درخواست کردیم که برادر زاده ات را از مخالفت ما باز داری و باز نداشتی بخدا ما تا ب اینوضع ناگوار را نداریم که پدران ما بیاد ناسزا گرفته شوند و عقیده و آرزوی ماسفاهت شمرده شود و معبودان ما نکوهش گردند یا او را باز دار یا با تو و او میجنگیم تا یکی از دو دسته نابود گردد.

این بار ابوطالب جواب سران قریش را بسکوت گذدانی ولی از این پا فشاری و تهدید بسیار نگران شد. پیغمبر ﷺ را خواست و او را از تصمیم قریش آگاه کرد پیغمبر ﷺ گفت: من باید دعوت خود را بهر قیمتی تمام میشود ادامه بدهم و دستور عقب نشینی و محافظه کاری ندارم

چون ابوطالب از برنامه پیغمبر ﷺ آگاه شد با این جمله فداکاری خود را ابلاغ کرد:

۱ - اذهب یا بنی اخی فقل ما احببت فوالله لا اسملك لثنی ابدأ

برادر زاده عزیزم برو هر چه خواهی بگو بخدا هرگز دست از یاری تو برنمیدارم

دفاع مردانه ابوطالب از پیغمبر «ص» و جهاد ادبی او

چون مذاکرات سران قریش با ابوطالب به بن بست رسید در راه حل سلمی برای خاموش کردن دعوت اسلامی بدست نیاوردند جمعیتی کینه ور برضد ابوطالب و پیغمبر ﷺ تشکیل دادند و هم سوگندان و خویشان نزدیک ابوطالب هم از نظر حفظ منافع شخصی و وقتی خود حق را بدشمنان ایطالب داده و بدانها پیوستند تا بجایی که در یک جلسه مشاوره و مذاکره مطعم بن عدی یکی از عموزادگان ابوطالب بوی پرخاش کرد و گفت بخدا قوم تو با تو از در انصاف درآمدند و کوشش بسزائی کردند تا بخوشی و مصلحت تو با تو کنار آیند و فتنه عهد ﷺ را خاموش کنند ولی تو حاضر نیستی بهیچ اندازه با آنها کنار آئی و هیچ پیشنهادی را از آنها نپذیری ، طرف داری خویشان ابوطالب از دشمنان وی ، پیوستن دوستان و هم سوگندان سابق او با آنها ابوطالب را بسیار آزرده خاطر ساخت و برای تشکیل جبهه مقاومت مردانه ای او را بکوشش انداخت ، ابوطالب خاندان بنی هاشم را جمع آوری کرد و آنها را بحمايت پیغمبر ﷺ و مساعدت خود دعوت نمود خاندان بنی هاشم و بنی مطلب جز ابولهب دعوت او را پذیرفتند و بجانبداری پیغمبر ﷺ برخاستند ابوطالب در قصیده کوتاهی از آنها اظهار تشکر نمود و آنها را تشجیع و تشویق کرد ، فرمود:

اگر روزی قریش گرد هم آیند برای اظهار سرافرازی

خاندان عبد مناف هسته مرکزی و پاك آنها است

اگر خواهند اشراف عبد مناف را بدست آوردند

شرافتمندان و مردان تاریخی در خاندان بنی هاشمند

اگر قریش بخواهند يك روز بخود بنازند

باید بشخص عهد بنازند که برگزیده هسته مرکزی و گرامی مرد آنها است

قریش فربه و لاغر خود را برضد ما گرد هم خواند

ولی پیروز نشد و آرزوهایش بیاد رفت

ما از روز دیرین تن بستم ندادیم

هر وقت گره بچین میافتاد ما رفع گرفتاری میکردیم

در هر روز سختی ما از قریش و مکه دفاع میکردیم
هر کس بخانه کعبه قصدی داشت

ما او را میزدیم و میراندیم
چوب عود از ما بوی خوش گرفته است
در آستان ما فوج فوج می آیند
مقصود همه ما هستیم

و در قصیده بلند و ادیبانه خود که باز از امر القیس و گویندگان معلقات را شکسته وضعیت
جبهه مقاومت خود را روشن کرد و دشمنان خود را معرفی نمود و بایرداری و فداکاری خود را راجع
به پیغمبر ﷺ و اسلام با صراحت و شهادت بی مانندی آشکار ساخت و در حقیقت با این منطق عجیب
همه سران قریش را بجای خود نشانید و تا پایان زندگانی خود امنیت بنی هاشم و شخص پیغمبر
ﷺ را تأمین کرد، مقام دانش و ولایت خود را در آن گنجانید و بی تردید پیروزی نهائی اسلام
مژده داد و پایه عقیده و ایمان خود را نسبت به محمد ﷺ و دین او آشکار کرد و مشت گریه
بدهان همه منکران زد، کور باد فهمی که پس از مطالعه این قصیده که در همه کتب سیر و
تواریخ مسلم اسلامی نقل شده باز نسبت کفر بآن پشتیبان دین و اسلام و مرکز ایمان بدهد،
این قصیده ۹۴ بیت در سیره ابن هشام ضبط شده ولی تا ۱۱۱ بیت هم شمرده شده است، این
قصیده را از سیره ابن هشام که بیشتر مورد وثوق و بهتر قابل استدلال است ترجمه میکنیم و
شاهکارهای آنرا مورد تفسیر و استدلال قرار میدهیم. میفرماید:

- ۱- چون دیدم در قوم قریش مهر و وفائی نیست و همه پیوند ها و دست آویزهای موافقت
را بریدند ۲- و آشکارا بدشمنی و آزار ما برخاستند و دستور دشمن بنیان کن را بکار بستند.
- ۳- و با مردمی بدبین برضد ما هم سوگند شدند که در دنبال ما انگشت کینه میگزیدند ۴- من
خود را ببرد باری واداشتم و بنیزه بلند و تیغ تیز که ارت بزرگان است اعتماد کردم ۵- فامیل و
برادران خود را در پناه خانه کعبه حاضر کردم و بدامن پیراهن کعبه چسیدم ۶- برابر در کعبه
ایستاده صف بستم آنجا که هر عبادت کننده ای وظیفه سوگند خود را انجام میدهد ۷- آنجا که
قاصدان حرم کاروان شتر را میخواهاند در رهگذر سیلها برابر مجسمه اساف و نائله ۸- همان
شترانیکه داغ بر بازو یا پهلو دارند برام شده و میان شش و هشت ساله اند ۹- گوشماهی و رخام
بآنها آویخته و با گلوبندهائی چون خوشه خرما آنها را آرایش کرده ۱۰- پیرو دگر مردم پناه

میبرم از هر کس بماطنه زند و از ما بدگویی کند و بیاطل اصرار ورزد ۱۱- و از هر سخن چینی که بنکوهش ما رفت و آمد کند و از هر کس برخلاف مقصود ما چیزی بدین بیند . ۱۲- پناه بخدای کوه نور و بکسی که کوه نیر را در جای خود لنگر داده و بکسی که بکوه حراء بالا می رود و فرود می آید ۱۳- پناه بخانه کعبه که خانه حق است و در ته دره مکه است و بخداوندی که غفالت در او نیست ۱۴- و بحجر الاسود گاهی که بدان تبرک جویند و در ظهر و پسین کرد او را بگیرند ۱۵- و بجای پای ابراهیم بر سنگ که چون گل پای برهنه و بی کفش او بر آن نقش بسته ۱۶- و بهمان دور هائیکه میان مروه و صفا زده میشود با آن صورتها و مجسمه هائیکه در آنها است ۱۷- و بهر کس حج خانه خدا کرده از شتر سواران و صاحبان نذر و پیادگان ۱۸- و بمشعر اقصی گاهی که حاجیان بقصد آن میروند تا کوه عرفات دنباله سلسله سنگهایی که برابر هم چیده شده ۱۹- و بوقوف حاجیان بالای کوههای عرفات شب هنگام که برای کوچ سینه پاکشهای خود را از جا بلند میکنند ۲۰- شب مزدلف و منازل دره منی که بالاتراز آنها استرام و مقامی نیست ۲۱- بجمع حاجیان که چون اجازه کوچ کردن یابند مانند باران بهار شتابانه کوچ کنند ۲۲- بجمره کبری گاهی که بسمت آن روانند و میخواهند سرش را با سنگریزه ها بکوبند ۲۳- بقبیله کنده که شب هنگام در حساب انجمنند و حاجیان بکربن وائل آنها را عبور میدهند ۲۴- دو هم سو گندی که سخت بر عهد خود پائیدند و وسائل استحکام آنرا فراهم کردند ۲۵- و میکوفت آنها را نیزه های سیه چرده و گردش آن و متلاشی میکرد آنرا یورش ستوران انبوه ۲۶- آیا پس از این برای پناهنده پناهی است آیا پناهنده ای که از خدا میترسد ملامت کننده دارد ۲۷- شایسته است که دستور دشمنان در باره ما اطاعت شود؟ با اینکه ما راه ترک و کابل را میبندیم ۲۸- بخانه خدا سو گند دروغ گفتند که ما مکه را رها میکنیم و بار میبندیم این مقصد شما در تشویش است ۲۹- بخانه خدا سو گند دروغ گفتید که ما درباره تهنه مغلوب میشویم بدون اینکه بخاطر او با نیزه و تیر بجنگیم ۳۰- ما او را تسلیم نمیکنیم تا در گرد او بخاک نیفتیم؟! و تا فرزندان و زنان خود را بی سرپرست نگذاریم؟ ۳۱- و برخیزد مردانی بسوی شما با سلاح آهنین برخاستن شتران آبکش زیر زنگهای نواخان ۳۲- و تا ببینی که پهلوان پردهاغ بخون خود غلطیده و از طعن نیزه بوضع نکبت باری بهر سو میل میکند ۳۳- بجان حق اگر دشمنی بمرحله جدی جنگ برسد شمشیرهای خود را با تن سرداران آغشته کنیم ۳۴- با دست جوانانی چون تیر شهاب بزرگوار مورد اعتماد حامی حقیقت و پهلوان ۳۵- ماهها و روزها و سال کامل جنگ را ادامه دهیم و حج راهم بسال آینده اندازیم ۳۶- پدرت مباد چطور مردمی آقائی را از دست بدهند؟ که عهد نگه دار است و

زندگانی او فاسد نیست ۳۷- درخشانی که ابر بارنده از رویش آب میطلبد، پناه یتیمان و نگهدار بیوه زنان است ۳۸- در ماندگان بنی هاشم باد پناهنده شوند و نزد او در رحمت و بخشایش فرادان بسر برند ۳۹ بجان خودت اسید و نخست زاده اش برای دشمنی ما رفتند و ما را برای خوردندگان پاره کردند ۴۰- عثمان وقفذ کرد ما نگریدند ولی دستور آن قبائل را برضد ما پذیرفتند ۴۱- از ابر عبد یغوث خود اطاعت کردند و گفتار هیچ گوینده را در باره ما مراقبت نکردند ۴۲- ما از سیب و نوفل چه کشیدیم هر کدام از ما رو گردانیدند و خوش رفتاری نکردند ۴۱- اگر بدست آمدند یا خدا بر آنها مسلط کرد جزای آنها را بکفشان میگذارم ۴۴- این ابو عمرو هم غیر از کینه ما را نخواست تا ما را نزد گوسفند داران و شتر داران انتقاد کند ۴۵- در هر صبح و پسین برضد ما راز میگوید ای ابو عمرو هر چه خواهی درباره ما راز بگو و فکر کن . ۴۶- برای ما بخدا سوگند میخورد که فریب کاری نکند ولی آشکارا و بی پروا میبینی که دشمنی میکند ۴۷- بغض و کینه ما هر تبه ای از زمین که میان اخشب و مجادل است بر او تنگ کرده است . ۴۸- از ابو ولید بپرس چه بخششی بما کرده ای جز اینکه چون نیرنگ باز از ما رو گردانی و بر ضد ما کار میکنی ۴۹- با اینکه تو مردی بودی که در سایه رأی و مهربانیت میان ما زندگی اداره میشد و نادان نبودی ۵۰- ای عتبه در باره ما گوش بگفتار سخن چنان مده که حسود و دروغگو و کینه توز و دغلبازند .

۵۱- ابو سفیان هم که روگردان از برمن گذشت چون گذشتن پادشاهی بزرگ از بر درویشان . ۵۲- بهوای نجد و آب های سرد آن میگریزد و وا نمود میکند که من از حال شما غافل نیستم . ۵۳- نصیحت ما بانه بما خبر میدهد که با ما مهربان و خیر خواه است و کینه های درون را نهان میدارد .

۵۴- ای مطعم من در روز فریاد رسی تو را وا نگذارم و نه در هیچ موقف عظیمی در پیش آمد های بزرگ . ۵۵- و نه در حادثه خصم که دشمنان سختی بر سرت ریختند جنگجویانی از صنف مبارزان کشمکش کن . ۵۶- ای مطعم مردم قریش تو را بروش بدی کشانیدند من هم چون بخود واگذار شوم ای وای نمی گویم .

۵۷ - خدا عبد شمس و نوفل را از جانب من کیفر کند بیدی بزودی نه با مهلت ۵۸ -
 با ترازومی درست که يك جو کم و زیاد نکند او از خود گواهی دارد که کج گو نیست ۵۹ -
 بیاد رفت آرمان کسانی که بنی خلف را بجای ما و پهلوانان دوست گرفتند .

* * *

۶۰ - مائیم خاندان باك و دودمان هاشم و آل قصی در مشکلات نخست ۶۱ - خاندان سہم
 و مخزوم کج شدند و گرد کردند بر ما رشمنازی از هر دزد هرزه و گمنام ۶۲ - ای تیره عبد مناف
 شما بهترین مردم خود هستید هر بی سروپا را در کار خود شریک نکنید ۶۳ - بجان خودم شما
 سست و درمانده شده‌اید و برای فیصل دادن مطلب راه خطا رفتید ۶۴ - شما خود هیزم زیر يك
 ديك بیش نبودید و اکنون هم هیزم زیر چند ديك هستید ۶۵ - ای بنی عبد مناف سست مگیرید
 هضم حقوق ما و یاری نکردن ما و واگذارن ما را در بند محاصره ۶۶ - اگر ما هم مردمی هستیم
 تنوری میکنیم از کردار شما و شما سوزش آنرا خواهید چشید و سر خود نمیمانید ۶۷ - وساطتی
 در میان لوی بن غالب بودند که هر پهلوان چالاکی آنها را بسوی ما راند ۶۸ - تیره نفیل بدترین
 کسانیند که گام بر ریگستان مینهند و پست‌ترین پا برهنه و نعل پوش بنی معدند ۶۹ - بخاندان قصی
 برسانید که بزودی کار ما بالا میگردد بآنها مزده بدهید که پس از ما بجان هم خواهید افتاد
 ۷۰ - ای کاش یکشب سختی بر قریش مکه میشد اکنون که ما در دره های کوه پناهنده هستیم
 ۷۱ - اگر در همان میان خانه های خود تاب مبارزه داشتند ما نزد زنان بچه دار وسیله اسف و آه
 باشیم ۷۲ - هر دوست و خواهرزاده ای که بشما یاران گرفتیم بجان خودم در دنبال آن فائده نیافتیم
 ۷۳ - پس همان جمعی از کلاب بن مره اند که آلوده بحق شناسی و خذلان ما نیستند ۷۴ -
 ما در باره قریش مکه سست گرفتیم تا جمعشان پریشان شد و هرستم جو و نادانی از ما سر باز زد
 ۷۵ - ما در میان آنان حوض سقایت حاج داشتیم ، ما رنجبران نیرومند ، تیره غالب بودیم .
 ۷۶ - جوانانی از هم عهدان مطیبین و دودمان هاشم چون شمشیر درخشان در دست شمشیر
 سازان ۷۷ - خونی از دست ندادند و خونی بناحق نریختند ، خلاقی نکردند و از قبائل بدن بودند
 ۷۸ - در موقع ضرب این جوانان را میبینی که چون شیر درنده اند بالای قطعه های گوشت .

* * *

۷۹ - فرزندان کنیز محبوب هندی نژاد بنی جمع اند که بندگان قیس بن عاقل بودند

۸۰ - ولی ما گرامی نژاد بزرگانی هستیم که در مرگ آنها همه مردمان خبر ماتم میدهند ۸۱ - يك خواهر زاده خوبی داریم که تکذیب نمیکند و آن زهیر است چون شمشیری از زنجیره قریش جدا شده ۸۲ - از راد مردان بزرگ است و نسبت به نژادی رفیع دارد که در محیط بزرگی فضیلت مند است .

۸۳ - بجان خودم من دلباخته احمد و برادران او هستم بشیوه دوستی که در آستان وصال است ۸۴ - احمد تا همیشه در جهان جمال اهل جهانست و زینت بخش پیروان خویش است و خداوند مشکلات است ۸۵ - کیست در مردم برابر او باشد کدام آرزو بر آورده گاه حکمها در میزان سنجش بسنجند ۸۶ حکمتدار ورشید و عادل و بی اضطرابست دوستدار معبودی است که از او غفلت ندارد ۸۷ . بخدا اگر باعث بدگویی نمیشدم که در مجالس بر سر پیران ما بچرخد ۸۸ - ما در هر حال روزگار پیرو او هستیم از روی حقیقت نه محض گفتار شوخی ما بانه ۸۹ - همه میدانند که فرزند ما نزد ما دروغگو محسوب نیست و گفتار بیهوده و باطل در دل ندارد ۹۰ - احمد در میان ما فامیل بهم پیوسته موقعیتی دارد که حمله درازدستان از او کوتاه است ۹۱ - جانم را قربانش میکنم و او را نگهداری میکنم و با سر و سینه از او دفاع میکنم ۹۲ - پروردگار عباد بیاری خود او را کمک دهد تا دین حق خود را آشکار کند ۹۳ - گرامی مردانی که کجی در بنیاد آنها نیست و پدرانی گرامی نژاد آنها را برای نیکی پروریده اند ۹۴ - اگر کعب از تیره لوی دور افتاده است بناچار روزی میان خاندان جدائی افتد .

تاریخ سرودن این قصیده بطور تحقیق در کتب سیر تعیین نشده ولی از قرائن چندی روشن است که پس از سال پنج بعثت پیغمبر ﷺ بوده و از پاره اشعارش بدست میآید که پس از محاصره بنی هاشم در شعب ایطالاب بوده این قصیده در میان اشعار بسیاریکه ایطالاب در مقام دفاع از پیغمبر ﷺ و تبلیغ اسلام و توحید سروده شاهکار بزرگی است که باید آنرا با دقت مورد توجه قرار داد .

این قصیده از نظر ادبیت و بلاغت برتر از همه اشعار عرب است و گوی سبقت از معلقات سبعه ر بوده علامه دجلانی در کتاب اسنی المطالب خود هشت بیت آنرا نگاشته سپس گفته است در این قصیده ایات بسیاری است که در استحکام معنی و شیوایی بیان پیایه همین چند بیتند تا آنکه در وصف این قصیده ابن کثیر نقاد ادبیات عرب باز گو کرده است این قصیده بسیار

شیوا و بلیغ است جز ابوطالب کسی را یارای آن نیست که چنین قصیده تواند سرود این قصیده از مملکت سبع گرانمایه تر و درادای مقصود بلیغ تر است.

این قصیده از نظر سیاست در نهایت اهمیت و شایستگی است در موقعی که مبارزه حزب اسلامی بر هبری پیغمبر ﷺ با تمام قبائل قریش پیرشورترین دوره های خود رسیده و سران قریش آخرین کوشش خود را برای برهم زدن جامعه کوچک بی ساز و برگ اسلام میکردند و چون خود را در خطر نفوذ عمومی اسلام می دیدند میخواستند با هر قیمتی تمام میشود پیغمبر را از میان بردارند و جامعه نو بنیاد اسلام را از ریشه بکنند ابوطالب برای ترمیم اوضاع و خاموش کردن فریادهای سران قریش و تحصیل وجهه حق بجانب از عموم عربستان این قصیده را سروده و مهم ترین نکات سیاسی را در آن درج کرده است در بلوای این جنگ عمومی دوم سیاستمداران بزرگ جهان برای تحصیل پیروزی و پس از آن برای استقرار صلح جهانی نطق های بسیار کردند چرچیل و روزولت و ترومن و هیتلر و استالین در این میان زبر دست ترین ناطقین سیاسی جهان شناخته شدند و نطق های آنان بتوسط رادیو در جهان منتشر شد و در روزنامه ها ثبت گردید اگر درست تأمل کنید و آنها را با این نطق سیاسی ابوطالب که در ضمن این قصیده است بسنجید باور میکنید نطق ابوطالب از همه برتر و مهم تر است جز اینکه در محیط کوچک سیاست قریش و عربستان ادا شده و وسائل نشر برطنطنه امروزه را نداشته است.

این قصیده از نظر شور قومیت و دلسوزی برای ملت عرب و خصوص قریش بسیار مورد اهمیت و شایسته مطالعه و دقت است سابقه مجدد و بزرگواری خاندان قریش و مهربانی و محبت گذشتگان را یاد آور میکند و وضعیت پریشانی فعلی آنها را شرح میدهد و نفوذ بیگانگان و اراذل را بخاطر آنها می آورد سپس آنها را از انجام این وضع خطرناک آگاه میکند و باتحاد و بیگانگی که توأم با نظر تعقل و دور اندیشی است دعوت مینماید: ابوطالب چون پدری مهربان از بام بلند مقام شامخ خود در پرتو خرد و فکر روشن و پاک، کجروی و فساد اخلاق و دنیا پرستی قریش را میبیند و احساسات خود را همچون قطرات اشک دلسوختگان در قالب این اشعار شیرین و روان سرمی دهد و باندرزو نصیحت قوم خود میبردازد، بانظری درست و باریک، نادرستی های هر دسته ای را تشخیص داده و با صراحت لهجه آنها را مخاطب ساخته و در آنها گفته و بعلاج نفس بیمار خودشان دعوت کرده در حقیقت این قصیده مختصر باندازه همان کتاب طولانی از هیای پیغمبر که در شمار کتب آسمانی عهد عتیق ضبط است نسبت بقریش و وضع آشفته مکه اظهار دلسوزی و مهربانی

نموده و سپس اظهار تأسف و نگرانی.

این قصیده از نظر ایمان و عقیده بخدا و متمدسات ملت ابراهیم گواه بزرگی است که ابوطالب مردی باتقوی و خدا پرست و دیندار بوده است نه تنها دین مقدس اسلام را پذیرفته بلکه پیش از بعثت پیغمبر ﷺ هم روش دینی توحید و خدا پرستی کاملی داشته که باروبه بت پرستان مکه هیچ شباهتی نداشته در بیت ۱۱ میگوید بخدا پناه میبرم از هر کس برخلاف گفته ما بدین چیزی بیندو آیا منظور از دین در نظر او غیر از یک شریعت باک الهی بوده و در نظر او بشر حق نداشته که برای خود قانونی اختراع کند.

در شعر ۱۳ بخداوندی که غفلت در او نیست اعتراف صریحی است بصفات کمال خداوند در شعر ۲۶ میگوید آیا پناهنده ای که از خدا تقوی دارد ملامت میشود اینجمله **یتقی الله چه مقام ایمان قرآنی کاملی را میرساند، رویهمرفته باید گفت سرابای این قصیده نغمه خدا پرستی و توحید است چگونه انصاف است کسی بگوید گوینده این قصیده هم عقیده ابوسفیان بوده که تاپس از پایان نبرد احد هم فریاد میزد **اعل هبل و الا باش ای بت هبل**. بسیار بی انصافی و خلاف وجدان علمی نزدیک بهس است گفتار کسانی که ابوطالب رادز کیش و آئین با مانند ابوسفیان و ابو جهل شریک و برابر میدانند و او را کافر یا مشرک میخوانند.**

این قصیده از نظر ایمان و اعتقاد ابوطالب بحقیقت پیغمبر ﷺ و اسلام که مورد نظر ما است بسیار صریح و گویا است. بعلاوه از اینکه دلالت روشن دارد بر ایمان ابوطالب دلالت دارد که ابوطالب چون موسی و عیسی خود یکی از مبشرین اسلام بوده و نفوذ و پیروزی آینده اسلام در نظر او روشن بوده است.

در بیت ۶۹ میگوید **و ابلغ قصیا ان سینشر امرنا** بخاندان قصی ابلاغ کن که بزودی امر ما یعنی مسلک و مرام ما که اسلام است منتشر و جهانگیر میشود، بآنها مژده بدهید که پس از ما بجان هم افتاده و در خدلان یکدیگر کوشا میشوند، سپس میگیرید ای کاش یکشب هجوم سختی برقریش میشد بینم میان خانه های خود میتوانند در برابر دشمن ایستادگی کنند و تاب مبارزه دارند، بنظر من این گفتار ابوطالب نظر بتاریخ آینده اسلام و فتح مکه دارد بطور جزم از پیروزی اسلام برقریش خبر می دهد و از سقوط مکه در اثر هجوم قشون اسلام در سال هشتم هجرت و سپس از اختلافاتی که بواسطه غصب خلافت از خاندان پیغمبر ﷺ میان عرب افتاد و در نتیجه بجان هم افتادند تا یکدیگر را از میان بردند پیش گوئی میکند آیا کسی میتواند این اشعار را طور دیگر

بنابراین ابوطالب خود را از پایه گذاران اسلام و پرچمدار آن معرفی کرده بعلاوه از شعر ۸۳ - ۹۳ بوضعی اظهار علاقه به پیغمبر ﷺ نموده و بمقامی او را توصیف کرده و بزبانی فداکاری خود را اظهار داشته که نه تنها مقام یکنفر مسلمان مخلص و درست را نشان میدهد بلکه مقام یکنفر مؤمن کامل را نشان میدهد که شعله های ایمان دل او را چون طور موسی شعله در و طوفانی کرده و هر فکر و خیالی را جز فکر اسلام و رهبر اسلام در وجود او سوخته و فقط يك شعله ایمان و طوفان احساسات دینی از هستی او باقی مانده است .

ابوطالب با این اشعار نه تنها مرد مؤمنی است بلکه يك تن از فداکاران شیفته ایمان است ، نه تنها يك مسلمانی است بلکه مرد پاك و پیغمبر منشی است که حقیقت اسلام را پیش از بعثت پیغمبر ﷺ هم از الهام در نفس پاك و نورانی خود در یافته و برجاده انتظار نشسته تا وقتی ندای اسلام از زبان محمد ﷺ بگوش او رسیده و دل بقرار انتظار کشیده او را نوازش کرده و تسکین داده چون عاشقی که پس از سالیان دراز هجران بمحبوب خود رسیده بی تابانه اسلام را در آغوش کشیده چنانچه در شعر ۸۳ میگوید :

بجان خودم من دلباخته احمد و برادران او هستم بشیوه عاشقی که در حال وصال است. آیا برادران احمد کیانند پیغمبر برادر نژادی نداشته مقصود او مسلمانان است که فرمود :

انما المؤمنون اخوة یا پیغمبران گذشته که پیغمبر ﷺ در بیانات خود از آنها برادر تعبیر کرده است . نکته دیگر قابل توجه راجع باین قصیده شیواکه لازم بیاد آوری است اینستکه اشعار این قصیده کم و زیاد شده و مورد تصرف غرض رانان گردیده در کتاب خزانه الاداب ج ۳ که متعرض شرح قسمتی از اشعار این قصیده گردیده است دوشعر پیش از شعر مطلع سیره ابن هشام نقل کرده و از محمد بن سلام نقل شده که اصمعی از من راجع باین قصیده پرسش کرد گفتم درست است گفت میدانی پایان قصیده کدام است ؟ گفتم نه ، اینستکه چون تامل کنی رابطه میان قسمت های مختلف آن مختل است و فهمیده میشود که برخی اشعار آن جا بجا شده است از آن جمله در دنبال شعر ۸۷ شعری که در سیره ابن هشام ثبت شده بی مناسبت است زیرا سر تا پای این قصیده حماسه و طرفداری از پیغمبر ﷺ و جامعه اسلامی است و در فرض اینکه ابوطالب نسبت باسلام هم بیعتیده بود اظهار آن در ضمن این قصیده بی مناسبت بود و با آنهمه گرمی و دفاع از اسلام و اظهار محبت و اخلاص بشخص پیغمبر ﷺ مخالفت دارد بعلاوه اگر منظور این باشد که مسلمان شدن و

پیروی غلط موجب سب مشایخ میشود و این ملاحظه مانع اسلام ابوطالب است کلام بسیار ضعیف و مهمل می گردد .

زیرا مؤسس اسلام شخصی از بنی هاشم بود و تا این تاریخ جمعی هم از بنی هاشم و رجال نامی قریش پیرو اسلام شده بودند و اسلام ابوطالب سبب تازه ای برای سب و بدگویی و بدنامی مشایخ نمیشد .

این مضمون سست و مهمل با سبک کلیه اشعار ابوطالب و خصوص این قصیده که در نهایت محکمی و با منطقی عجیب سروده شده مناسب نیست و مناسب این بیت همان ایاتی است که در کتاب الحجة علی الذاهب نقل کرده در آنجا پس از این شعر گوید :

همانا پایمال میگردند شما را مردانی گرامی از تیره هاشم

گاهی که دست بشمشیر های برنده می بردند

و مقصود اینست که ما آزارهای شما را برای احترام مکه با شمشیر پاسخ نمی دهیم زیرا اگر شمشیر بکشیم و شما را در شهر مکه و حرم امن ملت ابراهیم بکشیم قانون بست بودن حرم را شکسته باشیم و در مکه که نزد عموم عرب شهر امن است و باید سلاح را بزمین گذاشت خونریزی کرده باشیم و این موجب سب و بدگویی بزرگان ، خاندان بنی هاشم یا عموم خاندان عبد مناف یا عموم قریش میشود چنانکه شعر ۲۵ باید پس از این شعر باشد که پس از دو شعر دیگر دنبال شعر بالا در کتاب بالای نامبرده نقل کرده :

رد می کردیم آنها را تا جمعشان پریشان شود

و دفع می کردیم از خود هر ستمگر و هر نادانی را

و میکوفت آنها را نیزه های سیه چرده و گردش آن

و متلاشی میکرد آنان را یورش ستوران انبوه

نمونه هائی از کوشش و فداکاری ابوطالب نسبت باسلام و پیغمبر

۱- در سفر و حضر از پیغمبر ﷺ مفارقت نمی کرد حتی در سفری که برای تجارت بشام رفت آنحضرت را در سن ۱۳ سالگی با خود برد ، ابن اسحق گوید چون ابوطالب با کاروان تجارتی قریش عازم شام شد پیغمبر ﷺ با او اظهار علاقه شدیدی کرد و ادرا بسر مهر آورد تا ابوطالب گفت بخدا او را با خود میبرم و هرگز از من جدا نمیشود و من هم از او جدا نمی شوم در همین سفر بود که در بصری بحیرای راهب بشرف ملاقات پیغمبر ﷺ فائز شد و نشانه های

نبوت را در او شناخت و سفارش او را بایطالب کرد و با او مژده داد که مقام بزرگی را دارا میشود و ایطالب بیش از پیش باو علاقمند شد و در حفظ او کوشید .

۲- ابوالفرج بسند خود از واقعی روایت کرده است که ایطالب هر بامداد و پسین از رسول خدا ﷺ دیدار میکرد و او را از دشمنان محافظت مینمود که فبأذا او را بر باینند يك بامداد بمحل او آمد او را ندید پسین آنروز آمد باز او را ندید صبح که شد در هر جا گمان او را داشت بجستجوی او بر آمد و او را نیافت در این هنگام دست روی سینه فشرد و فریاد زد وای فرزندم، همه بندگان و پیردان خود را انجمن کرد و گفت از دیشب تا کنون غم را کم کرده ام گمان ندارم جز اینکه قریش او را ربوده باشند و با او نیرنگی باخته اند تنها همین سوی است که بدنبال او نرفتم و دور است که غم در این سوی باشد سپس بیست تن از غلامان زبردست و شجاع خود را انتخاب کرد و گفت هر کدام کارد تیزی آماده کنید و بروید در انجمنهای قریش هر کدام پهلوی بکتن از سران قریش بنشینید و منتظر آمدن من باشید اگر به راهی غم آدم کاری نکنید و آرام باشید تا من نزد شما بایستم و اگر آدمم غم همراه من نبود هر يك از شما یکی از بزرگان قریش را که پهلوی او نشسته اند بکارد بزنید و بکشید این بیست تن رفتند و کارد های خود را چنانچه میخواستند تیز کردند و رفتند در کمینگاه خود نشستند ابوطالب با جمعی از بنی هاشم در آن سوی بجستجوی پیغمبر ﷺ شتافتند و او را در پایین شهر مکه یافتند که پای سنگی نماز میخواند ایطالب خود را بروی آنحضرت انداخت و او را بوسید و دستش را گرفت و عرض کرد برادرزاده جانم نزدیک بود همه قریش قوم خود را نابود کنی با من بیا ، دست او را گرفت و بمسجد آورد قریش در انجمنهای خویش دورخانه کعبه نشسته بودند چون دیدند ایطالب دست بدست غم می آمد با خود گفتند ایطالب که غم را با خود آورده کاری دارد چون با جبین خشم آلوده برابر آنها ایستاد بندگان خود که پیش فرستاده بود گفت آنچه در آستین دارید بیرون آورید هر کدام کارد تیز خود را آشکار کردند چون چشم قریش بکارد های برهنه افتاد گفتند

ای ابوطالب این دیگر چیست؟

نمی بینید چیست ؟؟؟

من جوابی غم بودم از دو روز پیش او را ندیده بودم ترسیدم که شما در باره او نیرنگی کرده باشید باینان دستور دادم که در اینجا ها که میبینید نشستند و گفتم اگر من بی غم نزد قریش آدمم هر کدام بدون کسب اجازه دیگری از من کسی را که پهلوی او نشسته است بکشد

اگرچه از بنی هاشم باشد .

وای ابی طالب راستی چنین کاری می کردی :

آری بیروردگان این بنیان سوگند (با دست خود اشاره بخانه کعبه کرد)

معظم بن عدی عموزاده وهم پیماننش باوگفت نزدیک بود تیره و تبار خود را بیاد بدهی .

آری همینطور بود ، ابوطالب از نزد قریش بر گشت و این اشعار را میسرود خطاب پیغمبر

اذهب بنی فما عليك غضاضة الخ (۱)

برو فرزند جانم بر تو کمترین رنجی مباد

تا من سر بخاک نهم و بگور خسبم

تورا استگوتی و از پیش امین و درست بودی

بهترین دین های آفریدگان است

قریش یکبارہ رو بابی طالب آورده از در التماس و طلب ملامت در آمدند و زبان عنبر

خواهی گشودند ولی توجهی بدانها نکرد و احترامی بآنها نگذاشت .

۳- باندازه ای در حفظ پیغمبر ﷺ میکوشید که در دو سه سال محاصره شعب شعبا

چند بار جای خواب آن حضرت را عوض میکرد تا مبادا قریش شیخون زنند و بآنحضرت

آسیبی برسانند .

نمونه هائی از تالیفات اسلامی ابوطالب

۱- در بسیاری از اشعار خود حقیقت اسلام و لزوم متابعت آنرا بطور عموم و بخصوص

عرب و قریش اعلام داشته در کتاب الحجج علی الانهاب تألیف شمس الدین فخری بن معدنوسوی

گوید ابوجهل در آزار پیغمبر ﷺ کوشید ابوطالب او را بدین اشعار تهدید کرد :

عهد زاده آمنه پیغمبر است راستگو ازخشم بترکید و خود را پاره پاره کنید

زاده آمنه ، عهد پیغمبر بزودی برای حق آشکار خود قیام کند و آنرا اعلام دارد

گوید چون مسلمانان همیشه مهاجرت کردند و در پناه نجاشی بخوشی آمدند ابوطالب

از او در اشعار خود اظهار تشکر کرد و او را بدین اشعار باسلام دعوت نمود .

۱- همیدالرؤساء ابن ایوب نفوی گوید سید عبدا لعید حسینی نسا به يك نسخه خطی قدیم از کامل مبرد بن نمود که دربابی نام ابوطالب را برده و گفته ابوطالب اسلام آورد و در اسلام خود نیکو زیست و پیغمبر را تصدیق کرد ولی اهل بنیاد اسلام اورا نمی پذیرند و بر آنها گرانست و در این « اذهب بنی الخ » نسبت پیغمبر اظهار ایمان و اخلاص عجیبی کرده است .

بدان ای بهترین مردم که عهد همکار موسی و مسیح، زادهٔ مریم است
 مثل آنها دین حقی آورده است همه آنان بدستور خدا هدایت میگردند و محفوظ بودند
 شما در کتاب خود میخوانید که عهد براستی از جانب خدا خبر میدهد نه بدروغ
 برای خدا شریکی نگیرید و اسلام آرید زیرا طریق حق تیره و تاریک نیست
 ۲- در سیره ابن هشام (ج ۱ ص ۱۵۷) گوید ابوطالب از فرزند خود علی علیه السلام پرسید

پسر جانم این چه دینی است که تو داری؟

پدرجان بخدا و رسول خدا گرویدم و بدانچه از خدا آورده تصدیق کردم و با او نماز
 خواندم و از او پیروی میکنم.

پسر جانم رسول خدا جز بخیر و نیکی تو را دعوت نکرده است با او همراه باش و دست

از او بر مدار.

۳- برادرش حمزه سفارش کرد که اسلام آورد و از دین اسلام حمایت کند و اشعاری

بدین مضمون خطاب بوی سرود:

ای حمزه بدین احمد شکبیا باش دین را آشکارا کن تا توفیق صبر یابی
 پاسبانی کن از کسی که این دین را از نزد پروردگارش آورده

براستی و حقانیت ای حمزه کافر مباش

من شادم از اینکه بگویند تو مؤمنی برای خاطر خدا یار رسول خدا باش

بدینی که پیغمبر آورده میان قریش فریاد کن

آشکارا بگو احمد ساحر-نبوده و نیست

۴- عمران بن حصین خزاعی بازگو کرده است که جعفر بدستور پدرش ابوطالب به پیغمبر

ایمان آورد، روزی ابوطالب با فرزند خود پیغمبر گذشت. پیغمبر در نماز بود و تنها علی در

سمت راست با آن حضرت نماز میگذاشت ابوطالب بجعفر فرمود نمی بینی يك پهلوی عموزاده ات

تهی است برو دست چپ او را پیوست کن جعفر آمد و با پیغمبر نماز کرد چون پیغمبر نماز را

تمام کرد فرمود ای جعفر بال عموزاده خود را پیوستی خدا بعوض آن دو بال بتو بدهد که با

آنها در بهشت پرواز کنی ابوطالب هم این اشعار را سرود:

براستی علی و جعفر مورد وثوق منند هنگام دشواری ها و بیش آمدهای روزگار

بسرعم خود را یاری کنی و دست از او بر نداری که پدرش در میان همه برادرش در داری نسبت

چرا ابوطالب رسماً جزء حزب اسلام نشد ؟

در تاریخ اسلام مسلم است که ابوطالب با همه اخلاصی که بدین اسلام داشت و با همه عشقی که پیغمبر و جامعه اسلامی داشت رسماً جزء جمعیت اسلام وارد نبود و در مجمع نماز و مجالس تبلیغی اسلام شرکت نمی‌کرد و در محیط قریش بحسب ظاهر تبدیل وضعیت نداد و در نظر عموم روش پیش از اسلام خود را حفظ کرد و به عبارت دیگر ایمان خود را مخفی داشت البته منظور از اینکه ایمانش را مخفی داشت این نیست که قریش نفهمیدند او پیغمبر را راستگو و حق میدانند و به همین منظور از او طرفداری می‌کند بلکه منظور اینست که چون حزب اسلام در مکه متشکل شد و در آن تشریفات داشت هر که خود را وابسته حزب اسلامی معرفی می‌کرد باید مقرراتی را مراعات کند مانند همه احزاب جهان که برای پیروان خود مقررات و نشانه‌هایی در نظر می‌گیرند حضرت ابوطالب روی مقررات به حزب اسلامی پیوست و روی مقررات اسلامیت خود را اعلان نکرد و در مجامع اسلامی بطور رسمی شرکت نمی‌کرد و این خود دست‌آویز محکم کسانی است که او را خارج از اسلام میدانند، ما در اینجا دو مطلب را توضیح می‌دهیم :

اول آنکه اظهار عمومی شرط اسلامیت نیست خصوصاً هرگاه کتمان اسلام مصلحتی یا ضرورتی داشته باشد در بدو بعثت پیغمبر ﷺ تا چند سال بیشتر مسلمانان سری بودند و کسی از اسلام آنها مطلع نبود و همان اندازه از آداب اسلام را مراعات می‌کردند که مناسب حال و مقدور آنها بود پس از آنکه جمعی هم با اسلام گرویدند و حزب اسلام کم‌کم آشکار شد باز هم مسلمانان سری و ناشناس در میان بودند که بواسطه ضعف وضعیت خود و یا بواسطه حفظ مصلحت حزبی ایمان خود را آشکار نمی‌کردند و با مشرکان دم‌خور و هم‌خور بودند و از آنراه خدمات بزرگی بدسته مسلمانان می‌کردند از آن جمله سیره ابن هشام در موضوع اسلام آوردن عمر می‌گوید ابن اسحق گفته است سبب اسلام عمر این بود که خواهرش فاطمه همسر سعید بن زید بن عمرو با شوهر خود سعید مسلمان شده بودند ولی اسلام خود را از عمر مخفی می‌داشتند نعیم بن عبد الله هم که از بنی عدی و هم قبیله عمر بود مسلمان سری بود و از ترس قبیله خود اسلام خود را مخفی می‌کرد، خباب بن ارت که از مبلغین اسلام بود نهانی نزد فاطمه خواهر عمر میرفت و قرآن باو می‌آموخت، عمر یکروز شمشیر بست و بقصد کشتن پیغمبر و جمعی از یارانش که انجمنی سری در خانه‌ای نزد کوه صفا تشکیل داده بودند و از آن خبر یافته بود بیرون آمد، در این انجمن چهل تن زن و مرد مسلمان شرکت کرده بودند خود پیغمبر ﷺ و علی ﷺ هم در آن حاضر

شده بودند در این میان نعیم بن عبدالله بامر بر خورد گفت عمر کجا میروی .
 من میروم این عهد که از کیش قریش بیرون رفته و دو دستگی میان قریش انداخته و
 عقائد آنها را سفاهت شمرده و دین آنها را نکوهش کرده و معبودان آنها را دشنام داده بکشم .
 وای میخواهی دستی دستی خود را بخطر اندازی و نابود کنی !
 ای عمر کمان کن دست یافتی و عهد را کشتی مگر خاندان عبد مناف هم تیره های عهد
 میگذارند دیگر تو زنده روی زمین راه بروی اگر راست میگوئی بیا برو از درون خانه خود
 خبری بگیر و کسان خود را درست کن .
 کدام کسان خانه خودم .

عجب خبر نداری . داماد و عموزاده ات سعید و خواهرت فاطمه هر دو مسلمان شده اند و
 پیرو دین عهد گردیده اند اگر میخواهی کاری بکنی بیا و برو دنبال آنها .
 عمر بقصد خواهر داماد خود بسمت خانه آنها رفت اتفاقاً وقتی رسید که خباب در خانه
 آنها بود و سوره طه را بفاطمه خواهر عمر می آموخت عمر در نتیجه زد و خورد مختصری وارد
 گفتگو شد و به مبلغ زبردست اسلام خباب معرفی شد و اسلام آورد به بین یکنفر مسلمان
 سری چه خدمت بزرگی باسلام و جمعیت مسلمانان انجام داد از این گذشته پس از هجرت پیغمبر
 بمدینه و تشکیل حکومت اسلامی و تشریح قانون هجرت باز هم مسلمانان سری وجود داشتند و
 وظیفه جاسوسیهای بزرگ بنفع اسلام انجام میدادند در این میان سرگذشت نعیم بن مسعود اشجعی
 در موقع خود جنگ احزاب که ده هزار قشون متحد قریش و قبائل عرب دور مسلمانانرا گرفتند و
 یهود هم پیمان صلح را شکستند بسیار قابل توجه است ، جنگ احزاب سختترین مواقع اسلام و
 خطرناکترین دوره های تاریخ اسلام است و همین نعیم بن مسعود که يك تن مسلمان سری بود جمعیت
 مشرکین و یهود مدینه را با هم دشمن ساخت و سبب فرارده هزار قشون که میخواستند مدینه
 و مسلمانانرا یکبار ببلعند فراهم کرد از اینجا روشن شد که اسلام سری هم در دین پیغمبر
 تشریح شده و مورد اعتبار بوده و اگر ابوطالب در سازمان اسلام جزء مسلمانان سری باشد
 خلافتی نکرده .

دوم اینکه چرا ابوطالب اسلام خود را رسمی و آشکار نکرد .
 برای توضیح این مطلب باید بموقعیت ابوطالب در وضع اجتماعی و سیاسی مکه و قبائل
 متوجه شد . وضع قبائل قریش و تشکیلات سیاسی آنها بشرح زیر بود :

هر قبیله يك رئیس خاندانی داشت این رئیس بطور وراثت و البته با ملاحظه لیاقت و شایستگی از هسته مرکزی و خانواده بزرگ هر قبیله انتخاب میشد این رئیس خانوادگی که او را شیخ قبیله مینامیدند همه گونه حق اطاعت و فرماندهی و اختیارات تامه نسبت با افراد قبیله داشت و در برابر مسؤل همه افراد هم بود باید دفاع از هر فردی بکند و در موقع گرفتاری باو کمک دهد و حقوق مالی و عرضی و خون او را حفظ کند .

در مجموع قبائل قریش يك پیوست سیاسی و اجتماعی بود شبیه به پیوست اجتماعی جمهوریات متحده امریکا و در مصالح مشترک خود با هم همکاری میکردند و در امورات مهم راجع بنفع و ضرر قریش تشکیل جلسه میدادند و موضوع را مورد شور و اخذ رأی قرار میدادند ابوطالب از نظر قبیله بنی هاشم حق ریاست داشت و در نظر عموم هم صاحب احترام و نفوذ کلمه بود و از نظر مجمع عمومی قریش که دارالندوه نام داشت کرسی مهمی داشت بلکه از نظر موقعیت خود رئیس انجمن دارالندوه محسوب میشد چون این موضوع روشن شد باید دانست که قریش قبل از ظهور اسلام دارای عرف و عادات مخصوصی بود که عبارت از وضع آشفته و درهم و پر از بدعت ملت ابراهیم باشد و مجموع این عادات و آداب که حق و باطلش بهم آمیخته بود بعنوان دین و شعائر ملی قریش محسوب میشد پس از ظهور اسلام و دعوت پیغمبر هر کس رسماً جزء دسته مسلمانان میگردد و خود را معرفی میکرد در نظر عموم از دین قریش برگشته و مرتد محسوب میشد و چون دین و عرف و سیاست بهم مخلوط بود برخلاف ملیت قریش هم قیام کرده بود و چون بعنوان مخالف دین و ملیت معرفی میشد از کلیه حقوق اجتماعی محروم میگردد چنانچه امروزه هم شرط مهم ریاست های ملی از قبیل و کالت و وزارت و سلطنت در هر ملتی اینست که باید شخص پادشاه یا وزیر یا وکیل هم دین و یا در حد اقل دارای ملیت مرتوسین خود باشد .

بنابراین چنانچه ابوطالب رسماً جزء حزب اسلام معرفی میشد در اینصورت از ریاست خاندان قریش می افتاد و از حق شرکت در دارالندوه محروم میگردد و دیگر نمیتوانست حفظ و حمایت خود را از پیغمبر ﷺ و مسلمانان ادامه دهد زیرا در صورتیکه از ریاست خاندان بنی هاشم ماقط میشد یا بنی هاشم بدون ریاست مرکزی میماندند و دسته بندی آنها منحل میگردد و پیغمبر بی پناه میشد و با اینکه سران قریش ابولهب را بر ریاست آنها انتخاب میکردند و خاندان بنی هاشم هم چون سایر قبائل بر حسب پیغمبر و اسلام قیام میکردند و اگر ابوطالب از حق شرکت در دارالندوه محروم میگردد قریش يك شورای عمومی بر ضد اسلام برپا میکردند و رأی عمومی

قاطعاً نسبت به برانداختن جامعه اسلامی تصویب مینمودند ولی چون ابوطالب موقعیت سابق خود را در نظر قریش حفظ کرد نتوانستند از مجمع عمومی استفاده‌ای بر ضد اسلام بکنند در طول تاریخ اسلام در دوره ابیطالب فقط يك رأی عمومی صادر شد و آنرا جمع بموضوع قطع روابط با بنی هاشم و محاصره اقتصادی آنها بود، در حدود سال پنجم بعثت پیغمبر چون مبارزات قریش با اسلام بین بست رسید و اسلام برخلاف کوشش فراوان آنها بنشرویشرفت ادامه داد و ابوطالب و خاندان بنی هاشم هم بدفاع و حمایت خود ایستادگی کردند قریش عهدنامه‌ای نوشتند بموجب آن با بنی هاشم قطع روابط کردند، مواد این عهد نامه عبارت بود از اینکه:

- ۱ - زن از آنها نگیرند و زن بآنها ندهند.
- ۲ - هیچگونه خرید و فروش و معامله و داد و ستد با آنها نکنند.
- ۳ - در هیچ موضوعی از آنها درخواست نکنند و هیچ درخواستی از آنها نپذیرند.
- ۴ - این عهد نامه باعتبار خود باقی باشد تا زمانی که بنی هاشم خود فتنه اسلام و دعوت پیغمبر ﷺ را خاموش کنند یا او را بی قید و شرطی تسلیم قریش نمایند.

در اثر این عهدنامه جمیع خانواده های بنی هاشم که در همه شهر و دوره های مکه متفرق بودند دستگاه خود را برچیدند و بدره ای که منزل ابوطالب بود آمدند و مدت دوسه سال در این دره محاصره بودند و بآنها بسیار سخت میگذشت این عهد نامه هم قوت تصویب نامه دارالندوه را نداشت و روی اصول پارلمانی قریش نبود بلکه يك عهدنامه ای بود که قوت تصویب نامه هیئت وزیران را داشت در تشکیلات کنونی از اینرو مورد نفرت عموم عرب گردید و کم کم مورد مخالفت و نارضایتی بعضی از سران قریش شد تا خود پس از دوسه سال آنرا نقض کردند و پس از آنکه موربان نوشته آنرا در میان خانه کعبه خورده بود لغو شد فقط برای یکبار قریش از دارالندوه بر ضد پیغمبر ﷺ و اسلام استفاده کردند و آنهم پس از وفات ابیطالب بود که آسوده خاطر آن تشکیل جلسه دادند و نقشه کشتن پیغمبر ﷺ را طرح کردند و پیغمبر از دست آنها گریخت و باز هم علی فرزند همین ابوطالب را بجای خود گذاشت و تحویل قربانگاه اسلام نمود در خاتمه این موضوع باید گفت ابوطالب بزرگترین مردان با ایمان و تقوی بود که با سیاست بزرگی پیغمبر و اسلام را مدت هشت تا ده سال نگهداری کرد اینست نمونه کامل پدر فرزندی چون علی (ع) که موضوع گفتگوی ما است.

غار سیاست و کمینگاه بدعت و افتراء: زمزمه کفر ابیطالب را باید نغمه ای از سیاستهای

شوم بنی امیه شناخت زیرا ازدوره خلافت عثمان که بنی امیه هوس خلافت اسلامی را تا همیشه در دل خود پروریدند و یگانه مبارز و هم نبرد خود را در میدان سیاست و ریاست علی و خاندان او شناختند از هر گونه سوء تبلیغی در باره آنها فرو گذار نکردند و از هر جا ممکن بود دست آویزی برای توهین شکست علی علیه السلام فراهم کنند بدان چنگ زدند و بجعل حدیث و نشر افتراآت میاشت مآبانه پرداختند و از اینرو ابوطالب را هم دست انداختند و حدیث و تفسیری چند برخلاف حق بزبان طرفداران خود در باره او ساختند .

۱ - حدیث ضحاح دوزخ است که بزبان مغیره بن شعبه طرفدار صمیمی و هم پیاله مهربان دوره جاهلیت ابوسفیان منتشر شده است که ابوطالب در ضحاح آتش (حوضچه ای آتشین) مییاشد و کفش آتشین در پا دارد که مغزش از حرارت آن میجوشد این روایات همه بمغیره بن شعبه میرسد که از منحرفین خاندان بنی هاشم و مخلصین دودمان بنی امیه است .

چنانچه آیه انك لاتهدی من احببت ولكن الله یهدی من یشاء ای پیغمبر هر که را تو دوست داری بحق نمیرسانی ولی خدا هر کس را خواهد بحق میرساند در باره ابوطالب نازل دانسته اند باینکه این آیه در مدینه نازل شده و چنانچه در کتاب الحجۃ علی الذاهب بیان کرده شان نزول آن مشرکان جنک احد بودند که چون دندان پیغمبر را شکستند پیغمبر فرمود خدایا قوم مرا هدایت کن که نادانند و خدا این آیه را در باره آنها فرستاد و برخی گفته اند مورد آیه متخلفین از هجرتند زیرا پس از آنکه پیغمبر بمدینه هجرت کرد همه مسلمانان مکه مأمور شدند دنبال آنحضرت هجرت نمایند ولی پاره ای در مکه ماندند و از دستور هجرت متخلف کردند و در باره آنها در محضر پیغمبر گفتگو شد که آیا خدا از آنها عفو میکند یا نه خوبشان آنها بطرفداری آنان خواستند آنها را تبرئه کنند پیغمبر هم برای دلخوشی آنها بدین معنی مایل بود خداوند این آیه را در باره آنها نازل کرد بهر حال پس از اینکه معلوم است این آیه در مدینه نازل شده روشن است که مربوط بابوطالب نیست زیرا ابوطالب در سال هشت بعثت و سه سال قبل از هجرت وفات کرد و در مکه مدفون گردید بهر حال در صورتیکه یقین داریم ابوطالب کاملترین مؤمنانست و سبب کتمان ایمان او هم معلوم است و نکته اخبار انتقاد او هم معلوم است لازم نیست پیش از این در اینموضوع دنباله سخن را دراز کنیم همین قد بربادان اسلامی خود از اهل سنت گوشزد می کنیم که این گونه اخبار ننگین را از صفحات حدیث و تاریخ اسلام بشویند بدانند که ضرر از هر جا برگردد نفع است و هر ساعت از گمراهی

نجات آید راه راست در پیش است .

نمونه کامل پرورش ، پرورشگاهی بی مانند

پس از شایستگی و لیاقت پدر و مادر محیط پرورش در سعادت مندی و آینه کودکی اهمیت فراوانی دارد بلکه تاثیر محیط در خوشبختی و بدبختی ، در سعادت و شقاوت انسان از پدر و مادر هم بیش است ، فرزند از پدر بکجهزه ذره بینی دارد و از مادر جسم کوچک و احساسات ناتوانی دارد ولی دوران مردی و جوانی هر چه با او افزوده میشود از محیط پرورش و زندگی خود دارد فکر و اراده و نیروی کار و امیال انسان محصول محیط پرورش و مناسب وضع زندگی او پدیدار میشود اگر اوضاع محیط پرورش و زندگی با استعداد ذاتی و کودکی که پدر و مادر بکودک بخشیده اند موافق باشد بزودی کودک کامیاب و خوشبخت میشود و سعادت مندی گردد و شخصیت بزرگی بدست می آورد ولی اگر در محیط پرورش که عبارت از دبستان و مدرسه و رفیقان و معاشر و وضع بازار و طرز حکومت و جریان امور اداری است مختل و فاسد و آلوده باشد استعداد سعادت که کودک از پدر و مادر هم دریافت کرده بی اثر و مقهور میگردد .

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گر شد

علی علیه السلام از نطفه پاک بوجد آمد و از مادری چون فاطمه متولد گردید و در دامن پاک و نورانی او دوران شیرخوارگی و طفولیت را گذرانید سپس در دامن پرورش پیغمبرانه رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد و چنانچه سابقا گفته شد بواسطه قحطی مکه پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بخانه خود آورد و بدست خود پرورش داد و این پرورش ادامه داشت تا پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث گردید علی علیه السلام هنگام بعثت ۸ - ۱۲ ساله بوده در اینصورت کودکی نوری بوده است که بدامن پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاده و زیر تربیت خدیجه کبری قرار گرفته .

بگذریم از آنچه در اخبار شیعه وارد شده است که علی علیه السلام ماده زندگانی و اول غذای خود را از زبان یا انگشت مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله مکید ممکن است مخالفین در صحت اینگونه اخبار خرده گیری کنند ولی این موضوع جای تردید نیست که علی علیه السلام از نخستین دوران کودکی خود زیر دست پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و هر بام و شام و هنگام و ناهنگام با آن قلب پاک و احساسات تابناک جمال و کمال پیدا و نهان آنحضرت را مشاهده می کرد و اخلاق و آداب بزرگ آنحضرت را که مرکز انبعاث نبوت بود در خود منعکس می کرد .

علی علیه السلام چون قطعه برلیان درخشانده و زلال در معدن نبوت محمدی صلی الله علیه و آله افتاد و همه

بر تو خمره کننده آفتاب نبوت بر سراپای اوتابید آن آفتابی که هنوز در مرکز خود جای داشت و امواج نورش بی پایان بدور هم می پیچد و روزنه تابش بر او مسدود بود ، هنوز از دریچه نبوت رخنه ای بفضای آزاد باز نکرده بود و با پرده های ظلمت و نادانی مردم جا هلیت نیامیخته و فرصت داشت که با همه نیروی مرکزی خود بگوهر پاك علی عليه السلام بتابد همی آفتاب نبوت امواج نور خود را بر بیکر کوچک علی عليه السلام فروریخت و او با همه استعداد خود این امواج نور شگرف را بلعید و در باطن هستی خود انباشت تا دیری نگذشت که خود آفتابی درخشانند گردید و نفس پیغمبر صلى الله عليه وآله نامیده شد علی عليه السلام هسته مرکزی انسانیت پاك بود همان انسانیتی که گلش بادست نیرومند خدا سرشته شد تا از هر آلودگی و تیرگی شسته گردید ماده تاریکی نبود ولی در دست صنعت خداوند پاك و زلال شد تا بجائیکه نمایش نور مجرد داد و در صف فرشتگان جای گرفت و وظیفه تاریخ بشری در گردش طولانی خود این بود که این هسته مرکزی را با همان سرشت پاك الهی بپر خاند تا بنام علی در دوران نبوت خانمی عند محمد صلى الله عليه وآله اسرار بشریت را نمایش دهد این هسته پاك در کنار جویبار وجود پیغمبر صلى الله عليه وآله که مهبط فیض سرشار حق بود جای گرفت و چون جنینی که با عصب و سیط خود را بجسم نیرومندی پیوسته میکند و در روزگار کمی باندازه میلیونها سال سیر طبیعت پیش میرود فیض سرشار نبوت را با جامهای مالا مال بی دربی نوش کرد تا در مدت چند سال سفر چند هزار ساله بشریت را پیمود و خود را بکنگره جهان بشریت رسانید تا در آنجا که عقاب طبیعت پر بریزد و هیولای جهان ماده محو میشود قرار گرفت .

ابوطالب بن درخت نیرومند قریش بود ، درختی کهن که بر روی تنه چند هزار ساله خود تنه بزرگ و فرسوده فراهم ساخته و خروارها شاخه خشك و پر خار و پوش و برک پوسیده در آن انبار شده نیروی هستی و فعال خود را در نهالی سبز و خرم بیرون داد عرصه وسیع خانه او بزودی از پرورش این نهال برومند تنگ شد این نهال را با باغستان پهناور و بی پایان وجود محمدی منتقل کرد و در این محیط مناسب بزودی ترقی شایانی نمود تا درختی بزرگ شد و خود را بسدره المنتهی پیوست و سر آیه شجره طیبه ای که بنش پایدار و شاخه اش در فراز آسمانها نمودار است آشکار ساخت اینجاست که همه مردان اسلام و تاریخ نگاران و حدیث گوینان از هر فرقه در برابر علی عليه السلام زانو زده و بفضل او اعتراف کرده اند . در سیره ابن هشام میگوید از نعمت های خدا نسبت به علی بن ابی طالب عليه السلام اینست که پیش از اسلام در دامن رسول خدا صلى الله عليه وآله پرورش یافت ، سپس از مجاهدین جبر بن ابی الحجاج بازگو کرده است که یکی از نعمت ها و صنعت ها و خیر

خواهیهای خدا در باره علی بن ابی طالب علیه السلام این بود که قریش بقحطی گرفتار و چون ابوطالب عیالمند بود پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد عباس رفت و گفت خوبست کمکی بابوطالب بدهیم و برخی فرزندان او را کفالت کنیم تا قحطی بسر آید، سپس نزد ابوطالب رفتند و از او خواستند که بعضی فرزندان خود را بایشان بدهد تا نگهداری کنند، ابوطالب پذیرفت و بجز عقیل فرزندان دیگر را در اختیار آنها گذاشت عباس جعفر را بخانه خود برد و رسول خدا علی علیه السلام را بخانه خود برد علی علیه السلام نزد آن حضرت بود تا آن حضرت صلی الله علیه و آله بر سالت مبعوث گردید .

نمونه کامل مسلمانان پاك

این نکته قابل توجه است که مسلمان کامل و پاك در دوران زندگانی بر افتخار خود پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی بود و حده لاشريك له و آن یکی هم علی بن ابیطالب علیه السلام بود شاگردان مکتب پیغمبر صلی الله علیه و آله در عصر نبوت بهزارها تن بالغ شدند، مسلمانان با اخلاص و درست در گرد آنحضرت بسیار بودند ولی مسلمان کامل و پاك یکی بود و آن علی علیه السلام بود. علی علیه السلام کودکی خرد سال و تازه از پستان مادر بریده در دامن پرورش پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمد و با اخلاق بزرگ و خوی پاك او دوران خرد سالی را گذرانید و در سال ۱۰ تا ۱۲ عمر خود که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد بدون آنکه اظهار تردیدی کرده باشد باو ایمان آورد و با او نماز خواند غبار شرك بر صفحه پاك دل او ننشسته بود اخلاق پست مردم جاهلیت در نهاد پاك او رخنه ای نداشت و با بازار سیاه جاهلیت کج و خرافات بار عرب هیچ پیوست و ارتباطی نداشت از گمراهه کودکی و صحنه فطرت پاك بشریت در آغوش نبوت افتاد و دوران هوش و احساسات بزرگ او با آغاز دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و تعلیمات دینی او توأم گردید علی علیه السلام با هوش سرشاری که داشت در کودکی خود مدتها تنها شاگرد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و اسرار دین را در همان موقع تنهایی و فرصت پیغمبر صلی الله علیه و آله دریافت کرد و تا همیشه با آنحضرت صلی الله علیه و آله زیست ولی دیگران پس از سالها بت پرستی و نامسلمانی به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و پس از اینکه سالها پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت خود را ادامه داده بود بآنحضرت پیوستند و چندین کلاس از دروس اسلامی عقب افتادند و آن کودکانی هم که در دوران اسلام بدنیا آمدند کمتر خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله را درک کردند و از تعلیمات شخص او استفاده کردند در سیره ابن هشام گوید اول ذکوری که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و نماز خواند و آنچه از جانب خدا آورده باور داشت علی بن ابیطالب علیه السلام بود نواره عبدالمطلب بن هاشم و در این وقت او دهسال داشت .

جمعی و از گون کنندگان حقائق برای اینکه ایمان ابوبکر را از ایمان علی علیه السلام پیش انداخته باشند گفته اند که ایمان علی علیه السلام در این تاریخ بی اعتبار بوده زیرا که در این موقع کودکی خرد سال بوده و شرط بلوغ در او موجود نبوده این سخن بسیار گزافه گوئی و بی انصافی است زیرا که علی علیه السلام در این تاریخ هوش و استعدادش از پیره مردان دوره خود بیش بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را مورد اعتماد قرار داد و بهمراهی او نماز را اقامه می کرد .

در سیره ابن هشام گوید: برخی اهل دانش گفته اند چون هنگام نماز برای پیغمبر صلی الله علیه و آله فرا میرسید بدره های خلوت مکه میرفت و علی بن ابی طالب علیه السلام را هم پنهان از پدرش ابیطالب و از عموهایش و کسان دیگرش با خود میبرد و با هم نماز میخواندند و چون شام میشد بر میگشتند روزگارانی بر این وضع گذرانیدند تا یکروز ابوطالب در موقعیکه نماز میخواندند بآنها برخورد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: برادر زاده این چه دینی است که بدان متدین شده ای؟ عموجان این دین خدا و دین فرشتگان او دین فرستادگان او دین پدر ما ابراهیم است نتیجه گفتگوی ما تا اینجا چیست؟

نتیجه اینست که علی علیه السلام از نظر پاکی نژاد و آمادگی گوهر هستی در پشت پدر و دامن مادر و محیط پرورش نمونه کامل و بی مانند بشریت است و در میان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان صدر اول از مهاجر و انصار کسی در این قسمتهای مقدماتی بی پایه او نبوده ما این موضوعاتی که در باره او یاد آور شدیم میان همه مسلمانان مسلم است و البته این فضائل علی علیه السلام جنبه پیروی و تقلید از او ندارد، در اختیار کسی نیست که پدری چون ابی طالب یا مادری چون فاطمه یا دامن پرورشی چون دامن پرورش پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته باشد ولی سابقه درخشان او برای ماسبب اعتماد بشخصیت او میشود و از روی سابقه درخشان و پاک او میتوانیم در موارد اختلاف او با سایر شاگردان و یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله به ترقضات کنیم و حق را بطرف او بدهیم اکنون باید متوجه شد که علی علیه السلام از این سابقه بزرگ در دوران زندگی خود چه نتیجه های درخشانی گرفت و چه روشی بجا گذاشت و چگونه مسلمانان بود و تعلیمات اسلامی را چگونه منظم کرد و در قالب دستورات ابدی و عمومی ریخت، این قسمت از زندگی علی علیه السلام است که امروزه باید مورد توجه عموم مسلمانان جهان باشد و در درجه دوم قرآن و سخنان درست پیغمبر صلی الله علیه و آله او را مورد توجه قرار داده که از او پیروی کنند و پاسخ سؤالی که در آغاز این بحث طرح کردیم (خلیفه پیغمبر اسلام در قرن اتم کیست؟) اینجا روشن میشود .

علی علیه السلام در زندگانی دراز دینی خود که ۵۳ سال و بیش از نیم قرن ادامه داشت در همه اوضاع زندگانی بشری وارد بوده و در هر وضعی بهترین نمونه و سرمشق را از خود بجا گذارده و حق امامت و پیشوائی را ادا کرده است .

علی علیه السلام شاگرد مدرسه تعلیمات دینی بوده و دوره تحصیلات خود را تا پایان ادامه داده است یگانه سرباز و مجاهد مبارزات اجتماعی اسلام بوده و در بزرگترین میدان های نبرد پیکار کرده است .

یگانه تهنیب کننده اخلاق و وارد سیر و سلوک در راه وصول بحق و دریافت حقیقت بوده است .

علی با فاطمه زهرا علیها السلام ازدواج کرد و تشکیل خانواده داد و فرزندان بسیار آورد و برای امور زندگانی خود وارد کسب و استفاده گردید .

علی در تحت ریاست پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمانبردار بود و انجام وظیفه میکرد .
علی علیه السلام در دوران خود پیغمبر صلی الله علیه و آله صاحب منصب گردید و وظیفه فرماندهی انجام داد
علی علیه السلام با سخت ترین مبارزات اجتماعی روبرو شد و برای بدست آوردن حق خود مبارزات بسیاری انجام داد .

علی علیه السلام در نتیجه مبارزات خود با شکست مواجه شد و برای مدت طولانی از حق خود محروم گردید و برای حفظ مصلحت عمومی دین صبر و بردباری کرد و با طرفهای خود در حفظ جامعه دین همکاری کرد .

علی علیه السلام پس از این محرومیت طولانی زمامدار جامعه پریشان و پراضطراب اسلام گردید و در بحرانی ترین دوره ها وظیفه خلافت را انجام داد و با دشمنان حزبی و مسلمانان شورشی جنگید و گاهی فتح کرد و گاهی متوقف شد و گاهی بصلح دعوت کرد و گاهی بصلح دعوت شد غرض در همه شئون که مورد ابتلاء و گرفتاری هر فرد مسلمانی است از بازاری و عادی و اداری و زمامدار ، علی دستور عملی و روش پیشوائی دارد و اینهم در میان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی از خصائص علی علیه السلام محسوبست و خود دلیلی است بر امامت و پیشوائی آنحضرت که هر مسلمانی در هر حالی باشد میتواند وظیفه عملی خود را از روش آنحضرت دریافت کند بعلاوه علی علیه السلام در همه اموری که مورد حاجت جامعه اسلامی است حتی در این قرن اتم تعلیماتی دارد و دستوراتی داده است

که رفع نیاز عموم را میکند و در صورتیکه آن دستورات عملی شود جامعه بشریت در آغوش سعادت و خوشبختی قرار خواهد گرفت .

ما از عموم دانشمندان اسلامی از هر دسته و فرقه میپرسیم که در دنیای پرغوغای امروز با این وسعت زندگانی و فکر قانونگزاری بشر میخواستیم دنیا را با اسلام دعوت کنیم و پس از کلیات قرآن و دستورات ثابت خود پیغمبر ﷺ از فکر و تعلیمات اصحاب آن حضرت ﷺ برای تعیین وظیفه و رهبری مردم جهان کمک بگیریم آیا جز علی علیه السلام کسی یادگار و دستور قابل توجهی از خود گذاشته است ؟ سابقه دارترین اصحاب پیغمبر ﷺ چون ابوبکر و عمر هر کدام بیش از چند حدیث که قسمتی از آنها در امور شخصی و متفرقه است از پیغمبر روایت ندارند و جز در محیط محدود جهان گیری و تقسیم غنائم جنگی عملی انجام نداده اند تا بتوان دستور آنها را در درجه دوم قرآن و دستورات ثابت پیغمبر ﷺ پیشوا و خلیفه دانست و باین سؤال پاسخ گفت که :

خلیفه پیغمبر اسلام در قرن اتم کیست ؟

علی «ع» در دوران تشکیلات حزبی اسلام در مکه معظمه

دعوت اسلامی با بعثت پیغمبر ﷺ در مکه معظمه آغاز شد و تاریخ پیشرفت خود را با اصول حزبی بسیار متینی شروع کرد ، این حزب که شعارش کلمه لا اله الا الله و مرانامه اش قرآن و عنوان مسلکش اسلام بود تا سه چهار سال انجمنهای خود را سری و پنهانی تشکیل میداد و شبانه در گوشه و کنار تبلیغ میکرد و در این مدت جز خود پیغمبر ﷺ که سمت رهبری اسلام را داشت و علی علیه السلام که ملارم و خدمتکار او محسوب میشد و خدیجه همکار پیغمبر ﷺ کمتر کسی آشکارا خود را جزء حزب اسلام معرفی میکرد از اینجا است که یکی از سران قریش میگوید تا مدت سه سال من از بالای کوه ابوقیس نگران بودم جز شخص پیغمبر و علی علیه السلام و خدیجه کسی را نمیدیدم که با آنحضرت وظیفه نماز را انجام دهد علی علیه السلام از نظر اینکه کودکی خردسال بشمار می آمد و خدیجه از نظر اینکه زنی بود در ازدواج پیغمبر ﷺ مورد مسامحه قریش واقع بودند و نسبت با آنها انتقد اظهار نگرانی و بدینی نمیشد علی علیه السلام ریشه تشکیلات حزبی اسلام است . جامعه نماز که با قرائت قرآن و تعلیم آن آمیخته بود اجتماع حزبی اسلام را تشکیل میداد و انضباطات و تعلیمات و دستورات لازمه در آن عملی میشد در فصل گذشته در سیره ابن هشام شنیدی که مدت ها این حزب در دره های خلوت مکه از وجود پیغمبر و علی علیه السلام در بدو امر تشکیل میشد .

تاریخ . سیرحزبی اسلام را در دوران پرتشویش مکه و در تنگنای حملات قریش نتوانسته درست تشریح کند و تا آنجا هم که میتوانسته شاید برای حفظ آبرو و خاطرخواهی زمامداران سیاسی و صاحب نفوذ اسلام از قلم انداخته، در صورتیکه سیره ابن هشام که نسبتاً از روی تحقیق و بی طرفی نوشته شده بسیاری از اشعار و بعضی از نطقها را از قلم انداخته و از اظهار آن صریحاً عذر خواسته اشخاصیکه پیش از او بوده اند و در کنترل سیاست بنی امیه قرار داشته اند البته جرات اظهار بسیاری از حقائق را نداشته اند و یا برای حفظ منافع خود نخواسته بگویند.

بهر حال تاریخ مبارزات حزبی و تشکیلات سری اسلام در مکه بسیار مبهم و نارساست و خصوص نسبت بشخصیت علی علیه السلام که هم در آن دوره او را کودکی خرد سال محسوب داشته و کارهای او را هر چه بزرگ و قابل اهمیت بوده در شمار نگرفته اند و یا در دوران تاریخ نگاری از نظر انداخته و ضبط نکرده اند آنچه از مبارزات او در این دوره در سطور تاریخ مانده و از دست ساقط کنندگان در رفته است چند قسمت است :

۱- فخار بن معد موسوی در کتاب خود الحجة علی الذاهب گوید قریش بنی هاشم را بجز ابولهب و ابوسفیان نواده عبدالمطلب بشعب ای طالب راندند و مدت سه سال در آنجا محاصره بودند هر گاه رسول خدا در بستر خواب خود می آرمید و قریش خوابگاه او را میشناختند ابوطالب می آمد و او را از بستر خود بلند میکرد و فرزندش علی علیه السلام را بجای او می خوابانید یک شب علی علیه السلام گفت بدرجان قریش در کمینند و من کشته میشوم ابوطالب در پاسخش این اشعار را سرود :

فرزند جانم صبر کن که شایسته تراست	سر انجام هر زنده ای مرگ است
در این بلای سخت ما ترا بخشش کردیم	برای قربانی حییب و زاده حییب خود
اگر مرگ فرارسد تیر اجل همیشه در برش است	گاهی بهدف میرسد و گاهی نمیرسد
هر زنده ای هر چند هم زنده ماند	در پایان شربت مرگ خواهد چشید

امیر مؤمنان در پاسخ پدر با این اشعار او را شاد نمود :

میفرمائی در یاری احمد شکیباً باشم	بچشم آنچه گفتم از روی بی تابی نبود
ولی میخواهم فداکاری مرا به بینی	و بدانی که من همیشه فرمانبردار شما هستم
و کوششم برای خدا در یاری احمد	محمود پیغمبر هادینست چه کودک باشم چه برنا

۲- در همین کتاب از ابوالفرج اصفهانی باز گو کرده است که ابوبشر میگفت در زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه بود علی علیه السلام هر کس را میدید از پیغمبر بدگویی میکند تا ب

نمی آورد. وی هراس بر روی او میرید و هر روز با سرودست شکسته و کتک خورده نزد پدرش ابوطالب می آمد و ابوطالب او را بصبر و شکیبائی دستور میداد و از او نوازش میکرد.

۳ - حضور علی (علیه السلام) در جلسه اجتماعی کوی صفا

سیره ابن هشام در روایت اسلام عمر که برخی از آن پیش از این گذشت گوید عمر خبردار شد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در خانه ای نزدیک کوه صفا انجمنی از مسلمانان تشکیل داده بود و قریب چهل تن زن و مرد از مسلمانانیکه در مکه بودند و با مهاجرین حبشه نگریخته بودند گرد آن حضرت جمع شده و تعلیمات اسلامی را فرا میگرفتند و از رجال مهم این جلسه حمزه و ابوبکر و علی (علیه السلام) را نام برده است این جلسه در حدود سال پنجم از بعثت پس از هجرت نخست مسلمانان بوده است و علی در این وقت وارد شانزده سالگی و در آغاز جوانی بوده ولی بزرگترین عضو انجمن اسلامی مکه بوده است .

از سال چهارم بعثت که حزب اسلامی در مکه آشکارا شد و بر شماره پیروانش روز بروز افزوده میشد گرچه جنگ رسمی میان مسلمانان و مشرکان نبود ولی زد و خورد و مبارزات تن بدن و دسته جمعی که بکشتار نمیرسید میان آنها بسیار بوده است که علی (علیه السلام) در این مبارزات وارد بوده و در میدان داری و پیکار آزموده و مجرب شده بود از این رو در جنگ بدر کبری که سه تن پهلوان قریش بمیدان نبرد آمدند و جنگ را افتتاح کردند و هم نبردانی از مهاجران قریش درخواست پیغمبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) و حمزه و ابوعبیده بن حرث را مأمور پاسخ آنها کرد و چون علی (علیه السلام) وارد میدان شد بیدرنگ هم نبرد خود را از دم شمشیر گذرانید و با و مهلت نداد و حتی بر حمزه هم که پهلوان نامی قریش بود پیشدستی کرد این شجاعت و زبردستی دلیل آنست که علی (علیه السلام) در مبارزات حزبی مکه کاملاً وارد و جنگ آزموده شده بود و هنگام هجرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بمدینه که هنوز بیست سال نداشت سربازی با تجربه و مجاهدی آزموده و بیباک بود .

علی کفیل سرپرستی حوزه اسلام و رهبر دین

دعوت اخلاقی در مدت ۱۱ سالی که مرکزیت آن در مکه بود پیشرفت خوبی کرد و با همه مقاومتها و مبارزه هائیکه سران قریش با آن کردند پیشروی خود ادامه داد، در خود مکه پیروان بسیاری فراهم کرد و در هر قبیله ای از قبائل قریش شماری چند مسلمانان شدند و بهمین سبب قریش نتوانستند رسماً با حزب اسلام بجنگند و در نتیجه فشار به مسلمانان دست مهاجرین حبشه تشکیل شد و قریب صد تن مسلمانان مهاجر از زن و مرد بنجاشی پادشاه حبشه پناهنده شدند

و دنبال تعقیب قریش از آنها دین اسلام بنجاشی معرفی شد و طرفدار آن گردید ، در خود عربستان هم از قبائل متفرقه ای که در موسم حج عمومی و بمناسبات دیگر با اسلام و تعلیمات آن آشنا شده بودند طرفدار پیدا کرد و مورد توجه گردید و کم کم کج رفتاری و ستمکاری و بی انصافی قریش نسبت پیغمبر ﷺ و اسلام در فکر عمومی روشن گردید قریش که از طرفی برای بی اثر شدن همه کوششهای خود بر ضد اسلام عصبانی بودند و از طرفی رسوائی آنها در عربستان و خارج از آن نمایان شده بود با آخرین دنده شقاوت و بدبختی افتادند و در (دارالندوة - مجلس شورای قبائل قریش) نقشه ای اعدام پیغمبر اسلام را با فجیعترین وضعی طرح و تصویب نمودند ، دیگر برای پیغمبر ﷺ چاره ای جز گریز و مهاجرت نبود ، پیغمبر بیخبر از مکه بسمت مدینه که هم سابقه دعوت داشت و هم یاران صمیمی و با وفائی برای خود و دین اسلام آماده کرده بود مهاجرت کرد و علی (علیه السلام) را کفیل و جانشین خود نمود و باو دستور داد که پس از مهاجرت وی امورات شخصی و حزیبی مکه را اصلاح کند و در اولین فرصت دنبال او حرکت کند و خود را با کسان خاندان پیغمبر ﷺ باو برساند .

سیره ابن هشام در این موضوع چنین میگوید :

چون پاسی از شب گذشت زبده پهلو انان قریش که دسته جمعی مأمور کشتن پیغمبر ﷺ بودند کرد خانه آنحضرت را گرفتند ، جبرئیل او را از قصد آنها آگاه کرده بود و دستور داده بود در بستر خود ن خوابد ، چون رسول خدا دانست که قریشیان دور خانه او را گرفتند بعلی بن ابیطالب (علیه السلام) فرمود : برو در بستر من بخواب و این پتوی حضرمی سبز رنگ مرا بر خود بپوش و بخواب ، گویا بستر خواب پیغمبر ﷺ در حیاط خانه بوده و این پتوی مخصوص راهمیشه در موقع خواب بر وی خود میانداخته و در این موقع هم دیده بانان قریش خواب گاه او را در تحت نظر داشته اند ، علی (علیه السلام) بجای پیغمبر ﷺ خوابیده و مأمورین را بخود متوجه کرد و در همین حال پیغمبر ﷺ از خانه بیرون رفت و خاک بر سر قریشیان ریخت و خود را بمحل امنی رسانید پس از ۲ صفحه میگوید : آنچه در حدیث و تاریخ بمن رسیده این است که هیچکس از مهاجرت پیغمبر ﷺ خبردار نشد مگر علی بن ابیطالب (علیه السلام) و ابوبکر و خاندان ابوبکر .

رسول خدا علی (علیه السلام) را از مهاجرت خود خبردار کرد و بدو دستور داد که پس از هجرت او در مکه بجای او بنشیند تا اماناتی را که مردم بآن سپرده اند بصاحبانش رد کنند زیرا هر کس در مکه چیزی نفیسی داشت که درباره آن نگرانی داشت آنرا نزد پیغمبر ﷺ بامانت میسپرد ،

چون راستی و امانتداری آنحضرت مورد تصدیق عموم بود .

و پس از شرح مسافرت پیغمبر ﷺ تا ورود قبا میگوید :

پیغمبر ﷺ در قبا بمنزل کلثوم بن هدم وارد شد و منتظر ورود علی ﷺ بود ، علی ﷺ پس از هجرت پیغمبر ﷺ سه شبانه روز در مکه ماند و اماناتی که نزد پیغمبر ﷺ بود بصاحبانش رسانید و دنبال پیغمبر ﷺ حرکت کرد و در همان منزل کلثوم بن هدم بر پیغمبر وارد شد ، پیغمبر ﷺ پس از ورود علی ﷺ یکشب تا دوشب بیشتر در قبا نماند و روز جمعه همان هفته بسمت مدینه حرکت کرد و اول نماز جمعه را در میان راه با حضور علی ﷺ اقامه نمود این سطح تاریخ هجرت پیغمبر ﷺ است از نظری که مربوط با شخص علی ﷺ است و موقعیت ممتاز علی ﷺ نسبت به پیغمبر ﷺ و حزب اسلامی در میان سایر مسلمانان بخوبی از آن آشکار است .

۱ - خوابیدن علی ﷺ در بستر پیغمبر ﷺ در چنین شبی که نیروی زبده قریش با سمت مأموریت از دارالندوه و در تحت سرپرستی ابو جهل گرد خانه آنحضرت را گرفته اند بسیار شگفت انگیز است و یکی از فضائل برجسته و فداکاری های بی مانند علی ﷺ است و در هسته مرکزی اسلام علی ﷺ را مانند خود پیغمبر ﷺ معرفی میکند ، در حقیقت در نظر هر مصلمی بتاریخ اسلام هیچوقت از این شب بر پیغمبر ﷺ سخت تر نبوده و هیچگاه آنحضرت چنین شب خطرناک و سختی نگذرانیده بود ، در موقعی که دسته عمده مسلمانان متواری و در شهرستانهای دور دست گریزان بوده اند و افرادی هم که در مکه بودند برخی گرفتار فشار و زندان قریش و برخی با خاطر آسوده در منزلهای خود آرمیده بودند ، یکدسته تروریست خطرناک با مأموریت و پشت گرمی انجمن عمومی قریش دورخانه پیغمبر ﷺ را گرفته اند و جز علی ﷺ کسی یار آنحضرت نیست ، مأموریت علی ﷺ هم اینست که در بستر او بخوابد و خود را در پتوی آن حضرت پیچد و خود را هدف شمشیرهای برهنه قرار دهد و جان پیغمبر ﷺ را با جان خود بخرد ! آیا هیچ مسلمانی نسبت بشخص پیغمبر ﷺ چنین فداکاری و حسن خدمتی انجام داده؟ آیا هیچ مسلمانی تا این اندازه با پیغمبر ﷺ همدم و محرم بوده است .

در اینجا سؤالی بمیان میآید که علی ﷺ چگونه این شب را صبح کرد . و چگونه هجوم این اشرار را از خود دفع کرد .

سیره ابن هشام میگوید: چون پیغمبر ﷺ از خانه بیرون رفت و قریش از او محبوب شدند یکی از آنها که عقب مانده بود در میان راه بحضرت برخورد و او را شناخت و چون نزد آنها آمد گفت چه انتظاری دارید؟ محمد ﷺ از خانه بیرون رفته خداوند شما را نوید ساخت مگر نمی بینید که بر سر همه شما ها خاک ریخته و رفته، چون هر کدام دست بسر گذاشتند دیدند خاک بر سر آنها است ولی این سخن را باور نکردند و دمبدم سر بمیان خانه میکشیدند و باهم میگفتند این محمد است که در خوابگاه خود خوابیده و بتوی خود را بر خود پیچیده بهمین وضع گذرانیدند تا صبح شد و علی رضی الله عنه از بستر پیغمبر ﷺ برخاست و چون علی رضی الله عنه را بجای پیغمبر ﷺ دیدند پی کار خود رفتند مفاد این روایت این است که خداوند فکر آنها را منصرف کرد و تا صبح بمقصد خود عمل نکردند ولی برخی نوشته اند که در موقع قرار دادی بستر هجوم آوردند ولی علی رضی الله عنه با شمشیر کشیده از زیر پتو برخاست و بر آنها حمله کرد چون بدون انتظار نعره مردانه علی و شمشیر کشیده او را دیدند و از پیغمبر نوید گردیدند گریزان و متفرق شدند

۲- خلافت از پیغمبر نسبت با مقررات مرکزی مکه که صریح همه احادیث و تواریخ است دلیل بزرگی است بر لیاقت و شایستگی آنحضرت و بی تردید سند نیست درست که علی رتبه و کالت و معاونت پیغمبر ﷺ را در امور شخصی خود آنحضرت و در امور حزب اسلامی داشته و اینکه پس از او در مکه مانده برای دستورات حزبی و ابلاغ وظیفه بمسلمانان مکه بوده است که پس از هجرت چه وظیفه ای انجام دهند و این خود دلیلی است که در هر موقعی پیغمبر ﷺ میان امت نباشد و علی در میان آنها باشد در امورات خود باو مراجعه کنند و وظیفه دینی و اجتماعی خود را از او فراگیرند .

۳- مینویسد چون پیغمبر ﷺ با ابوبکر وارد قبا شد و مردم قبا که چند روز بود انتظار ورود آنحضرت را داشتند پذیرائی او برخاستند پیغمبر ﷺ خود در منزل کلثوم بن هدم فرود آمد و منزل سعد بن خنیسه را برای انجمن جوانان مدینه و پذیرائی آنان معین کرد و ابوبکر را در منزل خبیب بن اساف خزرجی در محله سنح منزل داد ولی چون علی رضی الله عنه دنبال آن حضرت وارد شد او را در منزل خود فرود آورد، در اینجا باید پرسید چرا ابوبکر که همسفر و یارگار بود از خود راند و منزل او را در محله دیگر قرارداد ولی علی را در منزل خود وارد کرد و انیس خود نمود .

پاسخ درست بدین پرسش جز این نیست که در این اول ورود و موقع بر خورد با سران مدینه و رجال قبائل که باید پایه و اساس اوضاع آینده گذارده شود و مردم ساده مشتاق دین با وضعی مناسب و سخنانی متین برخورد شوند وجود ابوبکر مخالف بوده و مصلحت پیغمبر ﷺ این بوده که بر کنار باشد ولی علی رضی الله عنه که جزء هسته مرکزی جمعیت اسلام و محافظ و پاسبان آنست باید همیشه با خود آنحضرت همدم و انیس باشد مراقبت علی در حوزه جمعیت اسلامی از سرگذشت مختصری که سیره ابن هشام در ضمن وقایع ورود پیغمبر در قبا نقل کرده بخوبی روشن است از قول علی رضی الله عنه باز گو کرده است :

در قبا زن مسلمانی بود که شوهر نداشت من در دل شب میدیدم که مردی می آید و در خانه او را میکوبد. آن زن که بیرون می آید آن شخص چیزی باو میدهد و او هم میگیرد ، من در باره آن زن گمانی بردم باو گفتم ای کنیز خدا این مردی که هر شب در خانه ات می آید و در را میکوبد و تو از خانه خود بیرون میشوی و چیزی بئو میدهد کیست و چیست ، (با اینکه تو زن مسلمانی هستی و شوهری نداری) آقا این سهل بن حنیف است میداند من زنی بیگم و هیزم آور ندارم شب که میشود مردم بخواب میروند بپتھای خاندان خود دستبرد میزند و آنها را میدزد و میشکند و بخانه من می آورد و میگوید اینها را بجای هیزم مصرف کن .

۴ چون علی از دنبال پیغمبر رسید و مقام معاونت خود را دریافت در حقیقت جمعیت مرکزی اسلام تکمیل شد و پیغمبر ﷺ روز جمعه از قبا بجانب مدینه کوچ کرد و در میان راه نخستین نماز جمعه که انجمن عمومی هفتگی اسلام بشمار میرود منعقد نمود، مجمع نماز جمعه هر هفته در اسلام يك اجتماع تعلیم عمومی و انجمن سیاسی بشمار بود و نشان حکومت و سلطه سیاسی جمعیت مسلمانان محسوب از اینرو تا پیغمبر بمدینه نیامده بود نماز جمعه منعقد نمی- کرد زیرا در مکه سلطه و نفوذ با مشرکین بود و حزب اسلام اقتدار و حکومتی در دست نداشتند ولی اکثریت قبائل مدینه پیش از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و برهبری معلمین و مبلغین زبردستی چون مصعب بن عمیر از مهاجرین و اسعد بن زدره از انصار اسلام آورده بودند و از دو سال پیش از هجرت خود پیغمبر هم بتدریج عده ای از مسلمانان مکه بمدینه کوچ کرده بودند و رؤسای قبائل مدینه هم در بیعت عقبه متعهد شده بودند که بیاری پیغمبر اسلام برای نشر دین و حفظ حوزه مسلمین بچنگند با این مقدمات چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد سلطه و حکومت اسلامی برقرار گردید و در اولین روز جمعه نماز جمعه را با شرائط و معنویت اسلامی خود اقامه کرد و

حضور علی علیه السلام در این نماز جمعه از نظر رسمیت آن که باید سران اسلام در آن حضور داشته باشند لازم بود این هم خود يك مزیت و برتری است که موقعیت رهبری و آینده پیشوایی علی را روشن میکند *

علی در رتبه برادری پیغمبر

چون پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد اکثر قبائل عرب مدینه باو گرویدند و جامعه اسلام بریاست پیغمبر صلی الله علیه و آله تشکیل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله برای رفع کینه و تفرقه ای که سابقاً میان خاندانهای اوس و خزرج بود معاهده ای دوستانه میان همه منعقد کرد و برای ایجاد امنیت عمومی در منطقه یثرب پیمان اتحادی هم با قبائل یهود مدینه منعقد کرد که مفاد آن پیمان اتحاد نظامی و همکاری در امور اجتماعی بود و در سیره ابن هشام میگوید پیغمبر عهد نامه ای میان مهاجر و انصار گذاشت و در ضمن آن یهود امنیت داد و با آنها پیمان بست و آزادی دینی بآنها داد و شروطی هم بنفع آنها متعهد شد ترجمه نص عهد نامه نخست پیغمبر صلی الله علیه و آله این است :

بنام خداوند بخشنده مهربان ، این عهدنامه ایست از طرف محمد پیغمبر صلی الله علیه و آله میان مؤمنان و مسلمانان قریش و یثرب و پیروان آنان و هر کس بدانها میببوند و با آنها مجاهده کند .

۱ - همه آنان يك ملت همکاری میباشند در برابر جمیع مردمی که در مسلك و مرام آنها وارد نشده اند .

۲ - مسلمانان مهاجر قریش دسته محسوبند و ضامن دیه جنایات یکدیگرند و اسیران و رنج دیدگان خود را از مال خود بطور عادلانه فداء میدهند .

۳ - بنوعوف ، بنوساعده ، بنوحرث ، بنوجشم ، بنونجار ، بنوعمر و بنوعوف ، بنوالنیت ، بنواوس هر کدام دسته ای پیوسته محسوبند و هر دسته در دیه و فداء با هم مساعدت کنند .

۴ - هر کدام از مؤمنین بدهکاری سنگینی از بابت دیه یا فداء پیدا کردند سایرین باو کمک دهند .

۵ - هیچ مؤمنی حق ندارد آزاد کرده مؤمن دیگر را حلیف خود گرداند

۶ - مؤمنین پرهیزکار و درست باید در برابر هر کس از آنها که شورش کند یا در تهیه نیرودی ستم و گناه و تجاوز یا فساد میان جمعیت مؤمنان برآید قیام کنند و هم آهنگ در برابر او ایستادگی کنند اگرچه فرزند آنها باشد .

۷ - مؤمن مؤمن دیگر را بخون خویشان کافر خود نکشد و کافری را بر ضد مؤمن

یاری نکند .

- ۸ - همه مؤمنان در پناه خدا متحدند و عهد پست ترین فرد آنها بر همه نافذ است .
- ۹ - هر مؤمنی با مؤمن دیگر در برابر سایر مردم هم سوگند محسوب است ،
- ۱۰ - هر کس از یهود تبعیت دولت اسلامی را پذیرفت باید او را یاری کرد و با او مواسات نمود و از طرف مسلمانان ستم بر آنها نشود و برضد آنها کمک و مساعدت بعمل نیاید .
- ۱۱ - امنیت و سلامت همه مؤمنان یکی است ، در موقع جهاد در راه خدا نباید مؤمنی سلامتی خود را بر مؤمن دیگر مقدم دارد بلکه باید بطور مساوات و عادلانه رفتار شود .
- ۱۲ - هر جمعی با ما بچنگ آمد دنبال یکدیگر بهم کمک بدهند .
- ۱۳ - هر خونی از مؤمنان در راه خدا ریخته شود همه در آن سوگواری و همدردی کنند .
- ۱۴ - مؤمنین پرهیزکار در بهترین و درست ترین راه هدایتند .
- ۱۵ - هیچ مشرکی که در پناه اسلام است حق ندارد مال یا شخص مشرکان قریش را در پناه خود بگیرد و میان او و مؤمنی مانع شود .
- ۱۶ - هر کس عمداً مؤمنی را در خانه اش کشت باید تن بقصاص دهد مگر ولی مقتول از او بگذرد .
- تبصره - همه مؤمنان بر علیه قاتل باشند و روا نیست جز اینکه برضد او قیام کنند .
- ۱۷ - هر مؤمنی که این عهد نامه را امضاء کرده و بخدا و قیامت عقیده دارد نباید بماجراجو و بدعت گذاری کمک دهد و او را در منزل بپذیرد کسی که چنین شخصی را منزل دهد یا کمک کند تا قیامت گرفتار لعن و غضب خدا باد و جریمه و کفیل از او پذیرفته نیست .
- ۱۸ - هر گاه میان شما مؤمنان در موضوعی اختلاف شد باید بحکم خدا و محمد ﷺ رجوع شود .
- ۱۹ - یهود در هزینه جنگ مؤمنان تا پایان آن باید کمک بدهند .
- ۲۰ - یهود بنی عوف در تبعیت مؤمنانند آنها در دین خود آزادند و مسلمانان هم در دین خود آزادند و در باره موالی و خودشان مختارند مگر کسی که ستم کند و خلاف عهد کند که خود و خاندانش را مسؤل و هلاک کرده .
- ۲۱ - یهود بنی نجار ، یهود بنی حرث ، یهود بنی ساعده ، یهود بنی چشم ، یهود بنی اوس ، یهود بنی نعلبه همه در حکم بنی عوفند مگر کسیکه ستم کند یا خلاف عهد کند که خود و خاندانش را

هلاک کرده .

تبصره - جفنه جزء ثعلبه اند و حکم آنها را دارند ، بنی شطنه چون یهود بنی عوفند باید وفا کرد نه عهد شکنی ، موالی ثعلبه چون خودشانند ، وابستگان یهود از زن و فرزند و خدمتکار در حکم خود آنها هستند ، هیچکدام یهود بدون اجازهٔ محمد بیرون نروند .

۲۲ - هر کس دیگری را بکشد خودش و خاندانش را کشته مگر از ظلم دفاع کرده باشد و برستی خدا بر این شروط پاینده تر از همه کس است .

۲۳ - هزینه یهود با خود آنها است و هزینهٔ مسلمانان با خود آنها ولی در برابر دشمن جنگنده با این عهدنامه باید بهم کمک کنند و خیرخواه همدیگر باشند و بر عهد خود پیایند نه عهد را بشکنند . هیچ مردی نباید با هم سوگند خود بدقولی کند ، مظلوم را باید یاری کرد و تا مؤمنان در جنگند باید یهود در هزینه جنگ به آنها کمک دهند .

۲۴ - محیط یشرب برای همه امضاء کنندگان این عهد نامه محل امان است .

۲۵ - پناهنده در حکم خود پناه دهنده است بشرط آنکه ضرر نزنند و خلاف نکنند .

تبصره - زن را بدون اجازهٔ کسانش نباید پناه داد .

۲۶ - میان امضاء کنندگان این عهدنامه هر تازه‌ای رخ داد و اختلافی پدید شد که نسبت

بآن نگرانی آورد باید بحکم خدا و محمد ﷺ رسول خدا رجوع شود ، خدا نسبت بمواد این عهد نامه محافظه کار تر و پاینده تر است .

۲۷ - قریش و یاران آنها را نباید پناه داد .

۲۸ - هر کس بر یشرب هجوم کرد باید همه از آن دفاع کنند و اگر بصلح دعوت شدند

حق دارند بپذیرند و صلحنامهٔ آنها بر مسلمین نافذ است مگر طرف آنها کسانی باشند که با دین اسلام می‌جنگند .

۲۹ . هر قبیله ای که در ناحیه ای هستند مسؤول حفظ آن ناحیه میباشد

این مفاد عهدنامه ایست که پیغمبر هنگام ورود مدینه برای پایه گذاری دولت اسلامی و اصلاحات اجتماعی و جبهه بندی در برابر دشمنان اسلام و خصوص قریش تنظیم کرد و سپس باصلاح اخلاقی و تحکیم روابط یگانگی و دوستی میان خود مسلمانان پرداخت و آنها را بیک مقام وحدت و یگانگی و اجتماع متین و درستی هدایت کرد که در میان این تشکیلات عمومی بمنزله مغز در میان پوست بود این اصلاح خصوصی روی پیمان برادری افراد مسلمانان از

مهاجر و انصار انجام شد در این پیمان خصوصی جمعیت مسلمانان بنظر خود پیغمبر صاف بندی شدند و مراتب معنوی آنها مبرهن شد اساس درست اجتماعی که بر پایه مساوات و برابری است چنانچه برخی کوتاه فکran گمان میکنند این نیست که حدود و حقوق بکلی ملغی شود و تلخ و شیرین . زیبا و زشت بیک نظر ملاحظه شوند .

اینگونه اجتماع سفیهانه و ناهمقول است چگونه میشود در جریان زندگی زهر و عسل و سرکه و انگبین و طلا و مس و خاک و گوهر تاب ناک را یکی شمرد چنانچه جماد و نبات و حیوان در حدود و خواص خود از هم جدا هستند و هر کدام در جریان زندگی محل و مقامی دارند و بجای معینی بکار میروند و کسیکه برخلاف اقتضای خواص و حدودشان بکارزند سفیه و دیوانه شمرده شود در جامعه بشر هم هر کسی حدی و حقی دارد استحکام جامعه و عدالت خردمندانہ اینست که حدود و حقوق هر کسی معلوم باشد اساس عدالت تعیین حدود و حفظ حقوق است . پیغمبر اسلام با وضع قانون اخوت و برادری جامعه نو بنیاد اسلام را چون سد آهنین استوار ساخت و حدود و حقوقی روشن معین کرد و چنانچه سیره ابن هشام از ابن اسحق بازگو کرده این دستور اجتماعی طلایی را صادر کرد .

برای خدا هر دو تن با هم برادر گردید

و جامعه اسلامی را با صفهای دو بدو منظم نموده این صفتبندی اجتماعی با دقیقترین تشکیلات طبیعی ماده که مظهر نیزوهای شگرف و شکفت انگیزند موافق است از قبیل ترکیبات هیدروژنی بخار - ترکیبات مثبت و منفی الکتریسته و غیره در ضمن این صف بندی نیروی معنوی و اخلاقی افراد هم معلوم شد .

ابن اسحق گوید رسول خدا میان یاران خود از مهاجر و انصار برادری قرارداد و چنانچه بما رسیده است « پناه بخدا که سخنی نگفته باشد و باو ببندیم » فرمود : « برای خدا هر دو تن با هم برادر گردید » سپس دست علی بن ابیطالب رضی الله عنه را گرفت و فرمود این برادر من است رسول خدا سید مرسلین و امام متقین و رسول پروردگار عالمیان که هم پایه و مانند در بندگان خدا ندارد با علی بن ابیطالب در یک صف دو برادر شدند ، حمزه بن عبدالمطلب شیر خدا و شبر رسول خدا هم با زید بن حارثه آزاد کرده رسول خدا دو برادر شدند ، بهمین مناسبت حمزه در جنگ احد وصیت کرد که اگر در هنگام نبرد کشته گردید حارثه وصی او باشد .

جعفر بن ایطالب دارای دو بال که در بهشت پاران است با معاذ بن جبل اخو بنی سلمه
 دو برادر شدند با اینکه جعفر در این موقع در حبشه بود و حضور نداشت .
 ابوبکر بن ابوقحافه و خارجه بن زهیر اسدی دو برادر .
 عمر بن خطاب و عثمان بن مالک خزرجی دو برادر .
 ابو عیبه جراح و سعد بن معاذ انصاری دو برادر
 عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ربیع دو برادر
 زبیر بن عوام و سلامه بن سلامه انصاری دو برادر (بعضی برادر زبیر را عبدالله بن مسعود
 دانسته اند .

عثمان بن عفان و اوس بن ثابت انصاری دو برادر .
 طلحه بن عبدالله و کعب بن مالک انصاری دو برادر .
 سعد بن زید و ابی بن کعب انصاری دو برادر .
 مصعب بن عمیر و ابو ایوب انصاری دو برادر .
 عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان دو برادر (و بعضی ثابت بن قیس را برادر عمار دانسته اند)
 ابوذر غفاری و منذر بن عمرو انصاری دو برادر .
 حاطب بن ابی بلتع و عویم بن ساعده انصاری دو برادر
 سلمان فارسی و ابو دراه انصاری دو برادر .
 بلال آزاد کرده ابوبکر و مؤذن رسول خدا ﷺ و ابوریحه اسدی دو برادر .
 صف بندی دو بدو و برادرانه جامعه اسلامی تا اینجا ثبت تاریخ شده است .

ما روح معنویت و نیروی اجتماعی عجیبی که این صف بندی دارا است و اثراتی که در اجتماع
 نوزاد آن روز اسلام داشت بفهم و دقت خوانندگان و امید داریم فقط آنچه در مورد نظر ما است
 توجه دقیقی است بهمان صف نخست که از پیغمبر ﷺ و علی ﷺ تشکیل شد .
 این صف بندی در همان سال اول هجرت بوده ، در این موقع علی ﷺ در حدود بیست
 سالگی و جوانی خرد سال بوده ، پیغمبر ﷺ از پنجاه گذشته و رئیس و زمامدار جامعه
 اسلامی است ، در میان اصحاب آن حضرت پیره مردان هم سال و خویشان نزدیک و محترم دیگر
 وجود داشتند ، در میان تازه مسلمانان با اخلاص مدینه رجالی عالیرتبه و نامور چون اسعد

بن زراعه ، سعد بن معاذ ، سعد بن عباد و وجود داشتند چطور شد که پیغمبر ﷺ در بدو این تشکیلات اسلامی و در این دستور مهم که پایه بندی جامعه اسلام است در برابر چشم اینهمه پیران آبرومند و کهن و متوقع دست يك جوان نوری را گرفت و او را برادری انتخاب کرد

چرا یار غار پیر مرد خود . همیش خود را از نظر دور انداخت ؟

چرا حمزه عموی والا تبار و پهلوان و یگانه یاور دین را پیش نکشید ؟

شما را بخدا از هر فرقه و مذهب اسلامی هستید اینموضوع را حل کنید و پاسخ درستی

باین پرسشها بدهید .

آیا این عمل پیغمبر ﷺ دلیل نیست که در جامعه اسلامی آنروزه که زبده مسلمانان حقیقی را در برداشت علی علیه السلام در روح و اخلاق مانند خود پیغمبر ﷺ بود و جز او کسی با آنحضرت هم پایه نبود این دلیل نیست بر اینکه علی نفس نفیس پیغمبر ﷺ اسلام است که بگفته ابن هشام نظیر و ماندنی نداشت ، همین عمل تنها دلیل قطعی است که در نبودن پیغمبر ﷺ رهبر و پیشوای جامعه اسلامی علی علیه السلام است .

شما فرض کنید همه مسلمانان را از روز قرارداد این برادری تا کنون و تا روز قیامت بخواهیم دو بدو صف بندی کنیم و دنبال هم براه ببریم تو خود میدانی که صف پیغمبر ﷺ و علی علیه السلام در جلو همه واقع میشود ، دونفری که در صف دوم است یکی باید پا جای پای پیغمبر علیه السلام بگذارد و یکی پا جای پای علی علیه السلام ، این رجی که پشت سر علی واقع میشود نیمی از امت است و راه آنها همان رجی است که دنبال خود پیغمبرند و شیعه علی علیه السلام همان پیروان خود پیغمبرند .

اکنون همینطور که این صفوف پشت سرهم روانند پیغمبر ناپدید شد ، آیا امت اسلامی

جز این وظیفه دارند که دنبال علی علیه السلام بروند تا بمقصد و هدف اساسی برسند !

در دوره نخست اسلام ، يك نمونه مسلمان پاك زير دست پیغمبر ﷺ پرورش یافت که

در وضع صف بندی مسلمانان در ردیف شخص پیغمبر ﷺ قرار گرفت و او علی علیه السلام بود .

کاروان مسلمانان که باید تا روز قیامت دو بدو برادر وار دنبال پیغمبر علیه السلام روان باشند

بایست در کنار پیغمبر علیه السلام را نگران باشند .

علی علیه السلام بمانند خود پیغمبر علیه السلام پیشوای اسلام و رهبر این کاروان پیایی است ، ولی

برخلاف آنچه پیغمبر علیه السلام میخواست جمعی از صف بیرون شدند و در دنبال آنان کاروانهای

سرگردانی بدنبال هم روانند! اینها همه در بیابان بی پایان گمراهی افتاده بدنبال رهبرانی میروند، که خود دانسته بپرتگاه گمراهی افتادند! بی تردید اگر جز همین برادر خواندگی پیغمبر ﷺ نسبت به علی ﷺ نبود هیچ مسلمانی نیاست جز از راه علی ﷺ برود!

ای مسلمانان هشیار! پس از پیغمبر ﷺ انقلابی در جامعه اسلامی رخ داد و اوضاع را دگرگون کرد! بزرگ انقلابی که طرفدارانی جدی از منافقین و نفع پرستان داشت هیچ مایه شکفت و تعجب نیست زیرا در تاریخ بشر صدها نمونه و گواه دارد!

علی در آغاز نبرد های مهم اسلام

در جهان از نظر اخلاق و مردانگی شجاعت و پهلوانی مورد اهمیت است و از نظر تشکیلات رتبه نظامی و حس شهامت و فداکاری از هر نظری ملاحظه شود در جامعه اسلامی علی ﷺ اولین شخص است، و هر منصفی که از جریان تاریخ نظامی اسلام مطلع باشد میدانند که این بزرگوار نه تنها یک مرد شجاع و صاحب منصب عالی مقامی است بلکه در میدان نبرد بی مانند و در رتبه نظامی دارای مقام منحصر بخود است که همانندی نداشته و ندارد!

نخستین میدان نبرد اسلامی که قدرت نظامی جامعه نوزاد اسلام را در صف اول نظام جهان قرار داد نبرد بدر است، در این نبرد تاریخی که اساس اسلام را پا بر جا کرد و نیروی قریش را درهم شکست، علی ﷺ در اول جوانی و با کمی سابقه جنگجویی نمایش بزرگ - ترین پهلوانان جنگ آزموده جهان را داد، در فن مبارزه، در فن حمله و هجوم از همه مردان نامی اسلام که پهلوانان نامور جهان آنروز بودند پیش بود.

از نظر رتبه نظامی پرچم عقاب پیغمبر ﷺ که در تاریخ اسلام بزرگترین پرچم شناخته شده بدست علی ﷺ بود و آنرا پیشاپیش ﷺ میکشید، چنانکه در سیره ابن هشام بدان اعتراف شده است

و از نظر مبارزه: اول کسانیکه در برابر سه تن پهلوانان قریش (عتبه بن ربیع و شیبه برادرش و ولید پسرش) بیرون شدند عبیده و حمزه و علی ﷺ بودند، علی ﷺ مبارز خود ولید بن عتبه را بیدرنک کشت و بکمک عبیده شتافت که با عتبه گلاویز بود و بهمراهی حمزه عتبه را هم کشت و عبیده را که از ضربت عتبه زخمی شده بود بجهت مسلمانان آوردند و چون پیغمبر ﷺ فرمان هجوم دسته جمعی داد و دولشگر برهم حمله کردند تا پایان جنگ هفتاد تن از سران قریش کشته شدند از این هفتاد تن قسمت بیشتر شجاعان آنها بشمشیر علی ﷺ

کشته شدند، اول پهلوان این نبرد بزرگ علی علیه السلام شناخته شد و در رتبه دوم حمزه، با اینکه علی علیه السلام در حدود بیست سال بیشتر نداشت و سابقه جنگ در جبهه های بزرگ نداشت ولی حمزه در سن کمال و با سابقه ممتد وارد میدان گردید چون ملاحظه سن و تازه کاری را باشجاعت بی مانند علی علیه السلام در این نبرد بزرگ ضمیمه کنیم شجاعت علی علیه السلام کرامتی است در عالم بشریت یا علی علیه السلام خود بشری است در حد اعجاز و کرامت، این افتتاح شجاعت علی علیه السلام با رتبه ای که در این اولین نبرد مهم اسلام داشت میزان اهمیت شجاعت و پیشرفت او را بدست میدهد شجاعت او در احد، در خیبر و نبرد های مهم دیگر اسلام تا هنوز در جهان مورد اعجاب است و این نکته بر هر کس از تاریخ اسلام مطلع باشد روشن است که روزگار هرگز مردنبردی چون علی علیه السلام بخود ندیده و نبیند.

علی در خاندان نبوت

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه مهاجرت کرد و تشکیلات دولت اسلامی را گسترد مسجد خود را ساخت و در اطراف آن خانها برای خود و چند تن از اصحاب مخصوص از مهاجرین نخست ساخت ولی پس از مدتی دستور رسید که مهاجران را از شرکت در مسجد براند و در خانهای آنها را بگرداند و در نتیجه ناودانهای آنها را هم از مسجد خارج کند که بهیچگونه رابطه ای با مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله که محل مخصوص آنحضرتست نداشته باشند تنها کسیکه خانه او جزو عمارت مسکونی خود پیغمبر صلی الله علیه و آله باقی ماند و در آن در میان مسجد باز بود و در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت علی علیه السلام بود که با ازدواج آنحضرت با فاطمه زهرا دختر طاهره پیغمبر این ارتباط و امتزاج خانوادگی بعد کمال رسید، چون سلطه و نفوذ پیغمبر سلطه خدائی است و اطاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله اطاعت از خدا است زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از نظر ارشاد و حکمرانی مبلغ فرمانهای خداست و مرکز فرماندهی او همان مسجد است که خانه خدا و پرستشگاه حق است. این خود رمز اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله از خود اراده و خواهشی ندارد و در خانه خدا نشسته تا فرمان خدا را بمردم برساند و بنمایندگی او حکمرانی کند شناخت حقیقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله همین دو کلمه است که در نماز پنجگانه ورد شبانه روزی مسجد، در بار پیغمبر صلی الله علیه و آله و مرکز حکومت اسلامی شعار هر مسلمانی است «شهد ان محمدا عبده و رسوله»

گواهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده آنخدای یگانه است، بنا بر این مسجد بارگاه مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله شناخته شد، چون حکمران و فرمانده از جانب خدا صاحب حقیقی مسجد

بود، اشترک علی علیه السلام در این مرکز و اخراج دیگران خود رزمی بود برای اختصاص حکمرانی اسلام در غیاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بلکه دلیلی بود روشن، همه مردمان مسلمان به مدینه می آمدند تا پیروی از فرموده های پیغمبر کنند و بدستورات او خداری بنده باشند و فرمان بردار، مرکز دریافت فرمان های حق و دستورات خداوند خانه پیغمبر بود که مسجد عرصه آن محسوب میشد قسمت شرقی آن مهبط وحی و زاویه اشراق نور نبوت و مرکز فرماندهی اسلام بود و در همین محیط علی علیه السلام در کنار پیغمبر وجود داشت و در غالب اوقات دستورات او را ب مردم ابلاغ می کرد تا آنکه مردم بدانند اگر روزی آمدند و پیغمبر را ندیدند باید دستورات اسلامی خود را از علی علیه السلام دریافت دارند زیرا چنانچه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده حق است علی علیه السلام بنده و پرورش یافته کامل و نماینده همان پیغمبر است، شاید برخی کوتاه نظران گمان برند که پیغمبر به منظور خویشی علی علیه السلام را در بارگاه نبوت و مرکز حکومت خود شرکت داد، علی علیه السلام از نظر خویشاوندی بسرعموی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود پیغمبر صلی الله علیه و آله پسر عموهای دیگر چون عقیل و جعفر داشت خویشان نزدیکتر و محترمتر چون دو عموی خود حمزه و عباس داشت اگر منظور رعایت خویشی بود باید در باره آنها هم این موضوع منظور شود با آنکه درباره آن ها این مطلب رعایت نشد فقط عباس که عم بزرگوار و با اعتبار او بود با درخواست اکید میزابی به مسجد داشت که مایه سرافرازی او بود و ممکن است برخی گمان برند که چون علی علیه السلام داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود با خاندان آنحضرت محرم بود این موهبت را دریافت با اینکه علی علیه السلام فاطمه زهرا را ازدواج کرد و از نظر ازدواج با او با سایر زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله محرمیتی نداشت و مادر زهرا خدیجه کبری هم در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود بعلاوه پیغمبر صلی الله علیه و آله داماد دیگری هم داشت و پدر زنان مهاجر هم چندان در میان اصحاب سابقه دار و نزدیک آن حضرت بودند که در میان آنها عمر و ابوبکر از همه خود را بیشتر میانداختند و دختران آنها در حرم سرای پیغمبر صلی الله علیه و آله موجود بودند بنابراین شرکت علی علیه السلام از میان همه اصحاب و خویشان در بارگاه نبوت رمز خلافت و پیشوائی آن حضرت است چون قدری از روی انصاف تأمل شود دلیل آشکار و روشنی است که باید پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم علی علیه السلام را در مسند او به جای او بشناسند و از او اطاعت و فرمانبرداری کنند:

علی در فرماندهی قشون اسلام

علی علیه السلام از نخستین روز نهضت اسلام با پیغمبر بود و همیشه بزرگترین مشکلات اسلامی

بواسطه او حل و فصل میگردید پس از اینکه پیغمبر ﷺ بمدینه هجرت کرد و با دشمنان خود جنگید علی علیه السلام فرماندهی عالی مقام بود در بیشتر جنگهایی که خود پیغمبر ﷺ حضور داشت، پرچم اسلام بدست او بود و هر گاه سخت‌ترین دشمنان دین بمسلمانان هجوم میگردند علی علیه السلام تنها کسی بود که بدفع آنها مأمور میشد،

۱- در جنگ بدر که بزرگترین جنگهای نخست اسلام بود پرچم پیغمبر ﷺ بدست علی علیه السلام بود و در روز جنگ علی علیه السلام با حمزه و عیبه پیش از همه مسلمانان بمبارزه تن بتن مأمور شدند و با پیروزی هم نبردان خود را که بزرگترین پهلوانان بودند از میان برداشتند و در هنگام یورش همگانی علی علیه السلام بیشتر از همه ناموران قریش را کشت و شیرازه آن لشکر را از هم پاشید، بیچوجه پیرامون گرد آوردن غنیمت و یا گرفتار کردن اسیرنرفت بلکه لشکر نیرومند قریش را دنبال کرد تا همه گریخته و جنگ را پیروزی مسلمانان پایان داد.

۲- در جنگ احزاب پس از آنکه نیروی اسلام از محاصره ده هزار تن نیروی متحده قریش و یهود و سایر قبائل وابسته آنها بلرزه افتاد و چنانچه قرآن مجید میفرماید همه دیده‌ها بی‌نور و همه دلها در سینه طپیدن گرفت بویژه هنگامی که عمرو بن عبدود پهلوان نامی قریش اسب در خندق جهانید و هم نبرد میخواست کسی که در برابر او برخاست و او را کشت و نیروی شگرف عربستان را مرعوب و مغلوب نمود همانا علی علیه السلام بود.

۳- در جنگ خیبر چون گشودن دژ آهین یهود بر مسلمانان سخت آمد و چند دسته که برای گشودن آن اعزام شدند شکست یافتند پیغمبر ﷺ اعلام فرمود که فردا پرچم را بدست مردی دهد که خدا و رسولش را تا حد جان دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و این دژ آهین بدست او گشوده شود با اینکه علی علیه السلام بچشم درد سختی گرفتار بود و کسی گمان نمیبرد که این سرافرازی نصیب او شود چون بامداد شد پیغمبر ﷺ علی علیه السلام را خواست و دیده او را با آب دهان مبارک درمان کرد و پرچم را بدست او داد و با طرز کرامت آمیزی دژ محکم یهود را گشود و این سرافرازی را دریافت.

۴- در فتح مکه پرچم انصار بدست او داده شد و هم بدست او بتها از خانه کعبه بزیر انداخته و خرو شد و منظور اسلام که پاک کردن خانه از بت‌های پلید بود بدست علی علیه السلام انجام شد.

۵ در دنبال فتح مکه چون خالد بن ولید برای تبلیغ اسلام مأمور قبیله بنی‌جذیمه شد

خیانت ورزید و بی‌دستور پیغمبر با آنها جنگید و جمعی از آنها را کشت و آنها را آزرده ساخت چون این گزارش به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید فوراً برای جبران خطای خالد علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را خواست و مال فراوانی با او بقیله بنی جذیمه فرستاد تا کشتگان آنها را دیه داد و عذرخواست و آنها را تسلیت داد و نوازش کرد .

۶ - در جنگ حنین چون قشون کفر مسلمانان را غافلگیر کردند و در گردنه اوطاس سر راه بر آنها گرفتند و آنها را گریزان نمودند علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با جمعی از بنی هاشم و چند تن از انصار گرد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فراهم شدند و حمله سخت کفار را دفع کرده و سر راه بر آنها بستند و آنها را شکست دادند و گریزانیدند اینها نمونه های چندی است که در اینجا یاد آور شدیم و گرنه شرح شجاعت های علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در کتاب های بزرگی مندرج است و بخشی از آن در ضمن اخبار این کتاب بیان خواهد شد .

علی (ع) در حفظ و نگهداری مرکز پیغمبر اسلام «ص»

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون برای جنگ تبوک از مدینه بیرون شد بسیج عمومی داد و همه مسلمانان را زیر پرچم آورد و با خود بجبهه برد بیش از سی هزار تن با آنحضرت روانه شدند و کسانی که بجای ماندند خلاف کار و منافق شمرده شدند ولی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی را بجای خود بر مدینه گذاشت تا مرکزیت اسلام را حفظ کند و اگر حادثه ای از رومیان برای آنحضرت رخ داد علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بجای او جامعه اسلامی را نگهداری نماید و چون پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیماری مرگ گرفتار شد همه مهاجر و انصار را با اسامه بن زید مأمور کرد که برای جهاد از مدینه کوچ کنند تنها علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را با خود نگهداشت تا اسرار خلافت را باو بدهد و سفارشهای خود را در باره امت باو بسپارد در آن هنگام که بزرگان مهاجرین دنیا دوست در زیر فشار فرمان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یکپایه بیرون از مدینه داشتند و پای دیگر درون مدینه و از لعنت تخلف و بی انضباطی نسبت بجیش اسامه سنگین بار و بدبخت بودند علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با آرام خاطر بنا بمیل پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آغوش وی اسرار علوم را میآموخت چنانچه شرح آنرا در اخبار آخر کتاب میخوانید .

علی (ع) درون بستر مرگ پیغمبر (ص)

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آنروز های آخر زندگانی دوست جانی خود علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را خواست و درون بستر خود او را در آغوش کشید و درهای بیشماری از دانش بروی گشود در آن دم آخر سربدامن او گذاشت و بدرود زندگانی گفت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ با همان شیوه فرمانبری که هنگام زندگی

اوداشت بانجام دستور اوبراسم غسل و کفن اوبرداخت ولی سران مهاجر و انصار دنبال جاه و منصب تلاش میکردند علی علیه السلام هرگز برای ریاست وفرماندهی قائم مقامی نمیدید و در اندیشه خود راه نمیداد که کسی دنبال این مسؤولیت خطرناک بگردد یا آنکه بناشایستگی پیرامون آن برود ، ازاینرو چون خبر اجتماع سقیفه را بدو بردند بالحن شکفت آمیزی فرمود مگر جزمی که از طرف خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله این مأموریت سنگین را دارم کسی این اندیشه خام را در سر بسته است ، ابوسفیان او را از خطر موقع خلافت آگاه ساخت و پشتیبانی او برخواست عرضه داشت اگر با مخالفان خود درستیزه در آیی شهر مدینه را بسود تو پر از قشون آماده خواهم کرد .

ابوسفیان هرگز بمعنویت خلافت پی نبرده بود و نمیتوانست حکومت سرنیزه و زور را که شیوه ستمگران است از حکومت عادلانه دینی که اساسش بر رغبت و میل مسلمانانست جدا بشناسد علی علیه السلام با کمال آرامی و با دلی خونین از فراق پیغمبر صلی الله علیه و آله مراسم دفن او را انجام داد و متوجه امر خلافت گردید ، در این موقع مخالفان نقش خود را بازی کرده بودند دورویی و نیرنگ و مصیبت کار فرما شده بود و خطر ارتداد قبائل در میان بود علی علیه السلام برای مصلحت اسلام نوبنیاد بدفاع سلمی پرداخت مردم را از بی اساسی حکومت نوبنیاد آگاه کرد و سفارشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و شایستگی خود را برای این مقام اعلام فرمود و سران مهاجر و انصار را بکمک خود دعوت فرمود و در آنجمنهای چندی همه را بآینده خطرناک این روشی که برخلاف پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام شده آگاه کرد و جبهه مقاومت را تشکیل داد ، علی علیه السلام در این مقاومت بوجود فاطمه زهرا و بکمک و مشورت او پشت گرم بود ولی طولی نکشید که فاطمه در اثر فشار و ضربت مخالفان بدرود زندگانی گفت و جبهه دفاعی علی علیه السلام منحل شد اینجا برای حفظ جامعه اسلامی و کشف تاریخ معنویت اسلام با مخالفان سازش کرد و در خانه نشست !!

جمع و تنظیم قرآن مجید

علی علیه السلام پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن مجید را که اساس مسلمانی و یادگار بزرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله بود جمع و تنظیم نمود پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچکس چون علی علیه السلام قرآن مجید را نمیدانست و حقایق آنرا نمیشناخت آنحضرت سرچشمه دانش قرآن مجید بود از نزول هر آیه و مفاد و مراد آن آگاه بود محکم و متشابه آنرا میدانست از ناسخ و منسوخ آن بدرستی باخبر بود موارد تطبیق آنرا میدانست ، و پس از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله بی درنگ بجمع و تنظیم قرآن پرداخت آنچه بی تردید میتوان گفت این است که قرآنی را که علی علیه السلام جمع و تنظیم کرده همان روش درست پیغمبر را دادا بود ولی در اثر اختلاف مردم و کنار کردن آنحضرت از مقام

(ج ۲)

خلافت مورد عمل مسلمانان واقع نشد، و چون مردم از قبول آن روبرو تافتند آنرا در خاندان خود بامانت سپرد تا قائم آل محمد علیه السلام آنرا ظاهر سازد، و آیا اختلاف آن با قرآنی که بنظر خلفاء وقت جمع آوری گردید و بخط عثمان تحریر شد تاچه اندازه است؟ درست معلوم نیست.

علی در مبارزه و دفاع سلمی خود

علی علیه السلام پس از فراغت از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله چون متوجه جامعه اسلامی شد بر مخالف انتظار او خود سرانه با ابوبکر بیعت کرده بودند، پیشوائی ابوبکر برای قریش و مهاجران رضایتبخش بود و حزب نیرومند بنی امیه را که در جامعه اسلامی لکه دار بودند بآینده خوشی امیدوار میساخت و رقابتی که میان اوس و خزرج دو طایفه انصار مدینه بود تسکین میکرد، ولی با اینحال امری بی منطق بود و از روی شتابزدگی و مرعوبیت انجام شد از اینرو خود ابی بکر بارها گفت ولیت علیکم ولست بخیر منکم؛ من بر شما اختیاردار شدم با اینکه بهتر از شما نیستم و گاهی بسخن خود اضافه میکرد که و علی فیکم با اینکه علی علیه السلام میان شما است مرا کار گذار خود گردید!!!!

عمر هم چندبار گفت پیشوائی و بیعت ابوبکر (فلته) بود هر کس در جامعه اسلامی بمانند آن اقدام کند او را بکشید فلته چیزی است که بی اختیار و بدون توجه از دست برود، این تعبیر در بیان ماهیت خلافت ابوبکر و سستی بنیاد آن بسیار شیوا و بجا است، وفات پیغمبر مردم را خیره و بیخود کرده بود و از شدت تأثر چنان خود را از دست داده بودند که سفارش های پیغمبر از یاز آنها رفته بود و عقل خود را باخته بودند در این بیحالی جنجال سقیفه آنها را مرعوب کرد و در همان جلسه اول بدون مراجعه بافکار عمومی و بحث و گفتگوی کافی با ابوبکر بیعت شد و دست آویز محکمی برای مخالفین سری علی علیه السلام پدید گردید، چون سران قبائل مدینه در این بیعت شرکت کردند گردن گیر آنان شد، زیرا در عرف آنروز عرب بیعت بزرگ قبیله بیعت همه افراد شناخته میشد در این هنگام استادگی علی علیه السلام بجنک میکشید و جنک داخلی آن هم در مرکز اسلام و میان مهاجر و انصار بی تردید جامعه نو بنیاد اسلام را ریشه کن میکرد و قبائل بیرون مدینه و جمیع عربستان که هنوز بر کشتگان خود که در مقاومت با اسلام از دست داده بودند عزادار بودند سر بشورش برمیداشتند و بهم دست می یافتند و استفاده جویان مرکزی اساس دین را منهدم میکردند، در این صورت اسلام که از دست میرفت به جای خود جامعه عربیت هم در خطر

نیستی و نابودی میافتاد، روی این زمینه علی رضی الله عنه دست بمقاومت سلمی زد و نقشه‌های چندی را انجام داد:

۱ - تشکیل اقلیت مخالف.

علی رضی الله عنه بمخالفت بست و بند سقیفه که سر صورت عرفی بخود گرفته بود برخاست و در خانه نشست و خاندان معصوم وی با چندتن از سران بزرگ اصحاب هم گرد او فراهم شدند که زیر و سلمان و مقداد و ابوذر در میان آنها نامدار و با اعتبار بودند هسته مرکزی و عضو مهم و فعال این اقلیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که هم دارای مقام عصمت و هم مورد سفارش خصوصی پیغمبر و هم مورد احترام و دلسوزی و رقت بود، این اقلیت مخالف پشت حکومت ابوبکر را لرزاند و با همدستانش چنان اندیشیدند که بهر قیمتی تمام شده پیش از آنکه آواز مخالفت آنها بگوش مردم بیرون برسد آنرا منحل کنند، خانه پیغمبر بسختی محاصره شد و آتش سوزی مورد تهدید قرار گرفت و یکدسته از مأمورین جدی ابوبکر بهمراهی عمر میان خانه فاطمه زهرا ریختند و آنحضرت را بسختی آزدند و علی را با اهانت بسیار بمسجد کشیدند و یاران او را متفرق ساختند، این سختی و جیسارت همه مردم راتحاد نو میدی مرعوب و هراسان ساخت و در حقیقت حکومت ابوبکر را پی ریزی کرد و برنامه‌ای هم بمردم تقدیر نمود که مفاد آن اینست «حق بازور و سر نیزه است» این اقلیت بنتیجه مثبتی نرسید.

۴ - احتجاج - بقول امروزیها : میتینگ

زندگانی علی رضی الله عنه در عصر خلفاء سراسر احتجاج بر ضد حکومت‌های ناروای مخالفین او است ولی اول میتینگ مهم آنحضرت بر ضد خلافت ابوبکر پس از بست و بند سقیفه و دفن پیغمبر در مسجد برپا شد این میتینگ پس از انحلال اقلیت گذشته بود شرح آن در تاریخ چنین است.

دسته‌ای از انصار و دیگران که در سقیفه بودند با ابوبکر بیعت کردند با اینکه علی رضی الله عنه دست بکار غسل دادن و کفن کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، چون از آن پرداخت بر جنازه آنحضرت نماز خواند و همه مردم هم که با ابوبکر بیعت کرده بودند یا نکرده بودند بر جنازه آنحضرت نماز خواندند سپس علی رضی الله عنه بهمراهی زبیر آمد در مسجد نشست و بنی هاشم گرد او انجمن شدند بنی امیه هم گرد عثمان انجمنی کردند و بنو زهره گرد عبدالرحمن بن عوف همه آنان در مسجد بودند که ابوبکر و عمر و ابو عبیده پسر جراح بمسجد آمدند گفتند وای چرا دسته دسته نشسته ایا برخیزید با ابوبکر بیعت کنید زیرا انصار و مردم دیگر با او بیعت کرده‌اند.

عثمان و عبدالرحمن و پیروانشان برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند ولی علی علیه السلام بهمراهی زبیر و بنی هاشم از مسجد بیرون شدند و بخانه علی انجمنی کردند، عمر با دسته ای از بیعت کردگان بهمراهی اسید بن حضیر و سلمه بن سلامه بدنبال آنان رفتند و دیدند انجمنی دارند گفتند همه مردم با ابوبکر بیعت کردند شما هم بیایید با او بیعت کنید زبیر دست بشمشیر خود برد، عمر بهمراهان خود گفت شراین سگ را از ما بگردانید سلمه بن سلامه پیشدستی کرد و شمشیر را از دست زبیر بیرون آورد، عمر آنرا گرفت و بزمین زد تا شکست و هر کسی از بنی هاشم که در آنجا بودند محاصره کردند و همه را نزد ابوبکر بردند، چون حاضر شدند گفتند با ابوبکر بیعت کنید زیرا مردم با او بیعت کردند بخدا سوگند اگر رو بر گردانید حکم شما را با شمشیر میدهیم، چون بنی هاشم چنین دیدند یکی یکی پیش رفتند و بیعت کردند تنها علی علیه السلام بجا ماند عمر با آنحضرت گفت با ابوبکر بیعت کن، علی علیه السلام فرمود من از ابوبکر خلافت سزاوارترم و شما هم باید با من بیعت کنید شما کار خلافت را از انصار باز گرفتید دلیل شما در برابر آنها خویشی با رسول خدا بود اکنون بطور زور آنرا از ما خاندان پیغمبر میستانید، مگر شما در برابر انصار اظهار عقیده نکردید که چون ما خویشان رسول خدا هستیم بکار خلافت از شما سزاوارتریم آنها هم زمام کار را بدست شما دادند و امارت را بشما تسلیم کردند منم بهمین دلیل خودتان که برای انصار آوردید بر شما ثابت میکنم که بزنده و هرده رسول خدا از شما اولی هستیم.

من وصی و وزیر و گنجینه اسرار دانش اویم، من صدیق اکبر نخست کسم که باو گروید و از او باور کرد، من از همه شماها در جهاد با مشرکان بهتر کوشیدم و بکتاب خدا و روش پیغمبر صلی الله علیه و آله دانا ترم و بامور دین بیناترم و بآینده هر کاری شناسا ترم، زبانم از شماها گویا تر است و از شما دلدار ترم.

از چه رو شما در این موضوع با ما کشمکش میکنید؟

اگر از خدا میترسید خودتان در این موضوع انصاف بدهید و چنانچه انصاف حق شما را شناختند حق ما را بشناسید و گرنه خود را دانسته با ستم نا بود کرده اید.
عمر گفت: ای علی نمیخواهی با کسان خاندان خود همکاری و همدردی کرده باشی؟
شما خودتان از آنها پیرسید.

همه کسان هاشمی زادی که با ابوبکر بیعت کرده بودند پیش آمدند و گفتند بیعت ما حجت بر علی نیست معاذ الله که ما بگوئیم در هجرت و حسن خدمت و جهاد و موقعیت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله با او برابر هستیم،

عمر گفت دست از تو برنداریم تا خواهی نخواهی بیعت کنی
 ای عمر تو بنفع خود تلاش میکنی امروز کار خلافت ابوبکر را محکم میکنی که فردا
 آنرا بتو بدهد من بخدا گفتار تو را نمیپذیرم و بتو احترامی نمیگذارم.
 ابوبکر گفت ای ابا الحسن آسوده باش ما امروز بر تو سخت نمی گیریم و تورا وادار به
 بیعت نمی کنیم ابو عبیده برخاست نزد علی رضی الله عنه آمد و گفت؛

برادرزاده ، ماهمه ، خویشی تو ، سابقه نیک تو ، دانش و نصرت تورا نسبت باسلام منکر
 نیستیم ولی تو امروز جوانی (علی در این وقت ۳۳ سال داشت) ابوبکر یکی از شیوخ قوم تو
 است و بار این کار را بهتر میتواند بکشد کار او هم گذشته شما هم تسلیم او شوید ، اگر خدا
 تورا عمر داد همگان کار را بتو واهمگذارند. و هیچکس با تو مخالفت نخواهد کرد ، توشایسته
 و سزاوار آنی ولی پیش از آنکه نوبت شورش رسد شورش برپا مکن تو خود میدانی که در دل
 عرب و دیگران نسبت بتو چه کینه هائی است ،

علی رضی الله عنه در اینجا نطق پرشور خود را ایراد کرد و بجامعه آنروز اعلام خطر فرمود :

ای گروه مهاجر و انصار خدا را باشید ، خدا را باشید ، فرمانی که پیغمبر در باره من
 بشما صادر کرده است بدست فراموشی نسپارید سلطه عدل را که سلطه خدائی است از تک
 خانه اش که مهبط وحی است و از ریشه خاندان معصومش که راز دار شریعتند بیرون نبرید و
 بخانهها و بن خاندان شرك آلوده خود نسپارید ، اهل پیغمبر را از حق و مقامی که در میان مردم
 دارند کنار نکنید بخدا ای حاضران انجمن ، خدا قضاوت فرموده و حکم کرده و پیغمبرش دانای
 است شما خود هم میدانید که ما خاندان باین کار خلافت از شما سزاوار تریم ، زیرا پیشوائی
 امت از آن کسی است که همه قرآن را بخواند و در همه احکام دین یبنا باشد و بتدبیر کار رعیت
 کاملا مطلع و خبیر باشد بخدا این شرایط در ما است نه در شما پیرو هوس نگردید تا بیشتر از
 حق دور شوید و سابقه نیک خود را با این حادثه بد تباه کنید .

بشیر بن سعد انصاری که در سقیفه برای مقاومت سعد بن عباده در بیعت ابوبکر پیشقدم شد
 و کار او را درست کرده بود برخاست و هم آهنگ با همه انصار در پاسخ علی رضی الله عنه چنین گفت
 یا ابا الحسن اگر انصار پیش از بیعت با ابوبکر این بیانات شمارا شنیده بودند هیچکدام
 با شما مخالفت نمی کردند ،

علی رضی الله عنه فرمود آی مردم شما میخواستید من مرده رسول خدا را در زیر بستر بگذارم و

و بستیفه بیرون شوم و برای حکومت و ریاست او کشمکش کنم بخدا من از احدی نگران نبودم که با ما خانواده درباره پیشوائی کشمکش کند و خیال آنرا در سر خود بیوراند و این کار ناروا که شماروادانستید روا داند من گمان نداشتم رسولخدا در روز غدیر خم حجت و عذری برای کسی بجا گذاشته باشد و جای گفتگویی برای گوینده‌ای مانده باشد من بخدا قسم میدهم هر کس از پیغمبر در روز غدیر خم شنیده که درباره من فرمود: هر کس را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقا است باز خدا یا دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار و یاری کننده‌اش را یاری کن و واگذارنده‌اش را واگذار، بآنچه شنیده گواهی دهد؛ زید بن ارقم گوید دوازده تن از مجاهدین بدر برخاستند گواهی دادند من کتمان کردم و در کینفر آن کور شدم

۳- کمک خواهی و دعوت افراد مؤثر

علی علیه السلام تا مدتی حضرت فاطمه زهرا و دو فرزندش حسن و حسین را بر میداشت و در ب خانه سران مهاجرین و انصار میرفت و با گفتار باینج و نمودن یادگارهای پیغمبر از آنها کمک میخواست برای آنکه حق پیشوائی خود را دریافت کند و مردم را براه راست بکشاند، اینکار تا وفات فاطمه زهراء (ع) ادامه داشت چون فاطمه زهراء که در حقیقت هسته مرکزی حزب علی و پشتیبان او بود در گذشت آنحضرت دست از دعوت کشید و تسلیم اکثریت شد.

۴- کناره گیری و اعتراض

علی علیه السلام در تاریخ طولانی خانه نشینی خود با آنکه بیعت کرده بود با کناره گیری اعتراض آمیز خود بطلان حکومت بی اساس خلفا را اعلام میکرد بیشتر اوقات در بیرون مدینه و در منبع بندر دریای سرخ بکارهای فلاحتی سرگرم بود ولی در مصالح عالیله اسلامی صمیمانه با هیئت مرکزی مدینه همکاری میکرد و آنها را رهبری و هدایت مینمود عمر بیشتر از همه کس بنظریات علمی و سیاسی علی علیه السلام اعتماد داشت و در مواردی که کار بر او سخت می شد از آنحضرت کمک میخواست و آنحضرت هم برای نشر علم و حفظ جامعه اسلامی از هیچگونه کمکی دریغ نداشت عمر بارها در سر منبر و جاهای دیگر از آنحضرت اظهار تشکر کرد و این جمله در موارد بسیاری از او شنیده شد که:

(لولا علی لهلك عمر: اگر علی نبود عمر نابود میشد)

دفن شبانه و پنهانی فاطمه زهراء (ع) یگانه یادگار عزیز پیغمبر یکی از شاهکارهای بزرگ

سیاست کناره گیری علی بود که پشت حکومت ابوبکر را لرزاند و ستم کاری آنانرا بجهان اعلام کرد.

علی علیه السلام در موارد چندی که مقتضی میدانست با حکومت وقت مخالفت کرد و در مخالفت خود پافشاری نمود تا نقشه های شوم آنرا خنثی کرد، یکی از شاهکارهای مخالفت او در باره نقشه نابود کردن نژاد ایرانیان بود که عمر طرح کرد.

چون حکومت ساسانی ایران باستان ساقط شد و عرب بر همه شهرستان های آن حکم فرما گردید، عمر نقشه شومی طرح کرد که نژاد آنها را نابود کند.

دستوری صادر کرد که همه افراد ذکور را با وجب بسنجند و هر کس از پنج وجب بلندتر است او را بکشند نتیجه این میشد که همه مردان فرزندان آور ایران نابود شوند و جز خواجه سرایان و کودکان خردسال از آنها نماند خواجه ها که فرزند نمی آوردند و کودکان هم در فشار تربیت عربی مستهلك میشدند و نژاد چند هزار ساله ایران نابود میشد، اینجا یکی از مواردی است که علی علیه السلام سخت پایداری کرد تا این نقشه شوم را لغو کرد زیرا میدانست باید دانش و حقیقت اسلام در آینده بنیروی هوش و لیاقت ایرانیان آشکار شود.

علی علیه السلام از نقشه های چند خود نتیجه فعلی نگرفت و توانست حکومت خلفا را منهدم سازد ولی بطلان آنرا برای بشر آینده مدلل ساخت و آیا این کارها در انقلاب سخت و عمومی دوره عثمان تأثیر داشته یانه و تاچه حد تأثیر داشته ستوائاتی است که پاسخ درست آنها باین آسانی نیست!!!

دانشگاه بزرگ علی «ع»

علی علیه السلام محیط اسلامی را بسیار وسیعتر از دیگران میدانست و قوانین اسلام را عمومی تر از دیگران میفهمید و آینده اسلام را روشن تر از دیگران مطالعه میکرد، آنها مسلمانان را همان عربها حساب کردند و مایه زندگانی را همان قدرت جهاد و غنیمت اموال مردم مینداشتند و بآینده دنباله دار و پرشور نهضت اسلامی توجهی نداشتند و هیچوقت حساب نمیکردند اگر همه بشر مسلمان شد، اگر نیروی جهاد متوقف گردید، اگر دانشمندان بزرگ و فلاسفه باتعلیمات اسلام روبرو شدند وضعیت اسلام چگونه خواهد شد و چگونه باید باشد، این اختلاف بردامنه میان فکر علی علیه السلام و فکر دیگران علی علیه السلام را از مردم و مردم را از علی دور کرد ولی آن حضرت از پای نشست و افکار بلند و بردامنه خود را تنها و با چند نفر از مردان بزرگ خاندان خود و

اصحاب عالیرتبه پیغمبر ﷺ که سلمان فارسی پیشرو آنان بود در جریان انداختن اسرار حکمت و فلسفه الهی را در ضمن خطبه‌ها و نطق‌های خود بیان کرد. شبهات دینی را در ضمن پاسخ مراجعات دانشمندان یهودی و نصرانی که در شام و عراق و کشورهای دیگر بودند برطرف کرد. اخلاق عالیه انسانی را در کلمات قصار و شیوای خود تقریر فرمود. رموز قرآن را برای شاگردان نزدیک خود حل کرد. علوم ادبیه را پی‌ریزی نمود. اساس اقتصاد جهانی را که کشت و کار و کشاورزی است با دست مبارک خویش بنیاد کرد و سازمان علوم طبیعی را بنام کیمیا بمردم آموخت.

و هر کس بتاریخ زندگانی و بیانات مختلفه و شاگردان مکتب علی مراجعه کند و درست تدبر نماید میفهمد که آنحضرت با تنهایی و نبودن وسائل و یاران کافی و کمی شاگردان مستعد انواع علوم و دانش را نشر داد و مدرسه‌های بسیاری را پی‌ریزی کرد که در آینده نزدیکی در دنیا معروف و مشغول فعالیت گردیدند و هر کدام افتخار داشتند که از دانشگاه بزرگ علی ﷺ منشعب شده و از سرچشمه وجود او بوجود آمده‌اند، ولی باز هم ناله داشت که در سینه من گنجینه‌های دانش نهفته است کاش شاگردانی داشتم که بآنها می‌آموختم.

• **محافظه کاری و پیش داشتن مصلحت عموم بر سود**

علی ﷺ چون از مبارزات سلمی خود ب نتیجه فعلی و مثبتی نرسید با اکثریت مسلمانان در حفظ مصالح عمومی اسلام هم‌آهنگ و هم‌کار شد، در جمعه و جماعت آنان شرکت میکرد و در شور و صبحانه و زمامداران هر وقت نظرهای خیرخواهانه خود را بسود اسلام و مسلمانان بیدریغ اظهار میداشت و موارد بسیاری از خیرخواهیهای مؤثر علی ﷺ در باره اسلام و مسلمین در کتب تاریخ ثبت است و در تاریخ عمومی اسلام آنحضرت را وزیر خلفاء وقت نامبرده‌اند و در خصال جلد ۲ آمده است که خود آنحضرت فرموده عمر در بیشتر کارهای عمومی خود بمن مراجعه میکرد و نظر مرا دریافت مینمود و بمورد اجراء میگذاشت و توجه ب کلیه این امور شخصیت بی‌مانند او را چون فرشته ای پاک که در مصالح عمومی مسلمانان فداکار و از خود گذشته بوده است نمایش میدهند و چون اختلاف مسلمانان با عثمان آشکار شد و پی در پی شکایات از آنها میرسید و نماینده‌های آنها بمدینه مراجعه میکردند یگانه شخصیکه برای خیرخواهی مسلمانان و جلوگیری از فتنه و فساد کوشش میکرد علی ﷺ بود و با میانجیگری خود چند سال انقلاب ضد حکومت وقت را عقب انداخت و در آن موقع که دامنه آتشین شورش مدینه را فرا گرفت و کوششهای او در اصلاح بجائی نرسید با دلی درد ناک از مدینه بیرون رفت و بر مفاسد اجتماعی

مراعات افکار عمومی و نمایش روح حکومت ملی

علی علیه السلام چون مردان دنیا دار و ریاست طلب هیچگاه در تک و پوی خلافت و زمامداری تحمیلی نبود و نمیخواست خود را برخلاف میل مردم برایشان تحمیل کند اقدامات او برای این بود که مردم را بوظیفه خودشان رهبری کند و بآنها بفهماند که باید از روی میل و رغبت او را پیشوائیکه منصب خدا داده اوست بپذیرند تا آنها را براه راست و طریق عدالت و سعادت رهبری کند از این رو چون عثمان در اثر کارهای ناهنجار خود بدست انقلابیون اسلام کشته شد علی علیه السلام در خانه نشست و هیچ اظهار رغبتی بکار خلافت نکرد تا مردم فوج فوج بخانه او ریختند و با خواهش و اصرار بسیار فراوان او را بقبول زمامداری دعوت نموده و پس از اصرار بسیار با آنحضرت بیعت کردند چون آنحضرت برمسند خلافت و پیشوائی متمکن گردید بهترین نمونه حکومت عادلانه را بمعرض نمایش گذاشت .

۱ - تحت تأثیر اطرافیان و استفاده جویان که چون زالودر اطراف زمامداران گرد میآیند تا بوسیله او خون ملت را بمکند واقع نشد همه مسلمانان را برابر و برادر نگاه کرد و آزردهگی خاطر چون طلحه و زبیر را بچیزی نشمرد و مانند معاویه حاکم ظالم وریشه داری را از کار بر کنار کرد و فرمان عزل او را نوشت پاره ای بر این صراحت و دقت آن حضرت خرده گرفته اند و گفته اند اگر با این افراد مؤثر مدارا کرده بود و در اثر رنجش خاطر آنها جنگ جمل و صفین و در نتیجه نهروان رخ نداده بود کار او بهتر رونق میگرفت و در محیط آرامی با اصلاحات بیشتری موفق میشد ولی این خرده گیران در وضعیت آن روز جامعه اسلامی مطالعه کافی نکرده و تاریخ نشده را موافق تخمین خود تشخیص داده اند .

در اثر مظالمی که عثمان و عمال خود سر و دیکتاتور مآب او در مدت شش سال گذشته مرتکب شده بودند در اثر وضعیت فقری که داهنگیر عموم مسلمانان شده بود و احتکار ثروتی که رجال نامور قریش کرده بودند تمام محیط اسلامی يك طوفان شدید انقلاب بود که موجی از آن مدینه را فرا گرفت و دستگاہ خلافت چند ساله عثمان را که پشت گرم به حزب نیرومند بنی امیه بود از بیخ در آورد . برای آرام کردن این طوفان عمومی چاره ای نبود جز يك نمایش عدالت و دینداری بر طنطنه ای که در مزاج عموم اثر بخشید و آنهم همین روشی بود که علی علیه السلام در پیش گرفت و بسرعت این طوفان عمومی را منحل کرد جنگ جمل و صفین و نهروان موج های

قویتر و ریشه دار تری بودند از همان طوفان بزرگ انقلاب که عملیات کرامت مآبانه علی علیه السلام در آنها تأثیر نکرد و بهمان طبع طوفانی خود در نقطه بصره و شام پدید شدند و مشکله حکمیت و قضیه نهران را پدید کردند و در صورتیکه علی علیه السلام با آنها مدارا و مسامحه میکرد جنگ عمومی سخت تری پدید میشد .

۲ - بخش عادلانه بیت المال بهمه ارباب استحقاق و کارمندان دولت اسلامی ، از هر ناحیه خراجی میرسید فوراً آنرا بافرادی که و وظیفه خوار بیت المال بودند میرسانید و نزد خود نگاه نمیداشت ، روایت شده که خراجی اول شب وارد کوفه شد فوراً حضرت دستور داد که رؤسای هفتگانه کوفه را احضار کردند و بوسیله آتش افروزی همان شبانه تمام آن مال را بخش کرد و يك کرده نانی هم در آن بود بهفت قسمت نمود برخی یاران آنحضرت عرض کردند بماند تا صبح که هوا روشن شود پذیرفت

هر روز پنجشنبه ته انبار بیت المال را جاروب میکرد و دو رکعت نماز در آن میخواند میفرمود ای اهل کوفه اگر نزد من جز شتر آبکش و غلام خدش تکار خودم چیزی دیدید از آن شما باشد .

۳ - همدردی و مواساة با فقرای کشور اسلامی تا باندازه ای که انسان را دچار جیرت میکند . خودش در ضمن نامه ای که بعثمان بن والی بصره نوشت نگارش فرمود اگر بخواهم میتوانم از این غسل آب کرده و مغز کندم و پوشاک حریر استفاده کنم ولی هیئات که هوای نفس بر من چیره شود و شکم پرستی مهار مرا بکشاند تا خوراک خوشمزه ای انتخاب کنم مبادا در سرزمین حجاز و یمامه میان ملتی که در سرپرستی من هستند باشد کسی که قرصه نانی نداشته باشد یا شکمش سیر نباشد من شکم سیر شب بسر برم و در گرد من شکمهای گرسنه و جگر - های تشنه باشند !!!

از گاهی که علی علیه السلام زمام خلافت را بدست گرفت همان لقمه نان جوین را هم با نگرانی میخورد و همیشه در فکر بیچارگان کشور اسلامی بود . تا آخرین لحظات زندگانی پر شرافت خود : صلی الله علیه .

۴ قانون جهاننداری

در تاریخ جهان بسیار حکومتها پدید شده و بسیار سلطنتها سرنگون گردیده هر حکومتی

که بر سر کار آمده بناچار دارای نیروی جهان گیری مقتدری بوده و گر نه نمیتوانست بحکومت برسد حکومتهای جهان از نظر نیروی جهانگیری کمتر باهم جدائی دارند و امتیاز آنها از نظر وسعت و دوام با اندازه قدرت جهاننداری و قانون گذاری است هر حکومتی به پشتیبانی قانون آسمانی یا در بر توفکر بلند انسانی قانون جهاننداری پایدار و عدالت شعار ورعیت نگهداری در دست داشت بیشتر پاینده بود و خوشتر زیست ولی هر حکومتی از این پایه کمتر هابه داشت بزودی نیست و نابود گردید ، اسلام با نیروی تبلیغ الهی و قانون های آسمانی بر پا شد ولی برای استقرار دعوت و ملت خود دست بشه شیر برد و جهاد کرد ، دنباله این جهاد تادوران حکومت امیر المؤمنین علیه السلام کشورهای متمدن فارس و روم و مصر را زیر پرچم آورده و ملتهای چندی را در حمایت داشت ، قشون کوچک اسلام در پهنای این ممالک وسیعه پراکنده شده بود و چون قطره هائی در میان امواج لرزان ملتهای شکست خورده نمایش داشت . دستورات متین و عادلانه ای بایست این کشورها را اداره کند و حکومت اسلامی را پایدار نماید ، دولت روم با آن اقتدار و نیروی نظامی عجیب بارها ایران را گرفت و بر پایتخت آن مسلط شد ولی هر بار بزودی دچار فشار چریکهای محلی گردید و بناچار آنرا تخلیه کرد و عقب نشینی نمود ، نیروی جهانگیری اسلام در نظر مطالعه کنندگان تاریخ بسیار عجیب است که کمتر از صد هزار جمعیت عرب ملیونها قشون را از میان ببرند و امپراطوری های بزرگ را منهدم کنند ولی جهان داری اسلام و نگهداری این کشورهای وسیع بسیار عجیب تر است .

مهمترین اساس عدالت و جهاننداری که در زمینه تعلیمات قرآن مجید و دستورات پیغمبر صلی الله علیه و آله به جهانیان رسیده است همان دستورات بزرگ فرمانی است که علی علیه السلام برای مالک اشتر نگارش فرمود ، در آن موقعیکه مالک بولایت مصر منصوب گردید این یادگار بزرگ را همراه داشت ، ما خلاصه این فرمان را فصل بندی کرده و این مقدمه را بدان پایان میدهم :

بسم الله الرحمن الرحيم - این فرمان بنده خدا امیر مؤمنان است به مالک بن حرت اشتر که باید آنرا در عهده خود شناسد هنگامی که او را والی مصر نمود تا خراج آنرا بگیرد و با دشمن آن بجنگد و ملت آنرا اصلاح کند و بلاد آنرا آباد نماید .

فصل یکم

- ۱ - تقوای خدا را شعار خود کند و از دستورات قرآن او از فرائض و سنن پیروی نماید زیرا هیچکس خوشبخت نگردد مگر پیروی آنها و بدبخت نشود مگر بانکار و عمل نکردن بدانها
- ۲ - خداوند سبحان را با دست و دل و زبان یاری کند زیرا خدای جل اسمه ضامن یاری و عزت کسانی است که او را یاری کنند و عزیز شمارند .
- ۳ - خود را از شهوترانی و سرکشی باز دارد ، زیرا نفس بطبع خود بد خواه است مگر خدا رحم کند .

ای مالک من ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو دولت های عادل و ظالمی بخود دیده . مردم بهمان چشم تو را می بینند که تو و ایان پیش از خود را می بینی و درباره تو همان را میگویند که درباره آنها میگوئی خداوند مردمان نیک و شایسته را بزبان بندگمان خود معرفی میکند

فصل دوم

- م ۱ - محبوبترین پس انداز نزد تو ذخیره کار نیک باشد .
- ۲ - دل خود را مالک باش و خود را بدانچه بر تو روانیست مفروش ، خودداری کار عادلانه است که نسبت بخود انجام داری چه نسبت بدانچه دوست داری و چه نسبت بآنچه بد داری .
- ۳ - دل خود را نسبت برعیت پر از مهربانی و دوستی و لطف کن ، نسبت بآنها چون درنده آزار بخشی مباش ، خوردن آنها را غنیمت مشمار زیرا از دو کس بیرون نیستند یا برادر دینی تو هستند یا آفریده ای چون تو و هم نوع تو محسوبند که در معرض لغزش و خلافکاری میباشند و از روی عمد یا خطا گاهی دست درازی میکنند ، از عفو و چشم پوشی خود باندازه که از عفو و چشم پوشی خدا توقع داری بآنها بده . تو بالا دست آنها و کسیکه تو را گماشته بالا دست تو است و خداوند بالا دست کسی است که تو را والی کرده و کار آنها را بتو گذاشته و ترا بدانها امتحان کرده .
- ۴ - هرگز بجنک و ستیز با خدا بر مخیز زیرا تاب انتقام او را نداری و از عفو و رحمتش بی نیاز نیستی .

۵ - هرگز از عفو خلاف کار پشیمان مباد .

۶ - هرگز بر شکنجه و عقوبت مبال .

۷ - تا راه گریز داری بتندی و تحکم مشتاب مگو من فرماندهم و دستورم اجرا میشود

زیرا این خود فساد در دل و سستی در دین پدید آید و دگرگونی و آشوب فراهم آورد .

۸ - چون از ملاحظه سلطنت و مقام خود تکبر و سرافرازی تورا گرفت نگاهی بملك

بزرگ خدا کن که بالا دست تو است و توجه کن که خدا بر تو قدرت دارد و تو در برابر او بر

خود هم قدرت نداری زیرا این توجه سرکشی تورا فرونشاند و تندی تورا باز دارد و عقلی که در

اثر خود بینی از سرت بدررفته بتو برگرداند .

۹ - مبادا با خدا در بزرگی و جبروت سر همسری و همانندی داشته باشی زیرا خداوند

هر جباری را خوار و هر بالنده ای را زبون میکند .

۱۰ - نسبت بخدا و مردم از طرف خودت و خاندانت و دوستان انصاف و عدالت را مراعات

کن اگر نکنی ستم و رزیده ای (و هر کس ببندگان خدا ستم کند از طرف بندگان ، خدا خصم

او است و چون خدا با کسی خصومت کند دلیلش را باطل نماید و با او بجنگد تا برگردد و

توبه کند) هیچ چیز از پائیدن بر ستمکاری مؤثر تر در زوال نعمت خداوند و تعجیل انتقام او

نیست ، زیرا خدا نفرین ستمکشان را خوب میشوند و در کمین ستمکاران هست .

۱۱ - کارهایی را بیشتر دوست دار که با حقیقت و عادلانه تر و رضایتمندی عموم رعایا

را بهتر جلب میکنند زیرا خشم ملت رضایتمندی مخصوصان دولت را پایمال میکند ولی خشم

مخصوصان دولت با وجود رضایت عمومی ملت جبران و در گذشت میشود، مخصوصان و اطرافیان

والی در هنگام صلح و آسایش هزینه بسیار سنگینی بر او تحمیل میکنند . در هنگام

سرفتاری کمتر با او کمک میدهند . از عدالت بیشتر بدشان می آید پر روتر درخواست

بخشش و منصب میکنند ؛ چون بآنها چیزی داده شود کمتر شکر میکنند و اگر دریغ شود

دیرتر عذر میپذیرند و در پش آمد های ناگوار روزگار ناشکیباترند .

همانا ستون دیانت و جامعه مسلمانان و ذخیره دفع دشمنان توده عمومی ملت باشند باید گوشت

بسخت آنها و دلت با آنها باشد .

۱۲ - هر کس از رعایا نسبت بمردم عیب جو تراست او را از خود دور کن و دشمن تر بداد

زیرا طبعاً در مردم عیب‌هایی هست که بایست والی بیشتر از دیگران آنها را ببیند، در مقام مباشی که عیب آنها را بدانی زیرا هرچه را دانی باید آنرا اصلاح کنی ولی آنچه از تو پنهان است خداوند در آن حکم میفرماید تا میتوانی بدیها را ببوش تا خدا عیب پوشی را بر تو آسان کند.

۱۳- با مردم بهیچوجه کینه توهی مکن و خونی از آنها در عهده میاور و از آنچه نسبت بمقام تودرست نیست غفلت موز.

۱۴- در تصدیق راپورت چیان شتاب مکن زیرا راپورت چی با آنکه صورت خیرخواهی دارد آب بشیر میکند.

۱۵- چند طایفه را هم شور مکن .

الف - بخیل زیرا تورا از فضل و احسان منصرف میکند و از تپی دستی میهراساند،

ب - ترسو زیرا تورا در هر کاری بسستی وضعف میکشاند .

ج - حریم و آزمند زیرا دست اندازی برخلاف حق را در نظر تو نمایش میدهد .

بخل و حرص خلقتهای بدچندی هستندی که ریشه همه آنها بدگمانی بخداست

۱۶ - بدترین وزیران تو کسانیند که وزیروالیان بدکار پیش از تو بوده اند و با آنها در گناهان همکاری کرده اند ، مبادا اینان طرفداران و مخصوصان تو باشند زیر آنها یار گناهکاران و برادران ستمکارانند تو بجای آنها بهتر از آنها میتوانی یافت ، کسانیکه نظریات و نفوذ آنها دارند ولی وزرو وبال آنها را ندارند و با ستم کاران و گنهکاران در ستم و گناه همکاری نکردند این مردان پاکدامن هزینه کمتری بر تو تهمیل میکنند و نسبت بتو مهربانترند و بایبگانگان کم الفت ترند آنها را مخصوصان جلسه‌های سری و انجمنهای علنی خود قرار ده سپس برگزیده‌تر آنان پیش تو کسی باشد که حق را بی‌پرده برابر تو بگوید و در آنچه خدا برای دوستانش نمیخواهد ترا کمتر مساءت کند چه دلخواه تو باشد چه نباشد .

۱۷ - پاکدامنان و راستگویان پیوند و آنها را چنان بار بیاور و عادت بده که تملق تورا نگویند . و بکارهایی که نکردی بیهوده ستایش و خوشامد تورا نگویند ، زیرا مدح خود پسندی آورد و به مفروزی کشاند .

۱۸ - مردمان درست و خوشرفتار و نادرست کار را بیک چشم مبین و برابر بدان زیرا در اینصورت مردان درست و خوشرفتار بخدمت کردن و درستی بپرغبت میشوند و مردان بدکار و نادرست ببدی کردن تشویق وادار میشوند ، هر یک از این دو را پیاداش کارشان که

خود برای خود خواسته اند برسان .

۱۹- باید رعیت را بخود خوشبین و امیدوار کنی و بهترین راهش اینست که بآنها احسان کنی و بار هزینه و مخارج آنها را تا میتوانی سبک کنی و آنها را بچیزی که در عهده آنها نیست بزور وادار نکنی ، در این زمینه طبعاً توهم بر رعیت خوشبین خواهی شد و خوشبینی تو بآنها رنج و اندوه فراوان و دنباله داری را از دوشت بر میدارد .

۲۰- نسبت بهر کس پیش تو آزمایش خوب داده باید خوشبین باشی و هر کس آزمایش بد داده باد بدبین باش .

۲۱- روش نیکی که پیشروان نخست این امت بکار زده و با آن توده را بهم پیوسته و کار رعیت را اصلاح کرده اند نقض مکن و روش بدی که با این دستورات نیک گذشته لطمه میزند پدید میاور تا آنانکه روشهای نیک را گذاشتند اجر برند و توبال آنرا بگردن بگیرند .

۲۲- درباره دستورات اصلاحی کشور و اداره کارهای مردم که پیش از تو بوده است با دانشمندان مطلع بسیار گفتگو کن و با فرزندان خیرخواه بسیار انجمن نما .

فصل سوم

بدانکه ملت از دستجات و واحدهای چندی تشکیل میشود که باید هر کدام را بادبگیری اصلاح کرد و همه با هم پیوسته و مربوط و بهم نیاز مندند .

الف - جنود الله : آرتشی که در راه خدا و برای خدا میجنگد .

ب - نویسندگان عامه و خاصه : دفترداران عمومی و منشیان خصوصی که برای رجال و بزرگان نامه های خصوصی والی و کارگذاران عالیرتبه او را تنظیم میکنند .

ج - قاضیان عادل . دادستانها - قاضیان محاکم

د - کارمندان انصاف و رفق : تشکیلات کل شهربانی و شهرداری ، اداره امر بمعروف و نهی از منکر .

ه - اهل جزیه و خراج از کفار ذمی

و - مسلمانان : بدهکاران مالیات سری و مالیات زمینهایی که خالصه دولت اسلامی است

و متصرفین آن باید سهم زمین را بدولت بپردازند .

ز - بازرگانان و پیشه وران و صنعتگران .

ح - بیچارگان و زبونان که نیازمند دست‌طلب دراز دارند : مردمان بیچاره که سرمایه کار و شغلی ندارند و یا نمیتوانند کار کنند و برای قوت خود محتاجند .
 خداوند در کتاب خود قرآن مجید و سنت پیغمبرش برای هر کدام از این دستجات بخشی از ثروت که در کشور است نام برده و درخور استحقاقش قرار معینی نهاده ، این دستور بودجه و بخش آن سپرده‌ایست نزد ما که محفوظ و مصون است . لشکریان باذن خدا پناه رعیت و زینت فرمان - دهان و عزت دین و راه امنیت میباشد ، رعیت بی آنها بر سرپا نمیماند و آنها هم بر سرپا نمانند مگر بوسیله دریافت حقوق خود که خدا از خراج و مالیات بر آنها معین کرده است و بیشت گرمی آن در جنگ با دشمنان نیرومند میشوند ، و زندگی خود را اصلاح مینمایند و رفع نیاز میکنند .
 این دو دسته لشکریان و خراج گذاران را دسته سومی باید اداره کند که عبارتند از قاضیان (دستگاه دادگستری) و عمال (استانداران و فرمانداران و بخشداران ..) و نویسندگان (متصدیان امور دفتری) برای آنکه معاملات و پیوندها را میندند و عوائد را جمع آوری می - کنند و کارهای کلی و جزئی بآنها سپرده است ، زندگانی همه اینها اداره نمیشود مگر بوسیله بازرگانان و صنعتگران که وسائل زندگانی را جمع آوری میکنند و بازار داد و ستد بوجود میآورند و با دست خود ابزارهای زندگانی میسازند که دیگران نمیتوانند بسازند .
 سپس آن دسته بائین و بیچاره‌اند که نیازمند و مسکینند ، کسانی که باید بآنها بخشش کرد و برای خدا کمک نمود هر کدام آنها را نزد والی جایی است و بر او لازم است که باندازه‌ایکه زندگانی آنها اصلاح شود بآنها بدهد و والی از عهده این خدمتی که خدا بر او لازم کرده است بیرون نیاید مگر بکوشش و استعانت از خداوند و وادار کردن خود بر درستکاری و صبر بر آن سبک باشد بر او یا سنگین .

فصل چهارم

فرماندهان ارتش خود را از کسانی انتخاب کن که :

- ۱ - نسبت بخدا و رسولش و امام تو بقیده خودش از همه کس خیر خواه تر با اخلاص تر باشد .
- ۲ - پاکدامن تر و حلیم تر باشد ، عصبانی نباشد ، زود خشم نکند ، عذرپذیر باشد . نسبت بزیردستان مهربان باشد و بر نیرومندان سخت گیرد ، تندی او را از جا نکند و سستی او را ناتوان

و درمانده نکند .

۳ - مردان آبرومند و خانواده های خوب و خوش سابقه را در نظر بگیر و از میان آنها مردان رادمنش و شجاع و با سخاوت را انتخاب کن که اینان مجموعه کرم و مرکز نیکی و احسانند .

۴ - مانند پدر و مادر مهربانی از آنها تفقد و بازجویی کن از هیچ کمک و توجهی که وسیله نیرومندی آنها است دریغ مکن و هیچ لطف و احسانی را از کم و بیش در باره آنها کوچک مشمار زیرا که این خود آنها را وامیدارد که نسبت بتوصیممی و خوشبین باشند ، از بازجویی کارهای کوچک آنها صرف نظر مکن بامید آنکه بزرگ و کلی آنها را تفقد کرده ای زیرا اصلاح خرده کاریهای آنها کارهای بجای خودش نسبت بآنان سودمند است و کارهای مهم آنان هم که مورد حاجت و نیاز آنها است .

۵ - از فرماندهان لشکرت کسی را بیشتر بخود نزدیک کن که نسبت بافراد زیر دست خود بهتر کمک میکند و از عطای خود بآنها بخشش مینماید باندازه ای که خود آنها و خانواده و بازماندگان محلی آنها را کفایت کند تا یک فکر بیشتر در سر آنها نباشد که آن جنگیدن با دشمن است ، زیرا اظهار لطف تو دل آنها را بتو مهربان میکند .

فصل پنجم

بهترین چشم روشنی والیان اینست که در همه بلاد عدالت پا برجا باشد و دوستی رعیت آشکار گردد و دوستی ملت پدید نشود مگر آنکه خوشدل باشند و خیرخواهی آنها درست نشود جز آنکه بکارگذاران خود گرد آیند و دولت آنان را بر خود سنگین ندانند و مدت حکومت آنانرا دراز نمارند و چشم پبیان یافتن آن ندوزند ، میدان آرزو و آمال آنها را وسیع کن و بی دریبی ثناخوان آنها باش و از آن ها که خوشرفتار و خدمتکارند قدردانی کن ، زیرا هر چه از کردار نیک آنها بیشتر یاد کنی مردمان شجاع و با شهامت تشویق و برانگیخته میشوند و مردمان بی اقدام و نکول کننده بکار و ادار میگردند ، خدمت و امتحان هر کس را بحساب خودش بگذار و پای دیگری حساب مکن تا خوب آزمایش و امتحان نکنی نسبت تقصیر بکس مده شرف و اعتبار کسی را مانع امتحان و آزمایش اومگیر ، چون بمشکلی برخوردی و حکمش بر تو روشن نیست رجوع بخدا و بیغمبر کن ، زیرا خداوند بکسانیکه خواسته آنها را ارشاد نماید فرموده است « آیه ۵۹ سوره نساء » ای آنکسانیکه ایمان آوردید خدا و رسول و اولی الامر را اطاعت کنید و اگر در چیزی اختلاف کردید بخدا و رسول رجوع کنید « رجوع بخدا عمل کردن

بآیات روشن قرآن اوست و رجوع بر رسول ﷺ عمل کردن بدستورات ثابت عمومی او است که مورد اختلاف نیست .

فصل ششم

« شرایط قضات و دادستان »

۱ - قضاوت و دادگری میان مردم را بکسی واگذار که :

الف - پیش تو از همه دانشمند تر و فاضلتر است

ب - از کارها خسته نشود و ادامه محاکمه او را فرسوده نکند .

ج - بلغزش و خطا پایدار نماند و چون حق را فهمید از رجوع بدان دلتنگ نباشد

د - بهیچوجه پیرامون طمع نگردد و خیال آنرا نکند

ه - بفهم ظاهر امر قناعت نکند و دست از تحقیق و رسیدن پایان مطلب برندارد .

و - در مورد اشتباه خود دادر تر باشد و دلیل را بهتر مورد اعتماد قرار دهد .

ز - از کثرت مراجعه طرفین محاکمه ترشروئی نکند و بکشف قضایا شکیباتر باشد،

ح - چون حکم روشن شد فوراً اعلام کند و دنباله دعوا را ببرد

ط - تحت تاثیر تملق نرود و جانب داری او را از حق منحرف نکند .

کسانی که دارای این شرایط باشند کمند

۲ - سپس بسیار پرونده های او را بازرسی کن و در عطا و بخشش را باوبگشا، باندازه

باو حقوق بده که معاش او را کفایت کند و نیاز بمردم نداشته باشد ، در پیش خود مقامی باو

بده که هیچکدام از مخصوصان دیگر در آن مقام طمع نکنند ، تا نزد تو از اعمال نفوذ مردان

بزرگ آسوده باشد .

در این باره نظری بسزا بکن زیرا این دین مدتی دردست اشرار اسیر بوده و آنرا آلت

هوا پرستی و وسیله دنیا طلبی کرده بودند ،

(فصل هفتم)

« در شرائط عمال (کارگران شهرستانها و جمع کنندگان مالیات و صدقات »

۱ - عاملان و کارگزاران خود را در تحت نظر داشته باش .

الف - انتخاب آنها از روی امتحان و لیاقت باشد نه از نظر عطا بخشی و دلخواه

زیرا این هر دو خصلت در مرکز شعبه های جور و خیانت بملت و کشورند

ب - از میان آنها مردمان با تجربه و آبرومند را انتخاب کن که از خانواده های خوب باشند و در اسلامیت سابقه داشته باشند! زیرا آنها خوش اخلاق تر و پاکدامن تر و کم طمع ترند و سرانجام کارها را بیشتر در نظر دارند.

۲ - حقوق کافی و فراوان بآنها بده تا معاش خود را اصلاح کنند و از آنچه زیر دست آنها است بینواز شوند و اگر خلاف دستورات را نمودند یا در سپرده تو خیانت ورزیدند و اختلاس کردند حجت تو بر آنها تمام باشد.

۳ - دیده بان هایی از اشخاص راستگو و با وفا بر آنها بگمار که مراقب آنها باشند . زیرا بازرسی سری از کارهای آنان و ادارشان میکند که امانت دار باشند و با رعایا خوش رفتار کنند.

۴ - تحت تأثیر کارگذاران خود مباش اگر یکی از آنان دست بغیانت گشود و دیده بانان خیانت او را گزارش دادند گواهی آنها تو را بس است ، او را با شلاق کیفر کن و هر چه دزدیده از او دریافت کن و او را بمقام زبوی و ادار و خیانت او را اعلام کن و او را با ننگ تهمت نشانه گذار که در جامعه رسوا گردد و باعث عبرت و پند دیگران باشد .

هفتم فصل هفتم

موضوع خراج و مالیات که در آمد منطقه و ولایت تو است در نظر داشته باش و وضعیت دارائی و مالیات پردازان را اصلاح کن زیرا اصلاح امر خراج و خراج دهان وسیله اصلاح دیگران است کارمندان دیگر تنها بوسیله آنها اصلاح میشوند، زیرا همه مردم نان خور خراج و خراج گذارانند باید توجه به آباد کردن زمین بیشتر از دریافت خراج باشد، زیرا خراج را از زمین آباد میشود گرفت ، هر کس بدون آبادانی و عمارت خراج خواهد کشود او ویران و مردم را نابود کرده است و کارش پایدار نماند .

اگر خراج گذاران عرضحالی دادند راجع بمواد زیر بآنها تخفیف بده :

سنگین بودن خراج یا آفتزدگی زراعت یا خشکی قنات و کمی باران یا زوال دیگری که برای زمین زراعتی آنها رخ داده چون سیل زدگی و غرق زراعت یا تشنه ماندن آن، اندازه تخفیف بمناسبت اصلاح کار آنها باشد ، تخفیف بانها برتوسنگین نباشد زیرا که این خود پس انداز تو محسوب شود و در موقع آباد بود زمین و خوبی محصولات بتو بازگردد و وسیله زینت

و آبرومندی منطقه حکومت تو باشد و بعلاوه تورا بخوشرفتاری ستایش کنند و بنشر عدالت در میان آنها سر فراز باشی و بقدرتی که در اثر آسایش رعیت نزد آنها ذخیزه کردی پشتگرم هستی و بوسیله عدالتی که در خوشرفتاری با آنها در میان افراد نشردادی جلب اعتماد آنها را نموده‌ای در اینصورت اگر پیش آمد ناگواری رخ داد از روی خوشدلی و صمیمیت مصارف آنها را متحمل شوند، زیرا چون کشور و رعیت آباد باشند همه باری را توانند کشید همانا ویرانی از نیستی اهلش پدید آید و نابودی اهل عمران و آبادی برای اینستکه والیان هستی آنها را غارت میکنند و بجمع ثروت میپردازند برای آنکه ببقاه حکومت خود بدینند و از توجه بگذشته عبرت خیز کمتر پند پذیرند.

فصل هشتم

در حال نویسنده گان و دفتر داران خود نظر کن

۱. کارهای خود را بهترین آنها بسپار.

نوشته‌جات محرمانه و سیاسی خود را بکسانی رجوع کن که یش از اخلاق پاک و شایسته دارند، کسیکه گرامی داشتن او را بسرفرازی نکشاند تا در محضر عموم باظهار مخالفت بر تو جسارت و زرد و غفلت و بی پروائی او را مقصر نسازد از اینکه نامه های کارمندان و کارگذاران تورا مرتباً بتو برساند و جواب آنها را بصواب دید تو در موضوع صادرات و واردات فوراً صادر کند: پیمانها و قرارداد هائی که بنفع تو با دیگران منعقد میکند است نباشد و اگر قراردادی بر ضرر تو بسته شده بتواند آنها منحل و لغو کند؛ در هر کاری اندازه خود را بداند، آنکه قدر خود را نداند قدر دیگران را نشناسد.

۳. آنها را بمجرد حدس و اعتماد و خوشبینی انتخاب مکن زیرا مردم برای جلب نظر و اعتماد والیان خود سازی و تصنع بخرج میدهند و خوش خدمتی میکنند بدون آنکه صمیمیت و امانت در دل آنها باشد ولی راه آزمایش آنها ملاحظه سابقه کار آنها است نسبت بوالیان گذشته بدو نشانه:

الف. آنکه در میان عموم آثار نیکو و یادگار خیر دارد. ب. آنکه در راه امانت داری داناتر است و نسبت بخداوند و رعیت صمیمیت و خیر خواهی دارد.

۴. بر سر هر يك از کارهای خود يك سر دیر توانا بگمار که در کار مهم در نماند و

مشاغل بسیار اورا خسته و پریشان نکند.

هر عیبی که در نویسندگان تو باشد و از آن صرف نظر کنی مسئولیتش بگردن تو است .

هفتم فصل هشتم

ببازرگانان و صنعتگران نظر سفارش داشته باش .

۱ . چه نسبت به آنها که در شهر اقامت دارند و چه آنها که دوره گردند و یا کاردستی میکنند سفارش بنیکی کن زیرا دارای منفعت و وسیله آسایش و راحت میباشد و از جاهای دور و پراکنده صحرا و دریا و دشت و کوه و سائل زندگی را جلب میکنند آن جاها که مردم با آن انسی ندارند و جرئت نمیکند بروند ، این دسته از مردم سلامت و امنیتی دارند که دنبال آن نگرانی نیست ، همیشه بر سر صلح و سازشند بطوریکه از مکر و فریب آن ترس و هراس در میان نیست .

۲ . از کارهای آنها در مرکز خودت و سایر شهرستان ها بازجویی کن .

۳ . با اینکه اینها مردم سالم و صلحجویی هستند ملتفت باش که بیشترشان بسیار چشم تنگ و قبیحانه و بغیل و محتکر سود بازار و زورگو در معاملاتند و این خود راه زیبایی است نسبت بعموم مردم که باید نیازمندی های خود را از آنها بخرند و بازار سیاهی که اینها بوجود می آورند برای حکومتها تنگ بزرگی است ، برای سلامت وضع بازار و عدالت اقتصادی باید :

الف . از احتکار جلوگیری کنی زیرا رسول خدا ﷺ از آن قدغن کرده .

ب . فروش اجناس بسهولت با ترازو های درست و نرخ های عادلانه نسبت بفروشنده و خریدار انجام گیرد .

ج . هر کس پس از اعلام غدغن از احتکار مرتکب آن گردید او را باندازه کیفر بده و عقوبت کن

فصل نهم

در طبقه زبون و بیچاره و مساکین و محتاجان و تنگدستان و زمین گیران ، در میان این طبقه قناعت پیشه و سائل بکف هم وجود دارد .

۱ . برای خدا باندازه ای که از تو خواسته حق این طبقه را مراعات کن بخشی از بیت المال

- بآنها برسان و بخشی هم از محصول خالصه جات دولت اسلامی در هر کجا باشند بآنها برسان دور و نزدیک آنها یکسانست و تومسؤل مراعات حق آنها هستی ، خوشگذدانی و پردماغی ترا از آنها باز ندارد زیرا اشتغال تو بکارهای بزرگ نسبت باهمال کارهای کوچک عذر محسوب نشود
- ۲ - مبدا فکر آنها را از سر برد کنی و از دیدار آنها روی درهم کشی و گره بچین اندازی
- ۳ - کسانی از این طبقه که بواسطه خیرگی اطرافیان تو و تحقیر رجال نسبت بآنها بحضور نمیرسند بایست مورد بازجویی تو باشند، برای بازجویی از حال آنان مردان خدا ترس و متواضعی را بگمار که مورد وثوق تو هستند تا گذارش حال آنها را بتو برسانند سپس بطوریکه روز قیامت نزد خداوند کاملاً در باره آنها معذور باشی عمل کن ، اینها میان رعایا از دیگران بیشتر نیاز بانصاف دارند اگر چه نسبت بهمه باید عدالت مراعات شود و حق هر کسی باو برسد .
- ۴ - از حال یتیمان و یران پا افتاده و مورد ترحم که نه راه کسب دارند و نه دست گدائی بازرسی کن ، اینکار بروالیان با آن مقام بلند سنگین است البته حق در همه موارد سنگین است و گاهی خداوند آنرا نسبت بمردان عاقبت اندیش سبک گرداند و خود را بر آن شکیبادهند برای آنکه درستی موعود خدا را در نظر آرند .
- ۵ - برای حاجتمندان وقتی معین کن که شخصاً بآنها رسیدگی کنی و در مجلس عمومی با آنها هم نشین کردی و برای خدائیکه ترا آفریده تواضع کنی و پاسبانان و نگهبانان خود را از آنها ممنوع کنی تا با زبان باز هر کدام از آنها بخواهد با تو سخن گوید زیرا چند بار از رسول خدا ﷺ شنیدم میفرمود امتی که در میان آنها حق ضعیف از قوی بی لکننت زبان دریافت نشود مقدس نباشند .
- ۶ - بی ادبی و نارسا گوئی آنها را بر خود هموار کن و تنگ خلقی و پردماغی را از خود دور کن تا خدا بواسطه آن بالهای رحمت خود را بر تو بگستراند و ثواب خود را بتو برساند .
- ۷ - آنچه بآن ها میدهی بگوارائی و خوشی بده و اگر دریغ کردی با زبان خوش و معذرت خواهی باشد .

متمم فصل نهم

سپس کارهایی داری که ناچار باید خودت انجام دهی و از عهده کارمندان خارج است .

- ۱ - پاسخ کار گذاران در مواردی که نویسندگان تو از آن عاجزند
 ۲ - روا کردن حاجات مردم در روزی که برای آنها مقرر کردی در صورتیکه از عهده
 همدستان بر نیاید

در هر روزی کار آن روز را بگذران و بفردا میفکن، هر روز از آن کار خود آنروز است
 ۳ - بهترین اوقات رامیان خود و خدا قرار بده و وسیعترین قسمتها را از آن بدان اگر چه
 در صورت حسن نیت و خیر خواهی رعیت همه از آن خدا است .

ولی در آن وقتیکه مخصوص برای خدا کردی تا وظیفه دین خود را انجام دهی نمازهای
 مخصوص آنوقت را مقدم دار تن خود را شب و روز بخدمت حق رنج ده و عملی که بدان تقرب
 بخدا میجوئی کامل انجام بده رخنه و کم بود نداشته باشد هر اندازه هم که تن تو زحمت کشد
 جا دارد .

و چون با مردم نماز جماعت بخوانی بسیار طول مده که موجب نفرت آنان باشد و از
 واجبات آن هم کم مگذار که نماز را ضایع کرده باشی زیرا در میان مردم بیمار و حاجتمند
 وجود دارد ، من خود از رسول خدا در موقعیکه مأموریم نمود پرسیدم که چگونه برای آنها
 نماز بخوانم ؟ فرمود برابر نماز ضعیفتر آنها .

۴ - با مؤمنان مهربان باش .

۵ - پس از خلوت برای عبادت خود را بسیار از رعیت محبوب مدار زیرا محبوب بودن
 والی از رعیت يك نوع مضيقه و تنگی است و موجب نادانی بجهریان کارها است ، محبوب بودن
 والی از رعیت پرده روی حقائق میکشد و مطالب بزرگ را بنظر آنها کوچک میکند و مطالب
 کوچک بزرگ میشود زیبا زشت نموده میشود و زشت زیبا نموده میشود و حق و باطل بهم
 مخلوط میگردد ، والی هم بشر است ، هر چه را مردم از نظرش ببوشند نمیتواند بداند ، حقیقت
 نشانه های روشنی ندارد تا راست از دروغ بآسانی شناخته شود تو یا مردی هستی با سخاوت
 و صاحب بذل و بخشش در این صورت برای چه خود را از مردم پنهان میکنی که حق واجبی
 را ادا نکنی یا نعمتی را نبخشی یا مردی هستی از بذل و بخشش دریغ داری در این صورت هم
 چون مردم از تو نومید شدند بزودی از خواهش خود نسبت بتو خودداری میکنند با آنکه بیشتر
 حاجتهای مردم که بدست تو انجام میشود برای تو خرجی ندارد مانند آنکه از ظلمی شکایت
 دارند یا راجع بیک معامله ای عدل و انصاف میخواهند .

فصل دهم

والی مخصوصان و اطرافیان دارد از قبیل خویشان و رفقای وابسته که طبع آنها خود خواهی و گردنکشی و بی‌عدالتی است، در معاملات با مردم باید:

۱ - آنها را از مرکزیت ولایت خود ریشه کن کنی و دست آویز آنها را راجع باین اخلاق زشت قطع کنی.

۲ - بهیچکدام از اطرافیان و خویشان خود تیولی ندهی

۳ - اطرافیان به پشتیبانی تو قراردادی بزبان مردم راجع به آبیاری و کارهای شرکت نبندند که خرج ورنجش بر دیگران باشد و سودش از آنان تا آنان نعمت گوارائی برده باشند و ننگش در دنیا و آخرت بر تو بماند.

۴ - نسبت بخویش و بیگانه حق و عدالت را باش، در این موضوع بردباری و مراقبت را پیشه کن خویشان و اطرافیان خوششان بیاید یا نه بملاحظه سرانجام نیک آن این موضوع سنگین را تحمل کن. زیرا عاقبت آن خوب است.

۵ - اگر رعیت در موضوعی گمان جور و بی‌عدالتی در باره تو بردند عذر خود را برای آنها آشکار کن و با اظهارات خود رفع بدگمانی از خود بکن زیرا باین ترتیب خود را ریاضت دادی و با رعیت خوشرفتاری کردی و عذر خود را بحدی رسانیدی که رعیت را بر حق و عدالت پابرداری کردی.

فصل یازدهم

در آداب تنظیم عهد نامه صلح

اگر دشمنت پیشنهاد صلحی کرد که مورد رضای خدا است آنرا رد مکن زیرا صلح وسیله استراحت لشکر تو و آسایش شخص تو است از نگرانی‌ها و باعث امنیت بلاد است ولی:

۱ - از دشمنی که با او صلح کردی کاملاً در حذر باش زیرا بسا که دشمن بمنظور

غافلگیری عقب‌می‌نشیند، احتیاط را از دست مده و در این زمینه بخوش بینی بدگمان باش.

۲ - اگر پیمانی با دشمن بستی یا تعهدی نسبت باو دادی به پیمان خود وفا کن و تعهد خود را از روی امانت رعایت کن و خود را فدای عهد و پیمانت کن، زیرا مردم با همه اختلاف سلیقه و هوا و هوس خود نسبت بلزوم وفای بر عهد و پیمان از همه واجبات الهی سخت‌تر

اتفاق دارند ، مشرکان هم در میان خود نسبت بمسلمانان پای بست آن بودند زیرا نکبت سر انجام عهد شکنی را چشیده بودند ، مبادا تعهد خود را مخالفت کنی وعهد خود را بشکنی و دشمن خود را گول بزنی زیرا جرئت برخدا نکند مگر نادان بدبخت ، همانا خداوند پیمان و تعهد را وسیله امنیت قرار داده ، آنرا از مهربانی خود میان بندگان خویش نشرداده و برای آنکه در پناهنش بیاسایند و در جوارش گرد آیند بستی نهاده . در عهد و پیمان دغلی و دستان و فریب راه ندارد .

۳ . مواد عهد نامه را صریح و روشن تنظیم کن جمله های مجمل و قابل تاویل در آن میاور و چون عهد منعقد و مؤکد گردید بکنایه و تعریض الفاظ آن تشبث مکن برای نقض آن
 ۴ - چون عهدی بستی و در تنگنای قرار داد خود افتادی بدون حق پیشنهاد فسخ مکن . زیرا شکیبایی در تنگنای کاری که امید فرج و خوش عاقبتی در آن هست بهتر است از عهد شکنی که دنبال آن هراس عقوبت و بازخواست خداوند است پس دنیا و آخرت خود را در معرض خطر نیاور .

متمم فصل یازدهم

از خون و خونریزی ناروا پرهیز زیرا خونریزی بناحق از همه چیز زودتر مورد انتقام میشود و گناهش بزرگتر است و نعمت را زودتر زائل میکند و ریشه عمر را قطع میکند ، خداوند سبحان هم روز قیامت محاکمه بندگان گناه کار خود را از خونهای که بناحق از هم ریخته اند آغاز میکند سلطنت خود را بریختن خون ناحق تقویت مکن زیرا که خود همین آنرا سست و متزلزل میکند سپس بنیاد آنرا میکند و بدست دیگرانش میدهد . نزد خداوند من در قتل عمد راه عذر و امید عفوئی نداری زیرا کیفر ثابت آن قصاص است .
 و اگر گرفتاری قتل خطا شدی و تازیانه یا شمشیر یا دست در مورد عقوبت بدون قصد زیاده روی کرد و کسی را کشت « چون ممکنست بیک مشت و بیشتر کشتاری واقع شود »
 مبادا غرور سلطنت تورا بازدارد از اینکه حق اولیای مقتول را بدهی و رضایت آنها را بعمل آوری .

فصل دوازدهم

در آداب متفرقه :

۱. مبدا بخودبالی و بسرافرازی های خود اعتماد کنی
۲. مبدا تملق و ستایش را دوست بداری زیرا آن در نزد شیطان محکمترین فرصتی است برای پایمال کردن هر نتیجه ای از نیکویی نیکوکاران
۳. مبدا باحسان خود نسبت برعایا برسر آنها منت بگذاری یا کار خودترا بیش از آنچه هست درحساب آنها بگذاری یا بآنها وعده بدهی و تخلف کنی زیرا منت احسان را بیهوده میکند و بیشتر بحساب آوردن خدمتی نورحقیقت را میبرد و خلف وعده نزد خدا و مردم دشمنی بار میآورد خدایتعالی میفرماید دشمنی بزرگی است نزد خدا که بگوئید آنچه را نمیکنید.
۴. مبدا در هیچکاری پیش از وقت آن شتاب کنی یا در وقتش سستی و تنبلی کنی یا اگر بزشتی کشید در باره آن اصرار و لجبازی ورزی و در صورت روشنی و حسن آن سستی کنی هر کار را بجای خود بگذار
۵. مبدا در وضع زندگی عمومی مردم برای خود امتیازی قائل شوی یا از آنچه بر سر زبانها افتاده و برابر چشمها آشکار است خود را بنفهمی بزنی زیرا هر کاری در نتیجه بد دیگران سرایت میکند و بزودی پرده از کارها برداشته میشود و داد مظلومان گرفته میشود.
۶. باد بینی و شراره تندی و ضرب دست و تیزی زبان خود را مالک باش و با جلوگیری از زبان خود و عقب انداختن سطوت و تندی تا وقتی خشم فرو نشیند از این صفات بد احتراز کن و زمام خود را در دست بگیر ، تا بسیار متوجه معاد و قیامت و پروردگار نباشی نتوانی در این مورد بر نفس خود حکومت کنی
۷. بر تو لازم است که روش حکومت های عدالت شعار پیش از خود را یاد آور شوی و روش نیک و آثار پیمبر صلی الله علیه و آله و مقررات قرآن مجید را همیشه در نظر بگیری و چنانچه بچشم خود دیدی ما در آن تعلیم یافتیم از آن پیروی کنی
۸. باید در پیش خود کوشش کنی در پیروی این فرمانی که من بتو دستور دادم و حجت خود را با آن برتواستوار کردم تا در صورتیکه هوای نفس بر تو چیره شد عذری نداشته باشی:

متمم فصل دوازدهم

من از رحمت و اسعه خدا و قدرت عظیم او « که شوق و رغبت میبخشد » خواهم که ترا توفیق عنایت فرماید ، برای آنچه مورد پسند او است از توجه بانجام وظائف خود توجهی

که نزد حضرت او و مردم عذر ماعیان باشد و مردم ما را بخوشرفتاری و خدمت بکشور ثناخوان باشند و نعمت خود را بر ما تمام کند و گرامت خویش را دوچندان فرماید و سرانجام من و تو را بسعدت و شهادت در راه حق ختم کند . براستی ما بسوی حضرت او مشتاقیم ، درود فراوان بر رسول خدا ﷺ و خاندان پاک و پاکیزه او باد و السلام .

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ، این يك دفترچه کوچکی است از یادگارهای علی عليه السلام در میان کتاب بزرگ عالم گیر فضائل او که از دست تحریف و سرقت مخالفین نبرومند و دنباله دار او گریخته و بدست ما رسیده است ، و اگر جز همین یادگار کوچک بر معنا از او نمانده بود برای جواب سؤالی که در آغاز این مقدمه طرح کردیم کافی بود ، سؤالی این بود که خلیفه پیغمبر اسلام در قرن اتم کیست ؟

بدون تردید همین دستورات اصلاحی و اجتماعی که یکی از یادگارهای علی عليه السلام است و در این دنیای اتم هر جمله آن صد درصد مورد توجه است برای پاسخ باین سؤال جوابی است کافی و نتیجه اینست که : خلیفه بافضل و بی همتای پیغمبر اسلام در قرن اتم نیز علی بن ابیطالب پسر عم و داماد او است . صلوات الله علیهما .

۲۸ شعبان ۱۳۶۹ قمری محمد باقر کمره ای - شهر ری



حضرت آقای آیت الله گمره‌ای زید توفیقاته

بطوریکه معهود خاطر منیر است از فضائل مولی‌الموالی صلوات علیه شطری بر جزء سوم خصال شیخ صدوق علیه الرحمه که اختصاص بدین فضیلت دارد بعنوان مقدمه در فصلی چند افزوده خواهید فرمود البته چنین فضائلی خالی از هرگونه شائبه غلوی نسبت بمقام علوی علیه السلام خاصه ذوق سلیم و فکر سالم و قلم رسای حضرتت خواهد بود که خواص را یادی و عوام را مایه ارشادی باشد، انشاء الله تعالی. و از آنجا که در دوستی خالص حافظ بود یقین، یکی از غزل‌های شیرین و نمکین این بلب‌نغمه ساز بوستان سرای مخلصین را مخلص تضمین نموده و ذیلاً از نظر متین سرکار میگذرانند که با فکر رزین در خوبی آن تأمل فرمائید و از آنجا که شاهد و شامل قضایای عید بزرگ غدیر و نصب حضرت امیر علیه السلام بمقام شامخ خلافت است و این موضوع متفق علیه خاص و عام است در این روز برای مزید بشارت رجای کامل دارم که در ضمن مقالات نامبرده بالا بدرج آن مبادرت میفرمائید و دوستان را قرین مسرت و ما و خواجه را در این فوز عظیم شرکت دهید بویژه که در همان ایام یعنی ماه ذی الحجة الحرام شروع بشرح آن مضمون فرمودید و در این ایام که منسوب بمیلاد آن ولی الله اعظم است مبادرت بطبع آن مجلد میشود!

رحیم سیادت

یازدهم اردیبهشت ۱۳۲۶ مطابق سیزده رجب ۱۳۶۱

تضمین غزل خواجہ علیہ الرحمہ و مضمون غدیر خم
در مدیحه مولی روحی و ارواح العالمین له الفداء

عنوان شاهد ازلی آمدی تو تک در پیشگاه مقدم تو جبهه سا ملک
دوزخ شده است بهر من از مهر تو خنک ای بیک بی خجسته نامی فدیک لك
هرگز سیاه چرده ندیدم بدین نمك

حسن اختیار کرده ز شرم تو بندگی شاهان بدرگه تو سزاوار بردگی
ای والی ولایت خوبی بسادگی خوبان سزد که بر دلت آیند جملگی
وانگاه خاک پای تو بوسند يك بیک

عیدی بمن نصیب تو دادی ز می خمی ای خم نشین که باده کش جام دومی
شادم بدین که مهر من و ماه انجمنی هم ظاهر از دو چشم تو در دیده مردمی
هم روشن از دولعل تو در دیده مردمك

باشاهدان بگو که ره جلوه نسپرند زیور دگر چرا ز گل و لاله آوردند
با جلوه تو رونق خود جمله بشکرند صورتگران دمی اگر آن چهره بنگرند
نقش نگار خانه عالم کنند حك

موسی است این بطور و بکف ماه نخشی یا شاه خاتم است و امیر است و منصبی
یا مرحبا بك تو بدین رتبه انسی از بام عرش روی منیرت چو کوکبی
تابد چنانکه مهر همی تابد از فلک

عید غدیر خم و جلال علی علیه السلام بین افراشتش بدست مبارک خدیو دین
(نیسان) بود زخرمن احباب خوشه چین در دوستی خالص « حافظ » بود یقین
زرباک آمده است و بیاسوده از مچك



ای بانی سرور که ذکرت بخیر باد جلبابت عفو حق و روان تو باد شاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و اهل بيته الطاهرين
باب السبعة

- (۱) - ورد الامر بدفن سبعة اشياء . عن عايشة ان رسوا الله ﷺ كان يأمر بدفن سبعة اشياء من الانسان ، الشعر والظفر والدم والحيض والمشيمة والسن والعلقة .
- (۲) - نهى رسول الله (ص) عن سبع وامر بسبع . عن البراء بن عازب قال نهى رسول الله ﷺ عن سبع و امر بسبع نهانا ان نتغتم بالذهب وعن الشرب في آنية الذهب و الفضة و قال من شرب فيهما في الدنيا لم يشرب فيهما في الآخرة وعن ركوب الميائير وعن لبس الحرير والديباج والاستبرق وامرنا باتباع الجنائز و عيادة المريض و تسميت العاطس و نصره المظلوم و افضاء السلام و اجابة الداعي و ابرار القسم ، قال خليل بن احمد لعل الصواب ابرار المقسم .
- (۳) - حرمان الشاة سبعة اشياء عن علي بن ابيطالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم انه قال في

باب خصلت های هفتگانه

۱. دستور رسیده که هفت چیز زیر خاک شود. عایشه گفت: رسول خدا ما را به خاک کردن هفت چیز انسان فرمان می داد. مو، ناخن، خون، حیض، جفت نوزاد، دندان، علقه. شوح مقصود از حیض چیزی است که در ایام عادت از زن بیرون می آید اگر چه خون نباشد. و جفت غلافی است که غذای بچه درون آن است و با زاییدن خارج می شود. علقه خون بسته ای است که نطفه در بچه دان پس از چهل روز بدان تبدیل می شود.
۲. رسول خدا از هفت چیز بازداشت و به هفت چیز دیگر فرمان صادر کرد. براء بن عازب گوید: رسول خدا از هفت چیز بازداشت و به هفت چیز فرمان داد. ما را بازداشت از این که انگشتر طلا به دست کنیم، در تنگ طلا و نقره بنوشیم فرمود هر که در دنیا از آن دو بنوشد در آخرت از آن ها ننوشد، و بر زین ابریشمین سوار شویم، و از پوشیدن جامه های ابریشم دار مصر و از پوشیدن حریر و دیبا و اطلس، و ما را دستور داد به تشییع جنازه، و عیادت بیمار، و دعای به عطسه کننده، و یاری ستمکش، و آشکار کردن سلام، و پذیرفتن دعوت، و پاییدن بر قسم، و ترک مخالفت آن.
۳. هفت عضو گوسفند حرام است. امام یکم گوید، پیغمبر در ضمن سفارشات خود به من فرمود: ای علی هفت عضو گوسفند حرام شده. آلات نری - خایه هم جزو آن است - مثانه (شاش دان)، مخ حرام که در میان استخوان های مدور پشت گرده است، غده ها، و سپرز، و زهره. امیرمؤمنان به قصاب ها گذر کرد و آن ها را از فروش هفت عضو گوسفند جلو گرفت. جلوگیری کرد از فروش خون، و

وصيته له يا على حرم من الشاة سبعة اشياء الدم والمذاكير والمثانة والنخاع والغدد و الطحال والمرارة الى امير المؤمنين عليه السلام انه مر بالقصاين فنهاهم عن بيع سبعة اشياء من الشاة نهاهم عن بيع الدم والغدد وآذان الفؤاد والطحال والنخاع والخصي والقضيب .

فقال رجل من القصاين يا امير المؤمنين ما الكبد والطحال الا سواه فقال له كذبت (خ ب مكذب) يالكع ايتني بتورين من ماء آتک بخلاف ما بينهما فاتي بكبد وطحال و تورين من ماء فقال امرس كل واحدة منهما في اناه على حدة فمرسهما جميعاً كما امر به فانتقضت الكبد ولم يخرج منها شيىء ولم يتقبض الطحال وخرج ما فيه كله وكان دعا كله و بقي جلده وعرقه فقال هذا خلاف ما بينهما هذا لحم وهذا دم .

۴- اعطى النبي (ص) فى علي (ع) سبع خصال . عن علي بن ابيطالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال فى وصيته له يا على ان الله تبارك و تعالى اعطاني فيك سبع خصال انت اول من ينشق عنه القبر معى وانت اول من تقف على الصراط معى وانت اول من يكسى اذا كسيت ويحيى اذا حييت وانت اول من يسكن معى عليين وانت اول من يشرب معى من الرحيق المختوم الذى ختامه مسك .

۵- قول النبي (ص) طوبى ثم طوبى سبع مرات لمن لم يرني و آمن بي .
عن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله طوبى لمن رآني و آمن بي و طوبى ثم طوبى يقول

غدها، و گوشه های دل، و سپرز، و مخ حرام، و خایه، و ذکر. مردی از قصاب ها گفت: ای امیر مؤمنان جگر سیاه و سپرز یکی هستند. فرمود: ای دروغ زن، دروغ می گویی، دو جام آب بیاور تا اختلاف آن ها را بیان کنم. یک جگر سیاه و یک سپرز و دو جام آب آورد. فرمود: جگر را در جامی به هم بمال و بفشار و سپرز را در جام دیگر. آن ها را چنانچه فرمود در میان آب فشرده، جگر در هم کشیده شد و چیزی از آن بیرون نیامد ولی سپرز در هم نشد و همه خونی که در آن بود کشیده شد میان آب و پوست و رگ های آن به جا ماند. سپس فرمود: این است فرق میان جگر سیاه و سپرز، آن گوشت است و این خون.

۴. به پیغمبر درباره علی هفت خصلت داده شده. علی بن ابی طالب (ع) فرماید که پیغمبر در ضمن سفارش خود به من فرمود: ای علی خدای تبارک و تعالی درباره تو به من هفت خصلت داد. تو نخستین کسی باشی که با من از گور برآیی، تو نخستین کسی باشی که با من بر صراط بایستی، تو نخستین کسی باشی که با من جامه کرامت پوشی و چون زنده شوم زنده شوی، تو نخستین کسی باشی که با من در علیین مأوی کنی، تو نخستین کسی باشی که با من از باده سرمشکین به مهر بهشت بنوشی.

۵. گفتار پیغمبر، هفت بار خوشا، بر کسی که ندیده به من گروه ابو امامه گوید، رسول خدا فرمود: خوشا بر کسی که مرا دیده و به من گروهیده. سپس هفت بار فرمود: خوشا بر کسی که مرا ندیده و بر من گروهیده.

سبعاً لمن یرنی و آمن بی.

۶ - سبعة فی ظل عرش الله يوم القيمة قال رسول الله سبعة یظلمهم الله عزوجل فی ظله يوم لا ظل الاظله، امام عادل وشاب نشأ فی عبادة الله عزوجل ورجل قلبه متعلق بالمسجد اذا خرج منه حتی يعود الیه ورجلان كانا فی طاعة الله عزوجل فاجتمعا علی ذلك وتفرقا ورجل ذکر الله عزوجل خالیا ففاضت عیناه من خشية الله عزوجل ورجل دعت امرأة ذات حسب و جمال فقالت انی اخاف الله عزوجل ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم شماله ما يتصدق یمينه . قال رسول الله ﷺ سبعة فی ظل عرش الله عزوجل يوم لا ظل الاظله ، امام عادل وشاب نشأ فی عبادة الله عزوجل ورجل تصدق یمينه فاخفا عن شماله ورجل ذکر الله عزوجل خالیا ففاضت عیناه من خشية الله عزوجل ورجل لقی اخاه المؤمن فقالت انی لاحبک فی الله عزوجل ورجل خرج من المسجد و فی نیته ان یرجع الیه و رجل دعت امرأة ذات جمال الی نفسها فقالت انی اخاف الله رب العالمین .

۷- فی الزیب سبع خصال • قال رسول الله ﷺ علیکم بالزیب فانه یکف المرء و یدهب بالبلغم و یشد العصب و یدهب بالاعیاء و یحسن الخلق و یطیب النفس و یدهب بالغم
 ۸- سبعة جبال تطایرت يوم موسى عز النبی ﷺ انه قال من الجبال التي تطایرت يوم موسى ﷺ سبعة اجبل فلحقت بالحجاز والیمن منها بالمدینة احدو ورقان وبمكة ثور و ثبیر و حراء و بالیمن صبر و حصور .

۶ هفت کس روز قیامت زیر عرش خدا باشند. رسول خدا فرمود: هفت کس را خدا در سایه عرش خود جا دهد، روزی که جز سایه او سایه ای نیست. پیشوای عدالت شعار، جوانی که در بندگی و پرستش خداوند بزرگ شده، کسی که چون از مسجد درآید دل در بند مسجد دارد تا در آن باز آید، دو کس که برای فرمانبرداری خداوند با هم گرد آمدند و در آن به سر بردند تا از هم جدا شدند، کسی که تنها به یاد خدای عزوجل افتد و از ترس خدا چشمانش اشک ریزد، مردی که زنی زیبا و پدر و مادر دار او را به خود بخواند و از او نپذیرد و گوید از خدا می ترسم، کسی که در راه خدا صدقه دهد و آن را چنان پنهان کند که دست چپش نفهمد راستش چه صدقه داد.

در روایت دوم همین مضمون از پیغمبر (ص) رسیده با اختلاف ترتیب ولی به جای دو مرد که در طاعت خدا گرد آمدند، فرماید: مردی که برادر مؤمن خود را بر خورد کند و گوید برای خدا تو را دوست می دارم.

۷. در کشمش هفت خصلت است. رسول خدا (ص) فرمود: از کشمش دست نبرندارید که، صفرا را می شکافد، و بلغم را می برد، و پی را سخت می کند، و رفع خستگی می کند، و خلق را نیکو می کند، و دل را پاک می کند، و اندوه را می برد.

۸. در روز موسی هفت کوه پدیدند. از پیغمبر نقل شده که فرمود: از کوه هایی که در روز موسی از جا پریدند هفت کوه است که به حجاز و یمن پیوستند. احد و ورقان در مدینه است، ثور و ثبیر و حراء در مکه، صبر و حصور در یمن.

۹ - اسماء السموات السبع والوانها . الحسين بن علي عليه السلام قال كان علي بن ابي طالب بالكوفة في الجامع اذ قام اليه رجل من اهل الشام فسأله عن مسائل فكان فيما سأله ان قال له يا امير المؤمنين اخبرني عن الوان السموات و اسمائها فقال له ان اسم السماء الدنيا رفيع وهي من ماء ودخان واسم السماء الثانية فيذوم (خ ب فيذوم) وهي على لون النحاس والسماء الثالثة اسمها الماروم وهي على لون الشبه والسماء الرابعة اسمها ارقلون وهي على لون الفضة والسماء الخامسة هيضمون وهي على لون الذهب والسماء السادسة اسمها عروس وهي ياقوتة خضراء و السماء السابعة اسمها عجماء وهي درة بيضاء والمحدث طويل اخذنا منه موضع الحاجة .

شرح ظاهر این است که مقصود از روز تاریخی حضرت موسی، روزی است که هفتاد تن از بنی اسرائیل را به کوه طور برد تا مناجات خدا را بشنوند و او را با دیده سر بنگرند و پرتو حق به کوه حق تابید و از هم پاشید و آن هفتاد تن مردند، و منظور این است که در اثر این حادثه کوه‌ها در لرزش سخت افتادند و چون مرغی که بال زند بر خود چرخیدند و این اثر در این هفت کوه که از کوه‌های حجاز و یمن بزرگ و نامورند بیشتر پدید شد اگر چه از ظاهر روایت چنان فهم شود که این کوه‌ها در حجاز و یمن نبودند و در روز تاریخی حضرت موسی ورپریدند و در آن جا پایدار شدند ولی چون این موضوع موجب یک انقلاب سختی است در سطح زمین که با تاریخ موافق نیست بایست منظور همان لرزش شدید باشد و به هر حال راویان این حدیث از محدثین مخالف مذهب می‌باشند.

۹. نام ورنک هفت آسمان. امام سوم فرماید: علی بن ابی طالب در مسجد جامع کوفه بود که مردی شامی برابرش ایستاد و پرسش‌هایی کرد. در ضمن آنچه می‌پرسید، عرض کرد: ای امیرمؤمنان مرا از رنگ و نام آسمان‌ها آگاه کن. در پاسخ او فرمود: نام نزدیکترین آسمان‌ها رفیع است و آن از آب و دود است، و نام آسمان دوم فیذوم است و به رنگ آهن است، و نام سومین آسمان ماروم است و به رنگ برنز است، و نام آسمان چهارم ارقلون است و رنگ نقره است، و نام آسمان پنجم هیضمون (خ ب هیفون) است و به رنگ طلا است، و نام آسمان ششم عروس است و آن یاقوت سبزی است، و نام آسمان هفتم عجماء است و آن درسیفیدی است. حدیث طولانی است، محل نیاز آن را ذکر کردیم.

شرح سماء در زبان عرب یعنی بالا چنانچه آسمان در زبان فارسی یعنی چرخنده و بنابراین در فارسی مرکب از دو کلمه آس و مان است، و واژه آس مخفف آسیا است، این دو لفظ در فارسی و عربی معنی وصفی دارند و نام مخصوصی نیست، وضع این لفظ همین است که عرب بالای سر خود نگریسته و حس کرده در آن جا موجودی است و این وصف را به او داده. فارسیان هم که باهوشتر بوده‌اند رابطه میان بالای سر و زیر پا را سنجیده و فهمیده‌اند گردشی در میان هست، موجود بالا را به وصف چرخندگی ستوده‌اند. لغت که فکر عمومی یک ملتی است بیش از این نمی‌تواند بود. ولی از نظر فلسفه برای فهم حقیقت موجودی که بالای سر ما و بر گرد زمین است رنج‌های فراوان و فکرهای عمیق به کار رفته و به جایی نرسیده و آنچه میان فلاسفه و حکمای پیش مسلم شده بود این بود که هفت جسم مدور و میان تهی که هر کدام اختری در خود دارند بر گرد یکدیگر درآمده و همدیگر را در آغوش کشیده‌اند، روی زبری هر کدام بر توی زیرین دیگری پیوسته است و سر مویی درز و روزن در میان نیست و در درون هر یک از این هفت چرخ فلک‌های جزء چندی تا چهار و پنج

شماره وجود دارد تا حرکت اختران بر گرد زمین منظم آید و این اجسام را به اثیری وصف کرده‌اند و گفته‌اند اگر چه این اجسام با اجسام زمینی در جنس کلی جسم که بعدها سه‌گانه است شریک‌اند ولی نوعی جدا و ممتازند که خواص عمومی اجسام زمینی و عنصری در آن‌ها نیست از این رو نه گرم باشند و نه سرد، نه زیر نه نرم، نه سنگین و نه سبک، نه خشک و نه تر، نه قابل نفوذ و از هم گسستن و نه قابل به هم پیوستن.

این فلسفه غلط یونانی در مسائل ریاضیات فلکی و در مسلمات دینی کتب آسمانی، ایجاد یک اختناق و مشکلاتی کرد که چند هزار سال فکر بشر را سرگردان نمود و جنگ‌ها میان طرفداران دین و طرفداران فلسفه برانگیخت و خصوصاً فلسفه سلامی که از راه فشار مطالعات برهانی و اذعان به یک اصول مسلمه غیر مبرهن غافلگیر شدند و از این فلسفه غلط و کوتاه پیروی کردند. در بسیاری از نصوص دینی و مسلمات مذهب چون معراج و شق القمر و نزول و صعود فرشتگان و رهای آسمان و صدها تعبیرات دیگر در کتاب و سنت که با اساس این اوصافی که حکمای یونانی برای فلک تخمین کردند نادرست بود، به دست و پا افتاده و فشارها به فکر خود آوردند.

خواجه طوسی برای تصحیح گردش ماه دور زمین تا نود فلک جزئی تصویر کرد و محقق خفری اندیشه‌های خام بخت. به علاوه خود این موضوع که جسمی هست ولی هیچ خاصیت اجسام را ندارد از جمله تصدیقات بلا تصور است یا ز قضایای متناقض و غیر معقول ولی فلسفه یونانی خرد بشری را خیره کرد و این افکار کج و ناروا را به او تحمیل کرد. دانشمندان امروزه که به کمک یکدیگر حصار تنگ فلسفه یونانی را شکستند و فکر خود را به پهناور دریای هستی رسانیدند برای فضای بالاسر و ستاره‌های درخشانده آن افکار بس وسیع تر و قابل باورتر پیدا کردند و خصوصاً نظریات آنها نسبت به مواد جسمی کرات بالا این است که آن‌ها هم از همین عناصر زمینی مرکب‌اند و ماده اولی و عناصر بسیط جسم همه یکتواخت است و خواص عمومی نسبت به همه مساری است، در قرآن و اخبار تصریحات و اشعاراتی است که موافق نظر فلاسفه همین عصر و دانشمندان امروزی است و باید این موضوع را یکی از کرامات دین اسلام و ناهکارهای علمی آن دانست زیرا قبل از هزار و چند صد سال از سرزمین بی‌دانش و بی‌فکر عربستان این بیانات جز با پیوستن به یک مبدأ علمی فوق طبیعت که اساس ثبوت و تعلیمات دین است ممکن نیست.

اکنون در شرح این حدث باید سه موضوع را مورد گفتگو قرار داد.

شماره هفت و نامگذاری و بیان حقیقت

۱. شماره هفت در اجسام فضا و خصوصاً به نام هفت آسمان و هفت ستاره سیار قدیمی است و در اصول فلسفه و ستاره‌شناسی آشور و کلدیه از چند هزار سال پیش اصل مسلمی به شمار رفته و ظاهراً مبدأ علمی آن همان رصد حرکت هفت ستاره سیار است که امری است محسوس و نظرهای علمی باستانی این حقیقت را زودتر از سایر مطالب توانسته تشخیص بدهد و چون نتوانسته تصویر کند جسم نورانی فضا بی‌تکیه به جسم محیطی بیچرخد، جسمی هم به نام فلک ای آن تصور کرده سپس در نصوص تورات و سایر کتب دینی این شماره هفت آسمان اصل مسلمی گردیده و چون در این حدیث مورد پرسش همان موضوع ثابت و مسلم سائل بوده به ذکر همان اکتفا شده چون در این‌گونه سؤالات باید مؤال‌کننده را روی مرتکبات خودش قانع کرد، داعی بر کشف حقیقت این امور نیست و لازم نیست که اگر آسمان‌ها، نه، یا ه باشد، امام بگوید فلانی چند آسمان دیگر هم داریم، زیرا هدف دین تربیت روحی و تکمیل اخلاق و تصحیح عقاید است و تعلیمات آن راجع به این موضوعات است. دین در مقام نیست که همه حقایق را به بشر اظهار کند مگر در موردی ه فردی متنبه شود و برای امتحان و در مقام کسب عقیده به امام و پیغمبر باشد زیرا در این صورت جواب او در طریق

ارشاد به حق واقع می‌شود و لازم است. مثلاً امام یا پیغمبر هیچ‌گاه داعی نداشت که حقیقت الکتریسته یا اتم را برای مردم بیان کند یا طریق ساختن کشتی بخار و اتومبیل و غیره را توضیح دهد یا فرمول‌های جبر و هندسه و فیزیک را حل کند، زیرا این امور در طریق تکمیل نفس و اخلاق نیستند. معلوم نیست راحت و آسایش زندگی بشر اتمی بیشتر از انسان حجری باشد، یا اگر هم باشد این تفاوت راحت و لذت زندگانی فانی به نظر پیغمبر و امام و به نظر خدا موضوعیتی داشته باشد که بخواهد مردم را به آن هدایت کند. ولی امروزه هم بر ما مسلمانان لازم است که علوم و صناعات جدید را یاد بگیریم و تکمیل کنیم به طوری که بر بیگانگان از اسلام برتری داشته باشیم. زیرا امروزه دانستن این علوم و صنایع در طریق هدایت و ارشاد مردم واقع شده و از طرفی برای نیروی دفاع و حفظ کشورهای اسلامی و در مورد مقتضی برای جهاد و دعوت به اسلام لازم است و عموم آیه «و جادلهم بالتی هی احسن» و عموم آیه «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل» شامل این امور می‌شود، زیرا امروزه جوانان ما از راه اهمیت این مطالب در زندگانی تحت تأثیر آن‌ها واقع شده و چون ملاحظه می‌کنند که در جامعه اسلامی وجود ندارد، دست به طرف بیگانگان دراز می‌کنند و آن‌ها هم به زبردستی به همین امور بر آن‌ها احتجاج می‌نمایند و یک دلیل پوچی به ضعف و کهنگی اسلام تلقیف می‌کنند، به علاوه از نظر صنعت و اقتصاد، کشورهای اسلامی را مغلوب می‌نمایند و از همین راه رخنه در عقاید و آداب دینی می‌کنند و مردم را از دین بیرون می‌برند.

به علاوه شماره هفت در طبقات جوی نظر به تحقیقات عمیق رصدشناسان و فلکیون امروزه هم مورد تصدیق است زیرا آنچه تاکنون نسبت به طبقات جوی کشف شده به طور خلاصه از این قرار است:

الف - منظومه شمسی ما که دارای یک خورشید و آنچه تاکنون کشف شده سه سیاره که دورترین آن‌ها به خورشید پلاتو است و ماه‌های بسیاری می‌باشد که یکی از آن‌ها متعلق به زمین است.

ب - منظومه‌های شمسی دیگری که در فضا برقرارند و در انتظامات مربوط به جاذبه خورشید خود در کارند.

ج - ستاره‌های تمام و پخته که هنوز تشکیل منظومه‌ای ن داده و در فضا می‌چرخند تا در جای خود برقرار شوند؛ منظومه تشکیل دهند.

د - ستاره‌های نرسیده و ناتمام که از حالت سدیمی خارج شده ولی به شکل ستاره درنیامده و می‌توان از آن‌ها به ستاره غوره تعبیر کرد.

ه - سدیم‌های آرام و منبسط که به شکل تکه‌های ابر در عمق فضا قرار دارند.

و - سدیم‌های طوفانی که لوله‌هایی از مواد متحرک آن‌ها را تشکیل داده و مانند طوفان و گردباد سختی در عمق عمیق از فضا در چرخش اند.

ز - سدیم غیر متشکل و مه مانندی که دورتر از همه این طبقات گرداگرد فضا را فرا گرفته.

این خلاصه‌ای است از آخرین نظریات فلکیون امروزه که شرح و بیان وسعت هر یک از این طبقات و دوری آن‌ها از زمین و از یکدیگر و وسایل کشف آن‌ها بسیار گنج‌کن و بهت‌آور است و ما را از موضوع بسیار دور می‌کند.

۲. راجع به نام‌هایی که در این حدیث برای آسمان‌ها ذکر شد با توجه به این که بیشتر آن‌ها زبان هریبی نیست دو وجه می‌شود گفت.

الف - این ذکر نام هم روی عقیده سائل بوده نه روی بیان حقیقت، زیرا غالباً طرح این‌گونه سؤالات امتحانی است

۱۰ اوصی رسول الله (ص) اباذر بسبع خصال عن أبي ذر رحمه الله قال اوصاني رسول الله ﷺ بسبع اوصاني ان انظر الى من هو دوني و لا انظر الى من هو فوقی و اوصاني بحب المساكين و الدنو منهم و اوصاني ان اقول الحق و ان كان مرأ و اوصاني ان اصل رحمي و ان أدبرت و اوصاني ان لا أخاف في الله لومة لائم و اوصاني ان استكثر من قول لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم فانها من كنوز الجنة . عن عبدالله بن صامت عن أبي ذر (ره) قال اوصاني رسول الله ﷺ بسبع و ذكر الحديث مثله سواء .

برای کشف واقع نیست و در این صورت سائل یک معنایی در نظر گرفته و در صورتی اقتناع می‌شود که همان معنا در جواب او گفته شود، گو این که خلاف حقیقت باشد، در حقیقت از همان معتقد خود سؤال کرده نه از حقیقتی که در تحت کلمه سؤال ممکن است واقع باشد.

ب - این نام‌ها اوصاف یا اسامی عنصرهای غالب این طبقات هفتگانه باشد، چنانچه پس از این که دانشمندان جدید در اصول ترکیبات اجساد تجربه‌هایی کردند عناصر بسیط بسیاری دریافتند که تا نود شماره رسیده و برای هر کدام آن‌ها به مناسبت، نامی گذاردند مانند هلیوم، کلسیم و... امام هم به مناسبت عنصر غالب هر طبقه‌ای از این طبقات نامی برای آن‌ها بیان کرده.

۳. آن که در این حدیث برای طبقات هفتگانه جو که آسمان نامیده می‌شود خواص جسم‌های عنصری را ثابت کرده و فرموده آسمان نزدیک از آب و دود است و شاید مقصود او همان طبقه زمهریره جو باشد که به واسطه تصاعد و تراکم ذرات آب و ازت و کربنیک رنگ لاجوردی را منعکس می‌کند و این گنبد کبود را نمایش می‌دهد و برای طبقات دیگر رنگ فلزات را چون آهن و برنز ثابت کرده و برای دو طبقه آخرین خاصیت سنگ‌های قیمت‌دار معدنی چون درّ و یاقوت ثابت نموده. از مجموع آن استفاده می‌شود که اجسام سماوی هم در ماده و ترکیب و خواص عمومی با اجسام زمین همانند و این مطابق نظریات دقیق دانشمندان امروزی است که کرات فضا را از یک ماده می‌دانند و آن‌ها را در خواص عمومی با سایر جسم‌های زمین مشترک می‌شمارند، بر خلاف گفته فلاسفه یونان که آسمان‌ها و کواکب را جسم اثیری می‌دانستند و خواص عمومی ماده و عناصر را از آن نفی می‌کردند.

دیگر آن که این روایت اشعار دارد بر این که آسمان‌ها مدور و میان تهی نیستند و به دور یکدیگر احاطه ندارند چنان که حکمای یونانی گفته بودند، زیرا در وصف آسمان ششم می‌گوید یک دانه یاقوت سبز است و در صف آسمان هفتم می‌گوید یک دانه درّ سفید است و این اشعار دارد که مستدیر و محیط نیستند.

۱۰. رسول خدا هفت سفارش به ابوفزوکوه. ابوذر گوید: رسول خدا به من هفت سفارش کرد. به من سفارش کرد که به زبردستان خود نگاه کنم نه به بالادستان خود، به من سفارش کرد مسکین‌ها را دوست دارم و به آن‌ها نزدیک شوم، به من سفارش کرد حق بگویم اگر چه تلخ باشد، به من سفارش کرد با خویشان خود گرمی کنم اگر چه به من پشت گردانند، به من سفارش کرد درباره خداپرستی از سرزنش نهراسم، به من سفارش کرد که بسیار بگویم «لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم» زیرا که آن از گنج‌های بهشت است.

۱۱ سبعة من كن فيه فقد استكمل حقيقة الايمان عن علي بن ابيطالب (عليه السلام) ان النبي ﷺ قال في وصيته له يا علي سبعة من كن فيه فقد استكمل حقيقة الايمان و أبواب الجنة مفتحة له من اسبغ وضوءه واحسن صلوته و ادى زكوة ماله و كف غضبه وسجن لسانه و استغفر لذنبه و ادى النصيحة لاهل بيت نبيه ۱۴ من صام شهر رمضان و حبت له سبع خصال عن علي بن ابيطالب (عليه السلام) في حديث طويل يقول فيه قال رسول الله ﷺ ما من مؤمن يصوم شهر رمضان احتساباً (خوب) الا اوجب الله تبارك و تعالی له سبع خصال اولها يذوب الحرام من جسده و الثانية يقرب من رحمة الله عز و جل و الثالثة يكون قد كفر خطيئة ابيه آدم و الرابعة يهون الله عليه سكرات الموت و الخامسة امان من الجوع و العطش يوم القيمة و السادسة يطعمه الله عز و جل من طيبات الجنة و السابعة يعطيه الله عز و جل برائة من النار قال صدقت يا محمد ،

۱۴ سبعة اشد الناس عذاباً يوم القيمة رجل من اصحاب ابي عبد الله (عليه السلام) قال سمعته يقول ان اشد الناس عذاباً يوم القيمة لسبعة نفر اولهم ابن آدم الذي قتل اخاه و نمرود الذي

۱۱. هرکس هفت صفت را دارا باشد حقیقت ایمانش کامل است. امام یکم فرماید، پیغمبر (ص) در ضمن سفارشات خود به من فرمود: ای علی هفت صفت است که در هر کس باشد حقیقت ایمان را کامل کرده و درهای بهشت برایش گشوده است. کسی که وضو را کامل بگیرد، نمازش را نیکو بخواند، زکات مالش را بدهد، خشمش را نگه دارد، زبانش را حفظ کند، برای گناهش آمرزش طلبد، برای خاندان پیغمبرش حق نصیحت به جای آورد.

شوح وضوی کامل و نماز نیکو را در جلد دوم فقه فارسی شرح دادیم، و مقصود از حق نصیحت برای خاندان پیغمبر این است که مذهب و مرام آنها را با گفتار درست و پیروی از دستورات صحیح آن ترویج نماید.

۱۲. هرکس ماه رمضان را روزه دارد هفت خصلت برایش ثابت شود. امام یکم در حدیث طولانی فرمود، رسول خدا فرمود: هیچ مؤمنی نیست که برای خشنودی خدا ماه رمضان را روزه دارد جز آن که خداوند تبارک و تعالی هفت خصلت برایش ثابت دارد.

اول آنچه از حرام در تنش باشد آب شود، دوم به رحمت خدا نزدیک شود، سوم گناه حضرت آدم را کفاره داده، چهارم خدا سختی مرگ را بر او آسان کند، پنجم در روز قیامت از گرسنگی و تشنگی در امان است، ششم خدا از خوراکهای پاکیزه بهشت به او بخوراند، هفتم برگ بیزاری از آتش دوزخ به او بدهد.
علی عرض کرد: ای محمد راست فرمودی.

۱۳. در روز قیامت عذاب هفت گس سخت تر باشد. مردی از اصحاب امام ششم گوید، از آن حضرت شنیدم می فرمود: معذب ترین مردم در روز قیامت هفت کس اند. نخست آن پسر آدم که برادرش را کشت، نمرودی که با حضرت ابراهیم درباره خدا مجاجه کرد، دو تن از بنی اسرائیل که یکی آنها را یهودی کرد و دیگری آنها را نصرانی نمود، فرعونی که گفت من پروردگار والای شمایم، دو تن از این امت.

حاج ابراهیم فی ربه واثنان من بنی اسرائیل هوداً قومهم و نصرانهم و فرعون الذی قال أنا ربکم الاعلی واثنان من هذه الامة . ۱۴- تکبیرات الافتتاح سبع عن ابي علي الحسن بن راشد قال سألت الرضا عليه السلام عن تکبیرات الافتتاح فقال سبع قلت روى ان النبي صلى الله عليه وآله كان يكبر واحدة فقال ان النبي صلى الله عليه وآله كان يكبر واحدة يجهر بها ويسر سراً . عن زرارة قال رأيت أبا عبد الله عليه السلام وسمعته استفتح الصلوة بسبع تكبیرات ولاء . عن أبي عبد الله عليه السلام قال إذا كنت إماماً فإنه يجزئك ان تكبر واحدة تجهر بها وتسراً . عن أبي جعفر عليه السلام قال أدنى ما يجزى من التكبير في التوجه الى الصلوة تكبيرة واحدة وثلاث تكبیرات وخمس و سبع أفضل و قد اخرجت علة سبع التكبیرات في الافتتاح في كتاب علل الشرائع والاحكام والاسباب

۱۵ يقرأ قل هو الله احد و قل يا ايها الكافرون في سبعة مواطن عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا تدع أن تقرأ قل هو الله أحد و قل يا ايها الكافرون في سبعة مواطن في الركعتين قبل الفجر و ركعتي الزوال و الركعتين بعد المغرب و الركعتين في أول صلوة الليل و ركعتي الاحرام و الفجر إذا أصبحت بها و ركعتي الطواف قال مصنف هذا الكتاب « رض » الامر بقراءة هاتين السورتين في هذه السبع المواطن على الاستحباب لا على الوجوب .

شوح چون دين حق که هر پیغمبری از جانب خداوند نشر می کرده، دين پاک و توحيد و اسلام خالص بوده، يهوديت که آميخته به شرک و خرافات شد به واسطه مرد بدعت گذاری بوده و شاید مقصود از آن سامری باشد، چنان که نصرانيت که عقیده خود را خدایي عیسی یا سه خدا، اب و ابن و روح القدس قرار داده به واسطه مرد بدعت گذاری بود که شاید بولس باشد، در این امت هم دو مرد که خلافت پیغمبر را غصب کردند باعث فتنه و فساد و سبب بدعت و ارتداد شدند و با آنها در عذاب شریک اند.

۱۴. تکبیرات افتتاح هفت است. حسین بن راشد گوید: از امام هشتم راجع به تکبیرات آغاز نماز پرسیدم، فرمود: هفت است. گفتیم: روایت شده که پیغمبر یک تکبیر می فرمود. فرمود: شیوه پیغمبر این بود که یک تکبیر بلند می گفت و شش دیگر را آهسته.

زراره گوید خود دیدم و شنیدم که امام ششم نماز را با هفت تکبیر پی در پی آغاز کرد.

امام ششم فرمود: چون پیشنماز باشی برای تو کافی است که یک تکبیر را بلند بگویی و شش دیگر را آهسته.

امام پنجم فرمود: کمترین شماره تکبیر اول نماز، یکی است و سه بلکه پنج و هفت بهتر است.

من علت هفت تکبیر در اول نماز را در کتاب علل الشرائع و الاحکام و الاسباب نقل کرده ام.

۱۵. در هفت جا بعد از حمد نماز، در رکعت اول سوره قل هو الله احد و در رکعت دوم سوره قل يا ايها الكافرون را بخوانند. امام ششم فرمود:

قل هو الله احد و قل يا ايها الكافرون را در هفت جا و نگذارند. در دو رکعت نافله پیش از نماز صبح، و دو رکعت نافله

۱۶- تبع حکیم حکیم سبعمائة فرسخ فی سبع کلمات عن ابي عبدالله عليه السلام قال تبع حکیم حکیم سبعمائة فرسخ فی سبع کلمات فلما لحق به قال يا هذا ما ارفع من السماء و اوسع من الارض و اغنى من البحر و اقسى من الحجر و اشد حرارة من النار و اشد برداً من الزمهرير و انقل من الجبال الراسيات. فقال له يا هذا الحق ارفع من السماء و العدل اوسع من الارض و غنى النفس اغنى من البحر و قلب الكافر اقسى من الحجر و الحريص الجشع اشد حرارة من النار و اليأس من روح الله اشد برداً من الزمهرير و البهتان على البريئ انقل من الجبال الراسيات .

۱۷- سبعة يفسدون اعمالهم عن يحيى بن عمران الحلبي قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول سبعة يفسدون اعمالهم الرجل الحليم ذو العلم الكثير لا يعرف بذلك ولا يذكر به و الحكيم الذي يدين ماله كل كذاب منكر لما يؤتى اليه و الرجل الذي يأمن ذا المكر و الخيانة و السيد الفظ الذي لا رحمة له و الام التي لا تكتم على الولد السر و تفضي عليه و السريع الى لامة اخوانه و الذي لا يزال يجادل اخاه مخاصماً له .

۱۸ سجود علي سبعة اعضاء (اعظم خب) عن ابي جعفر عليه السلام قال السجود على

منكاه زوال، و دو ركعت نافله بعد از مغرب، و دو ركعت اول نماز شب، و دو ركعت نماز احرام، و دو ركعت نماز صبح، و دو ركعت نماز طواف.

مصنف این کتاب گوید دستور قرائت این و سوره در این هفت جا به طور استحباب است نه وجوب.

۱۶. فرزانه ای فرزانه دیگری را برای دریافت هفت کلمه هفتصد فرسخ دنبال کوه. امام ششم فرمود: حکیمی هفتصد فرسخ دنبال حکیم دیگری رفت برای هفت کلمه. چون او را دیدار کرد، گفت: ای آقا بفرمایید بلندتر از آسمان، و پهناورتر از زمین، و بی نیازتر از دریا، و سخت تر از سنگ، و سوزنده تر از آتش، و سردتر از زمهریر، و سنگین تر از کوه چیست؟ گفت: ای فلانی حق بلندتر از آسمان، و عدل پهناورتر از زمین، و خودداری بی نیازتر از دریا، و دل کافر سخت تر از سنگ، و حریص طمعکار سوزنده تر از آتش، و نومییدی از رحمت خداوندگار سردتر از زمهریر، و بهتان بر بیگناه سنگین تر از کوه های بلند است.

۱۷. هفت کس کار خود را تباه می کنند. حلی گوید، امام ششم می فرمود: هفت کس کار خود را تباه کنند. مرد حکیم و دانشمند که علم خود را نشر نکند و مردم او را نشناسند و از او استفاده نکنند و نام او برده نشود، شخص فرزانه و حکمت اندوزی که سرمایه خود را به ناهلان بدهد که دروغگو هستند و باور ندارند، کسی که شخص مکار و خیانتکار را امین خود کند، بزرگی که مهرورز نیست، مادری که راز فرزند خود را نگه ندارد و اسرار او را فاش کند، کسی که در سرزنش برادرانش شتاب کند، کسی که همیشه با هم نوع و هم کیش خود ستیزه می کند.

۱۸. سجده بر هفت عضو (استخوان خب) است. امام پنجم فرمود: سجده بر هفت عضو است. پیشانی، و دو کف، و دو سرزانو، و دو انگشت بزرگ پاها، و سر بیینی را به خاک برسانی.

سبعة أعضاء الجبهة والكفين والركبتين والابهامين وترغم بانفك اما العرض فهذه السبعة واما الارغام فسنة ١٩- لعن رسول الله سبعة قال رسول الله ﷺ اني لعنت سبعة ولعنهم الله و كل نبي مجاب قبلي ، قليل و منهم ؟ فقال الزائد في كتاب الله والمكذب بقدر الله والمخالف لسنتي والمستحل من عترتي ما حرم الله والمتسلط بالنجرية ليعز من اذل الله و يذل من اعز الله والمستأثر على المسلمين بغيرهم مستحلله والمحررم ما أحل الله عزوجل .

قال النبي ﷺ سبعة لعنهم الله و كل نبي مجاب المغير لكتاب الله والمكذب بقدر الله والمبطل سنة رسول الله ﷺ والمستحل من عترتي ما حرم الله عزوجل والمتسلط في سلطانه ليعز من اذل الله و يذل من اعز الله والمستحل لحرم الله والمتكبر على عبادة الله عزوجل .

٤٠ للمؤمن على المؤمن سبعة حقوق عن المعلى بن خنيس قال قلت لابي عبدالله عليه السلام

ما حق المؤمن على المؤمن قال سبعة حقوق واجبات ما فيها حق الا و هو عليه واجب ان خالفه خرج من ولاية الله و ترك طاعته ولم يكن لله عزوجل فيه نصيب قال قلت جعلت فداك حدثني ما هي قال ويحك يا معلى اني شفيق عليك أخشى ان تضيع ولا تحفظ وتعلم ولا تعمل قلت لا قوة الا بالله.

آن هفت واجب است، ولی بینی را به خاک رساندن مستحب است.

١٩. رسول خدا هفت دسته را لعنت کرده. رسول خدا (ص) فرموده: من هفت دسته را لعن کردم که خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعنت کرده. عرض شد: کیانند؟ فرمود: کسی که به کتاب خدا بیفزاید، و قدر خدا را دروغ داند، و روش مرا مخالفت کند، و احترام ذریه مرا هتک کند، و به زور پادشاه شود تا عزیزان خدا را خوار و ذلیلان حق را عزیز کند، و بیت المال مسلمانان را بر خود حلال داند و حرام خدا را حلال شمارد.

پیغمبر فرمود: هفت کس را خداوند و هر پیغمبر مستجاب الدعوه ای لعن کرده. آن که کتاب خدا را تغییر دهد، و آن که روش پیغمبر را بگرداند، و احترام خاندان او را ببرد، و به ناحق سلطنت را در دست گیرد تا آن را که خدا خوار کرده عزیز کند و آن که خدا عزیز کرده خوار کند، آن که حرام های خدا را حلال بشمارد، و آن که از پرستش خدا سر باز زند. شوح مقصود از زیاد کردن قرآن، تغییر دادن کتاب خدا و تفسیر به رأی و تغییر احکام آن است.

٢٠. مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد. معلى بن خنيس گوید، به امام ششم گفتم: مؤمن بر مؤمن چه حقی دارد؟ فرمود: هفت حق واجب، هر یک از آن ها بر او واجب است و اگر ادا نکند پیوست خود را از خدا بریده و فرمان او را نبرده و خدا را در او بهره ای نیست. گوید، عرض کردم: قربانت گردم بفرماید این حقوق چیست؟ فرمود: ای معلى وای بر تو، من به تو مهربانم، می ترسم این حقوق را تضییع کنی و بدانی و عمل نکنی. عرض کردم: توانایی از خداست. فرمود: آسان ترین آن ها این است که بخواهی برای برادر خود آنچه را برای خود می خواهی و بد داشته باشی برای او آنچه را برای خود بدداری؟

حق دوم این است که در حاجتش کوشش کنی و خشنودی اش را بخواهی و برخلاف گفته او نکنی؛

سوم این که با جان و مال و ست و پا و زبان خود به او کمک کنی؛

حق چهارم این که چشم و راهنما و پیراهن او باشی؛

حق پنجم این که سیر نباشی و گرسنه ماند، جامه نپوشی و برهنه باشد، سیراب نشوی و تشنه باشد؛

قال ایسر حق منها أن تجب له ما تحب لنفسك و تكره له ما تكره لنفسك والحق الثاني ان نمشى فى حاجته و تبتغى رضاه و لا تخالف قوله والحق الثالث ان تصله بنفسك و مالك و يدك و درجلك و لسانك والحق الرابع أن تكون عينه و دليله و مرآته و قميصه والحق الخامس ان لا تشيع و تبجوع و لا تلبس و يعمرى و لا تروى و يظلماً والحق السادس ان تكون لك امرأة و خادم و ليس لاخيك امرأة و لا خادم ان تبث خادمك فيغسل ثيابه و يصنع طعامه و تمهد فراشه فان ذلك كله انما جعل بينك و بينه والحق السابع ان تبر قسمه و تجيب دعوته و تشهد جنازته و تعوده فى مرضه و تشخص بدنك فى قضاء حوائجه و لا تحوجه الى أن يسألك ولكن تبادر الى قضاء حوائجه فاذا فعلك ذلك به فقد وصلت ولايتك بولايتيه و ولايته بولاية الله عزوجل . عن جعفر بن محمد عليه السلام قال للمؤمن على المؤمن سبعة حقوق واجبة له من الله عزوجل والله سائله عما صنع فيها الا جلاله فى عينه والود له فى صدره والمواساة له فى ماله وان يحب له ما يحب لنفسه و ان يعرم غيبته و ان يعوده فى مرضه و يشيع جنازته و لا يقول فيه بعد موته الا خيراً حدثنا بذلك محمد بن الحسن بن الوليد روى

۴۱- الكافر يأكل فى سبعة امعاء قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم المؤمن يأكل فى معاء واحدة

حق ششم این که اگر زن و خدمتکار داری و برادرت زن و خدمتکار ندارد، خدمتکار خود را بفرستی جامه هایش را بشوید و خوراکش را بپزد و رختخوابش را ببندازد، زیرا همه اینها میانه تو و او در شرکت است؛ حق هفتم این که به قسم او وفا کنی و درخواستش را بپذیری و به جنازه اش حاضر شوی و در بیماری اش از او دیدن کنی و تنت را در انجام نیازمندی اش به کار اندازی، منتظر نشوی از تو خواهش کند، پیش از خواهش حاجتش را برآوری، چون چنین کردی دوستی خود را به دوستی او پیوستی و دوستی او را به دوستی خدای عزوجل. امام ششم فرمود: مؤمن به مؤمن هفت حق واجب دارد که از جانب خدا فرض شده و خدا از او درباره آنها بازپرسی می کند. در چشم خود او را بزرگ شمارد، و در دلش او را دوست دارد، و از مالش با او همراهی کند، هر چه برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد، غیبتش را حرام داند، در بیماری از او دیدن کند، جنازه او را تشییع نماید، پس از مردنش جز نیکی درباره او نگوید.

شوح در این حدیث بالاترین نظام بشری را از نظر عدالت و عاطفه بیان کرده. هیچ تصور نمی شود مسلکی در اجتماع دقیق تر و عادلانه تر از این وضع کرد و برادری و برابری را بهتر از این توصیف نمود و احساسات و عواطف بشری را دقیق تر از این ملاحظه کرد. از این جا ثابت شود که تعلیمات اسلام روی مبادی مذهب شیعه بالاترین دستورات زندگانی بشر است و جهان انسانیت پس از قرن ها کوشش و ترقی در پایان کار خود باید خود را تسلیم این نظام کند و زیر پرچم اسلام و تعلیمات مذهب شیعه درآید.

۴۱. کافر در هفت روده می خورد. رسول خدا فرمود: مؤمن در یک روده می خورد و کافر در هفت روده.

والکافر يأكل في سبعة امعاء .

(۴۲) - المؤمن الذي يجتمع فيه سبع خصال الى امير المؤمنين عليه السلام انه قال المؤمن من طاب مكسبه وحسنت خليقته وصحت سريره وانفق الفضل من ماله وامسك الفضل من كلامه وكفى الناس من شره و انصف الناس من نفسه .

۴۳- المؤمن على سبع درجات الى ابي عبدالله عليه السلام قال المؤمنون على سبع درجات صاحب درجة منهم في مزيد من الله عزوجل لا يخرجهم ذلك المزيد من درجه الى درجة غيره ومنهم شهداء الله على خلقه ومنهم النجباء و منهم الممتحنه ومنهم النجباء ومنهم اهل الصبر و منهم اهل التقوى ومنهم اهل المغفرة .

شرح مقصود از خوردن صرف بلعیدن خوراک نیست بلکه دست اندازی به جمع دنیا و دوست داشتن آن است. چون مؤمن عقیده دارد دنیا محل گذر است و خوردن برای زیستن و تحصیل توشه آخرت و تکمیل اخلاق و پرورش روح است آن مقداری می خورد که تندرستی خود را حفظ کند و آن مقدار از دنیا می طلبد که نیاز دارد، ولی کافر هدف هستی خود را همان دنیا می داند. علاوه از روده ای که در شکم دارد با روده طمع و حرص و شهوت و تجمل و خودنمایی و تفنن هم دنیا را می خورد و با هر چه به دستش آید تا هر چه بتواند شکم خود را پر می کند.

۲۲. مؤمن کسی است که هفت خصلت داشته باشد. امام یکم فرمود: مؤمن کسی است که کسبش پاک، و خلقتش نیک، و باطنش درست باشد، زیادی مالش را در راه خدا بدهد، و پر نگوید، و مردم را از شر خود نگه دارد، و از طرف خود به آنها حق بدهد.

۲۳. مؤمنان بر هفت درجه و پایه اند. امام ششم فرمود: مؤمنان بر هفت درجه می باشند، هیچ کدام از درجه خود فراتر نمی روند. صاحب درجه معینی مشمول الطاف خدا می شود و ترفیع رتبه پیدا می کند ولی از درجه خود به درجه دیگران نمی رود. یک دسته گواهان خدایند بر خلقتش، یک دسته نجبایند، یک دسته ممتحنه اند، یک دسته اهل شجاعت و یاری اند، یک دسته اهل صبر و شکیبایی اند، یک دسته اهل تقوایند، یک دسته اهل آمرزش.

شرح مقصود از گواهان خدا، پیغمبران و اوصیای آنها می باشند که مسئول تبلیغ احکام و واسطه حساب و شفاعتند. و نجباء، افرادی هستند که به طوری تربیت دینی آنها کامل شده که نزدیک مقام عصمت رسیده و مصلح و مربی جامعه شده اند مانند ابوذر و سلمان. نجابت معنی پرورش اولاد می دهد. اسب را نجیب گویند یعنی نژادش پاک است و نجابت در زن هم همین معنی را دارد.

ممتحنه، افرادی هستند که تربیت اسلامی آنها به اندازه ای رسیده که می توانند امتحان بدهند و خوب از امتحان بیرون آیند و اینها درجه سوم اند.

نجباء، مجاهدین راه حق اند که دین را از روی حقیقت فهمیدند و در راه آن مبارزه می کنند و جان می دهند، اگر چه هنوز تربیت دینی آنها به حد کمال نرسیده.

اهل صبر، افرادی هستند که در راه تحصیل دین و تربیت آن کوشش می کنند و بردباری می نمایند، یعنی در حال شاگردی اند.

۴۴- لا یدخل حلاوة الايمان قلوب سبعة عن أبي عبدالله عليه السلام قال لا تدخل حلاوة الايمان قلب سندی ولا زنجی ولا خوزی ولا کردی ولا بربری ولا نیک الری ولا من حملته امه من الزنا

۴۵- سبعة من العلماء في النار قال أبو عبدالله عليه السلام ان من العلماء من يحب ان يخزن علمه ولا يؤخذ عنه فذاك في الدرك الاول من النار ومن العلماء من اذا وعظ انف و اذا وعظ عنف فذاك في الدرك الثاني من النار ومن العلماء من يرى ان يضع العلم عند ذوی الشره الشرف ولا يرى له في المساكين وضعا فذاك في الدرك الثالث من النار ومن العلماء من يذهب في علمه مذهب الجبابة والسلطين فان رد عليه شيء من قوله او قصر في شيء من امره غضب فذاك في الدرك الرابع من النار ومن العلماء من يطلب أحاديث اليهود والنصارى ليعزز به علمه و يكبر حديثه فذاك في الدرك الخامس من النار و من العلماء من يضع نفسه للفتيا و يقول سلوني و لعله لا يصيب حرفا واحداً والله لا يحب المتكلفين فذاك في الدرك السادس من النار ومن العلماء من يتخذ علمه مروة وعقلا فذاك في الدرك السابع من النار .

اهل تقوى، افراد محتاط شاگردان تربیت دینی اند که خود را از موارد اشتباه حفظ می کنند و لغزشی دچار آن ها نمی شود. اهل مغفوت، مؤمنانی اند که پرورش دینی آن ها کامل نشده و گاهی مرتکب گناه و خطا می شوند ولی خدا از آن ها می گذرد.

ظاهراً مقصود حدیث این است که استعداد ایمان در افراد مختلف است و این هفت درجه را دارد و صاحب استعداد درجه پایین از آن بالا نمی رود ولی در درجه خود مقاماتی را طی می کند، نه مقصود این باشد که مراتب ایمان یکدفعه حاصل می شود و تدریجی نیست.

۴۴. شیرونی ایمان در هفت دل نیست. امام ششم فرمود: هفت دل شیرینی ایمان را دریافت نکنند. دل سندی، و زنجی، و خوزستانی، و کرد، و بربری، و اهالی تپه ری، و کسی که زنازاده باشد.

۴۵. هفت دسته از علما در دوزخ اند. امام ششم فرمود: پاره ای از علما می خواهند علم خود را گنج کنند و مردم از آن استفاده نکنند، این ها در طبقه اول دوزخ اند؛ پاره ای از علما چون پند داده شوند به دماغشان برمی خورد و چون پند دهند سختی می کنند، این ها در طبقه دوم دوزخ اند؛ پاره ای از علما اشراف منش اند و ثروتمندان و اشراف را برای یاد دادن علم، اهل می دانند ولی مساکن را اهل نمی دانند، این ها در طبقه سوم دوزخ اند؛ پاره ای از علما پادشاه منش و جبارند، اگر به گفته آن ها اعتراضی شود یا در خدمت آن ها کوتاهی شود غضب می کنند، این ها در طبقه چهارم دوزخ اند؛ پاره ای از علما احادیث یهود و نصاری را به دست می آورند تا علم خود را تقویت کنند و حدیث خود را بسیار نمایند، این ها در طبقه پنجم از دوزخ اند؛ پاره ای از علما خود را مرجع قرار می دهند و می گویند احکام خود را از ما بپرسید با این که شاید یک کلمه درست دریافت نکردند، خدا به خودبندی را دوست ندارد، این ها در طبقه ششم دوزخ اند؛ پاره ای از علما علم خود را وسیله نمایش مردانگی و خردمندی قرار داده اند، این ها در طبقه هفتم از دوزخ اند.

۴۶ سبعة اشياء خلقها الله ثم تخرج من رحم عن الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام انه قال في حديث طويل له مع ملك الروم ان ملك الروم سأله فيما سأله عن سبعة اشياء خلقها الله عزوجل لم تخرج من رحم؟ فقال: آدم وحواء وكبش ابراهيم وناقاة صالح وحية الجنة والغراب الذي بعثه الله عزوجل يبحث في الارض و ابلس لعنه الله.

۴۷- وضع الله الاسلام على سبعة اسهم عن عمار بن ابي الاحوص قال قلت لابي عبدالله عليه السلام ان عندنا اقواما يقولون بامير المؤمنين و يفضلونه على الناس كلهم و ليس يصفون ما نصف من فضلكم أتتولاهم؟ فقال لي نعم في الجملة أليس عند الله عزوجل ما لم يكن عند رسول الله و لرسول الله عند الله ما ليس لنا و عندنا ما ليس عندكم و عندكم ما ليس عند غيركم ان الله تبارك و تعالی وضع الاسلام على سبعة اسهم على الصبر و الصدق و اليقين و الرضا و الوفا و العلم و العلم ثم قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة اسهم فهو كامل الايمان محتمل ثم قسم لبعض الناس السهم و لبعض السهمين و لبعض الثلاثة الاسهم و لبعض الاربعة الاسهم و لبعض الخمسة الاسهم و لبعض الستة

شرح مقصود از دسته هفتم کسانی اند که علم و دین را با عرفیات و عقول مردم تطبیق می کنند و به واسطه آن احکام حق را تغییر و تبدیل می دهند.

۲۶. هفت جاندار را خدا آفریده که از شکم مادر بیرون نیامده اند. امام دوم در حدیثی طولانی که در مذاکرات با پادشاه روم داشت در پاسخ وی که پرسید از هفت جانداری که خدا بی مادر آفریده، فرموده: آدم و حوا و قربانی حضرت ابراهیم و شتر صالح و مار بهشت و کلاغی که خدا فرستاد زمین را در برابر قابیل بکشد و ابلیس لعنة الله می باشند.

۲۷. اسلام هفت سهم قرار داده شده. عمار بن ابي احوص گوید، به امام ششم گفتم: مردمانی پیش ما هستند که به امیر مؤمنان عقیده دارند و او را از همه بهتر می دانند ولی چنانچه ما آن حضرت را وصف می کنیم و می شناسیم وصف نمی کنند و معرفتشان درباره او کم است، آیا ما با آن ها دوست و پیوسته باشیم. فرمود: آری اجمالاً با آن ها دوستی کنید، هر کس اندازه ای دارد، در پیش خدا چیزی هایی است که پیش رسول خدا نیست، رسول خدا به درگاه حق مقامی دارد که ما نداریم، ما چیزهایی داریم که شما ندارید، شما هم مقامی از معرفت دارید که دیگران ندارند.

خداوند متعال اسلام را بر هفت سهم تقسیم بندی کرده: بر صبر، راستی، یقین، رضا، وفا، علم، حلم. سپس آن را میان مردم بخش کرده؛ هر که همه هفت سهم را دریافت کرده ایمانش کامل است و تحمل دارد، سپس به پاره ای مردم یک سهم داده و به پاره ای دو سهم و به پاره ای سه سهم و به پاره ای چهار سهم و به پاره ای پنج سهم و به پاره ای شش سهم و به پاره ای هفت سهم.

به آن که یک سهم دارد دو سهم تکلیف نکنید، به آن که دو سهم دارد، سه سهم تکلیف نکنید، به آن که سه سهم دارد چهار سهم تکلیف نکنید، و به آن که چهار سهم دارد پنج سهم تکلیف نکنید، و به آن که پنج سهم دارد شش سهم تکلیف نکنید، و به آن که شش سهم دارد هفت سهم تکلیف نکنید تا آن ها را سنگین بار کنید و از دین برمانید ولی با آن ها نرمی کنید و کار را به آن ها آسان کنید و راه را برای آن ها باز کنید.

الاسم ولبعض السبعة الاسم فلا تحملوا على صاحب السهم سهمين ولا على صاحب السهمين ثلثة اسم ولا على صاحب الثلثة أربعة اسم ولا على صاحب الاربعة خمسة اسم ولا على صاحب الخمسة ستة اسم ولا على صاحب الستة سبعة اسم فثقلوهم وتنفروهم ولكن ترفقوا بهم وسهلوا لهم المدخل وسا ضرب لك مثلا تعتبر به انه كان رجل مسلم و كان له جار كافر يرافق المؤمن فاحب المؤمن للكافر الاسلام ولم يزل يزين الاسلام ويحببه الى الكافر حتى اسلم ففدا عليه المؤمن فاستخرجه من منزله فذهب به الى المسجد ليصلي معه الفجر في جماعة فلما صلى قال له لوقعدنا نذكر الله عز وجل حتى تطلع الشمس فقعد معه فقال له لو تعلمت القرآن الى ان تزول الشمس وصمت اليوم كان افضل فقعد معه وصام حتى صلى الظهر والعصر وقال لو صبرت حتى تصلي المغرب والعشاء الاخرة كان افضل فقعد معه حتى صلى المغرب والعشاء الاخرة ثم نهضا و قد بلغ مجهوده وحمل عليه ما لا يطيق فلما كان من الغد غدا عليه وهو يريد به مثل ما صنع بالامس فذق عليه بابه ثم قال له اخرج حتى نذهب الى المسجد فاجابه ان انصرف عنى فان هذا دين شديد لا اطيقه فلا تخرقوا بهم اما علمت ان امارة بنى امية كانت بالسيف والعنف (والعسف خ ب) والجور وان امارتنا بالرفق والتأليف والوقار والتقية و حسن الخلطة والورع والاجتهاد فرغبوا الناس فى دينكم وفيما اتم فيه .

۲۸- سبع خصال اعطاها الله نبيه ﷺ : الحسن بن على بن ابيطالب عليه السلام في حديث طويل قال جاء نفر من اليهود الى رسول الله ﷺ فسأله اعلمهم عن أشياء فكان فيما سأله اخبرنا

من اكونون براى تو مثلى مى آورم تا از آن پند گيرى. مرد مسلمانى همسايه كافرى داشت كه با او رفيق بود، آن مؤمن دوست داشت كه رفيقش مسلمان شود، هميشه اسلام را پيش او جلوه داد و تحبيب كرد تا مسلمان شد. فرداى آن روز مؤمن او را از خانه اش بيرون كشيد و به مسجد برد براى آن كه نماز صبح را به جماعت بخواند، نماز را خواندند به او گفت آقا بنشين تا آفتاب بزند ذكر بگو، چون آفتاب زد به او گفت آقا خوب است امروز را روزه بگيرى و تا ظهر همين جا قرآن ياد بگيرى. روزه گرفت و ماند نماز ظهر و عصر را هم خواند. به او گفت آقا مغرب نزديك است خوب است صبر بفرمايى يك باره نماز مغرب و عشا را بخوانيم و برويم. با يك جان كندنى ماند تا نماز مغرب و عشا را هم خواند و به خانه برگشت تا فردا شد. رفيق رفت دنبالش كه مثل ديروز او را به كار عبادت بگيرد، گفت آقا بفرماييد برويم مسجد، جواب گفت آقا ببخشيد از من دست بكش اين دين سخت است و من تاب آن را ندارم.

شما با مردم سختى نكنيد، نمى داني كه حكومت بنى اميه به زور شمشير، و فشار و ستم بود و از ميان رفت، حكومت ما به نرمى و دلجوئى و وقار و تقيه و خوش اخلاقى و ورع و كوشش است. مردم را به دين خود تشويق كنيد و به مسلكى كه داريد وارد كنيد.

۲۸. خدا به پيغمبرش هفت خصلت داده. امام دوم در حديثى طولانى فرمود: چند تن يهودى آمدند خدمت رسول اكرم (ص). داناتر آن ها سؤالاتى از پيغمبر كرد، در ضمن پرسيد: ما را از هفت خصلتى كه خداوند از ميان پيغمبران تو را

عن سبع خصال اعطاك الله من بين النبيين واعطى امتك من بين الامم ؟ فقال النبي ﷺ اعطاني الله عزوجل فاتحة الكتاب والاذان والجماعة في المسجد و يوم الجمعة والصلوة على الجنائز والاجهار في نكث صلوات والرخصة لامتي عند الامراض والسفر والشفاعة لاصحاب الكبائر من امتي ، قال اليهود صدقت يا محمد فما جزاءه من قرأ فاتحة الكتاب ؟ فقال رسول الله ﷺ من قرأ فاتحة الكتاب اعطاه الله عزوجل بعدد كل آية نزلت من السماء ثواب تلاوتها ، واما الاذان نانه يحشر المؤمنون من امتي مع النبيين والصدّيقين والشهداء والصالحين ، واما الجماعة فان صفوف امتي في الارض كصفوف الملائكة في السماء و ركعة في جماعة باربعة وعشرين ركعة كل ركعة أحب الى الله عزوجل من عبادة أربعين سنة ، واما يوم الجمعة (القيامة خب) فان الله يجمع فيه الاولين والآخرين للحساب فما من مؤمن مشى الى الجماعة الا خفف الله عزوجل عليه احوال يوم القيامة ثم يجازيه الجنة ، واما الاجهار فانه يتباعد منه لهب النار بقدر ما يبلغ صوته ويعجز على الصراط ويعطى السرور حتى يدخل الجنة ، واما السادس فان الله عزوجل يخفف احوال يوم القيامة لامتي كما ذكر الله في القرآن و ما من مؤمن يصلى على الجنائز الا اوجب الله له الجنة الا ان يكون منافقاً او عاقاً او شقياً و اما شفاعتي ففي اصحاب الكبائر ما خلا اهل الشرك

دان اختصاص داده و امتت را از میان امت‌ها بدان سرافراز کرده آگاه فرما. پیغمبر فرمود: خدا به من سوره حمد، و اذان، و نماز جماعت در مسجد، و روز جمعه، و نماز بر میت، و بلند خواندن در سه نماز (مغرب و عشا و صبح) را عطا فرمود، و متم را در بیماری و سفر رخصت داده که روزه بخورند و نماز را شکسته بخوانند، و آنان که گناه بزرگ کنند مشمول نفاعت من نموده.

یهودی عرض کرد: راست فرمودی، بفرما بینم مزد کسی که فاتحة الكتاب می خواند چیست؟ رسول خدا فرمود: هر کس فاتحة الكتاب بخواند خدای عزوجل به او ثواب خواندن همه آیاتی را بدهد که از آسمان فرود آمده. اذان ثوابش این است که اذان گویان با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان محشور شوند. و اما فضل نماز جماعت، صف‌های نماز جماعت امتم در زمین مانند صف‌های فرشتگان است در آسمان و یک رکعت نماز جماعت بهتر از بیست و چهار رکعت است که هر رکعتش نزد خدا از عبادت چهل سال محبوب تر است. روز جمعه، روزی است که خدا خلق اولین و آخرین را بر آن برای حساب جمع می‌کند. هیچ مؤمنی نیست که به سوی نماز جماعت برود مگر آن که خدای عزوجل در روز قیامت براس او را کم کند و بهشت را به او پاداش دهد. فضل بلند خواندن نماز این است که به اندازه‌ای که آواز می‌رود زیانه آتش ز او دور می‌شود، از صراط می‌گذرد و شادمان است تا در بهشت درآید. اما ششمی (تخفیف در حال بیماری و سفر) شانه این است که خدا در روز قیامت چنانچه در قرآن وعده داده هراس را از امتم برمی‌دارد - در سوره نمل آیه ۸۹ - می‌فرماید «کسی که کار نیک کند به از آن مزد دارد و از فزع روز قیامت در امان است». هیچ مؤمنی نیست که بر میت نماز بخواند جز آن که خداوند بهشت را بر او واجب کند، مگر آن که منافق یا عاق پدر و مادر یا شقی باشد. اما شفاعت من یژه صاحبان گناه کبیره است، جز مشرک به خدا و ستمکار بر بندگان که قابل شفاعت نیستند.

والظلم ، قال اليهودى صدقت يا محمد و انا أشهد أن لا اله إلا الله و انك عبده ورسوله خاتم النبيين و امام المتقين و رسول رب العالمين ، فلما أسلم و حسن اسلامه اخرج رقاً أبيض فيه جميع ما قال النبي ﷺ و قال يا رسول الله ﷺ و الذي بعثك بالحق نبياً ما استنسختها الا من الاتواح التي كتبها الله لموسى بن عمران ؑ و لقد قرأت في التوراة فضلك حتى شككت ، فيه يا محمد و لقد كنت امحو اسمك منذ اربعين سنة من التوراة و كلما محوته وجدته مثبتاً فيها و لقد قرأت في التوراة ان هذه المسائل لا يخرجها غيرك و ان في الساعة التي ترد عليك فيها هذه المسائل يكون جبرئيل عن يمينك و ميكائيل عن يسارك و وصيك بين يديك ، فقال رسول الله ﷺ صدقت هذا جبرئيل عن يميني و ميكائيل عن يساري و وصيي على بن أيطالب بين يدي فامن اليهودى و حسن اسلامه

۴۹- البقرة و البقرة تجزيان عن سبعة نفر عن يونس بن يعقوب قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن البقرة يضحي بها ؟ قال تجزي عن سبعة نفر . عن أبي عبد الله ﷺ قال البقرة و البقرة تجزيان عن سبعة نفر اذا اجتمعوا من اهل بيت وغيرهم

۴۰- الشمس سبعة اطباق و القمر سبعة اطباق عن محمد بن مسلم قال قلت لابي جعفر ﷺ جعلت فداك لاي شيء صارت الشمس اشد حرارة من القمر فقال ان الله تبارك و تعالى خلق

آن يهودى گفت: راست فرمودى من گواهم كه معبودى جز خداوند نيست و تو بنده و فرستاده او هستى، خاتم پيغمبران و پيشواى پرهيزكاران و رسول پروردگار عالميانى. چون به درسى مسلمان شد، ورقه سفيدي بيرون آورد كه هر آنچه پيغمبر فرموده بود در آن نوشته بود. عرض كرد: اى رسول خدا همانا اين را از الواحى كه خدا به موسى بن عمران فرستاده رونويس كردم، من در تورات به اندازه اى فضيلت تو را خواندم كه از اهميت آن به شك افتادم، چهل سال است كه نام تو را از تورات محو مى كنم و باز در جاي خود ثابت است، من در تورات خوانده ام كه جز شما كسى پاسخ درست به اين سؤالات نمى دهد و در آن هنگامى كه اين سؤالات بر شما عرض مى شود جبرئيل در سمت راست شما و ميكائيل در سمت چپ شما و جانشين شما در برابر شما است. رسول خدا فرمود: درست گفتى اين جبرئيل است در سمت راستم و اين ميكائيل است در سمت چپم و اين هم وصي ام على بن ابى طالب است پيش رويم. يهودى از روى اخلاص ايمان آورد.

۲۹. يك گاو و يك شتر قربانى از هفت تن بس است. يونس بن يعقوب گوید: از امام ششم پرسیدم از گاوى كه قربانى مى شود. فرمود: از هفت كس بس است.

امام ششم فرمود: گاو و شتر قربانى، از هفت كس كه با هم اند بس است، از يك خاندان باشند يا نباشند. شوح اين قربانى مستحبى است.

۳۰. خورشيد هفت طبقه دارد و ماه هفت طبقه. محمد بن مسلم گوید، به امام پنجم گفتم: قربانت چرا خورشيد از ماه گرمتر است. فرمود: خدای تبارك و تعالى خورشيد را از نور آتش و گاز خالص آب آفريده، يك طبقه از اين و يك طبقه از آن تا

الشمس من نورالنار وصفوا لهما طبقاً من هذا وطبقاً من هذا حتى اذا كانت سبعة اطباق البسها لباساً من نار فمن ثم صارت اشد حرارة من القمر ، فقلت جعلت فداك فالقمر ؟ فقال الله تبارك وتعالى خلق القمر من نور النار و صفوا لهما طبقاً من هذا و طبقاً من هذا حتى اذا صارت سبعة اطباق البسها لباساً من ماه فمن ثم صارالقمر ابرد من الشمس .

هفت طبقه، سپس یک طبقه آتشین که طبقه هفتم نمایان آن است بر گرد آن قرار داده، از این رو حرارت آن بیشتر از ماه است. گفتیم: قربانت ماه چطور؟ فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی ماه را از نور آتش و گاز آب آفریده، یک طبق از این و یک طبق از آن تا چون به هفتمین طبقه فوقانی رسیده بر گرد آن طبقه‌ای از آب پوشانیده از این رو ماه از آفتاب خنک تر گردید.

شوح آفتاب نزد دانشمندان هیأت یونانی جسمی است اثیری و مستدیر و ذاتاً نورانی در ضخامت فلک، خارج مرکز خود به طوری که در دو نقطه زیرین و زبرین باد و سطح آن فلک شریک است، ولی در نظر دانشمندان هیأت جدید توده بزرگی است از ماده که میلیون‌ها بار از کره زمین ما بزرگ تر است و از سرعت حرکت و چرخش مواد خود همیشه در حالت ذوبان است و طوفان‌هایی از شعله و حرارت پدید می‌کند. آنچه تاکنون توانستند بهفمند چند طبقه است، طبقه مرکزی و طبقه گازی که آن را احاطه کرده و طبقه مواد سائله و طبقه صخره‌های سخت چون صخره‌های زمین و طبقه شعله‌های آتشین که به صورت انفجارهای سخت و طوفانی در سطح آن پدید می‌شود و طبقه فسفر که گازمانند است و اشعه پراکنده می‌کند ولی از پیوست مواد آن پدید می‌شود و طبقه فسفر که گازمانند است و اشعه پراکنده می‌کند، ولی از پیوست مواد آن نمایش جامه می‌دهد و آنچه از عناصر تاکنون در آفتاب کشف شده:

۱. هلیوم که در قسمت‌های درخشانده آفتاب می‌چرخد و یا در هوای جوّی آن متمرکز می‌شود،

۲. هیدروژن که در دامنه‌های اشعه زیرین آن نمایان است،

۳. اکسیژن که در تارک قرص خورشید نمایان است،

۴. سدیم که در تجربه و مطالعه نخستین عنصری است که در آن کشف شد.

در این روایت طبقات کره آفتاب را هفت شمرده، یک طبقه آب خالص که ظاهراً همان هیدروژن است و یک طبقه نور آتش که شامل عناصر دیگری است، به علاوه از نور که از نظر طبیعی خودش عنصر سائلی است مانند کالریک که حرارت بدان تفسیر شده یا تشعشع جسم نوردنده است و به همین جهت گفته‌اند در هر ثانیه چهار میلیون تن از حجم و ثقل این کره بزرگ کم می‌شود و به تدریج نشاط آن در نقصان است و در نتیجه پس از هزارها، بلکه میلیون‌ها سال مانند حبه ذغالی که آتش گرفته و کم‌کم محترق می‌شود تا فانی می‌گردد و جز اندکی خاکستر از آن نمی‌ماند، تاریک و فسرده و سرد می‌شود و در نتیجه متلاشی می‌گردد و فرموده قرآن - «اذا الشمس کورت» - محقق می‌گردد و در هر صورت مفاد خبر این است که ماده کلی کره خورشید همان گاز هیدروژن و از آن طبقه نوری مخلوط به عناصر دیگر تولید می‌شود که از آن به نور آتش تعبیر شده زیرا شعله آتش همان گاز ازت است که دارای حرارت و مخلوط با مواد و عناصر دیگری است و سپس تبدیل به گاز هیدروژن می‌شود و دوباره تولید نور می‌کند تا در بار هفتم که نور آن دیگر تبدیل به هیدروژن نمی‌شود بلکه تشکیل اتمسفر می‌دهد و اشعه پراکنده می‌کند.

۳۱ - الدنيا سبعة اقاليم الى الصادق عليه السلام قال الدنيا سبعة اقاليم بأجوج و مأجوج والرؤم والسين والزنج وقوم موسى و اقاليم بابل .

و اما ماه، روی نظر هیأت یونانی کره‌ای است اثیری و تاریک و در ضخامت فلک حامل خود متمرکز و در دو نقطه برابر زیرین و زیرین با دو سطح آن شرکت دارد. اکتشافات تازه بعد از این روایت این نظریه را ابطال کرده ولی مطابق نظریه جدید کره ماه تکه‌ای از کره زمین ما بود که با آن از کره خورشید جرقه‌مانند پرش کرده و پیش از آن که کره زمین سرد شود جرقه‌مانند از آن جدا شده و در مدار خود پایند جاذبه عمومی گردیده. بنابراین دارای همان مواد و طبقات کره خورشید است ولی چون کوچک بوده طبقه زیرین آن که هیدروژن بوده است اشتعال و ذوبان خود را از دست داده و کم‌کم سرد و متحجر گردیده و به صورت صخره‌های بزرگ و کوه‌مانندی در آمده است، زیرا تبدیل بعضی از آن‌ها که مرکب از گاز هیدروژن است به سنگ محسوس است و فرمول علمی هم آن را ثابت کرده و شاید طبقه صخره‌های کره آفتاب هم از همین قبیل باشد، زیرا به واسطه بزرگی آن ممکن است پاره‌ای نواحی این کره بزرگ سرد شده و تشکیل صخره داده باشد و از هیدروژن آن در این روایت «صفو ماه» یعنی چکیده و خالص آب تعبیر شده که در روی کره قمر تشکیل صخره داده است.

۳۱. دنیا هفت اقلیم است. امام ششم فرمود: دنیا هفت اقلیم است. یکم یا جوج و مأجوج، دوم روم، سوم چین، چهارم زنگ، پنجم قوم موسی، ششم و هفتم اقلیم‌های بابل.

شوح واژه اقلیم سریانی است و تقسیم‌بندی زمین به هفت قسمت به نام هفت اقلیم از اصول کلدی و آشور است و مبدأ نخست آن عقیده به الوهیت و مدیریت هفت ستاره است نسبت به اقطاع زمین. روی این عقیده بود که به مناسبت نمایش و گردش و تناسب مدار، هر یک از این هفت کوكب را مدیر و ناظر یک قسمت از زمین دانسته و ریشه این تقسیم را گذاشته‌اند. سپس علمای هیأت یونانی و به خصوص بطلمیوس از این تقسیم در تنظیم نقشه جغرافیای زمین استفاده کرده و چون معموره زمین را در ربع شمالی یافتند خط استوا را مبدأ عرض بلاد گرفته و به طرف قسمت شمالی پیش رفتند و جزایر خالدها که در آخرین نقطه معموره در سمت مغرب و در دریای اتلانتیک بوده مبدأ طول گرفته و تا آخرین نقطه مشرق پیش رفتند. با این دو ملاحظه معموره زمین را تا عرض شصت و شش درجه هفت قسمت کردند که طول همه از مغرب تا مشرق ولی عرض آن‌ها به اختلاف از هشت تا دوازده درجه است و نام آن‌ها را اقلیم یک و دو تا هفت گذارده‌اند. این اصطلاح چند هزار سال میان دانشمندان هیأت و جغرافیا معمول بود. ولی اخیراً جغرافی‌شناسان بزرگ تقسیمات معموره زمین را روی مناطق و وضع آب و هوا و مقتضیات تولیدی و پرورش طبیعی برده‌اند و از این نظر تقسیمات اقلیمی زمین را این‌طور تعبیر می‌کنند: منطقه حاره، منطقه معتدله، منطقه بارده، منطقه مدیترانه‌ای.

در این روایت امام ششم تقسیمات اقلیمی را روی همین نظریه برده ولی با نظر دقیق‌تر و جامع‌تری و آن این است که چون بشری که در هر نقطه از زمین است خلاصه و محصول جامع و کامل طبیعیات و مقتضیات آن است و جغرافیای طبیعی و صناعی آن را بهتر نشان می‌دهد و بلکه جغرافیای سیاسی آن قطعه هم از وضع بشر موجود در آن فهمیده می‌شود از این جهت امام اقالیم را به نژادهای مختلف بشری معرفی نموده.

۱. اقلیم زردپوستان وحشی خاور دور که به نام یا جوج و مأجوج خوانده شده‌اند،

۲. اقلیم سفیدپوستان متمدن و شهرنشین که رومیان هستند،

(۳۲) سبعة مواطن ليس فيها دعاء، موقت الى أبي جعفر عليه السلام قال سبعة مواطن ليس بها دعاء موقت، الصلوة على الجنائز و القنوت و المستجار و الصفا و المروة و الوقوف بعرفات : ركعتا الطواف.

۳۳ سبعة لا يقرأون القرآن . عن علي عليه السلام قال سبعة لا يقرأون القرآن الراكع و الساجد و في الكنيف و في الحمام و الجنب و النفساء و الحائض قال مصنف هذا الكتاب (رض) مذا على الكراهة لا على النهي و ذلك ان الجنب و الحائض مطلق لهما قراءة القرآن الا العزائم الاربعة و هي سجدة لقمان و حم السجدة و النجم اذا هوى و اقرأ باسم ربك و قد جاء الاطلاق للرجل في قراءة القرآن في الحمام ما لم يردده الصوت اذا كان عليه مئزر و اما الركوع و السجود فلا يقرأ فيهما لان الموظف فيهما التسبيح الا ما ورد في صلوة الحاجة و اما الكنيف فيجب ان يصان القرآن من ان يقرأ فيه اما النفساء فتجرى مجرى الحائض في ذلك.

۳. اقليم زردپوستان شهرنشین چون چینی ها،

۴. اقليم سیاه پوستان چون زنجیان،

۵. اقليم سامیان صحراگرد چون عرب و یهود،

۶ و ۷. اقليم نژاد آریا در ایران و هند و اروپا.

چون در زمان صدور این حدیث که حدود قرن هشتم میلادی بوده هنوز دولت بیزانس در روم برقرار بود و قبایل صحراگرد اروپا با آن در زد و خورد بودند و تشکیلاتی نداشتند، امام روم را منطقه مستقل و اقليم جداگانه ای به حساب آورده.

۳۲. در هفت مقام از عبادت دعای معینی نیست. امام پنجم فرمود: هفت مقام است که دعا به لفظ مخصوصی لازم نیست. نماز میت، قنوت، در مستجار - و آن قسمتی است از بیرون خانه کعبه متصل به رکن یمانی برابر در خانه کعبه، سمت راست رکن عراق و حجرالاسود - و در صفا، و در مروه، و وقوف به عرفات، و در دو رکعت طواف. شرح مقصد این است که در این موارد دعا را به هر لفظی که شخص مؤمن ادا کند کافی است، اگر چه بهتر آن است که همان دعاها را بخواند که پیغمبر و امام خوانده اند.

۳۳. هفت کس قرآن نخوانند. امام یکم فرمود: هفت کس قرآن نخوانند. کسی که در رکوع است، کسی که در سجده است، کسی که در مستراح است، کسی که در حمام است، جنب، زن زائیده در حال نفاس، زن حائض.

مصنف این کتاب گوید این حکم به طور کراهت است نه حرمت، برای آن که برای جنب و حائض خواندن قرآن رواست، جز چهار سوره که سجده واجب دارد و آنها «الم سجده» دنبال سوره «لقمان»، و «حم سجده»، و سوره «النجم»، و سوره «اقرأ باسم ربك» می باشند. روایت هم رسیده که مرد در حمام می تواند قرآن بخواند در صورتی که مقصودش آوازه خوانی نباشد و لنگ در بر داشته باشد، ولی برای ذکر رکوع و سجود قرآن نخواند زیرا وظیفه آن تسبیح است، جز در نماز حاجت که قرآن در ذکر رکوع و سجده رسیده، ولی در مستراح نباید تلاوت قرآن کرد و لازم است که از جهت...

۳۴ نزل القرآن علی سبعة احرف . عن حماد بن عثمان قال قلت لایعبدالله عليه السلام ان الاحاديث تختلف عنكم قال فقال ان القرآن نزل علی سبعة احرف و ادنی ماللامام ان یفتی علی سبعة وجوه ثم قال هذا عطائنا فامنن او امسك بغير حساب . قال رسول الله صلى الله عليه وآله اتانی آت من الله عزوجل فقال ان الله یأمرك ان تقرأ القرآن علی حرف واحد ، فقلت یارب وسمع علی امتی فقال ان الله عزوجل یأمرك ان تقرأ القرآن علی سبعة احرف .

۳۴. قرآن بوهفت حرف نازل شده. حماد بن عثمان گوید، به امام ششم عرض کردم: احادیث مختلفی از شما امامان بر حق به ما رسیده. فرمود: قرآن به هفت حرف نازل شده، کمترین رخصتی که امام دارد این است که به هفت طریقه فتوا دهد، سپس فرمود: این بخشش ما است، به مردم بده یا دست بازدار، حساسی ندارد. - این آیه ۳۹ سوره صی است - .

رسول خدا فرمود، فرشته‌ای از سوی خدای عزوجل نزد من آمد و گفت: خدا به تو فرمان می‌دهد که قرآن را به یک حرف بخوانی. عرض کردم: پروردگارا به امتم وسعت عطا کن. گفت: به راستی خدای عزوجل به تو دستور می‌دهد که قرآن را به هفت حرف بخوانی.

شوخ حرف الف، با، تا آخر بیست و هشت حروف هجا را گویند و در جهت و سمت هم استعمال شده چنانچه فرماید «و من تولى يومئذ دبره الامتحن فالقتال» هر کس به جبهه جنگ پشت دهد جز سمت دیگری از نبرد را در نظر گیرد، این حدیث میان عموم علمای اسلام معروف است و بر دو وجه تفسیر شده، چنانچه دو روایتی هم که مؤلف نقل کرده هر کدام راجع به یک جهت است.

مفاد روایت اول این است که آیات قرآن دارای و جهات هفت‌گانه است اگر چه وظیفه عموم مردم این است که همان معنی ظاهر و واضح را مورد استفاده و عمل قرار دهند، ولی امام که عالم به همه جهات معناست می‌تواند به مقتضای مصلحت وقت و ملاحظه حال سائل بر طبق هر یک از آن معانی و جهات فتوا دهد و یک علت اختلاف اخبار صادره از ائمه همین است که از روی معانی مختلفی‌ای که در ضمن آیات قرآن مندرج است بیاناتی می‌کنند و همه صحیح است چنانچه ممکن است برای یک جمله کلام عادی یا یک شعر هم توجیهاست متعددی باشد که هر کدام در جای خود صحیح باشد. این‌گونه استعمالات همانند، کنایه است که معانی چندی در دنبال یکدیگر از یک جمله اراده شده.

ولی مفاد روایت دوم این است که قرآن به هفت تلفظ نازل شده که عبارت از هفت لغت باشد زیرا اعراب فصیح که در زمان نزول قرآن در حجاز و نواحی دیگر عربستان بودند با اینکه همه عربی فصیح و بلیغ بود ولی لهجه‌ها و تلفظ‌ها مختلف داشتند. دستور نخست این بود که همه قرآن را به یک لهجه و یک تلفظ دریافت کنند که به هیچ وجه در قرآن حتی از جهت قرائت هم اختلافی پدید نشود ولی چون پیغمبر ملاحظه کرد که عرب مردمی نادان و درس نخوانده‌اند و به آسانی ممکن نیست این‌ها را وادار کرد که نسبت به قرآن یک لهجه و یک زبان مخصوصی را مراعات کنند از این‌رو درخواست کرد که قرآن را با هفت زبان معروف عربستان قرائت کنند و از این‌جا قرآن دارای قرائت متعدد گردید، که معروف هم، هفت طریقه قرائت است و هر طریقه استادی نامور و راویانی معروف دارد، و مطابق این حدیث همه این قرائت‌های مختلفی‌ای قرآن حقیقی و نازل پیغمبر اسلام است، و آن بر دو وجه ممکن است.

اول، آن که آیاتی که به توسط فرشته برای آن حضرت می‌رسیده یا به قلب مبارکش نازل می‌شده شامل همه قرائت‌ها بوده و پیغمبر هم در محضر اصحاب خود که از قبایل مختلفی‌ای بوده‌اند همه آن‌ها را تلاوت می‌کرده و هر کدام مطابق لهجه و لغت خود قرائت مخصوصی را یاد می‌گرفته‌اند.

۳۵ خلق الله عزوجل في الارض منذ خلقها سبعة عالمين • عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول لقد خلق الله عزوجل في الارض منذ خلقها سبعة عالمين ليس هم من ولد آدم خلقهم من اديم الارض فاسكنهم فيها واحداً بعد واحد مع عالمه ثم خلق الله عزوجل آدم ابا هذا البشر و خلق ذريته منه ولا والله ما خلقت الجنة من ارواح المؤمنين منذ خلقها الله ولا خلقت النار من ارواح الكافرين العصاة منذ خلقها الله عزوجل لعلمكم ترون انه اذا كان يوم القيمة و صير الله ابدان اهل الجنة مع ارواحهم في الجنة و صير ابدان اهل النار مع ارواحهم في النار ان الله عزوجل لا يعبد في بلاده ولا يخلق خلقا يعبدونه و يوحدونه و يعظمونه بلى و الله ليخلقن الله خلقا من غير فحولة ولا انات يعبدونه و يوحدونه و يخلق لهم ارضاً تحملهم و سماء تظلمهم اليس الله عزوجل يقول يوم تبدل الارض غير الارض و السموات و قال الله عزوجل افبعينا بالخلق الاول بل هم في لبس من خلق جديد .

دوم، آن که قرآن به یک لغت به خود پیغمبر نازل می شده ولی چون پیغمبر از خدا رخصت گرفته بود به لهجه‌ها و قرائت‌های مختلفی به امت یاد می داد و چنانچه نماز فرض الله و فرض النبی دارد قرآن هم از نظر قرائت‌های مختلف دارای فرض الله و فرض النبی است و فرض النبی هم چون به رخصت خدا است قرآن حقیقی است. بنابراین چنانچه من معتقدم همه قرائت‌های مختلفی حتی قرائت‌های شاذه پس از ثبوت و یقین قرآن است و اگر در موردی احکام مختلفی هم از قرائت‌های مختلفی استفاده شود ضرر ندارد، زیرا حمل بر تخییر و یا نسخ می‌گردد.

۳۵. خدا از روزی که زمین را آفریده تا کنون هفت طبقه دانایان و خردمندان در آن جا داده. محمد بن مسلم گوید، از امام پنجم شنیدم می‌فرمود: خدای عزوجل از آن هنگامی که زمین را آفریده هفت دسته از دانایان و خردمندان را که فرزند آدم ابوالبشر نبودند در آن جا داده، همه آنان را هم از روی زمین آفرید و هر دسته‌ای را پس از دیگری در عصر خود در آن جا داد، سپس خدای عزوجل آدمی که پدر این بشر موجود است آفرید، و نژادش را از وی پدید آورد. به خدا از روزی که خدا بهشت را آفریده مورد استفاده مؤمنان بوده و از آن روزی که دوزخ را آفریده در کار عذاب کافران گنهکار بوده.

شاید عقیده شماها این باشد که چون روز قیامت شد و خدا بدن‌های اهل بهشت را با روحشان به بهشت برد و بدن‌های دوزخیان را با روحشان در آتش برد دیگر کسی نیست که در زمین او را ببرستند و به یگانگی و بزرگی بستاید.

آری به خدا خلقی دیگر بدون وسیله ماده و نر بیافریند که او را ببرستند و به یگانگی ستایش کنند و برای آنان زمینی بیافریند که آن‌ها را بردارد و آسمانی که بر آن‌ها سایبان باشد، نیست که خدا - در سوره ابراهیم آیه ۴۸ - می‌فرماید روزی که زمین، زمین دیگری گردد و آسمان‌ها، آسمان‌های دیگر، و - در سوره ق آیه ۱۵ - بر سبیل انکار می‌فرماید آیا ما از آفرینش نخست درماندیم؟ بلکه آن‌ها در پوشش تازه‌ای از آفرینشش به سر می‌برند.

۳۶ لا یكون فی السموات و الارض شیء الا بسعة . عن ابی الحسن الاول علیه السلام
 قال لا یكون شیء فی السموات و الارض الا بسعة بقضاء و قدر و ارادة و مشیة و کتاب و اجل و اذن
 فمن قال غیر هذا فقد کذب علی الله و رد علی الله عز و جل .

۳۷ کبر النبی علی النجاشی لمات سبعا . عن علی علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما
 اتاه جبرئیل بنی النجاشی بکی بکاه حزین علیه و قال ان اخاکم اضحمه و هو اسم النجاشی
 مات ثم خرج الی الجبانة و صلی علیه و کبر سبعا فخفض الله له کل مرتفع حتی رأى جنازته و
 هو بالحیثة .

۳۶. چیزی در آسمان و زمین نباشد جز به هفت مطلب. امام هفتم فرمود: در آسمان‌ها و در زمین چیزی نباشد جز به هفت
 مقدمه، قضا، و قدر، و اراده، و خواست، و سرنوشت، و اندازه، و اعلام؛ هر کس جز این گوید به خدای عزوجل دروغ
 بسته و بر خدارد کرده.

شرح قضا، علم اجمالی حق است به هر چیز و آن عین علم حق است به ذات خویش که آفریننده همه موجودات است.
 قدر، علم تفصیلی حق است به هر چیز و آن ذات او است از نظر کشف اشیا. اراده، علم به صلاح وجود هر چیزی است.
 مشیت، خواست وجود هر موجودی است که از آن به کلمه کن تعبیر شده. کتاب، نقشه و قالب ماهوی هر چیزی است که
 فرضیه امکان او است و از آن تعبیر به ماهیت کنند. اجل، گاه آفرینش هر موجودی است که در فرضیه زمان از نظر تسلسل و
 تدریج نسبی موجودات از وجود مقدمات آن پی به آینده آن برده می‌شود و همین منشأ همه علوم پر آوازه و پر جنجال و
 در عین حال ناقص و کوتاه بشری است. پیدایش علوم فلسفه و خصوصاً نجوم و رمل و جفر در جهان باستان و پیدایش
 علوم جدید و اکتشافات و اختراعات حیرت‌انگیز تا امروز و در آینده روی این اساس است، همه این امور در گناهای هم
 که موجود می‌شوند هست ولی جبر لازم نمی‌آید زیرا گناه از اراده و اختیار کامل خود بنده برخاسته و قضا و قدر و
 خواست حق با همین قید بدان تعلق دارد، و این خودش جبر را باطل می‌کند نه آن که مستلزم جبر باشد چنانچه اگر آقای
 مالی یا کتیز زیبایی را در تحت اختیار بنده خود بگذارد و به او دستور دهد که آن‌ها را حفظ کند و مواظبت کند و به او
 بگوید که در صورت خیانت تو را صد شلاق کیفر کنم و اعلام کند که در فلان روز من مسافرت می‌کنم و در این حال تو
 بیشتر باید مواظبت کنی و وسایلی هم در اختیار دارد که اگر بخواهد می‌تواند جلو خیانت را بگیرد و با این حال او را آزاد
 گذاشت و او خیانت ورزید، در این صورت نه این بنده در خیانت خود مجبور بوده و نه آقا در کیفر او ستم به او کرده و نه
 قدرت آقا بر دفع او عذر او محسوب می‌شود.

۳۷. چون نجاشی مُرد پیغمبر هفت تکبیر بر او گفت. امام یکم فرمود: چون جبرئیل مرگ نجاشی - پادشاه حبشه که مهاجرین
 مسلمان مکه را پناه داد و بر اثر تبلیغ آن‌ها مسلمان شد - را به پیغمبر گزارش داد، پیغمبر چون اندوهناک و غم‌دیده‌ای بر او
 گریست و فرمود: برادر دینی شما اضحمه - نام نجاشی است و نجاشی لقب مخصوص پادشاهان حبشه بوده، چون خسرو
 که لقب مخصوص پادشاهان فارس و قیصر که لقب مخصوص پادشاهان روم بوده - مرده. سپس به میدان بیرون مدینه

۳۸ - اذا غضب الله على امة ولم ينزل بها العذاب اصابتها سبعة اشياء قال رسول الله ﷺ اذا غضب الله على امة ولم ينزل بها العذاب ، غلت اسماعها و قصرت اعمازها ولم تريح تجارها ولم تترك ثمارها ولم تفرز انهارها و حبس عنها امطارها و سلط عليها شرارها.

۳۹ حب النبي ص و اهل بيته ع ينفع في سبعة مواطن • قال رسول الله ﷺ حبى و حب اهل بيتى نافع في سبعة مواطن اهو الهن عظيمة، عند الوفات و في القبر و عند النشور و عند الكتاب و عند الحساب و عند الميزان و عند الصراط .

۴۰ ماروى من طريق العامة ان الارض خلقت لسبعة • عن علي عليه السلام قال خلقت الارض لسبعة بهم يرزقون و بهم يمطرون و بهم ينصرون ابوذر و سلمان و المقداد و عمار بن ياسر و حذيفة و عبدالله بن مسعود قال علي عليه السلام وانا امامهم وهم الذين شهدوا الصلوة على فاطمة

تشریف برد و از همان جا بر او نماز خواند و هفت تکبیر بر او گفت. همه بلندی های زمین پست شد تا از مدینه جنازه او را که در حبشه بود دید.

شوح در نماز میت لازم است که نمازگزار برابر جنازه که در سمت قبله با وضع مخصوص گذاشته شده است بایستد که نماز بر او گذارد و این وضعیت برای پیغمبر نسبت به نجاشی به نیروی خداوند فراهم شده و ظاهر این است که سایر اصحاب در این نماز شرکت نکرده اند چون دارای این وضعیت نبوده اند.

نماز میت پنج تکبیر است و این دو تکبیر به طور خصوصی برای نجاشی و حمزة بن عبدالمطلب در جنگ احد افزوده شد، بعد از هر تکبیر تا تکبیر ختم نماز دعایی لازم است ولی نسبت به تکبیرهای اضافی چیزی نقل نشده.

۳۸ چون خدا بر امتی خشم کند و به عذابی آنها را هلاک نکند هفت بلا بر آنها مسلط کند. رسول خدا (ص) فرمود: چون خدا بر امتی خشم کند و عذابی بر آنها نفرستد که هلاک شوند، نرخ های آنها گران شود، و عمرهای آنها کوتاه شود، و بازرگانان شان سود نبرند، و میوه های آنها پاکیزه و فراوان نشود، و جوی های آنها شاداب و سرشار، نشود و باران های موسمی از آنها دریغ شود، و بدان آنها بر سرشان مسلط گردند.

۳۹ دوستی پیغمبر و خاندانش در هفت جا سود می دهد. رسول خدا فرمود: دوست داشتن من و دوست داشتن خاندان من در هفت مقام که هراسی بس بزرگ دارند سودمند است. نزد مردن، و در گور، و در برخاستن از گور، و در هنگام دریافت نامه اعمال، و در وقت حساب، و نزد سنجیدن کارهای خوب و بد، و در گذشتن از صراط.

۴۰ آنچه از طریق عامه رسیده بر این که زمین برای هفت کس آفریده شده. امام یکم فرمود: زمین برای هفت کس آفریده شده که برای آنان روزی به شما می رسد و باران بر شما می بارد و بر دشمنان پیروز می شوید. ابوذر، سلمان، مقداد، عمار یاسر، حذیفه، عبدالله بن مسعود، و من هفتمین و پیشوای آنانم. همان هایتند که در نماز بر جنازه فاطمه دختر پیغمبر (ص) حاضر بودند.

مصنف این کتاب گوید مقصود امام از این که فرموده زمین برای هفت کس آفریده شده، این نیست که از آغاز تا انجام برای آنان آفریده شده مقصود این است که استفاده از زمین در این عصر برای کسانی مقدر شده که بر جنازه فاطمه (ع) نماز گذاردند.

قال مصنف هذا الكتاب رض معنى قوله خلقت الارض لسبعة نفر ليس يعنى ابتدائها إلى انتهائها و انما يعنى بذلك ان الفائدة في الارض قدرت في ذلك الوقت لمن شهد الصلوة على فاطمة عليها السلام و هذا خلق تقدير لخلق تكوين.

۴۱- للنار سبعة ابواب . عن محمد بن فضيل الرزقي عن أبي عبد الله عن أبيه عن جده عليه السلام قال للنار سبعة أبواب ، باب يدخل منه فرعون و هامان و قارون و باب يدخل منه المشركون و الكفار فمن لم يؤمن بالله طرفة عين و باب يدخل منه بنو امية هو لهم خاصة لا يزاحمهم فيه احد و هو باب لظى و هو باب سقر و هو باب الهاوية تهوى بهم سبعين خريفا فكلما هوى بهم سبعين خريفا فاربهم فورة قذف بهم في اعلاها سبعين خريفا ثم تهوى بهم كذلك سبعين خريفا فلا يزالون هكذا ابدا خالد بن مخلد بن و باب يدخل منه مبغضونا و محاربونا و خاذلونا و اذناه لاعظم الابواب و اشدها حراً (صراً خب) قال محمد بن فضيل الرزقي نقلت لابي عبد الله عليه السلام الباب الذي ذكرت عن ابيك عن جدك انه يدخل منه بنو امية يدخله من مات منهم على الشرك او من ادرك منهم الاسلام

شرح مقصود این است که لام برای بیان علت غایی نیست و مفاد کلام این نیست که فرض از خلقت زمین این هفت نفر بوده اند، یا این که علت رزق و باران و نصرت همین چند نفرند، بلکه لام برای بیان فایده است، و مقصود این است که چون فایده پاینده و اساسی این جهان کسب معرفت و ایمان است و افراد بی ایمان مانند بهایم و جمادات از گوهر هستی سوخته و واریخته می شوند و در عمق تاریخ ماده و دوزخ پست فرو می روند، بهره از این جهان و نعمت های آن که رزق و باران و ثروت باشد ندارند. و در زمان وفات حضرت صدیقه کبری (ع) آغاز انقلاب اسلام و پدید شدن کفر و ارتداد بود، ایمان درست فقط در این هفت نفر به جا بود و باقی مسلمانان یا منافق و یا مرتد و یا در حال شک بودند و البته حسنین و فرزندان دیگر امام و وابستگان در این زمره داخل اند، بلکه ظاهراً مقصود از این هفت نفر، هفت خاندان یا هفت طبقه از مؤمنانند که هر کدام از این ها یک خاندان یا یک طبقه محسوب می شوند. و مؤید آن است روایتی که سابقاً اسلام و ایمان را به هفت سهم تقسیم کرده و برای هر طبقه از مؤمنان سهام مختلفی ثابت کرده بود. مشکلی که در این روایت هست این است که عبدالله بن مسعود را جزء این هفت شمرده با این که علمای رجال شیعه نسبت به او خوش بین نیستند و در تاریخ جزو مخالفین علی شمرده شده، ممکن است این طور جواب داده شود که در این تاریخ جزء مخلصین بوده و بعد منحرف شده ولی بهتر این است که ذکر انحراف او را تخطئه کرد و گفت او هم جزء مخلصین بوده و قضیه اهانت و سخت گیری عثمان به او در موقع جمع و ترتیب قرآن گواه آن است، و گواه دیگرش این است که در کمیسیون جمع قرآنی که در زمان ابوبکر تشکیل شد او را شرکت ندادند، با این که قدرت علمی و دانش او بیشتر از زید بن ثابت و دیگران بوده است.

۴۱. دوزخ هفت دره دارد. محمد بن فضیل رزقی از گفته امام ششم از قول پدرش از قول جدش فرمود: برای دوزخ هفت در

است. از یک در فرعون و هامان و قارون ورود می کنند؛

از یک در مشرکین و کفار و کسانی که یک چشم به هم زدن به خدا ایمان نداشته اند ورود می کنند؛

فقال لا أم لك الم تسمعه يقول و باب يدخل منه المشركون والكفار فهذا الباب يدخل منه كل مشرك و كل كافر لا يؤمن بيوم الحساب و هذا الباب الاخر يدخل منه بنو اميه لانه لابي سفیان و معاوية و آل مروان خاصة يدخلون من ذلك الباب فتحطمهم النار حطما لا تسمع لهم فيها و اوعية ولا يحيون فيها ولا يموتون.

از یک در بنی امیه ورود می کنند این در مخصوص آنها است کسی در آن مزاحمت ندارد آن در شعله و در افروخته و در فرو برنده است، هفتاد خریف - خریف هشتاد سال است - آنها را به عمق دوزخ فرو می کشاند و هر بار که در این عمق فرو می روند، دوزخ جوشی می زند که هفتاد خریف آنها را به بالا پرتاب می کند و دوباره هفتاد خریف فرو می روند و همیشه به همین حال در دوزخ به سر می برند.

و از یک در دشمنان ما و رزمجویان با ما و کناره گیران از یاری ما وارد می شوند، این در از همه درها بزرگترها و سوزنده تر و پر جنجال تر است.

محمد بن فضیل رزقی گوید، به امام ششم عرض کردم: آن دری که از گفته پدر و جدت فرمودی بنی امیه از آن ورود می کنند منظور آن افرادی از بنی امیه اند که مشرک مردند یا شامل آنها هم که اسلام را پذیرفتند می شود؟

فرمود: مادرت میاد، نشیدی می فرماید مشرکین و کفار از در مخصوصی وارد می شوند، این در از هر مشرک و کافری است که ایمان به قیامت و حساب ندارد ولی از این در دیگر همه بنی امیه وارد می شوند چون این در از آن ابوسفیان و معاویه و آل مروان است، مخصوص آنها است از آن وارد می شوند و آتش از آنها پذیرایی کند و چنان آنها را در هم می شکند و خرد می کند که نفسشان بند می آید در آن جا نه زنده اند نه مرده.

شوخ آغاز حدیث هفت در است ولی چهار در بیشتر تفصیل ندارد با آن که به حسب ظاهر همه دوزخیان در این چهار عنوانی که بیان کرده داخل اند.

۱. مدعیان خدایی و پول پرستان و معاون های آنها که فرعون و هامان و قارون که نماینده آنها بودند، یاد آور شده.

۲. مشرکین و کفار.

۳. حکومت های ستمکار مخالفین حکومت عادل الهی و اعوان و انصارشان که بنی امیه نمونه کامل آنها است.

۴. دشمنان ائمه حق (ع) که رهبران الهی و پیشوایان شایسته و عادل و مصلحین خیر خواه جهان بودند.

۵. کسانی که با پیشوایان درست و رهبران عادل رزم می کنند و از پیشرفت مقاصد آنها مانع اند.

۶. اشخاصی که برای استفاده دنیوی نام مسلمان یا شیعه به خود می گیرند ولی در اثر سستی عقیده و حب زندگانی دنیا در راه حق مجاهده نمی کنند و به امامان بر حق برای پیشرفت مقاصد دینی آنها و تشکیل حکومت عادل الهی کمک نمی کنند، چون مردم مدینه نسبت به امام یکم و مردم کوفه نسبت به امام دوم و سوم؛ و بیشتر مسلمانان اسمی و شیعیان عنوانی نسبت به امامان دیگر.

بنابراین چطور سه باب دیگر از هفت باب مورد تفصیل نشده و شاید مقصود این باشد که باب بنی امیه سه است که به نام لظی و سقر و هاویه یاد آور شده و باب هفتم در ضمن باب چهارم است که اختصاص به خاذلان دارد یعنی دوستان سر سفره و کناره گیران از جبهه مبارزه.

۴۴ - يحاج الناس على ع يوم القيمة بسبع خصال ، قال رسول الله ﷺ لعلي عليه السلام
 احاجك يوم القيمة فاحاجك بالنبوة وتحاج قومك فتحاجهم بسبع خصال: اقام الصلوة وابتاء الزكوة
 والامر بالمعروف والنهي عن المنكر والعدل في الرعية والقسم بالسوية والاخذ بامر الله عزوجل
 اما علمت يا علي ان ابراهيم عليه السلام موافينا يوم القيمة فيدعى فيقام عن يمين العرش فيكسى كسوة
 الجنة و يعلى من حلها و يسيل له ميزاب من ذهب من الجنة فيهب من الجنة ماء (ما هو خ ب)
 احلى من الشهد و ابيض من اللبن و ابرد من الثلج و ادعى انا فاقام عن شمال العرش فيفعل بي
 مثل ذلك ثم تدعى أنت يا علي فيفعل بك مثل ذلك اما ترضى يا علي ان تدعى اذا دعيت انا و تكسى
 اذا كسيت انا و تحلى اذا حليت انا ان الله عزوجل امرني ان ادنيك فلا اقصيك و اعلمك ولا
 اجفوك و حقا عليك ان تمي و حقا علي ان اطيع ربي تبارك و تعالی . قال علي بن ابي طالب عليه السلام
 احاج يوم القيمة بسبع اقام الصلوة و ابتاء الزكوة و الامر بالمعروف و النهي عن المنكر و القسم
 بالسوية و العدل في الرعية و اقام المحدود . عن معاذ بن جبل قال قال النبي ﷺ لعلي عليه السلام

۴۴. علی (ع) در روز قیامت با هفت خصلت بر خلق حجت می آورد. رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: من در روز قیامت نبوت

خود را بر تو حجت قرار می دهم و تو را مسئول خود می کنم و تو هفت خصلت را بر ملت خود حجت قرار می دهی و آن ها را مسئول خویش می کنی.

برپا داشتن نماز، و ادای زکات، و امر به معروف و نهی از منکر، و عدالت میان رعایا، و قسمت عادلانه بیت المال بر مسلمانان کارگزار، و مواظبت به انجام فرمان خدای عزوجل.

ای علی نمی دانی که حضرت ابراهیم در روز قیامت با ما رخ به رخ می شود و او را می خوانند و در سمت راست عرش و امی دارند و جامه بهشتی به او می پوشند و با زیور بهشتی او را می آریند و یک ناودان زرین بهشتی برایش روان می شود و آب بهشتی از آن فرو می ریزد از غسل شیرین تر و از شیر سفید تر و از برف سرد تر، سپس مرا پیش می خوانند و در جناح چپ عرش برپا می دارند و همین کار را با من می کنند، سپس ای علی تو را می خوانند و همین کار را با من می کنند.

ای علی نمی پسندی که با من دعوت کنند و جامعهات پوشند و آرایش کنند، خدای عزوجل به من دستور داده که تو را همیشه به خود نزدیک کنم و بدون سخت گیری و کج خلقی تو را بیاموزم بر تو لازمست که فراگیری و حفظ کنی و بر من لازمست که پروردگار برکت بخش و بلند پایه خود را فرمان برم.

امام یکم فرمود: من در روز قیامت یا هفت دلیل با مردم احتجاج کنم. برپا داشتن نماز، دادن زکات، امر به معروف، نهی از منکر، قسمت عادلانه، عدل و داد در رعیت، اجرای حدود و کیفر بر اهل بزه و جنایت.

پیغمبر (ص) به علی فرمود: من تو را مسئول نبوت خود می شناسم با این که پس از من پیغمبری نیست و تو با مردم به هفت دلیل محاکمه می کنی و هیچ کدام از قریش این دلیل ها را ندارند، چون که تو: در ایمان پیشتر از ایشان، و در وفای به عهد محکم تر از ایشان، و در فرمان خدا پایدارتری، و در قسمت بیت المال مساوات را بیشتر مراعات می کنی، و نسبت به رعیت عادل تری، و در قضاوت بیناتری، و اجر تو پیش خدا بزرگتر است.

اخاصمك بالنبوة ولانبي بعدى و تخاصم الناس بسبع ولا يحاجك فيهن أحد من قريش لانك أنت اولهم ايماناً و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله و اقسهم بالسوية و اعدلهم بالرعية و ابصرهم بالقضية و اعظمهم عند الله مزية

۴۳- الاخوات من اهل الجنة سبع . عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول رحم الله الاخوات من اهل الجنة فسامهن اسماء بنت عميس الخثعمية و كانت تحت جعفر بن أبي طالب و سلمى بنت عميس الخثعمية و كانت تحت حمزة و خمس من بني هلال ميمونة بنت الحارث كانت تحت النبي صلى الله عليه وآله و ام الفضل عند العباس اسمها هند و الغميصا ام خالد بن الوليد و عزة كانت في تقيف عند الحجاج بن غلاظ و حميدة ولم يكن لها عقب .

۴۴ الكباير سبع . عن أبي عبد الله عليه السلام قال ان الكباير سبع فينا نزلت و مناستحلت فاولها الشرك بالله العظيم و قتل النفس التي حرم الله و اكل مال اليتيم و عقوق الوالدين و قذف المعصنات

شوح در اين چند روايت اصناف پيشواى عادل را كه به واسطه آنها لياقت پيدا مى كند تا به امامت و پيشوايى ملت نصب شود بيان کرده و همه شروط ديندارى و عدالت و رعيت پرورى را در آن گنجانیده.
 ۱. ديندارى و عقیده و ايمان به خداوند كه نماز خواندن و زكات دادن رمز آن است.
 ۲. ترويج خير و صلاح و ارشاد و وادارى مردم به كارهاى نيك و جلوگیری از هرزگى و فساد و كارهاى زشت.
 ۳. داد و دهش ميان رعايا و حفظ حقوق آنان به طورى كه هر کدام حق خود را دريافت كنند و به ديگرى ستم نكنند.

۴. بيت المال كه حق تشون مجاهد اسلام و كارمندان دولت اسلامى است به طور برابر و مساوات تقسيم شود زيرا حقوق براى گذران و معاش است و هر كس در هر رتبه اى باشد نيازهاى مالى او با ديگران برابر است، احتياج به خوراك و لباس و لوازم ديگر زندگاني در افراد برابر است، مزد رتبه و مقام كه در قانون اسلام به تقوا و داش است با خدا و در آخرت است نه با پول و حقوق كه عمر قرارداد كرد.

۵. محافظت و پشتيبانى از قانون اساسى جامعه كه مورد علاقه و رعايت عموم است و آن در جامعه اسلام دستورات خداوند است كه در كتاب و سنت يعنى قرآن و روايات پيغمبر و ائمه معصومين بيان شده.

۴۳. هفت بانوى بهشتى خواهر همدىكونند. ابوبصير گوید، شنيدم از امام پنجم مى فرمود: خدا با خواهرانى كه اهل بهشت اند مهر بورزد سپس آنها را چنين نام برد. اسماء دختر عميس از خثعم همسر جعفر بن ابى طالب، سلمى دختر عميس همسر حمزه سيد الشهداء، و پنج تن از نژاد هلال ميمونه دختر حارث همسر پيغمبر، ام الفضل همسر عباس عبدالمطلب كه نامش هند بود، و غميصا مادر خالد بن وليد، و عزت كه در طائفه تقيف همسر حجاج پسر غلاظ بود، و حميده كه فرزندى نداشت.

۴۴. گناهان كبيره هفت است. امام ششم فرمود: گناهان كبيره هفت است و دستور آنها درباره ما رسیده و از نظر مخالفت و هتك حرمت ما ناشى مى شوند، يكم شكر به خداى بزرگ، دوم قتل نفسى كه خدا او را محترم دانسته، سوم خوردن مال

والفرار من الزحف و انكار حقنا أهل البيت و أما الشرك بالله فقد انزل الله فينا ما انزل و قال رسول الله فينا ما قال فكذبوا الله و كذبوا رسوله فاشركوا بالله عزوجل و أما قتل النفس التي حرم الله فقد قتلوا الحسين بن علي عليه السلام و أصحابه و أما اكل مال اليتيم فقد ذهبوا بفيئتنا الذي جعل الله لنا فاعطوه غيرنا و أما عقوق الوالدين فقد انزل الله في كتابه النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم و ازواجه امهاتهم فعقوا رسول الله صلى الله عليه و آله في ذريته و عقوا امهم خديجة في ذريتها و أما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة على منابرهم و أما الفرار من الزحف فقد اعطوه أمير المؤمنين عليه السلام بيعتهم طائعين غير مكرهين ففروا عنه و خذلوه و أما انكار حقنا فهذا مما لا يتنازعون فيه عن أبي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال اجتمعتوا السبع الموبقات، قيل يا رسول الله و ما هن قال الشرك بالله و السحر و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق و اكل الربوا و اكل مال اليتيم و التولي يوم الزحف و قذف المحصنات الغافلات المؤمنات

یتیم، چهارم مراعات نکردن حقوق پدر و مادر، پنجم تهمت زدن به زنان عفيف، ششم گریختن از جبهه جهاد، هفتم انكار حق ما خاندان پیغمبر.

اما شرك به خدا، خداوند درباره ما آیاتی در قرآن نازل کرده «قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فى القربى...» رسول خدا هم درباره ما سفارشاتى فرموده - مانند روایت ثقلین - این مردم خدا و پیغمبر را تکذیب کردند و حق ما را پایمال نمودند و به خدای عزوجل مشرک شدند.

قتل نفس محترم، حسین بن علی و یارانش را کشتند.

خودن مال یتیم، سهم خمسى که خداوند برای ما قرار داده بود، بردند و به دیگران دادند.

نافرمانی و حق ناشناسی پدر و مادر، خدا در قرآن خود فرموده پیغمبر به مردم از خودشان اولی به مراعات و اطاعت است و همسران او مادران امت محسوبند، رسول خدا درباره فرزندان نافرمانی و حق کشی کردند و حضرت خدیجه را نسبت به فرزندان نافرمانی و حق کشی کردند.

و اما تهمت به زنان عفيفه، همانا فاطمه زهرا را بر سر منبرهای خود به نسبت ناروا متهم کردند.

اما کمرباز جبهه جهاد، با کمال رغبت بدون ترس و هراس دست بیعت به امیر مؤمنان دادند سپس از او گریختند و او را به خود واگذارند.

انکار حق ما، که پیش خود مردم امر مسلمی است و در آن نزاعی ندارند.

شوخ مقصود این است که این هفت گناه به حسب طبع خود از همه گناهان بزرگتر و زشت تر می باشند و اگر به وجهی انجام شوند که با رسول خدا و خاندانش تعلق پذیرد بزرگتر و زشت تر است و همه این گناهان به شرحی که می فرماید درباره آنها واقع شده. و ظاهراً مقصود از این که بر منابر فاطمه زهرا را قذف می کردند این است که می گفتند حسن و حسین (ع) فرزند رسول خدا (ص) نیستند برای آن که استحقاق امامت را از آنها سلب کنند، این گونه تبلیغات بعد از شهادت امام حسن جزو برنامه حکومت بنی امیه گردید و در تشریفات خطبه نماز جمعه و اعیاد ادا می شد و این جمله مستلزم قذف فاطمه زهرا (س) است و اما این که کسی صریحاً نسبت ناروایی به آن معصومه داده باشد منظور نیست زیرا طهارت و عفت آن مخدیره به طوری است که دشمنان هم جز تصدیق راهی و رأیی نداشتند. در روایت ابوهریره - که از جعلین است - از قول پیغمبر گناهان کبیره را به همین ترتیب هفت شمرده ولی دوم آنها را شمرده و انکار حق خاندان پیغمبر را ذکر نکرده.

۴۵- امتحان الله عزوجل اوصیاء الانبياء في حيات الانبياء (ع) في سبعة مواطن و بعد وفاتهم في سبعة مواطن . عن أبي جعفر عليه السلام قال اتى راس اليهود إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام عند منصرفه من وقعة النهروان وهو جالس في مسجد الكوفة فقال يا أمير المؤمنين اني اريدان أسألك عن اشياء لا يعلمها الا نبي او وصى نبي فان شئت سألتك و ان شئت اعفك قال عليه السلام سل عما بدالك يا اخا اليهود فقال أنا نجد في الكتاب ان الله عزوجل اذا بعث نبياً اوحى إليه ان يتخذ من اهل بيته من يقوم بامر امته من بعده و ان يعهد اليهم فيه عهداً يحتذى عليه و يعمل به امته من بعده و ان الله عزوجل يمتحن الاوصیاء في حيات الانبياء و يمتحنهم بعد وفاتهم فاخبرني كم يمتحن الله الاوصیاء في حيات الانبياء و كم يمتحنهم بعد وفاتهم من مرة و الى ما يصير آخر امر الاوصیاء اذا رضی محتتم؟ فقال عليه السلام والله الذي لا اله غيره الذي فلق البحر لنبی اسرائيل و انزل التوریه و الانجيل على موسى و عيسى لئن اخبرتك بحق عما تسأل عنه لتقرن به؟ قال نعم قال والذي فلق البحر لنبی اسرائيل و انزل التوریه على موسى لئن اجبتك لتسلمن؟ قال نعم فقال علي عليه السلام ان الله عزوجل يمتحن الاوصیاء في حيات الانبياء في سبعة مواطن لیبتلی طاعتهم فاذا رضی طاعتهم و محتتم امر الانبياء ان يتخذوهم اولیاء في حياتهم و اوصیاء بعد وفاتهم و يصيروا طاعة الاوصیاء في اعناق الامم من يقول بطاعة الانبياء ثم يمتحن الاوصیاء بعد وفاة الانبياء عليه السلام في سبعة

۴۵. امتحان اوصیاء پیغمبران در حیات پیغمبران، در هفت مقام است و پس از وفاتشان هم در هفت مقام. امام پنجم فرمود: چون امیر مؤمنان (ع) از نبرد نهروان برگشت در مسجد کوفه نشست بود که رئیس یهودان حضورش آمد و عرض کرد: می خواهم چند مسأله از شما بپرسم و گرنه درگذرم. فرمود: ای برادر یهود هر چه خواهی بپرس. عرض کرد ما در کتاب خود یافته ایم که چون خدای عزوجل پیغمبری می فرستد به او دستور می دهد که از خاندان خود کسی را اختیار کند که پس از وی کارگزار امتش باشد و فرمانی در این موضوع به امت صادر کند تا از آن پیروی شود و پس از وی مورد عمل امتش باشد. خدای عزوجل اوصیای پیغمبران را در زندگی خود پیغمبر امتحان می کند و پس از مردن او امتحان می کند، مرا آگاه کن که امتحان اوصیاء در زندگی پیغمبران چند بار است و پس از مرگشان چند بار است و چون اوصیاء درست از امتحان درآیند و امتحانشان رضایت بخش باشد سرانجام آن ها چه می شود؟

فرمود: به حق خدای یگانه که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات و انجیل را به موسی و عیسی فرستاد، اگر حقیقت موضوعی که پرسیدی به تو آگاهی دهم، اعتراف بدان می کنی و اقرار به وصایت من؟ به خدایی که دریا را شکافت برای بنی اسرائیل و بر موسی تورات نازل کرد، اگر جوابت را درست گفتم باید البته اسلام بیاوری. گفت: آری.

فرمود: تا پیغمبر زنده است خداوند جانشین او را در هفت مقام امتحان می کند تا حسن خدمت و فرمان گذاری او را بیازماید و چون طاعت و امتحان آن ها رضایت بخش باشد به پیغمبر دستور می دهد که او را در زمان زندگی خود دوست قرار بدهد و برای پس از وفات او را جانشین خود کند و اطاعت جانشین خود را بر همه امتهایی که پیرو او هستند لازم می شمارد.

مواطن لیبیلوا صبرهم فاذا رضی محتتم ختم لهم بالسعادة لیلحتمم بالانبياء و قد اكملهم السعادة ؛ قال له رأس اليهود صدقت يا امير المؤمنين فاخبرني كم امتحنك الله في حيات عهد صلى الله عليه وسلم من مرة وكم امتحنك بعد وفاته من مرة والي ما يصير آخر امرك فاخذ علي عليه السلام بيده و قال انهم بنا انبتك بذلك يا اخا اليهود فقام اليه جماعة من اصحابه فقالوا يا امير المؤمنين انبتنا بذلك معك فقال اني اخاف ان لا تحتله قلوبكم قالوا ولم ذلك يا امير المؤمنين فقال لامور بدت لي من كثير منكم فقام اليه الاشر فقال يا امير المؤمنين انبتنا بذلك فوالله انا لنعلم انه ما على ظهر الارض وصي نبي سواك و انا لنعلم ان الله لا يبعث بعد نبينا صلى الله عليه وسلم نبيا سواه طاعتك لفي اعناقنا موصولة بطاعة نبينا عهد صلى الله عليه وسلم فجلس علي عليه السلام و اقبل علي اليهودي فقال يا اخا اليهود ان الله عزوجل امتحنني في حيات نبينا عهد صلى الله عليه وسلم في سبعة مواطن فوجدني فيهن من غير تركية لنفسى بنعمت الله مطيعا ، قال فيم و فيم يا امير المؤمنين ، قال اما اولهن فان الله عزوجل اوحى الي نبينا صلى الله عليه وسلم و حمله الرسالة و انا احدث اهل بيتي سنا اخذمه في بيته و اسعى بين يديه في امره فدعا صغير بني عبدالمطلب و كبيرهم الي شهادة ان لا اله الا الله و انه رسول الله فامتنعوا من ذلك و انكروه عليه و هجروه و نابذوه و اعتزلوه و اجتنبوه و سائر الناس مقصين له و مخالفين عليه و قد استعظموا

جانشین پیغمبر بعد از وفات او باز در هفت مقام امتحان می شود تا بردباری و تحمل او آزموده گردد و چون امتحانش رضایت بخش شد سرانجام آن ها را سعادت و خوشبختی قرار می دهد تا سرفراز و هم آغوش سعادت کامل به پیغمبر ملحق شود.

یهودی گفت: ای امیرمؤمنان درست فرمودید اکنون بفرمایید بدانم خدا شما را در زندگی محمد (ص) چند بار امتحان کرده و پس از مرگش چند بار و بفرمایید که سرانجام شما چه خواهد شد؟
علی دست دراز کرد و دست او را گرفت و گفت: برادر یهود پاشو برویم تا از این موضوع تو را آگاه کنم.
جمعی از یاران علی پیش دویدند و گفتند: آقا لطف بفرمایید ما را هم در استفاده این موضوع علمی تازه با او شریک کنید.

فرمود: عزیزان من می ترسم دل شما تاب شنیدن این مطلب را نداشته باشد.

گفتند: ای امیرمؤمنان برای چه؟

فرمود: چون از بسیاری شماها کارهای سرخود و سخنان اعتراض آمیز و مشکوکی دیده و شنیدم.
مالک اشتر پیش دوید و گفت: آقا ما را هم از این موضوع آگاه کن به خدا ما عقیده داریم در روی زمین وصی پیغمبری جز تو نیست ما معتقدیم که خدا پس از پیغمبر ما پیغمبری نمی فرستد، حق اطاعت تو به گردن ماست و اطاعت تو پیوست اطاعت پیغمبر ماست.

علی (ع) تقاضای مالک اشتر را پذیرفت، نشست و رو به یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهود خدای عزوجل در حیات پیغمبر مرا در هفت مقام امتحان کرد - بدون خودستایی می گویم - و دریافت از نعمت خدا فرمان بردارم.
گفت: در چه ها و چه ها ای امیرمؤمنان.

ما آورده عليهم ممالم تحمله قلوبهم ولم تدر که عقولهم فاجبت رسول الله ﷺ وحدى إلى ما دعا اليه مسرعاً مطيعاً موقناً لم يتخالجنى في ذلك شك فمكثنا بذلك ثلاث حجج و ما على وجه الارض من خلق يصلى و يشهد لرسول الله ﷺ مما اتاه الله غيرى و غير ابنة خويلد رحمها الله وقد فعل ثم اقبل على أصحابه فقال اليس كذلك فقالوا بلى يا امير المؤمنين فقال ﷺ

واما الثانية يا اخا اليهود فان قريشا لم تزل تعجيل الاراء و تعمل الحيل في قتل النبي ﷺ حتى كان في آخر ما اجتمعت في ذلك في يوم الدار دار الندوة و ابليس الملعون حاضر في صورة اعور ثقيف فلم تزل تضرب امرها ظمراً و بطناً حتى اجتمعت آراؤهم على ان يتتدب من كل فخذ من قريش رجل فيضربونه جميعهم باسيافهم ضربة رجل واحد فيقتلوه فاذا قتلوه منعت قريش رجالها ولم تسلمها فيذهب دمه هدراً فهبط جبرئيل ﷺ على النبي ﷺ فانبأه بذلك و اخبره بالليله التي يجتمعون فيها و الساعة التي يأتون فراشه فيها و امره بالخروج في الوقت الذي خرج فيه إلى الفار فاخبرني رسول الله ﷺ بالخبر و امرني ان اضطجع في مضجعه واقه بنفسى فاسرعت الى ذلك مطيعاً له مسروراً لنفسى بان اقتل دونه فمضى لوجهه و اضطجعت في مضجعه و اقبلت رجالات قريش

فرمود: اما نخستین بار، چون خدا به پیغمبر وحی فرستاد و جامهٔ رسالت را بر تن او پوشید و من که در سن جوان ترین مردان خاندان خودم بودم، در خانهٔ آن حضرت بودم و خدمت او را می‌کردم و فرمایش‌های او را انجام می‌دادم. به کوچک و بزرگ خاندان عبدالمطلب پیشنهاد کرد که خدا را یگانه دانند و او را فرستادهٔ خدا شناسند. همه از این موضوع روگرداندند و به روی او ایستادند، با او ترک معاشرت کردند، او را پشت سر انداختند، از او کناره کردند و دوری جستند. مردمان دیگر هم که بیشتر از او دور شدند و با او مخالفت کردند و آنچه را بر آن‌ها پیشنهاد کرده بود چون تاب نمی‌آوردند و عقلشان نمی‌رسید بزرگ شمردند.

من تنها شتابانه و مطیعانه و از روی عقیده، فرمایش او را پذیرفتم و شک و تردیدی در دل راه ندادم. سه سال با پیغمبر در این عقیده ماندیم و در روی زمین جز من و خدیجه دختر خویلد کسی نبود که نماز بخواند و به رسول خدا عقیده داشته باشد.

سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: آیا چنین نیست.

همه یک زبان گفتند: چرا ای امیر مؤمنان.

اما مقام دوم، ای برادر یهود قریش همیشه برای کشتن و از میان بردن پیغمبر رأی می‌زدند و چاره‌جویی می‌کردند، آخر تصمیم آن‌ها این بود که در شوراخانه خود با حضور ابلیس ملعون - که به نمایش مردی یک چشم از ثقیف شرکت کرده بود - گرد آمدند؛ همه به اتفاق رأی دادند که هر تیره‌ای از قریش مرد پهلوانی را نماینده کنند سپس هر کدام از آن‌ها شمشیری بردارد و در هنگامی که پیغمبر در بستر خواب است بر سر او بریزند و همه دسته‌جمعی به یک ضربت شمشیر بر او حمله کنند و او را بکشند، و چون کشته شد ناچار هر قبیله‌ای از قریش به حمایت نماینده خود قیام می‌کند و او را

موقته في انفسها ان يقتل النبي ﷺ فلما استوى بي و بهم البيت الذي انا فيه ناهضتهم بسيفي و دفعتهم عن نفسي بما قد علم الله والناس ثم اقبل على أصحابه فقال اليس كذلك ، قالوا بلى يا امير المؤمنين ثم قال ﷺ واما الثالثة يا اخا اليهود فان ابني ربيعة وابن عتبة كانوا فرسان قريش دعوا إلي البراز يوم بدر فلم يبرز لهم خلق من قريش فانهمضني رسول الله مع صاحبي رض و قد فعل و انا احدث أصحابي سنا و اقلهم للعرب تجربة فقتل الله عز وجل بيدي وليداً و شبة سوى من قتلت من جحاحجة قريش في ذلك اليوم و سوى من اسرت و كان مني اكثر مما كان من أصحابي و استشهد ابن عمي في ذلك اليوم رحمة الله عليه ثم التفت الى أصحابه فقال اليس كذلك فقالوا بلى يا امير المؤمنين فقال ﷺ واما الرابعة يا اخا اليهود فان اهل مكة اقبأوا علينا على بكرة ايهم قد استحاشوا من يليهم من قبائل العرب و قريش طالين بتار مشركي قريش في يوم بدر فهبط جبرئيل ﷺ على النبي ﷺ فانبأه بذلك و ذهب النبي و عسكر اصحابه في

نگه داری می نماید و تسلیم دار قصاص نمی کند و خونش هدر می شود.

جبرئیل نزد پیغمبر فرود شد و او را از توطئه خویش آگاه کرد و شب اجتماع آنها و ساعتی که بر سر بستر او می ریزند خاطر نشان نمود و به او دستور داد که در فلان وقت بیرون رود و در غار پنهان شود.

رسول خدا مرا پیش خواند و این خبر را به من گزارش کرد و فرمان داد که در بستر او بخوابم و جانم را قربان او کنم. من شتابانه پذیرفتم و شادمان بودم که به جای او کشته شوم، پیغمبر به راه خود رفت و من در بسترش خوابیدم و پهلوانان قریش با عقیده به اینکه پیغمبر را خواهند کشت رسیدند و چون در خانه ای که بودم با آنها روبه رو شدم شمشیر به روی آنها کشیدم و از خود به طوری که خدا و مردم می دانند دفاع کردم.

سپس رو به یارانش کرد و فرمود چنین نیست؟

همه یک زبان گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

مقام سوم، ای برادر یهود دو پسر ربيعة و پسر عتبه از پهلوانان قریش بودند در روز جنگ بدر. میان میدان آمدند و مبارز طلبیدند و هیچ کس از قریش پاسخ آنها را نداد. رسول خدا مرا و دو رفیقم را - حمزه و عبیده - برابر آنها فرستاد، من از همه رفیقانم کوچک تر و در جنگ کم تجربه تر بودم، خدا به دست من ولید و شبیه را کشت. علاوه از پهلوانان بزرگوار دیگر قریش که آن روز کشتم و به علاوه از آنچه اسیر گرفتم، من از همه همراهان خود بیشتر کشته و اسیر داشتم، عموزاده ام - عبیده بن حرث - در این روز شهید شد.

سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: این طور نیست؟

همه یک زبان گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

مقام چهارم، ای برادر یهود اهل مکه تا آخرین فرد بر ما هجوم کردند و هر آنچه از ایل های عرب و قریش را در تحت نفوذ داشتند بر ما شورانیدند تا خون کشتگان مشرک بدر را بازستانند. جبرئیل بر پیغمبر (ص) فرود آمد و آگاهش کرد. پیغمبر بیرون شد و دره احد را لشکرگاه خود ساخت. مشرکین پیش آمدند و یکباره بر ما یورش کردند، بسیاری از

سد احد و اقبل المشركون علينا فحملوا علينا حملة رجل واحد واستشهد من المسلمين من استشهد و كان ممن بقى ما كان من الهزيمة و بقيت مع رسول الله ﷺ و مضى المهاجرون و الانصار الى منازلهم في المدينة كل يقول قتل النبي ﷺ و قتل اصحابه ثم ضرب الله عزوجل وجوه المشركين و قد جرحت بين يدي رسول الله ﷺ نيفا و سبعين جراحة منها هذه ثم القي ﷺ رداؤه و امر يده على جراحاته و كان مني في ذلك اليوم ما على الله عزوجل نوابه انشاء الله ثم التفت الى اصحابه فقال اليس كذلك فقالوا بلى يا امير المؤمنين ، فقال ﷺ و اما الخامسة يا اخا اليهود فان قريشا و العرب تجمعت و عقدت بينهما عقدا و ميثاقا لا ترجع من وجهها حتى تقتل رسول الله ﷺ و تقتل معه معاشر بني عبدالمطلب ثم اقبلت بحدها و حديدتها حتى اناخت علينا بالمدينة و اتقتة بانفسها فيما توجهت له فاهبط جبرئيل علي النبي ﷺ فانبأه بذلك فخذق على انفسه و من معه من المهاجرين و الانصار فقدمت قريش فاقامت على الخندق محاصرة لنا نرى في انفسها القوة و فينا الضعف ترعد و تبرق و رسول الله ﷺ يدعوها الى الله عزوجل و يناشدها بالقراية و الرحم فتابي عليه و لا يزيدنها ذلك الاعتوا و فارسها و فارس العرب يومئذ عمرو بن عبدود يهدر كالبعير المقتلم يدعو الى البراز و يرتجز و يخطر برمحه مرة و بسيفه مرة لا يقدم عليه مقدم و لا يطمع فيه طامع و لا حمية تهيجه و لا بصيرة تشجعه فانفضى اليه رسول الله ﷺ و عممني بيده و اعطاني سيفه هذا و ضرب بيده الى ذى الفقار فخرجت اليه و نساء اهل المدينة بواكي اشفاقا على من ابن عبدود فقتله الله عزوجل بيدي و العرب لا يعد لها فارسا غيره و ضربني هذه

مسلمانان شهيد شدند و باقى گريختند، من با رسول خدا بر جا ماندم و مهاجر و انصار به خانه هاى خود در مدينه برگشتند و همه مى گفتند: پيغمبر و يارانش همه كشته شدند. سپس خدا جلوسركين را گرفت، من پيش رسول خدا هفتاد و چند زخم برداشتم كه جاى چند تا از آنها نمايان است، پس رداى خود را پس زد و دست بر زخم هاى خود كشيد، فرمود: من در اين روز كارى كردم كه مزدش با خداست.

سپس رو به اصحاب كرد و فرمود: اين طور نيست؟

گفتند: چرا اى امير مؤمنان.

مقام پنجم، اى برادر يهود همه قريش و عذب گرد هم آمدند و عهد و پيمان بستند كه از نبرد ما برونگردند تا رسول خدا را با همه افراد مسلمانان خاندان عبدالمطلب بکشند. سپس با شور و ساز و برگ خود آمدند تا در مدينه بار انداختند و پيش خود اميدوار بودند كه بيروزي قطعى با آنها است. جبرئيل فرود آمد و آن حضرت را آگاه كرد. حضرت گرد خود و مهاجرين و انصار خندقي زد، قريش پيش رانندند و برگرد خندق اقامت كردند و ما را محاصره نمودند، خود را نيرومند و ما را سستديدند و باد و بروت كردند، رسول خدا آنها را به دين خدا مى خواند و به خويشى و رحم سوگند مى داد سر باز مى زدند و دعوت پيغمبر (ص) بيشتر آنها را سرکش و جري مى كرد.

الضربة و أومى بيده الى هامته فهزم الله قريشا والعرب بذلك و بما كان مني فيهم من النكابة ثم التفت الى أصحابه فقال اليس كذلك قالوا بلى يا أمير المؤمنين واما السادسة يا اخا اليهود فانا وردنا مع رسول الله مدينة أصحابك خيبر على رجال من اليهود و فرسانها من قريش و غيرها فتلقونا بمثال الجبال من الخيل و الرجال و السلاح و هم في امنع دار و اكثر عدد و كل ينادى و يدعو و يبادر الى القتال فلم يبرز اليهم من أصحابي احد الا قتلوه حتى اذا احمرت الحدق و دعيت الى النزال و اهمت كل امره نفسه فالتفت بعض أصحابي الى بعض و كل يقول يا ابا الحسن يا ابا الحسن انهمض فانهمضنى رسول الله ﷺ الى دارهم فلم يبرز الى منهم احد الا قتله و لم يشب لي فارس الا طحنته ثم شددت عليهم شد الليث على فرسته حتى ادخلتهم جوف مدينتهم مشددا عليهم فاقتلعت باب حصنهم بيدي حتى دخلت عليهم (مدينتهم خ ب) و حدى اقتل من يظهر فيها من رجالها و اسبى من اجد من نساءها حتى افتتحتها و حدى ولم يكن لي فيها معاون الا الله و حده ثم التفت الى أصحابه فقال اليس كذلك ، قالوا بلى يا أمير المؤمنين فقال ﷺ واما السابعة يا اخا اليهود فان رسول الله ﷺ لما توجه الى فتح مكة احب ان يعذر اليهم و يدعوهم الى الله عز و جل آخرأ كما دعاهم اولا فكتب اليهم كتابا يحذرهم فيه و ينذرهم عذاب الله عز و جل و يعمدهم الصفح و يمنهم مغفرة ربهم و ينسخ لهم في آخره سورة براءة ليقرأها عليهم ثم عرض على جميع الصحابة المضى به فكلهم يرى التناقل فيهم فلما رأى ذلك ندب منهم رجلا فوجه به فانا جبرئيل ﷺ فقال يا محمد انه لا يؤدى عنك الا انت او رجل منك فانبأنى اليهم رسول الله ﷺ بذلك و وجهنى بكتابه و رسالته الى اهل مكة فاتيت مكة و اهلها من عرفتم ليس منهم احد الا ولو قدر ان يضع على كل جبل منى اربا لفعل ولو ان يبذل في ذلك نفسه

پهلوان قريش و عرب در آن روز عمرو بن عبدود بود که چون شتر مست اشتلم می کرد و «هل من مبارز» می گفت و رجز می خواند، یک بار نیزه خود را به جنبش می آورد و بار دیگر شمشیر خود را، کسی جلوش نمی رفت و طمع به وی نداشت، کسی بر سر غیرت نیامد و از روی بصیرت اظهار وجود نکرد، رسول خدا مرا از جا بلند کرد و به دست خود عمامه به سرم بست و همین شمشیر را به من داد - دست به قبضه ذوالفقار خود زد - من برای نبرد او بیرون شدم، زنان مدینه بر من گریان بودند و از نبرد با عمرو بر من هراس داشتند، خدا او را به دست من کشت، عرب جز او را پهلوان نمی شناخت، این ضربت را بر سر من نواخت - با دست اشاره به فرق سر خود کرد - خدا به همین ضربت من قریش و عرب را گریزان نمود.

رو به اصحاب خود کرد و فرمود: این طور نیست؟

همه یک زبان گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

مقام ششم، ای برادر یهود در رکاب رسول خدا به شهرستان رقیات خیبر بر مردان یهود و پهلوانان قریش و دیگران

و اهله و ولده و ماله فبلغتهم رسالة النبي و قرأت عليهم كتابه فكلهم يلقاني بالتهديد و الوعيد و يبدي لي البغضاء و يظهر لي الشحنة من رجالهم و نسائهم فكان مني في ذلك ما قدر أيتم ثم التفت عليه السلام الى اصحابه فقال اليس كذلك؟ فقالوا بلى يا امير المؤمنين فقال عليه السلام يا اخا اليهود هذه المواطن التي امتحنني فيها ربي عزوجل مع نبيه صلى الله عليه و آله و سلم فوجدني فيها كلها بمنه مطيعاً و ليس لاحد فيها مثل الذي لي ولو شئت لوصفت ذلك ولكن الله عزوجل نهى عن التزكية فقالوا يا امير المؤمنين صدقت والله لقد اعطاك الله عزوجل الفضيلة بالقرابة من نبينا صلى الله عليه و آله و سلم و اسعدك بان جعلك اخاه تنزل منه منزلة هارون من موسى و فضلك بالمواقف التي باشرت بها و الاحوال التي ركبتها و ذكر لك الذي ذكرت و اكثر منه مما لم تذكره و مما ليس لاحد من المسلمين مثله يقول ذلك من شهدك منا مع نبينا و من شهدك بعده فاخبرنا يا امير المؤمنين ما امتحنك الله عزوجل بعد نبينا صلى الله عليه و آله و سلم فاحتملكه و صبرت عليه فلو شئنا ان نصف ذلك لو صفناه علماً منا به و ظهور امانا عليه الا اننا نحب ان نسمع منك ذلك كما سمعنا منك ما امتحنك الله به في حياته فاطمته فيه فقال عليه السلام يا اخا

تاختم، لشکرهای سواره نظام و پیاده با ساز و برگ کامل چون کوه جلو ما درآمدند. دژهای محکم داشتند و در نیرو و افراد بر ما برتری داشتند، هر کدام از آنها می زدند و مبارزه می خواستند و در نبرد بر یکدیگر پیش دستی می کردند، هیچ کدام از همراهان من به نبرد آنها نرفت جز آن که کشته شد، کم کم فریاد نبرد بلند شد و چشم ها چون کاسه خون گردید و هر کس به فکر خویش افتاد، همراهان به یکدیگر نگریستند و هر کدام می گفتند: ای ابوالحسن برخیز. رسول خدا مرا از جا بلند کرد و جلو دژ آنها فرستاد هر کس از آنها بیرون شد او را کشتم، هر پهلوانی عرض اندام کرد خردش کردم و چون شیر بر آنها یورش بردم تا در دژ خود متحصن شدند، در قلعه آنها را به دست خود کندم و تنها وارد قلعه شدم، جز خدا کسی یار من نبود، هر مردی از آنها پدید می شد می کشتم، و هر زنی را می دیدم اسیر می کردم تا قلعه را فتح کردم.

رو به اصحابش کرد و فرمود: این طور نیست؟

گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

مقام هفتم، ای برادر یهود چون رسول خدا متوجه فتح مکه شد خواست جای عذری برای آنها نماند، آنها را در پایان مانند روز نخست به خدا دعوت کرد، آنها را تهدید کرد و از عذاب خدا ترسانید و عده گذشت به آنها داد و آنها را به آموزش خدا امیدوار کرد و در آخر نامه سوره مبارکه براءت را برای آنها رونوشت کرد تا بر آنها خوانده شود. سپس به همه اصحابش پیشنهاد کرد که نامه را ببرند همه عقب کشیدند تا یک نفر آنها را پیش خواند و نامه را با او فرستاد، فوراً جبرئیل آمد و گفت: ای محمد (ص) این نامه را یا خودت یا یک تن از خاندانت برساند، رسول خدا مرا خبرگزار کرد و نامه خود را با من فرستاد تا به اهل مکه برسانم.

من آمدم مکه، مردم مکه را شما خوب می شناسید، کسی از آنها نبود جز آن که اگر می توانست هر تکه گوشت مرا سر یک کوه بگذارد، جان و مال و خاندانش را در راه آن می داد؛ من نامه پیغمبر را به آنها رساندم و برای آنها خواندم. همه با تهدید و وعید به من جواب دادند و زن و مرد به من بدبین شدند و اظهار دشمنی و کینه توزی کردند، من چنانچه می دانید پایداری کردم.

اليهود ان الله عزوجل امتحنني بعد وفات نبيه ﷺ في سبعة مواطن فوجدني فيهن من غير تزكية لنفسي بمنه و نعمته صبوراً أما اولهن يا اخا اليهود فانه لم يكن لي خاصة دون المسلمين عامة احد آس به او اعتمد عليه او استقيم اليه او اتقرب به غير رسول الله ﷺ هو رباني صغيراً و بؤاني كبيراً و اكفاني العيلة وجبرني من اليتيم و اغناني عن الطلب و وقاني المكسب و عالني النفس و الولد و الاهل هذا في تصاريف امر الدنيا مع ماخصني به من الدرجات التي قادتني الى المعالي الخطرة عند الله عزوجل فنزل بي من وفاة رسول الله ﷺ ما لم اكن اظن ان الجبال لو حملته عنوة كانت تنهض به فرايت الناس من اهل بيتي من بين جازع لا يملك جزعه ولا يضبط نفسه ولا يقوى على حمل فادح ما نزل به قد اذهب الجزع صبره و اذهل عقله و حال بينه و بين الفهم و الافهام و القول و الاستماع و سائر الناس من غير بني عبدالمطلب بين معزى يأمره بالصبر و بين مساعدباك لبكائهم جازع لجزعهم و حملت نفسي على الصبر عند وفاته بلزوم السمات و الاشتغال بما امرني به من تجهيزه و تغسيله و تحنيطه و تكفينه و الصلوة عليه و وضعه في حفرته و جمع كتاب الله و عهده الى خلقه لا يشغلني في ذلك بارد دمعة ولا هائج زفرة ولا لادغ حرقه ولا

رو به اصحاب کرد و فرمود: اين طور نيست؟

همه يك زبان گفتند: چرا ای اميرمؤمنان.

فرمود: ای برادر يهود اين مقام هايی است که پروردگار من با پيغمبرش مرا در آن ها امتحان کرد و مرا در همه جا با متی که بر من دارد فرمان بردار دید، هيچ کس در اين مقام مانند من نبود، اگر بخوام خود را ستايش کنم جا دارد، ولی خدا خودستايی را غدقن کرده.

گفت: راست فرموديد، خدای عزوجل شما را به خویشی با پيغمبر برتری داده و به برادری آن حضرت سعادت مند کرده و نسبت شما را به او چون هارون به موسی اعتبار کرده و در اين مقامات هراسناک که شرکت کردی، گوی فضیلت را بیش از آنچه یادآور شدی ریودی، هيچ کس از مسلمانان همانندت نيست، هر کس تو را با پيغمبر دیده و پس از مرگ او نگريسته، همین عقیده را دارد. اکنون بفرما بدانم پس از پيغمبر خدا چگونه شما را امتحان کرد و در آن صبر و تحمل فرمود، ما کم و بیش آن ها را می دانيم و می توانيم گزارش کرد، ولی می خواهيم از زبان مبارک خودتان بشنويم، چنانچه مقامات امتحان دوران زندگی پيغمبر را از شما شنيديم.

فرمود: ای برادر يهود خداوند عزوجل پس از مرگ پيغمبر مرا در هفت مقام ديگر امتحان کرد و بدون خودستايی می گويم مرا از نعمت و منت خودش بردبار و شايسته دید.

مقام يکم، در اين جهان میان عموم مسلمانان با کسی جز پيغمبر انس نداشتم و کسی را مورد اعتماد خود نشمردم و به کسی نزديک نشدم و کسی را هم راز خود نگرفتم و با کسی بست و بندی نداشتم، پناهگاه من پيغمبر بود، از کودکی مرا پرورید و در بزرگی ماوی داد و از یتیمی درآورد و پریشانی مرا رفع کرد و از طلب روزی بی نیاز نمود و از کسب باز داشت و خود و فرزندان مرا کفایت کرد، این ها کمک های دنیوی او بود نسبت به من، ولی استفاده های معنوی و دین و دانش که من به خصوص از آن حضرت استفاده کردم و به مقامات بلندی در درگاه خدا رسيدم بیش از این ها است. چون پيغمبر درگذشت به اندازه ای غم بر سر من ریخت که گمان ندارم کوه ها می توانستند بکشند، تمام افراد خاندان من بی تابی

جزیل مصیبه حتی ادیت فی ذلك الحق الواجب لله عزوجل و لرسوله ﷺ علی و بلغت من (منه ج ب) الذي امرني به و احتملته صابرا محتسبا ثم التفت ﷺ الى اصحابه فقال أليس كذلك؟ قالوا بلى يا امير المؤمنين فقال؛ و اما الثانية يا اخا اليهود فان رسول الله ﷺ امرني في حياته على جميع امته و اخذ على جميع من حضره منهم البيعة و السمع و الطاعة لامرى و امرهم ان يبلغ الشاهد الغائب ذلك فكنت المؤدى اليهم عن رسول الله ﷺ امره اذا حضرته و الامير على من حضرني منهم اذا فارقت لا يخلج في نفسى منازعة احد من الخلق لي في شئ من الامر في حيات النبي ﷺ ولا بعد وفاته ثم امر رسول الله ﷺ بتوجه الجيش الذي وجهه مع اسامة بن زيد عند الذي احدث الله به من المرض الذي توفاه فيه فلم يدع النبي ﷺ احد من ابناء العرب ولا من الاوس و الخزرج و غيرهم من سائر الناس ممن يخاف على نفسه و منازعته ولا احدا ممن يراني بعين البغضاء ممن قد وترته بقتل ابيه او ابنه او اخته او حميمه الا وجهه في ذلك الجيش ولا من المهاجرين و الانصار و المسلمين و غيرهم من المؤلفه قلوبهم و المناقنين لتصفو قلوب من يبغى بحضرته و لثلا يقول قائل منهم شيئا مما اكرهه و لا يدفعنى دافع من الولاية و القيام بامر رعيته من بعده ثم كان آخر ما تكلم به في شئ من امر امته ان يمضى جيش اسامة و لا يتخلف عنه احد ممن انهض معه و تقدم في ذلك اشد التقدم و اعز فيه ابلغ اليعازر و اكد فيه اكثر التاكيد فلم اشعر بعد ان قبض النبي ﷺ الا برجال ممن بعث مع اسامة بن زيد و اهل عسكره قد تركوا مراكزهم و اخلوا مواضعهم و خالفوا امر رسول الله ﷺ فيما انهضهم له و

می کردند، اختیار از دست آن‌ها رفته بود، خود را از دست داده بودند، توانایی بار سنگین این سوگواری را نداشتند، زیرا گریبان صبرشان را دریده و عقل را از کف آن‌ها ریوده بود، نه چیزی می فهمیدند و نه دستوری می دادند، نه می توانستند بگویند و نه بشنوند، مردم دیگر گرفتار و تحت تأثیر این وضع اسفناک بودند، جمعی به تسلیم ما پرداخته و دلداری می دادند و جمعی یا ما هم ناله شده بی تایی می کردند، تنها من بودم که عنان صبر از کف ندادم، خودداری کردم و به دستور پیغمبر به برداشتن نعش آن حضرت و غسل دادن و حنوط کردن و کفن نمودن و نماز بر او پرداختم و او را به خاک سپردم و به جمع قرآن و تنظیم دستورات خدا نسبت به خلق او وقت صرف کردم. اشک فراوان و ناله‌های جانسوز و سوزش دل و بزرگی مصیبت، مرا از انجام این وظیفه باز نداشت تا حق واجب خدای عزوجل و پیغمبرش را ادا کردم و آنچه به من فرمان داده بودند به پایان رسانیدم و با بردباری و خیراندیشی آن را متحمل شدم.

رو به اصحاب خود کرد و فرمود: این طور نیست؟

همه یک‌زبان گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

مقام دوم، ای برادر یهود رسول خدا در زندگانی خود مرا زمامدار و فرمانگزار همه امت خویش کرد و از همه کسانی که در حضورش بودند برای من بیعت گرفت تا سخن مرا بشنوند و فرمان مرا بپذیرند و به حاضران سفارش داد این موضوع را به غایبین برسانند، من بودم که تا حضور رسول خدا بودم فرمانش را به همه می‌رسانیدم و چون سفر می‌کردم فرمانده

امرهم به وتقدم اليهم من ملازمة اميرهم والمسير معه تحت لوائه حتى ينفذ للوجه الذي انفذه الله فخلفوا اميرهم مقيماً في عسكره و اقبلوا تبادرون على الخيل ركضا الى حل عقد عقدها الله عزوجل لي ورسوله في اعناقهم فحلوها و عهد عاهد الله ورسوله فنكثوه و عقدوا لانفسهم عقداً ضجت به اصواتهم واختصت به آرائهم من دون مناظرة لاحد منا بني عبدالمطلب او مشاركة في رأى و استقالة لما في اعناقهم من بيعتي فعلوا ذلك وانا برسول الله مشغول وبتجهيزه عن سائر الاشياء مصدود فانه كان اهمها واحق ما يبدى به منها فكان هذا يا اخا اليهود اقرح ما ورد على قلبى مع الذى انا فيه من عظيم الرزية وفاجع المصيبة وقد من لاخلف منه الله تبارك و تعالى فصبرت عليها اذ اتت بعد اختها على تقاربها و سرعة اتصالها ثم التفت الى اصحابه فقال اليس ذلك كذلك؟ قالوا بلى يا امير المؤمنين فقال واما الثالثة يا اخا اليهود فان القائم بعد النبي ﷺ كان يلقانى معتذرا في كل ايامه و يلزم غير ما ارتكبه من اخذ حقي و نقض بيعتى يسألني تحليله فكنت اقول تنقضى ايامه ثم يرجع الى حقي الذى جعله الله لي عفوا هيناً من غير ان احدث في الاسلام مع خدونه و قرب عهده بالجاهلية حدثا في طلب حقي بمنازعة لعل فلانا يقول فيها نعم و فلانا لا يقول ذلك من القول الى الفعل و جماعة من خواص اصحاب محمد ﷺ اعرفهم بالنصح لله ورسوله و لكتابه

افرادی بودم که با من بودند، در زندگی پیغمبر و پس از مرگش هیچ کس را در هیچ کاری شایسته برابری با خود نمی دانستم. چون رسول خدا به مرضی که در آن وفات کرد دچار شد، فرمان داد که لشکری به فرماندهی اسامه بن زید از مدینه بیرون روند، هر کس از قریش و اوس و خزرج و دیگران که احتمال می داد بیعت مرا بشکنند و با من مخالفت کنند و هر کس به خاطر این که پدر یا پسر یا برادر یا خویشش را کشته بودم و با من دشمن بود، زیر پرچم اسامه جمع آوری کرد و تمام مهاجر و انصار و مسلمانان ضعیف العقیده و منافقین را به آن ها پیوست تا که فقط یک دسته مردمان پاک دل و باایمان در حضورش باشند و هیچ کدام سخن نفرت آمیزی به روی من نگویند و مرا از خلافت و زمامداری رعیت پس از پیغمبر باز ندارند.

آخر کلام پیغمبر که برای اداره امر امتش فرمود این بود که: لشکر اسامه را گسیل دارید، هیچ کس از افراد زیر فرماندهی او از او تخلف نوزد، سفارش و دستور اکید در این موضوع صادر فرمود، با این همه چون پیغمبر (ص) از دنیا رفت به وضع غیر منتظری دانستم همان مردانی را که پیغمبر زیر فرماندهی اسامه از مدینه بیرون فرستاده بود پادگان خود را رها کردند و مخالفت دستور رسول خدا را نمودند و آن همه سفارشی که درباره ملازمت پرچم اسامه نموده بود، زیر پا گذارند و او را تنها رها کرده و دوان دوان به مدینه آمدند تا پیمان خلافت مرا که با پیغمبر بسته بودند نقض کنند و عهد خدا و رسول را بشکنند، و با داد و فریاد برای خود پیشوایی معین کنند، بدون آن که هیچ کس از افراد خاندان عبدالمطلب را در این موضوع شرکت دهند و از او نظری بخواهند.

منظور اساسی این بود که بیعت مرا رد کنند. آنان در این کار بودند و من در کار برداشتن جنازه رسول خدا بودم و نمی توانستم به کار دیگری پردازم زیرا برداشتن جنازه آن حضرت بر هر کاری مقدم بود و سرآمد همه کارها به شمار می رفت.

ولدينه الاسلام يأتوني عودا وبدأ وعلانية رسراً فيدعوني الى اخذ حقي و يبدلون انفسهم في نصرني ليؤدوا الي بذلك يبعثني في اعناقهم فاقول رويداً و صبراً قليلاً لعل الله يأتيني بذلك عفواً بلا منازعة ولا اراقة الدماء فقد ارتاب كثير من الناس بعد وفات النبي ﷺ و طمع في الامر بعده من ليس له بأهل فقال كل قوم منا امير وما طمع القاتلون في ذلك الالتناؤل غيري الامر فلمادت وفاة القائم و انقضت ايامه صير الامر من بعده لصاحبه فكانت هذه اختها و محلها مني مثل محلها و اخذ مني ما صيره الله و جعله الله لي فاجتمع الي من اصحاب محمد ﷺ ممن مضى و ممن بقي ممن اخره الله من اجتمع فقالوا لي فيها مثل الذي قالوا في اختها فلم يعد قولي الثاني قولي الاول صبراً و احتساباً و يقينا و اشفاقاً من ان تغني عصبه تالفهم رسول الله ﷺ باللين مرة و بالشدّة اخرى و بالبذل مرة و بالسيف اخرى حتى لقد كان من تالفه لهم ان كان الناس في الكر و الفرار و الشيع و الرى و اللباس و الوطاء و الدثار و نحن اهل بيت محمد ﷺ لاسقوف لبيوتنا و لا ابواب ولا سور الا الجرائد و ما اشبهها و لا وطاء لنا و لا دثار علينا تتداول الثوب الواحد اكثرنا و تطوي الليالي و الايام جوعاً عامتنا و ربما اتانا الشبه مما افاء الله علينا و صيره لنا خاصة دون غيرنا و نحن على ما وصفت من حالنا فيؤثر به رسول الله ﷺ ارباب النعم و الاموال تألفا منه لهم فكنت احق من لم يفرق هذه العصبه التي الفها رسول الله ﷺ ولم يعملها على الخطة التي لاخلاص لها منها

ای برادر یهود این کناره گیری مردم در این موقع باریک، از همه چیز بیشتر دل مرا سوخت با آن که در سوگواری بزرگ و مصیبت ناگوار پیغمبر گرفتار بودم و کسی را از دست داده بودم که جز به خداوند پس از او اعتماد نداشتم، در این گرفتاری هم که بدون فاصله دنبال گرفتاری پیش رسید صبر کردم.

رو به اصحابش کرد و فرمود: این طور نیست؟

همه یک زبان گفتند: چرا ای امیر مؤمنان.

مقام سوم، ای برادر یهود آن کس که به جای پیغمبر نشست مردی بود تا اندازه ای نرم و منصف، هر روز پیش من می آمد و عذر می خواست و از این که بیعت مرا شکسته و حق مرا برده بود اظهار شرمندگی می کرد و رعایت احترام مرا می نمود و حلالیت می طلبید، روی این زمینه من با خود می گفتم پس از او حقی که خداوند به من داده به آسانی و گوارا به من برمی گردد و نباید در جامعه اسلام نو، که هنوز بوی جاهلیت دارد و در خطر ارتداد است برای دریافت حقم جنگی برپا کنم و جبهه مخالفی تشکیل دهم تا یکی با من همراه شود و دیگری مخالفت کند و مبارزه از گفتار به کردار کشد.

جمعی از خواص پیغمبر را به خوبی می شناختم، در راه خدا و رسول و قرآن و دین او اخلاصمند و خیراندیش بودند، نزد من رفت و آمد می کردند و در آشکار و نهان مرا به گرفتن حق خویش دعوت می نمودند و در یاری من جان می دادند تا حق بیعت مرا ادا کرده باشند. من می گفتم: کمی آرام و شکیباً باشید شاید خدا به آسانی و بی کشمکش و خونریزی حق مرا به من برگرداند. پس از وفات پیغمبر بسیاری از مردم در دین به شک افتادند و اشخاص نالایق در خلافت طمع کردند، هر قبیله فریاد می کرد باید پیشوا و خلیفه از ما انتخاب شود، مقصود مشترک همه این بود که کار به

دون بلوغها او فناء اجلها لانی لو نصبت نفسی فدعوتهم الی نصرتی كانوا منی وفي امری علی احد منزاتین اما متبع مقاتل او مقتول ان لم يتبع الجميع و اما خاذل بکفر بخذلانه ان قصر فی نصرتی او امسک عن طاعتی وقد علم انه منی بمنزلة هرون من قوم موسی یحل به فی مخالفتی والامساک عن نصرتی ما احل قوم موسی بانفسهم فی مخالفة هرون و ترک طاعته و رأیت تجرع الغصم وورد انفس الصعداء و لزوم الصبر حتی یفتح الله بیننا او یقضی بما احب ازیدلی فی حظی و ارفق بالعصاة التي وصفت امرهم و كان امر الله قدرأ مقدوراً ولولم اتق هذه الحال (الخصال خب) یا ابا الیهود ثم طلبت حقی لکنت اولی ممن طلبه لعلم من مضی من اصحاب رسول الله ﷺ و من بحضرتک منهم بانی کنت اکثر عددا و اعز عشیرة و امنع رجالا و اطوع امراً و اوضح حججة و اکثر فی هذه الدین مناقب و آثاراً لسوابقی و قرابتی و وراثتی فضلا علی استحقاقی ذلك بالوصیة التي لامخرج للعباد عنها والیبعة المتقدمة فی اعناقهم ممن قد تناولها و قد قبض محمد ﷺ و ان ولاية الامة فی یدہ و فی بیته لانی ید الاولی یتناولونها ولا فی بیوتهم ولاهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً اولی بالامر بعده من غیرهم فی جمیع الخصال ثم التفت ﷺ الی اصحابه فقال ایس كذلك؟ قالوا بلی یا امیر المؤمنین فقال ﷺ !

دست دیگری جز من باشد، چون وفات زمامدار اول نزدیک شد و عمرش سپری گردید، پس از خود، کار را به رفیقش سپرد، این هم گرفتاری دیگری شد که چون وضع گذشته بر سر من چرخید و برای بار دوم خلافتی که خدا برای من قرار داده بود از دستم گرفت. باز جمعی از اصحاب پیغمبر که بعضی اکنون مرده و بعضی زنده اند دور مرا گرفتند و سخنان خود را درباره خلافت بازگو کردند.

در این بار هم من آن‌ها را به صبر و خوش بینی و ثبات و آرامی دعوت کردم برای آن که جامعه اسلام محفوظ بماند و جامعه‌ای که پیغمبر به هزار خون دل تشکیل داده از هم نباشد، این جامعه را پیغمبر با سیاست عمیقی فراهم نمود، گاهی به نرمی گاهی به سخت گیری، یکبار با بخشش یکبار به زور شمشیر، پیغمبر بی اندازه مردم را استمالت می کرد، همین قدر یک قدم به اسلام نزدیک می شدند و هنوز پا به فرار بودند، آن‌ها را سیر می کرد و شاداب می نمود و جامه و فرش و پتو می داد، با این که ما خاندان نبوت در خانه‌های بی سقف و در زندگی می کردیم، دیوار خانه‌هایمان شاخه‌های خرما و درخت بود، نه فرشی داشتیم نه پتویی، چند تن با یک جامه سر می کردیم و به نوبت در آن نماز می خواندیم، شبانه روزها گرسنه می ماندیم، پیغمبر همان حق خمسی را هم که خدا برای ما قرار داده بود به دیگران می داد و ثروتمندان و دنیا طلبان عرب را با آن استمالت می کرد، جامعه دینی که با این خون دل فراهم شد، همانا من بایست نگه داری کنم و آن را به پرتگاه تفرقه و اختلاف نکشانم.

اگر قیام می کردم و مردم را به یاری خود دعوت می نمودم از دو حال بیرون نبودند یا پیروی می کردند و به نفع من با مخالفین من می جنگیدند و کشته می شدند یا کناره می گرفتند و از راه تقصیر در طاعت من و ترک نصرت من کافر می شدند، زیرا شخص مقصر می دانست که موقعیت او نسبت به من چون موقعیت قوم موسی هست نسبت به مخالفت با هارون و نافرمانی او، و می دانستند آنچه به سر قوم موسی آمد از مخالفت با برادرش هارون به سر این‌ها خواهد آمد در مخالفت با من.

واما الرابعة . يا اخا اليهود فان القائم بعد صاحبه كان يشاورني في موارد الامور ومصادرها فيصدرها عن امرى و يناظرني في غوامضها فيمضيها عن رأيي ولا اعلم احداً ولا يعلم اصحابي يناظره في ذلك غيرى ولا يطمع بعده في الامر سوى فلما ان انته منيته على فجأة بلامرض كان قبله ولا امر كان امضاه في صحته من بدنه لم اشك اني قد استرجعت حقي في عافية بالمنزلة التي كنت اطلبها والعافية التي كنت التمسها فان الله سيأتي بعد ذلك على احسن مارجوت وافضل ما املت فكان من فعله ان ختم امره بان سمى قوماً انا سادسهم ولم يسوني بواحد منهم ولا ذكر لي حالا في وراثة الرسول ولا قرابة ولا نسبا ولا صهراً ولا لاحد منهم سابقة من سوابقى ولا اثر من آثارى و صيره شوى بيننا و صير ابنه فيها حاكماً علينا و امره ان يضرب اعناق النفر الستة الذين صير الامر فيهم ان لم ينفذوا امره و كفي بالصبر على هذا يا اخا اليهود صبراً (فمكث خ ب) القوم ايامها كلها كل يجلب (يخطب خ ب) لنفسه و انما ممسك قد سألوني عن امرى فناظرتهم في ايامى و ايامهم و آثارى و آثارهم و اوضحت لهم مالم يجهلوه من استحقاقى لها روزهم و ذكرتهم عهد رسول الله ﷺ و تأكيد ما اكده من البيعة لى في اعناقهم، دعاهم حب الاهارة و بسط الايادى والالسن في الامر والنهى والركون الى الدنيا والافتداء بالماضين قبلهم الى تناول مالم يجعل الله لهم

ديدم اسف خوردن و آه سرد كشيدن و بردبارى پيشه كردن تا موقعى كه خداوند گشايش دهد و آنچه خواهد حكم فرمايد مزد مرا بيشتر مى كند و به جامعه اسلامى آسان تر تمام مى شود، همان جامعه كه براى تو وصف كردم. قضای خدا حتم است. اگر من اين ملاحظات را نكرده بودم و حق خود را خواسته بودم كار شايسته اى بود زيرا همه اصحاب رسول خدا چه آن ها كه در گذشته اند و چه اين ها كه پيش تو حاضرند مى دانند كه نيروى من از ديگران بيشتر و طايفه من عزيزتر و پيروان من منيع تر و فرمان پذيرتر بودند و دليل آن ها براى طرفدارى از من روشن تر و سوابق و آثار دينى آنان بيشتر بود، زيرا من خود داراى سوابق حسنه و قرابت و وراثت رسول خدا بودم، به علاوه من به موجب وصيت صريح و بيعتى كه به گردن متصديان خلافت داشتم مستحق خلافت بودم.

در حالى كه پيغمبر از دنيا رفت پيشوايى امت دست او در خاندان او بود نه به دست آنان كه متصدى شدند و نه در خاندان آن ها، خاندان پيغمبر كه خدا آن ها را پاكيزه شناخته است، پس از آن حضرت به خلافت او از ديگران اولى بودند و همه خصال خلافت در آن ها ثابت بود.

سپس رو به اصحاب خود كرد، فرمود: چنين نيست.

همه يك زبان گفتند: چرا اى اميرمؤمنان.

مقام چهارم، اى برادر يهود، كسى كه پس از ابوبكر زمامدار شد در ورود و خروج همه كارهاى خود با من مشورت مى كرد و آن ها را طبق رأى من صادر مى نمود، در كارهاى مشكل نظر از من مى خواست و به نظر من عمل مى كرد. من و اصحابم ديگرى را سراغ نداريم كه هم شور او باشد، كسى جز من پس از او طمعى در خلافت نداشت، چون او را ترور كردند و بدون سابقه بيمارى و اخذ تصميم در بستر مرگ افتاد، يقين داشتم كه حق خود را بى چون و چرا و به خوشى و عافيت به چنگ آوردم و چنانچه مى خواستم خداوند آينده خوش و اميدبخشى پيش مى آورد.

فاذخلوت بالواحد منهم ذكرته ايام الله وحذرتة ماهوقادم عليه وسائر اليه التمس منى شرطان اسيرها له بعدى فلما لم يجدوا عندي الا الحججة البيضاء والحمل على كتاب الله عز وجل ووصية الرسول ﷺ واعطاه كل امرى منهم ما جعله الله له ومنعه ما لم يجعله عز وجل له شدمن القوم مستبدا زالها عنى الى ابن عفان طمعا فى الشحيح معه فيها وان ابن عفان رجل لم يستوبه وبواحد ممن حضره حلا قطف فضلا عن دونهم لا يندر التي هي سنام فضلهم ولا غيرها من المآثر التي اكرم الله بها رسوله ﷺ و من اختصه معه من اهل بيته ثم لم اعلم القوم امسوا من يومهم ذلك حتى ظهرت ندامتهم و نكثوا على اعقابهم و اجال بعضهم على بعض كل يلوم نفسه ويلوم اصحابه ثم لم تطل الايام بالمستبدين بالامر لابن عفان حتى كفروه وتبرأوا منه و مشى الى اصحابه خاصة و سائر اصحاب رسول الله ﷺ على هذا يستقبلهم من بيعته و يتوب الى الله من فتنته فكانت هذه يا اخا اليهود اكبر من اختها واقلع (اقطع خ ب) و اخرى ان لا يصبر عليها فنالنى منها الذي لا يبلغ وصفه ولا يعد وقته ولم يكن عندى فيه الا الصبر على ما امضى و ابلغ منها ولقد اتانى الباقون من الستة من يومهم كل راجع الى بما كان ركب يسألنى خلع ابن عفان والوثوب عليه فى اخذ حقى و يعطينى صفقته و بيعته على الموت تحت رايتى او برد الله عز وجل على حقى من بعد ذلك مرة اخرى امتحن القوم فيها بالوان المعن بعلق

آخر كارش اين شد كه براى خلافت شش كس را به نام، كانديد كرد و مرا ششمى آنان نام برد و با آنها هم برابر ندانست، مقام وراثت و خويشى كه با رسول خدا داشتم به ياد نياورد و حسب و دامادى مرا به دست فراموشى سپرد، هيچ كس از اين شش، سوابق درخشان و حسن خدمت مرا نسبت به دين اسلام نداشتند. خلافت را ميان شش كس در شور گذاشت تا به اكثريت يكي را از ميان خود معين كنيم. پرسش را بر ما گماشت و دستور داد كه اگر يكي از ميان خود به خلافت برنداشتيم و امر او را اجرا نكرديم كردن همه ماها را بزند.

اى برادر يهود همين گرفتارى در كام تلخى و ناگوارى مرا بس است. اين جمع در چند روزى كه مهلت داشتند به تلاش افتادند هر کدام به نفع خود كار مى كردند و سخنرانى مى نمودند، من خاموش ماندم تا از من نظر خواستند، در پاسخ آنها گذشته خود و آنها را گزارش دادم و از سابقه خدمت خود و آنها گفتگو كردم و مطالبى را كه بر خود آنها هم پوشيده نبود باز گفتم و استحقاق خود و بى لياقتى آنها را برايشان ثابت نمودم، وصيت رسول خدا و بيعتى كه به گردنشان بود به ياد آنها آوردم، ولى حب رياست و كارگزارى و امر و نهى و پشت گرمى به دنيا و اقتدا به خليفه هاى گذشته آنها را واداشت حقى را كه خدا به آنها نداده بخواهند.

چون با يكي از آنان تنها مى شدم، روز باز پرس را فريادش مى آوردم و انجام بدكارى كه به ناحق مى خواهد و مقامى كه به ناروا مى جويد مى ترساندم با من اظهار موافقت مى كرد به شرط آن كه پس از خود خلافت را به او واگذارم، و چون من جز بر طبق قرآن و دستور پيغمبر نمى توانستم عمل كنم، مى دانستند غير از آنچه خدا به آنها داده من به آنها نخواهم داد و آنچه را خدا از آنها دريغ کرده از آنها دريغ خواهم كرد.

در اين ميان يكي از ديكتاتور مآبان، شورا تندى كرد و كار را از دست من گرفت و به طمع استفاده هاى نامشروع از مركز خلافت آن را به عثمان داد با آن كه عثمان يك مرد اشرافى و امتياز پرست بود و خود را با همان حاضرين شورا هم، برابر و

الرقس مرة و مرة بمواعيد الخلوات و مرة بموافات الا ماكن كل ذلك يعنى القوم بموعدهم فوالله يا اخا اليهود ما معنى منها الا الذي معنى من اختيا قبلها و رايت الابقاء على من بقى من الطائفة ابهج لي و آنس لقلبي من فنائها و علمت اني ان حملتها علي دعوة الموت ركبتة و اما نفسي فقد علم من حضر ممن ترى و من غاب من اصحاب محمد ﷺ ان الموت عندي بمنزلة الشربة الباردة في اليوم الشديد الحر من ذى العطش الصدى و لقد كنت عاهدت الله عزوجل و رسوله ﷺ انا و عمى حمزة و اخى جعفر و ابن عمى عبيدة على امر و فينا به الله عزوجل و لرسوله ﷺ فتقدمني اصحابي و تخلفت بعدهم لما اراد الله عزوجل فانزل الله فينا رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا فمن قضى نحبه حمزة و جعفر و عبيدة و انا والله المنتظر يا اخا اليهود و ما بدلت تبديلا و ما اسكتني عن ابن عفان و حننى على الامساك الا اني عرفت من اخلاقه فيما اختبرت منه بما لن يدعه حتى يستدعي الابعاد الى قتله و خلعه فضلا عن الاقارب و انا في عزلة فصبرت حتى كان ذلك لم انطق فيه بحرف من لا ولا نعم ثم اتاني القوم و انا علم الله كاره لمعرفتي بما يطمعون (تطاعوا خب) به من اعتقال الاموال

هم سر نمی شمرد تا چه رسد به طبقات پایین تر. هرگز توجهی به اساس فضیلت آنها و دیگران که دیانت و تقوا است نداشت، فضایل معنویه ای که به واسطه آنها خداوند پیغمبر و خاندانش را محترم داشته بود به چیزی نمی شمرد. گمان نبرم همان روز به شب رسیده بود مگر آن که خود همان اصحاب شورا از انتخابش پشیمان شدند و عقب کشیدند و به جان هم افتادند و همدیگر را سرزنش کردند، طولی نکشید که همان طرفداران دیکتاتورپرور او، وی را تکفیر کردند و از او کناره گرفتند.

عثمان به دوندگی افتاد و نزد طرفداران خود و سایر اصحاب رفت و درخواست استعفا کرد و از مفاسدی که ایجاد کرده بود اظهار پشیمانی نمود و توبه کار شد.

ای برادر یهود این گرفتاری از گرفتاری های پیش سخت تر و بنیان کن تر شد، ای کاش نشده بود. به اندازه ای من از این موضوع در فشار افتادم که به وصف نمی گنجید و اندازه ندارد، ولی جز صبر و تحمل چاره ای نبود.

همان روز بیعت عثمان، خود اصحاب شورا به من مراجعه کردند و از مخالفت با من عذر خواستند و درخواست کردند که عثمان خلع شود و با من قیام کنند بر ضد عثمان تا حق خود را بگیرم، هر یک دست بیعت به من دادند که بکوشند تا جان بدهند یا حق مرا بگیرند، هر جا که به من مراجعه می کردند به وضعی آنها را امتحان می کردم یک بار می گفتم بروید سرهای خود را بتراشید تا انقلاب کنیم، یک بار می گفتم جلسه سری تشکیل بدهیم، یک بار می گفتم همه در فلان محل اجتماع کنید، به این موضوع سر آنها را گرم می کردم و اسرار آنها را فاش می نمودم.

ای برادر یهود به خدا همان ملاحظات و خیراندیشی های پیش از اقدام من مانع شد، و دیدم گوشه گیری و صبر راهی است روشن تر و دل آرام تر و حفظ طرفداران و هم عقیده های خودم برای اظهار حق بهتر است از این که انقلابی برپا کنم و آنها را فنا کنم، با آن که همه در جانبازی حاضر و خودم هم. حاضرین از اصحاب پیغمبر و غایبین آنها می دانند که، مرگ

والمرح في الارض وعلمهم بان تلك ليست لهم عندى و شديد ولهم عادة مسرعة (منتزعة خ ب) فلما لم يجدوها عندى تعلموا الاعاليل ثم التفت عليه السلام الى اصحابه فقال اليس كذلك فقالوا بلى يا أمير المؤمنين فقال عليه السلام و أما الخامسة يا اخا اليهود فان المبايعين لي لما يطعموا في تلك منى ونبوا بالمرأة على و انا ولى امرها والوصي عليها فحملوها على الجمل و شدوها على الرحال و اقبلوا بها تخبط الفيافي والقفار و تقطع البرارى و تنبح عليها كلاب الحوئب و تظهر لهم علامات الندم في كل ساعة و عند كل حال في عصابة قديبايعوني ثانية بعد بيعتهم الاولى في حيوة النبي صلى الله عليه وآله حتى اتت على اهل بلدة قصيرة ايديهم طويلة لحاهم قليلة عقولهم عازبة آرائهم وهم جيران بدو و وراذ بحرفا خرجتهم يخبطون بسيوفهم من غير علم و يرمون بسهامهم بغير فهم فوقفت من امرهم على اثنتين كلتاهما في محل المكروه منى ممن ان كفت لم يرجعوا ولم يعقلوا وان اقمتم كنت قدصرت الى التي كرهت فقدمت الحجة بالاعدار و الانذار و دعوت المرأة الى الرجوع الى بيتها والقوم الذين حملوها على الوفاء ببيعتهم لي والترك لنقضهم عهد الله اعز وجل في اعناقهم و اعطيتهم من نفسى كل الذى قدرت عليه و ناظرت بعضهم فرجع و ذكرت فذكر ثم اقبلت على الناس بمثل ذلك فلم يزدادوا الاجهالا و تماذيا و غيا فلما ابوا الا الهى ركبها منهم فكانت عليهم الدائرة و بهم الهزيمة

در کاسم چون آب سرد در روز بسیار گرم به کام تشنه جگر سوخته شیرین و گوارا است.

من و عمویم حمزه و برادرم جعفر، و عموزاده ام عبیده با خدا و رسولش عهدی بستیم که بدان وفادار باشیم، رفیقان من پیش دستی کردند و در راه او جان دادند و من به خواست خدا عقب ماندم، درباره ما خدا این آیه را فرستاد - سوره احزاب آیه ۲۳ - «مردانی که به عهد خویش با خدای خود وفا کردند برخی از آنها درگذشتند و برخی در انتظارند و هرگز عوض نشده اند»، آن منم که در انتظارم.

ای برادر یهودی از عهد خود برنگشته ام، علت آن که در برابر عثمان آرام ماندم و دست نگه داشتم این بود که اخلاق پست و بی لیاقتی که در او آزموده بودم او را به سزای خود می رساند و مردم را از دور و نزدیک به کشتن و خلع او می کشاند، من خود در کناره گیری به سر بردم و صبر کردم تا همین طور شد، یک کلمه آری و نه در آن نگفتم، سپس ملت به در خانه من آمدند.

خدا می داند دیگر از خلافت بدم می آمد چون می دانستم این ها که به اصرار می خواهند مرا خلیفه کنند به جمع مال دنیا و خوش گذرانی عادت کرده اند با این که می دانستند من مطامع آن ها را نمی دهم و به آن ها سخت گیری خواهم کرد ولی عادت به شتاب کرده بودند و نمی توانستند آسوده باشند، با اصرار و شتاب مرا انتخاب کردند ولی چون دیدند پیش من خبری نیست شروع به مخالفت و انتقاد کردند.

رو به اصحاب خود کرد و فرمود: این طور نیست؟

گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

مقام پنجم، ای برادر یهود کسانی که با من بیعت کردند چون دیدند مقاصد شخصی آن ها به دست من انجام نمی شود به دستیاری آن زن (عایشه) بر من شوریدند و با این که من از طرف پیغمبر بر آن زن ولی و وصی بودم. او را بر شتر سوار

ولهم الحسرة وفيهم الفناء والقتل و حملت نفسى على التى لم اجد منها بداولم بسعنى اذا فعلت ذلك و اظهرته آخرا مثل الذى و سعنى منه اولامن الاغضاء والامساک و رأيتنى ان امسكت فكننت معينا لهم على بامساكي على ما صاروا اليه و طمعوا فيه من تناول الاطراف و سفك الدماء وقتل الرعية و تحكيم النساء النواقص العقول والحظوظ على كل حال كعادة بني الاصفر و من مضى من ملوك سبأ و الامم الخالية فاصير الى ما كرهت اولاً آخراً وقد اهملت المرأة و جندها يشعلون ما وصفت بين الفريقين من الناس ولم اهجم على الامر الا ما قدمت و اخرت و تانيت و راجعت و ارسلت و سافرت و اعذرت و انذرت و اعطيت القوم كل شيئي التمسوه بعد ان عرضت عليهم كل شيئي لم يلتسموه فاما ابوا الا تلك اقدمت عليها فبلغ الله بي و بهم ما اراد و كان لي عليهم بما كان مني اليهم شهيداً ثم التفت الى اصحابه فقال اليس كذلك؟ قالوا بلى يا امير المؤمنين فقال **لَقَدْ** و اما السادسة يا اخا اليهود فتحكيمهم الحكمين و محاربة ابن آكلة الاكباد و هو طليق

کردند و بر بنه های خود بستند و در بیابان های مخوف و دشت های وسیع گردانیدند، سگ های حوثب - نام آبی است در راه مکه به بصره - به او زوزه کشیدند و نزد آن ها در هر ساعت و هر موقع اظهار پشیمانی کرد - چون پیغمبر به او خبر داده بود که یکی از زنان من به ناحق بر وصی من شورش می کند و سگان حوثب به او زوزه می کشند، ای حمیرا مبادا تو باشی - با این حال به فرمان جمعی که علاوه از بیعت زمان پیغمبر برای بار دوم نیز با من بیعت کرده بودند، به مخالفت خود ادامه داد تا بر مردم شهرستانی (بصره) وارد شد که دستشان کوتاه و ریششان بلند و عقلشان کم و رأیشان فاسد بود.

این مردم، همسایه بیابان گردان و میزبان طوفان دریا بودند - کنایه از سبک عقلی است - این یک زن زمام این مردم بی خرد را به دست گرفت تا ندانسته شمشیر آختند و نفهمیده تیر انداختند، من در کار آن ها میان دو مشکل واقع شدم؛ اگر دست باز می گرفتم، از شورش و فساد بر نمی گشتند و به حکم عقل متوجه نمی شدند، و اگر برابر آن ها ایستادگی می کردم، کار به جنگ خونینی که هرگز نمی خواستم می کشید. با زبان عذر و تهدید، حجت را بر آن ها تمام کردم، به آن زن پیشنهاد کردم که به خانه خود برگردد و به جمعی که او را آورده بودند پیشنهاد کردم به بیعتی که با من کردند وفا کنند و عهد خدا را نشکنند.

من هر چه می توانستم از جانب خود به نفع آن ها متعهد شدم با برخی از آن ها - مقصود زبیر است - مناظره کردم، حق را یاد آور شد و برگشت، با مردم هم به همین روش وارد گفتگو شدم ولی بر نادانی و سرکشی و گمراهی آن ها افزوده شد، چون خواستار جنگ بودند از همان در بر آن ها وارد شدم، جنگ بر آن ها چرخید، شکست خوردند و حسرت بردند، تلفات سنگینی بر آن ها وارد شد و کشته بسیاری در میدان جنگ به جا گزاردند.

من از روی ناچاری و به نفع مخالفین وارد جنگ شدم، زیرا اگر بیش از این به آن ها فرصت می دادم کارهایی می کردند که این عفو و اغماضی که پس از پایان جنگ در برابر آن ها کردم نمی توانستم بکنم. اگر جلو آن ها را نمی گرفتم، بر خود و ملت خیانت کرده بودم، زیرا در جرم هایی که تصمیم گرفته بودند شریک می شدم. این ها در سر داشتند که:

۱. تا هر چه بتوانند شورش خود را در اطراف کشور اسلامی آن روز وسعت دهند و آتش فساد تا هر جا دامن

زنند،

معاند لله عزوجل و لرسوله و المؤمنین منذ بعث الله محمداً ﷺ الى ان فتح الله عليه مكة عنوة فاخذت بيعته و بيعة ابيه لي معه في ذلك اليوم في ثلثة مواطن بعده و ابوه بالامس اول من سلم على بامرة المؤمنین و جعل يحثنى على النهوض في اخذ حقي من الماضين قبلى يجدد لى بيعته كلما اتانى و اعجب العجب انه لمارأى ربي تبارك و تعالی قدرد على حقي و اقره في معدنه و انقطع طمعه في ان يصير في دين الله رابعاً و في امانة حملناها حاكماً كر على العاصي بن العاص فاستماله فمال اليه ثم اقبل به بعد ان اطعمه مصر و حرام عليه ان ياخذ من الفءء دون قسمته درهما و حرام على الراعى ايصال درهم اليه فوق حقه فاقبل يخبط البلاد بالظلم و يطأها بالفشم (الفتن خب) فمن بايعه ارضاه و من خالفه ناواه ثم توجه الى ناكثا علينا مغيراً في البلاد شرقاً و غرباً و يميناً و شمالاً و الانبياء تأتيني و الاخبار ترد على بذلك فاتانى اعور تقيف فاشار على ان اوليه البلاد التي هو بها لا داريه بما الذي اوليه منها و في الذي اشار به الراي في امر الدنيا لو وجدت عند الله عزوجل في توليته لى مخرجاً و اصبت لنفسى في ذلك عذراً فاعلمت الراى في ذلك و شاورت من اتق بنصيحته لله عزوجل و لرسوله ﷺ و لى و للمؤمنين رأيه في ابن آكلة

۲. به كشتار و خونريزى رعايا پيردازند،

۳. حكومت اسلامى و قانون عدالت را به نظريه زنان كم عقل و كم حظ تسليم كنند و از ملت روم و پادشاهان يمن و ملت هاى از ميان رفته قديم در اين خصوص پيروي كنند.

اگر سستی می‌کردم در پایان ناگزیر از جنگ بودم و ننگ اعمال در کار زنی و لشکرش و جنایاتی را هم که مرتکب می‌شدند داشتم، باز هم من بی‌مقدمه و از روی شتاب وارد جنگ نشدم، قبلاً اتمام حجت کردم و تا می‌شد جنگ را عقب انداختم، آرامی نشان دادم، به آن‌ها مراجعاتی کردم، واسطه‌ها فرستادم، هر چه به نفع خود خواستند برای آن‌ها متعهد شدم هر چه را هم درخواست نکردند و به نفع آن‌ها بود به آن‌ها پیشنهاد کردم.

از همه این‌ها سر باز زدند و مرا بیچاره کردند تا دست به جنگ زدم و چنانچه خدا می‌خواست کار من و آن‌ها را به پایان رسانید و با مقدماتی که ذکر شد حجت من بر آن‌ها وارد بود و در برابر من محکوم بودند.

رو به اصحاب خود کرد و فرمود: چنین نیست؟

همه یک زبان گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

مقام ششم: ای برادر یهود انتخاب حکمین و نبرد با زاده هند جگرخوار طلیق بن طلیق بود.

این مرد از روزی که خدا محمد (ص) را مبعوث کرد با خدا و رسول و مؤمنان ستیزه کرد تا شهر مکه به زور شمشیر مسلمانان فتح شد. در همان روز و سه موقع دیگر از خودش و پدرش ابی‌سفیان برای من بیعت دریافت شد.

دیروز گذشته اول کسی که به عنوان امیرمؤمنان بر من سلام داد پدرش بود، هم او بود که مرا به دریافت حق خود از خلفای گذشته ترغیب می‌کرد و هر وقت نزد من می‌آمد بیعت خود را تازه می‌کرد.

از همه عجب‌تر این است که چون معاویه دید خداوند حق مرا به من برگردانید و در جای خود برقرار کرد و از این که

الاکباد کرایبی ینہانی عن تولیتہ و یحذرنی ان ادخل فی امر المسلمین یدہ ولم یکن اللہ لیرانی اتخذ المضلین عضداً فوجہت الیہ اخا بجمیلة مرة و اخا الا شعری اخری کلاهما رکن الی الدنیا و تابع ہواہ فیما ارضاه فلما لم ارہ یزداد فیما انتہک عن محارم اللہ الا تمادیا شاورت من معی من اصحاب محمد ﷺ البدریین والذین ارتضی اللہ لہم امرہم و رضی عنہم بعد بیعتہم و غیرہم من صلحاء المسلمین التابعین فکل یوافق رأیہ رأیی فی غزوتہ و محاربتہ و منعه مما نالت یدہ و انی نہضت الیہ باصحابی انفذ الیہ من کل موضع کتبی و اوجہ الیہ رسلی ادعوه الی الرجوع عما ہو فیہ والدخول فیما فیہ الناس معی فکتب یتحکم علی و یتمنی علی الامانی و یشرط علی شروطاً لا یرضاها اللہ عزوجل و رسولہ ولا المسلمون و یشرط فی بعضها ان ادفع الیہ افواماً من اصحاب محمد ﷺ ابراراً فیہم عمار بن یاسر و ابن مثل عمار واللہ لقد رأیتنا مع النبی ﷺ ولم یعد منا خمسة الا کان سادسہم ولا اربعة الا کان خامسہم اشترط دفعہم لیقتلہم و یصلبہم و انتحل دم عثمان و لعمر اللہ ما لب علی عثمان ولا جمع الناس علی قتله الا ہو و اشباہہ من اهل بیتہ اغصان الشجرة الملعونة فی القرآن فلما لم اجد الی ما اشترط من ذلك کر متغلباً مستعلیاً فی نفسہ بطغیانہ و بقیہ بحمیر لاقول لہم ولا بصائر فموہ لہم امرأ فاتبعوہ و اعطاہم من الدنیا ما املہم بہ الیہ فناجزناہم و حاکمناہم الی اللہ عزوجل بعد الاعذار والانذار فلما لم یزدہ ذلك

خليفة چهارم شود و در امانت ما حکومت کند طمعش برید، به عمرو عاص متوجه شد و او را استمالت کرده تا دعوت او را پذیرفت و چون کشور مصر را تیول او قرار داد طرفدار او شد، در صورتی که بر او حرام است بیش از قسمت کردن خراج مصر یک درهم از آن را تصرف کند، بر معاویه هم حرام بود بیش از سهمش درمی به او بدهد. سپس کشور اسلامی را به باد ستم و زیر لگد طفیان گرفت، هر کس با او بیعت کرد او را پسندید و هر کس مخالفتش کرد از خود راند، با عهد شکسته به من متوجه شد و به چپاول شهرستان‌های اسلام پرداخت، خاور و باختر و جنوب و شمال را به باد غارت گرفت، خیرهایش به من می‌رسید و گزارش آن را دریافت می‌کردم تا مغیره بن شعبه یک چشم تقفی به من نظر داد که معاویه را والی بلادی که در دست دارد بکنم و با او بسازم، رأی او از نظر دنیاداری خوب بود، اگر می‌توانستم پیش خدا عذری بیاورم و از مظالم او جوابی بدهم. در این موضوع خودم فکر کردم و با کسانی که مورد اعتماد و برای خدا و رسول و من و مؤمنان خیراندیش بودند شور کردم، نظر آن‌ها هم درباره زاده جگرخوار چون خودم بود، خدا مرا نبیند که گمراه کنندگان را بازوی خود قرار دهم.

«جریر بجلی» را یک‌بار و «ابوموسی اشعری» را بار دیگر نزد او فرستادم، هر دو به دنیا اعتماد کردند و هواپرستی نمودند و او را از خود راضی کردند و به من خیانت ورزیدند، دیدم هر روز بیش از پیش دستورات خدا را زیر پا می‌گذارد و گمراه‌تر می‌شود. با نخبه اصحاب بدریین پیغمبر که مورد پسند خدا و در بیعت رضوان شرکت کرده بودند و با سایر مسلمانان خوب و شایسته شور کردم، همه به اتفاق تصویب کردند که با او وارد جنگ شویم و دستش را از تصرف در امور مسلمانان کوتاه کنیم.

الاتمادیا و بغیالقیناه بعادة الله التي عودنا من النصر على اعدائه و عدونا و راية رسول الله ﷺ بايدينا لم يزل الله تبارك و تعالى يقتل حزب الشيطان بها حتى يقضى الموت عليه وهو معلم رايات ابيه التي لم ازل اقاتلها مع رسول الله ﷺ في كل المواطن فلم يجدم من الموت منجى الا الهرب فركب قرسه و قلب رايته لا يدري كيف يحتال فاستعان برأى ابن العاص فاشار اليه باظهار المصاحف و رفعها على الاعلام والدعاء الى ما فيها و قال له ان ابن ابيطالب و حزبه اهل بصائر و رحمة و بقيا وقد دعوك الى كتاب الله اولاهم مجيبوك اليه آخرأ فاطاعه فيما اشار به عليه اذ رأى انه لا منجى له من القتل والهرب غيره فرجع المصاحف يدعو الى ما فيها بزعمه فمالت الى المصاحف قلوب من بقى من اصحابي بعد فناء خيارهم وجهدهم في جهاد اعداء الله و اعدائهم على بصائرهم و ظنوا ان ابن آكلة الاكباد له الوفاء بما دعا اليه فاصغوا الى دعوته و اقبلوا باجمعهم في اجابته فاعلمتهم ان ذلك منه مكر و من ابن العاص معه و انهما الى النكث اقرب منهما الى الوفاء فلم يقبلوا قولي ولم يطيعوا امرى و ابوا الا اجابته كرهت ام هويت او ابيت حتى اخذ بعضهم يقول لبعض ان لم يفعل فالحقوه با بن عفان او ادفعوه الى ابن هند برمته فجهدت علم الله جهدى ولم ادع غاية (علة خب) في نفسي الا بلغتها في ان يخلوني و رأيت فلم يفعلوا و راودتهم على الصبر على مقدار فوات ناقه او ركضة الفرس فلم يجيبوا ما خلا هذا الشيخ (واو مي بيده الى الاشر) و عصبه من اهل بيتي فوالله ما منعني ان امضى على بصيرتي الا مخافة ان يقتل هذان (واو مي بيده الى الحسن والحسين)

من با ياران خود برای جلوگیری او حرکت کردم و از هر منزل به او نامه ها نوشتم، نماینده ها فرستادم، او را دعوت کردم که از راه باطل برگردد و با من و مسلمانان هم داستان شود، در جواب نامه های تحکم آمیز نوشت و آرزوهای بیجا کرد و شروطی پیشنهاد کرد که مورد رضای خدا و رسول و مسلمانان نبود.

در یکی از نامه های خود شرط کرده بود جمعی از اصحاب نیک پیغمبر را که عمار یاسر در شمار آنان بود به وی تسلیم کنم تا آن ها را به خونخواهی عثمان بکشد و به دار زند.

کجا می توان چون عمار یافت؟ به خدا هر وقت پنج تن گرد پیغمبر بودیم او ششمی بود و هر وقت چهار تن بودیم او پنجمی بود.

خون عثمان را می خواست با این که خودش و هم قطارانش و خاندانش که شاخه های شجره ملعونه بودند مردم را به عثمان شورانیدند و او را به کشتن دادند، در نتیجه چون شروط ناروای او را نپذیرفتم به من هجوم کرد و به سرکشی افتخار نمود، جمعی از قبایل «حمیر» که نه عقل داشتند نه بصیرت در دین، دور خود جمع کرد و آن ها را به اشتباه انداخت تا از او پیروی کردند، با مال دنیا آن ها را فریفت و به طرف خود کشید.

ما برای جلوگیری از او به جبهه پیش رفتیم و خدا را حکم نمودیم و پس از رفع عذر و اتمام حجت با او جنگیدیم، خداوند مانند همیشه ما را بر دشمنان خود و او پیروز کرد.

فینقطع نسل رسول الله ﷺ و ذریته من امته و مخافة ان یقتل هذا و هذا (واومي بيده الى عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفية رضي الله عنهما) فاني اعلم لولا مكاني لم يقفا ذلك الموقف فلذلك صبرت على ما اراد القوم مع ماسبق فيه من علم الله عزوجل فلما رفعنا عن القوم سيوفنا تحكّموا في الامور و تخيروا الاحكام والاراء و تركوا المصاحف و ما دعوا اليه من حكم القرآن و ما كنت احكم في دين الله عزوجل احدا اذ كان التحكيم في ذلك الخطاه الذي لاشك فيه ولا امتراء فلما ابوا الا ذلك اردت ان احكم رجلا من اهل بيتي او رجلا ممن ارضى رأيه و عقله و اثق بنصيحته و موودته و دينه و اقبلت لا اسمى احدا الا امتنع منه ابن هند و لا ادعوا الى شيئي من الحق الا ادير عنه و اقبل ابن هند يسومنا عسفا و ما ذلك إلى باتباع اصحابي له علي ذلك فلما ابوا الا غلبتي على التحكيم تبرأت الى الله عزوجل منهم و فوضت ذلك اليهم فقلدوه امرأ فخدعه ابن العاص خديعة ظهرت في شرق - الارض و غربها و اظهر المخدوع عليها ندما ثم اقبل عليه السلام الي اصحابه فقال اليس كذلك قالوا بلى يا امير المؤمنين، فقال و أما السابعة يا اخا اليهود فان رسول الله ﷺ كان عهد إلى ان اقاتل في آخر الزمان من ايامي قوما من اصحابي يصومون النهار و يقومون الليل و يتلون الكتاب بمرقور بخلافهم على و محاربتهم اباي من الدين كما يمرق السهم من الرمية فيهم ذوالثديّة يختم لي بقتلهم بالسعادة فلما انصرفت إلى موضعي هذا يعني بعد الحكمين اقبل بعض القوم علي بعض باللائمة فيما صاروا اليه من تحكيم الحكمين فلم يجدوا لانفسهم من ذلك مخرجاً الا ان قالوا كان ينبغي

پرچم رسول خدا (ص) که همیشه خداوند با آن حزب شیطان را کشته بود به دست ما بود ولی معاویه پرچم های پدر خود را که با رسول خدا زیر آن ها جنگیده بود در دست داشت، به دم مرگ رسید و از مرگ جز گریز راه نجاتی نداشت، اسب خود را سوار شد، پرچم خود را سرنگون دید و به کار خود در ماند، از رأی عمرو عاص کمک خواست، عمرو عاص به او دستور داد که قرآن ها را بیرون آورد و در سر نی کند و به حکمیت آن دعوت نماید. و گفت: پسر ابوطالب و پیروانش دیندار و باقی مانده نبوت اند، آن ها در آغاز کار تو را به حکم قرآن دعوت کردند و در پایان کار هم حکمیت قرآن را از تو پذیرا هستند.

معاویه این رأی عمرو عاص را به کار بست و به ناچار از او پذیرفت زیرا جز آن راه گریزی از کشته شدن و عقب نشینی نداشت، قرآن ها را بلند کرد و به گمان خود به مقررات آن دعوت کرد، من نیکان و مخلصان اصحاب خود را از دست داده بودم و دل باقی ماندگان آن ها به حکم قرآن و ترک جنگ مایل شد و به گمان این که پسر هند جگر خوار به مقررات قرآن پایتند است و بدان وفا خواهد کرد به دعوت او گوش دادند و همه پیشنهاد او را پذیرفتند.

من به آن ها اعلام کردم که این نقشه، فریب و دسیسه ای است که معاویه به همکاری عمرو عاص کشیده و بدان وفا نخواهند کرد، گفته مرا باور نداشتند و فرمان مرا نبردند؛ و اصرار داشتند پیشنهاد او را بپذیرند، مرا خوش آید یا نیاید، من بخواهم، یا نخواهم، کار به جایی رسید که برخی از آن ها می گفتند اگر علی این پیشنهاد را نپذیرد او را چون زاده عفان

لامیرنا ان لا يتابع من اخطأ و ان يقضي بحقيقة رأيه على قتل نفسه او من خالفه منا فقد كفر
بمتابعته ايانا و طاعته لنا في الخطاء و احل لنا بذلك قتله و سفك دمه فتجمعوا على ذلك و خرجوا
راكين رؤسهم ينادون باعلا صوتهم لاحكم الله ثم تفرقوا فرقة بالنخيلة و اخرى بحروراء و اخرى
راكبة رأسها تخبط الارض شرقا حتى عبرت دجلة فلم تمر بمسلم الا امتحنته فمن تابعها استحيتة
و من خالفها قتلته و سفكت دمه فخرجت إلى الاولين واحدة بعد اخرى ادعوهم إلى طاعة الله
عزوجل و متابعة الحق و الرجوع اليه فايما الا السيف لا ينفعهما غير ذلك فلما اعيت الحيلة فيهما
حاكمتهما الى الله عزوجل فقتل الله هذه و هذه و كانوا يا اخا اليهود لولا ما فعلوا ركناقوباوسدا
منيعا فاي الله الا ما صاروا اليه ثم كتبت إلى الفرقة الثالثة و وجهت رسلي تترى و كانوا من جملة
أصحابي و أهل التبعيد منهم و الزعم في الدنيا فابوا الاتباع اختيها و الاحتذاء على مثالها و اسرعت
في قتل من خالفها من المسلمين و تابعت الاخبار بفعلهم فخرجت حتى قطعت اليمم دجلة و اوجه
السفراء و النصحاء و اطلب العتبي بجهدي بهذا مرة و بهذا مرة (و ادمي يده الى الاشر و الا
حنف بن قيس و سعيد بن قيس الارجي و الاشعث بن قيس الكندي) فلما ابوا الا تلك ركبها

بکشید یا خود و خاندانش را به معاویه تسلیم کنید.

خدا می داند من هر چه می شد تلاش کردم و هر چه می توانستم کوشیدم که به رأی من کار کنند و نکردند، به آن ها
گفتم به اندازه دوشیدن یک شتر یا دویدن یک اسب به من مهلت دهند تا کار را تمام کنم، اجابت نکردند، جز همین
بزرگوار - با دست خود اشاره به مالک اشتر کرد - و پیروانش و جمعی از خاندان خودم.

به خدا مانع از تعقیب فکر روشن خودم ترس از کشته شدن این دو تن بود - با دست مبارک اشاره به حسن و حسین
کرد - تا مبادا نژاد رسول خدا منقطع شود و باز ترس از کشته شدن این و آن - با دست مبارک اشاره به عبدالله بن جعفر و
محمد بن حنفیه کرد - چون می دانستم اگر به خاطر من نبود در این خطر نمی افتادند، ناچار تن به قضای خدا داده و
درخواست ملت را پذیرفتم.

چون جنگ متارکه شد و شمشیر از سر دشمنان برداشته شد به جای قرآن خود را حکم کردند و خدا را تحت اختیار
خود گرفتند، قرآن و مقررات آن را پشت سر انداختند، من هرگز کسی را در دین خدا حکم نمی دانستم زیرا حکمیت بشر
در دین خدا بدون شبهه و تردید خطا است، ولی این ملت جز به قرار حکمیت راضی نشدند.

در این صورت خواستم مرد دانشمند و فهمیده ای از خاندان خود یا سایر قبایل تابعه که عقل مند و مورد وثوق و
دیندار است از طرف خود حکم کنم، هر کس را نام بردم زاده هند نپذیرفت، هر مطلب حقی را به او پیشنهاد کردم سر باز
زد، و ما را به کمک یاران خودم با چوب ستم راند. چون خواستند به اصرار مرا به قبول حکمین وادارند از آن ها به خدای
عزوجل بیزاری جستم و این کار را به خودشان وا گذاشتم، مردی را انتخاب کردند که عمر و عاص او را فریب داد و شرق و
غرب از رسوایی آن پر شد و خود از آن حکم پشیمان گشتند.

سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: چنین نیست؟

همه یک زبان گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

منهم فقتلتهم یا ابا الیہود عن آخرهم وہم اربعة الاف او یزیدون حتی لم یفلت منهم مخبر فاستخرجت ذا الثدیة من قتلاهم بحضرة من ترى له ندى کندی المرأة ثم التفت إلى أصحابه فقال الیس كذلك؟ فقالوا بلی یا امیر المؤمنین فقال علیه السلام قد وفیت سبعا یا ابا الیہود و بقیت اخرى و اوشک بها فکان بکمی أصحاب علی علیه السلام و بکمی رأس الجالوت و قال یا امیر المؤمنین اخبیرنا بالآخری فقال الآخری ان تخضب هذه (واومی یدیه إلى لحيته) من هذه (واومی یدیه إلى هامته) قال فارتفعت اصوات الناس فی المسجد الجامع بالضجة والبکاء حتی لم یبق بالكوفة دار الاخرج أهلها فزعاً و اسلم رأس الجالوت علی ید علی علیه السلام من ساعته فلم یزل مقيماً حتی قتل امیر المؤمنین علیه السلام و اخذ ابن ملجم لعنه الله فاقبل رأس الجالوت حتی وقف علی الحسن علیه السلام والناس حوله و ابن ملجم

مقام هفتم؛ ای برادر یهود رسول خدا به من وصیت کرده بود که در آخر عمر خود با قومی از یارانم می جنگم که روزها روزه اند و شبها را به عبادت می گذرانند و تلاوت قرآن می کنند، ولی از راه مخالفت و جنگیدن با من، مانند تیری که از کمان می جهد از دین بیرون می روند، ذوالثدیة در میان آنها است، پس از کشتار آنان سعادت سرانجام من است. چون پس از حکمین به همین جا برگشتم بعضی از این جمع به یکدیگر رو کردند و همدیگر را به باد سرزنش گرفتند که چرا سرانجام جنگ صفین به حکمین ختم شد برای خود چاره ای نجستند جز انتقاد از امام خود، گفتند: بایست امام ما از رأی ناصواب ما پیروی نکند و چون خطای ما بر او مسلم بود، خود و یا خطاکاران را بکشد، چون سستی کرد و از ما پیروی نمود کافر شد و اکنون کشتن او بر ما حلال است، بر این رأی اتفاق کردند و با سرعت از عسگر بیرون شدند و فریاد کشیدند: لا حکم الا لله، یک دسته آنها در نخيله ماندند، یک دسته به حرورا رفتند و یک دسته دیگر به سمت خاور پیش راندند و از دجله گذشته به هر مسلمانی می رسیدند او را به تکفیر من امتحان می کردند، اگر اظهار موافقت با آنها می کرد زنده می ماند وگرنه او را می کشتند.

من پیش دسته اول و دوم رفتم و آنها را به طاعت خدا و حق و برگشت به خدا خواندم، جز شمشیر چیزی نپذیرفتند و هیچ شرطی آنها را قانع نکرد، چون راه چاره نبود، هر دو دسته نخست را به حکم خدا تسلیم کردم، این دسته نخلیه و آن دسته حرورا را نابود کردم.

ای برادر یهود، من بسی از برای اینها اسفناکم که اگر این راه بنیان کن را نرفته بودند و فنا نشده بودند برای اسلام چه پشتیبان نیرومند و دژ محکمی داشتم، ولی خدا جز این سرانجام ناگوار را برای آنان نخواست، سپس به دسته سومین نامه نوشتم و پی در پی هم نماینده ها فرستادم، نماینده ها برگزیده و خداپرست و زاهد بودند، ولی فایده نکرد و اینها هم جز پیروی دو دسته دیگر و همانندی آنان نپذیرفتند، شتابانه مسلمانی که مخالف آنها بودند می کشتند و نیکان را پی در پی نابود می کردند، من خود به سر آنها تاختم و دجله را بر آنها بریدم، باز هم نمایندگان و ناصحین لایق پیش آنها فرستادم و با همه کوشش خود یکبار به توسط این آقا و یکبار به توسط این آقا - با دست خود اشاره به مالک اشتر و احنف بن قیس و سعید بن قیس ارجی و اشعث بن قیس کندی می کرد - عذرپذیر شدم، چون جز نبرد نپذیرفتند با آنها جنگیدم تا

بين يديه فقال له يا ابا عبد الله قتله الله فاني رأيت في الكتب التي انزلت على موسى عليه السلام ان هذا اعظم عند الله جرما من ابن آدم قاتل اخيه و من الغدار عاقر ناقة نمود.

۴۶- ما جاء في الايام السبعة الاحد والاثني والثلاثاء و الاربعاء و الخميس و الجمعة و السبت قال رسول الله يوم الجمعة يوم عبادة فتعبدا الله عزوجل فيه و يوم السبت لال محمد عليه السلام و يوم الاحد لشيعتهم و يوم الاثنين يوم بنى امية و يوم الثلاثاء يوم لين و يوم الاربعاء لبني العباس و فتحهم و يوم الخميس يوم مبارك لامتي في بكورها فيه.

ای برادر یهود همه آنان که بیش از چهارهزار تن بودند تا فرد آخر کشته شدند، یک تن خبرگزار هم از آنان ترست. سپس آن مرد پستان‌دار را که پیغمبر خبر داده بود از میان کشتگانشان در حضور همین آقایان که می‌بینی بیرون کشیدم، پستانی چون پستان زن داشت.

رو به اصحاب خود کرد و فرمود: چنین نیست؟

همه یک زبان گفتند: چرا ای امیرمؤمنان.

فرمود: ای برادر یهود، به هفت و هفت مقام امتحان وفا کردم فقط یک مقام باقی مانده آن هم نزدیک است، اصحاب امیرمؤمنان و رأس الجالوت گریه‌کنان گفتند آقا بفرمایید بدانیم این پیشامد آخری چیست؟ فرمود: آخرین پیشامد من این است که این - با دست مبارک به ریش خود اشاره نمود - از خون این - با دست مبارک اشاره به فرق سرش کرد - رنگین شود.

یک‌باره ناله‌های مردم به گریه بلند شد و در فضای بزرگ کوفه طنین‌انداز شد، مسجد پهناور کوفه که سقفی نداشت و با فضای شهر پیوسته بود، یکپارچه ناله و زاری شد و فریاد اسفانگیز مردم در همه شهر کوفه پیچید، هیچ خانه‌ای نماند که در تحت تأثیر آن واقع نشد و همه خانه‌های کوفه در موج این اضطراب غرق گردید.

رأس الجالوت یهودی همان ساعت به دست امیرمؤمنان علی (ع) مسلمان شد و در شهر کوفه زیست تا امیرمؤمنان (ع) به ضربت ابن ملجم ملعون کشته شد. چون خبر شهادت آن حضرت به گوش او رسید به خانه علی (ع) آمد و حضور امام حسن (ع) ایستاد.

مردم گرداگرد آن حضرت را فراگرفتند و پسر ملجم را دست‌بسته پیش او آورده بودند، رأس الجالوت نگاهی عمیق به آن ملعون کرد و عرضه داشت: ای ابومحمد - کنیه امام حسن (ع) است - او را بکش - خدایش بکشد - من در کتاب‌هایی که به حضرت موسی نازل شده دیده‌ام که جرم او پیش خدا از پسر آدم که برادر خود را کشت و از غداری که شتر نمود را بی کرد بیشتر است.

۴۶. آنچه دربارهٔ ایام هفته، یکشنبه، دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه، جمعه و شنبه رسیده. رسول خدا فرمود: جمعه روز عبادت

است، خدای عزوجل را در آن عبادت کنید؛ روز شنبه از آن خاندان محمد است؛ روز یکشنبه از آن شیعیان است؛ روز دوشنبه روز بنی‌امیه است؛ روز سه‌شنبه روز آسان و سبکی است؛ روز چهارشنبه از آن بنی‌عباس و روز پیروزی آن‌هاست؛ روز پنجشنبه روز مبارکی است برای امت من صبح آن مبارک است.

۴۷ ماجاء في يوم الاحد و مابعدہ . عن أبي عبد الله عليه السلام انه مر بقوم يحتجمون فقال ما عليكم و اخرته و إلى عشية الاحد فكان يكون انزل للداء، رفع الحديث إلى أبي عبد الله عليه السلام انه قال لرجل بن مواليه يا فلان مالك لم تخرج قال قلت جعلت فداك اليوم الاحد قال و ما للاحد قال الرجل للحديث الذي جاء عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال احذروا حد الاحد فان له حدا مثل حد السيف، قال كذبوا كذبوا ما قال ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله فان الاحد اسم من اسماء الله عزوجل قال قلت جعلت فداك فالاثين قال سمي باسمهما. قال الرجل سمي باسمهما ولم يكونا ! قال له أبو عبد الله عليه السلام اذا حدثت فافهم ، ان الله تبارك و تعالی قد علم اليوم الذي يقبض فيه نبيه و اليوم الذي يظلم فيه و صبه فسماه باسمهما قال قلت فالثلثاء قال عليه السلام خلقت يوم الثلثاء النار و ذلك قوله عزوجل انطلقوا الى ما كنتم به تكذبون انطلقوا إلى ظل ذي ثلث شعب لا ظليل ولا يغني من اللهب ، قال قلت فالاربعاء ؟ قال بنيت اربعة اركان النار يوم لاربعا ، قال قلت فالخميس ؟ قال خلق الله الجنة يوم الخميس . قال قلت فالجمعة ؟ قال جمع الله عزوجل الخلق لولايتنا يوم الجمعة ، قال قلت فالسبت ، قال سبت الملائكة يوم السبت فوجدته لم يزل واحداً ، قال أمير المؤمنين عليه السلام يوم السبت يوم مكر و خديعة و يوم الاحد يوم عرس و بناء و يوم الاثنين يوم سفر و طلب و يوم الثلاثاء يوم حرب و دم و

۴۷. آنچه در خصوص روز شنبه و مابعدش رسیده. امام ششم به جمعی گذشت که داشتند حجامت می کردند، فرمود: چه بر شما بر شما چه می شد اگر حجامت خود را تا شب یکشنبه پس می انداختید که برای رفع درد مؤثرتر بود. در حدیثی آمده که امام ششم به یکی از دوستانش فرمود: فلانی، چرا بیرون رفتی؟ عرض کرد قربانت امروز یکشنبه است. فرمود: چه عیبی دارد؟ عرض کرد: از پیغمبر (ص) روایت شده از روز یکشنبه حذر کنید که دمی چون دم شمشیر برنده دارد، فرمود: دروغ گفتند، دروغ گفتند، رسول خدا این را فرموده زیرا احد یکی از نام های خداست. گوید عرض کردم قربانت دوشنبه را بفرمایید؟ فرمود: به نام آن دو نامیده شده. عرض کرد: نام دوشنبه پیش از آن دو در جهان معروف بوده؟ امام ششم فرمود: چون حدیثی برای تو گفته شد درست بفهم، چون خدای تبارک و تعالی روزی را که پیغمبرش در آن جان می داد و وصی او در آن ستم می شد می دانست آن را به نام آن دو نامیده. از این روایت معلوم می شود که مطلق نامگذاری ها یا نام ایام هفته از خداست. گوید گفتم: سه شنبه را بفرمایید. فرمود: سه شنبه دوزخ آفریده شده این است گفته خدای عزوجل - در سوره والمرسلات آیه ۲۹-۳۱ - بروید به سوی آنچه سابقاً دروغ می شمردید، بروید به سایه گاهی که سه پره دارد، نه سایه می دهد و نه از زیانه آتش دفاع می کند. گوید گفتم: چهارشنبه را بفرمایید. فرمود: در روز چهارشنبه چهار ستون دوزخ ساخته شد. گوید گفتم: پنج شنبه را بفرمایید. فرمود: خدا بهشت را روز پنج شنبه آفریده. گوید گفتم: جمعه را بفرمایید. فرمود: خدا در روز جمعه مردم را برای اعتراف به ولایت ما گرد آورد. گوید گفتم: شنبه را بفرمایید. فرمود: در روز شنبه فرشتگان، خود را متوجه پروردگار خود کردند و دریافتند که همیشه یگانه بوده.

يوم الاربعاء يوم شؤم فيه يتطير الناس ويوم الخميس يوم الدخول على الامراء وقضاء الحوائج ويوم الجمعة يوم خطبة و نكاح . قال مصنف هذا الكتاب «رضه» يوم الاثنين يوم السفر إلى مواضع الاستسقاء و اطلب للمطر.

۴۸ ما جاء في يوم الاثنين عن يونس بن يعقوب قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول احتجم رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الاثنين و اعطى الحجامة برا . عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحتجم يوم الاثنين بعد العصر . عن أبي عبد الله عليه السلام قال الحجامة يوم الاثنين من آخر النهار يذل الداء سلاً من البدن . عن عفة بن بشير قال جئت إلى أبي جعفر عليه السلام يوم الاثنين فقال كل فقلت اني صائم فقال و كيف صمت قال قلت لان رسول الله صلى الله عليه وآله ولد فيه فقال أماما ولد فيه فلا تعلمون و أما ما قبض فيه فنعيم ثم قال فلا تصم ولا تسافر فيه . عن علي بن جعفر عليه السلام قال جاء رجل إلى اخي موسى بن جعفر عليه السلام فقال له جعلت فداك اريد الخروج فادع لي فقال و متى تخرج قال يوم الاثنين فقال له ولم تخرج يوم الاثنين قال اطلب فيه البركة لان رسول الله صلى الله عليه وآله ولد يوم الاثنين فقال كذبوا ولد رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الجمعة و ما من يوم اعظم شؤماً من يوم الاثنين يوم مات فيه رسول الله صلى الله عليه وآله و انتقطع فيه وحى السماء و ظلمنا فيه حقنا الا ادلك على يوم سهل لين الان الله لداودع فيه الحديد فقال الرجل بلى جعلت فداك فقال اخرج يوم الثلاثاء.

امام يكم فرمود: شنبه روز نیرنگ و فریب است، یکشنبه روز عروسی و ساختمان است، دوشنبه روز مسافرت و جستن است، سه شنبه روز جنگ و خونریزی است، چهارشنبه روز شومی است مردم در آن فال بد می زنند، روز پنجشنبه روز دخول بر امیران و پادشاهان و برآمدن حوائج است، روز جمعه روز خواستگاری و زناشویی است.

مصنف این کتاب گوید روز دوشنبه روز مسافرت به محل نماز استسقا و درخواست باران است.

۴۸. آنچه در خصوص روز دوشنبه رسیده. یونس بن یعقوب گوید، شنیدم امام ششم می فرمود: رسول خدا در روز دوشنبه حجامت کرد و به شخص حجامت کننده گندم عطا فرمود. امام ششم فرمود: شیوه رسول خدا بود که پس از عصر روز دوشنبه حجامت می کرد. فرمود: حجامت در آخر روز دوشنبه درد را یکباره از بدن بیرون می کشد.

عقیبة بن بشیر از دی گوید: روز دوشنبه خدمت امام پنجم رسیدم، فرمود: بخور. عرض کردم: من روزه دارم. فرمود: چطور شد روزه گرفتی؟ گوید: عرض کردم چون رسول خدا در آن متولد شده. فرمود: شما روز ولادت آن حضرت را نمی دانید همانا روزی را می دانید که رسول خدا در آن جان داده، نه در آن روزه بگیر، نه مسافرت کن.

علی بن جعفر گوید، مردی حضور برادر امام هفتم رسید و عرض کرد: قربانت من قصد مسافرتی دارم برای من دعا کنید. فرمود: چه روزی می روی؟ عرض کرد: روز دوشنبه، فرمود: چرا روز دوشنبه بیرون می روی؟ عرض کرد: چون در آن روز طلب برکت می کنم، زیرا ولادت رسول خدا است. حضرت فرمود: دروغ می گویند، روز ولادت رسول خدا روز جمعه است، هیچ روزی شوم تر از روز دوشنبه نیست، روزی است که رسول خدا در آن وفات کرده و وحی منقطع شده و حق ما را در آن غصب کرده اند، تو را به روز آسان و نرمی که در آن روز خدا آهن را برای داوود نرم کرد رهبری نکنم؟ عرض کرد: چرا قربانت. فرمود: روز سه شنبه مسافرت کن.

۴۹- ماجاء فی یوم الثلثا قال رسول الله ﷺ من احتجم بوم الثلثا لسبع عشرة أو تسع عشرة أو لاحدى وعشرين من الشهر كانت له شفاه من أدواء السنة كلها وكانت لما سوى ذلك شفاه من وجع الرأس والاضراس والجذون والبرص والجذام . عن أبي عبد الله عليه السلام قال من كان مسافراً فليسافر يوم السبت فلوا أن حجراً زال عن جبل يوم السبت لرده الله الى مكانه و من تعذرت عليه العوائج فليتمس طلبها يوم الثلثا فانه اليوم الذى الان الله فيه الحديد لداود عليه السلام

۵۰- ماجاء فی یوم الاربعاء عن يعقوب بن يزيد عن بعض اصحابنا قال دخلت على ابي الحسن بن علي بن محمد العسكري عليه السلام يوم الاربعاء وهو يحتجم فقلت له ان اهل الحرمين يروون عن رسول الله ﷺ انه قال من احتجم يوم الاربعاء فأصابه بياض فلا يلومن الا نفسه فقال كذبوا انما بصاب ذلك من حملته امه في طمث . عن عبد الرحمن بن عمرو بن أسلم قال رأيت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام احتجم يوم الاربعاء وهو محموم فلم تتركه الحمى فاحتجم يوم الجمعة فتركته الحمى . من محمد بن احمد الدقاق البغدادي قال كتبت الى ابي الحسن الثاني عليه السلام أهاله عن الخروج يوم

۴۹. آنچه درباره روز سه شنبه رسیده. رسول خدا فرمود: هر کس روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه حجرات کند درمان هر دردی است تا سال آینده و اگر در جز آن روز حجرات کند، درمان درد سر و درد دندان و دیوانگی و پیسی و خوره است.

امام ششم فرمود: هر کس قصد مسافرت دارد در روز شنبه مسافر شود، اگر در روز شنبه سنگی از کوه کنده شود خداوند آن را به جای خودش برگرداند، هر کسی راه حاجت بر او بسته شده روز سه شنبه حوائج خود را بخواهد، زیرا همان روزی است که خدا در آن آهن را برای حضرت داوود نرم کرد.

۵۰. آنچه در روز چهارشنبه رسیده. یعقوب بن یزید از یکی از اصحاب ما روایت کرده که گفت: روز چهارشنبه خدمت امام هم رسیدم داشت حجرات می کرد. به او گفتم: که اهل حرمین (مکه و مدینه) از رسول خدا روایت می کنند که هر کس در روز چهارشنبه حجرات کند و بیس شود باید خودش را سرزنش کند. فرمود: دروغ می گویند کسی که تخم حیض است ثرقتار این بیماری می شود.

عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم گوید: دیدم امام هفتم روز چهارشنبه در حالی که تب داشت حجرات کرد و تبش برید، سپس روز جمعه حجرات کرد و تبش برید.

محمد بن احمد دقاق بغدادی گوید: نوشتم حضور امام هشتم و از مسافرت در روز آخرین چهارشنبه ماه پرسیدم. وشت هر کسی در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد می زند مسافرت کند، از هر آفتی محفوظ و از هر رد و بلایی در امان است و خدا حاجتش را بر آورد. بار دیگر به آن حضرت نوشتم و از حجرات در روز آخرین چهارشنبه ماه پرسیدم. نوشت: هر کسی در آخرین چهارشنبه ماه برای رد بر کسی که بدان فال بد می زند حجرات کند از هر آفتی یافت یابد و از هر دردی محفوظ ماند و محل حجامتش سبز نشود.

از رسول خدا روایت شده که آخرین چهارشنبه در هر ماهی روز نحس مستمر است - که در آن روز مطابق قرآن عذاب در بر قوم عاد نازل شده و آن ها را هلاک کرده و در قرآن بدین وصف آمده.

بشار بن بشار گوید، به امام ششم گفتم: چرا چهارشنبه را روزه می گیرند؟ فرمود: برای آن که دوزخ در روز چهارشنبه نریخته شده.

الاربعاء لا يدور فكتب عنه من خرج يوم الاربعاء لا يدور خلافا على اهل الطيرة وقي من كل آفة وعوفى من كل داء وعاة وقضى الله له حاجته و كتبت اليه مرة اخرى استاله عن الحجامة يوم الاربعاء لا يدور فكتب من احتجم فسي يوم الاربعاء لا يدور خلافا على اهل الطيرة عوفى من كل آفة و وقى من كل عاهة و لم تخضر محاجمه . عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال آخر اربعاء في الشهر يوم نحس مستمر . عن بشار بن بشار قال قلت لابي عبد الله عليه السلام لاي شيئا يصام يوم الاربعاء قال لان النار خلقت يوم الاربعاء . عن حذيفة بن منصور قال رأيت ابا عبد الله عليه السلام احتجم يوم الاربعاء بعد العصر . عن أمير المؤمنين عليه السلام قال توقوا الحجامة يوم الاربعاء والنورة فان يوم الاربعاء يوم نحس مستمر وفيه خلقت جهنم . قال أمير المؤمنين عليه السلام ينبغي للرجل أن يتوقى النورة يوم الاربعاء فانه يوم نحس مستمر . قام رجل الى أمير المؤمنين عليه السلام في الجامع بالكوفة فقال يا أمير المؤمنين عليه السلام اخبرني عن يوم الاربعاء والتطير منه ونقله و أي اربعاء هو ؟ فقال آخر اربعاء في الشهر وهو المحاق وفيه قتل قابيل هايل أخاه ويوم الاربعاء ألقى إبراهيم عليه السلام في النار ويوم الاربعاء وضعوا المنجنيق ويوم الاربعاء غرق الله فرعون و يوم الاربعاء جعل الله عز وجل ارض قوم لوط عاليها سافلها ويوم الاربعاء ارسل الله عز وجل فيه الريح العقيم على قوم عاد و يوم الاربعاء اصبحت كالصريم ويوم الاربعاء سلط الله على نمرود البقة ويوم الاربعاء طلب فرعون موسى ليقتله ويوم الاربعاء حرق عليهم السقف من فوقهم ويوم الاربعاء أمر فرعون بذبح الغلمان و يوم الاربعاء خرب بيت المقدس ويوم الاربعاء احرق مسجد سليمان بن داود باصطخر من كورة فارس ويوم الاربعاء قتل يحيى بن زكريا عليه السلام ويوم الاربعاء أظلم قوم فرعون

حذيفة بن منصور گوید: دیدم امام ششم بعد از عصر روز چهارشنبه حجات می کرد.

و امام یکم فرمود: روز چهارشنبه خود را از نوره کشیدن نگه دارید زیرا آن روز نحس مستمر است.

در مسجد جامع کوفه شخصی حضور امیرمؤمنان آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان بفرما ببینم برای چه به روز چهارشنبه فال بد می زنند و آن را روز سنگین و نامبارکی می دانند، و مقصود کدام چهارشنبه است؟ فرمود: آخرین چهارشنبه ماه که در ایام محاق باشد، در چنین روزی قابیل برادرش هايل را کشت، در روز چهارشنبه حضرت ابراهيم به آتش افکنده شد، در روز چهارشنبه منجنیق را ساختند، در روز چهارشنبه خدا فرعون را غرق کرد، در روز چهارشنبه زمین قوم لوط را سرتگون کرد، در روز چهارشنبه خدا باد سوزناک را بر قوم عاد فرستاد، در روز چهارشنبه باغ های آن قوم بخیل سیاه شد و به روی زمین ریختند، در روز چهارشنبه خدا پشه را بر نمرود مسلط کرد، روز چهارشنبه فرعون موسی را خواست که او را بکشد، روز چهارشنبه فرعون دستور داد که پسران بنی اسرائیل را بکشند، روز چهارشنبه بیت المقدس ویران شد، روز چهارشنبه اولین عذاب به قوم فرعون نازل شد، روز چهارشنبه خدا قارون را به زمین فرو برد، چهارشنبه خدای عزوجل ایوب را گرفتار تلف دارایی و فرزنداناش کرد، روز چهارشنبه یوسف را به زندان بردند، روز

اول العذاب و يوم الاربعا خسف الله عز و جل بقارون و يوم الاربعا ابتلى الله ايووب عليه السلام بذهاب ماله و ولده و يوم الاربعا ادخل يوسف في السجن و يوم الاربعا قال الله عز و جل انا دمرناهم و قومهم اجمعين و يوم الاربعا أخذتهم الصيحة و يوم الاربعا عقروا الناقة و يوم الاربعا أمطرت عليهم حجارة من سجيل و يوم الاربعا شج النبي و كسرت ربايعته و يوم الاربعا أخذت العمالقة التابوت. قال مصنف هذا الكتاب مرء من اضطر إلى الخروج في سفر يوم الاربعا أو تبيخ به الدم في يوم الاربعا فجائز له أن يسافر أو يحتجم فيه ولا يكون ذلك شوما عليه ولا سيما إذا فعل ذلك خلافاً على أهل الطيرة و من استغنى عن الخروج فيه أو عن اخراج الدم فيه فالادلى أن يتوقى ولا يسافر فيه ولا يحتجم.

۵۱ - ماجاء في يوم الخميس عن مسقب بن المبارك قال دخلت على ابي عبدالله عليه السلام في يوم الخميس وهو يحتجم فقلت له يا بن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اتحتجم في يوم الخميس؟ فقال عليه السلام نعم من كان منكم محتجماً فليحتجم في يوم الخميس فان عشية كل جمعة يتدر الدم فرقا من القيمة ولا يرجع الى وكره الى غداة الخميس ثم التفت الى غلامه زبيح فقال يا زبيح اشدد قصب الملازم واجعل مصك رخيا واجعل شرطك رجفاً. وقال ابو عبدالله عليه السلام من احتجم في آخر خميس من الشهر

چهارشنبه خدا - درباره قوم صالح سورة مزمل آیه ۵۱ - فرموده ما آنان را با قومشان سرنگون کردیم، روز چهارشنبه صیحه آن‌ها را فراگرفت، روز چهارشنبه ناقه را پی کردند، روز چهارشنبه روی پیغمبر مجروح و دندان نازنیش شکست، روز چهارشنبه عمالقه تابوت را از بنی اسرائیل ربودند.

مصنف این کتاب گوید برای کسی که در روز چهارشنبه به مسافرت مضطر است یا خونش جوش آمده و باید حجامت کند جایز است مسافرت و حجامت در روز چهارشنبه، و شومی و بدی برای او ندارد، خصوصاً هر گاه به قصد رد بر اشخاصی که بدفالی می‌کنند، این کار را انجام بدهد، ولی کسی که محتاج به سفر یا خون گرفتن نیست سزاوار است که در روز چهارشنبه نه سفر کند و نه حجامت نماید.

۵۱. آنچه درباره روز پنجشنبه رسیده. مسقب بن مارک گوید: روز پنجشنبه حضور امام ششم شرفیاب شدم، آن حضرت داشت حجامت می‌کرد. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا در روز پنجشنبه حجامت می‌کنید؟ فرمود: آری هر کس بخواید حجامت کند خوب است روز پنجشنبه حجامت کند زیرا در هر شب جمعه‌ای خون بدن از ترس قیامت به ظاهر می‌جهد و تا بامداد پنجشنبه به آشیانه‌اش بر نمی‌گردد. سپس رو به غلامش زبیح که او را حجامت می‌کرد نمود و چنین دستور داد، شاخ حجامت را خوب بجسبان و نرم بمک و چابک تیغ بزن.

امام ششم فرمود: کسی که در آخرین پنجشنبه ماه، اول روز حجامت کند درد یکباره از تن او کشیده شود. امام ششم فرمود: رسول خدا در اول زمان بعثت خود پی در پی روزه می‌گرفت تا گفته شد دیگر افطار نخواهد کرد و گاه می‌شد پی در پی افطار می‌کرد تا گمان می‌شد دیگر روزه نخواهد گرفت. سپس بنا گذاشت یک روز روزه می‌گرفت و یک روز افطار می‌کرد به رسم روزه‌داری حضرت داوود، سپس این را هم وا گذاشت و در آخر عمر تا جان داد در هر ماه دو

في أول النهار سل منه الداء سلا . عن أبي عبد الله عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله أول ما بعث يصوم حتى يقال لا يفطر ويفطر حتى يقال لا يصوم ثم ترك ذلك وصام يوماً وترك يوماً وهو صوم داود عليه السلام ثم ترك ذلك ثم قبض وهو يصوم خميسين بينهما أربعاً . عن أبي عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله عن صوم خميسين بينهما أربعاً فقال أما الخميس فيوم تعرض فيه الاعمال و أما الاربعاء فيوم خلقت فيه النار و أما الصوم فجنة ، قال أبو عبد الله عليه السلام من قص اظافيره يوم الخميس وترك واحدة ليوم - الجمعة نفى الله عنه الفقر .

۵۴ - ما جاء في يوم الجمعة عن محمد بن رباح القلا قال رأيت أبا ابراهيم يحتجم يوم الجمعة فقلت جعلت فداك تحتجم يوم الجمعة قال اقرا آية الكرسي فاذا هاج بك الدم ليلا كان أو نهاراً فاقرا آية الكرسي واحتجم . قال رسول الله صلى الله عليه وآله تقوم الساعة يوم الجمعة بين صلوة الظهر والعصر . قال رسول الله صلى الله عليه وآله اطرقوا اهل بيوتكم في كل جمعة بشيء من الفاكهة واللحم حتى يفرحوا بالجمعة و كان النبي صلى الله عليه وآله اذا خرج في الصيف من بيته خرج يوم الخميس و اذا أراد أن يدخل البيت في الشتاء من البرد دخل يوم الجمعة و قد روى انه كان دخوله وخروجه ليلة الجمعة . عن أبي كهمس قال قلت لابي عبد الله عليه السلام علمني دعاء استنزل به الرزق فقال لي خذ من شاربك واطفارك وليكن ذلك في يوم الجمعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال تقلب الاظفار يوم الجمعة يؤمن من الجذام والبرص والعمى و ان لم يحتج فحكها حكاً و قال أبو عبد الله عليه السلام من قلم

پنج شنبه را با يك چهارشنبه میان آن‌ها روزه می‌داشت (یعنی پنج شنبه دهه آخر و چهارشنبه دهه وسط).

امام ششم گوید: از پیغمبر سؤال شد از روزه پنج شنبه یا چهارشنبه میانه آن‌ها، فرمود: که پنج شنبه روز عرض اعمال است و چهارشنبه روز خلق دوزخ است و روزه سپر از آتش دوزخ است.

امام ششم فرمود: هر کس روز پنج شنبه همه ناخن‌هایش را بگیرد و یکی را برای روز جمعه بگذارد فقرا و برطرف شود. ۵۲. آنچه درباره روزه جمعه رسیده. محمد بن رباح قلا گوید: دیدم امام هفتم روز جمعه حجامت می‌کند، عرض کردم: قربانت روز جمعه حجامت می‌کنی؟ فرمود: آیت‌الکرسی می‌خوانم، هر گاه خونت هیجان کرد، چه روز باشد و چه شب آیت‌الکرسی بخوان و حجامت کن.

رسول خدا فرمود: قیامت میان نماز ظهر و عصر روز جمعه بر پا می‌شود.

رسول خدا فرمود: در شب هر جمعه برای خانواده خود میوه و گوشت بپزیر تا به آمدن جمعه شاد باشند.

پیغمبر چون برای تابستان از اتاق بیرون می‌آمد روز پنج شنبه را اختیار می‌کرد و چون برای سرمای زمستان به اتاق برمی‌گشت شب جمعه را اختیار می‌کرد و روایت شده که بیرون آمدن و برگشتن هر دو در شب جمعه بود.

ابی کهمس گوید، به امام ششم گفتم: دعایی به من آموز که بدان روزی جویم، به من فرمود: سبیل و ناخنت را بچین و این در روز جمعه باشد.

هشام بن سالم از امام ششم روایت کرده که ناخن گرفتن روز جمعه از خوره و پیسی و کوری ایمنی بخشد و اگر محتاج

اظفاره و قس شاربہ فی کل جمعة ثم قال بسم الله و بالله على سنة محمد و آل محمد ﷺ أعطى بكل قلامة و جزازة عتق رقبة من ولد اسمعيل. قال رسول الله ﷺ من قلم اظفاره يوم الجمعة اخرج من انامله الداء و ادخل فيه الدواء و روى انه لا يصيبه جنون ولا جذام ولا برص عن الجعفرى قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول قلموا اظفاركم يوم الثلاثاء و استحموا يوم الاربعاء و اصبوا من الحجامة حاجتكم يوم الخميس و تطيبوا باطيب طيبكم يوم الجمعة. عن الرضا عليه السلام قال لا ينبغي للرجل ان لا يدع الطيب في كل يوم و ان لم يقدر عليه فيوم و يوم لاوان لم يقدر رضى كل جمعة ولا يدع ذلك، عن السكن الخزاز قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول الله حق على كل مسلم في كل يوم الجمعة اخذ شاربہ و اظفاره و مس شيئي من الطيب عن انس عن النبي ﷺ قال ان ليلة الجمعة اربع و عشرون ساعة لله عزوجل في كل ساعة ستمائة ألف عتيق من النار. عن هشام بن الحكم عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يريد ان يعمل شيئا من الخير الصدقة و الصوم و نحو هذا قال يستحب ان يكون ذلك يوم الجمعة فان العمل يوم الجمعة يضاعف. عن ابي عبد الله عليه السلام قال من انشد بيت شعر يوم الجمعة فهو حظه من ذلك اليوم . و قال رسول الله ﷺ اذا رأيتم الشيخ يحدث يوم الجمعة باحد ابيات الجاهلية فارموارسه ولو بالحصى عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قال في آخر

نباشد يا ايزار سر آنها را بخارد.

امام ششم فرمود: هر كسى هر جمعه ناخن چيند و سبيل بزند و بگويد به نام خدا و بر طبق سنت محمد و خاندان محمد به هر روزه ناخن و مويى كه از خود جدا كند، ثواب آزاد كردن يك بنده از اولاد اسماعيل بيرد.
رسول خدا فرمود: هر كس روز جمعه ناخن هاى خود را بگيرد خدا درد را از انگشتانش بيرد و درمان در آنها در آورد و روايت شده كه ديوانگى و خوره و پيسى به او نرسد.
جعفرى گويد، شنيدم امام هفتم مى فرمود: سه شنبه ناخن هاى خود را بگيريد، و روز چهارشنبه حمام برويد، و روز پنج شنبه اگر خواستيد حجامت كنيد، و روز جمعه با بهترين عطرها خود را خوشبو كنيد.
امام هشتم فرمود: خوب نيست مرد هيچ روزى عطر نزند، و اگر نمى تواند «يك روز نه، يك روز» را ترك نكند، و اگر نمى تواند هر جمعه عطر نزند و آن را ترك نكند.
سكن خزاز گويد، شنيدم امام ششم مى فرمود: خدا بر هر مردى حق دارد كه در هر جمعه سبيلش را بزند و ناخنش را بگيرد و عطر استعمال كند.
انس از پيغمبر روايت كرده كه شب و روز جمعه بيست و چهار ساعت است، و خدا در هر ساعتى ششصد هزار گناهكار را از آتش دوزخ آزاد مى كند.
هشام بن حكم از امام ششم روايت كرده: شخصى كه مى خواهد كار خيرى كند، مثل اين كه صدقه بدهد يا روزه بگيرد يا مانند آنها خوب است به روز جمعه بيندازد، زيرا ثواب كار خير در روز جمعه دو برابر است.
امام ششم فرمود: هر كه روز جمعه يك شعر بخواند بهره اش از اين روز بزرگ همان است.
رسول خدا فرمود: چونديد شىخى در روز جمعه از حديث زمان جاهليت مى گويد سرش را بكويد اگر چه با سنگريزه باشد.

سجده من النافلة بعد المغرب ليلة الجمعة و ان قال كل ليلة فهو افضل اللهم اني اسألك بوجهك الكريم و اسمك العظيم ان تصلي على محمد و آل محمد و ان تغفر لي ذنبي العظيم سبع مرات انصرف وقد غفر له و قال قال أبو عبد الله عليه السلام اذا كانت عشية الخميس و ليلة الجمعة تزكيت ملائكة من السماء معها اقلام الذهب و صحائف الفضة لا يكتبون عشية الخميس و ليلة الجمعة و يوم الجمعة إلى ان تغيب الشمس الا الصلوة على النبي و آله عليهم السلام و يكره السفر و السعي في الحوائج يوم الجمعة بكرة من اجل الصلوة فاما بعد الصلوة فجائز يتبرك به عن أبي ايوب ابراهيم بن عثمان الخزاز أنه قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل فاذا قضيت الصلوة فانتشروا في الارض و ابتغوا من فضل الله قال الصلوة يوم الجمعة و الانتشار يوم السبت و قال أبو عبد الله عليه السلام اف للرجل المسلم ان لا يفرغ نفسه في الاسبوع يوم الجمعة لامر دينه فيسأل عنه.

۵۳- ما جاء في يوم السبت . عن أبي عبد الله عليه السلام قال من كان مسافراً فليسافر يوم السبت فلو ان حجراً زال يوم السبت عن جبل لرده الله إلى مكانه. قال رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم بارك لامتي في بكرورها يوم سبتها و خميسها و بهذا الاسناد قال قال النبي صلى الله عليه وآله باكر و ابالحوائج فانها ميسرة و ان ربوا

امام ششم فرمود: هر کس در سجده آخر نافله پس از مغرب شب جمعه، و بهتر است در هر شب هفت بار بگوید: «بار خدایا من تو را به ذات کریم و نام عظیمت می خوانم که بر محمد و خاندانش رحمت فرستی و گناه بزرگ مرا ببامری» تا سر از سجده بردارد خدا او را آمرزیده باشد.

امام ششم فرمود: شب پنجشنبه و شب جمعه فرشتگانی از آسمان فرود آیند که قلم طلا و لوح نقره با آنهاست و در شب پنجشنبه و شب و روز جمعه تا آفتاب غروب کند چیزی جز ثواب صلوات فرستادن بر محمد و خاندانش را نمی نویسند.

در روز جمعه برای خاطر نماز جمعه سفر و دنبال کار رفتن پیش از نماز بد است ولی بعد از نماز جمعه جایز است و ساعت برکت است.

ابوایوب خزاز گوید: از امام ششم پرسیدم از تفسیر گفته خدا - در روز جمعه - «چون نماز انجام شد بروید از فضل خدا روزی بجوید»، فرمود: مقصود نماز خواندن در روز جمعه و دنبال روزی رفتن در روز شنبه است. فرمود: اف بر مسلمانی که در هفته یک روز جمعه خود را برای امر دینش آماده نکند و از آن نپرسد.

۵۳. آنچه درباره روز شنبه رسیده. امام ششم فرمود: هر که قصد سفر دارد، روز شنبه سفر کند که اگر سنگی در روز شنبه از کوه بکند خدا او را به جای وی برگرداند.

رسول خدا فرمود: خدایا شنبه و پنجشنبه را بر امتم مبارک کن.

پیغمبر فرمود: بامدادان دنبال کارهای خود بروید که برآورده می شوند، نامه که نوشتید خاک بر آن پاشید که بهتر حاجت را روا می کند - شاید مقصود این بوده که نوشته خشک شود و سیاه نشود زیرا در آن دوره خشک کن اختراع نشده بود - خیر را در نزد خوبرویان بجوید.

الكتاب فإنه انجح للمعاجة واطلبوا الخير عند حسان الوجوه قال رسول الله ﷺ من قلم اظفاره يوم السبت و يوم الخميس و أخذ من شاربه عوفي من وجع الاضراس و وجع العين. عن أبي عبد الله عليه السلام قال السبت لنا و الاحد لشيعةنا و الاثنين لاعدائنا و الثلثا لبني امية و الاربعاء يوم شرب الدواء و الخميس تقضى فيه الحوائج و الجمعة للتنظيف و الطيب و هو عيد للمسلمين و هو أفضل من الفطر و الاضحى و يوم غدیر خم أفضل الاعیاد و هو الثامن عشر من ذی الحجة و يخرج قائمنا أهل البيت يوم الجمعة و تقوم القيمة يوم الجمعة و ما من عمل أفضل يوم الجمعة من الصلوة علی عهد آل.

۵۴ - معنی الحدیث الذی روی عن النبی (ص) انه قال لاتعادوا الايام فتعاديكم حدثنا محمد بن موسى المتوكل رضى قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم قال حدثنا عبد الله بن احمد الموصلي عن الصقر بن أبي دلف الكوفي قال لما حمل المتوكل سيدنا أبا الحسن العسكري عليه السلام جئت اسأل عن خبره قال فنظر إلى الرازقي و كان حاجباً للمتوكل فامر ان ادخل اليه فادخلت فقال يا صقر ما شأنك فقلت خير ايها الاستاذ فقال اقم فقلت اخذني ما تقدم و ما تأخر و قلت اخطأت في المعنى قال فوجئني الناس عنه ثم قال إلى ما شأنك و فيم جئت

رسول خدا فرمود: هر کس روز شنبه و پنجشنبه ناخن بگیرد و سبیل بزند از درد دندان و درد چشم در عافیت باشد.

امام ششم فرمود: شنبه از آن ماست و یکشنبه از آن شیعیان ما و دوشنبه از دشمنان ما و سهشنبه از بنی امیه و چهارشنبه روز نوشیدن دوا است و پنجشنبه برای برآوردن حوائج و برای تنظیف و عطر زدن و آن عید مسلمانان است و از عید فطر و قربان بهتر است، و روز عید غدیر بهترین عیدها است و آن هجدهم ذی حجه است، امام قائم ما خانواده روز جمعه ظهور می کند، قیامت روز جمعه بر پا می شود، روز جمعه هیچ عملی بهتر از صلوات بر محمد و آلش نیست.

۵۴. معنی حدیثی که از پیغمبر روایت شده که با ایام دشمنی نکند تا با شما دشمنی کنند. صقر بن ابی دلف کوفی گوید: چون متوکل عباسی امام دهم را گرفت و به سامره برد، من آمدم که اطلاعی از آن حضرت به دست آم، گوید: رازقی دربان متوکل به من نگاه کرد و دستور داد مرا نزد او بردند، چون بر او داخل شدم گفت: ای صقر چه کار داری؟ گفتم: خیر است ای آقا. گفت: بنشین. با خود گفتم من هم گرفتار شدم و پیش خود گفتم خطا کردم که این جا آمدم. گوید چون مردم را از گرد او عقب راندند و فراغتی به دست آورد دوباره رو به من کرد و گفت: راستی در چه حالی و برای چه این جا آمدی؟ گفتم: برای کار خیری. گفت: شاید آمدی از احوال مولای خود پیرسی؟ گفتم: مولایم کیست؟ مولای من امیرمؤمنان است. گفت: خاموش باش، مولای تو بر حق است، از من ترس، من با تو هم مذهبیم. گفتم: حمد خدا را. گفت: می خواهی او را ببینی؟ گفتم: آری. گفت: پس بنشین تا پستچی از نزد او بیرون آید، نشستم چون صاحب پست بیرون آمد، به غلامش گفت: دست صقر را بگیرد و او را به همان حجره ای ببر که علوی در آن زندانی است و او را با وی تنها گذار. گوید: مرا به همان حجره علوی برد و با دست اشاره به اتاقی کرد، چون وارد شدم، دیدم آقا بالای تکه حصیر نشسته و برابر آن حضرت گوری کنده و آماده است، سلام کردم، و آقا جواب داد و امر کرد بنشین، نشستم. فرمود: برای چه این جا آمدی؟ گفتم: آقا آمدم خبری

قلت لخیر ما قال لعلک تسأل عن خبر مولاک قلت له ومن مولاى مولای امیر المؤمنین قال اسکت مولاک هو الحق فلا تحتشمنی فانی علی مذهبک قلت الحمد لله قال أتحب ان تراه قلت نعم قال اجلس حتى ینخرج صاحب البرید من عنده قال فجلست فلما خرج قال لفلان له خذ بیدا الصقر و ادخله إلى الحجره التي فیها العلوی المحبوس و خل بینہ و بینہ فادخلنی إلى الحجره التي فیها العلوی و اومی إلى بیت فدخلت فاذا هو عليه السلام جالس علی صدر حصیر و بحذاء قبر محفور قال فسلمت ثم امرنی بجلوس ثم قال لی یا صقر ما اتی بك قلت یا سیدی جئت اتعرف خبرك قال ثم نظرت إلى القبر فبکیت فنظر إلى فقال یا صقر لا علیک لن یصلوا علینا بسوء الآن قلت الحمد لله ثم قلت یا سیدی حدیث یروی عن النبی صلى الله عليه وآله لا اعرف معناه ، قال و ما هو؟ قلت قوله لا تعادوا الايام فتعاديكم ما معناه؟ قال نعم الايام نحن ما قامت السموات والارض فالتسبت اسم رسول الله صلى الله عليه وآله والاحد كناية عن امیر المؤمنین عليه السلام والاثین الحسن والحسین عليهما السلام والثلاثا علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و اربعا موسى بن جعفر و علی بن موسى و محمد بن علی و انا و الخمیس ابني الحسن بن علی و الجمعة ابن ابني و الیه تجمع عصابة الحق وهو الذي یملاها قسطا و عدلا

از شما به دست آورم، نگاه بدان گور کردم و گریستم، آقا به من نگاه کرد و فرمود: باکت نباشد اکنون با ما بدی نتوانند کرد، گفتم: حمد خدا را ای آقای من، حدیثی از پیغمبر روایت شده که من معنای آن را نمی فهمم. فرمود: کدام حدیث؟ گفتم این که پیغمبر می فرماید: با روزها دشمن نباشید تا روزها هم با شما دشمنی کنند چه معنایی دارد؟ فرمود: آری روزها ما هستیم تا آسمان و زمین بر پا هستند، سبت نام رسول خدا است، احد کنایه از امیرمؤمنان است، اثین حسن و حسین است، ثلاثا علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است، اربعا موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و منم، و خمیس فرزندان حسن بن علی و جمعه پسر پسر من باشد، او است که حزب حق پرستان را جمع آوری می کند، او است که زمین را پر از عدل و داد می کند، پس از این که پر از ظلم و جور شده، این است معنی ایام، با آن ها در دنیا دشمنی نوزید تا در آخرت با شما دشمنی ورزند، سپس فرمود: وداع کن و بیرون برو زیرا در امان نیستی.

مصنف این کتاب گوید، ایام از روی حقیقت به معنی امامان نیست بلکه همان روزهای مخصوص هفته است ولی پیغمبر در این حدیث ایام را کنایه از امامان آورده به شرحی که امام دهم داده برای آن که غیر اهل حق مفاد آن را نفهمند. چنانچه خدا تین و زیتون و طور سینین و بلد امین را در قرآن کنایه از پیغمبر و علی و حسن و حسین آورده؛ و نعاچ (گوسفند) را در قصه داوود و دو خصمی که حضورش آمدند، به قول جمعی کنایه از زنان آورده؛ و سیر در زمین را کنایه از مطالعه در قرآن آورده.

از امام ششم نیز در تفسیر گفته خدا آیا در زمین سیر نمی کنید؟ پرسیده شد فرمود: مقصود این است که آیا در قرآن مطالعه نمی کنید و چنانچه خداوند سر را کنایه از جماع آورده در آن جا که فرموده «با زن های عده دار وعده به سر مگذارید» و چنانچه اکل طعام را کنایه از تفریط آورده. درباره عیسی و مادرش فرموده: «طعام می خورند» و مقصود این است که تفریط می کنند و چنانچه خداوند عزوجل نحل (زنبور عسل) را کنایه از رسول خدا آورده - در آیه سوره نحل - که

كما ملكت ظلما وجورا فهذا معنى الايام فلا تماردوهم في الدنيا فيعادوكم في الاخرة ثم قال عليه السلام ودع و اخرج فاني لا آمن عليك قال مصنف هذا الكتاب (رض) الايام ليست بالاممة عليها السلام ولكن كنى عليه السلام بها عن الاممة لئلا يدرك معناه غير أهله كما كنى الله عزوجل باليتين والزيتون وطور سينين و هذا البلدا الامين عن النبي صلى الله عليه وآله و علي والحسن والحسين عليهم السلام و كما كنى عزوجل بالنماج عن النساء على قول من يروى ذلك في قصة داود عليه السلام والخصمين و كما كنى بالسير في الارض عن النظر في القرآن مثل

می فرماید پروردگار تو به نحل (زنبور هسل) وحی فرستاد.

نمونه این کنایه بسیار است.

شوح کنایه در علم، بیان این است که مقصود از لفظ معنای دیگری باشد؛ جز معنایی که خودش داشته باشد و قرینه هم بر قصد و تعیین در کلام باشد و یکی از خصایص کنایه این است که در مقصود از لفظ صریح، ابلغ و اوفی است و مقصود را از لفظ صریح بهتر می فهماند. از این رو می گویند کنایه ابلغ از تصریح است و این مواردی که شیخ صدوق کنایه قرار داده از این قبیل نیست. زیرا در صورتی که یک مناسبت هایی میان معنای الفاظ با مقاصدی که بیان کرده بتوان تراشید ولی قرینه ظاهره که دلالت بر این معانی مقصوده کند در میان نیست و آلهه کس مقصود را ادراک می کرد و فهم مقصود منحصر به اهل حق نبود چنانچه در موضوع ایام و امام ذکر کرده.

بنابراین مقصود مصنف کنایه اصطلاحی که یکی از فنون بلاغت و رسوم خطّاب و محاورات است و در نثر و شعر عرب فراوان است نیست؛ بلکه مقصود از کنایه معنای لغوی است که پوشیده گفتن باشد و مراد مقاصد تأویلیه است و این گونه مقاصد از مفاد عرفی و محاورات رسمی خارج است ولی باز هم در عرف و لغت بنام لغز و معمی و احجیه موجود است و همیشه در میان مردم از نظر مقاصد خصوصی رمز و لغز وجود داشته و معانی تأویلیه که در قرآن و اخبار وارد است؛ از این باب است و اثبات آن جز با قطع به صدور از شخص معصوم و مورد اعتماد راهی ندارد. ولی در این نمونه هایی که ذکر کرده، کنایه اصطلاحی هم هست چنانچه لا تواعدوا هنّ سراً نسبت به نکاح و همچنان یا کلان الطّعام نسبت به تقوط بمناسبت قراین کلام بعید نیست که کنایه عرفی باشد و خصوص در لغت مضر و اصطلاح خطابات عصر نزول قرآن این مقصود از این جمله مفهوم بوده و به هر حال کلام مصنف در این مقام خالی از خلط و اشتباه نیست.

شوح دیگر کلیه اخباری که راجع به ترتیب اثر بر ایام مخصوصی نسبت به کارهای مخصوصی در این کتاب یا سایر کتب اخبار وارد شده باید توجیه کرد؛ زیرا معلوم است که اصطلاح هفته به نام احد، اثنین تا سبت، در لغت عرب مأخوذ از عبری است و اصل آن تورات است و در سایر لغات امری است وضعی و اصطلاحی و متکی بر یک حقیقت طبیعی و معنوی نیست و مقصود از این که اصطلاح وضع است این است که اگر فرض خلاف آن را بکنیم در متن واقع هیچ خلاف حقیقتی لازم نمی آید؛ مثلاً اگر ما به جای هفته، هشته یا دهه اصطلاح کنیم و از پنج شنبه برویم به شش شنبه و هفت شنبه تا برسد به نه شنبه و جمعه جز خلاف وضع و اصطلاح هیچ وقت در حقایق ثابتة جهان تأثیری نخواهد داشت، از این جهت ملاحظه می کنی که اصطلاحات و اوضاع از زبان و خط و وضع لباس و غیره در میان مردم، بسیار مختلف است و صدها رنگ است؛ ولی امور حقیقیه و طبیعیه در همه یکسان است: همه تشنه می شوند و آب می طلبند و چون نوشیدند رفع

الصادق عليه السلام عن قول الله عز وجل اولم يسيرا في الارض قال معناه اولم ينظروا في القرآن و كما كنى عزوجل بالسر عن النكاح في قوله عزوجل ولكن لاتواعدهن سرا و كما كنى عزوجل باكل الطعام عن التغوط فقال في عيسى و امه كانايا كلان الطعام ومعناه انهما كان يتغوطان و كما كنى عزوجل بالنحل عن رسول الله صلى الله عليه وآله في قوله واوحى ربك الى النحل ومثل هذا كثير.

تشنگی آن‌ها می‌شود؛ همه گرسنه می‌شوند و با آنچه دارای مواد غذایی است رفع گرسنگی می‌کنند؛ همه در اثر کار خسته می‌شوند؛ می‌خوابند و در این امور جز اندازه کمی که در اثر عادت تفاوت می‌کند یا در اثر اختلاف منطقه زندگانی پیدا می‌شود تفاوتی در بین نیست و خود عادت و منطقه زندگانی هم فرمول کلی و ثابت دارند.

برای فهم این‌گونه اخبار، باید دانست که عقیده تأثیر ایام و اوقات در زندگانی بشر یک عقیده باستانی و عمومی است. مبدأ علمی این عقیده از آشور و کلدیه منتشر گردیده و روی اساس پوچ و باطل ارباب انواع و مدیریت کواکب سبعة سیاره به وجود آمده و شاید اصل وضع هفته دوریه هم روی همین اساس باشد و به علاوه استسعاد و بدفالی به اوقات طلوع و غروب ستارگان در طبع جاهلانۀ بیابان‌گردان بوده و از این رو عرب که چادر نشین و بیابان‌گرد بوده‌اند؛ بانواء یعنی موسم‌های مربوط به طلوع و غروب ستارگان معتقد بوده‌اند و بسیاری از حوادث را بدان مستند می‌دانسته‌اند. مردمان جاهل چون گرفتار نکبتی شوند؛ فوراً متوجه وقت و ساعت می‌گردند و آن را به باد لعنت می‌گیرند چنانچه هرگاه خوشی و حظی یابند طبعاً می‌گویند؛ عجب وقت خوبی بود یا عجب طالع خوشی داشتیم.

از اینجا معلوم می‌شود که این عقیده خرافی خوشی و بدی روز و ساعت و تأثیرات آن در زندگانی انسان چه اندازه ریشه‌دار و در فکر جاهلانۀ عموم، عمیق بوده؛ خصوصاً در این اوقات که دانشمندان ستاره‌شناس ایرانی و صابین که حمله علوم آشور و کلدیه بودند وارد دستگاه علوم و خلافت اسلامی شده و مورد اعتماد خلفاء جایر و جاهل گردیده و به این مناسبت عموم مردم هم بدانها گرویده‌اند و این مسایل روزانه و هفتگی فکر عموم را بخود متوجه کرده و مردم را در یک وادی خرافت‌بار عجیبی کشانیده بود؛ البته همه اخباری را که در این زمینه رسیده نمی‌توان قطعی و صحیح دانست. ولی اخبار درست هم در ضمن آن‌ها بسیار است و از مجموع اخبار این موضوع به دست می‌آید که امامان معصوم برای معالجه این مرض درونی و عقیده خرافی از سه راه در مقام برآمده‌اند.

۱. تولید انتظام و دیسپلین در فکر و کار جامعه؛ چون معلوم است که یکی از فواید مهم اختلافات طبیعی اوقات که شب و روز و ماه و سال در اثر آن پدید شده ایجاد حساب و انتظام در زندگانی و فکر انسان است و در قرآن هم مکرر بدین فایده توجه شده و این یک فایده بسیار مهمی است و انسان به هر اندازه از نظر کار و وضع زندگانی منظم و تحت حساب و آمار باشد؛ به همان اندازه خوشبخت و کامیاب و راحت است. در یک عده از اخبار این موضوع، مردم را به این نکته متوجه کرده که شما باید کارهای خود را روی روزهای هفته تقسیم و تنظیم کنید؛ مانند، روایت جعفری از امام هفتم که فرمود: روز سه‌شنبه ناخن بگیرد، روز چهارشنبه حمام برود، روز پنج‌شنبه در صورت احتیاج حجامت کنید، روز جمعه عطر بزیند.

۲. از نظر روانشناسی و تصحیح عقیده و توجه به مبدأ مردم را به اموری متوجه کرده‌اند که در این روزها اتفاق افتاده و موجب عبرت و توجه به حضرت پروردگار و توبه از گناهان است؛ مانند، روایت منضّل امیرمؤمنان در جامع کوفه

۵۵ - كانت لبث آدم و حوا (ع) في الجنة حتى اخرج منها سبع ساعات -
 عن رسول الله ﷺ قال انما كان لبث آدم و حوا في الجنة حتى اخرج منها سبع ساعات من
 ايام الدنيا حتى اهبطهما الله عز وجل من يومها ذلك.

۵۶ - في الشيعة سبع خصال عن محمد بن علي (عليه السلام) قال انما كانت شيعة علي (عليه السلام) المتبازلون
 في ولايتنا المتحابون في محبتنا المتزاورون لاحياء امرنا ان غضبوا لم يظلموا وان رسوا لم
 يسرفوا بركة لمن جاورهم سلم لمن خالطوا وقد اخرجت ما رويت في هذا المعنى في كتاب
 صفات الشيعة.

۵۷ - لعن رسول الله (ص) اباسفيان في سبعة مواطن • عن أبي الطفيل عامر بن واثلة
 قال ان رسول الله ﷺ لعن اباسفيان في سبعة مواطن في كلهن لا يستطيع الا ان يلغنه لولهن يوم لعنه
 الله ورسوله وهو خارج من مكة الى المدينة مهاجراً و ابوسفيان جاني من الشام فوقع فيه ابوسفيان بسبه
 ويوعده وهم ان يبطلش به فصرفه الله عز وجل عن رسول الله ﷺ و ابوسفيان جاني من الشام فوقع فيه ابوسفيان بسبه
 و يوعده وهم ان يبطلش به فصرفه الله عز وجل عن رسول الله ﷺ و ابوسفيان جاني من الشام فوقع فيه ابوسفيان بسبه

راجع به روز چهارشنبه و سایر اخباری که می گوید در فلان روز فلان واقعه اتفاق افتاده یا فلان دعا را بخوان! اینها نظر
 ندارد به این که خصوصیت روز در این امور دخیل بوده؛ بلکه مقصود توجه به اصل قضیه و عبرت از آن و انصراف از این
 امور است.

۳. اخباری که صریحاً این عقیده خرافی را تخطئه کرده و دستور مخالفت آن را داده یا قید رد بر آن؛ مانند، روایت
 امام هشتم در جواب محمد بن احمد دقاق بغدادی که مخصوصاً فرمود: روز چهارشنبه آخر ماه به قصد رد بر اهل طیره؛
 یعنی، پیروان این عقیده خرافی، سفر کنید و حجامت کنید تا خداوند به شما برکت و عافیت بدهد و باید این گونه اخباری
 که در این باب وارد شده شاهکار تعلیمات عالیة ائمه قرار داد و سایر اخبار را با آن تطبیق و تصحیح کرد.

۵۵. آدم و حوا هفت ساعت در بهشت بودند و سپس از آن بیرون شدند. رسول خدا (ص) فرمود: همانا درنگ آدم و حوا در بهشت
 تا هنگامی که از آن بیرون شدند هفت ساعت از روزهای دنیا بود و همان روز خداوند آن ها را به زمین فرود فرستاد.

۵۶. در شیعه هفت خصلت است. امام پنجم فرمود: همانا پیروان و شیعیان علی کسانی هستند که در دوستی ما جان خود را به
 یکدیگر می بخشند و به دوستی ما با یکدیگر دوست می شوند و برای زنده کردن و برپا داشتن مسلک ما یکدیگر را دیدن
 می کنند و با هم رفت و آمد می نمایند. اگر به خشم آیند، ستم روا نمی دارند و اگر پسندیدند و خوششان آمد، از حد به در
 نمی روند و اسراف کاری نمی کنند؛ برای همسایگان خود برکت می باشند و برای کسانی که آمیزش دارند سلامت و آسایش
 هستند.

من آنچه در این موضوع، روایت داشتم در کتاب صفات الشيعة نقل کردم.

۵۷. رسول خدا در هفت مقام، ابوسفيان را لعنت کرد. عامر بن واثله گوید به راستی رسول خدا (ص) در هفت مقام ابوسفيان را

لعنت فرستاد و در همه این مقامات نسبت به او جز لعنت و وظیفه ای نداشت.

ﷺ فلعله لله و رسوله والثانية يوم احد اذ قال ابوسفیان اعل هبل فقال رسول الله ﷺ الله اعلى و اجل فقال ابوسفیان لناعزى ولاعزى لكم فقال ﷺ الله مولينا ولامولى لكم والرابعة يوم الخندق يوم جاء ابوسفیان في جمع قريش فردهم الله عزوجل بغيظهم لم ينالوا خيرا وانزل الله عزوجل آيتين في سورة الاحزاب فسمى اباسفیان واصحابه كفاراً و معاوية مشركا عدواً لله و لرسوله و الخامسة يوم الحديبية و الهدى معكوفاً ان يبلغ محله و صد مشركوا قريش رسول الله ﷺ و لم يعطف بالكعبة و لم يقض نسكه فلعن الله عزوجل و رسوله و السادسة يوم الاحزاب يوم جاء ابوسفیان بجمع قريش و عامر بن الطفيل بجمع هوازن و عيينة بن حصين بغطفان و واعدلهم قريظة و النضير ان ياتوهم فلعن رسول الله ﷺ القادة و الاتباع و قال أما الاتباع فلا يصيب اللعنة مؤمناً و أما القادة فليس فيهم مؤمن و لا نجيب و لا ناج و السابعة يوم حملوا على رسول الله ﷺ في العقبة و هم اتنا

اول. روزی که خدا و رسولش او را لعن کردند؛ در هنگام هجرت پیغمبر (ص) به مدینه بوده است. ابوسفیان که از شام می آمد؛ به آن حضرت برخورد کرده و او را دشنام داد و خواست او را بزند؛ خدا شتر او را گردانید.

دوم. روز کاروان بدر بود که آن را از چاه گریزانند و از دست رسول خدا دربرد؛ خدا و رسولش او را لعن کردند. سوم. روز جنگ اُحُد بود که پس از پایان جنگ فریاد کشید: سرفراز باد هبل! رسول خدا پاسخ داد که: خداوند اعلى و اجل است. ابوسفیان گفت: ما عزّی داریم و شما عزّی ندارید. در پاسخ فرمود: خدا مولا و یاور ماست و شما مولا و یاور ندارید.

چهارم. در روز جنگ خندق بود که ابوسفیان با همه افراد قریش برای نبرد با پیغمبر آمده بود و خدا آن ها را نومید و خشمناک و دست خالی برگردانید و دو آیه در سوره احزاب فرستاد و ابوسفیان و یارانش را کفار نومید و معاویه را مشرک و دشمن خدا و پیغمبرش شمرد.

پنجم. در روز صلح حدیبیه بود که جلوی قربانیها را گرفتند و نگذاشتند به محل آن که منی است برسند و مشرکان مانع شدند که رسول خدا برود مسجد الحرام را زیارت کند و قربانیهای خود را بگذارد. رسول خدا طواف کعبه نکرده برگشت و عمره خود را انجام نداد و ابوسفیان را لعن کرد.

ششم. در روز جنگ احزاب بود که ابوسفیان با جمع قریش و عامر بن طفیل با جمع هوازن و عیینة بن حصین با جمع غطفان به مدینه تاختند و یهودان قریظه و بنی نضیر هم به آن ها قول دادند که همراهی کنند و مدد نمایند رسول خدا پیشوایان و پیروان، همه را لعن کرد؛ فرمود: در میان پیروان، اگر مؤمنی باشد، گرفتار لعن نگردد؛ ولی در پیشوایان این گروه مؤمن و نجیب و اهل نجات نیست.

هفتم. روزی که در آن گردنه، با سابقه توطئه ای که داشتند، به پیغمبر حمله کردند و این جمع دوازده تن از بنی امیه بودند به ریاست ابی سفیان و پنج تن از مردمان دیگر. در اینجا هم پیغمبر کسانی که بر سر گردنه بودند به جز خود پیغمبر و شترش و راننده و جلودارش لعن کرد. مصنف این کتاب گوید در این روایت توطئه کنندگان عقبه را دوازده و پنج شمرده و صحیح آن است که چهارده تن بودند.

شوخ آنچه از کتب حدیث و تاریخ و سیاق آیات سوره احزاب استفاده می شود؛ این است که، خندق و احزاب در تاریخ اسلام یک واقعه بوده و در همین واقعه بود که ابوسفیان قبایل عرب را بر ضد اسلام متحد کرده و ده هزار قشون به مدینه کشید و قبایل یهود را هم فریفت و عهد خود را با پیغمبر شکستند و از سمت جنوب مدینه در صدد هجوم برآمدند و در حقیقت مسلمانان در محاصره مشرکین و یهود قرار گرفتند و از آیات سوره احزاب هم همین موضوع ظاهر است؛ ولی

عشر رجلا من بني امية و خمسة من سائر الناس فلعن رسول الله من على العقبة غير النبي ﷺ و ناقته و سائمه و قائمه ، قال مصنف هذا الكتاب هذا الخبر هكذا و الصحيح ان أصحاب العقبة كانوا اربعة عشر.

۵۸ - حديث الصناديق السبعة في النار • عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام في حديث طويل يقول فيه يا اسحق ان في النار و اديا يقال له سقر لم يتنفس منذ خلقته الله عزوجل ؛ لو اذن الله له التنفس بقدر مغيط لاحترق ما على وجه الارض و ان اهل النار يتعوذون من حر ذلك الوادي و تننه و قذره و ما اعد الله فيه لاهله و ان في ذلك الوادي لجبال يتعوذ جميع اهل ذلك الوادي من حر ذلك الجبل و تننه و قذره و ما اعد الله فيه لاهله و ان في ذلك الجبل لشعبا يتعوذ جميع اهل ذلك الجبل من حر ذلك الشعب و تننه و قذره و ما اعد الله فيه لاهله و ان في ذلك الشعب لقبليا يتعوذ اهل ذلك الشعب من حر ذلك القلب و تننه و قذره و ما اعد الله فيه لاهله و ان في ذلك القلب لحية يتعوذ اهل ذلك القلب من خبث تلك الحية و تننها و قذرها و ما اعد الله من السم في انيابها لاهلها و ان في جوف تلك الحية سبعة صناديق جمع فيها خمسة من الامم السالفة و اثنان من هذه الامة قال قلت جعلت فداك و من الخمسة و من الاثنان ؟ قال أما الخمسة فقبايل الذي قتل هاييل و نمرود الذي حاج ابراهيم في ربه قال انا احببي و اميت و فرعون الذي قال انا ربكم الاعلى و يهود الذي هود اليهود و بولس الذي نصر النصارى و من هذه الامة اعرابيان .

ظاهر اين حديث اين است كه واقعه خندق و هجوم مشركين غير از واقعه احزاب بود و به خصوص اينكه واقعه حديبيه را ميان آن ها فاصله قرار داده و ممكن است تعدد لعن در واقعه احزاب به اعتبار طول مدت محاصره باشد و پيغمبر در مدت واقعه احزاب كه سيزده روز طول كشيده دو نوبت لعن بر ابي سفيان صادر کرده باشد.

۵۸. حديث هفت صندوقی که در دوزخ است. اسحاق بن عمار بن صيرفي در حديث طولانی از امام هفتم روايت کرده كه فرمود: ای اسحاق براستی در دوزخ يك وادی است كه سقر نام دارد. از روزی كه خدایش آفریده تاكنون ندمیده و اگر خدا اذن دهد كه به اندازه سوزنی بدمد؛ آنچه بر روی زمین است می سوزد. اهل دوزخ از سوزش و گند و پلیدی و عذاب این وادی پناهنده می شوند و در این وادی كوهی است كه اهل وادی از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده می شوند و در آن كوه يك دره ای است كه اهالی آن كوه از سوزش و گند و پلیدی و عذاب آن پناهنده می شوند و در آن چاه ماری است كه اهل چاه از بدی و گند و پلیدی و زهری كه در دندانش تعبیه شده پناهنده می شوند و در شكم آن مار هفت صندوق است كه پنج تن از امتهای پیشین و دو تن از این امت در آن صندوقها جا دارند. گوید عرض كردم قربانت آن پنج تن چه کسانی هستند؟ و این دو چه کسانی هستند؟

فرمود: آن پنج، قبايل است كه هاييل را كشته؛ و نمرود است كه با ابراهيم در موضوع پروردگار محاجه كرد و گفت، منم كه زنده می كنم و می میرانم؛ و فرعون است كه گفت من پروردگار برتر شمايم؛ و يهود است كه مذهب يهودی را بدعت گذارده؛ و بولس است كه نصرانیت را در كیش مسیح پدید آورده؛ و از این امت دو تن اعرابینده از دل ایمان نداشتند.

۵۹- ابتلی ایوب (ع) سبع سنین بلا ذنب • عن جعفر بن محمد رضی الله عنه عن ابيه قال ان ايوب ابتلي من غير ذنب وان الانبياء لا يذنبون لانهم معصومون مطهرون لا يذنبون ولا يزيغون ولا يرتكبون ذنبا صغيرا ولا كبيرا و قال عليه السلام ان ايوب عليه السلام مع جميع ما ابتلي به لم تنتن له راحة ولا تبحت له صورة ولا خرجت منه مدة من دم ولا قيح ولا استقدره احد رآه ولا استوحش منه احد شاهده لا تدودشتي من جسده هكذا يصنع الله عزوجل بجميع من يبتليه من انبيائه و اوليائه المكرمين عليه و انما اجتنبه الناس لفقره وضعفه في ظاهر امره لجهلهم بماله عند ربه تعالى ذكره من التأييد والفرج وقد قال النبي صلى الله عليه و آله اعظم الناس بلاه الانبياء ثم الامثل فالامثل و انما ابتلاه الله عزوجل بالبلاء العظيم الذي يهون معه على جميع الناس لئلا يدعوا له الربوبية اذا شاهد و اما اراد الله ان يوصله اليه من عظام نعمه متى شاهدهو ليستدلوا بذلك على ان الثواب من الله تعالى ذكره على ضربين اختصاص واستحقاق و لئلا يحتقروا ضعيفا لضعفه ولا فقيرا لفقره ولا مريضاً لمرضه و ليعلموا انه يستقم من يشاء ويشفي من يشاء متى شاء كيف شاء باي سبب شاء و يجعل ذلك عبرة لمن شاء و شقاة لمن شاء و سعادة لمن شاء و هو عزوجل في جميع ذلك عدل في قضاياه و حكيم في افعاله لا يفعل بعباده الا الاصلح لهم ولا قوة لهم الا به.

۵۹. ایوب بی گناه هفت سال بلا کشید. امام ششم فرمود: ایوب بی گناه هفت سال بلا کشید. امام ششم از قول پدرش گفت: که ایوب بی گناه گرفتار بلا شد، پیغمبران گناه نمی کنند؛ زیرا معصوم و پاک هستند و کج نمی روند، و پیرامون گناه نمی گردند. چه گناه کوچک باشد چه بزرگ. فرمود: حضرت ایوب با این اندازه بلا که کشید؛ بوی بد و قیافه زشت در او پدید نشد و یک نوک قلم خون و چرک از او بیرون نیامد. هیچ کس او را کثیف نیافت و از او وحشت نکرد. هیچ کجای بدنش کرم نیافتاد. خدا با همه پیغمبران و دوستان گرامی خود در گرفتاری آن‌ها چنین می کند. همانا مردم که از حضرت ایوب کناره می گرفتند؛ برای فقر و ضعف حال او بود؛ در ظاهر، چون نمی دانستند نزد پروردگار خود - که نامش بلند باد - چه مقامی دارد و چه کمک و گشایشی دریافت خواهد کرد.

پیغمبر (ص) فرمود: بلاکش ترین مردم، پیغمبران هستند. سپس مانند تر و مانند تر به آنان. خدای عز و جل همانا ایوب را به بلای بزرگی گرفتار کرد که در چشم همه مردم خوار شد.

تا آنکه چون نعمت‌های بیکران خدا را در دست او بنگرند؛ او را پروردگاری و خدایی نپرستند و برای آنکه بدانند ثواب و پاداش از جانب خدا بر دو قسم است: یکی بطور اختصاص و تفضل و یکی بطور استحقاق و مزد کوشش و عبادت. تا هیچ ضعیف و بیچاره‌ای را خوار ندانند و هیچ فقیر و بیماری را پست نشمارند و تا بدانند که خدا هر کس را خواهد بیمار کند و هر که را هر گاه خواهد شفا بخشد؛ به هر وسیله‌ای که خواهد. و اینها را برای جمعی عبرت و برای جمعی بدبختی و شقاوت و برای جمعی سعادت و خوشبختی قرار دهد. و خدا در همه حال در قضاوت خود عادل و در کارهای خود حکیم است و آنچه با بندگانش رفتار کند اصلح به حال آن‌ها است. و هیچ توانایی برای آن‌ها نیست مگر از جانب حضرت او.

۶۰- الملائكة على سبعة اصناف والحجب سبعة. عن أبي منصور زيد بن وهب قال سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن قدرة الله عزوجل جلت عظمته فقام خطيباً فحمد الله و اتنى عليه ثم قال ان لله تبارك و تعالی ملائكة لو ان ملكاً منهم هبط الى الارض ما وسعته لعظم خلقتة و كثرة اجنحته و منهم من لو كلفت الجن والانس على ان يصفوه ما وصفوه لبعده ما بين مفاصله و حسن تركيب صورته من ملائكته من سبعمائة عام ما بين منكيه و شحم اذنيه و منهم من يسد الافق بجناح من اجنحته دون عظم بدنه و منهم من السموات الى حجزته و منهم قدمه على غير قرار في جوالهواء الاسفل والارضون إلى ركبته و منهم من لوالقى في نقرة ابهامه جميع المياه لوستعها منهم لوالقيت السفن في دموع عينيه ليجرت دهر الداهرين فتبارك الله احسن الخالقين و سئل عليه السلام عن الحجب فقال الحجب سبعة غلظ كل حجاب منها مسيرة خمسمائة عام و بين كل حجابين مسيرة خمسمائة عام والحجاب الثاني سبعون حجاباً و بين كل حجابين مسيرة خمسمائة

۶۰. فرشتگان هفت دسته اند و حجابها هفتند. ابی منصور زید بن وهب گوید؛ سؤال شد امام یکم از توانایی خدای عزوجل - که

بزرگ باد جلال او - .

آن حضرت به سخنرانی ایستاد؛ خدا را ستایش کرد و بر او ثنا فرمود. سپس گفت: خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی دارد؛ بعضی به اندازه‌ای بزرگ که اگر یکی از آنها به زمین فرود آید از بس بزرگ است و از بس پر و بال دارد؛ زمین نمی تواند آن را در خود جا دهد. بعضی از آنها به اندازه‌ای تنومند و زیبا هستند؛ که اگر همه جن و انس همدست شوند نمی توانند او را وصف کنند. بعضی از ملائکه الهی چنان هستند؛ که هفت صد سال راه مسافت میان دو شانه یا مسافت پره گوشش است. بعضی از آنها با یکی از بالهای خود می تواند همه افق را بپوشاند. بعلاوه از بزرگی جسمش، بعضی از آنها به اندازه‌ای بلند قامت هستند که آسمانها تا زیر ناف آنها است. بعضی از آنها بدون پایگاه، قدم در عمق هوای زیرین زمین نهاده و همه زمینها تا زانوی او است. بعضی از آنها هستند که اگر همه دریاها را به پشت ناخن بزرگش بریزند، جا می دهد. بعضی هستند که اگر کشتیها را در اشک چشمش بیندازند تا ابد سیر می کنند. تبارک الله احسن الخالقین. عرض شد آقا حجابها را بفرماید.

فرمود: حجب هفت است؛ ضخامت هر حجابی پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب پانصد سال. حجاب دوم هفتاد هزار حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال است و طولش پانصد سال.

دریانهای هر حجاب هفتاد هزار فرشته اند که هر کدام قوت تمام جن و انس را دارند. بعضی از آن حجابها تاریکی است؛ بعضی نور است؛ بعضی آتش است؛ بعضی دود است؛ بعضی ابر است؛ بعضی برق است؛ بعضی رعد است؛ بعضی روشنی است؛ بعضی ریگ است؛ بعضی کوه است؛ بعضی غبار است؛ بعضی آب است؛ بعضی نهرها است. آنها حجابهای گوناگونی هستند. ضخامت هر حجابی هفتاد هزار سال است.

سپس سراپرده های جلال است که شصت سراپرده اند و در هر سراپرده هفتاد هزار فرشته است. میان هر سراپرده تا سراپرده دیگر مسافت پانصد سال است. سپس سراپرده عزت است. سپس سراپرده کبریا، سپس سراپرده عظمت،

عام و طولہ خمسماً عام حجة كل حجاب منها سبعون الف ملك قوة كل ملك منهم قوة الثقلين منها ظلمة و منها نور و منها نار و منها دخان و منها سحاب منها برق و منها رعد و منها ضوء و منها رمل و منها جبل و منها عجاج و منها ماء و منها هوى حجب مختلفة غلظ كل حجاب مسيرة سبعين الف عام ثم سرادقات الجلال و هي ستون سرادقاً في كل سرادق سبعون الف ملك بين كل سرادق و سرادق مسيرة خمسماً عام ثم سرادق العز ثم سرادق الكبرياء ثم سرادق العظمة ثم سرادق القدس ثم سرادق الفخر ثم سرادق النور الابيض ثم سرادق الواحدانية و هو مسيرة سبعين الف عام في سبعين الف عام ثم المعجاب الاعلى انقضى كلامه و سكت فقال له عمر لا بقيت ليوم لا اراك فيه يا ابا الحسن قال مصنف هذا الكتاب ليست هذه المعجب مضروبة على الله عز وجل تعالى الله عن ذلك لانه لا يوصف بمكان ولكنها مضروبة على العظمة العليا من خلقه التي لا يقدر قدرها غيره تبارك و تعالى.

سپس سراپرده قدس، سپس سراپرده جبروت، سپس سراپرده فخر، سپس سراپرده نور سفید، سپس سراپرده یگانگی که هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است. سپس حجاب اعلى است.

على (ع) در این جا سخن خود را به پایان رسانید و خاموش شد. عمر به آن حضرت عرض کرد: ای ابا الحسن بی تو یک روز زنده نباشم.

مصنف این کتاب گوید، این پرده‌ها را بر ذات حق زده‌اند. خدا برتر از این است که زیر پرده باشد؛ زیرا، خداوند را مکانی نیست. این پرده‌ها را بر فراز آفرینش بزرگ و والای او زده است که جز حضرت او اندازه آن را نمی‌داند. شوح از این روایت استفاده می‌شود که فرشتگان اجسام لطیفه نورانیه هستند و دارای شکل و اندام زیبا هستند. نه آنکه صرف قوایی مجرّد و موجوداتی لامکان و غیر محدودند؛ چنانچه فلاسفه گمان کرده‌اند.

و راجع به حجایات از این روایت چنان فهمیده می‌شود که حجایات، منازل و مقاماتی مادی هستند؛ مانند، توده‌های ماده فضا که به اشکال مختلفه در تحقیقات رصدی و علمی امروزه کشف شده و ماده حجاب هم همین معنا را می‌فهماند؛ زیرا، حجاب پرده است و نسبت به بزرگان آن پرده‌ای را گویند که بر درگاه می‌آویزند تا مردم سرزده و بی‌رخصت بر آن‌ها وارد نشوند و طبقات و انواع موادی که در فضای عمیق به قدرت الهی آفریده شده‌اند؛ که تا سیزده نوع آن را در این روایت نام برده، پرده‌های دربار حضرت پروردگارند. و در حقیقت ماده و مظاهر آن همان حجاب میان حق و خلق است. ماده است که مانع شهوت پرتو ذات او است که از آن به وجه‌الله تعبیر شده و همان ماده و مظاهر آن است که از نظر تفکر و استدلال نمایش حق را می‌دهد و کشف از صانع خود می‌کند.

سرادق. که فارسی مرادف آن سراپرده است؛ در کلام شیخ بزرگوار صدوق به ظاهر آن حمل شده. از این جهت آن را توجیه کرده که بر ذات حق زده نشده زیرا مستلزم مکان است. خدا را مکانی نیست.

ولی بهتر آن است که لفظ سرادق به صفات جلال و جمال حضرت حق تفسیر شود و در این صورت محتاج توجیهی که مصنف کرده نیست؛ مانند، تعبیر عرش و کرسی از الفاظی که به طور مثل و استعاره برای فهم یک حقایق معنویه استعمال شده است.

۶۱- صلی امیر المؤمنین قبل الناس بسبع سنین . عباد بن عبدالله عن علی رضی الله عنه انه قال انا عبدالله و اخو رسول الله صلی الله علیه و آله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کذاب صلیت قبل الناس بسبع سنین.

۶۲- تنزت الشیاطین علی سبعة من الغلات . عن ابي عبدالله رضی الله عنه فی قوله عزوجل هل علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افک ائیم ، قال هم سبعة المغیره و بنان و صاید و حمزة بن عمارة البربری و الحارث الشامی و عبدالله بن الحارث و ابوالحارث و ابوالخطاب.

۶۳- اخبر جبرئیل عن الله جل جلاله انه قد اعطی شیعة علی (ع) سبع خصال •
 عن جابر بن عبدالله الانصاری قال كنت ذات يوم عند النبي صلی الله علیه و آله اذا اقبل بوجهه علی علی بن ابی طالب فقال الا ابشرك يا ابا الحسن قال بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال هذا جبرئیل رضی الله عنه یخبرنی عن الله جل جلاله انه قد اعطی شیعتک و محبیک سبع خصال ، الرفق عند الموت و الانس عند الوحشة و النور عند الظلمة و الا من عند الفزع و القسط عند المیزان و الجواز عند الصراط و دخول الجنة قبل الناس نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم .

۶۱. امیر مؤمنان هفت سال پیش از مردم نماز خواند. عباد بن عبدالله از علی (ع) روایت کرده که فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدایم. من صدیق اکبرم. هیچ کس پس از من ادعای این مقام را نکند؛ جز آن که دروغ زن است. من هفت سال پیش از مردم دیگر نماز خواندم.

شوح آنچه در تاریخ آمده است؛ این است که، چون پیغمبر اظهار رسالت کرد اول بار خدیجه کبری و علی (ع) به او ایمان آوردند و تا سه سال همین دو تن با آن حضرت نماز می خواندند و ممکن است چهار سال هم قبل از اظهار رسالت علی (ع) با آن حضرت نماز می خوانده. زیرا پیغمبر پیش از بعثت به وظایف شخصی خود ملهم بوده و علی (ع) در زیر سرپرستی مخصوص او می زیسته و در اسرار نبوت محرم راز او بوده است.

۶۲. شیاطین بوهفت تن از غلات فرود شدند. امام ششم در تفسیر گفته خدای عز و جل (در سوره شعراء آیه ۲۲۱-۲۲۲) به شما بگویم شیاطین به که فرود می آیند؟ بر هر دروغ زن گنهکاری. فرمود: آنها هفت کس بودند؛ مغیره، بنان، صاید، حمزة بن عمارة بربری، حارث شامی، عبدالله بن حارث، ابوالخطاب.

شوح این هفت تن از جمله رؤسای غلات بودند که امامان را خدا و خود را پیغمبر می دانسته و نسبت های دروغ به ائمه می دادند.

بنان به باء مضمومه و نون آمده و به باء بعد از نون هم تلفظ شده.

۶۳. جبرئیل از طرف خدای عزوجل جلاله خبر آورد که به شیعیان علی (ع) هفت خصلت عطا شده. جابر بن عبدالله انصاری گوید: یک روز نزد پیغمبر (ص) بودم که روی مبارک خود را به سوی علی بن ابی طالب (ع) نمود و فرمود: این جبرئیل است که از سوی خدا جل جلاله به من خبر می دهد که از روی حقیقت هفت خصلت به شیعیان و دوستان تو عطا شده: آسانی هنگام مردن، آرامی دل هنگام رمیدن و وحشت مردم، روشنی در هنگام تاریکی، ایمنی در هنگام فزع و برابری در میزان عمل و

۶۴- من روی ان اهل البيت الذى نزلت فيهم آية التطهير سبعة - عن عمرة بنت افعى قال سمعت ام سلمة «رض» تقول نزلت هذه الآية فى بيتى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا قالت و فى البيت سبعة رسول الله ﷺ و جبرئيل و ميكائيل و على و فاطمة و الحسن و الحسين صلوات الله عليهم اجمعين قالت و انا على الباب فقلت يا رسول الله ﷺ أنت من اهل البيت فقال انك من ازواج النبى و ما قال انك من اهل البيت قال مصنف هذا الكتاب (رض) هذا الحديث غريب ولا نعرفه الا بهذا الطريق ، والمعروف ان اهل البيت الذين نزلت فيهم الآية خمسة و سادسهم جبرئيل ﷺ .

۶۵- سبعة لا يقصرون الصلوة . عن جعفر بن محمد عن ابيه ﷺ قال سبعة لا يقصرون الصلوة الجابى الذى يدور فى جبايته و الامير الذى يدور فى امارته و التاجر الذى يدور فى تجارته من سوق الى سوق و الراعى و البدوى الذى يطلب مواضع القطر و منبت الشجر و الرجل الذى يطلب الصيد يريد به لهو الدنيا و المحارب الذى يقطع السيل.

۶۶- الذكر مقوم على سبعة اعضاء . اللسان و الروح و النفس و العقل و المعرفة

گذشتن از پل صراط و رفتن در بهشت پیش از مردم، در حالى که نور ايمان پيشاپيش و در سمت راست آن ها مى شتابد. ۶۴ کسی که روايت کرده که خاندانى که آيه تطهير درباره آن ها نازل شده هفت کس بودند. عمرة دختر افعى گوید: شنيدم ام سلمه (رض) مى فرمود؛ اين آيه (سورة احزاب) همانا خدا خواسته است که پليدى و نکوهش را از شما خاندان ببرد و يکباره شما را پاکيزه کند، ام سلمه گفت در ميان خانه هفت کس بودند؛ رسول خدا و جبرئيل و ميکائيل و فاطمه و حسن و حسين (ع) و من بر در خانه بودم. عرض کردم: يا رسول الله من از خاندان نيستم؟ فرمود: تو از همسران پيغمبرى و نفرمود تو از خاندانى.

مصنّف اين کتاب گوید: اين حديث غريب است و مضمون آن غير معروف و خلاف مشهور است و جز به همين یک سند به دست ما نيامده و معروف اين است که خاندانى که آيه تطهير درباره آنها نازل شده، پنج کس هستند؛ (محمد و على و فاطمه حسن و حسين «ع») و ششم آنها جبرئيل بوده.

۶۵. هفت کس نماز را شکسته نخوانند. امام ششم از گفته پدرش فرمايد: هفت کس نماز را شکسته نخوانند (با اينکه مسافرنند). کارمند سيار جمع آور ماليات و خراج که شهر به شهر مى گردد. فرمانده و امير گشتى که در منطقه مأموريت خود هميشه در گردش است. تاجر و کاسب دوره گرد که بازاری به بازاری و از شهری به شهری مى گردد. و چوپان و بيابانى و چادر نشين که هميشه دنبال آب و گياه در گردشند. و مردى که براى تفريح و بازى به شکار رفته و کوه به کوه مى گردد. و دزد سر گردنه که راه مى زند.

۶۶. ذکر حق به هفت عضو انسان تقسيم شده. زبان و روح و نفس و عقل و معرفت و سر و قلب. هر یک از اين هفت، نياز به استقامت و درستى دارند. درستى زبان صدق اقرار است؛ درستى روح، راستى در استغفار است؛ درستى نفس، راستى در

والسر والقلب وکل واحد منها يحتاج الى الاستقامة فاما استقامة اللسان صدق الاقرار و استقامة الروح صدق الاستغفار و استقامة النفس صدق الاعتذار و استقامة العقل صدق الاعتبار و استقامة المعرفة صدق الافتخار و استقامة السر السرور بعالم الاسرار و استقامة القلب صدق اليقين و معرفة الجبار فذكر اللسان الحمد والثناء و ذكر النفس الجهد والغناء و ذكر الروح الخوف والرجاء و ذكر القلب الصدق والصفاء و ذكر العقل التعظيم والحيا و ذكر المعرفة التسليم و الرضا و ذكر السر على رؤبة القاه . حدثنا بذلك أبو محمد عبدالله بن حامد رفعه إلى بعض الصالحين عليه السلام .

۶۷- كان لرسول الله (ص) سبعة اولاد . عن أبي عبدالله عليه السلام قال ولرسول الله صلى الله عليه وآله من خديجة القاسم والطاهر و هو عبدالله و ام كلثوم و رقية و زينب و فاطمة و تزوج علي بن أبي طالب عليه السلام فاطمة و تزوج أبو العاص بن الربيع و هو رجل من بني امية زينب و تزوج عثمان بن عفان ام كلثوم

عذرخواهی است؛ درستی عقل، براستی عبرت گرفتن است؛ درستی معرفت، براستی سرفراز بودن است، درستی سر، سرشار بودن به عالم اسرار است؛ درستی دل، یقین راست و شناختن پروردگار است. ذکر زبان، حمد و ثنا است؛ ذکر نفس، کوشش و رنج است؛ ذکر روح، بیم و امید است؛ ذکر دل، راستی و سادگی است؛ ذکر عقل، تعظیم و حیا است؛ ذکر معرفت، تسلیم و رضا است؛ ذکر سر، مقام شهود حق جل و اعلا است.

شرح این روایت از نظر سند عامی و مرسل و موقوف است و از نظر متن مورد اعتراضاتی است.

۱. سوق مطلب و عبارت با مضامین اخبار ائمه معصومین مخالفت دارد و اشبه به مطالب و عبارات عرفاء و متصوفه است.

۲. معرفت و سر را از اعضاء شمرده و برای هر یک ذکری و استقامتی بیان کرده و با اینکه معرفت و سر از صفات و افعال انسان است، نه از اعضاء انسان. مگر آنکه مقصود از معرفت یک مرتبه‌ای از روح انسانی باشد؛ پس از وجدان حق بنا بر اتحاد عاقل و معقول. و مراد از سر مرتبه‌ای از نفس ناطقه باشد؛ پس از ادراک رتبه شهود حق. و این معنی با استقامتی هم که برای هر یک از این دو ذکر شده مناسب است؛ زیرا که می‌فرماید: استقامت معرفت، براستی سرفراز شدن است.

و این سرفرازی مناسب با این مقام از روح که دارای وجدان حق شده و مقام بندگی خود را دانسته و بدان سرفراز است. از این رو در نعمت پیغمبر خاتم که مصداق انسان کامل و دارای مقام استقامت است، به حکم **واستقم كما امرت عبده** بر رسوله مقدم است و استقامت سر را به مقام شهود دانسته و یا ذکری هم که برای هر یک از این دو مقام بیان کرده مناسبت است؛ زیرا که ذکر معرفت را رضا و تسلیم دانسته و آن مناسب با روح عارف است. و ذکر سر را رؤیت ملاقات دانسته و این مناسب با مقام شهود است.

۶۷ رسول خدا را هفت فرزند شد. امام ششم فرمود: برای رسول خدا از خدیجه شش فرزند شد؛ دو پسر به نام قاسم و طاهر، که نامش عبدالله بود، و چهار دختر؛ ام کلثوم، رقیه، زینب و فاطمه. علی بن ابی طالب فاطمه را به زنی گرفت و ابوالعاص بن ربیع که مردی از بنی امیه بود؛ زینب را گرفت و عثمان بن عفان، ام کلثوم را به زنی گرفت. ولی پیش از عروسی مُرد و چون در رکاب پیغمبر به جبهه جنگ بدر رفت؛ رقیه را به او تزویج کرد. یک پسر هم به نام ابراهیم از ماریه قبطیه برای رسول خدا شد و ماریه را ام ابراهیم و ام ولد می‌گفتند.

فماتت ولم يدخل بها فلما صاروا إلى بدر زوجه رسول الله ﷺ رقية و ولد لرسول الله ﷺ
 ابراهيم من مارية القبطية وهي ام ابراهيم وام ولد . عن أبي عبد الله عليه السلام قال دخل رسول الله ﷺ
 منزله فاذا عايشه مقبله على فاطمة تصايحها وهي تقول والله يا بنت خديجة ماترين الا ان امك
 علينا فضلا و اى فضل كان لها علينا ما هي الا كبعضنا فسمع مقاتلتها فاطمة فلما رأت فاطمة رسول الله
 ﷺ بككت فقال لها ما يبكيك يا بنت محمد قالت ذكرت امي فنقصتها فبكيك فغضب رسول الله
 ﷺ ثم قال مه يا حميراء فان الله تبارك وتعالى بارك في الولود الودود و ان خديجة رحمها الله ولدت
 منى طاهرا و هو عبدالله و هو المطهر و ولدت منى القاسم و فاطمة و رقية و ام كلثوم و زينب و
 انت ممن اعظم الله رحمه فلم تلدى شيئا .

امام ششم فرمود: رسول خدا وارد خانه خود می شد که شنید؛ عایشه به روی فاطمه زهرا فریاد می کشد و می گوید؛ ای
 دختر خدیجه، تو عقیده داری که مادرت از ما بهتر بود؟ چه بهتری داشته؟ او هم چون ما یکی از زنان پیغمبر خدا بوده!
 فاطمه که گفتار او را می شنید، چون چشمش به رسول خدا افتاد؛ آغاز گریه کرد. رسول خدا رو به فاطمه زهرا:
 ای دختر محمد چرا گریه می کنی؟
 عایشه مادرم را به بدی و نکوهش نام برده و مرا به گریه انداخته.
 رسول خدا خشم آلود رو به عایشه:

ای حمیراء! خاموش باش! خدای تبارک و تعالی زن زاینده و مهربان را مبارک گردانید. خدیجه - که خدایش رحمت
 کنا - از من دو پسر آورد؛ یکی ظاهر که عبدالله نام داشت و مطهر لقب داشت. دوم قاسم و چهار دختر برای من آورد:
 فاطمه، رقیه، ام کلثوم و زینب. ولی تو از آن زنانی هستی که خدا رحمت را بسته و تا کنون فرزندی نیاوردی.

تذکره: از اول کتاب تا اینجا رجال سند احادیث را زیر شماره هر حدیث در آخر کتاب آورده ایم. همچنین اسناد جلد اول را.



باب الثمانیة

۱- ینبغی ان یکون فی المؤمن ثمان خصال . حدثنا أبی (رض) قال حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن جمیل بن صالح عن عبد الله بن غالب عن أبی عبد الله علیه السلام قال ینبغی للمؤمن ان یکون فیہ ثمان خصال وقور عند الهزاهز صبور عند البلاء شکور عند الرخاء قانع بما رزقه الله لا یظلم الاعداء ولا یتحامل الاصدقاء بدنه فی تعب والناس منه فی راحة ان العلم خلیل المؤمن والحلم وزیره والصبر امیر جنوده و الرفق اخوه و اللین والده حدثنا ابوالحسن محمد بن علی بن الشاه الفقیه قال حدثنی أبو حامد احمد بن محمد بن احمد بن الحصین قال حدثنا ابویزید احمد بن خالد الخالدي قال حدثنا احمد بن صالح التمیمی قال حدثنا أبی قال حدثنا محمد بن حاتم القطان عن جهاد بن عمر و عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن علی بن أبی طالب عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال فی وصیته له یا علی ینبغی ان یکون فی المؤمن ثمان خصال وقار عند الهزاهز و صبر عند البلاء و شکر عند الرخاء و قنوع بما رزقه الله لا یظلم الاعداء ولا یتحامل للاصدقاء بدنه منه فی تعب والناس منه فی راحة .

باب خصال هشت گانه

۱. شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد. امام ششم فرمود: شایسته است در مؤمن هشت خصلت باشد، در موقع گرفتاریهای سخت و لرزاننده سنگین و وقور باشد؛ در گاه بلا شکیبیا باشد؛ در گاه نعمت و خوشی شکرگزار خدا باشد؛ بدانچه خدا به او داده قناعت کند؛ به دشمنان خود ستم نکند؛ و سریار دوستان خود نباشد؛ تن خود را به رنج اندازد؛ و مردم از او در آسایش باشند.

دانش دوست مؤمن است، حلم وزیر اوست، صبر فرمانده لشکر او است، نرمی و مدارا برادر او است، خوش پذیرایی و خوش برخوردی پدر او است.

شوح مقصود از این که سریار دوستان نباشد و تن خود را رنج دهد تا مردم از او در راحت باشند این است که برای تحصیل معاش و بودجه خود کسب و کاری داشته باشد و سخت تلاش کند تا به اندازه مصارف خود تحصیل نماید و سریار دوستان نگردد و به علاوه زیادی هم به دست آورد و به درماندگان و بیچارگان کمک کند تا مردم از قبل او در آسایش باشند.

نظیر این حدیث را جهاد بن عمرو از حضرت صادق (ع) روایت می کند و آن حضرت از پدر و جدش که فرمود: پیغمبر در سفارش هایی به علی (ع) گفت: سزاوار است مؤمن را این خصال هشتگانه.

۴ - ثمانیة لاتقبل لهم صلوة • حدثنا احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن احمد بن خالد باسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثمانیة لاتقبل لهم صلوة العبد الا بقى حتى يرجع إلى مولاه والناشز على زوجها و هو عليها ساخط و مانع الزكوة و تارك الوضوء و الجارية المدركة تصلى بغير خمار و امام قوم يصلى بهم وهم له كارهون و الزين ، قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وآله و ما الزين ؟ قال الذى يدافع الغائط و البول و السكران فهولاء ثمانیة لاتقبل لهم صلوة .

۴- حملة العرش ثمانیة . حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن القاسم بن محمد الاصفهانی عن سليمان بن داود المنقرى عن حفص

۲. هشت گسند که نمازشان قبول نمی شود. رسول خدا فرمود: نماز هشت کس قبول نشود، بنده ای که گریخته تا نزد آقای خود برگردد؛ زنی که ناشزه است و شوهر بر او خشمناک است؛ کسی که زکات خود را ندهد؛ کسی که وضوء نسازد؛ دختر نابالغی که بی سرپوش نماز بخواند؛ پیشنمازی که خود را بر مأمومینش تحمیل کرده باشد؛ شخص زین. عرض شد: یا رسول الله زین چه کسی است؟

فرمود: کسی که بول و غائط بر او تنگ گرفته باشد و مست. اینان هشت گسند که نمازشان قبول نیست.

۳. حاملین عرش هشتند. حفص بن غیاث نخعی گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: حاملین عرش هشتند و هر کدام هشت چشم دارند که هر چشمی برابر دنیا است. امام ششم فرمود: حاملین عرش چهار شکلند، یکی مانند آدمیان است و از خدا برای فرزندان آدم روزی می خواهد و دومی مانند خروس است و از خدا برای پرندگان روزی درخواست می کند و سوم مانند شیر است و از خدا برای درندگان روزی درخواست می کند و چهارم مانند گاو است و از خدا برای چهارپایان روزی درخواست می کند. از آن گاه که فرزندان اسرائیل گوساله پرستیدند، گاو حامل عرش سر خود را به زیر انداخته (خجلت زده است). چون روز قیامت شود حاملین عرش هشت می شوند.

شوح اصل حَمَلَةُ عرش در قرآن، سورة الحاقه، آیه ۱۷ است که می فرماید: و یعمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانیه، در روزی چنین (روز قیامت) عرش پروردگارت را هشت تا بالای خود می کشند. مفاد این عبارت این است که تخت خداوند را روز قیامت هشت کس به دوش می کشند. اگر مانند بزرگان هند بر تخت روانی سوار باشد که بر دوش ها کشیده می شود یا هشت کس از جایی به جایی می برند برای نقل مکان و این کنایه از بزرگی تخت پروردگار است که مثلاً، تخت را معمولاً یک کس یا دو کس می کشند و تخت خدا چنان بزرگ است که هشت کس آن را می کشند. ولی به اتفاق دانشمندان اسلام سواى فرقه مجسمه که جمعی اندک و شاید متقرضند؛ این معنا مراد نیست و این جا یکی از موارد کنایات قرآن است و اقرب توجیهاتش این است که بگوییم این جمله کنایه از عظمت و نمایش جلال خدا است در روز قیامت. بنابراین مفاد کلام این است: پروردگار تو در روز قیامت نمایش عظمت و جلال بسیار مهمی دارد. در این صورت لازم نیست عرشی و تختی و حاملی در میان باشد، زیرا در کنایه میزان صحت و بلاغت کلام تحقق همان لازمیت که مقصود متکلم است و مفاد تحت اللفظی برای فهمانیدن آن است و به عبارت دیگر مفاد تحت اللفظی مراد استعمالی است نه مراد جدی و آن معنای

بن غیاث النخعی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول ان حمالة العرش ثمانية لكل منهم ثمانية اعین کل عین طباق الدنيا . حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید (رضی) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار مرسلًا قال قال الصادق علیه السلام ان حمالة العرش اربعة احدهم علی صورة ابن آدم یسترزق الله لولد آدم والثانی علی صورة الدبک یسترزق الله للطیر والثالث علی صورة الاسد . یسترزق الله للسباع والرابع علی صورة الثور یسترزق الله للبهائم و نکس الثور رأسه منذ عبد بنی اسرائیل العجل فاذا کان یوم القيمة صاروا ثمانية.

لازم مراد جدی است و میزان صدق و کذب و صحت و فساد کلام همان مراد جدی است، نه مراد استعمالی؛ بلکه در باب کنایه می توان گفت که مفاد تحت اللفظی مراد استعمالی هم نیست و اصلاً مراد متکلم همان معنای مجازی است، چنانچه علمای بیان می گویند مجاز و کنایه هر دو استعمال لفظ است در غیر معنای خود و فرق آن ها این است که در مجاز قرینۀ منافیۀ با معنای حقیقی لازمست ولی در کنایه قرینۀ منافیۀ نیست و ارادۀ معنای حقیقی هم صحیح است و مقصود از صحت اراده معنای حقیقی این است که ممکن است معنای حقیقی هم موجود باشد و ممکن است نباشد. چنانچه اگر گفتیم زید کثیر الزماد است به قصد آنکه جواد است، مقصود بیان جود زیاد است نه هر دو معنا. چنانچه ممکن است کثرت رماد هم در خارج برای او محقق باشد و ممکن است اصلاً همه حوائج خود را با دستگاه برق انجام دهد و هیچ خاکستر هم در دستگاه او نباشد.

و یا این است که ممکن است معنای حقیقی هم از این جمله قصد شود، بدون کم و زیادی در جمله در موقعی که قرینۀ کنایه بودن اسقاط گردد. به خلاف مجاز که از نظر ملازمه با قرینۀ ضد حقیقی بر معنای حقیقی قابل تطبیق نیست. به هر حال در صورتی که ما این جمله را کنایه از عظمت نمایش جلال حق در قیامت دانستیم؛ لازم نیست عرشی و حاملی در میان باشد. چنانچه اگر طویل النجاد را به منظور توصیف شخصی به شجاعت استعمال کردیم، لازم نیست شمشیر یا بند شمشیر داشته باشد و یا حمایل کرده باشد، بلکه صدق و صحت و بلاغت کلام وابستۀ همان وجود صفت شجاعت است. ولی علمای اسلامی این کلام را به همین سادگی و صفا تفسیر نکرده اند، بلکه برای عرش و برای حامل عرش حقیقتی پنداشته اند و چون معنای تحت اللفظی کلام مستلزم جسمانیت پروردگار است و آن امریست محال، دنبال تأویل رفته اند و به دو دسته عمده تقسیم شده اند:

۱. متکلمین و اخباریین و فقها، یعنی آن دسته از دانشمندان اسلامی که تا ممکن است پابند ظواهر و قشر تعبیرات کتاب و سنت هستند. اینها عرش الهی را یک موجود آسمانی منش و جسم بسیار بزرگی می دانند که محیط بر همه موجودات جسمانی و دارای پایه های بسیار و طاق و رواق و ارکان بی شمار است و راجع به عظمت عرش و تفصیل ارکان و عدۀ ستون ها و بزرگی آن اخبار بسیاری میان این دسته نقل شده. بنابراین حَمَلَةُ عرش هم یک موجودات جسمانی و البته بسیار بزرگ و نیرومندانند که چهار یا هشت از آنان می توانند عرش به این بزرگی را حمل کنند و این تعبیری که در این روایت اخیر از جمله عرش شده با این دسته مناسب است و بسیار شبیه به قول ارباب انواع جسمانی است که مبدأ آن عقاید فلکی و وثنی مآب کلدۀ و آشور است و مجسمه هایی که برای نمایش ارباب انواع، تعبیه کرده اند به صورت انسان

۴- للجنّة ثمانية ابواب • حدیثنا احمد بن الحسن القطان قال حدیثنا احمد بن یحیی بن زکریا القطان قال حدیثنا بکر بن عبدالله بن حبیب قال حدیثنا محمد بن عبدالله قال حدیثنا علی

بالدار و گاو و اسب و شیر و اشکال دیگر از خرابه‌های بابل و از حفریات قسمت‌های چند ایران و عراق و نقاشی‌های این سرزمین که محل علم و تمدن بشر است، مجسمه‌ها و اشکال متعددی که صورت انواع ارباب و خدایان آنان بوده به دست آمده شاهد مدعا است.

ما بعد از این که آید گذشته را با ذوق توحیدی و ادبی یک کنایه بلیغ و معجزه‌آسا از نمایش عظمت حق گرفتیم و خود را از اندیشه در تصویر عرش و حَمَلَةُ آن فارغ نمودیم، راه مناقشه درباره این گونه اخبار باز می‌شود و مخصوصاً این خبر که ارسال آن ما را به تردید می‌اندازد و احتمال می‌رود از تراوش افکار تازه مسلمانانی باشد که مغز آن‌ها از فلسفه و مبادی علوم باستانی ایران و عراق پر بوده و عقیده خود را به این صورت جزء تعلیمات مذهبی شیعه درآورده باشند.

۲. حکما و عرفای اسلامی که در تعبیرات کتاب و سنت چندان ظاهرطلب و لفظ‌پرست نیستند، بلکه روی مبادی فلسفه یونانی مشائیین یا روی ذوقیات عرفانی مربوط با فلسفه یونانی اشراقیین اساسی برای عالم وجود و سیر و شهود چیده‌اند و به گمان خود از روی برهان یا از شهود سستند؛ به ذوق و وجدان بدان عقیده‌مند شده و تعلیمات شرع اسلامی که از زبان قرآن و سنت نشر شده بدان تطبیق می‌کنند و ظواهر آیات و اخبار را بر طبق آن تأویل می‌نمایند. این دسته، عرش را به هر دو معنای جسمانی و روحانی تفسیر کرده‌اند و عرش جسمانی را به گمان خود فلک نهم دانسته‌اند که به زعم ایشان مُحَدَّدهات است عالم جسمانی و مُوجِّد حرکت شباندر روز و خالی از هرگونه ستاره و نقش و نگار است. و عرش روحانی را به مقام احدیت حضرت حق تفسیر کرده‌اند که مقام صفات و ظهور ذات است برای ذات و مبدأ آفرینش و تجلی بر ماهیت و ممکنات و نمایش کثرات است.

اخباری که عرش را به علم حق تفسیر کرده، مؤید این نظر است، زیرا علم، مرکز صفات حق و مبدأ آفرینش ممکنات و تشریع احکام و دستورات است. در این صورت ارکان و حَمَلَةُ عرش معنای دیگری دارد که مناسب با مقام صفات یا مظهریت صفات حق باشد و باید حَمَلَةُ عرش را به قوای کلیه علم و قدرت و صفات دیگر توجیه کرد و شاید فرشتگان چهارگانه که در زبان تورات و قرآن معروفند، چون جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل، همان قوای چهارگانه معنویه باشند که ممکن است آن‌ها را حَمَلَةُ یا ارکان عرش نامید.

بنابراین می‌توان گفت سبب آن که در قیامت حَمَلَةُ عرش از چهار بهشت ترقی می‌کنند، وحدت ثانویه ظهور حق است در مظاهر امکانیه، زیرا در این هنگام قوس صعود وجود به پایان و «انا الیه راجعون» مصداق پیدا کرده. بنابراین کاروان هستی که از قوای چهارگانه حَمَلَةُ عرش بار بسته و در کشور امکان سفر کرده بود، اکنون با تکاملی که نتیجه این سفر و هدف این افاضه است باز گردیده و تجلی تازه‌ای برای ذات حق پدید شده که گویا فیض هستی دوچندان گردیده!

۴. بهشت هشت دره دارد. امام یکم فرماید: بهشت هشت دره دارد، یک در از آن پیغمبران و صدیقان است؛ یک در از آن شهیدان و صالحان است؛ و از پنج در شیعیان و صدیقان ما داخل می‌شوند. من پیوسته بر سر صراط ایستاده و درخواست می‌کنم. عرض می‌کنم: پروردگارا! شیعیان و دوستان و یاران مرا و کسانی که مرا در دنیا به ولایت شناخته‌اند سالم دار. یک بار آوازی از شکم عرش می‌رسد که درخواست تو پذیرفته شد. شفاعت تو درباره شیعیات قبول شد. هر تن از شیعیان من

بن حکم بن ابان عن عثمان عن محمد بن الفضیل الرزقی عن أبی عبد الله عن أبیه عن جدہ (عن علی خ ب) قال ان للجنة ثمانية ابواب باب يدخل منه النيون والصدیقون و باب يدخل منه الشهداء و الصالحون و خمسة ابواب تدخل منها شیعتنا و محبوبنا فلا ازال واقفاً علی الصراط ادعو و أقول رب سلم شیعتی و محبی و انصاری و من تولانی فی دار الدنيا فاذا النداء من بطنان العرش قد اجیبت دعوتك و شفعت فی شیعتك و يشفع كل رجل من شیعتی و من تولانی و نصرنی و حارب من حاربنی بفعل او قول فی سبعین ألف من جیرانه و اقربائه و باب يدخل منه سایر المسلمین ممن یشهد ان لا اله الا الله ولم یکن فی قلبه مقدار ذرة من بغضنا أهل البيت، حدثنا أبی (رضی) قال حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن أبی عبد الله البرقی عن أبیه عن احمد بن النصر الخزاز عن عمرو بن شمر عن جابر الجعفی عن أبی جعفر عليه السلام قال احسنوا الظن بالله و اعملوا ان للجنة ثمانية ابواب عرض كل باب منها مسير أربعین (ابعمائة خ ب) سنة.

هـ - لا یجوز ان یتكون سمك البيت فوق ثمانية اذرع . حدثنا محمد بن ماجیلویه (رضی) قال حدثنا محمد بن یحیی العطار عن محمد بن احمد بن یحیی عن عمران الأشعری عن محمد بن عیسی عن أبی محمد الانصاری عن ابان بن عثمان عن أبی عبد الله عليه السلام قال شكی إلیه رجل عبث أهل الارض باهل بيته و بعیاله فقال كم سمك بيتك قال عشرة اذرع فقال ثمانية اذرع كما تدور و اكتب علیه آية الكرسي فان كل بيت سمكه اكثر من ثمانية اذرع فهو محتضر تحضره الجن و یسكنونه.

و کسانی که ولایت مرا پذیرفته و مرا به گفتار یا کردار یاری کرده و با دشمنانم جنگیده‌اند، هفتاد هزار تن از همسایگان و خویشان خود را می‌توانند شفاعت کنند. از یک در دیگر مسلمانان دیگری که خدا را به یگانگی شناخته و ذره‌ای دشمنی ما خاندان در دلشان نیست، وارد می‌شوند.

امام پنجم فرمود: به خدا خوش بین و امیدوار باشید و بدانید که بهشت هشت در دارد که پهنای هر دری از آن‌ها مسافت چهل سال راه است (چهار صد سال خ ب).

هـ. روا نیست که سقف خانه از هشت ذراع (چهار ذراع شاه) بیشتر باشد. ابان بن عثمان گوید، مردی حضور امام ششم آمد و از بازی کردن و تعرضی از ما بهتران با خانواده و نان خورهایش به امام (ع) شکایت کرد.

حضرت فرمود: ارتفاع سقف خانه‌ات چه اندازه است؟ گفت: ده ذراع.

فرمود: آن را از مقیاس هشت ذراع کن و آیه‌الکرسی را هم بر آن نقش کن، زیرا هر اتاقی که ارتفاعش از هشت ذراع بیشتر باشد، محتضر است. یعنی جتّیان می‌آیند و دور آن نشیمن می‌کنند و (گاهی با عیال صاحب خانه) بازی می‌کنند.

۶- ثمانیه ازواج . عن داود الرقي قال سألني بعض الخوارج عن هذه الآية من كتاب الله عزوجل ثمانية ازواج من الضأن اثنين و من المعزاتين قل الذكركين حرم ام الاتنين و من الابل اثنين و من البقر اثنين . ما الذي احل الله من ذلك و ما الذي حرم فلم يكن عندي منه شيئي فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام و أنا حاج فاخبرته بما كان فقال ان الله تبارك و تعالی احل في الاضحية بمنى الضأن والمعز الاهلية و حرم ان يضحي فيها بالجبلية و أما قوله عزوجل و من الابل اثنين و من البقر اثنين فان الله تعالی احل في الاضحية بمنى الال العراب و حرم فيها النجاتی و احل البقر الاهلية ان يضحي بها فيها و حرم الجبلیة فانصرفت إلى الرجل فاخبرته بهذا الجواب فقال هذا شيئي حملته الابل من الحجاز.

۷- ثمانیه ليسوا من الناس . حدثنا أبي و محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار و احمد بن ادريس جميعاً قالوا حدثنا محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري قال حدثني بعض أصحابنا يعني جعفر بن محمد بن عبدالله (عبيد خ ب) عن أبي يحيى الواسطي عن عمر بن ذكروه انه قال (قول خ ب) لا يعبد الله عليه السلام اترى هذا الخلق كله من الناس فقال الق منهم التارك للسواك و المتربع في موضع الضيق و الداخلة فيما لا يعنيه و الممارى فيما لا علم له و المتمرض من غير علة و المتشعث من غير مصيبة و المخالف على أصحابه في الحق و قد اتفقوا عليه و الفتخر بفخر آباءه و هو خلو من صالح اعمالهم و هو بمنزلة الا خليج يقشر لحاعن لحا حتى يوصل إلى

۶. ثمانیه ازواج. داود رقی گوید، یکی از خوارج از تفسیر این آیه (۱۴۳-۱۴۴ سوره انعام)، «هشت جفت از گوسفند میش دو تا و از بز دو تا. بگو آیا دو نر را حرام کرده و یا دو ماده را و از شتر دو تا و از گاو دو تا.» از من پرسید. گفت: کدام از اینها است که خدا حلال کرده و کدام را حرام کرده؟ نزد من چیزی در این موضوع نبود. در سفر حج حضور امام ششم (ع) رسیدم و از آن حضرت پرسیدم. فرمود: خدا قربانی کردن میش و بز اهلی را در منی حلال کرده و قربانی وحشی آنها را حرام کرده. اما راجع به شتر و گاو. خدا قربانی شتر عربی را حلال کرده و قربانی شتر بختی را حرام کرده و قربانی گاو اهلی را حلال کرده و گاو کوهی را حرام کرده. من برگشتم و همین جواب را به آن شخص گفتم. گفت: این چیز است که از حجاز دریافت شده.

۷. هشت کسی از مردم محسوب نشوند. راوی به امام ششم عرض کرد: شما همه این مخلوقات دو پا را آدم می دانید؟ فرمود: هشت طایفه شان را دور بینداز، آن که مسواک نکند؛ آن که در جای تنگ چهارزانو نشیند؛ آن که در کار بیهوده مداخله کند؛ آن که بی دانش بحث کند؛ آن که بی درد خود را بیمار نماید؛ آن که بی مصیبت پریشان حال شود؛ آن که با یاران خودش در مطلب درستی که مورد اتفاق آنها است مخالفت ورزد؛ آن که به پدران خود افتخار کند و از کارهای نیک آنان بی بهره

جوهریته وهو کمال قال الله عزوجل ان هم الا کانعام بل هم اضل سیلا.

۸- من اختلف الى المساجد اصاب احدي ثمان خصال حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن ابراهيم بن عبدالحميد عن سعد الاسكاف عن زياد بن عيسى عن أبي الجارود عن الاصمغ بن نباته عن أمير المؤمنين عليه السلام قال كان يقول من اختلف إلى المساجد اصاب احدي الثمان اخا مستفاد في الله او علماً مستظرفاً او آية محكمة او رحمة منتظرة او كلمة ترده عن ردى او يسمع كلمة تدله على هدى او يترك ذنباً خشية او حياء اخبرني ابراهيم بن محمد بن حمزة بن عمارة الحافظ فيما كتب إلى قال حدثني حسين بن عبدالله قال حدثنا موسى بن سروان قال حدثنا مروان بن معاوية عن سعيد بن طريف عن عمير بن مأمون قال سمعت الحسن بن علي عليه السلام يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول من ادمن الاختلاف إلى المساجد اصاب احدي الثمان اخا مستفاداً في الله عزوجل او علماً مستظرفاً او كلمة تدله على هدى او اخرى تصرفه عن الردى او رحمة منتظرة او ترك الذنب حياء او خشية.

۹ ثمانية ان اهينوا فلا يلوموا الا انفسهم حدثنا ابو الحسن محمد بن علي بن الشاه الفقيه بمرو الرود قال حدثنا ابو حامد احمد بن محمد بن احمد بن الحسين قال حدثنا أبو يزيد احمد بن خالد الخالدي قال حدثنا محمد بن احمد بن صالح التميمي قال حدثني أبي قال

باشد. این آدم چون گیاه اخلیج باشد که پوست کنده شود تا به گوهر و مغز خود رسد. او همچنان است که خدای عزوجل فرموده. نیستند آنان جز همانند چهار پایان، بلکه در راه خود گمراه تر از آنان.

۸. هر کس دو مسجدها رفت و آمد کند یکی از هشت خصلت را دریابد. امام یکم همیشه می فرمود: هر کس در مسجدها رفت و آمد کند یکی از هشت چیز را دریابد، برادری خداداده؛ یا دانشی تازه؛ یا آیه ای و وظیفه بخش؛ یا رحمتی که بدان چشم داشته؛ یا سخن نصیحتی که او را از هلاکتی نجات می دهد؛ یا سخنی می شنود که او را به راستی رهبری می کند؛ یا گناهی را از ترس خدا یا از روی حیا و امی نهد.

امام دوم فرماید که شنیدم رسول خدا (ص) می فرمود: کسی که همیشه به مسجدها رفت و آمد کند برادری خداداده به دستش آید، یا دانشی یا سخنی که به راه راستی رهبری کند یا سخن نصیحت آمیزی که از هلاکت نجاتش دهد، یا رحمتی که بدان چشم دارد، یا ترک کند گناهی را از روی حیا یا ترس از خدا.

۹. هشت کسند که اگر اهانت شوند، همانا باید خود را سرزنش کنند. امام یکم فرمود، که پیغمبر (ص) در ضمن سفارشات خود به من گفت: ای علی هشت کسند که اگر اهانت شوند، همانا باید خویش را سرزنش کنند نه دیگری را.

آن که ناخوانده بر سر خوان میهمانی رود؛

میهمانی که به میزبان خود فرمانی تحمیل کند؛

کسی که از دشمنان خود خوبی خواهد؛

حدثنا محمد بن حاتم القطان عن حماد بن عمرو عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال. في وصيته له يا علي ثمانية ان اهينوا فلا يلوموا الا انفسهم الذاهب الى مائدة لم يدع إليها والمتامر على رب البيت وطالب الخير من اعدائه و طالب الفضل من اللثام والداخل بين الاثنين في سر لهم لم يدخلاه فيه والمستخف بالسلطان والجالس في مجلس ليس له باهل والسقبل بالحديث على من لا يسمع منه.

۹۰- تجنب المساجد ثمانية اشياء . حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن وليد (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن موسى الخشاب عن علي بن اسباط عن بعض رجاله قال قال أبو عبدالله عليه السلام جنبوا مساجدكم الشره والبيع والمجانين والصبيان والضالة والاحكام والحدود ورفع الصوت .

۹۱ الايمان ثمان خصال . حدثني ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن ابراهيم بن هاشم عن محمد بن أبي عمير عن جعفر بن عثمان عن أبي بصير قال كنت عند أبي جعفر عليه السلام فقال له رجل اصلحك الله ان بالكوفة قوماً يقولون مقالة ينسبونها اليك فقال و ماهي قال يقولون الايمان عبر الاسلام فقال أبو جعفر عليه السلام نعم فقال الرجل صفه لي قال من شهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله و اقر بما جاء من عند الله و اقام الصلوة و آتى الزكوة و صام شهر رمضان

کسی که از مردمان پست بخشش خواهد؛

آن که ناخوانده در راز میان دو کس مداخله نماید؛

آن که به پادشاه اهانت کند؛

آن که در مقامی نشیند که شایسته آن نیست؛

آن که با کسی حدیث کند که به وی گوش ندهد.

۱۰. مسجدها را از هشت چیز باید دور داشت. امام ششم (ع) فرمود: مسجدهای خود را از هشت چیز دور دارید، از فروش و

خرید و دیوانگان و کودکان و جستن گمشده و قضاوت و اجرای حدود و فریاد بلند.

۱۱. ایمان هشت خصیلة است. ابوبصیر گوید، حضور امام پنجم شرف یاب بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد: اصلحك

الله! راستی در کوفه جمعی هستند که عقیده‌هایی دارند و آن را از شما می‌پندارند. فرمود: کدام عقیده‌ها؟ عرض کرد:

می‌گویند، ایمان جز اسلام است. امام پنجم فرمود: آری همین طور است. آن مرد عرض کرد: برای من بیان فرمایید. فرمود:

هر که عقیده دارد که خدا یکی است و محمد (ص) رسول خدا است و بدانچه از خدا آورده اعتراف کند و نماز بخواند و

زکات بدهد و ماه رمضان را روزه دارد و به حج کعبه رود، مسلمان است. گفتم: ایمان کدام است؟ فرمود: کسی که خدا را

یگانه داند و محمد (ص) را رسول خدا شناسد و بدانچه از نزد خدا آورده اعتراف کند و نماز را به پا دارد و زکات را بدهد

و ماه رمضان را روزه دارد و به حج کعبه رود و خدا را به گناهی که بدان بیم از دوزخ داده ملاقات ننماید، مؤمن باشد.

ابوبصیر عرض کرد: قربانت، کدام یک از ماها است که مرتکب گناهی که خدا بدان از دوزخ بیم داده نشده باشد؟

و حج البيت فهو مسلم قلت فالایمان قال من شهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اقر بما جاء من عند الله و عند الله و اقام الصلوة و آتی الزکوة و صام شهر رمضان و حج البيت و لم یلق الله بذنب او عد علیه النار فهو مؤمن قال ابو بصیر جعلت فداک و اینالم یلق الله بذنب او عد علیه النار قال لیس هو حیث تذهب انما هو لم یلق الله بذنب او عد علیه النار لم یتبعه.

۱۴ - الکبائر ثمان • حدثنا محمد بن الحسن و أبي «رض» قالا حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحسن بن مسکین الثقفی عن سلیمان بن طریف عن محمد بن مسلم عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت له جعلت فداک مالنا نشهد علی من خالفنا بالکفر و بالنار و لا نشهد لانفسنا و لاصحابنا انهم فی الجنة قال من ضعفکم ان لم یکن فیکم شیء من الکبائر

فرمود: چنان نیست که تو گمان بردی. همانا مقصود این است که گناهی کند که خدا بدان بیم از آتش دوزخ داده و از آن توبه ننماید.

۱۲. معاصی کبیره هشت است. محمد بن مسلم گوید، به امام ششم عرض کردم: قربانت! چرا درباره مخالفان خود معتقدیم که کافر و اهل دوزخند، ولی درباره خودمان و هم‌مذهبان خود، معتقد نیستیم که در بهشتند.

فرمود: این از ضعف ایمان شما است. اگر شما جماعت شیعه هیچ معصیت کبیره مرتکب نشوید، بدانید که در بهشتید. گفتم: قربانت، معاصی کبیره کدامند؟ فرمود: اکبر کبایر شرک به خداست و عقوق پدر و مادر و بیابان‌گردی پس از هجرت به شهر مدینه و نسبت زنا به زن پارسا دادن و از جهاد گریختن و به ناحق مال یتیم را خوردن و پس از دانستن حرمت، ربا خوردن و مؤمن را کشتن. گفتم: زنا و دزدی چگونه؟ فرمود: از این قبیل نیستند. مصنف این کتاب گوید، اخباری که متعرض شماره کبایرند اگرچه بعضی، آن‌ها را پنج و بعضی، هفت و بعضی، هشت و بعضی بیشتر شمرده‌اند، ولی در حقیقت با هم اختلافی ندارند، زیرا پس از شرک به خدا، هر گناهی نسبت به گناه کوچکتر از خود کبیره است و هر گناه کوچکی نسبت به کوچکتر کبیره است و هر گناه کبیری نسبت به شرک صغیره است.

شوح در شماره گناهان کبیره از نظر اخبار و فتاوی اختلاف بسیاری است که از پنج تا هفتاد شمرده شده است. نظریه نسبی که شیخ صدوق (رض) اختیار کرده و جمعی از بزرگان از او پیروی کرده‌اند، یکی از راه‌های رفع اختلاف اخبار است. ولی از جهاتی مورد اشکال است.

۱. مقصود از این نسبی بودن، انکار گناه صغیره است یا انکار گناه کبیره، یا هر دو و التزام به هر یک از این سه وجه مورد اعتراض است، زیرا تقسیم به صغیره و کبیره قابل انکار نیست.

۲. آن که در اخبار و فقه برای گناه کبیره احکام و آثار مخصوصی ثابت شده، مثل این که مجرد ارتکاب کبیره، منافی عدالت است، ولی در صغیره اصرار منافی عدالت است، نه مجرد ارتکاب و چنانکه در قرآن می‌فرماید: اگر از کبایر آنچه شما را از آن نهی کردیم اجتناب کنید، سیئات و گناهان دیگر شما را جبران می‌کنیم و چنان که در این خبر می‌فرماید شیعه با اجتناب کبایر مستحق بهشت است؛ به شرط توبه. به هر حال گناه کبیره و صغیره دارای آثار و احکام جداگانه هستند و ترتیب و آثار و احکام هر یک محتاج به تشخیص موضوع است و نظریه نسبی تشخیص موضوع نمی‌دهد، بلکه موضوع را

فاشهدوا انکم فی الجنة قلت فای شیء الکبائر جعلت فداک قال اکبر الکبائر الشریک باللہ وعتوق الوالدین والتعرب بعد الهجرة و قذف المحصنة والفرار من الزحف و اکل مال الیتیم ظلماً والربا بعد الیئنة و قتل المؤمن قتلک له الزنا والسرقه فقال لیسا من ذلك قال مصنف هذا الكتاب « رضه » الاخبار فی الکبائر لیست بمختلفه وان کان بعضها ورد بانها خمس و بعضها بسبع و بعضها بثمان و بعضها باکثر لان کل ذنب بعد الشریک کبیر بالاضافه الی ما هو اصغر منه و کل صغیر من الذنوب کبیر بالاضافه الی ما هو اصغر منه و کل صغیر بالاضافه الی الشریک باللہ العظیم.

۱۴- لعلی (ع) ثمان خصال حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی (رضه) قال حدثنا ابوسعید الحسن بن علی العدوی قال حدثنا عمرو بن المختار قال حدثنا الحسن بن الحنفی قال حدثنا قیس بن الربیع عن الاعمش عن عباية بن ربیع الاسدی عن أبي ایوب الانصاری قال ان رسول الله ﷺ مرض مرضة فاتته فاطمة عليها السلام تعوده وهو ناقه من مرضه فلما رأته ما

مبهم و متداخل می کند.

۳. آن که خود اجرای نظریه نسبی نیازمند آن است که صغیر و کبیری در گناهان تخصیص داده شود تا آنکه حکم کنیم این صغیره نسبت به آن اصغر، کبیره است و آن کبیره نسبت به آن اکبر، صغیره است و می پرسیم از کجا می فهمید که آن اکبر است و آن کبیر؛ و آن اصغر و آن صغیر تا نظریه نسبی را تطبیق کنید. و اگر برای تشخیص این مراتب، میزان و دلیلی در دست هست، با همان میزان مراتب گناهان تعیین می شود. دیگر نیازی به نظریه نسبی نداریم. و صحیح این است که برای اثبات کبیره بودن گناهی یکی از سه دلیل متقن لازم است:

۱. آن که در قرآن یا سنت ثابت به طریق معتبر، تصریح شده باشد که فلان گناه کبیره است.

۲. آن که در قرآن نسبت به گناهی صریحاً کیفر عذابی بیان کرده باشد؛ چنانچه فرماید: هر کس عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است.

۳. آن که مساوی یا اکبر از گناهی شمرده باشد که کبیره بودنش ثابت است؛ چنانچه فرماید: غیبت سخت تر از زنا است. یا آن که کاهن چون ساحر است. در صورتی که دلیلی آمده که زنا کبیره است یا سحر کبیره است، کبیره بودن غیبت و کفالت هم ثابت می شود.

و اما راجع به اختلاف اخبار در شماره کبایر، باید آن ها را حمل بر مراتب کرد، زیرا البته گناهان کبیره هم مراتبی دارند و اکتفاء بعضی اخبار به چندی از آن ها از باب آن است که اهمیت بیشتری دارند یا از باب اثر مخصوصی است که بر آن دسته مترتب است. چنانچه ممکن است گفت سقوط استحقاق بهشت از شیعه منوط ارتکاب این هشت گناه مخصوص است و حتی این اثر بر مثل دزدی و زنا بار نیست؛ با این که کبیره بودن آن ها از نظر منافات با عدالت، ظاهراً محل تردید و خلانی نباشد.

۱۳. برای علی (ع) هشت خصلت است. ابویوب انصاری گوید، پیغمبر بیمار شد و فاطمه به عیادت او آمد. حالش سخت بود. چون فاطمه سختی بیماری پدر را دید، گریه گلویش را گرفت. تا اشک بر رخسارش روان شد، پیغمبر به او فرمود: ای

رسول الله ﷺ من الجهد والضعف خنقتها العبرة حتى جرت دمعتها على خدها فقال النبي ﷺ لها يا فاطمة ان الله جل ذكره اطلع على الارض اطلاعة فاختر منها اباك و اطلع ثانية فاختر منها بعلك فاوحى الي فانكحتك اما علمت يا فاطمة ان لكرامة الله اياك زوجك اقدمهم سلماً و اعظمهم حلاًماً و اكثرهم علماً قال فسرت بذلك فاطمة واستبشرت بما قال لها رسول (ص) اراد رسول الله ان يزيدنا مزيد الخير كله من الذي قسمه الله له لمحمد ﷺ و آل عده فقال يا فاطمة و لعلي ثمان خصال ايمانه بالله و برسوله و علمه و حكمته و زوجته و سبطاه حسن و حسين و امره بالمعروف و نهيهِ عن المنكر و قضائه بكتاب الله يا فاطمة انا اهل البيت اعطينا سبع خصال لم يعطها احد من الاولين قبلنا ولا يدركها احد من الاخرين بعدنا نبينا خير الانبياء وهو يوك و وصينا خير الازعياء و هو بعلك و شهيدنا سيد الشهداء و هو حمزة عم ابيك و منا من له جناحان طير بها في الجنة و هو جعفر و منا سبطا هذه الامة و هما ابناك.

فاطمه! خدای جلّ ذکره زمین را خوب بازرسی کرده و از همه روی زمین پدرت را برگزید. سپس نظر دیگری فرمود؛ شوهر تو علی را برگزید و به من وحی فرستاد تو را به او تزویج کردم. فاطمه جانم! نمی دانی که خدا برای آن که تو را گرامی داشته به کسی تزویج کرده که اسلامش از همه پیشتر و حلمش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است. فاطمه به این سخن شاد شد و مژده دریافت کرد. رسول خدا خواست به خیری که خدا بدو و محمد و آل محمد (ص) روزی کرده، بیشتر او را آگاه کند. فرمود: فاطمه! علی هشت خصلت دارد: ایمان به خدا و رسولش، علمش، حکمتش، همسرش، دو شبلیش حسن و حسین، امر به معروفش، نهی از منکرش، قضاوتش از روی کتاب خدا. ای فاطمه! ما خاندانی هستیم که به ما هفت خصلت داده شده که به هیچ کس از آنان که پیش از ما بوده اند داده نشده و به کسی هم پس از ما داده نشود. پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و او پدر تو است. جانشین او بهترین اوصیاء است و او شوهر تو است. شهید خاندان ما سید شهیدان است و او حمزه عم پدر تو است. از ما است کسی که با دو بال خود در بهشت پیران است و او جعفر است. از ما است دو سید این امت و آنان دو پسر تو هستند.



باب التسعة

۱- تسع خصال اعطاها الله عز وجل نبيه محمد (ص) . حدثنا اسماعيل بن منصور القصار قال حدثنا ابو عبدالله محمد بن القاسم بن محمد بن عبدالله بن الحسن بن الجعفر بن الحسن (بن الحسن خب) بن علي بن ابي طالب قال حدثنا سليمان بن عبدالله الدمشقي قال حدثنا احمد بن ابان قال حدثنا عبدالعزيز بن محمد بن موسى بن عبيده عن عبدالله بن دينار عن ام هاني بنت ابي طالب قالت قال رسول الله ﷺ اظهر الله تبارك و تعالی الاسلام على يدي وانزل الفرقان على فتح الكعبة على يدي و فضلتني على جميع خلقه و جعلني في الدنيا سيد ولد آدم و في الاخرة زين القيمة و حرم دخول الجنة على الانبياء حتى ادخلها انا و حرماها على اممهم حتى تدخلها امتي و جعل الخلافة في اهل بيتي من بعدي الى النفع في الصور فمن كفر بما اقول فقد كفر بالله العظيم.

۴ اعطى شيعة علي و محبوه تسع خصال حدثنا عمار بن الجسين الاسروشى «رض» قال حدثنا علي بن محمد بن عصمة قال حدثنا احمد بن محمد الطبرى بمكة قال حدثنا الحسين بن ليث الرازى عى سنان بن فرخ الابلى عن همام بن يحيى عن القاسم بن عبدالله عن عبدالله بن محمد بن عقيل عن جابر بن عبدالله الانصارى قال كنت ذات يوم عند النبي ﷺ اذا اقبل بوجه علي بن علي بن ابي طالب فقال لا ابشرك يا ابا الحسن فقال بلى يا رسول الله ﷺ فقال هذا جبرئيل يخبرني عن الله جل جلاله انه قد اعطى شيعتك و محبيك تسع خصال . الرفق عند المود

باب خصال نه گانه

۱. خداوند نه خصلت به پیغمبر خود محمد (ص) عطا کرده. رسول خدا فرمود: خدای تبارک و تعالی اسلام را به دست من ظاهر کرد و قرآن را به من فرستاد و کعبه به دست من گشود و مرا به همه خلق خود قضیلت داد. در دنیا مرا سید فرزندان آدم و مرا در آخر زینت بخش عرصه قیامت گردانید. بهشت را پیش از ورود من بر پیغمبران غدقن کرد و پیش از ورود امت من بر امت های پیغمبران دیگر قدغن نمود. خلافت را پس از من تا روز قیامت در خاندان من نهاد. هر کس بدانچه می گویم کافر باشد، به خدای بزرگ کافر است.

۲. به شیعیان و دوستان علی (ع) نه خصلت عطا شده. جابر بن عبدالله انصاری گوید، یک روز نزد پیغمبر (ص) بودم که روی مبارک به سوی علی بن ابی طالب کرد و فرمود: ای ابوالحسن یک مژده ای به تو ندهم؟ عرض کرد: چرا یا رسول الله. فرمود: این جبرئیل است که مرا از جانب خدا جل جلاله آگاهی می دهد که خدا به شیعیان و دوستان تو نه خصلت داده. آسانی در

والانس عند الوحشه والنور تند الظلمة والاولا من عند الفزع والقسط عند الميزان والجواز عند الصراط و دخول الجنة قبل ساير الناس نورهم يسعى بين ايديهم و بايمانهم.

۴- فاطمة «ع» بنت محمد (ص) عند الله عزوجل تسعة اسماء حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل «رض» قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن احمد بن أبي عبدالله البرقي قال حدثني عبدالعظيم بن عبدالله الحسني قال حدثني الحسن بن عبدالله بن يونس عن يونس بن زيان قال قال أبو عبدالله عليه السلام لفاطمة «ع» تسعة اسماء عند الله عزوجل: فاطمة والصديقة والمباركة والطاهرة والزكية والراضية والمرضية والمعدنة والزهراء ثم قال عليه السلام اندرى اي شيئي تفسير فاطمة قلت اخبرني يا سيدي قال فطمت من الشر ثم قال لولا ان أمير المؤمنين عليه السلام تزوجها لما كان لها كفو إلى يوم القيمة على وجه الارض آدم فمن دونه.

۴- اعطى الله عزوجل امير المؤمنين عليه السلام تسعة اشياء لم يعطها احدا قبله موسى محمد «ص» حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثني احمد بن الحسين بن سعيد قال حدثني احمد بن ابراهيم و احمد بن زكريا عن محمد بن نعيم عن يزداد بن ابراهيم و محمد بن زكريا عن محمد بن القاسم عن من حدثه من اصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام سمعته يقول قال أمير المؤمنين عليه السلام والله لقد اعطاني الله تبارك و تعالی تسعة اشياء لم يعطها احدا قبلي خلا النبي صلى الله عليه وآله لقد فتحت لي السبل و علمت الانساب و اجري لي السحاب و علمت المنايا و البلياء و فصل لخطاب و لقد نظرت في الملكوت باذن ربي فما غاب عني ما كان قبلي و ما يأتي بعدي و ان ولايتي اكمل الله لهذه الامة دينهم و اتم عليهم النعم و رضي اسلامهم اذ يقول يوم الولاية لمحمد

هنگام مرگ و آرامی دل در هنگام هراس مردم و روشنی در هنگام تاریکی گور و آسودگی در هنگام محشر و برابری در هنگام سنجیدن اعمال و گذشتن از صراط و رفتن در بهشت پیش از مردم دیگر در حالی که نور ایمانشان در پیش رو و سمت راست آنان می شتابد.

۳. برای فاطمه دختر محمد (ص) نزد خدا نه نام است. امام ششم فرمود: برای فاطمه نزد خدای عزوجل نه نام است؛ فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا. سپس فرمود: می دانی فاطمه یعنی چه؟ عرض کردم: آقای من بفرمایید. فرمود: از بدی بریده شده. سپس فرمود: اگر امیرمؤمنان او را تزویج نکرده بود تا روز قیامت در روی زمین از آدم و جز او برایش همسری نبود.

۴. خدای عزوجل به امیرمؤمنان نه چیز داده که به کسی پیش از وی جز به محمد (ص) نداده. یکی از شیعیان گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: امیرمؤمنان (ع) فرمود، هر آینه خدای تبارک و تعالی نه چیز به من داده که به هیچ کس پیش از من جز به پیغمبر نداده. راهها برای من باز است؛ نژادها را می دانم؛ ابر برای من روانه می شود؛ مرگها و گرفتاریها را می دانم؛ فصل الخطاب را می دانم؛

یا محمد ﷺ اخبارهم اني اکملت لهم اليوم دينهم ورضيت لهم الاسلام ديناً و اتممت عليهم نعمت
کل ذلك من من الله علیّ فله الحمد.

هـ - اعطى النبي (ص) في علي تسع خصال . حدثنا أبي «رض» قال حدثنا سعد بن عبد الله
عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن ابراهيم الكرخي عن محمد بن مسلم عن ابي حمزة
الثمالي عن الحسن بن عطية عن عطية عن زيد بن ارقم قال قال رسول الله ﷺ لملي اعطيت فيك
يا علي تسع خصال تلك في الدنيا و تلك في الآخرة و اثنان لك و واحدة اخافها عليك فاه
الثلاثة التي في الدنيا فانك وصي و خليفتي في اهلي و قاضي ديني و أما الثلث في الآخرة فاني
اعطى لواء الحمد فاجعله في يدك و آدم و ذريته تحت لوائي و تعينني على مفاتيح الجنة واحكمك
في شفاعتي لمن احببت فاما اللتان لك فانك لن ترجع بعدى كافراً ولا ضالاً و أما التي اخاف
عليك ففقد قريش بك بعدى يا علي .

حدثنا الحسين بن يحيى البجلي قال حدثنا أبي قال حدثنا ابو ذرعة قال حدثنا احمد بن القاسم
قال حدثنا قطن بن البشير قال حدثنا جعفر قال حدثنا يعقوب بن الفضل عن شريك بن عبد الله بن
عبد الله بن عبد الرحمن المزني عن ابيه قال قال رسول الله ﷺ اعطيت في علي تسع خصال تلك
في الدنيا و ثلثا في الآخرة و اثنتين ارجوهما له و واحدة اخافها عليه و أما الثلث التي في الدنيا
فساتر عودتي و القام بامر اهل بيتي و وصي في اهلي و اما الثلث التي في الآخرة فاني اعطى لواء
الحمد فاعطيه بحمله و اتكى عليه عند قيام الشفاعة و يعينني على مفاتيح الجنة و اما الاثنان

به اذن پروردگار خود در ملکوت نگرستم، هر چه پیش از من بوده و پس از من است عیان است؛ به ولایت و دوستی من
خدا دین امت را تکمیل کرد و نعمت خود را بر ایشان تمام نمود و اسلام آن‌ها را پسندید، زیرا در روزی که امر ولایت به
محمد فرو آمد، فرمود: ای محمد! به آنان خیر بده که امروز من دینتان را کامل کردم و اسلام آن‌ها را از نظر تدبیر پسندیدم
و نعمت خود را بر آن‌ها کامل کردم (آیه ۳ سوره مائده). همه این‌ها منتی است که خدا بر من نهاده. حمد مرا و سزاست
و بس.

هـ به پیغمبر (ص) درباره علی (ع) نه خصلت داده شده. زید بن ارقم گوید، رسول خدا به علی فرمود: نه خصلت درباره تو به
من داده شده، سه در دنیا و سه در آخرت و دو به سود تو و یکی که از آن بر تو می‌ترسم. آن سه که در دنیا است؛ تو وصی
من و در میان خاندانم جانشین منی و اداکننده وام منی. و آن سه که در آخرت است؛ پرچم حمد را که به من می‌دهند، به
دست تو می‌سپارم. آدم و همه فرزندانش زیر پرچم من هستند. تو در کلیدهای بهشت به من کمک می‌کنی. اختیار شفاعت
خود را به تو می‌دهم، درباره هر که بخواهی. آن در که به سود تو است؛ پس از من هرگز به کفر و گمراهی بر نمی‌گرددی. و اما
آن که بر تو می‌ترسم، این است که قریش پس از من بیعت تو را می‌شکنند و با تو نیرنگ بازند. در حدیث دیگر
رسول خدا (ص) فرمود: درباره علی نه خصلت به من داده شود، سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا که برای وی امیدبخش
است و یکی که از آن بر وی بیم دارم. اما آن سه که در دنیا است: عورت مرا می‌پوشاند و در خاندان من کارگزار است و در

اللتان ارجوهما له فانه لا يرجع بعدى كافرا ولا ضالا و اما الواحدة التي اخلفها عليه ففدر قريش به بعدى.

۶- تسعة اشياء لها تسعة آفات حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري جميعا عن هرون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة الربيعي عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آباءه عن علي بن ابيطالب عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ آفة الحديث الكذب و آفة العلم النسيان و آفة الحلم السفه و آفة العبادة الفترة و آفة الظرف الصلف و آفة الشجاعة البغي و آفة السخا المن و آفة الجمال الخيلاء و آفة الحسب الفخر.

۷- في التمر البرني تسع خصال حدثنا ابي (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار قال حدثنا ابوسعيد الاودي قال حدثنا علي بن الزيات عن عبيدالله بن عبدالله عن ذكره عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام بينما نحن عند رسول الله ﷺ اذ ورد عليه وفد عبد القيس فسلموا ثم وضعوا بين يديه جلة تمر فقال رسول الله ﷺ صدقة ام هندية قالوا بل هندية يا رسول الله قال: اي تمراتكم هذه قالوا البرني فقال ﷺ في تمرتكم هذه تسع خصال ان هذا جبرئيل يخبرني ان فيه تسع خصال يطيب النكحة و يطيب المعدة و يهضم الطعام و يزيد في السمع و البصر و يقوى الظهر و يخبل الشيطان و يقرب من الله عزوجل و يباعد من الشيطان

بيان خاندان من جانشين و وصى من است و آن سه که در آخرت است: پرچم حمد را به من می دهند و من به او می دهم که آن را بکشد و در هنگام شفاعت گناهکاران به وی تکیه می کنم و در کلیدهای بهشت به من کمک می دهد. و اما آن دو که نسبت به وی برای من امیدبخشند: پس از من به کفر و گمراهی بر نمی گردد و اما آن یکی که از آن بروی بیم دارم این است که پس از من قریش بیعت او را بشکنند و درباره او نیرنگ زنند.

۶. نه چیز است که هر یک آفتی دارند. رسول خدا فرمود: آفت حدیث کردن، دروغ گفتن است؛ و آفت دانش، فراموشی است؛ و آفت حلم، سفاقت و سبکی است؛ و آفت عبادت، سستی است؛ و آفت ظرافت و خوشمزگی، لاف زدن است؛ و آفت شجاعت، ستم کردن است؛ و آفت سخاوت، منت نهادن است؛ و آفت زیبایی، خودفروشی و تکبر است؛ و آفت حسب و خانواده، فخر کردن است و به خود بالیدن.

۷. در خرماي برني نه خصلت است. امام يكم فرمود: در آن میان که نزد رسول خدا بودیم، ناگاه نمایندگان عبد القيس شرفیاب شدند. سلام کردند و یک جلد خرما خدمت آن حضرت گذاشتند.

رسول خدا فرمود: صدقه است یا هدیه؟

عرض کردند: هدیه است یا رسول الله. فرمود: از کدام نوع خرماهای شما است؟

عرض کردند: برنی. فرمود: در این نوع خرماي شما نه خصلت است. به راستی این جبرئیل است که به من خبر می دهد در آن نه خصلت است: دهان را خوشبو می کند؛ معده را پاک می کند؛ طعام را گوارا می کند؛ شنوایی و بینایی می افزاید؛

۸- رفع عن هذه الامة تسعة اشياء : حدثنا محمد بن احمد بن يحيى العطار رحمته الله قال حدثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن حرير بن عبدالله عن ابي عبدالله قال قال رسول الله ﷺ رفع عن امتي تسعة الخطاء والنسيان وما اكرهوا عليه وما لا يعلمون وما لا يطيقون وما اضطروا عليه والحسد والطيرة والتفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشفة.

۹ النهي عن تسعة اشياء . اخبرني ابواسحق ابراهيم بن محمد بن حمزة بن عمارة الحافظ فيما كتب الي . قال حدثني سالم بن سالم و ابوعدويه قال حدثنا ابو الخطاب قال حدثنا هرون بن مسلم قال حدثنا القاسم بن عبدالرحمن الانصاري عن محمد بن علي عن ابيه عن الحسين بن علي رضي الله عنه قال لما افتتح رسول الله ﷺ خيبر دعا بقوسه فانكى علي سبتها ثم حمد الله و اتنى عليه و ذكر ما فتح الله له و نصره به و نهى عن خصال تسعة من مهر البغي و عن كسب الدابة يعنى عسيب الفحل و عن خاتم الذهب و عن ثمن الكلب و عن مياثر الارجوان قال ابو عدوية عن المياثر الحمير و

پشت را محکم می‌کند؛ شیطان را گم و تباه می‌کند؛ قرب به خدا می‌آورد و از شیطان دور می‌کند.

۸. از این امت نه چیز برداشته شده. امام ششم فرماید که رسول خدا فرمود: از امت من نه چیز برداشته شده است، خطا و فراموشی و آنچه بر آن اکراه شوند و آنچه نمی‌دانند و آنچه تاب آن را ندارند و آنچه بدان مضطربند و حسد و فال بد و وسوسه در آفرینش تا به زبان نیاورده‌اند.

شوح مقصود این است که کارهایی که دارای مؤاخذة و مسؤولیتی است، چون به یکی از این عناوین واقع شود مؤاخذة و مسؤولیت آن برداشته شده است. مثلاً شراب حرام است و نوشیدن آن حدّ شرعی دارد، ولی اگر به طور خطایا فراموشی یا از روی اکراه غیر یا از روی اضطرار چون تشنگی و نبودن آب یا از روی ندانستگی بنوشد، مؤاخذة و حدی ندارد و حسد و بدفالی که در دل باشد و اظهار نکند، گناهی ندارد و مقصود از وسوسه در آفرینش خیالات فاسدی است که گاهی در خاطر می‌آید. مثل این که خدا را چه کسی خلق کرده یا کی خلق شده. این هم خیالاتی است شیطانی و تا به زبان نیاورد گناهی و مسؤولیتی مترتب نمی‌شود.

۹. از نه چیز نهی شده. امام سوم فرماید: چون پیغمبر (ص) خیبر را گشود، کمان خود را خواست و بر دسته آن تکیه داد و خطبه‌ای خواند. خدا را ستود و ثنای او را گفت و گشایش و پیروزی بزرگی که خدا به وی نصیب کرده یادآور شد و از نه چیز غدقن کرد: از مزد جنده و از نطفه چهارپا، یعنی اجرت نری که به ماده می‌جهانند و از انگشتر طلا و از بهای سنگ و از زین‌های ارغوانی (ابوعدویه که یکی از راویان این حدیث است گفته زین‌های سرخ) و از پوشیدن جامه‌های قسی (و آن جامه‌هایی بوده که در شام بافته می‌شده) و از خوردن گوشت درندگان و از فروش طلا به طلا و نقره به نقره با این که یک طرف بیشتر باشد و از مطالعه در نجوم و ستاره‌شناسی.

شوح چون در قلعه‌های خیبر این کسب‌ها و این کالاها موجود بوده و پس از تسخیر آن‌ها به دست مسلمانان اموالشان در تصرف مسلمین افتاد، ممکن بود که این اخلاق و اعمال زشت آن‌ها در مسلمانان سرایت کند. این است که پیغمبر اسلام این احکام را به آن‌ها گوشزد کرد و آن‌ها را از ارتکاب این امور که شاید میان یهودیان و در قلعه‌های خیبر پیش از فتح

عن لبوس ثياب القسی وهی ثياب تنسج بالشام وعن اكل لحوم السباع و عن صرف الذهب بالذهب والفضة بالفضة بينهما فضل و عن النظر في النجوم.

۹۰ یوجل المذنب تسع ساعات . حدثنا الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی قال حدثنا فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی قال حدثنی محمد بن ظهیر قال حدثنا الحسن بن علی العبدی المعروف بابن القاری قال حدثنا سهل بن عبدالوهاب قال حدثنا عبدالقدوس عن سلیمان بن مهران عن جعفر بن محمد رضی الله عنه أنه قال اذا هم العبد بعسنة كتبت له حسنة فاذا عملها كتبت عشر حسنات و اذا هم بسيئة لم تكتب عليه و اذا عملها اجل تسع ساعات فان ندم عليها واستغفر و تاب لم تكتب عليه و ان لم يندم ولم يتب كتب عليه سيئة واحدة.

۹۱ الائمة من ولدالحسين بن علي «ع» تسعة (ع) حدثنا أبي «رض» قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن أبي عمير عن سعد بن غزوان عن أبي بصير عن أبي جعفر رضی الله عنه قال تكون تسعة ائمة بعدالحسين بن علي رضی الله عنه تا ستم قائمهم.

۹۲ قبض النبي (ص) عن تسع نساء حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق الطالقاني (رض) قال حدثنا حسين بن علي بن الحسين السكری قال حدثنا محمد بن زكريا الجوهري عن جعفر بن محمد بن عماره عن أبيه عن أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنه قال تزوج رسول الله صلی الله علیه و آله بخمس عشرة امرأة فماتت منهن اثنتان و دخل بثلاث عشرة منهن و قبض . عن تسع فاما اللتان لم يدخل بهما فعمره والسينا (الشباه خ ب) و أما الثلاث عشر اللتي دخل بهن فأولهن خديجة بنت خويلد

پیغمبر شایع بود نهی کرد. بسیاری از این امور، چون به دست کردن انگشتر طلا و اجرت زنا و خوردن گوشت سباع، در فقه اسلامی حرام تلقی شده و بعضی از آن‌ها چون اجرت فحل و زین سرخ مکروه شمرده شده.

۱۰. گناهکار را نه ساعت مهلت دهند. امام ششم فرمود: چون بنده قصد کار نیک کند، یک حسنه در نامه عمل او نوشته شود و چون آن کار نیک را انجام داد، ده حسنه برایش نوشته شود و چون قصد گناه کند، چیزی بر او ننویسند و چون آن گناه را مرتکب شود باز هم تا نه ساعت به او مهلت دهند. اگر پشیمان شد و استغفار کرد و بازگشت نمود، بر او ننویسند و اگر پشیمان شد و توبه نکرد، یک گناه بر او نوشته شود.

۱۱. امامان از فرزندان حسین (ع) نه تن بودند. امام پنجم فرمود: پس از حسین بن علی (ع) نه امامند که نهی آنان قائم ایشان است.

۱۲. پیغمبر (ص) از سرنه زن وفات کرد. امام ششم (ع) فرمود: رسول خدا (ص) با پانزده زن ازدواج کرد. دو تن از آنان مردند و به سیزده تن آن‌ها درآمد و از سر نه تن آن‌ها وفات کرد. آن دو که بدانها دخول نکرد عمره و سینا نام داشتند و آن سیزده که بدانها دخول کرد، نخست خدیجه، دختر خویلد بود؛ سپس سوده دختر زمه؛ سپس ام سلمه، نامش هند، دختر ابی امیه بود؛ سپس ام عبدالله، عایشه، دختر ابی بکر؛ سپس حفصه، دختر عمر؛ سپس زینب، دختر خزیمه بن حارث،

ثم سودة بنت زعمه ثم ام سلمة واسمها هند بنت ابي امية ثم ام عبدالله عايشة بنت ابي بكر ثم حفصة بنت عمر ثم زينب بنت خزيمة بنت الحارث ام المساكين ثم زينب بنت جحش ثم ام حبيب رملة بنت ابي سفيان ثم ميمونة بنت الحارث ثم زينب بنت عميس ثم جويرة بنت الحارث ثم صفية بنت حي بن اخطب والتي وهبت نفسها للنبي ﷺ خوله بنت حكيم السلمى و كان له سريتان يقسم لهما مع ازواجه مارية القبطية و ربحانة الخندقية والتسع اللاتي قبض عنهن عايشة و حفصة و ام سلمة و زينب بنت جحش و ميمونة بنت الحارث و ام الحبيب بنت ابي سفيان و صفية بنت حي بن اخطب و جويرة بنت الحارث و سودة بنت زعمه و افضلهن خديجة بنت خويلد و ام سلمة بنت ابي امية ثم ميمونة بنت الحارث.

۱۳ تسع كلمات تكلم امير المؤمنين (ع) حدثنا ابو محمد الحسن بن حمزة العلوى « رض » قال حدثني يوسف بن محمد الطبرى عن سهل بن بكرة حدثنا وكيع عن زكريا بن ابي زائدة عن عامر الشعبي قال تكلم امير المؤمنين ﷺ بتسع كلمات ارتجلهن ارتجالاً فأن عيون البلاغة و ايتمن جواهر الحكمة و قطعن جميع الانام عن اللحاق بواحدة منهن ثلاث منها في المناجاة و ثلث منها في الحكمة و ثلاث في الادب فاما اللاتي في المناجاة فقال: النهى كفى بي عزا ان كون لك عبداً و كفى بي فغراً ان تكون لي ربا انت كما احب فاجعلنى كما تحب و اما اللاتي في الحكمة فقال: قيمة كل امرء ما يحسنه و ما هلك امرء عرف قدره و المرء مغبوه تحت لسانه و اما اللاتي

ام المساكين؛ سپس زينب دختر جحش؛ سپس ام حبيبه به نام رمله، دختر ابوسفيان؛ سپس ميمونه، دختر حارث؛ سپس زينب، دختر عميس؛ سپس جويره، دختر حارث؛ سپس صفيه، دختر حي بن اخطب. و آن كه خودش را به پيغمبر (ص) بخشيد؛ خوله دختر حكيم سلمى بود و دو كنيز هم در فراش خود داشت، كه با زن هاى خود آن ها را هم قسمت قرار داده بود و در هر دوره، شيبى هم با آن ها بسر مى برد: ماريه قبطيه و ربحانه خندقيه. و نه زنى كه از سر آن ها وفات كرد عايشه بود و حفصه و ام سلمه و زينب دختر جحش و ميمونه دختر حارث و ام حبيبه دختر ابي سفيان و صفيه دختر حي بن اخطب و جويره دختر حارث و سوده دختر زعمه. و بهترين زنان آن حضرت، خديجه دختر خويلد و ام سلمه دختر ابي اميه بودند. سپس ميمونه دختر حارث.

۱۳. امير مؤمنان (ع) نه كلمه فرمود. عامر شعبى گويد، امام يكم امير مؤمنان، بالبداهه نه جمله فرموده كه چشمان بلاغت را خيره كرده اند. چه گوهرهاى حكمتند كه در اين درهاى يتيم سفته شدند و عموم ارباب بلاغت نتوانستند جمله اى انشاء كنند كه به پايه يكي از اين سخنان بلاغت شعار و حكمت مدار باشد. سه از اين ها در راز و نياز با حضرت پروردگار چاره ساز است و سه ديگر از اين ها در حكمت و راه و روش خردمندان است و سه ديگر از آن ها در ادب و آميزش با هم نوعان است. آن سه كه در مناجات است، گويد: الهى در عزتم همين بس كه تو را بنده ام و در سرفرازيم همين بس كه توام پرورنده اى. تو چنانى كه من مى خواهم؛ مرا چنان كن كه تو مى خواهى. آن سه كه در حكمت است، فرمايد: ارزش هر

في الادب فقال امنن على من شئت تكن اميره و احتج الى من شئت تكن اسيره و استغن عن من شئت تكن نظيره .

۱۴ حد بلوغ المرأة تسع سنين حدثنا أبي «رض» قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن احمد بن محمد بن عيسى عن ابيه عن صفوان بن يحيى عن موسى بن بكر عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال لا تدخل بالجارية حتى يتم لها تسع سنين او عشرة و قال أنا سمعته يقول تسع او عشرة حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد «رض» قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن عبدالله بن علي الحلبي عن أبي عبدالله عليه السلام قال من وطئ امرئة قبل تسع سنين فاصابها عيب فهو ضامن أبي (ره) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن غير واحد عن أبي عبدالله عليه السلام قال : حد بلوغ المرءة تسع سنين .

۱۵ المطلقة للمعدة لا تحل لزوجها بعد تسع تطبيقات ابدأ حدثنا محمد بن الحسن قال حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد البرقي عن القاسم بن محمد الجوهري عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن التي تطلق ثم تراجع ثم تطلق ثم تطلق قال لا تغل له حتى تنكح زوجا غيره و التي يطلقها الرجل ثلثا فيتزوجها رجل آخر فيطلقها

مردی آن باشد که او را نیکو بسازد؛ هر که اندازه خویش دانست از هلاکت وارست؛ مرد در زیر زبان خود نهفته است (در گلستان خود سعدی شیرازی از اینجا اقتباس کرده که گفته: تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد). آن سه که در آداب فرموده: به هر کس که احسان کنی، فرمانت پذیری؛ به هر که نیازمند گردی به بندگیست گیرد؛ از هر کس بی نیازی با وی برابر و هم ترازوی.

۱۴. اندازه بلوغ زن نه سال است. زراره گوید، امام پنجم فرمود: به دختر درنیا تا نه سالش تمام شود یا ده ساله گردد. گفت، شنیدم که می فرمود: نه سال یا ده سال.

شوح این تردید نظر به استعداد دختر است که گاهی نه ساله بالغه می شود و توانایی دارد و گاهی ده ساله توانایی پیدا می کند. امام ششم (ع) فرمود: هر که به زنی که نه سالش نشده در آید و عیبی در او پدید آید، ضامن است. امام ششم (ع) فرمود: اندازه بلوغ زن نه سالگی است.

توضیح این بلوغ در عبادات است. در معاملات و نکاح بر وی احکام دیگری بار است.

۱۵. زنی که از شوهر خود نه طلاق عدلی گرفته بر او حرام ابدی می شود. ابی بصیر گوید، از امام ششم (ع) پرسیدم از زنی که طلاق داده شود و رجوع شود؛ سپس طلاق داده شود و رجوع شود؛ سپس طلاق داده شود؟ فرمود: برای شوهر حلال نیست تا شوهر دیگر کند و زنی که مردی سه طلاقش داده و مرد دیگری او را گرفته و به سنت پیغمبر طلاقش داده و به شوهر اول

علی السنة ثم ترجع إلى زوجها الاول فيطلقها تلك مرات على السنة و تنكح زوجها غيره فيطلقها ثم ترجع إلى زوجها الاول فيطلقها ثلاث مرات على السنة ثم تنكح فذلك التي لاتحل له ابدًا و الملاعنة لاتحل له ابدًا،

۱۶ الزکوة على تسعة اشياء • حدثنا محمد بن الحسن احمد بن الوليد (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن موسى بن عمر عن محمد بن سنان عن أبي سعيد القمطاط عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال وضع رسول الله صلى الله عليه وآله الزکوة على تسعة اشياء و عفاعما سوى ذلك الحنطة والشعير والتمر و الزبيب و الذهب والفضة و البقر والغنم والابل فقال السائل فالذرة فغضب عليه السلام ثم قال كان والله على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله السماسم والذرة والدخن و جميع ذلك فقيل انهم يقولون لم يكن ذلك على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و انما وضع على التسعة لما لم يكن بحضوره غير ذلك فغضب عليه السلام و قال كذبوا فهل يكون العفوالا عن شتى قد كان ولا والله ما اعرف شيئا عليه الزکوة غير هذا فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر . حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عيسى عن احمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن جميل قال سئلت أبا عبد الله عليه السلام في كم الزکوة فقال في تسعة اشياء و وضعها رسول الله صلى الله عليه وآله و عفاعما سوى ذلك فقال الطياران عندنا حبا يقال له الارز فقال له أبا عبد الله عليه السلام و عندنا أيضاً حب كثير فقال له عليه شيء فقال عليه السلام الم اقل لك ان رسول الله صلى الله عليه وآله عفاعما سوى

برگشته و باز او را سه طلاقه کرده و به دیگری شوهر کرده و او را طلاق گفته سپس به شوهر اول برگشته و او را سه طلاق بر طبق سنت داده، سپس ازدواج شود، این زنی است که هرگز به شوهر اول حلال نشود و زنی هم که ملاعنه واقع شود، برای شوهر خود هرگز حلال نشود.

۱۶. زکات در نه چیز است. امام ششم (ع) فرمود: اول رسول خدا (ص) زکات را بر نه چیز قرار داد و از جز آن‌ها عفو فرمود: گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، گاو، گوسفند، شتر. سایل گفت: ذرت چطور؟

امام به خشم رفت. سپس فرمود: به خدا در زمان پیغمبر کنجد و ذرت و گاوس (ارزن) و همه این‌ها بود. عرض شد که آن‌ها می‌گویند این حیوانات در زمان پیغمبر نبوده و برای آن زکات را بر نه چیز قرارداد کرده که در دسترس او غیر از آن‌ها نبوده.

امام به خشم رفت و فرمود: دروغ می‌گویند. نص فرمان حضرت این است که از جز آن‌ها عفو شده. عفو در چیزی است که باشد. به خدا جز این نه، چیزی نیست که زکات بر آن واجب باشد. هر که بپذیرد و هر که خواهد کافر شود. جميل گوید، از امام ششم (ع) پرسیدم: در چند چیز زکات است؟ فرمود: در نه چیز که رسول خدا آن را قرارداد کرده و از چیزهای دیگر عفو کرده. طیار، یکی از حاضران مجلس امام (ع) عرض کرد: یکی از حیوانات نزد ما کشته می‌شود که

ذلك منها الذهب والفضة و ثلثة من الحيوان الابل والبقر والغنم و مما انبتت الارض الحنطة و الشعير والزيب و التمر.

۱۷ وضعت الجمعة عن تسعة . حدثنا محمد بن الحسين بن احمد بن الوليد (ض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال حدثني احمد بن محمد بن عيسى عن عبد الرحمن بن ابي نجران و الحسين بن سعيد عن جماد بن عيسى عن حريز عن زرارة بن اعين عن ابي جعفر عليه السلام قال انما فرض الله عز وجل من الجمعة الى الجمعة خمسا و ثلثين صلوة منها صلوة واحدة فرضها الله في جماعة و هي الجمعة و وضعا عن تسع عن الصغير والكبير و المجنون والمسافر و العبد و المرءة و المريض و الاعمى و من كان على رأس فرسخين و القرائة فيها جهار الغسل فيها واجب و على الامام فيها قنوتان قنوت في الركعة الاولى قبل الركوع و في الثانية بعد الركوع.

۱۸ تسعة اشياء تورث النسيان حدثنا . ابي رضه قال حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى عن عبيد الله بن عبدالله الدهقان عن درست بن ابي منصور عن ابراهيم بن عبد الحميد عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال تسعة يورثن النسيان اكل التفاح يعنى الحامض و الكريز و الجبن و اكل سور الفار و البول في الماء الواقف و قراءة كتابة القبور و المشى بين امرأتين و القاء القملة و المعجامة في النقرة حدثنا ابو الحسن محمد بن علي بن الشاه قال حدثنا ابو حامد احمد بن محمد بن احمد بن صالح التميمي قال حدثنا ابي قال حدثنا انس بن محمد ابو مالك عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن علي بن ابي طالب عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم انه قال عليه السلام في وصيته له يا علي تسعة اشياء يورثن النسيان اكل التفاح الحامض و اكل الكريزه و الجبن و

آن را برنج می نامند.

امام ششم (ع) فرمود: پیش ما هم حیویات بسیارست.

عرض کرد: برنج هم زکاتی دارد؟

حضرت فرمود: به تو نگفتم که رسول خدا (ص) از غیر این نه چیز عفو کرده؟ این نه: طلا است و نقره و سه نوع حیوان؛ شتر و گاو و گوسفند و از محصولات زمین؛ گندم، جو، کشمش، خرما.

۱۷. نماز جمعه از نه کس ساقط است. امام پنجم (ع) فرمود: همانا خدای عزوجل از جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز واجب کرده و یکی از آنها را به جماعت واجب کرده و آن نماز جمعه است که از نه کس ساقط است؛ از غیر بالغ و از پیرمرد و دیوانه و مسافر و بنده و زن و بیمار و کور و کسی که دو فرسخ و بیشتر از محل نماز جمعه دور باشد. قرائت حمد و سوره در نماز جمعه به جهراست و غسل در جمعه واجب است و بر امام لازم است که در نماز جمعه دو قنوت بخواند؛ یکی در رکعت اول، پیش از رکوع و دیگری در رکعت دوم پس از رکوع.

۱۸. نه چیز موجب فراموشی اند. امام هفتم فرمود: نه چیز موجب فراموشی اند، خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و خوردن دم زده موش و شاشیدن در آب ایستاده و خواندن نوشته سرگورها و راه رفتن میان دو زن و دور انداختن شپش و حجامت

سورالفارة و فرامة كتابة القبور والمشى بين امراتين و طرح القملة والحجامة في النقرة والبول في الماء الراكد.

۱۹- ذكر التسع الايات التي اعطى الله عزوجل موسى (ع) حدثنا ابي رضى الله عنه قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب قال حدثنا ابواسحق يزيد بن اسحق و لقبه شقر قال حدثني هرون بن حمزة الغنوي الصير في عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال سألته عن التسع الايات التي اوتى موسى (عليه السلام) فقال الجراد والقمل والضفادع والدم والطوفان والبحر والحجر والمساويده حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن محمد بن النعمان عن سلام بن المستنير عن ابي جعفر (عليه السلام) في قول الله عزوجل ولقد آتينا موسى تسع آيات بينات قال الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم والحجر والبحر والمساويده.

۴۰- الذين يقبلون مع القائم (ع) الى ان يجتمع له العدد يكونون من تسعة احياء حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثني يعقوب بن يزيد عن مصعب بن يزيد عن الموام بن الزبير قال قال ابو عبدالله (عليه السلام) يقبل القائم (عليه السلام) في خمسة وأربعين رجلا من تسعة احياء من حتى رجل و من حتى ثلث و من حتى أربعة و من حتى خمسة و من حتى ستة و من حتى سبعة و من حتى ثمانية و من حتى تسعة ولا يزال كذلك حتى يجتمع له العدد.

در گودی پشت سر ابو مالک از پدرش به سلسله الذهب از پیغمبر (ص) همین را روایت می کند (اما آب جاری را حکم دیگری است).

۱۹. ذکر نه معجزه ای که خداوند عزوجل به موسی عطا کرد. هارون بن حمزه غنوی صراف گوید، از امام ششم پرسیدم از نه معجزه ای که به موسی (ع) داده شد. فرمود: ملخ و شپش و قورباغه و خون و طوفان و دریا (شکافتن دریا برای عبور بنی اسرائیل) و سنگی که دوازده چشمه از آن می جوشد و عصا که ازدها می شد و دستش که بیضاء می گردد و چون ماه می درخشند.

سلام بن مستنیر هم از امام پنجم در تفسیر گفته خدا (در سوره بنی اسرائیل آیه ۱۰۱): «هر آینه به موسی نه معجزه آشکارا دادیم.» همین مضمون بالا را با تقدیم و تأخیر پاره ای از فقرات نقل و روایت کرده است.

۴۰. آنان که با قائم آل محمد می آیند تا کم کم شماره لازم انصارش جمع آوری شوند از نه قبیله اند. امام ششم (ع) فرمود: قائم (ع) با چهل و پنج مرد از نه قبیله می آید. از قبیله ای یک مرد همراه او است و از قبیله ای سه مرد و از قبیله ای چهار مرد و از قبیله ای پنج مرد و از قبیله ای شش و از قبیله ای هفت و از قبیله ای هشت و از قبیله ای نه و پیوسته چنین است تا شماره او تکمیل شود.

باب العشرة

۱- اسماء النبي صلى الله عليه وآله عشرة حدثنا أبو الحسن محمد بن علي بن الشام قال حدثنا أبو بكر محمد بن جعفر بن احمد البغدادي بآمد قال حدثنا أبي قال حدثنا احمد بن السنخ قال اخبرنا محمد بن الاسود الوراق عن ايوب بن سليمان عن أبي البختری عن محمد بن حميد عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبدالله قال قال رسول الله ﷺ انا اشبه الناس بآدم و ابراهيم اشبه الناس بي خلقة و خلقة و سماني الله عزوجل من فوق عرشه عشرة اسماء و بين الله و صفى و بشرى على لسان كل رسول بمثله الى قومه و نشر في التوراة اسمى و بث ذكرى في أهل التوراة والانجيل و علمني كتابه و رفعني في سمائه و شق لي اسما من اسمائه فسماني محمد و هو محمود و اخرجني في غير قرن من امتي و جعل اسمي في التوراة احميد مادامد و هو من التوحيد بالتوحيد حرم اجساد امتي على النار و سماني في الانجيل احمد فانا محمود في اهل السماء و جعل امتي العامدين و جعل اسمى في الزبور ماح معى الله عزوجل بي من الارض عبادة الاوثان و جعل اسمى في القرآن محمداً فانا محمود في جميع القيمة و في فصل القضا لا يشفع احد غيرى و سماني في الموقف الموقف اوقف الناس بين يدي الله عزوجل و سماني العاقب أنا عقب ليس بعدى رسول و جعلني رسول الرحمة و رسول التوبة و رسول الملاحم و المقفي قفيت النبيين جماعة و أنا القيم الكامل الجامع و من على ربي بالرسالة و قال يا محمد صلى الله عليك قد ارسلت كل رسول إلى امته بلسانها و ارسلتك إلى كل احمر و اسود من خلقي و نصرتك بالرعب الذي لم انصر به احداً

باب خصال ده گانه

۱. پیغمبر را ده نام است. جابر بن عبدالله گوید، رسول خدا فرمود: من از همه کس به آدم شبیه ترم و ابراهیم از همه مردم به من در خلقت و اخلاق مانند تر است. خدای عزوجل از بالای عرش خود مرا به ده نام خوانده و وصف مرا نموده و به زبان هر پیغمبری که به قومی می فرستاد، مژده مرا داده. در تورات نام مرا نشر کرده و یاد مرا میان اهل تورات و انجیل پراکنده نمود. کتابش را به من آموخته و مرا به آسمانش برده و از نام های خود برای من نامی بازگرفته. خودش محمود است و مرا محمد نامیده و در بهترین قرن های امم مرا مبعوث کرده. مرا در تورات «احمد مادامد» نامیده و آن از توحید است. به توحید خداوند تن امت مرا بر آتش حرام کرده. مرا در انجیل «احمد» نامیده. من در میان اهل آسمان محمودم و امم را حامدان قرار داده. نامم را در زبور «ماح» شمرده. خدای عزوجل به واسطه من پرستش بت ها را از روی زمین براندازد و مرا در قرآن «محمد» نامیده. من در مجمع قیامت و در فصل قضا، «محمود» نامیده شوم. جز من کسی شفاعت نکند. در قیامت مرا «حاشر» نامیده، همه مردم بر قدم من محشور شوند. در موقف مرا «موقف» نامیده. من مردم را پیش خدای عزوجل به پا دارم. مرا «عاقب» نامیده. من دنبال همه پیغمبرانم. پس از من رسولی نیست. مرا «رسول رحمت» و

و احللت لك الغنيمه ولم تحل لاحد قبلك اعطيت لك ولامتك كنزاً من كنوز عرشى فاتحة الكتاب و خاتمة سورة البقرة و جعلت لك ولامتك الارض كلها مسجدا و ترابها طهورا و اعطيت لك و لامتك التكبير و قرنت ذكرك بذكرى حتى يذكرني احد من امتك الا ذكرك مع ذكرى طوبى لك يا محمد و لامتك حدثنا أبي (رض) حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن عيسى عن الحسين بن علي بن فضال عن ابن بكير عن محمد بن مسلم أبي جعفر عليه السلام قال ان لرسول الله صلى الله عليه وآله عشرة اسماء خمسة منها في القرآن و خمسة ليست في القرآن فاما التي في القرآن محمد و احمد و عبدالله و يس و نون و أما التي ليست في القرآن فالفتاح و الخاتم و الكافي و المقفى و الحاشر.

۴ - ينبغي ان يكون الاختلاف الى الابواب لعشرة اوجه . حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثني احمد بن محمد بن السعيد الهمداني قال حدثنا علي بن الحسن بن الفضال عن أبيه عن مروان بن مسلم عن ثابت بن أبي صفية عن سعد الخفاف عن الاصبغ بن نباته قال قال أمير المؤمنين عليه السلام كانت الحكماء فيما مضى من الدهر تقول ينبغي ان يكون الاختلاف إلى الابواب لعشرة اوجه: اولها بيت الله عزوجل لقضاء نسكه و القيام بحقه و اداء فرسه و الثاني أبواب الملوك الذين طاعتهم متصلة بطاعة الله عزوجل و حقم واجب و نفعهم عظيم و ضررهم شديد و الثالث أبواب العلماء الذين يستفاد منهم علم الدين و الرابع أبواب أهل الجود و البذل الذين ينفقون اموالهم التماس الحمد و وجاء الاخرة و الخامس أبواب السفهاء الذين يحتاج اليهم في الحوادث و يفرغ اليهم في العوامج

«رسول توبت» و «رسول ملاحم»، (يعنى صاحب شمشير و جنگجو) قرار داده و «مقفى» نامیده که در پی همه پیغمبران آدم و من قیّم و کامل و جامع هستم. خدایم بر من منت نهاد و فرمود: ای محمد رحمت خدا بر تو. هر رسولی را به زبان قوش فرستادم، ولی تو را به همه بشر از سرخ و سیاه فرستادم و با رعبی که هیچ کس را بدان یاری نکردم، تو را یاری کردم. غنیمت که پیش از تو بر کسی حلال نکرده بودم، بر تو حلال کردم و گنجی از گنج های عرشم را که فاتحه کتاب و خاتمه سورة بقره است به تو و امت دادم و برای تو و امت همه زمین را مسجد و خاکش را ظهور قرار دادم. به تو و امت تکبیر دادم و نام تو را با نام خود قرین کردم. هیچ کس از امت نام مرا نبرد، جز آن که نام تو را با نام من ببرد. ای محمد! خوشا بر تو و امت. امام پنجم فرمود: رسول خدا ده نام دارد که پنج آن ها در قرآن مجید است و پنج آن ها در قرآن مجید نیست. اما آن پنج که در قرآن است، محمد و احمد و عبدالله و یس و نون. و اما آن پنج که در قرآن نیست، فاتح است و خاتم و کافی و مقفی و حاشر.

۲. رفت و آمد به در خانه ها باید برای یکی از ده مطلب باشد. امام اول فرمود: حکماء در روزگار گذشته همیشه می گفتند، رفت و

آمد به در خانه ها باید برای یکی از ده مقصود باشد:

۱. به خانه خدا کعبه معظمه روند برای ادای حج و قیام به حق و انجام وظیفه واجب او.

۲. به دربار پادشاهان عادل که اطاعت آن ها به اطاعت حق پیوسته است. حق آنان واجب و سودشان بزرگ و زیانشان

والسادس ابواب من يتقرب اليه من الاشراف لالتماس الهيبة والمروة والحاجة والسابع ابواب من يرتجى عندهم النفع في الرأي والمشورة وتقوية العزم واخذ الالهة لما يحتاج اليه والثامن ابواب الاخوان لما يجب من مواصلتهم ويلزم من حقوقهم والتاسع ابواب الاعداء الذين تسكن بالمداراة غوائلهم و يدفع بالحيل والرفق واللطف والزيارة عداوتهم والعاشر ابواب من ينتفع بغشيانهم و يستفاد منهم حسن الادب و يؤنس بمحادثتهم .

۳- ان الله تبارك تم قوى العقل بعشرة اشياء . حدثنا محمد بن عبدالرحمن الرازي (لمروزي خب) المقرئ قال حدثنا ابو عمرو محمد بن جعفر المقرئ الجرجاني قال حدثنا ابوبكر محمد بن الحسن الموصلي ببغداد قال حدثنا محمد بن عاصم الطريفي قال حدثنا ابوزيد عياش بن يزيد بن الحسن بن علي الكحال مولى زيد بن علي قال اخبرنا يزيد بن الحسن قال حدثني موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه حسين بن علي عن ابيه أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ ان الله خلق العقل من نور

سخت است.

۳. در خانه علما و دانشمندی که علم دین و دنیا از آنها استفاده می شود.

۴. در خانه های اهل جود و بخشش که مال خود را برای نیک نامی و امید ثواب آخرت می دهند.

۵. در خانه مردمان بی خرد و فعالی که در حوادث زمانه به کمک آنان نیازمند می شوی و در حوایج از آنها پناه می طلبی.

۶. در خانه اشراف و بزرگان برای خواهش بخشش و مردانگی و رفع حاجت.

۷. در خانه کسانی که از رأی و شور آنان استفاده می شود و تقویت حزم و آماده کردن ساز و برگی در مورد حاجت می آید.

۸. در خانه برادران دینی چون که پیوست با آنها واجب و ادای حقشان لازمست.

۹. در خانه دشمنانی که به مدارای با آنان شرشان دفع می شود و به نرمی و تدبیر و ملامت و دیدن از آنها دشمنیشان برطرف می گردد.

۱۰. در خانه کسانی که از همنشینی آنان بهره برده شود و ادب استفاده گردد و گفتگوی با آنها موجب انس باشد.

۳. خدای تبارک و تعالی عقل را به ده چیز تقویت کرده. رسول خدا (ص) فرمود: به راستی خداوند عقل را از نوری که در پیشینه علم خودش گنجی نهفته بود و هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقرب را بدان دسترس نبود بیافرید و از دانش، جانش داد و فهم را روحش نموده، زهد را سرش قرار داد و حیا را دو چشمش و حکمت را زبانش و مهربانی را همتش و دلسوزی را دلش. سپس او را به ده چیز آکنده و نیرومند کرد: یقین، ایمان، راستی، سنگینی، اخلاص، رفق، بخشش، قناعت و تسلیم و شکر. سپس خدای عزوجل فرمود: پس برو. پس رفت. سپس فرمودش: پیش بیا. پیش آمد. سپس به او فرمود: سخن بگو.

مخزون مکنون فی سابق علمه الذی لم یطلع علیه نبی مرسل ولا ملک مقرب فجعل العلم نفسه و الفهم روحه و الزهد رأسه و الحیاء عینیه و الحکمة لسانه و الرأفة همته و الرحمة قلبه ثم حشاه وقواه بعشرة اشیاء بالیقین و الایمان و الصدق و السکینة و الاخلاص و الرفق و العطفیة و القنوع و التسلیم و الشکر ثم قال عزوجل ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له تکلم فقال الحمد لله الذی لیس له ضد ولا ند ولا شبه ولا کفو ولا عدیل ولا مثل الذی کل شیء لعظمته خاضع ذلیل فقال الرب تبارک و تعالی و عزتی و جلالی ما خلقت خلقت احسن منك و لا ارفع منك و لا اشرف منك و لا اعز منك بک اؤاخذ و بک اعطی و بک او حدوبک اعبد بک ادعی و بک ارتجی و بک ابتغی و بک اخاف و بک احذر و بک الثواب و بک العقاب فخر العقل عند ذلك ساجدا فكان فی سجوده الف عام فقال الرب تبارک و تعالی ارفع رأسک و سل تعط و اشفع تشفع فرفع العقل رأسه فقال الهی اسألک ان تشفنی فیمن خلقتنی فیہ فقال الله جل جلاله لاملکتک اشهدکم انی قد شفعت فیمن خلقت فیہ.

۴- عشر خصال من صفات الامام علیه السلام . حدثنا احمد بن محمد بن الهیثم المجلی (رضا) قال حدثنا احمد بن یحیی بن زکریا القطان قال حدثنا بکر بن عبدالله بن حبیب قال حدثنا تمیم بن بهلول قال حدثنا ابو معاویة عن سلیمان بن مهران عن ابي عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام قال عشر خصال من صفات الامام عليه السلام العصمة و النصوص و ان ینکون اعلم الناس و اتقاهم الله و اعلمهم بکتاب الله و ان ینکون صاحب الوصیة الظاهرة و ینکون له المعجز و الدلیل

گفت: حمد از آن خدایست که ضدی و همتایی و مانندای و هم ترازوی و برابری و مثلی ندارد. آن که هر چیزی برای بزرگواری او خاضع و خوار است. خدای تبارک و تعالی فرمود: به عزت و جلالم سوگند آفریده‌ای را بهتر و فرمانبرتر و والاتر و شریف‌تر و عزیزتر از تو نیافریدم. به واسطه تو مواخذه کنم و عطا کنم. به تو یگانه شمرده شوم و پرستیده شوم و محل امیدواری باشم و جسته گردم و ترسیده شوم. ثواب و عقاب به واسطه تو باشد.

در این هنگام عقل به خاک افتاد و سجده کرد و هزار سال به سجده ماند. سپس خداوند تبارک و تعالی فرمود: سرت را بردار و بخواب تا به تو عطا شود. شفاعت کن تا پذیرفته گردد. عقل سرش را برداشت و عرض کرد: الهی از تو درخواست دارم که شفاعت مرا در هر عقل مندی بپذیری. خدای جل جلاله به فرشتگان فرمود: شما را شاهد می‌گیرم که شفاعت او را درباره هر کس که عقل به او داده‌ام بپذیرتم.

۴. ده خصلت از صفات خاصه امام است. امام ششم (ع) فرمود: ده خصلت از صفات امام است، عصمت؛ نص بر امامت؛ از همه مردم داناتر است؛ و پرهیزکارتر است؛ مر خدا را به قرآن داناتر است؛ و وصی معروف امام پیش است؛ و دارای معجزه و دلیل است؛ چشمانش می‌خوابند ولی دلش بیدار است؛ سایه ندارد؛ از پشت سرش مانند پیش رویش می‌بیند. مصنف این کتاب گوید: معجزه و دلیل امام، همانا علم او و مستجاب شدن دعای او است. یعنی در این دو صفت، فوق

و تمام عین و لاینام قلبه و لایکون له فیء ویری من خلفه کما یری من بین یدیه قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه معجز الامام و دليله في العلم و استجابة الدعوة فاما اخباره بالحوادث التي تحدث قبل حدوثها فذلك بعهد معهود اليه من رسول الله ﷺ و انما لا يكون له فيء لانه مخلوق من نوره عزوجل و اما رؤيته من خلفه كما یری من بین یدیه ذلك مما اوتى من التوسم و التفرس في الاشياء قال الله عزوجل ان في ذلك لآيات للمتوسمين.

- كانت لعلي (ع) من رسول الله (ص) عشر خصال . حدثنا ابوالحسن علي بن محمد ابن الحسن المعروف بابن المقبرة القزويني قال حدثنا ابو عبدالله محمد بن احمد بن المؤمل قال حدثنا محمد بن علي بن خلف قال حدثنا نصر بن مزاحم ابوالفضل المطارق قال حدثنا عمرو بن خالد عن زيد بن علي عن ابيه عن جده عليهم السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام كان لي من رسول الله ﷺ عشر خصال ما احب ان لي باحديهن ما طلعت عليه الشمس قال لي : انت اخي في الدنيا والاخرة و اقرب الغلامق مني في الموقف و انت الوزير والوصي والخليفة في الاهل والمال و انت آخذ لواي في الدنيا والاخرة وليك ولي و ولي الله و عدوك عدوي وعدوي عدو الله حدثنا محمد بن علي ما جيلويه «رضه» قال حدثني محمد بن أبي القسم عن محمد بن علي الكوفي قال حدثنا نصر بن مزاحم المنقري عن أبي خالد عن زيد بن علي بن الحسين عن آباءه عن علي عليهم السلام قال كان لي عشر من رسول الله ﷺ لم يعطهن احد قبلي ولا يعطاهن احد بعدى قال لي يا علي أنت اخي في الدنيا والاخرة و أنت اقرب الناس مني هوقفا يوم القيمة و منزلي و

بشر عادی است. اما این که گاهی از امور آینده به راستی پیشگویی می کند، اخباری است که از رسول خدا (ص) دریافت کرده. سایه ندارد چون از نور خدای عزوجل آفریده شده. دنبال خود را چون جلو می بیند، از راه فراست و حدس قوی و درست است که می فهمد دنبال سرش چیست.

خدای عزوجل (در سوره حجر آیه ۷۵) می فرماید: به راستی در این خیر برای هوشمندان باطن بین نشانه هایی است.

۵. علی (ع) از رسول خدا (ص) ده خصلت بهره بود. امام یکم امیرمؤمنان (ع) فرمود: برای من از طرف رسول خدا (ص) ده خصلت است که یک از آن ها را به آنچه آفتاب بر آن می تابد، نمی دهم. به من فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی و در ایستگاه قیامت از همه خلایق به من نزدیک تری. تو وزیر و وصی منی و در خاندان و دارایی، جانشین منی. تو در دنیا و آخرت پرچم دار منی. دوست تو، دوست من است و دوست من دوست خدا است. دشمن تو، دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است. علی (ع) فرمود: از رسول خدا ده خصلت از آن من است که پیش از من آن ها را به کسی نداده و پس از من هم به کسی نخواهد داد.

فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی و در ایستگاه قیامت از همه مردم به من نزدیک تری. نشیمن من و نشیمن تو در

منزلک فی الجنة متواجهین کم منزل الاخوان و أنت الوصى و أنت الولی و أنت الوزير و عدوک عدوی عدوی عدو الله و ولیک ولی و ولی ولی الله حدیثنا احمد بن محمد بن الصغر الصائغ بالزی قال حدیثنا محمد بن العباس بن بسام قال حدیثی محمد بن خالد بن ابراهیم قال حدیثی اسمعیل بن موسی الثقفی قال اخبرنی عبدالله بن محمد عن ابيه عن عمرو بن شمر عن جابر بن یزید عن محمد بن علی الباقر عن ابيه عن جده عليهم السلام قال قال رسول الله ﷺ كان لي من رسول الله ﷺ عشر خصال ما يسرني باحديهن ما طلعت عليه الشمس و ما غربت فقال له بعض اصحابه يتنها لنا يا علي قال سمعت رسول الله ﷺ يقول يا علي انت الوصى و انت الوزير و انت الخليفة في الاهل و المال و وليک ولی و عدوک عدوی أنت سيد المسلمين من بعدی و انت اخي و انت اقرب الخلاق مني في الموقف و انت صاحب لوائی في الدنيا و الاخرة حدیثنا أبي (رض) قال حدیثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن اسحق بن سعد عن بكر بن محمد الازدی عن بعض اصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام كان لي من رسول الله ﷺ عشر ما يسرني - بالواحد منهن ما طلعت عليه الشمس قال انت اخي في الدنيا و الاخرة و أنت اقرب الناس مني موقفا يوم القيمة و منزلک تجاه منزلی في الجنة كما يتواجه الاخوان في الله و انت صاحب لوائی في الدنيا و الاخرة و انت وصي و وارثی و خليفتي في الاهل و المال و المسلمين في كل غيبة شفاعتك شفاعتی و ولیک ولی و ولی ولی الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله.

بهشت، چون نشیمن دو برادر روبرو است. تویی وصی، تویی ولی، تویی وزیر. دشمن تو دشمن من است و دشمن من، دشمن خدا است. دوست تو، دوست من است و دوست من، دوست خدا است.

امام پنجم از پدرانش روایت کرده که علی (ع) فرمود: از رسول خدا (ص) ده خصلت از آن من است که به جای یکی از آن‌ها بدانچه آفتاب بر آن طلوع و غروب می‌نماید شاد نیستم. یکی از اصحابش عرض کرد: آن‌ها را برای ما بیان کن. فرمود: شنیدم رسول خدا می‌فرمود، ای علی تویی وصی و تویی وزیر و تویی جانشین در خاندان و دارایی. دوست دوست من است و دشمنت، دشمن من. تو سید مسلمانانی پس از من و تو برادر منی و تو در ایستگاه قیامت از همه خلائق به من نزدیک‌تری و تو در دنیا و آخرت پرچم‌دار منی.

امام ششم فرماید که امیرمؤمنان فرمود: از رسول خدا ده خصلت از آن منست که به جای یکی از آن‌ها آنچه آفتاب بر آن می‌تابد، شادم نمی‌کند. فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر منی. تو در ایستگاه قیامت از همه مردم به من نزدیک‌تری. منزل تو در بهشت برابر من است، چنانکه برادران دینی روبرو باشند. تو در دنیا و آخرت صاحب پرچم منی، وصی منی و وارث منی در خاندان و دارایی و نسبت به مسلمانان در هنگام غیاب من جانشین منی. شفاعت تو، شفاعت من است. دوست تو، دوست من است و دوست من، دوست خدا است. دشمن تو، دشمن من است و دشمن من، دشمن خدا.

۶ - بشاره شیعه علی علیه السلام و انصاره بعشر خصال • حدثنا احمد بن الحسن

القطان و احمد بن محمد بن الهيثم العجلي و علي بن احمد بن موسى و محمد بن احمد السناني و الحسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام المكتوب و علي بن عبدالله الوراق رضي الله عنهم قالوا حدثنا ابوالعباس احمد بن يحيى بن زكريا القطان عن بكر بن عبدالله بن حبيب قال حدثنا محمد بن زكريا قال حدثنا عبدالله بن الضحاک قال حدثنا زيد بن موسى بن جعفر عن ابيه عن جده عن ابيه علي بن الحسين عليه السلام عن ابيه عن علي بن ابيطالب عليه السلام و حدثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال حدثنا تميم بن بهلول قال حدثنا سعد بن عبد الرحمن المخزومي قال حدثنا الحسين ابن زيد عن جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين عن ابيه علي بن ابيطالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يا علي بشر شيعتك و انصارك بخصال عشرة اولها طيب المولد و ثانيها حسن ايمانهم بالله و ثالثها حب الله عز و جل لهم و رابعها الفسحة في قبورهم و خامسها النور على الصراط بين ايمانهم و سادسها نزع الفقر من بين اعينهم و غنى قلوبهم و سابعها المقت من الله عز و جل لاعدايهم و ثامنها الا من من الجذام و البرص و الجنون يا علي و تاسعها انحطاط الذنوب و السيئات عنهم و عاشرها هم معي في الجنة و انا معهم (و في نسخة اخرى لايقوم الساعة حتى يكون عشر آيات)

۷ - عشر خصال من المكارم • حدثنا ابي «رضه» قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري عن الحسن بن موسى عن يزيد بن اسحق عن الحسن بن عطية عن ابي عبدالله عليه السلام قال المكارم عشر فان استطعت ان تكون فيك فلتكن فانها تكون في الرجل و لا تكون في ولده و تكون في ولده و لا تكون في ابيه و تكون في العبد و لا تكون في الحر : صدق الباس و صدق اللسان و اداء الامانة

۶. شيعيان و باران علی (ع) را به ده خصلت مژده باد. رسول خدا (ص) فرمود: ای علی! شیعیان و یارانت را به ده خصلت مژده بده. یک، حلال زادگی؛ دو، خوش عقیدگی؛ سه، دوست داشتن خدای عزوجل آنان را؛ چهار، گشادگی در گور؛ پنج، نور در جلوی دیدگانشان رهبر در صراط؛ شش، رفع فقر از پیش چشمانشان و بی نیازی دل هایشان؛ هفت، دشمنی خدا با دشمنانشان؛ هفت، ایمنی از خوره و پیسی و دیوانگی ای علی؛ نه، فروریختن گناهان و بدیها از آنان؛ ده، آنان در بهشت با منند و من با آنها (خ: قیامت را ده نشانه است).

۷. ده خصلت از اخلاق بزرگند. امام ششم فرمود: اخلاق نیک و بزرگ ده اند، اگر توانی که در تو باشند آن ها را فراهم کن، زیرا این ها گاهی در خود مرد هستند و در فرزندش نیستند. گاهی در فرزند یافت شوند و در پدر نباشند. گاهی در بنده یافت شوند و در آزاد نباشند. شجاعت در نبره؛ راستی در گفتار؛ اداي امانت؛ صلح رحم؛ پذیرایی میهمان؛ اطعام سایل؛ پاداش احسان؛ حرمت داری و وفا به حقوق همسایه؛ حرمت داری و وفای با رفیق؛ و سرآمد همه، حیا است.

وصلة الرحم واقراء الضيف واطعام السائل والمكافاة على الصنایع والتذم للجار والتذم للمصاحب
 وراسهن الحياه حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار قال حدثنا ابي عن احمد بن محمد بن
 عيسى عن عثمان بن عيسى عن عبدالله بن مسكان عن ابي عبد الله الصادق عليه السلام قال ان الله تبارك و
 تعالى خص رسول الله صلى الله عليه وآله بمكارم الاخلاق فامتحنوا انفسكم فان كان كانت فيكم فاحمدوا الله عز
 وجل وارغبوا اليه في الزيادة منها فذكرها عشرة اليقين والقناعة والصبر والشكر والرضا وحسن
 الخلق والسخا والغيرة والشجاعة والمروة .

۸ - لا تقوم الساعة حتى تكون عشر آيات * عن ابي الطفيل عن حذيفة بن اسيد قال
 اطلع علينا رسول الله صلى الله عليه وآله من غرفة له ونحن نتذاكر الساعة قال لا تقوم الساعة حتى تكون عشر
 آيات . الدجال و الدخان و طلوع الشمس من مغربها و دابة وياجوج و مأجوج و ذلك خسوف
 خسف بالمشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزيرة العرب و نار تخرج من قصر عدن تسوق الناس
 الي المحشر تنزل معهم اذا نزلوا و تقيل معهم اذا قالوا

۹ - عشر خصال جمعها الله عز وجل لنبيه واهل بيته صلوات الله عليهم حدثنا علي بن
 احمد بن موسى قال حدثنا حمزة بن القاسم العلوي قال حدثنا محمد بن العباس بن بسام قال
 حدثنا محمد بن خالد بن ابراهيم السعدي قال حدثنا حسن بن عبدالله اليماني قال حدثنا علي
 بن العباس المقرئ قال حدثنا حماد بن عمر والنصيبى عن جعفر بن برقان عن هيمون بن مهران

امام ششم (ع) فرمود: خدای تبارک و تعالی رسول خود را به اخلاق نیک و بزرگ اختصاص داد. شما خود را
 بیازمایید، اگر آن اخلاق پیغمبری در شما باشد، خدای عزوجل را بستايند و آنهارا تقويت کنید. سپس آنها را ده شمرد.
 يقين، قناعت، صبر، شكر، رضا، حسن خلق، سخاوت، غيرت، شجاعت، مردانگی.
 ۸. هنگامه رستاخيز بريا نشود تا ده نشانه بوده باشد. حذيفة بن اسيد گوید، رسول خدا از غرفه خود بر ما سر کشيد و ما در
 هنگام رستاخيز گفتگو داشتيم.

فرمود: رستاخيز بريا نشود تا ده نشانه بوده باشد، خروج دجال؛ پديد شدن دود؛ برآمدن آفتاب از مغرب؛ بيرون شدن
 دابة الارض؛ پراکنده شدن طایفه ياجوج و مأجوج؛ نمايان شدن سه حادثه خسف (به زمين فرو رفتن مردم) يکی در خاور
 و يکی در باختر و يکی در جزيره العرب؛ و آتشی که از قصر عدن (شهری است در ساحل باب المندب از نواحی يمن)
 بيرون آيد و مردم را به سوی محشر براند. هر جا منزل گیرند، منزل کند و چون در میان روز استراحت کنند با
 آنها استراحت کند.

۹. ده خصلت را خدای عزوجل برای پیغمبرش و خاندان او جمع کرده. ابن عباس گوید، رسول خدا در میان ما ايستاد و نطقی ایراد
 کرد. در آخر نطق خود فرمود: خدای عزوجل برای ما خاندان، ده خصلت جمع کرده که برای هیچ کس پیش از ما جمع
 نکرد و در ديگران نخواهد بود،

عن عبدالله بن عباس قال قام رسول الله ﷺ فينا خطيباً فقال في آخر خطبته جمع الله عز وجل لنا عشر خصال لم يجمعها لاحد قبلنا ولا تكون في احد غيرنا فينا الحكم والحلم والعلم والنبوة والسماحة والشجاعة والتصدق والصدق والطهور والعفاف ونحن كلمة التقوى وسبيل الهدى والمثل الا على والحجة العظمى والعروة الوثقى والمحب المتين ونحن الذين امر الله لنا بالمودعة فماذا بعد الحق الا الضلال فاني تصرفون .

۱۰ - عشر خصال من لقي الله عز وجل بهن دخل الجنة حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد «رض» قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن سعدان بن مسلم واسمه عبدالرحمن بن سالم عن الفضيل بن يسار عن ابي جعفر عليه السلام قال قال عشر من لقي الله عز وجل بهن دخل الجنة شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله والاقرار بما جاء من عند الله عز وجل واقام الصلوة وابتاء الزكوة وصوم شهر رمضان وحج البيت والولاية لاولياء الله والبرائة من اعداء الله واجتناب كل مسكر . حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق الطالقاني «رض» قال حدثنا ابوسعيد الحسن بن علي العدوي قال حدثنا صهيب بن عباد قال حدثنا ابي عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليه السلام قال قال عشر من لقي الله بهن دخل الجنة شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله والاقرار بما جاء من عند الله واقام الصلوة وابتاء الزكوة وحج البيت وصوم شهر رمضان والولاية لاولياء الله والبرائة من اعداء الله واجتناب كل مسكر .

۱۱ - لا يكون المؤمن عاقلاً حتى يكون فيه عشر خصال • حدثنا ابي رضی الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن هلال عن امية بن علي عن عبد الله بن المغيرة عن سليمان

حکمت، حلم، دانش، بخشش، دلیری، عدالت، راستی، پاکی، پارسایی در ما است. ما کلمه تقوی و راه هدایت و نمونه اعلی و حجت عظمی و عروة الوثقی و رشتة محکم هستیم که خداوند به دوست داشتن ما فرمان داده است. پس از حق چیست جز گمراهی؟ کجا می روید؟

۱۰. هر که باده خصلت خدا را ملاقات کند بهشت می رود. امام پنجم فرمود: ده خصلتند که هر کس با آن ها خدا را ملاقات کند، بهشت می رود، شهادت به یگانگی خدا؛ و به اینکه محمد رسول خدا است؛ و اقرار بدانچه از نزد خدا آورده؛ و برپا داشتن نماز؛ و دادن زکات؛ و روزه گرفتن ماه رمضان؛ و حج خانه کعبه؛ و دوستی با دوستان خدا؛ و بیزاری از دشمنان خدا؛ و کناره گیری از هر نوشابه مستی آوری.
از امام ششم نیز این روایت عیناً رسیده.

۱۱. مؤمن، خردمند نباشد تا ده خصلت در او نباشد. رسول خدا (ص) فرمود: خدای عزوجل به چیزی عبادت نشده که از عقل بهتر باشد و شخص مؤمن خردمند نیست تا ده خصلت در او جمع شود، به خیر او امیدوار باشند؛ و از شر او ایمن باشند؛ خیری که از دیگری دریابد بسیار شمارد؛ و خیر بسیار خود را کم شمارد؛ در طول عمرش از تحصیل دانش خسته نشود؛ از

بن خالد عن ابيجعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لم يعبد الله عز وجل بشيئي افضل من العقل ولا يكون المؤمن عاقلاً حتى يجمع فيه عشر خصال . الخير منه مأمول والشر منه مأمون يستكثر قليل الخير من غيره و يستقل كثير الخير من نفسه و لايسثم من طلب العلم طول عمره و لا يتبرم بطلاب الجوائح قبله الذل احب اليه من العز والفقر احب اليه من الغنى نصيبه من الدنيا القوت و العاشرة وما العاشرة لا يرى احداً الا قال هو خير مني واتيى ! انما الناس رجلان فرجل هو خير منه واتيى و آخر هو شر منه وادني فاذا رأى من هو خير منه واتيى تواضع له ليلحق به و اذا لقي الذي هو شر منه وادني قال عسى خيره هذا باطن وشره ظاهر وعسى ان يختم له بخير فاذا فعل ذلك فقد علامجده و ساداهل زمانه .

۱۴- لا يوكل من الشاة عشرة اشياء : حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار (رض) قال حدثنا ابي عن محمد بن احمد بن عمران الاشعري عن يعقوب بن يزيد عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يوكل من الشاة عشرة اشياء ، الفرت والدم و الطحال و النخاع والغدد و القضيبي و الاثيين و الرحم و الحيا ، و الاوداج و قال العروق .

۱۴ - عشرة اشياء من الميتة ذكية . حدثنا علي بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابي عبدالله البرقي عن جده احمد بن ابي عبد الله البرقي عن ابيه عن محمد بن ابي عمير يرفعه الى ابي عبد الله عليه السلام عشرة اشياء من الميتة ذكية العظيم و الشعر و الصوف و الريش و القرن و الحافر و البيض و الانفعا و اللبن و السن .

رجوع حاجتمندان به سويش دلتنگ نشود؛ خواری و فروتنی در نظری از عزت و سربلندی؛ و فقر و تنگدستی از ثروت محبوب تر باشد؛ بهره وی از دنیا همان قوت باشد؛ و دهم آن که هیچ کس را نبیند مگر آن که با خود گوید او از من بهتر است و پرهیزکارتر! همانا مردم دو قسمند، یک قسم که واقعاً از او بهتر و پرهیزکارتر است و دیگری که از او بدتر و پست تر است. چون به کسی برخورد که از او بهتر و پرهیزکارتر است، برای او تواضع کند تا خود را به او برساند و چون به کسی برخورد کند که از او بدتر است و پست تر، گوید شاید خیر او در نهان است و شر او در عیان و شاید سرانجامش خیر باشد. چون این کار را کرد بزرگ شد و بر اهل زمان خود آقا است.

۱۲. ده عضو از اعضا موسفندی که ذبح شود نباید خورد. امام ششم (ع) فرمود: ده چیز گوسفند خورده نشود، سرگین؛ خون؛ سپرز؛ مخ حرام که درون لوله پشت است؛ غده ها؛ آلت نری؛ خایه ها؛ بچه دان؛ و فرج؛ و شاه رگ های زنده یا عروق.

شرح ظاهراً مقصود آن دنباله عریض پی هاباشد که زرد رنگ و در کیسه گردن واقع است.

۱۳. ده چیز مردار غیر نجس العین پاک است. امام ششم فرمود: ده چیز از مردار پاک است، استخوان؛ مو؛ پشم؛ پر؛ شاخ؛ سم؛ تخم از پرندگان؛ شیردان؛ شیر؛ دندان.

۱۴ - لا یطمعن عشرة فی عشر خصال . حدثنا احمد بن محمد بن یحیی المطار (رض) قال حدثنا ابي عن محمد بن احمد قال حدثنی ابو عبدالله الرازی عن الحسن بن علی بن ابي عثمان عن احمد بن عمر الخلال عن یحیی بن عمران الحلبي قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : لا یطمعن ذو الکبر فی الثناء الحسن ولا الخب فی کثرة الصديق ولا السیئ الادب فی الشرف ولا البخیل فی صلة الرحم ولا المستهزه فی الناس فی الصدق المودة ولا القلیل الفقه فی القضاء ولا المغتاب فی السلامة ولا الحسود فی راحة القلب ولا المعاقب علی الذنب الصغیر فی السوود ولا القلیل التجربة المعجب برأیه فی ریاسة.

۱۵ - عشرة مواضع لا یصلی فیها . حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن ابي عبدالله البرقي عن ابيه عن عبدالله بن فضل عن حدیثه عن ابي عبدالله عليه السلام قال عشرة مواضع لا یصلی فیها : الطین والماء والحمام و مسان الطريق وقری النمل و معاطن الابل و مجری الماء والسبغة والتلج و وادی ضجنان . قال مصنف هذا الکتاب (رض) هذا المواضع لا یصلی فیها الانسان فی حال الاختیار فاذا حصل فی الماء والطین و اضطر إلى الصلوة فیہ فانه یصلی ایماه و یكون رکوعه اخفض من سجوده و أما الطريق فانه لا بأس بان یصلی علی الظواهر التي بین الجواد فاما علی الجواد فلا یصلی و أما الحمام فانه لا یصلی فیہ علی کل حال فاما مسلخ الحمام فلا بأس بالصلوة فیہ لانه لیس بحمام و أما قری النمل فلا یصلی فیها لانه لا یتمکن من الصلوة لکثرة ما بدت علیه من النمل فیؤذیه فیشغله عن الصلوة و أما معاطن الابل فلا یصلی فیہ الا اذا خاف علی متاعه الضیعة فلا بأس حیثذ بالصلوة فیها و أما مراض الغنم فلا یصلی فیها و أما مجری الماء فلا

۱۴. ده کس در ده چیز طمع نکنند که بی جا است. یحیی بن عمران حلبی گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: نباید شخص متکبر طمع در نیک نامی داشته باشد؛ و نه شخص نیرنگ باز در بسیاری دوستان؛ و نه بد اخلاق در شرافت؛ و نه بخیل در صلوة رحم و نه مسخره چی در دوستی درست؛ و نه کسی که کم مسأله می داند در قضاوت و دادگری؛ و نه غیبت کننده در سلامتی از تعرض مردم؛ و نه حسود در آسایش دل؛ و نه کسی که بر گناه کوچک خرده گیری می کند در آقایی؛ و نه مرد کم تجربه ای که رأی خود را می پسندد در ریاست.

۱۵. در ده جا نباید نماز خواند. امام ششم (ع) فرمود: ده جا است که در آن ها نماز نخوانند، گل؛ آب؛ حمام؛ میان راه؛ بر سوراخ مورچه؛ در شترخان؛ در مجرای آب؛ در نمک زار؛ در برف؛ در وادی ضجنان.

مصنف این کتاب (رض) گوید: انسان در حال اختیار اگر بتواند در جای دیگر نماز بخواند، در این مواضع نخواند. ولی اگر در آب و گل گرفتار و مضطر شد، نماز بخواند و برای رکوع و سجود با سر اشاره کند و برای سجود سر را بیشتر خم کند. اما در راه عیب ندارد که بر کناره های آن نماز بخواند، ولی بر خود جاده که محل رفت و آمد است نماز نکند. و اما

یصلی فیها علی کل حال لانه لایؤمن ان یجری الماء الیه وهو فی صلوته وأما السبغة فانه لایصلی فیها نبی ولا وصی نبی و أما غیرهما فانه متی دق مکان سجوده حتی تتمكن الجبهة فیہ مستویة فی سجوده فلاباس و أما الثلج فمتی اضطر الانسان الی الصلوة علیه فانه یدق موضع الجبهة حتی یرتوی علیه فی سجوده و أما وادی ضجنان و جمیع الودیة فلا تجوز الصلوة فیها لانها مأوی الحیات والشیاطین.

۱۶- عشرة لا یدخلون الجنة . حدنا أبی «رض» قال حدنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن الحسن بن الحسن الفارسی عن سلیمان بن جعفر البصری عن عبدالله بن الحسين بن زید بن علی بن الحسين علی بن أبیطالب رضی اللہ عنہ عن أبیه عن جعفر بن محمد عن آبائه عن علی علیهم السلام قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ان الله عزوجل لما خلق الجنة خلقها من لبنین من ذهب و لبنة من فضة و جعل حیطانها الیاقوت و سقفها الزبرجد و حصاها اللؤلؤ و ترابها الزعفران والمسک الاذفر فقال لها تکلمی فقالت لا اله الا انت الھی القیوم قد سعد من یدخلنی فقال عزوجل بعزتی

در حمام به هیچ وجه نماز نخواند، ولی در رختکن عیب ندارد، زیرا حمام نیست. و اما در سر سوراخ مورچه نماز نکند، چون که مورچه ها او را آزار می کنند و از نماز باز می دارند. و اما در خوابگاه شتر نماز نکند، مگر در صورتی که بر بار و بنه خود از دزد بترسد که در این صورت عیب ندارد و همانجا نماز بخواند، ولی در آغل گوسفندان عیب ندارد. در راه آب هیچگاه نباید نماز بخواند، زیرا ممکن است در حال نماز آب بیاید و او را بگیرد. اما غدقن از نماز در نمکزار اختصاص به پیغمبر و امام دارد و غیر آنها در صورت که محل سجده خود را خوب بگوید که پیشانی در آن پایرجا شود عیب ندارد. اما برف در صورتی که کسی مضطر شد، بر آن نماز بخواند، جای سجده را بگوید که پیشانی بر آن پایدار شود. اما وادی ضجنان (که نزدیک مکه واقع است) و وادی های دیگر امثال آن وادی، هیچکدام نماز خواندن روا نیست، زیرا که آنها جای مارها و شیاطین خواهند بود.

شوح این حکم نسبت به حمام و محل مورچه و شترخان و وادی ضجنان محمول بر کراهت است، ولی راجع به موارد دیگر ممکن است راجع به شرطیت استقرار و از اتمام صلات باشد و منظور حرمت وضعی باشد.

۱۶. ۵۵ کس به بهشت نمی روند. رسول خدا (ص) فرمود که خداوند بهشت را آفرید. آن را از یک خشت طلا و یک خشت نقره آفرید و دیوارهایش را یاقوت و سقفش را زبرجد و رنگش را لؤلؤ و خاکش را زعفران و مشک بسیار خوشبو آفرید و به او فرمان داد که سخن بگو. عرض کرد: خدایی جز تو نیست که زنده و پاینده ای. هر کس در من آید، همانا خوشبخت است. خدای عزوجل فرمود: به عزت و بزرگی و جلال و والایی خودم سوگند که در بهشت نمی رود دائم الخمر و سخن چین و دیوث و مأمور شهربانی و مخنث و کفن دزد و گمراکچی قاطع رحم و قدری.

در روایت دیگر بعد از متکبر و عاق شدیدالسواد را ذکر کرده. مصنف این کتاب گوید: منظور از شدیدالسواد کسی

و عظمتی و جلالی و ارتفاعی لایدخلها مدمن خمر ولا متکبر ولاقتات وهو النمام ولادیوث وهو القلطنان ولا قلاع وهو الشرطي ولازنوق وهو الخنثی ولاخیوق وهو النباش ولاعشار ولاقاطع رحم ولا قدری حدثنا ابي محمد بن الحسن «رض» قالا حدثنا أحمد بن ادريس و محمد بن یحیی المطار جمیعا عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری قال حدثنا محمد بن الحسین باسناد له یرفعه قال قال رسول الله ﷺ لا یدخل الجنة مد من خمر ولا متکبر ولا عاق ولا شدیدالسواد ولادیوث ولا قلاع وهو الشرطي ولا زنوق وهو الخنثی ولاخیوق وهو النباش ولاعشار ولا قاطح رحم ولا قدری قال مصنف هذا الكتاب «رض» یعنی بشدیدالسواد الذي لا یبین شیء من شعر رأسه ولا من شعر لحيته مع کبر السن و یسمى الغریب.

۱۷- العافیة عشرة اجزاء • حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید (رض) قال حدثنا

محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار باسناده یرفعه قال یاتی علی الناس زمان تكون العافیة فيه عشرة اجزاء تسعة منها في اعتزال الناس وواحدة في الصمت.

۱۸- عشرة یفتنون انفسهم و غیرهم • حدثنا أحمد بن محمد بن یحیی المطار (رض) قال

حدثنا ابي و سعد بن عبدالله قالا حدثنا أحمد بن ابي عبدالله البرقي عن الحسن بن ابي عثمان عن موسى بن بكر عن ابي الحسن الاول عليه السلام عن ابيه قال قال أمير المؤمنین عليه السلام عشرة یفتنون انفسهم و غیرهم. ذوالعلم القلیل یتکلف ان یعلم الناس کثیراً والرجل الحلیم الکیفیر لیس بذی فطن والذی یطلب ما لا یدرک ولا ینبغی له والکواد المتد والمتمد الذی لیس له ما تؤدته علم و عالم غیر مرید للمصالح و مرید للمصالح و لیس بعالم و العالم یحب الدنیا والرحیم بالناس ینخل بماعنده و طالب علم یجادل فیه من هو أعلم فاذا علمه لم یقبل منه.

است که موی سر و ریشش هیچ سفید نشود؛ هرچه هم پیر گردد. و این گونه شخص را غریب گویند.

شرح شاید منظور از شدیدالسواد اشخاص معینی باشد که کفر و فساد آنان ثابت بوده. قدری به جبری و مفوضه هر دو

تفسیر شده.

۱۷. عافیة ده جزء است. علی بن مهزیار به سند خود روایت کرده، زمانی برای مردم بیاید که عافیة در آن ده قسمت

باشد، نه قسمت آن در کناره گیری از مردم بود و یک قسمت دیگر در خاموشی.

۱۸. ده کسی خود را و دیگران را به گرفتاری و رنج اندازند. امام یکم (ع) فرمود: ده کسند که خود را و دیگران را گرفتار کنند و به

رنج اندازند، کم دانشی که می خواهد بسیار به مردم بیاموزد؛ مرد با حلم و دانشمندی که هوشمند نیست؛ کسی که دنبال

چیزی رود که به دستش نمی آید و سزاوار نیست؛ کسی که رنج فراوان کشد و آرامی ندارد؛ و کسی که آرامی دارد و دانش و

بصیرت ندارد؛ و دانشمندی که فکر صلاح در سر او نیست؛ و کسی که در فکر صلاح است و دانشمند نیست؛ و دانشمند

دنیا دوست؛ و کسی که به مردم مهربان است و نسبت به آنچه خودش دارد بخل می ورزد و می خواهد از کیسه دیگران برای

۱۰- الزهد عشرة اجزاء • حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن القاسم بن محمد الاسبهاني عن سليمان بن داود المنقري عن علي بن هاشم البريد عن أبيه عن علي بن الحسين عليه السلام أنه جاء ابيه رجل فسأله فقال له ما الزهد؟ فقال الزهد عشرة اجزاء فاعلى درجات الزهد أدنى الرضا و أعلى درجات الورع ادنى درجات اليقين و اعلى درجات اليقين ادنى درجات الرضا و ان الزهد في آية من كتاب الله عزوجل لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم.

۳۰- تحريم من الماء عشرة. حدثنا محمد بن الحسن قال حدثنا عبدالله بن الجعفر الحميري قال حدثنا هرون بن مسلم (جهنم خب) عن مسعدة بن زياد قال قال أبو عبدالله عليه السلام تحرم من الاماء عشرة لانجمع بين الام والبنت ولا بين الاختين ولا امك وهي حامل من غيرك حتى تضع ولا امك ولها زوج ولا امك وهي اختك من الرضاعة ولا امك وهي عمتك من الرضاعة ولا امك وهي حالتك من الرضاعة ولا امك وهي حايض حتى تطهر ولا امك وهي رضعتك ولا امك و لك فيها شريك.

۳۱- الشهوة عشرة اجزاء حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن

مردم دل سوزی کند؛ دانش آموزی که با دانشمندتر از خود جدال می کند و چون مطلبی را به او می آموزد از او نمی پذیرد.

۱۹. زهد ده جزء است. مردی حضور امام چهارم آمد و از آن حضرت پرسید: زهد چیست؟

فرمود: ده جزء است، بلندترین درجات زهد کمترین درجات ورع است و بلندترین درجات ورع،

کمترین درجات یقین است و بلندترین درجات یقین،

کمترین درجات رضا است.

همانا تفسیر زهد در یک آیه از قرآن کریم است (سوره حدید آیه ۲۳) تا آنکه بر آنچه از دست شما رفت تأسف

نخورید و بدانچه به دست آوردید شاد نباشید.

شوح زهد بی رغبتی به دنیا و کالای دنیا است و شاید منظور از این که ده جزء است این باشد که شؤن دنیوی برای

انسان ده است، جان، شخصیت، جاه، آبرو، مال، زن، فرزند، خویشان، جوانی، زیبایی و بطور کلی بی رغبتی به آن ها را در

آیه مبارکه منظور کرده است.

۲۰. ده قسم کنیز بر آقای خود حرامند. امام ششم فرمود: ده تا از کنیزان حرامند، میان مادر و دختر جمع مکن؛ میان دو

خواهر جمع مکن؛ کنیزت که از دیگری آبستن است تا بزاید؛ و کنیزت که زن دیگری است؛ و کنیزت که خواهر رضاعی تو

است؛ و کنیزت که عمه رضاعی تو است؛ و کنیزت که خاله رضاعی تو است؛ و کنیزت که حايض است تا پاک شود؛ و

کنیزت که تو را شیر داده؛ و کنیزت که در آن شریک داری.

۲۱. شهوت ده جزء است. امام ششم (ع) فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی شهوت را ده جزء قرار داده، نه جزئش

محمد بن عیسی عن محمد بن سنان عن أبي خالد القماط عن ضريس عن أبي عبد الله عليه السلام قال ان الله تبارك و تعالی جعل الشهوة عشرة اجزاء تسعة منها في النساء و واحدة في الرجال و لولا ما جعل الله عزوجل فيهن من اجزاء الحياء على قدر اجزاء الشهوة لكان لكل رجل تسع نسوة متعلقات به.

۲۳- الحياء عشرة اجزاء. حدثنا محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن أحمد بن محمد بن محمد وغيره باسناده يرفعه إلى الصادق عليه السلام أنه قال الحياء على عشرة اجزاء تسعة في النساء و واحدة في الرجال فاذا حاضت الجارية ذهب جزء من حياها فاذا تزوجت ذهب جزء فاذا افتترغت ذهب جزء فاذا ولدت ذهب جزء و بقي لها خمسة اجزاء فان فجرت ذهب حياؤها كله و ان عفت بقي لها خمسة اجزاء .

۲۴ يفرق بين الصبيان والنساء في المضاجع لعشر سنين. حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد (رض) حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن جعفر بن محمد بن عبد الله الأشعري عن عبد الله بن الميمون القداح عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آباءهم عليهم السلام قال يفرق بين الصبيان والنساء في المضاجع اذا بلغوا عشر سنين.

۲۴ للمرأة صبر عشرة رجال . حدثنا أبي (رض) قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال حدثنا هرون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام قال ان الله تبارك الله جعل للمرأة قوة صبر عشرة رجال فاذا حملت زلها قوة صبر عشرة رجال اخرى حدثنا أبي

در زنان است و یکی در مردان و اگر نبود که خدا به اندازه شهوت به زنان حیا داده بود، به هر مردی نه زن درمی آویخت.

۲۲. حیا ده جزء است. امام ششم (ع) فرمود: حیا ده جزء است. نه جزئی در زنان است و یکی در مردان. چون دختر حیض شود، یک جزء حیا از او برود؛ و چون شوهر کند، جزء دیگر برود؛ چون نطفه شوهر را در خود جا دهد، جزء دیگر از او برود؛ و چون بزاید، جزء دیگر از او برود؛ و پنج جزء دیگر برای او بماند. سپس اگر زنا داد، همه حیایش بریزد و اگر پارسا شد، برای او پنج جزء از حیا بجا بماند.

۲۳. چون پسر بچه‌ها به ده سالگی رسیدند، بستر خواب آن‌ها را از زنها جدا کنند. امام ششم (ع) از گفتار پدرانش فرمود: بستر زنان را از پسرانی که ده ساله شده‌اند، جدا کنید.

۲۴. یک زن صبر ده مرد را دارد. امام ششم از قول پدرش فرمود: به راستی خدای تبارک و تعالی برای یک زن توانایی صبر ده مرد را قرار داده و چون آبستن شود، توانایی ده مرد دیگر برای او بیفزاید.

اسحاق بن عمار گوید، از امام ششم (ع) شنیدم می‌فرمود: به راستی خدای عزوجل برای زن توانایی صبر ده مرد را قرار داده و چون به هیجان آید نیروی ده مرد را دارد.

رضی الله عنه قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن أبي نصر عن محمد بن سماعة عن اسحق بن عمار عن أبي عبدالله (عليه السلام) قال سمعته يقول ان الله عز وجل جعل للمؤمن قوة صبر عشرة رجال فاذا حاجت كان لها قوة عشرة رجال.

۴۵ عشرة اشياء بعضها اشد من بعض، حدثنا أبي (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبدالرحمن بن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن محمد بن قيس عن أبي جعفر (عليه السلام) قال بينا أمير المؤمنين (عليه السلام) في الرحبة والناس عليه متراكمون فمن بين مستفت و من بين مستمدي اذ قام عليه رجل فقال السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته فنظر اليه أمير المؤمنين (عليه السلام) بعينه المباركتين العظيمتين ثم قال و عليك السلام ورحمة و بركانه من أنت؟ فقال أنا رجل من رعيتك و اهل بلادك فقال ما انت من رعيتي و اهل بلادی ولو سلمت علی يوماً و احدى ما خفيت علی فقال الامان يا أمير المؤمنين فقال أمير المؤمنين (عليه السلام) هل احدثت في مصری هذا حدثاً منذ دخلته قال لا قال فملك من رجال الحرب؟ قال نعم قال اذا وضعت الحرب اوزارها فلا باس قال أنا رجل بعثت اليك معاوية متغفلاً لك اسئلك عن شيء بعث فيه ابن الاصغر ملك الروم و قال له ان كنت أحق بهذا الامر والخليفة بعد محمد (عليه السلام) فاجبني عما اسألك فانك اذا فعلت ذلك اتبعك و ابعث اليك

۲۵. ده چیز است که بعضی از بعضی سخت تر است. امام پنجم (ع) فرمود: در آن میان که امیر مؤمنان (ع) در رحبه بود و مردم گرداگرد آن حضرت را گرفته بودند، یکی فتوی می خواست؛ یکی شکایت داشت و عرض حال می کرد. ناگاه مردی خدمت او ایستاد و عرض کرد: السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته. آن حضرت با دو چشم مبارک درشت خود به او نگاهی کرد و فرمود: و عليك السلام ورحمة الله وبركاته. تو کیستی؟

آقا! من یکی از رعایا و اهل کشور توام.

خیر تو از رعایا و اهل کشور من نیستی. اگر یک روز هم به من سلام داده بودی، از من پوشیده نمی ماند.

ای امیر مؤمنان به من امان بده.

مگر در این شهر من خلافتی کرده ای؟

خیر آقا.

شاید از مردان جنگ باشی؟

آری.

فرمود: اکنون که سلاح به زمین گذارده و معاهده ترک جنگ بسته شده، عیب ندارد.

آقا راستش این است که من مردی از اهل شامم. معاویه مرا بطور ناشناس خدمت شما فرستاده تا از شما مسایلی بپرسم. موضوع مسایل که پادشاه روم آن مسایل را پیش او فرستاد و به او گفته، اگر تو شایسته زمامداری امت و جانشین محمدی به پرسش های من جواب بده. اگر جواب مرا دادی، پیرو تو می شوم و باج به تو می دهم.

بالبازیرة فلم يكن عنده جواب وقد اقلقه ذلك فبعثنى اليك لاسالك عنها فقال أمير المؤمنين عليه السلام قاتل الله ابن اكلة الاكباد ما اضله و اعماه و من معه والله لقد اعتق جارية فما احسن ان يتزوج بها حكم الله بيني و بين هذه الامة قطعوا رحمتي و اضاعوا ايامي و دفعوا حقي و صغروا عظيم منزلتي و اجرموا علي منازعتي يا قنبر علي بالحسن و الحسين عليهما السلام و عهد فاحضروا فقال ياشامي هذان ابنا رسول الله و هذا ابني فسل ايهم احببت فقال اسال ذا الوفرة يعني الحسن عليه السلام و كان صبيفا فقال له الحسن عليه السلام سئلني عما بدالك فقال الشامي كم بين الحق و الباطل؟ و كم بين السماء و الارض و كم بين المشرق و المغرب و ما فوس قزح و ما العين التي تأوي إليها ارواح المشركين و ما العين التي تأوي إليها ارواح المؤمنين و ما المؤنث و ما عشرة اشياء بعضها اشد من بعض فقال الحسن بن علي عليه السلام بين الحق و الباطل أربع أصابع فما رأيتك بعينك فهو الحق و قد تسمع باذنك باطلا كثيرا قال الشامي صدقت قال و بين السماء و الارض دعوة المظلوم و مدالبصر فمن قال لك غير فكذبه قال صدقت يا ابن رسول الله قال و بين المشرق و المغرب مسيرة يوم للشمس تنظر إليها حين تطلع من مشرقها و حين تغيب من مغربها قال الشامي صدقت فما قوس و قزح قال عليه السلام و يحك لا تنقل قوس و قزح فان قزح اسم شيطان و هو قوس الله و علامة الخصب و امان لاهل الارض من الفرق و أما العين التي

معاويه جوابی نداشت که به او بدهد. این موضوع خاطرش را ناراحت کرده و مرا فرستاده که آن مسایل را از شما

پیرسم.

امیرمؤمنان (ع) فرمود: خدا زاده هند جگرخوار را بکشد. چه اندازه خودش و همراهانش گمراه و کورند. به خدا کنیزی را آزاد کرد و نمی فهمید که چگونه با او ازدواج کند. خدا میان من و این امت حاکم باشد. رحم مرا قطع کردند و روزگار مرا ضایع کردند و حق مرا بردند و مقام بلند مرا پست کردند.

ای قنبر! امام حسن و امام حسین و محمد را نزد من بیاور. آقا زاده ها حاضر شدند. فرمود: ای مرد شامی این دو تن پسران رسول خدایند و این یکی پسر من است. از هر کدام می خواهی مسایل خود را پیرس. گفت: از این صاحب گیسوان بلند می پیرسم. مقصودش امام حسن (ع) بود. در این وقت امام حسن (ع) جوان بود و به او فرمود: هر چه خواهی از من پیرس. مرد شامی گفت: میان حق و باطل چه اندازه است؟ میان آسمان و زمین چه اندازه است؟ قوس و قزح چیست؟ چشمه ای که ارواح مشرکان در آن مأوی می کنند، کجا است؟ چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی می کنند، کجا است؟ مؤنث چیست؟ ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است چیست و کدامند؟

امام حسن (ع) فرمود: میان حق و باطل چهار انگشت است. هر چه را خودت دیدی حق است، ولی آنچه را بشنوی ممکن است، بیشتر آن باطل باشد.

شامی گفت: یابن رسول الله (ص) درست فرمودی.

فرمود: فاصله میان آسمان و زمین، دعای ستمدیده و مد بصر است. هر کس جز این گوید دروغش بشمار. گفت: یابن رسول الله (ص) درست فرمودی. فرمود: میان مشرق و مغرب یک روز گردش آفتاب است. از آنجا که چون برآید و آن را

تاوی إليه ارواح المشرکین وهي عين يقال لها برهوت: أما العين التي تاوی إليه ارواح المؤمنین فهي عين يقال لها سلما و اما المؤمنت فهو الذي لا يدري. اذكر هوا وانثي فانه ينظر به فان كان ذكر احتلم وان كانت انثي كما ينتكص بول البعير فهي امرأة و أما عشرة اشياء بعضها اشد من بعض فاشد شيئا خلقه الله عزوجل الحجر و اشد من الحجر الحديد الذي يقطع به الحجر و اشد من الحديد النار تذيب الحديد و اشد من النار الماء يطفى النار و اشد من الماء السحاب يعمل الماء و اشد من السحاب الريح يحمل السحاب و اشد من الريح الملك الذي يرسلها و اشد من الملك ملك الموت الذي يميت الملك و اشد من ملك الموت الذي يميت ملك الموت و اشد من الموت امر الله رب العالمين يميت الموت فقال الشامي اشهد انك ابن رسول الله ﷺ حقا وان عليا عليه السلام اولى بالامر من معاوية ثم كتب هذه الجوابات و ذهب بها إلى معاوية فبعثها معاوية إلى ابن الاصفري فكتب إليه ابن اصفري معاوية لم تكلمني بغير كلامك و تجيبني بغير جوابك بالمسيح ﷺ ما هذا جوابك و ما هو الامن معدن النبوة و هو وضع الرسالة و أما أنت فلو سئلتني درهما ما اعطيتك، حدثنا أبي (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار قال حدثنا محمد بن أحمد قال حدثنا هررون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن

بنگري تا آنجا که می بینی فرو می رود. شامی گفت: درست فرمودی. بفرما بدانم قوس و قزح چیست؟

فرمود: وای بر تو! نگو قوس و قزح، زیرا قزح نام شیطان است و آن قوس خداست که نشانه ارزانی و امان اهل زمینست از غرق شدن. و اما چشمه ای که ارواح مشرکان در آن مأوی کنند، چشمه ایست که آن را برهوت گویند و چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن مأوی کنند، چشمه ایست که آن را سلما خوانند. مؤنث آن است که فهم نشود نر است یا ماده (خنثی). اگر نر است، چون بالغ شود محتلم گردد و اگر ماده است حیض شود و پستانش برآید. اگر به این دو علامت مشخص نشود، به او گویند که به دیوار بشاشد. اگر بولش گاز گرفت و به دیوار رسید مرد است و اگر پس شاشید، چنانچه شتر پس می شاشد، زنت. آن ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است؛ سخت ترین چیزی که خدای عزوجل آفریده سنگ است و سخت تر از سنگ، آهن است که سنگ را با آن می تراشند و سخت تر از آهن آتش است که آهن را آب می کند و سخت تر از آتش آب است که آن را خاموش می کند و سخت تر از آب، ابر است که آب را با خود می برد و سخت تر از ابر باد است که ابر را می راند و سخت تر از باد فرشته ای است که آن را می فرستد و سخت تر از آن، فرشته ملک الموت است که آن فرشته را قبض روح می کند و سخت تر از ملک الموت همان مرگ است که او را می کشد و سخت تر از مرگ امر پروردگار عالمیان است که مرگ را هم نابود می کند.

شامی عرض کرد: گواهی می دهم که تو زاده رسول خدا (ص) از روی حقیقت و علی (ع) به امر خلافت شایسته تر است از معاویه (لع). سپس این جوابها را برای معاویه نوشت و او هم برای پادشاه روم فرستاد. پادشاه روم به او نوشت: ای معاویه! چرا به گفتار دیگران مرا سخن می کنی و به گفته دیگران مرا پاسخ می دهی. سوگند به مسیح که این جوابها از خودت نیست. همانا این جوابها از مرکز نبوت و خاندان رسالت است. تو اگر از من یک درهم بخواهی به تو نمی دهم.

عَنْ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَرَ السَّلَامِ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا وَلَا قَدَّامِرٍ عَلَيْهِ آخِرُ يَغْلِبُهُ بِهِ وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ الْبَحَارَ فَخَرَّتْ وَزَخَرَتْ فَقَالَتْ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْفَلَكَ فَادَارَهَا بِهَا وَذَلَّلَهَا ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ الْجِبَالَ فَثَابَتَتْ فِي ظَهْرِهَا أَوْتَادًا وَمَنْعَهَا أَنْ تَمِيدَ بِمَا عَلَيْهَا فَذَلِكَ وَاسْتَقَرَّتْ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي عَلَى الْأَرْضِ فَسَمَخَتْ وَاسْتَطَالَتْ وَقَالَتْ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْحَدِيدَ فَقَطَعَهَا فَخَرَّتْ وَالْجِبَالَ ذَلَسَتْ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي عَلَى الْجِبَالِ فَقَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ النَّارَ فَذَابَتْ الْحَدِيدَ فَذَلَّ الْحَدِيدَ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ فَاطْفَأَهَا وَذَلَّتْ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ الرِّيحَ فَحَرَكَتْ أَمْوَاجَهُ وَانْتَارَتْ مَا فِي قَعْرِهِ وَحَبَسَتْهُ عَنْ مَجَارِيهِ فَذَلَّ الْمَاءَ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ الْبَشَرَ فَخَلَقَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ فَاحْتَالَ وَاتَّعَنَّا يَسْتَتِرُ بِهِ مِنَ الرِّيحِ وَغَيْرِهَا فَذَلِكَ الرِّيحُ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ الْقُوَّةَ فَخَلَقَ لَهُ الْمَوْتَ قَعْرَهُ فَذَلَّ الْإِنْسَانَ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَغْلِبُنِي فَخَلَقَ اللَّهُ جَلَالَهُ لَانْفَتَحَ فَنِي ذَابَعَكَ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ أَهْلَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ثُمَّ لَأَحْيِيكَ أَبَدًا فَذَلَّ وَخَافَ.

شوح سند این حدیث نظر به رجال آن معتبر و قابل اعتماد است، ولی متن آن مغشوش و از دو جهت بی اعتبار است.
 ۱. در این حدیث امام حسن را در موقع سؤال مرد شامی کودک خوانده، با این که آن حضرت در این موقع قطعاً بیش از سی سال داشته، زیرا جریان واقعه در زمان خلافت حضرت و ظاهراً پس از هدنة جنگ صفین است و ولادت امام حسن در سال سوم یا چهارم هجرت است و واقعه صفین در سال سی و هفتم هجرت اتفاق افتاده است.
 ۲. در این حدیث جواب بعضی سؤالات بسیار اقناعی و عامیانه است. اگرچه بعضی از آنها دارای توجیهات دقیقی است که در این جا فرصت شرح آن نیست.

پیغمبر اکرم فرمود: خدا هیچ آفریده‌ای را نیافریده جز آن که آفریده دیگری بر آن فرمانده و مسلط کرده. برای آن که چون خدای تبارک و تعالی دریاها را آفرید، به خود بالیدند و جوشیدند و گفتند: چیست که بر ما مسلط باشد؟ خدا هم چرخ را آفرید تا گرداگرد آنها را گرفت و آنها را زیون کرد.

سپس زمین به خود بالید و گفت: چیست که بر من چیره شود؟ خدا کوه‌ها را آفرید و بر پشت آن چون میخ جای داد و گذاشت آنچه در پشت خود دارد بلرزاند تا زیون شد و پا بر جا گردید.

سپس کوه‌ها به زمین بالیدند و خود را بالا گرفتند و گردن‌فرازی کردند و گفتند: چه چیز بر ما چیره می‌شود؟ خدا آهن را آفرید و آنها را برید و بر جای خود آرام شدند و زیون گردیدند.

سپس آهن به کوه‌ها بالید و گفت: چه چیز بر من چیره می‌شود؟ خدا آتش را آفرید تا آهن را گداخت و زیونش ساخت. سپس آتش زیانه کشید و دمید و بر خود بالید و گفت: چه چیز بر من چیره می‌شود. خدا آب را آفرید تا او را خاموش کرد و زیون شد.

سپس آب بالید و بر خود جوشید و گفت چه بر من چیره می‌شود؟ خدا باد را آفرید تا موج‌های او را به جنبش آورد و آنچه در تک او بود، پراکند و او را از روش خود باز داشت. آب هم زیون شد.

سپس باد بر خود بالید و طوفان کرد. دامنه‌های خود را پراکند و گفت: چه چیز بر من چیره می‌شود؟ خدا انسان را

۴۶- فی البطیخ عشر خصال مجتمعة - حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن ابي عبدالله البرقي عن ابيه عن محمد بن خالد عن ابن ابي عمير عن ذكره عن ابي عبدالله عليه السلام قال كلوا البطيخ فان فيه عشر خصال مجتمعة هو شحمة الارض لا داء فيه ولا عائلة وهو طعام و هو شراب و هو فاكهة و هو ريحان و هو اشنان و هو ادم و يزيد في الباء ويفسل المثانة ويدر البول و حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن عمرو بن عثمان عن علي بن ابي حمزة عن يحيى بن اسحاق عن ابي عبدالله عليه السلام مثله وفي حديث آخر و يذيب الحصا في المثانة وكان رسول الله صلى الله عليه وآله ياكل البطيخ بالرطب وفي خبر آخر كان عليه السلام ياكل الخربز بالسكر و قال ايضاً عليه السلام اكل البطيخ علي الريق يورث الفالج و اكل التمر البرني علي الريق يورث الفالج

۴۷- النشوة في عشرة اشياء - حدثنا ابي (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى المطارعن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن محمد بن عيسى عن رجل عن جعفر بن محمد بن خالد عن ابي عبدالله عليه السلام قال النشوة في عشرة اشياء المشي والركوب والارتماس في الماء والنظر الي الخضرة والاكل والشرب والنظر الي المرمة الحسنة والجماع والسواك ومحاذنة الرجال حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق الطالقاني (رض) قال حدثنا ابو سعيد الحسن بن علي العدوي قال حدثنا صهيب بن عباد قال حدثنا ابي عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليه السلام قال النشوة في عشرة اشياء في المشي والركوب والارتماس في الماء والنظر الي الخضرة والشرب والجماع و السواك وغسل الرأس بالخطمي والنظر الي المرمة الحسنة ومحاذنة الرجال

آفرید تا نیرنگ ریخت و سازمانی را به دست آورد که او را از باد و جز آن پوشانید. باد هم زیون شد. سپس انسان سرکشی کرد و گفت: کی از من توانا تر است؟ خدا مرگ را آفرید، تا او را مقهور ساخت و انسان هم زیون شد. سپس مرگ بر خویشتن بالید. خداوند به او فرمود: به خود مناز که به راستی من تو را میان دو دستة بهشتیان و دوزخیان چنان سر بیرم که هرگز زنده ات نکنم. مرگ زیون شد و ترسید.

۲۶. در خربزه ده خاصیت است. امام ششم (ع) فرمود: خربزه بخورید که در آن ده خاصیت جمع است، پیه زمین است، دردی نمی آورد، زیانی ندارد؛ هم خوراک است؛ و هم نوشیدنی؛ میوه است؛ گل است؛ صابون دندان است؛ نان خورش است؛ توانایی جماع می دهد؛ مثانه را شستشو می کند؛ و ادرار می آورد. همین حدیث را احمد بن زیاد کرده و در حدیث دیگر است که سنگ مثانه را آب می کند. رسول خدا (ص) خربزه را با رطب می خورد و در حدیث دیگر است که با شکر می خورد و نیز فرمود که ناشتا خربزه خوردن درد فالج می آورد و خرما ی برنی هم ناشتا خوردن سبب فالج است.

۲۷. ده چیز نشاط آوونند. امام ششم (ع) فرمود: نشاط در ده چیز است، راه رفتن؛ سواری؛ آب تنی؛ دیدار سبزه؛ خوردن؛ نوشیدن؛ دیدار زن زیبا؛ جماع؛ مسواک کردن؛ هم صحبتی با مردان.

۴۸ - الصلوة على عشرة اوجه - حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن جرير عن زرارة بن اعين عن ابي جعفر (عليه السلام) قال فرض الله عز وجل الصلوة و سن رسول الله ﷺ على عشرة اوجه صلوة الحضر و السفر و صلوة الخوف على ثلثة اوجه و صلوة الكسوف للشمس والقمر و صلوة العيدين و صلوة الاستسقاء و صلوة على الميت.

۴۹ - فى الشيعة عشرة خصال حدثنا ابي (رض) قال حدثنا احمد بن ادريس قال حدثنا محمد بن احمد قال حدثني محمد بن عيسى عن ابي محمد الانصارى عن عمرو بن ابي المقدم عن ابيه قال قال لى ابو جعفر (عليه السلام) يا ابا المقدم انما شيعة على ﷺ الشاحبون الناحلون الذابلون ذابلة شفاهم خميصة بطونهم متغيرة الوانهم مصفرة وجوههم اذا جنهم الليل اتخذوا الارض فراشا واستقبلوا الارض بجباههم كثيرة سجودهم كثيرة دموعهم كثير دعائهم كثير بكائهم يفرح الناس و هم محزونون.

۴۰ - لعن رسول الله (ص) فى الخمر عشرة - حدثنا محمد بن حسن بن احمد بن الوليد (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن ابي عبد الله البرقي عن ابيه عن احمد بن النصر الخزاز عن عمرو بن شمر عن جابر الجعفى عن ابي جعفر (عليه السلام) قال لعن رسول الله فى الخمر عشرة : غارسها و حارسها و عاصرها و شاربها و ساقيا و حاملها و المحمولة اليه و بايها و مشتريها و آكل ثمنها

در حديث دوم شستن سر را با گُل خطمی به جای خوردن آورده است که نشاط انگیز است.

۲۸. نماز پرده وجه است. امام ششم فرمود: خداوند نماز را فرض کرد و رسول خدا آن را به ده وجه دستور نهاد. نماز حضر و نماز سفر و نماز خوف بر سه وجه و نماز گرفتن آفتاب و ماه و نماز عید روزه و عید قربان و نماز استسقاء و نماز میت.

شرح ما تفصیل این نمازها و احکام و موارد آن را در جلد دوم فروع دین نوشته ایم. بدانجا رجوع شود و این دستور پیغمبر (ص) شامل واجب و مستحب، هر دو است، زیرا نماز استسقاء مستحب است.

۲۹. در شیعه ده خصلت است. عمرو بن ابي المقدم از پدرش باز گوید که امام پنجم (ع) فرمود: ای ابي المقدم! همانا شیعیان علی کسانی اند که از ریاضت رنگشان پریده و لاغر اندام و خشک لبانند. لبانشان روزه و شکمشان به پشت چسبیده و رنگشان از ترس خدا دیگرگون است و چهره شان زرد است. چون شب آن ها را فرو گیرد، زمین را بستر کنند و پیشانی بر خاک نهند. بسیار سجده کنند، بسیار اشک ریزند، بسیار دعا کنند. مردم شادند و آن ها اندوهناک.

۳۰. رسول خدا (ص) درباره می ده کسی را لعن کرده. امام پنجم (ع) فرمود: رسول خدا (ص) درباره می ده کس را لعن کرده:

کسی که مواش را بکارد؛

کسی که آن را پاسبانی کند؛

کسی که انگور آن را بفشارد؛

کسی که بنوشد؛

۴۱ - ثواب من صام عشرة اشهر من رمضان - حدثنا ابو الحسن علي بن الحسن بن الفرج المؤذن (رض) قال حدثني محمد بن الحسين الكرخي قال سمعت الحسن بن علي عليه السلام يقول : لرجل في داره با ابا هرون من صام عشرة اشهر رمضان متواليات دخل الجنة

۴۲ - ثواب من حج عشرة حجج - حدثنا ابي (رض) قال حدثنا احمد بن ادريس قال حدثنا محمد بن يحيى بن عمران الاشعري قال حدثنا محمد بن يحيى المغازي عن محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة عن ابي بكر الحضرمي قال قال ابو عبدالله عليه السلام من حج عشر حجج لم يحاسبه الله ابداً

۴۳ - البركة عشرة اجزاء - حدثنا ابي (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن سهل بن زياد عن الحسين بن يزيد عن سفيان الحريري عن عبد المؤمن الانصاري عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله البركة عشرة اجزاء تسعة اعشارها في التجارة والعشر الباقي في الجلود. قال مصنف هذا الكتاب يعني بالجلود الغنم و تصديق ذلك ماروي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال تسعة اعشار الرزق في التجارة و الجزء الباقي في السائب يعني الغنم . حدثنا بذلك احمد بن الحسن القطان قال حدثنا احمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال حدثنا تميم بن بهلول قال حدثنا سعيد بن عبدالرحمن المخزومي قال حدثنا الحسين بن زيد عن ابيه عن زيد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه حسين

کسی که بریزد؟

کسی که تحویل بگیرد؟

کسی که بفروشد؟

کسی که بخرد؛ و کسی که بهایش را بخورد.

شوح توجه لعن به کارنده و پاینده و فشار دهنده در صورتی است که مقصود آن‌ها از این کارها به دست آوردن انگور باشد برای خصوص شراب کردن و لعن را به کرایه دهنده دکان به ختمار دایم و ثابت است.

۳۱. ثواب کسی که ده رمضان پی در پی روزه گرفته باشد. محمد بن حسین کرخی گوید، شنیدم امام دوم در خانه خود به کسی می فرمود: ای ابوهارون هر کس ده ماه رمضان پی در پی را (یعنی در ده سال) روزه بگیرد، به بهشت می رود.

۳۲. ثواب کسی که ده حج کرده. امام ششم (ع) فرمود: هر کس ده بار حج کند، خدا هرگز از او حساب نکشد. این اجر و ثواب اوست.

۳۳. برکت ده جزء است. امام پنجم (ع) فرماید که رسول خدا (ص) فرمود: برکت ده جزء است، نه جزئی در بازرگانی است و یک جزئی در پوست.

مصنف این کتاب گوید، مقصود از پوست گوسفند است و گواش این است که از پیغمبر (ص) روایت شده که فرمود: نه جزء روزی در بازرگانی است و یک جزء دیگرش در سائبه است؛ یعنی گوسفند.

بن علی علیه السلام عن ابيه علي بن ابيطالب عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال تسعة اعشار الرزق في التجارة و الجزء الباقي في السائبات يعني الغنم،

۳۴ - عشر آيات بين يدي الساعة - حدثنا الحسين بن عبدالله السعيد العسكري قال اخبرنا عبدالله بن محمد بن حكيم القاضي قال حدثنا الحسين بن عبدالله بن شاکر قال حدثنا اسحق بن حمزة البخاري و عمى قال حدثنا عيسى بن موسی عن عمار عن ابي حمزة بن رقية وهو ابن مصقلة الشيباني عن الحكم بن عتيبة عن سمع حذيفة بن اسيد يقول سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول عشر آيات بين يدي الساعة خمس بالشرق و خمس بالمغرب فذكر الدابة و الدجال و طلوع الشمس من مغربها و عيسى بن مريم عليه السلام و يأجوج و مأجوج و انه يغلبهم و يفرقهم في البحر و لم يذكر تام الايات.

۳۵ - بني الاسلام علي عشرة اسهم - حدثنا ابي (رض) قال حدثنا محمد بن ابي عمير عن ابن بكير زرارة قال قال ابو جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله بني الاسلام علي عشرة اسهم علي شهادة ان لا اله الا الله و هي الملة و الصلوة و هي الفريضة و الصوم و هو الجنة و الزكوة و هو الطهر و الحج و هي الشريعة و الجهاد و هو العز و الامر بالمعروف و هو الوفاء و النهي عن المنكر و هو العجة الجماعة و هي الالف و العصمة و هي الطاعة

۳۶ - الايمان عشرة درجات - حدثنا محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا احمد بن ادريس عن محمد بن احمد عن ابي عبدالله الرازي عن الحسن بن علي بن ابي عثمان عن محمد بن حماد

ابن حديث را بكر بن عبدالله به سند متصل از علي بن ابي طالب (ع) برای ما روايت کرده است که پيغمبر (ص) فرمود: نه دهم روزی در بازرگانی است و یک جزء دیگر در سائباتست، یعنی گوسفندان.

۳۴. پیش از قیامت ده نشانه است. حذیفة بن اسید گوید، از پیغمبر (ص) شنیدم می فرمود: پیش از قیامت ده علامت است، پنج در مشرق و پنج در مغرب. و از آن جمله ذکر کرد دابة الارض و دجال و برآمدن آفتاب از مغرب و نزول عیسی بن مریم و یاجوج و مأجوج که بر آنها پیروز شود و آنها را در دریا غرق کند و باقی علامات را ذکر نکرد.

۳۵. اسلام به ده سهم سازمان شده است. امام پنجم فرمود: اسلام به ده بخش ساخته شده، به شهادت بر یگانگی خدا که پایه ملیت است؛ نماز که فريضة است؛ روزه که سپر آتش است؛ زکات که پاک شدن مال است؛ حج که اقامه شرع است؛ جهاد که عزت است؛ امر به معروف که پایداری در ایمان است؛ نهی از منکر که اتمام حجت است؛ نماز جماعت که موجب الفت است؛ عصمت در امام (ع) که اساس و جوب اطاعت و فرمان برداری از امام (ع) است.

۳۶. ایمان ده درجه است. عبدالعزیز قراطیسی گوید، امام ششم به من فرمود: ای عبدالعزیز! به راستی که ایمان را ده درجه و پایه است، چون نردبان. از آن پله پله باید بالا رفت.

الغزاز عن عبدالعزیز القراطیسی قال قال لی ابو عبدالله علیه السلام یا عبدالعزیز ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه مرقاته بعد المرقاته فلا یقولن صاحب الواحد لصاحب الاثنین لست علی شیئی حتی ینتهی الی العاشرة و لا تسقط من هو دونک فیسقطک الذی هو فوقک فاذا رأیت من هو اسفل منک درجة فارفعه الیک برفق و لا تحملن علیه مالا یطیق فتکسره فانه من کسر مؤمنا فعليه جبره و کان المقداد فی الثامنة و ابوذری فی التاسعة و سلمان فی العاشرة حدثنا محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن الحسين بن معاوية عن محمد بن حماد اخی یوسف بن حماد الغزاز عن عبدالعزیز القراطیسی قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فذکرت له شیئا من امر الشیعة و من اقاویلهم فقال یا عبدالعزیز الایمان عشر درجات بمنزلة السلم له عشر مراقی یرتقی منه مرقاته بعد مرقاته فلا یقولن صاحب الواحد لصاحب الثانية لست علی شیئی حتی انتهی الی العاشرة ثم قال و کان سلمان (رض) فی العاشرة و ابوذری فی التاسعة و المقداد فی الثامنة یا عبدالعزیز لا تسقط من هو دونک فیسقطک من هو فوقک و اذا رأیت الذی هو دونک فقدت ان ترفعه الی درجتک رفعا رفیقا فافعل و لا تحملن علیه مالا یطیقه فتکسره فانه من کسر مؤمنا فعليه جبره لانک اذا ذهبتم تحمل الفصیل حمل البازل فسخته.

نباید کسی که یک درجه دارد به کسی که دو درجه دارد، بگوید تو ایمان نداری. همین طور تا درجه دهم. و کسی را که از خودت پایین تر است از ایمان ساقط مدان، تا آنکه از تو بالاتر است، تو را ساقط کند. چون پست تر از خودت را دیدی او را به نرمی و رفق بالا برد تا به خودت برسانی و آنچه را تاب نمی آورد بر او تحمیل مکن تا او را شکسته بال کنی. کسی که مؤمنی را شکسته کند و براند بر او لازم است که او را بست و بند کند و مثل اول اصلاح نماید. مقدار در درجه هشتم بود و ابوذری در درجه نهم و سلمان در درجه دهم از ایمان ارتقاء یافته بود؛ رضی الله عنهم.

عبدالعزیز قراطیسی گوید، خدمت امام ششم رسیدم و مطالبی از امر شیعه و عقیده ها و گفتگوهای آن ها به عرض آن حضرت رسانیدم. فرمود: ای عبدالعزیز! ایمان ده درجه دارد، چون نردبان که ده پله دارد و پله پله از آن بالا می روی. نباید کسی که یک درجه دارد به کسی که دو درجه دارد، بگوید تو ایمان نداری و نباید کسی که دو درجه دارد به صاحب سه درجه بگوید تو ایمان نداری تا برسد به دهم. سلمان در درجه دهم بود و ابوذری در درجه نهم و مقدار در درجه هشتم از ایمان؛ رضی الله عنهم.

ای عبدالعزیز! کسی که در درجه پایین تر از تو است، از ایمانش ساقط مدان تا کسی که در درجه بالاتر از تو است، تو را ساقط کند و چون دیدی کسی پایین تر از تو است و بتوانی او را تا درجه خود بالا ببری ببری، ولی به نرمی و مدارا و چیزی را که تاب نیارد بر او تحمیل مکن، تا او را شکسته بال کنی، زیرا کسی که مؤمنی را شکسته بال کند به گردن او است که جبران نماید، زیرا اگر تو بخواهی به گزّه شتر بار شتر نه ساله را بنهی، او را می شکنی و از میان میبری. شوح چنانچه صاحب درجه بالا، صاحب درجه پایین را مقصر و بی ایمان می داند، صاحب درجه پایین تر هم با آنکه کامل تر است همین نظر را دارد، زیرا که او مطالبی می فهمد و می گوید و کارهایی می کند که از درک و فهم آن ضعیف

۴۷- ثواب من اذن عشر سنين محتسبا حدثنا ابي (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى المطار عن محمد بن احمد عن محمد بن علي الكوفي عن مصعب بن سلام التميمي عن سعد بن طريف عن ابي جعفر عليه السلام قال من اذن عشر سنين محتسبا يفر الله له مدبصره و مدصوته في السماء و يصدقه كل رطب و يا بس سمعه وله من كل من يصلى معه في المسجد سهم وله من كل من يصلى بصوته حسنة

۴۸- في السواك عشر خصال - حدثنا ابي (رض) قال حدثنا احمد بن ادريس عن محمد بن احمد بن الحسن بن الحسن اللؤلؤي عن الحسن بن علي بن يوسف عن معاذا لجوهري عن عمرو بن جميع باسناده رفعه الي النبي صلى الله عليه وآله قال السواك فيه عشر خصال مطهرة للفم مرصاة للرب يضاعف الحسنات سبعين ضعفا و هو من السنة و يذهب بالحفر و يبيض الاسنان و يشد اللثة و تقطع البلغم و يذهب بغشاة البصر و بشهي الطعام.

۴۹- آيات الساعة عشر حدثنا محمد بن احمد بن ابراهيم قال حدثنا ابو عبدالله الوراق محمد بن عبدالله بن (الفرج خب) سراج قال حدثنا ابو الحسن علي بن بيان المقرئ قال حدثنا محمد بن سابق قال حدثنا زائدة عن الاعمش قال حدثنا فرات بن القزاز عن ابي الطفيل عامر بن وائلة عن حذيفة بن اسيد الغفاري قال كنا جلوساً في المدينة في ظل حايط و كان رسول الله صلى الله عليه وآله في غرفة فاطلع علينا فقال فيم انتم فقلنا نتحدث قال عم ذاقنا عن الساعة فقال انكم لاترون الساعة

الايمان بيرون است و به نظر او مخالف با ايمان است. چنانچه از سرگذشت موسی و آن بنده خدا که دارای مقام باطن بود و در سورة كهف است، این موضوع روشن می شود. از آیه کریمه ۶۴ تا آیه مبارکه ۸۲ حاوی سرگذشت آن دو بنده خداست.

۳۷- ثواب کسی که ده سال برای رضای خدا اذان بگوید. امام پنجم (ع) فرمود: کسی که ده سال برای رضای خدا اذان گوید، خدای تعالی تا آنجای آسمان که چشمش کار کند و آوازش برود، او را می آمرزد و هر خشک و تری که آوازش را بشنود، او را تصدیق می کند و از ثواب نماز هر کس به اذانش در مسجد نماز می خواند، سهمی دارد و هر کس به اذان او نماز بخواند، برای او یک حسنه دارد.

۳۸- در مسواک ده خصلت است. پیغمبر (ص) فرمود: در مسواک ده خصلت است، دهان را پاک کند؛ خدا را خشنود کند؛ تراب حسنات را هفتاد برابر کند؛ و از سنت پیغمبر است؛ چرک دندان هارا ببرد؛ دندان هارا سفید کند؛ لثه را محکم کند؛ بلغم را ببرد؛ پرده جلوی دیده را بردارد؛ اشتهای خوراک را زیاد و نیکو کند.

۳۹- نشانه های ساعت (قیامت) ده است. حذیفه بن اسید غفاری گوید، ما جمعی بودیم در مدینه در سایه باغی نشسته بودیم و رسول خدا (ص) در غرفه ای تشریف داشتند. حضرت متوجه ما شد و فرمود: در چه گفتگویی هستید؟ عرض کردیم: صحبت می کنیم. فرمود: از چه صحبت می کنید؟ گفتیم از قیامت. فرمود: قیامت را نخواهید دید تا پیش از آن ده نشانه

حتى تر واقبلها عشر آيات : طلوع الشمس من مغربها والدجال و دابة الارض و ثلثة خسوف في الارض ، خسف بالمشرق و خسف بالمغرب و خسف بجزيرة العرب و خروج عيسى بن مريم عليه السلام و خروج يأجوج و مأجوج و يكون في آخر الزمان نار تخرج من اليمن من قعر الارض لاتدع خلفها احداً تسوق الناس إلى المحشر كلما قاموا قامت لهم تسوقهم إلى المحشر .

۴۰- كان رسول الله (ص) يطوف بالليل والنهار عشرة اسبوع - حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثني ابراهيم بن مهزيار عن اخيه علي بن الحسين بن سعيد عن صفوان والقاسم عن الكاهلي عن أبي الفرج قال سأل ابان أبا عبدالله عليه السلام اكان لرسول الله صلى الله عليه وآله طواف يعرف به قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يطوف بالليل والنهار عشرة اسبوع ثلثة اول النهار و ثلثة آخر الليل و اثنين اذا اصبح و اثنين بعد الظهر و كان فيما بين ذلك راحته.

۴۱- فيمن واقع امرأة في يوم من شهر رمضان عشر مرات . حدثنا أبو طالب المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي (رض) قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه أبي النصر محمد بن مسعود بن محمد بن عباس العياشي قال حدثنا جعفر بن احمد قال حدثني علي بن محمد بن شجاع عن محمد بن عثمان عن حميد بن محمد عن احمد بن الحسن بن صالح عن أبيه عن الفتح بن يزيد الجرجاني انه كتب إلى أبي الحسن عليه السلام سأله عن رجل واقع امرأة في شهر رمضان من حل او حرام عشر مرات؟ قال عليه عشر كفارات لكل مرة كفارة فان اكل و شرب فكفارة يوم واحد.

بينید، برآمدن آفتاب از مغرب؛ خروج دجال؛ و دابة الارض؛ و سه فرو رفتن در زمین، یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیره العرب؛ و خروج عیسی بن مریم؛ و خروج یاجوج؛ و مأجوج؛ و در آخر الزمان در سرزمین یمن آتش از قعر زمین درآید که همه مردم را جلو کند و کسی را پشت سر خود نگذارد. مردم را به محشر براند. هر کجا ایست کنند، بالای سر آنها بایستد تا آنها را به محشر برساند.

۴۰. رسول خدا در شبانه روزی ده دوره هفت شوطی به خانه کعبه طواف می‌کرد. ابوالفرج گوید، ابان از امام ششم پرسید که رسول خدا (ص) تا در مکه بود یک عادت به طواف داشت که معروف بود؟ فرمود: شیوه اش این بود که در شبانه روزی هفت شوط طواف می‌کرد، سه دوره اول روز، سه تا آخر شب، دو تا در بامداد و دو تا بعد از ظهر و در این میانه آسایش می‌کرد.

۴۱. حکم کسی که در روزه ماه رمضان ده بار با زنی جماع کرده. فتح بن یزید جرجانی به امام هفتم (ع) نوشت و پرسید از آن حضرت از شخصی که با زنی به حلالی یا به حرامی در یک روز ماه رمضان ده بار جماع کرده است. فرمود: باید ده کفاره بدهد. برای هر باری یک کفاره، ولی اگر چند بار در یک روز بخورد یا بنوشد تنها یک کفاره دارد.

۴۲- عشر کلمات عظمت . حدثنا محمد بن الحسن بن احمد الوليد (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد بن عيسى عن ابيه عن ابن ابي عمير عن ابان بن عثمان عن ابي عبدالله عليه السلام قال جاء اليه رجل فقال له بابي أنت و امي عظمي موعظة فقال عليه السلام ان كان الله تعالى قد تكفل بالرزق فاهتمامك لماذا و ان كان الرزق مقسوما فالحرص لماذا و ان كان الحساب حقا فالجمع لماذا و ان كان الخلف من الله حقا فالبخل لماذا و ان كانت العقوبة من النار حقا فالمعصية لماذا و ان كانت الموت حقا فالفرح لماذا و ان كان العرض على الله حقا فالمكر لماذا و ان كان الممر على الصراط حقا فالعجب لماذا و ان كان كل شئ بقضاء و قدر فالحزن لماذا و ان كانت الدنيا فانية فالطمأنينة إليها لماذا ؟

۴۳- كفر بالله العظيم من هذه الامة عشرة . حدثنا ابو الحسين محمد بن علي بن الشاه قال حدثنا ابو حامد احمد بن محمد بن الحسين قال حدثنا أبو يزيد احمد بن الخالدي قال حدثنا محمد بن احمد بن صالح التميمي قال حدثنا ابي قال حدثنا انس بن محمد أبو مالك عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن علي بن أبي طالب عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال في وصيته له يا علي كفر بالله العظيم من هذه الامة عشرة (النمام خ ب) القتال والساحر والديوث و ناكح المرأة حراماً في دبرها و ناكح البهيمة و من نكح ذات محرم منه والساعي في الفتنة و بايع السلاح من اهل الحرب و مانع الزكوة و من وجد سعة فمات ولم يحج .

۴۲. ده سخن پندآمیز. شخصی خدمت امام ششم (ع) آمد و عرض کرد: پدر و مادرم قربانت! مرا پندی ده. فرمود: اگر می دانی که خدا کفیل روزی تو است، برای چه غم روزی می خوری؛ و با اینکه روزی قسمت معینی دارد، چرا حرص باید زد؛ و اگر می دانی که حساب حق است، جمع مال برای چیست؛ و اگر می دانی که مرگ حتم است، شادی چرا؛ و اگر می دانی که هر کاری در معرض نظر خداست، مگر چرا؛ و اگر می دانی که باید بر پل صراط گذشت، خودبینی چرا؛ و اگر می دانی همه چیز به قضا و قدر الهی است، اندوه چرا؛ و اگر می دانی که دنیا فانی است، اعتماد به او چرا؟

۴۳. ده کسی از این امت به خدای بزرگ کافر است. امام یکم فرمود: پیغمبر در ضمن سفارش های خود به من فرمود: ای علی! ده تا از این امت به خدای بزرگ کافر شده اند (سخن چین خ ب)، آدم کش؛ جادوگر؛ دیوث؛ کسی که به حرامی با زنی از پس جمع شود؛ کسی که با حیوان زبان بسته جمع شود؛ کسی که با محرم خود جماع کند؛ کسی که فتنه انگیزد؛ کسی که اسلحه به دشمن در حال جنگ با مسلمانان بفروشد؛ مانع زکات؛ مستطیعی که بمیرد و به مکه برای حج خانه خدا نرفته باشد کافر مرده است.

۴۴- الازالام التي كان اهل الجاهلية يستقسمون بها عشرة • حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني والحسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام بن (خ) المؤدب و علي بن عبد الله الوراق و حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب (عليه السلام) قالوا حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم سنة سبع و ثلثمائة قال حدثني أبي عن أبي احمد محمد بن زياد الازدي و احمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي جميعاً عن ابان بن عثمان الاحمر عن ابان بن تغلب عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر (عليه السلام) انه قال في قوله عزوجل حرمت عليكم الميتة والدم و لحم الخنزير الاية قال الميتة والدم و لحم الخنزير معروف و ما اهل به لغير الله يعني ما ذبح للاصنام و أما المنخنقة فان المعجوس كانوا لا يأكلون الميتة و كانوا يخنقون البقر والغنم و اذا خنقت و ماتت اكلوها و المتردية كانوا يشدون اعينها و يلقونها من السطح فاذا ماتت اكلوها و النطيحة كانوا يناطعون بالكباش فاذا ماتت احديها اكلوها و ما اكل السبع الا ما ذكيتم فكانوا يأكلون ما يقتله الذئب والاسد فحرم الله ذلك و ما ذبح علي النصب كانوا يذبحون لبوت النيران و قريش كانوا يعبدون الشجر والصخر فيذبحون لهما و ان تستقسوا بالازالام ذلكم فسق قال كانوا يعمدون إلى الجزور فيجزونه عشرة اجزاء ثم يجتمعون عليه فيخرجون السهام و يدفعونها إلى رجل و السهام عشرة سبعة لها انصباء و ثلثة لانصباء لها فالتى لها انصباء الفذ و التوأم و المسيل و النافس و الحليس و الرقيب و المعلى و الفذله سهم و التوأم له سهمان و انمسيل له ثلثة اسهم و النافس له اربعة اسهم و الحليس له خمسة اسهم و الرقيب له ستة اسهم و المعلى له سبعة اسهم و التي لانصباء لها السميع و المنيع و الوغد و ثمن الجزور علي من لا يخرج له من الانصباء شئ و هو القمار حرمة الله عزوجل.

۴۴. تیرهای قمار مردمان جاهلیت ده بوده است. امام پنجم (ع) در تفسیر قول خدای تعالی در سوره مائده آیه ۳ «حرام شده بر شما مردار و خون و گوشت خوک» تا آخر آیه، فرمود: مردار و خون و گوشت خوک معروفند و ما اهل به لغير الله یعنی حیوانی که برای بت ها قربانی می کردند و اما منخنقة (خفه شده) تفصیلش این است که مجوسیان حیوان سر بریده نمی خوردند و آن را مردار می کردند و می خوردند و گاو و گوسفند را خفه می کردند و چون می مرد، می خوردند (متردیه). و گاهی چشمش را می بستند و آن را از پشت بام پرتاب می کردند و چون می مرد آن را می خوردند (نطيحة). و گاهی میش ها را شاخ شاخ می انداختند و چون یکیشان می مرد، می خوردند. و ما اكل السبع آنچه را گرگ و شیر می کشت، می خوردند و خدا آن را حرام کرد و ما ذبح علی النصب برای آتشکده ها قربانی می کشتند و می خوردند. قریش هم درخت و سنگ را می پرستیدند و برای آن ها قربانی می کشتند و می خوردند. و ان تستقسوا بالازالام ذلكم فسق. فرمود: قریش شتر سحر شده را ده بخش می کردند و بر سر آن جمع می شدند و با تیر قرعه می کشیدند و آن را به دست اشخاص می دادند. تیرهای قمار ده تا بود، هفت آن ها سهمیه داشت و سه تا سهمیه نداشت. نام آن هفت که سهمیه داشت فذ، توأم، مسیل، نافس،

۴۵ - ما فرض علی کل مسلم ان یقوله کل یوم قبل طلوع الشمس عشر مرات و قبل غروبها عشر مرات . حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا احمد بن یحیی بن زکریا القطان عن بکر بن عبدالله بن حبيب قال حدثنا تمیم بن بهلول عن ابيه قال حدثنا اسمعيل بن الفضل قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل فسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فقال فريضة علی كل مسلم و مسلمة ان یقول قبل طلوع الشمس عشر مرات و قبل غروبها عشر مرات لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی (دائم خج) لا یموت یده الخیر و هو علی كل شیئی قدیر قال فقلت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی فقال یا هذا لا شک فی ان الله تعالی یحیی و یمیت و یحیی و لیکن قل كما اقول (قلت خج)

۴۶ - بنو عبدالمطلب عشرة و العباس . حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی (رض) قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن ابي عمیر عن ابان بن عثمان الاحمر قال سمعت جعفر بن محمد عليه السلام یحدث عن ابيه عليه السلام قال سمعت جابر بن عبدالله الانصاری یقول سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ولد عبدالمطلب فقال صلى الله عليه وسلم عشرة و العباس . قال مصنف هذا الكتاب

حلیس، رقیب، معلی بود. فذیک بخش می برد، توأم دو بخش، مسیل سه بخش، ناس چهار بخش، حلیس پنج بخش، رقیب شش بخش، معلی هفت بخش و آن سه که سهمیه نداشتند، سمیح و منیح و غد نامیده شدند. بهای شتر کشته به گردن کسانی بود که تیری سهم به آن ها اصابت می کرد و این قماریست که خداوند آن را حرام کرده.

۴۵. آنچه بر هر مسلمان فرض است که هر روز پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب آن ده بار بگوید. اسماعیل بن فضل گوید، از امام ششم تفسیر قول خدای عزوجل (در سوره طه آیه ۱۲۰) «تسبیح کن به حمد پروردگارت، پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروبش» را پرسیدم. فرمود: بر هر مرد و زن مسلمان فرض است که پیش از آفتاب زدن و پیش از آفتاب غروب ده بار بگوید: لا اله الا الله وحده لا شريك له. له الملك و له الحمد. یحیی و یمیت و هو حی (دائم خج) لا یموت. یده الخیر و هو علی كل شیئی قدیر. گوید: من گفتم که لا اله الا الله وحده لا شريك له. له الملك و له الحمد. یحیی و یمیت و یمیت و یحیی. فرمود: ای مرد شکی نیست که خدای تعالی یحیی و یمیت و یمیت و یحیی است ولی چنانچه من می گویم بگو.

شوح مقصود از فرض در این روایت وظیفه استجابی است.

۴۶. پسران عبدالمطلب ده تن بودند و عباس. ابان بن عثمان احمر گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود از گفته پدرش که از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم می گفت، از رسول خدا (ص) شماره پسران عبدالمطلب را پرسیدند. فرمود: ده تن بودند و عباس.

مصنف این کتاب گوید: آنان عبدالله، ابوطالب، زبیر، حمزه، حارث او بزرگتر همه بوده است و غیداق، مقوم، حجل،

وهم عبدالله و ابوطالب و الزبير و الحمزة و الحارث و هو اسنهم و الفيداق و المقوم و حجل و عبدالعزيز و هو ابولهب و ضرار و العباس و من الناس من يقول ان المقوم هو حجل و لعبدالمطلب عشرة اسماء تعرفه بها العرب و ملوك القياصرة و ملوك العجم و الحبشة فمن اسمائه عامر و شيبه الحمد و سيدالطحا و ساقى الحجيج و ساقى المغيث و غيث الورى فى العام الجذب و ابوالسادة العشرة و عبدالمطلب و حافر زمزم و ليس ذلك لمن تقدمه.

ابواب الاحد عشر

۱- اسماء الكواكب الاحد عشر التى رآها يوسف (ع) فى المنام له ساجدين مع

الشمس والقمر حدثنا ابي (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى الططار عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن علي بن محمد عن رجل عن سليمان بن زياد المنقري عن عمرو بن شمر عن اسماعيل السدي عن عبدالرحمن بن سابط القرشي عن جابر بن عبدالله الانصاري فى قول الله عزوجل حكاية عن يوسف اني رأيت احد عشر كوكبا والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين. فقال فى تسمية النجوم هو الطارق و جريان و الذبال و ذوالكتفان و قابس و وثاب و عمودان و فيلق و مصطح و الفروج و ذوالقرع و الضياء و النور يعنى الشمس والقمر و كل هذه الكواكب محيط بالسماء. حدثنا ابو محمد عبدالله بن حامد قال اخبرنا ابوبكر محمد بن جعفر قال حدثنا جعفر

عبدالعزى كه ابولهب است، ضرار و عباس بودند. بعضى از مردم مى گویند، مقوم همان حجل است و عبدالمطلب ده نام داشت كه عرب و پادشاهان روم و عجم و حبشه او را بدان ده نام مى شناختند. نام هاى او عامر، شيبه الحمد، سيد بطحاء، ساقى حجاج، ساقى مغيث، غيث الورى فى العام الجذب، ابوالسادة العشرة، عبدالمطلب، حافر زمزم بود و كسى پيش از او بدین نام ها معروف نبود.

باب يازده گانه

۱. نام يازده ستاره اى كه يوسف آن ها را در خواب ديد با آفتاب و ماه بر او سجده مى کنند. جابر بن عبدالله انصاري در تفسير قول خداى عزوجل كه حكايت از يوسف كرده است: «من به راستى در خواب يازده ستاره و آفتاب و ماه را ديدم كه براى من سجده مى کنند»، گفت: نام آن ستاره ها طارق، جريان، ذبال، ذوالكتفان، قابس، وثاب، عمودان، فيلق، مصطح، فروج ذوالقرع، ضياء، نور بود. يعنى آفتاب و ماه همه اين ستارگان به آسمان احاطه دارند. جابر بن عبدالله گفته مردى از يهود كه او را بستان يهودى مى گفتند، خدمت پيغمبر (ص) آمد و عرض كرد: اى محمدا! مرا از ستارگاني كه يوسف در خواب ديد و بر او سجده كردند، آگاه كن. نام آن ها چه بود؟ پيغمبر (ص) در آن روز به او پاسخى نداد.

قال حدثنا ابن عرفة يعني الحسن قال حدثنا الحكم بن ظهير عن السدي عن عبد الرحمن بن سابط القرشي عن جابر بن عبد الله قال اتى النبي ﷺ رجل من اليهود يقال له بستان اليهودي فقال يا محمد اخبرني عن الكواكب التي رآها يوسف عليه السلام انها ساجدة له فما اسماءها فلم يجبه نبي الله ﷺ يومئذ في شئ فنزل جبرئيل عليه السلام بعد فاخبر النبي ﷺ باسمائها فبعث نبي الله ﷺ الى البستان فلما ان جاءه قال النبي ﷺ هل انت تسلم ان اخبرتك باسمائها قال فقال له نعم فقال له النبي ﷺ جريان والطارق والذبال وذوالكتفان وقابس ووثاب وعمودان والفيلق والمصبح والفروج وذوالقرع والضياء والنور رآها في السماء ساجدة له فلما قصهم يوسف عليه السلام على يعقوب عليه السلام قال هذا امر متشتت يجمعه الله عزوجل بعد قال فقال بستان والله ان هذا لاسماؤها .

۴- اسماء زمزم احدى عشر حدثنا ابي رضه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى عن احمد بن ابي نصر البزنطي عن ايمن بن محرز عن معاوية بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال اسماء زمزم ركضة جبرئيل عليه السلام و حفيرة اسماعيل و حفيرة عبدالمطلب و زمزم وبرة و المضمونة و الرواء و شعبة و طعام و مطعم و شفاء سقم.

سپس جبرئیل آمد و نام آن‌ها را به پیغمبر (ص) گزارش کرد. گوید پیغمبر خدا (ص) فرستاد بستان یهود آمد و به او فرمود: اگر تو را به نام ستاره‌ها آگاه کردم، مسلمان می‌شوی؟ عرض کرد: آری. پیغمبر فرمود: جریان، طارق، و بال، ذوالکتفان، قابس، وثاب، عمودان، فیلق، مصبح، فروج، ذوالقرع ضیاء، نور. آن‌ها را در کرانه آسمان دید که برای او در سجده‌اند. چون یوسف خواب خود را به یعقوب گفت، فرمود: این امر پراکنده‌ای است که خداوند او را بعد از این جمع‌آوری می‌نماید. گوید بستان گفت: به خدا همین‌ها نام آن ستارگان است.

۲. چاه زمزم یازده نام دارد. امام ششم فرمود: نام‌های زمزم این است: رکضة جبرئیل، حفيرة اسماعیل، حفيرة عبدالمطلب، زمزم، برة، مضمونة، رواء، شعبة، طعام، مطعم، شفاء دردها.

شوح تاریخ پیدایش زمزم مطابق اخبار این است که چون اسماعیل، کودک نوزاد هاجر، تشنه شد، او را گذاشت در محل فعلی زمزم و چند بار بالای کوه صفا و مروه برای آب رفت و آمد کرد و چون برگشت، زیر پای اسماعیل از اثر قدم جبرئیل چشمه‌ای ظاهر و روان شده بود. قدری خاک، جلوی آن ریخت و به زبان عبری گفت: زم زم. یعنی بایست. از این جهت، نام رکضة جبرئیل و زمزم را یافت. سپس حضرت اسماعیل (ع) آن را حفر کرد و به صورت چاهی درآمد و حفيرة اسماعیل نامیده شد و چون خزاعه بر مکه مسلط شدند، در نزاع با قریش، آن را پر کردند و مستور نمودند. دوباره عبدالمطلب آن را کند و حفيرة عبدالمطلب نامیده شد. برة، یعنی نیکی دهنده. مضمونة، از آن که مقدس و در پناه کعبه است. رواء است، چون مردم را سیراب می‌کند. شعبة و طعام و مطعم برای آن که در کنار آن حاجیان را میهمانی می‌کردند و سیر می‌نمودند. شفاء سقم، برای آن که بدان استشفاء می‌نمودند.

ابواب الاثنی عشر

۱- باب الواحد الى اثني عشر • حدثنا ابي (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى المطار عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري قال حدثنا ابو عبدالله الرازي عن ابي الحسن عيسى بن محمد بن عيسى بن عبدالله المحمدي من ولد محمد الحنفية عن محمد بن جابر عن عطا عن طاوس قال اتني قوم من اليهود عمر بن الخطاب وهو يومئذ و ال على الناس فقالوا أنت ولي هذا الامر بعد نبيكم فقد آتيناك نستلك عن اشياء ان انت خبرتنا بها آمنة و صدقنا و اتبعناك فقال عمر فسلوا عما بدالكم قالوا اخبرنا عن افعال السموات السبع و مفاتيحها و اخبرنا عن قبر سار بصاحبه و اخبرنا عن انذرقومه و ليس من الجن ولا من الانس و اخبرنا عن موضع طلعت فيه الشمس ولم تعد اليه و اخبرنا عن خمسة لم يخلقوا في الارحام و عن واحد و اثنين وثلاثة و اربعة و خمسة و ستة و سبعة و ثمانية و تسعة و عشرة و حادي عشرة و ثاني عشر. قال فاطرق عمر ساعة ثم فتح عينيه ثم قال سألتكم عمر بن الخطاب عما ليس له به علم ولكن ابن عم رسول الله ﷺ يخبركم بما سألتموني عنه فارسل اليه فدعاه فلما آتاه قال له يا ابا الحسن ان معشر اليهود سألونني عن اشياء لم اجبهم فيها بشيئي وقد ضمنوا لي ان اخبرتهم ان يؤمنوا بالنبي ﷺ فقال لهم علي عليه السلام يا معشر اليهود اعرضوا إلي مسألكم فقالوا له مثل ما قالوا لعمر فقال لهم انريدون ان تسألوني عن شيئي سوا هذا قالوا لا يا ابا شبير و شبر فقال لهم علي عليه السلام أما افعال السموات فالشرك بالله و مفاتيحها قول لا إله إلا الله و أما القبر الذي سار بصاحبه فالحوت

باب های دوازده گانه

باب یکم تا دوازدهم

طارس گوید، جمعی از یهود نزد عمر بن خطاب آمدند؛ در هنگامی که زمامدار ملت اسلام بود. به او گفتند: پس از پیغمبر تو بر سر کار امت سلامی؟ ما آمده ایم تا از تو چیزهایی بیوسیم تا اگر به ما درست پاسخ دادی، ایمان آوریم و درستی دین اسلام را تصدیق کنیم و پیرو تو باشیم. عمر گفت: هر چه خواهید بیوسید. گفتند: ما را از قفل های هفت آسمان آگاه کن؛ از گوری که صاحب خود را گردش داد آگاه کن؛ از کسی که قوم خود را انذار کرد ولی نه از جن بود، نه از انس آگاه کن؛ ما را از جایی که یک بار آفتاب بر آن تابید و دیگر برنگشت آگاه کن؛ از پنج جاننداری که در رحم آفریده نشدند آگاه کن؛ و ما را از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا آگاه کن. عمر سر به زیر افکند.

سار. بیونس فی بطنه البحار السبعة و أما الذی انذر قومه لیس من الجن ولا من الانس فتلك نملة سليمان بن داود و أما الموضع الذی طلعت علیه الشمس فلم تعد الیه فذاک البحر الذی انجی الله عزوجل فیہ موسی عليه السلام و غرق فیہ فرعون و اصحابه و أما الخمسة الذی لم یخلقوا فی الارحام فآدم و حوا و عصا موسی و ناقة صالح و كبش ابراهیم و اما الواحد فالله الواحد لا شریک له و اما الاثنان فآدم و حوا و أما الثلاثة فجبرئیل و میکائیل و اسرافیل و أما الاربعة فالتوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان و أما الخمس فخمس صلوات مفروضات علی النبی صلى الله عليه وآله و اما الستة فقول الله عزوجل و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ايام و اما السبعة فقول الله عزوجل و بیننا فوقکم سبعا شدادا و اما الثمانية فقول الله عزوجل و واعدنا التسعة فالایات المنزلات علی موسی بن عمران عليه السلام و اما العشرة فقول الله عزوجل و واعدنا موسی ثلین لیلۃ فاتمناها بعشر و اما الحادی عشر فقول یوسف لایه انی رايت احد عشر کوکبا و اما الاثنی عشر فقول الله عزوجل لموسی عليه السلام اضرب بعصاک الحجر فانجرت منه اثنتی عشرة

سپس چشمان خود را گشود و گفت: از عمر پسر خطاب چیزهایی پرسش کردید که نمی‌داند. ولی پسر عم رسول خدا (ص) همه پرسش‌های شما را پاسخ می‌دهد. فرستاد خدمت آن حضرت و او را خواست و چون نزد او آمد، عرض کرد: یا اباالحسن! به راستی این گروه یهودی چیزهایی از من پرسیدند که به هیچ یک از آن‌ها پاسخ ندادم و برای من عهده‌دار شدند که اگر به آن‌ها پاسخ دهم، به پیغمبر ایمان آورند.

علی (ع) به آن‌ها فرمود: ای گروه یهود! پرسش‌های خود را بر من عرضه کنید. همان سؤالاتی که از عمر کرده بودند، به آن حضرت عرض کردند. فرمود: جز این‌ها، سؤالات دیگری هم از من دارید. عرض کردند: نه ای پدر شبیر و شبیر.

علی (ع) فرمود: قفل‌های آسمان‌ها شرک به خدا است و کلیدهای آن گفتن لا اله الا الله است. آن گوری که صاحب خود را گردش داد، ماهی یونس بود که او را در هفت دریا گردانید. آن که قوم خود را انذار کرد و نه از جن بود و نه از انس، مورچه‌ای بود که با سلیمان بن داود (ع) گفتگو کرد. و آنجا که یک بار آفتاب تابد و دیگر برنگشت، آن دریایی بود که خدا موسی را از آن نجات بخشید و فرعون و یارانش را در آن غرق کرد.

آن پنجمی که در زهدان مادر آفریده نشدند، آدم و حوا و عصای موسی و شتر صالح و چپش قربانی حضرت ابراهیم بودند. یگانه خداست؛ دومی که سوم نداشتند، آدم و حوایند؛ سه، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است؛ چهار، تورات و انجیل و زبور و قرآن است؛ پنجم، پنج نماز شبانه‌روز است که بر پیغمبر (ص) فرض شده؛ شش، گفته خداست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریدم؛ هفت، قول خدا است که بالای سر شما هفت سازمان سخت ساختیم؛ هشت قول خدای تعالی است که در این روز عرش پروردگارت را هشت تن حمل کنند؛ نه، معجزات موسی بن عمران است؛ ده، قول خداست که می‌فرماید: با موسی سی شب وعده گذاشتیم و به ده دیگر آن را تکمیل کردیم؛ یازده، گفتار یوسف است مر پدرش را که من در خواب دیدم یازده ستاره را؛ دوازده، گفته خدای عزوجل به موسی که عصای خود را به سنگ بزن تا دوازده چشمه از آن بجوشد. گوید، یهود رو به آن حضرت کردند و گفتند: گواهی می‌دهیم که خدا یکی است و محمد فرستاده خداست و تو عموزاده رسول خدایی.

عینا قال فاقبل اليهود يقولون نشهد ان لا إله إلا الله و ان محمداً رسول الله و انك ابن عم رسول الله ثم اقبلوا على عمر فقالوا نشهد ان هذا اخو رسول الله ﷺ و انه احق بهذا المقام منك و اسلم من كان معهم و حسن اسلامهم *

۴- شر الاولين و شر الاخرين اثني عشر . حدثنا محمد بن الحسن بن السعيد الهاشمي الكوفي بالكوفة قال حدثنا فرات بن ابراهيم بن فرات الكوفي قال حدثني عبيد بن كثير قال حدثنا يحيى بن الحسن و عباد بن يعقوب و محمد بن الجنيد قالوا حدثنا ابو عبد الله عبد الرحمن المسعودي قال حدثني العارث بن حصيرة عن الصخر بن حكيم الفزاري عن حيّان بن الحارث الازدي عن الربيع بن جميل الضبي عن مالك بن ضمرة الرواسي قال لما سيرا بوذر رحمة الله اجتمع هو و علي بن ابي طالب عليه السلام و المقداد بن الاسود و عمار بن ياسر و حذيفة بن اليمان و عبد الله بن مسعود فقال ابوذر (رض) حدثوا حديثاً نذكر به رسول الله ﷺ و نشهد له و ندعوا له و نصدقه بالتوحيد فقال علي عليه السلام ما هذا زمان حديثي قالوا صدقت فقال حدثنا يا حذيفة فقال لقد علمتم اني سألت المعضلات و خبرتهن ولم اسئل عن غيرها ، قالوا صدقت قال حدثنا يا بن مسعود قال لقد علمتم اني قرأت القرآن و لم اسئل عن غيره و لكن انتم اصحاب الاحاديث ، قالوا صدقت قال حدثنا يا مقداد قال لقد علمتم اني انما كنت صاحب (الفتن خ ب) السيف لا اسئل عن غيره و لكن انتم اصحاب الاحاديث قالوا صدقت قالوا حدثنا يا عمار قال قد علمتم اني رجل نسئ الان اذكر فاذا ذكر فقال ابوذر رحمة الله عليه انا احديثكم به حديث قد سمعتموه و من سمعه منكم قال رسول الله ﷺ الستم تشهدون ان لا إله إلا الله و ان محمداً رسول الله ﷺ و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور و ان البعث

سپس رو به عمر کردند و گفتند که گواهی می‌دهم که این علی برادر رسول خداست و به مقام خلافت از تو سزاوارتر است و همه کسانی که با آن‌ها بودند، مسلمان شدند، از روی اخلاص و سرانجام نیکو.

۲. بدترین خلق اولین و آخرین دوازده کس بودند. یحیی بن حسن و عباد بن یعقوب و محمد بن جنید گویند، حدیث کرد برای ما ابو عبد الرحمن مسعودی گفت، حدیث کرد مرا حارث بن حصیره از صخر بن حکیم فزازی از حیّان بن حارث از ربیع بن جمیل ضبی از مالک بن ضمیره رواسی که گفت، چون ابوذر رحمة الله از جور عثمان تبعید شد، با علی بن ابی طالب (ع) و مقداد بن اسود و عمار یاسر و حذیفه بن یمان و عبد الله بن مسعود انجمنی کردند. ابوذر گفت: به یاد رسول خدا حدیثی بگویند تا بر آن گواه شویم و دعا کنیم و به یگانگی خدا او را تصدیق نماییم. علی (ع) فرمود: می‌دانید که اکنون هنگام حدیث گفتن من نیست. گفتند: راست می‌فرمایید. رو به حذیفه کردند که حدیثی برای ما بازگو. گفت: شما می‌دانید که من همیشه از مشکلات امور پرسش می‌کردم و آن‌ها را می‌آموختم و از جز آن‌ها نمی‌پرسیدم. گفتند: راست می‌گویید. رو به ابن مسعود کردند که تو برای ما حدیثی بگو. گفت: شما می‌دانید که من متخصص در قرآنم و از غیر آن پرسش نشوم. شما اصحاب حدیث هستید. گفتند: راست گفتی. به مقداد گفتند: تو حدیثی بگو. گفت: شما می‌دانید که من همانا مرد جنگم و از غیر آن پرسش نشوم. شما مردان حدیث هستید.

حق وان الجنة حق والنار حق؟ قالوا نشهد، قال وانا معكم من الشاهدين ثم قال الستم تشهدون ان رسول الله قال شر الاولين والآخرين اثني عشر سنة من الاولين و ستة من الاخرين ثم سمي ستة من الاولين ابن آدم الذي قتل اخاه وفرعون وهامان وقارون والسامري، الدجال اسمه في الاولين و يخرج في الاخرين و اما الستة من الاخرين فالمجمل و هو نعل و فرعون وهو معوية و هامان هذه الامة و هو زياد و قارونها و هو سعيد (سعد خب) و السامري و هو ابو موسى عبدالله بن قيس لانه قال كما قال سامري قوم موسى لامساس اي لاقتال (فهامان هذه الامة وقارونها و هو السامري خ) و الابتر و هو عمرو بن العاص ا تشهدون على ذلك قالوا نعم قال و انا على ذلك من الشاهدين ثم قال الستم تشهدون ان رسول الله ﷺ قال ان امتي ترد على العوض على خمس رايات اولها راية المجمل فاقوم فاخذ بيده فاذا اخذت بيده اسود وجهه و رجفت قدماء و خفت احشائه و من فعله يتبعه فاقول بماذا خلفتموني في الثقلين من بعدى فيقولون كذبنا الاكبر و مزقناه و اضطهدنا الاصغر فاخذنا حقه فاقول اسلكوا ذات الشمال فينصرفون ظمنا مظمتين قد اسودت وجوههم لا يطعمون منه قطرة ثم ترد على راية فرعون امتي و هو اكثر الناس و منهم المبرجون قيل يا رسول الله ﷺ و ما المبرجون بهرجوا الطريق؟ قال لا ولكن بهرجوا دينهم و هم الدين يفضون للدنيا و لها يرضون فاقوم فاخذ بيد صاحبهم فاذا اخذت بيده اسود وجهه و رجفت قدماء و خفت احشائه و من فعله يتبعه فاقول بما خلفتموني في الثقلين من بعدى فيقولون كذبنا الاكبر و مزقناه و قاتلنا الاصغر فقتلناه فاقول اسلكوا سبيل اصحابكم فينصرفون ظمنا مظمتين مسودة وجوههم لا يطعمون

گفتند: راست می گویی. به عمار گفتند: تو حدیثی برای ما بگو. گفت: شما می دانید من فراموشی دارم. اگر چیزی را به یاد من آرید، یاد آور می شوم. ابوذر خود رشته سخن را به دست گرفت و گفت: من برای شما حدیثی کنم که شما خود از پیغمبر (ص) شنیدید و کسانی هم از شما شنیده اند. رسول خدا فرمود: شما نیستید که گواهی می دهید به یگانگی خدا و به این که محمد رسول خدا (ص) است و قیامت می آید. شکی در آن نیست و خدا مردگان را از گورها مبعوث می کند و زنده شدن مردگان حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است؟ گفتند: گواهییم و عقیده داریم. گفت: من هم با شما گواهییم. سپس رسول خدا (ص) فرمود: شما گواه نیستید که بدترین خلق اولین و آخرین دوازده کسند، شش از گذشتگان و شش از امتهای سلف و شش کس از این امت. سپس شش کس از امتهای سلف را نام برد، پسر آدم که برادر خود را کشت؛ و فرعون؛ و هامان؛ و قارون؛ و سامری؛ و دجال؛ که نامش در امتهای سلف است، ولی در آخرالزمان بیرون می آید. و اما شش کس از آخرین و افراد این امت است که ریش دراز روباهی دارد (عثمان)؛ و فرعون است که معاویه باشد؛ و هامان این امت است که زیاد باشد؛ و قارون این امت، سعید بن عاص است؛ و (سعد و قاص خ ب) و سامری این امت، ابو موسی اشعری؛ عبدالله بن قیس است. زیرا او هم چون سامری گفت: لا مساس. یعنی نباید جنگید و ابتر است که عمرو عاص باشد. آیا شما بر این موضوع گواهیید؟ گفتند: آری. فرمود: من هم بر آن گواهییم. سپس ابوذر سخن خود را چنین دنبال کرد: آیا شما گواه نیستید که رسول خدا (ص) فرمود: امت من در سر حوض کوثر بر من وارد می شوند در زیر پرچم.

منه قطرة قال ثم يرد على راية همام امتى و هو زياد فاقوم فأخذ بيده فاذا اخذت بيده اسود وجهه و رجفت قدماء و خفقت احشائه و من فعل يتبعه فاقول بما خلفتمونى فى الثقلين بعدى فيقولون كذبنا الاكبر و مزقناه و خذلنا الاصفر و عصيناه فاقول اسلكوا سبيل اصحابكم فينصرفون ظما مظمئين مسودة و جوههم لا يطعمون منه قطرة .

ثم ترد على راية عبدالله بن قيس و هو امام خمسين الف من امتى فاقوم فأخذ بيده فاذا اخذت بيده اسود وجهه و رجفت قدماء و خفقت احشائه و من فعل فعله يتبعه فاقول بما خلفتمونى فى الثقلين من بعدى فيقولون كذبنا الاكبر و عصيناه و خذلنا الاصفر و عدلنا عنه فاقول اسلكوا سبيل اصحابكم فينصرفون ظمناً مظمئين مسودة و جوههم لا يطعمون منه قطرة ثم ير على المخدج برايته فأخذ بيده فاذا اخذت بيده اسود وجهه و رجفت قدماء و خفقت احشائه و من فعل فعله يتبعه فاقول ما خلفتمونى فى الثقلين من بعدى فيقولون كذبنا الاكبر و عصيناه و قاتلنا الاصفر و قتلناه فاقول اسلكوا سبيل اصحابكم فينصرفون ظمناً مظمئين مسودة و جوههم لا يطعمون منه قطرة ثم ترد على راية امير المؤمنين و امام الثقلين و قائد الغر المحجلين فاقوم فأخذ بيده فاذا اخذت بيده ابيض وجهه و وجوه اصحابه فاقول بما خلفتمونى فى الثقلين من بعدى قال فيقولون اتبعنا الاكبر فصدقناه و آرزنا الاصفر و نصرناه و قاتلنا معه فاقول ردوا رواه مروين فيشربون شربة لا يظمئون

نخستين پرچم، همان ریش بلند روباه صفت است. من از جا برخیزم و دستش را بگیرم و چون دستش را بگیرم، رنگ او و همکارانش که با او هستند سیاه شود و پاهایشان بلغزد و دلشان بپزد.

من می گویم: پس از من با ثقلین (قرآن و خاندان پیغمبر) چه کردید؟ می گویند: بزرگتر را که قرآن است دروغ شمردیم و پاره کردیم و کوچکتر را (خاندان) خانه نشین کردیم و حق او را گرفتیم. من می گویم: به دست چپ بروید. تشنه و روسیاه بر می گردند و قطره ای از آن نمی چشند. سپس پرچم فرعون اتم بر من وارد می شود که اکثریت مردم زیر آن است و کسانی که دین خود را برگردانیده اند در شمار آنانند و کسانی که برای دنیا غضب می کنند و برای آن شاد می شوند. من بر می خیزم، دست پیشوای آن هارا می گیرم. چون دستش را بگیرم، رنگ او و همکارانش سیاه شود و پاهایشان بلغزد و دل هایشان بپزد. من می گویم: پس از من با ثقلین چه کردید؟ می گویند: بزرگتر را دروغ شمردیم و پاره کردیم و با کوچکتر جنگیدیم و او را کشتیم. من می گویم از راه رفیقان خود بروید. تشنه و خسته با روی سیاه بر می گردند و قطره ای از آن نمی چشند. فرمود: سپس پرچم همام اتم بر من وارد می شود. من بر می خیزم، دستش را می گیرم. چون دستش را گرفتم، رنگ او و همکاران و پیروانش سیاه می شود و پاهایشان می لغزد و دل هایشان می پزد. من می گویم: پس از من با ثقلین من چه کردید؟ می گویند: بزرگتر را دروغ شمردیم و کوچکتر را مخدول کردیم و گناه ورزیدیم. من می گویم: به راه رفیقان خود بروید. تشنه، با روی سیاه بر می گردند و قطره ای از آن نمی چشند. سپس پرچم عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) که پیشوای پنجاه هزار کس است بر من وارد می شود.

بعدها ابدأ و وجه امامهم كالشمس الطالمة و وجوه اصحابه كالقمر ليلة البدر و كاضوء نجم في السماء ثم قال الستم تشهدون على ذلك قالوا نعم قال و انا على ذلك من الشاهدين قال يحيى و قال عباد و عهد اشهدوا على بهذا عندالله عزوجل ان ابا عبد الرحمن حدثنا بهذا و قال عبد الرحمن اشهدوا بهذا عندالله عزوجل ان الحارث بن حضيرة حدثني بهذا و قال الحارث اشهدوا على بهذا عندالله عزوجل ان صخر بن الحكم حدثني بهذا و قال صخر بن الحكم اشهدوا على بهذا عندالله عزوجل ان حيان حدثني بهذا و قال حيان اشهدوا على بهذا عندالله عزوجل ان الربيع بن جميل حدثني بهذا و قال الربيع اشهدوا على بهذا عندالله عزوجل ان مالك بن زمرة حدثني بهذا و قال مالك بن زمرة اشهدوا على بهذا عندالله عزوجل ان اباذر الغفاري حدثني بهذا و قال ابوذر مثل

ذلك و قال قال رسول الله ﷺ حدثني به جبرئيل عن الله تبارك و تعالی

۳- معرفة زوال الشمس في كل شهر من الشهور الاثني عشر الرومية

حدثنا أبي رزمة قال حدثنا احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن احمد بن يعقوب بن عمران

من برمی خیزم و دستش را می گیرم و چون دستش را گرفتم، روی او و همکاران و پیروانش سیاه شود و قدم هایشان بلغزد و دلشان بطپد. من می گویم: پس از من با ثقلین چه کردید؟ می گویند: بزرگتر را دروغ شمردیم و مخالفت کردیم. کوچکتر را مخدول کردیم و مردم را از دور او متفرق نمودیم. من می گویم به راه رفیقان خود بروید. تشنه و خسته با روی سیاه برمی گردند و یک قطره از آن نمی چشند. سپس آن مثل با پرچم خود بر من وارد می شود و دستش را می گیرم و چون دستش را گرفتم، رنگ او و پیروان و همکارانش سیاه می شود و پاهایشان می لغزد و دل هایشان می طپد. من می گویم پس از من با ثقلین چه کردید؟ می گویند بزرگتر را دروغ شمردیم و مخالفتش کردیم و با کوچکتر جنگیدیم و او را کشتیم. من می گویم: به راه رفیقان خود بروید. تشنه و خسته با روی سیاه برمی گردند، قطره ای از آن نمی چشند. سپس پرچم امیرمؤمنان و پیشوای شیعیان و پیشرو، دست و رو سفیدان بر من وارد می شود. من برخیزم و دستش را بگیرم. چون دستش را بگیرم، روی خود و یارانش سفید شود. می گویم: پس از من با ثقلین من چه کردید؟ گفت، بگویند: از بزرگتر پیروی کردیم و آن را تصدیق نمودیم و کوچکتر را یاری کردیم و پشتیبانی نمودیم و همراه وی با دشمنان او جنگیدیم. می گویم: سیراب و شاداب برگردید. یک شربت از آن حوض بیاشامند که هرگز تشنه نشوند. پیشوایشان چون خورشید و روی یارانش چون ماه شب چهارده و چون درخشنده ترین ستارگان آسمان باشد. سپس فرمود: شما بدین گواه نیستید؟ گفتند: چرا. گفت: من هم بر آن گواهم. یحیی و عباد گفتند: نزد خدا گواه باشید که ابو عبد الرحمن این حدیث را برای من گفت. حارث گفته نزد خدا بر من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من گفت. حیان گفته نزد خدا بر من گواه باشید که ربيع بن جميل این حدیث را برای من گفت. ربيع گفت: نزد خدا گواه باشید که مالك بن زمرة این حدیث را برای من گفت. مالك بن زمرة گفت: نزد خدا گواه باشید که ابوذر این حدیث را برای من گفته. ابوذر هم چنین گفته است و گفته که پیغمبر فرمود: این حدیث را جبرئیل از خداوند برای من بیان کرد.

طريقة شناختن ظهر در هر يك از ماههای دوازده گانه رومی با سایه انسان.

الاشعری قال حدثنی الحسن بن موسی الخشاب عن الحسن بن اسحق التمیمی عن الحسن بن اخی الضبی عن عبدالله بن سنان قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول تزول الشمس فی النصف من حزیران علی نصف قدم و فی النصف من تموز علی قدم و فی النصف من آب علی قدمین و فی نصف من ایلول علی ثلثة و نصف و فی النصف من تشرین الاول خمسة و نصف و فی النصف من تشرین الاخر علی سبعة و نصف و فی النصف من كانون الاول علی تسعة و نصف و فی النصف من كانون الاخر علی سبعة و نصف و فی النصف من شباط علی خمسة اقدام و نصف و فی النصف من آذر علی ثلثة و نصف و فی النصف من نisan علی قدمین و فی النصف من ايار علی قدم و نصف و فی النصف من حزیران علی نصف قدم

۴-الذین انکروا علی ابی بکر جلوسه فی الخلافة و تقدمه علی بن ابیطالب

(ع) اثنی عشر رجلا . حدثنا علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن أبی عبدالله البرقی قال حدثنی أبی عن جده احمد بن أبی عبدالله البرقی قال حدثنی النهیکی قال حدثنا ابو محمد خلف بن سالم قال حدثنی محمد بن جعفر قال حدثنا شمعة عن عثمان بن المغيرة عن زید بن وهب قال کان الذین انکروا علی ابی بکر جلوسه فی الخلافة و تقدمه علی بن ابی طالب عليه السلام اثنی عشر رجلا من المهاجرین و الانصار و کان من المهاجرین خالد بن سعید بن العاص و المقداد بن الاسود و أبی بن کعب و عمار بن یاسر و ابوذر الغفاری و سلمان الفارسی و عبدالله بن مسعود و بريدة الاسلمی و کلن من الانصار خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین و سهل بن حنیف و أبویوب الانصاری و ابوهیثم بن

عبدالله بن سنان گوید، از امام ششم شنیدم می فرمود: در نیمه حزیران (ماه اول تابستان) اول ظهر، سایه نیم پا باشد و در نیمه تموز یک پا و نیم و در نیمه آب، دو پا و نیم و در نیمه ایلول، سه پا و نیم و در نیمه تشرین اول، پنج پا و نیم و در نیمه تشرین آخر، هفت پا و نیم و در نیمه شباط، پنج پا و نیم و در نیمه آذر، سه پا و نیم و در نیمه نisan، دو پا و نیم و در نیمه ايار، یک پا و نیم و در نیمه حزیران نیم پا.

شوح، این میزان نسبت به پاره ای از بلاد صحیح است که عرض آنها به اندازه معینی بیش از میل کلی آفتاب است و نسبت به عموم بلاد درست نیست و البته بلد راوی یا اشخاصی که امام این دستور را بدانها داده با این میزان موافقت داشته. این نشانه برای ظهر، مانند نشانه بودن جدی در پشت شانه راست است برای قبله که نسبت به بعض بلاد است نه آنکه بطور کلی بر هر محلی نشانه است.

۴. کسانی که با حکومت ابوبکر و پیش افتادن او از علی بن ابی طالب (ع) مخالفت کردند، دوازده کس بودند. زید بن وهب گوید، کسانی که در خلافت ابی بکر مخالفت کردند و پیش افتادن او را بر علی انکار نمودند، از سران مهاجر و انصار، دوازده کس بودند. از مهاجرین، خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و عبدالله بن مسعود و بريدة اسلمی و از انصار، خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین و سهل بن حنیف و ابویوب انصاری و ابوهیثم

التيهان و غيرهم فلما سعد المنبر تشاوروا بينهم في امره فقال بعضهم هلا نأتيه فننزله عن منبر رسول الله ﷺ و قال الآخرون ان فعلتم ذلك اعتم على انفسكم وقال الله عزوجل لا تلقوا بايديكم الى التهلكة ولكن امضوا بنا الى علي بن ابي طالب نستشيره و نستطلع امره فاتوا عليا و قالوا يا امير المؤمنين ﷺ ضيعت نفسك و تركت حقا انت اولي به و قد اردنا ان ناتي الرجل فننزله عن منبر رسول الله ﷺ فان الحق حقا و انت اولي بالامر منه فكرهنا ان ننزله من دون مشاورتك فقال لهم علي ﷺ لو فعلتم ذلك ما كنتم الاحر بالهم ولا كنتم الا كالكلع في العين او كالملح في الزاد و قد اتقت عليه الامة التاركة لقول نبيها و الكاذبة على ربه و لقد شاورت في ذلك اهل بيتي فابوا الا السكوت لما تعلمون من و غر صدور القوم و بفضهم لله عزوجل لاهل بيت نبيه ﷺ و انهم يطالبون بشارت الجاهلية و الله لو فعلتم ذلك لشهروا سيوفهم مستعدين للحرب و القتال كما فعلوا ذلك حتى قهروني و غلبوني على نفسي و لبيوني و قالوا لي بايع و الاقتلاك فلم اجد حيلة الا ان ادفع القوم عن نفسي و ذلك اني ذكرت قول رسول الله ﷺ يا علي ﷺ ان القوم اذا نقضوا امرك و استبدوا بها دونك و عصوني فيك فعليك بالصبر حتى ينزل الله الامر الا و انهم سيغدرون بك لامحالة فلا تجعل لهم سبيلا الى اذلالك و سفك دمك فان الامة متغدر بك بعدى كذلك اخبرني جبرئيل ﷺ عن ربي تبارك و تعالي ولكن اتوا الرجل و اخبروه بما سمعتم من نبيكم ولا

تيهان و ديگران بودند و چون ابوبكر به نام خلافت بر منبر رسول خدا نشست، در كار خود با هم مشورت كردند و برخی از آن ها گفتند: خوب است برويم و او را از منبر رسول خدا فرود آوريم. ديگران گفتند: اگر اين كار را بكنيد، به كشتن خود كمك كرده ايد. خدا فرموده خود را به مهلكه نيندازيد. بهتر است كه همه برويم خدمت علي بن ابي طالب (ع) و با آن حضرت شور كنيم و ببينيم چه دستور مي دهد. آمدند نزد علي (ع) و گفتند: يا امير مؤمنان! خود را بيكار گذاشتي و حقي كه از آن تو بود و تو شايسته آن بودي رها كردي. ما نخواستيم بي مشورت شما او را فرود بياوريم. علي (ع) فرمود: اگر چنين كرده بوديد با آن ها در جنگ مي شديد و شما در برابر آن ها يك سرمه چشم و يك نمك آش بيش نيستيد. امروزه امت به پيشوايي او اتفاق كردند. گفتار پيغمبر خود را گذاشته و پروردگار خود را تكذيب كرده اند. من با خاندان خود مشورت كردم. گفتند: جز سكوت چاره اي نيست. سينه اين مردم پر از كينه خدا و خاندان پيغمبر او است. آن ها در مقام خون خواهي زمان جاهليت هستند. به خدا اگر چنين كاري بكنيد، شمشير مي كشند و آماده نبرد و جنگ مي شوند. چنانچه با من ستيزه كردند تا مرا مقهور نمودند و بر من چيره شدند و دور مرا گرفتند و گفتند يا بيعت كن يا تو را مي كشيم. من چاره اي نداشتم جز اين كه از خود دفاع كنم، زيرا به يادم آمد گفتار رسول خدا (ص) كه فرمود: اي علي به راستي هر گاه اين مردم كار خلافت تو را درهم شكستند و بر خلافت تو در آن استبداد ورزیدند و درباره تو مرا نافرمانی كردند، بر تو باد كه صبر پيشه كني تا خدا امری نازل كند. آگاه باش كه آنان بر تو بطور حتم نيرنگ زنند. بهانه به دست آن ها مده كه تو را خوار كنند و خونت را بريزند، زيرا امت پس از من عهد تو را بشكنند و جبرئيل از طرف خداوند به من چنين خبر داده

تجعلوه في الشبهة من امره ليكون ذلك اعظم للمحبة عليه و (ازيد خب) و ابلغ في عقوبته اذ اني
 ربه وقد عصي الله و نبيه و خالف امره قال فانطلقوا حتى حفوا بمنبر رسول الله ﷺ يوم الجمعة
 فقالوا للمهاجرين ان الله بدأ بكم في القرآن و قال : لقد تاب الله على النبي والمهاجرين والانصار
 فبكم بدأ فكان اول من بدأ و قام خالد بن سعيد بن العاص بادلاله بنى امية فقال يا ابا بكر اتق الله فقد
 علمت ما تقدم لعلي عليه السلام من رسول الله ﷺ الا تعلم ان رسول الله ﷺ قال لنا و نحن محتوشوه
 في يوم بني قريظة وقد اقبل على رجال منا ذوى قدر فقال يا معشر المهاجرين والانصار اوصيكم
 بوصية فاحفظوها و اني مؤد اليكم امرأ فاقبلوه الا ان عليا اميركم من بعدى و خليفتي فيكم
 اوصاني بذلك ربي و انكم ان لم تحفظوا وصيتي فيه و تأووه و تنصروه اختلفتم في احكامكم و
 اضطرب عليكم امر دينكم و دلى عليكم اشراركم الا و ان اهل بيتي هم الوارثون امرى و
 القائمون بامر امتي اللهم فمن حفظ فيهم وصيتي فاحشره في زمرتي و اجعل له من مراقبتي
 نصيباً يدرك به فوز الآخرة و من اساء خلافتي في اهل بيتي فاحرمه الجنة التي عرضها السموات
 والارض . فقال عمر بن الخطاب اسكت يا خالد فلست من اهل الشورى ولا ممن يرضى بقوله
 فقال خالد بل اسكت انت يا بن الخطاب فوالله انك لتعلم انك تنطق بغير لسانك و تعصم بغير
 اركانك والله ان قريشاً لتعلم (اني اعلاها حسباً و اقواها ادبا و اجملها ذكرا خب)

برويد پيش اين مرد برويد پيش اين مرد و آنچه از پيغمبر خود شنديد به او بگويد تا در كار خود شبهه اي نداشته باشد و
 بهتر حجت بر او تمام شود و در پيش خدا بيشتر مستوجب عقوبت باشد، چرا كه پيغمبر خود را نافرمانى کرده و دستور او
 را مخالفت نموده است. اين عده روز جمعه كه شد گرد منبر رسول خدا (ص) را گرفتند و انصار به مهاجرين گفتند: به
 درستي كه خداى عزوجل در قرآن شما را مقدم بر انصار داشته. فرموده هر آينه خدا پذيرفت توبه پيغمبر و مهاجرين و
 انصار را. به شما آغاز فرموده. از اين رو نخست كسى كه آغاز سخن كرد و برخاست خالد بن سعيد بن عاص بود، به
 پشت گرمى بنى اميه. رو به ابي بكر كرد و گفت: از خدا بپرهيز. تو خود مى داني كه رسول خدا درباره على (ع) چه فرموده
 است. مگر نمى داني كه رسول خدا در روز جنگ بنى قريظه در وقتى كه ما گرد آن حضرت بوديم، آن حضرت به مردان
 على رتبه ما رو كرد و فرمود: اى گروه مهاجر و انصار! من به شما وصيتى دارم، آن را نگهداريد. من دستورى را به شما
 ابلاغ مى كنم، آن را پذيريد. آگاه باشيد كه على پس از من امير و فرمانده شما است و جانشين من است در ميان شما.
 پروردگار من مرا بدین مطلب سفارش کرده. اگر شما در اين موضوع وصيت مرا درباره على حفظ نكنيد و از او پشتيبانى
 نكنيد و او را يارى ننماييد، در احكام خود اختلاف مى كنيد و كار ديانت شما بر شما شوريده مى شود و بدان شما در كارها
 بر شما فرمانده مى شوند. خاندان من وارث پيشوايى منند كه به امر امت من قيام مى كنند. بارخدايا هر كس وصيت مرا
 درباره آن ها نگهداشت، او را در گروه من قرار ده و از رفاقت من بهره ده تا فوز آخرت را دريابد. بارخدايا هر كس بعد از
 من با خاندان من بدرفتارى كرد، او را از بهشتى كه از آسمان ها و زمين پهناورتر است بازدار. چون خالد سخنش را بدین
 پايه رسانيد، عمر بن خطاب فریاد زد كه خالد ساكت باش. تو از اهل شورى و از كسانى كه رأى آن ها مورد اعتماد باشد،

و انك الامها حسبا و اقلها ادبا و اخملها ذكرا و اقلها غنى عن الله و رسوله و أنك لجبان عند الحرب يغييل في الجذب لنيم العنصر مالك في قريش مفخر قال فاسكته خالد فجلس ثم قام أبوذر رحمة الله عليه فقال بعد ان حمد الله و اتى عليه يا معشر المهاجرين لقد علمتم و علم خياركم ان رسول الله ﷺ قال الامر لعلي بعدى ثم للحسن و الحسين عليهما السلام ثم في اهل بيتي من ولد الحسين فاطر حتم قول نبيكم و تناسيتم ما اوعد اليكم و اتبعتم الدنيا الفانية و تركتم نعيم الاخرة الباقية التي لا تهدم بنايتها و لا يزول نعيمها و لا يحزن اهلها و لا يموت سكانها و كذلك الامم التي كفرت بعد انبيائها بدلت و غيرت فحاذيتموها حذوا القذبة بالقذبة و النعل بالنعل فمما قليل تذوقون وبال امركم و ما الله بظلام للعبيد ، ثم قام سلمان الفارسي رحمة الله عليه فقال يا ابا بكر الى من تسند امرك اذا نزل بك القضاء و الى من تفزع اذا سئلت عما لانعلم و في القوم من هو اعلم منك و اكثر في الخير اعلاما و مناقبا منك و اقرب من رسول الله قرابة و قدمة في حياته قد اوعد اليكم و تركتم امره و تناسيتم وصيته فمما قليل يصفو اليكم الامر حين تزوروا القبور و قد اثقلت ظهرك من الاوزار لو حملت إلى قبرك لندمت علي ما قدمت و لو راجعت الحق و انصفت اهله لكان ذلك نجاة لك يوم تحتاج إلى عملك و تفرد في حفرتك بذنوبك عما انت له فاعل و قد سمعت كما سمعنا و رأيت كما رأينا فلم يردعك ذلك عما انت له فاعل فوالله الله في

نستي. خالد گفت: ای زاده خطاب! تو ساکت باش. به خدا تو می دانی که بزرگتر از زیانت سخنرانی می کنی و به غیر افراد خودت اعتماد داری. به خدا همه قریش می دانند که «حسب من از همه والاتر و ادبم از همه قوی تر و از همه خوشنام تر و نسبت به خدا و رسول از همه کم توقع ترم ح ب»، ولی تو از همه پست تر و بی نام تری و از خدا و رسولش دورتری. به راستی تو در جنگ، ترسویی و در قحطسالی بخیلی و پست نژادی. در میان قریش هیچ وسیله سربلندی و آبرومندی نداری. خالد او را سرکوب و خاموش کرد و نشست. سپس ابوذر برخاست و پس از حمد و ثنای خدا گفت: اما بعد، ای گروه مهاجر و انصار! شما و نیکان شما می دانند که رسول خدا فرمود: امر خلافت پس از من از آن علی (ع) است و سپس از آن حسن و حسین (ع) است. سپس در خاندان من از فرزندان حسین (ع) است. شما فرمایش رسول خدا را دور انداختید و فرمان او را به دست فراموشی سپردید. پیرو دنیا شدید و نعمت باقیه آخرت را رها کردید که پایدار است و بنیاد آن ویران نمی شود و نعمت آن زایل نمی گردد و اهل آن اندوهگین نمی شوند و ساکنین آن نمی میرند. همچنان امت هایی که پس از پیغمبران خود مرتد و کافر شدند و دستور آنان را تغییر و تبدیل دادند. شما هم طاق به نعل و نعل با آن ها برابری کردید. به همین زودی تلخی کار خود را خواهید چشید. خداوند درباره بندگان ستمکار نیست. ابوذر در این جا به نطق خود خاتمه داد و سپس سلمان فارسی رحمة الله علیه از جا برخاست و گفت: ای ابا بکر! در هنگام قضاوت و دادگری حکم خود را به که مستند می کنی و چون از آنچه نمی دانی از تو بپرسند به که پناه می بری با اینکه در میان مسلمانان کسی هست که از تو داناتر و در بهتری و نیکوکاری از تو نشان دارتر و فضیلت مندتر است و با رسول خدا نزدیک تر و خویشاوندتر و سابقه دارتر است. رسول خدا پیشوایی او را به شما گوشزد کرده. شما دستور آن حضرت را رها

نفسك قد اعذر من انذر ، ثم قام مقداد بن الاسود رحمة الله عليه فقال يا ابا بكر اربع على نفسك وقس شريك بفترك والزم بيتك و ابك على خطيبتك فان ذلك اسلمه لك في حيوتك و ممالك و رد هذا الامر الى حيث جملة الله عزوجل و رسوله ولا تركز الى الدنيا ولا يفرنك من قدرتي من اوغادها فمما قليل تضحل عنك دنياك ثم تصير الي ربك فيجزيك بعملك وقد علمت ان هذا الامر لعلي عليه السلام و هو صاحبه بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وقد نصحتك ان قبلت نصحي، ثم قام بريدة الاسلمى فقال يا ابا بكر نسيت ام تناسيت ام خدعتك نفسك اما تذكر اذ امرنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلمنا على علي عليه السلام بامرة المؤمنين و نبينا صلى الله عليه وآله بين اظهرنا فاتق الله ربك و ادرك نفسك قبل ان لاتدركها و انتقذها من هلكتها و ردع هذا الامر و و كله الى من هو احق به منك ولا تماد في غيك و ارجع و انت تستطيع الرجوع فقد نصحتك نصحي و بذلك لك ما عندي فان قبلت وقتت و رشدت.

ثم قام عبدالله بن مسعود فقال يا معشر قريش قد علمتم و علم خياركم ان اهل بيت نبيكم صلى الله عليه وآله اقرب الى رسول الله منكم و ان كنتم انما تدعون هذا الامر بقراة رسول الله صلى الله عليه وآله و تقولون ان

کردید و وصیتش را به دست فراموشی سپردید. به همین زودی موضوع برای شما روشن می شود. آن گاه که به گورستان درآیی با بار سنگین گناهان و تبه کاری ها. چون به گور روی همانی را دریایی که به دست خود پیش فرستادی. اگر به حق برگردی و با اهل امامت، عدالت و رزق و حق را به آن ها بدهی، در روزی وسیله نجات می شود که در آن نیازمند اعمال خود هستی و در گور خود با آنچه کرده ای تنها به سر می بری. آنچه ما شنیده ایم تو هم شنیده ای و آنچه ما دیده ایم تو هم دیده ای. چرا این ملاحظات، تو را از این کار زشت باز نمی دارد؟ خدا را درباره خود منظور دار. کسی که انذار کرد، حق خدا را بجای آورد.

سپس مقداد بن اسود رحمة الله عليه برخاست و گفت: ای ابا بکر! خود را اندازه بگیر و وجب را میان دو انگشت خود بسنج و اندازه خود را بدان. در خانهات بنشین و برگناه خود گریه کن که این شیوه برای تو سلامت مندتر است، در زندگی و مرگ تو. این امر خلافت را به کسی که خدا و رسولش معین کرده اند برگردان. دنیا را پشتیبان خود مکن و این مردمان پست که می بینی تو را فریب ندهند. به همین زودی دنیای تو نابود می شود و نزد پروردگار خود می روی و تو را به کاری که کردی پاداش می دهد. تو خود می دانی که کار خلافت از آن علی (ع) است. همانا پس از رسول خدا او صاحب کار خلافت است، اگر پذیری. من حق نصیحت بجای آوردم. سپس بریده اسلمی برخاست و گفت: ای ابا بکر! فراموش کردی یا خود را به فراموشی زدی یا از خودت گول خوردی. یادت نمی آید که رسول خدا (ص) به ما دستور داد به عنوان امیرمؤمنان به علی (ع) سلام بدهیم. در همان وقتی که هنوز رسول خدا میان ما بود. از خدا بترس و خود را دریاب، پیش از آن که نتوانی دریافت و جان خود را از هلاکت رها کن. این امر خلافت را واگذار و به دست کسی که شایسته آن است، بسپار. در گمراهی میا. تا می توانی از راه کج برگرد. من اندرز خود را به تو تقدیم داشتیم و آنچه حق نصیحت بود بجای آوردم. اگر پذیری، کامیاب و رهبردار شده ای.

السابقة لنا فاهل نبيكم اقرب الى رسول الله ﷺ منكم و اقدم سابقة منكم وعلي بن ابيطالب
 صاحب هذا الامر بعد نبيكم فاعطوه ما جعله الله له ولا ترند واعلى اعقابكم فتنقلبوا خاسرين
 ثم قام عمار بن ياسر فقال يا ابا بكر لانجول لنفسك حقا جعل الله عزوجل لغيرك ولا تكن اول
 من عصى رسول الله ﷺ و خالفه في اهل بيته واردد الحق الى اهله تخف ظهرك وتقل وزرك
 وتلقي رسول الله ﷺ وهو عنك راض ثم تصير الى الرحمن فيحاسبك بعملك ويستلك عما فعلت
 ثم قام خزيمة بن ثابت ذوالشهادتين فقال يا ابا بكر الست تعلم ان رسول الله ﷺ قبل شهادتي
 وحدي ولم يرد معي غيري قال نعم قال فاشهد بالله اني سمعت رسول الله ﷺ يقول اهل بيتي
 يفرقون بين الحق والباطل وهم الائمة الذين يقتدى بهم ، ثم قام ابوالهيثم بن التميميان فقال يا ابا بكر
 انا اشهد علي النبي ﷺ انه قام خطيبا فاقام علياً عليه السلام فقالت الانصار ما اقامه الا للخلافة وقال
 بعضهم ما اقامه الا ليعلم الناس انه ولي من كان رسول الله ﷺ و له ومولاه فقال النبي ﷺ
 اعلموا ان اهل بيتي نجوم اهل الارض فقد موهم ولا تقدم موهم ثم قام سهل بن حنيف فقال اشهد
 اني سمعت رسول الله ﷺ قال علي المنبر : امامكم من بعدى علي بن ابيطالب عليه السلام وهو انصح
 الناس لامتي ، ثم قام ابوايوب الانصاري فقال اتقوا الله في اهل بيت نبيكم وردوا هذا الامر عليهم

سپس عبدالله بن مسعود برخاست وگفت: ای گروه قریش! شما می دانید، نیکان شما می دانند که خاندان پیغمبر شما به رسول خدا (ص) نزدیک تر از شمایند. اگر شما برای خویشی با رسول خدا (ص) مدعی خلافت هستید و می گوئید ما در اسلام سابقه داریم، خاندان پیغمبر شما به رسول خدا (ص) نزدیک تر از شمایند. هم به رسول خدا (ص) نزدیک ترند و هم سابقه دارترند. پس از پیغمبر شما، علی بن ابی طالب (ع) صاحب امر خلافت است. آنچه را خدا برای او قرارداد کرده، به دست او بدهید و پس پس برنگردید تا به سرانجام زیان آوری پرتاب شوید. سپس عمار یاسر از جا برخاست وگفت: ای ابابکر! حتی را که خداوند برای دیگری قرار داده به خود اختصاص مده. نخستین کسی میباش که رسول خدا را درباره خاندانش نافرمانی و مخالفت کرده باشد. حق را به اهلش برگردان و بار خود را سبک کن و رسول خدا را برخورد کن در حالی که از تو خشنود باشد. سپس نزد خدا برو تا حساب کارهای تو را برسد و از آنچه کردی بپرسد.

سپس خزيمة بن ثابت ذوالشهادتين از جا برخاست وگفت: ای ابابکر! تو نمی دانی که رسول خدا گواهی مرا تنها پذیرفت و گواه دیگری را با من نخواست؟ گفت: چرا. گفت: من برای خدا گواهی می دهم که شنیدم رسول خدا (ص) می فرمود: خاندان من میان حق و باطل را جدا می کنند و همانا پیشوایانی هستند که از آن ها پیروی می شود. سپس ابوالهيثم بن التميميان از جا برخاست وگفت: ای ابابکر! من گواهم که پیغمبر برای نطق ایستاد و علی را بلند کرد. انصار گفتند: همانا او را برای خلافت و جانشینی بلند کرده. برخی گفتند: او را بلند کرده برای آن که مردم بدانند که سرکار هر کسی است که پیغمبر سرکار و آقای اوست و سپس پیغمبر (ص) فرمود: بدانید که خاندان من ستاره های اهل زمینند. آن ها را پیش دارید و کسی بر آن ها پیش نیفتد.

قد سمعتم كما سمعنا في مقام بعد مقام من نبي الله ﷺ انه اولي به منكم . ثم جلس ثم قام زيد بن وهب فتكلم فقام جماعة بعده فتكلموا بنحو هذا . فاخبر الثقة من اصحاب رسول الله ﷺ ان ابا بكر جلس في بيته ثلثة ايام فلما كان اليوم الثالث اقام عمر بن الخطاب وطلحة والزبير و عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابى وقاص و ابو عبيدة الجراح مع كل واحد منهم عشرة رجال من عشائرهم شاهر بن السيوف فاخرجوه من منزله و علا المنبر فقال قائل منهم والله لئن عاد منكم احد فتكلم بمثل الذى تكلم لنملن اسيا فنامنه فجلسوا في منازلهم ولم يتكلم احد بعد ذلك ،

۵- اخرج الله من بنى اسرائيل اثني عشر سبطا ونشر من الحسن و الحسين عليهما السلام اثني عشر سبطا • حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال اخبرنا ابو الحسين النسابة محمد بن القاسم التميمي السعدي قال اخبرني ابو الفضل جعفر بن محمد بن منصور قال حدثنا ابو محمّد محمد بن الهشام السعدي قال حدثنا عبيد الله بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن الحسن بن حسن بن علي قال سئلت علي بن موسى بن جعفر عليه السلام عما يقال في بنى الاقطس فقال ان الله عزوجل اخرج من اسرائيل وهو يعقوب بن اسحق بن ابراهيم عليه السلام اثني عشر سبطا وجعل فيهم النبوة والكتاب ونشر من الحسن والحسين ابني امير المؤمنين عليه السلام من فاطمة بنت رسول الله

سپس سهیل بن حنیف از جا برخاست و گفت: من گواهم که از رسول خدا شنیدم بالای منبر می فرمود: پس از من علی بن ابی طالب امام شما است. او برای امت من از همه کس خیر خواه تر است.
سپس ابویوب انصاری از جا برخاست و گفت: درباره خاندان پیغمبر خدا شنیده اید که می فرمود: علی به امر خلافت از شما سزاوارتر است و نشست.

سپس زید بن وهب برخاست و سخنرانی کرد و گروه دیگری پس از وی برخاستند و در این موضوع سخنرانی کردند. یک نفر موثق از اصحاب رسول خدا (ص) خبر داده که در نتیجه این مذاکرات، ابوبکر سه روز در خانه نشست. روز سوم عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن وقاص و ابو عبیده جراح که هر کدام ده تن از عشایر خود را با شمشیر کشیده همراه داشتند رفتند و او را از منزل بیرون آوردند و بر سر منبر کردند و یکی از آنها اعلام کرد که اگر یکی از شماها برگردد و گفته های پیش را باز گوید با شمشیرهای خود او را پاره پاره می کنم. آنها هم در خانه خود نشستند و بعد از آن دیگر کسی سخن نگفت.

۵. خدا از پشت اسرائیل دوازده سبط بیرون آورد و از حسن و حسین (ع) دوازده سبط بیرون آورد. عبدالله نواده امام حسن مجتبی می گوید، از امام هشتم (ع) درباره گفتگوهایی که راجع به بنی اقطس می شد پرسیدم.
فرمود: به راستی خدای عزوجل از نژاد اسرائیل که یعقوب فرزند اسحاق بن ابراهیم بود، دوازده سبط بیرون آورد و

وَمَاتَيْنَ وَهُوَ الْمَعْرُوفُ بِاسْمِهِ بَنِي دَاهِيَةَ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا هَيْثَمُ بْنُ خَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ نَعْرُضُ مَصَاحِفَنَا عَلَيْهِ إِذْ قَالَ لَهُ فَتَى شَابٌ هَلْ عَهْدَ إِلَيْكُمْ نَبِيِّكُمْ ﷺ كَمْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ خَلِيفَةٌ قَالَ أَنْتَ لِحَدِيثِ السَّنَنِ وَإِنْ هَذَا شَيْءٌ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ نَعَمْ عَهْدَ لِنَا نَبِينَا ﷺ أَنَّهُ يَكُونُ بَعْدَهُ اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً بَعْدَهُ نَقْبَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ. حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الرَّجَالِ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ دُوسٍ الْحِرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدِ الْغَفَّارُ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ مَطْرِفٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا فِيهَا حَلْقَةٌ فِيهَا عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ إِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ هَلْ حَدَّثْتُمْ نَبِيِّكُمْ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ قَالَ نَعَمْ اثْنِي عَشَرَ عَدَدَ نَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ. حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ عَتَابٍ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَرَامِيْنِي (نَسَى خ) الْحَافِظُ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَاعِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْمُفْضَلِ (الْمَعْقِلِ خ ب) وَمُحَمَّدُ بْنُ عَيْدِ اللَّهِ بْنِ (عَبْدِ اللَّهِ خ ب) بَنِي سَوَادٍ (سَوَادِ خ) قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدِ الْغَفَّارُ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ مَطْرِفٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَتَابُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَحَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجِرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْإِنْمَا طِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا يَوْسُفُ بْنُ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ أَشْعَبِ بْنِ سَوَادٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَتَابُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحِرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْوَزَانِيُّ (الْوَزَانِ خ ب) قَالَ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَسْلَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَشْعَثُ (أَشْعَبِ خ ب) بَنِي سَوَادٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ كَلِمَةً قَالُوا عَنْ قَيْسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ عَتَابُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدِيثُ مَطْرِفٍ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ فَمَا حَاجَتُكَ قَالَ يَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبِرْكُمْ نَبِيِّكُمْ ﷺ كَمْ يَكُونُ فِيكُمْ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ قَالَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ أَحَدٌ مِنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ نَعَمْ اثْنِي عَشَرَ عَدَدَ نَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَقَالَ أَبُو عَرُوبَةَ فِي حَدِيثِهِ نَعَمْ عَدَدَ نَقْبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ

و تصحیح می کردیم، یک جوان نورسیده به او گفت: آیا پیغمبر شما به شما خبر نداده است که پس از او چند تن خلیفه می شوند. عبدالله در پاسخ او گفت: تو جوانی نورسی و این چیز است که تاکنون کسی آن را از ما نپرسیده است. بلی؛ پیغمبر به ما خبر داده است که پس از او دوازده تن خلیفه و جانشین او هستند. به شماره نقبای بنی اسرائیل. قیس بن عبد گوید: ما در حلقه ای نشسته بودیم که عبدالله بن مسعود هم حضور داشت. یک عرب بیابانی آمد و گفت: کدام شما عبدالله بن مسعود است؟ عبدالله گفت: من عبدالله بن مسعودم. از او پرسید: پیغمبر شما برای شما بازگفته که پس از وی چند تن خلیفه می باشد؟ گفت: آری؛ دوازده کس به شماره نقیب های بنی اسرائیل.

قیس بن عبده گوید، ما در مسجد به همراهی عبدالله بن مسعود نشسته بودیم. یک عرب بیابانی آمد و گفت: عبدالله در میان شما است؟ خودش گفت: آری من عبدالله هستم. چه کار داری؟ گفت: ای عبدالله! پیغمبر شما به شما خبر داده است

و قال جریر عن اشعث بن مسعود عن النبی ﷺ قال الخلفاء بعدی اثنی عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل حدثنا عتاب بن عَهد الوریامینی (خ نسی) العافظ قال حدثنا یحیی بن عَهد بن صاعد قال حدثنا یوسف بن موسی قال حدثنا عبدالرحمن بن معز قال حدثنا مجالد عن عامر عن مسروق قال عتاب بن عَهد و حدثنا عَهد بن الحسین عن حفص قال حدثنا حمزة بن عون عن ابی اسامة عن مجالد قال اخبرنا عامر عن مسروق قال جاء رجل الی ابن مسعود قال هل حدثکم نیکم ﷺ کم یکون بعده من خلیفة؟ فقال نعم و ما سألتی عنها احد قبلك و انک لحدث القوم سناً قال ﷺ یکون بعدی عدة نقباء موسی حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنی النعمان بن احمد بن نعیم الواسطی قال حدثنا احمد بن سنان القطان حدثنا ابوسامة قال حدثنی مجالد عن عامر بن مسروق قال جاء رجل الی عبدالله بن مسعود فقال یا ابا عبدالرحمن هل حدثکم نیکم ﷺ کم یکون بعدی من الخلفاء؟ قال نعم و ما سألتی عنه قبلك و انک لحدث القوم سناً نعم قال ﷺ یکون بعدی عدة نقباء موسی حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنی النعمان بن احمد بن نعیم الواسطی قال حدثنا احمد بن سنان القطان قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنی مجالد عن عامر عن مسروق قال جاء رجل الی عبدالله بن مسعود قال یا ابا عبدالرحمن هل حدثکم نیکم ﷺ کم یکون بعدی من الخلفاء؟ فقال نعم و ما سألتی احد قبلك و انک لحدث القوم سناً نعم قال ﷺ یکون بعدی عدة نقباء موسی ﷺ حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنی ابوبکر احمد بن عَهد بن عیید النیشابوری قال حدثنا ابوالقاسم هرون بن اسحق یعنی الهمدانی قال حدثنی عمی ابراهیم بن عَهد عن زیاد بن علاقه و عبدالملک بن عمیر عن جابر بن سمره قال كنت مع ابی عند النبی ﷺ فسمعتہ یقول یکون بعدی اثنی عشر أمیراً ثم اخفی صوته فقلت

که چند تن خلیفه در میان شما خواهد بود؟ گفت: از چیزی پرسیدی که از آن گاه که من به عراق آمده ام کسی از من نپرسیده است. آری؛ دوازده تن به شماره نقبای بنی اسرائیل. اشعث بن مسعود گفته است که پیغمبر فرمود: جانشینان من دوازده کسند، به شماره نقبای بنی اسرائیل.

مسروق گوید، روزی مردی نزد ابن مسعود آمد و گفت: آیا پیغمبر شما برای شما گفته است پس از وی چند تن خلیفه می شوند؟ گفت: آری. کسی پیش از تو این پرسش را از من نکرده. تو که از همه جوان تری چنین پرسشی کردی. پیغمبر (ص) فرمود: پس از من جانشینان من به شماره نقبای موسی می باشند.

جابر بن سمره گوید، من با پدرم خدمت پیغمبر بودیم. از آن حضرت شنیدم می فرمود: پس از من دوازده پیشوا و امام هست. سپس آوازش آهسته شد و چیزی فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم که رسول خدا آهسته چه فرمود؟ گفت: فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمره گوید، شنیدم پیغمبر می فرمود: دوازده فرمانده و پیشواست و سخنی گفت که من نشنیدم مردم گفتند که

لابی مالذی اخفی رسول الله ﷺ قال قال کلهم من قریش. حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابوعلی محمد بن علی بن اسمعیل الیشکری المروزی قال حدثنا سهل بن عمار النیشابوری قال حدثنا عمر بن عبدالله بن زید قال حدثنا سفیان بن سعید بن عمرو بن اشرع عن الشعبي عن جابر بن سمرة قال جئت مع ابي الى المسجد و رسول الله ﷺ یخطب فسمعتہ یقول یكون من بعدی اثنی عشر یعنی امیر اثم خفض من صوته فلم ادر ما یقول فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش. حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابوالحسین طاهر بن اسمعیل الخنعمی قال حدثنا ابو کریب یعنی محمد بن علاه الهمدانی قال حدثنی عمی یعنی ابن عبید الطنافسی عن سماک بن حرب عن جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله ﷺ یقول یكون بعدی اثنی عشر امیر ثم تکلم فغفی علی ما قال فسألت ابي مالذی قال قال کلهم من قریش. حدثنا احمد بن الحسن القطان قال لخبیرنا علی بن الحسین بن سالم قال حدثنا محمد بن الولید یعنی البشیری قال حدثنا محمد بن جعفر یعنی غندر (عبد ربه خ) قال حدثنا شعبة عن سماک بن حرب قال سمعت جابر بن سمرة یقول سمعت النبی ﷺ یقول یكون اثنی عشر امیر اوقال کلمة لم اسمعها فقال القوم قال کلهم من قریش. حدثنا احمد بن حسن القطان قال حدثنا ابوعلی محمد بن علی بن اسمعیل المروزی بالری قال حدثنا الفضل بن عبد الجبار المروزی قال حدثنا علی بن الحسن یعنی ابن شفیق قال حدثنا الحسین بن وافد قال حدثنی سماک بن حرب عن جابر بن سمرة قال اتیت النبی ﷺ فسمعتہ یقول ان هذا الامر لن یتقی حتی یملک اثنی عشر خلیفة کلهم فقال کلمة خفیة لم افهمها فقلت لابی ما قال فقال قال کلهم من قریش. حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابو عبد الرحمن عبدالله بن سعدان بن سهل الیشکری قال حدثنا احمد بن ابي المقدم قال حدثنا

فرمود: همه از قریشند.

جابر بن سمرة گوید، نزد پیغمبر (ص) آمدم و شنیدم می فرمود: این کار به پایان نرسد تا دوازده جانشین پادشاهی کنند که همه آن ها (در این جا کلمه ای گفت که من نفهمیدم). از پدرم پرسیدم: چه فرمود؟ گفت، فرمود: همه از قریشند. جابر بن سمرة گوید، رسول خدا فرمود: همیشه این دین عزیز و بلند پایه و محفوظ است و بر هر کس با آن ها ستیزه کند پیروز شوند تا دوازده تن خلافت کنند. گوید، سپس کلمه ای فرمود که مردم نگذاشتند بشنوم. به پدرم گفتم: آن کلمه که مردم نگذاشتند بشنوم چه بود؟ گفت، فرمود: همه از قریشند.

جابر بن سمرة گوید، پیغمبر فرمود: همیشه کار این امت درست است و بر دشمن خود پیروزند تا دوازده خلیفه بگذرند که همه از قریش می باشند. سپس در منزل آن حضرت رفتم و عرض کردم: سپس چه می شود؟ فرمود: هرج و مرج می شود.

جابر بن سمرة گوید، با پدرم خدمت پیغمبر رفتم. فرمود: همیشه کار این امت شایسته و نیکو است و بر دشمنان خود

یزید یعنی ابن زریع قال حدثنا ابن عون عن الشعبي عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله ﷺ لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً منصوراً على من ناوهم الى اثني عشر خليفة قال ثم قال كلمة اصميتها الناس قال قال كلمهم من قريش. حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابو محمد عبد الرحمن بن ابي حاتم قال حدثنا الفضل بن يعقوب قال حدثنا الهيثم بن كميل قال حدثنا زهير عن زياد بن خيثمة عن زياد بن قيس الهمداني عن جابر بن سمرة قال قال النبي ﷺ لا تزال هذه الامة مستقيماً امرها ظاهرة على عدوها حتى يمضي اثني عشر خليفة كلمهم من قريش فاتيت في منزله قلت ثم يكون ماذا قال الهرج! حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبد الرحمن بن ابي حاتم قال حدثنا العلاء بن سالم قال حدثنا يزيد بن حسن بن هرون قال اخبرنا شريك عن سماك و عبدالله بن عمير و حصين بن عبدالرحمن قالوا سمعنا جابر بن سمرة يقول دخلت على رسول الله ﷺ مع ابي فقال لا تزال هذه الامة سالحة امرها ظاهرة على عدوها حتى يمضي اثني عشر ملكاً او قال اثني عشر خليفة ثم قال كلمة خفيت على فسألت ابي فقال قال كلمهم من قريش حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبدالرحمن بن ابي حاتم قال حدثنا ابو سعيد الاشج قال حدثنا ابراهيم بن محمد بن مالك بن زيد الهمداني قال سمعت زياد بن علاقه و عبدالملك بن عمير يحدثان عن جابر بن سمرة قال كنت مع ابي عند رسول الله ﷺ فسمعته يقول يكون بعدي اثني عشر اميراً اخفي صوته فسألت ابي فقال قال ﷺ كلمهم من قريش.

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال اخبرنا ابو القاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز البغوي قال حدثنا علي بن الجعدى قال اخبرنا زهير بن سماك بن حرب و زياد بن علاقه و حصين بن

پيروزند تا دوازده پادشاه یا فرمود دوازده خلیفه بگذرند. سپس کلمه‌ای فرمود که بر من مخفی ماند. از پدرم آن را پرسیدم. گفت، فرمود: همه از قریشند.

سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبدالرحمن همه از جابر بن سمرة روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود: پس از من دوازده امام است. جز این که حدیثش ضمیمه دارد که سپس سختی فرمود که من نفهمیدم. بعضی گفته‌اند که گفته از پدرم پرسیدم. بعضی گفته‌اند از مردم پرسیدم چه فرمود؟ گفتند، فرمود: همه از قریشند. جابر بن سمرة گوید، از پیغمبر شنیدم می فرمود: همیشه کار این امت بر کسانی که بر آن‌ها سوء قصدی کنند برتر است تا دوازده خلیفه حکومت کنند. سپس کلمه آهسته‌ای فرمود که من نفهمیدم و از کسی که از من به پیغمبر (ص) نزدیک‌تر بود پرسیدم. گفت: فرمود همه از قریشند.

جابر بن سمرة گوید، با پدرم بودم که رسول خدا فرمود: همیشه این دین عزیز و منیع و بلند پایه است و اهل آن بر دشمنان خود غالب باشند تا دوازده خلیفه بیایند. سپس کلمه‌ای فرمود که مردم نگذاشتند بشنوم. به پدرم گفتم: آن کلمه چه بوده؟ گفت، فرمود: همه از قریشند.

عبدالرحمن کلمه عن جابر بن سمرة ان رسول الله ﷺ قال يكون بعدى اثني عشر امير اغيران قال في حديثه ثم تكلم بشئ لم افهمه و قال بعضهم في حديثه فسألت ابي وقال بعضهم في حديثه فسألت القوم فقالوا قال كلمه من قريش.

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابوبكر عبدالله بن سليمان بن الاشعث قال حدثنا علي بن حشرم قال حدثني عيسى (علي ب) بن يونس عن عمران يعني ابن سليمان عن الشعبي عن جابر بن سمرة قال سمعت النبي ﷺ يقول لا يزال امر هذه الامة عاليا على من ناواها حتى يملك اثني عشر خليفة ثم قال كلمة خفية لم افهمها فسألت من هو امرب الى النبي ﷺ مني قال فقال كلمه من قريش . حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبدالرحمن بن ابي جاتم قال حدثنا اسحق بن ابراهيم عبدالرحمن بن ابو يعقوب السمين البغوي قال حدثنا ابن علي عن ابن عون عن الشعبي عن جابر بن سمرة قال كنت مع ابي فقال رسول الله ﷺ لا يزال هذا الدين عزيزا منيعا سنيا ينصرون على من ناواهم الى اثني عشر خليفة ثم تكلم بكلمة اصميتها الناس فقلت لابي ما الكلمة التي اصميتها الناس فقال قال كلمه من قريش .

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبدالرحمن بن ابي حاتم حدثنا قال احمد بن سلمة بن عبدالله النيشابوري قال حدثنا الحسين بن منصور قال حدثنا ميسر بن عبدالله بن زريق قال حدثنا سفيان بن حسين عن سعيد بن عمرو بن اشرع عن عامر الشعبي عن جابر بن سمرة

جابر بن سمرة سوانی گوید، با پدرم در مسجد بودم که رسول خدا خطبه می خواند. شنیدم می فرماید: پس از من دوازده امیر باشند. سپس آواز خود را آهسته کرد و من ندانستم چه می فرماید. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت، فرمود: همه از قریشند.

جابر بن سمرة سوانی گوید، از رسول خدا شنیدم می فرمود: دوازده خلیفه آیند که همه از قریش باشند. چون به منزلش برگشت، رفتم و میان خودم و او پرسیدم: سپس چه می شود؟ فرمود: سپس هرج و مرج می شود. جابر بن سمرة گوید، رسول خدا فرمود: همیشه کار مردم در گذر است تا دوازده مرد بر آنها حاکم شوند. سپس کلمه ای فرمود که بر من پوشیده ماند. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: همه از قریشند.

جابر بن سمرة گوید، پیغمبر (ص) فرمود: همیشه این دین در پیشرفت است. هر کس با او دشمنی ورزد یا بدان سوء قصد کند، زیانی بدان نرساند تا دوازده امیر بیایند که همه از قریش باشند.

جابر بن سمرة سوانی گوید، نزد پیغمبر (ص) بودم که فرمود: دوازده کس متولی کار خلافت گردند. مردم فریاد کردند و نشنیدم دیگر چه فرمود. به پدرم که به پیغمبر نزدیک تر بود، گفتم: رسول خدا (ص) در دنبال سخن خود چه فرمود؟ گفت، فرمود: همه از قریشند.

عامر بن سعد گوید، به همراهی غلام نافع نوشتم به جابر بن سمرة که مرا از این خبری که از پیغمبر شنیده ای خبر ده. در پاسخ نوشت در روز جمعه، شبی که اسلمی سنگسار شد، شنیدم پیغمبر می فرمود: همیشه این دین برپا است تا روز

اسوانی قال كنت مع ابي في المسجد ورسول الله ﷺ يخطب فسمعتَه يقول يكون من بعدى اثنى عشر اميراً ثم خفض من صوته فلم ادر ما يقول فقلت لابي ما قال ﷺ فقال قال ﷺ كلم من قريش . حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابوبكر عبدالله بن سليمان بن الاشعث قال حدثنا احمد بن يوسف بن سالم السلمي قال حدثنا عمرو بن عبدالله بن رزين قال حدثنا مغيان بن حسين عن سعيد بن عمرو بن اشرع عن عامر عن الشعبي عن جابر بن سمرة قال كنت مع ابي في المسجد ورسول الله ﷺ يخطب فسمعتَه يقول يكون بعدى اثنى عشر خليفة ثم خفض صوته لم ادر ما يقول فقلت لابي ما يقول فقال قال كلم من قريش .

حدثنا احمد بن محمد بن اسحق القاضي قال حدثنا ابو يعلى قال حدثنا علي بن الجعد قال حدثنا زهير بن زياد بن الخثيمة عن الاسود بن سعيد الهمداني قال سمعت جابر بن سمرة يقول سمعت رسول الله ﷺ يقول يكون بعدى اثنى عشر خليفة كلم من قريش فلما رجع الى منزله اتيته فيما بيني وبينه وقلت ثم يكون ماذا قال ثم يكون الهرج

قیامت و دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که همه از قریش باشند. سرج برمی گزیدند در کتاب ثابت است که در این امت دوازده امام است و چون شماره آنها تمام شود سرکشی و ستم پیشه کنند و با همدیگر بجنگند. ابی نجران گوید که ابو خالد برای من با قید سوگند گفت که این امت هلاک نشوند تا در آنها دوازده خلیفه بیاید که همه به راستی و دین حق کار کنند.

برده گوید، از مکحول پرسیدند که پیغمبر (ص) فرموده است: پس از من دوازده خلیفه باشد؟ گفت: آری و لفظ دیگری هم فرموده.

و هب بن منبه می گفت، دوازده خلیفه می باشند. سپس آشوب می شود. سپس چنین می شود. سپس چنان می شود. کعب الاحبار درباره خلفاء گفت: دوازده باشند. چون همه بگذرند و طبقه شایسته روی کار آیند. خدای تعالی عمر آنها را دراز کند، چنانچه به دین امت وعده داده. سپس خواند (آیه ۲۴ سوره نور) «خدا به کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند وعده فرموده که آنها را روی زمین جانشین کند، چنانکه جانشین ساخت آنان که پیش از آنها بودند.» گفت: خدا به بنی اسرائیل همچنین کرد و بر خدا دشوار نیست. این امت را یک روزی یا نصف روزی هم شده متفق کند. یک روز نزد خدا چون هزار سال است که شماره می کنید.

جابر بن سمرة سوانی گوید، از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: پس از من دوازده امیر قیام کنند. سپس کلمه ای فرمود که من نشنیدم. از مردم پرسیدم. گفتند، فرمود: همه آنان از قریشند.

جابر بن سمرة گوید که رسول خدا (ص) فرمود: همیشه کار امت من نیرومند و در پیشرفت است تا دوازده خلیفه بیاید که همه از قریشند.

سلمان فارسی (ره) گوید، خدمت پیغمبر (ص) رسیدم در وقتی که حسین (ع) را بر دامن مبارک داشت. میان دو دیده و لبان او را می بوسید و می فرمود: تو سید، پسر سید و امام، پسر امام و پدر امامانی. تو حجت، پسر حجت و پدر نه حجتی که از پشت تو بیرون آیند و نهم آنان قائم این خاندان است.

حدثنا احمد بن محمد بن اسحق القاضي قال اخبرنا ابو خليفه قال حدثنا ابراهيم بن بشار قال حدثنا سفيان عن عبد الملك بن عمير انه سمع جابر بن سمرة يقول قال رسول الله ﷺ / يزال امر الناس ماضيا حتى يلى عليهم اثني عشر رجلا ثم تكلم بكلمة خفيت علي فقلت لا بى ما قال فقال قال كلهم من قريش . حدثنا احمد بن محمد بن اسحاق القاضي قال حدثنا حامد بن شعيب البلخي قال حدثنا بشير بن الوليد الكندي قال حدثنا اسحق بن يحيى بن طلحة بن عبد الله بن معبد بن خالد عن جابر بن سمرة عن النبي ﷺ قال لا يزال هذا الدين صالحا لا يضره من عادا او من ناواه حتى يكون اثني عشر اميرا كلهم من قريش .

حدثنا احمد بن محمد بن اسحق قال حدثني ابوبكر بن ابي زوار قال حدثنا اسحاق بن ابراهيم بن شاذان قال حدثنا الوليد بن الهشام قال حدثنا محمد بن ذكوان قال حدثني ابي عبيد الله عن ابن سيرين عن جابر بن سمرة السواني قال كنت عند النبي ﷺ فقال يلى هذا الامم اثني عشر قال فصرخ الناس فلم اسمع ما قال فقلت لا بى وكان اقرب الي رسول الله ﷺ مني فقلت ما قال رسول الله ﷺ فقال قال ﷺ كلهم من قريش وكلهم لا يرى مثله

حدثنا احمد بن محمد بن اسحق قال حدثنا ابو يعلى الموصلي قال حدثنا ابو بكر بن ابي شيبة قال حدثنا حاتم بن اسمعيل عن المهاجر بن مسمار عن عامر بن سعد قال كتبت الي جابر بن سمرة مع غلامى نافع اخبرني بشي سمعته من رسول الله ﷺ فكتب سمعت رسول الله ﷺ يقول يوم الجمعة عشية رجم الاسامي لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعة ويكون عليكم اثني عشر خليفة كلهم من قريش .

حدثنا ابو علي احمد بن الحسن القطان المعروف بابن عبدويه قال حدثنا ابوبكر بن ابي قسارون قال حدثنا علي بن الحسن الهنجاني قال حدثنا سهل بن بكار قال حدثنا حماد قال حدثنا يعلى بن عطاء بن مجير بن ابي عتبة عن سرج البرمشي قال في الكتاب ان هذه الامم في اثني عشر فاذا وقت العدة طفوا و بغوا وكان بأسهم بينهم .

رسول خدا (ص) سه بار فرمود: مژده باد شما را! همانا نمونه امت من نمونه بارانی است که دانسته نمی شود آغازش بهتر است یا پایانش. نمونه امت من نمونه باغی است که فوجی امسال از آن می خورند و فوجی سال دیگر. شاید فوجی آخری از همه بیشتر و پر بارتر و برتر و پایدارتر باشند آنچه بچینند بهتر باشد. چگونه هلاک شود امتی که من اول آن هستم و دوازده تن نیکان و خردمندان و عیسی مسیح پسر مریم در پایان آناند. ولی در این میان زادگان آشوب و هرج مرج هلاک شوند. آن ها از من نیستند و من از آن ها نیستم.

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا محمد بن قارون قال حدثنا علي بن الحسن الهنجاني قال حدثنا سدير قال حدثني يحيى بن ابي يونس قال حدثنا ابي نجران ان ابا الخالد حدثه و حلف له عليه ان لا تم لك هذه الامة حتى يكون فيه اثني عشر خليفة كلهم يعمل بالهدى و دين الحق. حدثنا ابوالقاسم عبدالله بن محمد الصانع قال حدثني ابو عبدالله محمد بن سعيد قال حدثنا الحسن بن علي بن زياد قال حدثنا اسمعيل الطيان قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني سفيان عن برد عن مكحول انه قيل له ان النبي ﷺ قال يكون بعدي اثني عشر خليفة قال نعم و ذكر لفظه اخرى.

حدثنا ابوالقاسم عبدالله بن محمد قال حدثنا ابو عبدالله محمد بن سعيد قال حدثني الحسين بن اسمعيل الطيان قال حدثنا ابو اسامة عن ابن مبارك عن معمر عن سمع وهب بن منبه يقول يكون اثني عشر خليفة ثم يكون الهرج ثم يكون كذا ثم يكون كذا.

حدثنا ابوالقاسم قال حدثنا ابو عبدالله قال حدثنا الحسن بن علي قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا صفوان بن عمر و عن شريح بن عبيد عن عمرو البكائي عن كعب الاخبار قال في الخلفاء هم اثني عشر فاذا كان عند انقضائهم اتى طبقة سالمة مدالله لهم في العمر كذلك وعد الله هذه الامة ثم قرأ وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم قال و كذلك فعل الله ببني اسرائيل و ليس بعزير ان يجمع امر هذه الامة يوماً او نصف يوم و ان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون.

حدثنا ابوالقاسم عبدالله بن محمد قال حدثنا ابو الحسين احمد بن محمد بن يحيى القصراني قال حدثنا ابو علي بشر بن موسى بن صالح قال حدثنا ابو الوليد القصراني عن اسرائيل عن سماك قال سمعت جابر بن سمرة السواني يقول سمعت رسول الله ﷺ يقول يقوم من بعدي اثني عشر اميراً ثم تكلم بكلمة لم افهمها فسألت القوم عنها فقالوا قل كلمهم من قریش.

حدثنا ابوالقاسم قال حدثنا ابو الحسين قال حدثنا ابو علي الحسين بن المكتب بن بهلول الموصلی قال حدثنا عسار الربيع قال حدثنا سليمان بن عبدالله عن عامر عن الشعبي عن جابر انه قال قال رسول الله ﷺ لا يزال امر امتي ظاهراً حتى يمضي اثني عشر خليفة كلهم من قریش

امام ششم فرمود: چون ابوبکر مُرد و عمر جانشین او شد، آمد در مسجد نشست. مردی بر او درآمد و گفت: ای امیرمؤمنان من مردی یهودیم. در میان یهودیان، دانشمند بزرگم. می خواهم چند پرسش از شما بکنم و اگر بدانها پاسخ درست دادی مسلمان شوم. گفت: آن‌ها چیست؟ گفت: سه و سه و یک اگر خواهی از تو بپرسم و اگر در میان این جمع کسی از تو داننا تر است مرا به او رهبری کن. گفت: بچسب به دامن این جوان یعنی علی بن ابی طالب (ع).

حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله بن ابي خلف قال حدثني يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عبدالله بن مسكان عن ابان بن تغلب عن سليم (خ مسلم) بن قيس الهلالي عن سلمان الفارسي (ره) قال دخلت على النبي ﷺ و اذا الحسين عليه السلام على فخذه و هو يقبل عينيه و يلثم فاه و هو يقول انت سيد بن سيد انت امام بن الامام ابوالائمة انت حجة بن الحجة ابو حجاج تسعة من صلبك تاسمهم قائمهم.

حدثنا حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام بن علي بن ابيطالب عليه السلام قال اخبرنا احمد بن محمد بن محمد بن سعيد الكوفي مولى بنى هاشم قال اخبرني القاسم بن محمد بن حماد قال حدثنا غياث بن ابراهيم قال حدثنا حسين بن زيد بن علي عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آباءه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ ابشروا ثم ابشروا نلت مرات انما مثل امتي كمثل غيث لا يدري اوله خير ام آخره انما مثل امتي كمثل حديقة اطعم منها فوج عاماً ثم اطعم منها فوج عاماً لعل آخرها فوجاً يكون اعرضها بعراً و اعمقها طولاً و فرعاً و احسنها جنى و كيف يهلك امة انا اولها و انتي عشر من بعدى من السعداء اولى الالباب و المسيح عيسى بن مريم عليه السلام آخرها ولكن يهلك بين ذلك تتج الهرج ليسوا مني و لست منهم ا حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين ابي الخطاب عن الحكم بن مسكين الثقفي عن صالح بن عقبة عن جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب عليه السلام قال لما هلك ابوبكر و استخلف عمر رجع إلى المسجد فقدم فدخل اليه رجل فقال يا امير المؤمنين اني رجل من اليهود و انا علامتهم و قد اردت ان اسئلك عن مسائل ان اجبتني فيها اسلمت قال ما هي.

قال ثلاث و ثلاث و واجدة فان شئت سألتك و ان كان في القوم احد اعلم منك فارشدني اليه قال عليك بذلك الشاب يعني علي بن ابيطالب عليه السلام فاني علياً فسأله فقال له علي بن ابيطالب لم قلت ثلاثاً

آمد نزد علی (ع) و پرسش های خود را نمود. فرمود: چرا گفتی سه و سه و یک و نگفتی هفت؟ گفت: اگر چنین می کردم نادان بودم. اگر از سه نخست پاسخ ندهی مرا بس است. فرمود: اگر به تو پاسخ گفتم مسلمان می شوی؟ گفت: آری. فرمود: بپرس. گفت: نخستین سنگی که بر روی زمین گذارده شد و نخستین چشمه ای که بر زمین جوشید و نخست درختی که روید کدام بود؟

فرمود: ای یهود! شما می گوید نخستین سنگی که بر زمین نهاده شد، سنگی است که در بیت المقدس است؛ دروغ گفته اید. آن سنگی است که آدم از بهشت آورده. گفت: راست گفتی. به خدا از خط هارون به گفته موسی همین است. شما می گوید نخستین چشمه ای که بر زمین جوشید چشمه ای در بیت المقدس است؛ دروغ می گوید. آن چشمه حیوانست که یوشع بن نون ماهی را در آن شست. همان چشمه است که خضر از آن نوشید و هر کس از آن بنوشد زنده بماند.

و نلتاً وواحدة لا قلت سبعا قال ادنى اذا لجاهل ان لم تجبني في الثلث اكنفت قال ﷺ فان اجبتك تسلم؟ قال نعم، قال سل، قال اسئلك عن اول حجر وضع على وجه الارض و اول عين نبعت و اول شجرة نبتت؟ قال ﷺ يا يهودى انتم تقولون اول حجر وجه الارض في بيت المقدس و كذبتم هو الحجر الذى نزل به آدم من الجنة، قال صدقت والله انه لبخط هرون و املاء موسى و انتم تقولون ان اول عين نبعت على وجه الارض العين التي بييت المقدس و كذبتم، هي عين الحيوة التي غسل فيها يوشع بن نون السمكة وهي العين التي شرب منها النخضر وليس يشرب منها احد الا حيا، قال صدقت والله انه لبخط هرون و املاء موسى، و قال ﷺ انتم تقولون اول شجرة نبتت على وجه الارض الزيتون و كذبتم، هي العجوة التي اتى بها آدم ﷺ من الجنة معه، قال صدقت والله انه لبخط هرون و املاء موسى قال و الثلث الاخرى كم لهذه الامة من امام هدى لا يضرهم من خذلهم؟ قال ﷺ اثني عشر اماماً، قال صدقت والله انه لبخط هرون و املاء موسى قال فاين يسكن نبيكم من الجنة؟ قال ﷺ في اعلاها درجة و اشرفها مكانا في جنات عدن، قال صدقت والله انه لبخط هرون و املاء موسى، قال فمن ينزل في منزله؟ قال ﷺ اثني عشر اماماً، قال صدقت والله انه لبخط هرون و املاء موسى، ثم قال السابعة فاسلم، كم يعيش وصيه بعده؟ قال ﷺ ثلثين سنة، قال ثم مه يموت او يقتل؟ قال ﷺ يقتل يضرب على قرنه فتغضب لحيته قال صدقت والله انه لبخط هرون و املاء موسى (و اخرجت هذا الحديث من طرق في كتاب الاوائل)

گفت: راست گفتمی. همین بخط هارون از گفتار موسی است. فرمود: شما می گوید نخست درختی که بر زمین روییده زیتون است؟ دروغ می گوید. آن خرماى عجوه است که آدم از بهشت با خود آورد. گفت: راست فرمودی. به خدا همین بخط هارون از گفتار موسی است. گفت: سه دیگر در این امت چند امام راستین است که هر کس آن ها را واگذارد زیانی نبرند؟ فرمود: دوازده تن. گفت: درست فرمودی. به خدا همین بخط هارون از گفتار موسی است. گفت: پیغمبر شما در کجای بهشت نشیمن می گزیند؟ فرمود: در بلندترین درجه و شریف ترین جای آن در جنات عدن. گفت: درست فرمودی. به خدا همین بخط هارون از گفتار موسی است. گفت: کی در منزل او با وی همراه می شود؟ فرمود: دوازده امام. گفت: درست فرمودی. به خدا همین است بخط هارون از گفتار موسی (ع). سپس هفتمین را پرسید و مسلمان شد. گفت: پس از او جانشین وی چند سال زنده می ماند؟ فرمود: سی سال. گفت: سپس چه می شود؟ می میرد یا کشته می شود؟ فرمود: کشته می شود؛ بر سرش ضربتی آید که ریشش از آن رنگین شود. گفت: درست گفتمی. همین است بخط هارون از گفتار موسی. مصنف (رض) گوید: من این حدیث را از چند طریق در کتاب اوایل ضبط کردم.

سليم بن قيس هلالی گوید، شنیدم عبدالله بن جعفر طیار می گفت: من با امام حسن و امام حسین (ع) و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید نزد معاویه بودیم.

حدَّثنا أبي (رض) قال حدَّثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن ابان بن ابي عياش عن سليم بن قيس الهلالي و حدَّثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (رض) قال حدَّثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد و ابراهيم بن هاشم جميعاً عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمير اليماني عن ابان بن ابي عياش عن سليم بن قيس الهلالي قال سمعت عبدالله بن جعفر الطيار يقول كنا عند معوية انا والحسن والحسين عليهم السلام و عبدالله بن عباس و عمر بن ابي سلمة و اسامة بن زيد فجرى بيني و بين معوية كلام فقلت لمعوية سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول انا اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم اخى علي بن ابي طالب عليه السلام اولى بالمؤمنين من انفسهم فاذا استشهد علي عليه السلام فالحسن بن علي عليه السلام اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم ابني الحسين عليه السلام بعده اولى بالمؤمنين من انفسهم فاذا استشهد فابنه علي بن الحسين الاكبر عليه السلام اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم ابني محمد بن علي الباقر عليه السلام اولى بالمؤمنين من انفسهم و ستدرکه يا حسين ثم تكلمه اثنى عشر اماماً تسعة من ولد الحسين عليه السلام قال عبدالله بن جعفر ثم استشهدت الحسن والحسين عليهم السلام و عبدالله بن قيس و عمر بن ابي سلمة و اسامة بن زيد فشهدوا لي عند معوية قال سليم بن قيس وقد سمعت ذلك من سلمان و ابي ذر و المقداد و ذكروا انهم سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله

حدَّثنا أبي (رض) قال حدَّثنا سعد بن عبدالله قال حدَّثنا محمد بن حسين بن ابي الخطاب عن الحسن بن محبوب عن ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام عن جابر بن عبدالله الانصاري قال دخلت علي فاطمة عليها السلام و بين يديها لوح فيه اسماء الاوصياء فعددت اثنى عشر احداهم القائم ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علي.

میان من و معاویه سخنی درافتاد و من به معاویه گفتم: که خود از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: من به مؤمنان از خودشان اولی هستم. سپس برادرم علی بن ابي طالب (ع) به مؤمنان از خودشان اولی است و چون علی (ع) شهید شد، حسن بن علی (ع) به مؤمنان از خودشان اولی است و پس از او فرزندان حسین (ع) به مؤمنان از خودشان اولی است و چون شهید شد، فرزندش علی بن الحسين اکبر (ع) به مؤمنان از خودشان اولی است. سپس فرزندان محمد بن علی الباقر به مؤمنان از خودشان اولی است. ای حسین تو او را درک کنی. پس دوازده امام کامل می شوند که نه تن آنان از فرزندان حسین می باشند.

عبدالله بن جعفر گوید، سپس حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ابي سلمة و اسامة بن زيد را گواه خواستم و برای من نزد معاویه گواهی دادند و سلیم بن قیس گوید، من همین حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و همه یادآور شدند که ما از رسول خدا (ص) شنیده ایم.

امام پنجم (ع) از جابر بن عبدالله انصاری نقل فرموده که گفت: به فاطمه زهرا وارد شدم در پیش آن حضرت لوحی بود

حدثنا أبي (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن محمد بن فضيل الصيرفي عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال ان الله عزوجل ارسل محمداً عليه السلام إلى الجن والانس و جعل من بعده اثني عشر وصياً منهم من سبق و منهم من بقى و كل وصي جرت له سنة و الاوصياء الذين من بعد محمد عليه السلام على سنة اوصياء عيسى و كانوا اثني عشر و كان أمير المؤمنين عليه السلام على سنة المسيح عليه السلام.

حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور (رض) قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر الاشعري عن لمعلي بن محمد البصري عن الحسين بن علي الوشاعن ابان بن عثمان عن زرارة بن اعبن قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول نحن اثني عشر اماماً منهم حسن و حسين ثم الائمة من ولد الحسين عليه السلام حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن الحسن الصفار بن أبي طالب عبدالله بن الصلت القمي عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران قال كنت انا و أبو سير و محمد بن عمران مولى أبي جعفر عليه السلام في منزله فقال محمد بن عمران سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول من اثني عشر محدثاً فقال أبو بصير بالله لقد سمعت ذلك من أبي عبدالله عليه السلام فحلفه مرة او مرتين حلف انه قد سمعه فقال أبو بصير لكني سمعته من أبي جعفر عليه السلام.

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا احمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا ميم بن بهلول قال حدثني عبدالله بن أبي الهذيل و سألته عن الامامة فيمن تجب الامامة و ما

نه اوصياء در آن نوشته بود. من آنان را شمردم؛ دوازده بودند که یکی قائم آنان باشد. سه از آنان محمد بود و سه علی. چون این در عهد امیرمؤمنان واقع شده، جا داشته خود علی (ع) را اسم نبرد. امام پنجم (ع) فرمود: به درستی که خدای عزوجل، محمد (ص) را به جن و انس فرستاد و پس از او دوازده جانشین رار داد. برخی پیش گذشته‌اند و برخی به جا مانده‌اند. در هر جانشینی روشی جاری بود. جانشینانی که پس از محمد (ص) بودند به روش جانشینان عیسی پاییدند و دوازده کسند. امیرمؤمنان به روش خود عیسی مسیح می‌زیست. زرارة بن اعین گوید، شنیدم امام پنجم (ع) می‌فرمود: ما دوازده امام هستیم که از آن‌ها است حسن و حسین (ع). پس امامان از فرزندان حسین (ع).

سماعة بن مهران گوید. من و ابوبصیر و محمد بن عمران، آزاد کرده امام پنجم (ع) در منزل او بودیم. محمد بن عمران گفت، از امام ششم شنیدم می‌فرمود: ما دوازده تن محدثانیم. ابوبصیر گفت: تو را به خدا از امام ششم (ع) شنیدی؟ او ار، سه بار او را سوگند داد و او هم سوگند خورد. ابوبصیر گفت: ولی من آن را از امام پنجم (ع) شنیدم. تمیم بن بهلول گوید، از عبدالله بن ابوالهذیل از امامت پرسیدم که برای چه کسی ثابت است و نشانه امام بر حق چیست؟ گفت: دلیل بر امامت و نشانه حجت بر مؤمنان و کسی که سرپرست امور مسلمانان و ناطق به قرآن و دانای به

علامه من تجب له الامامة ؟ فقال ان الدليل على ذلك والحجة على المؤمنين والقائم بامور المسلمين والناطق بالقرآن والمالم بالاحكام اخو نبي الله و خليفته على امته و وصيه عليهم ووليه الذي كان منه بمنزلة هرون من موسى المفروض الطاعة يقول الله عزوجل « يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم » الموصوف بقوله « انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة وهم راکعون » المدعو اليه بالولاية المثبت له الامامة يوم غدیر خم بقول الرسول ﷺ عن الله عزوجل الست اولى بكم من انفسكم قالوا بلى قال فمن كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذ من اخذله و اعن من اعانه علي بن ابيطالب عليه السلام أمير المؤمنين و امام المتقين و قائد الفر المحجلين و افضل الوصيين و خير الخلق اجمعين بعد رسول الله ﷺ و بعده ولده الحسن بن علي ثم الحسين سبطا رسول الله ﷺ و ابنا خير النساء اجمعين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد عليهم السلام ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي بن محمد ثم الحسن بن علي ثم محمد بن الحسن عليهم السلام إلى يومنا هذا واحداً بعد واحد وهم عترة الرسول ﷺ المعروفون بالوصية والامامة لا تخلو الارض من حجة منهم في كل عصر و زمان و في كل وقت و اوان وهم العروة الوثقى و ائمة الهدى و الحجة على اهل الدنيا إلى ان يرث الله الارض و من عليها و كل من خالفهم ضال مضل تارك للحق والهدى وهم المعبرون عن القرآن و الناطقون

احكام است، همانا برادر پیغمبر خدا (ص) و جانشین او بر امتش و وصی او بر آن‌ها و ولی اوست که نسبت به او چون هارون بود نسبت به موسی. آن که طاعتش واجبست. خدای عزوجل می فرماید (در سورة نساء آیه ۵۹): «ای آنان که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و رسول خدا و صاحبان امر خود را اطاعت کنید.» آنان که خدا او را چنین وصف کرده (سورة مائده آیه ۵۶): «همانا ولی شما خدا و رسول او است و آنان که نماز می خوانند و زکات می دهند در حالی که در رکوعند». آنکه در روز غدیر خم مولای مؤمنان خوانده شده و امامت او ثابت گردیده. به فرموده رسول (ص) از جانب خدای عزوجل آیا من به شما از خود شما اولی نیستم؟ گفتند: چرا. فرمود: پس هر که را من مولا و آقا هستم، علی مولا و آقای او است. بار خدایا! دوستش را دوست دار و دشمنش را دشمن دار. یارش را یار باش و واگذارش را واگذار و کمک کارش را کمک کن. او است علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و امام متقیان و جلودار دست و روسفیدان و بهترین جانشینان و نیکوترین همه آفریده شدگان پس از رسول خدا و پس از او حسن بن علی است. سپس حسین (ع) که دو سبط رسول خدا (ص) و دو فرزند بهترین زنان جهانند. سپس علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن علیهم السلام می باشند. تا امروز هر کدام پس از دیگری امامند. ایشانند خاندان رسول (ص) که به وصایت و امامت معروفند و زمین در هر دوره و هر وقت و آنی از یکی از آنان خالی نیست. ایشان عروة الوثقی و پیشوایان درست و حجت بر اهل دنیا هستند. تا زمین و اهل آن به خداوند جهان بگردند، مخالف آن‌ها گمراه و گمراه کننده و تارک حق و هدایت است.

عن الرسول ﷺ و من مات ولا يعرفهم مات ميتة جاهلية و دينهم الورع والعفة والصدق و الصلاح والاجتهاد و اداء الامانة الى البر والفاجر و طول السجود و قيام الليل و اجتناب المحارم و انتظار الفرج بالصبر و حسن الصحبة و حسن الجوار . ثم قال تميم بن بهلول حدثني ابو معاوية عن الاعمش عن جعفر بن محمد عليه السلام في الامامة مثله سواء .

حدثنا محمد بن موسى المتوكل (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن احمد بن محمد بن عيسى قال حدثنا الحسن بن عباس بن جريس الرازي عن ابي جعفر محمد بن علي الثاني عليه السلام ان امير المؤمنين عليه السلام قال لابن عباس ان ليلة القدر في كل سنة و انه ينزل في تلك الليلة امر السنة و لذلك الامر و لاة بعد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال ابن عباس من هم قال أنا واحد عشر من صليي ائمة معدون و بهذا الاسناد قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لاصحابه آمنوا بليلة القدر و انها تكون لعلي بن ابيطالب عليه السلام و ولده الاحد عشر من بعدى .

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه (رض) قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال حدثنا ابو علي الاشعري عن الحسين بن عبيدالله عن الحسن بن موسى الخشاب عن علي بن سماعة عن علي بن الحسين بن رباط عن ابيه عن ابن اذينة عن زرارة بن اعين قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ائمة عشر اماماً من آل محمد عليه السلام كلهم محمدون بعد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و علي بن ابيطالب منهم .
حدثنا ابي (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن ابي عمير عن سعيد بن غروان عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام قال يكون تسعة ائمة بعد الحسين بن علي تاسعهم قائمهم عليهم السلام .

آن‌ها مفسر قرآن و گویندگان از طرف رسول خدایند. کسی که بمیرد و آن‌ها را به امامت نشناسد، به مردن دوره جاهلیت مرده است. آیین آن‌ها ورع و پارسایی و راستی و صلاح و کوشش و ادای امانت است به صاحبش، خوب باشد یا بد، و طول دادن سجده. و دستور ایشان شب‌زنده‌داری و پرهیز از محرمات و انتظار فرج به صبر و حسن اخلاق و خوش همسایگی است. سپس تمیم بن بهلول گفته است که ابو معاویه از اعمش از امام ششم (ع) مثل این حدیث را برابر در موضوع امامت برای من روایت کرده است.

امام نهم (ع) فرمود: امیرمؤمنان (ع) به ابن عباس فرمود که شب قدر در هر سالی هست. در این شب دستور سالیانه فرود می‌آید و پس از رسول خدا امامانی هستند که این دستور را دریافت می‌کنند. ابن عباس عرض کرد: کیانند؟ فرمود: من و یازده کس از نژاد من. امامانی که حدیث به آن‌ها القاء می‌شود. رسول خدا (ص) فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید. آن شب پس از من مخصوص علی بن ابی‌طالب و یازده فرزند او است.
زرارة بن اعین گوید، از امام پنجم (ع) شنیدم می‌فرمود: دوازده تن از خاندان محمد (ص) همه پس از رسول خدا از عالم غیب حدیث دریافت می‌کنند و علی بن ابی‌طالب (ع) یکی از آن‌ها است.

حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور (رض) قال حدثنا الحسين بن محمد بن (خ علي) عامر الاشعري عن معلى بن محمد (خ علي) البصرى عن الحسن بن علي الوشاء عن ابان عن زرارة قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول اثني عشر أماما منهم علي والحسن والحسين ثم الاممة من ولد الحسين عليه السلام وقد اخرجت ما روته في هذا المعنى في كتاب كمال الدين و تمام النعمة في اثبات الغيبة و كشف الحيرة.

۶- في السواك اثنتي عشرة خصلة حدثنا أبي (رض) قال حدثني محمد بن يحيى العطار عن محمد بن احمد يحيى بن عمران الاشعري عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي عن الحسن بن يوسف بن معاذ الجوهرى عن عمرو بن جميع يرفعه الى النبي صلى الله عليه وآله قال في السواك اثنتا عشرة خصلة : مطهرة للقم و مرضاة للرب و يبيض الاسنان و يذهب بالحفر و يقل البلغم و يشهى الطعام و يضاعف الحسنات و تصاب به السنة و تحضره الملائكة و يشد اللثة و هو يمر بطريق القرآن و ركعتين بالسواك احب الى الله عزوجل من سبعين ركعة بغير سواك .

حدثنا أبي (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن ابن احمد بن يحيى عن ابراهيم بن اسحق عن محمد بن عيسى عن عبيد الله بن دهقان عن درست عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال في السواك اثنتا عشرة خصلة هو من السنة و مطهرة للقم و مجلاة للبصرة و يرضي الرحمن و يبيض الاسنان و يذهب بالحفر و يشد اللثة و يشهى الطعام و يذهب بالبلغم و يزيد في الحفظ و يضاعف به الحسنات و تفرح به الملائكة. حدثنا ابو الحسن محمد بن علي بن الشاه قال حدثنا ابو حامد احمد بن محمد بن الحسين قال حدثنا ابو يزيد احمد بن خالد الخالدي قال حدثنا محمد بن احمد بن احمد بن صالح التميمي قال حدثنا أبي قال حدثنا انس بن محمد بن ابومالك عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن علي بن ابي طالب عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال في وصيته له

امام پنجم (ع) فرمود: پس از حسین بن علی (ع) نه امام است که نهمین ایشان قائم آن‌ها است.

زرارة گوید، که از امام پنجم شنیدم می فرمود: دوازده امام است که از آن‌ها است علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع).

سپس امامان از فرزندان حسین (ع).

مصنف (رض) گوید: من آنچه در این موضوع روایت دارم، در کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمة در اثبات غیبت و کشف

حیرت ضبط کردم.

۶. در مسواک کردن دوازده خصلت است. پیغمبر (ص) فرمود: در مسواک کردن دوازده خصلت است، پاکي دهان است؛

خشنودی خداست؛ دندان‌ها را سفید کند؛ چرک دندان‌ها را ببرد؛ بلغم را کم کند؛ اشتهای خوراک آورد؛ حسنات را

دوچندان سازد؛ روش پیغمبر باشد؛ فرشتگان آن را گواه شوند؛ بن دندان‌ها را سخت کند؛ راه قرآن خواندن را شسته کند؛

دو رکعت نمازی که پیش از آن مسواک شود از هفتاد رکعت نماز بی مسواک پیش خدا دوست‌تر است.

یا علی السواک من السنة و هو مطهر للقم و یجلو البصر و یرضی الرحمن و بیض الأسنان و ینهب بالحفر و یشد اللثة و یشوی الطعام و ینهب بالبلغم و ینهب فی الحفظ و یضعف الحسنات و تفرح به الملائكة

۷- حدیث الحجب الاثنی عشر حدیثنا احمد بن محمد بن عبدالرحمن بن عبدالله بن الحسین بن ابراهیم بن یحیی بن عجلان المروزی المقرئ قال حدیثنا ابوبکر محمد بن ابراهیم الجرجانی قال حدیثنا ابوبکر عبد الصمد بن یحیی الواسطی قال حدیثنا الحسن بن علی (المروزی خ ب) المدنی عن عبدالله بن المبارك عن سفیان الثوری عن جعفر بن محمد الصادق عن ابيه عن جده عن علی بن ابيطالب عليهم السلام قال ان الله تبارك و تعالی خلق نور محمد قبل ان یخلق السموات و الارض و العرش و الكرسي و اللوح و القلم و الجنة و النار و قبل ان یخلق آدم و نوحا و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و كل من قال الله عزوجل فسی قوله و وهبنا له اسحق و یعقوب الی قوله و هدیناهم الی صراط مستقیم و قبل ان یخلق الانبیاء کلام باربع و مائة الف و اربع و عشرين الف سنة و خلق معه اثنی عشر حجابا حجاب القدرة و حجاب العظمة و حجاب المنة و حجاب الرحمة و حجاب السعادة و حجاب المنزلة و حجاب الهدایة و حجاب النبوة و حجاب الرفعة و حجاب الهیبة و حجاب الشفاعة ثم حبس نور محمد ﷺ فی حجاب القدرة اثنی عشر الف سنة و هو یقول سبحان ربی الاعلی و فی حجاب العظمة احد عشر الف سنة و هو یقول

امام ششم فرمود: در مساواک دوازده خاصیت است، سنت پیغمبر است؛ پاکی دهان است؛ دیده را روشن کند؛ خدا را خشنود کند؛ دندانها را سفید کند؛ چرک دندان را ببرد؛ بن دندان را سخت کند؛ اشتهای خوراک آورد؛ بلغم را ببرد؛ حافظه را بیفزاید؛ حسنات را دوچندان کند؛ فرشتگان را شاد سازد. از امام یکم همین مضمون روایت شده است.

۷. حدیث دوازده حجاب. امام یکم فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی چهارصد و بیست و چهار هزار سال پیش از آن که آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و پیش از آن که آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و سایر پیغمبرانی که در (سوره انعام آیه ۸۸-۸۷) که به هدینا هم الی صراط مستقیم پایان یابد بیافریند و پیش از آن که همه انبیاء را بیافریند، نور محمد را آفرید و با آن دوازده حجاب آفرید: حجاب قدرة، حجاب عظمة، حجاب منت، حجاب رحمت، حجاب سعادت، حجاب کرامت، حجاب منزلت، حجاب هدایت، حجاب نبوت، حجاب رفعت، حجاب هیبت، حجاب شفاعت. سپس نور محمد (ص) را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگهداشت که همی می گفت: پاک است پروردگار من که برتر است و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگهداشت که همی می گفت: پاک است دانای راز نهران و در حجاب منت ده هزار سال نگهداشت که همی می فرمود: پاک است آن خدایی که پایدار است و بازیگری ندارد و در حجاب منت ده هزار سال نگهداشت که همی می فرمود: پاک است خدای بلند برتر و در حجاب سعادت هشت هزار سال نگهداشت که همی می فرمود: پاک است آن که پایدار است و سهو

سبحان عالم السرو في حجاب المنة عشرة الاف سنة و هو يقول سبحان من هو قائم لا يلهو وفي حجاب الرحمة تسعة الاف سنة و هو يقول سبحان الربيع الاعلى وفي حجاب السعادة ثمانية الاف سنة و هو يقول سبحان من هو قائم (خ دايم) لا يسهو و في حجاب الكرامة سبعة آلاف سنة و هو يقول سبحان من هو غنى لا يفتقر و في حجاب المنزلة ستة آلاف سنة و هو يقول سبحان ربى العلى الكريم و في حجاب الهداية خمسة آلاف سنة و هو يقول سبحان رب العرش العظيم و في حجاب النبوة اربعة آلاف سنة و هو يقول سبحان رب العزة عما يصفون و في حجاب الرفعة ثلثة آلاف سنة و هو يقول سبحان ذى الملك والملكوت و في حجاب الهيبة الفى سنة و هو يقول سبحان الله و بحمده و في حجاب الشفاعة الف سنة و هو يقول سبحان ربى العظيم و بحمده ثم اظهر عزوجل اسمه على اللوح فكان على اللوح نورا منورا اربعة آلاف سنة ثم اظهره على العرش و كان على ساق العرش مثبتاً سبعة آلاف سنة الى ان وضعه الله عزوجل فى صلب آدم ثم نقله من صلب نوح ثم جعل يخرج من صلب الى صلب حتى اخرجه من صلب عبدالله بن عبدالمطلب فاكرمه بستة كرامات البسه قميص الرضا ورداء الهيبة و توجه تاج الهداية و البسه سراويل المعرفة و جعل تكنه تكة المحبة يشدبها سراويله و جعل نعله الخوف و نادله عصا المنزلة ثم قال الله عزوجل له يا محمد ﷺ اذهب الى الناس فقل لهم . قولوا لا اله الا الله محمداً رسول الله و كان اصل ذلك القميص في ستة اشياء قامت من الياقوت و كماه من اللؤلؤ و دخريصه من البلور الاصغر و ابطاه

نمی کند و در حجاب کرامت هفت هزار سال نگهداشت که می فرمود: پاک است آن خدایی که بی نیاز است و هرگز نیازمند نگردد و در حجاب منزلت شش هزار سال نگهداشت که همی می گفت: پاک است پروردگار من که بلند و باکرامت است و در حجاب هدایت پنج هزار سال نگهداشت که همی می گفت: پاک است پروردگار عرش بزرگ و در حجاب نبوت چهار هزار سال نگهداشت که همی می گفت: پاک است پروردگار عزت از آنچه به ناروایی را وصف کنند و در حجاب رفعت سه هزار سال نگهداشت، همی می گفت: پاک است صاحب ملک و ملکوت و در حجاب هیبت دو هزار سال نگهداشت و همی می گفت: پاک است خدا و به حمد او مشغولم و در حجاب شفاعت هزار سال نگهداشت و همی می گفت: پاک است پروردگار من که بزرگ است و به حمدش اندرم. سپس خدای عزوجل نامش را نور رخشانی بر لوح آشکار کرد تا چهار هزار سال. سپس بر عرش عیان ساخت تا هفت هزار سال تا آن را در صلب آدم نهاد و از آن جا به پشت نوح نقل داد و از پشتی به پشتی گردانید تا از پشت عبدالله بن عبدالمطلب درآورد و شش کرامت خاص او کرد، پیراهن رضا بر تنش پوشید و رداء هیبت به دوشش انداخت و تاج هدایت بر سرش نهاد و سراویل معرفت بر او پوشانید و بند آن را محبت قرار داد و نعلین خوف به پایش کرد و عصای منزلت به دستش داد. سپس خدا به او فرمود: ای محمد برو نزد مردم و به آن ها بگو: بگوئید لا اله الا الله محمد رسول الله.

مادة این پیراهن از شش چیز بود، تنش از یاقوت و دو آستینش از لؤلؤ و تیریزش از بلور زرد و دو زیر بغلش از زبرجد

من الزبرجد و جربابه من المرجان الاحمر و جيبه من نور الرب جل جلاله فقبل الله توبة آدم عليه السلام بذلك القميص ورد خاتم سليمان به ورد يوسف الي يعقوب به و نجى يونس من بطن الحوت به و كك سائر الانبياء عليهم السلام نجاهم من المحن به و لم يكن ذلك القميص الا قميص محمد عليه السلام قال مصنف هذا الكتاب ارواح جميع الائمة عليهم السلام و المؤمنين خلق مع روح محمد صلى الله عليه وآله و سلم.

۸- لاهل التقوى اثنتا عشرة علامة • حدثنا ابو طالب المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي البصري السمرقندي رضی الله عنه قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود العياشي عن ابيه ابي النصر قال حدثنا ابراهيم بن علي قال حدثني ابن اسحق عن يونس بن عبدالرحمن (عن ابن سنان) عن عبدالله بن مسكان عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام محمد بن علي الباقر عليه السلام قال كان امير المؤمنين عليه السلام يقول ان لاهل التقوى علامات يعرفون بها . صدق الحديث و اداه الامانة الوفاء بالمهد و قلة الفخر والبخل (و التحمل خ ب) و صلة الارحام و رحمة الضعفاء و قلة مواتاة النساء و بذل المعروف و حسن الخلق و سعة الحلم و اتباع العلم في ما يقرب الى الله عز و جل طوبى لهم و حسن مآب و طوبى شجرة في الجنة اصلها في دار رسول الله عليه السلام فايس من مؤمن الا وفي دارة غصن من اغصانها لا ينوي في قلبه شيئاً الا اتاه ذلك الغصن به ولو ان راكباً مجدأ سار في ظلها

و طوقش از مرجان سرخ و يقه اش از نور پروردگار جل جلاله . به برکت اين پيراهن توبه آدم را پذيرفت و انگشتر سليمان را به او برگردانيد و يوسف را به يعقوب رسانيد و يونس را از شکم ماهی رهانيد و پيغمبران ديگر را از گرفتاری نجات بخشيد . آن پيراهن همانا پيراهن محمد بود .

مصنف اين کتاب گويد : ارواح همه امامان و مؤمنين با روح محمد صلوات الله عليه و آله آفريده شد .

۸. برای اهل تقوى دوازده نشانه است . امام پنجم (ع) فرمايد که امير مؤمنان (ع) می فرمود : برای اهل تقوى نشانه هايست که بدان شناخته می شوند ، راستگويی ؛ رد امانت ؛ وفای به عهد ؛ کم فخر کردن ؛ و کمی (تحميل خ ب) بخل ورزیدن ؛ صله رحم ؛ ترحم بر ضعيفان ؛ کم انسى با زنان ؛ بخشش و احسان ؛ خوش خلقی ؛ حلم ورزی ؛ پیروی از دانش در عبادات خدا . طوبی از آن آن هاست و خوش سرانجامند .

طوبی درختی است در بهشت که بنش در خانه رسول خداست و در خانه هر مؤمنی بدون استثناء یک شاخه ای از شاخه هایش هست . هر چه دل آن مؤمن بخواهد و آهنگ آن را بکند ، آن شاخه بدو می دهد . اگر سوار تندروی ، صد سال در سایه اش راه پيمايد از آن بیرون نرود و اگر کلاغی از بن آن پرواز گیرد ، به بالای آن نرسد تا از پیری سخت سپید گردد . هلا در این نعمت بی کران رغبت کنید . مؤمن سرگرم خود است و مردم از او در آسایشند . چون تاریکی شب او را فراگیرد ، روی بر خاک نهد و برای خدای تعالی با شریف ترین اندامش سجده کند و با آن که او را آفريده برای رهایی خود از دوزخ

مأة عام لم يخرج منها ولو ان غرابا طار من اصلها ما بلغ اعلاها حتى يبيض هرما الا ففى هذا فارغبوا ان المؤمن من نفسه فى شغل والناس منه فى راحة و اذا جن عليه الليل فرش وجهه و سجد لله تعالى ذكره بمكارم بدنه و يناجى الذى خلقه فى فكاك رقبتة الافهكذا فكونوا .

۹- لايسلم على اثنى عشر. حدثنا محمد بن على ماجيلويه (رض) عن عمه محمد بن ابي القاسم عن هرون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام قال لا تسلموا على اليهود ولا على النصارى ولا على المجوس ولا على عبدة الاوثان ولا على موائد شراب الخمر ولا على صاحب الشطرنج والنرد ولا على المغنث ولا على الشاعر الذى يقذف المحصنات ولا على المصلى و ذلك لان المصلى لا يستطيع ان يرد السلام لان التسليم عن المسلم تطوع والرد عليه فريضة ولا على آكل الربا ولا على رجل جالس على غائط ولا على الذى فى الحمام ولا على الفاسق المعلن بفسقه.

۱۰ - استقبال النبى (ص) جعفر بن ابيطالب لما انصرف من الحبشة اثنتى عشرة خطوة حدثنى محمد بن القاسم المفسر المعروف بابى الحسن الجرجانى (رض) قال حدثنا يوسف بن محمد بن زياد عن ابيه عن الحسن بن على بن محمد عن ابيه محمد بن على بن ابيه الرضا على بن موسى عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه الصادق جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن على الباقر عن ابيه زين العابدين على بن الحسين عن ابيه الحسين بن على بن ابيطالب عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما جاءه جعفر بن ابيطالب من الحبشة قام اليه و استقبله اثنتى عشرة خطوة و عاتقه و قبل ما بين عينيه و بكى و قال لا ادري بايهما انا اشد سرورا بقدومك يا جعفر ام بفتح الله على اخيك خبير و بكى فرحا برؤيته.

مناجات كند. هلا چنين باشيد.

شرح مقصود از شريف ترين عضو، پيشانى است.

۹. بر دوازده گس سلام نكنيد. امام ششم از گفته پدرش فرمود: سلام نكنيد به يهودى و نصرانى و مجوس و بت پرست و بر آن كه سر سفره شراب نشسته و بر شطرنج باز و نردباز و بر مأبون و بر شاعرى كه زن هاى پاكدامن را نسبت زنا مى دهد و بر كسى كه در نماز است، زيرا نماز گزار نمى تواند جواب سلام بدهد. چون كه سلام از سلام كننده مستحب است، ولى جواب آن واجب است و سلام نكنيد به كسى كه ربا مى خورد و بر كسى كه در حال تقوط است و بر كسى كه در حمام است و بر كسى كه متجاهر به فسق است.

۱۰. پيغمبر (ص) جعفر بن ابيطالب را دوازده گام پيشواز نمود. امام يكم (ع) فرمود: چون جعفر بن ابيطالب از مهاجرت حبشه خدمت رسول خدا (ص) برگشت، پيغمبر برخاست و دوازده گام او را استقبال كرد و ميان ديدگانش را بوسيد و گريست و

۹۱- فی التابوت الاسفل من النار اثني عشر • حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب قال حدثنا الحسن بن مسكين الثقفي عن عبدالرحمن بن سيابة عن جعید الهمداني قال قال امير المؤمنين عليه السلام ان في التابوت الاسفل ستة من الاولين و ستة من الاخرين فاما الستة من الاولين فابن آدم قاتل اخيه و فرعون الفراعنة و السامري و الدجال كتابه في الاولين و يخرج في الاخرين و هامان و قارون و اما الستة من الاخرين فنعتل و معاوية و عمرو بن العاص و ابو موسى اشعري و نسي المحدث اثنين.

۹۲- فی المائدة اثنى عشرة • حدثنا محمد بن علي ما جيلويه (رض) عن عمه محمد

بن ابي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن سنان عن ابراهيم الكرخي عن ابي عبدالله عليه السلام عن ابيه عن آباءه عليهم السلام قال قال الحسن بن علي عليه السلام في المائدة اثنتا عشرة خصلة يجب على كل مسلم ان يعرفها : اربع منها فرض و اربع منها سنة و اربع منها تاديب فاما الفرض فالمعرفة و الرضا و التسمية و الشكر و اما السنة فالوضوء قبل الطعام و الجلوس على الجانب الايسر و الاكل بثلاث اصابع و لقع الاصابع و اما التاديب، فالاكل مما يليك و تصغير اللقمة و المضغ الشديد و قلة النظر في وجوه الناس.

حدثنا ابو الحسين محمد بن علي بن الشاه قال حدثنا ابو محمدا احمد بن محمد بن الحسين قال حدثنا ابو يزيد احمد بن الخالد الخالدي قال حدثنا محمد بن احمد بن صالح التميمي قال حدثنا يونس بن محمد ابو مالك عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن علي بن ابي طالب

فرمود: به کدام یک از دو موهبت بیشتر شاد باشم، به آمدن خودت ای جعفر یا به فتحی که خدا به برادرت علی نسبت به قلعه‌های خیبر عطا فرمود.

۱۱. در تابوت ته دوزخ دوازده کسند. امام یکم (ع) فرمود: به راستی در تابوت ته دوزخ شش تن از امت‌های گذشته باشند و شش کس از امت آخرالزمان. آن شش کس از گذشتگان سلف: فرزند آدم است که برادرش را کشت؛ و فرعون فرعون‌ها است؛ و سامری است؛ و دجال است که در زمره امت‌های گذشته نام برده شده و در آخرالزمان بیرون می‌آید؛ و هامان؛ و قارون است. و شش کس از امت آخرالزمان: نعتل (عثمان بن عفان)؛ و معاویه؛ و عمرو عاص؛ و ابو موسی اشعری هستند. محدث دو تن دیگر را فراموش کرده بود.

۱۲. در سفره خوراک دوازده خصلت است. امام دوم (ع) فرمود: در سفره خوراک دوازده خصلت است که باید هر مسلمانی آن‌ها را بداند. چهار از آن‌ها فرض است و چهار از آن‌ها سنت است و چهار ادب است. آنچه فرض است، شناختن رازق و رضا به قسمت و نام خدا و شکر خدا کردن است. و آنچه سنت است، شستن دست پیش از خوراک و نشستن بر ران چپ و خوردن به سه انگشت و لیسیدن انگشتان.

عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ يَا عَلِيُّ اَنْتِي عَشْرَةٌ خَصْلَةٌ يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ اَنْ يَتَعَلَّمَهَا فِي الْمَائِدَةِ اَرْبَعٌ مِنْهَا فَرِيضَةُ اَرْبَعٍ مِنْهَا سَنَةٌ وَاَرْبَعٌ مِنْهَا اَدَبٌ فَاَمَّا الْفَرِيضَةُ الْمَعْرُوفَةُ بِمَا يَأْكُلُ وَالتَّسْمِيَةُ وَ الشُّكْرُ وَ الرِّضَا وَ اَمَّا السَّنَةُ فَالْجُلُوسُ عَلَى الرَّجْلِ الْيَسْرَى وَ الْاَكْلُ بِثَلَاثِ اَصَابِعٍ وَ اَنْ يَأْكُلَ مِمَّا يَلِيهِ وَ مِمَّ اِلَّا اَصَابِعٍ وَ اَمَّا الْاَدَبُ فَتَصْغِيرُ اللَّقْمَةِ وَ الْمَضْغُ الشَّدِيدُ وَ قَلَّةُ النَّظَرِ فِي وُجُوهِ النَّاسِ وَ غَسْلُ الْيَدَيْنِ.

۱۳- الشهور اثني عشر شهراً • حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن ابي عبدالله البرقي عن ابيه عن حماد بن عيسى عن الصباح بن سياه عن ابي جعفر عليه السلام قال ان الله عزوجل خلق الشهور اثني عشر شهراً وهي ثلثمائة وستون يوماً خرج منها ستة ايام خلق فيها السموات والارضين فمن ثم تقاصرت الشهور .

و ادب، خوردن از آنچه در جلوی تو است و کوچک گرفتن لقمه و خوب جویدن و کم بر روی دیگران نگاه کردن. پیغمبر در ضمن سفارش‌های خود به علی (ع) فرمود: ای علی! شایسته است مسلمان برای سر سفره دوازده خصلت بیاموزد که چهار آن لازم است و چهار آن مستحب است و چهار آن ادب است. آن چهار که لازم است بدانند این که، آن چه می‌خورد حلال است و نام خدا را ببرد و شکر خدا بنماید و بدان راضی باشد و آن چهار که سنت است این است که، رو پای چپ بنشیند و با سه انگشت بخورد و از آنچه پهلوی او است بخورد و انگشتان خود را بلیسد و آن چهار که ادب است، لقمه را کوچک بردارد و خوب بجود و کم به روی حاضران نگاه کند و دست‌های خود را بشوید.

۱۴. ماه‌های سال دوازده است. امام پنجم (ع) فرمود: خدا ماه‌ها را دوازده آفریده که سیصد و شصت روز باشد. هر ماهی سی روز. ولی آن شش روزی که خداوند در آن‌ها آسمان‌ها و زمین را آفریده از آن بیرون شد و از این راه برخی ماه‌ها از سی کم شد.

شوح سال، قمری دارد و شمسی. سال قمری به گردش ماه باشد. دوازده دوره گردش ماه بر دور زمین، یک سال قمری باشد و چون گردش ماه بر دور زمین از سی روز بیشتر و از بیست و نه روز کمتر نیست، دوازده دوره آن که یک سال قمری است، سیصد و پنجاه و پنج روز و کسری شود که آن کسر در ظرف چند سال روز تمامی در حساب آید. بنابراین دوره سال قمری دارای شش ماه سی تمام و شش ماه بیست و نه روز باشد و در سال کبیسه، دارای هفت ماه سی تمام و پنج ماه بیست و نه روز باشد. اختلافی که شماره ماه‌های قمری دارد برای این است که مرکز زمین، مرکز مدار گردش ماه نیست. بلکه با آن مسافت بسیاری فاصله دارد و از این جهت فاصله ماه نسبت به زمین کم و زیاد می‌شود و این اختلاف پدید می‌آید. علت این اختلاف را هیأت قدیم روی تعدیلات حرکت ماه نسبت به زمین شرح داده و چهار تعدیل برای آن قایل شده که در کتب هیأت قدیم ذکر شده و این جا موقع شرح و بیان آن نیست. با این حال مشکلات غیر قابل حلی هم به نظر آورده و صدها سال متفکرین و ریاضیین بزرگی را چون خواجه طوسی و محقق خفری به بازی گرفته است.

حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال حدثنا ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالكريم بن اخي ابي زرعة قال حدثنا ابن عون قال حدثنا مكى بن ابراهيم البلخي قال حدثنا موسى بن عبيد عن صدقة بن يسار عن عبدالله بن عمر قال نزلت هذه السورة اذا جاء نصر الله والفتح إلى رسول الله ﷺ في اوسط ايام التشريق فعرف انه الوداع فركب راحلته الغضباء فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ايها الناس كل دم كان في الجاهلية فهو هدر واول دم هدر دم الحارث بن ربيعة بن حارث كان مسترضعا في هذيل فقتله بنوا الليث او قال كان مسترضعا في بني الليث فقتله هذيل و كل ربا كان في الجاهلية فموضوع واول ربا وضع ربا العباس بن عبدالمطلب ايها الناس ان الزمان قد استدار فهو اليوم كهية يوم خلق الله السموات والارض و ان عدة

سال شمسی به گردش آفتاب باشد. یک دوره چرخش آفتاب و زمین به گرد هم یک سال شمسی باشد که دارای دوازده ماه است که هر ماهی سی و دو روز تا بیست و نه روز است و مجموع آنها سیصد و شصت و پنج روز و کسری باشد که چند سال یک بار سال کبیسه پدید آید و یک روز به شماره روزهای آن سال بیفزاید و سیصد و شصت و شش روز تمام به حساب آید. اختلاف ماههای شمسی هم برای این است که فاصله زمین نسبت به آفتاب در مدت دوره سال کم و بیش می شود و این اختلافات پدید می گردد. هیأت قدیم با تعدیلات چندی علت این اختلاف را شرح داده و هیأت جدید برای حرکت زمین دور مرکز خود که آفتاب است مدار بیضی تصویر کرده و این اختلاف را به وضع مدار منسوب دانسته است.

به هر حال سال شمسی و قمری هر کدام دارای یک علت طبیعی هستند که مستند به وضع زمین و ماه و آفتاب و حرکت مدار آنها است و با مضمون خیر موافقت ندارد که می فرماید: خدا نخست دوازده ماه قرار داد که هر ماهی سی روز تمام بود و سپس مدت آفرینش آسمان و زمین که شش روز است از آنها بیرون شد و بدین سبب ماههای بیست و نه روز پدید آمد. این روایت از چند جهت مورد اعتراض می شود، اول آن که سال ثابتی به شماره سیصد و شصت روز محقق دانسته؛ دوم آن که شش روز ظرف آفرینش از سال تا همیشه کسر شده؛ سوم آن که هر ماهی سی روز تمام بوده. چون حدیث از نظر سند معتبر و مورد اعتماد است باید برای رفع اعتراضات آن گفت:

۱. مطابق نظر دانشمندان جدید، منظومه شمسی ما که شامل یک خورشید و چندین سیاره و ماههای بسیاری است، در فضای مربوط به خود حادث و مسبوق به نبودی است. مدت های بسیاری گذشته که فضای آن از وجود این ستاره های درخشنده تهی بوده و مطابق ظاهر آیات و اخبار هم این موضوع ثابت است و روز و شب دو مخلوق خداوندند و با مبدأ روشنائی سیاری پدید می شوند. ممکن است قبل از آفرینش آسمانها و ستاره های منظومه شمسی ما مبدأ نور سیاره دیگری بوده و گردش سالیانه مرتبی داشته که به دوازده ماه سی روزی تقسیم می شده و چون آفتاب و ماه و زمین در مدت شش روز با این وضع اختلاف مرکزی خود آفریده شدند.

سال قمری که منظور روایت است، بدین وضع کنونی پدیدار شد و ماههای بیست و نه روز از گردش و دور آنها به وجود آمد. گواهی در دست نیست که پیش از آفریدن آسمانها و زمین و به عبارت دیگر، پیش از برقراری منظومه شمسی

الشهور عندالله اثني عشر شهراً في كتابالله يوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم رجب مضر الذي بين جمادى و شعبان و ذوالقعدة و ذوالحجة والمحرّم فلا تظلموا فيهن انفسكم فان النسيء زيادة في الكفر يضل به الذين كفروا يحلونه عاما ويحرمونه عاما ليواطؤا عدة ما حرم الله فكانوا بجرمون المحرم و يستحلون صفر و يحرمون صفر عاما و يستحلون المحرم ايها الناس ان الشيطان قد يش ان يعبد في بلادكم آخر الابد و رضى منكم بمحقرات الاعمال فاحذروه في دينكم على محقرات الاعمال ايها الناس من كان عنده وديعة فليؤدها إلى من اتمنه عليها ايها الناس ان النساء عندكم عوار لا يملكن لانفسهن ضرا ولا نفعاً اخذتموهن بامانة الله و استحلتم فروجهن بكلمات الله فلكن عليهن حق ولهن عليكم حق و من حاكم عليهن ان لا تواطؤا فراشكم ولا يعصينكم في معروف فاذا فعلن ذلك فلهن رزقهن و كسوتهن بالمعروف ولا تضربوهن ايها الناس اني قد تركت

کنونی ما، شب و روز و ماه و سالی نبوده یا نتواند بود و اگر کسی این معنا را مستبعد داند و نتواند باور کند، می‌گوییم مقصود از این که هر ماهی سی روز بوده و به واسطه آفریدن آمدن آسمان و زمین در ماه‌ها کسری واقع شده این است که چون خدا مدار ماه را بدو دایره‌ای آفرید و دایره سیصد و شصت درجه است که چون تقسیم بر دوازده شود، هر قسمتی از آن که در سیر آفتاب یک ماه است سی روز تمام بوده است ولی به واسطه این که زمین و آسمان بعداً آفریده شد و مرکز زمین یا مرکز مدار آفتاب و ماه مخالف بود، کسری در پاره‌های ماه‌ها پدید شد و پنج الی شش روز از میزان ماهی سی روز که مقتضای تقسیم مدار بر دوازده است کسر شد.

عبدالله بن عمر گفته این سوره «اذا جاء نصر الله و الفتح» تا آخر در میانه روزهای تشریق (۱۳ - ۱۱) بر پیغمبر (ص) نازل شد و دانست که حج وداع است. سوار شتر عضباء خود شد و در میان همه حاج سخترانی کرد. خدا را ستود و ثنای او را بجا آورد. سپس فرمود: آی مردم! هر خونی در دوره جاهلیت ریخته شده هدر است و پیش از همه خون حارث بن ربیعۃ بن حارث (یکی از عمو زاده‌های خود پیغمبر (ص) از تیره بنی هاشم) را هدر کرد. این شخص برای جستجوی دایا در تیره هذیل رفته بود و بنولیت او را کشته بودند. یا فرمود: برای جستجوی دایه در بنولیت رفته بود و هذیل او را کشتا بودند. هر ربا و نزول قرضی که در جاهلیت بوده و تاکنون در ذمه قرض‌داران مانده، ملفی است و پیش از همه نزول قرض‌های عباس بن عبدالمطلب (عموی خود) را ملفی کرد. ای مردم روزگار چرخیده و امروز به سر دوره خود رسیده و مانند همان روز است که خداوند تازه آسمان و زمین را آفریده. شماره ماه‌ها نزد خدا دوازده است؛ در آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین در کتاب خدا ثبت شده. چهار آن‌ها محترم است و نباید در آن‌ها جنگید. رجب مضر که میان جمادى و شعبانست و ذوالقعدة و ذوالحجة و محرم.

در این ماه‌ها به خود ستم نکنید. جا به جا کردن ماه‌های حرام، مزید در کفر است که آنان که کافرند در آن گمراهی پیش می‌کنند. ماهی را در یک سال حلال می‌دانند و در یک سال حرام، تا شماره ماه‌هایی را که خداوند حرام کرده برابر کنند سالی که محرم را حرام می‌کردند، صفر را حلال می‌دانستند و سالی که صفر را حلال می‌دانستند، به جای آن محرم را

فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله عزوجل فاعتصموا به ایها الناس ای یوم هذا ؛ قالوا یوم حرام ؛ ثم قال ایها الناس فای شهر هذا ؛ قالوا شهر حرام ؛ قال ایها الناس ای بلد هذا ؛ قالوا بلد حرام ؛ قال فان الله حرم عزوجل حرم علیکم دماکم و اموالکم و اعراضکم کحرمه یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا إلی یوم تلقونه الا فلیبلغ شاهدکم غائبکم لانی بعدی و لامة بعدکم ، ثم رفع یده حتی انه لیری بیاض ابطیه ثم قال : اللهم اشهد انی قد بلغت.

حلال می‌شمردند. ای مردم! به راستی شیطان ناامید است که دیگر در شهرستان شما پرستیده شود و از شما به گناهان کوچک خوش است و به گناه کوچک از او در دین خود بترسید.

آی مردم! هر کس امانتی دارد، به صاحبش رساند. آی مردم! زن‌ها نزد شما عاریه‌اند و برای خود سود و زیانی نتوانند خواست. آن‌ها را شما به طور امانت از خدا گرفتید و به فرمان حق فروج آن‌ها را بر خود حلال کردید. شما به آن‌ها حقی دارید و آن‌ها هم به شما حقی دارند. حق شما بر آن‌ها این است که کسی را در بستر شما نپذیرند و در کار خوب، شما را نافرمانی نکنند. چون چنین کردند، به طور متعارف حق خوراک و پوشاک بر شما دارند. آن‌ها را تزئید. آی مردم! من در میان شما چیزی به یادگار گذاردم که تا بدان متمسک باشید، هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خدا است. بدان بچسبید. آی مردم! امروز چه روزیست؟ گفتند: روز حرام. سپس فرمود: آی مردم! این ماه چه ماهی است؟ گفتند: ماه حرام. آی مردم! این شهر چه شهری است؟ گفتند: شهر حرام. فرمود: به راستی خدا خون و مال و آبروی شما را بر همدیگر حرام کرده، مثل حرمت امروز شما در این ماه شما در این شهر شما تا او را ملاقات کنید. هلا حاضرین شما به غایبین برسانند. پس از من پیغمبر نیست و پس از شما امتی نیست. سپس دست‌های خود را چنان بلند کرد که سفیدی هر دو زیر بغل مبارکش دیده شد. سپس فرمود: بار الهها! گواه باش که من رسالت خود را به امت تبلیغ کردم.

شوح این حدیث شریف که شامل خطبه مبارکه حجة الوداع پیغمبر است و مسلم میان همه مسلمانان از احادیث محکمه است، مفاد آن هویدا و چندین کلمات جامعه پیغمبر (ص) و دستورات شریعت اسلام نیز در آن درج است. فقط جمله ان الزمان قد استدار به نظر دشوار می‌آید و ظاهراً مقصود این است که امروز دین حنیف و ملت فطری اسلام که همان آیین پاک و نخست خداوند است با نشر و ظهور احکام قرآن در جهان پابرجا شد و کمبودهایی که به واسطه نقصان عقول و پرورش بشر داشت، تکمیل گردید و کجی‌ها و خرافاتی که به واسطه دسیسه مغرضین و دین‌تراشان در دستورات اسلام و ملت حنیف ابراهیم وارد شده بود، از آن دور شد و گویا خداوند عالم را با فطرت پاک دیانت درست از همین امروز آفریده و گویا جهان روح و زندگانی را از اکنون به خود یافته و این جمله بیشتر به عقیده توحید متوجه است و مقصود این است که چون توحید و پرستش خدای یگانه سرخلقت و آفرینش است و ظاهر حال هر موجود امکانی است و به واسطه القانات شیطانی شرک و الحاد وسیله سرگردانی بشر شده بود، اکنون که به برکت قرآن و کوشش من (که پیغمبر آخرالزمانم) اساس شرک و الحاد از بن کنده شد. روزگار چرخید و از نو بر سر کار آمد و فطرت توحید مانند آغاز آفرینش آسمان و زمین خود را نمایش داد.

محمد بن ابی عمیر روایت را به امام ششم (ع) رسانیده که در تفسیر قول خدای عزوجل (در سوره توبه آیه ۴۶) به راستی شماره ماه‌ها پیش خداوند دوازده است و ثبت در کتاب خداست. از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است،

حدثنا محمد بن علي ما جيلويه (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن أبي عمير رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزوجل ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السموات والارض قال المحرم و صفر ربيع الاول و ربيع الاخر و جمادى الاولى و جمادى الاخر و رجب و شعبان و شهر رمضان و شوال و ذوالقعدة و ذوالحجة و منها اربعة حرم عشرون من ذى الحجة و المحرم و صفر و شهر ربيع الاول و عشر من شهر ربيع الاخر
 ۱۴ - ساعات الليل اثنتا عشرة ساعة و ساعات النهار اثنتا عشرة ساعة .

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (رض) قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن احمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن ابان عن أبي عبد الله عليه السلام قال ساعات الليل اثنتا عشرة ساعة و ساعات النهار اثنتا عشرة ساعة و افضل ساعات الليل و النهار اوقات الصلوات ثم قال انه اذا زالت الشمس فتحت أبواب السماء و هبت الرياح و نظر الله عزوجل إلى خلقه و اني لاحب ان يصعد لي عند ذلك إلى السماء عمل صالح ثم قال عليكم بالدعاء في اوقات الصلوات فانه مستجاب . حدثنا أبي (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن احمد بن يحيى عن ابراهيم بن اسحق عن محمد بن الحسن بن ميمون عن أبي هاشم قال قلت لابي الحسن الماضي لم جعلت صلوة الفريضة و السنة خمسين ركعة لايزاد فيها ولا ينقص منها قال ان ساعات الليل اثنتا عشرة ساعة و فيما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ساعة ؟ و ساعات النهار اثنتا عشرة ساعة فجعل لكل ساعة ركعتين و ما بين غروب الشمس إلى سقوط القرص غسق.

فرمود: دوازده ماه محرم است و صفر و ربيع الاول و ربيع الاخر و جمادى الاولى و جمادى الاخر و رجب و شعبان و ماه رمضان و شوال و ذيقعدة و ذیحجه. چهار از آنها ماه حرام است که بیست روز از ذیحجه باشد با تمام محرم و صفر و ماه ربيع الاول و ده روز از ربيع الاخر.

شرح تعیین ماه های حرام به این ترتیب خلاف مشهور و معروف است، زیرا معروف و مسلم این است که ماه های حرام سه ماه ذیقعدة و ذیحجه و محرم است با ماه رجب. چنانچه در خطبه پیغمبر (ص) گذشت.

۱۴. شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت. امام ششم (ع) فرمود: شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت و بهترین ساعات شب و روز اوقات نماز است.

سپس فرمود: چون صبح شود درهای آسمان بازگردد و باها بوزد و خدای عزوجل به آفریدگان خود نظر فرماید. من دوست دارم که در این هنگام کار نیکی از من به آسمان بالا رود. سپس فرمود: بر شما است که پس از نمازها دعا کنید که به راستی مستجاب است.

ابی هاشم گوید، به امام دهم (ع) عرض کردم: چرا نماز واجب و نافله شبانه روز پنجاه رکعت است (بنابراین که دو

حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال اخبرني عمي قال اخبرنا ابواسحق قال اعلى علينا تغلب ساعات الليل الفسق والفحمة والعشوة والهدأة والسباع والجنح والهزيع (والفقد خ ب) والقعر والزلفة والسحرة والبهرة و ساعات النهار الراد والشروق والمنزوع والترحل والدلوك والجنوح والهجير والظهرة والاصيل والطفل والتبوع.

۱۵ - البروح اثني عشر و البر اثني عشر والبحور اثني عشر والعوالم اثني عشر حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل (رض) قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي عن احمد بن ابي عبدالله البرقي عن ابيه و غيره عن محمد بن سليمان الصنعاني عن ابراهيم بن الفضل عن ابان بن تغلب قال كنت عند ابي عبدالله عليه السلام اذ دخل عليه رجل من اهل اليمن فسلم عليه فرد عليه السلام فقال له مرحبا بك يا سعد فقال الرجل بهذا الاسم سميت ابي وما اقل من يعرفني به فقال له ابو عبدالله عليه السلام صدقت يا سعد المولى فقال الرجل جعلت فداك بهذا كنت القب فقال له ابو عبدالله عليه السلام لاخير في اللقب ان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه ولاتنابزوا باللقاب بس الاسم الفسوق بعد الايمان ما صنعتك يا سعد . فقال جعلت فداك انا من اهل بيت ننظر في النجوم لانقول ان باليمن ليس

رکعت نشسته نافله عشاء محسوب نشود). نه کم می شود نه بیش؟ فرمود: شب دوازده ساعت دارد و میانه سپیده دم تا برآمدن آفتاب هم یک ساعت است و روز هم دوازده ساعت دارد (که روی هم بیست و پنج ساعت می شود) و برای هر ساعتی دو رکعت نماز قرار داده شده و از غروب آفتاب تا نهایان شدن روشنی آن غسق نامیده شود.

شوح مقصود از ساعت در این حدیث بخش های متفرقه شب و روز است نه بخش های متساوی معموله.

ابواسحاق گوید: تغلب (از علمای لغت عرب بوده) ساعات های شب را به این نام ها برای ما بازگو کرد. از اول شب به ترتیب: غسق، فحمة، عشوة، هدأة، سباع، جنح، هزيع، قعر، زلفة، سحرة، بهرة و ساعات های روز را به این نام ها برشمرد، به ترتیب از بامداد: راد، شروق، منزوع، ترحل، دلوك، جنوح، هجير، ظهيرة، اصيل، طفل، تبوع.

شوح این نام هایی است که عرب به مناسبت وضع فضا یا حال مردم برای هر بخشی از شب و روز وضع کرده و ممکن است معنی وصفی آن ها مقصود باشد و منظور از آن، ساعت معمول در این عصر نیست که بخش معینی از مقدار شب یا روز است. مثلاً اول شب را به واسطه روشنی آن غسق می گویند. بعد که تاریک می شود، آن را فحمة می نامند که به معنی ذغال است. سپس آن را عشوة به معنی شب شینی، سپس هداء یعنی ساعت آرامش، سپس سباع یعنی وقت آمدن درندگان و همچنین...

۱۵. برج های فلک دوازده است؛ بیابان های بزرگ دوازده است؛ دریا های بزرگ دوازده است؛ عالم ها هم دوازده است. ابان بن تغلب گوید:

خدمت امام ششم (ع) بودم که مردی از اهل یمن آمد نزد آن حضرت و وی را سلام داد. حضرت سلامش را پاسخ داد و فرمود: خوش آمدی ای سعد. آن مرد گفت: این نامی است که مادرم مرا بدان نامیده و بسیار کم کسی مرا بدین نام می شناسد.

احد اعلم بالنجوم منا فقال له ابو عبدالله عليه السلام فاسالك فقال اليماني سل عما احببت من النجوم فاني اجيبك عن ذلك بعلم فقال ابو عبدالله عليه السلام كم ضوء الشمس على ضوء القمر على ضوء الزهرة درجة فقال اليماني لا ادري فقال ابو عبدالله عليه السلام صدقت فكم ضوء الزهرة على ضوء المشتري على ضوء العطارده درجة فقال اليماني لا ادري فقال ابو عبدالله عليه السلام صدقت فمما سمع النجم الذي اذا طلع هاجت الابل فقال اليماني لا ادري فقال له ابو عبدالله عليه السلام صدقت فما اسم النجم الذي اذا طلع هاجت البقر فقال اليماني لا ادري فقال له ابو عبدالله عليه السلام صدقت فما اسم النجم الذي اذا طلع هاجت الكلاب فقال اليماني لا ادري فقال له ابو عبدالله عليه السلام صدقت في قولك لا ادري فما زحل عندكم في النجوم فقال اليماني نجم نحس فقال له ابو عبدالله عليه السلام مه لا تمولن هذا فانه نجم امير المؤمنين عليه السلام وهو نجم الاوصياء عليه السلام و هو النجم الثاقب الذي قال الله تبارك و تعالى في كتابه فقال اليماني ما يعنى بالثاقب قال ان مطلعته في السماء السابعة و تقب بضوئه حتى اضاء في سماء الدنيا فمن ثم سماه عزوجل النجم الثاقب يا اخا اليمين عندكم علماء فقال اليماني نعم جعلت فداك ان باليمن قوم ليسوا كاحد من الناس في علمهم فقال ابو عبدالله عليه السلام و ما يبلغ من علم عالمهم فقال له اليماني ان عالمهم ليزجر الطير و يقفوا الاثر في الساعة مسيرة شهر للراكب المعجده فقال ابو عبدالله عليه السلام فان عالم المدينة اعلم من عالم اليمن فقال اليماني و ما بلغ من علم عالم المدينة فقال ابو عبدالله عليه السلام عالم المدينة ينتهي إلى حيث لا يقفوا الاثر و يزجر الطير و يعلم في اللحظة الواحدة مسيرة الشمس

امام (ع) فرمود: ای سعد مولی راست گفتمی. آن مرد گفت: قربانت این لقب من است. امام (ع) فرمود: لقب خوب نیست. خدای تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: «لقب روی هم مگذارید». برای مؤمن نام بی ایمانی بد است. ای سعد! چه صنعتی داری؟ عرض کرد: قربانت! ما خاندانی هستیم منجم و در یمن کسی از ما در نجوم اعلم نیست. امام (ع) فرمود: از تو راجع به نجوم پرسش کنم؟ عرض کرد: هر چه خواهی بیس که جواب می دهم، از روی علم. فرمود: روشنی آفتاب چند درجه از روشنی ماه بیش تر است؟ عرض کرد: نمی دانم. فرمود: راست گفتمی. فرمود: نام ستاره ای که چون به در آید شهوت گاوان به حرکت آید، چیست؟ گفت: نمی دانم. فرمود: نور مشتری چند درجه از عطارد بیشتر است؟ عرض کرد: نمی دانم. فرمود: راست گفتمی. فرمود: بگو بدانم نام ستاره ای که چون در آید شتران به فحل آیند چیست؟ عرض کرد: نمی دانم. فرمود: راست گفتمی. فرمود: بگو بدانم نام ستاره ای که چون در آید سگ ها به فحل آیند چیست؟ عرض کرد: نمی دانم. فرمود: راست گفتمی که نمی دانی. بگو بدانم زحل پیش شما چگونه ستاره ای است؟ عرض کرد: ستاره نحسی است. امام ششم (ع) فرمود: چنین مگو، زیرا آن ستاره امیرمؤمنان و ستاره اوصیاء (ع) است و آن ستاره ثاقب است که خدای تبارک و تعالی در قرآن (در سوره طارق) از آن خیر داده. یمانی عرض کرد: ثاقب یعنی چه؟ فرمود: آن از آسمان هفتم طلوع می کند ولی با نور خود همه آسمان ها را می شکافد تا در آسمان دنیا روشنی می دهد. از این رو خدای عزوجل او را ثاقب نامیده. ای یمانی! شما در نزد خود دانشمندی دارید؟ عرض کرد: قربانت، آری. در میان ما دانشمندی هستند که هیچ کس در دانش به پایه آن ها نمی رسد.

تقطع اثنی عشر بروجاً و اثنی عشر براو اثنی عشر بحر او اثنی عشر عالماً قال فقال له الیمانی جعلت فداک ما ظننت ان احداً یعلم هذا و یدری ما کنه قال ثم قام الیمانی فخرج
 ۱۶ - حدیث الدرهم الاثنی عشر الی الی رسول الله ص حدیثنا ابی (رض)
 قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن ابی عمیر عن ابان الاحمر عن الصادق
 علیه السلام قال جاء رجل إلى رسول الله ﷺ وقد بلی نوبه فعمل الیه
 اثنی عشر درهما فقال خذ هذه الدراهم فاشتر بها نوباً البسه قال علی علیه السلام فجت إلى سوق فاشترت
 له قمیصاً باثنی عشر درهماً و جئت به إلى رسول الله ﷺ فنظر الیه فقال یا علی غیر هذا احب الی
 اتری صاحبہ بقیلنا فقلت لا ادری فقال انظر فجت إلى صاحبہ فقلت ان رسول الله ﷺ قد کره
 هذا یرید غیره فاقلنا فیہ فرد علی الدراهم و جئت بها إلى رسول الله ﷺ فمشی معی إلى السوق
 لیتاع قمیصاً فنظر إلى جاریة قاعدة علی الطريق تبکی فقال لها رسول الله ﷺ و ما شانک قالت
 یا رسول الله ان اهلی اعطوني اربعة دراهم لاشتری لهم حاجة فضاعت فلا اجسر ان ارجع الیهم
 فاعطاها رسول الله ﷺ اربعة دراهم و قال ارجعی إلى اهلك و مضی رسول الله ﷺ إلى السوق فاشتری

امام فرمود: علم آن‌ها تا کجا می‌رسد؟ یمانی عرض کرد: عالم آن‌ها به پرندگان فال می‌زند و در یک ساعت تا مسافت یک ماه برای سوار تندرو جای پا را دریافت می‌کند. امام فرمود: به راستی عالم مدینه از عالم یمین داناتر است. عرض کرد: علم عالم مدینه تا کجا است؟

امام (ع) فرمود: علم عالم مدینه تا آنجا است که پی‌گردی و فال پرنده بدان نمی‌رسد و در یک لحظه تمام مسافت سیر آفتاب که دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده جهان را می‌پیماید دریافت می‌کند. یمانی عرض کرد: قربانت، گمان ندارم کسی این موضوع را بداند و کنه آن را بفهمد.
 گوید، سپس آن یمانی برخاست و بیرون رفت.

۱۶. سرگذشت دوازده درهمی که برای رسول خدا هدیه آورده‌اند. امام ششم (ع) فرمود: مردی نزد رسول خدا آمد. دید جامه آن حضرت کهنه است. دوازده درهم خدمت آن حضرت آورد. عرض کرد: با این پول یک جامه برای خود بخیرید.
 علی (ع) فرماید: من آن پول را به بازار بردم و یک پیراهن خریدم به دوازده درهم و خدمت رسول خدا (ص) آوردم. چون به آن نگاه کرد، فرمود: ای علی پیراهن دیگر نزد من بهتر است. به نظرت فروشنده آن را پس می‌گیرد؟ عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: وارس. من نزد فروشنده آمدم و گفتم: رسول خدا این را نمی‌خواهد، پیراهن دیگری می‌خواهد. این را پس بگیر. پول را رد کرد به من و آن را نزد رسول خدا (ص) آوردم.

آن حضرت با من به بازار آمد تا پیراهنی بخرد. دید یک کنیزی در راه نشسته و گریه می‌کند. رسول خدا (ص) به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله (ص) خانواده من چهار درهم به من دادند که چیزی برای آنان بخرم و گم شده و جرأت ندارم نزد آن‌ها برگردم. رسول خدا (ص) چهار درهم از آن پول را به او داد و فرمود: به خانواده خود برگرد و رفت به بازار. پیراهنی خرید به چهار درهم و پوشید و خدا را حمد گفت. سپس برهنه‌ای را دید که می‌گوید:

قمیصاً باربعة دراهم فلبسه وحمدالله عزوجل فرأى رجلاً عرياناً يقول من كسانى كساء الله من ثياب الجنة خلع رسول الله ص قميصه الذى اشتريه و كساء السائل ثم رجع (ع) الى السوق فاشترى بالاربعة التى بقيت قميصاً آخر فلبسه فحمد الله عزوجل ورجع الى منزله فاذا الجارية قاعدة على الطريق تبكى فقال رسول الله ص مالك لاتأتين اهلك قالت يا رسول الله (ص) قد ابطأت عليهم اخاف ان يضربوني فقال رسول الله (ص) مرمى بين يدي و دليني على اهلك و جاء رسول الله حتى وقف على باب دارهم و قال السلام عليكم يا اهل الدار فلم يجيبوه فاعاد السلام فلم يجيبوه فاعاد السلام فقالوا عليك السلام يا رسول الله ص ورحمة الله و بر كاته فقال عليه الصلوة والسلام مالكم تر كتم اجابتي فى اول السلام والثاني فقالوا يا رسول الله ص سمعنا كلامكم فاحببنا ان نستكثر منه فقال يا رسول الله ص ان هذه الجارية ابطأت عليكم فلا تؤذوها (تؤاخذوها ج ب) فقالوا يا رسول الله ص هي حرة لممشاك فقال رسول الله ص الحمد لله ما رايت اثني عشر درهما اعظم بركة من هذه كساء الله بها عارين و اعترق نسمة (رقبة خ)

۱۷- النقباء اثني عشر جدتنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير و احمد بن محمد بن أبي نصر البنظلي عن ابان بن عثمان الاحمر عن جماعة مشيخة قالوا اختاره رسول الله ص من امته اثني عشر نقبياً إشار إليهم جبرئيل و امره باختيارهم كعدة نقباء موسى تسعة من الخزرج و ثلثة من الاوس فمن

هر كس مرا بپوشاند، خدا از جامه های بهشت به او بپوشاند. رسول خدا (ص) پیراهنی را که خریده بود از تن خود درآورد و به تن آن سائل پوشانید و به بازار برگشت و با چهار درهمی که مانده بود، یک پیراهن دیگر خرید و آن را پوشید و حمد خدای عزوجل را گفت و به منزل برمیگشت.

باز دید همان کنیزک در راه نشسته و گریه می کند. رسول خدا (ص) به او فرمود: چرا به خانواده خود نمی روی؟ عرض کرد: یا رسول الله دیر شده و من ترسم که اگر اکنون پیش آن ها بروم مرا بزنند. رسول خدا (ص) فرمود: پیش روی من برو و مرا به خانواده خود راهنمایی کن. رسول خدا (ص) آمد تا بر در خانه آن ها ایستاد و فرمود: درود بر شما ای اهل خانه. پاسخ ندادند. دوباره سلام داد. پاسخ ندادند. سه باره سلام داد. عرض کردند و علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله و برکاته. فرمود: چرا در بار اول و دوم جواب مرا ندادید. عرض کردند: یا رسول الله! سخن شما را شنیدیم و دوست داشتیم که بیشتر باشد. رسول خدا فرمود: این کنیز دیر کرده، او را آزار نکنید. عرض کردند: یا رسول الله این کنیز را به نثار قدم مبارک شما آزاد کردیم. رسول خدا فرمود: حمد خدا را. هیچ دوازده درهمی این قدر برکت نداشته. خدا با آن دو برهنه را پوشاند و نفسی را هم آزاد کرد.

۱۷. نقبیان رسول خدا بر اهل مدینه دوازده کس بودند. عثمان احمر از جمعی از استادان خود روایت کرده که گفته اند، رسول خدا از امت خود به دستور جبرئیل، دوازده رئیس و کدخدا انتخاب کرد، به شماره رؤسای بنی اسرائیل که موسی انتخاب کرد. نه تن آن ها از قبیله خزرج بودند و سه تن از قبیله اوس. آن ها که از قبیله خزرج بودند:

الخزرج اسعد بن زرارة والبراء بن معرور و عبدالرحمن بن حماد و جابر بن عبدالله و رافع بن مالك و سعد بن عباد و المنذر بن عمرو و عبدالله بن رواحة و سعد بن الربیع و من القواقل عباد بن الصامت و معنى القواقل الرجل من العرب كان اذا دخل المدينة (يثرب) يجمى إلى رجل من اشراف الخزرج فيقول اجرني مادمت بها من ان اظلم فيقول قوئل حيث شئت فانت في جوارى فلا يتعرض له احد و من الاوس ابوالهيثم بن التيهان و اسيد بن حضير و سعد بن خيشمة و اخرجت قصتهم في كتاب النبوة قال مصنف هذا الكتاب النقيب الرئيس من العرفاء و قد قيل انه الضمين و قد قيل انه الشهيد على قومه و اصل النقيب في اللغة من النقب وهو الثقب الواسع قبيل نقيب القوم لانه ينقب عن احوال القوم كما ينقب عن الاسرار و عن مكنون الاضمار معنى قول الله عزوجل و بعثنا منهم اثني عشر نقيباً هو انه قد اخذ من كل سبط منهم ضمينا بما عقد عليهم من الميثاق في امر دينهم و قد قيل انهم بعثوا إلى الجبارين ليقفوا على احوالهم و يرجعوا بذلك على نبيهم موسى **عليه السلام** فرجعوا ينهون قومهم عن قتالهم لمارؤا من شدة بأسهم و عظم خلقهم و القصة معروفة و كان مرادنا ذكر معنى النقيب في اللغة والله الموفق للصواب.

۱. اسعد بن زرارة بود. ۲. براء بن معرور ۳. عبدالرحمن بن حماد ۴. جابر بن عبدالله ۵. رافع بن مالك ۶. سعد بن عباد ۷. منذر بن عمرو ۸. عبدالله بن رواحة ۹. سعد بن الربیع. و از مهاجرین عرب های مدینه، عباد بن صامت بود که در پناه یکی از اشراف خزرج در شهر مدینه می زیست و کسی متعرض او نمی شد و از قبیله اوس:
۱۰. ابوالهيثم بن تيهان بود. ۱۱. اسيد بن حضير ۱۲. سعد بن خيشمة. من سرگذشت آنها را در کتاب نبوت ضبط کرده ام.

مصنف این کتاب گوید: نقيب، ريس ناحیه و قبیله است از سنخ کدخدایان و گفته شده که به معنی معتمد است و گفته شده که امین است و گفته شده که گواه بر قوم خود است و نقيب در اصل لغت از نقب باز گرفته شده که سوراخ گشاده در زمین و کوه است و او را نقيب گویند. برای آن که از احوال قومی که بر آنها گماشته است، تفتیش می کند. چنانچه از اسرار و ضمائر نهفته تفتیش می شود و معنی گفته خدای عزوجل (در سوره مائده آیه ۱۲) دوازده نقيب از ایشان یعنی بنی اسرائیل فرستادیم، این است که از هر سبطی یک نماینده و مسؤول گرفتیم و با او در امر دین پیمان بسته شد و برخی گفته اند که این نقيبها به بلاد جبارهای عمالقه فرستاده شدند تا از حال آنها مطلع شوند و نزد پیغمبر خود موسی برگردند و خبرگزاری کنند. اینها برگشتند و قوم خود را از جنگ با جباران منع کردند، زیرا از تجهیزات و پهلوانی آنها در هراس افتاده بودند. این قصه معروف است. در این جا مقصود ما بیان معنی لغوی نقيب بود و خداوند توفیق دهد به کار نیک.

ابواب الثلاثة عشر

المسوخ ثلاثة عشر صنفاً حدثنا محمد بن علي ما جيلوبه (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن احمد بن يحيى قال حدثنا محمد بن الحسين عن علي بن اسباط عن علي بن جعفر عن مغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام عن أبيه عن جده عليه السلام قال المسوخ من بني آدم ثلاثة عشر صنفاً منهم القرود والغنازير والخفاش والضب والدب والفيل والدعموص والجريث والعقرب وسهيل والقنفذ والزهرة والعنكبوت فاما القرود فكانوا قوماً من بني اسرائيل كانوا ينزلون على شاطئ البحر اعتدوا في السب فصادوا الحيتان فمسخهم الله واما الغنازير فكانوا قوماً من بني اسرائيل ودعا عليهم عيسى بن مريم عليه السلام فمسخهم الله خنازير واما الخفاش فكانت امرأة مع ظئرها فسخرتها فمسخها الله خفاشاً واما الضب فكان أعرايياً بدوياً لا يدع عن قتل من مر به من الناس فمسخه الله ضباً واما الدب فكان رجلاً مخنثاً يدعوا الرجال إلى نفسه فمسخه دباً واما الفيل فكان رجلاً ينكح البهائم فمسخه الله فيلاً واما الدعموص فكان رجلاً زاني الفرج لا يدع شيئاً فمسخه الله دعموصاً واما الجريث فكان رجلاً ناماً فمسخه الله جريثاً واما العقرب فكان رجلاً هماً فمسخه الله عقرباً (واما الدب فكان رجلاً يسرق الحاج فمسخه الله دباح) واما سهيل فكان رجلاً عشاراً صاحب مكاس فمسخه الله كوكباً واما الزهرة فكانت امرأة افتنت هاروت و

باب مطالب و خصال سيزده گانه

۱. حیواناتی که انسان به آن‌ها مسخ شده سیزده صنفند. امام ششم (ع) از گفته پدرش از جدش فرمود: مسخ شدگان از بنی آدم سیزده صنفند که از آن‌ها است، میمون و خوک و شب پره و سوسمار و خرس و فیل و کرم سیاه و سگ ماهی و عقرب و سهیل و خارپشت و زهره و عنکبوت. اما میمون جمعی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا مأوا داشتند و در شبیه تعدی کردند و ماهیان را شکار نمودند و خدا آن‌ها را به شکل میمون گردانید. خوک جمعی از بنی اسرائیل بودند که حضرت عیسی بر آن‌ها نفرین کرد و خدا آن‌ها را به شکل خوک کرد. شب پره زنی بود که دایه یا هیوی خود را جادو کرد و خدا او را شب پره کرد. سوسمار یک عرب بیایانی بود که هر کس بر او می گذشت او را می کشت. خدا او را سوسمار کرد. خرس مردی بود مأبون بود و مردم را به خود می خواند. خدا او را خرس کرد. فیل مردی بود که چهار پایان را وطنی می کرد. خدا او را فیل کرد. کرم سیاه آبی مردی بود زناکار که از چیزی نمی گذشت. خدا او را کرم سیاه کرد. مار ماهی مردی بود سخن چین خدا او را مار ماهی کرد. عقرب مردی بود بدگو و بدزبان. خدا او را عقرب کرد. (خرس مردی بود که حاجیان را می دزدید. خدا او را خرس کرد ب). سهیل مردی بود گمراجه. خدا او را مسخ کرد. زهره زنی بود که هاروت و ماروت را فریفت. خدا او را مسخ کرد. عنکبوت زن بد اخلاقی بود که شوهر خود را نافرمانی می کرد و از او روگردان بود. خدا او را عنکبوت کرد. خارپشت مردی بود بدخلق. خدا او را خارپشت کرد.

ماروت فمسخها الله و أما العنكبوت فكانت امرئة سيئة الخلق عاصية لزوجها مولية عنه فمسخها الله عنكبوت و أما القنفذ فكان رجلا سيئ الخلق فمسخه الله قنفذاً حدثنا ابو الحسن علي بن الاسواري المذكر قال حدثنا مكى بن أحمد بن سعدويه البودعي قال حدثنا أبو محمد زكريا بن يحيى بن عبيد العطار . بدعياط قال حدثنا القلانسي عبدالعزيز بن عبد بن عبدالله الاويسى قال حدثنا علي بن جعفر عن معتب مولى جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عن المسوخ فقال هم ثلثة عشر الفيل والذب والنخنير والقرود والجرب و الضب والوطواط والدعموس و العقرب و العنكبوت و الارنب و سهيل و الزهرة قفيل يا رسول الله صلى الله عليه وآله و ما كان سبب مسخهم فقال أما الفيل فكان رجلا لوطياً لا يدع رطباً ولا يابساً و أما الذب فكان رجلاً مؤثناً يدعو الرجال إلى نفسه و أما النخنير فقوم نصارى سألوا ربهم إنزال المائدة عليهم فلما انزلت عليهم كانوا اشد ما كانوا كفراً و اشد تكذيباً و أما القرود فقوم اعتدوا في السبت و أما الجرب فكان رجلاً ديوناً يدعو الرجال حليلته و أما الضب فكان رجلاً أعراياً يسرق الحاج بمحبته و أما الوطواط فكان رجلاً يسرق الثمار من رؤس النخل و أما الدعموص فكان نما ما يفرق بين الاحبة و أما العقرب فكان رجلاً لذاعاً لا يسلم عن لسانه احد و أما العنكبوت فكان امرأة تغون زوجها و أما الارنب فكانت امرأة لا تطهر من حيض ولا غيره

امام يكلم (ع) فرمايد: مسوخ را از رسول خدا (ص) پرسيدم. فرمود: سيزده اند؛ فيل، خرس، خوك، ميمون، مارماهی، سوسمار، شب پره، كرم سياه آبی، عقرب، عنكبوت، خرگوش، سهيل، زهره. عرض شد: يا رسول الله! سبب مسخ آنها چه بوده؟ فرمود: فيل مرد لوطی بود كه تر و خشکی را به جا نمی گذاشت؛ خرس مرد مأبونی بود كه مردم را به خویش دعوت می کرد؛ خوكها جمعی نصرانی بودند كه از پروردگار خود درخواست كردند برای آنها مائده بفرستد. چون مائده را فرستاد در كفر و تكذيب پیغمبر خود سخت تر شدند؛ ميمون جمعی از يهود بودند كه در شنبه شكار ماهی كردند؛ مارماهی مرد ديوثی بود كه مردم را به زن خود دعوت می کرد؛ سوسمار مرد عرب چادر نشینی بود كه با عصای خود از حاجیان دزدی می کرد؛ شب پره مردی بود كه از سر نخلها میوه می دزدید؛ كرم سياه آبی مرد سخن چینی بود كه میان دوستان جدایی می افكند؛ عقرب مرد بدزبانی بود كه هر كس را با زبان می گزید؛ سهيل گمركچی بود در يمن؛ زهره زنی بود نصرانی از آن یکی از پادشاهان بنی اسرایيل. همانی بود كه هاروت و ماروت را فریفت و نامش ناهیل بود، ولی مردم می گویند ناهید.

مصنف این کتاب گوید: مردم در حقیقت زهره و سهیلی كه از مسخ شدگانند غلط می روند و می گویند اینها دو ستاره اند. چنان نیست كه می گویند. ولیكن آنها دو جانور دریابند كه به نام دو ستاره آسمان نامیده شده اند. چنانچه برج های آسمان به نام جانوران زمین نامیده شده اند، چون حمل (بره)، ثور (نره گاو)، سرطان (خرچنگ)، عقرب (كژدم)، حوت (ماهی)، جدی (بزغاله)، زهره و سهيل هم از این باب است كه نام دو جانور دریایی بوده اند و سبب اینکه مردم در

و اما سهیل فكان عشادا باليمن و أما الزهرة فكانت امرأة نصرانية و كانت لبعض ملوك بنی اسرائیل و هی التي فتن بهاروت و ماروت و كان أسمها ناهیل و الناس يقولون ناهید قال مصنف هذا الكتاب اناس یغلطون فی الزهرة و سهیل فيقولون انهما نجمان و ليس كما يقولون و لكنهما دابتان من دواب البحر سمیتا باسمی نجمین فی السماء كما سمیت بروج فی السماء باسماء حیوان فی الارض مثل حمل و الثور و السرطان و العقرب و الحوت و الجدی كذلك الزهرة و سهیل و إنما غلط الناس فیهما دون غیرهما لتعذر مشاهدتهما و النظر الیهما لانهما دابتان فی البحر المطیف بالدنیا بحيث لا یبلغه سفینة و لا تممل فیہ حيلة و ما كان الله عزوجل لیمسح العصاة انواراً مضیئة لیبتدی بهم فی البر و البحر ثم یرقیهم ما بقیت السماء و الارض و المسوخ لم یتبق أكثر من ثلاثة ایام حتی ماتت و لم تتوالد و هذه الحیوانات التي تسمى المسوخ فالمسوخیة لها اسم مستعارى مجازى بل هی مثل ما مسخ الله عزوجل علی صورتها قوماً عصوه و استحقوا بعصیانهم تغییر ما بهم من نعمته و حرم تبارک و تعالی لحمها لیکلا یتنتفع بها و لا یتستخف بقوتها حکیت لی هذه الحکایة عن أبی الحسین محمد بن جعفر الاسدی (رض)

۴. حد بلوغ الفلام ثلث عشر الى اربع عشر سنة حدثنا أبی (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد بن أبی نصر البزنطی عن أبی الحسین الغدامی یباع اللؤلؤ عن عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله علیه السلام قال سأله أبی و أنا حاضر عن الیتیم متی یجوز أمره قال حتی یربغ اشدّه قال قلت قد یرکون الفلام ثمانية عشر أو اقل أو أكثر و لا یحتلم قال اذا

این دو به غلط رفته اند این است که نمی شود این دو جانور را دید و آن ها را شناخت، زیرا این دو جانور در اقیانوس زندگی می کنند که بر گرد جهان می چرخند. کشتی بدان نمی رسد و تدبیری در آن کار نمی کند. نمی توان گفت خدای عزوجل گناه کاران را ستاره نوربخشی کرده که در بیابان و دریا وسیله رهنمایی باشند و تا آسمان و زمین برپاست بمانند.

گناه کارانی که مسخ می شدند، بیش از سه روز زنده نبوده اند. سپس می مردند و فرزندی از آن ها نمی شده. این جانورانی که مسوخ نامیده شده اند، بطور مجاز و از راه شباهت است و این ها مانند جانورانی هستند که خداوند جمعی گناه کاران را مانند آن ها گردانید، زیرا به گناه خود سزاوار چنین کیفری شدند و نعمت پیکر زیبایی را که خدا بدان ها بخشیده بود از دست دادند و خداوند هم گوشت حیواناتی که شبیه آن ها بود حرام کرد تا سودی از آن ها برده نشود و کیفر آن ها سبک به نظر نیاید. این حکایت از ابی الحسن محمد بن جعفر اسدی دریافت شده است.

۲. پسر بچه از سیزده تا چهارده سال بالغ می شود. عبدالله بن سنان گوید، من حاضر بودم که پدرم از امام ششم (ع) پرسید: کی کارها و معاملات یتیم درست است؟ فرمود: وقتی به حد بلوغ رسد.

بلغ وكتب عليه الشیخی جاز امره إلا یكون سفیفا أوضیفا .

حدثنا أبي (رض) قال حدثنا محمد بن یحیی العطار عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی الوشاء عن عبدالله بن سنان عن أبی عبدالله علیه السلام قال إذا بلغ الغلام أشده ثلث عشرة سنة ودخل فی الاربع عشرة سنة وجب علیه ما وجب علی المعتلمین احتلم ام لم یحتلم و كتب علیه السیئات و كتبت له الحسنات و جازله كل شیئی من ماله إلا أن یكون سفیفا او سفیفا .

۴- ثلث عشر خصلة من فضائل امیر المؤمنین علیه السلام حدثنا أبي (رض) قال حدثنا عبدالله بن الحسن المؤدب قال حدثنا أحمد بن علی الاصهانی عن إبراهيم بن محمد التقفی قال حدثنا جعفر بن الحسن بن عیبدالله بن موسی العبسی عن محمد بن علی السلمی عن عبدالله بن محمد بن عقیل عن جابر بن عبدالله الانصاری قال لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان فی علی علیه السلام خصالا لو كان واحدة منها فی جمیع الناس لا كفوا بها فضلا قوله صلی الله علیه و آله و سلم من كنت مولاه فعلی مولاه و قوله صلی الله علیه و آله و سلم علی منی کمرون من موسی و قوله صلی الله علیه و آله و سلم علی منی و انا منه و قوله صلی الله علیه و آله و سلم علی منی کنفسی طاعته طاعتی و معصیته معصیتی و قوله صلی الله علیه و آله و سلم حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله و قوله صلی الله علیه و آله و سلم ولی علی علیه السلام ولی الله و عدو علی علیه السلام عدو الله و قوله صلی الله علیه و آله و سلم علی حجة الله و خلیفته علی عباده و قوله صلی الله علیه و آله و سلم حب علی ایمان و بغضه كفر و قوله صلی الله علیه و آله و سلم حزب علی حزب الله و حزب أعدائه

عرض کرد: بلوغ او چه وقت است؟ فرمود: وقتی محتلم شود. گوید: گفتم گاهی پسر بچه تا سال هیجده و کمتر و بیشتر محتلم نمی شود. فرمود: وقتی بالغ شود و گناه و ثواب به او نوشته شود، کارها و معاملات او درست است مگر آن که سفیه یا ضعیف العقل باشد.

عبدالله بن سنان گوید، امام ششم (ع) فرمود: چون پسر بچه به سن رشد رسد که سیزده است و در سال چهاردهم درآید واجب می شود بر او آنچه واجب است بر محتلم ها. چه محتلم شود، چه نشود و گناهان بر او نوشته شود و حسناش ثبت شود و معاملاتش در اموالش درست باشد، مگر آنکه ضعیف العقل یا سفیه باشد.

۳. سیزده خصلة از فضائل امیر مؤمنان (ع) است. جابر بن عبدالله گوید، از رسول خدا (ص) درباره علی (ع) چند خصلة به گوش خود شنیدم. اگر یکی از آنها در همه مردم بود، در فضل آنها پس بود:

۱. این که درباره او فرمود: هر که را من آقا و مولایم، علی آقا و مولا است. ۲. این که فرمود: نسبت علی به من چون نسبت هارون است به موسی. ۳. این که فرمود علی از من است و من از علی. ۴. این که فرمود: علی نسبت به من چون خود من است. طاعت او طاعت من است و نافرمانی او نافرمانی من. ۵. این که فرمود: جنگ کردن با علی جنگ با خدا است و صلح با علی صلح با خداست. ۶. این که فرمود: دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خداست. ۷. این که فرمود: علی حجت خدا و خلیفه او است بر بندگانش. ۸. این که فرمود حب علی ایمانست و دشمنی با وی کفر است. ۹. این که فرمود: حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است. ۱۰. این که فرمود: علی همراه حق است و حق همراه علی. از هم جدا نشوند تا در سر حوض بر من وارد گردند.

حزب الشیطان و قوله ﷺ علی مع الحق والحق معه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض وقوله ﷺ علی قسیم الجنة والنار وقوله ﷺ من فارق علیا فقد فارقتی و من فارقتی فقد فارق الله عزوجل و قوله ﷺ شیعة علی هم الفائزون یوم القيمة.

ابواب الاربعة عشر

۱- فی الخضاب اربع عشرة خصلة حدثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار قال حدثنا ابي عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری عن ابراهیم بن اسحق النهاوندی عن محمد بن علی البغدادی عن ابيه عن عبدالله بن مبارك عن عبدالله بن زید رفع الحدیث الی رسول الله ﷺ انه قال درهم فی الخضاب افضل من نفقة الف درهم فی سیل الله و فیہ اربع عشرة خصلة یطرد الريح من الاذنین و یجلو الغشاوة عن البصر و یلین الخیاشم و یطیب النکبة و یشد اللثة و یذهب بالضناء و یقل وسوسة الشیطان و تفرح به الملائكة و یتبشیر به المؤمن و یغیظ به الکافر و زينة و طیب و براءة فی قبره و یتحیی منه منکر و نکیر حدثنا محمد بن علی بن الشام قال حدثنا أبو حامد قال حدثنا أبو یزید قال حدثنا محمد بن احمد بن صالح التمیمی عن ابيه قال حدثنا انس بن محمد أبو مالک عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن علی بن أیطالب رضی الله عنه عن النبی ﷺ انه قال فی وصیته الیه یا علی رهم فی الخضاب افضل من الف درهم ینفق فی سیل الله تعالی و فیہ اربع عشرة خصلة یطرد الريح من الاذنین و یجلو البصر و یلین الخیاشم و یطیب النکبة و یشد اللثة و یذهب بالضناء و یقل وسوسة الشیطان و تفرح به الملائكة و یتبشیر به

۱۱. این که فرمود: علی قسمت کنندۀ بهشت و دوزخ است. ۱۲. این که فرمود: هر کس از علی جدا شده از من جدا شده و هر کس از من جدا شد، از خدای عزوجل جدا شده. ۱۳. این که فرمود: شیعیان علی همانا کامیابند در روز قیامت.

ابواب خصلت های چهارده گانه

۱. در خضاب چهارده خصلت است. عبدالله بن زید حدیث را به رسول خدا (ص) رسانیده که فرمود: صرف یک درهم در خضاب، ثوابش بهتر است از خرج هزار درهم در راه خدا و در آن چهارده خاصیت است.
باد گوش ها را می راند و دیده را روشن می کند و نرمۀ بینی را تازه می کند و دهن را خوشبو می کند و بین دندان را سخت می کند. سستی و لاغری را می برد و وسوسۀ شیطان را کم می کند. فرشتگان را شاد می نماید. مؤمن را خرم می کند و کافر را خشمگین می کند. زینت و بوی خوش و برائت از عذاب قبر است. منکر و نکیر از آن شرم می کنند.

المؤمن و یفیظ به الکافر و هو زینة و طیب و یتحیی منه منکر و نکیر و هو برائة به فی قبره .
 حدثنا ابو احمد محمد بن جعفر البندار الشافعی الفرغانی بفرغانة قال حدثنا ابوبکر مسعدة بن
 اسمع قال حدثنا ابوعمر و احمد بن حازم بن یونس بن محمد بن حازم بن أبي عروة الغفاری صاحب
 رسول الله ﷺ قال احمد اخبرنا محمد بن كتابية ابو يحيى الاسدی قال حدثنا هشام بن عروة
 عن عثمان بن عروة عن أبيه عن الزبير بن العوام قال قال رسول الله ﷺ لا تشبهوا
 باليهود والنصارى حدثنا أبو محمد بن عبدالله الشافعی بفرغانة قال حدثنا أبو جعفر محمد بن جعفر
 الاشعث قال حدثنا أبو حاتم محمد بن ادريس قال حدثنا محمد بن عبدالله الانصاری عن محمد بن
 عمرو بن علقمة عن أبي سلمة عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ لا تشبهوا
 باليهود والنصارى .

قال مصنف هذا الكتاب رضى انما اوردت هذين الخبرين في الخضاب احدهما عن الزبير
 والاخر عن أبي هريرة لان اهل النصب ينكرون على الشيعة استعمال الخضاب ولا يتقدرون على دفع
 ما يصح عنهما و فيهما حجة لنا عليهم .

۳- الغسل في اربعة عشر موطناً حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد
 بن محمد بن عيسى عن احمد بن أبي نصر البزنطی قال حدثنا عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله عليه السلام
 قال ان الغسل في اربعة عشر موطناً ، غسل الميت و غسل الجنب و غسل من غسل الميت و غسل
 الجمعة والعیدین و يوم عرفة و غسل الاحرام و دخول الكعبة و دخول المدينة و دخول الحرم
 والزيارة و ليلة تسعة عشر و احدى و عشرين و ثلث عشرين من شهر رمضان.

در حدیث دیگر، امام یکم (ع) همین مضمون را در ضمن سفارش های که پیغمبر (ص) به او کرده با اندکی اختلاف در
 ترتیب نقل می فرماید.

زبیر بن عوام گوید، رسول خدا (ص) فرمود: رنگ موی پیری را بگردانید و مانند یهود و نصاری نباشید. همین
 موضوع را ابوهریره از رسول خدا روایت کرده.

مصنف این کتاب گوید: من این خبر را در موضوع خضاب از زبیر و ابوهریره نقل کردم، برای آن که ناصبیان، خضاب
 را بر شیعه انکار می کنند و آن را بدعت می پندارند، ولی نمی توانند روایتی را که از زبیر و ابوهریره رسیده، رد کنند و در
 روایت و در این دو، حجت ما بر آن ها تمام می شود.

۲. غسل در چهارده جا ثابت شده. امام ششم (ع) فرمود: غسل در چهارده جا است.

غسل میت؛ غسل جنب؛ غسل مس میت؛ غسل جمعه؛ غسل عید روزه؛ و عید قربان؛ و روز عید عرفة؛ و غسل احرام؛
 و دخول در خانه کعبه؛ و دخول در مدینه؛ و دخول در حرم مکه؛ و غسل زیارت؛ و غسل شب نوزده؛ و بیست و یکم؛ و
 بیست و سوم ماه رمضان.

۳- اصحاب العقبة اربعة عشر رجلا احمد بن محمد بن الهيثم المجلی (رض) قال حدثنا يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال حدثنا تميم بن بهلول عن ابيه عن عبدالله بن الفضل الهاشمي عن ابيه عن زياد بن المنذر قال حدثني جماعة من المشيخة عن حذيفة بن اليمان انه قال الذين نفروا برسول الله ﷺ ناقته في منصرفه من تبوك اربعة عشر ابوالشروور و ابوالدواهي و ابوالمعازف و ابوه و طلحة و سعد بن أبي وقاص و أبو عبيدة و ابوالاعور و المغيرة و سالم مولى ابوحذيفة و محالد بن وليد و عمرو بن العاص و ابوموسى الاشعري و عبدالرحمن بن عوف وهم الذين انزل الله عزوجل فيهم و هموا بمالم ينالوا .

۳. اصحاب عقبه که برای کشتن پیغمبر نوطه کرده بودند چهارده گسند. حذیفه بن یمان فرمود: آنان که در برگشت پیغمبر از جنگ تبوک شتر آن حضرت را رم دادند تا به آن حضرت آسیب رسانند، چهارده کس بودند، ابوالشروور؛ ابوالدواهی؛ ابوالمعازف؛ و پدرش؛ طلحه؛ سعد بن ابی وقاص؛ ابوعبیده؛ ابوالاعور؛ مغیره؛ سالم آزاد کرده ابوحذیفه؛ خالد بن ولید؛ عمرو بن عاص؛ ابوموسی اشعری؛ عبدالرحمن بن عوف. و هم آنانند که خدای عزوجل (در سوره توبه آیه ۷۶) درباره آن‌ها نازل کرد: «و تصمیم گرفتند، بدانچه به آن نرسیدند».



ابواب الخمسة عشر

۱- اذا عملت (فعلت بخ ب) الامة خمس عشرة خصلة حل بها البلاء • حدثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال حدثنا محمد بن عبدالله البزاز قال حدثنا احمد بن محمد بن ابراهيم العطار قال حدثنا ابو الربيع سليمان بن داود قال حدثنا فرج بن فضالة عن يحيى بن سعيد عن محمد بن حنفية عن علي بن ابيطالب (عليه السلام) قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) اذا عملت امتي خمس عشرة خصلة حل بها البلاء قيل يا رسول الله و ما هي ؟ قال اذا كانت المغنم دولا والامانة مغنما والزكوة مغرمأ و اطاع الرجل زوجته و عتق امه و بر صديقه و جفا اباه و كان زعيم القوم اذ ذلهم و اكرمه القوم مخافة شره و ارتفعت الاصوات في المساجد و لبسوا الحرير و اتخذوا القينات و ضربوا بالمعازف و لعن آخر هذه الامة اولها فليرتقب عند ذلك الريح الحمراء و الخسف و المسخ حدثنا ابو سعيد محمد بن الفضل بن محمد بن اسحق المذكر قال حدثنا ابو يحيى البرزاز النيشابوري فيما اجازته لنا قال حدثنا محمد بن حسام بن عمران البلخي قال حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا فرج بن فضالة عن يحيى بن سعيد عن محمد بن علي عن أبيه عن علي بن ابيطالب (عليه السلام) قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) ، اذا عملت امتي خمس عشرة خصلة حل بها البلاء قيل و ما هي يا رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال اذا كان المغنم دولا والامانة مغنماً والزكوة مغرمأ و اطاع الرجل زوجته و عتق امه و بر صديقه و جفا اباه و ارتفعت الاصوات في المساجد و كان زعيم القوم اذ ذلهم و ضربوا بالمعازف و لعن آخر

ابواب خصال پانزده گانه

۱. چون امت پانزده خصلت را مرتکب شوند، بلا بر آنها نازل شود. رسول خدا (ص) فرمود: چون امت من پانزده خصلت را مرتکب شوند بلا و گرفتاری بر آنها درآید. عرض شد: ای رسول الله چیست آن خصلت‌ها؟
- فرمود: چون غنیمت جهاد دولت اشخاص گردد و مال امانت غنیمت شمرده شود، یعنی امین آن را برای خود ضبط کند و زکات دادن ضرر شمرده شود و مرد مطیع زن خود گردد و با مادر خود مخالفت ورزد و به دوست خود احسان کند و به پدر جفا کند و پیشوای مردم، پست‌ترین آنها باشد و مردم از ترس او را احترام کنند، در مساجد آوازه بلند شود، جامه ابریشمین بپوشند و کنیزان آوازه‌خوان برای خود بگیرند و دایره بزنند و آخرین افراد این امت اول آنها را لعن کنند، باید در انتظار باد سرخ و خسف و مسخ بود.
- در روایت دیگر هم همین مضمون از رسول خدا (ص) روایت شده است.
- مصنف این کتاب گوید: مقصود از گفتار پیغمبر (ص) که آخر این امت، اول آن را لعن کنند، خوارج می‌باشند که امیرمؤمنان (ع) را لعن کردند و آن حضرت از نظر ایمان به خدای عزوجل و رسول او (ص) اول شخص این امت بوده است.

هذه الامة اولها فليرتقبوا عند ذلك ريباً حمراء و خسفاً و مسخاً قال مصنف هذا الكتاب يعنى بقوله
 وَآلِهِمْ لَعْنٌ لَعْنٌ آخِرٌ هَذِهِ الِامَةُ اَوْلِئِهَا الْخَوَارِجُ الَّذِيْنَ يَلْعَنُوْنَ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ هُوَ الِامَةُ اِيْمَاناً بِاللّٰهِ
 عَزَّوَجَلَّ وَ بِرَسُوْلِهِ ﷺ ،

۴- يثودب الصبي على الصوم ما بين خمس عشرة سنة الى ست عشرة سنة حدثنا
 جعفر بن علي بن الحسن بن علي بن عبدالله بن المغيرة الكوفي (رض) قال حدثنا ابي علي بن
 الحسين عن ابيه الحسن بن علي بن عبدالله بن المغيرة الكوفي (رض) عن العباس بن عامر
 الغضبانى عن ذكره عن ابي عبدالله عليه السلام قال يثودب الصبي على الصوم ما بين خمس عشرة سنة الى
 ست عشرة سنة .

۳- التكبير فى ايام التشريق بمنى فى دبر خمس عشرة صلوة • حدثنا محمد بن
 الحسن بن احمد بن الوليد (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن المعروف عن
 علي بن مهزيار عن حماد بن عيسى عن حريز بن عبدالله عن زرارة بن اعين قال قلت لابي جعفر عليه السلام
 التكبير ايام التشريق فى دبر الصلوات قال التكبير بمنى فى دبر خمس عشرة صلوة و بالامصار فى
 دبر عشر صلوات اول التكبير فى دبر صلوة الظهر يوم النحر تقول الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله
 والله اكبر الله اكبر و لله الحمد الله اكبر على ما هدينا والله اكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام
 و انما جعل فى سائر الامصار فى دبر عشر صلوات التكبير انه اذا نفر الناس فى النفر الاول امسك
 اهل الامصار عن التكبير و كبر اهل منى ماداموا بمنى الى النفر الاخير حدثنا ابي رضى الله قال
 حدثنا محمد بن يحيى العطار عن الحسين بن الحسين بن اسحق التاجر عن علي بن مهزيار عن
 حماد بن عيسى و فضالة عن معوية بن عمار قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن التكبير ايام التشريق لاهل
 الامصار فقال يوم النحر صلوة الظهر الى انقضاء عشر صلوات و لاهل منى فى خمس عشرة صلوة
 فان اقام الى الظهر والعصر كبر .

۲. كودك در میان پانزده و شانزده سال به روزه ادب می شود. امام ششم (ع) فرمود: كودك را میان سال پانزده و شانزده به روز

داشتن ادب دهند.

۳. کسانی که ايام تشریق در منى هستند، پس از پانزده نماز تكبیرات بخوانند. زرارة بن اعين گوید، به امام پنجم (ع) گفتم: روزهای

تشریق (۱۰ - ۱۳ ذیحجه) تكبیر پس از نمازها است؟ فرمود: در منى پس از پانزده نماز و در شهرهای دیگر پس از د

نماز: اول تكبیر پس از نماز ظهر روز عید قربان است. می گوئی الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله و الله اكبر الله اكبر و لله الحمد ان

اكبر على ما هدانا و الله اكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام. در سایر شهرها تكبیر پس از ده نماز قرار داده شده، برای آن ك

چون از منى مردم كوچ كنند در بار اول (كه روز ۱۲ ذیحجه است)، اهل شهرهای دیگر تكبیر نگویند.

۴- ثواب من صام خمسة عشر يوماً من رجب حدثنا محمد بن الحسن بن احمد الوليد (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى قال حدثنا احمد بن محمد بن نصر البزنطي عن ابان بن عثمان عن كثر النوا عن أبي عبد الله عليه السلام قال ان نوحاً عليه السلام ركب السفينة اول يوم من رجب فامر من كان معه ان يصوموا ذلك اليوم و قال من صام ذلك اليوم تباعدت النار عنه مسيرة عشر سنة فمن صام سبعة ايام اغلقت عنه ابواب النير ان السبعة ومن صام ثمانية ايام وتحت له ابواب الجنان الثمانية و من صام خمسة عشر يوماً اعطى مسئلته ومن زاد الله عزوجل حدثنا محمد بن الحسن قال حدثني حسن بن الحسين بن عبدالعزيز المهدي عن سيف بن المبارك بن يزيد مولى ابي الحسن موسى عليه السلام عن ابيه المبارك عن ابي الحسن عليه السلام قال ان نوحاً ركب السفينة اول يوم من رجب وذكر الحديث مثله سواء وقد اخرجت ما روته في صوم رجب في كتاب فضائل رجب

۵- الحنة في النورة في كل خمسة عشر يوماً حدثنا ابي و محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن عيسى عن محمد بن ابي عمير عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام قال السنة في النورة في كل خمسة عشر يوماً فمن اتى عليه احدى وعشرين يوماً ولم يتنور فليستد على الله عزوجل وليتنور ومن اتى عليه اربعون يوماً ولم يتنور فليس بمؤمن ولا مسلم ولا كرامة

ولی کسانی که در منی باشند تا روز ۱۳ که کوچ آخرین است تکبیرات می گویند. از امام ششم (ع) این موضوع روایت شده است.

شوح احکام تکبیر را در کتاب حج به فارسی نوشتیم.

۴. ثواب کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بدارد. امام ششم (ع) فرمود: چون (حضرت نوح) سوار کشتی شد، روز یکم ماه رجب بود و فرمان داد کسانی که با او بودند، آن روز را روزه بدارند. فرمود: کسی که آن روز را روزه بدارد، مسافت ده سال آتش از او دور شود و کسی که هفت روز از ماه رجب را روزه دارد، هفت در دوزخ بر او بسته شود. کسی که هشت روز روزه دارد، هشت در بهشت به روی او باز شود. هر که پانزده روز روزه دارد هر چه خواهد به او داده شود و هر که بیفزاید خدای عزوجل برای او بیفزاید.

از امام هفتم (ع) چنین روایتی نقل شده است. مصنف این کتاب گوید: من آنچه درباره ثواب روزه رجب رسیده در کتاب فضایل رجب ضبط کرده ام.

۵. دستور نوره کشیدن در هر پانزده روز است. امام ششم (ع) فرمود: دستور نوره کشیدن هر پانزده روز است. کسی که بیست و یک روز بر او بگذرد که نوره نکشیده، اگر پول ندارد به عهد خدای عزوجل قرض گیرد و نوره کشد. کسی که چهل روز بگذرد و نوره نکشد نه مؤمن باشد و نه و نه مسلمان و نه کرامت.

ابواب الستة عشر

۱ من حق العالم ست عشر خصلة حدثنا ابوالقاسم الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي الكوفي في مسجد الكوفة قال حدثنا محمد بن ابراهيم الغطفاني قال حدثنا علي بن الحسن بن عبد الرحمن قال حدثنا جعفر بن محمد بن الهشام الوراق قال حدثنا علي بن محمد السدوسي الفقيه قال حدثنا الحسين بن علوان عن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن ابي طالب عن ابيه عن جده علي بن ابي طالب عليه السلام قال ان من حق العالم ان لا تنكر السؤال عليه ولا تسبقه في الجواب ولا تلح عليه اذا عرض ولا تأخذ بثوبه اذا كسد ولا تشير إليه ولا تغمزه بعينك ولا تسار به في مجلسه ولا تطلب عوراته و ان لا تقول قال فلان خلاف قولك ولا تفشي له سرّاً ولا تقتاب عنده احداً و ان تحفظ له شاهداً و غائباً و ان تم القوم بالسلام و تخصه بالتحية و تجلس بين يديه و ان كانت له حاجة سبقت القوم إلى خدمته و لا تمل من طول صحبته فانما هو مثل النخلة فانتظر متى يسقط عليك منها منفعة و العالم بمنزلة الصائم القائم المجاهد في سبيل الله و إذا مات العالم انثلم في الاسلام نلماً لا تسد إلى يوم القيامة و ان طالب العلم ليشيعه سبعون الف ملك عن مقربي السماء .

۴ - ست عشرة خصلة تورث الفقر و سبع عشرة خصلة تزيد في الرزق :

حدثنا محمد بن علي ما جيلوبه (رض) قال حدثنا عمي محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي

باب خصلت های شانزده گانه

۱. حق عالم شانزده خصلت است. امام یکم (ع) فرمود: حق عالم این است که بسیار از او نپرسی؛ و در پاسخ دیگران از او پیش نیفتی؛ و چون نخواست پاسخ گوید، بدو اصرار نکنی؛ و چون خسته شد، به دامش نجسی؛ و با دست به او اشاره نکنی؛ و با چشم به او اشاره نکنی؛ در مجلس با او سرگوشی سخن نگویی؛ و نگویی فلان کس بر خلاف تو گفته؛ رازش را فاش نکنی؛ کسی را نزد او بدنگویی؛ روبرو و پشت سر او را حفظ کنی؛ اگر با جمعی باشد، به همه سلام بدهی؛ و به او خصوصاً تهنیت بگویی؛ و جلوی او بنشینی؛ و اگر کاری داشته باشد در انجام آن به دیگران پیشدستی کنی؛ از طول صحبت او خسته نشوی، زیرا عالم چون نخله خرما است، باید انتظار ببری تا کی سودی برای تو بدهد. عالم به مقام کسی است که همیشه روزه باشد و شب زنده داری کند و در راه خدا جهاد کند. چون عالم از میان برود در اسلام رخنه ای افتد که تا قیامت مسدود نشود. هفتاد هزار فرشته مقرب آسمانی طالب علم را مشایعت می کنند.

۲. شانزده خصلت، فقر می آورند و هفده خصلت روزی را فراوان می کنند. سعید بن علاقه گوید، از امام یکم (ع) شنیدم می فرمود: تارهای عنکبوت را در خانه گذاشتن سبب فقر است؛ در حمام شاشیدن سبب فقر است؛ جنب چیز خوردن سبب فقر

القوسی الکوفی قال حدثنا أبو زیاد محمد بن زیاد البصری قال حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن المدائنی قال حدثنا ثابت بن أبي صفية الثمالي عن ثور بن سعيد عن ابيه سعيد بن علاقة قال سمعت أبا عبد الله بن أبي طالب عليه السلام يقول ترك نسج العنكبوت في البيت يورث الفقر والبول في الحمام يورث الفقر والاكل على الجنابة يورث الفقر والتخلل بالطرفاء يورث الفقر والتمشط من قيام يورث الفقر و ترك القمامة في البيت يورث الفقر واليمين الفاجرة يورث الفقر والزنا يورث الفقر و اظهار الحرص يورث الفقر والنوم بين المشائين يورث الفقر والنوم قبل طلوع الشمس يورث الفقر و اعتياد الكذب يورث الفقر و ترك التقدير في المعيشة يورث الفقر و قطيعة الرحم يورث الفقر و كثرة الاستماع إلى الغنا يورث الفقر ورد السائل الذكر بالليل يورث الفقر

ثم قال عليه السلام ألا انبئكم بمد ذلك بما يزيد في الرزق؟ قالوا بلى يا أمير المؤمنين: فقال الجمع بين الصلوتين يزيد في الرزق والتعقيب بعد الغداة وبعد العصر يزيد في الرزق وصلة الرحم تزيد في الرزق و كسح الفناء يزيد في الرزق و مواسة الاخ في الله عزوجل يزيد في الرزق و البكور في طلب الرزق يزيد في الرزق والاستغفار يزيد في الرزق و استعمال الامانة يزيد في الرزق و قول الحق يزيد في الرزق و اجابة المؤذن يزيد في الرزق و ترك الكلام في الخلاء يزيد في الرزق و ترك الحرص يزيد في الرزق و شكر المنعم (النعمة خ ب) يزيد في الرزق و اجتناب اليمين الكاذبة يزيد

است؛ با چوب گز خلال کردن سبب فقر است؛ ایستاده شانه زدن سبب فقر است؛ خاکروبه در خانه گذاشتن سبب فقر است؛ سوگند دروغ سبب فقر است؛ زنا سبب فقر است؛ حرص ورزیدن سبب فقر است؛ خواب میان نماز مغرب و عشاء سبب فقر است؛ خواب بین طلوعین سبب فقر است؛ عادت به دروغ گویی سبب فقر است؛ اندازه نداشتن زندگی سبب فقر است؛ قطع رحم سبب فقر است؛ بسیار سرود گوش گرفتن سبب فقر است؛ رد سایل مذکر در شب سبب فقر است.

سپس فرمود: آیا اکنون شما را آگاه نکنم بدانچه روزی فراوان می کنند.

عرض کردند: چرا یا امیرمؤمنان.

فرمود: جمع میان دو نماز روزی را فراوان می کند؛ تعقیب پس از نماز بامداد و نماز عصر روزی را زیاد می کند؛ صله رحم روزی را زیاد می کند؛ روفتن در خانه روزی را زیاد می کند؛ همراهی یا برادران دینی روزی را زیاد می کند؛ بامداد دنبال روزی رفتن روزی را زیاد می کند؛ استغفار روزی را زیاد می کند؛ امانت داری روزی را زیاد می کند؛ حق گویی روزی را زیاد می کند؛ جواب اذان گو دادن روزی را زیاد می کند.

شوخ مقصود حکایت اذان است که هر جمله از اذان را که اذان گو بلند می گوید با او بگویی.

سخن نگفتن در بیت الخلاء روزی را زیاد می کند؛ ترک حرص روزی را زیاد می کند؛ شکر منعم روزی را زیاد می کند؛ کناره گیری از سوگند دروغ روزی را زیاد می کند؛ وضو گرفتن پیش از غذا خوردن روزی را زیاد می کند؛ خوردن ریش

في الرزق والوضوء قبل الطعام يزيد في الرزق واكل ما يسقط من الخوان يزيد في الرزق و من سبح الله كل يوم ثلاثين مرة دفع الله عزوجل عنه سبعين نوعاً من البلاء ايسرها الفقر.

۴- ست عشرة خصلة من الحكم : حدثنا أبي (رض) قال حدثني محمد بن يحيى المطار و احمد بن ادريس جميعاً قالوا حدثنا أبو سعيد سهل بن زياد الادمي عن محمد بن الحسن بن زيد الزيات عن عمرو بن عثمان الغزاز عن ثابت بن دينار عن سعد بن طريف الخفاف عن الاصمغ بن نباته قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول الصدق أمانة والكذب خيانة والادب رياسة والحزم كياسة (والسرف متواة خ ب) والتصد مشاة والعمرس مفقرة والدناءة محقرة والسغاه قربة واللؤم غربة و الرقة استكانة والعجز مهانة والهوى ميل والوفاء كيل والمعجب هلاك والصبر ملاك:

۴- سعة عشر صنفاً من امة محمد صلى الله عليه وآله لا يحبون اهل بيته و يبغضونهم ويعادونهم حدثنا احمد بن الحسن القطان و على بن احمد بن موسى (رض) قال حدثنا احمد بن يحيى بن زكريا القطان حدثنا أبو بكر بن محمد بن بكر بن عبدالله بن حبيب قال حدثنا تميم بن بهلول قال حدثنا ابو معوية الضريبر عن الاعمش عن جعفر بن محمد عليه السلام قال بكر بن عبدالله بن حبيب و حدثني عبدالله بن باطويه قال حدثنا علي بن عبد المؤمن الزعفراني الكوفي قال حدثنا مسلم بن خالد الزنجي قال حدثنا جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليه السلام قال بكر بن عبدالله بن حبيب و حدثني الحسن بن سنان قال حدثني ابي عن محمد بن خالد البرقي عن مسلم بن خالد عن جعفر بن محمد عليه السلام قالوا كلهم ثلثة عشر و قال تميم ستة عشر صنفاً من امة جدى عليه السلام لا يحبونا ولا يحبونا الى الناس و يبغضونا ولا يتولونا و يبغضوننا و يبغضون الناس

سفره روزی را زیاد می کند. هر کس در هر روزی سی بار خدا را تسبیح گوید خدای عزوجل هفتاد نوع بلا را از او دور کند که آسان تر آن ها فقر است.

۳. شانزده خصلت از حکمت و فزاونگی است. اصمغ بن نباته گوید، امام یکم (ع) مکرر می فرمود: راستی امانت است؛ دروغ خیانت است؛ ادب داشتن بزرگی است؛ دورانیشی زیرکی است؛ اسراف، تلف کردن است؛ قناعت و میانه روی ثروت است؛ رقت قلب خضوع است؛ و ناتوانی زبونی است؛ هواپرستی کجروی است؛ وفاداری پیمانته است؛ خودبینی هلاکت است؛ صبر و بردباری پایه زندگانی است.

۴. شانزده صنف از امت محمد (ص) خاندان او را دوست ندارند و دشمن و کینه ورز آن ها هستند. مسلم بن خالد و جمعی از امام ششم (ع) روایت کرده اند که سیزده صنف از امت و در روایت تميم بن بهلول شانزده صنف از امت جدم محمد (ص) ما را دوست ندارند و مردم را به دوستی ما و ائمه دارند. دشمن ما می باشند و پیروی از ما نمی کنند و ما را وامی گذارند و مردم را از ما دور می کنند. اینان به طور تحقیق دشمنان ما هستند. آتش دوزخ از آن ها است و عذاب سوزناک از آن ها است.

عنا فهم اعدائنا حقاً لهم نار جهنم ولهم عذاب الحريق قال قلت بينهم لى يا بن رسول الله عليه السلام قال
الله شرهم قال الزايد فى خلقه فلا ترى احداً من الناس فى خلقه زيادة الا وجدته لنا مناصباً ولا
تجده لنا موالياً والناقص الخلق من الرجال فلا ترى لله عزوجل خلقاً ناقص الخلقه الا وجدت فى
قلبه علينا غلا والاعور باليمين للولادة فلا ترى لله خلقاً ولد اعور اليمين الا كان لنا محاربا ولا
عدائنا مسالما والغريب من الرجال فلا ترى لله عزوجل خلقاً غريباً وهو الذى قد طال عمره فلم
يبيض شعره و ترى لحيته مثل حنك الغرب الا كان علينا مولياً ولاعدائنا مكثراً والحلكوك
من الرجال فلا ترى منهم احدا الا كان لنا شتاماً ولاعدائنا مداحا والاقرع من الرجال فلا ترى
رجلا به قرع الا وجدته هماً لماً مشاهراً بالنميمة علينا والمفضض بالخضرة من الرجال فلا ترى
منهم احداً وهم كثيرون الا وجدته يلقانا بوجه و يستدبرنا بآخر يتغنى لنا الغوائل والمنبوذ من

گوید، عرض کردم: آن‌ها را برای ما بیان کن. خدا تو را از شر آن‌ها نگهدارد.

فرمود:

۱. کسی که عضو زایدی در خلقت او است. کسی از مردم که در خلقتش عضو زایدی است. نمی‌بینی جز آنکه دریافت می‌کنی با ما اظهار دشمنی می‌کند و دوست ما نیست.
۲. کسی که در خلقتش نقصانی است. در مردم هیچ کس از خلق خدا که ناقص آفریده شده نمی‌بینی جز آن که دریافت می‌کنی در دلش نسبت به ما کینه‌ای دارد.
۳. کسی که مادرزاد چشم راستش کور است. هیچ آفریده‌ای از خدا را نمی‌بینی که با دیده‌ی راست از مادر کور زاییده شده باشد، جز آنکه با ما در جنگست و با دشمنان ما همدست است.
۴. مردان سیاه مو. نمی‌بینی در خلق خدای عزوجل مردان سیاه مو که هر چه عمر آن‌ها دراز می‌شود، مویشان سپید نشود و ریشش چون پر زیر گلولی کلاغ سیاه باشد، جز آنکه از ما روگردان است و در شمار دشمنان ماست.
۵. مردان بسیار سیاه رنگ. کسی از آن‌ها را نمی‌بینی جز آنکه ما را سخت دشنام می‌دهد و دشمنان ما را مدح می‌کند.
۶. مردان کچل. هیچ مردی را نبینی که کچلی دارد، جز آنکه نسبت به ما بدگو و بدزبان است و بر زبان ما سخن چینی می‌کند.
۷. مردانی که نگین سبز در دست می‌کنند و آن‌ها بسیارند. هیچ کدام را نبینی جز آنکه برخورد کنند با ما به رویی و پشت کنند به روی دیگر و برای هلاک ما پی فرصت می‌گردند.
۸. زنا زادگان. هیچ کدام را نبینی جز آنکه دشمن ما و کینه‌توز ما باشند.
۹. مردان پیس. به هیچ کدام برخورد نمی‌کنی جز آنکه می‌بینی در کمین ما و شیعیان ما نشسته و درصدد است به گمان خود ما را گمراه کند و از راه حق بگرداند.

الرجال فلا تاتي منهم احدا الا وجدته لنا عدواً مفلاً (مضلاً خب) ميئنا والابرص من الرجال فلا تلتقى منهم احداً الا وجدته يرصد لنا المرصد و يقعد لنا و لشيئتنا مقعداً ليضلنا بزعمه عن سواء السبيل والمجذوم وهم حصب جهنم هم لها واردون والمكحوح فلا ترى منهم احداً الا وجدته يتغنى بهجاننا و يؤلب علينا و اهل مدينة تدعى سجستان هم لنا اهل عداوة و نصب و هم شر الخلق و والغليظة عليهم من العذاب ما على فرعون و هامان و قارون و اهل مدينة تدعى الرى هم اعداء الله و اعداء رسوله و اعداء اهل بيته يرون حرب اهل بيت رسول الله جهاداً و مالهم مغنماً فلم يعب عذاب الغزى فى الحيوه الدنيا والاخرة ولم يعب عذاب مقيم و اهل مدينة تدعى الموصل وهم شر من على وجه الارض و اهل مدينة تسمى الزوراء تبنى فى آخر الزمان يستشفون بدمائنا ويتقربون ببغضنا يوالون فى عداوتنا و يرون حربنا فرضاً و قتالنا حتماً يا بنى فاحذر هؤلاء ثم احذرهم فانهم لا يخلوا ثنائهم باحد من اهلك الا هموا بقتله واللفظ لتميم من اول الحديث إلى آخره.

۱۰. خوره داران. که سنگ دوزخ باشند و در آن درآیند.

۱۱. مأبون ها. هیچ کدام را نمی بینی جز آنکه به هجو ما سرود می خواند و مردم را بر ما می شوراند.

۱۲. اهل شهری که سیستان نام دارد. آنان با ما دشمنند و در اظهار دشمنی، آن ها بدترین خلقتند. عذابی که بر فرعون و هامان و قارون است، بر آن ها یاد.

۱۳. اهل شهری که ری نام دارد. آن ها دشمنان خدا و رسول خدا و دشمنان خاندان اویند. جنگ با خاندان پیغمبر (ص) را جهاد می پندارند و مال آن ها را غنیمت می شمارند. عذاب رسواکننده در دنیا و آخرت از آن ها است و در آن پاینده هستند.

۱۴. اهل شهری که موصل نام دارد. آنان بدترین کسانی که روی زمینند.

۱۵. اهل شهری که زوراء نام دارد و در آخر زمان ساخته می شود. که به خود ما شفا می طلبند و به کینه و دشمنی ما تقرب می جویند. در دشمنی با ما همداستانند. جنگ با ما را واجب می دانند و کشتن ما را لازم می پندارند. پسر جانم از اینان در حذر باش، در حذر باش. دو تن این گونه اشخاص با خانواده تو تنها نشوند، جز آن که قصد کشتن او را کنند. لفظ این روایت از اول تا آخر از تمیم بن بهلول است.

شرح پانزده صنف شمرده شده و یک صنف ساقط شده.

در این حدیث شانزده صنف را به دشمنی و عداوت خاندان پیغمبر معرفی کرده است. باید در موضوع این حدیث نکات زیر را در نظر داشت:

۱. این حدیث از نظر سندهای متعددی که شیخ صدوق برای آن که ذکر کرده، ضعیف و غیر قابل اعتماد است، زیرا

شرح رجال سندهای آن از نظر تنوع در رجال از این قرار است؛

احمد بن حسن قفطان. توثیق نشده، بلکه سید صدرالدین در حاشیه منتهی المقال از قرار ثقل رجال مامقانی او را از

راویان عامه دانسته.

علی بن احمد بن موسی (رض)، صریحاً توثیق نشده. فقط در شماره مشایخ صدوق است و از این راه او را مورد وثوق قرار داده‌اند.

احمد بن یحیی بن زکریا القطان. بنا به گفته رجال مامقانی در کتب رجال، نامی از او نیست و مجهول الحال است. ابوبکر بن محمد... تمیم بن بهلول، ابومعاویه الضریر، اعمش، عبدالله بن باطویه، علی بن محمد زعفرانی کوفی به کلی مجهول الحالند و در رجال توضیحی درباره آن‌ها نرسیده.

مسلم بن خالد زندی. به گفته رجال مامقانی، در کتب رجال مذکور نیست و مجهول الحال است. حسن بن سنان شناخته شده.

محمد بن خالد بوقی. جمعی از علمای رجال چون ابن غضایری درباره او گفته‌اند، حدیث مقبول و نامقبول روایت کرده. از ضعف روایت کرده و حدیث مرسل هم روایت کرده. خلاصه این حال روایت است، از نظر رجال سند آن.

۲. اصل روایت از نظر ترتیب سند مضطرب و از نظر متن هم مشوش است، زیرا در دو طریق طوایف را سیزده شمرده و در یک طریق شانزده و باز هم یکی را ساقط کرده و این اضطراب و تشویش و اختلاف موجب سستی حدیث می‌شود و بنابراین ممکن است این حدیث را یکی از دشمنان ائمه و اهل بیت به نام امام جعل کرده و نشر داده باشد.

زیرا این خود بدترین تبلیغات است نسبت به امام وقت که با این سختی طوایف بسیاری را که شامل جمع مهمی از خلفند، از زبان امام مورد انتقاد قرار دهد تا به همین واسطه از امام رانده شوند و نسبت به او بدبین و نگران گردند و این گونه فتنه‌گری‌ها نسبت به مقامات مقدس دینی خصوص در صورتی که سیاست مخالف مقتضی باشد، بسیار می‌شود.

البته در دوره امامت امام ششم جعفر بن محمد الصادق (ع) که جنبش شیعه و سرعت نشر تشیع لرزاننده حکومت وقت و خلافت بنی عباس بود و طرفداران بنی عباس با کمال احتیاط و فعالیت می‌خواستند مخالفین را سرکوبی کنند و راه را صاف کنند، نسبت به امام که نه شمشیری می‌کشید تا به بهانه شورش او را دستگیر کنند و نه احزاب سیاسی داشت تا به بهانه‌های مربوطه دیگر از او ایراد بگیرند، نه مقام علمی و دینی او زمینه انتقاد داشت، این گونه اشاعات برای بدبین کردن مردم نسبت به آن حضرت بعید نیست. چنانچه خلفای وقت بعضی از ملانماها را هم وادار می‌کردند احادیث کفر و زندقه جعل کنند و به امام نسبت دهند تا بدین وسیله مردم را از او متنفر کنند و دور او را خالی کنند.

۳. در صورتی که این حدیث صحیح باشد، یعنی این بیانات از زبان امام بیرون آمده باشد، البته منظور آن عمومی نیست و متعلق به هر روز و زمانی نیست. بلکه منظور همان مردمان دوره خود حضرت است و شاید حضرت می‌دانسته است که این شانزده صنف به نشانه‌هایی که بیان کرده، در آن دوره مخالف ائمه بوده‌اند و تحریکاتی بر ضد آن‌ها داشته. از این جهت آن‌ها را به فرزندان خود معرفی می‌کند که مبادا گول این‌ها را بخورد و در زحمت بیفتد. از این جهت در آخر حدیث می‌فرماید: هرگاه یکی از این مردم با بستگان تو خلوت کنند، بیم آن است که او را بکشند و قصد هلاک او کنند. و البته مردمان بعضی از این بلاد که در ضمن حدیث شمرده شده، چون ری و سیستان در زمان صدور این حدیث از متعصب‌ترین قبایل عرب تشکیل می‌شده که تابع و دست‌نشانده حکومت بوده‌اند.

این موضوع در شهر ری قدیم از آنجا ظاهر است که منصور عباسی به اندازه‌ای به منطقه ری اهمیت می‌داد که فرزند خود مهدی را حاکم و والی آن جا کرد و در حقیقت ری را مرکز ولیمهدپرور خود قرار داد. معلوم است در نقاطی که ولیمهد پادشاهی، حکومت می‌کند، باید مردم آن جا صد در صد طرفدار دولت باشند و قشون ساخلو مورد اعتمادی در آنجا باشد و این خود نسبت به خلیفه جابر وقت چون منصور در صورتی است که با امام جعفر صادق (ع) دشمنی ورزند و مردم را از او متنفر کنند و از پیروی او منع نمایند. همین سابقه باعث شد که منطقه ری تا چند قرن مرکز مهم سیاسی و علمی سنی‌ها شد و مانند فخر رازی با آن تعصب و کج‌گویی در آن تربیت شد و همه نیروی علمی خود را در تفسیرش صرف حق‌کشی نسبت به مقام ائمه نمود. ولی همین تاریخ‌نگین باعث شد که این منطقه به باد خونریزی و غارت مغول‌ها رفت و آن مردم و آن سازمان به کلی نابود و منهدم شدند و جز رجال و آثار مردمان شیعه و حق‌پرست از آن باقی نماند. وضع سیستان هم در آن تاریخ همین طور بوده، زیرا یکی از سرحدات دور دست مرکز خلافت به شمار می‌رفته و اکثر ساکنین آن قشون‌های ساخلوی دولت وقت بوده است و تبلیغات پرشوری نسبت به خلیفه وقت و تثبیت مقام وی در آن جریان داشته.

برای فهم این موضوع باید دانست که نفوذ اسلام و تعلیمات آن در اکثر مردم و در خصوص ملت‌های غیر عرب از نظر این بود که اسلام و قرآن، تعلیمات خود را بر پایه علم و عدالت قرار داده و افراد هوشمند و دانش‌دوست هر ملتی که در اثر پیشرفت نیروی جهان‌گیر اسلام با تعلیمات آن آشنا شدند، فریفته آن گردیدند و عموم مردم هم از نظر دستورات عدالت به آن گرویدند و چون ظلم و جهالت زمامداران و خلفای بنی‌امیه در طول تاریخ حکومت‌نگین آن‌ها بر همه واضح گردید، دست به دست هم دادند و کوشیدند تا آن حکومت جور و ستم را از ریشه درآورند و تخت آن را واژگون نمودند و طرفداران آن را که جز استفاده شخصی و تحصیل جاه و مقام و آقایی بر عموم هدف و مقصودی نداشتند، از میان بردند.

این نهضت دانشجویی و طرفداری از عدالت که قرآن اسلام مرکز اعتماد آن بود، مردم را بر سرشور داشت و مخالفین آن را لرزانید و طبعاً مردم را به طرف ائمه دانشمند و عدالت‌پرور و معصوم خاندان پیغمبر (ص) می‌کشانید. منصور عباسی که یکی از رجال عمیق سیاست و پایه‌گذار یک سلسله خلافت شد که تا صدها سال بر پا ماند از طرفی مردان جنگ و سیاست و بزرگانی که در معرض مخالفت با دستگاه جبار خلافت و سلطنت استبدادی بودند چون ابومسلم از میان برداشت.

از طرفی مردان علم و مراکز عدالت را که بزرگترین آن‌ها امام ششم (ع) بود خانه نشین و مخدول نمود و برای خانه‌نشین کردن و منفور کردن آن‌ها به هر وسیله متشبث می‌شد و به هر عنوان تبلیغات سوء درباره آن‌ها می‌نمود و از همه فرق مختلف مردم در این زمینه استفاده می‌کرد به طرق نامشروع متمسک می‌شد. در هر شهر و دیار از هر دسته‌ای مخالفین و بدگویانی برای امام تهیه می‌کرد.

امام برای دفاع از این تبلیغات سوء که سبب گمراهی مردم می‌شد و در حقیقت آن‌ها را از آن آرزو و آرمانی که نسبت به دین مقدس اسلام داشتند، نومید می‌کرد و در نتیجه آن‌ها را از دین اسلام منصرف می‌نمود، این گونه بیانات را می‌نمودند.

اگر مسلمانان جزیره‌العرب پس از وفات پیغمبر اکرم (ص) ابوبکر را به جای آن حضرت نمی‌دیدند و این مخالفت مرکزی نسبت به عهدنامه روز غدیر بر آن‌ها مشهود نمی‌شد، از اسلام بر نمی‌گشتند و مرتد نمی‌شدند و این همه خون‌های عزیز در آغاز نشر اسلام ریخته نمی‌شد. بسی جای تأسف است که تاریخ‌نگاران عرب جنگ‌های رده را یکی از فضایل برجسته ابوبکر قلمداد می‌کنند. با این که از نظر انصاف، پیشوایی بی‌اساس او سبب این شورش و خونریزی گردید. در طول بنی‌عباس هم از نواحی مختلف بر خلاف اسلام شورش‌ها پدید آمد و خون‌ها ریخته شد و در حقیقت منشأ همه، همان زمامداری افراد نالایق خاندان بنی‌عباس بود.

چون آهنگ قرآن در جهان پیچید و به همه عالم نوید علم و عدالت داد، مردم مانند تشنه‌ای که سال‌ها در دنبال طلب آب بوده این مژده آب حیات را با شیرینی بی‌حدی دریافتند.

ولی چون در محیط قرآن می‌آمدند، ناعدالتی و ناروایی بیش از دوران گذشته آن‌ها، موجب رنج و تألم می‌گردید. حیران و سراسیمه در جنبش می‌آمدند تا جایی که از خود می‌گذشتند و به شورش‌های خونین اقدام می‌کردند. آری:

چاره جز پیرهن دریدن نیست

دست بیچاره چون به جان نرسد



باب السبعة عشر

١- الغسل في سبعة عشر موطناً : حدثنا ابي (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن حريز بن عبدالله قال قال محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال الغسل في سبعة عشر موطناً ليلة سبع عشرة من شهر رمضان وهي ليلة التقاء الجمعين ليلة بدر و ليلة تسع عشرة و فيها يكتب الوفد وفد السنة و ليلة احدى و عشرين وهي الليلة التي مات فيها اوصياء النبي عليه السلام و فيها رفع عيسى بن مريم عليها السلام و قبض موسى عليه السلام و ليلة ثلاث و عشرين يرجى فيها ليلة القدر . و قال عبدالرحمن بن ابي عبدالله الصبري قال لي ابو عبدالله عليه السلام اغتسل في ليلة اربعة و عشرين ما عليك ان تعمل في الليلتين جميعاً ، رجع الحديث إلى محمد بن مسلم في الغسل و يوم العيدين و اذا دخلت الحرمين و يوم تحرم و يوم الزيادة و يوم تدخل البيت و يوم التروية و يوم عرفة و غسل الميت و اذا غسلت ميتاً و كفنته او مسسته بعد ما يبرد و يوم الجمعة و غسل الكسوف اذا احترق القرص كله فاستيقظت ولم تصل فاغتسل واقض الصلوة .

باب خصال هفده گانه

١. غسل در هفده جا وارد شده. امام پنجم (ع) فرمود: غسل در هفده جاست، شب هفدهم رمضان که شب برخوردار لشکر اسلام بوده با قشون قریش در بدر؛ شب نوزدهم آن که در آن شب واردین سالیانه نوشته شوند؛ شب بیست و یکم آن که در آن شب اوصیای پیغمبران (ع) مرده اند و عیسی بن مریم بالا برده شد و موسی (ع) قبض روح شده؛ شب بیست و سوم که امید است شب قدر باشد.

عبدالرحمن بن ابي عبدالله بصری گوید، امام ششم (ع) فرمود: در شب بیست و چهارم هم غسل کن. عیب ندارد که در هر شب غسل کنی. برگشتیم به دنبال حدیث محمد بن مسلم و غسل روز عید قربان؛ و عید روزه؛ هنگام دخول در حرم مکه؛ و مدینه؛ و در روزی که احرام بندی؛ و در روز زیارت؛ و در وقت دخول در کعبه؛ در روز ترویه؛ در روز عرفة؛ غسل میت، چون مرده را غسل دهی و کفن کنی؛ یا پس از آن که سرد شود مس کنی؛ در روز جمعه؛ در وقتی که تمام قرص آفتاب بگیرد و تو از خواب بیدار شوی و نماز کسوف نخوانده باشی باید غسل کنی؛ و قضای نماز کسوف را بخوانی.

باب الثمانية عشر

لاميرالمؤمنين (ع) ثمانی عشره منقبة حدثنا ابو عبدالله الحسين بن محمد الاشناني الرازي يبلغ قال اخبرني جدي قال حدثنا محمد بن الغفار قال حدثنا عبدالله بن صالح المقرئ قال حدثنا اسرائيل عن حكيم بن جبير عن مجاهد عن عبدالله بن شداد بن الهادي عن ابن عباس قال كانت لعلي عليه السلام ثمانی عشره منقبة لولم يكن له إلا واحدة لنجا و لقد كانت له ثمانی عشره منقبة لم تكن في هذه الامة .

۴- ما و ببح الله عزوجل به ابن ثمان عشره سنة حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا احمد بن ابي عبدالله البرقي باسناده رفعه إلى ابي عبدالله في قول الله عزوجل اولم نعلمكم ما يتذكر فيه من تذكر قال توييح لابن ثمان عشره سنة.

باب خصال هيجهده گانه

۱. امير مؤمنان ۱۸ منقبت داشت. ابن عباس گوید، برای علی (ع) هيجهده منقبت بود که اگر جز یکی از آنها را نداشت ناجی بود، در حالی که هيجهده منقبت مخصوص او بود که در هیچ کدام افراد این امت نبود.
۲. آنچه خدا بدان شخص هيجهده ساله را سرزنش کرده. امام ششم (ع) در تفسیر قول خدای عزوجل (در سورة فاطر آیه ۳۷): آیا به شما آن قدر عمر ندادم که بایست شخص قابل تذکر متذکر شود. فرمود: کسانی است که هيجهده سال دارند.



باب التسعة عشر

۱ - تسعة عشر حرفاً فيها فرج للداعي بهن من الافات :

حدثنا ابو احمد هاني بن محمود بن هاني العبدى قال حدثنا ابي قال حدثنا ابو الحسن محمد بن الحسن القادري قال حدثنا ابو محمد عبدوس بن محمد البلغاشاذي قال حدثنا منصور بن اسد قال حدثنا احمد بن عبدالله قال اخبرنا اسحق بن يحيى عن حضيف بن عبدالرحمن عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال اقبل علي بن ابيطالب عليه السلام إلى النبي صلى الله عليه وآله فسأله شيئاً فقال النبي صلى الله عليه وآله يا علي والذي بعثني بالحق نبياً ما عندي قليل ولا كثير ولكني اعلمك شيئاً اتاني به جبرئيل خليلي فقال يا محمد هذه هدية لك من عند الله عزوجل اكرمك الله بها لم يعطها احداً قبلك من الانبياء و هي تسعة عشر حرفاً لا يدعو بهن ملهوف ولا مكروب ولا معزوز ولا مغموم ولا عند سرق ولا حرق ولا يقولهن عبد يخاف سلطاناً الا فرج الله عنه وهي تسعة عشر حرفاً اربعة منها مكتوبة على جبهة اسرافيل و اربعة منها مكتوبة على جبهة ميكايل و اربعة منها مكتوبة حول العرش و اربعة منها مكتوبة على جبهة جبرئيل و ثلثة منها حيث شاء الله ، فقال علي بن ابيطالب عليه السلام كيف يدعوبها يا رسول الله؟ قال صلى الله عليه وآله قل يا عماد من لاعماذ له و يا زخر من لا زخر له و يا سند من لا سند له و يا حرز من لا حرز له و يا غيات من لا غيات له و يا كريم العفو و يا حسن البلاء و يا عظيم الرجاء و يا عون الضعفاء و يا منقذ الغرقى و يا منجى الهلكى يا محسن يا مجمل يا منعم يا مفضل انت الذى سجد لك سواد الليل و نور النهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوى الماء

باب خصال نوزده گانه

نوزده کلمه است که هر گرفتاری به آن ها دعا کنند، گرفتاری های او برطرف شود. ابن عباس گوید، علی بن ابی طالب (ع) رو به پیغمبر (ص) آورد و چیزی از آن حضرت پرسید. پیغمبر فرمود: ای علی! سوگند بدان خدایی که مرا به راستی فرستاد، نزد من کم و بیشی نیست. ولی به تو چیزی بیاموزم که دوست من جبرئیل برای من آورد و گفت: ای محمد! این هدیه ای است که از طرف خدای عزوجل برای تو آوردم. خدا تو را بدان گرامی داشته و به هیچ کدام از پیغمبران پیش از تو نداده و آن نوزده کلمه است که دعا نکند بدان دل سوخته و گرفتار و اندوه ناک و غم زده ای و نه کسی که در هراس دزد و آتش سوزی است و نه بنده ای که از پادشاهی می ترسد چیز آن که خدا بر او گشایش می دهد و آن نوزده کلمه است که چهار از آن بر پیشانی اسرافیل نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی میکائیل و چهار از آن بر گرد عرش نوشته شده و چهار از آن بر پیشانی جبرئیل نوشته شده و سه از آن در آن جا که خدا خواسته نوشته شده.

و حنیف الشجر یا الله یا الله انت وحدك لا شریک لك ، ثم تقول اللهم (حصل خب) افعل بی كذا
و كذا فانك لاتقوم من مجلسك حتی تستجاب لك انشاء الله تعالى .
قال احمد بن عبدالله قال ابو صالح لاتعلموا السفهاء ذلك .

۴- تسعة عشر وضع عن النساء ؛ حدثنا ابو الحسين محمد بن علی بن الشاه قال حدثنا ابو
حامد احمد بن الحسين قال حدثنا محمد بن احمد بن صالح التمیمی قال حدثنا ابی قال حدثنا
انس بن محمد ابو مالك عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن علی بن ایطالب رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه و آله انه قال فی وصیته له یا علی لیس علی النساء جمعة ولا جماعة ولا اذان ولا اقامة ولا عیادة
مريض ولا اتباع جنازة ولا هرولة بین الصفاء والمروة ولا استلام الحجر ولا حلق ولا تولی القساء
ولا تستشار ولا تذبح الا عند الضرورة ولا تجهر بالتلیه ولا تقیم عند قبر ولا تسمع الخطبة ولا
تتولی التزویج ولا تخرج من بیت زوجها الا باذنه فان خرجت بغیر اذنه لغنها الله و جبریل و
میکائیل ولا تعطی من بیت زوجها شیئاً الا باذنه ولا نبیت و زوجها علیها ساخط وان كان ظالمالمها
۳- ذکر تسعة عشرة مسألة سال عنها الصادق علیه السلام الطیب الهندی

علی بن ابی طالب (ع) عرض کرد: چگونه بدان دعا کند کسی یا رسول الله؟ فرمود: بگوید یا عماد من عماد له و یا ذخر
من لا ذخر له و یا سند من لا سند له و یا حرز من لا حرز له و یا غیث من لا غیث له و یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا
عظیم الرجاء و یا عون (عزخ ب) الضعفاء و یا منفذ الغرقی و یا منجی الهلکی یا محسن یا مجمل یا منعم و یا مفضل انت
الذی سجد لك سواد اللیل و نور النهار و ضوء القمر و شعاع الشمس و دوی الماء و حقیق الشجر یا الله یا الله یا الله انت
وحدك لا شریک لك .

سپس می گوئی خدایا فلان حاجت مرا برآور که به راستی از جای خود برنخیزی تا مستجاب شود، ان شاء الله
تعالی .

احمد بن عبدالله یکی از راویان این حدیث گفته است که ابو صالح گفت: این دعا را به اشخاص سفیه و بی خرد یاد
ندهید .

۲. نوزده تکلیف به زنان متوجه نیست. پیغمبر (ص) در سفارش خود به علی (ع) فرمود: ای علی! بر زنان جمعه و جماعت و
اذان و اقامه و عیادت بیمار و تشییع جنازه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجرالاسود و سر تراشیدن در حج و
تصدی قضاوت و هم شوری در امور نیست. زن سر حیوانی نبرد مگر در ضرورت، تلبیه را بلند نگوید، بالای قبر نایستد،
خطبه استماع نکند، در ازدواج وکیل و سرکار نشود، از خانه بی اجازه شوهرش بیرون نیاید که اگر بدون اذن شوهر از خانه
بیرون آید، خدای عزوجل و جبریل و میکائیل او را لعنت کنند، چیزی از خانه شوهر بدون اذن او بیرون ندهد، و شبی
روز نکند که شوهرش بر او خشمناک باشد و اگرچه شوهرش بر او ستم کرده باشد.

۳. نوزده مسأله ای که در موضوع طب امام ششم (ع) در مجلس منصور از طیب هندی پرسید و ندانست و خود آن حضرت پاسخ آن ها را بیان
فرمود. ربیع حاجب منصور دوانیقی گوید، یک روز جعفر بن محمد الصادق (ع) به مجلس منصور آمد و مردی هندی که

فی مجلس المنصور فلم يعلمها و اخبر الصادق (ع) بجوابها • حدثنا ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی (رض) قال حدثنا ابوسعید الحسن بن علی العدوی قال حدثنا عباد بن صهیب عن ابيه عن جده عن الربیع صاحب المنصور قال حضر ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) مجلس المنصور يوماً و عنده رجل من الهندی یقره كتب الطب فجعل ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) ینصت لقراءته فلما فرغ الهندی قال له یا ابا عبدالله اترید مما معی شیئاً قال لا فان ما معی خیر مما معک قال وما هو؟ قال ادوی الحار بالبارد والبارد بالحار و الرطب بالیابس والیابس بالرطب و ارد الامر کله الی الله عزوجل و استعمل ما قاله رسوله (ص) و اعلم ان المعدة بیت الداء و الحمیة هی الدواء و اعود البدن ما اعتاد فقال الهندی و هل الطب الا هذا فقال الصادق (ع) افترانی عن كتب الطب اخذت قال نعم قال لا والله ما اخذت الا عن الله سبحانه قال فاخبرنی أنا اعلم بالطب ام انت فقال الهندی بل أنا قال الصادق (ع) فاسئلك قال سل قال (ع) اخبرنی یا هندی لم کان فی الرأس شؤن قال لا اعلم قال (ع) فلم جعل الشعر علیه من فوقه قال لا اعلم قال (ع) فلم خلت الجبهة عن الشعر قال لا اعلم قال (ع) فلم کان بهاتنخیط و اسایر قال لا اعلم قال (ع) فلم کان الحاجبان من فوق العین قال لا اعلم قال (ع) فلم جعلت العینان کاللوزین قال لا اعلم قال (ع) فلم جعل الانف فیما بینهما قال لا اعلم قال (ع) ولم کان ثقب الانف فی اسفله قال لا اعلم قال (ع) فلم جعلت الشفة و الشارب من فوق الفم قال لا اعلم قال (ع) فلم جعلت اللحیة للرجال قال لا اعلم قال (ع) فلم احتد السن و عرض الضرس و طال الناب قال لا اعلم قال (ع) فلم خلت الکفان

کتاب های طب می خواند نزد منصور بود. جعفر بن صادق هم گوش داد. چون هندی قرابت خود را به پایان رسانید، به آن حضرت گفت: ای ابا عبدالله از آنچه با من است چیزی می خواهی؟

فرمود: نه، زیرا آنچه با من است بهتر است از آنچه تو داری. عرض کرد: شما در طب چه در دست دارید؟ فرمود: حرارت را با خنکی و خنکی را با گرمی و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت درمان می کنم و کار شفا را به خدای عزوجل و امیدوارم و برای بهداشت دستور رسول خدا را به کار می برم که فرمود: معده خانه درد است و پرهیز درمان هر درد است و تن را به آنچه عادت کرده باید عادت داد.

هندی عرض کرد: طب نیز جز این نیست. حضرت فرمود: عقیده داری که این دستورات را از کتاب های طب دریافتی؟ عرض کرد: آری. فرمود: نه به خدا اینها را دریافت نکردم، مگر از خدای منزّه از هر عیب. بگو بدانم من داناترم یا تو؟ هندی گفت: بلکه من. امام صادق (ع) فرمود: پس، از تو پرسش می کنم؟ گفت: بپرس. فرمود: ای هندی! بگو بدانم چرا در جمجمه سر چند قطعه استخوان قرار دارد؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا موی سر بالای آن است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا پیشانی مو ندارد؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا ابرو بالای

عن الشعر قال لا اعلم قال $\frac{1}{2}$ فلم خلا الظفر والشعر من الحياة قال لا اعلم قال $\frac{1}{2}$ فلم كان القلب كحبه الصنوبر قال لا اعلم قال $\frac{1}{2}$ فلم كانت الربة قطعتين و جعل حر كاتهامي موضعها قال لا اعلم قال $\frac{1}{2}$ فلم كانت الكبد حدباء قال لا اعلم قال $\frac{1}{2}$ فلم كانت الكلية كحبه اللوبيا قال لا اعلم قال $\frac{1}{2}$ فلم جعل طي الركبتيين الى خلف قال لا اعلم قال $\frac{1}{2}$ فلم تعصرت القدمان قال لا اعلم فقال الصادق $\frac{1}{2}$ ولكنى اعلم قال فاجب فقال الصادق $\frac{1}{2}$ كان في الرأس شتون لان المعجوف اذا كان بلا فصل اسرع اليه الصدع فاذا جعل ذافصول كان الصدع منه ابعد وجعل الشعر من فوقه ليوصل باصوله الادهان الى الدماغ و يخرج باطرافه البخار منه و يرد الحر والبرد الواردين عليه و خلعت العجبة عن الشعر لانها مصب النور إلى العينين و جعل فيها التخطيط والاسارير ليحبس العرق الوارد من الرأس على العينين قدر ما يميطة الانسان عن نفسه كالانهار في الارض التي تحبس المياه وجعل الحاجبان من فوق العينين ليردا عايمهما من النور قدر الكفاية الاترى يا هندی ان من غلب عليه النور جعل يديه على عينيه ليرد عليهما قدر كفايتهما منه وجعل الانف فيما بينهما ليقسم النور قسمين الى كل عين سواء و كانت العين كاللوزة ليجرى فيها الميل بالدواء و يخرج منها الداء ولو كانت مربعة

چشم است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا دو چشم چون بادام است؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: چرا بینی میان آن ها است؟ گفت: نمی دانم؟ فرمود: چرا سوراخ بینی در زیر آن است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا لب و سیبیل بالای دهان است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا مردها ریش دارند؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان نیش بلند است؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: چرا کف دست ها مو ندارد؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا ناخن و مو جان ندارند؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا دل مانند دانه صتوبر است؟ گفت: نمی دانم؟ فرمود: چرا شش دو قطعه است و در جای خود حرکت می کند؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا سپرز خمیده است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا کلیه مانند دانه لوبیا است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا دو زانو به سمت پشت خم و تا می شوند؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا قدم های پا پهلو تهی هستند؟ گفت: نمی دانم.

امام صادق (ع) فرمود: ولی من همه این ها را می دانم. گفت: جواب بفرمایید. فرمود: جمجمه چون میان تهی است، آفریده شده از چند استخوان است که اگر قطعه قطعه نبود ویران می گشت و به واسطه این که چند قطعه است دیرتر شکسته می شود و مو بر فراز آن است برای اینکه از ریشه آن روغن به مغز برسد و از سر موها که سوراخند بخارات بیرون برود و سرما و گرمایی که به مغز وارد می شود دفع کنند.

پیشانی مو ندارد برای آن که روشنی به چشم برساند. خطها و چین های آن برای آن است که عرق و رطوبتی که از سر ما فرو می ریزد، نگهدارد و چشم از آن محفوظ بماند به اندازه ای که انسان آن را پاک کند، چون رودخانه ها که روی زمین آب ها را نگهداری می کنند.

او مددوره ماجری فیها المیل و ما وصل الیها دواء و ما خرج منها داء و جعل ثقب الانف فی اسفله لینزل منه الادواء المنحدرة من الدماغ و تصعد فیہ الارایح الی المشام ولو كان فی اعلاه لمانزل داء و لا وجد راحة و جعل الشارب و الشفة فوق الفم لیحتبس ماینزل من الدماغ عن الفم لثلاثینفص علی الانسان طعامه و شرابه فیمیط عن نفسه و جعلت اللحیة للرجال لیستغنی بها عن الکشف فی المنظر و یعلم بها الذکر من الانثی و جعلت السن حاداً لان للریقع المضع و جعل الضرس عرضاً لان به یقع الطحن و المضع و كان الناب طویلاً لیشتد الاضرار و الاسنان کالاستوانة فی البناء و خلا الکفان من الشعر لان بهما یقع اللمس فلو كان فیهما شعر مادری الانسان ما یقابله ویلمسه و خلا الشعر و الظفر من حیوة لان طولهما سمج و قصرهما حسن فلو كان فیهما حیوة تألم الانسان بقصهما و كان القلب کحب الصنوبر لانهم نکس فجعل رأسه و رقیقاً لیدخل فی الریة فتروح عنه ببرد هائل لیشیط الدماغ بحرہ و جعلت الریة قطعتین لیدخل بین مضاعطها فتروح عنه بحرکتها و كانت الكبده حاداً

دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را به اندازه برساند. ای هندی! نمی بینی کسی که روشنی زیادی به روی او می افتد دست خود را بالای چشمان خود سپر می کند تا به اندازه روشنی به چشمش برسد و زیادی آن را جلوگیری کند.

بینی را میان دو دیده نهاد تا روشنایی را برابر میان آن ها پخش کند. دیده را مانند بادام آفرید تا میل دواء در آن برود و بیرون آید و اگر چشم چهار گوش یا دایره مانند بود، میل در آن درست وارد نمی شد و دوا را به همه آن نمی رسانید و درد آن درمان نمی شد.

سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فرو ریزد و بویها از آن بالا رود و اگر در بالا بود نه فضولات از آن فرود می آمد و نه بو را دریافت می کرد. سبیل و لب را بالای دهان نهاد تا فضولاتش که از مغز پایین می آید نگهدارد و خوراک و نوشیدنی با آن آلوده و ناگوار نگردد و انسان بتواند آن ها را از خود دور کند.

برای مردان ریش آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن بدان از هم تمیز داده شوند. دندان های جلو را تیز آفرید برای جویدن و گزیدن و دندان های کرسی را پهن آفرید برای خرد کردن و جویدن و دندان نیش را بلند آفرید تا دندان های کرسی را محکم کنند. مانند ستونی که در ساختمان بکار می برند. دوکف را بی مو آفرید برای آن که لمس بدان ها واقع شود و اگر مو داشتند انسان آنچه را دست می کشید، نمی فهمید و مو و ناخن را بی جان آفرید، زیرا بلند بودن آن ها بد نما و بریدنشان نیکو است. اگر جان داشتند بریدنشان درد می آورد. دل را چون تخم صنوبر آفرید، زیرا وارونه است. سرش را باریک کرده تا در ریه درآید و از باد زدن آن، ریه خنک شود تا مبادا مغز از حرارت خود بسوزد.

ریه را دو قطعه آفرید تا دل در درون آن درآید و از جنبش آن ها خنک شود. کبد را خمیده آفرید تا معده را سنگین کند و همه آن به گرد معده بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارات آن بیرون رود. کلیه را چون دانه لوبیا آفرید، زیرا منی چکه چکه در آن می ریزد و از آن بیرون می رود و اگر چهار گوش یا مدور بود، چکه اول می ماند تا چکه دوم در آن می ریخت و شخص

لتنقل المعدة و يقع جميعها عليها فيعصرها ليخرج ما فيها من البخار و جعلت الكلية كحبه اللوبيا لان عليها مصب المنى نقطة بعد نقطه فلو كانت مربعة او مدورة احتبست (النقطة خ ب) النقطة الاولى الى الثانية فلا يلتذ بخروجها الحى اذ المنى ينزل من فقاير الظهر الى الكلية وهى كاللودة تنقبض وتنسبط ترميه اولا فاو لا الى المثانة كالبنده من القوس و جعل طي الركبة الى خلف لان الانسان يمشي إلى بين يديه فيمتدل الحركات ولولا ذلك لسقط في المشى و جعلت القدم معضرة لان المشى اذا وقع على الارض جميعه ثقل ثقل حجر الرحا فاذا كان على حرفه رفعه الصبى و اذا وقع على وجهه صعب نقله على الرجل فقال الهندي من اين لك هذا العلم فقال عليه السلام اخذته عن آباءى عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عليه السلام عن رب العالمين جل جلاله الذى خلق الاجسام و الارواح فقال الهندي صدقت و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله و عبده و انك اعلم اهل زمانك.

از انزال منى لذت نمی برد، زیرا منی از محل خود که در فقرات پشت است، به کلیه فرو می ریزد و کلیه در این حال چون کرم بسته و باز می شود و به تدریج مانند گلوله ای که از تیرکمان پرت کنند آن را به مثانه می کند.

تا شدن زانو را به سمت پشت سر قرار داد، زیرا انسان به سمت پیش روی خود راه می رود و بدین سبب حرکات او متعادل می شود و اگر چنین نبود، در راه رفتن می افتاد و پا را از سمت زیر و دو جانب میان باریک آفرید، برای آن که اگر همه پا بر زمین واقع می شد، چون سنگ آسیا سنگین می شد. سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد، یک کودک او را می برد و اگر به رو بر زمین افتد، مرد بزرگی به سختی می تواند آن را جابه جا کند.

هندي عرض کرد: این همه دانش را از کجا آوردی؟ فرمود: از پدرانم دریافتم و آن ها از رسول خدا (ص)، از جبرئیل، از پروردگار جهانیان دریافتند که بزرگواری است و همه اجسام را آفریده و مصلحت آفرینش آن ها را می داند. هندي عرض کرد: راست فرمودی. من شهادت می دهم که خدا یگانه است. محمد فرستاده و بنده او است و شما اعلم اهل زمان خود هستید.

ابواب العشرین و مافوقه

۱- فی حب اهل البيت عليهم السلام عشرون خصلة . حدثنا محمد بن فضل بن زيد و به العلاب (الجلاب خب) الهمداني بمهدان قال حدثنا ابراهيم بن عروس الهمداني قال حدثنا الحسن بن اسماعيل عن سعيد بن الحكم عن أبيه عن الاوزاعي عن يحيى بن أبي كثير عن أبي سلمة عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله ﷺ من رزقه الله حب الائمة من اهل بيتي فقد اصاب خير الدنيا والاخرة فلا يشكن احدانه في الجنة فان في حب اهل بيتي عشرون خصلة عشر منها في الدنيا و عشر منها في الاخرة أما في الدنيا فالزهد والحرص على (العلم خب) العمل و الورع في الدين والرغبة في العبادة والتوبة قبل الموت والنشاط في قيام الليل والياس مما في ايدي الناس والحفظ لامر الله و نبيه عزوجل والتاسعة بغض الدنيا والعاشرة السخاء وأما في الاخرة فلا ينشر له ديوان ولا ينصب له ميزان و يعطى كتابه يمينه ويكتب له براءة من النار و يبيض وجهه و يكسى من حلال الجنة و يشفع في مائة من اهل بيته و ينظر الله عزوجل إليه بالرحمة و يتوج من تيجان الجنة والعاشرة يدخل الجنة بغير حساب فطوبى لمحبي اهل بيتي.

۴- للمؤمن على الله عزوجل عشرون خصلة . حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي قال حدثني محمد بن عبدالله بن مهران قال حدثني علي بن

باب خصال بيست گانه و اندي

۱. در محبت خاندان پیغمبر (ص) بیست خصلت است. ابی سعد خدري گوید، رسول خدا فرمود: هر کس را خداوند دوستی امامان از خاندان من روزی کرده است، به خیر دنیا و آخرت رسیده و هیچ کس شک نکند که او در بهشت است، زیرا در دوستی خاندان من بیست خصلت است، ده خصلت در دنیا و ده در آخرت.

در دنیا زهد و حرص در عمل (علم خ ب) و ورع در دین و رغبت در عبادت و توبه پیش از مرگ و نشاط در شب زنده داری و نو میدی از آنچه در دست مردم است و حفظ امر و نهی خدای عزوجل، نهم بغض دنیا و دهم سخاوت و در آخرت دیوانی برای او نشر داده نشود و میزانی برپا نگردد و نامه عملش به دست راستش باشد و بیزاری از دوزخ برای او نوشته شود. رویش سفید باشد و از جامه های بهشت بر او پوشند و درباره صد کس از خاندانش شفاعت کند و خدا نظر رحمت به وی فرماید و از تاج های بهشتی بر سر او نهند. دهم آنکه بی حساب در بهشت درآید. خوشا بر دوستان خاندان من.

۲. مؤمن بر خدا بیست خصلت دارد. امام پنجم فرمود: برای مؤمن بر خدای عزوجل بیست خصلت است که به او برساند. بر خداست که او را آزمایش موجب خروج از دین نکند و گمراه ننماید؛ بر خدا حق دارد که پرده آبروی او را ندرد؛ بر خدا

الحسین بن عبدالله الشکری قال حدثني محمد بن المثنى الحضرمي عن عثمان بن زيد عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال للمؤمن على الله عز وجل عشرون خصلة يفي له بها على الله تبارك و تعالی ان لا يفتنه ولا يضلّه و له على الله ان لا يعرّبه ولا يجوعه و له على الله ان لا يشمت به عدوه و له على الله ان لا يخذله و يعزه و له على الله ان لا يهتك ستره و له على الله ان لا يميتّه غرقا ولا حرقا و له على الله ان لا يقع على شيئي ولا يقع عليه شيء و له على الله ان يقيه مكر الماكرين و له على الله ان يعينه من سطوات الجبارين و له على الله ان يجعله معنا في الدنيا و الآخرة و له على الله ان لا يسلط عليه من الادواء ما يشين خلقته و له على الله ان يعينه من البرص و الجذام و له على الله ان لا يميتّه على كبيرة و له على الله لا ينسبه مقامه في المعاصي حتى يحدث له توبة و له على الله ان لا يحجب عنه علمه و معرفته لمحجته و له على الله ان لا يعزّز في قلبه الباطل و له على الله ان يحشره يوم القيمة و نوره يسمي بين يديه و له على الله ان يوفقه لكل خير و له على الله ان لا يسلط عليه عدوه و يذله و له على الله ان يغتم له بالامن و الايمان و يجعله معنا في الرفيق الاعلى هذه شرايطه عزوجل للمؤمنين .

۳- ثواب من حج عشرين حجة . حدثنا أبي (رض) قال حدثنا احمد بن ادريس قال حدثنا محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري قال حدثنا محمد بن يحيى المعاذي عن محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة عن أبي بكر الحضرمي قال قال أبو عبدالله عليه السلام من حج عشرين حجة لم يرجهنم ولم يسمع شهيقها ولا زفيرها.

حق دارد که غرق و سوختن گردد او نگردد؛ بر خدا حق دارد که بر چیزی واقع نشود و چیزی هم بر او واقع نگردد؛ بر خدا حق دارد که او را از مکر مکاران نگاه دارد؛ بر خدا حق دارد که او را از سطوت جباران پناه دهد؛ بر خدا حق دارد که او را در دنیا و آخرت با ما همراه کند؛ بر خدا حق دارد که دردی به او ندهد که خلقتش را بد نما کند؛ بر خدا حق دارد که او را در دنیا از پیسی و خوره پناه دهد؛ بر خدا حق دارد که او را نگهدارد تا در گناه کبیره نمیرد؛ بر خدا حق دارد که گناهانش را به یادش آورد تا توبه کند؛ بر خدا حق دارد که دانش و معرفت او را به امام خود از او دریغ ندارد؛ بر خدا حق دارد که باطل را در دل او عزیز نکند؛ بر خدا حق دارد که روز قیامت او را با ما محشور کند، با اینکه نور ایمان در جلوش بشتابد؛ بر خدا حق دارد که او را به هر امر خیری موفق کند و دشمن را بر او مسلط نکند که او را خوار کند.

بر خدا حق دارد که سرانجامش را با امن و ایمان به پایان رساند و او را با ما در اعلیٰ علیین همراه کند. اینها است مقررات خدای عزوجل برای مؤمنان.

۳. ثواب کسی که بیست بار حج بخازد. ابوبکر حضر می گوید، امام ششم (ع) فرمود: کسی که بیست بار حج گزارد، دوزخ را نبیند و آواز و دمیدنش را نشود.

۴ - ذکر ثلث و عشرين خصله من الخصال المحموده التي وصف بها علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي (رض) قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود العياشي عن أبيه قال حدثنا عبدالله بن محمد بن حمران خالد الطيالسي قال حدثني ابي عن محمد بن زياد عن الازدي عن حمزة بن حمران عن أبيه حمران بن اعين عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال كان علي بن الحسين عليه السلام يصلي في اليوم و الليلة ألف ركعة كما يفعل أمير المؤمنين عليه السلام كانت له خمس مائة نخلة فكان يصلي عند كل نخلة ركعتين و كان إذا قام في صلوته غشي لونه لون آخر و كان قيامه في صلوته قيام العبد الذليل بين يدي الملك الجليل كانت اعضائه ترعد من خشية الله عزوجل و كان يصلي صلوة مودع يرى انه لا يصلي بعدها بدأ ولقد صلي ذات يوم فسقط الرداء عن احدى منكبيه فلم يسوه حتى فرغ من صلوته فسأله بعض اصحابه عن ذلك فقال ويحك أندرى بين يدي من كنت ان العبد لا يقبل من صلوته إلا ما اقبل عليه منها بقلبه فقال الرجل هلكننا فقال عليه السلام كلا إن الله عزوجل متم ذلك بالناوئل وكان عليه السلام ليخرج في الليل الظلماء فيحمل الجراب على ظهره وفيه الصرر من الدنانير والدرهم وربما حمل على ظهره الطعام او المحطب حتى يأتي باباً باباً فيقرعه ثم يناول من يخرج اليه وكان يغطي وجهه إذا ناوئل فقيراً لئلا يعرفه فلما توفي فقدوا ذلك فعلموا أنه كان علي بن الحسين عليه السلام ولما وضع على المقنسل نظروا إلى ظهره و عليه مثل ركب الابل مما كان يعمل علي ظهره إلى منازل الفقراء

۴. ذکر بیست و سه خصلت پسندیده که امام چهارم علی بن الحسین بدان ستوده می شد. امام پنجم (ع) فرمود: علی بن الحسین (ع) در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می خواند، چنانچه امیر مؤمنان (ع) می کرد. پانصد نخله خرما داشت و پای هر نخله دو رکعت نماز می گذاشت و چون به نماز می ایستاد رنگش دیگرگون می شد. در نماز می ایستاد چنانکه بنده ذلیل پیش پادشاه بزرگی بایستد. اندامش از ترس خدا می لرزید. نماز کسی را می خواند که با نماز وداع می کند و عقیده دارد که نماز دیگر را نخواهد خواند و عمرش کفاف نخواهد داد که نماز بهتری بجا بیاورد.

یک روز نماز می خواند و رداء از سر یک شانه اش افتاد. آن را درست نکرد تا از نمازش فارغ شد. یکی از اصحابش از این موضوع از وی پرسش کرد. فرمود: وای بر تو! آیا می دانی برابر کی ایستاده بودم. به راستی همان مقدار از نماز بنده پذیرفته است که حضور قلب داشته باشد. آن مرد عرض کرد: پس ما هلاک شدیم. فرمود: هرگز! به راستی خدای عزوجل با نوافل نقصان آن ها را جبران می کند. همیشه در شب تار با انبان پر از اشرفی و پول نقره بیرون می رفت و بسا بود که خوردنی و هیزم به دوش می کشید و به در خانه ها می رفت و در را می زد و هر کسی از خانه بیرون می آمد به او می داد. در هنگامی که چیزی را به دست فقیر می داد روی خود را می پوشید که شناخته نشود.

چون وفات کرد و آن مرسوم قطع شد، دانستند که از علی بن الحسین بوده. چون او را بر روی تخت غسل خانه نهادند، به پشت آن حضرت نگاه کردند. چون سر زانوی شتر بر آن پینه بسته بود. از بس چیزهای سنگین برای منزل فقرا و

والمساكين ولقد خرج ذات يوم وعليه مطرف خزفتعرض له سائل فتعلق بالمطرف فمضى وتركه وكان يشتري الغز في الشتاء فاذا جاء الصيف باعه فتصدق بثمانه ولقد نظر ﷺ يوم عرفة إلى قوم يسألون الناس فقال ويحكم اغير الله تسألون في مثل هذا اليوم إنه ليرجي في مثل هذا اليوم لما في بطون الحبالي أن يكون سعداء (سعيد اخ ب) ولقد كان ﷺ بأبي أن يؤاكل امه فقيل له يابن رسول الله أنت ابر الناس واصلهم للرحم فكيف لا تؤاكل امك فقال إني اكره أن تسبق يدي إلى ما سبقت عينها إليه ولقد قال له رجل يابن رسول الله ﷺ إني لاحبك في الله شديداً فقال اللهم إني اعوذ بك أن احب فيك و أنت لي مبغض ولقد حج علي ناقة له عشرين حجة فماتها بسوط فلما نفقت امر بدفنها لثلاثاً تأكله السباع ولقد سئلت عنه مولاة له فقالت اطنب او اختصر قيل لها بل اختصري فقالت ما اتيت به طعام نهاداً قط وما فرشت له فراشاً بليل قط ولقد انتهى ذات يوم إلى قوم يفتابونه فوقف عليهم فقال إن كنتم صادقين فغفر الله لي و إن كنتم كاذبين فغفر الله لكم و كان ﷺ إذا جاءه طالب علم فقال مرحبا بوصية رسول الله ﷺ ثم يقول إن طالب العلم إذا خرج من منزله لم يضع رجله على رطب ولا يابس من الارض الا سبعت له إلى الارضين السبع ولقد كان يعول مائة اهل بيت من قراء المدينة وكان يعجبه أن يحضر طعامه اليتامي والاضرا والزمني والمساكين الذين لا حيلة لهم و كان يناولهم بيده ومن كان له منهم عيال حمله إلى عياله من طعامه

مساكين به دوش كشيده بود. يك روز بيرون رفت و يك روپوش خزی به دوش داشت. سايلي رسيد و در آن آويخت. حضرت آن را گذاشت و رفت. در زمستان جامه خز می خرید و چون تابستان می شد، آن را می فروخت و پولش را صدقه می داد. در روز عرفة جمعی را دید که گدایی می کردند. فرمود: وای بر شما در چنین روزی از غیر خدا سؤال می کنید؟

به راستی در این روز امید می رود که بچه ها در شکم مادر سعید و خوشبخت شوند. کناره می کرد از این که با مادرش هم خوراک شود. به او عرض شد: یابن رسول الله! شما نسبت به مادرت از همه کس بیشتر احسان و صلۀ رحم می کنی. چگونه با او هم خوراک نمی شوی؟

فرمود: به راستی بد دارم که دستم به لقمه ای دراز شود که چشم او دنبال آن رفته باشد. مردی به او عرض کرد: یابن رسول الله! به درستی که من شما را در راه خدا دوست می دارم. فرمود: بار خدایا من به تو پناه می برم که در راه تو دوست داشته شوم و تو مرا دشمن داری. بر ماده شتری بیست بار به حج رفت و یک تازیانه بر او نزد و چون آن ماده شتر مرد، دستور داد لاشه اش را زیر خاک کردند تا درندگان او را نخورند. درباره او از کنیزش پرسش شد. گفت: به درازا سخن کنم یا کوتاه. گفته شد: مختصر بگو. گفت: هرگز در روز برای او خوراک نیاوردم و در شب برای او بستر پهن نکردم. یک روز به جمعی رسید که از او بد می گفتند. بر آن ها ایستاد. فرمود: اگر راست می گوید، خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ می گوید خدا شما را بیامرزد.

چون طالب علمی نزد او می آمد، می فرمود: مرحبا به سفارش شده رسول خدا. سپس می فرمود: به راستی چون طالب

و كان لا يأكل طعاماً حتى يبدأ فيتصدق بمثله ولقد كان يسقط منه كل سنة سبع ثغفات من مواضع سجوده لكثرة صلوته و كان يجمعها فلما مات دفنت معه ولقد بكى على ابيه الحسين عليه السلام عشرين سنة وما وضع بين يده طعام الا بكى حتى قال له مولی له یابن رسول الله صلى الله عليه وآله اما آن (انی اخشی خ) لعزتك ان ینقضی (تنقضی خ) فقال له و یحك ان یعقوب النبی كان له اثنی عشر ابناً فغیب الله عنه واحداً منهم فایبضت عيناه من كثرة بكائه علیه و شاب رأسه من الحزن واحدودب ظهره من الغم و كان ابنه حياً فی الدنيا و انا نظرت إلى ابي و اخي و عمي و سبعة عشر من اهل بیتي مقتولین حولی فكیف ینقضی حزنی؟

هـ- ما جاء فی لیلة احدى و عشرين و ثلث عشرين من شهر رمضان حدثنا ابي (رض) قال حدثنا علي بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن ابي عمیر عن حماد بن عثمان عن فضیل بن یسار قال كان ابو جعفر عليه السلام اذا كانت لیلة احدى و عشرين و ثلث و عشرين اخذ فی - الدعاء حتى یزول اللیل فاذا زال اللیل صلی حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قال حدثنا الحسين بن الحسن بن ابان عن الحسن بن سمید عن سلیمان الجعفری قال قال ابو الحسن عليه السلام صل لیلة احدى و عشرين و لیلة ثلث و عشرين مائة رکعة تقرأ فی کل رکعة الحمد مرة و قل

علم از منزلش بیرون آید، قدم روی هیچ خشک و تری از زمین نگذارد، جز آنکه تا طبقه هفتمین زمین برای او تسبیح گویند. صد خانوار از فقیران مدینه را نان می داد و خوشش می آمد که یتیمان و بیچارگان و زمین گیرها و گداها که چاره ندارند بر سفره اش باشند. با دست خود به آنها غذا می داد و هر کدام عیال داشتند، خوراک به او می داد که برای عیالش برد و طعامی نمی خورد تا نخست برابر آن را صدقه بدهد.

در هر سال هفت بار جاهای سجده اش پوست می انداخت از بس نماز می خواند. آنها را جمع می کرد و چون وفات کرد با او به خاک سپرده شد. بیست سال بر پدرش حسین (ع) گریست. هرگز خوراکی جلویش نمی گذاشت، مگر آنکه می گریست تا غلامش عرض کرد: یابن رسول الله! اندوه شما پایان ندارد یا می ترسم که درگذری. فرمود: وای بر تو! یعقوب پیغمبر دوازده پسر داشت. خدا یکی را از نظرش ناپدید کرد. از بس گریست دیده اش نابود شد و سرش از اندوه سپید شد و پشتش از غم خمید، با اینکه پسرش زنده بود. من به چشم خود دیدم که پدرم و برادرم و عمویم و هفده تن از خاندانم در کنارم کشته افتاده بودند. چگونه اندوه من به پایان برسد.

۵. آنچه درباره شب ۲۱ و ۲۳ ماه رمضان رسیده. فضل بن یسار گوید، شیوه امام پنجم بود که چون شب بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان می شد، از شب تا نیمه شب به دعا می پرداخت و چون نیمه شب می شد، به نماز مشغول می گردید.

سلیمان جعفری گوید، امام هفتم فرمود: در شب بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بخوان؛ در هر رکعتی حمد را یک بار بخوان و سوره قل هو الله احد را ده بار.

هو الله احد عشر مرات حدثنا ابي (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن ابن فضال عن ابي جميلة عن رفاة عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليلة القدر وهى اول السنة وهى آخرها واتفق مشايخنا على انها ليلة ثلث و عشرين من شهر رمضان والغسل فيها من اول الليل و هو يجرى الى آخره حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن سيف بن عميرة عن حسان بن مهران عن ابي عبدالله عليه السلام قال سألته عن ليلة القدر فقال التمسها ليلة احدى وعشرين وليلة ثلثة وعشرين.

۶- النهى عن اربع و عشرين خصلة حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن ابراهيم بن هاشم عن الحسين بن الحسن القرشي عن سليمان بن جعفر البصرى عن عبدالله بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عن ابيه عن جعفر بن محمد عن آباءه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله عزوجل كره لكم ايتها الامة اربع وعشرين خصلة و نهاكم عنها كره لكم العبث في الصلوة و كره المن في الصدقة و كره الضحك بين القبور و كره التطلع في الدور و كره النظر إلى فروج النساء قال يورث العمى و كره الكلام عند الجماع و قال يورث الخرس يعنى في الولد و كره النوم قبل العشاء الاخرة و كره الحديث بعد العشاء الاخرة و كره الغسل تحت السماء بغير مئزر و كره المجامعة تحت السماء و كره دخول الحمامات الا بمئزر و كره الكلام بين الاذان والاقامة في صلوة الغداة حتى تقضى الصلوة و كره ركوب البحر في هيجانه و كره النوم في سطح ليس به حجر و قال من نام على سطح غير ذى حجر فقد برئت منه الذمة و كره ان ينام الرجل في بيت وحده و كره للرجل ان يقضى امراته وهى حائض فان غشيها فخرج الولد مجذوماً

امام ششم (ع) فرمود: شب قدر، اول سال آينده و آخر سال گذشته است.

اساتيد ما متفقند بر اين كه شب قدر شب بيست و سوم ماه رمضان است و غسل آن از اول شب است تا آخر شب.

حسان بن مهران گوید، از امام ششم شب قدر را پرسيدند. فرمود: آن را در شب بيست و يكم و سوم جستجو كن.

۶ از بيست و چهار خصلت نهى شده است. رسول خدا (ص) فرمود: به درستی كه خدای عزوجل، ای امت، بيست و چهار چیز را برای شما بد داشته و شما را از آن باز داشته، بازی در نماز را برای شما بد داشته؛ منت نهادن در صدقه را بد داشته؛ خندیدن در گورستان را بد داشته؛ سرکشی در خانه‌های مردم را بد داشته؛ نگاه به عورت همسران را بد داشته. فرمود: سبب كوری می شود. سخن گفتن در حال جماع را بد داشته؛ فرمود: سبب گنگی فرزند می شود. خواب پیش از نماز عشاء را بد داشته؛ سرگذشت گفتن پس از نماز عشاء را بد داشته؛ غسل کردن زیر آسمان را بی لنگ بد داشته؛ جماع زیر آسمان را بی ساتر بد داشته؛ درآمدن در آب رودخانه را بی لنگ بد داشته. فرمود: در رودخانه‌ها آبادکنندگان و ساکنینی از

او ابرس فلا یاومن الا نفسه و کره ان یغشی الرجل امراته وقد احتلم حتی یفتسل من احتلامه الذی رای فان فعل فخرج الولد مجنوناً فلا یلومن الا نفسه و کره ان یکلم الرجل مجنوناً الا ان یکون ینه و بین المجذوم قدر ذراع و قال فرمن المجذوم کفر ارك من الأسد و کره البول علی شط نهر جاد و کره ان یحدث الرجل تحت شجرة قد اینعت یعنی انمرت و کره ان یتعل الرجل و هو قائم و کره ان یدخل الرجل البیت المظلم إلا ان یکون بین یدیه نار و کره النفخ فی موضع الصلوة.

۷- صلوة الجماعة افضل من صلوة الفرد بخمس وعشرين درجة اخبرني ابو القاسم عبيدالله بن احمد الفقيه ببلخ مما اجازه لي قال حدثنا أبو حارب قال حدثنا محمد بن أحمد عن ابن أبي عيسى الحافظ قال اخبرنا محمد بن إبراهيم قال حدثنا ابن بكير قال حدثني الليث عن ابي الهادي عن عبدالله بن حباب عن أبي سعيد الخدري قال ان رسول الله ﷺ قال صلوة الجماعة افضل من صلوة الفرد بخمس وعشرين درجة و قال أبي (رض) في رسالته إلى الصلوة الرجل في جماعة على صلوة الرجل وحده خمس وعشرين درجة في الجنة .

۸- في الصلوة تسع وعشرون خصلة حدثنا احمد بن ابراهيم بن اسحق الطالقاني (رض) قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني مولى بنى هاشم قال اخبرنا المنذر بن محمد قال حدثنا جعفر (بن محمد بن الاحمر خب) عن ابان الاحمر قال حدثنا الحسين بن علوان عن

فرشتگان هستند. درآمدن در گرمابه‌ها را بی‌لنگ بد داشته؛ سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز صبح را تا پس از ادای نماز بد داشته؛ سوار شدن دریا را در موقع کولاک بد داشته؛ خوابیدن در پشت بامی را که محجر ندارد بد داشته؛ فرمود: کسی که در پشت بام بی‌محجر بخوابد برای حفظ او مسؤولیتی نیست. بد داشته که یک مرد در یک خانه تنها بخوابد؛ بد داشته که مرد بر زن حیض خود درآید؛ اگر درآمد و فرزند مبتلای خوره یا پیسی شد جز خود را سرزنش نکند. و بد داشته که مردی محتلم شده تا غسل نکند با زن خود جماع کند؛ اگر چنین کرد و فرزند دیوانه‌ای درآمد جز خود کسی را سرزنش نکند. و بد داشته که کسی با مبتلای به خوره سخن گوید مگر آن که میان آن‌ها یک ذراع فاصله باشد؛ فرمود: از کسی که خوره دارد بگریز، چنانچه از شیر می‌گریزی. بد داشته شاشیدن بر کنار آب روان را؛ بد داشته که کسی زیر درختی که میوه دارد، تغوط کند؛ بد داشته که کسی ایستاده نعلین بپوشد؛ بد داشته بی‌روشنایی در خانه تاریک درآید؛ بد داشته کسی در جای نماز خود بدمد و فوت کند.

۷. نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی بهتر است. ابو سعید خدری گوید، رسول خدا فرمود: نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی بهتر است. پدرم در رساله‌ای که برای من نوشته، فرموده است: نماز جماعت بیست و پنج درجه در بهشت برتر از نماز تنها است. (مصنف)

۸. در نماز بیست و نه خصلت است. ضمره بن حبیب گوید، از پیغمبر راجع به نماز پرسش شد. فرمود: نماز از شرایع

عمرو بن ثابت عن ابيه عن ضمرة بن حبيب قال سئل النبي ﷺ عن الصلوة فقال الصلوة من شرايع الدين و فيها مرضات الرب عزوجل و هي منهاج الانبياء و للمصلى حب الملائكة و هدى و ايمان و نور المعرفة و بركة في الرزق و راحة للبدن و كراهة للشيطان و سلاح على الكافر و اجابة للدعاء و قبول للاعمال و زاد للمؤمن من الدنيا الى الآخرة و شفيع بينه و بين ملك الموت و انس في قبره و فراش تحت جنبه و جواب لمنكر و نكير و تكون صلوة العبد عند المحشر تاجاً على رأسه و نور اعلى وجهه و لباساً على بدنه و سترأ بينه و بين النار و حجة بينه و بين الرب جل جلاله و نجاة لبدنه من النار و جوازاً على الصراط و مفتاحاً للجنة و مهوراً للهور العين و ثمناً للجنة بالصلوة يبلغ العبد إلى الدرجة العليا لان الصلوة تسييح و تهليل و تكبير و تمجيد و تقدیس و قول و دعوة

۹- في العلم تسع وعشرون خصلة حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى بن عبيد الیقطينی قال حدثنی جماعة من اصحابنا رفعوه إلى امير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله تعلموا العلم فان تعلمه حسنة و مدارسته تسييح و البحث عنه جهاد و تعليمه من لا يعلمه صدقة و بذله لاهله قرابة لانه معالم الحلال و الحرام و سالك بطالبه سيد الجنة هو انيس في (من خ ب) الوحشة و صاحب في الوحدة و دليل على السراء و الضراء و سلاح على الاعداء و زين للاخلاء برفع الله به اقواماً ليجملهم في الخير ائمة يقتدى لهم ترمق اعمالهم و تقبس آثارهم و ترغب الملائكة في خلقتهم بمسحونهم في صلواتهم باجنتهم و يستغفر لهم كل شئ حتى حيتان

دين است و رضای پروردگار عزوجل در آن است و آن روش پیغمبران است. فرشتگان، نمازگزار را دوست دارند. از آن‌ها است هدایت و نور معرفت و برکت در رزق و راحت بدن. نماز راندن شیطان است و سلاحی است بر ضد کافر و سبب اجابت دعا و قبول اعمال است و توشه‌ای است که مؤمن از دنیا برای آخرت برمی‌دارد و شفیع است میان او و میان ملک الموت و انس در قبر است و بستر زیر پهلو است و جواب نكير و منکر است. نماز بنده در روز محشر تاجر سراو و نور روی او و جامه تن او و پرده‌ای است میان او و دوزخ. حجتی است میان او و پروردگار جل جلاله و رهایی او است از آتش و سبب گذاشتن او است از صراط و کلید بهشت و مهر حوریان و بهای بهشت است. به سبب نماز، بنده به بلندترین درجات می‌رسد، زیرا نماز تسييح و تهليل و حمد و تكبير و تمجيد و تقدیس و گفتار و دعا است.

۹. در دانش بیست و نه خصلت است. رسول خدا (ص) فرمود: دانش آموزید که یاد گرفتنش حسنه و یاد دادنش تسييح و بحث از آن جهاد است. آموختن آن به کسی که نمی‌داند صدقه است و بخشش آن به اهلش رضایت خدا است، زیرا که آن سبب دانستن حلال و حرام است و طالب خود را به بهشت می‌کشانند. در وحشت انیس است و در تنهایی رفیق. در تنگی و سختی رهنما است. در برابر دشمنان سلاح است و در نزد دوستان زیور. خداوند به واسطه آن جمعی را تا جایی بلند مرتبت کرده که آن‌ها را پیشوایان خیر نموده و از آن‌ها باید پیروی کرد. کارهای آن‌ها را باید نصب العین قرار داد و از آثار

البحور وهوامها وسباع ابر وانعامها لان العلم حيوۃ القلوب ونور الابصار من العمى وقوة الابدان من الضعف ينزل الله حامله منازل الاخيار ويمنحه مجالس الابرار في الدنيا والاخرة بالعلم يطاع الله ويعبد بالعلم يعرف الله ويوحد وبالعلم توصل الارحام وبه يعرف الحلال والحرام والعمام العمل والعمل تابعه يلهمه الله السعادة ويحرمه الاشقياء.

۱۰ الخصال التي سألت عنها ابوذر رحمه الله رسول الله (ص) حدثنا ابو الحسن علي بن عبدالله بن احمد الاسواري المذكر قال حدثنا ابو يوسف احمد بن محمد بن قيس السعري المذكر قال حدثنا ابو الحسن عمرو بن حفص قال حدثني ابو محمد عبدالله بن (سعيد خ ب) محمد بن اسد ببغداد قال حدثنا الحسين بن ابراهيم ابو علي قال حدثنا يحيى بن سعيد البصري قال حدثنا ابن جريح عن عطا عن عقبة بن عميد (عمرو خ ب) الليثي عن أبي ذر رحمة الله عليه قال دخلت على رسول الله ﷺ وهو في المسجد جالس وحده فاغتنمت خلوته فقال لي يا اباذر للمسجد تحية قلت وما تحيته قال ركعتان تركعهما فقلت يا رسول الله انك امرتني بالصلاة فما الصلاة قال خير موضوع فمن شاء اقل ومن شاء اكثر قلت يا رسول الله ﷺ اي الاعمال احب الى الله عز وجل فقال ايمان بالله و جهاد في سبيله قلت فاي وقت الليل افضل قال جوف الليل الغابر قلت فاي الصلاة افضل قال طول القنوت قلت و اي الصدقة افضل قال جهد من مقل في فقير ذي سن قلت ما الصوم قال فرض مجرى وعند الله اضعاف كثيرة قلت فاي الرقاب افضل قال اغلاها نمنا و انفسها عند اهلها قلت فاي الجهاد افضل قال من عقر جواده و اهريق دمه قلت فاي آية انزلها الله

آن‌ها اقتباس کرد. فرشتگان در دوستی آن‌ها رغبت دارند و در نماز با بال خود آن‌ها را مسح می‌کنند و همه چیز تا برسد به ماهیان دریا و جانوران آن و درندگان بیابان و چهار پایان آن برای آن‌ها آمرزش می‌خواهند، زیرا که دانش زندگی دل‌ها و روشنی دیده‌ها است از کوری و نیروی تنها است از سستی. خدا دانشمند را به منزل نیکان وارد می‌کند و در دنیا و آخرت محفل خوبان را به او می‌بخشد. به واسطه علم، خدا اطاعت می‌شود و پرستش می‌گردد. به واسطه علم، خدا شناخته می‌شود و به یگانگی دریافت می‌گردد. به واسطه علم، صله ارحام به عمل می‌آید و حلال از حرام شناخته می‌شود. علم مقدمه عمل است و عمل دنبال آن است. خدا آن را به نیکان الهام می‌کند و بدبختان را از آن محروم می‌نماید.

۱۰. خصلت‌هایی که ابوذر از رسول خدا (ص) پرسید. ابوذر گوید، در حالتی که رسول خدا (ص) در مسجد نشسته بود، شرفیاب محضر او شدم. تنها بود و من خلوت با آن حضرت را غنیمت شمردم. به من فرمود: ای اباذر! مسجد تحیت دارد. عرض کردم: تحیت مسجد چیست؟ فرمود: دو رکعت نماز. عرض کردم: یا رسول الله! شما مرا به نماز فرمان می‌دهید، نماز چیست؟

فرمود: بهترین موضوعی است. هر کس خواهد کم بخواند و هر کس خواهد بیش. عرض کردم: یا رسول الله! کدام یک از کارها پیش خدا محبوب تر است. فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه خدا. عرض کردم: چه وقت شب بهتر است؟ فرمود: دل شب. عرض کردم: کدام یک اعمال نماز بهتر است؟ فرمود: طول دادن قنوت. عرض کردم: چه صدقه‌ای بهتر

عليك اعظم قال آية الكرسي ثم قال **يا اباذر** ما السموات السبع في الكرسي الا كحلقة ملقاة في ارض فلات و فضل العرش على الكرسي كفضل الفلاة على تلك الحلقة قلت يا رسول الله كم النبيون قال مائة ألف و أربعة و عشرون ألف نبي قلت كم المرسلون منهم قال ثلثمائة و ثلثة عشر جما غفيرا قلت من كان اول الانبياء قال آدم قلت و كان من الانبياء مرسلا قال نعم خلقه الله بيده و نفخ فيه من روحه ، ثم قال يا اباذر اربعة من الانبياء سريانين آدم و شيث و اخنوخ و هو ادریس عليهم السلام و هو اول من خط بالقلم و نوح **عليه السلام** و اربعة من الانبياء من العرب هود و صالح و شعيب و نبيك **محمد** **صلى الله عليه و آله** و اول نبي من بني اسرائيل موسى و آخرهم عيسى و ست مائة نبي قلت يا رسول الله كم انزل الله من كتاب قال مائة كتاب و اربعة كتب انزل الله على شيث خمسين صحيفة و على ادریس ثلثين صحيفة و علي ابراهيم عشرين صحيفة و انزل التوراة و الانجيل و الزبور و الفرقان قلت يا رسول الله **صلى الله عليه و آله** فما كانت صحف ابراهيم قال كانت امثالا كلها و كان فيها ايها الملك المبتلي المغرور اني لم ابعثك لتجمع الدنيا بعضها إلى بعض ولكن بعثتك لترد عني دعوة المظلوم فاني لا اردھا و إن كانت من كافر و علي العاقل ما لم يكن مغلوباً أن يكون له تلك ساعات ساعة يناجي فيها (الله خ ب) ربه عزوجل و ساعة يحاسب نفسه و ساعة يتفكر فيما صنع الله عزوجل اليه و ساعة يخلو فيها بحظ نفسه من الحلال فان هذه الساعة بتلك الساعات و استجمام للقلوب

است؟ فرمود: آن چه مرد کم ثروتی به اندازة توانایی به فقیر پیرمردی بدهد. عرض کردم: روزه چیست؟ فرمود: فریضه‌ای است که پاداش دارد و نزد خدا چند برابر محسوب شود. عرض کردم: آزاد کردن کدام بنده بهتر است؟ فرمود: آن که بهایش گران‌تر و پیش خاندانش نفیس‌تر باشد. عرض کردم: کدام جهاد بهتر است؟ فرمود: کسی که اسب خود را پی کند و بجنگد تا خورش ریخته شود. عرض کردم: کدام یک از آیاتی که خدا بر تو فرو فرستاد بزرگتر است؟ فرمود: آیه‌الکرسی.

سپس فرمود: ای اباذر! همانا هفت آسمان در برابر کرسی، چون حلقه‌ای است که در سرزمین پهنآوری افتاده و وسعت عرش نسبت به کرسی چون وسعت بیابانی است بدان حلقه. عرض کردم: یا رسول الله! پیغمبران چند تن بودند؟ فرمود: یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر. عرض کردم: پیغمبران مرسل چند تن بودند؟ فرمود: سیصد و سیزده تن گروه بسیاری. عرض کردم: نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود: آدم. عرض کردم از پیغمبران مرسل بود؟ فرمود: آری، خدا به دست قدرت خود او را آفریده و از روح خود در پیکر او دمید. سپس فرمود: ای اباذر! چهار تن از پیغمبران سریانی بودند، آدم؛ شیث؛ اخنوخ که ادریس باشد و اول کسی است که با قلم نوشت؛ و نوح. و چهار تن از پیغمبران عرب می‌باشند، هود؛ و صالح؛ و شعیب؛ و پیغمبر تو محمد (ص). اول پیغمبر از بنی اسرائیل موسی است و آخرین پیغمبران بنی اسرائیل عیسی است. ششصد تن پیغمبران در بنی اسرائیل بودند. عرض کردم: یا رسول الله! خدا چند کتاب فرو فرستاد؟ فرمود: خدا یک صد و چهار کتاب فرو فرستاد. پنجاه صحیفه بر شیث و سی صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم و تورات و انجیل و زبور و فرقان را هم فرستاد. عرض کردم: یا رسول الله! صحف ابراهیم در چه موضوعی بودند؟ فرمود: همه آن‌ها مثل و پند

و توزیع لها و علی العاقل ان یکون بصیراً بزمانه مقبلاً علی شأنه حافظاً لسانه فان من حسب کلامه من عمله قل کلامه الا فیما ینبیه و علی العاقل ان یکون طالباً لثلاث مرمة لمعاش او تزود لمعاد او تلذذ فی غیر محرم قلت یا رسول الله فما کانت صحف موسی قال کانت عبرانیة کلمها و فیها عجت لمن ایقن بالموت کیف یفرح و لمن ایقن بالنار کیف یضحک و لمن یری الدنیا و تقلبها باهلها کیف یطمئن إلیها و لمن یؤمن بالقدر کیف ینصب و لمن ایقن بالحساب لم لا یعمل قلت یا رسول الله هل فی ایدینا مما انزل الله علیک شیئی مما کان فی صحف ابراهیم و موسی قال یا اباذر اقرأ قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی بل تؤثرون الحیوة الدنیا و الآخرة خیر و ابقی ان هذا لقی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی.

قلت یا رسول الله ﷺ اوصینی، قال ﷺ اوصیک بتقوی الله فانه رأس الامر کله
قلت زدنی، قال ﷺ عليك بتلاوة القرآن و ذکر الله كثيراً فانه ذکر لك فی السماء و نور

بود. در آن ها این مضمون بود که ای پادشاه گرفتار و مغرور! به راستی من تو را برنیانگیختم تا آنکه دنیا را جمع کنی، بلکه برانگیختم تا نگذاری ستمدیدگان به درگاه من حاجت آورند که من دعای مظلوم را رد نکنم و اگرچه کافر باشد. شخص عاقل اگر کار خود را از دست نداده و می تواند، باید وقت خود را سه قسمت کند، در یک قسمت با خدای عزوجل راز و نیاز کند و در یک قسمت خود را محاسبه و بازپرسی کند و در یک قسمت فکر کند در آنچه خدا آفریده. ساعتی هم حظ خود را از حلال دریافت کند که این ساعت کمک ساعت های دیگر است و موقعیت خود را در نظر داشته باشد و زیان خود را نگهدارد، زیرا کسی که کلام خود را از کردار خود بداند، کم سخن گوید مگر در آنچه برای برای او فایده دارد. بر خردمند است که طالب یکی از سه چیز باشد، یا ترمیم معاش و زندگانی یا توشه برداشتن قیامت و سرای جاودانی یا کامیابی از غیر حرام.

عرض کردم: یا رسول الله! صحف موسی چه بوده؟ فرمود: همشاه عبرانی و عبرت انگیز بود و در آن مندرج است که عجب دارم از کسی که یقین به مرگ دارد، چگونه شاد است و از کسی که یقین به دوزخ دارد، چگونه خندان است و از کسی که دنیا و گردش آن را می بیند چگونه به آن اعتماد می کند و از کسی که به سرنوشت عقیده دارد، چگونه تلاش بی جا می کند و از کسی که عقیده به حساب قیامت دارد، چرا کار برای آخرت نمی کند. عرض کردم: یا رسول الله! در آیات قرآنی که به شما نازل شده و در دست است چیزی از صحف ابراهیم و موسی در آن است؟ فرمود: ای اباذر! بخوان آیات سوره اعلی را که می فرماید: به تحقیق که رستگار شد کسی که زکات داد و پروردگار خود را به یاد آورد و نماز کرد، بلکه شما زندگانی دنیا را ترجیح می دهید با اینکه آخرت بهتر و پاینده تر است. این است که در صحف دیرین مندرج است که صحف ابراهیم و موسی باشد. عرض کردم: یا رسول الله! به من سفارش کنید؟ فرمود: تو را سفارش می کنم به پرهیزکاری از خدا که سرآمد همه امور است. عرض کردم: بیشتر بفرمایید. فرمود: بر تو باد به خواندن قرآن و بسیار یاد کردن خداوند که در آسمان از تو یاد آرند و در زمین نور تو باشد. عرض کردم: بیشتر بفرمایید. فرمود: ملازم جهاد باش که جهاد ریاضت

لك فى الارض . قلت زدنى ؟ قال ﷺ عليك بالجهاد فانه رهبانية امتى ، قلت زدنى؟
 قال ﷺ عليك بطول الصمت فانه مطردة الشيطان (للشياطين خ ب) و عون لك على امردينك
 قلت زدنى ؟ قال ﷺ اياك و كثرة الضحك فانه يميت القلب و يذهب بنضرة الوجه .
 قلت يا رسول الله زدنى ؟ قال ﷺ انظر إلى من هو تحتك ولا تنظر الى من هو فوقك فانه اجدر
 ان لاتزدري نعمة الله عليك ، قلت يا رسول الله زدنى ؟ قال ﷺ صل قرابتك و ان قطعوك قلت
 زدنى ؟ قال ﷺ احبب المساكين و مجالستهم ، قلت زدنى ؟ قال ﷺ قل الحق و ان كان مرء
 قلت زدنى قال ﷺ لانخف في الله لومة لائم ، قلت زدنى ؟ قال ﷺ ليحجزك عن الناس ما
 تعلم من نفسك ولا تجد عليهم فيما تأتى و قال ﷺ كفى بالمرء عيباً ان يكون فيه تلك خصال
 يعرف من الناس ما يجهل من نفسه و يستحى لهم مما هو فيه و يؤذى جلسيه بما لايعينه، ثم قال
 ﷺ يا اباذر لا عقل كالتدبير ولا ورع كالكف ولا حسب كحسن الخلق.

امت من است. عرض کردم: بیشتر بفرمایید. فرمود: بسیار خاموش باش که خاموشی شیطان را از تو دور کند و تو را
 در کار دینت کمک دهد. عرض کردم: بیشتر بفرمایید؟ فرمود: مبادا بسیار بخندی که دل را می میراند و خرمی روی تو
 را می برد. عرض کردم: یا رسول الله! بیشتر بفرمایید. فرمود: نگاه به زیردستان خود کن و به بالا دستان خود نگاه مکن
 که نعمت خدا در پیش تو خوار گردد. عرض کردم: یا رسول الله! بیشتر بفرمایید. فرمود: صلۀ رحم کن، اگرچه با تو
 قطع رحم کنند. عرض کردم: بیشتر بفرمایید. فرمود: مساکین و همنشینى با آنها را دوست دار. عرض کردم: بیشتر
 بفرمایید. فرمود: حق بگو، اگرچه تلخ باشد. عرض کردم: بیشتر بفرمایید. فرمود: برای خدا از سرزنش
 سرزنش کنندگان مترس. عرض کردم: بیشتر بفرمایید. فرمود: آنچه در خود می دانی تو را از عیب مردم باید باز دارد.
 برای آینده مردم غم مخور. فرمود: این عیب برای مرد بس است که یکی از سه عیب در او باشد، عیب هایی را در مردم
 بشناسد که در خودش باشد و نداند و برای مردم شرم داشته باشد از آنچه در خود او است و همنشین خود را بیهوده
 آزار رساند. سپس فرمود: ای اباذر! عقلی چون تدبیر امور نیست و ورعی چون خود نگهداشتن نیست و حسبی چون
 حسن خلق نیست.

ابواب الثلثین

۹- للامام (ع) ثلاثون علامة - حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق الطالقاني (رض) قال اخبرنا احمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال حدثنا علي بن الحسين بن علي بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال للامام عليه السلام علامات: يكون اعلم الناس واحكم الناس واتقى الناس واحلم الناس واشجع الناس واسخي الناس واعبد الناس يولد مختوناً و يكون مطهراً و يرى من خلفه كما يرى من بين يديه ولا يكون له الظل و اذا وقع علي الارض من بطن امه وقع علي راحتيه رافعا صوته بالشهادتين ولا يعتلم و تنام عينه ولا ينام قلبه و يكون معدناً و يستوي عليه درع رسول الله صلى الله عليه وآله ولا يرى له بول ولا غائط لان الله عزوجل قد وكل الارض بابتلاع ما يخرج منه و يكون له رائحة اطيب من رائحة البسك و يكون اولي الناس منهم بانفسهم و اشفق عليهم من آبائهم و امهاتهم و يكون اشد الناس تواضعاً لله عزوجل و يكون آخذ الناس بما يامرهم به و اكف الناس عما ينهى عنه و يكون دعائه مستجاباً حتى لو انه دعا علي صخرة لانشقت نصفين و يكون عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله و سيفه ذوالفقار و يكون عنده صحيفة فيها اسماء شيعته إلى يوم القيمة و صحيفة فيها اسماء اعدائهم إلى يوم القيمة و يكون عنده الجامعة وهي صحيفة طولها سبعون ذراعاً فيها جميع ما يحتاج اليه ولد آدم و يكون عنده الجفر الاكبر

باب های خصال سی گانه

۱. برای امام سی نشانه است. امام هشتم (ع) فرمود: برای امام نشانه های است، اعلم مردم است؛ حکیم ترین مردم است؛ پرهیزکارترین مردم است؛ با حلم ترین مردم است؛ شجاع ترین مردم است؛ با سخاوت ترین مردم است؛ عابدترین مردم است؛ ختنه شده زائیده شود؛ پاکیزه باشد؛ از پشت سر ببیند چنانچه از جلوی رو می بیند؛ سایه ندارد؛ و چون از شکم مادر به زمین آید بر دو کف دست بیفتد و آواز به شهادتین بلند کند؛ محتلم نشود؛ چشمش بخوابد ولی دلش بیدار باشد؛ کلام فرشتگان را بشنود؛ زره رسول خدا بر اندام او رسا آید؛ بول و غایط او دیده نشود، زیرا خدای عزوجل زمین را موکل کرده که آنچه از او بیرون آید ببلعد با آنکه بوی مشک از آن بلند است؛ به مردم از خودشان حکم روا تر است؛ و از پدر و مادر بر آن ها مهربان تر است؛ از همه مردم نسبت به خدا متواضع تر است؛ بدانچه فرمان می دهد از همه مردم عمل کننده تر است؛ و از آنچه نهی می کند از همه مردم کناره کن تر است؛ دعای او مستجاب است؛ اگر بخواهد که سنگی شکافته شود می شود؛ نزد او است سلاح رسول خدا و شمشیر ذوالفقار آن حضرت؛ نزد او است صحیفه ای که در آن نام شیعیان او تا روز قیامت ثبت است؛ و صحیفه دیگر که نام دشمنان او تا روز قیامت ثبت است. نزد اوست طومار جامعه که هفتاد ذرع درازای آن است و در آن است آنچه امت تا روز قیامت بدان محتاجند؛ نزد او

والاصفر اهاب ماعز و اهاب كبش فيهما جميع العلوم حتى ارش الخدش وحتى الجلدة و نصف
الجلدة و ثلث الجلدة و يكون عنده مصحف فاطمة (عليها السلام)

وفي حديث آخر ان الامام عليه السلام مؤيد بروح القدس و بينه و بين الله عزوجل عمود من نور
برى فيه اعمال العباد و كلما احتاج إليه لدلالة اطلع عليه

و قال الصادق عليه السلام يبسط لنا فعله و يقبض عنا فلانعلم والامام بولد و يلد و يصح و يمرض و
ياكل و يشرب و يبول و يتغوط و يفرح و يحزن و يبضعك و يبكي و يموت و يقبر و يزاريعلم و
دلالته في خصلتين في العلم و استجابة الدعوة و كلما اخبر به من الحوادث التي تحدث قبل كونها
فذلك بعهد معهود اليه من رسول الله ﷺ توارثه عن آباءه عليه السلام و كون ذلك مماعنده اليه جبرئيل
عليه السلام عن علام الغيوب و جميع الائمة الاحد عشر بعد النبي ﷺ قتلوا منهم بالسيف وهو امير
المؤمنين عليه السلام والحسين عليه السلام والباقون قتلوا بالسم و جرى ذلك عليهم على الحقيقة والصحة لا كما
يقوله الغلاة والمفوضة لعنهم الله فانهم يقولون انهم لم يقتلوا على الحقيقة و انما شبه للناس امرهم
و كذبوا ما شبه امر احد من انبياء الله و حججه على الناس الا امر عيسى بن مريم و هذه لانه رفع

است جفر بزرگ و کوچک و آن یک پوست بز و یک پوست چپش است که همه علوم در آن‌ها است، حتی ارش خراشیدن
تن و حتی تأدیب به یک شلاق و ثلث شلاق؛ نزد او است مصحف حضرت فاطمه (ع).

و در حدیث دیگر فرمود که امام از طرف روح القدس کمک می‌شود و میان او و میان خدای عزوجل ستونی است از
نور که کارهای بندگان خدا را در آن می‌بیند و هر چه نیاز دارد در آن مطالعه می‌کند، از راهی که بدان آگاه است.

امام ششم (ع) فرمود: باز می‌شود برای ما و می‌دانیم و بسته می‌شود از نظر ما و دیگر نمی‌دانیم. امام زاینده می‌شود و
فرزند پیدا می‌کند و تندرست است و بیمار می‌شود، می‌خورد و می‌آشامد، بول می‌کند و تغوط می‌کند، اندوهناک می‌شود
و می‌خندد و می‌گرید، می‌میرد و به خاک می‌رود و زیارت کرده می‌شود و این حالات او دانسته می‌شود.

نشانه امام دو چیز است، علم او و تأثیر دعای او. و آنچه را از آینده خبر می‌دهد دست به دست از رسول خدا به
توسط پدراناش دریافت کرده و از جانب خداست، همه را رسول خدا به توسط جبرئیل از خداوند دانای غیب
دریافته. همه یازده تن امامانی که پس از پیغمبر بودند کشته و شهید شدند. پاره‌ای از آن‌ها بنا شمشیر چون
امیرمؤمنان و حسین (ع) و دیگران همه با زهر کشته شدند و کشتن آن‌ها از روی حقیقت و درستی واقع شد، نه
چنانچه غلات و مفوضه می‌گویند، زیرا که آن‌ها می‌گویند بطور حقیقت کشته نشدند. امر آن‌ها بر مردم مشتبه شد؛
دروغ می‌گویند.

امر هیچ کدام از پیغمبران و حجت‌های خدا بر مردم مشتبه نشد، جز امر عیسی بن مریم به تنهایی، زیرا که او زنده از
زمین به آسمان بالا برده شد و در میان آسمان و زمین قبض روح شد. سپس تنش را به آسمان بردند و جانش به او باز
گردید.

من الارض حيا و قبض روحه بين السماء والارض ثم رفع الى السماء ورد عليه روحه وذلك قول الله عزوجل اذ قال الله يا عيسى انى متوفيك و رافعك الى و قال الله عزوجل حكاية عما يقول عيسى يقوم القيمة و كنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم فلما توفيتنى كنت انت الرقيب عليهم و انت على كل شيء شهيد . و يقول المتجاوزون للمحدثى امر الائمة عليهم السلام انه ان جازان يشبه امر عيسى للناس فلم لا يجوز ان يشبه امرهم ايضاً والذي يجب ان يقال لهم عيسى هو مولود من غير اب فلم لا يجوز ان لا يكونوا مولودين من غير اب و انهم لا يجسزون على اظهار مذهبهم لعنهم الله في ذلك و متى جاز ان يكون جميع انبياء الله و حججه عليهم السلام مولودين من الآباء والامهات و كان عيسى من بينهم مولوداً من غير اب جاز ان يشبه امره للناس دون امر غيره من الانبياء و الحجج عليهم السلام كما جاز ان يولد من غير اب دونهم و انما اراد الله عزوجل ان يجعل امره آية و علامة ليعلم بذلك ان الله عزوجل على كل شيء قدير.

۴ - شهر رمضان ثلاثون يوماً لا ينقص ابداً . حدثنا ابى (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله بن عبدالله بن جعفر الحميرى و محمد بن يحيى العطار و احمد بن ابريس جميعاً قالوا حدثنا احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن ابى الخطاب عن محمد بن سنان عن حذيفة بن منصور عن معاذ بن كثير و يقال له معاذ بن مسلم الهرا عن ابي عبدالله عليه السلام قال شهر رمضان ثلاثون يوماً لا ينقص والله ابداً .

این است مقصود از قول خدای عزوجل (در سوره آل عمران آیه ۵۵) چون خدا فرمود: ای عیسی! من تو را می‌میرانم و به سوی خود بالا می‌آورم و خداوند (در سوره مائده آیه ۱۱۸) درباره عیسی حکایت فرموده که در روز قیامت می‌فرماید:

من تا در میان آنان بودم بر آنها گواه بودم، چون مرا می‌رانیدی تو خود دیده‌بان آنها بودی و تو بر هر چیز گواهی. کسانی که درباره امامان غلو می‌کنند، می‌گویند که چنانچه رواست امر قتل عیسی بر مردم مشتبه شود، ممکن است که امر امامان نیز مشتبه گردد.

آنچه باید در برابر آنها گفت این است که، نباید ائمه را از هر جهت به عیسی قیاس کرد، زیرا عیسی بدون پدر زاییده شد. پس باید روا باشد که امامان هم بدون پدر زاییده شده باشند. آنها در این موضوع جرأت ندارند عقیده خود را اظهار کنند و چون رواست که همه پیغمبران خدا و امامان و حجت‌های او (ع) از پدران و مادران زاییده شوند و تنها عیسی از میان آنها بدون پدر زاییده شود، رواست که تنها امر کشتن او مشتبه شده باشد نه امر پیغمبران و امامان دیگر. چنانچه او فقط بدون پدر زاییده شد نه دیگران. خدا می‌خواست در این موضوع او را نشانه قدرت خود قرار دهد تا از این رو دانسته شود که خدای عزوجل بر هر چیزی توانا است.

۲. ماه رمضان سی روز است و هرگز کمتر نباشد. امام ششم (ع) فرمود: ماه رمضان سی روز است. به خدا هرگز کم نباشد.

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن باسر الخادم قال قلت للرضا عليه السلام هل يكون شهر رمضان تسعة و عشرين يوماً فقال ان شهر رمضان لا ينقص عن ثلثين يوماً ابداً.

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه (رض) قال حدثني عمي محمد بن ابي القاسم عن احمد بن ابي عبدالله البرقي عن ابي الحسن علي بن الحسين الرقي عن عبدالله بن جبلة عن معوية بن عمار عن الحسن بن عبدالله عن آباءه عن جده الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام قال جاء نفر من اليهود إلى رسول الله ﷺ فسأله اعلمهم عن مسائل فكان فيما سأله ان قال لاي شيء فرض الله الصوم على امتك بالنهار ثلثين يوماً و فرض على الامم اكثر من ذلك ، قال النبي ﷺ ان آدم لما اكل من الشجرة بقي في بطنه ثلثين يوماً فرض الله عزوجل على ذريته ثلثين يوماً الجوع والمعطش والذي بأكلونه تفضل من الله عزوجل عليهم و كك كان على آدم فرض الله ذلك على امتي،

ثم تلا رسول الله ﷺ هذه الاية « كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون اياماً معدوات » قال اليهودى صدقت يا محمد

حدثنا محمد بن موسى المتوكل (رض) قال حدثنا محمد بن ابي عبدالله الكوفي عن موسى (عنه خب) بن عمران النخعي عن عمه الحسن بن يزيد النوفلي عن علي بن العمزة عن ابي بصير قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل « ولتكملوا العدة » قال ثلثين يوماً

ياسر خادم گوید، به امام هشتم عرض کردم: ماه رمضان بیست و نه روز می شود؟ فرمود: به درستی که ماه رمضان از سی روز کم نمی شود.

امام دوم فرمود: چند تن از یهود آمدند حضور رسول خدا (ص) و داناتر آن ها پرسش هایی از آن حضرت کرد. در ضمن آن ها عرض کرد: برای چه خداوند بر امت تو سی روز روزه واجب کرده است و بر امت های دیگر بیشتر از این روزه واجب کرده؟

پیغمبر فرمود: چون آدم از آن درخت خورد، سی روز در شکمش ماند از این رو خداوند بر فرزندان سی روز گرسنگی و تشنگی را لازم دانست و آنچه را در میان این سی روز می خورند و می نوشند، تفضلی است که خداوند بر آن ها کرده. بر آدم هم سی روز روزه واجب بود و همان را خدا بر امت من واجب کرده.

سپس رسول خدا این آیه را (از سوره بقره آیه ۱۱۳) تلاوت فرمود: «نوشته شده بر شما روزه، چنانچه نوشته شده بر کسانی که پیش از شما بودند، شاید شما تقوی پیشه کنید، در روزهای شمرده شده ای». یهودی عرض کرد: ای محمدا! درست فرمودی.

ابوبصیر گوید، از امام ششم پرسیدم از قول خدای عزوجل درباره روزه که می فرماید: تا شماره را کامل کنید. فرمود: سی روز است.

حدثنا ابی و محمد بن الحسن بن الولید (رض) قالاً حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن ابی الخطاب عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن محمد بن يعقوب بن شعيب عن ابيه عن ابي عبدالله عليه السلام انه قال في حديث طويل شهر رمضان ثلثون يوماً لقول الله عزوجل ولتكمّلوا العدة (الكلمة التامة قال ثلثون يوماً خب) والکامل تام .

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا احمد بن يحيى بن زكريا القطان عن بكر بن عبدالله بن حبيب عن تميم بن بهلول قال حدثنا ابو معوية عن اسمعيل بن مهران قال سمعت جعفر بن محمد عليه السلام يقول والله ما كلف الله العباد الا دون ما يطيقون انما كلفهم في اليوم والليلة خمس صلوات و كلفهم في كل الف درهم خمسة و عشرين درهما و كلفهم في السنة صيام ثلثين يوماً و كلمهم حجة واحدة وهم يطيقون اكثر من ذلك.

قال مصنف هذا الكتاب (رض) . مذهب خواص الشيعة واهل الاستبصار منهم في شهر رمضان انه لا ينقص عن ثلثين يوماً ابداً و الاخبار في ذلك موافقة للكتاب و مخالفة للعامة فمن ذهب من ضعفة الشيعة الى الاخبار التي وردت للتقية في انه ينقص و يصيبه ما يصيب المشهور من النقصان و التمام اتقى كما يتقى العامة و لم يكلم الى بما يكلم به العامة و لا قوة الا بالله.

امام ششم (ع) در ضمن حدیثی طولانی فرمود: ماه رمضان سی روز است. برای آنکه خدای عزوجل می فرماید: شماره را کامل کنید و کامل، ماه تمام است.

اسماعیل بن مهران گوید، شنیدم امام ششم (ع) می فرمود: به خدا قسم که خدا تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه توانایی دارند. در شبانه روز فقط پنج بار به آنها تکلیف کرده است و در هر هزار درهم پول نقره، بیست و پنج درهم زکات به آنها تکلیف کرده و در مدت یک سال سی روز روزه به آنها تکلیف کرده و در عمر یک بار حج به آنها تکلیف کرده، با اینکه بیش از اینها توانایی دارند.

مصنف این کتاب گوید: مذهب خواص شیعه و بینایان آنها درباره ماه رمضان این است که هرگز از سی روز کمتر نیست. اخباری هم که در این باب وارد شده موافق با قرآن و مخالف با عامه است. هرکس از شیعیان ضعیف العقیده به مضمون اخباری قایل شده که ماه رمضان هم چون ماههای دیگر سی کم و سی تمام دارد تقیه کرده، چنانچه عموم مردم هم در این باب تقیه می کنند و همانا بر مذهب عامه سخن رانده است. توانایی نیست جز به خدا.

شوح روشن است که ماه رمضان هم چون ماههای سال عربی بیست و نه روز است و نمی شود که در جریان گردش ماه از کمبود برکنار شود.

این امر بر مردمانی که از وضع طبیعی ماه اطلاع دارند، پوشیده نیست و تا اندازه ای برای عموم محسوس است. این اخباری که دلالت دارد ماه رمضان همیشه تمام است و نقصان در آن نیست، باید فهمید، البته معلوم است منظور این

البته معلوم است منظور این اخبار و منظور شیخ صدوق که آن‌ها را مورد اعتماد قرار داده است و مضمون آن‌ها را عقیده شیعه دانسته و مخالفت آن را نسبت به ضعفای شیعه داده و حمل بر تقیه کرده این است که ماه رمضان را از نظر وضع نجومی و صرف شماره ایام بیان کنند.

چنانچه منجمین و ارباب علم هیأت بیان می‌کنند. بلکه مقصود بیان موضوع حکم شرعی است یا بیان اثری است که در شرع بر آن ترتیب داده شده است. از این جهت باید گفت منظور این اخبار بیان حال یوم‌الشک است. یعنی هرگاه به واسطه ابر و تیرگی هوا روز آخر ماه رمضان به روز اول ماه شوال مشتبّه شد، باید آن را از ماه رمضان دانست و روزه گرفت و این تعریض وارد بر دستگاه حکومت و قضاوت خلفاء جور بوده که در اثر گواهان بی‌مبالات و مزدور، بیشتر ایام مشتبّه را عید فطر قرار می‌دادند و افطار می‌کردند.

چنانچه از روایت کافی در این موضوع مطلب روشن است. امام ششم (ع) می‌فرماید: یک روز در رجبه نزد ابوالعباس سفاح خلیفه بودم و سفره انداختند و به من تعارف کرد. من که می‌دانستم روز آخر ماه رمضان است و مقصود او بهانه‌جویی و دستاویز برای کشتن من است، از روی تقیه افطار کردم، زیرا افطار یک روز از ماه رمضان و قضای آن بهتر بود از این که مرا مخالف عمومی دینی قلمداد کند و گردن مرا بزند و توجیهات دیگری هم برای این اخبار شده است که سید نعمت الله جزایری در جلد ۲ زهرالربیع نقل کرده. ما از روی ترجمه عین عبارات را نقل می‌کنیم.

فایده حدیث ماه رمضان که ناقص نمی‌شود، هرگز ظاهر آن موافق است، قول جماعتی از غلات و اهل سنت را و از این جهت حمل کرده‌اند آن را به تقیه و تأویلات بسیاری برای آن گفته‌اند (این کلام با گفته شیخ صدوق مخالف است که این اخبار را موافق عقیده شیعه و مخالف تقیه دانسته و ظاهر هم همین است).

از آن جمله آنچه شیخ و جماعتی گفته‌اند که نفی برمی‌گردد به قید. یعنی نقصان آن دایمی نیست (این توجیه مخالف نص روایات است، خصوص با توضیحی که شیخ صدوق داده است).

و از آن جمله حمل حدیث است بر غالب. یعنی غالب تمام بودند و از آن جمله حمل در حال اشتباه و بودن مانع از دیدن ماه در آخر ماه. پس به درستی که واجب است، حمل بر تمام بودن ماه و همچنین اشتباه در اول ماه به معنای ارجحیت روزه یوم‌الشک و از آن جمله آنکه نمی‌باشد، ناقص در نفس الامر و هر چند در رؤیت ناقص بوده باشد. پس به تحقیق که می‌باشد آخر ماه شعبان، اول ماه رمضان با امکان همچنان که هرگاه آخر شعبان مشتبّه بشود و حکم بشود به تمام بودن شعبان.

پس به درستی که آخر آن در نفس الامر اول ماه رمضان است و هر چند که قضای آن واجب نیست و شاید که این مراد ابن بابویه بوده باشد. چنانکه گفته‌اند (این توجیه بسیار پیچیده و مبهم و مورد تأمل است) و از آن جمله آنکه ثواب و فضل آن کم نمی‌شود و هر چند به حسب رؤیت کم باشد و از آن جمله آن که جایز نیست اطلاق نقصان بر آن، زیرا که نقص صفت ذم است. همچنان که وارد شده است، نهی از اطلاق مخلوق بر قرآن از برای ابهام آنکه مراد از مخلوق مکذوب است و از آن جمله آنکه مراد این است که صوم ماه ناقص مجزی است از روزه ماه تمام. پس قضای یک روز واجب نیست و از آن جمله آنکه مراد از هرگز زمان طویل است که زمان طویل یکی از معانی هرگز است. - پایان کلام زهر الربیع -

۴ - الفروج المحرمة في الكتاب والسنة علي اربعة وثلثين وجها

حدثنا ابو محمد الحسن بن حمزة بن علي بن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام قال حدثنا محمد بن يزداد قال حدثنا عبدالله بن احمد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابو سعيد سهل بن صالح العباسي قال حدثنا ابراهيم بن عبدالرحمن الاملي قال حدثنا موسى بن جعفر عليه السلام عن ابيه جعفر بن محمد عليه السلام قال سئل ابي عليه السلام عما حرم الله عزوجل من الفروج في القرآن و عما حرمه رسول الله صلى الله عليه وآله في سنته فقال الذي حرم الله عزوجل اربعة و ثلثين وجها سبعة عشر في القرآن و سبعة عشر في السنة فاما في القرآن فالزنا قال الله عزوجل ولا تقربوا الزنا و نكاح امرئة الاب قال الله تعالى ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء و امهاتكم و بناتكم و اخواتكم و عماتكم و خالاتكم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتكم اللاتي ارضعنكم و اخواتكم من الرضاعة و امهات نسائكم و ربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم و حلال ما بينكم و الذين من اصلابكم و ان تجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف و العائض حتى تطهر قال الله تعالى ولا تقربوهن حتى يطهرن و النكاح في الاعتكاف قال الله عزوجل ولا تباشروهن و انتم عاكفون في المساجد و اما التي في السنة فالموافقة في شهر رمضان نهائاً و تزويج الملاعة بعد اللعان و التزويج في العدة و الموافقة في الاحرام و المحرم يتزوج او يزوج و المظاهر قبل ان يكفر و تزويج المشركة و تزويج

۳. فوجهایی که در کتاب و سنت حرام شده سی و چهار قسم است. امام هفتم فرماید: از پدرم سؤال شد از فروجهایی که خدا در قرآن حرام کرده و از آنچه رسول خدا در دستورات خود حرام کرده. فرمود: آنچه از فروج را خدا حرام کرده سی و چهار است، هفده تا از آن در قرآن است و هفده تا در سنت. آنچه در قرآن است زنا است که خدا فرموده پیرامون زنا نگردد.

نکاح پدر زنست که خدا فرمود با زنی که پدر شما ازدواج کرده ازدواج نکنید؛ مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمه‌های شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهای رضاعی و خواهرهای رضاعی و مادر زن و دختر زن‌ها که در دامن شما بینه از زنی که به آن‌ها دخول کرده‌اید و اگر به آن‌ها دخول نکرده‌اید، بر شما گناهی نیست و زنان پسران صلبی شما و این که دو خواهر را با هم ازدواج کنید، مگر آنچه گذشته و زن حیض تا پاک شود که خدا فرمود: به آن‌ها نزدیک نشوید و جماع در حال اعتکاف که خدای عزوجل فرمود: با زنان مباشرت نکنید در حالی که میان مسجدها معتکف هستید.

آنچه در سنت حرام شده، جماع در روز ماه رمضان و ازدواج با زنی که با او لعان کردی و ازدواج در عده و موافقه در حال احرام و ازدواج محرم و طرف ازدواج محرم شدن و زنی که شوهر، او را اظهار کرده پیش از آنکه کفاره اظهار را بدهد و تزويج زن مشرکه و ازدواج مرد با زنی که او را نه بار طلاق عدی داده و تزويج کنیز بر سر زن آزاد و تزويج زن ذمی بر سر

الرجل امرأة قد طلقها للعدة تسع تطليقات و تزويج الامة على الحرة و تزويج النميعة على المسلمة و تزويج المرأة على عمتها و خالتها و تزويج الامة من غير اذن مولاها و تزويج الامة على من يقدر على تزويج الحرة و الجارية من السبي قبل القسمة و الجارية المشتركة و الجارية المشترية قبل ان يستبرئها و المكاتبه التي قدادت بعض المكاتبه.

۴- فرض الله تبارك و تعالی على الناس من الجمعة الى الجمعة خمسا و ثلاثين صلوة حدثنا احمد بن جعفر الهمداني (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن حريز عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال انما فرض الله تبارك و تعالی من الجمعة الى الجمعة خمسا و ثلاثين فيها صلوة واحدة فرضها الله تعالی في جماعة وهي الجمعة.

زن مسلمان و تزويج زن بر سر عمه و خاله آن زن و تزويج کنيز بدون اذن آقای او و تزويج کنيز برای کسی که می تواند زن آزاد تزويج کند و کنيز اسیری که به غنيمت گرفته شده، پیش از تقسیم غنيمت و کنيزی که خریداری شده پیش از آنکه استبراء شود و کنيزی که با او قرار مکاتبه داده شده، بعد از آنکه سهمی از مال المكاتبه را رد کرده.

۴. خداوند تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگری و پنج نماز بر مردم واجب کرده. امام پنجم فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی از جمعه تا جمعه دیگری و پنج نماز بر مردم واجب کرده که یکی از آنها را واجب است به جماعت بخوانند و آن نماز جمعه است.



ابواب الاربعین وما فرقه

۱- شارب الخمر لا تقبل صلواته اربعین يوماً . حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن معاوية بن حكيم عن محمد بن ابي عمير عن ابان بن عثمان عن الفضيل بن يسار قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول من شرب الخمر لم تقبل صلواته اربعین يوماً فان ترك الصلوة في هذه الايام ضوعف عليه العذاب لترك الصلوة و في خبر آخر ان شارب الخمر توقف صلواته بين السماء والارض فاذا تاب ردت عليه.

۲- الصوم على اربعین وجها حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبد الله عن القاسم بن محمد الاصبهاني عن سليمان بن داود المنقري عن سفيان بن عيينة عن الزهري قال دخلت على علي بن الحسين عليهما السلام فقال لي يا زهري من اين جئت قلت من المسجد قال فيم كنتم قلت تذاكرنا امر الصوم فاجمع رأيي و رأي اصحابي انه ليس من الصوم شيئا واجب الصوم شهر رمضان فقال يا زهري ليس كما قلتم ان الصوم على اربعین وجهاً فعشرة اوجه منها واجبة كوجوب شهر رمضان وعشرة اوجه منها صيامهن حرام و اربعة عشر وجهاً منها صاحبها فيها بالخيار ان شاء صام وان شاء افطر وصوم الاذن على ثلث اوجه وصوم التأديب وصوم الاباحة وصوم السفر والمرض قلت فسرهن لي جعلت فداك ، قال اما الواجب فصيام شهر رمضان و صيام شهرين متتابعين لمن افطر يوماً من شهر رمضان متممداً و صيام شهرين متتابعين في قتل الخطاء لمن لم

باب های خصال چهل گانه و بیشتر

۱. تا چهل روز نماز می خوار قبول نشود. فضل بن یسار گوید، از امام پنجم (ع) شنیدم می فرمود: هر که می نوشد، چهل روز نمازش قبول نشود و اگر در این چهل روز نماز نخواند، عذابش برای ترک نماز دو چندان باشد. در خبر دیگر فرمود: نماز می خوار میان آسمان و زمین بازداشت گردد و چون توبه کند به او باز گردد.

۲. روزه بر چهل وجه باشد. زهري گوید، حضور امام چهارم (ع) شرفیاب شدم. فرمود: ای زهري! از کجا آمدی؟ عرض کردم: از مسجد. فرمود: گفتگوی شما در چه بود؟ عرض کردم: راجع به روزه گفتگو داشتیم. رأی من و اصحابم متفق شد که روزه واجب و اجبی جز روزه رمضان نیست. فرمود: ای زهري! چنین نیست که شما گفتید. روزه بر چهل وجه است، ده تا واجب چون وجوب ماه رمضان، ده تا حرام، چهارده تا بر وجه تخییر که مکلف مخیر است میان روزه و افطار آن. روزه اذن بر سه وجه، روزه تأدیب، روزه اباحه، روزه سفر و بیماری. عرض کردم: قربانت! اینها را شرح بده برای من. فرمود:

یجد العتق واجب قال تبارک و تعالی و من قتل مؤمناً خطأ فتحریر رقبة مؤمنة و دية مسلمة الى اهله قوله فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین و صیام شهرین متتابعین فی کفارة الظهار لمن لم یجد العتق واجب قال الله تبارک و تعالی و الذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به و الله بما تعملون خیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا و صیام ثلثة ایام فی کفارة الیمین واجب لمن لم یجد الاطعام قال الله تبارک و تعالی فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتکم کل ذلک متتابع و لیس به متفرق و صیام اذی الحلق ، حلق الراس واجب قال الله تبارک و تعالی فمن کان منکم مریضاً او به اذی من رأسه ففدية من صیام او صدقة او نسک فصاحبها فیها بالخیار فان صام (شایخ ب) صام ثلثاً و صوم دم المتعة واجب لمن لم یجد الهدی قال الله تبارک و تعالی فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استسیر من الهدی فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج و سبعة اذا رجعتم تلک عشرة كاملة ، و صوم جزاء الصيد واجب قال الله تبارک و تعالی من قتلہ منکم معتمداً فجزاء مثل ما قتل من النعم یتحکم به ذوا عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام مسکین او عدل ذلک صیاماً ثم قال او تدری کیف یتکون عدل ذلک صیاماً یا زهری قلت لا ادری قال یقوم الصيد قیمة ثم تفض تلک قیمة علی البر ثم یتکال ذلک البرا صواعاً فیصوم لكل نصف صاع يوماً و صوم النذر واجب و صوم الاعتکاف واجب و اما الصوم الحرام فصوم الفطر و يوم الاضحی و ثلثة ایام من

ده واجب

۱. روزه ماه رمضان؛ ۲. روزه دو ماه پی در پی کفارة هر کسی که یک روز از ماه رمضان را عمداً افطار کرده؛ ۳. روزه دو ماه پی در پی در قتل خطا بر کسی که بنده نیابد که آزاد کند. خدای تبارک و تعالی (در سورة نساء آیه ۹۲) فرماید: «بر هر کسی مؤمنی را به خطا کشت، آزاد کردن یک بنده و یک دیه است که به خاندان او تسلیم شود» تا آنجا که می فرماید: «کسی که بنده نیافت، دو ماه پی در پی روزه دارد»؛ ۴. دو ماه پی در پی در کفارة ظهار بر کسی که بنده نیافت آزاد کند واجب است. خدا در (سورة مجادله آیه ۳) فرماید: «کسانی که زن های خود را ظهار کردند، سپس از قول خود برگشتند پیش از آنکه با آن ها درآمیزند، بنده ای آزاد کنند. این برای این است که پند گیرند. خدا بدانچه کنید خیردار است. کسی که نیافت، دو ماه پی در پی پیش از آنکه با هم بیامیزند روزه دارد»؛ ۵. سه روز روزه در کفارة یمین برای کسی که نتواند اطعام کند واجب است. خدا (در سورة مائده آیه ۸۹) فرماید: «کسی که نیافت سه روز روزه دارد. این کفارة یمین است چون سوگند خوردید. همه این ها پی در پی است و متفرق نیست»؛ ۶. روزه سر تراشیدن در حال احرام برای رفع آزار واجب است. خدای تبارک و تعالی (در سورة بقره آیه ۱۹۶) فرماید: «هر کدام شما بیمار باشد یا از سرش در آزار باشد، از روزه یا صدقه یا عبادت کفاره دهد، بطور تخییر». و اگر روزه گرفت، سه روز است؛ ۷. روزه بدل قربانی حج تمتع واجب است بر کسی که قربانی نیافت. خدای تبارک و تعالی (در سورة بقره آیه ۱۹۶) فرماید: «کسی که حج تمتع کرد، آنچه میسر شود،

ایام التشریق و صوم یوم الشک امرنا به و نهینا عنه امرنا ان نصومه من شعبان و نهینان ینفرد الرجل بصیامه فی الیوم الذی شک فیہ الناس قلت جعلت فداک فان لم یکن صام من شعبان شیئاً کیف یصنع قال ینوی لیلۃ الشک انه صائم من شعبان فان کان من شهر رمضان اجزی عنه وان کان من شعبان لم یضره قلت و کیف یجزی صوم تطوع عن فریضة فقال لو ان رجلاً صام یوماً من شهر رمضان تطوعاً و هو لا یدری ولا یعلم انه من شهر رمضان ثم علم بعد ذلك اجزاً عنه لان الفرض انما وقع علی الیوم بعینه و صوم الوصل حرام و صوم الصمت حرام و صوم النذر للمعصیه حرام و صوم الدهر حرام و اما الصوم الذی صاحبه بالخیار فصوم یوم الجمعة والخمیس والاثین و صوم ایام البیض و صوم ستة ایام من شوال بعد شهر رمضان و یوم عرفة و یوم عاشوراء کل ذلك صاحبه فیہ بالخیار ان شاء صام و ان شاء افطر و اما صوم الاذن فان المرثه لاتصوم تطوعاً الا باذن زوجها و العبد لا یصوم تطوعاً الا باذن سیده والضعیف لا یصوم تطوعاً الا باذن صاحبه قال رسول الله ﷺ فمن نزل علی قوم فلا یصوم من تطوعاً الا باذنه و اما صوم التأدیب فانه یؤمر الصبی اذا راهق بالصوم

قربانی کند. پس کسی که قربانی نیافت، سه روز در حج و هفت روز در برگشت به وطن روزه دارد، این ده روز تمام باشد؛ ۸. روزه کفاره صید در حال احرام واجب است. خدای تبارک و تعالی (در سوره مائده آیه ۹۵) فرماید: «هر کسی از شما عمداً شکاری کشت، همانند آن را از حیوانات اهلی کفاره دهد. دو تن عادل حکم آن باشند. این کفاره را در مکه قربانی کند یا در کفاره آن مساکین را اطعام کند یا برابر آن روزه دارد».

سپس فرمود: ای زهری! می دانی برابر چند است؟ عرض کردم: نمی دانم. فرمود: آن شکار را قیمت می کند و به بهای آن گندم معین می کنند و با صاع پیمانه می کنند (صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع صیرفی است) و به جای هر نیم صاع یک روز روزه می گیرید.

۹. روزه نذری واجب است؛ ۱۰. روزه اعتکاف واجب است.

و اما روزه های حرام:

۱. روزه عید رمضان؛ ۲. روزه عید قربان؛ ۳. روزه سه روز تشریق (۱۱ تا ۱۳ ماه ذیحجه در منی)؛ ۴. روزه روزی که مشکوک است آخر شعبان است یا اول رمضان که درباره آن امر داریم و نهی داریم. امر داریم که به قصد شعبان روزه بگیریم و نهی داریم از روزه گرفتن آن به قصد رمضان در صورتی که مردم در آن شک دارند. عرض کردم: قربانت! اگر در شعبان هیچ روزه نگرفته چه کند؟ فرمود: همان شب یوم الشک به نیت آخر شعبان قصد روزه کند. اگر واقعاً از رمضان باشد کفایت می کند و اگر شعبان باشد ضرری نکرده. عرض کردم: روزه مستحبی چطور جای واجب را می گیرد؟ فرمود: هر کسی ندانسته یک روزه از ماه رمضان را به قصد مستحب روزه دارد سپس بفهمد که از رمضان است کفایت می کند، زیرا همان روز معین بر او واجب بوده و بدان عمل شده؛ ۵. روزه وصال حرام است (مغرب تا سحر نخوردن و روزه را به روزه بردن)؛ ۶. روزه سکوت؛ ۷. روزه نذر در معصیت؛ ۸. روزه عمرانه.

و اما روزه هایی که مستحب است و به اختیار مکلف واگذاشته شده، چون روزه روز جمعه و پنجشنبه و دوشنبه و روزه ایام البیض (۱۳ تا ۱۵ هر ماهی). روزه شش روز اول شوال پس از ماه رمضان و روزه عرفه و روز عاشورا. شخص در

تأديباً وليس بفرض وكذلك من افطر لمة من اول النهار ثم قوی بعد ذلك أمر بالامساك بقية يومه تأديباً وليس بفرض وكذلك المسافر إذا أكل من أول النهار ثم قدم أهله امر بالامساك بقية يومه تأديباً وليس بفرض . وأما صوم الاباحة فمن اكل او شرب ناسياً او تقياً من غير تعمد فقد اباح الله ذلك له واجزأ عنه صومه وأما صوم المرض والسفر فان العامة اختلفت فيه فقال قوم يصوم و قال قوم لا يصوم وقال قوم ان شاء صام و ان شاء افطر واما نحن فنقول يفطر في الحالين جميعاً فان صام في السفر أو في حال المرض فعليه القضاء في ذلك لان الله عز وجل يقول فمن كان منكم مريضاً أو على سفر فعدة من أيام اخر

۳- فیمن قدم اربعین رجلا من اخوانه فی دعائه ثم دعا لنفسه حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عبد الجبار عن محمد بن ابی عمیر عن غیر واحد من اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام قال من قدم اربعین رجلا من اخوانه فدعا لهم ثم دعا لنفسه استجب له فيهم و في نفسه

همه این ایام مختار است. اگر خواست روزه بدارد و اگر خواست افطار کند.

اما روزه اذن:

۱. زن بدون اذن شوهرش روزه مستحبی نگیرد؛ ۲. بنده بدون اذن آقای خود روزه مستحبی نگیرد؛ ۳. میهمان بدون اذن میزبان خود روزه مستحبی نگیرد. رسول خدا (ص) فرمود: هر کس میهمان دیگران است، نباید بدون اذن آنان روزه بدارد.

روزه تأدیب:

۱. بچه‌ای که نزدیک به بلوغ رسیده، وادارش کنند، روزه بگیرد تا ادب شود و عادت کند. این روزه تأدیب است و واجب نیست؛ ۲. کسی که اول صبح برای بیماری یا علتی چون حیض، مثلاً بر حسب وظیفه افطار کرد. در ماه رمضان سپس علتش برطرف شد و توانست روزه باشد، بقیه ایام روز را از راه ادب امساک کند، ولی واجب نیست؛ ۳. هرگاه شخص در ماه رمضان صبح مسافر بود و افطار کرد و سپس به خانه خود رسید، باقی روز را از راه ادب امساک کند، ولی واجب نیست. اما روزه اباحه درباره کسی است که از روی فراموشی خورده و نوشیده یا بدون تعمد قی کرده. خدا در ماه رمضان این را برایش مباح کرده و روزه اش کافی است. و اما روزه در حال مرض و سفر در نزد عامه مورد اختلاف است. جمعی گویند، باید روزه داشت و جمعی گویند نباید روزه داشت و جمعی گویند، مخیر است. خواهد روزه گیرد و خواهد افطار کند. ولی ما می‌گوییم در هر دو حال باید افطار کند و اگر در سفر یا در حال مرض روزه گیرد، باز هم قضا بر او واجب است، زیرا خدای عزوجل (در سوره بقره آیه ۱۸۴) فرماید: «هر کدام از شما مریض باشد یا در سفر باشد، بر او لازمست به همان شماره، روزهای دیگری روزه گیرد.»

۴. در کسی که پیش از خود درباره چهل تن از برادرانش دعا کند، سپس درباره خود دعا کند. امام ششم (ع) فرمود: هر کسی چهل کس از برادرانش را در دعا بر خود مقدم دارد سپس درباره خود دعا کند، دعایش درباره آنان و درباره خودش مستجاب گردد.

۴- فیمن شهداه بعد مو ته اربعور رجلا من المؤمنین بالآخر حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد بن خالد عن ابيه عن ابن سنان عن عبدالله بن مسكان عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال اذا مات المؤمن فحضر جنازته اربعون رجلا من المؤمنین فقالوا اللهم انا لانعلم منه الا خيرا و انت اعلم به مناقال الله تبارک و تعالی انه قد اجزت شهادتکم و غفرت له ما علمت مما لا تعلمون

۵- فی النهی عن ترك حلق العانة فوق اربعین يوما . حدثنا محمد بن الحسن بن علی ماجیلوبه (رض) قال حدثنی عمی محمد بن ابی القاسم عن ابيه عن آباءه عن علی (عليه السلام) قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) من كان يؤمن بالله و اليوم الاخر فلا يترك حلق العانة فوق الأربعین فان لم يجد موسى (خب) فليستقرض بعد الاربعین ولا يؤخر

۶- الارض ينجس من بول الا غلف اربعین صباحا حدثنا ابی (رض) قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن الحسن بن يزيد النوفلی عن اسمعيل بن مسلم السکونی عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آباءه عن علی (عليه السلام) قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) اختنوا اولادکم يوم السابع فانه اطيب و اطهر و اسرع لنبات اللحم فان الارض تنجس من بول الاغلف اربعین صباحاً

۴. در کسی که پس از مرگش چهل نفر از مؤمنان به نیکی وی گواهی دهند. امام ششم (ع) فرمود: چون مؤمنی بمیرد و چهل مرد مؤمن بر جنازه او حاضر شوند و بگویند بار خدایا ما جز نیکی از او نمی دانیم و تو به او از ما داناتری. خدای تبارک و تعالی می فرماید: «من گواهی شما را درباره او پذیرفتم و آنچه شما از او می دانید و نمی دانید آمرزیدم». (مقصود دعای آخر نماز میت است)

۵. در نهی از برطرف نکردن موی زهار بیشتر از چهل روز. رسول خدا (ص) فرمود: کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد نباید بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را تأخیر کند و اگر تیغ به دست نیاورد، پس از چهل روز برای آماده کردن تیغ قرض کند.

شوح مقصود برطرف شدن مو است، به هر وسیله باشد و نوره کشیدن هم کافی است و در بسیاری از اخبار تأخیر از چهل روز حد شدید کراهت است.

۶. زمین تا چهل روز از شاش نبوده نجس است. رسول خدا (ص) فرمود: روز هفتم ولادت فرزندان خود را ختنه کنید که پاک تر و نظیف تر باشند و زودتر گوشت آن ها رویده شود، زیرا زمین تا چهل روز از شاش نبوده نجس است.

۷. در حکم کسی که دختری بگیرد و هر چهل روز یک بار بر او در نیاید و آن دختر عمل حرام کند. سلمان فارسی در ضمن حدیثی طولانی فرمود: کسی که دختری بگیرد و در هر چهل روز یک بار با او هم بستر نشود و او عمل حرامی کند، گناهش به گردن وی است. در حدیثی از امام ششم (ع) هم همین مضمون وارد شده است.

شوح لفظ جاریه معنی کنیز هم دارد و تعبیر به اتخاذ با آن مناسب تر است و ممکن است مقصود این باشد که اگر کنیزی

۷ - فیمن اتخذ جاریة فلم یأتها فی کل اربعین يوماً انت محرماً حدثنا ابی (رض) قال

حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنی یعقوب بن یزید عن محمد بن ابراهیم عن الحسن بن المختار باسناده برفعه الی سلمان رحمۃ اللہ علیہ انه قال فی حدیث له طویل من اتخذ جاریة فلم یأتها فی کل اربعین يوماً ثم انت محرماً کان وزر ذلك علیه حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن یعقوب بن یزید عن عثمان بن عیسی عن ذکره عن ابی عبدالله علیه السلام قال من اتخذ جاریة ولم یأتها فی کل اربعین يوماً کان وزر ذلك علیه.

۸ - دية كلب الصيد اربعون درهما حدثنا ابی (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا احمد بن ابی عبدالله البرقی عن الحسن بن علی بن فضال عن عبدالله بن بکیر عن عبد الاعلی بن اعین عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی کتاب علی علیه السلام دية كلب الصيد اربعون درهما حدثنا محمد بن الحسن بن الولید (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد بن خالد عن ابيه عن ابن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن الولید بن صبیح عن ابی عبدالله علیه السلام قال دية كلب الصيد اربعون درهما امر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به لبني خزیمة.

۹ - املی اللہ تبارک و تعالی لفرعون بین کلمتیه اربعین سنة حدثنا ابی (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار عن عیسی بن محمد عن بعض اصحابنا عن عبدالله بن محمد عن ابی جمیلة عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال املی اللہ عزوجل لفرعون ما بین الکلمتین قوله انا ربکم الاعلی وقوله ما علمت لکم من اله غیرى اربعین سنة ثم اخذه اللہ نکال الاخزة والاولی و کان بین ان قال اللہ عزوجل لموسی و هارون علیهما السلام قد اجیبت دعوتكما و بین ان عرف اللہ تعالی الاجابة اربعین سنة ثم قال قال جبرئیل علیه السلام نزلت ربی فی فرعون منزلة شدیة فقلت یارب تدعه وقد قال انار بکم الاعلی فقال انما یقول مثل هذا عبد مثلك.

بگیرد و نگهدارد این حکم را دارد و عموم حکم برای هر دو موضوع نظر به اشعاری که در روایت است بعید نیست.

۸. دية سگ شکاری چهل درهم است. امام ششم (ع) فرمود: در کتاب علی (ع) دية سگ شکاری چهل درهم است.

شوح هر درمی نیم مثقال و سه خمس نخود نقره خالص سکه دار است.

۹. خداوند میان دو جمله کفر آمیز به فرعون چهل سال مهلت داد. امام پنجم (ع) فرماید: خداوند عزوجل میان جمله که فرعون

گفت: من پروردگار والای شما هستم، تا جمله دیگری که گفت: من معبودی جز خود برای شما نمی دانم، به او چهل سال مهلت داد. سپس او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد.

از گاهی که خدا به موسی و هارون گفت: «هر آینه نفرین شما درباره فرعون به اجابت رسید تا روزی که آن اجابت

عملی شد، چهل سال طول کشید.

۹۰- استغفار یغفر به اربعون کبیره حدثنا محمد بن علی ما جیلوبه (رض) قال حدثنا عمی محمد بن ابی القاسم عن احمد بن ابی عن ابی عبدالله علیه السلام قال من مؤمن یقترب فی یوم و لیلة اربعین کبیره فیقول و هو نادم استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام و اساله ان یتوب علی ، الاغفرها الله له ثم قال ولاخیر فیمن یقارف فی کل یوم و لیلة اکثر من اربعین کبیره.

۹۱- الرحم تلتقی فی اربعین اباء. حدثنا ابی (رض) قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن الوشاء عن ابی الحسن الرضا عن ایه عن آباءه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما اسرى بی الی السماء رأیت رحماً متعلقة بالعرش تشکور رحماً الی ربها فقلت لها کم بینک و بینها من اب فقالت نلتقی فی اربعین ابا
۹۲ - اذا قام القائم جعل الله عزوجل قوة الرجل من الشيعة قوة اربعین رجلاً

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن علی بن عبدالله بن المغیره الکوفی عن عباس بن عامر القصبانی عن ربیع بن محمد المسلمی عن الحسن بن نویر بن ابی فاخته عن ایه عن علی بن الحسین علیهما السلام قال اذا قام قائمنا اذهب الله عن شیعتنا العاهة وجعل قلوبهم کزیر الحدید وجعل قوة الرجل منهم قوة اربعین رجلاً و یكونون حکام الارض و سنامها.

فرمود: جبریل گفت، چون فرعون ندای «انا ربکم الاعلی» درداد، من با خدا مکرر عرض کردم و به سختی گزارش دادم که پروردگارا با اینکه چنین ادعایی کرده هنوز مهلتش می دهی؟ خدا با کمال آرامی فرمود: بنده ای چون تو سختی چنین می گوید.

۱۰. یک دستور استغفاری که چهل کبیره با آن آموزیده شود. امام ششم (ع) فرمود: هر مؤمنی در شبانه روز چهل گناه کبیره مرتکب شود و با پیشیمانی بگوید آمرزش می خواهیم، از خدایی که جز او معبود بر حقی نیست، زنده و پاینده است، آفریننده آسمان ها و زمین ها است، صاحب جلال و اکرام است و از او می خواهیم که توبه مرا بپذیرد خدا او را می آمرزد.

سپس فرمود: کسی که در شبانه روز بیش از چهل گناه کبیره کند خیری در او نیست. شرح گناهان کبیره در باب هشتم خصال آمده، بخوانید.

۱۱. رحم ناچهل پشت است. رسول خدا (ص) فرمود: چون مرا به معراج بردند، دیدم رحمی به عرش آویخته و از دست رحمش به خدا شکایت دارد. گفتم: میان تو و او چه فاصله ای است؟ گفت در پشت چهلمین یا هم برمی خوریم.

۱۲. چون حضرت قائم عجل الله ظهوره ظهور کند خدا به هر مردی از شیعه نیروی چهل مرد بدهد. امام چهارم (ع) فرمود: چون قائم ما عجل الله تعالی فرجه ظهور کند خداوند عیب و سستی را از شیعه ببرد و دلشان را چون کوه آهن محکم کند و به هر مردی

۱۳- فیمن حفظ اربعین حدیثا حدیثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن علی بن اسماعیل عن عبدالله الدهقان قال اخبرنی ابراهیم بن موسی المروزی عن ابی الحسن علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من حفظ من امتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه من امر دینهم بعثه الله یوم القیمة فقیها عالماً .

اخبرنی ابوالحسن طاهر بن محمد بن یونس عن حیوة الفقیه فیما اجازه لی ببلخ قال حدثنا محمد بن عثمان الهروی قال حدثنا جعفر بن محمد بن سوار قال حدثنا علی بن العجر السعدی قال حدثنا سعید بن نجیح عن ابن جریح عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله قال من حفظ علی (من حب) امتی اربعین حدیثا من السنة كنت له شفیعا یوم القیمة.

اخبرنی ابوالحسن طاهر بن محمد بن یونس قال حدثنا محمد بن عثمان الهروی قال حدثنا جعفر بن محمد بن سوار قال حدثنا عیسی بن احمد العسقلانی قال حدثنا عروة بن مروان البرقی قال حدثنا ربیع بن بدر عن ابان انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من حفظ علی (من ح ب) امتی اربعین حدیثا فی امر دینه یطلب به وجه الله عزوجل والدار الآخرة بعثه الله یوم القیمة فقیها عالماً .

اخبرنی محمد بن الهیثم العجلی و عبدالله بن محمد الصائغ و علی بن عبدالله الوراق (رض) قالوا حدثنا حمزة بن القاسم العلوی قال حدثنا الحسین بن شبلی الدقاق قال حدثنا ابو عبدالله علی بن محمد الشادی عن علی بن یوسف عن حنان بن سدیر قال سمع - ابا عبدالله علیه السلام یقول من حفظ اربعین حدیثنا من احادیثنا فی الحلال والحرام بعثه الله یوم القیمة فقیها عالماً ولم یعذبه.

از آنان نیروی چهل مرد بدهد و حکم فرمایان و بزرگان روی زمین باشند.

۱۳. مقام کسی که چهل حدیث حفظ کند، رسول خدا (ص) فرمود: هر کس چهل حدیث راجع به امور دین که محل حاجت امت است برای آن‌ها حفظ کند، خداوند روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث نماید.

پیغمبر (ع) فرمود: هر کس از امت چهل حدیث از سنتم حفظ کند، من در قیامت شفیع او هستم. رسول خدا (ص) فرمود: هر کس در امر دین خود برای رضای خدا، به نفع امت من چهل حدیث حفظ کند و ثواب آخرت را بطلد، خدا روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث کند.

حنان بن سدیر گوید، از امام ششم (ع) شنیدم می‌فرمود: هر کس چهل حدیث از احادیث ما را در احکام حلال و حرام حفظ کند، خداوند روز قیامت او را فقیه و دانشمند مبعوث کند و عذابش نکند.

امام ششم (ع) فرمود: رسول خدا (ص) در ضمن سفارش خود به علی (ع) فرمود: ای علی هر کس از امت من برای

حدثننا علی بن احمد بن موسی الدقاق والحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب و محمد بن احمد السنانی (رض) قالوا حدثننا محمد بن ابی عبدالله الاسدی الکوفی ابوالحسین قال حدثننا موسی بن عمران النخعی عن عمه الحسین بن یزید عن اسمعیل بن الفضل الهاشمی و اسمعیل بن ابی زیاد جمیعاً عن جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی الی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و کان فیما اوصی به ان قال له یا علی من حفظ من امتی اربعین حدیثاً یطلب بذلك وجه الله عزوجل والسدائر الاخرة حشره الله يوم القيمة مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن اولئک رفیقاً فقال علی رضی الله عنه یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما هذه الاحادیث فقال ان تؤمن بالله و حده لاشریک له و تعبده ولا تعبد غیره و تقیم الصلوة بوضوء سابق فی مواقیتها ولا تؤخرها فان تأخیرها من غیر علة غضب الله عزوجل و تؤدی الزکوة و تصوم شهر رمضان و تحج البيت اذا کان لک مال و کنت مستطیعاً و ان لا تعق والدیک ولا تأکل مال الیتیم ظلماً ولا تأکل الربا ولا تشرب الخمر ولا شیئاً من الاشریة المسکرة ولا تزنی ولا تلوط ولا تمشی بالنمیمة ولا تحلف بالله کاذباً ولا تسرف ولا تشهد شهادة الزور لاحد قریباً کان او بعیداً و ان تقبل الحق ممن جاء به صغیراً کان او کبیراً و ان لا ترکن الی ظالم وان کان حمیماً قریباً و ان لا تعمل بالهوی ولا تقذف المحصنة ولا ترائی فان ایسر الربا شرک بالله عزوجل و ان لا تقول لقصیر یا قصیر ولا لطویل یا طویل تريد بذلك عیبو

رضای خدا و اجر آخرت جهل حدیث حفظ کند، خدا او را روز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان محشور کند و آنان خوب رفیقانی هستند. علی (ع) عرض کرد: این احادیث چه باشد. فرمود: اینکه به خدای یگانه بی شرک ایمان داشته باشی و او را بیپرستی و دیگری را نپرستی و نماز را با وضوی کامل در وقت خود بخوانی و تأخیر نکنی که تأخیر آن بدون عذر موجه غضب خداست و زکات را بدهی و ماه رمضان را روزه بداری و در صورت داشتن مال و استطاعت، حج خانه خدا کنی و از پدر و مادر عاق نباشی و مال یتیم را به ستم نخوری و می نوشی و هیچکدام از نوشابه های مست کننده را ننوشی، زنا نکنی، لواط نکنی، سخن چینی نکنی. به خدا سوگند دروغ نخوری، دزدی نکنی، شهادت ناحق برای احدی از خویش و بیگانه ندهی، حق را از هر کس برای تو آورد کوچک باشد یا بزرگ بپذیری، به ستمکار اگر چه خویش نزدیک تو باشد، اعتماد نکنی، هواپرست نباشی، دشنام و نسبت بد به زنان پارسا ندهی، ریاکاری نکنی که کمترین ریا شرک به خداست. به کوتاه قد نگویی کوتاه و به بلند قد نگویی بلند به قصد عیب جویی. احدی از خلق خدا را مسخره نکنی و به بلا و مصیبت شکیبیا باشی. هر نعمتی خدا به تو داده شکر کنی، از عقاب خدا آسوده خاطر نباشی، از رحمت خدا نومید نباشی، از گناهان خود به خدا توبه کنی، زیرا کسی که توبه کند از گناهی چنان است که گناه نکرده و اصرار بر گناه نوزی و استغفار کنی و مانند کسی باشی که خدا و پیغمبران و فرستادگان او را به باد مسخره گرفته و بدانی که آنچه

ان لاتسخر من احد من خلق الله وان تصبر على البلاء و المصيبة وان تشكر نعم الله التي انعم بها عليك وان لاتأمن عقاب الله على ذنب تصيبه و ان لا تقنط من رحمة الله وان تتوب الى الله عزوجل من ذنوبك فان النائب من ذنوبه كمن لا ذنب له وان لا تصر على الذنوب مع الاستغفار فتكون كالمستهزه بالله و انبيائه و رسله وان تعلم ان ما اصابك لم يكن ليخطئك وان ما اخطأك لم يكن ليصيبك وان لا تطلب سخط الخالق برضى المخلوق ولا تؤثر الدنيا على الاخرة لان الدنيا فانية والاخرة باقية و ان لاتبخل على اخوانك بما تقدر عليه وان تكون سريرتك كعلانيتك وان لا تكون علانيتك حسنة وسريرتك قبيحة فان فعلت ذلك كنت من المنافقين وان لا تكذب ولا تخالط الكذابين وان لا تغضب اذ سمعت حقا وان تؤدب نفسك واهلك وولدك وجيرانك على حسب الطاقة و ان تعمل بما علمت و لا تعاملن احدا من خلق الله عزوجل الا بالحق و ان تكون سهلا للقريب والبعيد وان لاتكون جبار اعنيدا وان تكثر من التسييح والتهليل و الدعاء وذكر الموت و ما بعده من القيمة والجنة والنار وان تكثر من قراءة القرآن وتعمل بما فيه وان تستغنم البر والكرامة بالمؤمنين و المؤمنات وان تنظر الى كل مالا ترضى فعله لنفسك فلا تفعله باحد من المؤمنين ولا تمل من فعل الخير وان لا تثقل على احد وان لا تمن على احد اذا انعمت عليه وان تكون الدنيا عندك سجنا حتى يجعل الله لك جنة فهذه اربعون حديثا من استقام عليها وحفظها عنى من امتى دخل الجنة برحمة الله وكان من افضل الناس واحبهم الى الله عزوجل بعد النبيين و الوصيين و حشره الله يوم القيمة مع النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا .

بدانی که آنچه بهره تو شده است از دست تو نخواهد رفت و آنچه از دستت رفت به تو نخواهد رسید. خدا را برای رضای مخلوق به خشم نیاوری. دنیا را بر آخرت مقدم نداری، زیرا که دنیا فانی و آخرت باقی است. به اندازه‌ای که داری بر برادران بخل مکن. باطن و ظاهر یکی باشد. خوش ظاهر و بد باطن مباش که اگر چنین باشی از منافقان هستی. دروغ نگویی و با دروغ‌گویان آمیزش نکنی و از سخن حق خشم نکنی و خود و خانواده و فرزندان و همسایگان را به اندازه توانایی ادب کنی و بدانچه می‌دانی عمل کنی و با احدی از خلق خدا جز به حق معامله نکنی. با خویش و بیگانه خوش رفتار باشی و جبار و معاند نباشی و بسیار سبحان الله و الحمد لله بگویی و دعا بخوانی و بسیار یاد مرگ و پس از مرگ از قیامت و بهشت و دوزخ باشی و بسیار قرآن بخوانی و بدانچه در آن است عمل کنی و نیکی و کرامت را نسبت به مؤمنان از زن و مرد غنیمت شماری و ملاحظه کنی هر چه را برای خود نمی‌پسندی با هیچ مؤمنی نکنی. از کار خیر دلتنگ مشو. بار خود را به دوش دیگری مگذار. بر کسی که نعمتی بخشیدی منت منه. دنیا را زندان خود ببین تا خدا بهشت دهد. این چهل حدیث است که هر کس بر آن‌ها پایداری کند و آن‌ها را از من برای امت من نگهدارد به رحمت خدا وارد بهشت می‌شود و پس از انبیا و اوصیا در پیش خدا افضل و احب مردم است و خداوند در روز قیامت او را با پیامبران و

۱۴- حریم المسجد اربعون ذراعاً و الجوار اربعون داراً من اربعة جوانبها
 حدثنا الحسن بن احمد بن ادريس بن الوليد (رض) قال حدثني ابي عن محمد بن علي بن محبوب عن
 محمد بن الحسين عن الحسين بن علي بن فضال عن علي بن عقبة بن خالد عن ابيه عقبة بن خالد عن
 ابي عبد الله عليه السلام عن ابيه عن آباءه قال قال امير المؤمنين عليه السلام حریم المسجد اربعون ذراعاً و الجوار
 اربعون داراً من اربعة جوانبها

۱۵- فيمن عمر اربعين فما فوقها حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (رض)
 قال حدثني محمد بن الحسن الصفار عن ابراهيم بن هاشم عن محمد بن علي المقرئ عن يحيى بن
 المبارك عن عبد الله بن جبلة عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام عن آباءه عن علي عليه السلام قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله من عمر اربعين سنة سلم من الاء الثلاثة من الجنون والجذام والبرص و من
 عمر خمسين سنة رزقه الله الا نابة اليه و من عمر ستين سنة هون الله حسابه يوم القيمة و من عمر
 سبعين سنة كتبت حسناته و لم تكتب سيئاته و من عمر ثمانين سنة غفر الله تعالى ما تقدم من ذنبه
 وما تاخر و مشى على وجه الارض مغفوراً له و شفع في اهل بيته حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن
 عبد الله قال حدثنا سلمة بن خطاب عن احمد بن عبد الرحمن عن اسمعيل بن عبد الخالق عن محمد
 بن طلحة عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عز وجل ليكرم ابن السبعين ويستحيي عن الثمانين حدثنا
 محمد بن الحسن (رض) قال حدثنا احمد بن ادريس عن محمد بن احمد بن يحيى عن محمد (بن خب)
 السندي عن علي بن حكيم عن داود بن النعمان عن سيف التمار عن ابي بصير قال قال ابو عبد الله اذا

صدیقان و شهیدان و نیکان که رفیقان خوبیند محشور کند.

۱۴. حریم مسجد چهل ذراع است. (۲۰ ذرع شاه) و همسایگی تا چهل خانه است از چهار طرف. امیر مؤمنان (ع) فرمود: حریم
 مسجد چهل ذراع است و همسایگی تا چهل خانه است، از چهار طرف.

شوح مقصود از حریم مسجد این است که هر گاه مسجد را در زمین مباح و مواتی بسازند حریم آن این است.

۱۵. در کسی که چهل سال و بیشتر عمر کند، رسول خدا (ص) فرمود: کسی که چهل سال عمر کند از سه نوع بلا سالم می شود:

از دیوانگی و خوره و پیسی.

کسی که پنجاه سال عمر کند خدا بازگشت به حق را روزیش کند.

کسی که شصت سال عمر کند خدا حساب روز قیامت را بر او آسان کند.

کسی که هفتاد سال عمر کند، کارهای نیکش نوشته شود و کارهای بدش نوشته نشود.

کسی که هشتاد سال عمر کند خدا گناهان گذشته و آینده اش را بیامرزد و در روی زمین آمرزیده راه رود و شفاعتش در

خاندان خودش پذیرفته شود.

امام ششم (ع) فرمود: خدای عزوجل هفتاد ساله را گرامی دارد و از هفتاد ساله حیا کند.

بلغ العبد ثلثاً وثلثين سنة فقد بلغ اشدّه و اذا بلغ اربعين سنة فقد بلغ منتهاه فاذا طعن في احد و اربعين فهو في نقصان و ينبغي لصاحب الخميس ان يكون كمن كان في النزاع و بهذا الاسناد عن داود بن النعمان عن سيف عن ابي بصير قال قال أبو عبد الله عليه السلام ان العبد لفي فسحة من امره ما بينه و بين اربعين سنة فاذا بلغ اربعين سنة اوحى الله عزوجل إلى ملكيه (ملائكته خ) اني قد عمرت عبيد عمرأ (وقد طال خ) فغلظا و شديدا و تحفظا و اکتبا عليه قليل عمله و كثيره و صغيره و كبيره قال و قال أبو جعفر عليه السلام إذا اتت على العبد اربعون سنة قيد له خذ حذرک فانک غير معذور و ليس ابن اربعين سنة احق بالعذر من ابن عشرين سنة فان الذي يطلبهما واحد و ليس عنهما بر اقدفا عمل لما (امامک خ) اتاک من الهول و درع عنک فضول القول حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار (رض) قال حدثني أبي محمد بن احمد عن العباس بن معروف عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن محمد بن أبي القاسم عن علي بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول اذا بلغ المرء اربعين سنة امنه الله عزوجل من الادواء الثلاثة الجنون و الجذام و البرص فاذا بلغ الخمسين خفف الله حسابه فاذا بلغ الستين رزقه الله الانابة فاذا بلغ السبعين احبه اهل السماء فاذا بلغ الثمانين امر الله بانبات حسناته و القاء سيئاته فاذا بلغ التسعين غفر الله ماتقدم من ذنبه و ما تاخر و كتب له اسير الله في ارضه و حديث آخر فاذا بلغ المائة فذلك ارضل العمر و روى ان ارضل العمران يكون عقله عقل ابن سبع سنين حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن سلمة بن الخطاب عن علي بن الحسين عن أحمد بن محمد المؤدب عن عاصم بن حميد عن خالد القلانسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال يؤتى بالشيخ يوم القيمة فيدفع اليه كتابه ظاهره مما يلي الناس لا يرى الامساوى فيطول ذلك عليه فيقول يا رب تأمرني إلى النار فيقول الجبار جل جلاله يا شيخ اني استحبي ان اعذبك و قد كنت تصلي (لي خ) في دار الدنيا اذهبوا بعبيد إلى الجنة.

شوح یعنی از عقاب او حیا کند.

امام ششم (ع) فرمود: چون بنده خدا به سی و سه سال رسید، به اوج قدرت و نیروی خود رسیده و چون به چهل سال رسید به پایان ترقی رسیده و چون وارد چهل و یک شد در نقصان است و برای پنجاه ساله شایسته است که چون آدم محتضر باشد.

امام ششم (ع) فرمود: به راستی بنده خدا تا چهل ساله نشده در وسعت است و چون به چهل سال رسید، خداوند به دو فرشته وی وحی کند که من به بنده خود عمری بیش دادم. بر او سختی و شدت کنید و او را خوب بپایید و کم و بیش و کوچک و بزرگ کارهایش را بنویسید. گوید، امام پنجم (ع) فرمود: چون بنده چهل ساله شود به او گفته شود خود را بپا که دیگر عذری نداری و چهل ساله از بیست ساله سزاوارتر به عذر نیست. آنکه آن‌ها را می‌جوید یکی است و در خواب نیست. برای هراس مرگی که بر تو می‌آید کار کن و گفتار زیادی را واگذار.

حدثننا أبو سعيد محمد بن الفضل عن محمد بن اسحق المذکر قال حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب الاصم قال حدثني بكر بن سهل الدمياطي قال حدثنا عبدالله بن المهاجر (بن الذبيح التحيتي خ ب) ذبيح النجيبى قال حدثنا ابن وهب عن جعفر بن ميسرة عن زيد بن اسلم عن انس قال قال رسول الله ﷺ ما من معمر يعمر أربعين سنة الا صرف الله عنه ثلثة انواع من البلاء الجنون والجذام والبرص فاذا بلغ الخمسين لين الله عليه حسابه فاذا بلغ الستين رزقه الله الانابة إليه بما يحب و يرضى فاذا بلغ السبعين احبه الله و احبه أهل السماء فاذا بلغ الثمانين قبل الله حسناته و تجاوز عن سيئاته فاذا بلغ التسعين غفر الله ماتقدم من ذنبه و ما تاخر و سمي اسير الله في أرضه و شفع في أهل بيته أبو احمد محمد بن جعفر البندار الفقيه بفرغانة قال حدثنا أبو العباس العمادى قال حدثنا محمد بن على الصائغ المكي بمكة قال حدثنا إبراهيم بن المنذر الخزامى قال حدثني عبدالله بن محمد بن حسين قال حدثني محمد بن عبدالله بن عمر بن عثمان عن انس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ ما من عبد يعمر في الاسلام أربعين سنة الا صرف الله عنه ثلثة من البلاء الجنون و الجذام و البرص فاذا بلغ الخمسين لين الله عليه الحساب فاذا بلغ الستين رزقه الله الانابة إليه بما يحب و الله عزوجل فاذا بلغ السبعين احبه الله و احبه أهل السماء فاذا بلغ الثمانين قبل الله حسناته و تجاوز عن سيئاته فاذا بلغ التسعين غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و سمي اسير الله في أرضه و شفع في أهل بيته.

على بن مغیره گوید، شنیدم امام ششم (ع) می فرمود: چون مرد چهل ساله شود خدای عزوجل او را از سه درد ایمن کند، دیوانگی و خوره و پیسی و چون به پنجاه رسد حسابش را سبک کند و چون به شصت رسد توبه را روزی او کند و چون به هفتاد رسد اهل آسمان او را دوست گیرند و چون به هشتاد رسد خدا فرمان دهد حسناتش را ثبت کنند و گناهانش را وانهند و چون به نود رسد گناه گذشته و آینده او را بیامزد و در شمار اسیران خدا در زمین نوشته شود. و در حدیث دیگر است که چون به صد رسید، به سن پست ترین رسیده و در روایت آمده که در پست ترین سن عقلش عقل کودک هفت ساله است. امام ششم (ع) فرمود: روز قیامت پیرمردی را به پای حساب آرند و نامه عملش را به دستش دهند. از سمت بیرونش که به سوی مردم است همه بدکاری و گناه است و بر او سخت و طولانی گذرد. عرض کند: پروردگارا! می فرماید به دوزخ روم. خدا جل جلاله فرماید: ای پیرمرد! من حیا می کنم که با اینکه تو در دار دنیا نماز خواندی عذابت کنم. بنده مرا به بهشت برید. رسول خدا (ص) فرمود: کسی نیست که چهل سال عمر کند مگر آنکه خدا سه نوع درد را از او بگرداند، دیوانگی و خوره و پیسی و چون به پنجاه رسد، حسابش را آسان کند و چون به شصت رسد توبه اش روزی کند، چنانچه بخواهد و پیسنده و چون به هفتاد رسد خدا حسناتش را قبول کند و از گناهانش درگذرد و چون به نود رسد خدا گناهان گذشته و آینده اش را بیامزد و او را اسیر خدا در زمین نامد و شفاعتش را در خاندانش بپذیرد. حدیث دیگر هم قریب به همین مضمون از رسول خدا (ص) روایت شده است.

۱۶- ثواب من حجج اربعین حجة حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن جعفر الاحول عن زكريا الموصلي كوكب الدم قال سمعت العبد الصالح عليه السلام يقول من حج اربعين حجة قيل له اشفع فيمن احببت و يفتح له باب من ابواب الجنة يدخل منه هو و من يشفع له .

۱۷- احتجاج امير المؤمنين «ع» على ابي بكر بثلاث و اربعين خصلة حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسنی قال حدثنا أبو جعفر محمد بن حفص الخثعمی قال حدثنا الحسن بن عبد الواحد قال حدثني احمد بن ثعلبي قال حدثني أحمد بن عبد الحميد قال حدثني حفص بن منصور العطار قال حدثنا أبو سعيد الوراق عن أبيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليه السلام قال لما كان من امر أبي بكر و بيعة الناس له و فعلهم بعلي بن أبي طالب عليه السلام ما كان لم يزل أبو بكر يظهر له الانبساط و يرى مني انقباضاً فكبر ذلك على أبي بكر فاحب لقائه و استخراج ما عنده و المعذرة إليه لما اجتمع الناس عليه و تقليدهم اياه امر الامة و قلة رغبته في ذلك و زهده فيه فاتاه في وقت (خلوة خ) غفلة و طلب منه الخلوة و قال له والله يا أبا الحسن ما كان هذا الامر مواطاة مني و لا رغبة فيما وقعت فيه و لا حرصاً عليه و لا ثقة بنفسی فيما يحتاج إليه الامة و لا قوة لي بمال و لا كثرة العشيرة و لا ابتزاز له دون غيري فمالك تضرر على مال استحقه منك و تظهر لي الكراهة فيما صرت إليه و تنظر إلى بعين السامة مني فقال عليه السلام له فما حملك عليه اذالم ترغب فيه و لا حرصت عليه و لا وثقت بنفسك في القيام به و بما يحتاج منك فيه فقال أبو بكر

۱۶. ثواب کسی که چهل بار حج کرده. زکریای موصلی گوید، از امام هفتم (ع) شنیدم می فرمود: کسی که چهل بار حج کند به او گفته شود: هر که را خواهی شفاعت کن و دری از بهشت برای وی باز شود که خود و کسانی که شفاعت کند از آن در به بهشت روند.

۱۷. امیرمؤمنان (ع) در برابر ابي بكر چهل و سه دليل برای حقانيت خود ايراد کرده. امام ششم (ع) از گفته پدرش از جدش فرمود: چون کار ابي بكر گذشت و مردم با او به خلافت بيعت کردند و از علي بن ابي طالب (ع) دست برداشتند، ابي بكر همیشه در برابر علي خوش رویی و خوش برخوردی از خود نشان می داد، ولی از آن حضرت گرفتگی و دلتنگی می دید. این موضوع بر ابوبكر ناگوار بود. دلش می خواست به طور خصوصی آن حضرت را دیدار کند و رأی او را در این موضوع بفهمد و از این که مردم دور او را گرفتند و کار خلافت را به گردن او انداختند عذرخواهی کند و از خود نسبت به زمامداری امت بی رغبتی و کناره جویی نشان دهد. در موقع تنهایی خدمت حضرت آمد و خلوت کرد و به آن حضرت عرض کرد: یا ابا الحسن! به خدا من در کار خلافت توطئه ای و رغبتی نداشتم و بر آن حرصی ندارم و به خود اعتماد ندارم که رفع نیاز امت را بنمایم و از نظر ثروت و عشیره هم پشتیبانی ندارم و نخواستم آن را از دست کسی گرفته باشم. شما چرا از من دلتنگید و از پیشوایی من بدبینید و به چشم بد و خسته به من نگاه می کنی؟

حدیث سمعته من رسول الله ﷺ ان الله لا يجمع امتي على ضلال ولما رأيت اجتماعهم اتبعت حديث النبي ﷺ و احلت ان يكون اجتماعهم على خلاف الهدى و اعطيتهم قود الاجابة ولو عامت ان احدا يتخلف لامتنعت قال فقال ﷺ أما ما ذكرت من حديث النبي ﷺ ان الله لا يجمع امتي على ضلالة افكنت من الامة لم اكن قال بلى قال و كذلك العصابة الممتنعة عليك من سلمان و عمار و أبي ذر و المقداد و قيس بن عباد و من معه من الانصار قال كل من الامة فقال علي فكيف تحتاج بحديث النبي و امثال هؤلاء قد تخلفوا عنك و ليس للامة فيهم طعن ولا في صحبة الرسول ﷺ و نصيحتهم منهم تقصير قال ما علمت بتخلفهم الا بعد ابرام الامر و خفت ان دفعت عن الامران يتفانم إلى أن يرجع الناس مرتدين عن الدين و كان ممارستكم إلى أن اجبتم اهون مؤنة على الدين و ابقى له من ضرب بعضهم ببعض فيرجعوا كفاراً و علمت انك لست بدوني في الابقاء عليهم و على اديانهم قال علي ﷺ اجل ولكن اخبرني عن الذي يستحق هذا الامر بما يستحقه فقال أبو بكر بالنصيحة و الوفاء و رفع المداينة و المحاباة و حسن السيرة و اظهار العدل و العلم بالكتاب و السنة و فصل الخطاب مع الزهد في الدنيا و قلة الرغبة فيها و انصاف المظلوم من الظالم القريب و البعيد ثم سكت فقال علي ﷺ انشدك الله يا أبا بكر في نفسك تجد هذه الخصال او في؟ قال بل فيك يا أبا الحسن قال انشدك بالله انا المجيب لرسول الله ﷺ قبل ذكر ان المسلمين ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله انا

اگر رغبت و حرص به خلافت نداشتی چه تو را واداشت که زیر بار خلافت رفتی، با این که به خودت اطمینان نداشتی که از عهده آن برمی آیی و رفع احتیاجات آن را نمی توانستی کرد؟

سببش حدیثی بود که از پیغمبر (ص) شنیده بودم که فرمود: امت من اتفاق بر گمراهی و ضلالت نمی کنند. چون دیدم همه امت به پیشوایی من اتفاق کردند، از حدیث پیغمبر (ص) پیروی کردم و خیال نمی کردم بر خلاف حق اتفاق کنند. به دعوت آن ها پاسخ دادم و اگر می دانستم یکی با من مخالفت می کند، زیر بار نمی رفتم.

علی (ع) فرمود: این که حدیث پیغمبر (ص) را یاد کردی - خدا امتم را بر ضلالت متفق نمی کند - درست. ولی بگو بدانم من از امت نبودم. آن دسته ای که با تو مخالفت کردند، چون سلمان و عمار و ابی ذر و مقداد و قیس بن عباد و حزب او از انصار چطور؟ تصدیق می کنم که همه از امت بودند. پس چگونه به حدیث پیغمبر (ص) استدلال می کنی، با این که مانند این بزرگان اصحاب پیغمبر (ص) که در نزد امت مورد انتقاد نیستند و در خیرخواهی پیغمبر (ص) کوتاهی نکردند با تو مخالفت کردند. من در آغاز نمی دانستم آن ها با من مخالفتند. پس از این که بیعت منعقد شد، فهمیدم و ترسیدم اگر کناره گیری کنم مطلب، بالا بگیرد و مردم از دین برگردند. ملاحظه کردم که مبارزه سلمی با شما مخالفین تا آن که موافق و همراه شوید برای دین ارزان تر تمام می شود از ستیزه و نبرد مسلمانان با یکدیگر و این نقشه برای حفظ دین بهتر است و می دانستم که شخص شما هم کمتر از من به حفظ مسلمانان و دین آن ها علاقه مند نیستید. آری درست است، ولی به من

وقیت رسول الله ﷺ بنفسی یوم الغار ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله الى الولاية من الله مع ولاية رسول الله ﷺ في آية زكوة المخاتم ام لك قال بل لك قال فانشدك الله انا المولى لك و لكل مسلم بحديث النبي ﷺ يوم الغدير ام انت قال بل انت قال انشدك بالله الى الوزارة من رسول الله ﷺ والمثل من هارون من موسى أم لك قال بل لك قال فانشدك بالله أبي برز رسول الله ﷺ و باهل بيتي و ولدی فی مباہلۃ المشرکین من النصارى أم بك و باهلك و ولدك قال بكم قال فانشدك بالله إلى واهلي و ولدی آية التطهير من الرجس أم لك و لاهل بيتك قال بل لك و لاهل بيتك ، قال فانشدك بالله انا صاحب دعوة رسول الله ﷺ و اهلي و ولدی یوم الکساء اللهم هؤلاء اهلي اليك لا إلى النار أم أنت قال بل أنت و اهلك و ولدك قال فانشدك بالله انا صاحب الایة یوفون بالنذر و یخالفون يوماً كان شره مستطيراً أم انت قال بل أنت قال فانشدك بالله أنت الفتی الذی نودی من السماء ان لاسيف الاذوا الفقار ولا فتی الاعلی أم انا قال بل أنت قال فانشدك

بگو بدانم کسی که شایسته امر خلافت است، باید چه اوصافی داشته باشد؟ غیر از این وصفی که تو کردی.

باید خیرخواه و وفادار باشد و جود و بخشش بی جا نکند. خوش رویی و داد و دهش نماید. به قرآن و سنت پیغمبر (ص) و قضاوت عادلانه دانا باشد. نسبت به دنیا زاهد و بی رغبت باشد. داد مظلوم را از ظالم، خویش باشد یا بیگانه، بستاند.

ابوبکر در اینجا خاموش شد.

علی (ع) به گفته خود چنین دنباله داد:

ای ابوبکر! تو را به خدا این صفات در من است یا در تو؟ در شما است ای ابوالحسن. تو را به خدا من بودم که پیش از آن که کسی از مردان به یاد اسلام بیفتد پیغمبر را اجابت کردم یا تو؟ البته شما.

تو را به خدا من بودم که برای عموم عرب در موسم حج به سوره براءت جار کشیدم یا تو؟ البته شما.

تو را به خدا من بودم که در روز هجرت پیغمبر (ص) به غار ثور با جان خود رسول خدا (ص) را نگهداری کردم یا تو؟ البته شما.

تو را به خدا من بودم در رکوع انگشتر صدقه دادم و آیه ولایت من پیوست ولایت خدا و رسول خدا (ص) نازل شد یا تو؟ البته شما.

تو را به خدا منم که به مفاد حدیث پیغمبر (ص) در روز غدیر آقای بر تو و هر مسلمانم یا تو؟ البته شما.

تو را به خدا وزارت رسول خدا (ص) و منزله هارون به موسی نسبت به آن حضرت از آن من است یا تو؟ البته از آن شما است.

تو را به خدا رسول خدا مرا و خانواده و فرزندان مرا برای مباہله مشرکین نصاری بیرون برد یا تو را و خانواده و فرزندان تو را؟ شما را بیرون برد.

تو را به خدا آیه تطهیر از آلودگی ها درباره من و خانواده و فرزندان من نازل شد یا برای تو و خاندان تو؟ برای تو و خاندان تو.

بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِي رَدْتِ لَهَ الشَّمْسُ لَوْ قَتَلَ صَلَاتَهُ فَصَلَاهُ ثُمَّ تَوَارَتْ أُمَّنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَتْ فَانْشُدْكَ
 بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِي حَبَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرَأَيْتَهُ يَوْمَ خَيْبَرَ فَفَتَحَ اللَّهُ لَهُ أُمَّنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَتْ فَانْشُدْكَ
 بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِي نَفَسْتَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَرْبَتَهُ وَعَنِ الْمُسْلِمِينَ بِقَتْلِ عَمْرُو بْنِ عَبْدِوَدٍّ أُمَّنَا قَالَ
 بَلْ أَنْتَ قَالَتْ فَانْشُدْكَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِي أَمْتَمْنَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ رَسَالَتَهُ إِلَى الْجَنِّ فَاجَابَتْ أُمَّنَا
 قَالَ بَلْ أَنْتَ ، قَالَ انْشُدْكَ بِاللَّهِ أَنْتَ الَّذِي طَهَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ السَّفَاحِ مِنْ آدَمَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ بِقَوْلِهِ أَنَا
 أَنْتَ مِنْ نِكَاحِ لَامِنْ سَفَاحٍ مِنْ آدَمَ إِلَى عَبْدِالمَطْلَبِ أُمَّنَا قَالَ بَلْ أَنْتَ قَالَتْ فَانْشُدْكَ بِاللَّهِ أَنَا
 اخْتَارَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَزَوْجَنِي ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ وَقَالَ اللَّهُ زَوْجَكَ أَنْتَ قَالَتْ بَلْ أَنْتَ قَالَتْ فَانْشُدْكَ بِاللَّهِ أَنَا
 وَالِدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ رِيحَانَتَيْهِ الَّذِينَ (قَالَ خ) فِيهِمَا هَذَا سَيِّدَ أَشْبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا
 أُمَّنَا قَالَتْ بَلْ أَنْتَ قَالَتْ فَانْشُدْكَ بِاللَّهِ إِخْوَكِ الْمَزِينِ بِجَنَاحَيْنِ فِي الْجَنَّةِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ أُمَّخِي

تو را به خدا در روز اجتماع کساء، برای من و خانواده‌ام من و فرزندان من دعا کرد و فرمود: خدایا اینان خاندان منند از آتش کنار باشند یا برای تو؟ البته برای تو و خانواده و فرزندان.

تو را به خدا من منظور این آیام (در سوره هل اتی) «به نذر وفا می‌کنند و از روز شرانگیز می‌ترسند» یا تو؟ البته شما. تو را به خدا تو آن جوانمردی که از طرف آسمان درباره او فریاد شد لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی یا من؟ البته شما.

تو را به خدا تو بودی که در وقت نمازی آفتاب برایت برگشت تا آن را ادا کردی و سپس فرو شد یا من؟ البته شما. تو را به خدا تو بودی که رسول خدا پرچمش را در روز فتح خيبر به وی ارزانی داشت و به دست وی قلعه خيبر فتح شد یا من؟ البته شما.

تو را به خدا تو بودی که به کشتن عمرو بن عبدود غم از دل پیغمبر (ص) زدودی و از مسلمین یا من؟ البته شما. تو را به خدا تو بودی که رسول خدایت در رسالت بر جن امین دانست و جن به دست وی ایمان آوردند یا من؟ البته شما.

تو را به خدا تو بودی که رسول خدا پاک‌نژادی و حلال‌زادگی او را از آدم تا پدرش به گفته خود (من و تو از آدم تا عبدالمطلب از زناشویی هستیم) تصدیق کرد یا من؟ البته شما.

تو را به خدا من بودم که رسول خدا وی را برگزید و دخترش فاطمه را به وی به زنی داده و فرمود: خدا او را به تو تزویج کرد یا تو؟ البته شما.

تو را به خدا پدر حسن و حسین دو ریحان اویم که درباره آنان می‌فرمود: این دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آنها است یا تو؟ البته شما.

تو را به خدا برادر توست که با دو بال آراسته است و در بهشت با فرشتگان هم پرواز است یا برادر من؟ البته برادر شما است.

تو را به خدا من ضامن دین رسول خدا (ص) شدم و در موسم حج جار زدم که تعهدات او را می‌پردازم یا تو؟ البته شما.

قال اخوك فانشدك بالله انا ضمننت دين رسول الله وناديت في الموسم بانجاز موعده امانت قال بل انت قال فانشدك بالله انا الذي دعاه رسول الله ﷺ لطير عند، يريد اكله فقال اللهم انتني باحب خلقك اليك بعدى ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله انا الذي بشرني رسول الله ﷺ بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين على تأويل القرآن ام انت قال بل انت قال فانشدك بالله انا الذي شهدت آخر كلام رسول الله ﷺ و وليت غسله و دفنه امانت قال بل انت فانشدك بالله انا الذي دل عليه رسول الله ﷺ بعلم القضاء بقوله على افضاكم امانت قال بل انت فانشدك بالله انا الذي امر رسول الله ﷺ اصحابه بالسلام عليه بالامرة في حياته امانت قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي سبقت له القرابة من رسول الله ﷺ امانت قال بل انت فانشدك بالله انت الذي حياك الله عزوجل بدينار عند حاجته و بايعك جبرئيل و اصفى عمدا ﷺ و اصفى ولده ام انا قل فبكي ابوبكر و قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي حملك رسول الله ﷺ على كتفيه في طرح صنم الكعبة و كسره حتى لو شاء ان ينال افق السماء لنالها امانت قال بل انت قال فانشدك بالله الذي قال رسول الله ﷺ انت

تو را به خدا من بودم که خدا رسانید او را؛ چون پیغمبر (ص) می خواست گوشت آن مرغ را بخورد، عرض کرد بارخدا یا! محبوب ترین بندگان خود را بعد از من بر سر این خوراک برسان یا تو را؟ البته شما بودید.

تو را به خدا من بودم که پیغمبر وی را به کشتار ناکثین و قاسطین و مارقین از دین، موافق تأویل قرآن مؤده داد یا تو؟ البته شما بودید.

تو را به خدا من بودم که کلام آخر رسول خدا (ص) را دریافتیم و کار غسل و به خاک سپردنش را پرداختیم یا تو؟ البته شما.

تو را به خدا من بودم که رسول خدا با گفتار خود «علی قضاوت کننده ترین شما است» به تخصص او در علم قضاوت، مردم را دلالت کرد یا تو؟ البته شما.

تو را به خدا من بودم که رسول خدا در زندگی خود اصحابش را دستور داد که به عنوان امیر مؤمنان بر وی سلام دهند یا تو؟ البته شما بودید.

تو را به خدا در خویشی به رسول خدا نزدیک تری یا من؟ البته شما.

تو را به خدا تو یک دینار به رسول خدا در مورد نیاز وی بخشیدی و جبرئیل با تو بیعت کرد و محمد (ص) و فرزندانش را میهمانی کردی یا من؟ (در اینجا ابوبکر گریست) و عرض کرد: البته شما.

تو را به خدا تو بودی که رسول خدا وی را به دوش گرفت تا بت های خانه کعبه را ریخت و شکست و اگر می خواست دستش را به آفاق آسمان رساند، می رساند یا من؟ البته شما.

تو را به خدا تو بودی که رسول خدا برایش گفت: تو صاحب پرچم منی در دنیا و آخرت یا من؟ البته شما.

تو را به خدا تو بودی که رسول خدا فرمان داد در خانه اش در مسجد او باز باشد در هنگامی که فرمان داد در خانه همه

صاحب لوائی فی الدنیا والاخره ام انا قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي امر رسول الله ﷺ بفتح بابه في مسجده حين امر بسد جميع أبواب اصحابه و اهل بيته و اهل له ما فيه ما احله ام انا قال بل انت ، قال فانشدك بالله انت الذي قدم بين يدي نجوى (نجواه لرسول خ) رسول الله ﷺ صدقة فناجاه ام انا اذ عاتب الله عزوجل قوماً فقال ءاشفتكم ان تقدموا بين يدي نجويكم صدقات الاية . قال بل انت قال فانشدك بالله انت الذي قال فيه رسول الله ﷺ لفاطمة ؓ زوجتك اول الناس ايماناً و ارجحهم اسلاماً في كلام له ام انا قال بل انت فلم يزل ﷺ يعد عليه مناقبة التي جعل الله عزوجل دونه و دون غيره و يقول له أبوبكر بهذا و شبهه يستحق القيام بامور امة محمد ﷺ فقال له علي ؓ فما (حملت خ) الذي غرك عن الله و عن رسوله و عن دينه و انت خلو مما يحتاج إليه اهل دينه قال فبكي أبوبكر و قال صدقت يا أباالحسن انظرني يومي هذا فادبر ما أنا فيه و ما سمعت منك قال فقال علي ؓ لك ذلك يا أبابكر فرجع من عنده و خلا بنفسه يومه ولم ياذن لاحد إلى الليل و عمر يتردد في الناس لما بلغه من خلوته بعلي ؓ فبات في ليلته فرأى رسول الله ﷺ في منامه متمثلاً في مجلسه فقام إليه أبوبكر ليسلم عليه فولى وجهه ﷺ

اصحاب و خویشان را از جانب مسجد ببندند و برای وی حلال کرد آنچه را خدا برای او حلال کرده بود یا من؟ البته شما.

تو را به خدا تو بودی که پیش از راز گفتن با رسول خدا صدقه دادی و راز گفتی با او یا من؟ در این وقت بود که خدا جمعی را مورد عتاب قرار داد و فرمود (در سوره مجادله آیه ۱۳): «ترسیدید پیش از راز گفتن خود صدقه بدهید؟» البته شما.

تو را به خدا تو بودی که رسول خدا دربارهٔ وی به فاطمه (ع) در ضمن کلامش فرمود: من تو را به کسی تزویج کردم که پیش از همهٔ مردم ایمان آورده و اسلامش بر همه می‌چربد یا من؟ البته شما.

علی پیوسته مناقبی که خدا به او اختصاص داده و در دیگران نبود برای ابوبکر می‌شمرد. ابوبکر تصدیق کرد که به این گونه فضایل شخصی لایق و شایستهٔ زمامداری و کارگزاری مسلمانان می‌شود. علی (ع) فرمود: پس چه تو را فریفت که از خدا و رسولش و دینش برگشتی. تو خود را خلیفهٔ پیغمبر (ص) می‌دانی با اینکه از آنچه اهل دین بدان محتاجند بی‌بهره‌ای.

(ابوبکر گریست و) گفت: ای ابوالحسن! راست گفتی. امروز مرا مهلت بده تا در کار خود و گفته‌های شما اندیشه کنم. بسیار خوب. مهلت داری.

ابوبکر از نزد آن حضرت برگشت و در به روی خود بست تا شب و کسی را به خود نپذیرفت. عمر میان مردم به دست و پا افتاده و رفت و آمد می‌کرد. چون به او رسیده بود که ابوبکر با علی (ع) خلوت کرده. ابوبکر شب را خوابید و رسول خدا (ص) را به خواب دید که در مجلس خود نشسته. ابوبکر خدمت آن حضرت شتافت که سلام بدهد. حضرت روی مبارک از او گردانید. عرض کرد: یا رسول الله! فرمانی دادی که نبردم؟ من جواب سلام به تو بدهم با آنکه با خدا و رسولش

فقال أبو بكر يا رسول الله هل امرت بأمرٍ فلم افعل فقال ﷺ أرد السلام عليك وقد عادت الله ورسوله (و عادت من والاه الله رسوله خ) رد الحق اهله قال فقلت من أهله قال من عاتبك عليه وهو علي ﷺ قال وقد رددت عليه يا رسول الله بامرك فاصبح بكى و قال لعلي ﷺ ابسط يدك فبايمه و سلم عليه الامر و قال اخرج إلى مسجد رسوله ﷺ و اخبر الناس بما رأيت في ليلتي و ما جرى بيني و بينك فاخرج نفسي من هذا الامر و اسلم عليك بالامرة قال فقال له علي ﷺ نعم فخرج من عنده متغير اللونه فصادفه عمر و هو في طلبه فقال ما حالك يا خليفة رسول الله فاخبره بما كان منه و ما رأى و ما جرى بينه و بين علي ﷺ فقال له عمر انشدك الله يا خليفة رسول الله ﷺ تغتر بسحر بني هاشم فليس هذا بادل سحر منهم فما زال به حتى رده علي رأيه و صرفه عن عزمه و رغبه فيما هو فيه و امره بالقيام به و الثبات عليه قال فاتى علي ﷺ المسجد للميعاد فلم يرفيه منهم احدأ فاحس بالشر منهم فعمد إلى قبر رسول الله ﷺ فمر به عمر فقال يا علي دون ما تروم خرط القتاد فعلم بالامر و قام ﷺ و رجع إلى بيته (۱۸ احتجاج امير المؤمنين ع) بمثل هذه الخصال على الناس يوم الثوري حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد قالا حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن الحكم بن مسكين

دشمنی می کنی و دشمنی با کسی می کنی که خدا و رسولش او را دوست گرفته اند. حق را به اهلش پس بده.

کیست اهل آن؟ همان کسی که بر تو عتاب کرد. علی (ع) صاحب حق خلافت است.

به چشم یا رسول الله. خلافت را به دستور شما به او پس می دهم. چون صبح شد، گریست و حضور علی آمد و عرض کرد: دستت را بده. با آن حضرت بیعت کرد و کار خلافت را به وی واگذار و عرض کرد: من به مسجد رسول خدا باز می آیم و مردم را به خوابی که شب گذشته دیدم آگاه می کنم و آنچه میان من و او گذشته گزارش می دهم و از کار خلافت در حضور مردم کنار می روم و به پیشوایی بر شما سلام می دهم. بسیار خوب.

ابوبکر با رنگ پریده از نزد علی (ع) بیرون آمد و عمر که در جستجوی وی بود به او برخورد و گفت: ای خلیفه رسول خدا این چه حالی است که داری؟

او را از تصمیم خود و از خواب خود و از ماجرای خود با علی (ع) آگاه کرد. عمر گفت: ای خلیفه رسول خدا! تو را به خدا فریب جادوی بنی هاشم را مخور و تحت تأثیر ایشان واقع مشو. این اول بار نیست که جادوگری کرده اند. (به عمر باید گفت: ابوبکر خلیفه کدام رسول خدا است، در حالیکه تو رسول (ص) را جادوگر می خوانی؟! پیوسته او را وسوسه کرد تا او را از رأی خود برگردانید و از عزم خویش منصرف کرد و به کار خلافت ترغیب کرد و وادارش کرد که در آن باقی و پایدار بماند. علی (ع) در موعد به مسجد آمد. هیچ کدام را ندید و شرانگیزی آنان را فهمید. سر قبر رسول خدا (ص) نشست و عمر به وی عبور کرد و گفت: آن را که تو می خواهی هرگز بدان نمی رسی. حضرت مطلب را فهمید و برخاست و به خانه خود رفت.

۱۸. احتجاج امیر مؤمنان به این گونه خصلت ها بر مردم در روز شورای خلافت. عامر بن وائله گوید، من روز شورای خلافت در میان

الثقی عن ابی الجارود و هیثم (هشیم خ) ابی ساسان و ابی طارق السراج عن عامر بن وائلة قال كنت في البيت يوم الشوری فسمعت علیاً رضی اللہ عنہ وهو یقول استخلف الناس أبابکر و انا والله احق بالامر و اولی منه و استخلف ابوبکر عمر و انا والله احق بالامر و اولی به منه الا ان عمر جعلنی مع خمسة نفر انا سادسهم لایعرف لهم علی فضل ولوا شاه لاحتججت علیهم بما لایستطیع عربیتهم ولا عجمیتهم المعاهد منهم والمشرک تغیر ذلك ثم قال انشدکم (نشدتکم خ) بالله ایها النفر هل فیکم احد وحده الله قبلی قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد له رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لابنی بعدی غیری قالوا اللهم لا ، قال انشدکم بالله هل فیکم احد ساق رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لرب العالمین هدیباً فاشركه فيه غیری قالوا اللهم لا ، قال انشدکم (نشدتکم خ) بالله هل فیکم احد اتی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بطیر يأكل منه فقال اللهم ائتنی باحب خلقك يأكل معی من هذا (الطیر خ) فجئته فقال اللهم والی رسولك غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم حین رجع عمر یجین اصحابه و یجبنونه قد رد رایة رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم منزهماً فقال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لاعطین رایة غدار جلالیس بفرار یحبه الله و رسوله

خانه ای بودم که شورای شش نفری در آن منعقد شد. شنیدم که علی (ع) درباره خود چنین فرمود: مردم ابوبکر را خلیفه کردند با اینکه من از همان وقت به امر خلافت ذیحق بودم و ابابکر عمر را خلیفه کرد و من اولی و احق بودم بدان و اکنون عمر در وصیت خود مرا با پنج نفر دیگر در شوری قرار داده و مرا ششمی آنها نام برده. فضل و تقدم مرا در حساب نگرفته و اگر بخواهم من ادله ای بر آنها اقامه می کنم که عرب و عجم و معاهد و مشرک نتوانند انکار کنند و آنها را دیگرگون نمایند.

سپس فرمود: شما را به خدا ای چند نفر (مقصودش پنج شریک شوری؛ زبیر و طلحه و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن وقاص است) در شما کسی هست که پیش از من خدا را به یگانگی شناخته و ایمان آورده باشد؟ به خدا نه. شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر به او فرموده باشد تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی، جز آنکه پس از من پیغمبری نیست؟ نه به خدا.

شما را به خدا در میان شما کسی هست که رسول خدا (ص) قربانی به مکه برده باشد و او را شریک کرده باشد جز من؟ نه به خدا.

شما را به خدا در شما کسی جز من هست که چون مرغ بریانی برای رسول خدا (ص) آوردند بخورد و فرمود: بارخدا یا! محبوب ترین خلق خود را نزد خود، برسان تا با من از این مرغ بخورد. من نزدش آمدم. پس فرمود: و نزد رسول تو؟ به خدا تو.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که چون عمر از در قلعه خیبر برگشت و همراهانش را ترسو می شمرد و آنها هم او را ترسو می شمردند، پرچم رسول خدا (ص) را شکست خورده برگردانیده بود. سپس رسول خدا (ص) فرمود: من فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که مرد گریز نیست. خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و

و بحب الله و رسوله لا يرجع حتى يفتح الله على يديه فلما اصبح قال ادعوا لى علياً فقالوا يا رسول الله هو ارمدا ما يطرف فقال جيتونى به فلما قمت بين يديه تفل فى عينى و قال اللهم اذهب عنه الحرو البرد فاذهب الله عنى الحر والبرد الى ساعتى هذه و اخذت الراية فهزم الله المشركين و اظفرنى بهم غيرى قالوا اللهم لا ، قال فانشدكم بالله هل فيكم احد له اخ مثل اخى جعفر المزين بالجناحين فى الجنة يحل فيها حيث شاء غيرى ، قالوا اللهم لا فانشدكم بالله هل فيكم احد له عم مثل عمى حمزة اسد الله و اسد رسول الله و سيد الشهداء غيرى قالوا اللهم لا ، قال نشدتكم بالله هل فيكم احد له سبطان مثل سبطى الحسن و الحسين ابني رسول الله ﷺ و سيدى شباب اهل الجنة غيرى ، قالوا اللهم لا ، قال نشدتكم بالله هل فيكم احد له زوجة مثل زوجتى فاطمة بنت رسول الله ﷺ و بضعة منه و سيدة نساء اهل الجنة غيرى قالوا اللهم لا ، قال نشدتكم بالله هل فيكم احد قال له رسول الله ﷺ من فارقتك فقد فارقتى و من فارقتى فقد فارقت الله غيرى قالوا اللهم لا ، قال نشدتكم بالله هل فيكم احد قال له رسول الله ﷺ لينتم بنو وليعة اولا بعثن إليهم رجلا كنفسى طاعته كطاعتى و معصيته كمعصيتى بعصاهم بالسيف غيرى قالوا اللهم لا ، قال نشدتكم

رسولش را دوست دارد. برنمی‌گردد تا به یاری خدا قلعه را بگیرد.

چون صبح شد، فرمود: علی (ع) را نزد من بخوانید. عرض کرد: یا رسول الله! چنان چشم دردی دارد که نمی‌تواند چشم به هم زند. فرمود: او را بیاورید. چون خدمتش رسیدم، آب دهان مبارک در چشم من افکند و فرمود: خدایا زیان گرما و سرما را از او ببرد. خداوند تاکنون زیان گرمی و سردی را از من برده. پرچم را گرفتم و خدا مشرکان را شکست داد و مرا به آن‌ها پیروز کرد؟ به خدا نه.

شما را به خدا کسی را شماها برادری چون برادر من جعفر دارد که با دو بال آسوده در بهشت درآید و هر جا خواهد برود. به خدا نه.

شما را به خدا کسی از شماها عمی چون عم من حمزه سالار شهیدان و شیر خدا و رسولش دارد؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی هست که دو سبط چون دو سبط من حسن و حسین (ع) فرزندان رسول خدا (ص) و دو سید جوانان اهل بهشت داشته باشد؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی هست که همسری چون همسر من فاطمه زهرا دختر رسول خدا (ص) و پاره تن او و بزرگ زنان اهل بهشت داشته باشد؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) درباره او فرموده باشد باید بنو ولیعه (تیره‌ای از کنده) باز ایستند و گرنه مردی را به سوی آن‌ها بفرستم که چون خود من است. طاعتش چون طاعت من است و نافرمانی او چون نافرمانی من است. با شمشیر آن‌ها را می‌راند؟ به خدا نه.

بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله ﷺ ما من مسلم وصل إلى قلبه حبي إلا كف عنه ذنوبه و من وصل إلى قلبه حبي وصل حبك إلى قلبه و كذب من زعم أنه يحبني و يبغضك غيري قالوا اللهم لا ، قال نشدتمكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله ﷺ أنت الخليفة في الأهل والمسلمين في كل غيبة عدوك عدوى و عدوى عدوا لله و وليك و لبي و لبي و لبي الله غيري قالوا اللهم لا ، قال نشدتمكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله ﷺ يا علي من احبك و والاك سبقت له الرحمة و من ابغضك و عاداك سبقت له اللعنة فقالت عابشة يا رسول الله ادع لي و لابي لانكونن ممن يبغضه و يعاديه فقال اسكني ان كنت أنت و أبوك ممن يتولاه و يحبه فقد سبقت لكما الرحمة و ان كنتما ممن يبغضه و يعاديه فقد سبقت لكما اللعنة ولقد خبت أنت و أبوك ، إن كان أبوك اول من يظلمه و أنت اول من تقاتله غيري قالوا اللهم لا ، قال نشدتمكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله مثل ما قال لي يا علي أنت اخي و أنا اخوك في الدنيا و الآخرة و منزلك مواجبه منزلي كما يتواجه الاخوان في الغلد غيري قالوا اللهم لا قال نشدتمكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله ﷺ يا علي إن الله خصك بامر و اعطاك (كه خ) ليس من الأعمال شيئي احب إليه و لا افضل عنده من الزهد في الدنيا فليس تنال

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) درباره او فرموده باشد: مسلمانی نیست که محبت من به دلش برسد، جز آنکه گناهانش را از او بگردد و هر کس مرا دوست دارد، تو را هم دوست دارد. دروغ گوید کسی که گمان کند مرا دوست دارد و تو را دشمن داشته باشد؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی هست که رسول خدا (ص) درباره او فرموده باشد که تو در خاندان من و نسبت به همه مسلمانان در نبودن من جانشین منی. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و دوست تو دوست من است و دوست من خداست جز من؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی است که رسول خدا (ص) درباره اش فرموده باشد: ای علی! کسی که تو را دوست دارد و به امامت بشناسد، رحمت حق به سوی وی سبقت گیرد و کسی که با تو دشمنی کند، لعنت حق به سوی وی سبقت جوید. عایشه عرض کرد: یا رسول الله برای من و پدرم دعا کن که از دشمنان وی نباشیم. فرمود: ساکت باش. اگر تو و پدرت هم از کسانی باشید که دوستدار ویند، رحمت به شما سبقت جوید و اگر با وی دشمن باشید، لعنت بر شما سبقت گیرد. تو و پدرت پلیدید. پدرت اول کسی است که حق وی را غصب می کند و به او ظلم می کند و تو اول کسی هستی که با او می جنگی؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا (ص) درباره وی چنان گفته باشد که درباره من گفته؟ فرمود: ای علی تو برادر منی و من برادر تو هستم، در دنیا و آخرت. در بهشت منزل تو برابر منزل من است، چنانچه منزل برادران برابر یکدیگر است؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) درباره او فرموده باشند: به راستی خدا تو را به امری اختصاص داده و به تو انعامی کرده. هیچ عملی نزد او محبوب تر و بهتر از زهد در دنیا نیست. تو به چیزی از دنیا

منها شيئاً ولا تناله منك فهوزينة الابرار عزوجل يوم القيمة فطوبى لمن احبك و صدق عليك وويل
 لمن ابغضك وكذب عليك غيرى قالوا اللهم لا قال نشدتكم بالله هل فيكم احد بعنه رسول الله
 ﷺ ليحشى وبالماء كما بعثنى فذهبت حتى حملت القربة على ظهري ومشيت بها فاستقبلتني ريح
 فردتني حتى اجلستنى ثم قمت فاستقبلتني ريح فردتني حتى اجلستنى ثم قمت فاستقبلتني ريح
 فردتني حتى اجلستنى ثم قمت فجمت (مجيباً) الى رسول الله ﷺ فقال ما حبسك عنى فقصصت
 عليه القصة فقال قد جائنى جبرئيل ﷺ فاخبرني اما الريح الاولى فجبرئيل ﷺ في الفمن الملائكة
 يسلمون عليك واما الثانية فميكائيل ﷺ جاء بالف من الملائكة يسلمون عليك واما الثالثة فاسرافيل ﷺ
 جاء في الف من الملائكة يسلمون عليك غيرى قالوا اللهم لا قال نشدتكم بالله هل فيكم من قال له
 جبرئيل ﷺ يا محمد ﷺ اترى هذه المواساة من علي ﷺ فقال له رسول الله ﷺ انه مني وانا
 منه فقال جبرئيل ﷺ وانا منكما غيرى قالوا اللهم لا قال نشدتكم بالله هل فيكم احد كان يكتب
 لرسول الله ﷺ كما جعلت اكتب اكتب فاغنى رسول الله ﷺ فانا ارى انه يملى علي فما انتبه قال
 لرسول الله ﷺ كما جعلت اكتب فاغنى رسول الله ﷺ فانا ارى انه يملى علي فلما انتبه قال
 له يا علي ﷺ من املى عليك من هنا الى ههنا فقلت انت يا رسول الله ﷺ فقال لا ولكن جبرئيل
 ﷺ املى عليك قيرى قالوا اللهم لا قال نشدتكم بالله هل فيكم احد نادى له مناد من السماء لاسيف

نخواهی رسید، دنیا هم به تو دست نخواهد یافت. در روز قیامت زهد در نزد خدا زینت نیکان است. خوشا به حال
 کسی که تو را دوست دارد و مقام تو را تصدیق کند و وای بر کسی که تو را دشمن دارد و مقام تو را تکذیب کند؟ به
 خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) او را دنبال آب فرستاده باشد، چنانچه مرا
 فرستاد. من رتم مشک را پر کردم و به دوش کشیدم و می آوردم که یک بادی به من رو آورد و مرا برگردانید تا به زمین
 نشانید. سپس برخواستم که بادی دیگر به من رو آورد و مرا برگردانید تا به زمین نشانید. باز برخاستم. باد دیگری به من رو
 آورد و مرا برگردانید تا مرا به زمین نشانید. برای بار چهارم برخاستم و نزد رسول خدا (ص) آمدم. فرمود: چه تو را از ما
 بازداشت؟ سرگذشت خود را عرض کردم. فرمود: جبرئیل به من خبر داد: باد نخست جبرئیل (ع) بود که با هزار فرشته بر
 تو سلام دادند و دومی میکائیل (ع) بود که با هزار فرشته آمده بود و بر تو سلام داد. سومی اسرافیل (ع) بود که با هزار
 فرشته آمد بر تو سلام داد؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که جبرئیل برای او گفته باشد: ای محمد (ص)! می بینی علی (ع)
 چگونه همراهی می کند؟ رسول خدا (ص) در پاسخش فرمود: علی از من است و من از علی (ع) هستم. جبرئیل عرض کرد:
 و من هم از شما هستم؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که چون من برای رسول خدا (ص) نویسنده می کردم، پیغمبر (ص)
 دیده به هم نهاد و من عقیده داشتم برای من می گوید و من می نوشتم. چون بیدار شد، فرمود: یا علی از اینجا تا آنجا را کی
 برای تو املاء کرد؟ عرض کردم: یا رسول الله شما. فرمود: خیر جبرئیل (ع) برای تو املاء کرد؟ به خدا نه.

الا ذوالفقار ولا فتی الا علی علیه السلام غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتمک بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله كما قال لی لولا ان اخاف ان لا یبقی احد الا قبض من اترك قبضة یطلب بها البركة لعقبه من بعده لقلت فیک قولا لا یبقی احد الا قبض من اترك قبضة غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتمک بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله احفظ الباب فان زوار الملائكة تزورونی فلا تأذن لاحد منهم فجاء عمر فرددته ثلث مرات و اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه و آله محتجب و عنده زوار من الملائكة عدتهم کذا و کذا ثم اذنت له فدخل فقال یا رسول الله قد جئتک غیر مرة کل ذلك یردنی علی علیه السلام و یقول ان رسول الله صلی الله علیه و آله محتجب و عنده زوار من الملائكة و عدتهم کذا و کذا فکیف علم بالعدة اعاینهم ؟ فقال له یا علی قد صدق کیف علمت بعدتهم فقلت اختلف علی التحیات و سمعت الاصوات فاحسبت العدد قال صدقت فان فیک سنة من اخی عیسی علیه السلام فخرج عمر و هو یقول ضربه لابن مریم مثلا فانزل الله عزوجل و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یردون قال یضجون و قالوا آلهتنا خیر ام هو ما ضربه لك الاجد لابل هم قوم خصمون ان هو الاعداء نعمنا علیه و جعلناه مثلا لبني اسرائيل و لو نشاء لجعلنا منکم ملائكة فی الارض الایة غیری قالوا

شما را به خدا در میان شما کسی هست جز من که جارچی از آسمان جار کشیده باشد لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) درباره اش فرموده باشد: اگر نمی ترسیم مردم از جای پایت خاک بردارند و به قصد تبرک برای بازماندگان خود اندوخته کنند، درباره تو سخنی می گفتم که کسی نماند جز آنکه از خاک زیر پایت کفی بردارد؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) به او دستور داده باشد که خانه مرا بیا مگذار کسی نزد من بیاید. زیرا فرشتگان به دیدن من می آیند. عمر سه بار آمد و او را برگردانیدم و به او گفتم: پیغمبر را نمی شود دید، چندین فرشته نزد او هستند. شماره آنها را هم گفتم. سپس به او اذن دادم. وارد شد و به رسول خدا (ص) عرض کرد: یا رسول الله (ص) چند بار آمدم شرفیاب شوم، علی علیه الصلوة و السلام مرا برگردانید و می گفت: نمی شود رسول خدا (ص) را دیدار کرد. زوار فرشته نزد او آمدند و شماره آنها چند است. علی چگونه شماره آنها را دانست؟ آیا آنها را دیده؟

پیغمبر (ص) رو به علی (ع) فرمود: راست می گوید. چطور شماره آنها را دانستی؟ گفتم: آوازه های مختلف آنها را شنیدم و از روی آوازه ها، آنها را شماره کردم. فرمود: راست گفتی. از برادرم عیسی یک روشی در تو هست. عمر بیرون رفت و می گفت: او را به فرزند مریم مثل زد. همانا که قومی تیز زبان هستند. خدای عزوجل این آیه را (در سوره زخرف آیه ۵۷۲) نازل کرد: «چون به فرزند مریم مثل زده شود به ناگاه قوم تو رو برگردانند و فریاد کشند. گویند معبودان ما بهتر است یا او؟ این مثل را نزنند مگر از روی ستیزه و جدال؛ بلکه آنان گروهی ستیزه جویند. همانا او بنده ایست که ما به وی نعمت دادیم و برای بنی اسرائیل نمونه آوردیم و اگر بخواهیم به جای شما در زمین فرشتگانی قرار می دهیم که جانشین شما باشند»؟ به خدا نه.

اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ﷺ كما قال لی ان طویبی شجرة فی الجنة اصلها فی رار علی ﷺ لیس من مؤمن الا و فی منزله غصن من اغصانها غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ﷺ تقابل علی سنتی و تبره ذمتی غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ﷺ تقابل الناکثین و القاسطین و المارقین غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد جاء الی رسول الله ﷺ و رأسه فی حجره (جبرئیل) فقال لی اذن من ابن عمک فانت اولی به منی غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد وضع رسول الله ﷺ رأسه فی حجره (حتی غابت الشمس ولم یصل العصر فلما انتبه رسول الله ﷺ قال یا علی صلیت العصر قلت لا فدعا رسول الله ﷺ فردت الشمس بیضاء نقیة فصلیت ثم انحدرت غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد امر الله عزوجل رسوله ﷺ ان یبعث ببراءة فبعث بها مع ابی بکر فاتاه جبرئیل فقال یا محمد انه لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک فبعثنی رسول الله ﷺ فاخذتها من ابی بکر فمضیت بها و ادیتها عن رسول الله ﷺ فانتبت الله علی لسان رسوله ﷺ انی منه غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ﷺ انت نور (امام خب) من طاعنی و نور اولیائی و الکلمة التي الزمتها المتقین غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ﷺ من سره ان یحیی حیاتی و یموت موتی و یسکن جنتی التي وعدنی ربی جنات عدن قضیب غرسه الله یدیه ثم قال له

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) چنانچه برای من گفت: به او گفته باشد که طویبی درختی است در بهشت که بن آن در خانه علی (ع) است. هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در منزلش شاخه‌ای از آن می‌باشد؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) به او فرموده باشد: تو مطابق سنت من می‌جنگی و ذمه مرا بری می‌کنی؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) به او فرموده باشد: تو با ناکثان و قاسطان و از دین بیرون شدگان می‌جنگی؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که در هنگامی که سر رسول خدا (ص) در دامن جبرئیل بود نزد او آمد باشد و جبرئیل به او گفته باشد به پسر عمّت نزدیک شود که تو به او سزاوارتری از من؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که سر مبارک رسول خدا (ص) را در دامن گرفته باشد تا آفتاب غروب کند و نماز عصر را نخوانده باشد و چون رسول خدا (ص) بیدار شد فرمود: یا علی! نماز عصر را خواندی؟ عرض کرد: نه. پس رسول خدا (ص) دعا کرد تا آفتاب بی‌تیرگی و تابان برگشت تا من نماز عصر را خواندم. سپس فرود شد؟ به خدا نه. شما را به خدا در میان شما کسی هست جز من که پس از اینکه رسول خدا (ص) سوره براءت را به توسط ابی بکر به

کن فکن فلیوال علی بن ایطالب رضی الله عنه و ذریته من بعده فهم الامة وهم الاوصیاء واعطاهم الله علمی و فهمی لا یدخلونکم فی باب ضلال ولا یدخلونکم فی باب ضلال و لا یخرجونکم من باب هدی لانعلموهم فهم اعلم منکم یزول الحق معهم اینما زالوا غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله قضی فانقضی انه لا یحبک الا مؤمن و لا ینقضک الا منافق غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله مثل ما قال لی : اهل و لایتک یدخلونکم فی قبرهم من قبورهم علی نوق بیض شراک نعالمهم نور یتلوه لؤ قدسهات علیهم الموارد و فرجت عنهم الشدائد و اعطوا الامان و انقطعت عنهم الاحزان حتی ینطلق بهم إلى ظل عرش الرحمن توضع بین ایدیهم مائدة یا کلون منها حتی یفرغ من الحساب ینخاف الناس و لا یخافون و یحزن الناس و لا یحزنون غیری قالوا اللهم لا ، قال فانشدکم بالله هل فیکم احد قال رسول الله صلی الله علیه و آله حین جاء ابوبکر یخطب فاطمة فابی ان یزوجه و جاء عمر یخطبها فابی ان یزوجه فخطبت الیه فزوجنی فجاء ابوبکر و عمر فقالا ایبت ان تزوجه لاجدنا و زوجته ، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما منعتکما و زوجته بل الله منعکما و زوجته غیری قالوا اللهم لا ، قال نشدتکم بالله هل سمعتم رسول الله صلی الله علیه و آله یقول کل سبب و نسب ینقطع یوم القیمة الا سببی و نسبی فای سبب افضل من سببی و ای نسب افضل من نسبی ان ابی و ابا رسول الله صلی الله علیه و آله لاخوان و ان الحسن و الحسین ابنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سیدی شباب اهل الجنة ابنای و فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله

اهل مکه فرستاد، خدای عزوجل جبرئیل را فرستاده باشد که ای محمد (ص) این سوره را نباید تبلیغ کنی، مگر شخص خودت یا یکی از کسانت. رسول خدا (ص) مرا فرستاد تا آن را از ابوبکر گرفتم و به مکه بردم و تبلیغ کردم. خدا به زیان پیغمبرش مرا از او دانسته؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا درباره او گفته باشد: تو پیشوا و روشنی کسانی هستی که مرا اطاعت کنند و روشنی منی و کلمه ای هستی که پرهیزکاران با آن ملازمند؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد، هرکس خوش دارد به زندگانی من زنده باشد و چون من بمیرد و در بهشت من که خداوند به من وعده داده همان بهشتی که نهال آن را خداوند به دست خود کشته و به خواست خود آفریده مسکن گزیند، باید علی بن ابی طالب (ع) و پیشوایان از نژاد وی را پس از وی دوست دارد. همانا آنان امامانند و آنان جانشینان منند. خداوند دانش و فهم مرا به ایشان داده. شما را از در گمراهی درنیاورند و از در هدایت به در نبرند. به آنها وظیفه نیاموزید که آنها از شما دانانترند. هر کجا بروند حق با آنها است؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) درباره اش فرموده باشد: حکم شده و امضاء گردیده که دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) درباره اش چنان فرموده باشد که به من فرموده:

ﷺ زوجتی سیده نساء اهل الجنة غیرى قالوا اللهم لا، قال نشدتکم بالله هل فیکم من احد قال له رسول الله ﷺ ان الله خلق الخلق ففرقهم فرقتین فجعلنی فی خیر الفرقین ثم جعلهم شعوباً فجعلنی فی خیر شعبه ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیر قبيلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیر بیت ثم اختار فی اهل بیتی انا وعلیاء وجعفر فجعلنی خیرهم فکنت نائماً بین ابني ایطالبا ﷺ فجاء جبرئیل ومعہ ملک فقال یا جبرئیل إلی ای هؤلاء ارسلت فقال إلی هذا ثم اخذ یدی فاجلسنی غیرى قالوا اللهم لا، قال نشدتکم بالله هل فیکم احد سد رسول الله ﷺ أبواب المسلمین کلهم فی المسجد فلم یسد بابی فجاء العباس و حمزة فقالا اخرجتنا و اسکنته فقال ماأنا اخرجتکم و اسکنته بل الله اخرجکم و اسکنه ان الله عزوجل اوحی إلی موسی ﷺ ان اتخذ مسجداً طهوراً و اسکنه أنت و هارون و ابنا هارون و ان الله عزوجل اوحی إلی ان اتخذ مسجداً طهوراً و اسکنه أنا و علی و ابنا علی غیرى فقالوا اللهم لا قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ﷺ الحق مع علی و علی مع الحق لا یفترقان حتی یرد اعلی العوض غیرى قالوا اللهم لا قال نشدتکم بالله هل فیکم احد وقی رسول الله ﷺ حيث جاء المشرکون یریدون قتله فاضطجعت فی مضجعه فذهب رسول الله ﷺ نحو الغار وهم یرون انی أنا هو فقالوا ابن ابن عمک فقلت لا ادری فضر بونی حتی کادوا یقتلوننی غیرى قالوا اللهم لا قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال

دوستان تو روز قیامت از گورهای خود بیرون آیند و بر ناقه های سفیدی سوار شوند. بند نعلین آن ها نورست تابان. راه برای آنان صاف شده و گرفتاری های آن ها حل شده. درامانند و غمی ندارند تا آنکه در سایه عرش خداوند رحمن در آیند و خوانی نزد آن ها گسترده شود و از آن بخورند تا حساب قیامت سر آید. مردم می ترسند و آن ها ترسی ندارند. مردم اندوه ناکند و آن ها غمی ندارند؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) درباره اش فرموده باشد؛ (چون ابوبکر، فاطمه دختر رسول خدا را خواستگاری کرد و به او نداد، عمر آمد خواستگاری کرد و به او نداد) من خواستگاری کردم، او را به من تزویج کرد. آن دو تن به او گفتند: فاطمه را به هیچ یک ما تزویج نکردی و به علی تزویج کردی. رسول خدا (ص) فرمود: من از پیش خود شما را منع نکردم و از پیش خود فاطمه را به علی تزویج نکردم، بلکه خدا شما را منع کرد و فاطمه را به او تزویج کرد؟ به خدا نه.

شما را به خدا شما خودتان از رسول خدا (ص) شنیدید که می فرمود: هر پیوند و نژادی در روز قیامت متقطع شود مگر پیوست با من و نژاد من. کدام پیوست از پیوست من بهتر است و کدام نژاد از نژاد من بهتر است. پدر من و پدر رسول خدا (ص) برادرند. حسن و حسین (ع) دو فرزند رسول خدا (ص) و دو آقای جوانان اهل بهشت پسران منند. فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) همسر من خانم زنان بهشت است. به خدا چرا.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من است که رسول خدا (ص) درباره اش فرموده باشد: خداوند خلق را آفرید و

له رسول الله ﷺ كما قال لي ان الله امرني بولاية علي فولايته ولايتي وولايتي ولاية ربي عهد عهده إلى ربي و امرني ان ابلفكموه فهل سمعتم قالوا نعم قد سمعناه قال أما أن فيكم من يقول قد سمعت و هو يحمل الناس على كتفيه و يعاديه قالوا يا رسول الله اخبرنا بهم قال أما ان ربي قد اخبرني بهم و امرني بالاعراض عنهم لامر قد سبق و انما يكتفي احدكم بما يجد لعلي ﷺ في قلبه غيري قالوا اللهم لا قال نشدتكم بالله هل فيكم احد قتل من بني عبدالدار تسعة مبارزة غيري كلمهم يأخذ اللواه ثم جاء صواب الحبشى مولاهم و هو يقول والله لا اقتل بساداتي الا عهداً ﷺ قد از بد شدقاه و احمرت عيناه فا تقيتموه و حدثم عنه و خرجت اليه فلما اقبل كانه قبة مبنية فا ختل انا و هو ضربتين فقطعته بنصفين و بقيت رجلاه و عجزه و فخذة قائمة على الارض ينظر اليه المسلمون و يضحكون منه غيري قالوا اللهم لا قال نشدتكم بالله هل فيكم احد قتل من مشركي

آن‌ها را دو دسته کرد و مرا در دسته بهتر نهاد. سپس آن را چند قبیله کرد، مرا در قبیله بهتر نهاد. سپس آن‌ها را چند خاندان کرد و مرا در خاندان بهتر نهاد. سپس از خاندان من، مرا و علی و جعفر را برگزید و مرا بهتر از آن‌ها گردانید. من میان دو فرزند ابی طالب (علی و جعفر) خوابیده بود که جبرئیل به همراه فرشته‌ای آمدند. آن فرشته به جبرئیل گفت: به کدامیک این سه کس نازل شدی؟ فرمود: به این یک. دست مرا گرفت و مرا نشانید؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) در خانه‌های مسلمانان همه را از بیرون مسجد گرفته باشد، مگر در خانه او را. عباس و حمزه نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: ما را بیرون کردی و او را در مسجد جا دادی. فرمود: من از پیش خود شما را بیرون نکردم و او را جا ندادم، بلکه خدا شما را بیرون کرد و او را جا داد. خدا به موسی (ع) وحی فرستاد که مسجد پاکیزه‌ای برپا کن و خود و هارون با دو فرزند هارون در آن جا کن و به راستی خدای عزوجل به من هم وحی فرستاد که مسجد پاکیزه‌ای برپا کن و خودت با علی (ع) و پسران علی (ع) در آن جا کن؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) درباره او فرموده باشد: حق با علی است و علی با حق است. از هم جدا نشوند تا در سر حوض به من رسند؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی هست که با جان خود رسول خدا (ص) را نگهداشته باشد، هنگامی که مشرکین آمدند و می‌خواستند او را بکشند. من در بستر او خوابیدم و رسول خدا (ص) پنهانی به غار ثور تشریف برد. مشرکان به گمان آنکه حضرت در بستر خوابیده، هجوم کردند و چون فهمیدند منم، گفتند: پسر عمت کجا است؟ گفتیم: نمی‌دانم. آن قدر مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی هست جز من که رسول خدا (ص) چنانچه به من فرمود، به او فرموده باشد: به راستی خدا درباره ولایت علی (ع) به من فرمان داده. ولایت و دوستی او ولایت و دوستی من است. ولایت من ولایت پروردگار من است. این عهدیست که پروردگارم با من بسته و به من فرمان داده که به شماها برسانم. آیا شنیدید؟ عرض کردند: آری شنیدیم.

قربش مثل قتلی قالوا اللهم لا قال نشدتکم بالله هل احد جاء عمرو بن عبدود ینادی هل من مبارز فکتم کلکم فقلت انا فقال لي رسول الله ﷺ اين تذهب فقلت اقوم الى هذا الفاسق فقال انه عمرو بن عبدود فقلت يا رسول الله ان كان هو عمرو بن عبدود فانا علی بن ابی طالب فاعاد علی الکلام واعدت علیه فقال امض علی اسم الله فلما قربت منه قال من الرجل قلت علی بن ابیطالب قال کفو کریم ارجع یا ابن اخی فقد کان لایک معی صحبة ومحاذنة فانا اکره قتلك فقلت له یا عمرو انک قدعا هدت لله (عمدآنخ) لایخیرک احد نلت خصال الا اخترت احدیهم فقال اعرض علی قلت تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و تقر بما جاء من عند الله قال هات غیر هذه قلت ترجع من حیث جئت قال والله تحدث نساء قریش بهذا ان رجعت عنک فقلت فانزل فاتانک قال اما هذه فنعم فنزل فاختلفت انا وهو ضربتین فاصاب الجحفة و اصاب السیف راسی و ضربته فانکشف رجلیه فقتله الله علی یدی فیکم احد فعل هذا قالوا اللهم لا قال نشدتکم بالله هل فیکم احد حین جاء مرحب و هو یقول انا الذی سمئنی امی مرحب شاک السلاح بطل مجرب

فرمود: هلا در میان شما کسی است که به زیان می گوید شنیدم ولی مردم را به دوش خود سوار می کند و با علی دشمنی می کند.

عرض کردند: یا رسول الله! ما را از آن ها آگاه کن.

فرمود: پروردگارم مرا فرمان داده که از آن ها رو بگردانم. برای قضایی که گذشته همانا هر کدام شما اکتفا کند بدانچه در دل خود نسبت به علی (ع) احساس می کند؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که به رسم مبارزه، نه تن پرچم داران بنی عبدالدار را کشته باشد. پس از کشته شدن آن ها صواب حبشی، غلام آن ها به میدان آمده، فریاد می زد: به خدا به خون آقایان خودم جز محمد (ص) را نخواهم کشت. کف به لب آورده، دو چشمانش چون کاسه خون سرخ شده بود. همه از او ترسیدند و کناره گرفتید. من جلوی او رفتم، مانند کاخ بلندی بود. دو ضربت میان من و او رد و بدل شد و من از کمر او را نصف کردم. نیم زیرین او سر دو پا مانده بود. مسلمانان به او نگاه می کردند و می خندیدند؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که از مشرکین عرب به اندازه من کشته باشد؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که چون عمرو بن عبدود به میدان آمد و مبارز طلبید و همه تان ترسیدید، من بودم که برخاستم. رسول خدا (ص) به من فرمود: کجا می روی؟ گفتم: به عزم این فاسق. فرمود: این عمرو بن عبدود است. عرض کردم: یا رسول الله! اگر او عمرو بن عبدود است، من علی بن ابیطالبم. این سخن را به من بازگفت و من باز همین پاسخ را دادم. فرمود: به نام خدا برو. چون رفتم و نزدیکش رسیدم. گفت: کیستی؟ گفتم: علی بن ابی طالب؟ گفت: هم نبرد بزرگواری هستی ای برادرزاده. برگرد؛ من با پدرت رفیق و مصاحب بودم و از کشتن تو خوشم نمی آید. من گفتم: ای عمرو! تو با خدا عهد کردی که هر کس سه حاجت به تو ابراز کند، یکی را برآوری. گفت: بر من عرضه کن. گفتم: اول آنکه ایمان بیاوری و معتقد شوی که خدا یکی است و محمد رسول خداست و بدانچه از جانب خدا آورده معترف

اطمن احبانا و حینا اضرب فخرجت الید فضر بنی و ضربته و علی راسه نقیر من جبل لم تکن تصلح علی رأسه بیضة من عظم رأسه (فلعلت خب) فقبلت التقییر و وصل السیف الی رأسه فقتله فقیکم احد فعل هذا قالوا اللهم لا قال نشدتکم بالله هل فیکم احد انزل الله فیہ آیه التطہیر علی رسول ﷺ انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیراً فاخذ رسول الله ﷺ کساء خیبر یا فضمنی فیہ و فاطمة و الحسن و الحسین علیہم السلام ثم قال یارب ان هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طہرهم تطہیراً غیری قالوا اللهم لا قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ﷺ انا سید ولد آدم و انت یا علی سید العرب؟ قالوا اللهم لا قال نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ﷺ فی المسجد اذ نظر الی شیئی ینزل من السماء فبادره لحقه اصحابه فاتته الی سودان اربعة یحملون سریراً فقال لهم ضعوا فقالوا فکشفوا عنه فکشفوا فاذا أسود مطوق بالحیدر فقال رسول الله ﷺ من هذا قالوا غلام للریاحین کان قد ابق عنهم خبثاً و فسقافاً مرونا ان ندفنه فی حیدرۃ کما هو فنظرت الیه فقلت یا رسول الله ما آتی قط

گردی. گفت: حاجت دیگر پیشنهاد کن. گفتم: برگردی به منزل خود. گفت: به خدا زنان قریش گویند که من ترسیدم و از جنگ گریختم. گفتم: پیاده شو تا با هم بجنگیم. گفت: این را پذیرفتم. پیاده شده و دو ضربت میان ما رد و بدل شد. ضربت او سپر را شکافت و شمشیرش به سر من رسید و من با یک ضربت پاهایش را قطع کردم و خدا او را به دست من کشت. در میان شما کسی هست که این کار را کرده باشد؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که چون مرحب خیبری به میدان آمد و می گفت:

مرا مادرم نام مرحب نهاد	سراپسا سلاح و یلی اوستاد
گهی نیزه بازم به روز ستیز	گهی تیغ بازم بسجج مراد

من در برابر او رفتم. او به من ضربتی زد و من به او ضربتی زدم. از بس سرش بزرگ بود، خودی نبود که در آن جا گیرد. سنگ بزرگی چون کوه میان تهی کرده و به جای خود بر سر نهاده بود. شمشیر من سنگ را به دو نیم کرد و بر سرش کارگر شد و او را کشت. در میان شما کسی هست که چنین کرده باشد؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که درباره اش بر پیغمبر (ص) آیه تطهیر فرود آمده باشد (در سوره احزاب آیه ۲۳): «همانا خدا می خواهد که پلیدی را از شما خاندان ببرد و شما را کاملاً پاکیزه کند».

رسول خدا (ص) عیابی خیبری که داشت گرفت و مرا با فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در آن جا داد. سپس عرض کرد: پروردگارا! به راستی اینان خاندان منند. پلیدی را از ایشان ببرد و آن ها را کاملاً پاکیزه گردان و پاکیزه کرد؟ به خدا جز تو در میان ما مشمول این آیه و اهل بیت تو کسی نیست.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) درباره اش فرموده باشد: من سید فرزندان آدمم و تو ای علی سید عربی؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که پیغمبر خدا (ص) در مسجد بود که به طرف آسمان

الاقال والله انا احبك والله ما احبك الا مؤمن ولا ابغضك الا كافر فقال رسول الله ﷺ يا علي قد انا به من الله بهذا بهذا سبعون قبيلة من الملائكة كل قبيلة على الف قبيل قد تولوا (قد نزلوا خب) يصلون عليه فك رسول الله ﷺ حديده وصلى عليه ودفنه؟ قالوا اللهم لا قال نشدتمك بالله هل فيكم احد قال له رسول الله ﷺ مثل ما قال لي اذن لي البارحة في الدعاء فما سئلت ربي شيئا الا اعطانيه وما سألت لنفسي شيئا الا سألت لك مثله فقلعه الحمد لله غيري قالوا اللهم لا قال نشدتمك بالله هل علمتم ان رسول الله ﷺ بعث خالد بن الوليد الي بنى جذيمة ففعل ما فعل فصعد رسول الله ﷺ المنبر فقال اللهم اني ابرأ اليك مما صنع خالد بن الوليد ثلث مرات ثم قال اذهب يا علي فذهب فوديتهم (فرديتهم خ) ثم ناشدتمك بالله هل بقي شيئا فقالوا نشدتنا بالله فمیلغه كلابنا وعقال بعيرنا فاعطيتهم لهما و بقي معي ذهب كثير فاعطيتهم اياه وقلت هذا لذمة رسول الله ﷺ لما تعلمون ولما لا تعلمون ولروعات النساء والصبيان ثم جئت الي رسول الله ﷺ فاخبرته فقال والله ما يسرني يا علي

نگریست و هم دید چیزی را می آوردند. شتابانه به سمت آن شتافت و اصحابش دنبال وی رسیدند. به چهار سیاه رسید که تابوتی به دوش داشتند. فرمود: آن را به زمین گذارید. به زمین گذاردند. فرمود: روی آن را باز کنید. باز کردند. در آن غلامی سیاه بود که غلی آهنین در گردن داشت. رسول خدا (ص) فرمود: این کیست؟ عرض کردند: غلام ریاحین است که از بد ذاتی و تبه کاری از آن ها گریخته و اکنون مُرد و به ما دستور دادند که او را غل به گردن به خاک سپاریم. چنانچه ملاحظه می فرمایید. من به او نگاه کردم و عرضه داشتیم: یا رسول الله! این غلام هرگز مرا نمی دید مگر آنکه می گفت: به خدا دوست دارم. به خدا تو را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد جز کافر. رسول خدا (ص) فرمود: یا علی به همین عقیده از خداوند چنان ثوابی دریافت کرده که اکنون هفتاد قبيله فرشته که هر قبيله هزار تیره اند، دارند بر او نماز می خوانند. رسول خدا (ص) غل را از گردنش باز کرد و بر او نماز خواند و به خاکش سپرد؟ به خدا نه.

شما را به خدا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا (ص) درباره او چون من فرموده باشد که دیشب به من اجازه دعا داده شد و چیزی از پروردگارم نخواستم مگر آنکه به من داد و چیزی برای خود نخواستم مگر آنکه برای تو هم خواستم. من عرض کردم: الحمد لله؟ به خدا نه.

شما را به خدا می دانید که رسول خدا (ص) خالد بن ولید را به قبيله بنی جذیمه فرستاد و با آن ها آن کار را کرد. چون رسول خدا (ص) خیر شد، بالای منبر رفت و سه بار عرض کرد: خدایا من از آنچه خالد بن ولید کرده به تو بیزاری می جویم. سپس فرمود: ای علی تو برو. من رفتم. به آن ها عوض و دیه دادم و آن ها را به خدا قسم دادم که چیزی باقی مانده؟ گفتند: چون ما را قسم دادی، عرض می کنیم که ظروف سگان و زانوبند شتران ما باقی مانده. عوض آن ها را هم دادم و باز طلای بسیاری با من بود. همه را به آن ها دادم و گفتم این ها برای آن است که ذمه رسول خدا (ص) را از آنچه می دانید و نمی دانید بری کنید و برای تلافی هراس زنان و کودکان. سپس آمدم حضور رسول خدا (ص) و گزارش دادم. فرمود: به خدا ای علی به آنچه تو کرده ای شادترم تا از گله های شتران سرخ مو؟

به خدا چرا همه را می دانیم.

شما را به خدا شنیدید که رسول خدا (ص) می فرمود: ای علی (ع) دیشب امت مرا در برابر من رژه دادند. پرچم داران

ان لی بما صنعت حمر النعم قالوا اللهم نعم قال نشدتکم بالله هل سمعتم رسول الله ﷺ يقول یا علی لقد عرضت علی امتی البارحة فمر بی اصحاب الرايات فاستغفرت لك ولشيعتك فقالوا اللهم نعم قال نشدتکم بالله هل سمعتم رسول الله ﷺ قال یا ابا بکر اذهب و اضرب عنق ذلك الرجل الذي تجده في موضع کذا و کذا فرجع فقال قتلته فقال لا وجدته يصلي قال یا عمر اذهب فاقتله فرجع فقال قتلته قال لا وجدته يصلي فقال آمرکما بقتلته فتقولان وجدناه يصلي قال یا علی اذهب فاقتله فلما مضيت قال ان ادر کته قتلته (ادر که قتلته خ) فرجعت فقلت یا رسول الله لم اجد احداً فقال صدقت اما انک لو وجدته قتلته فقالوا اللهم نعم قال نشدتکم بالله هل فيکم احد قال له رسول الله ﷺ كما قال لی ان وليک في الجنة وعدوک في النار قالوا اللهم لا قال نشدتکم بالله هل علمتم ان عايشة قال لرسول ﷺ ان ابراهيم ليس منک وانه ابن فلان القبطی قال یا علی اذهب فاقتله فقلت یا رسول الله اذا بعثتنی اکون کالمسماذ المحمى فی الوبرا واتبث ؟ قال لا بل تبث فذهبت فلما نظر استند الی حائط فطرح نفسه فيه فطرحت نفسی علی اثره فصعد نخلة فصعدت خلفه فلما آنی قد صعدت رمی بازاره فاذا ليس له مما يكون للرجال فجئت فاخبرت رسول الله

که بر من گذر کردند، برای تو و شیعیان تو از خدا آمرزش خواستم؟ به خدا چرا شنیدیم.

شما را به خدا شنیدید که روزی رسول خدا (ص) فرمود: ای ابوبکر برو و گردن مردی که در فلان جاست بزن. رفت و برگشت. پیغمبر (ص) فرمود: او را کشتی؟ عرض کرد: نه، دیدم در حال نماز است. فرمود: عمر تو برو و او را بکش. چون عمر برگشت فرمود: او را کشتی؟ عرض کرد: نه، دیدم نماز می خواند. فرمود: من به شما دستور می دهم او را بکشید و شما می گوید دیدیم نماز می خواند. فرمود: یا علی برو او را بکش. چون به راه افتادم، فرمود: اگر او را در آنجا یافتی بکش (اگر بیاید می کشد خ). من برگشتم و عرض کردم: یا رسول الله! کسی را نجستم. فرمود: راست گفتی. اگر او را جسته بودی، می کشتی؟ به خدا چرا.

شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا (ص) درباره اش فرموده باشد، چنانچه به من فرمود: به راستی دوست تو در بهشت است و دشمنت در دوزخ؟ به خدا نه.

شما را به خدا می دانید که عایشه به رسول خدا (ص) عرض کرد: ابراهیم (فرزند ماریه قبطیه) از تو نیست. از نطفه فلان کس قبطی است. حضرت به من فرمود: ای علی برو آن قبطی را بکش. عرض کردم: یا رسول الله مرا می فرستی که چون آهن گداخته ای که کرک برسد حکم را جاری کنم یا آنکه از حقیقت مطلب بازرسی کنم. فرمود: نخست بازجویی کن. من رفتم دنبال آن قبطی. چون مرا دید به طرف او می روم، خود را در باغی انداخت. من دنبال او به باغ رفتم. بالای نخل خرما می رفت. دنبالش به نخل بالا رفتم. چون دید بالای نخل می روم، زیر جامه اش را کند. ناگاه دیدم آلت مردی ندارد. آمدم به رسول خدا (ص) گزارش دادم. فرمود: حمد خدا را که تهمت عایشه را از ما خاندان گردانید؟

به خدا چرا.

عنه قال الحمد لله الذي صرف عنا السوء اهل البيت فقالوا اللهم نعم فقال ﷺ اللهم اشهد
 ۱۹ الحقوق الخمسون التي كتب بها زين العابدين علي بن الحسين (ع) الى بعض
 اصحابه . حدثنا علي بن احمد بن موسى (رض) قال حدثنا محمد بن ابي عبدالله الكوفي قال حدثنا
 جعفر بن محمد بن سالك الفزاري قال حدثنا خيزان بن داهر قال حدثني احمد بن علي بن سليمان
 الجبلي عن ابيه عن محمد بن علي عن محمد بن فضيل عن ابي حمزة الثمالي قال هذه رسالة علي بن
 الحسين ﷺ الى بعض اصحابه اعلم ان لله عز وجل عليك حقوقاً محيطة بك في كل حركة تحررتها
 او سكنة سكنتها او (حال حلتها خ) حاول حاولتها او منزلة نزلتها او جارحة قلبتها او آله تصرفت
 فيها فاكبر حقوق الله تبارك و تعالي عليك ما اوجب عليك لنفسه من حقه الذي هو اصل الحقوق ثم
 ما اوجب الله عليك لنفسك من فرقك الى قدمك على اختلاف جوارحك فجعل عز وجل للسانك عليك
 حقاً و لسمعك عليك حقاً و لبصرك عليك حقاً و ليدك عليك حقاً و لرجلك عليك حقاً و لبطنك عليك
 حقاً و لفرجك عليك حقاً فهذه الجوارح السبع التي بها تكون الافعال ثم جعل عز وجل لافعالك عليك
 حقوقاً فجعل لصلواتك عليك حقاً و لصومك عليك حقاً و لصدقتك عليك حقاً و لهديك عليك حقاً و لافعالك عليك
 حقاً ثم تخرج الحقوق منك الى غيرك من ذوى الحقوق الواجبة عليك فاجبها عليك حقوق ائتمتكم حقوق

فرمود: بارالها گواه باش.

۱۹. پنجاه حقی که امام چهارم (ع) به یکی از اصحاب خود نوشته:

ابی حمزه ثمالی گوید، این نامه امام چهارم (ع) است به یکی از اصحاب خود:

بدان که برای خدا بر تو حقوقی است در هر جنبش و آرامشی، در هر حال و در هر آرمان. تو در هر مقام و منزلی که
 فرود آیی، در هر عضوی که بگردانی، در هر ابزاری که به کاربری، حقی تو به گردن داری. مهم ترین حقوق خداوند، همان
 است که برای خویش بر تو فرض کرده که آن ریشه و بن همه حقوق است. سپس آنچه برای خودت بر تو واجب کرده از
 فرق تا قدم، نسبت به اعضای گوناگون تو. خدا برای زیانت، برای گوشت، برای دیدگانت، برای دستت، برای پایت، برای
 شکمت، برای فرجت بر تو حقی قرار داده. این هفت عضوی که با آنها کار می کنی هر کدام حقی دارند. برای همان کارهایی
 که باید بکنی بر تو حقی فرض کرده. برای نمازت، برای روزهات، برای زکاتت، برای قربانیت و سایر کارهای تو بر تو حقی
 است. به علاوه از این حقوقی که در داخله خود داری، برای دیگران هم بر تو حقوقی است که مهم ترین آنها حقوق
 امامان است. سپس حقوق رعایا و زیردستان تو. سپس حقوق خویشان تو. اینها حقوقی است که هر کدام چند شعبه
 دارد. حقوق امامان و پیشوایان تو سه است. لازم ترین آنها حق کسی است که به سلطنت تو را اداره و تربیت می کند.
 سپس حق کسی که تو را به دانش پرورش می دهد. سپس حق کسی که تو را به پادشاهی پرورش می دهد. همه
 پرورش دهندگان تو بر تو امام و پیشوا هستند و حقوق رعایای تو سه است. لازم ترین آنها حق کسانی است که بر آنها
 سلطنت داری. سپس حق شاگردانی که از تو استفاده دانش می کنند، زیرا که جاهل، رعیت و زیردست عالم است. سپس
 حق کسانی که مالک انتفاعات آنان هستی، چون زن و کنیز و بنده.

رعیتک نم حقوق رحمتک فهذه حقوق يتشعب منها حقوق فحقوق ائمتك ثلاثة اوجبها عليك حق سائسك بالسلطان نم حق سائسك بالعلم ثم حق سائسك بالملك (خوب وكل سائسك امام) و حقوق رعيتك بالعلم فان الجاهل رعية العالم نم حق رعيتك بالملك من الازواج وماملكت الايمان حقوق رعيتك نلك اوجبها عليك حق رعيتك بالسلطان نم رعيتك كثيرة متصلة بقدرات اتصال الرحم في القرابة فاوجبها عليك حق امامك نم حق ابيك نم حق ولدك نم حق اخيك نم الاقرب والاولي فالاولي نم حق مولاك المنعم عليك نم حق مولاك الجارية نعمه عليك نم حق ذوى المعروف لديك نم حق مؤذنتك لصلوتك نم حق امامك في صلوتك نم حق جليستك نم حق جارك نم حق صاحبك نم حق شريكك نم حق مالك نم حق غريمك الذى يطالبك نم حق خليطك نم حق خصمك المدعى عليك نم حق خصمك الذى تدعى عليه نم حق مستشيرك نم حق مشيرك عليك نم حق مستنصحك نم حق الناصح لك نم حق من هو اكبر منك نم حق من هو اصغر منك نم حق سائلك نم حق من سألته نم حق من جرى علي يديه مساءة من قول او فعل عن تعمد منه او غير تعمد نم حق اهل ملكك عليك نم حق اهل ذمتك نم الحقوق الجارية بقدر علل الاحوال و تصرف الاسباب فطوبى لمن اعانه الله علي قضاء ما اوجب عليه من حقوقه ورفقه لذلك وسدده واما حق الله الاكبر عليك فان تعبدته ولا تشرك به شيئا فاذا فعلت ذلك بالاخلاص جعل لك عليه نفسه ان يكفيك امر الدنيا

حقوق رعاياى تو بسيار است و به هم پيوسته است. چون پيوست حقوق خویشان و هم نژادان که واجب ترين آنها بر تو حق مادرت است. سپس حق پدرت، سپس حق فرزندان، سپس حق برادرت، سپس هر کدام نزديک ترند و سزاوارترند، سپس حق مولای تو که بر تو نعمت داده، سپس حق مولایی که اکنون به تو نعمت می دهد، سپس حق کسی که به تو احسانى کرده، سپس حق مؤذنى که تو را به نماز متوجه می کند، سپس حق پیش نماز بر تو، سپس حق همشدين تو، سپس حق همسایه، سپس حق رفيق، سپس حق شريك، سپس حق دارایی تو، سپس حق بستانکاری که از تو طلب می خواهد، سپس حق معاشر با تو، سپس کسی که بر تو اقامه دعوی کرده، سپس حق کسی که با تو مشورت می کند، سپس حق کسی که به تو در مشورت رأى می دهد، سپس حق کسی که از تو نصیحت می خواهد، سپس حق کسی که به تو نصیحت می کند، سپس حق بزرگتر از تو، سپس حق کوچکتر از تو، سپس حق کسی که از تو درخواست کرده، سپس حق کسی که به دست خود به تو بدی کرده گفتار زشت یا کردار زشتی بطور عمد یا غیر عمد به تو روا داشته، سپس حق ملت بر تو، سپس حق کفاری که در پناه دین تواند، سپس حقوقی که به مقتضای احوال گردش اسباب زندگانی به وجود می آورد. خوشا به حال کسی که خدا او را کمک دهد تا حقوقی که بر او فرض کرده ادا کند و او را توفیق و تأیید عطا فرماید. اما حق بزرگ خدا بر تو این است که او را به یگانگی بپرستی و شریکی برای او ندانی. چون از روی اخلاص این وظیفه را انجام دهی، خدا برای او به عهده گرفته که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند. حق نفس تو بر تو این است که در طاعت خدای عزوجل به کار بری و حق زیانت این است که آن را از دشنام نگهداری و به کلام خیر عادت دهی و سخنان بیهوده نگویی و با آن به مردم نیکی کنی و خوب آنها را بگویی و حق گوش این است که با آن بدگویی مردم و آنچه حلال

والاخرة وحق نفسك عليك ان تستعملها بطاعة الله عزوجل وحق اللسان الزامه عن الغنا (اكرامه عن الغناخ) و تعويده الخير وترك الفضول التي لا فائدة فيها (لها خ ب) والبر بالناس و حسن القول فيهم و حق السمع تنزيهه عن سماع الغيبة و سماع ما لا يصلح سماعه و حق البصر ان تغضه عما لا يصلح لك و تعتبر بالنظر به و حق يدك ان لا تبسطها الى ما لا يصلح لك و حق رجلك ان لا تمشي بهما الى ما لا يصلح لك فيهما تصف على الصراط فانظر ان لا تنزل بك فتردى في النار و حق بطنك ان لا تجعلها وعاء الحرام ولا تزيد على الشبع و حق فرجك ان تحصنه عن الزنا و تحفظه من ان ينظر اليه و حق الصلوة ان تعلم انها وفادة الى الله تعالى وانك فيها قائم بين يدي الله عزوجل فاذا علمت ذلك كنت حقيقاً ان تقوم فيها مقام الذليل الحقير الراغب الراهب الراجي الخائف المستكين المتضرع المعظم لمن كان بين يديه بالسكون والوقار و تقبل عليها بقلبك و تقيماً بحدودها و حقوقها و حق الحج ان تعلم انه وفادة الى ربك و فرار اليه من ذنوبك و به قبول توبتك و قضاء الفرض الذي اوجب الله عليك و حق الصوم ان تعلم انه حجاب ضربه الله على لسانك و سمعك و بصرك و بطنك و فرجك ليسترك به من النار فاذا تركت الصوم خرقت ستر الله عليك و حق الصدقة ان تعلم انها ذخرك عند ربك عزوجل و وديعتك التي لا تحتاج الى الاشهاد عليها فاذا علمت ذلك كنت بما تستودعه سرا ارتق منك بما تستودعه علانية و تعلم انها تدفع البلايا و الاستقام عنك في الدنيا و تدفع عنك النار في الاخرة و حق الهدى ان تريد به وجه الله ولا تريد

نیست نشنوی و حق چشم این است که آن را از آنچه روا نیست بپوشی و از دیدن به آن عبرت گیری و حق دست تو این است که آن را به آنچه روا نیست، دراز نکنی و حق پای تو این است که با آن‌ها به سوی آنچه روا نیست، نروی که با آن‌ها بر صراط می‌بایستی؛ بپا که تو را نلغزاند و در آتش نیفکنند و حق شکمت آن است که آن را ظرف حرام نکنی و بیش از سیری نخوری و حق فرجت این است که آن را از زنا نگهداری و از دیده‌ها بپوشانی و حق نماز این است که بدانی بار یافتن به درگاه خدای تعالی است و در نماز پیش خدا ایستادی. چون این را درست دانستی، چنان بایستی که شخص کوچک و رغبت‌مند و خوشحال و امیدوار و ترسان و بیچاره و زار در پیش بزرگواری باوقار و سنگین می‌ایستد و حضور قلب در آن داشته باشی و آداب و احکام آن را بجا آری. حق حج این است که بدانی در آن میهمان پروردگار خویشی و از گناهان خود گریختی و بدان توبهات پذیرفته است و آنچه خدا بر تو فرض کرده انجام می‌شود. حق روزه این است که بدانی قفلی است که خدا به زبان و گوش و چشم و شکم و فرج تو زده تا بدین وسیله تو را از آتش برهاند و باز دارد. چون روزه را وانهی، پرده‌ای که خدا بر تو کشیده پاره کرده‌ای. حق زکات و صدقه بر این است که بدانی صدقه ذخیره تو است نزد پروردگارت و امانتی است که نیاز به گواه نداری. چون چنین دانستی، هر چه پنهان‌تر باشد، بیشتر مورد اعتماد تو است، از آنچه آشکارا به امانت سپاری و بدانی که صدقه در دنیا هر بلا و دردی را جلو می‌گیرد و در آخرت آتش را از تو دور می‌کند. حق قربانی این است که بدان رضای خدا را بجویی و رضای خلق را منظور نداری و منظورت از آن این باشد که در معرض

به خلقه ولا ترید به الا التعرض لرحمة الله ونجاة روحك يوم تلقاه وحق السلطان ان تعلم انك جعلت له فتنه و انه مبتلى فيك بما جعله الله عزوجل عليك من السلطان وان عليك ان لاتعرض لسخطه فتلقى بيدك الى التهلكة وتكون شريكاً له فيما ياتى اليك من سوء وحق سائسك بالعلم التعظيم و التوقير لمجلسه وحسن الاستماع اليه والاقبال عليه وان لاترفع عليه صوتك وان لاتجيب احداً يسئله عن شيى حتى يكون هو الذى يجيب ولا تتحدث في مجلسه احداً ولا تاتاب عنده احداً وان تدفع عنه اذا ذكر عندك بسوء و ان تستر عيوبه وتظهر مناقبه ولا تجالس له عدوا ولا تعادى له وليا فاذا فعلت ذلك شهد لك ملائكة الله بانك قصدته وتعلمت علمه لله جل اسمه لا للناس و اما حق سائسك بالملك فان تطيعه ولا تعصيه الا فيما يسخط الله عزوجل فانه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق واما حق رعيتك بالسلطان فان تعلم انهم صاروا رعيتك لضعفهم و قوتك فيجب ان تعدل فيهم وتكون لهم كالوالد الرحيم و تغفر لهم جهلهم ولا تعجلهم بالعقوبة وتشكر الله عزوجل

رحمت خدا در آیی و روح خود را در روز قیامت نجات دهی.

حق سلطان این است که بدانی تو برای او وسیله آزمایشی و او به تو گرفتار است. برای آنکه خدا او را به تو سلطنت بخشیده است که خود را در معرض خشم او نیاوری تا خویش را به دست خود در هلاکت اندازی و در آزاری که به تو رساند، شریک وی شوی.

حق کسی که پرورش علمی به تو می دهد این است که او را تعظیم کنی و مجلس او را توقیر نمایی و خوب به او گوش بدهی و بر وی اقبال کنی و آوازه را بر او بلند نگردانی و کسی که از وی پرسشی می کند پاسخ ندهی تا خودش پاسخ دهد و در مجلس او با کسی خصوصی صحبت نکنی و کسی را نزد او بد نگویی و اگر نزد تو به بدی یاد شد از او دفاع کنی و عیوب او را بیوشانی و فضایل او را اظهار کنی. با دشمنان وی نشینی و با دوستانش دشمنی نوری. چون چنین کنی فرشتگان بر تو گواه باشند که او را خواستی و از برای رضای خدای دانش آموختی نه برای خاطر مردم.

حق رعایا و زیردستانی که بر آنها سلطنت داری این است که بدانی رعیت تو شدند از روی ناتوانی خود و توانایی تو. پس واجب است که در میان آنها به عدالت رفتار کنی و برای آنها چون پدری مهربان باشی و کارهایی که از روی نادانی کنند ببخش و در شکنجه آنها شتاب مکن و خدا را شکر کن که تو را بر آنان نیرو داده. و اما حق شاگردانی که در زیر پرورش و سرپرستی دانش تو اند این است که بدانی خدای عزوجل تو را سرپرست آنان کرده در آن دانشی که به تو داده و از گنجینه دانش خویش دری بر تو گشوده. اگر به خوش رفتاری مردم را بیاموزی و با آنها بد اخلاقی نکنی و دلتنگ نشوی، خدا از فضل خویش بیشترت بدهد و اگر از دانش خود به مردم دریغ کنی و چو از دانش تو خواهند بر آنها تنگ خلقی نمایی، سزااست که خداوند دانش و آبروی آن را از تو بگیرد و جاه تو را از دلها براند.

حق زن آن است که بدانی خداوند وی را برای آسایش و آرامش تو قرار داده و بدانی که این نعمت از خدا است. او را گرمی داری و به نرمی با وی رفتار کنی و اگرچه حق تو بر او بیشتر و واجب تر است، ولی او هم بر تو حق ترحم دارد، زیرا

علی ما اتاک من القوة علیهم واما حق رعیتک بالعلم فان تعلم ان الله عزوجل انما جعلک قیماً لهم فیما اتاک من العلم وفتح لک من خزائنه فان احسنت فی تعلم الناس ولم تخرق بهم ولم تضجر زادک الله من فضله و ان انت منعت الناس علمک اذخرقت بهم عند طلبهم العلم منك کان حقاً علی الله عزوجل ان سلبک العلم وبعائه ویسقط من القلوب محلك واما حق الزوجه فان تعلم ان الله عزوجل جعلها لک مکنوا و انسا فتعلم ان ذلك نعمة من الله عزوجل علیک فتکرهها وترفق بها وان کان حقک علیها واجب فان لها علیک ان ترحمها لانها اسیرک و تطعمها و تکسوها فاذا جهلت عفوت عنها و اما حق مملوکک فان تعلم انه خلق ربک و ابن ائیک و امامک و لحمک و دمک لم تملکه لانک صنعته دون الله ولا خلقت شیئاً من جوارحه و لا اخرجت له رزقاً لکن الله عزوجل کفاک ذلك ثم سخره لک و ائتمنک علیه

اسیر تو است. خوراک و پوشاک به او بده و اگر جهالت و رزید او را ببخش.

حق بنده تو آن است که بدانی مخلوق پروردگار تو است. پسر پدر و پدر و مادر تو است. گوشت و خونس با تو یکی است. او را نیافریدی. خدایی که تو را آفریده او را هم آفریده. بلکه هیچ عضوی هم برای او خلق نکردی و روزی وی را ایجاد نمی کنی. خدا است که روزی او را می دهد. سپس او را مسخر تو کرده و او را به دست تو امانت سپرده و به ودیعت نهاده تا هر احسانی به او کنی، برای تو نگهدارد. پس چنانچه خدا به تو احسان کرده، تو هم بدان احسان کن و اگر او را بدداری، عوضش کن و خلق خدای عزوجل را عذاب مکن. توانایی نیست جز به کمک خدا.

حق مادرت این است که بدانی تو را در شکم خود بارکشی کرده که هیچ کس کسی را در آن جا جای ندهد. غذا و نیرو از میوه دل خود به تو داده که هیچ کس به کسی نمی دهد و با همه اعضا خود تو را نگاه داشته. سیری تو را و نوشیدن تو را با گرسنگی و تشنگی خود خریده. خودش برهنه مانده و تو را پوشیده. آفتاب خورده و تو را سایه انداخته. برای خاطر تو بی خوابی کشیده و تو را از سرما و گرما نگهداری کرده تا فرزند او باشی. تو جز با یاری و توفیق خدا نتوانی شکر او را گزاری.

حق پدرت این است که بدانی ریشه تو است و اگر نبود تو هم نبود و آنچه در خود می پسندی بدان که پدر نعمت اصلی تو است. خدا را حمد کن و شکر نما به اندازه آن. توانایی نیست، جز به خدا. حق فرزندت این است که بدانی از تو و وابسته تو است. خوب باشد یا بد، تو مسؤولیت پرورش و خداشناسی او را داری و مسؤول کمک به دینداری او هستی. با او چنان معامله کن که می دانی به احسان بر وی ثواب می بری و به بدی کردن بر او شکنجه می شوی.

حق برادرت این است که بدانی دست تو و عزت تو و توانایی تو است. او را وسیله معصیت و ظلم مکن و در برابر دشمن وی را کمک کن و برای او خیراندیشی نما، در صورتی که مطیع خدا باشد و گرنه خداوند از او محترم تر است و توانایی نیست جز به خدا.

حق کسی که تو را خریده و آزاد کرده این است که بدانی مال خود را بر تو صرف کرده و تو را از خواری بندگی و هراس آن درآورده و به عزت آزادی و آرامش آن رسانیده. از زنجیر بردگی رهایت کرده و قید عبودیت را از گردنت گشوده. از زندانت درآورده و خویشتن دارت کرده و برای عبادت پروردگارت فراغت بال داده و بدانی که او بر زنده و مرده تو از همه کس سزاوارتر است، از جانب و هر چه داری. اگر او محتاج است، باید او را نصرت کنی و توانایی نیست به جز خدا. و اما

واستودعك اياه لتحفظك ماتانيه من خير اليه فاحسن اليه كما احسن الله اليك و ان كرهته استبدلت به ولم تعذب خلق الله عزوجل ولا قوة الا بالله وحق امك ان تعلم انها جمعتك حيث لا يتعمل احد احداً و اعطتك من ثمرة قلبها مالا يعطى احد احداً ووقتك بجميع جوارحها ولم تبال ان تجوع و تطعمك و تعطش و تسقيك و تعرى و تكسوك و تضحي و تظلك و تهجر النوم لا جلك و وقيك الحر و البرد لتكون لها فانك لا تطيق شكرها الا بعون الله و حسن توفيقه و اما حق ابيك فان تعلم انه اصلك و انه لولاه لم تكن فمهما رأيت من نفسك مما يعجبك فاعلم ان اباك اصل النعمة عليك فيه فاحمد الله و اشكره على قدر ذلك و لا قوة الا بالله و اما حق ولدك فان تعلم انه منك و مضاف اليك في عاجل الدنيا بخيره و شره و انك مسئول عما وليته من حسن الادب و الدلالة على ربه عزوجل و المعونة له على طاعته فاعمل في امره عمل من يعلم انه مثاب على الاحسان اليه معاقب على الاسائة اليه و اما حق اخيك فان تعلم انه يدك و عزك و قوتك فلا تتخذنه سلاحاً على معصية الله و عدة للظلم لخلق الله و لا تدع نصرته على عدوه و النصيحة له فان اطاع الله و الا فيلكن الله اكرم عليك منه و لا قوة الا بالله و اما حق مولاك المنعم عليك فان تعلم انه انفق فيك ماله و اخرجك من ذل الرق و وحشته الى عز الحرية و انساها فاطلقك من اسر الملكية و فك عنك قيد العبودية و اخرجكك من السجن و ملكك نفسك و فرغك لعبادة ربك و تعلم انه اولي

حق بنده ای که او را آزاد کردی این است که بدانی خدای عزوجل آزادی او را وسیله تو نزد خود قرار داده و پرده میان تو و آتش نموده و ثواب دنیای تو آن است که اگر خویشی ندارد، ارشش را می بری. برای آنکه مالت را صرف او کردی و در آخرت بهشت است و حق کسی که به تو احسان کرده این است که از او تشکر کنی و احسانش را به یاد آری و او را مدح کنی و میان خود و خدا درباره او دعای خالصانه بنمایی. چون چنین کردی در آشکار و نهان، سپاس و احسانش را ادا کردی. سپس اگر روزی توانایی یافتی به او عوض بدهی.

حق مؤذن این است که بدانی تو را به یاد پروردگار عزوجل می آورد و به بهره عبادت دعوت می کند و در انجام فریضه واجب به تو کمک می دهد. پس باید کسی که به تو احسان کرده از او تشکر کنی و حق پیشوای تو در نماز این است که بدانی نماینده میان تو و پروردگار تو است. از جانب تو پیش خدا سخن می گوید و تو از جانب وی سخن نمی گویی و برای تو دعا می کند و تو برای او دعا نمی کنی و هراس ایستادن پیش خدا را نمی کنی و هراس ایستادن پیش خدا را از طرف تو متحمل می شود. اگر نماز نقصی داشته باشد، به عهده او است و اگر درست باشد در ثواب او شریکی و او را بر تو فضلی نیست. جان تو را با جان خود حفظ کرده و نماز تو را با نماز خود حفظ کرده. پس او را به همان اندازه شکر کنی.

حق همنشین تو این است که با او نرمی کنی و عادلانه با او سخن کنی و از جای خود بی اجازه وی برنخیزی و کسی که پیش تو بشیند بی اجازه تو می تواند برخیزد. لغزش های او را از یاد ببری و نیکی هایش را به خاطر داشته باشی و جز سخن خیر با او نگویی.

الخلق بك (ومؤبدك بخ) في حياتك وموتك وان نصرته عليك واجبة بنفسك و ما احتاج اليه منك ولا قوة الا بالله و اما حق مولاك الذي انعمت عليه فان تعلم ان الله عزوجل جعل عتقك له وسيلة اليه و حجاباً لك من النار و ان توابك في العاجل ميراثه اذا لم يكن له رحم مكافاة بما انفقت من مالك وفي الاجل الجنة و اما حق ذي المعروف عليك فان تشكره و تذكر معروفه و تكسبه المقالة الحسنة و تغلص له الدعاء فيما بينك و بين الله عزوجل فاذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سراً و علانية ان قدرت علي مكافاته يوما كافيته و حق المؤذن ان تعلم انه مذكر لك ربك عزوجل و داعي لك الي حفظك و عونك علي قضاء فرض الله عليك فاشكره علي ذلك شكرك المحسن اليك و حق امامك في صلواتك فان تعلم انه قد تقلد السفارة فيما بينك و بين ربك عزوجل و تكلم عنك و لم تتكلم عنه و دعا لك و لم تدع له و كفاك هول المقام بين يدي الله عزوجل فان كان به نقص كان به دونك و ان كان تما ما كنت شريكه و لم يكن له عليك فضل فوقي نفسك بنفسه و صلوته فاشكره علي قدر ذلك و اما حق جلسك فان تلين له جانبك و تنصفه في مجاراة اللفظ فلا تقوم من مجلسك الا باذنه و من يجلس اليك يجوز له القيام بغير اذنه و تنسي زلاته و تحفظ خيراته و لا تسمعه الا خيراً و اما حق جارك فحفظه غائباً

حق همسایهات این است که او را در غیاب حفظ کنی و در حضور احترام نهی و در برابر ستمی که به او می شود، یاریش دهی و جستجو از عیبش نکنی و اگر بدی از وی دیدی بیوشانی و اگر بدانی که نصیحت پذیر است، خصوصی او را نصیحت کنی. در سختی او را تنها نگذاری و از لغزش او درگذری و گناهانش را ببخشی و به خوشی و بزرگی با او معاشرت کنی و توانایی نیست به جز خدا.

حق رفیقت این است که با اکرام و انصاف با او مصاحبت نمایی و چنانچه از تو پذیرایی می کند از او پذیرایی کنی و نگذاری در کرامتی به تو پیشدستی نماید و اگر پیشدستی نمود، به او عوض بدهی و او را دوست داری، چنانچه تو را دوست می دارد و اگر همت به معصیتی گماشت، او را بازدار و بر وی رحمت باشی نه عذاب و توانایی نیست جز به خدا. و اما حق شریک؛ اگر غایب باشد، کارهای شرکت او را از طرف او انجام دهی و اگر حاضر باشد، او را به همکاری رعایت نمایی و بر خلاف او حکم نکنی و بی مشورت او برای خود کار نکنی و مالش را حفظ کنی و در کم و بیش به او خیانت نوری، زیرا تا دو شریک با هم خیانت نوری دهند، دست خدا با آنها است.

حق مالت این است که جز از راه حلال برنگیری و در غیر مصرف لایق صرفش نکنی و کسی را که سپاس تو نمی گزارد در آن بر خود مقدم نداری و در آن به دستور پروردگارت کار کنی و با وسعت بدان بخل نوری تا حسرت و ندامت کنی و گناه و عقوبت چشی. توانایی نیست جز به خدا.

حق بستانکاری که از تو مطالبه می کند این است که اگر داری به او بدهی و اگر نداری او را از خود به گفتار شیرین خشنود کنی و به لطف و نرمی از خود رد کنی. حق معاشر این است که او را گول نزن و فریب ندهی و با او نیرنگ نبازی و در کار او از خدای تبارک و تعالی بهرهیزی و حق کسی که بر تو اقامه دعوی کرده این است که می دانی دعوايش حق است،

و اکرامه شاهدا و نصرته اذا كان مظلوما ولا تتبع له عورة فان علمت عليه سوء سترته عليه وان علمت انه تقبل نصيحتك نصحتك فيما بينك وبينه ولا تسلمه و عنده شديدة و تقبل عثرته، و تغفر ذنبه و تماشره كريمة و لا قوة الا بالله و اما حق صاحب فان تصعبه بالتفضل و الانصاف و تکرمه كما يكرمك و لا تدعه يسبق الى مكرمة و ان سبق كافته و تؤده كما يؤدك و تزجره عما يهيم به من معصيته و كن عليه رحمة و لا تكن عليه عذابا و لا قوة الا بالله و اما حق الشريك فان غاب كفته و ان حضر رعيته و لا تحكم دون حكمه و لا تعمل برأيك دون مناظرته و تحفظ عليه ماله و لا تخونه فيما عزاهان من امره فان يدا الله تبارك و تعالی علی الشريكين مالم يتخاونا و لا قوة الا بالله و اما حق مالك فلا تاخذ الا من حله و لا تؤثر علی نفسك من لا يحمذك فاعمل فيه بطاعة ربك و لا تبخل به فتبوء بالحسرة و الندامة مع التبعة (مع السعة خ) و لا قوة الا بالله و اما حق غريمك الذي يطالبك فان كنت موسراً اعطيته و ان كنت معسراً ارضيته بحسن القول و رددته عن نفسك رد العليفا و حق الخليط ان لا تنفره و لا تغشه و لا تخدعه و تنقي الله تبارك في امره و حق الخصم المدعى عليك فان كان ما يدعى عليك حقا كنت شاهداً علی نفسك و لا نظلمه و وفية حقه و ان كان ما يدعى باطلا رفقت به و لم تأب في امره غير الرفق و لم تسخط ربك في امره و لا قوة الا بالله و حق خصمك الذي يدعى عليه ان كنت محققاً في دعوىك اجملت مقاولته و لم تجحد حقه و ان كنت مبطلا في دعوىك احميت الله عزوجل و تبت اليه و تركت الدعوى و حق المستشار ان علمت ان له رأياً اشترت اليه و ان لم تعلم ارشده الى من يعلم و حق المشير عليك ان لا تنهيه فيما لا يوافقك من رايه و

خودت گواه خود شوی و به او ستم نکنی و حقش را بدهی و اگر آنچه گوید باطل و خلاف است با او مدارا کن و در پاسخ سختی ننمایی و خدا را به خشم نیاوری. توانایی جز به خدا نیست و حق کسی که بر او دعوی داری این است که اگر در دعوی خود بر حقی، با او نرم گفتگو کنی و اگر ناحق می‌گویی از خدا بترس و توبه کن و دعوی را ترک کنی. حق کسی که در کار خود با تو مشورت می‌کند، این است که اگر رأی درستی داری به او بدهی و اگر نه، او را رهبری کنی به کسی که می‌داند. حق کسی که با او شور می‌کنی این است که اگر بر خلاف نظر تو رأی داد، به او بدبین نباشی و اگر موافق باشی، خدا را حمد کنی. حق کسی که از تو نصیحت می‌جوید این است که حق نصیحت را نسبت به وی ادا کنی و درباره او دلسوزی و نرمی کنی. حق ناصح تو این است که نسبت به وی تواضع کنی و به سخنش گوش بدهی اگر خوب گوید. و اگر درست نگوید به او رحمت فرستی و به او بدبین نباشی و اگر بدانی که خطا می‌رود از او مؤاخذه نکنی، مگر اینکه در معرض تهمت و بدبینی باشد که باید به کار او احتیاطی نکنی و توانایی نیست جز به خدا.

حق بزرگتر این است که او را احترام گذاری برای خاطر سنش و تجلیل کنی برای اینکه پیشقدم است و با وی ستیزه نجویی و پیش از او به راهی نروی و در راه رفتن جلوی او نیفتی و به او کودکانه رفتار نکنی و اگر با تو سبکی کرد، تحمل کنی و برای اسلام و حرمت پیروی او را محترم شماری

ان واقفك حمدت الله عزوجل و حق المستنصح ان تؤدى اليه النصيحة وليكن مذهبك الرحمة و الرفق به و حق الناصح ان تلين له جناحك و تصفى اليه بسمعك فان اتى الصواب حمدت الله عزوجل فان لم يوفق رحمته ولم تنهمه و ان علمت انه اخطأ لم تؤاخذه بذلك الا ان يكون مستحقا للثمة فلا تعباً بشيء من امره على حال ولا قوة بالله و حق الكبير توقيره لسنة و اجلاله لتقدمه في الاسلام قبلك و ترك مقابلته عند الخصام ولا تسبقه الى طريق ولا تتقدمه ولا تستجبه له و ان جهل عليك احتملته و اكرمه لعق الاسلام و حرمة و حق الصغير مرحمته في تعليمه و العفونه و الستر عليه و الرفق به و المعونة له و حق السائل اعطائه على قدر حاجته و حق المسؤل ان اعطى فاقبل منه بالشكر و المعرفة بفضل له و ان منع فاقبل عذره و حق من سرك الله تعالى ذكره (شكر الله تعالى به) ان تحمد الله عزوجل اولاً ثم تشكره و حق من اسألك ان تعفونه فان علمت ان العفو عنه يضر انتصرت قال الله تعالى فمن انتصر بعد ظلمه فاؤلئك ما عليهم من سبيل و حق اهل ملكك اضمار السلامة لهم و الرحمة و الرفق بمسيئهم و تالفهم و استصلاحهم و شكر محسنهم و كف الاذى عنهم و تحب لهم ما تحب لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك و ان يكون شيوخهم بمنزلة ابيك و شبابهم بمنزلة اخوتك و عجائزهم بمنزلة امك و الصغار بمنزلة اولادك و حق الذمة ان تقبل منهم ما قبل الله عزوجل لهم و لا تظلمهم ما وفو الله عزوجل بهمه.

۴۰. خمسون خصلة من خصال المؤمنين. حدثنا ابي (رض) قال حدثني محمد بن يحيى

حق كوچكتر اين است كه او را با مهربانى بياموزى و از او گذشت كنى و عييش را بپوشى و با او گرمى كنى و او را يارى كنى. حق سائل اين است كه به اندازه حاجتش به او بدهى. حق كسى كه از وى درخواست مى كنى اين است كه اگر درخواست تو را داد، با تشكر از او بپذيرى و حق او را بشناسى و اگر دريغ كرد عذرش بپذيرى. حق كسى كه براى خداى تعالى ذكره تو را خشنود کرده اين است كه خدا را ستايش كنى اولاً و سپس او را ممنون و شکرگزار باشى. حق كسى كه به تو بدى کرده اين است كه از او درگذرى و اگر گذشت از او زيان بخش و موجب تجرى او باشد، براى احقاق حق خود ياور طلبى. خدا (در سورة شورى آية ۴۱) مى فرمايد: «كسانی که در برابر ستم انتقام گیرند گناهی ندارند».

حق همکیشان تو اين است كه از دل، تندرستى آنها را بخواهى و با بدان آنها مهربانى و نرمى كنى و آنها را اصلاح كنى و استمالت نمایی و از نيكانشان تشكر نمایی و آزار را از آنها بگردانى و هرچه براى خود مى خواهى، براى آنها بخواهى و هرچه را براى خود بد داری، براى آنها بد داری و بایست پيران آنها را پدر خود دانى و جوانان آنها را برادران خود شماری و پيرزنانشان را مادر و كودكانشان را فرزند خود محسوب كنى.

حق كافرانى كه در پناه اسلامند اين است كه آنچه را خدای عزوجل از ایشان پذیرفته، بپذيرى و تا بر عهده خود براى خدای عزوجل وفا مى كنى به آنها ستم نكنى.

۴۰. پنجاه خصلت از خصال مؤمنند. امام ششم (ع) فرمود: صفت مؤمن قوت در دینداری و احتیاط در ملایمت و نرمی است.

الطار و احمد بن ادريس جميعاً قالوا حدثنا محمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن الحسن بن علي عن أبي سلمان (سليمان بن) الحلواني او عن رجل عنه عن أبي عبد الله عليه السلام قال صلى الله عليه وآله صفة المؤمن قوة في دين و حزم في لين و ايمان في يقين و حرص في فقه و نشاط في هدى و بر في استقامة و انماض عند شهوة و علم في حلم و شكر في رفق و سخاء في حق و قصد في غنى و تعمل في فاقه و عفو في مقدرة و طاعة في نصيحة و ورع في رغبة و حرص في جهاد و صلوة في شغل و صبر في شدة و في الهزاهز و قور و في المكر صبور و في رخاء شكور لا يفتاب ولا يتكبر ولا يبغى عليه صبر ولا يقطع الرحم و ليس بواهن ولا فظ ولا غليظ ولا يسبقه بصره ولا يفضحه بطنه ولا يغلبه فرجه ولا يحسد الناس ولا يفتقر (خ ولا يبذر) ولا يسرف بل يقتصد، ينصر المظلوم ويرحم المساكين نفسه منه في عنا، و الناس منه في راحة لا يرغب في الدنيا ولا يجزع من المأل للناس هم قد اقبلوا عليه وله هم قد شغله لا يرى في حلمه ولا في رأيه و هن ولا في دينه ضياع يرشد من استشاره و يساعده من ساعده و يكيح عن الباطل و الخنا و الجهل فهذه صفة المؤمن.

۴۱ ثواب من حج سبعين حجة حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن علي بن سيف عن عبد الله (خ بن) المؤمن عن هارون بن خارجة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول من حج سبعين حجة بنى الله له مدينة في الجنة عدن فيها مائة الف قصر في كل قصر حوراء من الحور العين و الف زوجة و يجعل من رفقاه محمد

ایمانش به سرحد یقین است و در فهم دین جدیت دارد و در نیکی پایدار است. در گاه شهوت چشم پوشی می کند و علم با حلم دارد و با نرمی تشکر می کند و به شایستگی بخشش دارد. در ثروت میانه روی می کند و در حضر بر دباری دارد و در قدرت عفو می کند. برای پیشوای خود فرمانبر و خیرخواه است. رغبت به ورع دارد و حرص در جهاد دارد. هر چه شغل دارد نماز را از دست نمی دهد. در گاه سختی صابر است و در برابر حوادث لرزاننده و قور. در مکاره صبور است و در گاه نعمت شکور. غیبت نمی کند و تکبر ندارد. ستم نمی کند و در برابر ستم شکیبیا است. قطع رحم نمی کند. سست نیست. بدخلق و سخت دل نیست. هرزه چشم و شکمخواره نیست. شهوتش او را زبون نکند. به مردم حسد نبرد. در زندگانی بر خود و عیالش تنگ نمی گیرد. تیزیر و اسراف نمی کند. میانه رو است. ستم کش را یاری می کند و به مسکینان ترحم می کند. خود در رنج است و مردم از او در آسایشند. به عزت دنیا رغبت ندارد و از دردهای آن زاری نمی کند. مردم دنبال همت خود هستند و همت وی او را مشغول دارد. در حلمش نقصانی نیست و در رأیش سستی راه ندارد و دینش را ضایع نکند. کسی که با او مشورت کند رهبریش می کند و هر کس مساعدتش کند با او همراهی می کند. از بیهوده و دشنام و نادانی گریزان است. اینها صفت مؤمن است.

۲۱. ثواب کسی که هفتاد حج کرده. هارون بن خارجه گوید، شنیدم امام ششم می فرمود: هر که هفتاد حج کند، خدا برایش در بهشت عدن شهری بسازد که در آن صد هزار کاخ باشد و در هر کاخی یکی از حوره های بهشت و هزار زن بود و در بهشت

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَنَّةِ:

۴۴ لامیر المؤمنین «ع» سبعون منقبة لم يشركه فيها احد من الامة - حدثنا احمد بن الحسن القطان و محمد بن احمد (السناني خ) السناني و علي بن احمد بن موسى الدقاق (خ والحسين) والحسن بن ابراهيم بن هشام بن المكتب و علي بن عبدالله الوراق رض قالوا حدثنا ابوالعباس احمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال حدثنا تميم بن بهلول قال حدثنا سليمان بن حكيم عن (خ ثور) عمرو بن يزيد عن مكحول قال قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام لقد علم المستحفظون من اصحاب النبي محمد عليه السلام انه ليس فيهم رجل له منقبة (لم يشركني خ) الا قد شركته فيها وفضلته ولي سبعون منقبة لم يشركني فيها احد منهم فقلت يا امير المؤمنين عليه السلام فاخبرني بهن قال عليه السلام اول منقبة اني لم اشرك بالله طرفعين ولم اعبد اللات والعزى والثانية اني لم اشرب الخمر قط والثالثة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استوهبني من ابي في صباي فكنت اكيله و شربه ومونسه ومعدنه والرابعة اني اول الناس ايماناً و اسلاماً والخامسة ان رسول الله قال لي يا علي انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي والسادسة اني كنت آخر الناس عهداً برسول الله صلى الله عليه وسلم في حفرته والسابعة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مني على فراشه حيث ذهب إلى الغار و سجانى بيرده فلما جاء المشركون ظنوني عهداً عليه السلام فابقظوني وقالوا ما فعل صاحبك فقلت ذهب في حاجته فقالوا لو كان هرب لهرب هذا معه والثامنة فان رسول الله صلى الله عليه وسلم علمني الف باب من العلم يفتح كل باب ألف ولم يعلم ذلك احداً غيري و أما التاسعة فان رسول الله صلى الله عليه وسلم

از رفیقان محمد (ص) باشد.

۲۲. امیر مؤمنان (ع) هفتاد منقبت دارد که هیچ کدام از امت با وی در آن شویک نیستند. مکحول گوید، علی (ع) فرمود: حافظین اصحاب پیغمبر (ص) می دانند که در میان آن ها کسی نیست که فضیلتی داشته باشد جز آنکه من با او شریکم و بر او برتری دارم. ولی من هفتاد منقبت دارم که هیچ کدام از آنان در او شرکتی نیست. عرض کردم: یا امیر مؤمنان! مرا از آن ها آگاه کن. فرمود:

۱. یک چشم به هم زدن مشرک به خدا نبودم و لات و عزی را نپرستیدم.
۲. هرگز می نوشیدم.
۳. در کودکی رسول خدا (ص) نگهداری مرا از پدرم درخواست کرد و من از همان وقت با آن حضرت هم خوراک و دمخور و طرف صحبت بودم.
۴. پیش از همه ایمان و اسلام آوردم.
۵. رسول خدا به من فرمود: ای علی! نسبت تو به من چون نسبت هارون است به موسی، جز آنکه پس از من پیغمبری نباشد.
۶. من آخرین کسی بودم که از رسول خدا (ص) جدا شدم و او را در قبرش گذاردم.

قال لی یا علی اذا حشر الله الاولین والآخرین نصب لی منبر فوق منابر النبیین و نصب لك منبر فوق منابر الوصیین فترقی علیه والعاشره فانی سمعت رسول الله يقول یا علی لا اعطى فی القيامة شیئاً الا سألت لك مثله و أما الحادی عشره فانی سمعت رسول الله يقول یا علی انت اخي وأنا اخوك يدك فی یدی حتی تدخل الجنة و أما الثانی عشره فانی سمعت رسول الله يقول یا علی مثلك فی امتی كمثل سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق و أما الثالثه عشره فان رسول الله عمی بعمامة نفسه یدیه و دعالی بدعوات النصر علی اعداء الله فهز متهم باذن الله عزوجل و أما الرابع عشره فان رسول الله امرنی أن امسح یدی علی ضرب شاة قد بیس ضربها فقلت یا رسول الله بل امسح أنت فقال یا علی فعلك فعلی فمسحت علیها یدی فدر علی من لبنا فسقیت رسول الله شربة ثم اتت عبوز فشكك الظماء فسقیتها فقال رسول الله انی سئلت الله عزوجل ان یبارك لی فی یدك ففعل و أما الخامسه عشره فان رسول الله اوصی الی و قال یا علی لا یلی غسلی غیرك ولا یوارى عورتی غیرك فانه ان رأى احد عورتی غیرك تفقأت عينه فقلت له کیف لی بتقلیبك یا رسول الله فقال انك ستعان فوالله ما اردت ان اقلب اعضا من اعضائه الا قلب لی و أما السادس عشره فانی اردت ان اجرده فنودیت یا وصی محمد لانتجرده ففسلته

۷. رسول خدا (ص) چون به غار ثور رفت، مرا در جای خود خوابانید و با پتوی خود پوشانید. چون مشرکان به خانه او آمدند، گمان بردند من محمدم. مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: رفیقت چه شد؟ گفتیم: دنبال کاری رفت. گفتند: اگر گریخته بود این هم با او گریخته بود.

۸. رسول خدا (ص) هزار در دانش بر من گشود که از هر یک هزار باب گشوده می شود و یکی از آنها را به دیگری یاد نداد.

۹. رسول خدا (ص) گفت: ای علی! چون خداوند اولین و آخرین را محشور کند، برای من منبری برتر از منبر پیغمبران گذارد و برای تو منبری برتر از منبر اوصیای دیگر و تو بر آن بالا می روی.

۱۰. من از رسول خدا شنیدم می فرمود: ای علی! چیزی در قیامت به من نداده اند جز آنکه مانند آن را برای تو درخواست کردم.

۱۱. از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: ای علی! تو برادر منی و من برادر توام. دست تو در دست من است تا به بهشت روی.

۱۲. من از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: ای علی! تو در امت من همانند کشتی نوحی که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف ورزید غرق شد.

۱۳. رسول خدا (ص) عمامه مبارک خود را با دست مبارک خود بر سر من بست و دعای پیروزی بر دشمنان خدا را بر من خواند تا به یاری خدا آنها را شکست دادم.

۱۴. رسول خدا (ص) به من فرمود که بر پستان خشکیده گوسفندی دست بکشم. عرض کردم: شما دست بکشید. فرمود: ای علی! کردار تو کردار من است. من بر آن دست کشیدم و به من شیر داد. یک جرعه به رسول خدا (ص) دادم.

والقميص عليه فلا والله الذي اكرمه بالنبوة و خصه بالرسالة ما رايت له عورة خصني الله بذلك من بين اصحابه و أما السابع عشرة فان الله عزوجل زوجني فاطمة وقد كان خطبها ابوبكر و عمر فزوجني الله من فوق سبع سمواته فقال رسول الله ﷺ هنيئا لك يا علي فان الله عزوجل قد زوجك فاطمة سيدة نساء اهل الجنة و هي بضعة مني فقلت يا رسول الله اولست منك فقال بلى يا علي انت مني و انا منك كيميبي من شمالي لا استغني عنك في الدنيا والاخرة و اما الثامن عشرة فان رسول الله قال يا علي انت صاحب لواء الحمد في الاخرة و انت يوم القيامة اقرب الخلائق مني مجلساً يبسط لي و يبسط لك فاكون في زمرة النبيين و تكون في زمرة الوصيين و يوضع علي رأسك تاج النور و اكليل الكرامة يعف بك سبعون الفملك حتى يفرغ الله عزوجل من حساب الخلائق و اما التاسع عشرة فان رسول الله ﷺ قال لي ستقاتل الناكثين والقاسطين و المارقين فمن قاتلك منهم لك بكل رجل منهم شفاعة في مائة الفمن شيعتك فقلت يا رسول الله فمن الناكثون قال طلحة و الزبير سيبايعانك بالحجاز و ينكثانك بالعراق فاذا فعلا ذلك فحاربهما فان في قتالهما طهارة لاهل الارض قلت فمن القاسطون؟ قال معاوية و اصحابه قلت فمن المارقون؟ قال اصحاب ذي النديه وهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فاقتلهم فان في قتالهم فرجاً لاهل الارض و عذاباً معجلاً عليهم و فخرأ لك عند الله عزوجل يوم القيمة و اما العشرون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول لي مثلك في امتي مثل باب حطة في بني اسرائيل فمن دخل في ولايتك فقد دخل

سپس پیرزنی آمد و از تشنگی نالید. یک جرعه هم به او دادم. رسول خدا (ص) فرمود: من از خدا درخواست کردم که برایم دست تو را برکت دهد و اجابت فرمود.

۱۵. رسول خدا (ص) مرا وصی خود کرد و فرمود: ای علی! غیر از تو کسی مرا غسل ندهد و به خاک نسیارد، زیرا اگر کسی جز تو عورت مرا ببیند، دیده هایش از کاسه بیرون می آید. عرض کردم: من چگونه تنها می توانم شما را از دستی به دستی بگردانم. فرمود: از غیب به تو کمک می شود. به خدا نخواستم عضوی از اعضاء او را بگردانم جز آنکه برای من گردید.

۱۶. من خواستم آن حضرت را برای غسل برهنه کنم. ندایی رسید که ای وصی محمد (ص)! او را برهنه مکن. من هم از زیر پیراهن او را غسل دادم و به خدایی که او را بلند و گرمی داشت و به رسالت برگزید، عورت او را ندیدم که خداوند از میان اصحاب آن حضرت مرا به این شرافت مخصوص گردانید.

۱۷. با اینکه ابوبکر و عمر از فاطمه (ع) خواستگاری کرده بودند، خدا از بالای هفت آسمان او را به من تزویج کرد و رسول خدا (ص) فرمود: ای علی! این نعمت بر تو گوارا باد که خداوند فاطمه، سیده زنان اهل بهشت و پاره تن مرا به تو تزویج کرد. عرض کردم: یا رسول الله! مگر من از تو نیستم؟ فرمود: ای علی! چرا تو از منی و من از تو. چون دستی نسبت به دست دیگر در دنیا و آخرت از تو مستغنی نیستم.

۱۸. رسول خدا (ص) فرمود: ای علی! تو در آخرت پرچم حمد را به دست داری و در قیامت به من از همه نزدیک تر

الباب كما امر الله عزوجل و اما الحادية والعشرون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول انا مدينة العلم و على بابها ولن يدخل المدينة الا من بابها ثم قال يا على انك سترعى ذمتي وتقاتل على سنتي و تغالفك امتي و اما الثانية والعشرون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول ان الله تبارك وتعالى خلق ابني الحسن والحسين عليهم السلام من نور القاه اليك و الي فاطمة عليها السلام و هما يهتزان كما يهتز القرطان اذا كانا في الاذنين و نورهما متضاعف على نور الشهداء سبعون الف ضعف يا على ان الله تبارك و تعالى قد وعدني ان يكرمهما كرامة لا يكرم بها احداً ما خلا النبيين والمرسلين و اما الثالثة والعشرون فان رسول الله ﷺ اعطاني خاتمه في حياته و درعه و منطقته و قلدي سيفه و اصحابه كلهم حضور و عمى العباس حاضر فخصني الله منه بذلك دونهم و اما الرابعة والعشرون فان الله عزوجل انزل على رسوله يا ايها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجوبكم صدقة فكان لي دينار فبعته بعشرة دراهم فكنت اذا ناجيت رسول الله ﷺ اصدق قبل ذلك بدرهم و والله ما فعل هذا احد من اصحابه قبلي ولا بعدى فانزل الله عزوجل واشفقتم ان تقدموا بين يدي نجوبكم صدقات فان لم تفعلوا فتاب الله عليكم الاية فهل تكون التوبة الا من ذنب كان و اما الخامسة والعشرون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول الجنة محرمة على الانبياء حتى ادخلها انا وهي محرمة علي الاوصياء حتى تدخلها انت يا على ان الله و تبارك و تعالى بشرني فيك ببشرى لم يبشر بها نبيا قبلي بشرني بانك سيد الاوصياء و ان ابنك الحسن والحسين **عليهما السلام** سيدا شباب اهل

نشينى. مستدى براى من پهن کنند و مسندى براى تو. من در گروه پيغمبرانم و تو در گروه وصيان. بر سرت تاجى از نور و اکليلى از كرامت گذارند. هفتاد هزار فرشته تو را در ميان گيرند تا خدا از حساب خلائق فارغ شود.

۱۹. رسول خدا (ص) به من فرمود: در آينده نزديكى با ناكثان و قاسطان و مارقان مى جنگي. به شماره هر فردى از آن ها كه با تو بجگند، صد هزار از شيبيان خود را شفاعت مى كنى. عرض كردم: يا رسول الله! ناكثان كيانند؟ فرمود: طلحه و زبير كه در حجاز با تو بيعت كنند و در عراق بشكندند. چون چنين كنند با آن ها بچنگ كه نبرد آن ها اهل زمين را پاك كند. عرض كردم: قاسطان كيانند؟ فرمود: معاويه و يارانش. عرض كردم: مارقان كيانند؟ فرمود: خوارج كه ياران ذى الشديه اند و از دين بيرون جهند، چنانچه تير از كمان مى جهد. آن ها را بكش كه در كشتارشان براى اهل زمين گشايشى است و بر خودشان عذابى است سريع و براى تو ذخيره صالحى است نزد خدا در روز قيامت.

۲۰. از رسول خدا (ص) شنيدم مى فرمود: تو در ميان امتم نمونه باب حطه اى در بنى اسراييل. هر كسى در ولايت تو درآيد، در درى كه خدا فرمود درآمده.

۲۱. از رسول خدا (ص) شنيدم مى فرمود: من شهر دانشم و على در آن است. هرگز به شهر نتوان درآمد، جز از در آن. سپس فرمود: اى على! تو به زودى عهد مرا رعايت مى كنى و به روش من نبرد مى كنى و امت من با تو مخالفت مى كنند.

الجنة يوم القيمة و أما السادسة والعشرون فان جعفرأ اخي الطيار في الجنة مع الملائكة المزين بالجناحين من در و ياقوت و زبرجد و أما السابعة والعشرون فعمي حمزة سيدالشهداء و أما الثامنة والعشرون فان رسول الله ﷺ قال إن الله تبارك و تعالی و عدني فيك و عدا لن يخلفه جعلني نبيا و جعلك وصيا و ستلقي من امتي من بعدى ما لقي موسى من فرعون فاصبر واحتسب حتي تلقاني اوالى من والاك و اعادى من عاداك و أما التاسعة والعشرون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول يا على انت صاحب الحوض لا يملكه غيرك و سيثابتك قوم فيستسقونك فتقول لا ولا مثل ذرة فينصرفون مسودة وجوههم و سترد عليك شيعتي و شيعتك فنقول ر رواه مرويين فيروون مبيضة وجوههم (خ ردوا فيردون) و أما الثلثون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول تحشر امتي يوم القيمة علي خمس رايات فاول راية ترك الحوض راية فرعون هذه الامة و هو معاوية والثانية مع سامري هذه الامة و هو عمرو بن العاص والثالثة مع جاثليق هذه الامة و هو ابو موسى الاشعري والرابعة مع ابي الاعور السلمي و أما الخامسة فمعك يا على تحتها المؤمنون و أنت إمامهم ثم يقول الله تبارك و تعالی للاربعة ارجعوا و راتكم فالتمسوا نورا فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة وهم شيعتي و من والاني و قاتل معي الفئة الباغية و لناكثة (ناكثة خ) عن الصراط و باب الرحمة هم شيعتي فينادى هؤلاء الم نكن معكم قالوا بلى ولكنكم فتنتم انفسكم و تربصتم و ارتبتم و غراتكم الاماني (في الدنيا خ ب) حتى جاء

۲۲. از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: خدای تبارک و تعالی دو فرزندم حسن و حسین (ع) را از نوری آفریده که به تو و فاطمه ارزانی داشت. آن‌ها مانند دو گوشواره باشند که بر گوش لرزانند. درخشانی آن‌ها هفتاد برابر درخشانی شهیدانست. ای علی! به راستی خدای تبارک و تعالی به من وعده داده که آن‌ها را چنان گرامی دارد که کسی را گرامی نداشته جز پیغمبران و مرسلین.

۲۳. آنکه رسول خدا (ص) در زندگی خویش انگشتر و زره و کمر بندش را به من داد و شمشیرش را به کمر من بست و با آنکه همه اصحابش حضور داشتند و عمویم عباس هم حاضر بود، خداوند مرا بدین کرامت مخصوص گردانید نه آنان را.

۲۴. آنکه خدای عزوجل به رسول خود این آیه را (در سوره مجادله آیه ۱۲) فرستاد: «ای کسانی که ایمان آوردید! چون با رسول خدا نجوی کنید، پیش از نجوی صدقه بدهید.» من یک اشرفی طلا داشتم. فروختم به ده درهم و چون با رسول خدا (ص) نجوی کردم، پیش از نجوی صدقه می‌دادم و به خدا هیچ کدام از اصحابش پیش از من و پس از من این کار را نکردند تا خدا این آیه را فرستاد (در سوره مجادله آیه ۱۳): «آیا ترسیدید که پیش از نجوای خود صدقه بدهید.» چون نکردید خدا بر شما بخشید که فرمود: «و تاب الله علیکم» آیا توبه جز از گناهی است که بوده.

۲۵. من از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: بهشت بر پیغمبران پیش از آنکه من وارد شوم غدقن است و بر وصیان پیش از آنکه تو وارد آن شوی غدقن است. ای علی! خدای تبارک و تعالی درباره توبه به من مژده ای داده که به هیچ

امرا لله و غركم بالله الفرور فالیوم لا یؤخذ منكم فدية ولا من الذین كفروا ماویكم النار هسی مولاكم و بش المصیر ثم ترد امتی و شیعتی فیروون من حوض محمد ﷺ و یدی عصا عوسج اطرد بها اعدائی طرد غریبة الابل و اما المعادیة و الثلثون فانی سمعت رسول الله ﷺ یقول لولا ان یقول فیک الغالون من امتی ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم لقلت فیک قولاً لانمر بملاء من الناس الا اخذوا التراب من تحت قدمك یتشفون به و اما الثانية و الثلثون فانی سمعت رسول الله ﷺ یقول ان الله تبارک و تعالی نصرنی بالرعب فسألته ان ینصرک بمثله فجعل لك من ذلك مثل الذی جعل لی و اما الثالثة و الثلثون فان رسول الله ﷺ النقم اذنی و علمنی ما كان و ما یكون الی یوم القيمة فساق الله عزوجل ذلك لی علی لسان نبیه ﷺ و اما الرابعة و الثلثون فان النصارى ادعوا امرا فانزل الله عزوجل فیہ فمن حاجک فیہ من بعد ماجاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنا منا و ابناکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم ینتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین فكانت نفسی نفس رسول الله ﷺ و النساء فاطمة و الابناء الحسن و الحسین ثم ندم القوم فسألوا رسول الله ﷺ الاعفاء فاعفاهم و الذی انزل التوریه علی موسی و الفرقان علی محمد ﷺ لوباهلونا المسخو اقردو خنازیر و الخامس و الثلثون فان رسول الله ﷺ و جهنمی یوم بدر فقال امتنی بكف حصیات مجموعة فی مكان واحد فاخذتها ثم شممتها فاذا هی طیبة ففوح منها رائحة المسك فایتته بها فرمی بها وجوه المشركین و تلك الحصیات أربع منها کن من الفردوس و حصاة من المشرق و حصاة من المغرب و حصاة من تحت العرش مع كل حصاة مائة الف ملك مدد النالم یكرم الله عزوجل بهذه الفضیلة احد قبل ولا بعد

كدام از پیغمبران پیش از من نداده. به من مژده داده که تو سید وصیانی و دو پسر حسن و حسین (ع) دو سید جوانان اهل بهشتند در روز قیامت.

۲۶. جعفر برادرم با دو بال از دُر و یاقوت و زبرجد آراسته و در بهشت با فرشتگان در پرواز است.

۲۷. عمویم حمزه سید شهیدان است.

۲۸. رسول خدا (ص) فرمود که خدای تبارک و تعالی درباره تو به من نویدی داده که تخلف ندارد. مرا پیغمبر گردانیده و تو را جانشین و به زودی پس از من از امتم همان را بر خورد کنی که موسی از فرعون بر خورد کرد. شکیباً باش و به حساب خدا بگذار تا مرا دیدار کنی و دوستانت را دوست دارم و دشمنانت را دشمن.

۲۹. من به راستی از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: یا علی! تو صاحب حوضی. فردا کسی جز تو بر آن تسلط ندارد. جمعی نزد تو آیند و آب خواهند. می گویی نه. نه به اندازه ذره ای آب نیست. با روی سیاه برمی گردند و شیعیان من و تو وارد می شوند. می گویی (سیراب) و سرشار برگردد. با روی سفید برمی گردند.

۳۰. از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: امت من با پنج پرچم به عرصه قیامت محشور شوند. نخست پرچمی که بر

و أما السادسة والثلاثون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول ويل لقاتلك فانه اشقى من (نمود خ) نمرود و من عاقر الناقة و إن عرش الرحمن ليهتز لقتلك فابشر يا علي فانك في زمرة الصديقين و الشهداء و الصالحين و أما السابعة والثلاثون فان الله تبارك و تعالی قد خصني من بين أصحاب محمد ﷺ بعلم الناسخ و المنسوخ و المحكم و المتشابه و الخاص و العام و ذلك من من الله به علي و علي رسول الله ﷺ و قال لي الرسول ﷺ يا علي ان الله عزوجل امرني أن ادنيك و لا اقصيك و اعلمك و لا اجفوك و حق علي أن اطيع ربي و حق عليك أن تعي و أما الثامنة والثلاثون فان رسول الله ﷺ بعثني بعثا و دعالي بدعواته اطلعتني علي ما يعزى بعده فعزني لذلك بعض أصحابه و قال لو قدر محمد ﷺ ان يجعل ابن عمه نبيا لعله فشرمني الله عزوجل بالاطلاع علي ذلك علي لسان نبيه ﷺ و أما التاسعة والثلاثون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول كذب من زعم انه يحبني و يبغض علياً لا يجتمع حبي و حبه إلا في قلب مؤمن إن الله عزوجل جعل أهل حبي و حبيك يا علي في اول زمرة السابقين إلى الجنة و جعل أهل بغضي و بغضك في اول زمرة الضالين من امتي إلى النار و أما الاربعون فان رسول الله ﷺ وجهني في بعض الغزوات إلى ركي فاذا ليس فيهما فرجعت إليه فاخبرته فقال افيه طين فقلت نعم فقال ائتني منه فاتيت منه بطين فكله فيه قال الله في الركي فالتيته فاذا الماء قد نبع حتى امتلا جوانب الركي فجئت إليه فاخبرته فقال لي وقت يا علي و بركتك نبع الماء فهذه المنقبة خاصة لي من دون أصحاب النبي ﷺ و أما الحادية

سر حوض کوثر درآید، پرچم فرعون این امت است که معاویه است. دوم سامری این امت است که عمرو عاص است. سوم جاثلیق این امت است که ابوموسی اشعری است. چهارم با ابوالاعور سلمی است ولی پرچم پنجمین با تو است. ای هلی! در زیر آن مؤمنانند و تو پیشوای آنان. سپس خدای تبارک و تعالی به آن چهار پرچم فرماید: به دنبال خود برگردید و روشنی جویند و دیواری جلوی آنان کشیده شود که دری داشته باشد. در درون آن رحمت است که آن شیعیان و موالیان مانند کسانی که با من به همراهی خارجیان و پیمان شکنان و گریزانان از صراط و در رحمت نبرد کردند که آنان شیعیان مانند آنان دور از رحمت فریاد کنند مگر با شما نبودیم؟ اینان گویند چرا ولی خود را فریب دادید و بازماندید و شک کردید و آرزوهای دنیا شما را گول زد تا فرمان خدا (مرگ) آمد و شیطان شما را فریفت. امروز از شما عوضی پذیرفته نیست و نه از کفار. جای شما آتش است. همان آتش پناه شما است و بد سرانجامی است. سپس امتم و شیعیانم درآیند و از حوض محمد (ص) سیراب شوند. در دست من عصایی است از چوب هوسج و دشمنان خدا را برانم چنانچه شتران ناشناس را از سر آب چاه می رانند.

۳۱. به راستی من از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: اگر نبود که غلات امتم درباره تو همان می گفتند که نصاری درباره عیسی پسر مریم گفتند، فضیلتی برای تو می گفتم که به هیچ کس مگذری جز آنکه خاک زیر پایت را برای شفا بردارند.

۳۲. به راستی من از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: خدای تبارک و تعالی مرا با ترس دشمنان یاری کرد و از

والاربعون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول ابشر يا علي فان جبرئيل ﷺ اتاني فقال لي يا محمد
 وَاللَّهِ إِنِّي نَظَرْتُ إِلَى أَصْحَابِكَ فَوَجَدْتُ ابْنَ عَمِّكَ وَخَتَنَكَ عَلَى ابْنَتِكَ فَاطِمَةَ خَيْرِ
 أَصْحَابِكَ فَجَعَلَهُ وَصِيكَ وَالْمُؤَدَى عَنكَ وَ أَمَا الثَّانِيَةُ وَالْأَرْبَعُونَ فَاِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ
 ابشر يا علي فان منزلك في الجنة مواجِه منزلي أنت معي في الرفيق الاعلى في اعلى عليين قلت يا
 رسول الله و ما أعلى عليين فقال قبة من درة بيضاء لها سبعون ألف مصراع مسكن لي ولك يا علي و
 أما الثالثة والاربعون فان رسول الله ﷺ قال إن الله عزوجل رسخ حبي في قلوب المؤمنين وكذلك
 رسخ حبك يا علي في قلوب المؤمنين و رسخ بغضي و بغضك في قلوب المنافقين فلا يحبك الا مؤمن
 تقي ولا يبغضك الا منافق كافر و أما الرابعة والاربعون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول لن يبغضك
 من العرب الادعى ولا من العجم الاشقى ولا من النساء الا سلقية و أما الخامسة والاربعون فان
 رسول الله ﷺ دعاني و أنا أرمد العين فتغل في عيني وقال اللهم اجعل حرها في بردها وبردها
 في حرها فوالله ما اشتكت في عيني إلى هذه الساعة و أما السادسة والاربعون فان رسول الله ﷺ
 أمر أصحابه و عمومته بسد الابواب و فتح بابي بامر الله عزوجل فليس لاحد منقبه مثل منقبتي و أما
 السابعة والاربعون فان رسول الله ﷺ أمرني في وصيته لي بقضاء دينه (ديونه خب) و عداته فقلت
 يا رسول الله ﷺ قد علمت أنه ليس عندي مال قال سيعينك الله فما أردت أمرا من قضاء ديونه و
 عداته إلا يسره الله لي حتى قضيت ديونه و عداته فاحصيت ذلك فبلغ ثمانين الفاً و بقي بقية اوصيت

درگاهش درخواست کردم که تو را هم به مانند آن یاری دهد. برای تو هم مانند آن را قرار داد.

۳۳. رسول خدا (ص) سر درگوش من گذاشت و آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود به من آموخت. خدا آن را بر
 من به زبان پیغمبرش (ص) جاری ساخت.

۳۴. نصاری مدعی شدند که با پیغمبر (ص) مباحله کنند. خدا (در سوره آل عمران آیه ۶۱) فرو فرستاد که هر کس در
 دین اسلام با تو محاجه می کند، پس از آنچه با منطق علم برای تو آمده بگو پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و
 نفس های ما و نفس های شما را دعوت می کنیم. سپس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم. در اینجا نفس من نفس
 رسول خدا (ص) بود و منظور از زنان، فاطمه زهرا (ع) و از پسران حسن و حسین (ع) است. سپس جمعیت نصاری
 پشیمان شدند و از رسول خدا (ص) استعفاء کردند و پذیرفت. به حق آنکه تورات را بر موسی و قرآن را به محمد (ص)
 فرستاد، اگر با ما مباحله کرده بودند، همه به صورت میمون ها و خوک ها مسخ می شدند.

۳۵. رسول خدا (ص) روز جنگ بدر مرا فرستاد یک کف ریگ گروه شده را حضورش بیاورم. من آن ها را گرفتم و
 بوییدم. به ناگاه بوی مشک از آن ها ساطع بود. من آن ها را حضور پیغمبر (ص) آوردم که آن حضرت آن ها را به مشرکان
 پرتاب کرد. چهار دانه آن ها از فردوس بود. یک دانه از مشرق و یکی از مغرب و یکی از زیر عرش. با هر دانه صد هزار
 فرشته بود که برای یاری ما آمده بودند. خداوند به این فضیلت احدی را گرامی نداشته. نه در پیش از این و نه در آینده.

الحسن رضی الله عنه أن يقضيها و أما الثامنة والاربعون فان رسول الله صلى الله عليه وآله أتاني في منزلي ولم تكن طعمنا منذ ثلثة ايام فقال يا علي هل عندك من شيئي فقلت والذي اكرمك بالكرامة و اصطفاك بالرسالة ما طعمت و زوجتي و ابناي منذ ثلثة ايام فقال النبي يا فاطمة ادخلي البيت وانظري هل تجدين شيئا فقالت خرجت الساعة فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله ادخله أنا فقال ادخل باسم الله فدخلت فاذا أنا بطبق موضوع عليه رطب (من تمرخ) و جفنة من تريد فعملتها إلى ربي - ولله عز وجل فقال يا علي رأيت الرسول الذي حمل هذا الطعام فقلت نعم فقال صفه لي فقلت من بين احمر واخضر واصفر فقال تلك خطط جناح جبرئيل عليه السلام مكلة بالدر والياقوت فاكلنا من تريد حتى شعبنا فما رأى الاخذش ايدينا و اصابعنا فغني الله عزوجل بذلك من بين اصحابه عليهم السلام و أما التاسعة والاربعون فان الله تبارك و تعالى خص نبيه بالنبوة و خصني النبي صلى الله عليه وآله (بالوصية خب) بالوصاية فمن احبني فهو سعيد يحشر في زمرة الانبياء عليهم السلام و أما الخمسون فان رسول الله صلى الله عليه وآله بعث ببراءة مع أبي بكر فلما بعث (خمضي) اتى جبرئيل عليه السلام فقال يا محمد لا يؤدي عنك الا أنت أدرجل منك فوجهنى على ناقته العصابة فلحقته بذى العليفة فاخذتها فخصني الله عزوجل بذلك و أما الحادية والخمسون فان رسول الله صلى الله عليه وآله اقامنى للناس كافة يوم غدير خم فقال من كنت مولاه فعلى مولاه فبعداً و سحناً للقوم الظالمين و أما الثانية والخمسون فان رسول الله صلى الله عليه وآله قال يا علي الا اعلمك كلمات علمنين جبرئيل عليه السلام فقلت بلى قال قل يا رازق المقولين و ياراحم المساكين و يا اسمع السامعين

۳۶. از رسول خدا (ص) به درستی شنیدم که می فرمود: ای علی! وای بر کشتنده تو که بدبخت تر از نمرد و شقی تر از پی کتنده ناچه ثمود است و به درستی که عرش خدا برای کشته شدن تو به لرزه می آید. مژده گیر ای علی که تو در شمار صدیقان و شهیدان و نیکانی.

۳۷. خدای تبارک و تعالی از میان اصحاب پیغمبر (ص) مرا به دانستن ناسخ از منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام اختصاص داده. این متنی است که خدا بر من و رسول خود نهاده. رسول خدا (ص) به من فرمود: ای علی! خداوند به من فرمان داده که تو را به خود نزدیک کنم و دور ننمایم و تو را بیاموزم و با تو درستی نکنم. بر من لازمست که پروردگارم را اطاعت کنم و بر تو لازم است که حفظ کنی.

۳۸. رسول خدا (ص) مرا به جنگی برانگیخت و دعاهايي درباره من کرد و بر جریان امور پس از خودش آگاه کرد. پاره ای از اصحاب آن حضرت، از این لطف او نسبت به من اندوه ناک شدند و گفتند: اگر محمد (ص) می توانست پسر عمش را به مقام نبوت رساند، می کرد. خدا مرا به واسطه اطلاع بر این موضوع به زبان پیغمبرش سرافراز نمود.

۳۹. به راستی از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: هر کس گمان برد مرا دوست داشته و علی (ع) را دشمن دارد، دروغ گفته. دوستی من و دوستی او جمع نشود، مگر در دل مؤمن. به درستی که خدای عزوجل ای علی اهل دوستی من و تو را در نخست مقام پیشروان بهشت قرار داده و دشمنان من و تو را در زمرة گمراهان از امت به سوی آتش دوزخ.

و یا ابصر الناظرین و یا ارحم الراحمین ارحمنی و ارزقنی و أما الثالثة والخمسون فان الله تبارک و تعالیٰ لن یذهب بالدنیا حتی یقوم منا القائم یقتل مبغضنا ولا یقبل الجزیة و یکسر الصلیب و الاصنام و یضع الحرب او زارها و یدعو الی اخذ المال و یقسم بالسویة و یعدل فی الرعیة و أما الرابعة والخمسون فانی سمعت رسول الله یقول یا علی سیلعتک بنو امیة لعنة الله علیهم و یرد علیهم ملک بکل لعنة الف فاذا قام القائم عجل الله فرجه لهنم اربعین سنة و اما الخامسة والخمسون فان رسول الله ﷺ قال ستفتن فیک طوائف من امتی فیقولون ان رسول الله ﷺ لم یغلف شیئا فبماذا اوصی علیا اولیس کتاب ربی افضل الاشیاء بعد الله عزوجل والذی بعثنی بالحق نبیا لئن لم یجمعه باتقان لم یجمع ابدا فخصنی الله بذلك من دون أصحابه و اما السادسة والخمسون فان الله تبارک و تعالیٰ خصنی بما خص به اولیائه و اهل طاعته و جعلنی وارث محمد ﷺ فمن ساءه

۴۰. به راستی رسول خدا (ص) مرا در یکی از جنگها به سر چاهی فرستاد. آن چاه آب نداشت. برگشتم و به آن حضرت گزارش دادم. فرمود: گیل دارد؟ عرض کردم: آری. فرمود: از گیل آن بیآور. مقداری گل از آن آوردم. در آن کلامی فرمود و فرمود: آن را در میان چاه انداز. من آن را در چاه انداختم. ناگاه آب آن جوشید تا اطراف چاه پر شد. خدمت آن حضرت آمدم و او را آگاه کردم. به من فرمود: ای علی! موفق شدی. به برکت تو این آب جوشید. این مستقیمت در میان اصحاب پیغمبر (ص) مخصوص من است.
۴۱. به راستی من از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: مژدهات باد ای علی! به درستی که جبریل (ع) نزد من آمد و اظهار کرد: ای محمد (ص)! به درستی که خدای تبارک و تعالیٰ به اصحاب تو نظر کرد و پسر عمت، شوهر دخترت فاطمه را بهترین اصحاب تو دید و او را جانشین تو و رساننده از جانب تو گردانید.
۴۲. به راستی از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: مژده بادت ای علی! به درستی که منزل تو در بهشت برابر منزل من است و تو در آسایشگاه بلند در اعلا علیین با منی. عرض کردم: یا رسول الله! اعلا علیین کدام است؟ فرمود: گنبدی است از دُر سفید که هفتاد هزار دَر دارد. نشیمن من و تو است ای علی.
۴۳. به درستی که رسول خدا (ص) فرمود: خداوند عزوجل دوستی مرا در دل مؤمنان پابرجا کرد و همچنان دوستی تو را ای علی در دل مؤمنان و دشمنی من و تو را در دل منافقان پابرجا کرد. دوست ندارد تو را جز مؤمن پرهیزکار و دشمن ندارد تو را جز منافق کافر.
۴۴. به راستی من از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: هرگز دشمن ندارد تو را کسی از عرب جز زنزاده و از عجم جز بدبخت و از زنان جز زیرش خرایست.
۴۵. به راستی رسول خدا (ص) مرا با چشم دردی که داشتم پیش خود خواند و آب دهان مبارکش را در چشم من انداخت و فرمود: بار خدایا! گرمیش را سرد کن و سردیش را گرم فرما. به خدا تاکنون دیگر چشمم درد نیامده.
۴۶. رسول خدا (ص) به اصحاب و عموهای خود دستور داد در خانههای خود را از طرف مسجد ببندند، ولی در خانه مرا باز گذارد. به دستور خدای عزوجل برای هیچ کس چنین منقبتی نیست.
۴۷. رسول خدا (ص) در وصیت خود به من دستور داد که قروضش را ادا کنم و وعدههایی که داده روا کنم. عرض

ساده و من سره سره و اومی بیده نعو المدينة و اما السابعة والخمسون فان رسول الله كان في بعض الغزوات فقد الماء فقال لي يا علي قم الى هذه الصخرة و قل انا رسول رسول الله انفجر لي ماء فوالذي اكرمه بالنبوة لقد ابلغتها الرسالة فاطلع منها مثل ندى البقرة فسال من كل ندى منها ماء فلما رأيت ذلك اسرعت إلى النبي ﷺ فاخبرته فقال انطلق يا علي فخذ من الماء وجاه القوم حتى ملاموا قربهم و ادواتهم و سقوا دوابهم و شربوا و توضعوا فخصني الله عزوجل بذلك من دون الصحابة و اما الثامنة والخمسون فان رسول الله ﷺ امرني في بعض غزواته وقد فقد الماء فقال يا علي اتني بتور فاتيته به فوضع يده اليمنى و يدي معها في التور فقال اتبع فنبع الماء من بين اصابعنا و اما التاسعة والخمسون فان رسول الله ﷺ وجهني إلى خيبر فلما اتيته وجدت الباب مغلقا فزرعته شديدا فقلت و رميت به اربعين خطوة فدخلت فبرز لي مرحبا فحمل علي و حملت عليه و سقيت الارض من دمه

کردم: یا رسول الله! شما می دانید که من مالی ندارم. فرمود: خداوند تو را کمک خواهد داد. هیچ کدام از قرض‌ها و وعده‌های او را نخواستم انجام بدهم، مگر آنکه خداوند آن را آسان کرد تا همه قرض‌ها و وعده‌های آن حضرت را انجام دادم و آن‌ها را شماره کردم. به هشتاد هزار رسید. باقی آن‌ها را هم که مانده است، به فرزندم حسن (ع) وصیت کردم ادا کند.

۴۸. رسول خدا (ص) در منزل من آمد. سه روز بود که چیزی نخورده بودیم. فرمود: ای علی! چیزی داری؟ گفتیم: به آن کسی که تو را گرامی داشته و جامه رسالت پوشیده، سه روز است خودم و همسرم و فرزندانم چیزی نخوردیم. رو به فاطمه (ع) کرد و فرمود: برو میانه اتاق ببین چیزی هست؟ عرض کرد: هم اکنون بیرون آمدم چیزی نبود. عرض کردم: یا رسول الله! من بروم. فرمود: به نام خدا برو. رفتم؛ ناگاه دیدم طبقی از خرماهای تازه نهاده و کاسه‌ی ترید پهلوی آن است. آن‌ها را حضور رسول خدا (ص) آوردم. فرمود: ای علی! کسی که این خوراک را آورد دیدی؟ عرض کردم: آری! فرمود: او را برای من وصف کن. عرض کردم: سرخی و سبزی و زردی داشت. فرمود: این‌ها نگارهای بال جبریل است که شرا به‌های ذر و یاقوت دارد. از آن ترید خوردیم تا سیر شدیم و هنوز دست ما پاک بود که جز خطوط کف و انگشت چیزی در آن نبود. خدا از میان اصحاب پیغمبر مرا بدین کرامت مخصوص گردانید.

۴۹. خدای تبارک و تعالی پیغمبرش را به نبوت اختصاص داد و پیغمبرش مرا به وصایت اختصاص داد. هر کس مرا دوست دارد خوشبخت است و در شمار پیغمبران محشور شود.

۵۰. همانا رسول خدا (ص) سوره برائت را با ابوبکر فرستاد و پس از آنکه رفت، جبریل (ع) آمد و گفت: ای محمد (ص)! نباید این سوره را تبلیغ کند مگر خودت یا مردی که از خودت باشد. پیغمبر (ص) مرا بر شتر خویش که عضباء نام داشت فرستاد. او را در ذوالحلیفه دریافتیم و سوره را از وی گرفتم و خداوند مرا بدان اختصاص دادند.

۵۱. رسول خدا (ص) در روز غدیر خم مرا پیشوای همه مردم کرد و فرمود: هر که را من آقا و مولای او هستم، علی آقا و مولای او است. دور و نابود شوند قوم ستمکار.

۵۲. به راستی رسول خدا (ص) فرمود: ای علی! کلماتی به تو یاد ندهم که جبریل آن‌ها را به من آموخته؟ عرض کردم: چرا یا رسول الله! فرمود: بگو ای روزی ده درویشان! ای مهربان بر گدایان! ای شنواتر از شنوندگان! ای بیناتر از بینایان! ای مهربان‌تر از مهربانان به من رحم کن و مرا روزی بده.

وقد كان وجه رجلين من اصحابه فرجعا منكسفين و اما الستون فاني قنلت عمر و بن عبدود و كان يعد بالف رجل و قال رسول الله ﷺ في حقي ضربة على يوم الخندق افضل من اعمال الثقلين و قال ﷺ برز الاسلام كله إلى الكفر كله و اما الحادية و الستون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول يا علي مثلك في امتي مثل قل هو الله احد فمن احبك بقلبه (و اعانك بلسانه و نصرك بيده فكانما قرء القرآن كله خ) فكانما قرأ ثلث القرآن و من احبك بقلبه و اعانك بلسانه فكانما قرء ثلثي القرآن و من احبك بقلبه و اعانك بلسانه و نصرك بيده فكانما قرء القرآن كله و اما الثانية و الستون فاني كنت مع رسول الله ﷺ في جميع المواطن و الحروب و كانت رايته معي و اما الثالثة و الستون فاني لم افر من الزحف قط ولم يبارزني احد الا سقيت الارض من دمه و اما الرابعة و الستون فان

۵۳. به راستی خدای تبارک و تعالی دنیا را از میان نبرد تا قائم خاندان ما ظهور کند. دشمنان ما را بکشد. جزیه نپذیرد. صلیبها و بتها را بشکند و جنگ جهان را به پایان رساند و اموال را ضبط کند و برابر تقسیم نماید و در میان رعایا به عدالت رفتار کند.

۵۴. به راستی من از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: ای علی! به زودی بنی امیه لعنت الله علیهم تو را لعنت می کنند و فرشته خدا هر لعنتی را هزار لعن بدانها برگرداند و چون قائم ما عجل الله فرجه ظهور کند چهل سال بدانها لعن کند.

۵۵. رسول خدا (ص) فرمود: چند طایفه از امتم درباره تو آزمایش شوند و گویند که رسول خدا (ص) برای چه علی (ع) را وصی خود کرده باشد با آنکه چیزی به جا نگذاشته است؟ آیا قرآن مجید کتاب پروردگارم پس از حضرت حق جل و علا بهترین چیزها نیست؟! سوگند به آن کسی که مرا به راستی فرستاده است، اگر تو قرآن را جمع آوری نکنی، هرگز جمع نشود. خداوند بدین فضیلت مرا مخصوص کرد نه اصحاب دیگر آن حضرت را.

۵۶. خدای تبارک و تعالی خصایص دوستان و اهل طاعت خود را به من عطا فرموده و مرا وارث محمد (ص) نموده. هر که را خواهد بد آید و هر که را خواهد خوش آید و با دست مبارک به سمت مدینه اشاره کرد.

۵۷. رسول خدا (ص) در یکی از جنگها گرفتاری بی آبی شد. فرمود: ای علی برخیز نزد این سنگ رو و بگو من فرستاده رسول خدایم. آب به من بده. به حق آن خدایی که کرامت نبوت به او عطا کرد، پیغام پیغمبر (ص) را که به او رسانیدم، نمونه پستانهای گاو در آن هویدا شد و از سر هر پستانی آب روان گردید. چون این را دیدم، شتابانه به پیغمبر (ص) گزارش دادم. فرمود: ای علی! برو از آن آب بیاور. مردم دیگر هم آمدند و مشکها و ابزار خود را پر از آب کردند و چهارپایان خود را سیراب نمودند و نوشیدند و وضوء ساختند. خدای عزوجل مرا بدین کرامت برگزید نه دیگر صحابه را.

۵۸. رسول خدا در یکی از جنگها که آب نایاب شده بود، به من فرمود: ای علی یک کاسه آب خوری بیاور. کاسه را خدمتش آوردم. دست راست خود را با دست من در آن کاسه نهاد و فرمود: آب ده. از میان انگشتان ما آب جوشید.

۵۹. رسول خدا (ص) در خیبر مرا به گشودن قلعه فرستاد. چون پای قلعه آمدم و به در آن رسیدم، دیدم بسته است. تکان سختی به آن دادم. آن را از جا کردم و چهل گام دور افکندم و وارد قلعه شدم. مرحب به نبرد من آمد. به هم حمله کردیم. من او را کتشم و زمین را از خونش سیراب کردم با آنکه پیش از من دو تن از اصحاب خود را (عمر و ابوبکر)

رسول الله ﷺ اوتی بطیر مشوی من الجنة فدعا الله عزوجل ان يدخل عليه احب خلقه اليه فوقنى الله للدخول عليه حتى اكلت معه من ذلك الطير و أما الخامسة والستون فاني كنت اصلي في المسجد فجاء سائل فسأل و أنا راكع فناولته خاتمي من اصبعي فانزل الله تبارك وتعالى انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة وهم راكعون و اما السادسة والستون فان الله تبارك وتعالى رد على الشمس مرتين ولم يردها على احد من امة محمد ﷺ غيري و اما السابعة والستون فان رسول الله (ص) امر ان ادعى بامرة المؤمنين في حياته و بعد موته ولم يطلق ذلك لاحد غيري و اما الثامنة والستون فان رسول الله ﷺ قال يا علي اذا كان يوم القيمة نادى مناد من بطنان العرش اين سيد الانبياء فاقوم ثم ينادى مناد اين سيد الاوصياء فتقوم و ياتيني رضوان (مفاتيح) مفتاح الجنة و ياتيني مالك بمقاليد النار فيقولان ان الله جل جلاله امرنا ان ندفعها اليك و يامر ان تدفعها إلى علي بن ابي طالب ؑ فتكون يا علي قسيم الجنة والنار و اما التاسعة والستون فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول لولاك ما عرف المنافقون من المؤمنين و اما السبعون فان رسول

فرستاده بود و شکست خورده و کثیف برگشته بودند.

۶۰. عمرو بن عبود که برابر هزار مرد بود من کشتم. رسول خدا (ص) درباره کشتن او فرمود: یک ضربت علی در روز خندق بهتر از عمل تمام جن و انس است. فرمود: همه اسلام با همه کفر در نبرد شد.

۶۱. از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: ای علی! مثل تو در میان امت چون سوره قل هو الله است. هر که از دل تو را دوست داشته باشد، مثل این است که ثلث قرآن را خوانده و هر کس به دل دوست دارد و با زبان تو را یاری کند، مثل این است که دو ثلث قرآن را خوانده و هر کس به دل تو را دوست دارد، با زبان و با دست به تو کمک دهد، چنانست که همه قرآن را خوانده باشد.

۶۲. من در همه جنگ ها و حوادث با رسول خدا (ص) بودم و پرچم آن حضرت به دست من بود.

۶۳. من هرگز از جنگ نگریختم و کسی با من نبرد نکرد، جز آنکه زمین را از خونش سیراب کردم.

۶۴. یک مرغ بریانی از بهشت برای رسول خدا (ص) آوردند. از خدا خواست که محبوب ترین خلقش را بر او درآورد. خداوند به من توفیق داد که بر او درآمدم و از آن مرغ با آن حضرت خوردم.

۶۵. من در مسجد نماز می خواندم که گدایی آمد و چیزی خواست. انگشتری که در انگشت داشتم به او دادم. خدای تبارک و تعالی این آیه را فرستاد (در سوره مائده آیه ۵۵): «همانا ولی شما خدا و رسولش (ص) است و کسانی که ایمان آوردند و نماز می خوانند و در حال رکوع تصدق می دهند».

۶۶. خدای تبارک و تعالی دو بار آفتاب را برای من برگردانید و برای احدی از امت محمد (ص) برنگردانید.

۶۷. رسول خدا (ص) فرمود: مرا در زندگی و پس از وفاتش امیر مؤمنان بخوانند و این لقب را به هیچ کس دیگر

نداد.

اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نام و نومی و زوجتی فاطمة عَلَيْهَا السَّلَامُ و ابني الحسن و الحسين علیهما السلام و التي علینا عبادة قطوانية فانزل الله تبارك و تعالیٰ فینا انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس عنکم اهل البیت و یطهرکم تطهیراً فقال جبرئیل انا معکم یا محمد فكان سادسنا جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ

حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی (رض) قال حدثنا عبدالعزیز بن یحیی الجلودی قال حدثنا ابو حامد قال حدثنا عبدالعزیز بن الخطاب عن بلید بن سلیمان عن ایث عن مجاهد قال نزلت فی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سبعون آیه ما شرکه فی فضلها احد

۴۴ ثواب من استغفر الله فی الوتر سبعین مرة حدثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار (رض) عن ابيه عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن عمر بن یزید ولا اعلمه الا عن ابي عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ قال من قال فی وتره اذا اوتر استغفر الله و اتوب إليه سبعین مرة وهو قائم فواظب علی ذلك حتی یمضی له سنة كتبه الله عنده من المستغفرین بالاسحار و وجبت له المغفرة من الله عزوجل .

۶۸. رسول خدا (ص) فرمود: ای علی! در روز قیامت جارچی حق از میان عرش فریاد کند که سید پیغمبران کجا است؟ من جلو می ایستم. سپس آن جارچی جار می کشد سید وصیان کجا است؟ تو جلو می ایستی. رضوان کلیدهای بهشت را پیش من می آورد و مالک کلیدهای دوزخ را پیش من می آورد و می گویند به راستی خدای جل جلاله به ما فرمان داده که این کلیدها را به تو تسلیم کنیم و به تو فرمان داده که آنها را به علی بن ابی طالب (ع) بدهی. پس ای علی تو قسمت کننده بهشت و دوزخی.

۶۹. به راستی از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: ای علی! اگر تو نبودی مؤمنان از منافقان شناخته نمی شدند.
۷۰. به راستی رسول خدا (ص) مرا و همسر فاطمه را (ع) و دو فرزندم حسن و حسین (ع) را زیر یک عبای قطوانی خواباند و خداوند این آیه را فرستاد (در سوره احزاب آیه ۴۳): «همانا خداوند خواسته از شما خاندان پلیدی را ببرد و شما را کاملاً پاک گرداند». جبرئیل عرض کرد: ای محمد! من هم با شما هستم و ششمین ما جبرئیل شد.

مجاهد گوید: هفتاد آیه از قرآن درباره علی (ع) نازل شد که هیچ کس با وی در آنها شرکت نداشت از خاصان است.

۲۳. ثواب کسی که در قنوت نماز وتر هفتاد بار استغفار کند. امام ششم فرمود: هر کسی که در آخر شب نماز وتر بخواند و ایستاده هفتاد بار بگوید استغفر الله و اتوب الیه و تا یک سال بر آن مواظبت کند، خداوند او را در شمار کسانی نویسد که سحرگهان مغفرت خواهند و از طرف خداوند آمرزش وی ثابت باشد.

۴۴ ثواب من استغفر الله عزوجل بعد صلوة الفجر سبعین مرة حدثنا

عُبد بن علی ما جیلویه (رض) قال حدثنی عُبد بن یحیی العطار عن عُبد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری عن علی بن السندي عن عُبد بن عمر بن سعید عن عمرو بن سهل عن هارون بن خارجه عن جابر الجعفی عن ایبجعفر رضی الله عنه قال من استغفر الله بعد صلوة الفجر سبعین مرة غفر الله له ولو عمل ذلك اليوم سبعین الف ذنب و من عمل اكثر من سبعین الف ذنب فلا خیر فيه و فی روایة اخرى سبعمأة ذنب.

۴۵ ثواب من استغفر الله عزوجل كل يوم من شعبان سبعین مرة - حدثنا ایی (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنی موسى بن جعفر البغدادي عن عُبد بن جمهور عن عبدالله بن عبدالرحمن عن عُبد بن ایبعمزة عن ایب عبدالله رضی الله عنه قال من قال فی كل يوم من شعبان سبعین مرة استغفر الله الذي لا إله إلا هو الرحمن الرحيم الحي القيوم و أتوب إليه كتب فی الاق المبین قال قلت و ما الاق المبین قال بین یدی العرش فيها أنهار تطرد فيه من الة دحان عدد النجوم

حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی (رض) قال حدثنا جعفر بن عُبد بن مسعود عن اییه قال حدثنا علی بن الحسن بن فضال قال حدثنا عُبد بن الولید عن العباس بن هلال قال سمعت أبا الحسن علی بن موسى الرضا رضی الله عنه يقول من صام من شعبان يوماً واحداً ابتغاه ثواب الله عزوجل دخل الجنة و من استغفر الله كل يوم من شعبان سبعین مرة حشر يوم القيمة فی زمرة رسول الله صلی الله علیه و آله و وجبت له من الله الكرامة و من تصدق فی شعبان بصدقة ولو بشق تمرة حرم الله جسده علی النار و من صام ثلاثة ايام من شعبان و وصلها بصيام شهر رمضان كتب الله له

۲۴. ثواب کسی که پس از نماز بامداد هفتاد بار استغفار کند. امام پنجم (ع) فرمود: کسی که پس از نماز بامداد هفتاد بار استغفار کند، خدا در آن روز وی را بیامرزد، اگرچه هفتاد هزار گناه کند و کسی که در یک روز بیش از آن گناه کند، خیری ندارد و در روایتی دیگر به جای هفتاد هزار گناه، هفتصد گناه وارد شده است.

۲۵. ثواب کسی که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند. امام ششم (ع) فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم الحي القيوم و اتوب اليه در اقق مبین نوشته شود.

راوی گوید، عرض کردم: اقق مبین چیست؟ فرمود: جلگه‌ای است جلوی عرش که در آن نه‌هایی است و به شماره ستارگان جام در آن ریخته‌اند.

عباس بن هلال گوید، از امام ششم (ع) شنیدم می‌فرماید: هر کس یک روز از ماه شعبان را برای رضای خدا روزه دارد، به بهشت می‌رود و هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار استغفار کند و از خدا آمرزش جوید، روز قیامت در گروه رسول خدا (ص) محشور شود و از طرف خدا احترام او واجب شمرده شود و هر کس در ماه شعبان صدقه‌ای دهد، اگرچه

۴۶ لواء الحمد له سبعون شقة حدثنا أبي (رض) قال حدثني الحسن بن احمد الاسكيف القمي بالري برفع الحديث إلى محمد بن علي قال حدثنا محمد بن حسان (القوسى خب) المسدسى قال حدثنا علي بن محمد الانصارى المروزى قال حدثنا عبدالله بن عبدالكريم الرازى المعروف بابى درعة قال حدثنا عبدالحميد العممانى عن ليث عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ اتانى جبرئيل و هو فرح مستبشر فقلت حيبى جبرئيل مع ما أنت فيه من الفرح ما منزلة اخى و ابن عمى على بن أيطالب (رض) عند ربه فقال والذى بعثك بالنبوة و اصطفاك بالرسالة ما هبطت فى وقتى هذا إلا لهذا يا محمد الله العلى الاعلى يقرأ عليك السلام و قال محمد نبى رحمتى و على مقيم حجتى لا اعذب من والاه و إن عصانى ولا أرحم من عاداه و إن اطاعنى قال ثم قال رسول الله ﷺ إذا كان يوم القيمة ياتينى جبرئيل (رض) و معه لواء محمد و هو سبعون شقة لشقة منها اوسع من الشمس والقمر و أنا على كرسي من كرسي الرضوان فوق منبر من منابر القدس فأخذه و ارفعه إلى علي بن أيطالب (رض) فوثب عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله كيف يطبق على حمل اللواء وقد ذكرت انه سبعون شقة لشقة منه اوسع من الشمس والقمر فقال النبى ﷺ إذا كان يوم القيمة يعطى الله عليا من القوة مثل قوة جبرئيل و من النور مثل نور آدم و من العلم مثل حلم رضوان و من الجمال مثل جمال يوسف و من الصوت (مثل خ) ما يدانى صوت داود

يك نیمه خرما باشد، خدا تنش را بر دوزخ حرام کند و هر کس سه روز از ماه شعبان را روزه دارد و آن را به ماه رمضان پیوست دهد، ثواب روزه دو ماه پی در پی در نامه عملش نوشته شود.

۲۶. پرچم حمد هفتاد شقه دارد. ابن عباس گوید، رسول خدا (ص) فرمود: جبرئیل شاد و خندان نزد من آمد. گفتم: دوستم

جبرئیل با این شادی که داری بگو بدانم مقام پسر عمم و برادرم علی بن ابی طالب (ع) نزد پروردگارم چیست؟ گفت: سوگند بدان که تو را به پیغمبری گماشته و به رسالت برافراشته، اکنون به زمین فرود نشدم مگر برای همین مطلب. ای محمد! خداوند علی اعلى به شما دو تن سلام می‌رساند و می‌فرماید: محمد پیغمبر رحمت من است و علی مقیم حجت من. کسی که علی را دوست دارد، عذاب نکند، اگرچه گناه مرا ورزد. به دشمنش رحم نکنم اگرچه مرا طاعت کند. گوید، سپس رسول خدا فرمود: چون روز قیامت شود، جبرئیل با پرچم حمد که هفتاد شقه دارد و هر شقه آن از آفتاب و ماه پهن تر است، نزد من آید. من بر یکی از کرسی‌های رضوان بالای منبری از منبرهای قدس نشسته باشم. آن پرچم را بگیرم و به دست علی بن ابی طالب (ع) بسپارم.

عمر بن خطاب از جا جست و عرض کرد: یا رسول الله! با آنکه هفتاد شقه دارد که هر کدام از آفتاب و ماه پهن تر است، چگونه علی تاب می‌آورد که آن را بکشد؟!

پیغمبر (ص) فرمود: چون روز قیامت شود، خداوند به علی (ع) توانایی جبرئیل و نور آدم و حلم رضوان و زیباییوسف و نزدیک به آواز داود را عطا کند و اگر نه آنکه داود ناطق بهشت است، همان آواز داود را هم به او می‌داد. به راستی

ولولا ان يكون داود خطيبا في الجنان لاعطي مثل صوته و ان عليا اول من يشرب من السلسبيل والزنجبيل لا يعرّز لعلي قدم علي الصراط إلا و ثبت له مكانها اخرى و إن لعلي وشيعته من الله مكانا يقبضه به الاولون والاخرون.

۴۷ الربا سبعون جزء . حدثنا محمد بن علي بن الشاه قال حدثنا ابو حامد قال حدثنا ابو يزيد قال حدثنا محمد بن احمد بن صالح التميمي عن ابيه قال حدثنا انس بن محمد بن ابو مالك عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن علي بن ابي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال في وصيته له يا علي الربا سبعون جزء فإسرها مثل ان ينكح الرجل امه في بيت الله الحرام يا علي درهم أعظم من سبعين زينة كلها بذات محرم في بيت الله الحرام.

۴۸ حديث العبد الذي مكث في النار سبعون خريفا حدثنا أبي (رض) قال حدثنا محمد بن احمد بن يحيى عن الحسن بن علي الكوفي عن العباس بن عامر احمد بن (رزين خ ب) ارزق عن يحيى بن أبي العلا عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال ان عبدا مكث في النار سبعين خريفا والخريف سبعون سنة ثم انه سئل الله عز وجل بحق محمد صلى الله عليه وآله و أهل بيته الا رحمتي فادحى الله عز وجل إلى جبرئيل أن اهبط إلى عبدى فاخرجه قال يا رب و كيف لى بالهبوط فى النار قال إنى امرتها ان تكون عليك برداً وسلاماً قال يا رب و ما علمى بموضعه قال انه فى جب من سجين قال فهبط فى النار و هو معقول على وجهه فاخرجه فقال يا عبدى كم لبثت تناشدنى فى النار فقال ما احصى يا رب فقال اما و عزتى لولا ما سالتنى به لا ظلمت هو انك فى النار ولكن حتم على نفسى انه لا يسألنى عبد بحق محمد و آل محمد الا غفرت له ما كان بينى و بينه و قد غفرت

على نخستين كسى است كه از حوض سلسبيل و زنجبيل مى آشامد. هر گامى كه على از صراط بردارد، گام ديگرش بر آن استوار بماند. براى على و شيعيانش در پيش خداوند مقام و مرتبه اى است كه خلق اولين و آخرين بر آن غبطه برند.

۲۷. ربا هفتاد جزء است. امام يكم (ع) گوید كه پیغمبر (ص) در ضمن سفارش هاى خود به او فرمود: اى على! ربا هفتاد جزء است. آسان ترش چنان است كه كسى مادر خود را در كعبه خانه محترم خدا و طى كند. يك درهم ربا از هفتاد بار زناى با محارم در خانه محترم خدا بزرگتر است.

۲۸. حديث بنده اى كه هفتاد خريف در دوزخ بماند. امام پنجم (ع) فرمود: يك بنده اى هفتاد خريف كه هر خريفى هفتاد سال است، در دوزخ بماند. سپس خدا را به حق محمد و خاندانش بخواند كه به او رحم كند. خدا به جبرئيل وحى كند كه نزد بنده من فرود شود و او را بيرون آور. عرض كند: خدايا! چگونه در دوزخ فرو شوم. فرمايد: من به او فرمان دادم كه بر تو سرد و سلامت باشد. عرض مى كند: خدايا! چه مى دهم تا بمانم كجا است؟

خدا فرمايد: در چاهى از سجين است. جبرئيل روى خود را بسته و در دوزخ فرود شود و او را بيرون كشد. خدا

۱۳۹ الامة تفترق على اثنتين وسبعين فرقة. حدثنا ابو احمد محمد بن جعفر البندار الشافعي بفرغانة قال حدثنا مجاهد بن اعين قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا ابن (البيعة ب) عن سعيد بن ابي هلال عن انس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ ان بنى اسرائيل تفرقت على عيسى احدى و سبعين فرقة فهلك سبعون فرقة و تخلص فرقة و ان امتي ستفترق على اثنتين وسبعين فرقة يهلك احدى و سبعون و تخلص فرقة قالوا يا رسول الله ﷺ من تلك الفرقة قال الجماعة الجماعة الجماعة قال مصنف هذا الكتاب (رض) الجماعة اهل الحق و ان قلوا و قد روى عن النبي ﷺ انه قال المؤمن و حده حجة و المؤمن و حده جماعة

۴۰ من روى ان الامة ستفترق على ثلث و سبعين فرقة. حدثنا احمد بن محمد بن الهيثم المجلي (رض) قال حدثنا ابو العباس احمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال حدثنا تميم بن بهلول قال حدثنا ابو معاوية عن سليمان بن مهران عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن ابيه الحسين بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب عليه السلام قال سمعت رسول الله يقول ان امة موسى افرقت بعده على احدى و سبعين فرقة فرقة منها ناجية و سبعون في النار و افرقت امة عيسى بعده اثنتين و سبعين فرقة فرقة منها ناجية و احدى و سبعون في النار و ان امتي من بعدى ستفترق على ثلث و سبعين فرقة فرقة منها ناجية و اثنتان و سبعة منها في النار.

فرمايد: ای بنده من چند در آتش ماندی و مرا خواندی؟ عرض کن: پروردگارا! شماره آن را تو می دانی. فرمايد: هلا به عزت و جلالم سوگند؛ به حق محمد و آل محمد نخواند کسی مرا جز آنکه گناهانی که من و او می دانیم بیامرزم. ولی امروز گناهان تو را آمرزیدم.

۲۹. امت هفتاد و دو فرقه شوند. انس بن مالک گوید، رسول خدا (ص) فرمود: بنی اسرائیل پس از حضرت عیسی (ع) هفتاد و یک دسته شدند. هفتاد دسته آن ها هلاک شدند و یک دسته نجات یافتند و به راستی امت من در آینده هفتاد و دو دسته شوند؛ هفتاد و یک دسته آن ها هلاک شوند و یک دسته نجات یابند.

عرض کردند: یا رسول الله! آن فرقه ناجیه کدامند؟ فرمود: جماعت باشند (تا سه مرتبه). مصنف کتاب گوید: مقصود از جماعت اهل حق باشند و اگرچه کم باشند. چنانچه از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: مؤمن به تنهایی حجت است و مؤمن به تنهایی جماعت است.

۳۰. روایات کسانی که امت را هفتاد و سه فرقه دانسته اند. امام یکم (ع) فرمود: از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: به راستی امت موسی (ع) پس از وی هفتاد و یک دسته شدند. یک دسته ناجی و هفتاد دسته در دوزخ شدند و امت عیسی (ع) پس از وی هفتاد و دو دسته شدند. یک دسته ناجی و هفتاد و یک دسته در دوزخ شدند و به راستی امت من پس از من هفتاد و سه دسته شوند. یک دسته ناجی و هفتاد و دو دسته در دوزخ باشند.

۴۱ - ثلث وسبعون خصلة في آداب النساء والفرق بين احكامهن و احكام الرجال. حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا الحسن بن عسكري قال حدثنا أبو عبد الله محمد بن زكريا البصري قال حدثنا جعفر بن محمد بن عمارة عن ابيه عن جابر بن يزيد الجعفي قال سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام يقول ايس على النساء اذان ولا اقامة ولا جمعة ولا جماعة ولا عيادة المريض ولا اتباع الجنائز والاجهار بالتلبية ولا الهرولة بين الصفا والمروة ولا استلام الحجر الاسود ولا دخول الكعبة ولا الحق إنما يقصرن من شعورهن ولا تتولى المرأة القضاء ولا تولى الامارة ولا تستشار ولا تذبح الا من اضطرار وتبدأ في الوضوء بباطن الذراع والرجل بظاهره ولا تمسح كما يمسح الرجال بل عليها ان تلقي الخمار عن موضع مسح رأسها في صلوة الغداة والمغرب و تمسح عليه في سائر الصلوات تدخل اصبعها فتمسح على رأسها من غير ان تلمس عنها خمارها فاذا قامت في صلوتها ضمت رجليها و وضعت يديها على صدرها وتضع يديها في ركوعها على فخذها وتجلس اذا ارادت السجود وسجدت لاطية بالارض و اذا رفعت رأسها من السجود جلست ثم نهضت الى القيام و اذا قدمت للشهد رفعت رجليها وضمت فخذها واذا سبعت عقدت الا نامل لانهن مسؤولات و اذا كانت لها الى الله حاجة صعدت فوق بيتها وصلت ركعتين و رفعت (كشفت خ) رأسها الى السماء فانها اذ فعلت ذلك استجاب الله لها ولم يخبها و ليس عليها غسل الجمعة في السفر ولا يجوز لها تركه في الحضر ولا يجوز شهادة النساء في شئ من الحدود ولا

۳۱. هفتاد و سه خصلت در آداب زنان و احكام مخصوص آنان که در آن‌ها از مردان ممتازند. جابر بن يزيد جعفی گوید، از امام پنجم شنیدم می‌فرمود: بر زنان اذان و اقامه نیست. جمعه و جماعت ندارند. عیادت بیمار و تشییع جنازه و بلند گفتن تلبیه و دویدن میان صفا و مروه و بوسیدن حجر الاسود و دخول در خانه کعبه از آن‌ها ساقط است. در حج سر تراشند. همانا از موی خود ببرند. زن پیرامون قضاوت نگردهد و متصدی فرماندهی نشود و مستشار نباشد. سر نبرد مگر در حال اضطرار. زن وضوء را به شستن از باطن ارش آغاز کند و مرد از ظاهر آغاز کند. مانند مردان مسح نکشد، بلکه در نماز بامداد و مغرب سرپوش خود را بیفکند و در نمازهای دیگر انگشت زیر آن کند و سر را مسح کند و سرپوش خود را نیفکند. چون به نماز ایستد، دو پای خود را به هم بچسباند و دست‌ها را به سینه چسباند (بازوها را) و در حال رکوع دست‌ها را به دور آن خود نهد. چون خواهد سجده کند، بنشیند و در سجده خود را به زمین بچسباند و چون سر از سجده برداشت، بنشیند. سپس برای ایستادن جنبش کند و چون برای تشهد نشیند، دو پای خود را بلند کند و ران‌هایش را به هم چسباند. چون تسبیح گوید، با انگشتان بشمارد، زیرا که مسؤول باشند و چون به خدا حاجتی داشته باشد به پشت بام خانه خود رود و دو رکعت نماز کند و سر به سوی آسمان بلند کند، زیرا چون چنین کرد، خدا دعایش را مستجاب کند و او را نومید نگرداند و در مسافرت غسل جمعه بر او نیست، ولی در وطن روا نیست آن را ترک کند. گواهی زنان درباره حدود روا نباشد. گواهی زنان در طلاق و دیدن ماه نو معتبر نیست، ولی در امور دیگر برای مردها نگاه بر آن روا نیست، (چون حیض و بکارت) گواهی

تجوز شهادتهن فی الطلاق ولا فی رؤية الهلال و تجوز شهادتهن فیما لا یجوز للرجال النظر الیه و لیس للنساء من سراوات الطريق شیئی و لهن جنبته و لا یجوز لهن نزول الغرف و لا تعلم الكتابة و یتحب لهن تعلم المغزل و سورة النور و یکره لهن تعلم سورة یوسف سورة یوسف و اذا ارتدت المرءة عن الاسلام استتبت فان ثابت و الا خلدت فی السجن و لا تقتل کما یقتل الرجل اذا ارتد و لکنها تستخدم خدمة شديدة و تمنع من الطعام و الشراب الا ما تمسک به نفسها و لا تطعم الا (جشبخ ب) خبث الطعام و لا تکسی الا غلیظ الثياب و یجسها و تضرب علی الصلوة و الصیام و لا جزية علی النساء و اذا حضر ولادة المرأة و جب اخراج من فی البیت من النساء کيلا یکن اول ناظر الی عورتها و لا یجوز للمرأة الحائض و لا الجنب الحضور عند تلقین المیت لان الملائكة تناذی بهما و لا یجوز لهما ادخال المیت قبره و اذا قامت المرأة من مجلسها فلا یجوز للرجل ان یجلس فیها حتی یرد و جهاد المرأة حسن التبع و اعظم الناس حقا علیها زوجها و احق الناس بالصلوة علیها اذا ماتت زوجها و لا یجوز للمرأة ان تنکشف بین یدی اليهودیة و النصرانیة لانهن یصفن ذلك لازواجهن و لا یجوز لها ان تطیب اذا خرجت من بیتها و لا یجوز لها ان تتشبه بالرجال لان رسول الله صلى الله عليه وآله لعن المتشبهین من الرجال بالنساء و لعن المشتبهات من النساء بالرجال و لا یجوز للمرأة ان تعطل نفسها ولو ان تعلق فی (نفسها خ) عنقها خیطا و لا یجوز ان ترى اظافرهما

آن‌ها معتبر است.

زن‌ها از وسط راه نروند و از دو کناره آن عبور کنند. روا نیست که زنان در بالاخانه‌های مشرف به راه منزل گیرند و نه نویسندگی بیاموزند. خوب است چرخ‌ریسی و سورة نور را یاد گیرند و بد است که سورة یوسف را یاد بگیرند. چون زنی از دین برگشت او را توبه دهند. اگر توبه پذیرفت که بسیار خوب و اگر نپذیرفت، او را تا همیشه زندانی کنند و مانند مرد از دین برگشته او را نکشند، بلکه در زندان کارهای سخت به او تحمیل کنند و خوراک و آب را مگر به اندازه قوت از وی دریغ دارند. خوراک بد به او بدهند و جامه زبر به او ببوشانند و او را بزنند تا نماز بخواند و روزه بگیرد. جزیه بر زنان نیست.

چون هنگام زاییدن زن دررسد، زنان بیکار را از خانه او بیرون کنند تا نخست بر عورت او ننگرند. زن حیض و جنب روا نیست که هنگام تلقین نزد مرده باشد، زیرا فرشتگان از او در آزار شوند. برای زن حیض و جنب روا نیست که مرده را در قبرش نهند. چون زن از جای خود برخاست تا جایش سرد نشده، برای مرد روا نیست که بر جای او نشیند. جهاد زن این است که خوب شوهرداری کند. حق شوهر بر او از هر کس بزرگ‌تر باشد. شوهر از همه کس سزاوارتر است که بر جنازه او نماز بخواند. برای زن مسلمان روا نیست که برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، زیرا که ممکن است برای شوهرهای خود تعریف کنند. روا نیست عطر زند و از خانه خود بیرون شود. روا نیست که خود را به مردان همانند کنند، زیرا رسول خدا (ص) مردانی که همانند زن شوند، لعنت کرده و زنانی که همانند مردان شوند، لعنت فرموده. برای زن روا نیست که خود را بی شوهر گذارد، اگرچه رشته‌ای باشد که به گردن کند و روا نیست که انگشتان خود را سفید

بیضه ولو ان تمسحها بالحناء مسحاً ولا تخفض يديها في حيضها لانه يخاف عليها الشيطان و اذا ارادت المرأة الحاجة وهى في صلوتها صفقت يديها والرجل يؤمى برأسه و هو في صلوته ويشير بيده و يسبح جهرأ ولا يجوز للمرأة ان تصلى بغير خمار الا ان تكون امة فانها تصلى بغير خمار مكشوفة الرأس و يجوز للمرأة لبس الديباج والحرير في غير صلوة و احرام و حرم ذلك على الرجال الا في الجهاد و يجوز ان تتختم بالذهب و يصلى فيه و حرم ذلك على الرجال قال النبي **وَالَّذِينَ يَأْكُلُونَ يَأْكُلُونَ عَلَىٰ زِينَتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ وَلَا تَلْبَسُ الْحَرِيرَ فَانْهَىٰ عَنْهُمَا** و لا يجوز للمرأة في مالها عتق ولا بر الا باذن زوجها و لا تجوز ان تصوم تطوعاً الا باذن زوجها و لا يجوز للمرأة ان تصافح غير ذى محرم الا من وراء ثوبها و لا تباع الا من وراء ثوبها و لا يجوز ان تصح تطوعاً الا باذن زوجها و لا يجوز للمرأة ان تدخل الحمام فان ذلك محرماً عليها و لا يجوز للمرأة ركوب السرج الا من ضرورة و في سفر و ميراث المرأة نصف ميراث الرجل و ديتها نصف دية الرجل و تماثل المرأة الرجل في الجراحات حتى تبلغ ثلث الدية فاذا زادت على الثلث ارتفع الرجل و سفلت المرأة و اذا صلت المرأة وحدها مع الرجل قامت خلفه ولم تتم بجنبه و اذا ماتت المرأة وقف المصلى عليها عند صدرها و من الرجل اذا صلى عند رأسه فاذا دخلت القبر وقف زوجها في موضع يتناول و ركها و لا شفيع للمرأة انجح عند ربها من رضاه زوجها و لمهمات **فَاطِمَةَ** قام عليها امير المؤمنين **عليه السلام** و قال اللهم اني راض عن ابنة نبيك اللهم اني راض عن ابنة نبيك

و بدون خضاب گذارد، اگرچه با حنا آن را مالش دهد. در حال حیض خضاب نبده، زیرا ممکن است شیطان او را آزار کند.

چون زن را در حال نماز، حاجتی رخ دهد، دو دست را به هم زند. ولی مرد در حال نماز با سر و دست خود اشاره می‌کند و بلند سبحان الله می‌گوید. برای زن روا نباشد که سر برهنه و بدون سرپوش نماز بخواند، مگر کنیز که می‌تواند سر برهنه نماز بخواند. برای زن در غیر حال نماز و احرام جایز است جامه ابریشمین بپوشد، ولی بر مردان حرام است؛ مگر در حال جهاد. جایز است زن انگشتر طلا به دست کند و با آن نماز بخواند، ولی بر مرد حرام است. پیغمبر (ص) فرمود: یا علی! انگشتر طلا به دست مکن که آن زیور تو است در بهشت. جامه ابریشمین بپوش که آن جامه تو است در بهشت. برای زن روا نیست که بنده خود را آزاد کند یا آنکه از مال خود احسانی بدهد، مگر آنکه از شوهر خود اجازه داشته باشد. روا نیست که روزه مستحبی بگیرد، مگر با اجازه شوهرش. روا نیست زن با نامحرم دست بدهد یا بیعت کند، مگر از پشت جامه. روا نیست که سوار زین شود، مگر از ناچاری یا در سفر. ارث زن نیمه ارث مرد است. دیه زن نیم دیه مرد است و در دیه زخم‌ها تا سه یک دیه کامله برسد، با مرد برابر است و چون بیشتر شد به نصف برمی‌گردد. چون زنی تنها با مرد نماز جماعت بخواند، پشت سر مرد بایستد و کنار او نایستد. چون کسی بر جنازه زنی نماز بخواند، برابر سینه او بایستد، ولی اگر جنازه مرد باشد، برابر سر او بایستد. چون جنازه زن را در گور نهند، شوهرش در جایی باشد که ران او را بگیرد و وارد

اللهم انى قد اوحشت فأنسها اللهم انها قد هجرت فصلها اللهم انها قد ظلمت فاحكم لها و انت خير الحاكمين.

۳۴ اعطى الله عزوجل العقل خمسة وسبعين جندا و اعطى الجهل خمسة وسبعين جندا
 حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميرى قالا حدثنا احمد بن محمد بن خالد البرقى عن علي بن حديد عن سماعة بن مهران قال كنت عند ابي عبدالله عليه السلام و عنده جماعة من مواليه فجرى ذكر العقل والجهل فقال أبو عبدالله عليه السلام اعرفوا العقل و جنده والجهل و جنده تهتدوا قال سماعة فقلت جعلت فداك لانعرف الا ما عرفتنا فقال أبو عبدالله عليه السلام ان الله جل ثنائه خلق العقل و هو اول خلق خلقه من الروحانيين عن يمين العرش من نوره فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال الله عزوجل خلقتك خلقا عظيما و كرمتك على جميع خلقتى قال ثم خلق الجهل من البحر الاجاج ظلمانيا فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فلم يقبل فقال له استكبرت فلعله ثم جعل لعقل خمسة و سبعين جندا فلما رأى الجهل ما اكرم (خ ب الله) به العقل و ما اعطاه اضمر له العداوة فقال له الجهل يا رب هذا خلق مثلى خاتمته و كرمته وقوته و انا ضده و لا قوة لى به فاعطنى من الجند مثل ما اعطيته فقال نعم فان عصيت بعد ذلك اخرجتك

گور کند. پیش خدا برای زن شیعی بهتر و مؤثرتر از خشنودی شوهرش نیست.

چون فاطمه (ع) مُرد، امیرمؤمنان (ع) به بالینش ایستاد و گفت: بارخدایا! من از دختر پیغمبرت (ص) راضیم. من در هراس افتادم، او را آرام دار. بارخدایا! او از ما کنار شد، با وی پیبوند. بارخدایا! ستم کشید، تو حکم او باش که بهترین حکم دهندگانی.

۳۲. خدای عزوجل به عقل هفتاد و پنج لشکر داده و به جهل هم هفتاد و پنج لشکر داده. سماعة بن مهران گوید، من خدمت امام ششم (ع) بودم، جمعی از دوستان او هم حضور داشتند. ذکر عقل و جهل به میان آمد. امام ششم (ع) فرمود: عقل و لشکرش را بشناسید و جهل و لشکرش را بشناسید تا هدایت شوید. عرض کردم: قربانت! ما جز آنچه تو به ما آموختی نمی شناسیم. امام ششم (ع) فرمود: به راستی خدای بزرگوار عقل را آفرید. او را از نور خود در سمت راست عرش در آغاز آفرینش روحانیین پدید آورد و به او فرمود: پیش بیا. پیش آمد. سپس فرمود: پس برو. پس رفت. خدای عزوجل فرمود: تو را خلق بزرگی آفریدم و بر همه خلق خود گرامی داشتم. سپس جهل را از یک دریای تلخ و تاریک آفرید و به او فرمود: پس برو. پس رفت. سپس فرمود: پیش بیا. نیامد. فرمود: تکبر کردی. او را لعنت کرد. سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل آن احترامی که خدا به عقل نهاد و آن لشکری که به وی داد، دید؛ دشمنی او را در دل پرورید و عرض کرد: خدایا! این هم خلقتی است، مانند من. او را خلق کردی و نیرو دادی. من ضد او هستم و نیرویی ندارم. به من هم لشکری چون وی عطا کن. فرمود: عطا می کنم، ولی اگر پس از آن گناه ورزیدی، تو را با لشکرت از رحمت خود بیرون می کنم. عرض کرد: بسیار خوب. خدا به او هم هفتاد و پنج لشکر عطا کرد. یکی از لشکرهای هفتاد و پنج گانه عقل، خیر است که وزیر عقل است و ضد او شر است که وزیر جهل است. ایمان است و ضد آن کفر است. باور هست که ضدش انکار است.

و جندک من رحمتی قال قد رضیت فاعطاه خمسة وسبعین جنداً فكان مما اعطى العقل من الخمسة والسبعین الجند الخیر و هو وزیر العقل و جعل ضده الشر و هو وزیر الجہل و الايمان و ضده الکفر و التصدیق و ضده الجحود و الرجاء و ضده القنوط و العدل و ضده الجور و الرضا و ضده السخط و الشکر و ضده الکفر و الطمع و ضده الیاس و التوکل و ضده الحرص و الرأفة و ضده الغرة و الرحمة و ضدها الغضب و العلم و ضده الجہل و الفہم و ضده الحمق و العفة و ضدها التہتک و الزهد و ضده الرغبة و الرفق و ضده الخرق و الرہبة و ضدها الجرأة و التواضع و ضده التکبر و التؤدة و ضده التسرع و الحلم و ضده السفه و الصمت و ضده الهدر و الاستسلام و ضده الاستکبار و التسلیم و ضده التجبر و العفو و ضده الحقد و الرقة و ضدها القسوة و الیقین و ضده الشک و الصبر و ضده الجزع و الصفح و ضده الانتقام و الغنى و ضده الفقر و التفکر و ضده السهو و الحفظ و ضده النسیان و التعطف و ضده القطیعة و القنوع و ضده الحرص و المواساة و ضدها المنع و المودة و ضدها العداوة و الوفاء و ضده الغدر و الطاعة و ضدها المعصیة و الخضوع و ضده التناول و السلامة و ضدها البلاء و المحب و ضده البغض و الصدق و ضده الکذب و الحق و ضده الباطل و الامانة و ضدها الخیانة و الاخلاص و ضده الشوب و الشهامة و ضدها البلادة و الفہم و ضده الغباوة

امید است که ضدش نومیدی است. عدل است که ضدش جور است. رضا است که ضدش خشم است. شکر است که ضدش کفر است.

طمع است که ضدش یأس است. توکل است که ضدش حرص است. مهربانی است که ضدش فریب است. رحمت است که ضدش غضب است. دانایی است که ضدش نادانی است. فہم است که ضدش حماقت است. پارسایی است که ضدش پرده‌دری است. زهد است که ضدش رغبت است. رفق است که ضدش کج خلقی است. ترس است که ضدش تجری است. تواضع است که ضدش تکبر است. آرامی است که ضدش شتاب است. حلم است که ضدش سفاهت است. خاموشی است که ضدش یاوه‌سرای است. سر فرود آوردن است که ضدش کبر و رزیدن است. تسلیم بودن است که ضدش جباری است. گذشت است که ضدش کینه است. مہر انگیزی است که ضدش سخت‌دلی است. یقین است که ضدش شک است. صبر است که ضدش بی‌تابی است. بخشیدن گناه است که ضدش انتقام است. بی‌نیازی است که ضدش حاجت‌مندی است. تفکر است که ضدش سہو است. حفظ است که ضدش فراموشی است. مہرورزی است که ضدش بی‌علاقگی است.

قناعت است که ضدش آز است. ہمراهی است که ضدش دریغ است. دوستی است که ضدش دشمنی است. وفا است که ضدش غداری است. فرمانبری است که ضدش نافرمانی است. فروتنی است که ضدش گردنکشی است. تندرستی است که ضدش گرفتاری است. دوستی که ضدش دشمنی است. راستی که ضدش دروغ است. حق که ضدش باطل است. امانت که ضدش خیانت است. اخلاص که ضدش بددلی است. شہامت است که ضدش کندی است. فہم که ضدش نفہمی

والمعرفة و ضدها الانكلاء والمداراة و ضدها المكاشفة و سلامة العيب و ضدها المماكرة و
الكتمان و ضده الاقشاء والصلوة و ضدها الاضاعة والصوم و ضده الافطار والجهاد و ضده النكول و
الحج و ضده نبذالميثاق و صدق الحديث و ضده النميمية و بر الوالدين و ضده العقوق و الحقيقة
و ضدها الرياء و المعروف و ضده المنكر والستر و ضده التبرج والتقية و ضدها الاذاعة والانصاف و
ضده الحمية و (المحنة خ) المهنة و ضدها البغى والنظافة و ضدها القذر والحياء و ضده الخلع والقصد
و ضده العدوان (عدول خ) والراحة و ضدها التمبير السهولة و ضدها الصعوبة والبركة و ضدها المحق
و السعادة و ضدها الشقاء والتوبة و ضدها الاصرار والاستغفار و ضده الاغترار و المحافظة و ضدها
التهاون والدعاء و ضده الامتنكف والنشاط و ضده الكسل و الفرج و ضده الحزن
والالفة و ضدها الفرقة والسخاء و ضده البخل فلا يجتمع هذه الخصال كلها من اجناد العقل الا في
نبي او وصى نبي او مؤمن قدامتحن الله قلبه للايمان واما سائر ذلك من موالينا فان احدهم لا يخلو
من ان يكون فيه بعض هذه الجنود حتى يستكمل و يتقى من جنود الجهل فعند ذلك يكون في
الدرجة العليا مع الانبياء والاصياء عليهم السلام واما يدرك الفوز في ذلك بمعرفة العقل و جنوده و مجانبة
الجهل و جنوده و قننا الله و اياكم لطاعته و مرضاته.

است. معرفت که ضدش انکار است. مدارا که ضدش پرده‌داری است. حفظ عیب که ضدش دورویی و مکاری است.
رازپوشی که ضدش فاش کردن است. نماز که ضدش بی‌نمازی است. روزه که ضدش افطار است. جهاد که ضدش نکول و
تنبلی است. حج که ضدش عهدشکنی است. حرف نگهداشتن که ضدش سخن‌چینی است. احسان به پدر و مادر که
ضدش ناسپاسی است. حقیقت که ضدش ریا است. معروف که ضدش منکر است. خودپرستی که ضدش جلوه‌فروشی
است. تقیه که ضدش اشاعه اسرار و بی‌پروایی است. انصاف که ضدش طرفداری برخلاف حق است. خوش‌باش‌گویی و
خوش‌برخوردی که ضدش هجوم و ستمگری است. پاکیزگی که ضدش پلیدی است. حیا که ضدش لودگی و دریدگی
است. میانه‌روی که ضدش تجاوز و عدوان (خ عدول) است. آسایش که ضدش رنجش است. آسانی و آرامش که ضدش
سختی و بدسگالی است. برکت که ضدش کمی و کاستی است. عافیت که ضدش بلاء و گرفتاری است. صمیمیت که
ضدش ظاهرسازی است. حکمت که ضدش هواپرستی است. وقار که ضدش سبکی است. خوشبختی که ضدش بدبختی
است. پشیمانی از گناه که ضدش اصرار بر گناه است. استغفار که ضدش غرور است. محافظه‌کاری که ضدش سهل‌انگاری
است. خواست از خدا که ضدش روگردانی است. نشاط که ضدش تنبلی است. خوش‌دلی که ضدش اندوه است. الفت که
ضدش جدایی است. سخاوت که ضدش بخل است.

مجموع این خصال که لشکر عقل‌اند جمع نگردد، مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی که خداوند دلش را برای
ایمان آزموده. ولی دوستان دیگر ما دارای بعضی از صفات عقل می‌باشند و کم‌کم ترقی می‌کنند تا کامل شوند و از صفات
جهل وارسته گردند و در نتیجه درجه بلندی را دریابند که در ردیف پیغمبران و اوصیا باشند. همانا رسیدن به این مقام به
شناختن عقل و صفات آن و کناره‌گیری از جهل و صفات آن است. خداوند ما را و شما را توفیق طاعت و رضایت خود
بخشد.

۳۳ نزلت فی امیرالمؤمنین (ع) ثمانون آیه ما شرکه فیها احد - حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی (رض) قال حدثنا عبدالعزیز بن یحیی الجلودی بالبصرة قال حدثنا احمد بن اَبان عن یحیی بن سلمة عن زید بن الحارث عن عبدالرحمن بن ابي لیلی قال نزلت فی علی **ﷺ** ثمانون آیه صفوا فی کتاب الله عزوجل ما شرکه فیها احد من هذه الامة.

۳۴ ضرب النبی (ص) فی الخمر ثمانین . حدثنا ابو یوسف رافع بن عبدالله بن عبدالملک بدروء الرود قال حدثنا یوسف بن موسی قال حدثنا ابوزکریا یحیی بن عثمان قال حدثنی ابي قال حدثنا ابو (لیمه خ ب) الهیقه قال حدثنی خالد بن یزید الجمعی عن سعد بن ابي هلال اللیثی عن منبه بن وهب القوینی عن محمد بن الحنفیة عن ابيه علي بن ابيطالب **ﷺ** ان رسول الله **ﷺ** ضرب فی الخمر ثمانین.

۳۵ تکبیر الصلوات خمس و تسعون تکبیره . حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید (ض) قال حدثنی محمد بن یحیی المطار عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری عن موسی بن عمر عن عبدالله بن المغیره عن الصباح المزنی عن ابي عبدالله جعفر بن محمد **ﷺ** قال قال امیرالمؤمنین « ع » **تکبیر الصلوات خمس و سبعون تکبیره** فی الیوم و اللیلة منها **تکبیر القنوت**

۳۶ لله تبارک و تعالی تسعون و تسعون اسما حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا احمد بن یحیی بن زکریا القطان قال حدثنا احمد بن یحیی قال حدثنا بکر بن عبدالله بن حبیب قال حدثنا تمیم بن بهلول عن ابيه عن ابي الحسن المهدي (المهدي خ ب) عن سليمان بن مهران

۳۳. درباره امیرمؤمنان هشتاد آیه نازل شد که هیچ کس در آنها شرکت نداشت. ابن ابی لیلی گوید، درباره علی (ع) هشتاد آیه پاک در کتاب خدا نازل شد که هیچ کس از این امت در آنها شرکت نداشت.

۳۴. پیغمبر در حدی خود هشتاد تازیانه زد. محمد بن حنفیه از پدرش امام یکم (ع) حدیث کرد که رسول خدا (ص) در می خوردن هشتاد تازیانه حد زد.

۳۵. در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است. امام یکم (ع) فرمود: در نمازهای شبانه روز نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت هم در شمار آنها است.

۳۶. برای خدا نود و نه نام است. رسول خدا (ص) فرمود: برای خدای عزوجل نود و نه نام است از صد یکی کم است. هر کس آنها را بشمارد بهشت می رود. آن نامها این است:

الله نام ذات واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حلیم، حقیق، حق، حبیب، حمید، حفی، رب، رحمن، رحیم، رازق، رقیب،

عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه حسين بن علي بن ابي طالب (ع) (عن علي بن ابي طالب خ ب) قال قال رسول الله ﷺ ان لله عز وجل تسعة وتسعين اسماً مائة إلا واحدة من احصاها دخل الجنة وهي الله الواحد الاحد الصمد الاول الاخر السميع البصير القدير القاهر العلي الاعلي الباقي البديع الباري الاكرم الظاهر الباطن الحي الحكيم المليم الحليم الحفيظ الحق الحسيب الحميد الحفي الرب الرحمن الرحيم (الذاري خ ب) الرزاق الرقيب الرموف الخالق السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر السيد السبوح الشهيد الصادق الصانع الطاهر العدل العفو الغفور الغني الغياث الفاطر الفرد الفتح الفالق القديم الملك القدوس القوى القريب القيوم القابض الباسط قاضي الحاجات الحافظ المجيد المولى المنان المحيظ الميّن المقيت المصور الكريم الكبير الكافي كاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادي الوفي الوكيل الوارث البر الباعث الثواب الجليل الجواد الخبير الخالق خير الناصر بن الديان الشكور العظيم اللطيف الشافي وقد اخرجت تفسير هذه الاسماء في كتاب التوحيد وقدرت هذا الخبر من طرق مختلفة والفاظ مختلفة.

۳۷ نواب مائة تهليل و نواب الاستغفار مائة مرة حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن ابي عبدالله عن ابيه عن محمد بن ابي عمير عن هشام بن سالم و ابي ايوب الخزاز عن ابي عبدالله (ع) قال من قال لا اله الا الله مائة مرة كان افضل الناس ذلك اليوم عملاً لا من زاد حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسين

رؤوف، خالق، سلام، مؤمن، مهيمن، عزيز، جبار، متكبر، سيد، سبوح، شهيد، صادق، صانع، طاهر، عدل، عفو، غفور، غني، غياث، فاطر، فرد، فتاح، فائق، قديم، ملك، قدوس، قوي، قريب، قيوم، قابض، باسط، قاضي الحاجات، حافظ، مجيد، مولى، منان، محيظ، مبین، مقيت، مصور، كريم، كبير، كافي، كاشف الضر، وتر، نور، وهاب، ناصر، واسع، ودود، هادي، وفي، وكيل، وارث، ير، باعث، نواب، جليل، جواد، خبير، خالق، خير الناصرین، ديان، شكور، عظيم، لطيف و شافي.

مصنف كتاب گوید: من تفسير این نامها را در كتاب توحيد روايت کرده ام و این خبر را با سندهای چندی و الفاظ مختلفی به دست آورده ام.

۳۷. نواب صد لا اله الا الله و صد بار استغفار. امام ششم (ع) فرمود: هر کس صد بار لا اله الا الله بگوید در آن روز از همه کس عملش بهتر باشد، مگر کسی که این ذکر را بیشتر گفته باشد.

امام ششم (ع) فرمود: کسی که چون در بستر خود جا گرفت، صد بار لا اله الا الله بگوید خدا برای او خانه ای در

سيف عن سلام بن غانم عن أبي عبد الله عليه السلام قال من قال حين يأوي إلى فراشه لا إله إلا الله مائة مرة تعاطت ذنوبه كما يسقط ورق الشجر

باب الواحد الى المائة

۱ حدثنا علي بن أحمد بن موسى (رض) قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطن قال حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال حدثنا عبد الرحيم بن علي بن سعيد الحنبلي (الجبلي خ ب) الصيد ناني و عبد الله بن الصلت واللفظ له قال حدثنا الحسن بن محمد بن نصر الخزاز قال حدثني عمرو بن طلحة بن سباط بن نصر عن عكرمة عن عبد الله بن العباس قال قدم يهوديان اخوان من رؤساء يهود المدينة فقالا يا قوم ان نبيا حدثنا عنه انه قد ظهر بتهامه يسفه احلام اليهود و يطعن في دينهم و نحن نخاف ان يزيلنا عما كان آباؤنا فايكم هذا النبي فان يكن الذي بشر به داود آمنا به و اتبعناه و إن يكن يورد الكلام على ايتلافه و يقول الشعر و يقهر بلسانه جاهدناه بانفسنا و اموالنا فايكم هذا النبي فقال المهاجرون والانصار ان نبينا عليه السلام قد قبض فقالوا الحمد لله فايكم وصيه فما بعث الله عزوجل نبيا إلى قوم الاوله وصى يؤدى عنه من بعده و يحكى عنه امر ربه فادعى

بهشت بسازد و کسی که چون در بستر خود جا گرفت، صد بار استغفار کند گناهانش بریزد، چنانچه برگ از درخت می ریزد.

باب خصال از یک تا صد

۱. پرسش های یهود. ابن عباس گوید، دو برادر یهودی از بزرگان یهود به مدینه آمدند و به مسلمان ها گفتند: ای مردم! به ما بازگو شده که در سرزمین تهامه پیغمبری پدید آمده و آرمان های یهودان را سفاقت می شمارد و از دین آن ها انتقاد و نکوهش می کند. ما می ترسیم که دنبال پیشرفت خود، ما را از روش پدران خود بگرداند و از راه دیرین در ببرد. کدام از شما این پیغمبر هستید تا اگر همانی است که حضرت داود به ما مژده داده به او بگرویم و از او پیروی کنیم و اگر تنها مردی است سخن سنج و لفظ باف که شعر می گوید و با نیروی زبان خود به مردم چیره می شود با جان و مال خود با او تبرد کنیم. کدام شما این پیغمبر است؟

مهاجر و انصار یک زبان گفتند: پیغمبر (ص) ما جان به جان آفرین داده است.

یهودی ها گفتند: حمد خدا را. اکنون بگوئید کدام یک شما جانشین او هستید. خدا برای هیچ قومی پیغمبری نفرستاده جز آنکه جانشینی دارد که پس از وی از طرف او ادای وظیفه می کند و آنچه را پروردگارش به وی دستور داده باز می گوید.

المهاجرون والانصار إلى أبي بكر فقالا هو وصيه؛ فقالا لابي بكر انانلقى عليك من المسائل ما تلقى على الاوصياء ونسألك عما يسال عنها الاوصياء فقال لهما أبو بكر التياما شتتما أخبر كما بجوابه إن شاء الله فقال احدهما ما أنا وأنت عند الله عزوجل و ما نفس في نفس ليس بينهما رحم ولا قرابة و ما قبر سار بصاحبه ومن اين تطلع الشمس (ومن اين تغرب خب) و اين تغيب و اين طلعت الشمس ثم لم تطلع فيه بعد ذلك و اين تكون الجنة و اين تكون النار و ربك يحمل او يحمل و اين يكون وجه ربك و ما اثنان شاهدان و ما اثنان غائبان و ما اثنان متباغضان و ما الواحدة و ما الاثنان و ما الثلاثة و ما الاربعة و ما الخمسة و ما الستة و ما السبعة و ما الثمانية و ما التسعة و ما العشرة و ما الاحد عشر و ما الاثنى عشر و ما العشرون و ما الثلثون و ما الاربعون و ما الخمسون و ما الستون و ما السبعون و ما الثمانون و ما التسعون و ما المائة قال فبقى أبو بكر لا يرد جواباً و تخوفنان يرتد القوم عن الاسلام فاتيت منزل على بن أبي طالب عليه السلام فقلت يا على إن رؤساء اليهود قد قدموا المدينة والقوا على أبي بكر مسائل فبقى لا يرد جواباً فتبسم على ضاحكاً ثم قال هو اليوم الذي أو عدني به رسول الله صلى الله عليه وآله فاقبل يمشى أمامي و ما اخطئت مشيته عن مشية رسول الله صلى الله عليه وآله شيئاً حتى قعد في الموضع الذي كان يقعد فيه رسول الله صلى الله عليه وآله ثم التفت إلى اليهوديين فقال يا

مهاجر و انصار به ابوبكر اشاره کردند. گفتند: اين است جانشين پیغمبر. سپس آن دو به ابی بکر گفتند: ما مسائلی پیش تو طرح می کنیم که پیش جانشینان پیغمبران طرح می شود و از تو پرسش هایی داریم که از اوصیاء پرسش می شود. ابی بکر به آن ها گفت: هر چه می خواهید پرسید تا جواب شما را بگویم. یکی از آن ها گفت: من و تو نزد خدا چه هستیم؟ چه جاننداری بود که در جاندار دیگری جا داشت و میان آن ها خویشی و پیوند نژادی نبود؟ چه گوری بود که آنچه در درون داشت به گردش برد؟ آفتاب از کجا برآید و به کجا فرو می رود؟ کجا بود که آفتاب یک بار تابید و دیگر نتابید؟ بهشت کجا است؟ دوزخ کجا است؟ پروردگار تو حمل می کند یا حمل می شود؟ پروردگار تو به چه سوی رو دارد؟ دو تایی حاضر چیستند و دو غایب چیستند؟ دو تایی که با هم دشمنی می ورزند کیستند؟ یکی چیست؟ دو تا چیست؟ سه چیست؟ چهار چیست؟ پنج چیست؟ شش چیست؟ هفت چیست؟ هشت چیست؟ نه چیست؟ ده چیست؟ یازده چیست؟ دوازده چیست؟ بیست چیست؟ سی چیست؟ چهل چیست؟ پنجاه چیست؟ شصت چیست؟ هفتاد چیست؟ نود چیست؟ صد چیست؟

گوید: ابوبکر فروماند و جوابی نداشت. ما ترسیدیم که مردم از دین برگردند. من نزد امیرمؤمنان (ع) شتاقتم و عرض کردم: یا علی! پیشوایان یهود به مدینه آمدند و از ابوبکر پرسش هایی کردند که در جواب آن ها فروماند. آن حضرت به روی من لبخندی شیرین زد و فرمود: هان! همان روزی است که رسول خدا (ص) به من وعده داده. جلوی من راه افتاد و مانند رسول خدا (ص) گام می زد تا به مسجد آمد و در جای رسول خدا (ص) نشست. سپس رو به آن دو تن یهودی کرد و فرمود: هر دو نزد من آیدید و مسأله هایی که از این پیرمرد پرسیدید، از من پرسید.

یهودیان ادنوا منی والقیما علی ما القیتما علی الشیخ فقال الیهودیان و من أنت فقال لهما أنا علی بن ایطالب بن عبدالمطلب اخو النبی ﷺ و زوج فاطمة (س) و ابوالحسن والحسین (ع) و وصیه فی حالاته کلها و صاحب کل منقبة و عز و موضع سر النبی ﷺ فقال له احد الیهودین ما أنا و أنت عندالله قال أنا مؤمن منذ عرفت نفسی و أنت کافر منذ عرفت نفسك فما ادری ما یحدث الله فیک یا یهودی بعد ذلك قال الیهودی فما نفس فی نفس لیس بینهما رحم ولا قرابة قال ذلك یونس علیه السلام فی بطن الحوت ، قال له فما قبر طاف بصاحبه قال یونس حین طاف الحوت به فی سبعة ابحر ، قال له فالشمس من این تطلع ؟ قال له من بین قرنی شیطان قال فاین تقرب قال فی عین حامیه قال لی حبیبی رسول الله ﷺ لاتصل فی اقبالها ولا فی ادبارها حتی تصیر مقدار رمح او رمحین قال فاین طلعت الشمس ثم لم تطلع فی ذلك الموضع ؟ قال فی البحر حین فلقه الله لبنی اسرائیل قوم موسی علیه السلام قال فربک یحمل او یحمل ؟ قال ان ربی یحمل کل شیئی بقدرته ولا یحمله شیئی قال فکیف قوله عزوجل و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانية قال یا یهودی الم تعلم ان الله ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری فکل شیئی علی الثری و الثری علی القدرة و القدرة تحمل کل شیئی قال فاین تكون الجنة و این تكون النار قال اما الجنة ففی

آن دو گفتند: بفرمایید بدانیم، شما کیستید؟

فرمود: من علی پسر ابی طالب، برادر خوانده پیغمبر (ص)، شوهر فاطمه (ع)، پدر حسن و حسین (ع)، جانشین بر حق پیغمبر خدا بطور اطلاق. دارای همه منقبت ها و عزت ها و رازدار پیغمبر می باشم.

یکی از آن دو یهودی آغاز سخن کرد

۱. من و تو در نزد خدا چه هستیم؟ من تا خود را شناختم مؤمنم و تو تا خود را شناختی کافری و سرانجام تو را در آینده خدا دانا است.

۲. چه جاندار بود که در جاندار دیگری جا داشت و خویشی و پیوند نژادی میان آن ها نبود؟ آن یونس بود که در شکم ماهی جا گرفت.

۳. چه گوری بود که صاحب خود را گردش داد؟ همان یونس بود که ماهی او را در هفت دریا گردانید.

۴. آفتاب از کجا برمی آید؟ از میان دو شاخ شیطان. - شرح این می آید - [صفحه ۴۵۱]

۵. به کجا فرو می رود؟ در چشمه ساری گرم. دوستم رسول خدا (ص) به من فرمود: در هنگام بالا آمدن و فرو شدن آن تا اندازه یک نیزه یا دو نیزه نباشد نمازی مخوان.

۶. کجا بود که آفتاب یک بار تابید و دیگر در آنجا نتابید؟ در ته دریا بود که برای عبور بنی اسرائیل از آن خداوند آن را شکافت.

۷. پروردگار تو حمل می کند یا حمل می شود؟ پروردگار من همه چیز را به توانایی خود حمل می کند و هیچ چیز تاب

السما والما النار ففى الارض قال فاين وجه ربك فقال على بن ابيطالب عليه السلام يا ابن عباس ايتنى بنار و حطب فاتيته بنار و حطب فاضرمها ثم قال يا يهودى اين وجه هذه النار .
 فقال لا اقف لها على وجه قال فان ربي عزوجل على هذا المثال والله المشرق والمغرب فاينما تولوا فثم وجه الله قال له فما اثنان شاهدان قال السموات والارض لايشبان ساعة قال فما اثنان غائبان قال الموت والحيات لا يوقف عليهما قال فما اثنان متباغضان قال الليل والنهار قال فما الواحد قال الله تعالى قال فما اثنان قال آدم و حوا قال فما الثلاثة قال كذبت النصارى على الله عزوجل فقالوا ثالث ثلثه والله لم يتخذ صاحبة ولا ولداً قال فما الاربعة قال القرآن والزبور والتوراة و الانجيل قال فما الخمسة قال خمس صلوات مفروضات قال فما الستة قال خلق الله السموات والارض و ما بينهما فى ستة ايام قال فما السبعة قال سبعة ابواب النار متطابقات قال فما الثمانية قال ثمانية ابواب الجنة قال فما التسعة قال تسعة رهط يفسدون فى الارض ولا يصلحون قال فما العشرة قال عشرة ايام العشر قال فما الاحد عشر قال قول يوسف لاييه يا ابي ايتنى رأيت احد عشر كوكباً و الشمس والقمر رايتهم لى ساجدين قال فما الاثنى عشر قال شهر ربيع السنة قال فما العشرون قال بيع يوسف بعشرين درهما قال فما الثلثون قال ثلثون يوماً شهر رمضان صيامه فرض واجب على كل

تحمل عظمت او را ندارد. عرض كرد: چگونه خدا مى فرمايد: عرش پروردگار تو را در اين روز هشت تن بر دوش خود مى كشند. فرمود: اى يهودى! مگر نمى دانى آنچه در آسمان ها و زمين و ميان آنها و زير خاك است، از آن خداست. هر چيز بر خاك استوار است و خاك به توانايى خدا برقرار است و به توانايى حق هر چيزى را تحمل مى كند.

۸. بهشت كجاست و دوزخ كجاست؟ بهشت در آسمانست و دوزخ در زمين.

۹. روى پروردگار ت به چه سوى است؟ على فرمود: اين عباس آتش و هيزم برايم بياور. آوردم. هيزم را آتش زد و سپس به يهودى گفت: روى اين آتش به چه سواست؟ عرض كرد: روى مشخصى ندارد. فرمود: پروردگار من به اين نمونه است. مشرق و مغرب از آن خداست. هر جا رو كنيد، همانجا روى خداست.

۱۰. دو چيز هميشه پيش چشم، كدامند؟ آسمان و زمين كه يك ساعت از چشم دور نشوند.

۱۱. دو چيز نهران چيست؟ مرگ و زندگى كه كسى آنها را نبيند.

۱۲. دو چيز خصومت انگيز چيست؟ شب و روز.

۱۳. يگانه اى كه دو ندارد چيست؟ خداى تبارك و تعالى.

۱۴. دوىى كه سه ندارد چيست؟ آدم و حوا.

۱۵. سومين سه تا چيست؟ نصارى بر خدا دروغ بستند و گفتند: خدا سومين سه تا است، با اينكه خدا همتا و فرزندى ندارد.

۱۶. چهارگانه چيست؟ قرآن و زبور و تورات و انجيل.

مؤمن الامن كان مريضاً او على سفر قال فما الاربعون قال ميقات موسى ﷺ ثلثون يوماً فانما
الله بعشر فتم ميقات ربه اربعين ليلة قال فما الخمسون قال لبث نوح في قومه ألف سنة الا خمسين
عاما قال فما الستون قال قول الله عزوجل في كفارة الظهار فمن لم يستطع فاطعام ستين مسكينا
اذا لم يقدر على صيام شهرين متتابعين قال فما السبعون قال اختار موسى من قومه سبعين رجلا
لميقات ربه قال فما الثمانون قال قرية بالجزيرة يقال لها ثمانون منها قعد نوح في السفينة و
استوت على الجودي و اغرق الله القوم قال فما التسعون قال الفلك المشعرون اتخذ نوح ﷺ فيه
تسعين بيتاً للهائم قال فما المائة قال كان أجل داود ﷺ ستين فوجب له داود اربعين
سنة من عمره فلما حضرت آدم الوفاة جحد فوجدت ذريته فقال له يا شاب صف لي عهد
كاني انظر إليه حتى اؤمن به الساعة فبكي أمير المؤمنين عليه السلام ثم قال يا يهودي هيجت احزاني
كان حبيبي رسول الله ﷺ صلوات الله عليه وسلم الجبين مقرون الحاجبين ادعج العينين سهل الخدين اقنى الانف دقيق
المشربة كث اللحية براق الثنايا كان عنقه أبريق فضة كان له شعرات من لبتة إلى سرتة ملفوفة

۱۷. پنج گانه چیست؟ پنج نماز واجب شبانه روز.
۱۸. شش بی هفت چیست؟ شش روزی که خداوند در آن آسمان و زمین را آفرید.
۱۹. هفت چیست؟ هفت در دوزخ که بسته اند.
۲۰. هشت بی نه کدامند؟ هشت در بهشت.
۲۱. نه چیست؟ نه گروه (قوم صالح) که در زمین فساد می کردند و اصلاحی نمی کردند.
۲۲. ده چیست؟ ده روزه دهه.
۲۳. یازده چیست؟ گفتار یوسف به پدرش. پدر جان! من در خواب دیدم که یازده ستاره با خورشید و ماه بر من سجده کردند.
۲۴. دوازده کدام است؟ ماه های سال.
۲۵. بیست چیست؟ فروش یوسف به بیست درهم.
۲۶. سی چیست؟ سی روز ماه رمضان که روزه آن بر هر مؤمنی جز مریض و مسافر واجب است.
۲۷. چهل چیست؟ میقات موسی که سی روز بود و خداوند ده روز بدان افزود و چهل شبانه روز کامل گردید.
۲۸. پنجاه چیست؟ نوح در میان قوم خود هزار سال جز پنجاه درنگ کرد.
۲۹. شصت چیست؟ گفتار خدا است که در کفاره ظهار فرماید: کسی که نتوانست دو ماه روزه دارد، شصت مسکین را اطعام کند.
۳۰. هفتاد چیست؟ موسی از میان قوم خویش برای میقات پروردگار خود هفتاد کس برگزید.
۳۱. ثمانون چیست؟ نام دهی است در جزیره ای که نوح از آنجا در کشتی نشست و در جودی فرود آمد و خداوند قومش را غرق کرد.
۳۲. نود چیست؟ کشتی آکنده است که نوح برای جانوران در آن نود خانه ساخت.

كانها قضيب كافور لم يكن في بدنه شعرات غير هن لم يكن بالطويل الذاهب ولا بالقصير الداني
 كان إذا مشى مع الناس غمرهم نوره و كان إذا مشى كأنه ينتقلع من صخر او ينحدر من صلب
 كان مدور الكعيب لطيف القدمين رقيق الخصر عمامته السحاب و سيفه ذو الفقار و بقلته الدابل
 و حمارة يعفور و ناقته العضباء و فرسه لزاز و قضيبه الممشوق و كان عليه الصلوة و السلام اشفق الناس
 على الناس و أرؤف الناس بالناس و كان بين كتفيه خانم النبوة مكتوب على الخاتم سطرين أما
 اول سطر لا إله إلا الله و أما الثاني محمد رسول الله فهذه سنته يا يهودي فقال اليهود بان نشهد أن لا إله إلا الله
 نشهد أن محمد رسول الله ﷺ و أنك وصي محمد ﷺ حقا فاسلما و حسن اسلامهما و لزمنا أمير
 المؤمنين ﷺ فكاننا معه حتى كان من امر الجمل ما كان فخر جامعه إلى بصرة فقتل أحدهما
 في وقعة الجمل و بقي الآخر حتى خرج معه إلى صفين فقتل معه بصفين

حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثني أحمد بن الحسين بن سعيد عن أبيه

۳۳. صد چیست؟ عمر داود شصت سال بود. آدم از عمر خود چهل سال به او بخشود و چون مرگش سر رسید، منکر
 شد و انکار حق از او به نژادش ارث رسید.

ای جوان! محمد را برای من چنان وصف کن که گویا با چشم خود می بینم، تا هم اکنون به وی ایمان آورم.
 علی (ع) در حالی گویه: ای یهودی! اندوه های مرا جنبش دادی و داغ مرا تازه کردی. دوست من رسول خدا (ص)
 شخصی بود پیشانی بلند، پیوسته ابروان، سیاه چشم، هموار گونه، کشیده بینی، نازک لب، پر ریش، درخشنده دندان،
 گردن بلورین مانند تنگ نقره، خط مویی از گودی گلو تا ناف پیوسته داشت، چون شاخه کافور. جز آن در بدن وی مویی
 نبود. میانه بالا بود. چون با مردم راه می رفت نورش همه را فرو می گرفت.
 چون راه می رفت، محکم قدم برمی داشت و استوار به زمین می گذاشت. گویا گام خود را از سنگ برمی کند و از
 بلندی فرود می شود. دو کعبش گرد بودند و دو قدمش لطیف. کمرش باریک بود. عمامه اش سحاب نام داشت.
 شمشیرش ذو الفقار و استرش دلدل و الاغش یعفور و ماده شترش عضباء و اسبش (چون فربه و درهم بود) لزاز و
 شلاقش ممشوق (بلند و باریک). حضرتش به مردم از همه کس مهربان تر و دلسوزتر بود. میان دو شانهاش مهر
 پیوسته ای بود که در آن دو سطر نگارش یافته. سطر اول لا اله الا الله و سطر دوم محمد رسول الله (ص). ای یهودی!
 این بود وصف پیغمبر اسلام.

هر دو تن گفتند: ما اقرار داریم که خدا یگانه است و محمد (ص) رسول خدا است و تو جانشین برحق محمد هستی.
 هر دو تن مسلمان شدند و خوش عقیده گردیدند و ملازمت امیر مؤمنان را گزیدند و با آن حضرت بودند تا واقعه جمل رخ
 داد و با آن حضرت به بصره رفتند. یک تن از آن ها در جنگ جمل کشته شد و دیگری ماند تا با آن حضرت به صفین رفت و
 در صفین کشته شد.

یکی از صادقان آل محمد فرماید: دو تن از یهودان خیبر با تورات گشاده به مدینه آمدند که حضور پیغمبر برسند.

عن جعفر بن يحيى عن أبيه رفعه إلى بعض الصادقين من آل محمد عليهم السلام قال جاء رجلان من يهود خيبر ومعهما التوراة منشورة يريدان النبي صلى الله عليه وآله فوجداه قد قبض فأتيا أبابكر فقالا إنا قد جئنا نريد النبي صلى الله عليه وآله نسأله عن مسائل فوجدناه قد قبض قال و ما مسائلكما فقالا اخبرنا عن الواحد والاثنتين والثلاثة و الأربعة والخمسة و الستة والسبعة والثمانية والتسعة و العشرة والعشرين و الثلاثين و الأربعين والخمسين والستين والسبعين والثمانين والتسعين والمائة فقال لهما أبوبكر ما عندي من هذا شيئا أفتيا علي بن أبي طالب رضي الله عنه فأتياه فقصا عليه القصة من أولها و معها التوراة منشورة فقال لهما أمير المؤمنين عليه السلام إن اخبرتكما بما تجدانه عند كما تسلمان قالوا نعم قال أما الواحد فهو الله وحده لا شريك له و أما الاثنان فهو قوله عز وجل لا تتخذوا الالهين اثنين إنما هو اله واحد و أما الثلاثة والأربعة والخمسة والستة والثمانية فهو قول الله عز وجل في كتابه في اصحاب الكهف سيقولون ثلاثة رابعهم كلبهم و يقولون خمسة سادسهم كلبهم رجماً بالغيب و يقولون سبعة و ثامنهم كلبهم و أما التسعة فهو قول الله عز وجل تسعة رهط يفسدون في الارض ولا يصلحون وأما العشرة فهو قول الله عز وجل تلك عشرة كاملة و أما العشرون فقول الله عز وجل إن يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين و أما الثلثون والأربعون فقول الله عز وجل و اعدنا موسى ثلثين ليلة و

وقتی آمدند که پیغمبر از دنیا رفته بود. آمدند نزد ابی بکر. گفتند: ما به قصد دیدار پیغمبر آمدیم که چند مسأله از او بپرسیم. اکنون دریافتیم که فوت شده. گفت: مسائل شما چیست؟ گفتند: به ما خبر ده از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و بیست و سی و چهل و پنجاه و شصت و هفتاد و هشتاد و نود و صد. ابوبکر گفت: جواب اینها نزد من نیست. بروید حضور علی بن ابی طالب (ع). یهودیان خدمت آن حضرت رفتند و سرگذشت خود را به عرض رسانیدند و تورات را گشاده در دست داشتند. امیر مؤمنان (ع) فرمود: اگر جواب این مسائل را چنانچه خود می دانید به شما بدهم مسلمان می شوید؟ آری. (از فرمایش مولی (ع) معلوم می شود که جوابها مطابق انتظار سایل داده شده.)

واحد همان خدایی است که یگانه است و شریک ندارد. دو تا آن است که خدا (در سوره نحل آیه ۵۱) فرماید: «دو معبود برای خود نگیرید. همانا معبود یکی است». سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت، گفتار خداوند است از کتاب خود (سوره کهف آیه ۲۲) درباره اصحاب کهف: «هر آینه گویند سه باشند و سگشان چهارمی است و گویند پنجند و ششمی آنها سگشان است. از روی غیب گویی، گویند هفتند و سگشان هشتمی آنان است». اما نه گفتار خداست (در سوره نمل آیه ۴۸): «نه طایفه بودند که در زمین فساد می کردند و اصلاحی نمی نمودند». اما ده گفتار خداست (در سوره بقره آیه ۱۹۶): «این ده تایی کامل است».

و اما بیست، گفتار خدای عزوجل است (در سوره انفال آیه ۶۵): «اگر از شما بیست تن شکیبیا باشند، بر دو بیست تن پیروز شوند». و اما سی و چهل گفتار خدای عزوجل است (در سوره اعراف آیه ۴۲): «با موسی سی شب وعده کردیم و به

اتمناها بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة واما الخمسون فقولہ عزوجل في يوم كان مقداره خمسين الف سنة و اما الستون فقول الله عزوجل فمن لم يستطع فاطعام ستين مسكينا و اما السبعون فقول الله عزوجل و اختار موسى سبعين رجلا لميقاتنا و اما الثمانون فقول الله عزوجل و الذين يرمون المحصنات ثم لم ياتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين جلدة و اما التسعون فقول الله عزوجل هذا اخي له تسع و تسمون نعمة و اما المائة فقول الله عزوجل والزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة قال فاسلم اليهوديان.

۴ عرج النبي (ص) مائة وعشرين مرة حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد قال حدثنا الحسن بن متيل الدقاق قال حدثنا سلمة بن الخطاب عن يونس بن الصباح المزني عن أبي عبد الله عليه السلام قال عرج النبي ﷺ مائة وعشرين مرة مأمنا مرة الا قد اوصى الله عزوجل فيها النبي ﷺ بالولاية لولي والايمه ﷺ اكثر مما اوصاه بالفرائض.

۴ الفاكهة مائة عشرة لونا حدثنا أبي و محمد بن الحسن (رض) قالا حدثنا سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن ابي عمير عن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال لما اهبط الله عزوجل آدم من الجنة اهبط معه مائة و عشرين قضيباً منها اربعون مأيوكل داخلها و اربعون مأيوكل خارجها و اربعون مأيوكل خارجها و منها اربعون مأيوكل

ده شب ديگر آن را تکميل نموديم تا وعده پروردگارش چهل شب كامل گرديد.

و اما پنجاه گفتار خداوند است (در سورة معارج آيه ۴): «در روزی که اندازه اش پنجاه هزار سال است».

اما شصت، گفتار خداست در كفارة ظهار: «کسی که نتواند شصت مسکين را طعام دهد».

و اما هفتاد، گفتار خداست (در سورة اعراف آيه ۵۵): «موسی از میان قوم خود هفتاد کس برگزيد برای ميعادگاه ما».

اما هشتاد، گفتار خداست (در سورة نور آيه ۴): «کسانی که نسبت زنا به زن های پارسا می دهند و چهار گواه نمی آورند، هشتاد تازیانه به آنها بزنيد».

اما نود، گفتار خداست (در سورة ص آيه ۲۳): «این برادر من نود و نه گوسفند دارد».

و اما صد، گفتار خداست (در سورة نور آيه ۲): «زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنيد».

گويد، هر دو تن يهودی مسلمان شدند.

۲. پیغمبر صد و بیست بار به معراج رفت. امام ششم (ع) فرمود: پیغمبر (ص) یک صد و بیست بار به معراج رفت و در هر بار

خداوند درباره دوستی علی (ع) و امامان عليهم السلام بیش از واجبات ديگر به او سفارش نمود.

۳. میوه یکصد و بیست نوع است. امام ششم (ع) فرمود: چون خداوند آدم را از بهشت به زمین فرو فرستاد، با او یکصد و

بیست شاخه فرستاد که چهل شماره از آن میوه هایی می دهد که درون و بیرونش خوردنی است و چهل شماره آن میوه هایی

خارجها و یرمی داخلها و غرارة ، فیها بذر کل شی.

۴ اهل الجنة عشرون و مائة صنف حدثنا ابو احمد محمد بن جعفر البندار الشافعي بفرغانه قال حدثني ابو العباس الجمادي قال حدثنا صالح بن محمد البغدادي قال حدثنا عبيد الله بن عمر القوريزي قال حدثنا مؤمل بن اسماعيل قال حدثنا سفين بن الثوري عن علقمة بن مرثد عن سليمان بن يزيد عن ابيه قال قال رسول الله ﷺ اهل الجنة عشرون و مائة صنف هذه الامة منها ثمانون صنفاً.

۵ من حفظ القرآن فله كل سنة مائة دينار في بيت المال حدثنا ابو الحسن احمد بن محمد بن الحسين البزاز قال اخبرني ابو جامد احمد بن محمد بن حمويه قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن احمد بن سعيد الرازي قال حدثنا العباس ابن حمزة قال حدثنا احمد بن ابراهيم الدورقي قال حدثنا الربيع بن بدر عن ابي الاشهب النخعي قال قال علي بن ابي طالب عليه السلام من دخل في الاسلام طامعاً و قراء القرآن ظاهراً فله في كل سنة مائة دينار في بيت مال المسلمين ان منع في الدنيا اخذها يوم القيمة وافية احوج ما يكون اليها.

۶ السنة ثلثمائة وستون يوماً حدثنا أبي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن الحسين بن علي بن يقطين عن بكر بن علي بن عبدالعزيز عن ابيه قال سالت ابا عبدالله عليه السلام عن السنة كم يوماً هي قال ثلثمائة وستون يوماً منها ستة ايام خلق الله عزوجل فيها الدنيا فطرح من اصل السنة قصارت السنة ثلثمائة و اربعة و خمسين يوماً .

می دهد که برونش خوردنی است و درونش دور انداختنی است و چهل شماره آن درونش خوردنی و بیرونش دور انداختنی است و یک جوال هم پر از تخم هر چیزی با خود آورد.

۴. اهل بهشت یکصد و بیست صنفند. رسول خدا (ص) فرمود: اهل بهشت یکصد و بیست صنفند که هشتاد صنفشان از این امت می باشد.

۵. هر کس تمام قرآن را حفظ می کرد، هر سال دوست اشرفی از بیت المال حقوق دریافت می کرد. امام یکم (ع) فرمود: هر کس داوطلبانه مسلمان شد و قرآن را حفظ کرد، هر سال دوست اشرفی در بیت المال مسلمانان دارد. اگر در دنیا از او دریغ شود در روز قیامت تمام دریافت کند و بدان محتاج تر است از همه وقت. در آن گیر و دار و روز وانقضا.

۶. سال سیصد و شصت و روز است. علی بن عبدالعزيز گوید، از امام ششم (ع) پرسیدم: سال چند روز است؟ فرمود: سیصد و شصت روز. در شش روز آن خداوند دنیا را آفرید و از اصل سال طرح شد و سال سیصد و شصت و چهار روز گردید.

۷ يستحب ان يطوف الرجل في مقامه بمكة عدد ايام السنة ثلثمئة و ستين اسبوعاً فان لم يقدر طاف ثلثمئة و ستين شوطاً حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (رض) قال حدثنا الحسين بن الحسن بن ابان عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن ايوب عن معوية بن عمار عن ابي عبدالله عليه السلام قال يستحب ان تطوف ثلثمئة و ستين اسبوعاً عدد ايام السنة فان لم تستطع فثلثمئة و ستين شوطاً فان لم تستطع فما قدرت عليه من الطواف.

۸ خصال هي من شرايع الدين حدثنا احمد بن محمد بن الميثم العجلي و احمد بن الحسن القطان و محمد بن أحمد السناني والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتوب و عبدالله بن محمد الصانع و علي بن عبدالله الوراق رضي الله عنهم قالوا حدثنا ابو العباس أحمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال حدثنا تميم بن بهلول قال حدثني أبو معاوية عن الاعمش عن جعفر بن محمد عليه السلام قال هذه شرايع الدين لمن أراد يتمسك بها و أراد ان هداه الله اسبغ الوضوء كما امر الله في كتابه الناطق غسل الوجه واليدين إلى المرفقين و مسح الرأس و القدمين إلى الكعبين مرة مرة و مرتان جائز، ولا ينقض الوضوء إلا البول و الريح و النوم والغائط و الجنابة و من مسح على الخفين فقد خالف الله و رسوله صلى الله عليه و آله و سلم و كتابه و وضوءه لم يتم و صلواته غير مجزية و الاغسال منها غسل الجنابة و الحيض و غسل الميت و من مس الميت

شرح در باب خصال دوازده گانه شرحی راجع به مضمون این حدیث گذشت. به همان باب خصال صدوق و شرح ترجمه فارسی مراجعه شود.

۷. مستحب است کسی که به مکه می‌رود، به شماره روزهای سال، سیصد و شصت بار طواف کند و اگر نتواند سیصد و شصت دور طواف کند. امام ششم (ع) فرمود: خوب است که سیصد و شصت بار طواف هفت شوطی را انجام دهد. به شماره روزهای سال و اگر نتواند سیصد و شصت دور طواف کند و اگر نتواند هر چه تواند طواف کند.

۸. خصالی که آداب و شرایع دین اسلامند. امام ششم (ع) فرمود: اینها دستورات دین اسلامند، برای کسی که بخواهد بدانها پایبند باشد و بخواهد خدا او را هدایت کند.

وضوء را چنانچه خدا در کتاب گویای خود دستور داده کاملاً بگیرد. رو و دست را تا مرقق بشوید و سر را و روی دو پا را تا بلندی متصل به ساق مسح کنید. هر کدام را یک بار و دو بار هم جایز است. وضوء را جز بول و باد و خواب و غایط و جنابت باطل نکند.

کسی که روی موزه مسح کشد، خدا و رسولش و کتابش را مخالفت ورزیده. وضویش درست نیست و نمازش مجزی نه.

غسل چند قسم است؛ چون غسل جنابت و حیض و غسل میت و غسل مس میتی که سرد شده و غسل کسی که میت را غسل داده و غسل جمعه و غسل عید فطر و قربان و غسل دخول به مکه و غسل دخول به مدینه و غسل زیارت و غسل

بعد ما یبرد و غسل من غسل المیت و غسل يوم الجمعة و غسل العیدین و غسل دخول مكة و غسل دخول المدينة و غسل الزیارة و غسل الاحرام و غسل يوم عرفة و غسل ليلة سبع عشرة من شهر رمضان و غسل تسعة عشر من شهر رمضان و غسل ليلة احدى و عشرين و ليلة ثلث و عشرين منه و أما الفرض فغسل الجنابة والحیض واحد و صلوة الفریضة الظهر اربع ركعات و العصر أربع ركعات والمغرب ثلث ركعات والعشاء الاخرة أربع ركعات و الفجر ركعتان فجملة الصلوة المفروضة سبع عشرة ركعة والسنة اربع و ثلثون ركعة منها اربع ركعات بعد المغرب لا تقصیر فیها فی السفر والحضر و ركعتان من جلوس من العشاء الاخرة تعدان برکعة وثمان ركعات فی النحر و هی صلوة اللیل والشفع ركعتان والوتر ركعة و ركعتا الفجر بعد الوتر و ثمان ركعات قبل الظهر و ثمان ركعات قبل العصر و الصلوة يستحب فی اول الاوقات و فضل الجماعة علی الفرد باربع و عشرين و لا صلوة خلف الفاجر ولا یقتدی الا باهل الولاية و لا یصلی فی جلود المیتة و ان دبت سبعین و لا فی جلود السباع و لا تسجد الاعلی الارض او ما انبت الارض الا الماکول والقطن والکتان و یقال فی افتتاح الصلوة تعالی عرشک و لا یقال تعالی جدک و لا یقال فی التشهد الاول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین لان تحلیل الصلوة هو التسلیم و اذا قلت هذا فقد سلمت و التقصیر فی ثمانية فراسخ و هو بریدان و اذا قصرت افطرت و من لم یقصر فی

احرام و غسل روز عرفة و غسل شب هفدهم ماه رمضان و غسل شب بیست و یکم و بیست و سوم آن سنت است و فرض غسل جنابت و حیض است که به یک صورت واقع می شوند.

نمازهای واجب: ظهر چهار ركعت، عصر چهار ركعت، مغرب سه ركعت، عشاء چهار ركعت، صبح دو ركعت که روی هم می شود هفده ركعت و نماز نافله سی و چهار ركعت است: چهار ركعت پس از مغرب که در سفر ساقط شوند، دو ركعت نشسته بعد از عشاء که یک ركعت محسوبند، هشت ركعت نماز شب در موقع سحر و نماز شفع دو ركعت و نماز وتر یک ركعت، نافله صبح دو ركعت پس از وتر و هشت ركعت پیش از ظهر و هشت ركعت پیش از عصر. مستحب است نماز را در اول وقت خواند. ثواب نماز جماعت بیست و چهار برابر فردی است. نماز پشت سر فاجر درست نیست و به غیر شیعه مذهب نباید اقتدا کرد و در لباس پوست مردار نماز درست نیست، اگرچه هفتاد بار دباغی شود و نه در پوست درندگان. و سجده نشود مگر بر زمین یا آنچه از زمین روید جز خوردنی و پنبه و کتان. در آغاز نماز گویند: تعالی عرشک و نگویند: تعالی جدک (بخت بلند است). در تشهد اول نمازی که دو تشهد دارد، نگویند السلام علینا و علی عباد الله الصالحین، زیرا سلام بیرون می برد از نماز و این هم سلام است و چون سلام گفتی، از نماز بیرون رفتی. در مسافرت هشت فرسخ نماز شکسته است و آن دو منزل است و چون نماز را شکسته خواندی، باید روزه ماه رمضان را هم افطار کنی. هر کس در سفر نماز شکسته نخواند، درست نیست، زیرا در واجب الهی افزوده. قنوت در همه نمازی سنت مؤکد است و محل آن ركعت دوم است. پیش از رکوع و بعد از قرائت. در نماز میت پنج الله اکبر است. کسی که کم گذارد، با دستور شرع مخالفت کرده.

السفر لم تجز صلوته لانه قدزاد في فرض الله عزوجل والقنوت في جميع الصلوات سنة واجبة في الركعة الثانية قبل الركوع : بعد القراءة و الصلوة على الميت خمس تكبيرات فمن نقص منها فقد خالف السنة والميت يسلم من قبل رجله سلا والمرأة تؤخذ بالعرض من قبل اللحد والقبور تربع ولا تسنم والاجهار بسم الله الرحمن الرحيم في الصلوة واجب وفرائض الصلوة سبع الوقت والظهور والتوجه والقبلة والركوع والسجود والدعاء والزكوة فريضة واجبة على كل مأتى درهم خمسة دراهم ولا يجب فيما دون ذلك من الفضة ولا يجب على مال زكوة حتى يعول عليه الحول من يوم ملكه صاحبه ولا يعول ان تدفع الزكوة إلا إلى أهل الولاية والمعرفة ويجب على الذهب إذا بلغ عشرين مثقالا فيكون فيه نصف دينار و يجب على الحنطة والشعير والتمر والزبيب إذا بلغ خمسة اوساق العشر إذا كان سقى. سبعا و إن سقى بالدو الي فعليه نصف العشر والوسق ستون ساعا والصاع اربعة امداد و يجب على الغنم الزكوة إذا بلغت أربعين و تزيد واحدة فيكون فيها شاة إلى عشرين و مائة فان زادت واحدة فيها شاتان إلى مائتين فان زادت واحدة فيها ثلث شاة إلى ثلثمائة و بعد ذلك يكون في كل مائة شاة و يجب على البقر الزكوة إذا بلغت ثلثين بقرة تبيعة حولية فيكون فيها تبيع حولي إلى أن تبلغ أربعين بقرة ثم يكون فيها مسنة إلى

مرده مرد را از پا به آرامی وارد گور کنند و مرده زن را از سر تا پا به سمت لحد می برند. گورها را مسطح کنند و پشت ماهی ن سازند. بسم الله را در نماز باید بلند گفت.

واجبات قرآنی نماز هفت است: وقت و طهارت و تکبیرة الاحرام و قبله و رکوع و سجود و ذکر.

زکات در دو بیست درهم پول نقره پنج درهم واجب است. نقره کمتر از آن زکات ندارد و زکات در مال واجب نشود تا سال بر آن بگردد و از روزی که در ملک مالک آمده یک سال تمام بگذرد. زکات را به غیر شیعه مذهب که امام بر حق را به حق طاعت می شناسد، نمی توان داد.

پول طلا چون بیست مثقال باشد، نیم دینار که نصف مثقال شرعی است زکات دارد و چون گندم و جو و خرما و کشمش به مقدار پنج وسق باشد زکات در آن واجب است و زکاتش ده یک باشد. اگر به باران آب بخورد و بیست یک باشد. اگر با گاو چاه آب بخورد، وسق شصت صاع است.

صاع چهار مد است (هر مدی یکصد و پنجاه و سه مثقال و کسری است).

در گوسفند چون چهل و یکی شد، یکی زکات است. تا صد و بیست، و چون یکی افزود، دو گوسفند زکات دارد، تا دو بیست، و چون یکی افزود، سه گوسفند زکات دارد تا سیصد و چون از این گذشت در هر صد عدد یک گوسفند داده می شود و گاو وقتی به سی شماره رسید، یک گوساله یک ساله زکات دارد تا به چهل رسد که در آن یک گاو دو ساله است تا به شصت رسد که در آن دو گاو دو ساله است تا به نود رسد که در آن سه گوساله یک ساله است و سپس در هر سی تا یک گوساله است و در هر چهل، یک گاو دو ساله.

ستین ثم يكون فيها مستتان الى تسعين ثم يكون فيها ثلث تباع ثم بعد ذلك يكون في كل ثلثين بقرة تبيع و في كل اربعين مسنة و تجب على الابل الزكوة اذا بلغت خمسة فيكون فيها شاة فاذا بلغت عشرة فشاتان فاذا بلغت خمسة عشر فثلاث شياة فاذا بلغت عشرين فاربع شياة فاذا بلغت خمسا و عشرين فخمس شياة فاذا زادت واحدة ففيها بنت مغاض فاذا بلغت خمسا و ثلثين وزادت واحدة ففيها ابنة لبون و اذا بلغت خمسا و اربعين وزادت واحدة ففيها حقة فاذا بلغت ستين و زادت واحدة ففيها جذعة الى ثمانين فان زادت واحدة ففيها ننتى الى تسعين فاذا بلغت تسعين ففيها ابنتا لبون فاذا زادت واحدة الى عشرين ومائة ففيها حقتان طروقتا الفحل فاذا كثرت الابل ففي كل اربعين بنت لبون و في كل خمسين حقة ويستقط الغنم بعد ذلك ويرجع الى اسنان الابل و زكوة الفطرة واجبة على كل رأس صغيرا كان او كبيرا حرا او عبدا ذكرا او انثى أربعة امداد من الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب و هو صاع تام ولا يجوز ذلك اجمع إلا لاهل الولاية و المعرفة و اكثر أيام حيض المرأة عشرة أيام و اقلها ثلاثة أيام و المستحاضة تفتسل و تحتشي و تصلى و العائض تترك الصلوة ولا تقضيها و تترك الصوم و تقضيه و صيام شهر رمضان فريضة يصام لرؤيته و يفطر لرؤيته ولا يصلى التطوع في جماعة لان ذلك بدعة و كل بدعة ضلالة و كل ضلالة في النار و صوم ثلاثة أيام في كل شهر سنة و هو صوم خمسين بينهما اربعاء الخميس الاول من العشر الاول و الاربعاء من العشر الاوسط و الخميس الاخير من العشر الاخير و صوم شعبان حسن لمن صامه لان الصالحين قد صاموا و رغبوا فيه و كان رسول الله ﷺ يصل شعبان بشهر رمضان و الفاتت من شهر رمضان ان قضى متفرقا جاز وان قضى متتابعا كان

شتر چون پنج شود، زکات دارد و زکات پنج شتر یک گوسفند است تا به ده رسد که زکاتش دو گوسفند است و چون پانزده شد، سه گوسفند زکات دارد و چون بیست شد، چهار گوسفند و چون بیست و پنج شد، پنج گوسفند و چون یکی بر آن افزود، یک کره شتر دو ساله زکات دارد و چون به سی و پنج رسید و یکی افزود، یک شتر پا در سه سال زکات دارد و چون به چهل و پنج رسید و یکی افزود، یک شتر پا در چهار سال زکات دارد و چون به شصت رسید و یکی افزود یک شتر پا در پنج سال زکات دارد تا برسد به هشتاد و چون یکی افزود زکات آن یک شتر پا در شش سال است تا برسد به نود و چون به نود رسید، دو شتر پا در سه سال زکات دارد تا برسد به صد و بیست که در آن دو شتر پا در چهار سال است که نر به پشت گیرند و چون شتر بسیار گردد، برای هر چهل شماره یک شتر پا در سه سال زکات دهند و برای هر پنجاه، یک شتر پا در چهار سال و دیگر برای کسری آن گوسفند داده نمی شود و باید رجوع به سال شتران کرد.

زکات فطره برای هر سری از کوچک و بزرگ و آزاد و بنده و مرد و زن لازم است و اندازه آن چهار مد است از جنس گندم و جو و خرما و مویز و آن یک صاع تمام است (که از یک من تبریز تقریباً بیست و پنج مثقال کمتر است).

افضل و حج البيت واجب على من استطاع إليه سبيلا و هو الزاد و الراحلة مع صحة البدن و أن يكون للانسان ما يخلفه على عياله و ما يرجع إليه من حجه و لا يجوز الحج إلا تمتعاً و لا يجوز القران و الافراد إلا لمن كان أهله حاضري المسجد الحرام و لا يجوز الاحرام قبل بلوغ الميقات و لا يجوز تأخيرهم عن الميقات إلا لمرض او تقيّة و قد قال الله عزوجل و اتوا الحج و العمرة لله و تماماً اجتناب الرفق و الفسوق و الجدال في الحج و لا يجزى في النسك الخصى لانه ناقص و يجوز الموجى إذا لم يوجد غيره و فرائض الحج الاحرام و التلبية الاربعة و هي ليك اللهم ليك ليك لا شريك لك ليك إن الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك و الطواف بالبيت للعمرة فريضة و ركعتاه عند مقام إبراهيم ﷺ و السعى بين الصفا و المروة فريضة و ركعتاه عند المقام فريضة و بعده السعى بين الصفا و المروة فريضة و طواف النساء فريضة و ركعتاه عند المقام فريضة و لا سعى بعده بين الصفا و المروة و الوقوف بالمشعر فريضة و الهدى للمتمتع فريضة فاما الوقوف بعرفة فهو سنة واجبة و العلق سنة و رمي الجماد سنة و الجهاد واجب مع امام عادل و من قتل دون ماله فهو شهيد و لا يحل قتل أحد من الكفار و النصاب في دار التقيّة إلا قاتل اوساع في فساد ذلك اذا لم تخف على نفسك و لا على أصحابك و استعمال التقيّة في دار التقيّة واجب و لا حنث و لا كفارة على من حلف تقيّة يدفع بذلك ظلماً عن نفسه و الطلاق للسنة على ما ذكره الله عزوجل في كتابه و سنة نبيه ﷺ و لا يجوز طلاق لغير السنة و كل طلاق

مستحق هر قسمی از زکات، شیعه مذهب و عارف به حق امام است. اکثر ایام حیض زن ده روز است و کمترین آن سه روز. زنی که مستحاضه است، باید غسل کند و فرج خود را با پنبه پر کند و بندد و نماز بخواند. حیض نماز نخواند و قضای آن را هم نخواند و روزه نگیرد ولی قضای روزه را بگیرد. روزه ماه رمضان واجب است. چون ماه رؤیت شد، روزه گیرند و چون ماه شوال رؤیت شد، افطار کنند.

نماز مستحبی را به جماعت نخوانند، زیرا بدعت است و هر بدعت گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است. روزه سه روز در هر ماهی سنت مؤکد است و آن روزه دو پنجشنبه است با چهارشنبه میان، به این ترتیب: پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه دهه وسط و آخر، پنجشنبه دهه آخر. روزه ماه شعبان برای هر کس بدان موفق شود نیک است، زیرا نیکان، آن ماه را روزه می داشتند و بدان تشویق می کردند و رسول خدا (ص) روزه ماه شعبان را به ماه رمضان می پیوست. قضای ماه رمضان را اگر تفریق کند جایز است و اگر بی دریغی بگیرد بهتر است. حج خانه کعبه بر هر مستطیمی که راه بدان یابد واجب است. استطاعت توشه و مرکب سواری است با تندرستی و نفقه ای که برای عیالات خود بگذارد و خرجی مراجعت از مکه تا وطن.

مخالف للكتاب فليس بطلاق كما ان كل نكاح يخالف الكتاب والسنة فليس بنكاح ولا يجمع بين أكثر من أربع حرائر و إذا طلقت المرأة للمعدة ثلث مرات لم تحل للزوج حتى تنكح زوجاً غيره وقد قال اتقوا تزويج المطلقات ثلثاً في موضع واحد فانهن ذوات ازواج والصلوة على النبي ﷺ واجبة في كل المواطن و عند العطاس والرياح و غير ذلك وحب اولياء الله والولاية لهم واجبة و البرائة من اعدائهم واجبة من الذين ظلموا آل محمد ﷺ و هتكوا حجابهم و اخذوا امن فاطمة (س) فدكا و منعوها ميراثها و غصبوها و زوجها و حقوقهما و هموا باحراق بيتها و اسماوا الظلم

باید حج تمتع کند و حج قرآن و افراد صحیح نیست، مگر برای کسی که وطن او در اطراف مکه باشد و احرام پیش از میقات جایز نیست، چنانچه تأخیر آن از میقات جایز نیست، مگر برای بیماری یا تقیه.

خدا فرمود: حج و عمره را برای خدا تکمیل کنید. تکمیل آن‌ها کناره‌گیری از جماع و دروغ و ستیزه است. در حال حج برای قربانی، گوسفند اخته و خایه کشیده کافی نیست، زیرا ناقص است و خایه مالیده با وجود غیر آن کافی نیست. واجبات حج احرام است و چهار تلبیه؛ بدین لفظ: لبیک اللهم لبیک، لا شریک لک لبیک، ان الحمد و النعمة لک و الملک، لا شریک لک.

و طواف خانه از واجبات عمره است با دو رکعت نماز در مقام ابراهیم. و سعی میان صفا و مروه هم واجب است و طواف حج واجب است و دو رکعت نماز آن در مقام ابراهیم واجب و سعی بین صفا و مروه نیز واجب است و طواف نساء هم واجب است و دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم بعد از آن واجب است.

و بعد از آن سعی میان صفا و مروه نیست. و قوف به مشعر واجب است. قربانی برای کسی که حج تمتع کرده واجب است. اما و قوف به عرفه سنتی است لازم و سر تراشیدن سنت است و رمی جمره‌ها سنت است و جهاد در رکاب امام عادل بر حق واجب است. هر کس برای حفظ مال خود کشته شود، شهید است. در کشور حکومت جور که وظیفه تقیه است، کشتن کفار و ناصبی‌ها روا نیست، مگر کسی که قتل نفس کند یا راه ببرد و در زمین فساد کند که در صورت اطمینان بر جان خود و یارانت جایز است او را بکشی. در حکومت جور تقیه واجب است. کسی که از روی تقیه برای حفظ جان و مال و آبروی خود قسم بخورد، مخالفت آن جایز است و کفاره هم ندارد.

طلاق مشروع همان است که خداوند در قرآن و پیغمبر (ص) در دستورات خود ذکر کرده‌اند. طلاق بر خلاف دستور شرع صحیح نیست. هر طلاقی که مخالف دستور شرع اسلام باشد، درست نیست. چنانچه هر نکاحی مخالف دستور اسلام باشد، نکاح نیست. یک مرد بیش از چهار زن آزاد را نمی‌تواند با هم بگیرد. چون زن را سه طلاق عدی دهند (یعنی طلاق دهد و رجوع کند و دخول کند و دوباره طلاق دهد و در عده رجوع کند تا سه بار) شوهرش نمی‌تواند او را ازدواج کند تا شوهر دیگری برود و محلل او گردد.

غیروا سنة رسول الله ﷺ والبرائة من الناکثین والقاسطین والمارقین واجبة والبرائة من الانصاب والازلام و ائمة الضلال و قادة الجور کلهم اولهم و آخرهم واجبة والبرائة من اشقی الاولین و الاخرین شقیق عاقر ناقة ثمود قاتل امیر المؤمنین عليه السلام واجبة والبرائة من جمیع قنلة أهل البيت عليهم السلام واجبة والولاية للمؤمنین الذین لم یغیروا اولم یدلوا بعد نبیهم عليه السلام واجبة مثل سلمان الفارسی و ابي ذر الغفاری والمقداد بن الاسود الکندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبدالله الانصاری و حذیفة بن الیمان و ابي الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و ابي ایوب الانصاری و عبدالله ابن الصامت و عبادة بن الصامت و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابي سعید الخدری و من نھی نحوهم و فعل مثل فعلهم والولاية لاتباعهم و المقتدین بهم و بهمیدیم واجبة و بر الوالدین واجب فان کانوا مشرکین فلا تطعمهما ولا غیرهما فی المعصية فانه لاطاعة لمخلوق فی معصية الخالق والانیابو الاوصیاء لا ذنوب لهم لانهم معصومون مطهرون و تحلیل المتعتین واجب کما انزل الله عزوجل فی کتابه و سنهما رسول الله ﷺ متعة الحج و متعة النساء و الفرائض الارث علی ما انزل الله تبارک و تعالی و العقیقة للولد الذکر والانشی يوم السابع و یرسم الولد يوم السابع و یحلق رأسه و یرصد بوزن شعره ذهباً او فضة والله عزوجل لا یكلف نفساً الا وسعها ولا یكلفها فوق طاقتها و افعال

فرمود: زنانی که در یک جا سه بار طلاق داده شده‌اند (چنانچه رسم سنیان است) از ازدواج آن‌ها کناره کنید. این‌ها شوهر دارند. صلوات بر پیغمبر (ص) در هر جا و خصوص در موقع عطسه و وزیدن بادها و غیر آن واجب است. دوستی و بستگی با دوستان خدا و بیزاری از دشمنانشان و کسانی که به خاندان محمد (ص) ستم کردند و پرده احترام آن‌ها را دریدند و فدک را از فاطمه زهرا (ع) گرفتند و میراث او را از او دریغ داشتند و غصب کردند حق او و شوهرش را و همت گماشتند که خانه‌اش را آتش بزنند و بنیاد ستم را نهادند و روش پیغمبر (ص) را دیگرگون کردند و بیزاری از عهدشکنان در جمل و ستم کنندگان در جبهه صفین و از دین برگشتگان نهروان واجب است و بیزاری از بت‌ها و قمارهای زمان جاهلیت و پیشوایان گمراهی و جلوداران جور، همه از اول تا آخرشان واجب است و بیزاری از شقی‌ترین اولین و آخرین و برادر پی‌کننده ناقة ثمود، کشنده امیرمؤمنان (ع) واجب است و بیزاری از همه قاتلین خاندان پیغمبر (ص) واجب است و دوستی و پیوند با مؤمنانی که پس از پیغمبر از دین برگشتند و دیگرگون نشدند، چون سلمان فارسی، ابي ذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفة بن یمان، ابي هیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابویوب انصاری، عبدالله بن صامت، عبادة بن صامت، خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین، ابي سعید خدری و کسانی که به رویه آن‌ها رفتند و کردارشان چون کردار آن‌ها بود، واجب است و دوستی پیروان آن‌ها و کسانی که به آن‌ها اقتدا کردند و به راه راست آن‌ها رفتند واجب است و احسان به پدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند، نه آن‌ها و نه دیگری را فرمان میر در معصیت خدا، زیرا برای مخلوق در مورد خالق حق طاعتی نیست و پیغمبران و اوصیاء گناهی ندارند، زیرا معصوم و پاکند.

العباده مخلوقه خلق تقدیر لا خلق تکوین و الله خالق کل شیئی و لا یقول بالجبر و لا بالتفویض و لا یأخذ الله عز وجل البری، بالسقیم و لا یعذب الله عز وجل الاطفال بذنوب الابهاء فانه قال فی محکم کتابه و لا تزر وازرة وزر اخرى و قال الله عز وجل و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یرى و لله عز وجل ان یغفو و یتفضل و لیس لله عز وجل ان یظلم و لا یفرض الله عز وجل علی عباده طاعة من یعلم انه یقویهم و یضلمهم و لا یختار لرسالته و لا یصطفی من عباده من یعلم انه یکفر به و یعبد الشیطان و نه و لا یتخذ علی خلقه حجة الا معصوما و الاسلام غیر الایمان و کل مؤمن مسلم و لیس کل مسلم مؤمنا و لا یسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن و لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن و اصحاب الحدود مسالمون لا مؤمنون و لا کافرون و ان الله تبارک و تعالی لا یدخل النار مؤمنا و قد وعده الجنة و لا یمخرج من النار کافرا و قد وعده النار و الخلود فیها و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء و اصحاب الحدود فساق لا مؤمنون و لا کافرون و لا یخلدون فی النار و یمخرجون منها یوماً و الشفاعة جائزة لهم و للمستضعفین اذا ارتضى الله عز وجل دینهم و القرآن کلام الله لیس

دو متعه بطور وجوب حلالند، چنانچه خدای عزوجل در کتاب خویش فرو فرستاده و رسول خدا آن‌ها را قانون گزارده. متعه حج و متعه زنان و فرایض ارث هم چنان است که خدای تبارک و تعالی مقرر داشته. عقیقه فرزند از پسر و دختر روز هفتم است. روز هفتم نام فرزند را برمی دارند و سرش را می تراشند و برابر مویش طلا یا نقره صدقه می دهند. خدای عزوجل به هیچ کس بیش از توانایی او تکلیف نمی کند و بیش از طاقت بر او تحمیل نمی فرماید. کارهای اختیاری بندگان را خدا اندازه گرفته، ولی او ایجاد نکرده. خدا آفریننده هر چیزی است. عقیده به جبر و تفویض نداشته باشد. خدا بی گناه را برای گناهکار مورد بازپرس قرار نمی دهد. کودکان را به گناه پدران عذاب نمی کند، زیرا خودش در قرآن می فرماید: «کسی بار دیگری را به دوش نمی کشد» و می فرماید: «نیست برای انسان مگر آنچه کوشش کند و در آینده نتیجه کوشش خود را دریابد».

بر خدا رواست که ببخشد و تفضل نماید. برای خدا روا نیست که ستم کند. خدا اطاعت کسی که می داند بندگان را گمراه می کند و از راه به در می برد، به آن‌ها واجب نمی کند و کسی که می داند کافر می شود و بندگی شیطان را بر بندگی او می گزیند، به رسالت نمی فرستد. حجت بر خلق خود نمی کند، مگر معصوم را. اسلام غیر از ایمان است. هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست. دزد در حال دزدی مؤمن نیست. زناکار در حال زنا مؤمن نیست. کسانی که حد خورده اند مسلمانند نه مؤمن و نه کافر. خدای تبارک و تعالی مؤمن را که وعده بهشت داده به دوزخ نبرد و کافری را که وعید خلود در دوزخ داده از دوزخ بیرون نیاورد. ولی گناهان جز کفر را برای هر کس خواهد می آمرزد. کسانی که واجب الحد شده اند، فاسقند؛ نه مؤمنند و نه کافر و مخلد در دوزخ نیستند. روزی شود که از آن درآیند. شفاعت هم شامل آن‌ها می شود و هم شامل مردمان ضعیف العقیده، هرگاه خداوند دیانت آن‌ها را بپسندد. قرآن کلام خدا است، نه خالق است و نه مخلوق. کشورهای اسلامی امروز دارالتقیه محسوبند و دارالاسلام. نه دارالکفرند و نه دارالایمان. امر به معروف و نهی از منکر برای کسانی که بدان قوت دارند و به جان خود و هم کیشان خود نترسد، واجب است. ایمان انجام واجبات

بخالق ولا مخلوق والدار اليوم دار تقيه وهي دار الاسلام لا دار كفر ولا دار ايمان والامر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على من امكته ولم يخف على نفسه ولا على اصحابه والايمان هو اداء الفرائض واجتناب الكبائر والايمان هو معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان والاقرار بعذاب القبر و منكر و تكبير والبعث بمد الموت والحساب والصراف والميزان ولايمان بالله الا بالبرائة من اعداء الله عزوجل والتكبير في العيدين واجب اما في الفطر ففي دبر خمس صلوات مبتدأ (يبتدأ خ) به عن صلوة المغرب ليلة الفطر إلى صلوة العصر من يوم الفطر وهو أن يقال الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله والله أكبر والله الحمد لله أكبر على ما هدانا والحمد لله على ما ابلانا لقوله عزوجل و لتكملوا العدة و لتكبروا الله على ما هديكم و بالاضحى في الامصار في دبر عشر صلوات مبتدأ به من صلوة الظهر يوم النحر إلى صلوة الغداة يوم الثالث وفي منى في دبر خمس عشرة صلوة (يبتدأ خ) مبتدأ به من صلوة الظهر يوم النحر إلى صلوة الغداة يوم الرابع و يزداد في هذا التكبير والله أكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام والنفساء فلا تعد أكثر عن عشرين يوماً ان لم تطهر قبل

و كتاره گیری از گناهان كبیره است. ايمان معرفت با دل و اعتراف با زبان و عمل با اعضاء تن است. با اقرار به عذاب قبر و منكر و تكبير و زنده شدن پس از مرگ و حساب قیامت و صراط و میزان شرط ايمان به خدا، بیزاری از دشمنان خداست. تكبير در عيد روزه و قربان واجب است. در عيد روزه پس از پنج نماز که آغازش نماز مغرب شب فطر است و آخرش نماز عصر روز عيد فطر و صورتش این است: الله اكبر، الله اكبر، لا اله الا الله و الله اكبر و لله الحمد، الله اكبر على ما هدينا و الحمد لله على ما ابلانا.

چون خدای عزوجل فرموده است تا شماره روزه را كامل كنيد و برای آنکه خدا شما را هدايت کرده او را تكبير گوئيد و در روز عيد قربان در شهرهای دور از مکه پس از ده نماز که آغازش نماز ظهر روز عيد قربان است تا نماز صبح روز سوم و در منى پس از پانزده نماز که آغازش نماز ظهر روز عيد است تا نماز صبح روز چهارم در تكبيرات عيد قربان، این جمله اضافه شود: الله اكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام.

زن زاييده بيش از بيست روز ترك نماز و روزه نكند. در صورتی که پيش از آن پاڪ نشود و اگر تا روز بيستم پاڪ نشد و ادامه يافت، پس از آن غسل كند و پنبه به خود بردارد و عمل مستحاضه كند. نوشابه هرچه بيشش مست كننده باشد، چه كم و چه زياد آن حرام است.

هر درنده نيش دار و پرنده چنگال دارى حرام است. سپرز حيوان حرام است، زيرا خون است. از حيوانات آبی و دریایی سگ ماهی و مار ماهی و طافی و زمیر حرامند و هر ماهی که پوست زیر ندارد حرام است. تخم هایی که سر و ته آن تفاوت دارد حلال و آنچه ته و سرش برابر هم است حرام است. هر ملخی که کاملاً پرواز می کند، حلال است، ولی دیاب کاملاً پرنده نیست، حرام است. تذکیه ماهی و ملخ همان است که زنده گرفته شوند.

از گناهان كبیره باید جداً اجتناب كرد. گناهان كبیره این ها است:

۱. شرك به خدا ۲. قتل نفس محترم ۳. ترك حقوق پدر و مادر ۴. گریز از جهاد ۵. خوردن مال یتیم به ناروا ۶. ربا

ذلك فان لم تطهر بعد العشرين اغتسلت و احتشمت و عملت عمل المستحاضة و الشراب فما أسكر كثيره فقليله (حرام خ) و كثيره حرام و كل ذى ناب من السباع و ذى مخلب من الطير حرام و الطحال حرام لانه دم و الجرى و المار ماهى و الطافى و الزمير حرام و كل سمك لا يكون له قلوب فاكله حرام و يؤكل من البيض ما اختلف طرفاه و لا يؤكل ما استوى طرفاه و يؤكل من الجراد ما استقل بالطيران و لا يؤكل منه الدبابة لانه لا يستقل بالطيران و ذكوة السمك و الجراد أخذته و الكبائر محرمة وهى الشرك بالله عزوجل و قتل النفس التى حرم الله و عقوق الوالدين و الفرار من الزحف و أكل مال اليتيم ظلما و أكل الربا بعد البينة و قذف المحصنات و بعد ذلك الزنا و اللواط و السرقة و أكل الميتة و الدم و لحم الخنزير و ما أهل لغير الله به من غير ضرورة و أكل السحت و البخس فى الميزان و المكيال و الميسر و شهادة الزور و اليأس من روح الله عز وجل و الامن من مكر الله عزوجل و القنوط من رحمة الله و ترك معاونة المظلومين و الركون إلى الظالمين و اليمين الغموس و حبس الحقوق من غير عسر و استعمال التكبير و التجبر و الكذب و الاسراف و التبذير و الخيانة و الاستخفاف بالحج و المحاربة لاولياء الله عزوجل و الملاهى التى تصدعن ذكر الله عزوجل مكروهة كالغناء و ضرب الاوتار و الاصرار على صفائر الذنوب ثم قال ﷺ إن فى هذا البلاغا لقوم عابدين قال مصنف هذا الكتاب (رض) الكبائر هى سبع و بعدها فكل ذنب كبير بالاضافة إلى ما هو اصغر منه و صغيرة بالاضافة إلى ما هو اكبر منه وهذا معنى ما ذكره الصادق ﷺ فى الحديث من ذكر الكبائر الزائدة على السبع و لا قوة إلا بالله

خوردن پس از دانستن حرمت ۷. نسبت دادن زنان پارسا به زنا ۸. زنا ۹. لواط ۱۰. دزدی ۱۱. خوردن مردار ۱۲. خوردن خون ۱۳. خوردن گوشت خوک ۱۴. خوردن نذری برای غیر خدا (این‌ها در غیر اضطرار است) ۱۵. خوردن سحت مانند اجرت زنا و اجرت قضاوت و بهای کنیز خواننده و رقاصه ۱۶. کم‌فروشی ۱۷. قمار ۱۸. گواهی ناحق ۱۹. نومییدی از رحمت خدا ۲۰. ایمنی از مکر خدا ۲۱. بریدن امید از رحمت خدا ۲۲. ترک یاری ستم‌دیدگان ۲۳. اعتماد به ستمکاران ۲۴. قسم دروغ ۲۵. منع حقوق ۲۶. کبرفروشی و جبر کردن به زیردستان ۲۷. دروغ ۲۸. اسراف ۲۹. تبذیر ۳۰. خیانت ۳۱. سبک شمردن حج ۳۲. جنگ با دوستان خدا و بازی‌هایی که شخص را از یاد خدا دور می‌کند، چون غنا و تار بد است.

اصرار بر گناهان صغیره بد است. سپس فرمود: در همین اندازه از دستورات برای مردم عبادت‌کار کفایت است. مصنف این کتاب گوید: گناهان کبیره بطور مطلق هفت است (چنانچه در باب خصال هفت‌گانه گذشت) و سایر گناهانی که پس از آن‌ها ذکر شده کبیره‌اند، نسبت به گناه کوچکتر و صغیره‌اند نسبت به گناه بزرگ‌تر. مقصود امام ششم از کبایر علاوه بر هفت در این حدیث همین است.

۹ علم امیرالمؤمنین (ع) اصحابه فی مجلس واحد اربعمأة باب مما يصلح للمسلم فی دینه و دیناه حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثني محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن ابي بصير و محمد بن مسلم عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال عن ابي جعفر عليه السلام قال حدثني ابي عن آباءه ان امير المؤمنين عليه السلام علم اصحابه في مجلس واحد اربعمأة باب مما يصلح للمسلم في دينه و دنياه قال عليه السلام ان الحجامة تصح البدن وتشد العقل والطيب في الشارب من اخلاق النبي صلى الله عليه وآله و الكرام لكاتبين والسواك مرضاة لله عز وجل و سنة النبي صلى الله عليه وآله و مطيبة للغم والدهن يلين البشرة و يزيد في الدماغ و يسهل مجارى الماء و يذهب القشف و يشفر اللون و غسل الرأس يذهب بالدرن و ينقي الغذاء و المضمضة والاستنشاق سنة و طهور للغم و الانف و السعوط مصححة الرأس و تنقية للبدن و سائر اوجاع الرأس النورة نشرة و طهور للجسد و استجادة العذاه و قاية للبدن و عون على الطهور و الصلوة و تقليم الاظفار يمنع الداء الاعظم و يدر الرزق و يورده و تنف الابط ينفي الرائحة المنكرة و هو طهور و سنة مما امر به الطيب عليه السلام غسل اليدين قبل الطعام و بعمه زيادة في الرزق و اماطة للغم عن الثياب و

۹. امیر مؤمنان (ع) در یک مجلس به اصحاب خود چهارصد درس از دانش آموخت که هر کدام برای دین و دنیای مسلمانان صلاحیت دارند. امام پنجم (ع) از پدران ایشان بازگو کرده است که امیر مؤمنان (ع) در یک مجلس چهارصد درس از دانش به اصحاب خود آموخت که هر کدام برای دین و دنیای مسلمانان صلاحیت دار می‌باشند.
فرمود:

۱. حجامت بدن را سالم و خرد را محکم می‌کند.
۲. عطر زدن به شارب از اخلاق پیغمبر (ص) و پاک کننده دهان است.
۳. مسواک کردن خشنودی خدا و روش پیغمبر (ص) و پاک کننده دهان است.
۴. صابون بصره را نرم و مغز را فزون و مجاری آب را در بدن آسان می‌کند و خشکی را می‌برد و رنگ را باز می‌کند.
۵. شستن سر، چرک را می‌برد و گرد و خاشاک را می‌زداید.
۶. آب در دهان گرداندن و در بینی کشیدن سنت است و پاک کننده دهن و بینی است.
۷. انقیه در بینی کردن سر را سالم می‌کند و بدن را نظیف می‌نماید و همه دردهای سر را می‌برد.
۸. نوره کشیدن نشاط می‌آورد و تن را پاک می‌کند.
۹. نیکو کردن کفش، بدن را ننگه می‌دارد و به طهارت و نماز کمک می‌کند.
۱۰. چیدن ناخن، از درد بزرگ دفاع می‌کند و روزی را فراوان و جلب می‌نماید.
۱۱. ستردن موی زیر بغل بوی بد را نابود کند و پاک کننده و سنت است که پیغمبر پاک بدان دستور داده است.

یجلو البصر ، قیام اللیل مصححة للبدن و مرضاة للرب عزوجل و تعرض للرحمة و تمسك باخلاق النیین ، اكل التفاح نضوج للمعدة و مضغ اللبان یشد الاضراس و ینفی البلغم و یدهب بريح الفم الجلوس فی المسجد بعد طلوع الفجر إلى طلوع الشمس اسرع فی طلب الرزق من الضرب فی الارض اكل السفرجل قوة للقلب الضعیف و یطیب المعدة و یرید فی قوة الفؤاد و یشجع الجبان و یحسن الولد، اكل احدى و عشرين زبیبة حمراء فی كل یوم علی الریق یدفع جمیع الامراض الامرض الموت ، یرتجب للمسلم أن ینبأ أهله اول لیلة من شهر رمضان لقول الله تبارك و تعالی احل لكم لیلة الصیام الرفث إلى نسائكم و الرفث المجامعة ولا یتختموا بغير الفضة فان رسول الله ﷺ قال ما طهرت یدفیهما خاتم حدید و من نقش علی خاتمه اسم الله عزوجل فلیحولہ عن الید التي یرتجی بها فی المتوضی إذا نظر أحدكم فی المرأة فلیقل الحمد لله الذی خلقنی فاحسن خلقتی و صورنی فاحسن صورتی و زان منی ما شان من غیری و أكرمنی بالاسلام و لیتزین أحدكم لآخیه المسلم إذا أتاه كما یتزین للغریب الذی یحب أن یراه فی أحسن الهیئة و صوم ثلاثة أيام من كل شهر

۱۲. شستن دست‌ها پیش از طعام و پس از آن زیادتی در روزی و برطرف کردن چربی است از جامه و دیده را روشن کند.
۱۳. شب زنده‌داری سلامتی تن و خشنودی پروردگار عزوجل است و طلب رحمت او و چنگ زدن به اخلاق پیغمبران است.
۱۴. خوردن سیب پیراستگی معده است.
۱۵. جویدن کندر دندان‌ها را محکم می‌کند و بلغم را نابود می‌کند و بوی دهان را می‌برد.
۱۶. نشستن در مسجد پس از سپیده دم تا برآمدن خورشید از کوشش در زمین، بهتر روزی را فراهم می‌کند.
۱۷. خوردن به، دل ضعیف را توانا کند و معده را پاک نماید و دل را توانایی افزون کند و ترسو را پردل کند و فرزند را نیکو کند.
۱۸. در هر بامداد با ۲۱ دانه مویز رفع ناشتا کردن، همه دردها را درمان کند، جز درد مردن
۱۹. خوب است مرد مسلمان در شب اول ماه رمضان بر همسر خود درآید، زیرا خدا فرمود: در شب روزه بر شما حلال است که با زنان خود جماع کنید.
۲۰. غیر از انگشتر نقره به دست نکنید، زیرا رسول خدا (ص) فرمود: دستی که انگشتر آهن در آن است پاک نیست.
۲۱. هر کس بر انگشترش نام خدا را نقش کرده در مبال که می‌رود، باید آن را از دستی که با آن خود را می‌شوید درآورد.
۲۲. هرگاه یکی از شما در آینه نگاه کند، بگوید حمد از آن خدایی است که مرا آفریده و نقش‌بندی نموده و زیبا نگارش کرده و آنچه از دیگران نکوهیده است در پیکر من آراسته داشته و مرا به اسلام گرامی فرموده.
۲۳. چون برادر مسلمان بر یکی از شماها درآید، برای وی خود را بیاراید، چنانچه برای بیگانه آرایش می‌کنید و می‌خواهید شما را در بهترین نمایش‌ها ببیند.

أربعاً بين خميسين و صوم شعبان يذهب بوسوسة الصدور و بلابل القلب والاستنجاء بالماء البارد يقطع البواسير و غسل الثياب يذهب اللهم والحزن و هو طهور الصلوة (ولا تنتفواخ) لا ينتف الشيب فانه نور المسلم ومن شاب شيبته في الاسلام كانت له نورايوم القيمة لاينام المسلم وهو جنب ولاينام إلا و هو على طهر فان لم يجد الماء فليتميم بالصعيد فان روح المؤمن ترفع إلى الله تبارك و تعالی فيقبلها و يبارك عليها فان كان أجلبها قدحضر جعلها في كنوز رحمته و إن لم يكن أجلبها قدحضر بهت بها امنائه من ملثكته فيردونها في جسده لايتفل المؤمن في القبلة فان فعل ذلك ناسيا فليستغفر الله عزوجل لاينفخ الرجل في موضع سجوده ولاينفخ في طعامه ولافي شرابه ولا في تعويذه لاينام الرجل على المحجنة ولايبولن في سطح في الهواء ولايبولن في ماء جار فان فعل ذلك فاصابه شيء فلايلومن الانفسه فان للماء اهلا وللها اهلا لاينام الرجل على وجهه ومن را يتموه نائم على وجهه فانه يهوه فلا تدعوه ولا يقوم احدكم في الصلوة متكاسلا ولا ناعسا ولا يفكرن في نفسه فانه بين يدي ربه عزوجل وانما المعبود من صلوته ما اقبل عليه منها بقلبه كلوا مما يسقط من الخوان لانه شفاء من كل داء باذن الله عزوجل لمن اراد يستشفى به إذا اكل احدكم طعاما فليمص اصابه التي بها

۲۴. روزه سه روز در هر ماه که یک چهارشنبه میان دو پنجشنبه باشد با روزه شعبان، وسوسه سينه‌ها را می‌برد و پريشانی دل‌ها را زایل می‌کند.

۲۵. شستن محل غائط، بواسير را قطع کند.

۲۶. شستن جامه، اندوه و حزن را می‌زداید و پاک کننده است برای نماز.

۲۷. موی سپید را نکنند که آن نور مسلمان است.

۲۸. هر کس موی خود را در اسلام سپید کند، روز قیامت نور او می‌شود.

۲۹. مسلمان جنب نخوابد.

۳۰. مسلمان بی‌وضوء نخوابد. اگر آب ندارد با خاک تیمم کند، زیرا در خواب روح مؤمن به سوی خدا بالا می‌رود و خدا آن را بپذیرد و برکت می‌دهد. اگر مرگش رسیده، آن را در خزانه رحمت خود ضبط می‌کند و اگر نرسیده با فرشتگان امین خود آن را پس می‌فرستد تا به تن او برمی‌گردانندش.

۳۱. مؤمن به سوی قبله تف نکند و اگر از روی فراموشی این کار را کرد، از خدا آمرزش خواهد.

۳۲. مرد در جای سجده فوت نکند.

۳۳. در طعام و شراب خود فوت نکند.

۳۴. در تعویذ و بازوبند خود پف نکند.

۳۵. مرد تکیه بر عصا نخوابد.

۳۶. مرد از پشت بام در هوا نشاند.

۳۷. در آب روان نشاند و اگر این کار را کرد و دردی به او رسید، سرزنش نکند جز خودش را، زیرا آب اهلی دارد و هوا هم اهلی.

۳۸. مرد به رو نخوابد. اگر کسی را دیدی به رو خوابیده بیدارش کنی و نگذاریدش و هیچ کس از شماها با کسالت و

چرت به نماز نایستد.

اكل قال الله عزوجل بارك الله فيك البسوا (ثياب خ) الثياب القطن فانها لباس رسول الله ﷺ ولم يكن يلبس الشعر والصف الا من علة وقال ان الله عزوجل جميل يحب الجمال و يحب ان يرى اثر نعمته على عبده صلوا ارحامكم ولو بالسلام يقول الله عزوجل واتقوا الله الذي تسائلون به و الارحام ان الله كان عليكم رقيباً لا تقطعوا نهاركم بكذا وكذا وفعلا كذا و كذا فان معكم حفظة يحفظون علينا وعليكم اذكروا الله في كل مكان فانه معكم صلوا على محمد و آل محمد فان الله عزوجل يقبل دعائكم عند ذكر محمد و آله و دعائكم له و حفظكم اياه ﷺ اقرؤا الحار حتى يبرد فان رسول الله ﷺ اذا قرب اليه طعام قال اقروه حتى يبرد و يمكن اكله ما كان الله عزوجل ليطعمنا النار والبركة في البار اذا بال احدكم فلا يطعم من بيوله ولا يستقبل بيوله الريح علموا صيانتكم ما ينفعهم الله به لا يقلب عليهم المرجئة برأيها . كفوا السنتمكم و سلموا تسليما تفتنموا ادوا الامانة الى من ائتمنكم ولوالى قتله اولاد الانبياء عليهم السلام اكثروا ذكر الله عزوجل اذا دخلتم الاسواق و عند اشتغال الناس فانه كفارة للذنوب و زيادة للحسنات ولا تكتبوا من (فيخ)

۳۹. در نماز به فکر خود نباشد، زیرا در حضور خدای خویش است.

۴۰. برای بنده آن نمازش به حساب آید که حضور قلب داشته.

۴۱. آنچه از سفره بیرون می افتد، بخورید، زیرا شفای هر دردی است به اذن خدا برای هر کس بدان شفا جوید

۴۲. چون یکی از شما طعامی خورد و انگشتانی که با آن طعام خورده بلیسد، خدای عزوجل فرماید: خدا تو را برکت

دهد.

۴۳. جامه پنبه ای بپوشید که جامه رسول خدا (ص) بود و مو و پشم نمی پوشید، مگر آنکه علتی داشت. می فرمود: به

راستی خدای عزوجل زیبا است و زیبایی را دوست دارد و دوست دارد که اثر نعمت خود را در بنده خود ببیند.

۴۴. با خویشان خود گرمی کنید، اگرچه به سلام کردن باشد. خدای عزوجل می فرماید: پیر هیزید از خدایی که مسؤول

او هستید و از خویشان، که خداوند بر شما دیده بان است.

۴۵. روز خود را به گفتار چنان و چنان و گفتگوی این که چه کردیم و چه کردیم نگذرانید، زیرا با شما پاینده هایی

هست که به حساب ما و شما نگرانند.

۴۶. در هر جا خدا را به یاد آرید که با شما است.

۴۷. بر محمد (ص) و خاندانش صلوات بفرستید، زیرا خدا با یاد محمد (ص) و دعای بر او، دعای شما را بپذیرد.

۴۸. غذای گرم را بگذارید تا خنک شود، زیرا رسول خدا (ص) فرمود: چون طعام گرمی نزد شما آورند، بنهید تا

خنک شود و خوراکش ممکن گردد. خداوند آتش را روزی ما نکرده. برکت در طعام خنک است.

۴۹. چون یکی از شما بشاشد، به سمت بالا روان نکند و رو به باد نشاشید.

۵۰. به کودکان خود چیزی بیاموزید که خدا آن ها را بدان سود دهد. مبادا طایفه مرجئه، عقیده خود را بدان ها تحمیل

کنند.

الغافلین ، لیس للعبدان یخرج الی سفر اذا حضر شهر رمضان لقول الله عزوجل فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ، لیس فی شرب المسکر و المسح علی الخفین تقیة اباکم و الغلوفینا قولوا انا عیید مریوبون و قولوا فی فضلنا ماشئتم ، من احبنا فلیعمل بعملنا ولیستعن بالورع فانه افضل ما یستعان به فی امور الدنیا و الاخرة ، لاتجالسوا لنا عابثا ولا تمدحوا بنا عند عدونا معلنین باظهار حینا فتدلوا انفسکم عند سلطانکم ، الزموا الصدق فانه منجاة و ارغبوا فیما عند الله عزوجل و اطلبوا طاعته و اصبروا علیها فما اقیح بالمؤمن ان یدخل الجنة و هو مهتوک الستر ، لاتعنونا فی طلب الشفاعة لکم یوم القیمة فیما قدمتم لاتفضحوا انفسکم عند عدوکم یوم القیمة ولا تکذبوا انفسکم عندهم فی منزلتکم عند الله عزوجل بالحقیر من الدنیا ، تمسکوا بما امرکم الله به ، فیما بین احدکم و بین ان یقتبط و یری ما یحب الاتسمعوا یخبره (الا ان یحضره خ) رسول الله ﷺ و ما عند الله خیر و ابقى و تاتیه البشارة من عزوجل فتقر عینه و یحب لقاء الله ﷻ ولا تحقروا ضعفاه

۵۱. زبان خود را نگهدارید و سلام کنید.

۵۲. انجام وظیفه را غنیمت شمارید.

۵۳. امانت را به صاحبانش رد کنید، اگرچه کشنده اولاد پیغمبران باشند.

۵۴. چون در بازار رفتید، ذکر خدا را بسیار بگویید و چون مردم به خود مشغولند، شما به یاد خدا باشید که کفاره گناهان و فزونی حسنات شماست و در زمره غافلین نوشته نشوید.

۵۵. چون ماه رمضان رسید، بنده خدا نباید سفر کند، زیرا خدا فرمود: «هر کس ماه رمضان را درک کرد، باید روزه بگیرد».

۵۶. در می‌خواری و مسح بر موزه، تقیه روا نیست.

۵۷. مبادا درباره ما غلو کنید. بگویید ما بندگان پرورده خداییم و در فضیلت ما هرچه خواهید بگویید.

۵۸. هر که ما را دوست دارد کارهای ما را بکند و از ورع یاری خواهد که ورع بهترین کمک کار است در امور دنیا و آخرت.

۵۹. با عیب کنندگان ما همنشینی نکنید و پیش دشمنان ما مدح ما را نکنید و دوستی ما را آشکار ننمایید تا نزد پادشاهتان خود را خوار کنید.

۶۰. راستی را از دست ندهید که نجات بخش است.

۶۱. در آنچه نزد خداست رغبت کنید.

۶۲. طاعت خدا را بجویید.

۶۳. بر طاعت حق شکایا باشید.

۶۴. چه اندازه زشت است که مؤمن بی‌آبرو بهشت رود و در آنچه برای روز قیامت پیش داشتید، به خیال شفاعت ما نباشید.

۶۵. در روز قیامت پیش دشمنان، خود را رسوا نکنید و نزد آنها به طمع دنیای پست، مقام بلند خود را نزد خدا تکذیب نکنید.

۶۶. در موقع چشم‌داشت بدانچه در دست دیگران می‌بینید، به دستور خدا صرف نظر کنید. مگر نشنیدید که رسول خدا (ص) خبر داده آنچه پیش خداست بهتر و پاینده‌تر است. مژده‌ای که از جانب خدا به مؤمن می‌رسد، چشمش روشن می‌شود و لقاء خدا را دوست می‌دارد.

اخوانگم فانه من احقر مؤمنالم بجمع الله عزوجل بينهما في الجنة الا ان يتوب، لا يكلف المؤمن اخاه الطلب اليه اذا علم حاجته، توازر وا وتعاطفوا و تبادلوا (و تبادلوا خ) ولا تكونوا بمنزلة المنافق الذي يصف مالا يفعل، تزوجوا فان التزويج سنة رسول الله ﷺ فانه كثيرا كان يقول من كان يعبان يتبع سنتي فليتزج فان من سنتي التزويج واطلبوا الولد فاني اكاثر بكم الامم غدا وتوقوا على اولادكم لبن البغي من النساء والمجنونة فان اللبن يهدى، تنزهوا عن أكل الذي ليست له قانصة ولا صيصية ولا حوصلة و اتقوا كل ذى ناب من السباع و ذى مخلب من الطير ولا تاكلوا الطحال فانه ينبت الدم الفاسد، لا تلبسوا السواد فانه لباس فرعون، اتقوا الغدد من اللحم فانه يعر كعرق الجذام لا تقيسوا الدين فان من الدين مالا يقاس و سيأتي اقوام يقيسون فهم اعداء الدين و اول من قاس ابليس لعنه الله، لا تتخذوا الملس فانه حذاء فرعون وهو اول من لبس حذاء الملس، خالفوا اصحاب المسكر و كلوا التمر فان فيه شفاء من الادواء و اتبعوا قول رسول الله ﷺ فانه قال من فتح على نفسه باب

٦٧. برادران ضعيف خود را پست نشماريد. كسى كه مؤمنى را پست شمارد، خدا او را با وى در بهشت جمع نكند، مگر آنكه توبه كند. چون دانستى برادر مؤمنى به تو حاجتى دارد، پيش از آنكه اظهار كند، حاجتش را برآور.
٦٨. با هم دوستى و مهربانى و بخشش كنيد.
٦٩. چون منافق نياشيد كه مى گويد و نمى كند.
٧٠. زن بگيريد، زيرا زن گرفتن روش پيغمبر است كه بسيار مى فرمود: هر كس مى خواهد از روش من پيروي كند، همانا از رويه هاى من زن گرفتن است. فرزند بخواهيد كه من در روز قيامت به بسيارى شما بر امت هاى ديگر افتخار مى كنم.
٧١. شير زناكار به فرزندان خود ندهيد و نه شير زن ديوانه را. زيرا شير، بيمارى مادر را به فرزند سرايت مى دهد.
٧٢. از خوردن پرنده اى كه سنگدان و خار پس پا و چينه دان ندارد كناره كنيد.
٧٣. از خوردن گوشت هر درنده نيش دار و پرنده چنگال دار كناره كنيد.
٧٤. سپرز را نخوريد، زيرا خون را فاسد بار مى آورد.
٧٥. سياه نپوشيد كه جامه فرعون بود.
٧٦. از غده هاى گوشت كناره كنيد كه رگ خوره را به جنبش مى آورند.
٧٧. در احكام دين قياس نكنيد، زيرا دين قياس بردار نيست. جماعاتى مى آيند كه قياس مى كنند. آن ها دشمن دينند. نخست كسى كه قياس كرد شيطان بود.
٧٨. كفش هاى سياه و سفيد نپوشيد كه كفش فرعون است. فرعون اول كسى است كه كفش سياه و سفيد پوشيد.
٧٩. با مى خواران مخالفت كنيد.
٨٠. خرما بخوريد كه شفاى هر دردى است.
٨١. از گفتار رسول خدا (ص) پيروي كنيد كه فرمود: هر كس يك در سؤال به روى خود باز كند، خدا درى از فقر به روى او باز مى كند.
٨٢. زياد از خدا طلب بخشش كنيد كه جلب روزى مى كند.
٨٣. هر چه در توان داريد از عمل خير پيش فرستيد كه قيامت آن را دريابد.

مسئله فتح الله عليه باب فقره اكثر واكثر الاستغفار تجلبوا الرزق قدموا ما استطعتم من عمل الخير تجدوه غدا، اياكم والجدال فانه يورث الشك، من كان له إلى ربه عزوجل حاجة فليطلبها في تلك ساعات ساعة يوم الجمعة و ساعة تزول الشمس و حين تهب الرياح و تفتح أبواب السماء و تنزل الرحمة و يصوت الطير و ساعة في آخر الليل عند طلوع الفجر فان ملكين يناديان هل من تائب يتاب عليه هل من سائل يعطى هل من مستغفر فيغفر له هل من طالب حاجة فتقضى له فاجيبوا راعي الله و اطلبوا الرزق فيما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس فانه اسرع في طلب الرزق من الضرب في الارض و هي الساعة التي يقسم الله عزوجل فيها الرزق بين عباده، انتظروا الفرج ولا تيسسوا من روح الله فان أحب الاعمال إلى الله عزوجل انتظار الفرج و هادام عليه العبد المؤمن، توكلوا على الله عزوجل عند ركعتي الفجر اذا صليتموها فيها تعطى الرغائب، لانخرجوا بالسيوف إلى الحرم ولا يصلين أحدكم و بين يديه سيف فان القبلة امن المومنين برسول الله ﷺ حجكم اذا خرجتم إلى البيت الحرام فان تركه جفاء و بذلك امرتم و المومنين بالقبور التي الزمكم الله حقها و زيارتها و اطلبوا الرزق عندها ولا تستصغروا قليل الاثام فان القليل يحصى و يرجع إلى الكثير و اطلبوا السجود فما من عمل اشد على ابليس من ان يرى ابن آدم ساجداً لانه امر بالسجود فمضى وهذا

۸۴. از جدال کناره گیری کنید که شک بار می آورد.

۸۵. هر که به پروردگارش حاجتی دارد در سه وقت آن را بخواهد، یک ساعت در روز جمعه، یکی در موقع ظهر که زوال آفتاب است و در هنگام وزیدن باد که درهای آسمان باز می شود و رحمت می آید و پرنده ها آواز می کنند و در ساعت آخر شب هنگام دمیدن سپیده که دو فرشته فریاد می کشند، آیا توبه کننده ای هست که از او پذیرفته شود. آیا سؤال کننده ای هست که به او عطا شود. آیا آمرزش خواهی هست که آمرزیده شود. آیا حاجت مندی هست که حاجتش روا شود. دعوت حق را لبیک گوید.

۸۶. میان سپیده دم تا آفتاب زدن از خدا روزی خواهید که از دنیاگردی در طلب روزی مؤثرتر است. در این ساعت خدا روزی بندگان را پخش می کند.

۸۷. امیدوار باشید و از رحمت حق نومید نباشید. پسندیده ترین عبادت نزد خدا امیدواری به گشایش است تا بنده بدان پاینده باشد.

۸۸. چون نماز بامداد را گزارید، به خدا توکل کنید که در آن هنگام بهره ها عطا شود.

۸۹. با شمشیر وارد حرم نشوید.

۹۰. در نماز شمشیر پیش رو ننهید که قبله مورد امنیت است.

۹۱. چون به حج رفتید، بر سر قبر رسول خدا (ص) فرود شوید و زیارت کنید، زیرا ترک آن ناسپاسی است.

۹۲. قبرهای دیگر هم که حق آنها به گردن شما است، زیارت کنید و در سر آنها از خدا طلب روزی کنید.

۹۳. گناه کم را کوچک نشمارید، زیرا کم، به شمار گرفته شود تا بزرگ گردد.

أمر بالسجود فاطاع فنجأ، أكثروا ذكر الموت و يوم خروجكم من قبوركم و قيامكم بين يدي الله عزوجل يهون عليكم المصائب إذا اشتكى احدكم عينه فليقرأ آية الكرسي وليضمر في نفسه انها تبرأ فانه يعافى إن شاء الله تعالى قولا الذنوب فما من بلية ولا نقص رزق الا بذنب حتى الغدش والكبوة والمصيبة قال الله عزوجل و ما اصابكم من مصيبة فيما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير واذكروا الله عزوجل على الطعام ولا تطغوا فانها نعمة من نعم الله و رزق من رزق الله يجب عليكم فيها شكره و حمده احسنوا صحبة النعم قبل فراقها فانها تزول و تشهد على صاحبها بما عمل فيها ، من رضى عن الله عزوجل باليسير من الرزق رضى الله عنه باليسير من العمل، اياكم و التفریط فتقع الحسرة حين لاتنفع الحسرة ، اذا التقيتم عدوكم في الحرب فاقلوا الكلام و اكثروا ذكر الله عزوجل فلا تولوهم الادبار فتسخطوا الله ربكم و تستوجبوا غضبه و إذا رايتم من اخوانكم في الحرب الرجل المجروح او من قد نكل او من طمع عدوكم فيه فقهه بانفسكم، اصطنعوا المعروف بما قدرتم على اصطناعه فانه يقي من مصارع السوء من اراد منكم ان يعرف كيف منزلته عند الله عزوجل فلينظر كيف منزلة الله منه عند الذنوب كذلك تكون منزلته عند الله، ما يتخذ الرجل في منزله لعماله افضل

٩٤. سجده را طول دهید که هیچ کاری بر شیطان از آن سخت تر نباشد که ببیند پسر آدم در سجده است، زیرا به او فرمان سجده رسید و گناه و رزید و رانده شد و به این، فرمان سجده رسید و اطاعت کرده و نجات یافت.
٩٥. بسیار یاد مرگ و بیرون شدن از قبر و ایستادن نزد خدا را کنید تا مصائب بر شما آسان شود.
٩٦. چون چشم یکی از شما درد آید، آیه الكرسي بخواند و در دل گیرد که به شده. ان شاء الله شفا یابد. از گناهان کناره کنید که هر بلایی و هر کمی روزی از گناه است، حتی خراش بدن و برخوردن پا و مصیبت. خدا فرماید: هر مصیبتی به شما رسد از دست خود شما است و بسیاری را هم خدا می بخشد.
٩٧. خدا را در سر طعام نام برید و طغیان نکنید، زیرا که آن هم یکی از نعمت های خدا و روزی های او است. واجب است برای آن خدا را حمد گوید و شکر گذارید.
٩٨. تا نعمتی دارید با آن خوش رفتاری کنید، زیرا نعمت می رود و بدانچه صاحبش با آن کرده گواهی می دهد.
٩٩. هر که از خدا به روزی اندک راضی باشد، خدا از او به کردار اندک راضی است. از تقصیر حذر کنید که هنگامی حسرت خواهید خورد که حسرت ندارد.
١٠٠. چون در میدان جنگ به دشمن برخوردید کم گوید و بسیار ذکر خدا کنید و از آن ها نگریزید تا به سخط خدا گرفتار شوید و مستوجب خشم او گردید و چون در حال جنگ دیدید یکی از برادران شما زخمی شده یا وامانده یا به چنگال دشمن افتاده، با جان خود از او نگهداری کنید.
١٠١. هر چه توانید نیکی کنید که از مرگ بدتان نگره می دارد.
١٠٢. هر که می خواهد بدانند پیش خدا چه مقامی دارد، ببیند در هنگام گناه چه اندازه خدا نزد او اعتبار دارد، همان

من الشاة فمن كان في منزله شاة قدست عليه الملائكة كل يوم مرة و من كان عنده شاتان قدست عليه الملائكة مرتين في كل يوم و كذا في الثلث تقول بورك فيكم اذا ضعف المسلم فلياكل اللحم واللبن فان الله عزوجل جعل القوة فيها، اذا اردتم الحج فتقدموا في شرى الحوامج ببعض ما يقويكم على السفر فان الله عزوجل يقول ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة، اذا جلس احدكم في الشمس فليستدبرها فانها تظهر الداء الدفين، اذا خرجتم حجاجاً إلى بيت الله عزوجل فاكثروا النظر إلى بيت الله فان لله عزوجل مائة و عشرون رحمة عند بيته الحرام منها ستون للطائفين وأربعون للمصلين و عشرون للناظرين اقروا عند الملتزم بما حفظتم من ذنوبكم وما لم تحفظوا فقولوا وما حفظته علينا حفظتك و نسيناه فاغفره لنا فانه من أقر بذنبه في ذلك الموضع وعده و ذكره و استغفر الله منه كان حقاً على الله عزوجل أن يفر له، تقدموا بالدعاء قبل نزول البلاء، يفتح أبواب السماء في خمسة مواقيت عند نزول الغيث و عند الزحف و عند الاذان و عند قراءة القرآن و مع زوال الشمس و عند طلوع الفجر، من غسل منكم ميتاً فليغتسل بعد ما يلبسه اكفانه ولا تبخروا الاكفان ولا تمسحوا

است مقام او در نزد پروردگار.

۱۰۳. بهترین چیزی که مرد در خانه برای عیال خود بگیرد، گوسفند است. هر که یک گوسفند در منزل دارد، ملائکه روزی یک بار او را تقدیس کنند و اگر دو گوسفند دارد، روزی دو بار او را تقدیس کنند و در سه گوسفند سه بار به او گویند مبارک باشید.

۱۰۴. چون مسلمان ناتوان شود، گوشت و شیر بخورد، زیرا که خدا قوت را در آن‌ها نهاده.

۱۰۵. چون قصد حج کردید، پیش از وقت، حواجج سفر را بخرید، زیرا که خدا می‌فرماید: اگر قصد خروج داشتند، ساز و برگ آن را فراهم می‌کردند.

۱۰۶. هرگاه یکی از شما در آفتاب نشیند، پشت بدان کند، زیرا که درد درونی را آشکار می‌کند.

۱۰۷. چون به حج رفتید به خانه کعبه بسیار نگاه کنید، زیرا خدای تبارک و تعالی صد و بیست رحمت در خانه خود دارد که شصت از آن برای طواف کنندگان و چهل از آن برای نمازگزاران و بیست از آن برای نگاه کنندگان به خانه کعبه است و در نزد ملتزم (میان در خانه و رکن حجرالاسود) به گناهان خود که در یاد دارید اعتراف کنید و برای آنچه در یاد ندارید بگویید خدایا! آن گناهانی که پاسبانان تو بر ما ضبط کرده و ما فراموش کرده‌ایم، بیامرز، زیرا هر که در آنجا به گناهان خود اعتراف کند و آن‌ها را بشمارد و به یاد آورد و آمرزش خواهد، بر خدای عزوجل لازم است که آن‌ها را بیامزد.

۱۰۸. پیش از آنکه بلا بر شما آید دعا کنید.

۱۰۹. درهای آسمان در پنج وقت باز می‌شوند، هنگام باریدن باران، هنگام یورش مجاهدان، هنگام اذان، هنگام

خواندن قرآن، وقت زوال و سپیده دم.

۱۱۰. هر که مرده‌ای را غسل داد، پس از آنکه کفن بر او پوشید، غسل کند.

۱۱۱. به مردگان خود جز کافور عطری نزنید، زیرا مرده به منزله محرم است.

موتاکم بالطیب الالکافور فان المیت بمنزلة المعمر، مروا اهلکم بالقول الحسن عند موتاکم فان فاطمة بنت محمد عليها السلام لما قبض أبوها عليه السلام ساعدتها جميع بنات بنی هاشم فقالت دعوا التعدادو علیکم بالدعاء زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم و لیطلب الرجل الحاجة عند قبر ایه و امه بعد ما یدعولهما المسلم مرآة اخیه المسلم فاذا رأیتم من اخیکم هموة فلا تكونوا علیه و کونوا له کنفسه و ارشدوه و انصعوا و ترفقوا به و ایاکم و الخلاف فتفرقوا و علیکم بالصدق فتزلفوا و توجروا من یسافر منکم بدابة فلیبدا حین ینزل بعلفها و سقیها و لانضربوا الدواب علی وجوهها فانها تسبح بحمد ربها و من ضل منکم فی سفرا و خاف علی نفسه فلیناد یا صالح اغثنی فان فی اخوانکم من الجن جنیا ینسبوا لک فلیسبح فی البلاد لک انکم محتسبانفسه لکم فاذا سمع الصوت اجاب و ارشدا الضال منکم و حبس دابته من خاف منکم علی نفسه من الاسد اعلی غنمه فلیخط علیها خطة و لیقل اللهم رب دانیال و الجب و رب کل اسد متسادا حفظنی و احفظ غنمی من خاف منکم العقر ب فلیقرأ هذه الایات «سلام علی نوح فی العالمین انا كذلك نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین»

- ۱۱۲ - به کسان خود سفارش کنید که مردگان را به نیکی نام برند، زیرا چون پدر فاطمه زهرا از دنیا رفت و همه زنان بنی هاشم به همدردی او آمدند، به آنها فرمود: ناله و شیون را کنار بگذارید و دعا کنید.
- ۱۱۳ - مردگان خود را زیارت کنید، به راستی آنها به زیارت شما خرسند می شوند.
- ۱۱۴ - هر کسی سر قبر پدر و مادرش برای او دعا کند و حاجت خود را از خدا بخواهد.
- ۱۱۵ - مسلمان برای مسلمان آینه است.
- ۱۱۶ - هرگاه از برادر مؤمن خود لغزشی دیدید، بر او حمله نکنید و چون خودش او را رهنمایی و نصیحت کنید و با او نرمی نمایید.
- ۱۱۷ - از اختلاف پرهیزید تا پراکنده نشوید.
- ۱۱۸ - راستی کنید تا پیش روید و اجر ببرید.
- ۱۱۹ - هر کدامتان با چهار پا سفر کرد، چون به منزل رسید، نخست آب و علف به او دهد.
- ۱۲۰ - به روی چهارپایان نزنید، زیرا تسبیح خدا می گویند.
- ۱۲۱ - هر مسافری گم شد یا ترسید، فریاد کشد یا صالح اغثنی، زیرا یکی از برادران جن شما به نام صالح در گردش است برای خاطر شما. چون آواز شما را بشنود جواب می دهد و گمشده را هدایت می کند و چهارپای فراری را نگه می دارد.
- ۱۲۲ - هر کس در بیابان از شیر بر خود یا گوسفندش بترسد، خطی به دور آنها کشد و بگوید خدایا! ای پروردگار دانیال و چاه شیران و پروردگار هر شیر درنده! مرا و گوسفندان مرا نگهداری کن.
- ۱۲۳ - هر کسی از عقرب بترسد، این آیات را بخواند (در سوره الصافات) سلام علی نوح فی العالمین انا كذلك نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین.

من خاف منكم الفرق فليقرأ بسم الله مجربها و مرسبها ان ربي لغفور رحيم بسم الله الملك القوى و ما قدره الله حق قدره والارض جميعاً قبضته يوم القيمة والسماوات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون، عقوا عن اولادكم يوم السابع و تصدقوا بوزن شعرهم فضة على مسلم و كذلك فعل رسول الله ﷺ بالحسن والحسين ﷺ و سائر ولده ﷺ، اذا ناولتم السائل شيئاً فاستلوه ان يدعولكم فانه يجاب فيكم ولا يجاب في نفسه لانهم يكذبون و ليرد الذي يناوله يده اليه فليقبلها فان الله عزوجل يأخذها قبل ان يقع في يد السائل كما قال الله عزوجل الم تعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده و ياخذ الصدقات، تصدقوا بالليل فان صدقة الليل تطفى غضب الرب جل جلاله احتسبوا (حسبوا ح) كلامكم من اعمالكم يقل كلامكم الا في خير انفقوا مما رزقكم الله فان المنفق بمنزلة المجاهد في سبيل الله فمن ايقن بالخلف جاد و سخت نفسه بالنفقة، من كان على يقين فشك فليمض على يقينه فان الشك لا ينقض اليقين، لا تشهدوا قول الزور ولا تجلسوا على مائدة يشرب عليها الخمر فان العبد لا يدري متى يؤخذ اذا جلس احدكم على الطعام فليجلس جلسة

۱۲۴. هر کس از غرق بترسد، بخواند بسم الله مجربها و مرسبها ان ربي لغفور رحيم بسم الله الملك القوى و ما قدره الله حق قدره والارض جميعاً قبضته يوم القيمة و السماوات مطويات بيمينه سبحانه و تعالى عما يشركون.
۱۲۵. در روز هفتم از برای فرزندان خود عقیقه بکشید و سر آن‌ها را که تراشیدند هم وزن موی آن‌ها نقره صدقه دهید به یک مسلمانی. پیغمبر اکرم (ص) با حسن و حسین (ع) و فرزندان دیگرش چنین کرد.
۱۲۶. چون چیزی به دست سائل دادید، از او بخواهید که در حق شما دعا کند که درباره شما مستجاب می شود، اگرچه دعای او درباره خودش مستجاب نیست، زیرا دروغ می گویند.
۱۲۷. دستی که با آن چیزی به دست سائل دادید، بیوسید، زیرا صدقه پیش از آنکه به دست سائل رسد به دست خدا می رسد. خدا می فرماید (در سوره توبه آیه ۱۰۴): «أيا نمی دانید که همانا خدا توبه بندگان را می پذیرد و صدقه را می گیرد».
۱۲۸. شبانه صدقه بدهید، زیرا صدقه غضب خدا را خاموش کند.
۱۲۹. سخن خود را از کردار خود شمارید.
۱۳۰. جز در نیکی سخن کم گویند.
۱۳۱. از آنچه خدا به شما داده انفاق کنید، زیرا انفاق کننده چون مجاهد در راه خداست. هر کس یقین دارد که خدا عوض می دهد، بخشش می کند و هر کس یقین ندارد بخل می ورزد.
۱۳۲. هر کس یقین دارد و سپس شک کند بر یقین خود بیاید، زیرا شک یقین را نقض نکند.
۱۳۳. به ناحق گواه نشوید.
۱۳۴. بر سر سفره‌ای که بر آن می‌گساری می‌شود، ننشینید، زیرا بنده نمی‌داند که کی جانش گرفته می‌شود.
۱۳۵. بر سر غذا چون بندگان بنشینید، پای خود را روی پای دیگر نیندازید و چهارزانو ننشینید، زیرا خدا این نشستن را بد دارد و صاحب آن را دشمن دارد.

العبد ولا يضمن أحدكم إحدى رجله على الأخرى ولا يترعب فانها جلستة يبغضها الله ويمقت صاحبها
عشاء الانبياء بعد (القيمة خ) العتمة ولا تدعوا العشاء فان ترك العشاء خراب البدن، الحمى قائم
الموت و سجن الله في الارض يحبس فيها من يشاء من عباده وهي تحت الذنوب كما يتجهت الوب
من سنام البعير، ليس من داه إلا وهو من داخل الجوف إلا الجراحة والحمى فانها ما يردان على الجسد
ورودا . كسروا حر الحمى بالبنفسج والماء البارد فان حرها من فيح جهنم، لا يتداوى المسلم
حتى يغلب مرضه صحته، الدعاء يرد القضاء المبرم فاتخذوه عدة، الوضوء بعد الطهور عشر حسنات
فتطهروا و إياكم والكسل فان من كسل لم يؤد حق الله عزوجل ، تنظفوا بالماء من تن الرياح
الذي يتأذى به، تعهدوا أنفسكم فان الله تعالى يبغض من عباده القاذورة الذي يتأنف من جلس إليه
لا يعبت الرجل في صلوته بلحيته ولا بما يشغله عن صلوته، بادروا بعمل الخير قبل ان تشتغلوا عنه
بغيره المؤمن نفسه منه في تعب والناس منه في راحة ليكن كل (حلخ) كلامكم ذكر الله عزوجل احذروا

١٣٦. شام پیغمبران پس از نماز عشاء است. شام خوردن را ترک نکنید که ترک آن ویرانی تن است.
١٣٧. تب پیش آهنگ مرگ است و زندان خداست در روی زمین که هر کدام از بندگان خود را خواهد در آن زندانی کند. تب گناهان را بریزد چنانکه کرک از کوهان شتر می ریزد.
١٣٨. هر دردی از درون است، جز زخم و تب که بر تن وارد می شود.
١٣٩. سوزش تب را با بنفشه و آب خنک کم کنید، زیرا سوزش آن از نفس دوزخ است.
١٤٠. تا بیماری غلبه نکند، درمان نکنید.
١٤١. دعا قضای میرم را رد می کند، آن را وسیله دفاع قرار دهید.
١٤٢. وضوء بعد از طهارت ده حسنه است. خود را پاکیزه کنید.
١٤٣. تنبیل نباشید که تنبیل حق خدا را ادا نکند.
١٤٤. از بادی که بویش آزار دهد وضوء بسازید.
١٤٥. خود را واریسی کنید و تطهیر نمایید، زیرا که خدا بنده چرکین را دشمن دارد که هر کس با او نشیند از او متنفر باشد.
١٤٦. مرد در نماز با ریش خود و چیزی که او را از نماز مشغول کند بازی نکند.
١٤٧. به کار نیک سبقت جوئید، پیش از آنکه به کار دیگری گرفتار شوید.
١٤٨. مؤمن خود را رنج دهد تا دیگران در آسایش باشند.
١٤٩. همه گفتارت ذکر خدا باشد.
١٥٠. از گناهان حذر کنید که بنده گناه می کند و روزیش کم می شود.
١٥١. بیماران خود را با صدقه درمان کنید و اموال خود را با دادن زکات حفظ کنید.
١٥٢. نماز وسیله تقرب همه پرهیزکاران است.
١٥٣. حج، جهاد مردم ناتوان است.
١٥٤. جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.

الذئوب فان العبد ليدذب فيحبس عنه الرزق، داوا مرضاكم بالصدقة، حصنوا اموالكم بالزكوة، الصلوة قربان كل تقى، الحج جهاد كل ضعيف، جهاد المرأة حسن التبعل، الفقر هو الموت الاكبر، قلة العيال أحد اليسارين، التقدير نصف العيش، المم نصف الهرم، ما عاى امرأ اقتصد، ما عطب امرأ استثمار، لا تصلح الصنيعة إلا عند ذى حسب او دين لكل شيى ثمرة و ثمرة المعروف تعجيله، من ايقن بالغلف جاد بالمطية من ضرب يديه على فخذه عند المصيبة حبط اجره، أفضل اعمال المرأ انتظار الفرج من الله عزوجل، من احزن والدبه فقد عقمها، استنزلوا الرزق بالصدقة، ادفعوا امواج البلاء عنكم بالدعاء قبل ورود البلاء فوالذى فلق الحبة و برىء النسمة البلاء أسرع الي المؤمن من انحدار الخيل من أعلا القلعة إلى أسفلها و من ركض البرازين، سلوا الله العافية من جهد البلاء فان جهود البلاء ذهاب الدين، السعيد من وعظ بغيره فاتعظ، رضوا أنفسكم على الاخلاق الحسنة فان العبد المسلم يبلغ بحسن خلقه درجة الصائم القائم، من شرب الخمر و هو يعلم أنه حرام سقاها الله من طينة خبال و إن كان مغفوراً، لانذر فى معصية ولايمين فى قطعية رحم الداعى بلاعمل كالرامي بلاوتر، لتطيب المرأة المسلمة لزوجها، المقتول دون ماله شهيد، المقبون غير محمود ولا مأجور، لايمين لولد مع والده ولا للمرأة مع زوجها، لاصمت يوماً إلى الليل

۱۵۵. فقر، مرگ بزرگ است.

۱۵۶. كمى عيالات، يك ثروتست.

۱۵۷. اندوه يك نحو پيرست.

۱۵۸. كسى كه ميانه روى و قناعت كند، دست تنگ نشود.

۱۵۹. كسى كه مشورت كند هلاك نگرده.

۱۶۰. احسان درباره مرد شرافت مند يا ديندار شايسته است.

۱۶۱. هر چيز ميوه اى دارد، ميوه احسان، شتاب در آن است.

۱۶۲. كسى كه يقين دارد خدا عوض مى دهد، بخشش مى كند.

۱۶۳. كسى كه در مصيبت دست به زانو زند، مزدش باطل گرده.

۱۶۴. بهترين كردار مرد، انتظار گشايش از طرف خداست.

۱۶۵. كسى كه پدر و مادر خود را غمناك نمايد، عاق آنها شده.

۱۶۶. روزى را به صدقه دادن به دست آوريد.

۱۶۷. با سپر دعا موج بلا را از خود بگردانيد. قسم به آنكه دانه را بشكافد و آدم را بيافريند، بلاء بر مؤمن شتابنده تر

است از فرو شدن سيل از بالای تپه و از دویدن استر.

۱۶۸. از خدا عافيت از سختى بلا را بخواهيد، زيرا بلاى سخت، دين را مى برد.

۱۶۹. كسى كه از ديگرى پند گرفت و پذيرفت، خوشبخت است.

۱۷۰. خود را به اخلاق نيك پرورش دهيد، زيرا بنده مسلمان به وسيله خوش خلقى به درجه كسى مى رسد كه شب

زنده دار و روزه عمرانه مى گذراند.

۱۷۱. كسى كه شراب نوشد و بداند كه حرام است، خدا به وى از گل خيال (چرك و خون دوزخيان) بنوشاند، اگرچه آمرزيده شود.

إلا بذكر الله عزوجل . لاتعرب بعد الهجرة ولا هجرة بعد الفتح : تعرضوا بالتجارات فان فيها غنى لكم في ايدي الناس وإن الله عزوجل يحب المحترف الامين ، ليس عمل أحب إلى الله عزوجل من الصلوة فلا يشغلنكم عن اوقاتها شيئي من أمور الدنيا فان الله عزوجل ذم أقواماً فقال الذينهم عن صلوتهم ساهون يعني إنهم غافلون استهانوا باوقاتها . اعلموا أن صالحى عدوكم برائى بعضهم بعضاً لكن الله عزوجل لا يوقمهم ولا يقبل إلا ما كان له خالصا ، البر لا يبلى والذنب لا ينسى والله الجليل مع الذين اتقوا والذينهم محسنون ، المؤمن لا يفسخ اخاه ولا يخونه ولا يخذله ولا يتهمه ولا يقول له أنا منك برى . اطلب لاخيك (عذرا خب) عذراء فان لم تجدله عذراء فالتمس له خدره مزاوله قلع الجبال ايسر من مناولة ملك مؤجل فاستعينوا بالله واصبروا فان الارض لله يؤرثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين ، لا تعاجلوا الامر قبل بلوغه فتندموا ولا يطولن عليكم

۱۷۲. نذر در معصيت و يمين در قطع رحم صحيح نيست.
۱۷۳. کسی که دعوت به کار خير کند و خود بدان عمل نکند، چون کسی است که بی زه خواهد تير اندازد.
۱۷۴. زن مسلمان برای شوهرش خود را معطر کند.
۱۷۵. کسی که برای حفظ اموال خود کشته شود شهيد محسوب می شود.
۱۷۶. شخص مغبون نه ستوده است و نه اجر دارد.
۱۷۷. قسم فرزند بی اجازه پدر و قسم زن بی اجازه شوهر صحيح نيست.
۱۷۸. یک روز تا شب نشاید ترک صحبت کرد، مگر اشتغال به ذکر حق داشته باشد.
۱۷۹. پس از هجرت نباید بیابان گرد شد. پس از فتح مکه وجوب هجرت ساقط است.
۱۸۰. تجارت کنید تا محتاج مردم نشويد؛ زیرا خدا پیشه‌ور درستکار را دوست دارد.
۱۸۱. هیچ کاری پیش خدا از نماز محبوب تر نيست. کار دنیا شما را از نماز در وقت باز ندارد؛ زیرا خدای عزوجل جماعتی را نکوهش کرده و فرموده آنان که از نماز خود سهو کنندگانند. یعنی غفلت می‌ورزند و اوقات آن را سبک می‌گیرند.
۱۸۲. بدانید که دشمنان شما در اعمال نیک برای یکدیگر ریاکاری می‌کنند و خدا به آن‌ها توفيق عمل خالص ندهد و جز عمل خالص را نپذیرد.
۱۸۳. نیکی کهنه نشود و گناه فراموش نشود. خدا با کسانی است که تقوی دارند و احسان می‌کنند.
۱۸۴. مؤمن برادر خود را فریب ندهد و به او خیانت نکند و او را وانگذارد و به او بدبین نباشد و به او نگوید، من از تو بیزارم.
۱۸۵. برای برادر خود دوشیزه بجو و اگر نیافتی برای او زن پارسایی بخواه.
۱۸۶. کندن کوه از برانداختن سلطنتی که عمرش به سر نیامده است، آسان تر است. از خدا کمک خواهید و صبر کنید؛ زیرا زمین را به هر کدام از بندگان که بخواهد می‌دهد و سرانجام نیک از آن متقیان است.
۱۸۷. پیش از وقت در کاری عجله نکنید که پشیمان می‌شوید. مدت را طولانی به نظر نیاورید تا دل شما سخت شود.

(الامل خب) الامد فتقسو قلوبكم . ارفعوا ضعفكم و اطلبوا الرحمة من الله عزوجل بالرحمة لهم اياكم و غيبة المسلم فان المسلم لا يقتاب اخاه وقد نهى الله عزوجل ولا يقتب بعضكم بعضاً ايحب أحدكم ان ياكل لحم اخيه ميتاً ، لا يجمع المسلم يديه في صلوته و هو قائم بين يدي الله عزوجل يتشبه باهل الكفر يعنى المجوس ليجلس احدكم على الطعام جلسة العبد و ليأكل على الارض ولا يشرب قائماً. اذا اصاب احدكم الدابة وهو في صلوته فليدفعها و يتفل عليها او يصيرها في توبه حتى ينصرف . الالتفات الفاحش يقطع الصلوة و ينبغي لمن يفعل ذلك ان يبدأ الصلوة بالاذان والتكبير : من قرأ قل هو الله احد قبل ان تطلع الشمس (احدى عشر مرة خب) و مثلها إنا انزلناه و مثلها آية الكرسي منع ماله مما يخاف . من قرأ قل هو الله احد و إنا انزلنا قبل أن تطلع الشمس لم يصبه في ذلك اليوم ذنب و إن جهد ابليس ، استعینوا بالله من ضلع الدين و غلبة الرجال، من تخلف عنا هلك . تشمير الثياب طهور لها قال الله تعالى و ثيابك فطهر أى قشمر. لعق العسل شفاء من كل داء قال الله تعالى يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس و هو مع قراءة القرآن و مضغ اللبان يذيب البلغم ، ابدأوا بالملح في طعامكم فلو يعلم الناس ما

۱۸۸. از ناتوان های خود دستگیری کنید و به وسیله ترحم بر آن ها ترحم خدا را برای خود جلب کنید.

۱۸۹. مبادا از مسلمانی غیبت کنید؛ زیرا مسلمان برادر خود را غیبت نکند با اینکه خدا نهی کرده و فرموده برخی از شما برخی را بدگویی نکنند. آیا کسی از شما خواهد که گوشت مردار برادر خود را بخورد؟!
۱۹۰. مسلمان در نماز که در برابر خدا ایستاده دست های خود را روی هم بر سینه نگذارد تا مانند کفار، یعنی مجوس گردد.

۱۹۱. بر سر غذا چون بندگان بنشینید و بر روی زمین غذا بخورید و ایستاده ننشینید.

۱۹۲. چون در نماز به جانور گزنده ای دچار شدید، آن را در زیر خاک کنید و بر آن آب دهن بیندازید، یا آن را در میان پارچه پیچید تا فارغ شوید.

۱۹۳. رو از قبله برگردانیدن نماز را می برد. کسی که چنین کند، باید نماز را از سر بگیرد.

۱۹۴. کسی که پیش از آفتاب یازده بار قل هو الله احد و انا انزلنا و آية الكرسي بخواند، همیشه مالش محفوظ ماند و کسی که پیش از آفتاب این ها را بخواند در آن روز هر چه ابلیس کوشد، گناهی نکند.

۱۹۵. از کجی در دین و غلبه مردان به خدا پناه برید. هر کس با ما مخالفت کرد هلاک شد.

۱۹۶. بالا زدن جامه پاک کردن آنست. خدا فرماید: جامه های خود را پاکیزه کن، یعنی بالا بزن.

۱۹۷. یک انگشت عسل شفای هر دردی است. خدای تعالی فرماید: از شکم زنبورها عسلی بیرون می آید که در آن برای مردم شفاست. عسل و قرائت قرآن و جویدن کندر بلغم آب می کند.

۱۹۸. در آغاز طعام نمک بخورید. اگر مردم می دانستند که در نمک چه خواصی است، او را بر تریاق مجرب مقدم می دانستند. کسی که در آغاز خوراک نمک بخورد، هفتاد درد و آنچه جز خدا نمی داند از او برود.

في الملح لاخثاروه على الترياق المجرب من ابتداء طعامه بالمح زهب عنه سبعون داه وما لا يعلمه الا الله عزوجل . صبوا على المحموم الماء البارد في السيف فانه يسكن حرها . صوموا ثلثة ايام في كل شهر وهي تعدل صوم الدهر ونحن نصوم خميسين بينهما اربعاء لان الله عزوجل خلق جهنم يوم الاربعاء . إذا اراد احدكم حاجة فليبكر في طلبها يوم الخميس فان رسول الله ﷺ قال اللهم بارك لامتي في بكورها يوم الخميس، و ليقرأ اذا خرج من بيته الايات من آخر آل عمران وآية الكرسي و إنا انزلناه و ام الكتاب فان فيها قضاء حوائج الدنيا والاخرة عليكم بالصفيق من الثياب فان من رق ثوبه رق دينه ، لا يقوم احدكم بين يدي الرب جل جلاله و عليه ثوب يشف توبوا إلى الله عزوجل وادخلوا في محبته فان الله عزوجل يحب التوابين ويحب المتطهرين و المؤمن ثواب إذا قال المؤمن لاخيه اف انقطع ما بينهما فاذا قيل له انت كافر كفر احدهما. واذا اتهمه انما ات الاسلام في قلبه كما ينمات الملح في الماء . باب التوبة مفتوح لمن ارادها فتوبوا الى الله توبة نصوحاً عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم و اوفوا بالعهد إذا عاهدتم فما زالت نعمة ولا نضارة عيش الا بذنوب اجترحوها ان الله ليس بظلام للعبيد ولو انهم استقبلوا ذلك بالدعاء والالاباة

۱۹۹. در تابستان بر سر تبار آب سرد بریزید که سوزش آن را خاموش کند.

۲۰۰. در هر ماهی سه روز روزه بدارید که برابر روزه عمرانه است. ما دو پنجشنبه روزه می‌داریم که میان آن‌ها یک چهارشنبه است؛ زیرا خدای عزوجل جهنم را روز چهارشنبه آفریده.

۲۰۱. چون کسی حاجتی داشته باشد. بامداد پنجشنبه دنبال آن رود؛ زیرا رسول خدا (ص) فرمود: بار خدایا! بامدادان روز پنجشنبه را بر امت من مبارک گردان و چون از خانه بیرون رود آخر سوره آل عمران را (از آن فی خلق السموات و الارض تا و الله عنده حسن الصواب) با آیه الكرسي و انا انزلناه و سوره حمد بخواند که حوائج دنیا و آخرت از آن برآورده شود.

۲۰۲. جامه‌های ضخیم بپوشید؛ زیرا هر کس جامه نازک بپوشد، دینش ضعیف است. هیچ کدام شما با جامه بدن نما به نماز نایستد در برابر خدا.

۲۰۳. به سوی خدای عزوجل توبه کنید و در دایره محبت او درآیید؛ زیرا خدا دوست دارد توبه‌کنندگان را، و دوست دارد پاکیزگان را. مؤمن توبه می‌کند.

۲۰۴. چون مؤمنی به برادر خود اف‌گوید، میان آن‌ها جدایی افتد و اگر به او گوید تو کافری یکی از آن دو کافر شوند و چون او را تهمت زند، اسلام در دلش آب شود، چنانچه نمک در آب حل شود.

۲۰۵. در توبه برای هر کس خواهد باز است. به خدا توبه نصوح کنید. شاید خدا گناهان شما را جبران کند.

۲۰۶. چون عهدی بستید، بر آن وفا کنید. هیچ نعمت و خرمی از میان نرود، مگر به واسطه گناهی که مرتکب شوند. خدا به بندگانش ستم نمی‌کند. اگر به دعا و بازگشت سبقت می‌جستند، بلا نمی‌آید و چون بلا آمد و نعمت رفت، اگر باز هم به درگاه خدا زاری کنند، با نیت درست و سبک‌شماری و اسراف نوزند خدا مقاسد آن‌ها را اصلاح می‌کند و نیکی‌ها را

لما نزل ولو انهم اذا نزلت بهم النقم و زالت عنهم النعم فزعوا الى الله عزوجل بصدق من نياتهم و لم بهنوا (لم يتمنوا خ) ولم يسرفوا لاصح الله لهم كل فاسد و لرد عليهم كل صالح و اذا ضاق المسلم (فلا يشكون ربه عزوجل خ) فليشتك إلى ربه الذي بيده مقاليد الامور و تدبيرها في كل امرأ واحدة من تلك الكبر و الطيرة و التمني فاذا تطير احدكم فليمض على طيرته وليذكر الله عزوجل و اذا خشي الكبر فليأكل مع عبده و خادمه و ليحلب الشاة و اذا تمنى فليسال الله عزوجل وليبتهل اليه ولا تنازعه نفسه إلى الاثم . خالطوا الناس بما يعرفون و دعوهم مما ينكرون ولا تحملوهم على أنفسهم و علينا ان امرنا صعب مستصعب لا يحتمله إلا ملك مقرب او نبي مرسل او عبد قد امتحن الله قلبه للايمان . إذا وسوس الشيطان إلى احدكم فليتعوذ بالله و ليقول آمنت بالله و برسوله مخلصاً له الدين إذا كسى الله مؤمناً ثوباً جديداً فليتوضأ و ليصل ركعتين يقرأ فيهما ام الكتاب و آية الكرسي و قل هو الله احد و انا انزلناه في ليلة القدر و ليحمد الله الذي ستر عورته و زينه في الناس و ليكثر من قول لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم فانه لا يعصى الله فيه و له بكل سلك فيه ملك يقدس له و يستغفر له و يترحم عليه . اطرحوا سوء الظن بينكم فان الله نهى عن ذلك، انامع رسول

به آن‌ها برمی‌گرداند.

۲۰۷. چون کار بر مسلمان سخت شد، به پروردگار خود شکایت کند که کلید امور و تدبیر هر چیز به دست او است.

۲۰۸. در هر مردی یکی از سه خصلت هست: تکبر، بدفالی، آرزوی بی‌جا. هرگاه یکی از شما گرفتار تکبر شد، با بنده و

خدمتکارش هم غذا شود و گوسفند بدو شد و چون فال بد زد، بدان اعتماد نکند و نام خدا را ببرد و کار را بگذراند و چون آرزوی بی‌جایی کرد، از خدا درخواست کند و خود را به دست نفس اماره ندهد که او را به گناه کشاند.

۲۰۹. با مردم به آنچه می‌شناسند و قبول دارند، آمیزش کنید. آنچه را باور ندارند و انهدید. آن‌ها را به روی خود و ما

و اندازید. امر ما دشوار و سخت است. متحمل آن نشود، مگر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنی که دلش را خدا به ایمان آزمایش کرده.

۲۱۰. چون شیطان یکی از شما را وسوسه کرد، به خدا پناه برد و بگوید به خدا و رسولش از روی اخلاص ایمان

دارم.

۲۱۱. چون خدا به مؤمنی جامه نئی داد، وضو سازد و دو رکعت نماز بگذارد که در آن‌ها سوره حمد و آیه الكرسي و

قل هو الله احد و انا انزلناه بخواند و خدا را حمد کند که عورتش را پوشانید و او را میان مردم زینت داد و بسیار بگوید لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم که خدا را در آن گناه نکند و به هر نخی از آن ملکی باشد که برای او خدا را تقدیس کند و طلب آمرزش نماید و بر او رحمت کند.

۲۱۲. به هم بدبین نباشید که خدا از آن نهی کرد.

۲۱۳. من با رسول خدایم و خاندان و دو سبطم در سر حوض با منند. هر کس ما را می‌خواهد به گفتار ما برود و از

اللَّهُ ﷻ و مع عترتی و سبطی علی الحوض فمن ارادنا فلیأخذ بقولنا و لیعمل عملنا فان لكل اهل بیت نجیب و لنا شفاعة و لاهل هودتنا شفاعة فتنافسوا فی لقائنا علی الحوض فاناننود عنه اعدائنا و نسقي منه احبائنا و اولیائنا و من شرب منه شربة لم یظمأ بعدها ابدا حوضنا مترع فیہ (شعبان خرب) مشعبان ینصبان من الجنة احدهما من تسنیم و الاخر من معین علی حافیة الزعفران و حصاة اللؤلؤ و الیاقوت و هو الكوثر ، إن الامور إلی الله عزوجل لیست إلی العباد ولو كانت إلی العباد ما كانوا لیختاروا علينا احداً ولكن الله یختص برحمته من یشاء فاحمدوا الله علی ما اختصکم به من بادی النعم علی طیب الولادة ، كل عین یوم القيمة باکیة و كل عین یوم القيمة ساهرة الاعین من اختصه الله بکرامته و بکی علی ما انتھک من الحسین و آل محمد ﷺ و الله شیعتنا بمنزلة النحل لو یعلم الناس بما فی اجوافها لاکلوها ، لاتعجلوا الرجل عند طلعه حتی یفرغ و لا عند غایطه حتی یأنی علی حاجته . إذا انتبه احدکم من نومه فلیقل لا إله الا الله العلیم الکریم الحی القیوم و هو علی کل شیئی قدیر سبحان رب النبیین و اله المرسلین و رب السموات السبع و ما فیها و رب الارضین و ما فیهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین فاذا جلس من نومه فلیقل قبل

کردار ما پیروی کند. هر خاندانی افراد نجیب دارند. ما و دوستان ما شفاعت می کنیم. مردم برای دیدار ما در سر حوض بر یکدیگر سبقت می جویند. ما دشمنان خود را از آن دور می کنیم و دوستان خود را از آن سیراب می کنیم. هر کس از آن شربتی بنوشد، هرگز تشنه نشود. در حوض ما دو مجری از بهشت روانست؛ یکی از تسنیم (چشمه علیای بهشت) و یکی از معین. بر کناره آن خاک زعفران و ریگهایی از دُر و یاقوت است. این همان نهر کوثر است.

۲۱۴. جریان امور به خواست خدای عزوجل است؛ به دست بندگانش نیست. اگر به دست بندگان بود، هرگز به جای ما دیگران اختیار نمی کردند. ولی خداوند به رحمت خود مخصوص گرداند هر کس را بخواهد. خدا را حمد کنید برای آنکه شما را به نعمت بزرگی که حلال زادگی است اختصاص داده.

۲۱۵. روز قیامت هر چشمی گریان است، روز قیامت هر چشمی بی خوابست، مگر چشم کسی که خداوند او را به کرامت خود مخصوص کرده و بر مصیبت حسین (ع) و خاندانش گریسته.

۲۱۶. شیعیان ما چون زنبور عسلند. اگر مردم بدانند چه عقیده ای دارند، آن ها را می خورند.

۲۱۷. کسی که بر طعام نشسته، شتابزده نکند تا از خوردن فارغ شود و نه کسی را که بر سر غایط است تا قضای حاجت کند.

۲۱۸. چون یکی از شما از خواب بیدار شد، بگوید لا اله الا الله العلیم الکریم الحی القیوم و هو علی کل شیئی قدیر سبحان رب النبیین و اله المرسلین و سبحان رب السموات السبع و ما فیهن و رب الارضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین و چون پس از خواب نشست، پیش از آنکه برخیزد، بگوید، حسبی الله حسبی الرب من العباد حسبی الله الذی هو حسبی منذ کنت حسبی الله و نعم الوکیل.

※ یعنی عاقبت کار را خداوند می داند و اگر آن علم حاصل بوده، برای بندگان خدا، می فهمیدند در انتخاب ما خیر و سعادت است.

ان يقوم حسبي الله حسبي الرب من العباد حسبي الله الذي هو حسبي منذ كنت حسبي الله و نعم الوكيل و إذا قام أحدكم من الليل فلينظر إلى اكناف السماء و (ليقرأ خب) ليقول إن في خلق السموات والارض إلى قوله إنك لا تخلف الميعاد، الاطلاع في بئر زمزم يذهب الداء فاشربوا من هامها مما يلي الركن الذي فيه الحجر الاسود فان تحت الحجر أربعة أنهار من الجنة الفرات والنيل و سيحان و جيعان وهما نهران لا يخرج (المسلم خب) المؤمن في الجهاد و هو مع من لا يؤمن في الحكم ولا ينفذ في الفتى أمر الله عزوجل فان مات في ذلك كان معيناً لعدونا في حبس حقوقنا و (الاشاطة خب) الاماطة بدعائنا وميتهميته الجاهلية، ذكرنا أهل البيت شفاء من العلل والاسقام و سواس (ريب خ) الصدور و حيناً رضى الرب عزوجل والآخذ بامرنا معنا غدا في حظيرة القدس والمنتظر لامرنا كالمتشحط بدمه في سبيل الله من شهدنا في حربنا أو سمع و اعيننا فلم ينصرنا أكبه الله على منغريه في النار و نحن باب العون به والقوت، إذا بغوا و ضاقت عليهم المذاهب و نحن باب حطة و هو باب (السلام خب) المسلم من دخله نجا و من تخلف عنه هوى بنا يفتح الله و بنا يمحوا الله ما يشاء و بنا يثبت و بنا يدفع الله الزمان الكلب و بنا ينزل الغيث فلا

۲۱۹. چون یکی از شما در شب از خواب بیدار شد، به اطراف آسمان نگاه کند و این آیات آخر سورة آل عمران را بخواند: ان في خلق السموات و الارض تا انك لا تخلف الميعاد.

۲۲۰. سر کشیدن در چاه زمزم دردها را می برد. از آب آن که در سمت رکن حجرالاسود است، بنوشید؛ زیرا زیر حجرالاسود چهار نهر بهشتی است: فرات، نیل، سیحون، جیحون و آن ها هم دو نهرند.

۲۲۱. شخص در رکاب سلطان جور که به حکمش اطمینان نیست و دستور خدا را درباره غنیمت اجرا نمی کند، نباید جهاد کند. هر کس بر این حال بمیرد. کمک کار دشمن ما است، در غضب حق ما و آلوده شدن به خون های ما و مردنش مردن جاهلیت است.

۲۲۲. یاد ما خانواده، درمان دردها و بیماری ها و وسوسه سینه ها است و دوستی ما رضایت پروردگار عزوجل است. ۲۲۳. کسی که دستورات ما را دریافت کند، در پیشگاه قدس با ما است و کسی که منتظر سلطنت ما باشد، چون کسی است که در راه خدا به خون خود غلطیده.

۲۲۴. کسی که در جنگ با ما بیاید یا ناله دادخواهی ما را بشنود و ما را یاری نکند، خدا او را به رو در آتش دوزخ افکند.

۲۲۵. ما در یاری و فریادرسی هستیم در هنگامی که ستم شوند و راه چاره بر آن ها بسته شود. ما باب حطه و باب سلامت هستیم. هر که از آن درآید نجات یابد و هر که تخلف کند هلاک شود.

۲۲۶. خدا به ما آغاز کرده و به ما انجام می دهد. به ما محو کند و به ما اثبات کند و به ما زمانه سخت را برطرف کند و به واسطه ما باران فرستد. فرینده شما را از خدا گول نزنند.

۲۲۷. از روزی که خدا درهای آسمان را بسته یک قطره رحمت از آن نباریده و چون قائم ما

یفرنکم بالله الفرور ، ما أنزلت السماء من قطرة من ماء منذ حبس الله عزوجل ولو قد قام قائمنا لانزلت السماء قطرها وأخرجت الارض نباتها وليذهب الشحنا من قلوب العباد وأصلحت السباع والبهائم حتى تمشى المرأة من العراق إلى الشام لاتضع قدمها إلا على النبات و على رأسها زيتها لا يبيجها شبع ولا تخافه لو تعلمون مالكم في مقامكم بين عدوكم و صبركم على ما تسمعون من الاذى لغرت أعينكم ولو قد فقدتموني لرايتم من بمدى امورا يتمنى أحدكم الموت مما يرى من أهل الجعود والعدوان ، من اهل الاثرة والاستخفاف بحق الله تعالى ذكره والخوف على نفسه فاذا كان ذلك فاعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا و عليكم بالصبر والصلوة والتقية اعلموا أن الله تبارك و تعالى يبغض من عباده المتلون ولا تزولوا عن الحق و ولاية أهل الحق فان من استبدل بناهلك وفاته الدنيا و خرج منها . إذا دخل أحدكم منزله فليسلم على أهله يقول السلام عليكم فان لم يكن له أهل فليقل السلام علينا من ربنا و ليقرأ قل هو الله أحد حين يدخل منزله فانه ينفي الفقر علموا صيانتكم الصلوة وخذوهم بها إذا بلغوا نماني سنين و تنزهوا عن قرب الكلاب فمن أصاب الكلب و هو رطب فليغسله و إن كان جافاً فلينضح ثوبه بالماء . إذا سمعتم من حديثنا ما لاتعرفون فردوه الينا و قفوا عنده و سلموا حتى يتبين لكم الحق ولا تكونوا مذاييع عجلي. الينا يرجع الغالي و بنا

ظهور کند، آسمان رحمت خود را بیارد و زمین گیاه خود را برویاند و کینه از سینۀ بندگان زدوده شود و درندگان و دامها به سر صلح آیند، به طوری که زن از عراق پیاده به شام رود و همه را بر سر سبزه قدم گذارد و آرایش و زیور خود را دربردارد هیچ درنده‌ای او را به هراس نیاورد و از آن نترسد.

۲۲۸. اگر بدانید در مقاومت با دشمنان خود چه مقامی و در صبر بر آزارشان چه اجری می‌برید، چشم شما روشن می‌شود.

۲۲۹. چون مرا از دست بدهید، پس از من چیزهایی خواهید دید که از دست ملحدان و دشمنان آرزوی مرگ می‌کنید. از دست کسان خودخواه که حق خدا را سبک می‌شمارند و به جان خود بترسید. چون چنین شد، به رشته محکم حق بچسبید و دسته دسته نشوید و صبر و نماز و تقیه را از دست ندهید.

۲۳۰. بدانید که خداوند بندگان متلون و بوقلمونی خود را دشمن دارد.

۲۳۱. از حق و دوستی اهل حق برکنار نشوید. کسی که دیگری را بر ما برگزیند، هلاک می‌شود و دنیا هم از دستش می‌رود و خواهد مرد.

۲۳۲. چون به خانه خود درآیید، بر اهل خود سلام دهید، بگویید السلام علیکم و اگر کسی در خانه نباشد، بگویید، السلام علینا من ربنا.

۲۳۳. هنگام ورود در منزل سوره قل هو الله احد بخوانید تا فقر برطرف شود.

۲۳۴. به کودکان خود نماز یاد دهید و چون به هشت سال رسیدند، آن‌ها را از نماز مؤاخذہ کنید.

۲۳۵. به سگ‌ها نزدیک نشوید. کسی که با سگ تماس کرد اگر تر باشد، خود را بشوید و اگر خشک باشد، آب به جامه‌اش بپاشد.

يلحق المقصر الذي يقصر لحقنا . من تمسك بالعنق و من سلك غير (طريقة تلاح) طريقنا غرق ، لمحيينا أفواج من رحمة الله عز وجل و لمبعضنا أفواج من غضب الله: طريقنا القصد و في أمرنا الرشد لا يكون السهو في خمس في الوتر والجمعة و الركعتين الأولين من كل صلوة مكتوبة التي يكون فيها و في الصبح و المغرب ، لا يقرأ العبد القرآن إذا كان على غير طهور ، (حتى يطهر) اعطوا كل سورة (حفظها خب) حقها من الركوع و السجود إذا كنتم في الصلوة لا يصلح الرجل في قميص متوشحاً به فانه من افعال قوم لوط تجزى الصلوة للرجل في ثوب واحد يعقد طرفه على عنقه و في القميص الضيق يزره عليه ، لا يسجد الرجل على صورة و لا على بساط فيه صورة تجوز ان يكون الصورة تحت قدميه او يطرح عليها ما يواربها ولا يعقد الرجل الدراهم التي فيها صورة في ثوبه و هو يصلح و يجوز ان تكون الدراهم في هميان أو في ثوب إذا خاف و يجعلها في ظهره ، لا يسجد الرجل على كس حنطة ولا شعير ولا على لون مما يؤكل ولا على الخبز ولا يتوضأ الرجل حتى يسمى يقول قبل ان يمس الماء بسم الله والله اللهم أجعلني من التوايين واجعلني من المتطهرين

۲۳۶. اگر حدیثی از ما شنیدید که نمی فهمید، آن را به ما برگردانید و در آن توقف کنید و تسلیم شوید تا حقیقت آن را

بدانید.

۲۳۷. سر فاش کن و شتابزده نباشید.

۲۳۸. کسانی که پیش افتاده و غلو کرده اند به حد تعلیمات ما برگردند، و کسانی که کوتاه آمده و مقصرند، خود را به ما

برسانند.

کسی که به ما متمسک شد، به مقصود می رسد و کسی که راه دیگری رود، غرق می شود.

۲۳۹. برای دوستان ما فوج هایی است از رحمت خدا و برای دشمنانمان فوج هایی است، از غضب خدا.

۲۴۰. روش ما میانه روی و مسلک ما درست است.

۲۴۱. در پنج نماز احکام شک جاری نیست و شک در رکعات موجب بطلان است. در نماز وتر و در نماز جمعه و دو

رکعت اول از هر نماز واجب که احکام شک دارد و در نماز صبح و در مغرب.

۲۴۲. بنده خدا بی وضو قرآن نخواند.

۲۴۳. هر سوره ای که خواندید رکوع و سجود آن را ادا کنید، یعنی در نافله.

۲۴۴. مرد در بیراهنی که یک ور پوشیده نماز نخواند که از کارهای قوم لوط بوده.

۲۴۵. مرد در یک جامه می تواند نماز بخواند که دو گوشه اش را به گردش ببندد و در یک پیراهن ضخیم که دکمه های

آن را ببندد.

۲۴۶. مرد بر صورت یا فرشی که در آن صورت باشد، نماز نخواند، ولی جایز است صورت زیر پاهایش باشد یا

جامه ای به روی آن اندازد که پوشیده شود و شخص در حال نماز پول های صورت دار در جامه خود گره نکند، ولی جایز

است آن ها را در همیان بگذارد یا در جامه دیگری و در صورت خوف بر آن به کمر بندد.

۲۴۷. کسی بر قبه گندم و جو و خوردنی های دیگر نماز نخواند و نه بر نان.

فاذا فرغ من طهوره قال اشهدان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
 ﷺ فمندا يستحق المغفرة من اتى الصلوة عارفا بحقها غفر الله له . لا يصلى الرجل نافلة في
 وقت فريضة الا من عذر ولكن يقضى بعد ذلك إذا أمكنه القضاء قال الله تعالى الذين هم على
 صلواتهم واثمون الذين يقضون ما فاتهم من الليل بالنهار و ما فاتهم من النهار بالليل . لا تقضي
 النافلة في وقت الفريضة، ابدأ بالفريضة ثم صلها ببدالك، الصلوة في الحرمين تعدل ألف صلوة و نفقة
 درهم في الحج تعدل ألف درهم ليتخضع الرجل في صلوته فان من خشع قلبه لله عز وجل خشعت
 جوارحه فلا تعبت بشئ في الصلوة، القنوت في صلوة الجمعة قبل الركوع و يقرأ في الاولي الحمد
 الجمعة و في الثانية الحمد و المنافقون اجلسوا في الركعتين حتى تسكن جوارحك ثم قوموا فان
 ذلك من فعلنا ، اذا قام أحدكم من الصلوة (فليرفع يديه) فليرفع يديه حذاء صدره فاذا كان أحدكم
 بين يدي الله جل جلاله فليتحري بصدرة و ليقيم صلبه و لا ينحني إذا فرغ أحدكم من الصلوة فليرفع

۲۴۸. تا نام خدا نبرد وضو نسازد.

۲۴۹. پیش از آنکه دست به آب زند، بگوید بسم الله و بالله اللهم اجعلني من التوابين و اجعلني من المتطهرين و چون
 از وضو فارغ شد، بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله صلى الله عليه و آله تا
 مستحق آمرزش شود.

۲۵۰. هر کس با معرفت نماز بخواند آمرزیده شود.

۲۵۱. کسی در وقت نماز فريضة نماز نافله نخواند، مگر عذری داشته باشد. نافله را پس از نماز فريضة در صورت
 امکان قضا کند. خدا فرموده آن کسانی که مايم در نمازند، یعنی آنچه شب از آنها فوت شود در روز قضا کنند و آنچه روز
 از آنها فوت شود، در شب قضا کنند.

۲۵۲. در وقت فريضة قضای نافله نخوانند. نخست فريضة را بخوان، سپس هرچه خواهی نماز بخوان.

۲۵۳. نماز در مکه و مدینه برابر هزار نماز است و یک درهم در حج صرف کردن برابر هزار درهم صدقه است.

۲۵۴. مرد در نماز خود باید خشوع داشته باشد؛ زیرا هر کس دلش ترس از خدا دارد، اعضایش هم ترس دارند با هیچ
 چیز در نماز بازی مکن.

۲۵۵. قنوت نماز جمعه پیش از رکوع است. در رکعت اول نماز جمعه سوره حمد و جمعه خوانده شود و در دوم حمد
 و منافقون.

۲۵۶. در هر رکعت بعد از سجده باید بنشینید تا اعضای شما به جا افتد، سپس برخیزد. روش ما چنین است.

۲۵۷. چون یکی از شما از نماز برخیزد، دستش را به سینه اش برگرداند. چون برابر خدای جل جلاله بایستد، سینه را
 پیش دارید و راست بایستید و خم نباشید و چون یکی از شما از نماز فارغ شد، دستها به سوی آسمان بلند کند و دعا
 نماید.

عبدالله بن سبا عرض کرد: یا امیرمؤمنان! مگر خدا در هر جا نیست؟ فرمود: چرا. عرض کرد: پس چرا بنده دستش را به

يده إلى السماء و لينصب في الدعاء فقال عبدالله بن سبا يا أمير المؤمنين اليس الله في كل مكان قال نعم قال فلم يرفع العبد يده إلى السماء قال اما تقرأ و في السماء رزقكم و ما توعدون و ما وعد الله عزوجل ان يطلب الرزق الا من موضعه و موضع الرزق و ما وعد الله السماء و لا ينقل العبد من صلوته حتى يسأل الله الجنة و يستجير به من النار و يسأله ان يرزقه من العور العين إذا قام احدكم إلى الصلوة فليصل صلوة مودع لا يقطع الصلوة التبسم و يقطعها التهمة إذا خلط النوم القلب و جب الوضوء إذا غلبت عينك و أنت في الصلوة فاقطع و نم فانك لا تدري لعل ان تدعوك او على نفسك، من احبنا بقلبه و أعاننا بلسانه و قاتل معنا يده فهو في الجنة في درجتنا و من احبنا بقلبه و أعاننا بلسانه و لم يقاتل معنا اعدائنا فهو أسفل من ذلك بدرجه و من احبنا بقلبه و لم يعاننا بلسانه و لا يده فهو أسفل بدرجتين في الجنة و من ابغضنا بقلبه و لم يعاننا بلسانه و لا يده فهو في النار و من ابغضنا بقلبه و أعان علينا بلسانه فهو في النار و من ابغضنا بقلبه و أعان علينا بلسانه و يده فهو مع عدونا في النار و إن أهل الجنة لينظرون إلى منازلنا و منازل شيعتنا كما ينظر الانسان إلى الكواكب في السماء اذا فرغتم (قرأت مخ) من

سوی آسمان بلند کند؟ فرمود: مگر این آیه را نخواندید که می فرماید: روزی شما و آنچه بدان توید داده شدید، در آسمان است. خدا دستور داده که روزی را از جای آن بخواید و جای روزی و آنچه خدا وعده داده است، آسمان است. ۲۵۸. بنده از نماز خود متصرف نشود تا از خدا بهشت را بخواهد و از دوزخ به او پناه برد و از او بخواهد که حورالعین به او روزی کند.

۲۵۹. چون به نماز بایستید، نماز کسی را بخوانید که با نماز وداع می کند.

۲۶۰. تبسم نماز را نمی برد، ولی خنده قاه نماز را می برد.

۲۶۱. چون خواب بر دل مستولی شد، وضو لازم است.

۲۶۲. چون در میان نماز چرت گرفت و خواب بر تو مسلط شد، نماز را ببرد که میباید بر خود به جای دعا نفرین کنی.

۲۶۳. هر که به دلش ما را دوست دارد و با زبانش ما را کمک کند و به دستش ما را در نبرد دشمنان همکاری کند، او در بهشت با ما هم درجه است.

۲۶۴. هر که از دل دوست دارد و با زبان ما را یاری کند، ولی در حال هدنه به سر برد و فیض جهاد با ما را درک نکند، یک درجه پایین تر است.

۲۶۵. هر کس که از دل ما را دوست دارد، ولی با زبان و دست ما را یاری نکند، دو درجه فرود تر است.

۲۶۶. هر کس ما را از دل دشمن دارد و با زبان و دست زبانی به ما نرساند در دوزخ است.

۲۶۷. هر کس از دل ما را دشمن دارد و با زبان به ما زیان رساند در دوزخ است.

۲۶۸. هر کس از دل ما را دشمن دارد و با دست و زبان خود به ما زیان رساند در دوزخ است و هم نشین دشمن ما است.

۲۶۹. اهل بهشت به منزل ما و منزل شیعیان ما می نگرند، چنانچه مردم کنون به ستاره ها می نگرند.

۲۷۰. چون از سوره هایی که آغاز آن ها سج یا یسیح است، فارغ شدید، بگوئید سبحان الله الاعلی

المسبحات الاخيرة فقولوا سبحان الله الاعلى و اذا قرأتم ان الله و ملائكته يصلون على النبي فصلوا عليه في الصلوة كنتم او في غيرها ليس في البدن شيى اقل شكرا من العين فلا تعطوها سؤلها فتشغلکم عن ذکر الله عزوجل اذا قرأتم والتين فقولوا في آخرها و نحن على ذلك من الشاهدين اذا قرأتم قولوا آمنا بالله فقولوا آمنا بالله حتى تبلغوا إلى قوله مسلمين اذا قال الصبد في التشهد الاخير و هو جالس اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ﷺ و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور ثم احدث حدثا فقد تمت صلواته ما عبد الله بشيى اشد من المشى إلى بيته اطلبوا الخير في احفاف الادل و اعناقها صادرة و واردة انما سمى الله الزمزم السقاية لان رسول الله ﷺ امر بزيبب اتى به من الطائف ان يبنذ يطرح في حوض زمزم لان مائها مرفارادان يكسر مرادته فلا تشر بوه اذا اعتق، اذا تعرى الرجل نظر اليه الشيطان و طمع فيه فاسترو، ليس للرجل ان يكشف ثيابه على فغذيه و يجلس بين قوم من اكل شيئا من الموديات و يحيا فلا يقربن المسجد، ليرفع الرجل الساجد مؤخره في الفريضة اذا سجد. اذا اراد احدكم الغسل فليبدأ

۲۷۱. چون آیه ان الله و ملائکته يصلون على النبي را خواندید بر آن حضرت صلوات بفرستید، چه در نماز باشد چه

در غیر نماز.

۲۷۲. در بدن عضوی نیست که کمتر از چشم شکر خدا کند. چشم خود را نگهدارید و به هر جا خواهد باز نکنید تا

شما را از یاد خدای عزوجل باز ندارد.

۲۷۳. چون سوره والتین را خواندید در آخرش بگویند و نحن على ذلك من الشاهدين و هرگاه در قرآن جمله قولوا

آما قرائت کردی، پس از آن بگو آمنا بالله و اشهد بانا مسلمون (آیه ۵۳ سوره آل عمران).

۲۷۴. بنده در تشهد آخر که نشسته، بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

(ص) و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور. سپس اگر حدثی از او پدیدار شود، نمازش درست است.

۲۷۵. خدا به چیزی پرستش نشده که از پیاده رفتن به خانه او سخت تر باشد.

۲۷۶. خیر را از سم و اعناق شتران بجویید که می روند و می آیند.

۲۷۷. خدا زمزم را سقایت نامیده؛ زیرا رسول خدا دستور داد کشمش را که از طایف برای او آوردند خیس کنند و در

حوض زمزم ریزند، چون آبش تلخ بود، می خواست تلخی آن کم شود، چون نبیذ خیس شده کهنه شد، او را نیاشامید (زیرا مسکر می شود).

۲۷۸. چون مرد برهنه شود، شیطان به او نگاه کند و در او طمع نماید؛ خود را بپوشید. مرد نباید جامه خود را از

رانش دور کند و میان جمعی بنشیند.

۲۷۹. کسی که چیزی خورد که بویش آزار دهد، به مسجد نرود.

۲۸۰. مرد در سجده نماز واجب، پایین تنه خود را بلند کند.

۲۸۱. چون کسی از شما خواهد غسل کند، نخست دو ذراعش را بشوید.

بذراعیه فلیفسلنهما ، اذا صلیت قاسمک القرامه والتکبیر والتسیح ، اذا انفتکت من الصلوة فانفتل عن یمینک تزودوا من الدنیا فان خیرما تزودت منها التقوی . فقدت من بنی اسرائیل امتان واحده فی البحر و واحده فی البر فلا تأکلوا الا ما عرفتم ، من کتم وجعاً اصابه ثلثه ایام من الناس وشکی إلى الله عزوجل کان حقاً علی الله ان یعافیه منه : ابعد ما یکون العبد من الله اذا کان همه فرجه و بطنه لایخرج الرجل فی سفر یخاف فیہ دینه و صلوته ، اعطی السمع اربعه النبی ﷺ و الأجنه و النار و الحور العین فاذا فرغ العبد من صلوته فلیصل علی النبی و آله و یسأل الله الجنه یتستجیر بالله من النار و یسأله ان یروجه من الحور العین فانه من صلی علی محمد النبی ﷺ سمعه النبی ﷺ و رفعت دعوته و من سال الله الجنه قالت الجنه یا رب اعط عبدک ما سأله و من استجار من النار قالت النار یا رب اجر عبدک مما استجار منه و من سال الحور العین قلن اللهم اعط عبدک ما سأل . الفنا نوح ابلیس علی الجنه اذا اراد أحدکم النوم فلیضع یده الیمنی تحت عنقه الایمن فلیقل بسم الله وضعت جنبی لله علی ملة ابراهیم و دین محمد ﷺ و ولایة من افترض

۲۸۲. چون نماز می خوانی چنان بخوان که خود قرائت حمد و سوره و تکبیر و تسبیح خود را بشنوی.

۲۸۳. چون از نماز منصرف شوی به سمت راست توجه کن.

۲۸۴. از دنیا توشه ای برگیر و بهترین توشه ای که از آن برگیری تقوی است.

۲۸۵. از بنی اسرائیل که مسخ شدند، دو دسته گم شدند، یکی در دریا و یکی در بیابان. پس حیوانی را که به حلالی

شناسید نخورید.

۲۸۶. هر که دردی گرفت و تا سه روز آن را به کسی اظهار نکرد و به خدا نالید، بر خدا شایسته است که وی را عافیت

بخشد.

۲۸۷. دورترین حالات بنده خدا، وقتی است که شکم خوارگی و زن بارگی را وجهه همت خود کند.

۲۸۸. مرد نباید سفری کند که می ترسد در آن نماز یا دینش از دست برود.

۲۸۹. چهارند که گوش به همه کسی دارند: پیغمبر (ص) و بهشت و دوزخ و حورالعین. چون بنده از نماز خود فارغ

شد، بر پیغمبر (ص) و خاندانش صلوات فرستد و بهشت را از خدا درخواست کند و از دوزخ به حضرت او پناه برد و از

او بخواهد که حورالعین را به وی تزویج کند؛ زیرا هر که بر محمد (ص) پیغمبر اسلام صلوات فرستد، پیغمبر (ص) آن را

بشنود و دعای او به درگاه خدا بالا رود و هر که از خدا بهشت را خواهد بهشت بگوید: پروردگارا! آنچه را بنده ات خواسته

به او بده و هر که از دوزخ به خدا پناه برد، دوزخ گوید: پروردگارا! بنده ات را از آنچه پناه بسته پناه بده و هر کس

حورالعین درخواست کند، گویند: بارخدا یا! آنچه را بنده ات خواسته بده.

۲۹۰. سرود زاری شیطان است از برای بهشت.

۲۹۱. هر کدام شما خواهد که بخوابد، دست راستش را زیر گونه راستش نهد و بگوید بسم الله وضعت جنبی لله علی

الله طاعته ماشاء الله كان و مالم يشألم يكن و من قال ذلك عند منامه حفظ من اللس المفير والهدم و استغفرت له الملائكة . من قرأ قل هو الله أحد حين يأخذ مضجعه و كل عزوجل به خمسين ألف ملك يحرسونه ليله فاذا أراد أحدكم النوم فلا يضمن جنبه على الارض حتى يقول اعيز نفسي و ديني و اهلي و مالي و ولدي و خواتيم عملي و ما رزقني ربي و خولني بعزة الله و عظمة الله و جبروت الله و سلطان الله و رحمت الله و رافة الله و غفران الله و قدرة الله و بجلال الله و بصنع الله و ارکان الله و برسول الله ﷺ و بجمع الله و بقدره الله على ما يشاء من شر السامة و الهامة و من شر الجن و الانس و من شر ما يدب في الارض و ما يخرج منها و من شر كل دابة أنت آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم و هو كل شيتي قدير و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم فان رسول الله ﷺ كان يعوذ بها الحسن و الحسين ﷺ و بذلك امرنا رسول الله ﷺ ، نحن الخزائن لدين الله و نحن (مصاييح خ) مفاتيح العلم إذا مضى عنا (مناخ) علم بداعلم، لا يضل من تبعنا ولا يهتدي من أنكرنا ولا ينجو من اعان علينا عدونا ولا يمان من اسلمنا فلا تتخلفوا عنا لطمع دنيا و حطام زائل عنكم و اتم تزولون عنه فان من آثر الدنيا على الاخرة و اختارها علينا عظمت حسرته غداً و ذلك قول الله عزوجل ان تقول نفس يا حسرتى على ما فرطت في جنب الله وان كنت لمن الساخرين

ملة ابراهيم و دين محمد (ص) و ولاية من افترض الله طاعته ماشاء الله كان و مالم يشاء لم يكن. هر كه هنگام خواب این ذکر را بگوید از دزد غارتگر و زير آوار رفتن محفوظ ماند و فرشتگان برايش استغفار کنند.

۲۹۲. هر كه هنگام خواب چون در بستر خوابيد، سورة قل هو الله احد را بخواند، خداوند پنجاه هزار فرشته بدو بگمارد تا در آن شب او را پاسدارى کنند.

۲۹۳. چون یکی از شما خواست بخوابد، پیش از آنکه پهلو بر بستر نهید، بگوید، اعیز نفسي و ديني و اهلي و مالي و ولدي و خواتيم عملي و ما رزقني ربي و خولني بعزة الله و عظمة الله و جبروت الله و سلطان الله و رحمة الله و رافة الله و غفران الله و قوة الله و قدرة الله و جلال الله و بصنع الله و ارکان الله و بجمع الله و به رسول الله و بقدره الله على ما يشاء من شر السامة و الهامة و من شر الجن و الانس و من شر ما يدب في الارض و ما يخرج منها و من شر كل دابة انت آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم و هو على كل شيتي قدير و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم؛ زیرا رسول خدا (ص) حسن و حسين (ع) را با این ذکر در پناه خدا می سپرد و رسول خدا (ص) ما را بدان دستور داده است.

۲۹۴. ما گنجوران دين خداييم. ما كليدهای دانشيم. چون يك پيشوا و جلودارى از ما برود، پيشوا و امام ديگرى پديدار گردد. هر كس پيروي از ما كند گمراه نباشد و هر كس منكر ما شود به راه راست نمى رود. هر كس با دشمن ما به زيان ما همدستى كند نجات نيابد. هر كه ما را واگذارد يارى براى او نيست. براى ما طمع در دنيا و كالاي آن كه از ميان مى رود و آن ها را وامى گذاريد و از دست مى دهيد، با ما مخالفت نكنيد؛ زيرا كسى كه دنيا را بر آخرت برگزيد و آن را بر ما مقدم

اغسلوا صيانتكم من الفمر فان الشيطان يشم الفمر فيفرغ الصبي في رقاده و يتأذى به السكاتبان لكم اول نظرة إلى المرأة فلا تتبعوها بنظرة اخرى و احذروا الفتنة ، مدمن الخمر يلقي الله حين بلقاه كما بدوئن فقال حجر بن عدى يا أمير المؤمنين ما المدمن قال الذى إذا وجدها شربها، من شرب المسكر لم تقبل صلوته أربعين يوماً و ليلة ، من قال للمسلم قولا يريد (انتقاص) انتقاص مروته حبسه الله تعالى في طينة خبال حتى يأتي مما قال بمخرج، لا ينالم الرجل مع الرجل في ثوب واحد فمن فعل ذلك وجب عليه الادب و هو التعزير كلوا الدباء فانه يزيد في الدماغ و كان رسول الله ﷺ يعجبه الدباء . كلوا الاترج قبل الطعام و بعده فان آل محمد ﷺ يفعلون ذلك الكثرى يجلو القلب و يسكن اوجاع الجوف . اذا قام الرجل إلى الصلوة أقبل ابليس ينظر عليه حسداً لما يرى من نعمه الله التي تغشاه ، شر الامور معدنها و خير الامور ما كان الله عز وجل رضى من عبد الدنيا و آثرها على الاخرة استوخم العاقبة ، اتخذوا الماء طيباً و من رضى من الله بما قسم له استراح بدنه . خسر من ذهب حياته و عمره فيما يباعده عن الله عز وجل لو يعلم المصلى ما يغشاه

داشت، فردای قیامت حسرتش بزرگ باشد. این است مقصود از گفتار خدای عزوجل (در سوره زمر آیه ۵۵) هر کسی می گوید واحسرتا که درباره خدای خود کوتاه آمدم و به راستی از مردمان خوار می باشم.

۲۹۵. کودکان خود را نظیف و پاکیزه کنید و چرک غذا را از آنها بشوئید؛ زیرا شیطان آن را می بوید و بچه را به دهشت می اندازد و بد خواب می کند و دو فرشته نویسنده اعمال شما از آن در آزارند.

۲۹۶. نخست نگاه در زن از آن شما است، ولی نگاه خود را تکرار نکنید و از گرفتاری بدان بترسید.

۲۹۷. دائم الخمر خدا را چون بت پرست بخرورد می کند. حجر بن عدی عرض کرد: ای امیرمؤمنان! دائم الخمر کی است؟ فرمود: آن که هر وقت می بیاید بنوشد.

۲۹۸. هر کس نوشابه مست کننده نوشد و مست شود تا چهل شبانه روز نمازش قبول نشود.

۲۹۹. هر کس درباره مسلمانی سخنی گوید که مقصودش ریختن آبروی او باشد، خداوند او را در لجن زار دوزخ زندانی کند تا دلیلی آورد که خود را معذور کند.

۳۰۰. دو مرد برهنه زیر یک جامه نخواستند. اگر خوابیدند باید تأدیب و تعزیر شوند.

۳۰۱. کدو بخورید که مغز را بیفزاید. پیغمبر (ص) از کدو خوشش می آمد.

۳۰۲. پیش از طعام و پس از آن ترنج بخورید؛ زیرا خاندان محمد (ص) چنین کنند.

۳۰۳. امرود دل را روشن کند و دردهای درون را تسکین دهد.

۳۰۴. چون انسانی به نماز ایستد، شیطان بدو رو کند و او را از روی حسرت تماشا کند؛ زیرا ببیند که در رحمت خدا فرو رفته.

۳۰۵. بدترین امور دینداری کارهای تازه درآمد و بدعت هاست و بهترین امور آنها است که خدا پسندیده.

من جلال الله ما سره ان يرفع رأسه من سجوده ، اياكم و تسويف العمل بادروا به ما امكنكم ما كان لكم من رزق فسيأتىكم على ضعفكم و ما كان عليكم فلن تقدرُوا ان تدفعوه بحيلة . مروا بالمعروف و انهوا عن المنكر و اصبروا على ما اصابكم . سراج المؤمن معرفة حقنا اشد العمى من عمى عن فضلنا و ناصبنا العداوة بلا ذنب سبق إليه منا إلا أنا دعونا إلى الحق ودعاه من سوانا إلى الفتنة والدنيا (فاتهما خ) فأثرهما و نصب البرائة منا والعداوة لنا ، لنا راية الحق من استظل بها كفته و من سبق إليها فاز من تخلف عنها هلك و من فارقه هوى و من تمسك بها نجى أنا يعسوب المؤمنين و المال يعسوب الظلمة والله لا يعبنى إلا مؤمن ولا يبغضنى إلا منافق ، إذا لقيتم إخوانكم فتصافحوا و أظهروا لهم البشاشة والبشر تفرقوا و ما عليكم من الاوزار قد ذهب

۳۰۶. هر کس دنیا را پرستید و آن را بر آخرت برگزید، سرانجامش خطرناک است.

۳۰۷. آب را بوی خوش قرار دهید.

۳۰۸. هر کس بدانچه خدا برایش قسمت کرده، خشنود باشد تن خود را آسوده کرده.

۳۰۹. هر کس زندگی و عمر خود را در آنچه وی را از خدا دور کند گذرانید، زیانکار است.

۳۱۰. اگر نمازگزار بداند در حال نماز چگونه جلال خدا او را فرا گرفته خوش ندارد که هرگز سر از سجده بردارد.

۳۱۱. مبادا کار خود را تأخیر اندازید. تا می توانید بدان پیشدستی کنید.

۳۱۲. هر چه روزی شماست، هر اندازه ناتوان هم باشید، به شما خواهد رسید و هر بلایی که برای شما مقدر شده

نمی توانید یا هیچ حيله جلوی آن را بگیرد.

۳۱۳. امر به معروف کنید و از منکرات جلوگیری نمایید. در برابر مصیبات شکیبا باشید.

۳۱۴. شناختن حق ما چراغ مؤمن است.

۳۱۵. بدترین کوری ها برای کسی است که از فضایل ما کور باشد و با ما دشمنی ورزد. با اینکه ما درباره او گناهی

نداریم جز آنکه او را به حق دعوت می کنیم و دیگران او را به فتنه و دنیا می خوانند. آشوبگری و دنیا را بر ماگزیند و از ما بیزارى جوید و با ما دشمن گردد.

۳۱۶. پرچم حق به دست ماست. هر کس در سایه آن درآید، او را فرا گیرد و هر کس بدان پیشدستی جوید، کامیاب

است و هر کس با آن مخالفت کند، هلاک شود و هر که از آن جدا گردد، پست شود و هر کس بدان چنگ زند، نجات یابد.

۳۱۷. من پیشوای مؤمنانم و مال پیشوای ستمکاران است.

۳۱۸. به خدا دوست ندارد مرا جز مؤمن و دشمن ندارد مرا جز منافق.

۳۱۹. چون به همکیشان خود رسیدید، دست بدهید و خوشرویی و شادمانی از خود نشان دهید تا از هم جدا شوید

در صورتی که گناها تان ریخته باشد.

۳۲۰. چون یکی از شما عطسه کرد، به او بگویید، یرحمکم الله و او در جواب بگوید، یغفر الله لکم و یرحمکم. خدا

فرماید (در سوره نساء آیه ۸۶): هر گاه شما را تحیت گفتند، بهتر از آن پاسخ دهید یا همان را رد کنید.

إذا عطس أحدكم فشمئوه قولوا یرحمکم الله و هو یقول یرحمکم الله لکم و یرحمکم قال الله عزوجل إذا حییتکم بتحیة فحیوا باحسن منها أوردوها ، صافح عدوک و إن کره فانه مما أمرالله عزوجل به عباده یقول ارفع بالتي هي أحسن السیئة فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقیها إلا الذین صبروا و ما یلقیها إلا کل ذو حظ عظیم . ما تکافی عدوک بشئ أشد علیه من ان تطیح الله فیہ و حسبک أن ترى عدوک یعمل بمعاصی الله عزوجل ، الدنیا دول فاطلب حظک منها باجمل الطلب حتی یاتیک دولتک ، المؤمن یفغان مترقب ینتظر إحدى الحسنین و یخاف البلاء حذرا من ذنوبه و یرجو رحمة الله عزوجل ، لا یعری المؤمن من خوفه و رجائه یخاف مما تقدم ولا یسمو عن طلب ما وعده الله ولا یأمن مما خوفه الله عزوجل ، انتم عمار الارض الذین استخلفکم الله عزوجل فیها لینظر کیف تعملون فراقبوه فیما یرى منکم . علیکم بالمحجة العظمی فاسلکوها لا یستبدل بکم غیرکم . من کمل عقله حسن عمله و نظره إلى دینه . سابقوا إلى مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات والارض أعدت للمتقین فانکم لن تنالوها إلا بالتقوی

۳۲۱. با دشمن خود دست بده و خوش رفتاری کن و اگر چه بد دارد؛ زیرا خدا بدان دستور داده و فرمود (در سوره حم سجده آیه ۳۴): بدانچه نیک تر است، بدی را پاسخ بده تا دشمن تو چون دوست صمیمی شود. برخورد نکنند بدین روش نیک، مگر کسانی که بردبارند و برخورد نکنند بدان مگر صاحبان بخت پیروز.
۳۲۲. سخت تر مجازاتی که از دشمن خود کنی این است که درباره او خدا را اطاعت کنی و به دستور حق با او رفتار کنی و برای تو کافی است که ببینی دشمنت خدای عزوجل را گناه می کند.
۳۲۳. دنیا می چرخد. بهره خود را به آرامی از آن بطلب تا نوبت آن به تو برسد.
۳۲۴. مؤمن بیدار و در انتظار و ترسان است. در انتظار فرج دنیوی یا مرگ با سعادت است. از بلایی که مجازات گناه او است، می ترسد و به رحمت پروردگار خود امیدوار است.
۳۲۵. مؤمن بدون بیم و امید نیست. از گذشته خود ترسان است و از جستجوی آنچه خدا وعده داده غفلت نورد و از آنچه خدا بدان بیم داده ایمن نیست.
۳۲۶. شما آبادکنندگان زمین هستید. خدای عزوجل شما را در آن جای داده تا ببیند چه می کنید؟ خدا را در آنچه از شما می بیند واپایید.
۳۲۷. جاده وسیع را بروید، مبادا دیگران جای شما را بگیرند.
۳۲۸. هر کس عقل کامل دارد، نیک رفتار و دین نگهدار است.
۳۲۹. به دریافت آموزش پروردگار خود پیشدستی کنید و بدان بهشتی که پنهان آن برابر آسمان و زمین است و برای اهل تقوی آماده شده. شما بدان بهشت نمی رسید جز به تقوی.
۳۳۰. هر کس آلوده گناه شد، از یاد خدا بیرون رود.

من صدی بالانم (اُنغشی خ) غشی عن ذکرالله عزوجل . من ترك الاخذ عن امرالله عزوجل بطاعته قبض الله له شیطانا فهو له قرین ، ما بال من خالفکم أشد بصیرة فی خلاتهم (بعضهم خ) و ابذالا لما فی ایدیهم منکم ما ذاک إلا انکم رکنتم إلى الدنیا فرضیتم بالضمیم و شححتم علی العظام و فرطتم فیما فیہ عزکم و سعادتکم و قوتکم علی من بغی علیکم لامن ربکم تستحبون فیما أمرکم و لا لانفسکم تنظرون و انتم فی کل یوم تضامون و لا تنتهبون من رقدتکم و لا تنقضی فتورکم أما ترون إلى بلادکم و دینکم کل یوم یبلی و انتم فی غفلة الدنیا یقول الله عزوجل لکم و لا ترکوا إلى الذین ظلموا فتمسکم النار و مالکم من دون الله من اولیاء ثم لاتنصرون . سموا اولادکم فان لم تدروا اذکرهو أم أنشی فسموهم بالاسماء التي تكون للذکر و الانشی فان اسقاطکم إذا لقوکم فی التیمة ولم تسموهم یقول السقط لایه الاسمیتنی وقد سمی رسول الله ﷺ محسن قبل أن یولد ایاکم و شرب الماء من قیام علی أرجلکم فانه یؤثر الداء الذی لا دواء له و او یعافی الله عزوجل إذا رکتبتم الدواب فاذکروا اسم الله عزوجل و قولوا سبحان الله الذی سخر لنا هذا و ما کناله مقرنین و إنا إلى ربنا لمنقلبون . إذا خرج احدکم فی السفر فلیقل اللهم انت الصاحب فی السفر و الحامل

۳۳۱. هر کس از پیشوای بر حق دریافت وظیفه نکند، خدا شیطانی بر او بگمارد و او همچین با او باشد.

۳۳۲. چرا مخالفین شما در گمراهی خود بصیرتر و در کینه توزی سخت تر و در صرف مال برای ترویج مراسم خود بخشنده ترند از شما. همانا برای آن است که شما به دنیا دل دارید و بدان تکیه کردید و به ستم کشیدن خو کردید و به کالای دنیا بخل ورزیدید و در آنچه وسیله عزّ و سعادت و نیروی شما است. برای اینکه به شما ستم کنند، کوتاهی کردید. نه درباره آنچه خدا به شما فرموده از او آزرده دارید و نه برای خود مصلحت اندیشی می کنید.

۳۳۳. در هر روز ستمی تازه می کشید و از خواب غفلت بیدار نمی شوید و سستی شما به سر نمی رسد.

۳۳۴. پوسیدگی و تباهی خود را نمی بینید. هر روز دین شما کهنه تر و بی رونق تر می شود و شما سرگرم دنیای خود هستید. خدای عزوجل می فرماید: ستمکاران را پشتیبان خود نکنید تا در آتش افتید و جز خدا دستگیری نداشته باشید و یاری نشوید.

۳۳۵. فرزندان خود را نام گذاری کنید. اگر ندانید پسرند یا دختر، نامی بر آن ها بگذارید که به مرد و زن هر دو اطلاق شود (چون حشمت و نصرت و عزت)؛ زیرا همان فرزندی که سقط هم شده، در قیامت با شما برخورد کند و اگر نام آن را نگذاشته از پدر مؤاخذه کند. رسول خدا (ص) به فرزند فاطمه زهرا (ع) پیش از آنکه زاییده شود، محسن نام گذاشت.

۳۳۶. مبدا ایستاده آب نوشید که باعث درد بی درمان است یا خداوند عافیت بدهد.

۳۳۷. چون به چهارپا سوار شوید، نام خدا را ببرید و بگویید، «سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کناله مقرنین و انا الی

ربنا لمنقلبون» (آیه ۱۴ سوره زخرف)

على الظهر والخليفة في الاهدل والمال والولد وإذا نزلتم منزلا فقولوا اللهم انزلنا منزلا مباركا و انت خير المنزلين و إذا اشترىتم مما تحتاجون من السوق فقولوا حين تدخلون السوق اشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم انى أعوذ بك من صفقة خاسرة و يمين فاجرة و اعوذ بك من بوار الایم المنتظر وقت الصلوة بعد الصلوة من زوار الله عزوجل و حق على الله تعالى ان يكرم زائره و ان يعطيه (ماخ) مما سئل، الحاج والمعتمر وفد الله و حق على الله عزوجل أن يكرم وفده و يحبوه بالمغفرة، من سقى صیامسكراً و هو لا يعقل حبسه الله في طينة الخبال حتى ياتي مما صنع بمخرج . الصدقة جنة عظيمة من النار للمؤمن و وقاية للكافر من ان يتلف ماله يجعل له الخلف و دفع عنه البلايا و ماله في الاخرة من نصيبه باللسان كب أهل النار و باللسان أعطى أهل النور النور فاحفظوا الستكم و اشغلواها بذكر الله عزوجل اخبت الاعمال ما ورت الضلال و خير ما اكتسب اعمال البر، اياكم و عمل الصور فتسالوا عنها يوم القيمة . اذا احدث عنك قذاة قتل امام الله ما يكره (اذا اخذت عنك قذاة قتل امام الله عنك ما تكره خ) إذا قال لك اخوك و قد (خرجت خ) طلعت من الحمام طاب حمامك

۳۳۸. چون یکی از شما به سفر رود بگوید: «اللهم انت الصاحب فى السفر و الحامل على الظهر و الخليفة فى الاهدل و المال و الولد.»

۳۳۹. چون در منزلى فرود آمدید بگویید: «انزلنا منزلا مباركا و انت خير المنزلين»

۳۴۰. چون چیزی از حوائج خود را از بازار بخرید، هنگام ورود به بازار بگویید، «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله، اللهم انى اعوذ بك من صفقة خاسرة و يمين فاجرة و اعوذ بك من بوار الایم (مرگ زن بیوه)»

۳۴۱. کسی که پس از نماز در مسجد منتظر وقت نماز دیگری بماند، زایر خدا باشد و بر خدا حق است که زایر خود را گرامی دارد و هرچه خواهد به او بدهد.

۳۴۲. کسی که به حج و عمره رود، مهمان خداست و بر خدا حق است که مهمان خود را گرامی دارد و بخشش و آمرزش را به وی دهد.

۳۴۳. هر کس به کودک بی شعوری نوشابه دهد، خدا او را در لجن زار دوزخ زندانی کند تا عذر خود را محرز نماید.

۳۴۴. صدقه برای مؤمن سیر بزرگی است از آتش و برای کافر وسیله حفظ مال اوست. به زودی به وی عوض داده شود و بلاها را از او بگرداند، ولی در آخرت بهره‌ای ندارد.

۳۴۵. از زبان، دوزخیان به رو در آتش افتند.

۳۴۶. از زبان، به نوریان نور بخشند. زبان خود را نگهدارید و آن را به ذکر خداوند مشغول کنید.

۳۴۷. پلیدترین کسب‌ها آن است که گمراهی آورد و بهترین کسب‌ها کارهای نیک است.

۳۴۸. مبادا صورت بسازید که روز قیامت از آن بازپرسی شوید.

۳۴۹. چون پلیدی از تو بیرون شد، بگو خدا آنچه را بد است از من دور کرد.

و حمیمك فقل انعم الله بالک اذا قال لك اخوك حياك الله بالسلام فقل و أنت حياك الله بالسلام و احلك دارالمقام ، لانبل على المحجة ولا تتغوط عليها . السؤال بعدالمدح فامدحو الله عزوجل ثم استلوا الحوائج (انتوا على الله عزوجل و امدحوه قبل طلب الحوائج خ) يا صاحب السدء لانستل عما لايجل ولايكون . اذا (خ هنتم) هنتم الرجل عن مولود ذكر فقولوا بارك الله لك في هبته و بلفه اشده و رزقك بره ، اذا قدم اخوك من مكة فقبل بين عينيه وفاه الذي قبل به الحجر الاسود الذي قبله رسول الله ﷺ و العين التي نظربها إلى بيت الله عزوجل و قبل موضع سجوده و وجهه و إذا هنتموه قولوا له قبل الله نسكك و رحم سعيك و أخلف عليك نفقتك ولا جعلك آخر عمده بيته الحرام . احذروا السفلة فان السفلة من لا يخاف الله عزوجل فيهم قتلة الانبياء و فيهم أعدائنا إن الله تبارك و تعالی اطلع إلى الارض فاخترنا و أختارنا شيعة ينصرونا و يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا و يبذلون أموالهم و أنفسهم فينا أولئك منا و الينا . ما من شيعة يقارف (يقارن خ) امرأ نهيناه عنه فيموت حتى يبلى ببلىة تمحص بها ذنوبه إما في مال و إما في ولد و إما في نفس حتى يلتقى الله و ماله ذنب و أنه ليبقى عليه الشئ من ذنوبه الله فيشدد

۳۵۰. چون از حمام بیرون شدی و برادر دینی تو به تو بگوید، خوش باد حمام و گرمابهات؛ بگو «انعم الله بالک»

(آسوده خاطر باشید)

۳۵۱. چون برادرت به تو گوید «حیاک الله بالسلام»، در جوابش بگو «انت حیاک الله بالسلام و احلك دارالمقام».

۳۵۲. در راه، نشاش و تغوط مکن.

۳۵۳. درخواست پس از مدح است. اول خدا را مدح کنید، سپس حاجات خود را بخواهید.

۳۵۴. ای کسی که دعا می‌کنی مطلب نامشروع و غیر ممکن را نخواه.

۳۵۵. چون خواستید کسی را برای پسری تهنیت بگویید، بگویید خداوند این بخشش را بر تو مبارک کند و او را به

جوانی برساند و برو احسانش را به تو روزی کند.

۳۵۶. چون برادر دینی تو از مکه برگشت، میان دو چشم او را بیوس و دهانش را بیوس که با آن حجرالاسودی را

بوسیده که رسول خدا (ص) آن را بوسیده است. چشمش را بیوس که با آن خانه خدا را دیده. پیشانی و رویش را بیوس و

در مبارکبادش بگویید، خدا حجج را قبول کند و آن را منظور دارد و آنچه خرج کردی به تو عوض بدهد و این را آخرین

حجج را قرار ندهد.

۳۵۷. از مردمان پست و بی‌آبرو بپرهیزید که از خدا نمی‌ترسند و کشتندگان پیغمبران در میان آنها است و دشمنان ما

از آنهایند.

۳۵۸. خدا توجهی به زمین کرد و ما را برگزید و برای ما شیعیانی برگزید که ما را یاری کنند و در شادی ما شاد باشند و

در غم ما غمناک و مال و جان خود را در راه ما بدهند. آنها از ما باشند و به ما ملحق شوند.

عليه عند هوته ، الميت من شيعتنا صديق شهيد صدق بامرنا واحب فينا أبغض فينا يريد بذلك الله عزوجل مؤمن خ بالله و برسوله قال الله عزوجل و الذين آمنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم ، افترقت بنو اسرائيل على اثنين و سبعين فرقة و ستفترق هذه الامة على ثلث و سبعين فرقة واحدة في الجنة ، من اذاع سرنا اذاف الله الحديد ؛ (اختنواخ) اختنوا اولادكم يوم السابع لا يمنكم حر ولا برد فانه طهور للجسد و إن الارض لتضج إلى الله تعالى من بول الاغلف ، السكر أربع سكرات سكر الشرب و سكر المال و سكر النوم و سكر الملك ، إذا نام أحدكم فليضع يده اليمني تحت خده الایمن فانه لا يبدى ابتیه من رقده أم لا ؛ أحب للمؤمن أن يطلى في كل خمسة عشر يوما من النورة: أقلوا من أكل الحيتان فانها تذيب البدن و تكثر البلغم و تغلظ النفس ، حسو اللبن شفاء من كل داء إلا الموت كلوا الرمان بشحمه فانه دباغ للمعدة و في كل حبة من الرمان إذا استقرت في المعدة حيوة للقلب و (انارة خ) و أمان للنفس و المرض و (تمرص خ) و سواس الشيطان أربعين ليلة نعم الادم

۳۵۹. هر کس از شیعیان ما مرتکب گناهی شود، نمیرد تا به بلای دچار شود که کفاره گناهش گردد. این بلا در مالش باشد یا در فرزند یا در جاننش تا بی گناه خدا را ملاقات کند. اگر گناهی بر او باقی ماند جاننش را به سختی گیرند.

۳۶۰. شیعه ما صديق و شهيد از دنيا رود؛ زیرا امامت ما را تصديق کرده و برای خدا در راه ما دوستی و دشمنی کرده و به خدا و رسولش ایمان آورده. خدای عزوجل (در سوره حدید آیه ۱۹) فرماید: آنان که به خدا و رسولانش ایمان آورند، هم آنان صديقان و شهيدان باشند. نزد پروردگار خود مزد و نور خود را دریابند.

۳۶۱. بنی اسرائیل هفتاد و دو فرقه شدند و به زودی این امت هفتاد و سه دسته شوند، یکی از آنها در بهشت باشد.

۳۶۲. هر کس سر ما را فاش کند، خدا سختی آهن را به او بچشاند.

۳۶۳. فرزندان خود را روز هفتم ولادت آنها ختنه کنید؛ از سرما و گرما اندیشه نکنید.

۳۶۴. ختنه تن را پاکیزه کند.

۳۶۵. زمین از شاش نبریده زاری کند.

۳۶۶. مستی چهار نوع است: مستی شراب، مستی مال، مستی خواب، مستی پادشاهی.

۳۶۷. چون کسی از شما بخوابد، دستش را زیر گونه راست نهد؛ زیرا نمی داند که بیدار می شود یا نه.

۳۶۸. دوست دارم که مؤمن در هر پانزده روز یک بار نوره بکشد.

۳۶۹. ماهی کمتر بخورید؛ زیرا گوشت بدن را آب می کند و بلغم را می افزاید و دل را سخت می کند.

۳۷۰. سر کشیدن شیر شفای هر دردی است جز مرگ.

۳۷۱. انار را با پیه آن بخورید که معده را شستشو می دهد.

الغل يكسر المرة و يحيى القلب كلوا الهندباء فما من صباح الا و عليه قطرة من قطرات الجنة، اشربوا ماء السماء فانه يطهر البدن و يدفع الاستقام قال الله تعالى و ينزل من السماء ماء ليطهركم به و يذهب عنكم رجز الشيطان و ليربط على قلوبكم و يشبث به الاقدام؛ ما من داء إلا وفي الحبة الهنوداء منه شفاء الا السام؛ لحوم البقر داء و البانها دواء و اسمانها شفاء ما تاكل الحامل من شيئي لا تتداوى به أفضل من الرطب قال الله تعالى لمريم عليها السلام و هزي إليك بجذع النخلة تساقط عليك روبا جنيا فكلى و اشربي و قرى عينا، حنكوا اولادكم بالتمر و هكذا فعل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم (بالحسن و بالحسين عليه السلام) إذا أراد احدكم أن يأتي زوجته فلا يجعلها فان للنساء حوائج إذا رأى أحدكم امرأة تعجبه فليأت أهله فان عند أهله مثل ما رأى فلا يجعلن للشيطان على قلبه سيلا ليصرف بصره عنها فاذا لم يكن له زوجة فليصل ركعتين و يعمد الله كثيرا و يصل على النبي صلى الله عليه و آله و سلم ثم يستل الله من فضله فانه ينتج له من رأفته ما يغنيه إذا أتى أحدكم زوجته فليقل الكلام عند ذلك فانه يورث الخرس لا ينظرن أحدكم إلى باطن فرج امراته فلمله يرى ما يكره و يورث العمى إذا أراد أحدكم مجامعة زوجته فليقل اللهم اني

۳۷۲. هر دانه‌ای از انار که در معده جا کند، تا چهل روز دل را زنده می‌کند و جان را روشنی بخش است و امانی است از مرض و وسوسه شیطان را سست می‌کند.
۳۷۳. سرکه خوب نان خورشی است. صغرا را کم می‌کند.
۳۷۴. کاسنی بخورید که در هر بامداد قطره‌ای از قطرات بهشت بر آن است.
۳۷۵. از آب باران بنوشید که تن را پاکیزه می‌کند و بیماری‌ها را می‌برد. خدا (در سوره انفال آیه ۱۱) فرماید: و فرو می‌فرستد از آسمان آبی که شما را پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما ببرد و دل‌های شما را به هم پیوند کند و قدم‌ها را استوار فرماید.
۳۷۶. سیاه‌دانه برای درمان هر دردی است مگر زهرناک باشد.
۳۷۷. گوشت گاو مرضی‌آور است.
۳۷۸. شیر گاو دوا است.
۳۷۹. روغن گاو شفا است.
۳۸۰. برای زن آبستن دوا و غذایی بهتر از خرما تازه نیست. خدای تعالی به مریم فرمود: تنه نخل خرما را بچنجان تا برای تو خرماي تازه بیفتند. پس بخور و بنوش و چشم خود را به فرزند عزیز خود روشن دار.
۳۸۱. کام فرزندان خود را با خرما بردارید.
۳۸۲. رسول خدا (ص) کام حسن و حسین (ع) را با خرما برداشت.
۳۸۳. چون کسی خواهد با زن خود بیامیزد، او را به شتاب نیاورد و مهلتش دهد تا خود را آماده کند.
۳۸۴. زنان حوائج و مقدماتی دارند تا با شوهر خود بخوابند.
۳۸۵. چون کسی زن بیگانه‌ای دید و از او خوشش آمد، با زن خود بخوابد. او هم همانی را که از او می‌خواهد دارد.
۳۸۶. شیطان را به دل خود راه ندهید. دیده را از زنان بیگانه بگردانید.
۳۸۷. اگر دلش خواست زنی و زن ندارد، برود دو رکعت نماز بخواند و بسیار خدا را حمد کند و صلوات بر

استحللت فرجها بامرک و قبلتها بامانتک فان قضیت لی منها ولدا فاجعله ذکرا سويا ولا تجعل للشیطان فیہ نصیبا ولا شریکاء، الحقنة من الاربع قال رسول الله ﷺ إن افضل ماتداویتم به الحقنة وهی تعظم البطن و ینفی داء الجوف و تقوی البدن اسعطوا بالنفسج و علیکم بالحجامة إذا اراد أحدکم ان یاتی اهله فلیتوق اول الاهلة و انصاف الشهور فان الشیطان یطلب الولد فی هذین الوقتین والشیاطین یطلبون الشرك فیهما و یجیؤون و یهلون (یهلون خ) توقوا الحجامة والنورة فی یوم الاربعاء فان یوم الاربعاء یوم نحس مستمر و فیہ خلقت جهنم و فی یوم الجمعة ساعة لا یحتجم فیها احد الامات.

۱۰ ما کتب علی باب الجنة قبل خلق السموات والارض بالفی عام حدثنا علی بن

الفضل البغدادی المعروف بابی الحسن الحنوطی قال اخبرنا ابوالحسن علی بن ابراهیم قال حدثنا ابوجعفر بن غالب بن (حرث خ) حرب بن الضبی التهامی و ابوجعفر محمد بن عثمان بن أبی شیبة

پیغمبر (ص) بفرستد و از فضل خدا بخواد که از مرحمت خود او را مستغنی کند.

۳۸۸. چون کسی با زن خود درآمیخت، در آن حال سخن کم گوید.

۳۸۹. گفتار در جماع باعث لالی است.

۳۹۰. کسی به درون فرج زن خود نگاه نکند. شاید چیزی بیند که بدش آید. نگاه بدان موضع باعث کوری است.

۳۹۱. چون کسی با زن خود مجامعت کند، بگوید خدایا! من به دستور تو فرج او را حلال کردم و آن را به رسم امانت

از تو پذیرفتم. اگر فرزندی از او بهره من کردی، پسری تمام باشد و شیطان را در او بهره و شرکتی نباشد.

۳۹۲. حقنه یکی از چهار درمان است.

۳۹۳. رسول خدا (ص) فرمود: بهترین درمان حقنه است.

۳۹۴. حقنه شکم را فربه کند و درد درون را رفع کند.

۳۹۵. حقنه تن را نیرومند کند.

۳۹۶. سموط بینی را از بنفشه بسازید.

۳۹۷. بر حجامت مواظبت کنید.

۳۹۸. چون کسی خواهد با عیال خود مجامعت کند، شب اول ماه و نیمه ماه نباشد که شیطان در این دو وقت، فرزند

می جوید و شیاطین دیگر هم پیرو او دنبال فرزند می آیند و در فرزند شما شرکت می کنند.

۳۹۹. در روز چهارشنبه نوره نکشید.

۴۰۰. روز چهارشنبه روز نحس همیشگی است؛ در آن روز دوزخ آفریده شده.

۴۰۱. در روز جمعه ساعتی است که هیچ کس در آن حجامت نکند، مگر آنکه بمیرد.

۱۰. آنچه دو هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین نوشته شده، جابر گوید رسول خدا (ص) فرمود: دو هزار سال پیش از

قالا حدثنا يحيى بن سالم بن عمر بن الحسن بن صالح وكان يفضل على الحسن بن صالح قال حدثنا مسعر (معرج) عن عطية عن جابر قال قال رسول الله ﷺ مكتوب على باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ على احوال رسول قبل ان يخلق الله السموات والارض بالفى عام

۱۱ الصلوة لها اربعة آلاف باب حدثنا ابي (رض) قال حدثنا محمد بن يحيى العطار و احمد بن ادريس جميعا عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري قال حدثني محمد بن الحسين بن عبيد الله عن آدم بن عبد الله الاشعري عن زكريا بن آدم عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال سمعته يقول الصلوة لها اربعة آلاف باب .

۱۴ ما وجد علي ساق العرش مكتوبا قبل آدم بسبعة آلاف سنة - حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عبد الحميد العطار عن محمد بن راشد البرمكي عن عمر بن سهيل الاسدي عن سهيل بن غزوان البصرى قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان امرأة من الجن يقال لها عفراء و كانت تاتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم (فتسمع خ) فتستمع من كلامه فتاتي صالح الجن فيسلموا على يديها و إنما فقدتها النبي صلى الله عليه وآله وسلم فسأل عنها جبرئيل فقال انها زارت اختها في الله تعالى فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم طوبى للمتحايين في الله ان الله تبارك و تعالى خلق في الجنة عمودا من ياقوت حمراء عليه سبعون الف قصر في كل قصر الف غرفة خلقها الله تعالى للمتحايين في الله والمتجاوزين والمتزاورين في الله فلما أتت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لها يا عفراء اى شئى رايت قالت رايت عجائب كثيرة ؟

آفرینش آسمان و زمین، بر در بهشت، نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله على برادر رسول خدا است.

۱۱. نماز چهار هزار باب دارد. زکریا بن آدم گوید، از امام هشتم شنیدم می فرمود: نماز چهار هزار باب دارد.

۱۲. آنچه هفت هزار سال پیش از خلق و آفرینش آدم (ع) بر ساق عرش نوشته یافت شده. سهیل بن غزوان بصری گوید، از امام ششم (ع) شنیدم می فرمود: یک زنی از جن ها که به نام عفراء خوانده می شد، همیشه می آمد نزد پیغمبر (ص) و سخنان آن حضرت را می شنید و پیش نیکان از جن می رفت و آن ها را به اسلام دعوت می کرد و به دست او مسلمان می شدند. در این میان چند روزی شد که پیغمبر (ص) او را ندید و از جبرئیل حال او را پرسید. عرض کرد: ای رسول خدا! به دیدن یکی از خواهران دینی خود رفته است.

پیغمبر فرمود: خوشا به حال کسانی که در راه خدا با هم دوستی کنند. خدای تبارک و تعالی در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که بر فراز آن هفتاد هزار کاخ است و در هر کاخی هفتاد هزار اتاق است. آن ها را خدا برای کسانی آفریده است که در راه رضای خدا با هم دوستی کنند و از یکدیگر دیدن کنند.

چون عفراء خدمت پیغمبر رسید، پیغمبر از او پرسید: ای عفراء چه دیدی؟ عرض کرد: عجایب بسیاری دیدم. فرمود: عجب انگیزترین همه چه بود؟ عرض کرد: عجب تر از همه این بود که دیدم شیطان در دریای سبز بر سنگ سفیدی نشسته و

قال فاعجب ما رايت قالت رايت إبليس في البحر الاخضر على صخرة بيضاء ماداً يده إلى السماء وهو يقول الهى إذا بررت قسمك و ادخلتنى نار جهنم فاسئلك بحق محمد و على و فاطمة و الحسن و الحسين عليهما السلام إلا خلصتنى منها و حشرتني معهم فقلت يا حارث ما هذه الاسماء التي تدعوبها فقال لى رايتها على ساق العرش منذ (من قبل خ) ان يخلق آدم بسبعة آلاف سنة فعلمت انهم اكرم الخلق على الله عزوجل فانا اسأله بحقهم فقال النبي صلى الله عليه و آله و الله لوا قسم اهل الارض بهذه الاسماء لاجابهم الله .

۱۳ من روى ان لله عزوجل اثني عشر الف عالم حدثنا ابي (رض) قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا الحسين بن عبد الصمد عن الحسن بن علي بن ابي عثمان قال حدثنا العبادى بن عبد الخالق عن حدثه عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان لله عزوجل اثني عشر الف عالم كل عالم منهم اكبر من سبع سموات و سبع ارضين ما يرى عالم منهم ان لله عزوجل عالما غيرهم و انا حجة عليهم (و اني الحجة خ)

۱۴ كان اصحاب رسول الله ص اثنا عشر الف رجل حدثنا احمد بن جعفر الهمداني رض قال حدثنا بن علي ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن هشام بن سالم عن ابي عبدالله عليه السلام قال كان اصحاب النبي صلى الله عليه و آله اثني عشر الف رجل ثمانية آلاف من المدينة و الفان

دست‌ها به سوی آسمان بلند کرده و می‌گوید: بارالها! چون سوگند خود را انجام دادی و مرا در آتش دوزخ بردی، تو را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) می‌خوانم که مرا از آتش دوزخ رها کنی و با آن‌ها محشور گردانی. به او گفتم: ای حارث این نام‌ها چیست که خدا را به آن‌ها می‌خوانی؟ گفت: من هفت هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند آن‌ها را در ساق عرش دیدم و دانستم که گرامی‌ترین خلقند نزد خدای عزوجل و اکنون خدا را به حق آن‌ها می‌خوانم. پیغمبر فرمود: اگر همه روی زمین خدا را به این نام‌ها سوگند دهند، دعای آن‌ها را مستجاب می‌کند.

۱۳. کسانی که روایت کرده‌اند خدای عزوجل دوازده هزار عالم دارد. امام ششم (ع) فرمود: دوازده هزار عالم است که هر یک از آن‌ها از هفت آسمان و هفت زمین خدای بزرگتر است. هیچ یک از آن عالم‌ها نمی‌دانند که خدای عزوجل جز عالم آن‌ها عالمی دارد و من حجت بر همه آن‌ها هستم.

۱۴. صحابه رسول خدا (ص) دوازده هزار مرد بودند. امام ششم (ع) فرمود: اصحاب رسول خدا (ص) دوازده هزار مرد بودند: هشت هزار از مدینه و دو هزار از مکه و دو هزار از آزادشدگان کفار که اسلام آورده بودند. در میان آن‌ها نه جبری مذهب بود نه از مرجئه بود نه از خوارج بود نه معتزله بود نه از اصحاب ابي حنیفه که به رأی و قیاس عمل می‌کنند و شب و روز گریه می‌کردند و می‌گفتند خدایا! جان ما را بگیر، پیش از آنکه نان جوی هم بخوریم.

شوخ صحابه مسلمانانی هستند که درک صحبت پیغمبر (ص) را نموده و از آن حضرت علم و حدیث و آداب دین را بلاواسطه دریافت کردند و مقصود این است که اصحاب پیغمبر مسلمان پاک بودند و این مذاهب همه بدعت و ضلالت

من مكة والفان من الطلقاء لم يرفيم قدرى ولا مرجى ولا حرورى ولا معتزلى ولا صاحب راي كانوا يبكون الليل والنهار و يقولون اقبض ارواحنا قبل ان ناكل خبز الخمير (الشعير خ ب)

۱۵ ذکر النور الذى كان بين يدي الله عز وجل اربعة الاف سنة قبل خلق آدم حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (رض) قال حدثنا محمد بن خالد الهاشمي قال حدثنا الحسن بن حماد البصرى عن ابيه عن ابن الجارود عن محمد بن عبدالله عن ابيه عن آباءه قال قال رسول الله ﷺ كنت انا و على نوراً بين يدي الله قبل ان يخلق آدم باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله عز وجل ينقله من صلب إلى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبدالمطلب فقسمه قسمين قسم في صلب عبدالله وقسم في صلب ابي طالب فعلى منى وانا منه لحمه لحمي ودمه دمي فمن احبه فيحبنى احبه و من ابغضه فيبغضني ابغضه

۱۶ ذکر المكتوب بين كتفى محمود الملك قبل خلق آدم باثني عشرين الف عام حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور (رض) قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن معلى بن محمد البصرى عن احمد بن ابي نصر البزنطى عن (علي بن جعفر خ) ابي جعفر قال سمعت ابا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال بينا رسول الله جالس اذ دخل عليه ملك له اربعة وعشرون وجهاً فقال له رسول الله حبيبي جبرئيل لم اراك في هذه الصورة فقال الملك لست جبرئيل انا محمود بعثني الله عز وجل ان ازوج

است. آن مسلمانان پاک مشتاق آخرت و ملاقات پروردگار بودند و از دنیا بی‌زار و همیشه درخواست مرگ می‌کردند.

۱۵. ذکر نوری که چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم، پیش خدای عزوجل بود. رسول خدا (ص) فرمود: من و علی (ع) یک نور بودیم، پیش خدا چهار هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند و چون خداوند آدم را آفرید، این نور را در پشت او به راه انداخت و همیشه او را از پشتی به پشت نقل می‌کرد تا به پشت عبدالمطلب استوار شد. سپس آن را از پشت عبدالمطلب درآورد و دو بخش کرد، یک بخش را در صلب عبدالله نهاد و یکی را در صلب ابي طالب. علی (ع) از من است و من از علی (ع) هستم. گوشت او گوشت من است و خونش خون من است. هر کس او را دوست دارد، مرا دوست داشته و من او را دوست دارم و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و من او را دشمن دارم.

۱۶. ذکر نوشته‌ای که میان دوشانه محمود فرشته بوده، بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم. امام هفتم (ع) فرمود: در آن میان که رسول خدا (ص) نشسته بود، یک فرشته‌ای به حضرتش وارد شد که بیست و چهار وجه داشت.

حضرت فرمود: ای دوست من جبرئیل تو را در این صورت ندیده بودم. آن فرشته عرض کرد: من جبرئیل نیستم، من محمودم، خدا مرا فرستاده که نوری را با نوری تزویج کنم.

حضرت فرمود: کدام کس را با کدام کس؟ عرض کرد: فاطمه (ع) را با علی (ع).

النور من النور قال من ممن؟ قال فاطمة عليها السلام من علي عليه السلام قال فلما ولي الملك فاذا بين كتفيه مكتوب محمد رسول الله صلى الله عليه وآله علي عليه السلام وصيه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله منذكم كتب هذا بين كتفك؟ قال من قبل أن يخلق الله عز وجل آدم باثنين وعشرين ألف عام.

۱۷ - خلق الله عز وجل مائة ألف نبي و اربعة وعشرين الف نبي وخلق الله عز وجل

مائة الف وصي و اربعة و عشرين الف وصي حدثنا محمد بن أحمد البغدادي الوراق قال حدثنا علي بن محمد مولى الرشيد قال حدثنا دارم بن قبيصة بن نهشل بن مجمع الصنعاني قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام قال حدثنا أبي موسى بن جعفر عليه السلام عن أبيه محمد بن علي عليه السلام عن أبيه علي بن الحسين عليه السلام عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام قال خلق الله عز وجل مائة ألف نبي و اربعة و عشرين ألف نبي أنا أكرمهم على الله ولا فخر و خلق الله عز وجل مائة ألف وصي و اربعة و عشرين ألف وصي فعلى عليه السلام أكرمهم على الله وأفضلهم . حدثنا محمد بن أحمد البغدادي قال حدثني علي بن محمد الرشيد قال حدثني عبدالله بن محمد بن سلمان بن عبدالله بن الحسن عن أبيه عن جده عن زيد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله قال خلق الله عز وجل مائة ألف نبي و اربعة و عشرين ألف نبي أنا أكرمهم على الله ولا فخر و خلق الله عز وجل مائة ألف وصي و اربعة و عشرين الف وصي فعلى عليه السلام أكرمهم على الله و افضلهم عليه و عليهم السلام .

۱۸ - ناجي الله عز وجل موسى «ع» بمائة الف كلمة و اربعة و عشرين الف كلمة

حدثنا ابو الحسن محمد بن أحمد بن علي بن اسد الاسدي المعروف بابن جرارة البردعي بالري في رجب سنة سبع و اربعين و ثلثمائة قال حدثنا أحمد بن محمد بن الحسن العامري قال حدثنا

فرمود: چون آن فرشته برگشت میان دو شانه اش نوشته بود: محمد رسول خدا (ص) است و علی (ص) وصی

اوست.

رسول خدا (ص) فرمود: از کی این نوشته میان دو شانه تو است؟ عرض کرد: بیست و دو هزار سال پیش از اینکه آدم

آفریده شود.

۱۷. خدا یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و یکصد و بیست و چهار هزار وصی آفریده است. پیغمبر فرمود: خداوند یکصد و بیست و

چهار هزار پیغمبر آفریده که من نزد خدا از همه گرامی ترم و مباحات نمی کنم و خداوند یکصد و بیست و چهار هزار وصی

آفریده که علی (ع) از همه نزد خدا گرامی تر و بهتر است.

۱۸. خدا با موسی (ع) یکصد و بیست و چهار هزار کلمه مناجات کرد. ابن عباس گوید، رسول خدا (ص) فرمود: به راستی خدای

عزوجل با موسی بن عمران در مدت سه شب و سه روز یکصد و بیست و چهار هزار کلمه سخن کرد. موسی در این سه

هرون بن سعید الاملی قال حدثنا عبدالله بن وهب قال حدثنا أحمد بن محمد عن جریر عن الضحاک عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ إن الله عزوجل ناجی موسى بن عمران ﷺ بمائة الف كلمة و أربعة و عشرين الف كلمة في ثلثة ايام و لیالیهن ما طعمه فيها موسى ولا شرب فيها فلما انصرف إلى بني إسرائيل و سمع (کلام الادمیین خ) کلامهم مقتهم لما کان وقع في مسامعه من حلالة کلام الله عزوجل.

۱۹ علم رسول الله ص علیا (ع) الف باب یفتح کل باب الف باب حدثنا ابی رضی الله عنه قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبدالجبار عن محمد بن خالد البرقی عن فضالة بن ایوب عن سیف بن عمیرة عن ابی بکر الحضرمی عن مولاة حمزة بن رافع عن أم سلمة زوجة النبی ﷺ قالت قال رسول الله ﷺ في مرضه الذی توفي فيه ادعو إلى خلیلی فارسلت عایشة إلى أیها فلما جاء غطي رسول الله ﷺ وجهه و قال ادعو إلى خلیلی فرجع أبوبکر و بعث حفصة إلى أیها فلما جاء غطي رسول الله ﷺ وجهه و قال ادعو إلى خلیلی فرجع عمر و ارسلت فاطمة ﷺ إلى علی ﷺ فلما جاء قام رسول الله ﷺ فدخل ثم جلس علیاً ﷺ بثوبه قال علی ﷺ فحدثني بالف حدیث یفتح کل حدیث الف حدیث حتی عرقت و عرق رسول الله ﷺ فسأل علی عرقه و سال عرقی علیه.

حدثنا ابی رضی الله عنه قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن عیسی بن عیید و إبراهيم بن اسحق بن إبراهيم عن عبدالله بن حماد الانصاری عن صباح المزنی عن العارث بن حصیرة عن الاصبع بن نباته عن أمير المؤمنین ﷺ قال سمعته یقول إن رسول الله ﷺ علمني

شبانہ روز نہ چیز ی خورد و نہ چیز ی نوشید.

سپس چون نزد بنی اسرائیل برگشت، سخنان آدمیان را بد می داشت، از بس سخن خدا در گوشش شیرین آمده

بود.

۱۹. رسول خدا به علی (ع) هزار باب علم آموخت که از هر بابی هزار باب دریافت شد. ام سلمه زوجة پیغمبر (ص) گوید که رسول خدا (ص) در مرض موتش که در آن وفات یافت، فرمود: دوست مرا نزد من بخوانید. عایشه نزد پدرش فرستاد و او را خواست. چون نزد پیغمبر (ص) آمد، روی مبارک خود را در پوشید و فرمود: دوست مرا برای من بخوانید و ابوبکر برگشت و حفصه نزد پدر خود فرستاد و چون پدرش آمد، پیغمبر (ص) روی خود را پوشید و فرمود: دوست مرا برایم بخوانید. عمر برگشت و این بار حضرت فاطمه (ع) را فرستاد و علی (ع) را خواست. چون علی (ع) آمد، رسول خدا (ص) برخاست و علی (ع) خدمت آن حضرت آمد. پیغمبر (ص) علی (ع) را زیر جامه خود کشید. علی (ع) فرمود که هزار حدیث به من آموخت که از هر حدیث دریافت می شود تا من و او هر دو عرق کردیم. عرق او بر من روان شد و عرق من بر

الف باب من الحلال والحرام و مما كان و مما هو كائن إلى يوم القيمة كل باب منها يفتح الف باب فذلك الف باب حتى علمت علم المنايا والبلايا و فصل الخطاب .

حدثنا علي بن احمد بن موسى رمي الله عنه قال حدثنا علي بن الحسن (الهمسجاني خ) الهيجاني قال حدثنا سعد بن كثير بن عفير قال حدثنا ابن الليثية و رشيد بن سعد عن جرير بن عبدالله عن ابي عبدالرحمن الجبلي عن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله ﷺ في مرضه الذي توفي فيه ادعوا الى اخي فارسلوا الى علي عليه السلام فدخل فوليا وجوهما الى العائطوردا عليهم ما توبا (فاسرى خ) فاسدى والناس (محتوشون ح ب) محتبسون و راه الباب فخرج علي عليه السلام فقال رجل من الناس اسرا ليك نبي الله ﷺ شيئا قال نعم اسرا لي الف باب في كل باب الف باب قال (فانخ) فاويعته قال نعم و عقلته قال الرجل فما السواد الذي قى القمر قال إن الله عزوجل قال و جعلنا الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل و جعلنا آية النهار مبصرة قال له الرجل عقلت يا علي

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن عبدالله بن مسكان عن موسى بن بكر قال قلت لابي عبدالله عليه السلام الرجل يغمي عليه يوماً أو يومين او الثلاثة او الاربعة او اكثر من ذلك

اصبح بن نباته گوید؛ از امام يكم (ع) شنيدم می فرمود: رسول خدا (ص) هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت می باشد، به من آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می شود تا برسد به علم منایا (مرگ و میر) و بلايا (گرفتاری ها و حوادث) و احکام حق الهی.

عبدالله بن عمر گوید؛ رسول خدا (ص) در مرض موت خود که در آن درگذشت فرمود: برادر من را نزد من بخوانید. فرستادند حضور علی (ع) و آمد وارد شد بر پیغمبر (ص). با آن حضرت روی خود را به سمت دیوار کردند و جامه بر سر خود کشیدند و مردم بیرون در متوقف بودند تا علی (ع) بیرون آمد. مردی به او گفت: پیغمبر خدا (ص) رازی با تو در میان نهاد؟

علی (ع) فرمود: آری هزار باب از علم با من راز گفت که در هر بابی هزار باب بود. گفت: آن ها را حفظ کردی؟

فرمود: آری و فهمیدم. گفت: این سیاهی که در ماه است چیست؟

فرمود: خدای عزوجل می فرماید (در سوره اسراء آیه ۱۲): ما شب و روز را دو نشانه نهادیم. نشانه شب را محو و تاریک نمودیم و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم. آن مرد گفت: ای علی! درست فهمیدی.

شرح ظاهراً مقصود از سیاهی که در ماه مورد پرسش شده، زوال او است در نیمه آخر ماه تا اوقات محاق و جواب حضرت روی این زمینه است که چون ماه نشانه شب است، در طبع خود ظلمانی و تاریک است و روشنی آن از آفتاب است که به اختلاف حالات مقابله کم و زیاد و در اوقات اقتران به کلی نامرئی و سمت تاریک آن برابر زمین واقع می شود. بدیهی است، مقصود سائل، کلف ماه نیست که مورد دقت دانشمندان هیأت است و برای آن علت های مختلفی ذکر کرده اند؛ زیرا با مضمون آیه موافقتی ندارد.

کم یقضي من صلواته فقال الا اخبرك مما يجمع لك هذا و اشباهه كلما غلب الله عزوجل عليه من أمره فالله اعذر (لعبه خ) بعبدته و زاد فيه غيره إن أبا عبد الله عليه السلام قال و هذا من الابواب التي يفتح كل باب منها الف باب حدثنا ابي (رضي) قال حدثنا احمد بن ادريس قال حدثنا احمد الحسين بن أبي الخطاب عن احمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن عمر بن اذينة عن بكير بن اعين عن سالم بن ابي حفصه قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول إن رسول الله صلى الله عليه وآله علم علينا الف باب يفتح كل باب الف باب فانطلق اصحابنا فسألوا أبا جعفر عليه السلام عن ذلك فإذا سالم قد صدق قال بكير و حدثنا من سمع أبا جعفر عليه السلام يحدث بهذا الحديث ثم قال ولم يخرج إلى الناس من تلك الابواب غير باب او اثنين و أكثر علمي انه قال باب واحد.

حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور (رض) قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن المعلى بن محمد البصرى عن بسطام بن مرة عن اسحق بن حسان عن الهيثم بن واقد عن علي بن الحسين العبدى عن سعد بن طريف عن الاصبع بن نباته قال أمرنا امير المؤمنين بالمسير إلى المدائن من الكوفة فسرنا يوم الاحد و تغلف عمرو بن حريث في سبعة نفر فخرجوا إلى مكان بالحيرة يسمى الخورنق فقالوا نزه فإذا كان يوم الاربعاء خرجنا فلحقنا عليا عليه السلام قبل ان يجمع فينماهم يتغدون اذ خرج عليهم صب فسادوه فاخذهم عمرو بن حريث فنصب كفه فقال بايعوا هذا امير المؤمنين فبايعه السبعة وعمر و نامهم

موسى بن بكر گوید؛ به امام ششم (ع) عرض کردم، شخصی یک روز، دو روز، سه روز، چهار روز یا بیشتر بیهوش می شود. چه اندازه از نمازش را باید قضا کند؟

فرمود: یک دستور کلی به تو بدهم که این موضوع و هر چه مانند آن است در آن جمع باشد. در هر موردی که خدا بنده را از تکلیف بازداشت، خدا نسبت به بنده عذرپذیرتر است.

راویان دیگر در این حدیث علاوه کرده اند که امام ششم (ع) فرمود: این از باب هایی است که هزار باب از آن دریافت می شود.

بکیر بن اعین گوید؛ سالم بن ابی حفصه گفت؛ از امام پنجم (ع) شنیدم، می فرمود: رسول خدا (ص) هزار باب به علی (ع) آموخت که از هر بابی هزار باب دریافت می شد. بکیر گوید؛ اصحاب ما رفتند حضور امام پنجم (ع) و از این حدیث بازپرسی کردند. معلوم شد سالم راست می گوید.

بکیر گوید: کسی که این حدیث را از امام پنجم (ع) شنیده بود، برای من نقل کرد و سپس گفت: از این ابواب هزارگانه یک باب، دو باب بیشتر به دست مردم نیفتاده و گویا به من آموخت که یک باب به دسترس مردم آمده.

اصبع بن نباته گوید: امیرمؤمنان به ما فرمان داد که از کوفه به مداین برویم. روز یکشنبه کوچ کردیم. عمرو بن حریث با هفت کس عقب ماندند و رفتند به کاخ خورنق که در حیره است. گفتند: ما اینجا تفریح می کنیم و روز چهارشنبه حرکت می کنیم و پیش از آنکه امیرمؤمنان (ع) نماز جمعه را بخواند، به آن حضرت می رسیم. چون به خورنق رفتند، در این میان

فارتحلوا ليلة الاربعاء فقدموا المدائن يوم الجمعة و أمير المؤمنين بخطب ولم يفارق بعضهم بعضاً و كانوا جميعاً حتى نزلوا على باب المسجد فلما دخلوا نظر إليهم أمير المؤمنين عليه السلام فقال ايها الناس إن رسول الله صلى الله عليه وآله أسر إلى ألف حديث في كل حديث ألف باب لكل باب ألف مفتاح و إنى سمعت الله عز وجل يقول يوم ندعو كل أناس بأمامهم و انى أقسم لكم بالله ليعشن يوم القيمة ثمانية نفر يدعون بأمامهم و هو ضب و لو شئت أن اسميهم لفعلت قال و لقد رأيت عمرو بن حريث قد سقط كما تسقط السعيد حياه ولوياً ، حدثنا أبي رضی قال حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى عن احمد بن حمزة القروي (العدوي) عن ابان بن عثمان عن زراة عن أبي جعفر عليه السلام قال إن رسول الله صلى الله عليه وآله علم علياً عليه السلام بابا يفتح الف باب و يفتح كل باب ألف باب حدثنا ابي رضی الله عنه قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا احمد بن محمد بن عيسى و عبدالله بن عامر بن سعد عن عبدالرحمن بن ابي نجران عن صفوان بن يحيى عن بشير الدهان عن أبي عبدالله عليه السلام قال لما مرض رسول الله صلى الله عليه وآله مرضه الذي توفي فيه بعث الى علي عليه السلام فلما جاءه اكب عليه فلم يزل يحدته و يحدته و لما خرج لقياه و قال له بما حدثك صاحبك قال حدثني بباب يفتح الف باب كل منها يفتح الف باب . حدثنا

که داشتند نهار می خوردند، یک سوسماری بر آن‌ها درآمد. آن را شکار کردند و عمرو بن حریث آن را به دست خود گرفته، کفش را گشود و از روی استهزا گفت: این امیر مؤمنان است، با او بیعت کنید. آن هفت کس با او بیعت کردند و هشتمین آن‌ها خود عمرو بن حریث بود و شب چهارشنبه حرکت کردند و روز جمعه در حالی که امیر مؤمنان خطبه می خواند، دسته جمعی وارد مسجد مداین شدند. چون از در مسجد وارد شدند، امیر مؤمنان (ع) به آن‌ها نگاه کرد و فرمود: ای مردم! به راستی رسول خدا (ص) هزار حدیث به من راز گفت که در هر حدیثی هزار باب بود و برای هر بابی هزار کلید است.

من شنیدم که خدای عزوجل (در سوره بنی اسرائیل آیه ۷۱) می فرماید: روزی که هر مردمی را با پیشوایشان می خوانیم. من برای شما به خدا سوگند می خورم که روز قیامت هشت تن را با پیشوای خودشان که سوسماری است مبعوث می کند و اگر بخواهم هشت را یکان یکان برای شما نام ببرم می توانم. اصیخ بن نباته گوید که دیدم عمرو بن حریث از خجالت و ملامت چون شاخه خرما سر به زیر افکند.

زراة گوید؛ امام پنجم (ع) فرمود که رسول خدا (ص) به علی (ع) بابی آموخت که از هر بابی هزار باب و از هر باب آن‌ها هزار باب گشوده می شود.

امام ششم (ع) فرمود که چون رسول خدا (ص) بیمار شد، بدان بیماری که در آن وفات کرد، فرستاد و علی (ع) را خواست. چون حضور او آمد، سر به گوشش نهاد و پیوسته برای او حدیث گفت. چون بیرون آمد، آن دو کس (ابوبکر و عمر) به او برخوردند و گفتند: رفیقت با تو چه حدیثی در میان نهاد؟ فرمود: بابی از علم را با من گفت که هزار باب از آن گشوده می شد و از هر باب آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

ابى رضى الله عنه قال، حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا احمد و عبدالله ابنا محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن ابى حمزة الثمالى عن ابى اسحق السيبى (رض) قال سمعت بعض اصحاب امير المؤمنين عليه السلام ممن (يتق خ) اتق به قال سمعت عليا عليه السلام يقول ان فى صدرى هذا علما جما علمنيه رسول الله صلى الله عليه وآله ولو اجدله حفظة يرعونه حق رعايته و يروونه كما يسمعون منى اذا لادعتهم بعضه فلم به كثيراً من العلم ان العلم مفتاح كل باب و كل باب يفتح الف باب حدثنا ابى رضى الله عنه و محمد بن الحسن رضى الله قالا حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد و ابراهيم بن اسحق بن ابراهيم عن عبدالله بن حماد الانصارى عن صباح المزنى عن حارث بن حصيرة عن الاصبغ بن نباته عن امير المؤمنين عليه السلام قال سمعته يقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله علمنى الف باب من الحلال و الحرام و مما كان و مما يكون الي يوم القيمة كل باب منها يفتح الف باب فذلك الف باب حتى علمت علم المنايا و البلايا و فصل الخطاب. حدثنا ابى و محمد بن الحسن و احمد بن محمد بن يحيى العطار رضى الله عنه قالوا حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحجال عن الحسن بن الحسين اللؤلؤى عن محمد بن سنان عن اسمعيل بن جابر عن عبد الكريم بن عمرو عن عبد الحميد بن ابى الديلم عن ابي عبدالله عليه السلام قال اوصى رسول الله صلى الله عليه وآله الى على عليه السلام بالف باب كل باب يفتح الف باب حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار رضى عن ابيه عن محمد بن الحسين بن ابى الخطاب عن جعفر بن بشير الجبلى عن ابى يحيى (بن خ) معمر القطان عن

اسحاق سيبى گوید: یکی از اصحاب امیرمؤمنان محل وثوق من گفتم؛ از علی شنیدم می فرمود: در این سینه من علم انبوهی است که پیغمبر آن را به من آموخته. اگر کسانی را می یافتم که آن را نگهداری می کردند و آن را چنانچه بایست رعایت می نمودند و چنانچه شنیدند، روایت می کردند، برخی از آن را بدان ها می سپردم تا به واسطه آن، دانشی بسیار دریابند؛ زیرا دانش کلید هر دری است و هر بابی هزار باب را می گشاید.

اصبغ بن نباته گوید؛ امیرمؤمنان (ع) می فرماید که رسول خدا (ص) به من هزار باب از حلال و حرام و آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود، آموخت که هر بابش هزار باب را گشود و هزار هزار باب شد تا آنکه علم مرگ ها و گرفتاری ها و احکام حق را دریافت کردم.

امام ششم (ع) فرمود: رسول خدا (ص) هزار باب از دانش به علی (ع) وصیت فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده می شد. امام ششم (ع) فرمود: رسول خدا (ص) در مرضی که در آن وفات یافت، فرمود: دوست مرا نزد من بخوانید. پس فرستادند نزد ابی بکر و عمر، آن ها را حاضر کردند. چون نگاه حضرت به آن ها افتاد، روی مبارک خود را از آن ها گردانید و فرمود: دوست مرا نزد من بخوانید. چون علی (ع) خدمت آن حضرت آمد و نگاهش به وی افتاد، سر به گوش او نهاد و به او حدیث کرد. چون علی (ع) از نزد آن حضرت بیرون شد، عمر و ابوبکر او را ملاقات کردند و عرض کردند، دوست تو چه گفتگویی با تو کرد؟ فرمود: هزار باب با من سخن گفتم که از هر باب هزار دیگر گشوده می شد. عمر بن یزید گوید؛ به

بشیر الدهان عن ابي عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي توفي فيه ادعوا لي خليلي (فارسلنا إلى ابويهما خ ب) فارسل إلى ابي بكر و عمر فلما نظر اليهما عرض عنهما بوجه عليه السلام و قال ادعوا لي خليلي فارسل إلى علي بن ابي طالب عليه السلام فلما نظر إليه اكب عليه يحدنه فلما خرج لقيه قالا ما حدثك خليلك قال حدثني الف باب كل باب يفتح الف باب

حدثنا محمد بن علي ما جيلويه (رض) قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن يحيى بن عمران الهمداني عن يونس بن عبدالرحمن عن هشام بن الحكم عن عمر بن يزيد قال قلت لابي عبدالله عليه السلام بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وآله علم عليا عليه السلام الف باب يفتح كل باب الف باب قال نعم (وقال لي بل علمه باباً واحداً فتح ذلك الباب الف فتح كل باب الف خ)

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد (رض) قال حدثنا محمد بن الحسن الصغار عن يعقوب بن يزيد و ابراهيم بن هاشم عن محمد بن ابي عمير عن ابراهيم بن عبد الحميد عن ابي حمزة الثمالي عن ابي جعفر عليه السلام قال قال علي عليه السلام لقد علمني رسول الله صلى الله عليه وآله الف باب يفتح كل باب الف باب حدثنا ابي و محمد بن الحسن و احمد بن محمد بن يحيى العطار (رض) عنهم قالوا حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا احمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي (بن فضال خ) عن ابي

امام ششم (ع) عرض کردم: به ما رسیده که رسول خدا (ص) به علی (ع) هزار باب آموخت که از هر بایی هزار باب دیگر گشوده می‌شد. حضرت فرمود: آری. درست گفته‌اند.

امام پنجم (ع) فرمود که علی (ع) فرموده است، رسول خدا (ص) به من هزار باب آموخت که از هر بابش هزار باب گشوده می‌شود.

عبدالرحمن بن ابي عبدالله می‌گوید؛ شنیدم امام ششم (ع) می‌فرمود که رسول خدا (ص) به علی (ع) هزار باب آموخت که از هر بایی هزار باب گشوده می‌شود.

ابی بصیر گوید بر امام ششم وارد شدم. گفتم: شیعه حدیث می‌کنند که رسول خدا به علی (ع) بایی آموخت که هزار باب از آن گشوده می‌شد و از هر بایی هزار باب دیگر دریافت می‌گردید. امام ششم (ع) فرمود: ای ابامحمد! (کتیبه دیگر ابوبصیر بوده) به خدا سوگند رسول خدا (ص) به علی (ع) هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می‌شد. عرض کردم: به خدا علم و دانش این است. فرمود: همانا علم این است و جز آن نیست و کسی را بر آن دسترس نیست.

امام ششم (ع) فرمود: رسول خدا (ص) در آن بیماری که وفات نمود فرمود: دوست مرا برای من بخوانید. آن دو زن (عایشه و حفصه) فرستادند پدران خود را آوردند. چون آمدند و چشم پیغمبر (ص) به آن‌ها افتاد، روی مبارک خود را از آن‌ها گردانیدند و باز فرمود: دوست مرا بخوانید. فرستادند حضور علی (ع). چون آمد خود را به روی او افکند و پیوسته با او گفتگو کرد و کرد تا چون علی بیرون آمد، آن دو تن (ابوبکر و عمر) آن حضرت را ملاقات کردند و به او گفتند: چه با تو

عبدالله بن بکیر عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله رضی الله عنه قال سمعت ابا عبدالله رضی الله عنه يقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله علم علياً رضی الله عنه (بابا یفتح له خ) الف باب کل باب یفتح الف باب .

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید (رضی الله عنه) قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عبد الجبار عن عبدالله بن محمد الحجال عن ثعلبة بن میمون عن عبدالله بن هلال قال قال ابو عبدالله رضی الله عنه علم رسول الله صلى الله عليه وآله علياً باباً یفتح الف باب کل باب یفتح له الف باب .

حدثنا ابی و محمد بن الحسن (رضی الله عنه) قال حدثنا سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسين بن سعید عن بعض اصحابه عن احمد بن عمر الحلبي عن ابی بصیر قال دخلت علی ابی عبدالله رضی الله عنه فقلت له ان الشيعة يتحدثون ان رسول الله صلى الله عليه وآله علم علياً رضی الله عنه باباً یفتح منه الف باب (کل باب یفتح الف باب خ) فقال ابو عبدالله رضی الله عنه يا ابا محمد علم والله رسول الله صلى الله عليه وآله علياً الف باب یفتح له من کل باب الف باب فقلت له والله هذا هو العلم فقال انه لعلم وليس لاحد وليس بذلك و ليس بذاك حدثني ابی و محمد بن الحسن و احمد بن محمد بن يحيى العطار (رضی الله عنه) قالوا حدثنا سعد بن عبدالله عن السندي بن محمد البراز عن صفوان بن يحيى قال حدثنا محمد بن بشير عن ابيه بشير الدهان عن ابي عبدالله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي توفي فيه ادعوا لي خليلي فارسلنا إلى ابويهما فلما جاءنا (راهما خ) اعرض عنهما بوجهه ثم قال ادعوا لي خليلي فارسلنا إلى علي فلما جاء اكب عليه فلم يزل يعدته و يعدته فلما خرج لقياه فقالا له ما حدثك قال حدثني يباب یفتح الف باب کل باب یفتح الف باب

گفت؟ فرمود: بابی را به من گفت که هزار باب از آن گشوده می شد و از هر باب آن هزار باب دیگر دریافت می شد.

امام ششم (ع) فرمود: پیغمبر (ص) به علی هزار باب علم آموخت که از هر بابش هزار باب گشوده می شد.

امام ششم (ع) فرمود: چون علی (ع) فاطمه (ع) را به خاک سپرد، ابوبکر و عمر نزد او آمدند و در ضمن حدیث طولانی به آن ها فرمود: اینکه گفتید چرا شما در امر غسل پیغمبر (ص) حاضر نکردم، برای آن بود که به من فرموده بود، اگر جز تو عورت مرا ببیند کور می شود؛ از این رو شما را خبر نکردم. اما آن که سر به گوش آن حضرت گذاشتم برای آن بود که به من هزار حرف آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را شرح می کرد برای این بود که شما را در بر آن حضرت نگاه نکردم.

امام پنجم (ع) فرمود: به راستی رسول خدا (ص) به علی (ع) هزار حرف و هزار حرف آموخت که هر حرفش هزار حرف می گشود.

ابوبصیر گوید، امام ششم (ع) فرمود: در آویز شمشیر رسول خدا (ص) یک کتابچه کوچکی بود. من به امام ششم (ع) عرض کردم: در آن کتابچه کوچک چه نوشته بود؟ فرمود: حرف هایی که از هر حرفش هزار حرف دریافت می شد.

حدثنا ابي و محمد بن الحسن و احمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنهم قالوا حدثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن ابي عمير عن مرازم بن حكيم الازدي عن ابي عبدالله عليه السلام قال علم رسول الله ﷺ الف باب كل باب يفتح الف باب.

حدثنا ابي و محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد و احمد بن محمد بن يحيى العطار (رض) قالوا حدثنا سعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحسن بن علي بن فضال عن علي بن عتبة عن الحارث بن المغيرة عن ابي عبدالله عليه السلام قال جاء ابوبكر و عمر الى امير المؤمنين عليه السلام حين دفن فاطمة عليها السلام في حديث طويل قال لهما فيه اما ما ذكرتما اني لم اشهد كما امر رسول الله ﷺ فانه قال لا يرى عورتى غيرك الاذهب بصره فلم اكن لاذنكما به لذلك و اما اكباي عليه فانه علمنى الف حرف الحرف يفتح الف حرف فلم اكن لاطلعتكما على سر رسول الله ﷺ

حدثنا ابي و محمد بن الحسن و احمد بن محمد بن يحيى العطار (رض) قالوا حدثنا سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن ابي عمير عن منصور بن يونس عن ابي بكر بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام قال ان رسول الله ﷺ علم علياً الف حرف (الف حرف خ) كل حرف منها يفتح الف حرف.

ابوبصير گوید، امام ششم (ع) فرمود: تاکنون تفسیر دو حرف از آن‌ها برای مردم بیرون نیامده است. ابا بن تغلب گوید، امام ششم فرمود: به زودی در همین مسجد شما که در مکه است، سیصد و سیزده تن بیابند که اهل مکه بدانند از نژاد آن‌ها نیستند و پدران و نیاکان آن‌ها آنان را نرزییده‌اند. به دست آن‌ها شمشیرهایی باشد که بر هر شمشیر کلمه‌ای نقش است که از آن هزار کلمه باز شود و بادی بوزد که در هر وادی جارزند که این مهدی است، ظاهر شده و مانده خاندان داوود روی حقیقت قضاوت کند و گواهی نطلبد.

امام ششم (ع) فرمود: رسول خدا (ص) هزار کلمه و هزار باب وصیت فرمود که از هر کلمه و هر بابش هزار باب دیگر فهم می‌شد و دریافت می‌گردید.

ذریح محاریبی گوید، امام ششم (ع) فرمود: رسول خدا (ع) علی (ع) را زیر جامه خود کشید و سپس به او هزار کلمه آموخت.

عبدالله بن مغیره گوید، از امام نهم ابي جعفر ثانی شنیدم، می‌فرمود که رسول خدا (ص) به علی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه‌اش هزار کلمه دریافت می‌شد.

امام ششم از پدرش روایت کرده که پیغمبر (ص) به علی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه‌اش هزار کلمه دریافت می‌شد و مردم ندانستند این کلمات چه بوده که به او فرموده.

امام پنجم (ع) فرمود: علی (ع) بر سر منبر بود که مردی نزد او آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! اجازه بفرمایید سخنی را که از عمار شنیدم و از پیغمبر روایت می‌کرد، بگویم. حضرت فرمود: از خدا بترسید و از عمار روایت نکنید، مگر آنچه را گفته باشد. سه بار این جمله را تکرار کرد. سپس فرمود: بگو.

حدثنا ابي و محمد بن الحسن و احمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنهم قالوا حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان في ذوابة سيف رسول الله صلى الله عليه وآله صحيفة صغيرة فقلت لا يعبد الله الا شيئا كان في تلك الصحيفة قال الاحرف التي يفتح كل منها الف حرف قال ابو بصير قال ابو عبد الله عليه السلام فما خرج منها الاحرفان حتى الساعة

حدثنا ابي و محمد بن الحسن و احمد بن محمد بن يحيى العطار (رض) قالوا حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسن بن ابي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن القاسم الحضرمي عن مالك بن عطية عن ابان بن تغلب قال قال ابو عبد الله عليه السلام سيأتي (من خ) في مسجدكم هذا يعني مكة ثلثمائة و ثلثة عشر يعلم اهل مكة انهم لم يلدهم آباؤهم ولا اجدادهم عليهم السيوف مكتوب على كل سيف كلمة تفتح الف كلمة (تبعث خ) طلعت الريح فتنادي بكل واد هذا المهدي يقضى بقضاء آل داود لا يسأل عليه بينة.

حدثنا ابي و محمد بن الحسن بن احمد الوليد و احمد بن محمد بن يحيى العطار (رض) قالوا حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن محمد بن سنان عن اسمعيل بن جابر و عبد الكريم بن عمرو عن عبد الحميد بن الديلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال اوصى رسول الله صلى الله عليه وآله الى علي عليه السلام (الف خ) بالف كلمة و الف باب يفتح كل كلمة و كل باب الف كلمة و الف باب حدثنا ابي و محمد بن الحسن رضي الله عنهما قالوا حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال حدثنا محمد بن الحسن بن ابي الخطاب عن جعفر بن بشير الجبالي عن ذريح المحاربي عن ابي عبد الله عليه السلام قال جلل رسول الله صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام نوبا ثم علمه الف كلمة.

حدثنا ابي (رض) و محمد بن موسى بن المتوكل و محمد بن علي ما جيلويه و احمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم و حمزة بن محمد بن احمد العلوي و الحسين بن ابراهيم بن تاتانه و الحسين

گفت: از عمار شنیدم، می‌گفت از پیغمبر شنیدم، می‌فرمود: من مطابق صریح قرآن جهاد می‌کنم و علی مطابق تأویل آن جهاد می‌کند. فرمود: به پروردگار کعبه عمار راست گفته است. این کلام در ضمن آن هزار کلمه که هر کلمه اش هزار کلمه دنبال دارد نزد من است.

ذريح بن محمد بن زيد محاربي گوید، از امام ششم (ع) شنیدم می‌فرمود: ما وارثان پیغمبرانیم. سپس فرمود: رسول خدا (ص) علی (ع) را با جامه پوشانید و به او هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه دریافت می‌شد. امام چهارم (ع) فرمود: رسول خدا (ص) به علی (ع) هزار کلمه آموخت که از هر کلمه اش هزار کلمه دریافت می‌شد.

بن ابراهیم بن احمد بن هشام المؤدب و احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله تعالی عنهم قالوا حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن عبدالله بن المغيرة عن ابي جعفر محمد بن علی الثاني عليه السلام انه سمعه يقول علم رسول الله صلى الله عليه وآله علياً الف كلمة كل كلمة تفتح الف كلمة.

حدثنا (الحسن خ) الحسين بن احمد بن ادريس رضی الله عنه عن ابيه عن احمد بن محمد بن عيسى و علي ابن اسمعيل بن عيسى و (علي بن خ) ابراهیم بن هاشم عن جعفر بن محمد بن عبيد (عبدالله خ) عن عبدالله بن ميمون القداح عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله علم علياً عليه السلام الف كلمة تفتح كل كلمة الف كلمة فما يدرى الناس ما حدثه .

حدثنا محمد بن علي ما جيلويه و محمد بن موسى بن المتوكل و احمد بن محمد بن يحيى المطار قالوا حدثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن النضر بن شعيب عن خالد بن مساد القلانسي عن جابر بن يزيد الجعفي عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام قال جاء رجل الى علي عليه السلام و هو على منبره فقال يا امير المؤمنين (اتاذن خ) ائذن لي ان اتكلم بما سمعت عن عمار بن ياسر يرويه عن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال اتقوا الله ولا تقولوا علي عمار الا ما قاله حتى قال ذلك ثلث مرات ثم قال له تكلم قال سمعت عماراً يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول انكلم بما سمعت عن عمار بن ياسر يرويه عن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال صدق عمار و رب الكعبة إن يقول انا اقاتل على التنزيل و علي يقاتل على التأويل فقال عليه السلام صدق عمار و رب الكعبة إن

اصبغ بن نباته گوید؛ شنیدم علی می فرمود: رسول خدا (ص) هزار حدیث برای من گفت که هر حدیثش هزار باب داشت.

بکر بن حبیب گوید؛ امام پنجم فرمود: رسول خدا در آن مرضی که وفات یافت، فرمود: دوست من را نزد من بخوانید. عایشه و حفصه فرستادند پدرانشان آمد. چون چشم رسول خدا به آن‌ها افتاد، سر و روی خود را پوشید تا برگشتند و رسول خدا (ص) سر خود را بیرون آورد. سپس فرمود: دوست مرا نزد من بخوانید. دوباره حفصه و عایشه فرستادند پدران خود را خواستند. چون آمدند، باز رسول خدا روی خود را پوشانید. برگشتند و گفتند ما گمان نداریم ما را خواسته باشد. دخترانشان گفتند: آری. همانا گفت دوست مرا بخوانید. ما امید داشتیم که مقصودش شما باشد. در این میان امیرمؤمنان (ع) نزد آن حضرت آمد. چون او را دید در آغوش کشید و سر به گوشش گذاشت و هزار حدیث به او گفت که هر حدیثش هزار باب داشت.

امام یکم (ع) فرمود: چون وفات رسول خدا (ص) در رسید، مرا خواست. چون بر آن حضرت وارد شدم، فرمود: ای علی! تو وصی و جانشین منی در خاندانم و امتم در زندگی و پس از مردنم. دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. ای علی! منکر ولایت تو چون منکر رسالت من است در زندگی؛ زیرا تو از منی و من از توام. سپس مرا نزدیک خواند و هزار باب از دانش با من راز گفت که از هر بابش هزار باب باز می شد.

(هذه خ) هذا عندي لفي الف كلمة تتبع كل كلمة ألف كلمة.

حدثنا أبي و محمد بن الحسن و احمد بن محمد بن يحيى العطار قالوا حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى و إبراهيم بن هاشم عن الحسن بن علي بن فضال عن أبي المعز حميد بن المثنى العجلي عن ذريح بن محمد بن زيد المحاربي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول نحن ورثة الانبياء ثم قال جليل رسول الله صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام نوبا ثم علمه الف كلمة كل كلمة يفتح ألف كلمة حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد و إبراهيم بن هاشم عن محمد بن أبي عمير عن منصور بن (خ يونس) حازم عن أبي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليهما السلام قال علم رسول الله صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام ألف كلمة تفتح كل كلمة منها ألف كلمة.

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن علوان عن سعد بن طريف عن الاصمغ بن نباته قال سمعت عليا عليه السلام يقول حدثني رسول الله صلى الله عليه وآله بالف حديث لكل حديث ألف باب

حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد و احمد بن محمد بن يحيى العطار قالوا حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن جعفر بن بشير البجلي و الحسن بن علي بن فضال عن المثنى بن الوليد الحنظلي عن منصور بن حازم عن (بكير خ) بكر بن حبيب عن أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه الذي قبض فيه ادعوا لي خليلي فارسلت عايشة و حفصة إلى ابويهما فلما جاء غطي رسول الله صلى الله عليه وآله وجهه و رأسه فانصرفا فانكشف رسول الله صلى الله عليه وآله رأسه ثم قال ادعوا لي خليلي فارسلت حفصة إلى أبيها و عايشة إلى أبيها فلما جاء غطي رسول الله صلى الله عليه وآله وجهه فانطلقا و قالا ما نرى رسول الله صلى الله عليه وآله أرادنا قالتا اجل إنما قال ادعوا لي خليلي او قال حبيبي فرجونا أن تكونا أتماهما فجاءه أمير المؤمنين عليه السلام فالزمه رسول الله صلى الله عليه وآله ب صدره فأومى إلى أذنيه فحدثه بالف حديث لكل حديث ألف باب.

حدثنا علي بن احمد بن موسى و محمد بن احمد بن السناني المكتب و (والحسن خ) الحسين بن ابراهيم بن هشام المؤدب و علي بن عبد الله الوراق قالوا حدثنا احمد بن يحيى بن زكريا القطن عن بكر بن عبد الله بن حبيب قال حدثنا تميم بن بهلول قال حدثنا معوية عن سليمان بن مهران عن جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن ابي طالب عليه السلام قال لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله الوفاة دعاني فلما دخلت عليه قال لي يا علي انت وصي

و خلیفتی علی اهلئ و امتی فی حیوتی و بعد موتی ولیک ولیی ولی الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله یا علی المنکر لولایتک کالمنکر لرسالتی فی حیوتی لانک منی و انا منک ثم ادنانی و اسرالی الف باب من العلم کل باب یفتح الف باب

٤٠ خلق الله عزوجل الف الف عالم و الف الف آدم حدثنا ابی رضی الله عنه قال حدثنا سعد بن عبدالله قال حدثنا محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن شمر عن جابر بن یزید قال سألت اباجعفر علیه السلام عن قول الله عزوجل افعینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید فقال یا جابر تأویل ذلك ان الله عزوجل إذا أفنی هذا الخلق وهذا العالم و اسکن اهل الجنة الجنة و اهل النار النار (اوجد خ) جدو الله عزوجل عالماً غیر هذا و جدد خلقاً من غیر فحولة و لانانک یعبدونه و یوحدهونه و خلق لهم ارضا غیر هذه الارض تحملهم و سماء غیر هذه السماء تظلمهم لعلک ترى ان الله عزوجل انما خلق هذا العالم الواحد و ترى ان الله عزوجل لم یخلق بشرا غیرکم بلی و الله لقد خلق الله تبارک و تعالی الف الف عالم و الف الف آدم انت فی آخر تلك العوالم و اولئك الادمیین۔ تم کتاب الخصال بعون الله الملك المتعال فی الیوم السابع عشر من شهر ربیع الثانی سنة سبعین و ثلث مائة بعد الف من الهجرة النبویة علی مهاجرها الف الف تحية

٢٠. خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده. جابر بن یزید گوید؛ از امام پنجم (ع) از تفسیر این آیه پرسیدم (در سوره ق آیه ١٥): «آیا به آفرینش نخست ما عاجز شدیم، بلکه آنان در آفرینش تازه ای هستند». فرمود: ای جابر! تأویلش این است که چون خداوند این خلق و این جهان را فنا کند و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ جای دهد، خلق دیگری از نو بیافریند، بدون تر و ماده که او را پرستند و یگانه دانند. زمینی جز این زمین بیافریند که در آن جای گیرند و آسمانی جز این آسمان بیافریند که بر سر آن ها سایه اندازد. شاید عقیده تو این است که خدا بس همین یک جهان را آفریده و جز شما بشری نیافریده؟! آری به خدا هر آینه خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این عوالم و آدم ها هستی.

شرح متعلق به صفحه ۳۸۳، حدیث یکم باب یک ناصد.

شوح و شاخ شیطان، دو قوه غضب و شهوت است که در مزاج هر انسانی وسیله نفوذ و تأثیر وسوسه‌های شیطان می‌باشند.

همه خلاف‌های انسان نسبت به دستورات عقل و شرع به واسطه شهوت یا غضب است و بلکه کلیه تعدیات و فشاری که در عالم به وجود می‌آید.

گو اینکه گناه هم شمرده نشود، از اثر این دو قوه است.

شهوت در طبع خود گرم و حرارت خیز است و غضب در طبع و اثر خود سرد و برودت‌انگیز و این دو نمایش از نظر اخلاق انسان و سایر جانداران شهوت و غضب تعبیر می‌شوند و نظر به کلی عالم عناصر گرمی و سردی تعبیر می‌شوند و چون مورد تطبیق را کلیه ماده اعتبار کنیم، از نظر عام فضا که اساس گردش سیارات و کواکب است، بسنجیم، همان قوه جاذبه و دافعه عامه است که مطابق نظر دانشمند معروف نیوتن اساس انتظام و حرکت منظومه‌های شمسی است.

قوه جاذبه از حرارت مرکزی شمس پیدا می‌شود و قوه دافعه در اثر سردی سیارات است که آن‌ها را به صورت صخره بی‌نور و سنگینی درآورده است.

مطلع آفتاب بر هر افقی تطبیق می‌شود و همیشه آفتاب نسبت به یک افقی در حال طلوع است و نسبت به افق برابر آن در حال غروب و این طلوع و غروب از نظر منشأ آن به توسط دو قوه جاذبه عام و دافعه عامه پدید می‌شود و از نظر تأثیر آن در موجودات ماده مبدأ پیدایش گرمی و سردی پی در پی در هم است که اساس نمو و ترقی موجودات ماده است و چون این گرمی و سردی در مزاج حیوانی ترکیب شود، اختلاط اربعه پدید آید که خون و بلغم و صفرا و سودا نامیده شده است و همه اعضای بدن انسان از این چهار ماده آفریده شده است و تأثیراتی که از احساسات انسان در خون منعکس می‌شود، منشأ شهوت و غضب است و این تأثیرات از تماس و ارتباط با موجودات ماده پدیدار می‌شود که در اثر گرمی و سردی پدید می‌شوند و از نظر انعکاس آن در مزاج انسان و سایر حیوانات شهوت و غضب نامیده می‌شوند.

بنابراین تعبیر حدیث از مطلع آفتاب به اینکه در میان دو شاخ شیطان است، بسیار تعبیر جامع و دقیقی است که همه این مراحل را در نظر دارد و چون توجه او به خصوص جنبه اخلاقی تعلق گرفته، این تعبیر را روی اساس شهوت و غضب برده است که محصول همه مراحل و نتیجه جامعه عالم ماده است.

در وجود انسان از راه شهوت و غضب در همه مفاسد واقع می‌شود و در تحت نفوذ شیطان که رمز هر ضلالت و

گمراهی و فساد و هرزگی است، واقع می‌شود، از آن به دو شاخ شیطان تعبیر شده است و مقصود از عین حامیه، چشم‌دسار گرم که مغرب آفتاب تشخیص داده شده است، نسبت به هر افقی همان طبقه هوای بخاری است که در سطح دریا یا صحرا نسبت به هر افقی محل غروب آفتاب محسوب می‌شود و به واسطه انکسار شعاع دیده در آن قرص آفتاب بزرگتر نموده می‌شود و در اثر تراکم بخار افقی تیره نمایش می‌کند که دیگر خیرگی در دیده پدید نمی‌شود از اشعه خورشید که در سایر ساعات روز پدید می‌شود.

